



محيى الدين بن العربي

التجليات الإلهية

همراه با

تعلیقات ابن سونکین

و

مکشف الغایات فی شرح ما اکتفت علیه التجلیات

تحقیق

عثمان لسماعیل یحیی

مرکز نشر دانشگاهی

طهران ۱۳۰۸ هـ / ۱۳۸۸ م



محيى الدين بن العربي

التجليات الالهية

همراه با

تعليقات ابن سودكين

و

كشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه التجليات

تحقيق

عثمان اسماعيل يحيى

مرکز نشر دانشگاهی

طهران، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م



کتاب التجلیات الالهیه
نویس: الدین بن العزبی
تحقیق عثمان اسماعیل عیسی
مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۷

• • • • •

چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»

فهرس الكتاب

| | |
|-----|--|
| ٥٣٧ | فهارس الكتاب |
| ٥٣٧ | فهرس الآيات القرآنية |
| ٥٤٧ | فهرس الاحاديث |
| ٥٥١ | فهرس الروايات والاخبار والامثال |
| ٥٥٤ | فهرس الاشعار |
| ٥٥٩ | فهرس الاصطلاحات الصوفية والفلسفية والعلمية |
| ٦٠٦ | فهرس عمومي |
| ٦٥٩ | فهرس المراجع |
| ٢ | مقدمة المحقق |
| ٨٧ | نص الكتاب |
| ٥٣٧ | مقدمة فارسي |

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه فارسی

این کتاب مشتمل است بر *التجلیات الالهیه* از شیخ اکبر ابن عربی (۵۶۸-۵۶۰) و شرح آن به نام *کشف الغایات فی شرح ما اکتفت علیه التجلیات* از مؤلفی ناشناخته و تعلیقات ابن سودکین (۵۷۹-۶۴۶) بر آن، که با مقدمه و حواشی استاد عثمان یحیی نخستین بار در ۹ شماره از *مجله المشرق* (۶۷-۱۱۶۶) در بیروت به چاپ رسیده بود. تصحیح دقیق و مقدمه عالمانه استاد عثمان یحیی در تحلیل کتاب و بررسی مبحث «تجلیات» و «نوحیده» و نیز حواشی محققانه و پرفایده او اهمیت خاصی به این کتاب بخشیده است. و دریغ بود که چنین اثری نفیس در صحایف پراکنده مجله‌ای دیرپاب مستور و مهجور بماند. اینک متن کامل کتاب تحت نظر مصحح دانشمندش پس از تصحیح اغلاط مطبعی عیناً به طریق افسست به چاپ می‌رسد. مزیت بزرگ این چاپ فهرس متنوع و دقیقی است که آقای عثمان یحیی خود برای آن تهیه کرده و در تهران به طبع رسانیده است. برای تعمیم فایده خلاصه بخشی از مقدمه مصحح را که درباره متن و شرح و حاشیه *التجلیات* است در اینجا می‌آوریم.

کتاب *التجلیات الالهیه* از جمله آثار است که ابن عربی در اوائل اقامتش در مشرق اسلامی و قبل از استقرار در دمشق (در سال ۶۲۰) تألیف کرده است. تاریخ دقیق تألیف آن معلوم نیست. ولی چون بر یکی از نسخ خطی آن سماعهائی است به تاریخ ۶۰۶ و ۶۱۷ و ۶۲۷، باید قبل از تاریخ ۶۰۶ نوشته شده باشد. ابن عربی در *فهرس المصنفات* خود که آن را در سال ۶۲۷ در دمشق نوشته نام این کتاب را آورده است و نیز در *اجازة* اش به *الملك المظفر* (نیز معروف به *الملك الاشرف*، متوفی ۶۳۵) مؤرخ به سال ۶۳۲ از *التجلیات* یاد کرده است.

اما تعلیقات ابن سودکین^۱ بر کتاب التجلیات در واقع تألیف او به معنی دقیق کلمه نیست. امالی و تقریراتی است از شیخ او ابن عربی. در سال ۶۱۰ یکی از عالمان حلب بر کتاب التجلیات زبان طعن گشود و بر مواضعی از آن (احتمالاً در مسأله توحید و مخالفت ابن عربی با صوفیه متقدم در این باب) انگشت نهاد. شیخ اکبر در آن هنگام در حلب نبود و چون بدانجا بازگشت (در سال ۶۱۰ یا ۶۱۱) ابن سودکین ماجرا را بر او عرض کرد و اعتراضات را بازگفت. شیخ در توضیح و تبیین مشکلات بیاناتی کرد و ابن سودکین آن افادات را نوشت و فراهم نهاد.

در باره کتاب کشف الغایات فی شرح ما اکتفت علیه التجلیات که شرحی است بر التجلیات الالهیه، متأسفانه آگاهی نداریم. نه مؤلفش را می شناسیم و نه زمان و مکان و انگیزه تألیفش را. نه در متن کتاب نشانه و اشاره‌ای به هویت مؤلف هست و نه در تنها نسخه شناخته شده از آن که در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است. بر وکلان در تاریخ ادبیات عرب (ذیل، ج ۲ ص ۲۸۴) از کتابی نام می برد به عنوان کشف الغایات. شرح کتاب التجلیات که نسخه‌ای از آن که در کتابخانه رامبورهند است به شیخ عبدالکریم جبلی (متوفی ۸۲۰) نسبت داده شده است. ولی بر او معلوم نبوده که این کتاب شرحی است بر التجلیات الالهیه ابن عربی یا نه. ما نیز، چون متأسفانه نتوانستیم بر این نسخه اطلاع یابیم، در این باب نمی توانیم داوری کنیم.

خصایص کتاب التجلیات - سیوه خاص کتاب التجلیات در ادای معانی و نصویر افکار نه فقط در میان آثار ابن عربی بی مانند است، بلکه در میان آثار ادبی عرب نیز از نوادر به شمار می رود و از نظر ادبی محض می تواند با رسالة الغفران ابوالعلاء معری (متوفی ۴۴۹) همسری کند. فصول کتاب درباره «توحید حقیقی» است در قالب گفت و گو بین ابن عربی و مسایخ متقدم صوفیه. در این گفت و گوها ابن عربی در «حضرتی از حضرات حق و منهدی از مشاهد قدسی» به صورت شخصی غریب از زمان و مکان جلوه می کند که با خود امانتی دارد. امانتی علمی که بر قدما و معاصران مجهول مانده بوده است. هر يك از مسایخ را می بیند درباره مسأله توحید و مظاهر گونه گون و جوانب پیچیده اش بتجاهل سوأتی می کند و سپس خود جوابی می گوید. از جمله این گفت و گوهاست سخن او با شیخ الطائفة جنید درباره «توحید الربوبیه» و با حلاج

۱. شیخ حسن الدین ابوالطاهر اسماعیل بن سودکین؟ ابن عبدالله، تنویر مؤلفه ۵۷۹، ص ۱۰۰. موفی ۶۴۶ در حجب، ۱۱، ساگردان، ۱، مردان شیخ، ۱، کبر، بوده است.

در باره «تجلی‌العلیه» و با ذوالنون درباره «تنزیه و تشبیه». و در بسیاری از موارد عجز، متناهی و علو سخن شیخ اکبر تصویر شده است. سهل تفسیری از درک معنی «سجود القلب الی الابد» ناتوان می‌نماید و مرتعش در معنی «توحید حقیقی» به حیرت فرو می‌ماند.

مباحث این کتاب حول دو موضوع اساسی «توحید» و «تجلیات» است که پایه‌های مذهب عرفانی ابن عربی به‌شمار می‌رود و شیخ اکبر در این هر دو موضوع دارای نظریات خاصی است که از جهت عمق و اصالت و جامعیت ممتاز است. مبحث «تجلیات» در این کتاب پراکنده و جای‌جای همراه با ابیجاز و ابهام آمده است ولی موضوع «توحید» بتفصیل تحلیل و تصویر شده است. اگرچه شیخ اکبر در آثار دیگرش نیز به‌نظر به «توحید» اهتمامی خاص داشته است ولیکن در این کتاب مسأله توحید از هر دو جهت شکلی و موضوعی به‌طرزی بدیع بحث و بررسی شده و با مشایخ سلف و صحابه کرام در آن باب گفت و گو شده است. ابن عربی از خلال محاوراتش با متناهی صوفیه بر آنست که بگوید که مسأله مهم توحید آن‌چنان که باید محل توجه و اهتمام نبوده و مباحثش با دقت کافی تبیین و تحقیق نشده است. اگرچه مشایخ سلف، دور از تعطیل و تشبیه متکلمان افراطی و تفریطی، به فکر و اراده و حس و ذوق و دروادی توحید مخلصانه گام نهادند ولی شیخ اکبر آنان را در برابر مقتضیات عظیم توحید و مشاکلتش موفق نمی‌شمرد. به‌گفته او هر چند آنان در «توحید الوهی» فرارفتند و معانی و اسرارش را دریافتند ولی به قله توحید و کمال آن که «توحید وجودی» است نرسیدند.

معرفی نسخه‌های خطی

تصحیح و تحقیق کتاب التجلیات الالهیه و تعلیقات و شرحش بر اساس چند نسخه خطی انجام شده است که توصیف آنها در زیر می‌آید:

۱) در تصحیح کتاب التجلیات الالهیه از شش نسخه خطی استفاده شد:

۱. نسخه W، نسخه خطی کتابخانه ولی‌الدین (استانبول) به شماره ۱۷۵۹ که در جزء مجموعه‌ای است از آثار ابن عربی که ظاهراً به‌خط خود اوست. کتاب التجلیات از ورق ۱۳۰ این مجموعه آغاز می‌شود و در ورق ۱۶۱ به‌انجام می‌رسد. این مجموعه دارای دو سماع است به‌تاریخ ۶۱۷ و ۶۲۷. خط متن کتاب مغربی و خط سماعات نسخ است و قطع این نسخه ۲۵×۲۰ سم است.

۲. نسخه Y، نسخه خطی دیگری از کتابخانه ولی‌الدین به شماره ۱۶۸۶ که در

ضمن مجموعه‌ای است (ورق ۳۸ ب- ۵۲ب) به قطع ۱۸×۲۲ سم و به خط نسخ.
۳. نسخه E، نسخه‌ای است محفوظ در کتابخانه سلیمانیه (استانبول) به شماره ۱۵-۱/۳۵۵۹ در ضمن مجموعه‌ای به قطع ۲۰×۲۵ سم و به خط نستعلیق ریز دشوارخوان.

۴. نسخه P، نسخه کتابخانه ملی پاریس است به شماره ۸۶۶۱۴ در ضمن مجموعه‌ای (ورق ۱۷۶- ۱۰۵آ) به خط نسخ خوش خوانا.

۵. نسخه R، نسخه دیگری است از کتابخانه ملی پاریس به شماره ۸۶۶۴۰/ ۱۲۶- ۱۵۶آ، و به خط دیوانی و به قطع ۱۷×۲۳ سم.

۶. نسخه H، نسخه کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن. براساس این نسخه کتاب التجلیات در ضمن رسائل ابن العربی که به اهتمام دائرة المعارف العثمانیه در ۱۳۶۷ هـ ق/ ۱۹۴۸ م در حیدرآباد منتشر شده به طبع رسیده است و کتاب التجلیات بیست و سومین رساله آن مجموعه است که در جلد اول (در ۵۳ صفحه) آمده است.

ب) در تصحیح تعلیقات ابن سودکین از این نسخ استفاده شد.
۱. نسخه F، نسخه کتابخانه فاتح (استانبول) به شماره ۱۵۳۲۲- ۱/۱۲۷ در ضمن مجموعه‌ای که تاریخ کتابت یکی از رسائل آن ۹۴۷ است.

۲. نسخه B، نسخه کتابخانه ملی برلین به شماره ۱۲۳۰ به عنوان «شرح التجلیات لابن سودکین النوری» به قلم علی بن زکریا بن یحیی الاقسائی به تاریخ آخر جمادی الاولی ۷۳۲. به خط نسخ.

۳. نسخه V، نسخه کتابخانه ملی وین به شماره ۸۳۸۹ به قلم محمد بن محمد المیدانی مشهور به ابن زاده در تاریخ پنجشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۱۴۱، به خط نسخ واضح و دارای تصحیحاتی در حاشیه.

ج) تصحیح کتاب کشف الغایات فی شرح ما اکتفت علیه التجلیات براساس يك نسخه انجام شده است که در کتابخانه ملی پاریس، در ضمن مجموعه شماره ۸۴۸۰۱ محفوظ است. این مجموعه مشتمل بر دوازده رساله است که نخستین آنها (ورق ۱- ۱۹۶) کشف الغایات است. رساله‌های دیگر نیز همه عرفانی است و چنین می‌نماید که از مؤلف واحدی است. ولی در هیچ يك اشاره‌ای به نام مؤلف نیست و در مراجع و منابع نیز ذکری از آنها نیامده است.

احمد طاهری عراقی

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾ .

السلام عليك يا فاطمة الزهراء
يا ذات الطهر والنور والصناء
السلام عليك يا أم الشهداء
يا ذات الحزن والنصت والبلاء

السلام عليك يا أم ابنيها
وكهف بنينا
وسلوى ذويها
وسر الكعبة لطائفها
وروح الروضة لآثارها
وبركة النار ومن حولها ومن فيها

السلام عليك يا شجرة الولاية
ودكن الامامة والوصاية
ونهج الكرامة والرعاية
وعلم الساعة ورمز القيامة

السلام عليك يا توبة الجنان
ومادة رقائق الجنان
لنوي الايمان والعرفان
وروحانية القرآن
لاهل النوق والبيان
وقرة العين وانس العيان

ألمهي يا أماء يا حبيبة
فتاة العروبة في بعثها
وفتاة الاسلام في تحريرها
وفتاة البشرية في تكاملها
وكوني لمن جميعاً كما انت في نفسك
بسمة الرجاء في ملكوت السماء
ونجم الاهتداء للنور والمجد والعلاء
ومثال الاقتداء في الطهر والصبر والولاء

ألمهي يا اماء يا صديقة
قوى العروبة محو الظلم والظلمات
ألمهيه اشاعة الحق والعدل والواجبات
ألمهي قوى الاسلام تحطيم القيود والاغلال
ألمهيه الانطلاق الى عالم الخلد والمثال
ألمهي قوى البشرية معنى الود والسلام
ألمهيه روح الاخاء والحب والوفاء
وكوني لمن جميعاً كما انت في نفسك
مثل التضحية والفداء
ورمز العزم والمضاء
في الليلة الظلماء
تجاه العقبة الكأداء

سلام عليك يا فاطمة في الاولين
سلام عليك يا زهراء في الآخرين
سلام عليك يا صديقة في كل حين
سلام عليك ابد الأبدين . — آمين !

التجليات الالهية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمة عامة

الأثار الصوفية التي نعدّها اليوم بقصد النشر ، كلها من مخلفات الشيخ محيي الدين^١ ابن عربي (العربي)^٢ وأتباعه الاقربين . انها تنظم كتاب «التجليات الالهية» للشيخ^٣ الأكبر نفسه ، و«تعليقات ابن سودكين»^٤

(١) اسمه الكامل : ابر عبدالله ، محمد بن علي بن محمد بن العربي ، الحاتمي الطائي ولد في ١٧ من رمضان ، سنة ٥٩٠ (م = ١١٦٥/٧/٢٨ م) في مرسية ، وتوفي في ٢٦ من ربيع الثاني سنة ٦٢٨ (م = ١٢٤٠/١١/١٦ م) . بدشقي . - ترجمته والمصادر عنه في «مجم» المشرق الكبير بروكلمان (G.A.L. I, 571, n° 23) وفي «الملحق» (Supp. I, 790-791) - وفي مقدمة «نهرس مصنفات ابن عربي» نشر الاستاذ كوركيس عواد ، «مجلة المجمع العلمي العربي بدشقي» (مجلة : ٢٩ ، عدد : ٣ ، سنة ١٩٥٤) ؟ - وفي

«Histoire et classification de l'œuvre d'Ibn 'Arabi» par Osman Yahya, Tome I, pp. 113-135 (Institut Français de Damas, 1964) (en abrégé: l'œuvre d'Ibn 'Arabi).

(٢) وابن العربي «هي التسمية الواردة عن المؤلف نفسه وعن اتباعه ومؤرخيه القدامى . ولكن بدأ يرف بـ ابن عربي لدى اهل المشرق ، للفرقة بينه وبين الفقيه المالكي ، القاضي ابي بكر ، محمد بن عبدالله الاشيلي ، الماتري ، المتوفى عام ٥٤٦ هـ . انظر «نفع الطيب» لمقري (I, 567/82) (نقلًا عن : G.A.L. I, 571) ، في صدر ترجمته الشيخ الأكبر ؟ - وانظر ايضا «ترجمة المؤلف» الملحقة بأثر كتاب «الفتوحات المكية» ، طبعة القاهرة سنة ١٣٢٩ هجرية ؛ وايضا : «ملحق بروكلمان» (Supp. I, 790) ، تعليق رقم ١ .

(٣) بدأ انتصار ابن عربي منذ عصر متأخر (ابتداء من اواسط القرن العاشر الهجري ، هل ما يظهر) يظفرون على شيخهم لقب «الشيخ الأكبر» . وهذا لم يكن اعتباطاً ؛ انه القرن الذي شيد فيه ضريحه العظيم - وبجواره المسجد الذي يحمل اسمه ايضا - في صالحية دمشق ، بأمر السلطان التتائي سليم الأول ، بعد فتحه المدينة (سنة ٩٢٢ هجرية) ، انظر : «Islamologie» par F. M. Parca, p. 214 (Beyrouth, 1957-1963) . ولعل لهذا كان في نظر اتباعه بمثابة «رد اعتبار» لمقام الشيخ ، الذي دس قبره ، بل اصبح مرمى لقاذورات .

(٤) هو الشيخ الزاهد ، ابر الطاهر ، شمس الدين اسماعيل بن سودكين (أو سودكين) بن عبدالله النوري . ولد بمصر سنة ٥٧٩ هـ (أو ٥٧٨) وتوفي بحلب سنة ٦٤٦ هـ . - انظر ترجمته في «تكملة اكمال الاكابر» في الانساب والالقباب ، لجبال الدين ابي حاتم ، محمد بن علي المصوفي ، المعروف بابن الصابوني ، المتوفى سنة ٦٨٠ هـ ، ص : ٧٣-٧٤ ، نشر الدكتور مصطفى جواد ، من مطبوعات المجمع العلمي العراقي سنة ١٣٧٧/١٩٥٧ . وانظر ايضا : «الجزاهر الحفية في طبقات الحنفية» لعبد القادر بن محمد القرشي ، المتوفى سنة ٧٧٥ هـ ، الجزء الأول ، ص : ١٥١ ، طبع «حيدرياد» سنة ١٣٣٢ هـ - «شذرات الذهب» من اشعار من ذهب «لاين البلاد المنجلى» ، المتوفى سنة ١٠٨٩ هـ ، نشر مكتبة القدس ، القاهرة سنة ٢٣٥٠ هـ - (وانظر اميراً الملاحظة الخامسة بابن سودكين في «كتاب شفاء السائل لتهديب السائل» لابن خلدون الشهير ، المتوفى سنة ٨٠٨ هـ ، نشر الاستاذ للفاضل محمد بن تاروت الطنجي ، من مطبوعات جامعة انقرة ، رقم ٢٢ ، سنة ١٩٥٨ هـ ، ص : ٥٩ ، تعليق : ٣ .

عليها ، و « كشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه التعليقات » لمؤلف مجهول . فهي اذن - أعني هذه النصوص - تدور جميعاً حول كتاب « التعليقات الإلهية » متناً وشرحاً وتعليقاً .

« التعليقات الإلهية » و « التعليقات » عليها .

لا ادري حتى الآن تاريخ تأليف كتاب « التعليقات »^١ على وجه التحديد ، ولا المكان الذي حرر فيه ، ولا الظروف التي دعت إلى انشائه . وكل ما لدينا من وثائق في هذا الصدد هي ثلاثة «سماعات»^٢ على الكتاب السالف الذكر « السماع » الأول بمدينة حلب سنة ٦٠٦ للهجرة^٣ ، و « السماعان » الآخرين

(١) بخصوص كتاب « التعليقات الإلهية » انظر :

Osman YAHYA « L'œuvre d'Ibn 'Arabî », II, pp. 488-491.

(٢) « السماعان » - مفردهما « سماع » - أ.ر. « إجازات السماع » هي ، كما يرى الأستاذ المحقق صلاح الدين المنجد : « صورة من الصور التي عرفها (علماؤنا) القدامى من « الشهادات العلمية » التي تمنح اليوم (في المعاهد والجامعات) » . أنها في غاية الأهمية من ناحية تاريخ العلوم والآداب عند المسلمين الأوائل . - والفرق بين « السماعان » قديماً و « الشهادات العلمية » اليوم ، « ان الأول شهادات فردية تكتب عند سماع كتاب واحد ، وان الثانية تمنح لمجموع من الدروس يقرأها الطالب . - هذا ، ويجب « تمييز إجازة السماع من إجازة الإقراء . فهذه ينص فيها على ان شيئاً قد أقرأ طالباً كتاباً ما فقط ، او ان طالباً قرأ على شيخ هذا الكتاب . اما في إجازة السماع فلا بد من سامعين غير القارئ » . - انظر هذا كله في : « إجازات السماع في المخطوطات القديمة » لذككتور صلاح الدين المنجد ، مجلة « معهد المخطوطات العربية » ، المجلد الأول ، الجزء الثاني ، ص : ٢٢٢-٢٥١ (القاهرة سنة ١٩٥٥) . ويصرح الأستاذ المنجد في مقاله بقوله : « ولم ار فيها طائفة من مخطوطات إجازة سماع من القرن الثالث او الرابع ، ولكن رأيت إجازة قراءة من القرن الرابع » (المقال المتقدم ، ص : ٢٢٢-٢٣٢) . - هذا ، ويحسن الرجوع الى المصادر الآتية للأمانة بهذا الموضوع الهام في الثقافة الإسلامية :

— H. RITTER, *Autographs in Turkish Libraries*, dans *Oriens* VI, 1953, 63-90.

— G. VAJDA, *Quelques certificats de lecture dans les Manuscrits arabes de la B. N. de Paris*, dans *Arabica*, 1, 3, 1954, 337-342.

— S. M. STARN, « Some manuscripts of Abul-'Alâ' al-Ma'arrî », dans *Oriens* VII, 1954, 322-347.

— G. VAJDA, *Les certificats de lecture et de transmission dans les Mss. arabes dans la B. N. de Paris*, éd. C.N.R.S. 1957.

(٣) نص السماع : « قرأ على » كتاب التعليقات صاحبنا البرهان أبو محمد ، عبدالله بن علي بن احمد الخولاني . وكتبه المصنف سنة ست وسبعمائة بمدينة حلب . - وهذا « السماع » مسجل على هذا الكتاب ، المحفوظ في مكتبة الاوقاف ببغداد ، رقم : ٨٢٧ (نقل عن « المشترك » للأستاذ كوركيس مواد ، المنشور في « مجلة المصحح العلمي العربي ببغداد » ، سنة ١٩٥٥ ، مجلد : ٣٠ ، عدد : ٢ ، كتاب رقم : ٣٥ ، تعليق رقم : ٩) .

بدمشق سنة ٦١٧ و٦٢٧ - ١١ هذا ، وقد صرح ابن عربي نفسه بذلك
كتاب «التجليات الالهية»^{٢١} في «فهرس المصنفات» الذي وضعه بمدينة
دمشق عام ٦٢٧ للهجرة ، استجابة لرغبة تلميذه وريثه صدر الدين القنوي^{٢٢} ؛
كما صرح بذلك الكتاب أيضاً في «اجازته للملك المظفر»^{٢٣} عام ٦٣٢
في نفس المدينة .

اما «تعليقات ابن سودكين النوري على التجليات»^{٢٤} فنحن على علم

(١) سيأتي ذكر هذين السابحين فيما بعد : (الفقرة الخاصة بالاصول الخطية ، آخر هذه المقدمة).
(٢) رقم كتاب «التجليات الالهية» في «فهرس المصنفات» : ١٨٢ - . وقد نشر هذا
«الفهرس» الاستاذ الدكتور ابو الملا عفيفي في «مجلة كلية الآداب بجامعة الاسكندرية»
(عدد ديسمبر ، مجلد : ٨ ، عام ١٩٥٤) ؛ كما نشر أيضاً الاستاذ كوركيس عواد في «مجلة
المجمع العلمي العربي بدمشق» (مجلة : ٢٩ ، عدد : ٤٤ عام ١٩٥٤ - مجلد : ٣٠ ،
عدد : ١ ، عام ١٩٥٥) . انظر - تحليل «فهرس المصنفات» في «L'œuvre d'Ibn 'Arabî»
I, pp. 39-47.

(٣) صدر الدين ، ابو المصطفى محمد بن يحيى بن محمد القنوي . من الملح الشخصيات في عالم
الفكر الاسلامي ، في الميدان الصوفي وفي الميدان الفلسفي على السواء . له تصانيف عديدة ومهمة ،
بالعربية والفارسية . لم يدرس حتى الآن ، ولم ينشر من تواليه سوى تفسير «الفاتحة» - ولادته
في قونية عام ٦٠٧ ووفاته فيها أيضاً عام ٦٧٢ . ومكتبته الخاصة ، بما فيها مصنفاته ، لا زال.
القسم الكبير منها محفوظاً في المكتبة الوطنية بمدينة قونية (مكتبة يوسف آغا ، بحوار الزاوية المولوية
الكبرى) . وقد اتاح لنا زيارة هذه المكتبة والاستفادة من ذخايرها ، مراراً . - وتؤنبة صدر الدين
القنوي والمراجع عنه وذكر تأليفه ، في معجم بروكلمان «وفي» الملحق على المعجم : G.A.L. I, p. 807.
p. 588; Supp. I.

(٤) العنوان الكامل لهذه الاجازة : «اجازة الشيخ محي الدين بن العربي ... لملك المظفر ،
نجاه الدين غازي بن الملك العادل أي بكر أيوب» ؛ وفيه كتاب التجليات في هذه «الاجازة» :
٢٢٣ - . وقد نشرت هذه الاجازة ، بمثابة الاستاذ الدكتور عبد الرحمن بدوي ، في مجلة
«الاندلس» ، التي تصدر بجلريد ، عام ١٩٥٥ ، العدد الأول ، وصدرت بمقدمة باللغة الاسبانية
بقلم الباحث الكبير الدكتور بدوي ، وعنوان الاجازة : «Antobiografía d'Ibn 'Arabî»
vol. XX, Fasc. 1, pp. 107-128. هذا والملك المظفر هو المعروف بالملك الاشرف ، المتوفى
بدمشق ، عام ٦٣٥ هـ . انظر وفيات الاعيان ... رقم ٧٢٠ ؛ وشذرات الذهب ... ١٧٥/٥ - ٧٦ .

وانظر أيضاً تحليل هذه «الاجازة» في : «L'Œuvre d'Ibn 'Arabî» I, pp. 48-55.

(٥) عنوان هذا الكتاب كما ورد في نظم النسخ : «شرح التجليات لشيخ إسماعيل بن
سودكين النوري» - . والواقع ، ان هذه «التعليقات» ليست من وضع ابن سودكين نفسه ،
أما ليست تأليفاً له بالمشي الصحيح . بل هي تلخيص لشرح ابن عربي على كتاب «التجليات» ،
الذي اضطلع به بناء على طلب أتباعه ذلك ، أثناء وجوده في مدينة حلب عام ٦١٠ او ٦١١ (انظر
آخر صدر «التعليقات» لابن سودكين) . - والنسخ الموجودة حالياً لهذا الكتاب هي : مخطوط
مكتبة القاتح (اسطنبول) رقم : ١٠٣٧-١/٥٢٢٢ - مخطوط فيينا ، رقم : ٣٨٩ ، ورق :
١٩١١ - مخطوط مفتاح (تركيا) ، رقم : ١٩٨-١٦٦/١٩٩١ - مخطوط قيفر الله
(اسطنبول) ، رقم : ٣١١٩-١٣٥/١٧٣ - مخطوط برلين ، رقم : ١٢٣٠ - مخطوط

تام بها من حيث الزمان والمكان والمناسبة التاريخية . كما نحن على علم ايضاً بالشمسية الحقيقية لصاحب هذه « التعليقات » . فابن سودكين يذكر جميع ذلك في صدر كتابه . بل يضيف الى هذا كله فينص على اشيائه من طبعها ان توضح لنا جوانب من تفكير الشيخ الاكبر ، وتلقي الضوء على بعض المشاكل التي يثيرها كتاب « التجليات الالهية » . فلترك المجال هنا لابن سودكين يقص علينا نبأ هذا كله بأسلوبه الخاص :

« ... ولا وقف بعض من كنت اظنه خليلاً ... على هذا الكتاب المسمى « التجليات » ... قال : اكاد اقسم بالله ان هذا ظلم وعدوان^١ ... وكان ذلك سنة عشرة وسبائة بجلب . وكان شيخنا - رضى الله عنه ! - غائباً . ولا قدم بعد مدة اعلمته بما ذكر ذلك الخائب^٢ . ولاعتناي بالقضية قصدت تحقيق المسألة مع (سيدي) الشيخ ، مع ما عندي فيها من علم اليقين ...

جاءه (اسطنبول) ، رقم : ١٠٩٢ / ١٦١ - ٢٠٥ (والكتاب منسوب هنا خطأ الى صدر الدين القزويني) - وانظر أيضاً « مجمع بروكلمان » (G.A.L., I, 578/83-86) و« ملحق بروكلمان » (L'Œuvre d'Ibn 'Arabî», II, pp. 490-491) ، 788 ، 86) (Sapp. I, 788 ، 86) وانظر كذلك : « المرجع من ابن سودكين فقد ذكر بعضها في التعليق المتقدم رقم : ٤ - اما مؤلفاته المعروفة الآن فهي : (١) « شرح النص الادريسي » ، مخطوط مكتبة القائع ، رقم : ٣٢٢ / ٢١٧ - ٢٢٦ (٢) « شرح المشاهد القدسية » ، مخطوط مكتبة القائع ، رقم : ٣٢٢ / ٢٠١ - ٢١٤ (٣) « كتاب النجاة من حجب الاشياء » ، مخطوط مكتبة القائع ، رقم : ٣٢٢ / ١٦٩ - ٢٠١ ، ومخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٣١٨٤ / ٢٩٢ ... ٤ - (٤) « كتاب المسائل » ، مخطوط مكتبة ازبيري في اسمايل حن (اسطنبول) ، رقم : ٣٢٩٠ - ٤ - (٥) « لوائح الانوار ولوائح الاسرار » ، جاء ذكره في « شرح صلاة ابن شيش » لمصطفى البكري ، المسمى : « الروضات العربية في الكلام على الصلاة المشيئة » ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٥٥٢ / ٩١ -

(١) يريد بذلك موقف ابن عربي الخاص في كتاب « التجليات » في مسألة « التوحيد » ومخالفته بذلك منطق الصولية للتقدمين - وهذا العالم الحلبي لم يكن الوحيد في رده على « كتاب التجليات » . فابن تيمية لا يحتاج الى وصحه بكتاب « التصليات الشيطانية » (انظر كتاب : « القول المنهي عن ترجمة ابن العربي » ، محمد بن عبد الرحمن ... السخاوي ، القول عام ٩٠٣ للهجرة ، نسخة برلين ، رقم : ٥٩ / ٢٨٤٩) - هذا ، ويرى استاذنا المستشرق الكبير ، المصنف عليه ، لويز ماسينيون ، ان نظرية التوحيد التي عرضها ابن عربي في « تجلياته » مبنية في اساسها على عدم التمييز بين الوحدة العددية (Unité arithmétique) والوحدة الذاتية (Unité ontologique) ، انظر : « Recueil de textes inédits , Paris 1929 , p. 189 , note n° 2 .

(٢) في مثل هذا الزمان تقريباً ، ولعل هذه المناسبات ، اعني لاصراع بعض علماء مدينة حلب على ديوانه « ترجمان الاشواق » - بدأ الشيخ الاكبر في وضع شرح لديوانه المذكور ، بناء على طلب ابن سودكين ويدير بن عبادته الحديث . وحتى ذلك الشرح : « ذخائر الاعلاق » . بدأ فيه بجلب راعه بعد ذلك بحكمة . انظر تفصيل هذا في آخر الديوان ، نشر الاستاذ فيكسون ، لندن ، الجمعية الملكية لاسيوية ، عام ١٩١١ ، ص : ٤٦ - ٤٧ .

« فقلت : يا سيدي ! قد ثبت عند العارفين ان الانسان انموذج صغير من العالم الكبير ^{١١} . وان لكل موجود من الممكنات ، في نسخة وجود العبد ، رقيقة ^{١٢} منبثقة عن اصل هو لها حقيقة ^{١٣} . فاذا اخذ صاحب الجمعية ^{١٤}

(١) الانسان «عالم» او «انموذج صغير» ، وهو صورة مصغرة من الكون بأمره الذي هو «عالم كبير» : هذه فكرة ذات أصل يوناني ، نقلت الى الأوساط الاسلامية بواسطة «اخوان الصفا» (انظر رسائل اخوان الصفا ، الجزء الثالث ، الصفحة ٣١) . والواقع ، ان هاتين الفئتين : «عالم صغير» و «عالم كبير» ، هما الترجستان الحرفيتان لكلمتي $\mu\epsilon\kappa\rho\varsigma$ (= كبير) و $\kappa\omicron\sigma\mu\omicron\varsigma$ (= عالم) وكلمتي $\mu\epsilon\kappa\rho\varsigma$ (= صغير) و $\kappa\omicron\sigma\mu\omicron\varsigma$ (= عالم) . ويرى بعض المؤرخين ان الفكرة اول ما ظهرت في التراث الاغريقي عند علماء الفلك والجب ، كنظرية علمية ؛ ثم انتقلت الى اوساط الفلسفة الاغلاطونية الجديدة (لا سيما المتأخرين منهم ك Proclus ، حيث احتلت لديهم دوراً كبيراً شبيهاً بنفس الدور الذي احتلته في التصوف الاسلامي والفلسفة الاشراقية . - بخصوص تفيد الفكرة الى الأوساط الفلسفية الاسلامية عن طريق «رسائل اخوان الصفا» ، انظر : تاريخ الاصطلاحات الفلسفية ، لماسنيون (مخطوط) ص : ٣٣-٣٥ ؛ وبخصوص انتشارها في الفلسفة المصنوع الوسطى المسيحية ، انظر :

«Vocabulaire technique et critique de la philosophie», par A. LALANDE, Presses Universitaires, Paris, 1956, article: *Macrocosme*.

(٢) «الرقيقة» في اصطلاح الصوفيّة المتأخرين : «هي الوساطة العظيمة الرابطة بين شئئين . ويميز الصوفية بين أنواع من «الرقائق» : فهناك ما يسمى برقيقة الامداد ، ورقيقة الزلزل ، ورقيقة الروح ، ورقيقة الانتقاء ، ورقيقة المناسبة ... الخ . انظر كتاب لطائف الاعلام» ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٢٣٥٥ / ٨٥ . - أما «الرقائق» (بحال استعمالها بالجمع) فهي «علوم السلوك وتسمى ايضاً بالطريقة . رسمت الطريقة بالرقائق من جهة انها رقائق كتاف المبدع فترت بذلك الى مرتبة أهل الصفاء» (نفس المصدر المتقدم ، ورقة : ٨٥) .

(٣) هذا «الاصل» ، الذي «هو حقيقة كل رقيقة» ، هو «الوحدة» ، اذ لا تعين قبلها ، ويسمى هذا الاصل عندئذ : «اصل الحقائق» . وهناك ايضاً ما يسمى : «اصل انتشاء الحقائق» ، وهو : «حقيقة الوحدة بباطنها ، الذي هو عين «حقيقة الحقائق» ، في المرتبة الاولى بظاهرها ، الذي هو «البرزخية الثانية في المرتبة الثانية» ، التي هي «مرتبة الالوية» ... (انظر : «لطائف الاعلام» ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٢٣٥٥ / ١٢١-٢٢١) .

(٤) «صاحب الجمعية» هنا هو «صاحب الهمة» . و «الهمة» ، كما يرى مؤلف «لطائف الاعلام» : «هي المنزل الماشر من «منازل الادوية» ... وهي التي تبث السر على السير في «منازل الهمة» ... وتطلق الهمة بازاء جمع القلب لصفاء الاحلام . وتطلق : بازاء تجريد القلب للسر . وقد تطلق : بازاء اول صفق المريد . وتطلق : بازاء تعلق القلب بطلب الحق تعلقاً صرفاً ...» (مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٢٣٥٥ / ١٧٣-١٧٤) . انظر تحليل هذه الفكرة عند ابن عربي :

«L'Imagination érétrée dans le Sufisme d'Ibn 'Arabî», par H. CORBIN, pp. 165 ss. (éd. Flammarion, Paris 1958) ; — «Terre céleste et Corps de résurrection», par H. CORBIN, pp. 248, 360 (éd. Buchet/Chastel, Paris 1961).

وانظر : «فصوص الحكم» لابن عربي وتعليقات الاستاذ الكبير الدكتور ابو الملا عفيفي عليها (رابع : فهرس المفردات والمصطلحات ، مادة : مقام الجمعية ؛ الهمة ، جمية الهمة) مطبعة : عيسى البابي الحلبي ، القاهرة سنة ١٩٤٦ (في جزئين بمجلد واحد) .

يقبل على رقيقة ما من رقائق نفسه . فانها تَتَرَوِّحَنَ بذلك الترجه الخاص ، حتى تكون مبركة لحسه .

« فاذا اخذ المحيي لتلك الرقيقة بناظرها في حقيقة الالهية او مسألة علمية ، كما جرى لسيدي (الشيخ) مع من اجتمع بهم في كشفه^{١١} ... ، أو ليس من المقطوع به ان الذي قامت به تلك الرقائق هو لها الاصل الكلي ، وهي له القرع الجزئي ؟ ... فليس لها . مما تجيبه به . مدد إلا من إلقائه اليها ، ولا حياة إلا من إقباله الخاص عليها . فهي ، لهذا الارتباط ، فيما تجيب به ، مقهورة ... فكيف يقتضي الانصاف ان يحكم بما ظهر من هذه الرقيقة الجزئية الموثقة على من هوها حقيقة كلية مطلقة ؟ وكيف يقطع على حقائقهم بما حكمنا به على ما قام في نسخة وجودنا من رقائقهم ؟

« ومعلوم ايضاً ، ان لنسا في وجود كل انسان منهم ومن غيرهم رقائق روحانية^{١٢} . وان لنا عليهم سلطنة وربانية . وحكمهم على ما قام بهم من رقائقنا كما هو الامر عند (نا) فيما حكمنا به عليهم بمخافتنا . فهم يناقضوننا في الأحكام . ويبقى الامر موقوفاً على نظر المحقق العلّام . وقد اقر المتصفون من اهل هذا الطريق ان سيدي الامام ... عمدة لاهل التحقيق ...

« فلما سمع شبيختنا - قدس الله روحه ! - مني هذا الخطاب أعجبه وقال : والله ما قصرت ولقد اتيت بالصواب^{١٣} . لكن يا ولدي انما الشأن كله في معرفة

(١) يقيناً الشيخ صدر الدين القنوي : « كان شبيختنا ابن العربي متكباً من الاجتماع بروح من شاء من الانبياء والأولياء الماضين على ثلاثة أنحاء : ان شاء الله استنزل روحانية من في هذا العالم وأدركه تجسداً في صورة مثالية ... وان شاء الله احضره في نومه ، وان شاء انسخ من هيكله » ، « شعرات الذهب » ، نشر نيكلسون ، الجمعية الملكية الاسيوية ، مجلد : ٢٥ ، عدد اكتوبر سنة ١٩٠٦ ، ص : ٨١٦ .

(٢) هذا الرأي الصوفي الخاص بـ « الرقائق الروحانية » شبه جداً بقول الشيعة في « للنور المحمدي » انه في مستوى الوجود ، اصل كل كائن سموي أو ارضي ؛ وفي سطر العليم هو اصل المعارف النبوية التي يستمدعا عن جميع الانبياء والورثة . انظر تفصيل ذلك في مقالة الاستاذ الكبير لويز ماسينون في « موسوعة الاسلام » ، النص الفرنسي ، المجلد الثالث ، ص : ١٠٢٧-١٠٢٨ ، مقالة : « نور محمدي : *Nūr Afkhamadi* » .

(٣) يذكر ابن عربي في « الفتوحات المكية » ، انه استفاد من ابن سوكرين بعض المائل الالهية (الفتوحات ٢ المجلد الثاني ص : ٦٨١-٦٨٢ ، ط . القاهرة سنة ١٣٢٩ هـ) . - كما انه استفاد من لسانه ، وضع رسالته المسماة : « اهل المراتب والاحوال التي تنتهي اليها هم الرجال » ، انظر : « مجموعة رسائل ابن عربي » ، المجلد الأول ، الرسالة رقم : ١٤ ، ط . حيدرabad سنة ١٣٦٧ هـ .

أحكام المواطن والحضرات ، وفي التحقيق بذلك تتفاوت مراتب اهل الولايات . ولذي حرته ، يا ولدي ، في امر الرقائق الجزئية ، القابعة بالحقائق الانسانية ، وتكون الحكم (فيها) انما هو للكني على الجزئي ، - فهذا حق في موطنه الخاص به وهو الحضرة النفسية^{١١} وما يعطيه حكم النشأة الجامعة الانسانية .

« والذي ذكرناه في » كتاب التجليات « مما جرى بيننا وبين اسرار القوم ، انما كان في حضرة^{١٢} حقية ومشاهدة^{١٣} قلمية ، تجرد^{١٤} فيها سرى وسر من كوشفت به في حضرة الحق ، التي لا تقبل إلا مجرد التحقيق والصدق . ولو قلدنا اجتماعنا معهم في عالم الحس بالاجساد لما نقص الامر عما اخبرت به عنهم ولا زاد . والمعاملة ، يا ولدي ، مع القائم على كل نفس بما كسبت^{١٥} فيها يعمل او يقال . وهو - سبحانه ! - « عند لسان كل قائل^{١٦} عدل^{١٧} او مال .

« وقد اوضحنا السر في ذلك في » الفتح المكي واللقاء القدسي «^{١٨} ،

(١) « الحضرة النفسية » استملت هنا في مقابل « الحضرة الحقية » و « المشاهدة القلمية » . وهي حالة الانسان الذي لا زال في مستوى نفسه البشرية من حيث انفعالها وتبدلها . فالانسان في هذه الحالة لم يرق بعد الى « مستوى القلب » ، الذي هو « عرش الرحمن » و « مجلى انواره » ولا الى « مستوى السر » الذي هو « مركز الاتحاد » الفائق بين الخلق والخلق .

(٢) « الحضرة الحقية » هي حضرة القلب الذي هو عرش الرب ومجلى انواره ويستوعب اسراره . فهي حضرة لا تدنسها حظوظ النفس البشرية ولا تناهها رساوس الشيطان ، ومن ثم كانت محفوظة عن الخطأ أو الشك .

(٣) « المشاهدة القلمية » هي المشاهدة المقدسة من حظوظ النفس ودواليج الشيطان : انها مشاهدة صائبة ، منزهة ، سابعة .

(٤) التجرد أو التجريد هو في عرف الصوفية ، « امانة السوى والكون عن السر والقلب » (لطائف الاعلام ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٢٣٥٥ / ١٤٣) . ذ « تجريد السر » من جانب البعد ، يقابل « لطف التجلي » من جانب الرب : أي انه مجهود يقوم به المرء ، عند تجلي انوار الحق عليه ، ليبعد عن طليعة هذا التجلي كل ضرب من التجديد أو الابس أو الاشتباة : فيبقى التجلي على صفاته بقدر تجرد القلب عن غشائه .

(٥) إشارة الى الآية الكريمة ، رقم : ٣٣ من سورة الرعد (رقم : ١٣) . -

(٦) جزء من حديث تشعشع : « ان الله عند لسان كل قائل : خليق امرء علم ما يقول . وهو مروي في كتاب آفات اللسان ، (الكتاب الرابع من ربيع المهلكات ، من كتاب احياء علوم الدين للإمام الغزالي ، فصل : « بيان عظم خطر اللسان وقضية الصمت » - ولم يخرج هذا الحديث الشيخ عبد الرحيم بن الحسين الراقي (المتوفى عام ٨٠٦ هـ) في كتابه «المنقذ من حل الاسفار في تخريج ما في الاحياء من الانبياء» .

(٧) هذا عنوان جديد لكتاب « الفتحاحات الملكية » الشهير ؟ - بخصوص المتأخرين المتعددة لهذا الكتاب ، انظر : *l'Essai d'Ibn 'Arabi*, I, p. 201. ولم يذكر هذا العنوان الجديده هناك .

في (باب) « معرفة منزل القطب والامامين »^{١١} بغير شك ولا مين . وذلك ان السنة الالهية جرت في القطب^{١٢} اذا ولى المقام ، ان يقام في مجلس من مجالس القرية^{١٣} والتمكين ؛ وينصب له تحت عظيم لو نظر الخلق الى بهائه لطاشت عقولهم ، — فيصدق عليه . ويقف الامامان^{١٤} ، اللذان قد جعلها الله له ، بين

(١) انظر « الفتوحات المكية ... » الباب : ٢٧٠ (المجلد الثاني ، ص : ٥٧٠-٥٧٤ ، من طبعة القاهرة سنة ١٣٢٩ هـ)

(٢) « القطب هو عبارة عن الواحده الذي هو موضع نظر الله من العالم ، في كل زمان . وهو على قلب اسرافيل » (لطائف الاعلام ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم ٢٣٥٥ / ١٤١١) وانظر ايضاً « اصطلاحات الصوفية » للقاشاني وابن عربي (المادة نفسها) رد رشح الزلال في شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق والاحوال « مخطوط مكتبة باريز الوطنية ، رقم ٨٠١ / ١٠١٠ ب . -

(٣) يقول ابن عربي في آثر كتابه : « كتاب القرية » (ط. حيدرآباد ، الجزء الاول ، الرسالة السادسة : ص : ٩) : « ... وكنت ما رأيت أحداً من اصحابنا فيه عليه (= على) مقام القرية » (ولا ندب اليه . بل منع ذلك اكثرهم لعدم الذوق . فبقيت به وحيداً ... لا استطيع أفوه به من أجل منكره . إل ان وقتت لابن عبد الرحمن السلي في بعض كتبه عليه نصاً رساه « مقام القرية » ... - ويقول ايضاً ، في آخر الباب ١٦١ من ابواب « الفتوحات المكية » ، الذي عنوانه : « في المقام الذي بين الصديقية والنيرة وهو مقام القرية » : « ... وقد انكر ابو حامد الغزالي هذا المقام ، وقال : ليس بين الصديقية والنيرة مقام . ومن تحلى رقب الصديفين وقع في النبوة : والنيرة باب مطلق . إلا ان الشيخ الأكبر يدفع هذا الاعتراض بقوله : « ومع هذا ، لا يبعد ان يخص الله المفضل بعلم ليس عند الفاضل . ولا يدل تميزه عنه انه بذلك العلم افضل منه ... - وقيل ذلك . في هذا الباب نفسه ، يروي لنا ابن عربي قصته في هذا المقام : « هذا المقام (= مقام القرية) دخلته في شهر محرم ، سنة سبع وتسعين وخمسة ، وانا مسافر ، بمنزل ابيجيل (الصواب : أبيجيل) ، ببلاد المغرب . ثبت فيه فرساً . ولم اجد فيه أحداً ، فاستوحشت من الوحدة ... ولما دخلت هذا المقام وانفردت به علمت (الاصل : وعلمت) انه ان ظهر علي فيه احد انكرني . فبقيت اتبع زواياه وتجاهده ولا ادري ما اسمه ... فرجلت وانا على تلك الحال من الاستبحاش بالانفراد ... فلبثت رجلاً من الربال بمنزل يسمى آتعال . فصليت العصر في جامعهم . فجاه الأمير ابو يحيى بن واجين (او بجان) . وكان صديق . فراح في . ورائي من أثرل منه قاييت . وثرلت عند كتابه . وكانت يبي وبينه مؤانسة . فشكوت اليه ما أنا فيه من انفرادي بمقام اسرور به فينبأ هو يؤانسني اذ لاح لي ظل شخص . فنهضت من فراشي اليه ... فتأملت : فلأذا به ابو عبد الرحمن السلي ... » (الفتوحات ، مجلد ٢ / ٢٦١ ، ط. القاهرة سنة ١٣٢٩ هـ) .

(٤) هما شخصان : احدهما عن بين القطب ، ونظرة في (عالم) الملكوت ، واسمه «عبدالمرب» ؛ والاخر من يسلو ، ونظرة في (عالم) الملك ، واسمه « عبد الملك » ؛ وهو أعلى من صليبه ؛ وهو الذي يختلف القطب « (لطائف الاعلام ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم ٢٣٥٥ / ٢٣١) ؛ وانظر ايضاً : « اصطلاحات الصوفية » للقاشاني وابن عربي : نفس المادة ؛ رد رشح الزلال في شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق والاحوال « مخطوط مكتبة باريز الوطنية ، رقم : ٨٠١ / -١٠١٠ ب .)

يديه . ويمد القطب يده للمبايعة الالهيه والاستخلاف . وتؤمّر الارواح . من الملائكة والجن والبشر . بمبايعته واحداً بعد واحد : « فانه جل جناب الحق ان يكون مصدراً لكل وارد . وان يرد عليه إلا واحد بعد واحد »^{١١} .

« وكل روح يبايعه في ذلك المقام يسأل القطب عن مسألة من المسائل . فيجيبه (القطب) امام الحاضرين ليعرفوا منزلته من العلم . فيعرفون في ذلك الوقت أي اسم الهي يختص به . ولا يبايعه إلا الارواح المطهرة المقربة : ولا يسأله من الارواح المبايعة . من الملائكة والجن والبشر . إلا ارواح الاقطاب الذين درجوا خاصة . - وهكذا حال كل قطب مبايع^{١٢} ... » .

الى هنا ينتهي جواب ابن عربي عن سؤال تلميذه له بخصوص الحقيقة التاريخية للقائه بمن تقدمه من كبار الصوفية في المشرق . وحواره معهم . ثم يستطرد الشيخ اسماعيل بن سودكين النوري فيذكر ما يأتي في نهاية مقدمته : « ... ولما تحققت في ذلك باليقين . وشرح الله صدرى بنوره المبين . حسن الله عندي سؤالي في شرح هذا الكتاب ... فرغيت الى شيخنا ... في شرح هذا العلم الذي هو « كهيئة المكنون »^{١٣} . فمن علي بشرحه . وقلدني

(١) النص لابن سينا في كتاب « الاشارات والتهنيات » . المجلد الاخير من « مقامات العارفين » (ص : ٢٠٧ . نشر (Forger) . - والفكرة التي يحتويها نص « الاشارات ... » ويقول بها ابن عربي ايضاً ، هي من اساس نظرية الشيعة في ضرورة بعثة الانبياء ووجود الأئمة . انظر تفصيل ذلك في : « De la philosophie prophétique en Islam shi'ite » . par Henry Corbin , in *Eranos Jahrbuch*, XXXI/1962, pp. 57-66. - « Histoire de la philosophie islamique » , par Imru, l'ome I pp. 62-109; 132-136; 142-149; in Gallinard, Paris 1964.

أما من وجهة النظر الصوفية في الموضوع فيراجع : « مقدمة شرح التائية الكبرى » لاداد القصري ، فصل « طريق الوصول الى اصل الاصول » . -

(٢) خطوط مكتبة الفاتح . رقم ٥٢٢٢ / ١ب - ٢ب . - وابن عربي في كتابه « الفتوحات المكية » (المجلد الثاني ، ص : ٥٧٢ ، ٥٧٣ ، ط . القاهرة سنة ١٣٢٩) يذكر ، ما يحكيه عنه ابن سودكين في هذا الموطن بعينه . ويصن هناك على انه قد خصص هذه المسألة كتابين ، الأول بعنوان : « مبايعة القطب في حفرة القرب » (ص ٥٧١-٥٧٢) ؛ والثاني بعنوان : « كتاب معرفة القطب والامامين » (ص ٥٧٢) . - بخصوص الكتاب الأول ، يراجع : *L'Œuvre d'Ibn Arabi*, R.g. n° 487. وبخصوص الكتاب الثاني ، نفس المرجع : R.g. n° 585 . كتاب معرفة وهذا الكتاب ، على ما يظهر ، هو عنوان جديد لكتاب « القطب والامامين » وهو لم يذكر في المرجع السابق ...

(٣) اشارة الى حديث : « ان من العلم كهيئة المكنون لا يطعمه إلا اهل المعرفة باقته تعالى ! - فإذا تعلقوا به لم يحمله إلا اهل الاغتراف باقته - تعالى ! - ... » وهذا الحديث منه الصوفية من المصادر السنية في اثبات « علم المكاشفات » . - انظر تفصيل ذلك في « احياء علوم تالدين » للامام الغزالي ، المجلد الأول ، ص : ١٩-٢١ ، نشر المكتبة التجارية بالقاهرة ، من غير تاريخ . -

جواهر فتحه . فلما حصلت في حوزي ، وكانت من اعز ما في كتزي ، احببت ان تكمل بالانفاق ، عملاً على وصية اخلاق^١ ... »

فبناءً على هذا النص ، لا نكون في الحقيقة «تعليقات ابن سودكين على التعليقات» سوى «تقييدات» لشرح الشيخ الاكبر نفسه على كتابه بالذات . من اجل هذا كانت هذه «التعليقات» بمثابة جزء متمم «للتعليقات الالهية» ، نابعة من عين مصدرها الاول .

كتاب كشف الغايات .

اذا كانت ساعدتنا الظروف بمعرفة صاحب «التعليقات» و «التعليقات» عليها ، فانا على جهل تام بمؤلف «كشف الغايات» في شرح ما اكتشف عليه التعليقات ، و بزمان انشائه ومكانه والظروف التي دعت اليه ... ان النسخة الوحيدة التي نملكها في الوقت الحاضر ، وهي محفوظة في القسم الشرقي بدار الكتب الوطنية في باريس^٢ ، غفل عن اسم مؤلفها ، كما انه لا يوجد في ثنايا الكتاب نفسه أية دلالة تكشف عن شخصية المصنف او نومي اليه .

يبد ان المستشرق المعروف ، المأسوف عليه بروكلمان ، في «ذيل معجمه»^٣ الشهير للآداب العربية ، يذكر عنوان مخطوط موجود في خزانة «رامبور»^٤ ، يقرب جداً من نظيره في خزانة باريز : «كشف الغايات شرح التعليقات» ، ويعزوه الى الصوفي الشيخ عبد الكريم الجيلي ، المتوفى عام ٨٢٠ او ٨٣٢ للهجرة . ويساءل بروكلمان^٥ فيما اذا كانت نسخة «رامبور» بمثابة شرح لكتاب «التعليقات الالهية» لابن عربي أم لا ؟ ونحن لم يتيسر لنا الاطلاع على هذا المخطوط لتقابلته على نسخة خزانة باريز فنكون على بينة من الأمر .

ومها يكن من شيء ، فان مخطوط «كشف الغايات» في شرح ما اكتشف عليه التعليقات ، المحفوظ في دار الكتب الوطنية بباريز ، يوجد ضمن مجموعة مختري على اثني عشر كتاباً ورسالة . وهي كلها على ما يبدو ، بالرغم من اختلاف موضوعاتها ، ذات نسق واحد في التفكير والنزعة والاسلوب . وهذه

(١) مخطوط مكتبة الفاتح ، رقم ٥٢٢٢/ب٢ .

(٢) تحت رقم : ٤٨٠١ / ١٩٦-١٩٧ .

(٣) G.A.L., Suppl. II, 284, 26.

(٤) Rampur I, 362, 281 b.

(٥) G.A.L., Suppl. II, 284, 26.

الخصائص اذا تحققت في مجموعة ما من شأنها ان تدل على وحدة التأليف .
وجميع هذه المخطوطات لم يذكر فيها اسم مصنفها او مصنفها ... ونظراً لأهمية
هذه المجموعة الخطية النادرة في التراث الصوفي ، ولكونها لم تذكر في « معجم
بروكلمان » - فقد آثرنا سرد عناوينها في هذا المقام . مع ذكر بداية كل كتاب
ونهايته .

مجموعة باريز الخطية رقم ٤٨٠١

(١) « كشف الغايات في شرح ما اكتفت عليه التجليات »^{١١} . -
البداية : « الحمد الذي رفع طلائع الغيوب بتجلياته ... » . - النهاية : « ...
ولا تحرمنا من ذلك لسوء ما عندنا ... وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه » .

(٢) « شرح الزلال في شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الادواق والاحوال »^{١٢} .
البداية : « الحمد لله الذي اجرى على السنة اهله لغة يخاطبون بها الأهل .
وارسل على ارض استعدهم ملرار الحكم ترى فأزال عنها بذلك أثر المحل .. »
- النهاية : « هذا آخر الكلام فيما قصدنا ايراده ... ولا منع عن العبد الجاني
على نفسه خير ما عنده بهفواته ... وصلى الله على سيدنا محمد الظاهر بالسيادة
العظمى في العالم ونشأته ، وعلى آله وصحبه وورثته ... » .

(٣) « تحفة الرغائب للمذاهب والاياب »^{١٣} . - البداية : « الحمد لله الذي
كشف على بصائر القلوب ما أضمر في بطاين الغيوب . وودع لها في أنفاس
الدهور وراثب المنح ورغائب الستور ... » . - النهاية : « نجز ما سأله السائل

(١) عنوان الكتاب الاول ، ورقم المجموعة . كما تقدم : ٤٨٠١ - ١/ - ١٩٦

(٢) عنوان الكتاب الثاني ، ورقم المجموعة ، كما تقدم : ٤٨٠١ - ١٩/ - ١٣٥ . -
وهو شرح مطول لاصطلاحات الصوفية لابن عربي ، المطبوع في « مجموع رسائل ابن العربي » ،
المجلد الثاني ، الرسالة الأخيرة (سيفر باد سنة ١٣١٧) .

(٣) عنوان الكتاب الثالث من المجموعة ، ورقاقته : ١٢٦ب - ١٢٨ب . - في هذه الرسالة
(ورقة ١٢٦ب ، في آخرها) يذكر المؤلف كتاباً له بعنوان : « كتاب رونق الايمان في كشف
ما حوت عليه فواتح سور القرآن » . وهو كتاب نفيس في اسرار الحروف القرآنية ، الموجودة في
« فواتح السور » . وله نسخة يتيمة ، محفوظة في خزانة جوارقه (مكتبة ملت ، اسطنبول) تحت
رقم : ١٠١٥/١ - ١٠٦٦ . وهذه النسخة هي غفل عن اسم مؤلفها ايضاً ، وتوجد ضمن مجموعة
كاملة كلها غفل عن اسماء مؤلفيها (او مؤلفها) . وهي مكتوبة بنفس الخط المكتوبة فيه مجموعة
باريز ، حل مثل الورق ، يحل التجليد ...

ان اضعه في الحقائق الالهية ، واقيد له بخط يدي . والحمد لله على التيسير .
وصلى الله على سيدنا محمد البشير النذير ، وعلى آله وعترته وصحبه ... » .

٤) «الانواع المشركة لكشف ما في العدد من الاسرار الموثقة»^١ . -
البداية : « تغرد الواحد ، لا من طريق العدد ، بكمال لا يماثله فيه احد »
النهاية : « وبالتالي لم يجعله حرفاً اذ ليست له صورة في النطق . فافهم !
والحمد لله على ما فتح . وصلّى الله على سيدنا محمد ... وآله وصحبه ... » .

٥) « طراز الخور البارزة من مخلوقة الجمهور »^٢ . - البداية :
« الحمد لله الذي اخرج من كمّ العدم من حل امانة اسمه الاعظم . فأقامه على
وتيرة العدل المستبين ... » . - النهاية : « والاعيان الامكانية على اصلها من
حيث قابليتها الأولى رتبة الاحاطة وصلّى الله على سيدنا محمد النبي وعلى
عترته وصحبه وورثته ... » .

٦) « رشف المعين من رشح بحر اليقين »^٣ . - البداية : « الحمد لله
الذي هطلت ديم عنايته ... فسالت أودية منها ... » . - النهاية : « وهو في
منصب عزه المتبع على مهيح العبودية المحضة ، مشيراً الى مرصده الاعلى وموقفه
الاسنى بشاراً : « ليس وراء عبادان قرية » . - وصلّى الله على سيدنا محمد
صاحب هذا القدر الجليل بلا مرة . »

١) عنوان الكتاب الرابع من المجموعة ، ورقته : ١٣٩-١٤٨ ب .

٢) عنوان الكتاب الخامس من المجموعة ، ورقته : ١٤٩-١٥٩ . هنا يذكر المصنف
اسم كتاب له (ورقة ١٥٣) بعنوان : « معارج الألياب في كشف مداراة الافراد والاقطاب » .
ولهذا الكتاب في الوقت ، حل ما نعلم ، نستان : الأولى ، محفظة في خزانة جوار الله (مكتبة
ملت ، اسطنبول) تحت رقم : ١٠١٥ / ١٨٧ - ٢٢٣ ب ٤ - الثانية ، في خزنة السلطانية (مكتبة
السلطانية ، اسطنبول) تحت رقم : ١٠٢٨ / ١٣٠٠ - ٣٠٩ ب . وكلتا النسختين لا تحتويان على
ذكر اسم المؤلف ... هذا ، وصاحب . وفي كشف الظنون (الجزء الثاني / ٥٠٢) ينسب الكتاب
المتقدم الى الهرودي الفيلسوف . وهذه النسبة خطأ ، لأن المصنف يقتبس من كلام ابن عربي
(انظر نسخة جازارة ، ورقة : ٢٠٣ - ١٢٠٤) . كما ان الاستاذ جميل العظم ، في كتابه : وعقود
الجواهر (ص : ٣٧ ، ط . بيروت ، سنة ١٣٢٦ هـ) ينسب نفس الكتاب الى ابن عربي :
وهذا أيضاً خطأ ، للسبب المتقدم .

٣) عنوان الكتاب السادس من المجموعة ، ورقته : ١٥٩-١٦٨ ب . - هنا يذكر
المصنف أيضاً عنوان كتابه المتقدم : « معارج الالباب » (ورقة ١٦٧) وينقل نصواً من
كتاب « التجليات الالهية » التي ينسبها الى ابن عربي (ورقة ١٦٨) .

٧) « غنية الطالب فيما اشتمل عليه علم الوهم والسروده من الطالب »^١. البداية : الحمد لله الذي جعل الانفس اوعية اسراره . وظهر بها ما اودع منها آتني ليله ونهاره - النهاية : « أنجح الله مقاصدنا في الخير . وعوقنا عن طرق تنتهي بنا الى ما لا طائل فيه . - وله الفضل والمنة ! وصلى الله على سيدنا محمد الظاهر بلسان صدق في العالمين ، وعلى آله وعترته وصحبه وورثته . »

٨) « منتهى البيان في كشف نتائج الامتنان وشرح مقارنة الاسماء والاعيان »^٢. - البداية : الحمد لله الذي قدر الاعيان في قرار . وجعل الانسان موقع نجوم الاسرار - النهاية : « رزقنا الله واباه ما طالت اعتاق رونا اليه . وجعلنا من الفائزين برغائب المواهب لديه . وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه ... »

٩) « لوازم التعريف للمقام الشريف »^٣. - البداية : الحمد لله الذي رفع المقدار بالحركة والقرار - النهاية : « ودار بين الجذب والتسديد مع الخلق الجديده ... وصلى الله على هادي العباد الى سبل الرشاد ، وعلى آله وصحبه وورثته الاقطاب ... »

١) عنوان الكتاب السابع من المجلد ، ورقاته : ١٦٩-١٧٦ ب. - يعرف المصنف نفسه « علم الوهم » بأنه « ما يحصل به النفس الاقتدار على جمع قواه الواهمة على مقصود بعينه » (ورقة ١٧٠ ب). أما علم « السروده » : « فهو العلم بأحوال النفس الانساني في كيفه وكه » (ورقة ١٧١). - هذا ، و « السروده » كلمة فلسفية مركبة من *Rudh* و *So* ، ومعنى هذه اللفظة : « كل ما من شأنه ان يبقى » ، أنظر : *Dictionnaire Bohtlingk et Roth, Sanscrit* : *Worterbuch, art. Rudh* وهذه النسخة التيبة في غاية الاهمية بالنظر الى موضوعها الخاص . فهي ، كما يقول المصنف ، من اصل هندي (سنسكريتي) ترجمت أولاً الى الفارسية ثم الى العربية . فهي اذن من جلة الوثائق التاريخية التي تصور نفوذ التراث الهندي في الثقافة العربية عن طريق اللغة الفارسية . ان هذا الكتاب ، من هذه الناحية شبيه برسالة « حوض الحياة » و « مرآة الداني » وان كان متأشراً عنها من الوجهة التاريخية . بخصوص رسالة « حوض الحياة » أنظر (يوسف حنين) : « *La version arabe de l'Amrat-Rind* », in *J.A., T. CCXIII, n° 2, Oct.-Dec. 1928, pp. 291-344* وأنظر أيضاً (ماسينيون) : *2 : p. 119, note 2* « *Textes inédits* » و *بروكلان* : « *Pour une morphologie de la spiritualité shi'ite* », in *Eranos, XXIX, p. 102, n° 34* و *L'Œuvre d'Ibn 'Arabi* », I, pp. 287-288

٢) عنوان الكتاب الثامن من المجلد ، اوراقه : ١٧٩-١٢٠٢ .

٣) - عنوان الكتاب التاسع من المجلد ، اوراقه : ١٢٠٣-١٢١٥ .

(١٠) «اعلام الشهود في كشف مبهات الوجود»^{١١} . - البداية : « اللهم يا من تجلت ذاته في احديته عليه . واقتضت ان لا يعود ذلك منه إلا اليه ... » - النهاية : « ... النافذة الى انفس النخائر في اقدس الحظاير . - نبجز بحمد الله . وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه ... » .

(١١) «معالم رشح اليقين عن مخايل الظن والتخمين»^{١٢} . - البداية : «الحمد لله الذي جعل العقل سراج الظلم ومعراج الحكم . وعلم به الانسان ما لم يعلم ... » . - النهاية : « وقد تيسر انجاز الغرض بالاسعاد الالهي ... فله الحمد أولاً وآخرأ ... والصلاة على محمد وعلى آله وصحبه ... » .

(١٢) «تفسير وتوضيح ﴿شهد الله انه لا اله الا هو﴾»^{١٣} . - البداية : «الحمد لله الذي من على الانسان بمرسلات الاحسان ... » . - النهاية : « ... على وقوع الفعل الثاني واعتراض ما بينها . - والله اعلم بحقائق الامور ... وصلى الله على سيدنا محمد ... وعلى آله وصحبه ... » .

(١) عنوان الكتاب المباشر من المجموعة ، اوراقه : ١٢١٦-١٢٣٤ .

(٢) عنوان الكتاب الحادي عشر من المجموعة ، اوراقه ، ٢٣٦ب - ٢٤٠ب . - هنا يذكر المصنف : « ضابطة حكيمية في تقسيم الموجود على رأي الحكماء المتقدمين والمتأخرين » (ورقات : ٢٣٦ب - ٢٣٩ب) ، وه ضابطة كلامية في تقسيم المعلوم على رأي فرق المتكلمين من المتقدمين والمتأخرين ، في ورقتين : ٢٣٩ب - ٢٤٠ب .

(٣) تفسير صوفي للآية الكريمة رقم ١٨ من السورة الثالثة (سورة آل عمران) في ثلاث ورقات : ٢٤١ب - ٢٤٣ب .

مخصائص كتاب التجليات

يمكن اعتبار كتاب «التجليات الالهية» ، من الجانب التاريخي ، نموذجاً لتأليف ابن عربي في المشرق الاسلامي ، وبعبارة أدق من بواكير انتاجه العلمي الخصب ، أثناء حله وترحاله في الشرق الأوسط ، قبل ان يستقر به المقام في محروسة دمشق ، سنة ٦٢٠ للهجرة أو قبلها بقليل^(١) . ولكنه - اعني كتاب التجليات - من الوجهة الفنية المحضة ، يمتاز عن

(١) تبدأ هذه الفترة من رمضان عام ٥٩٨ للهجرة (انظر «رسالة روح القدس في مناصرة النفس» لابن عربي ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم ٨٧٩/٥٢-٥٣ ب) . - وتعتبر هذه الفترة من أهم الفترات في حياة الشيخ الأكبر ، سواء بالنسبة الى كثرة مصنفاته ، أو الى تعدد رحلاته في بلدان هذه المنطقة من العالم الاسلامي القديم ، أو انتقاله بالماء وأولي السلطان : راجع تفصيل هذا كله في : «L'œuvre d'Ibn 'Arabî, I, p.p. 94-106» . - هذا ، ومؤلفات هذه الفترة التي اسكن معرفة تاريخها على وجه التفريب ، يبلغ عددها ٥٣ كتاباً ورسالة (نفس المصدر ، ص : ١٠٣-١٠٦) . - ولكني تتكون لدينا فكرة مجملة عن مثل هذه «الحياة النشيطة» ، نذكر نيا ياتي «تنقلا» ابن عربي بين سني ٦٠٠-٦٠٢ : عام ٦٠٠ : هو في مكة (انظر «رسالة روح القدس» : المقدمة والخاتمة ؛ و«ديوان ترجمان الاشواق» : المقدمة ؛ و«تاج الرسائل» لابن عربي : المقدمة) . - عام ٦٠١ : هو في مدينة الموصل (انظر «الفتوحات المكية» : ١٨٩/١-١٨٧-١١٧/٣ ؛ ٤٩٠/٤ ؛ و«تنزلات الموصلية» له : آخر الكتاب) ؛ وفي مدينة بغداد (انظر «روح القدس» ... مخطوط جامعة اسطنبول : ٨٧٩ (قسم الساعات) ؛ وفي مدينة القدس (انظر «كتاب الازل» له ، مخطوط خزانة ولي الدين (اسطنبول) رقم ٥١/٤٠ ب) ؛ وفي مدينة ملطية (الاناسورل) (انظر «روح القدس» ، مخطوط جامعة اسطنبول : ٨٧٩ (قسم الساعات) . - عام ٦٠٢ : هو في مدينة الخليل (فلسطين) (انظر «كتاب اليقين» له : آخره ؛ و«روح القدس» مخطوط جامعة اسطنبول : ٨٧٩ (قسم الساعات) ، وهو بمدينة «قونية» (انظر «كتاب العظمة» له مخطوط ولي الدين : ١٧٥٩/١٦١ ب) ؛ وهو بمدينة القدس ايضاً (انظر : «كتاب المقعد المنظوم» له ، مخطوط خزانة ولي الدين : ١١٢/٥١) .

سائر المصنفات «الأكبرية» بطريقته الخاصة في اداء المعاني وتصوير الافكار. وهذا الاسلوب البياني الخاص ليس نادراً في آثار ابن عربي فحسب ، بل هو كذلك في التراث الادبي للعرب بوجه عام .

والواقع انها عديدة فصول «التجليات» التي صيغت اجزاؤها في قالب حوار بين الشيخ الاكبر وبين مَنْ تقدمه من شيوخ التصوف الاوائل . وهذه المحاورات الفكرية تدور كلها حول موضوع رئيسي مها تعددت ضور الحديث عنه او تشعبت فنونه : وهو «التوحيد الحقيقي» . عماد الحياة الدينية والعقلية في آن معاً .

ويبدو امامنا صاحب «التجليات الالهية» ، من خلال مطارحاته مع كبار الصوفية القدماء ، «في حضرة من حضرات الحق او في مشهد من المشاهد القدسية» ، - بصورة شخص غريب عن بيئته وزمانه . انه يحمل امانة علم مجهول لدى الكثير من معاصريه وسابقيه . فهو يبدأ حديثه متسائلاً متجاهلاً مع كل شيخ يلتقي به حول قضية التوحيد في جانب من جوانبه المعقدة او في مظهر من مظاهره المتعددة . ولكنه يتحرى دائماً ان يكون سؤاله موافقاً للناحية التي يعتمد عليها محدثه في اختباره الروحي وذوقه الديني . ولا يكاد ذلك الشيخ يفرغ من جوابه حتى ينهض ابن عربي فيميط جانباً قناع التجاهل الذي اصطنعه ، ويسلط على محدثه اشعة من انوار الحقيقة التي يعشو لضوئها بصره ويضطرب امامها جنانه .

وكذلك تلذّ مسامنا لهذا الحوار العجيب مع شيخ الطائفة ابي القاسم الجنيد ، حول «توحيد الربوبية»^١ ؛ ولتلك المناظرة الممتعة مع شهيد التصوف الحلاج الكبير ، بشأن «تجلي العلية»^٢ ؛ ولذلك الحديث العذب مع ذي النون المصري ، في «التزوية والتشبيه» ، وجهي الحقيقة المطلقة في بطونها وظهورها ، في وحدتها وكثرتها^٣ . - وكذلك يتجلى لأعيننا موقف ابن عطاء

(١) انظر ذلك فيما يأتي بعبداً بعنوان : «تجل توحيد الربوبية» (ورقم : ٦٧) . اما ترجمة الجنيد في «تجل المناظرة» (ورقم : ٥٤) .

(٢) انظر ذلك فيما يأتي بعبداً بعنوان : «تجلي العلية» (ورقم : ٥٧ ، و ترجمة الحلاج هناك) .

(٣) انظر ذلك فيما يأتي بعبداً بعنوان : «تجل سريان التوحيد» (ورقم : ٥٩ ، و ترجمة ذي النون المصري هناك) .

في «العبادة الذاتية»^١؛ وعجز سهل التستري عن ادراك معنى «مجدد القلب الى الابد»^٢؛ وحيرة المرتضى ازاء «التوحيد الحقيقي» الذي أقام هيكله على «قواعد»^٣ ثلاث... ان هذه الصحف الخالدة من فصول كتاب «التجليات» يحق لنا ان نوجه الاذنية الخالصة ان توضع في مصاف «رسائل الغفران» لفيلسوف الشعراء، ابي العلاء العظيم.

الموضوعات الاساسية لكتاب التجليات

تدور مباحث هذا الكتاب حول موضوعين رئيسيين، هما حجر الزاوية في مذهب الشيخ الاكبر، ومحور منهجه التفكير العام^٤: فكرة «التجليات» وفكرة «التوحيد». ولابن عربي مواقف خاصة في هذين الموضوعين الهامين، تمتاز حقاً بالعمق والاصالة والشمول. ولكن نلاحظ بدياً ان فكرة «التجليات» لم تعرض في هذا الكتاب على نحو علمي وتفصيلي، بل جاءت مبددة مشتتة، يشوبها الغموض والاضطراب؛ بينما كانت فكرة «التوحيد» ذات مجال واسع للبيان والتحليل والتصوير.

نظرية التجليات الاكبرية

مقالة «التجليات» عند ابن عربي، وثيقة الروابط بنظريته في الوجود والمعرفة والاختبار الروحي. وتعبير اكثر دقة: ان مقالة «التجليات» هي

- (١) انظر ذلك فيما يأتي بعبداً بعنوان: «تجل من تجليات المعرفة» (ورقه: ٦٩، مع ترجمة ابن سناء).
- (٢) انظر ذلك فيما يأتي بعبداً بعنوان: «تجل لور النبي» (ورقه: ٧٥، مع ترجمة سهل التستري).
- (٣) انظر ذلك فيما يأتي بعبداً بعنوان: «تجل من تجليات التوحيد» (ورقه: ٧٦، مع ترجمة المرتضى).
- (٤) اتم المراجع لدراسة مذهب ابن عربي ونتج تفكيره العام:

L'imagination créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabi, par H. CORBIN, éd. Flammarion, Paris 1958; — *The Mystical Philosophy of Muhyid-Din Ibn al-'Arabi*, par A. E. 'ARRIFI, Cambridge 1939; — *Kleiner Schriften Des Ibn al-'Arabi*, par H. S. NYBERG, Leiden (E. J. BRILL) 1919; — *El-Islam Cristianizado*, par Asin PALACIOS, Madrid 1931;

اما الاصول التاريخية للمذهب ابن عربي فنراجع:

Ibn Masarra y su escuela: origenes de la filosofia hispano-musulmana, in *Obras escogidas*, par Asin PALACIOS, Madrid 1946.

اساس فكرة الشيخ الاكبر عن الوجود والمعرفة و « التجربة التحريرية » .
فليس الوجود ولا المعرفة ولا « التجربة التحريرية » إلا أثرًا من آثار « التجليات » ،
ومظهرًا من مظاهرها الكلية . ومن ثَمَّة ، نستطيع ان نلاحظ اهمية فكرة
« التجليات » والدور الرئيسي الذي تطلع به عند ابن عربي ، في ميادين
ثلاث : في ميدان الوجود وفي ميدان المعرفة واخيرًا في ميدان الاختيار الروحي
للكائن الانساني^{١١} .

التجليات الوجودية

التجليات ، في دائرة الوجود ، هي مظاهر لكل ما ينطوي عليه « الحق »
من كمال لا نهائي ومجد سرمدي^{١٢} . و « الحق » ، في ذاته ، ينبوع فياض

(١) لكي تكون لدينا فكرة عامة عن اهمية هذه النظرية عند ابن عربي واتباعه فلنلاحظ
أولاً مفرداتها الفنية المستمدة فقط في كتاب « التجليات الالهية » والتعليقات عليها وشرحها :
تجلى الاحدية ؛ - تجلى الامر ؛ - التجلى الاوسع الشمسي ؛ - التجلى البصري ؛ - تجلى
التوحيد ؛ - تجلى الحق ؛ - التجلى الذاتي ؛ - التجلى الرسمي ؛ - التجلى السوري ؛ - التجلى
الفوقاني ؛ - تجلى القلب ؛ - تجلى نموت تنزيل النيوب ؛ - تجلى الواحد في المقامات ؛ -
تجلى الواحد لنفسه ؛ - التجلى الروماني . - ولنلاحظ ، ثانياً ، مفردات هذه المقالة لا في
كتاب « الفتوحات المكية » (نحن الآن بصدد تجريد ثبت شامل لمصطلحات الفتوحات مع وضع
فهارس تحليلية لها) ولكن في كتاب « لطائف الاعلام باشارات اهل الالهام » (مخطوط جامعة اسطنبول ،
رقم ٢٣٥٥ أ) : التجلى الأول (ورقة : ١٤٠) ؛ - التجلى الثاني (ورقة : ١٤٠-١٤١ب) ؛ -
التجلى الاحدي الجسمي (و : ١٤٠ب) ؛ - تجلى الثيب المغيب (١٤٠ب) ؛ - تجلى الثيب الثاني
(١٤٠ب) ؛ - تجلى الثيب الأول (١٤٠ب) ؛ - تجلى الهوية (١٤٠ب) ؛ - تجلى ثيب الهوية
(١٤٠ب-١٤١) ؛ - تجلى الشهادة (١٤١) ؛ - التجلى المعطى للاستعداد (١٤١) ؛ - التجلى
المميز للاستعداد (١٤١) ؛ - التجلى المميز للاستعدادات (١٤١) ؛ - التجلى المعطى للوجود
(١٤١) ؛ - التجلى الساري في جميع الدواير (١٤١) ؛ - التجلى الساري في حقائق الممكنات
(١٤١) ؛ - التجلى المقاس (١٤١) ؛ - التجلى المقاس (١٤٨) ؛ - التجلى المقدر (١٤١)
(١٤١ب) ؛ - التجلى الثاني (١٤١ب-١٤٢) . - التجلى الصفائي (١٤٢) ؛ - تجلى الاسم
الظاهر (١٤٢) ؛ - التجلى الظاهري (١٤٢) ؛ - التجلى الباطني (١٤٢-١٤٣ب) ؛ - التجلى
الجسمي (١٤٢ب) ؛ - التجلى المجسم (١٤٢ب) ؛ - التجلى المجبري (١٤٢ب) ؛ - التجلى الجامع
(١٤٢ب) ؛ - التجليات الذاتية (١٤٢ب-١٤٣) ؛ - التجليات الاختصاصية (١٤٣) ؛ -
التجليات البرقية (١٤٣) ؛ - التجليات التجريدية (١٤٣) .

(٢) المراجع الخاصة لدراسة فكرة « التجليات » عند ابن عربي وفي مدرسته :

L'Imagination créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabî, par H. CORBIN (Paris),
pp. 81-103 ; — *The Mystical philosophy of Muhyid-Din Ibn 'al-'Arabî*, par
A. G. ARRAJ (Cambridge), pp. 35-40 ; — *Das Buch der vierzig Stufen von*
'Abd al-Karim al-Qilî, par ERNST BANNERLAERTH (Wien 1956), pp. 4, 8, 72.

لا يتفقد سراً وبها . انه « كنز دفين » يجب الظهور والتعرف . ان « الحق » كالجلال : من طبعه ان يفتح ، وكانجب : من شأنه ان يمنح . وتجليات « الحق » - تعالى - هي بالضبط مظاهر جماله وقماله على مسرح الكون الفسيح .

وتنحصر التجليات الوجودية ، على وجه كلي ، في حضرات^{١١} ثلاث : في حضرة الذات (وتسمى عندئذ بالتجليات الوجودية الذاتية) - وفي حضرة الصفات (وتسمى بالتجليات الوجودية الصفاتية) - وفي حضرة الافعال (وتسمى بالتجليات الوجودية الفعلية) . لان طبيعة « الحق » ، من حيث هو كذلك : ذات وصفات وأفعال .

فالتجليات الوجودية الذاتية هي تعينات للحق بنفسه لنفسه من نفسه ، مجردة عن كل مظهر او صورة . وعالم هذه التجليات ، اي الأفق الخاص الذي تنبثق عنه وتشتع فيه ، هو « عالم الاحدية » . وفي هذا العالم تظهر ذات الحق منزوعة عن كل صفة واسم او نعت ورسم . انه عالم ذات الحق ، من حيث هو سر الاسرار وغيب الغيوب ؛ كما هو ايضاً مظهر التجليات الذاتية ، اي المرآة التي تنعكس عليها الحقيقة الوجودية المطلقة .

والتجليات الوجودية الصفاتية هي تعينات الحق بنفسه لنفسه في مظاهر كمالاته « الاسمية » وبجالي نعوته الأولية . وعالم هذه التجليات هو « عالم الوحدة » . وفيه تظهر الحقيقة الوجودية المطلقة في حلل كمالاتها ، بعد كونها

وفي « كتاب في علم التصوف لداود القيصري » (= مقدمة شرح التائية الكبرى) ، مخطوط أيا صفيها ١٨٩٨/١٩٦-٩٩٩ ب ٤ - و « المقدمات من شرح فصوص الحكر » له ايضاً ، نفس المخطوط ، ورقات : ١٣٩ - ٣٥٣ ب ٤ و « كتاب اصطلاحات المشايخ من أوائل شرح القصيدة التائية للفرغاني » ، نفس المخطوط ، ورقات : ١٦١ - ٦٦ ب ٤ ، ومقدمة ابن خلدون و « الفصل السادس عشر من الباب السادس ص ٧٩ » ، ط. مصر - و « شفاء السائل لتهذيب المسائل » لابن خلدون ايضاً ، بتحقيق الاب خليفة (قسم الاصطلاحات الصوفية ، مادة تجمل) - اما المراجع للفكرة « التجلي » من الجانب الكلامي والشرحي ، فننظر في كتاب « الشرح والابانة عن اصول الديانة » لابن بطة المكي ، بتحقيق الاستاذ هنري لاوست ، (الترجمة الفرنسية ، ص ٨٩ ، تعليق رقم : ٣٤٢) .

(١) وهي عند البعض خمسة (انظر « كتاب في علم التصوف » لداود القيصري ، مخطوط أيا صفيها ١٨٩٨/٩٦-٩٨ ب ٤ - و « المقدمات من أوائل شرح فصوص الحكر » له ايضاً ، نفس المخطوط ، ورقات : ١٦٠ - ١٦٣ ب) - . وعند البعض الآخر ، هي اربعة (انظر « كتاب اصطلاحات المشايخ » للفرغاني ، نفس المخطوط المتقدم ، ورقات : ١٦٣ - ١٦٦ ب) - . وانظر ايضاً :

The Mystical philosophy of Muhyid-Din Ibn al-Arabi, par A. B. Ayyari, pp. 43 ss.

في اسرار « الغيب المطلق » ، عن طريق الفيض الاقدس^{١١} . كما ان في عالم هذه التجليات (= في عالم الوحدة) تبدو الموجودات في صور «الايان» الثابتة^{٢١} .

والتجليات الوجودية الفعلية (او الأفعالية) هي تعينات الحق بنفسه لنفسه في مظاهر الايان الخارجية والحقائق الموضوعية . وعالم هذه التجليات هو «عالم الوجدانية» . وفيه تظهر الحقيقة الوجودية المطلقة بذاتها وصفاتها وافعالها عن طريق « الفيض المقدس »^{٣١} . اي انه في هذا العالم يتجلى « الحق » في صور الايان الخارجية ، نوعية كانت او شخصية ، حسية او معنوية . فالحق — تعالى ! — والحق وحده ، هو مبدأ التجليات الوجودية ومظهرها وابعادها . أليست هذه تدور في فلك الذات والصفات والانفعال ؟ فهي اذن لم تنصهر عن عدم ولن تؤزل الى العدم . — ولما كان الحق هو المبدأ التجليات الوجودية ومظهرها وابعادها ، فهي اذن « فعل مطلق » لا تكون في غير « دائرة المطلق » : فهي من الحق وبه واليه ، سواء في مستوى الذات او الصفات او الانفعال .

ولما كانت الاحدية والوحدة والوجدانية هي عوالم التجليات الوجودية الثلاث ، فهي — اعني هذه التجليات — على صفاتها وبساطتها وسموها ، مهما تعددت مظاهرها الخارجية او تنوعت آثارها الوجودية : أنها عن الوجدانية صدرت ، وبالوجدانية ظهرت ، وإلى الوجدانية تعود .

(١) « الفيض الأقدس » عند ابن عربي « هو تجلي الذات الاحدية لنفسها في صور جميع الممكنات التي يتصور وجودها فيها بالقوة » او « هو تجلي الحق لذاته في الصور المعقولة لكائنات » («والدكتور عفيفي» تعليقات على الفصوص ٩/٢) .

(٢) « الايمان الثابتة هي الحقائق المعقولة او الصور المعقولة لكائنات » . — « انها اول درجة من درجات التعينات في طبيعة الوجود المطلق . وكلها تعينات معقولة لا وجود لها في عالم الايمان الحسية بل هي مجرد توافيق للوجود » . — « هي اشبه بالصور الانشائية وان كانت تختلف عنها من بعض الوجوه » (المصدر المتقدم ، نفس الصفحة) . — « هي المراتب الازلية لموجودات وهي على ما هي عليه من العدم : ما تمت رائحة الوجود الخارجي ، لأنها ليست سوى صور معقولة في العالم الالهي » (المصدر المتقدم ، ص : ٥٠) . — « ويقف صاحب لطايف الاعلام فيقول : انها هي المسماة « بحماية الاشياء » عند الحكماء ، و « العلوم الممدوم » و « الشيء » الثابت » باصطلاح الاسويين (انظر مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم ٢٢٥٥ ب / ١٢٦) . — وانظر ايضا :

L'Imagination et l'extase... pp. 88 ss.

The Mystical Philosophy... pp. 47-53.

(٣) « الفيض المقدس هو تجلي الواحد في صورة الكثرة الوجودية . فهو ظهور الايمان الثابتة من العالم المعقول الى العالم المحسوس . او هو ظهور ما هو بالقوة في صورة ما هو بالفعل » (الترجمات على الفصوص للإستاذ عفيفي ، ٩/٢) .

تلك هي باجمال. الخطوط الكبرى لنظرية التجليات عند ابن عربي في مظهرها الوجودي. انها تختلف عن نظرية «القيوضات»^١ الفلسفية، وعن نظرية «الخلق»^٢ عند المتكلمين، وان كانت تلتقي بهما في بعض المواقف او تتفق معها في بعض النتائج.

ان الفارق الاساسي بين فكرة «التجليات الاكبرية» وفكرة «القيوضات» الفلسفية، هو كون الاولى وحيدة في نظرتها الى طبيعة الوجود او في تفسيرها له، - في حين ان الثانية تقول بتعدد الوجود وكثرته^٣.

فابن عربي يعتبر الوجود من «مقولة المطلق لا بشرط»، وبالتالي لا يمكن ان تكون فيه ثنائية او كثرة، البتة، واذا كنا نلاحظ الكثرة فيما حولنا من «ظواهر

(١) اساس النظرية في الفلسفة الاقلاطية الحديثة، والقاتل بها الفيلسوف الشهير افولوني (المولود في بلدة ليغوبوليس، من اعمال مصر الوسطى، عام ٢٠٥ او ٢٠٣). وبدأ هذه النظرية: «الواحد من جميع الوجود لا يصدر (ار لا يفيض) عنه إلا واحد: *Ex una non fit nisi unum*. فمن هذا «الواحد من جميع الوجود» صدر العقل الأول الكلي، الذي هو النموذج الحلي بالذات، الحاوي على جميع «المثل». ومنه صدرت النفس الكلية. وبعضها صدرت المادة الكلية. - «فالواحد من جميع الوجود» ينطوي على كل شيء، بدون تميز مطلقاً - والعقل الأول الكلي ينطوي على كل شيء، بالقيوة - والنفس الكلية تنطوي على كل شيء، بالفعل ولكن من غير تفصيل، حتى اذا ما وصلت النفس الى العالم المحسوس انفصلت عنها الانثاء وانتشرت وتعددت وتوزعت... وقد قدر لهذه النظرية ان تقوم بدور كبير. في الفلسفة الاسلامية وفي التصوف الاسلامي على السواء. - انظر تفصيل ذلك في «تاريخ الفلسفة العربية» لحنا الفاضوري، وتحليل الجبر، الجزء الأول ص. ١١٠-١١٧، الجزء الثاني، ص. ١١٣-١١٩، ٢٢٣-٢٢٨. (منشورات دار المعارف، بيروت سنة ١٩٥٨). وانظر أيضاً

Histoire de la philosophie islamique, par H. CORBIN, pp. 226-233, 239-242 ; éd. Idées N.R.F. (1964).

(٢) حدة الاشاعة خاصة. - والاساس الفكري لهذه النظرية قائم على فكرة «الجزء الذي لا يتجزأ»، او «المجرى الفرد» (*Atomisme*) كما كانوا يقولون. وهذه فكرة قديمة معروفة عند الهند والافارقة. ولكن الاشاعة استطاعوا بمهارة ان «يطوروها» هذه النظرية وبنسبها ويجمعوها مبدأ لآلهم «الخلق» و«الخلق الجديد»، وبالتالي اساساً لنظريتهم عن الله والكون والانسان. - انظر تفصيل ذلك في الكتاب الهام بهذا الموضوع: *Beitrag zur Islamischen Atomlehre*, par S. PINES, Berlin 1936. - وقد ترجم هذا الكتاب - فائقة الأستاذ الفاضل الدكتور محمد ابورييه بعنوان: «مذهب الذرة عند المسلمين»، القاهرة (لجنة التأليف والترجمة والنشر) سنة ١٩١٦. واضاف المترجم المحقق ترجمة مقالة السيد برزل (Pretzel) المنشورة في عام ١٩٣١، ص: ١٩٧-١٣٠، تحت عنوان: *Die frühislamische Atomlehre* وانظر أيضاً حول هذه المسألة: *Histoire de la Philosophie Islamique*, par H. CORBIN, I, pp. 174-176.

(٣) انظر التفصيلات على القصص «للككتور ابو العلا عفيف» (نشر عيسى البابي الحلبي، القاهرة سنة ١٩٤٦)، الجزء الثاني ص ١٠٩.

الوجود المحسّ ، وفي «ظواهره المعنوية» ، - فهي ، في نظر الشيخ الأكبر ، لا تتصل بطبيعة الوجود من حيث هو ، أي من حيث الإطلاق ، بسلب بأطواره ودرجاته . فالتجليات الوجودية هي تعينات للحق المطلق ، الذي هو واحد في «وجوده» ، كثير في «ثبوته» ، أي في مظاهره ودرجاته .

أما نظرية «الفيضات الفلسفية» فهي على عكس نظرية «التجليات الأكبرية» ، تعتبر الوجود من «مقولة الكل» أو من مقولة «المطلق بشرط لا» ، وبالتالي نرى إمكان كثرته عبر الوجودات ، ذهنية كانت أو حسية ، نوعية أو شخصية .

والخلاف الجوهرى بين فكرة التجليات وفكرة الخلق عند المتكلمين ، هو أن علماء الكلام يفسرون ظواهر الخلق بمثابة فعل الإله خارج عن محيط الألوهية ذاتها ، يبدون أن يميزوا - في دائرة الألوهية - بين ما هو مرتبة الذات أو الصفات أو الأفعال . بينما يقرر ابن عربي أن الظواهر الخلقية هي من آثار «التجليات الوجودية الفعلية» ، ويتعبّر أكثر دقة : أن الخلق عند الشيخ الأكبر هو التجليات الفعلية ذاتها في مظاهر الكون والوجود . وتجليات الأفعال ، كتجليات الصفات والذات ، تدور جميعاً في فلك الألوهية ، في مدار كمالها المطلق . فلا شيء خارج عن دائرة الألوهية ، في صعيد الوجود : إذ لا شيء خارج عن دائرة المطلق^١ !

(١) ولكن ، في هذه الحالة كيف تقوم العلاقات بين الحق والخلق ؟ بل كيف تفسر الصلات بين الخالق والمخلوق ؟ «الحق وجود حقيقي وهذا له في ذاته ، وجوده إنساني وهو وجوده في أعيان الممكنات : وهذا بالنسبة له كالظل الذي يمتد على سائر الموجودات فيعطى وجودها باسم الله والظاهر . فالعالم ظل ، إذا نظرت إليه من حيث عينه ورباطته وجوهره المقوم له (الفصل البرزخي) وهو «نفس الرحمن» الذي تفتحت فيه صور الوجود من أصله إلى أسفله ...

... والخلق (عالم الظاهر) في تغير مستمر وتحول دائم ... أما الحق فهو على ما هو عليه ... منذ الأزل ... وتتفق هذه الفكرة في ظاهرها مع نظرية الإشارة القائلين بأن العالم مثابته بالجوهر مختلف بالأعراض ، وأن العرض الواحد لا يبقى زمانين ... ولكنه («ابن عربي») يحلّل الإشارة في أنهم لم يقولوا بأن الحق («الله») هو ذلك «الجوهر» ، وأن مجموعة الصور والنسب التي يسونها «الأعراض» هي المخلوق («العالم») . بل راسخاً يفترضون «جواهر فردية» في ذلك «الجوهر العام» . وهذه «الجواهر الفردية» ، بحسب تعريف («الإشارة») ، مجموعة من «الأعراض» ، إلا أن لها وجوداً قائماً بنفسه من حيث إنها عين ذلك «الجوهر العام» القائم بنفسه ، ولكنها من حيث هي أعراض لا تقوم بنفسها : فقد جاء من مجموع ما لا يقوم بنفسه من يقوم بنفسه : وهذا خلف ! («الفصل الشحيح») (انظر مقدمة القصص للدكتور عفتي ، الجزء الأول ، ص ٢٧-٢٨ ، نشر مكتبة عيسى البابي الحلبي ، القاهرة سنة ١٩٦٦) .

التجليات العرفانية او النورانية

اشرنا منذ لحظات الى ان فكرة التجليات عند ابن عربي ، لا تقتصر على دائرة الوجود بل هي تتصل ايضاً بطبيعة المعرفة . فالتجليات ، في نظره ، هي مبدء المعارف ، حسية كانت او فكرية او روحية ، كما هي في الوقت ذاته محور نموها وازدهارها^(١) . ويعتبر الشيخ الاكبر التجليات بمثابة «الصور الخالدة» او «الحقائق الازلية» التي تشع على مرآة القلب والعقل ظلال انوارها ، فتولد فيها المعرفة الحية اليقينية الدوقية .

وفي الحقيقة ، ان الصلات وثيقة جداً بين الوجود والمعرفة بالقياس الى الضمير البشري ومصيره النهائي . ان اشرف ما في المرء قلبه وعقله ، وان شئت فقل : القلب والعقل هما كل شيء في الانسان . وجودهما الحقيقي يتحد تماماً مع المعرفة . فالقلب ليس الا العرفان الذي يتألق ابدئاً في حناياه ، والعقل ليس الا المعرفة التي تضيء دوماً في ثناياه . فالقلب وجودياً هو العرفان والعقل كيانياً هو المعرفة .

يعرف الشيخ الاكبر التجليات ، من حيث هي اصل المعرفة ، على النحو الآتي : «التجلي هو ما ينكشف للقلب من انوار الغيب»^(٢) . وهذا التعريف يبين لنا حقيقة المعرفة وأداتها وموضوعها كما يراها ابن عربي . فالمعرفة هي «انكشاف» حقيقة الشيء او ماهيته أمام نظر العارف . وهذا الانكشاف يتحقق رمزياً برفع «حجاب» او «حجب القلب» . ويكون ذلك بفضل التجليات الالهية ، اي بقذفها انوار الشبوب في اعماق القلوب . وهذا كله من شأنه ان يظهرنا على طبيعة الصلات القائمة بين حقيقة الوجود وحقيقة المعرفة . وعندئذ نستطيع ان نجد الأجوبة على هذه الاسئلة

(١) المراجع لدراسة فكرة «التجليات العرفانية» عند ابن عربي واتباعه : «المقدمات من اوائل شرح القصص» لداود القيصرى ، خطوط ايا صفيها ، رقم : ١٨٩٨ / ١٩٩ - ١٧٧٤ - وشفاء السائل لتأليف المسائل - لابن خلدون ص : ٨٣ - ٨٨ (نشر الأب خليفة ، مطبوعات معهد الآداب الشرقية ، بيروت سنة ١٩٥٩ - ١٩٥٠) - مقدمة ابن خلدون (الفصل السادس عشر من الباب السادس) .

Das Buch der vierzig Stufen von 'Abd al-Karīm al-Qūṭbī, par ERNST BANNERSTEDT (Wien 1959), pp. 4, 5, 72.

(٢) اصطلاحات الصوفية لابن عربي (مادة تجل) واصطلاحات القنوسات (القنوسات الملكية ... ٤٨٥، ١٣٣/٢) .

الحيرة : ما هي الوساطة بين الوجود والمعرفة ؟ كيف تستحيل المعرفة الى وجود في قلب العارف ؟ وكيف يستحيل الوجود بدوره الى معرفة في قلبه ايضاً ؟ ان النور هو صلة الوصل بين الوجود والمعرفة ، ومركز الاتصال فيها . فعنده تستحيل طبيعة المعرفة في قلب العارف الى وجود ، وطبيعة الوجود الى معرفة . ولَمَسَتْ تنكشف لطائف الغيوب في اعماق القلوب ، فتبتدئ حقائق الأشياء أمام العارف في صورها الخالدة .

يتوزع النور ، لدى اشراقه على مرآة القلب ، الى حصص متميزة : كالتجليات الوجودية تماماً . كل حصّة من هذه الانوار تنبع لونا معيّن من المعارف الروحية . فهناك أولاً ما يسميه الشيخ الاكبر بنور الانوار^(١) . وهذا صادر عن التجليات الذاتية للحقيقة المطلقة . ويطلق ابن عربي احباً على هذا النمط من التجليات ، اسم « السباحات المحرقة » التي يصنع لهاظاً كل كون حادث ...

ولا يتلقى مساقط «نور الانوار» من الكائن البشري إلا «السر» . وهو أداة او عنصر سماوي مودع في القلب غير مخلوق ، ينفذ بوساطته المرء الى «عالمى الملكوت والجبروت» . - وتجليات «نور الانوار» هي التي تكشف عن الحقيقة المطلقة في اسمى مظاهرها ، كما انها هي التي تولد في القلب المعرفة اليقينية في ارفع درجاتها : وهي المعرفة المسماة «حق اليقين» ، اي اليقين الناتج عن فوق ، الحاصل بحجرة ذاتية .

وهناك ايضاً حصّة مميزة من الانوار تعرف باسم «انوار المعاني»^(٢) . ويقصد ابن عربي بهذا اللفظ : ما تحدّثه التجليات الوجودية الصفاتية من آثار خاصة، (= ما تغذفه من انوار الغيوب) عند تساقط شعاعها على صفحات القلوب . وهذه الانوار هي التي تميظ اللثام عن وجه الحقيقة المطلقة في صورها العقلية الازلية ، التي يسميها الشيخ الاكبر «الاعيان الثابتة» . - والقلب ، من الكائن الانساني ، هو الذي يتلقى مساقط انوار المعاني . وبفضله يتأمل المرء بعين قلبه حقيقة الوجود في «عالم الوحدة» ، ويرى صلة كل شيء بربه . - وتجليات «انوار المعاني» في القلب ، تنشأ المعرفة اليقينية المسماة «عين اليقين» : اي اليقين المتولد عن المشاهدة والعيان .

(١) الفتوحات المكية : ٤٨٥/٢ وما يبعثها .

(٢) الفتوحات المكية : ٤٨٥/٢ وما يبعثها .

واخيراً ، هناك « انوار الطبيعة »^١ . والمراد بهذا ، في عرف ابن عربي ، ما يحصل في الفكر البشري من معرفة ، اثر التجليات الوجودية الفعلية . وفي هذا المقام يلتقي العارف والفيلسوف في اكتساب المعارف ، كما انه في هذا المقام ايضاً يشتركان معاً بدراسة الظواهر الوجودية في نشوتها وتطورها ، في كونها وفسادها . غير ان العارف المحقق يتلقى هذه المعارف كأشكال سماوية ، لا كظواهر ارضية ... فهو من اجل ذلك ، يستعرض على مسرح الوجود الخارجي ظلال الوجود الملوي ، ويتأمل في صفحات عالم الكثرة « الحروف العاليات » في « عالم الوجدانية » .

وتجليات انوار الطبيعة ، تحدث المعرفة البقينية المسماة بـ « علم اليقين » . وكما ان عالم الاحدية هو مظهر التجليات الذاتية الوجودية ، وعالم الوحدة مظهر التجليات الصفائية ، وعالم الوجدانية مظهر التجليات الفعلية ؛ فلكذلك حكم التجليات العرفانية او النورانية بالقياس الى التجليات الوجودية . فالتجليات الذاتية (في مستوى الوجود) هي مظهر تجليات نور الانوار (في مستوى العرفان) . والتجليات الصفائية هي مظهر انوار المعاني . والتجليات الفعلية هي مظهر انوار الطبيعة . فتشتمل موازنة ثامة بين عوالم الوحدات (= الاحدية ، الوحدة ، الوجدانية) ودوائر التجليات ، ان في مستوياتها الوجودية ، او في مستوياتها العرفانية او النورانية .

ولتوضيح كل ما تقدم في هذا الفصل ، ولتلخيصه ايضاً ، نقدم الاشكال الهندسية التالية :

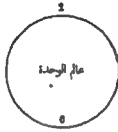
الشكل الأول (— شكل رقم : 1) . وهو يحتوي على تسع دوائر . موزعة بالتساوي على ثلاثة خطوط افقية . الخط الأول يمثل ثلاث دوائر متساوية ، رمز عوالم الوحدات : الاولى هي دائرة عالم الاحدية ، الثانية ، دائرة عالم الوحدة ؛ الثالثة ، دائرة عالم الوجدانية . — وكل دائرة تحتوي على رقمين : الاعلى من (خارج الدائرة) رمز الرقم العددي للدائرة (=دائرة عالم الاحدية : 1 ؛ دائرة عالم الوحدة : 2 ؛ دائرة عالم الوجدانية : 3) . والاسفل (في داخل الدائرة) رمز الرقم الاصلي للدائرة (= دائرة علم الاحدية : 0 ؛ دائرة عالم الوحدة : 0 ؛ دائرة عالم الوجدانية : 1) .

(١) اقتصرحات المكية : ١٨٧/٢ وما بعدها .

والخط الاقضي الثاني يمثل ثلاث دوائر متساوية ، رمز التجليات الوجودية : الأولى هي دائرة التجليات الذاتية ، الثانية ، دائرة التجليات الصفاتية ، الثالثة ، دائرة التجليات الفعلية . - وكل دائرة تحتوي على رقمين : الاعلى رمز الرقم العددي للدائرة ، والاسفل رمز الرقم الاصلي لها .
والخط الاقضي الأخير يمثل ثلاث دوائر متساوية ، رمز التجليات العرفانية او النورانية : الأولى هي دائرة نور الأنوار ، الثانية ، دائرة انوار المعاني ، الثالثة ، دائرة انوار الطبيعة . - وكل دائرة تحتوي على رقمين ايضاً : الاعلى رمز الرقم العددي للدائرة ، والاسفل رمز الرقم الاصلي لها .

شکل رقم : I

عوالم الوحدات



التجليات الوجدية



التجليات العرفالية او التوراتية



والشكل الثاني (- شكل رقم : II) يحتوي على مثلث عكسي : زاوية الرأس من اسفل ، وقاعدة الضلعين من أعلى . فزاوية الرأس تمثل دوائر «عالم الوحدات» : دائرة عالم الاحدية في المركز ، ثم يليها دائرة عالم الوحدة ، ثم دائرة عالم الوحدات .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ، وخط أفقي . والنصف الأعلى من الخط الوهمي العامودي مؤلف من ارقام عديدة متسلسلة للدوائر (= دائرة عالم الاحدية : 1 ؛ دائرة عالم الوحدة : 2 ؛ دائرة عالم الوحدات : 3) . اما النصف الاسفل من الخط الوهمي العامودي ، فمؤلف من ارقام اصلية للدوائر (- دائرة عالم الاحدية : 0 ؛ دائرة عالم الوحدة : 0 ؛ دائرة عالم الوحدات : 1) .

والخط الوهمي الافقي ، القاطع لدوائر عوالم الوحدات ، مكوّن من عناوين هذه الدوائر نفسها : عالم الاحدية في المركز ، ثم يليه عالم الوحدة ، ثم يليه عالم الوحدات .

اما زاوية الضلع الأيمن فتتمثل بدوائر التجليات الوجودية : دائرة التجليات الذاتية ، في المركز ؛ ثم يليها دائرة التجليات الصفائية ؛ ثم يليها دائرة التجليات الفعلية او الافعالية .

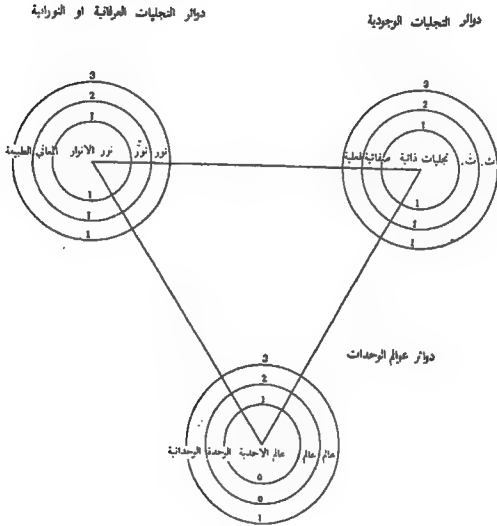
ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ، وخط أفقي . فالنصف الاعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عديدة متسلسلة للدوائر (= دائرة التجليات الذاتية : 1 ؛ دائرة التجليات الصفائية : 2 ؛ دائرة التجليات الافعالية : 3) . والنصف الاسفل من هذا الخط الوهمي ، مؤلف من ارقام اصلية للدوائر التجليات الوجودية (= دائرة التجليات الذاتية : 1 ؛ دائرة التجليات الصفائية : 1 ؛ دائرة التجليات الافعالية : 1) .

اما الخط الوهمي الافقي ، القاطع لدوائر التجليات الوجودية ، فمكوّن من عناوين هذه الدوائر نفسها : ت . ذاتية ؛ ت . صفائية ؛ ت . افعالية (او فعلية) .

واخيراً ، زاوية الضلع تمثل دوائر التجليات العرفانية او النورانية : دائرة نور الأنوار ، في المركز ، ثم يليها دائرة انوار المعاني ، ثم يليها دائرة انوار الطبيعة .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ، وخط افقي . فالنصف الاعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عديدة متسلسلة للدوائر (= دائرة نور الانوار : 1 ؛ دائرة انوار المعاني : 2 ؛ دائرة انوار الطبيعة : 3) . والنصف الاسفل من هذا الخط الوهمي ، مؤلف من ارقام اصلية للدوائر التجليات العرفانية او النورانية (= دائرة نور الانوار : 1 ؛ دائرة انوار المعاني : 1 دائرة انوار الطبيعة : 1) . اما الخط الوهمي الافقي ، القاطع لدوائر التجليات العرفانية او النورانية ، فيكون من عناوين هذه الدوائر نفسها : نور الانوار ؛ نور المعاني ، نور الطبيعة .

شكل رقم : II



والشكل الثالث (= شكل رقم : III) يحتوي على تسع دوائر ، متداخل بعضها في بعض ، وتنظم عوالم الوحدات والتجليات الوجودية والعرفانية او النورانية .

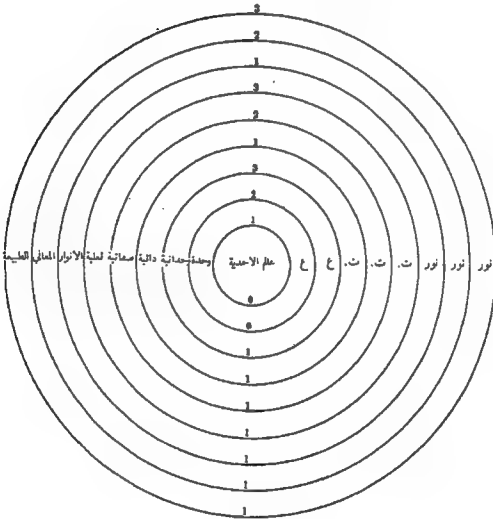
فدائرة المركز تمثل عالم الاحدية ؛ ثم يليها دائرة عالم الوحدة فدائرة عالم الوجدانية ؛ ثم يليها دائرة التجليات الذاتية فدائرة التجليات الصفاتية فدائرة التجليات الفعلية ؛ ثم يليها دائرة نور الانوار فدائرة نور المعاني فدائرة نور الطبيعة .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي وخط افقي . فالنصف الاعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عديدة متسلسلة للدوائر عوالم الوحدات ودوائر التجليات الوجودية والعرفانية او النورانية . والنصف الاسفل من هذا الخط ، مؤلف من ارقام اصلية لتلك الدوائر كلها .

اما الخط الافقي الوهمي ، القاطع لمجموع هذه الدوائر ، فكون من عناوين الدوائر نفسها .

شكل رقم : III

دوائر عوالم الوحدات والتجليات الوجودية والفرافانية



التجليات والاختبار الروحي

تجليات الانوار عند ابن عربي ، هي يتابع العرفان . وبألوانها الكثيرة تتولد المعارف في قوى الانسان . والانوار كذلك هي مبادئ الوجود ؛ وبفیوضاتها الجمّة تبلو الاشياء نابضة بالحياة على مسرح الكون والشهود . والمعرفة والوجود يتحدان في الضمير البشري ، بالقياس الى كيانه المعنوي ومصوره النهائي . من اجل هذا ، كان النور للانسان مبدأً ووسيلة وقاية .

ان النور^١ مبدأ الانسان ، لانه في أصل تركيبه ، بل هو في اصل كل كون ، مركباً كان او بسيطاً . وهو وسيلته ايضاً : لانه اداة بقائه المادي . والمعنوي . ان النور هو مادة الاغذية والاشربة ... وعنصرها الاعظم . انه روح المعارف الحسية والعقلية والغيبية . - والنور ايضاً هو غاية الانسان في الحياة : لان لديه - ولديه فحسب - يتحقق وجوده في الأبد .

اذا صح ما نحن الآن في سبيله ، فن السهل علينا ان نترك مدى الصلات الوثيقة بين فكرة التجليات وفكرة الاختبار الروحي او « التجربة التحريرية » للانسان . وهذا سيقودنا بدوره الى معالجة هذه الناحية الخاصة في مذهب ابن عربي التي هي المظهر الاخير لنظريته العامة في « التجليات » .

ذلك لانه بفضل التجليات الالهية^٢ ، يتيسر لرجل السلوك ان يمضي قدماً في « طريقه » : متخطياً « اسلاك » او « أشراك الأحوال » ، متمكناً في « منازل الابطال » ، مترقياً في « مقامات الصديقين » . والمعارف الروحية التي تفيض على جنانه ، هي حقائق ابدية ، منبثقة عن يتابع الحق المطلق . انها تغمر قلبه بالبهجة والغبطة ، وتبعث فيه روح الكمال والقُداسة . انها تنفذ في اقطار كيانه كله : في فكره وادارته ، في حسه ووجدانه ، في عواطفه وميوله ، فتحيّلها جميعاً الى طاقة من نور ، وشعلة من نار ... وكذلك يصبح المرء انموذجاً حياً من الطهر والصفاء والقُداء .

الاحوال والمنازل والمقامات هي اركان « هيكل الولاية » في الاسلام ، ومبناها ومعناها . انها ، في نظر الشيخ الأكبر ، من نتائج التجليات الالهية ، سواء في ذاتها الوجودية ، او في ذاتها العرفانية او النورانية .

(١) الفتوحات المكية : ٢٧٤/٣ - ٢٩٤

(٢) « الفتوحات المكية » : ٦٣٦/٢ - ٦٤٠

فالأحوال هي ما يعتري « اهل الطريق » من الظواهر النفسانية او الوجدانية ، أثناء « السير والسلوك الى ملك الملوك » . وذلك كالوجد والاصطلام والبسط والصحو والقبض والسكر ... الخ. انها « لحاح في الآفاق » و « بروق في الأجواء » ، سرعان ما تبدو حتى تغيب . بيد ان هنـه « الأحوال » ضرورية في « التجربة التحريرية » للانسان ، إذ عندها يتميز « الفاني » من شؤون العبد و « الباقي » من شؤون الرب : فيبقى الباقي ويفنى الفاني .

أما « المنازل » فهي الديار الحقيقية في سماء الحبيب ، وهي الغرف النورانية في جنان الخلود . انها « قصر الحقيقة » يأوي اليها السالك ، بعد طول عنائه وجهاده ، فيجد فيها ظلال النور وضياء المعرفة رغبطة القداسة . و « المقامات » - وهي الركن الاخير في « هيكل الولاية » - رتب معنوية ودرجات روحية ، يمنحها اهل الطريق ويتحققون بها في اختبارهم الدنيي و « تجربتهم التحريرية » .

وعند الشيخ الاكبر ، « الفناء » هو رأس « الأحوال »^١ و « البقاء » هو رأس « المنازل » . واليقين هو رأس المقامات . وكل واحد من هذه الامور له مظاهر او صور ثلاث ؛ كما انها جميعاً على صلات محكمة بالتجليات الالهية في مراتبها الوجدية والنورانية في آن معاً .

فالفناء^١ موت معنوي - إلا انه حقيقي - يتذوقه ... السالك بمحض ارادته . انه رأس الأحوال ونهاية المطاف فيها . به يتجرد المرء عن كل شيء ، سوى مطلوبه الحق ، وغايته الصدق . ويظهر الفناء : من خلال الحياة الروحية ، في ثلاث صور : فناء في الافعال ، وفناء في الصفات ، واخيراً فناء في الذات .

وفي الحقيقة الفناء الصوفي ، في مظاهره الثلاثة ، ليس عملاً او مجهوداً سلبياً فقط . انه فناء عن كل ما هو فان ، فعلاً كان او صفة او ذاتاً . وتعبير أوضح : انه فناء عما سوى الله - تعالى ! - . والله - جل جلاله ! - هو الموضع الاسمي لكل ما هو حق وخير وجمال . فالفناء ، من حيث هو حال معنوي ، يتطلب من صاحبه جهداً دائماً مركزاً . لتحريره عن كل عائق نجا دواعي الحقيقة الكبرى ولوازمها ، ان في افعاله او صفاته او ذاته . انه يقتضيه رقابة تامة لكل ما يصدر عنه من قول او فعل او صفة . -

(١) بخصوص معنى « الحال » . انظر « الفتوحات المكية » ... ٣٨٥-٣٨٤ / ٢
وبخصوص معنى « الفناء » نفس المصدر : ٥١٢/٢ - ٥١٥

وكذلك يغتو المرء ، بفضل هذه الحالة المعنوية الخاصة ، مرآة صافية تشع عليها أنوار الحق بكامل لآفتها وبهائها .

اما « البقاء »^{١١} فهو حياة مع الله وبالله وفي الله وقته . انه « رأس المنازل » في ديار الحبيب . وهو ذو مظاهر ثلاث ، يتصل كل مظهر منها بتجل من التجليات الالهية ، في مرتبتها الوجودية او العرفانية .

فالمظهر الاول للبقاء الصوفي هو منزل البقاء في الافعال . وفي هذا الموطن يتحد فعل العبد ، بل يتسامى الى افق الفعل الالهي في نظامه واطراده ودوامه . وهذه الصورة المينة من « البقاء الصوفي » منبعثة عن آثار التجليات الالهية القلبية (في مستواها الوجودي) ، وعن انوار الطبيعة (في مستوى التجليات العرفاني) .

والمظهر الثاني للبقاء ، هو منزل البقاء في الصفات . وهذا يعني اتحاد صفات العبد ، بل تساميا الى ذروة الصفات الالهية ، في كمالها وأحبتها وأبديتها . فيصبح قلب الانسان ، في هذا المنزل المعنوي ، مرآة صافية نقية تنقش عليها نعوت الخالق الاعظم ، كما اصبحت من قبل قواه الارادية ، في منزل البقاء في الافعال ، اداة طيبة صالحة تتحقق بها مقاصد الله في الكون وشؤونه العجيبة في الحياة . - وهذه الصورة من « البقاء الصوفي » ، منبعثة عن آثار التجليات الالهية الصفاتية (في مستواها الوجودي) ، وعن تجليات انوار المعاني (في مستواها العرفاني) .

والمظهر الثالث والأخير للبقاء ، هو منزل البقاء في الذات ، او البقاء الذاتي . وفي هذا الموطن تتحد ذات العبد ، بسلب تتسامى الى افق الذات الالهية في وحدانيتها ورفعتها وشموها . فيكون وجود السالك الروحي مستغرقا في وجود الحق - تعالى ! - فاذا ابصر لا يبصر الا بالحق ، واذا سمع لا يسمع الا بالحق ، واذا اراد لا يريد الا بالحق ، واذا تأمل لا يتأمل الا بالحق . وهذه هي الصورة التامة للبقاء الصوفي ، والمرحلة النهائية للسير في « منازل الابطال » . - ومنزل البقاء في الذات يتحقق بفضل التجليات الالهية الذاتية (في مستواها الوجودي) ، وبفضل تجليات نور الانوار (في مستواها العرفاني) .

ولكن ، كيف يتحمل المرء طواعة ألوان الفناء الصوفي ، بصورة الثلاث ؟ وكيف ينتهي به الامر الى « منزل البقاء » ، رأس « منازل الابطال » ؟

(١) بخصوص معنى « المكان » (= المنزل) . انظر المصدر المتقدم : ٣٨٦/٢ ؛
وبخصوص معنى « البقاء » ، نفس المصدر : ٥١٥-٥١٦ .

وبتعبير أكثر بساطة : ما هي وسيلة الصوفي لتحقيق بحال الفناء ؟ ما هي
مطبئته للوصول الى منزل البقاء ؟ يبيننا الشيخ الاكبر بانه الحب الالهي
- والحب الالهي وحده - هو الكفيل بجميع ذلك . فلنستمع اليه ، بلغته
الشعرية واسلوبه الرمزي ، يصف الزان الفناء وصور البقاء ، في ظلال الحب
وفي حضرة الحبيب الحق :

« حبيبي قرة عيني »
انت ممي بحبث انا
لزيمي ، قسيمي
تعالى الله !
لا ، بل انت ذاتي .
هذي يدي ويدك
ادخل بنا الى حضرة الحبيب الحق
حق لا تمتاز
فتكون في العين واحداً
ما أطفه من معنى
وما أرقه من مزج !
« رقي الزجاج وراقت الخمر
فتشاكلا فتشابه الأمر
فكأتما خر ولا قدح
وكأتما قدح ولا خر »
عسى تعطل العشار
وتمحي الآثار
وتخسف الآثار
وتكور شمس الليل والنهار
وتنطمس نجوم الانوار
« فنفي ثم نفى ثم نفى
كما يفنى الفناء بلا فناء
وينفي ثم نفي ثم نفي
كما ييقى البقاء بلا بقاء » !

(١) عنوان هذه الفقرة : « تجلي غلاص الحبة » ورقها : ٨٢ ، وشرح معانيها سيأتي
في حينها ...

واليقين^{١١} هو رأس المقامات ، كما نوهنا بهذا من قبل . به يكمل « هيكل الولاية » ، اي نظام « التجربة التحريرية » من الاسلام . في دائرة الحياة الدينية العامة ، اليقين هو صنو « الاحسان » : اعني عبادة الله تعالى ! — على الرؤية والعيان . ومن ثم ، كان اليقين عماد « الاسلام » في اداء شعائره الخارجية ، واساس « الايمان » في معتقده الباطنية . اذ هو الذي يضفي على الشعائر الدينية معناها الصحيح ، وهو الذي يعطي المعتقدات الغيبية قيمها الحقيقية .

ولليقين درجات ثلاث : كالبقاء والفناء تماماً . فالدرجة الاولى تسمى بعلم اليقين^{١٢} ، اي اليقين الحاصل عن علم . وفي هذه الدرجة ، يكون موضوع اليقين الذي هو العلم ، وموضوع العلم الذي هو اليقين ، — مائلاً في النفس فقط . وهذا هو اول مظاهر اليقين في الحياة الروحية ، وآخرها في الحياة الفكرية . وهذه الدرجة الخاصة من اليقين الصوفي ، تكون نتيجة التجليات الالهية الانفعالية (في المستوى الوجودي) ، ونتيجة تجليات انوار الطبيعة (في المستوى العرفاني) .

والدرجة الثانية لليقين ، هو ما يسمى بعين اليقين^{١٣} ، اي اليقين الناتج عن شهود عيان . وفي هذا الموطن يكون موضوع اليقين حاضراً امام العارف الحق ، لا مائلاً في ذهنه فقط . ويكون العلم هنا « علماً حضورياً » وهذا هو المظهر الثاني لليقين في الحياة الروحية ، وبه يتميز « اهل الطريق » (من ارباب الخيال) عن اصحاب الفكر وعلماء الطبيعة ، من حيث هم كذلك . — وهذه الدرجة الخاصة من اليقين الصوفي ، تكون بتأثير التجليات الالهية الصفاتية (في المستوى الوجودي) ، وتأثير تجليات انوار المعاني (في المستوى العرفاني) .

واخيراً ، الدرجة الثالثة لليقين هي « حق اليقين »^{١٤} . اي اليقين حقاً وحقيقاً . وينبثق هذا اللون الخاص من اليقين عن تجربة تامة وذوق كامل . ويتحد عنده موضوع اليقين مع ذات صاحب اليقين نفسه . فتستحيل المعرفة الى معروف ، والمعروف الى معرفة . فتتوحد المعرفة لا يكون مائلاً في الذهن ، او مشهوداً للعين ، بل متفاعلاً مع الذات نفسها ، متحداً بها ،

(١) بخصوص معنى « المقام » ، انظر « الفتوحات المكية » ٢٨٥/٢ ؛ وبخصوص معنى « اليقين » ، نفس المصدر : ٢٠٤/٢
(٢) انظر « الفتوحات المكية » ٥٧٠/٢
(٣) انظر « الفتوحات المكية » ٥٧١-٥٧٠/٢
(٤) انظر « الفتوحات المكية » ٥٧١-٥٧٠/٢

مستهلكاً فيها. وهذا هو المظهر الأخير لليقين ، ونهاية المطاف في الحياة العقلية والروحية . - وهذه الدرجة من اليقين الصوفي ، تكون بفيض التجليات الالهية الذاتية (في المستوى الوجودي) ، و بفيض نور الانوار (= السباحات المحرقة ، في مستوى التجليات العرفانية) .



رأبنا من خلال ما تقدم ان « هيكل الولاية »^{١١} ، اي نظام التجربة التحريرية « في الاسلام ، ذو روابط محكمة بعوالم التجليات الالهية ، سواء في مظاهرها الوجودية او العرفانية ، في آن معاً . وكما رمزنا سابقاً لتلك العوالم باشكال هندسية من اجل توضيحها وتلخيصها ، - فسنرمز كذلك هنا بنفس تلك الاشكال ، لنفس ذلك الغرض .

فالشكل الاول (= شكل رقم : IV) يحتوي على تسع دوائر ، موزعة بالتساوي على ثلاثة خطوط أفقية . الخط الاول يمثل دوائر صور الفناء الثلاثة ، الخط الثاني يمثل دوائر صور البقاء الثلاثة ، الخط الثالث والاخير يمثل دوائر درجات اليقين الثلاثة .

فالدائرة الاولى ، من الخط الأفقي الأول ، رمز لصورة الفناء في الافعال . والدائرة الثانية ، رمز لصورة الفناء في الصفات . والدائرة الثالثة ، رمز لصورة الفناء في الذات .

وكل دائرة ، من ههنا الخط الأفقي الأول ، تحتوي على رقمين : الأعلى (خارج الدائرة) هو رمز للرقم العددي المتسلسل للدائرة (= دائرة الفناء في الافعال : 1 ؛ دائرة الفناء في الصفات : 2 ؛ دائرة الفناء في الذات : 3) ؛ - والاسفل (داخل الدائرة نفسها) هو رمز الرقم الاصلي للدائرة : (= دائرة الفناء في الافعال : 3 ؛ دائرة الفناء في الصفات : 2 ؛ دائرة الفناء في الذات : 1)

والخط الأفقي الثاني ، من هذا الشكل ، يمثل ايضاً ثلاث دوائر متساوية ، هي رمز لصور البقاء الصوفي . الدائرة الأولى ، رمز لصورة البقاء في الافعال ؛ الدائرة الثانية ، رمز لصورة البقاء في الصفات ؛ الدائرة الثالثة ، رمز لصورة البقاء في الذات .

(١) بخصوص معاني الولاية واقسامها ، انظر « الفتوحات المكية » ٢/٢٤٦-٢٥٢

وكل دائرة من هذا الخط الأفقي الثاني ، تحتوي على رقمين أيضاً : الاعلى (خارج الدائرة) . هو رمز للرقم العددي المتسلسل للدائرة (=دائرة البقاء في الافعال : 1 ؛ دائرة البقاء في الصفات : 2 ؛ دائرة البقاء في الذات : 3) ؛ — والاسفل (داخل الدائرة نفسها) هو رمز الرقم الاصلي للدائرة (=دائرة البقاء في الافعال : 3 ؛ دائرة البقاء في الصفات : 2 ؛ دائرة البقاء في الذات : 1) .

واخيراً الخط الأفقي الثالث يمثل ثلاث دوائر متساوية ، هو رمز لدرجات اليقين . الدائرة الأولى ، رمز لعلم اليقين ؛ الدائرة الثانية ، رمز لعين اليقين ؛ الدائرة الثالثة ، رمز لحق اليقين .

وكل دائرة هنا تحتوي ايضاً على رقمين : الاعلى (فوق الدائرة) هو رمز الرقم العددي المتسلسل لها (=دائرة علم اليقين : 1 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة حق اليقين : 3) ؛ — والاسفل (داخل الدائرة نفسها) هو رمز الرقم الاصلي للدائرة (=دائرة علم اليقين : 3 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة حق اليقين : 1) .

شكل رقم IV:

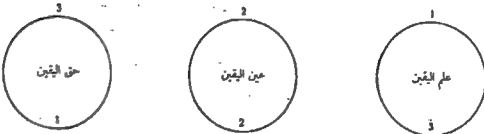
دوائر صور الفناء



دوائر صور البقاء



دوائر درجات اليقين



والشكل الثاني (= شكل رقم : ٧) يحتوي على مثلث متساوي الاضلاع .
زاوية الرأس فيه تمثل دوائر درجات اليقين الثلاث : دائرة حق اليقين ، في
المركز ؛ ثم يليها دائرة عين اليقين ؛ ثم يليها دائرة علم اليقين .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ،
وخط أفقي . فالنصف الأعلى من الخط الوهمي العامودي ، مؤلف من
ارقام عددية متسلسلة للدوائر (= دائرة حق اليقين : 3 ؛ دائرة عين اليقين :
2 ؛ دائرة علم اليقين : 1) .

اما النصف الأسفل من هذا الخط الوهمي فمؤلف من ارقام اصلية
للدوائر (= دائرة حق اليقين : 1 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة علم
اليقين : 3) .

والخط الأفقي ، القاطع لدوائر درجات اليقين . مكوّن من عناوين
هذه الدوائر نفسها : حق اليقين ، (في المركز) ؛ ثم يليه عنوان عين اليقين ؛
ثم يليه أخيراً عنوان علم اليقين .

اما زاوية الضلع الأيمن من هذا المثلث الرمزي ، فانها تمثل دوائر الفناء
الذاتي (في المركز) ؛ يليها دائرة الفناء الصفائي ؛ يليها دائرة الفناء الافعالي .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي وخط
افقي . فالنصف الاعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عددية
متسلسلة للدوائر (= دائرة الفناء الذاتي : 3 ؛ دائرة الفناء الصفائي : 2 ؛
دائرة الفناء الافعالي : 1)

اما النصف الأسفل من هذا الخط الوهمي العامودي ، فمؤلف من ارقام
اصلية للدوائر (= دائرة الفناء الذاتي : 1 ؛ دائرة الفناء الصفائي : 2 ؛
دائرة الفناء الافعالي : 3) .

والخط الأفقي القاطع لدوائر صور الفناء ، مكوّن من عناوين هذه
الدوائر نفسها : عنوان الفناء الذاتي (في المركز) ، يليه عنوان الفناء الصفائي ؛
يليه عنوان الفناء الافعالي .

اما زاوية الضلع الأيسر لهذا المثلث نفسه ، فانها تمثل دوائر صور
البقاء الثلاث : دائرة البقاء الذاتي (في المركز) ؛ يليها دائرة البقاء الصفائي ؛
يليها أخيراً دائرة البقاء الافعالي .

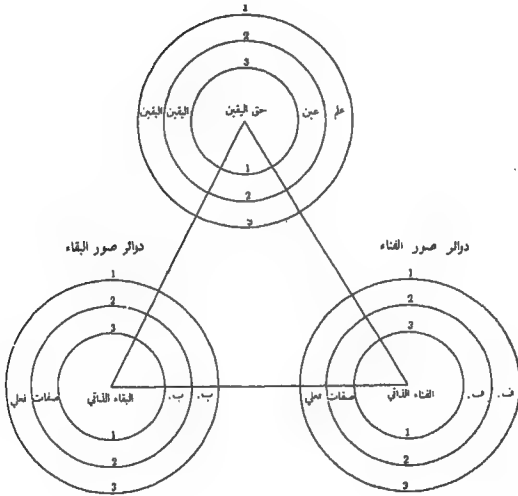
ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي
وخط أفقي . فالنصف الأعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام
عددية متسلسلة للدوائر (= دائرة البقاء الذاتي : 3 ؛ دائرة البقاء الصفائي :
2 ؛ دائرة البقاء الافعالي : 1) .

اما النصف الاسفل لهذا الخط العامودي ، فمؤلف من ارقام اصلية للدوائر
(= دائرة البقاء الذاتي : 1 ؛ دائرة البقاء الصفائي : 2 ؛ دائرة البقاء
الافعالي : 3) .

والخط الأفقي ، القاطع لدوائر صور البقاء ، مكوّن من عناوين هذه
الدوائر نفسها : عنوان : البقاء الذاتي (في المركز) ؛ يليه عنوان البقاء الصفائي ؛
يليه أخيراً عنوان البقاء الافعالي .

شكل رقم ٧ :

دوائر درجات اليقين



والشكل الثالث (=شكل رقم : VI) يحتوي على تسع دوائر ، منداخل بعضها في بعض ؛ وتنظم دوائر درجات اليقين ودوائر صور البقاء والفناء .

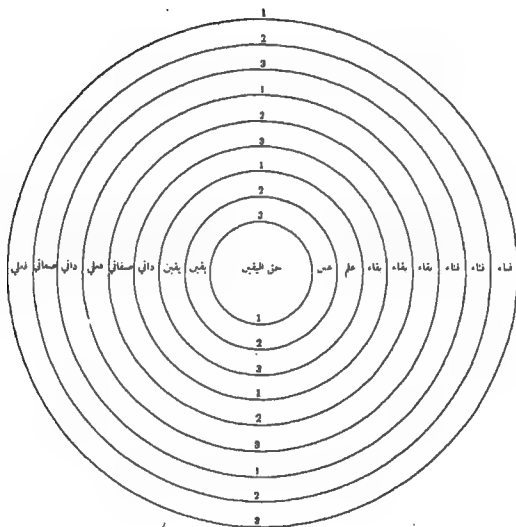
فدائرة المركز تمثل دائرة حق اليقين ؛ يليها دائرة عين اليقين ؛ يليها دائرة علم اليقين ؛ يليها دائرة البقاء الذاتي ؛ يليها دائرة البقاء الصفاتي ؛ يليها دائرة البقاء الفعلي ؛ يليها دائرة الفناء الذاتي ؛ يليها دائرة الفناء الصفاتي ؛ يليها اخيراً ويحيط بالدوائر جميعاً دائرة الفناء الفعلي .

ويقطع هذه الدوائر كلها خطان وهميان متقابلان : خط عامودي وخط أفقي . فالنصف الأعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عددية متسلسلة للدوائر بأجمعها . والنصف الأسفل من هذا الخط ، مؤلف من ارقام الدوائر الأصلية .

اما الخط الأفقي الوهمي ، القاطع لهذه الدوائر جميعاً ، فكون من عناوين الدوائر نفسها .

شكل رقم: VI

دوائر اليقين واليقين واليقين



هيكل الحقيقة الوجودية

على ضوء ما تقدم ، نستطيع تمثيل « هيكل الحقيقة الوجودية » في صورة مثلث ، ذي ثلاث زوايا ، عن كل زاوية فيه تنبثق ابعاد ثلاثة ، هي رمز لعوالم الوحدات ومظاهر التجليات .

فلنفترض زاوية رأس المثلث رمزاً لعوالم الوحدات . فتمت ابعاد ثلاثة تنبثق عن هذه الزاوية . البعد الأول (في الوسط) يصور عالم الأحدثية ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور عالم الوحدة ؛ البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور عالم الوحدات .

كل بعد من ابعاد زاوية الرأس ، ينتهي بشكل دائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقم عددي متسلسل للدائرة (= دائرة عالم الأحدثية : 1 ؛ دائرة عالم الوحدة : 2 ؛ دائرة عالم الوحدات : 3) ؛ واسفلها يحتوي (من الداخل) على رقم اصلي للدائرة (= دائرة عالم الأحدثية : 0 ؛ دائرة عالم الوحدة : 0 ؛ دائرة عالم الوحدات : 1) . اما داخل الدائرة نفسها فيحتوي على عنوان كل منها .

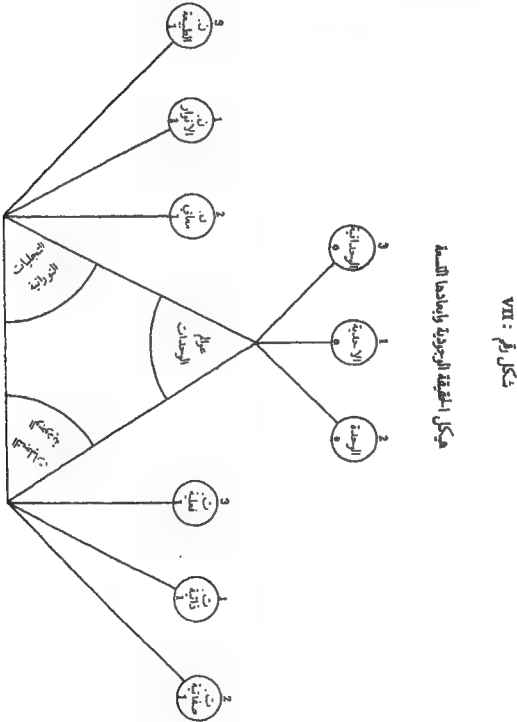
ولنفترض زاوية الضلع اليمين رمزاً للتجليات الوجودية . فتمت ابعاد ثلاثة ايضاً ، تنبثق عن هذه الزاوية . البعد الأول (في الوسط) يصور التجليات الذاتية ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور التجليات الصفاتية ؛ البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور التجليات الفعلية او الالهيانية .

وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ، ينتهي بشكل دائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقم عددي متسلسل للدائرة (= دائرة التجليات الذاتية : 1 ؛ دائرة التجليات الصفاتية : 2 ؛ دائرة التجليات الفعلية : 3) ؛ واسفلها يحتوي على رقم اصلي للدائرة (= التجليات الذاتية : 1 ؛ التجليات الصفاتية : 1 ؛ التجليات الفعلية : 1) . — اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها . ولنفترض اخيراً زاوية الضلع اليسار رمزاً للتجليات العرفانية او النورية .

فهناك ابعاد ثلاثة تنصلر عن هذه الزاوية . البعد الأول (في الوسط) يصور تجليات نور الانوار ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور تجليات انوار المعاني ، البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور تجليات انوار الطبيعة .

وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ينتهي بدائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقمها العددي المتسلسل (= دائرة تجليات نور الانوار : 1 ؛ دائرة تجليات انوار المعاني : 2 ؛ دائرة تجليات انوار الطبيعة : 3) واسفلها

يحتوي على الرقم الأصلي للدائرة (= دائرة تجليات نور الانوار : 1 ؛ دائرة تجليات انوار المعاني : 1 ؛ دائرة تجليات انوار الطبيعة : 1) . - اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها .
والشكل التالي (= شكل رقم : VII) يوضح ما تقدم جميعه وبلخصه احسن تلخيص .



هيكل الولاية

وكذلك نستطيع ، على ضوء ما تقدم ، ان نمثل « هيكل الولاية » ، اي « نظام التجربة التحريرية في الاسلام » ، في صورة مثلث ذي زوايا ثلاثة ؛ عن كل زاوية منها تنبثق ابعاد ثلاثة ، هي إما رمز اليقين في درجاته الثلاث ، او رمز للبقاء والفناء ، في صورهما الثلاث ايضاً .

فلنفترض زاوية الرأس من هذا المثلث رمزاً لليقين . فهناك ابعاد ثلاثة تنبثق عن هذه الزاوية : البعد الاول (في الوسط) يصور مرتبة حق اليقين ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور مرتبة عين اليقين ؛ البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور علم اليقين .

وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ، ينتهي بدائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقمها العددي المتسلسل (= دائرة حق اليقين : 9 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة علم اليقين : 1) . واسفل الدائرة يحتوي على رقمها الاصلي (= دائرة حق اليقين : 1 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة علم اليقين : 3) . - اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها .

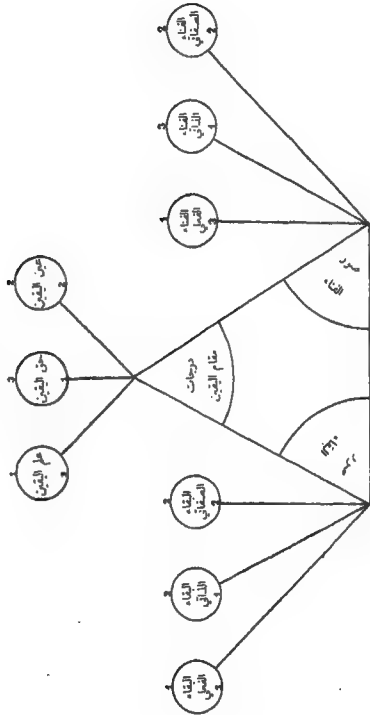
ولنفترض زاوية الضلع الايمن ، من هذا المثلث ، رمزاً للفناء . فهناك ابعاد ثلاثة تنبثق عن هذه الزاوية . البعد الاول (في الوسط) يصور حالة الفناء الذاتي ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور حالة الفناء الصنفاي ، البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور حالة الفناء الفعلي .

وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ينتهي بدائرة صغيرة : اعلاها يحتوي

على رقمها العددي المتسلسل (= دائرة الفناء الذاتي : 3 ؛ دائرة الفناء الصفائي : 2 ؛ دائرة الفناء الفعلي : 1) ؛ واسفل الدائرة يحتوي على رقمها الأصلي (= دائرة الفناء الذاتي : 1 ؛ دائرة الفناء الصفائي : 2 ؛ دائرة الفناء الفعلي : 3) . — اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها . ولنفترض اخيراً زاوية الضلع الايسر ، من هذا المثلث ، رمزاً للبقاء . فهناك ايضاً ابعاد ثلاثة تنبثق عن هذه الزاوية : البعد الأول (في الوسط) يصور البقاء الذاتي ، البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور البقاء الصفائي ؛ البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور البقاء الفعلي .

وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ينتهي بدائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقمها العددي المتسلسل (= دائرة البقاء الذاتي : 3 ؛ دائرة البقاء الصفائي : 2 ؛ دائرة البقاء الفعلي : 1) ؛ واسفل الدائرة يحتوي على رقمها الأصلي (= دائرة البقاء الذاتي : 1 ؛ دائرة البقاء الصفائي : 2 ؛ دائرة البقاء الفعلي : 3) . — اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها . والشكل التالي (= شكل رقم : VIII) يوضح جميع ما تقدم ويلمخصه اتم تلخيص .

شكل رقم : VIII
هيكل الولاية ورأسهه النعمة



« تجلي الكمال »

في أحد الفصول الأخيرة^{١١} لكتاب « التجليات الالهية » (= تجلي الكمال) ، يعرض الشيخ الأكبر امام انظارنا لوحة بيانية هي حقاً خالدة لا في الآداب الروحية للإسلام فحسب، بل في الآداب الروحية للبشرية بأسرها . انها تحفة فنية في جمالها وبساطتها وعمقها . ولها بصور صوفي الأندلس فكرته عن الله والكون ومصير الانسان ، اي عن الحقيقة الوجودية في روعة تجلياتها، والحقيقة الانسانية في أرقى اطوارها .

« اسمع يا حبيبي !

انا العين المقصودة في الكون

انا نقطة الدائرة ومحيطها

انا مركبها وبسيطها

انا الأمر المنزل بين الأرض والسماء

ما خلقت لك الادراكات إلا لتدركني بها

فاذا ادركتني بها ادركت نفسك .

لا تطمع ان تدركني بأدراكك نفسك

بعمي تراني ونفسك

لا بعين نفسك تراني .

حبيبي !

كم اناديك : فلا تسمع ؟

كم اتراى لك : فلا تبصر ؟

كم اندرج لك في الروائح : فلا تشم ؟

وفي الطعوم : فلا تطعم لي ذوقاً ؟

ما لك لا تلمسني في الملموسات ؟

ما لك لا تدركني في المشمومات ؟

ما لك لا تبصرني ؟

ما لك لا تسمعني ؟

ما لك ؟ ما لك ؟ ما لك ؟

انا الذ لك من كل ملذوذ

انا اشهى لك من كل مستشهى

(١) رقم هذا التجلي : ٨١ وانظر تعليق الاستاذ الكبير المستشرق هنري كوربين على هذه القطعة الفريدة في كتابه الخالد : « L'Imagination Ordatrice... » p. 131

انا احسن لك من كل حسن
انا الجميل انا المليح !

حبيبي !

حبيبي . لا تحب غيري

اعشقتني . هم في

لا تهم في سواي

ضممتني . قبلي

ما تجد وصولا مثلي

كل يريدك له

وانا اريدك لك

وانت تفر مني

يا حبيبي !

(انت) ما تنصفي :

ان تقربتي الي

تقربت اليك اضعاف ما تقربت به الي

انا اقرب اليك من نفسك ونفْسك .

من يفعل معك ذلك غيرى من المخلوقين ؟

حبيبي !

(انا) اغار عليك منك

لا احب ان اراك عند الغير

ولا عندك

كن عندي في

اكن عندك

كما انت عندي

وانت لا تشمر

حبيبي !

الوصال . الوصال

تعال !

يدي ويدك

ندخل على الحق - تعالى -

ليحكم بيننا حكم الابد

نظرية « التوحيد » في كتاب التجليات الالهية

ذكرنا فيما مضى ان مقالة « التوحيد » تكاد تكون الموضوع الوحيد لكتاب « التجليات الالهية » ، وهي على خلاف مسألة « التجليات » - كانت ذات مجال رحب للتقرير والتفصيل والتحليل .

والواقع ، ان الشيخ الاكبر قد أولى نظرية « التوحيد » كل عنايته ، لا في هذا الكتاب بل في سائر مؤلفاته العديدة^١ . غير انه في « كتاب التجليات » خاصة ، قد اثار هذه المسألة الهامة على نحو جديد مبتكر . والباحث المدقق حين يعم النظر في « نصوص التوحيد » الموزعة على صفحات هذا الكتاب ، يدرك حالاً انها تتميز بثلاث خصائص فريدة : ادبية وتاريخية وفكرية ، كل واحدة منها تقتضيه مزيداً من الاهتمام والعناية والتأمل .

الظواهر العامة لنظرية التوحيد في كتاب التجليات

الظاهرة الادبية الاولى . - يمتاز كتاب « التجليات الالهية » من بين سائر مؤلفات الشيخ الاكبر ، بانه قد عرض لمسألة « التوحيد » في صورة فنية جديدة ، سواء من حيث الشكل او من حيث الموضوع . اما التجديد من ناحية الشكل فهو اسلوب « الحوار » الذي اصطنعه ابن عربي للتعبير عن افكاره وافكاره : وقد تقدم الكلام على هذا من قبل . -

واما التجديد من ناحية الموضوع ، فهو ان صاحب « كتاب التجليات » لم يعالج مسألة « التوحيد » من الجهة الفكرية او النظرية المجردة ، بل تناولها كقضية كلية تتطلب حلاً كلياً وتستدعي من الضمير الانساني موقفاً كلياً . ان عناوين فصول « التوحيد » تكفي وحدها للدلالة على هذا الأمر :

« تجلي التوحيد » . - « تجلي ثقل التوحيد » . - « تجلي المناظرة (في التوحيد) » . - « تجلي لا يعلم التوحيد » . - « تجلي بحر التوحيد » . - « تجلي العلة (في التوحيد) » . - « تجلي تفرقة التوحيد » . - « تجلي جمعية

(١) في كتاب « الفتوحات المكية ... » فقط فقد خصص الشيخ عدة ابواب لمسألة التوحيد ، منها : « مقام التوحيد » في الباب ١٧٢ (٢/ ٢٨٨-٢٩٣) ١ - « ذكر التوحيد » ، باب ١٩٨ (٢/ ٤٠٥-٤٢١) ٢ - « تنزيه التوحيد » ، باب ٢٧٢ (٢/ ٥٧٨-٥٨٢) ٣ - « منزل التوحيد والجمع » ، باب ٣٨١ (٣/ ٥٠٥-٥١١) الخ ...

التوحيد . - « تجلي توحيد الفناء » . - « تجلي إقامة التوحيد » . - « تجلي توحيد الخروج » . - « تجلي تجلي التوحيد »

... وهكذا نحو من خسين فصلاً ، كلها مخصصة لموضوع « التوحيد » في مختلف جوانبه ومشاكله^١ . وكذلك تبدو « قضية التوحيد » في صورة « الحقائق الكلية » ، بالقياس الى الضمير البشري ومصيره النهائي : ان « التوحيد » ينظم كيان المرء كله : ارادة وفكرًا ، حسًا ووجدانًا ، روحًا وجسدًا ، في الحياة الدنيا وفي الآخرة ...

الظاهرة التاريخية ، ثانيًا . - لم يكتب الشيخ الأكبر باثارة مشكلة التوحيد في صورة « القضايا الكلية » ، بل عرضها ايضاً على صعيد التاريخ ، وفي نطاق « المسائل الزمنية » ، مع « شخصيات تاريخية » هي موضع الاجلال والتقدير في العالم الاسلامي كله .

لأن عربي يروي لنا حديثه مع ذي النون المصري وابي القاسم الجنيدي

(١) يمكن تقسيم هذه الفصول الى قسمين : الأول ، كلان الاسلوب فيها على شكل حوار . ربي الفصول الآتية : تجلي المناظرة (رقم ٥٤) - ١ - تجلي نفل التوحيد (رقم ٥٦) - ١ - تجلي العلة (رقم ٥٧) - ١ - تجلي بحر التوحيد (٥٨) - ١ - تجلي سريان التوحيد (٥٩) - ١ - تجلي تجلي التوحيد (٦١) - ١ - تجلي توحيد الروبوتية (٦٧) - ١ - تجلي وي التوحيد (٦٨) - ١ - تجلي من تجليات المعرفة (٦٩) - ١ - تجلي النور الاحمر (٧٠) - ١ - تجلي النور الأبيض (٧١) - ١ - تجلي النور الاخضر (٧٢) - ١ - تجلي نور الغيب (٧٥) - ١ - تجلي من تجليات التوحيد (٧٦) . - القسم الثاني من هذه الفصول كان اسلوبها عادياً ، على غير طريق الحوار . وهذا القسم يدور حول موضوعين اساسين ، الأول خاصة بفكرة الشيخ الأكبر عن « وحدة الوجود » (وهذا هو الجانب النظري لمقالة التوحيد) ، وذلك بالفصول الآتية : تجلي الحق والامر (رقم ٥٣) - ١ - تجلي لا يعلم التوحيد (رقم ٥٥) - ١ - تجلي جمع التوحيد (٦٠) - ١ - تجلي تفرقة التوحيد (٦١) - ١ - تجلي جمعية التوحيد (٦٢) - ١ - تجلي إقامة التوحيد (٦٤) - ١ - تجلي توحيد الخروج (٦٥) - ١ - تجلي الشجرة (٧٣) - ١ - تجلي توحيد الاستمقال (٧٤) - ١ - تجلي العزة (٧٧) - ١ - تجلي الكمال (٨١) - ١ - تجلي خلوص المحبة (٨٢) - ١ - تجلي بأي عين تراه (٨٤) - ١ - تجلي من تجليات الحقيقة (٨٥) - ١ - تجلي تصحيح المحبة (٨٦) - ١ - تجلي كيف الراحة (٨٨) - ١ - تجلي الواحد لنفسه (٩٠) - ١ - تجلي العلامة (٩١) - ١ - تجلي من انت ومن هو (٩٢) - ١ - تجلي الكلام (٩٣) - ١ - تجلي المحبة (٩٤) - ١ - تجلي اللسان والسر (٩٥) - ١ - تجلي الوجهين (٩٦) - ١ - تجلي القلب (٩٧) - ١ - تجلي خراب البيوت (٩٨) - ١ - تجلي للذوق (١٠١) - ١ - الموضوع الثاني من هذه الفصول ، يتصل بالسلوك الروحي والمعاملات الصوفية (وهذه هو الجانب العملي لنظرية التوحيد) . وهذا خاص بالفصول الآتية : تجلي توحيد الفناء (رقم ١٢٣) - ١ - تجلي النصيحة (رقم ١٢٨) - ١ - تجلي لا يفرنك (رقم ١٢٩) - ١ - تجلي عمل في غير ممل (رقم ١٣٠) - ١ - تجلي نموت انوني (رقم ١٣٢) - ١ - تجلي من تجليات الفناء (رقم ١٣٩) - ١ - من تجليات البقاء (رقم ١٤٠) . - هنا ، وينبغي ان يلاحظ ان فصول التوحيد التي كان اسلوبها على شكل الحوار ، والتي سبق ان نوهنا بها ، كلها تدور حول فكرة « وحدة الوجود » كما برأها ويتصورها الشيخ الأكبر .

وإني سعيد الخراز سهل التستري والحلاج وابن عطاء والمرتمش... الخ. ويقص علينا نبأه العجيب حين سرى في «النور الأحمر والأبيض والأخضر»... حين التقى بالامام علي وإني بكر الصديق وعمر الفاروق— رضي الله عنهم جميعاً!— مع كل هؤلاء «الاشخاص التاريخيين»، نرى الشيخ الأكبر يحاور فيطيل الحوار. ويناقش فيطيل النقاش. ويتجاهل. ويتساءل. ويثير المشاكل. ويظهر المتناقضات... وقصده الوحيد من وراء كل ذلك: الكشف عن «حقيقة التوحيد» التي هي أساس الحياة الدينية والعقلية والروحية.

وهكذا تنجلي امام بصائرنا «قضية التوحيد» في إطارها الزمني: ان «التوحيد» ليس مشكلة الزمان الحاضر بقدر ما كان مشكلة الزمان الماضي وبقدر ما سيكون مشكلة المستقبل. أجل! ان «التوحيد» هو مأساة الانسان في كل زمان وفي كل مكان. — لا! ان «التوحيد» هو عظمة الانسان في كل زمان وفي كل مكان. — وصدق الله— تعالى! — حيث يقول: ﴿وَلَقَدْ عَرَّضْنَا الْأَمَانَةَ (= امانة التوحيد والولاء لأئمة التوحيد) عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ١١﴾.

الظاهرة الفكرية، ثالثاً وأخيراً. — حين نقرأ بتأمل وامعان «نصوص التوحيد»، المنشورة على صفحات «كتاب التجليات الالهية»، ندرك مباشرة اننا ازاء تيارين مختلفين في البيئة الصوفية (وفي التفكير الاسلامي بوجه عام) تجاه مشكلة التوحيد.

ان الذي اراد ان يفصح عنه الشيخ الأكبر، من خلال محاوراته مع كبار الصوفية القدامى، هو ان هذه المسألة الهامة لم توضع، أولاً في نطاقها الصحيح، وثانياً لم تحدد أبحاثها وموضوعاتها بدقة؛ وأخيراً لم تنل ما تستحقه من عناية وتقدير وأخلاص.

وفي نظر ابن عربي، ان الاوائل من الصوفية (وغير الصوفية... أيضاً) لم يتوفر لهم — او لم يكن في ميسورهم — ان يدركوا النتائج الهامة لمفهوم

(١) سورة رقم ٢٣ «سورة الأحزاب» آية رقم ٧٢. — وانظر التفسير الرائع لهذه الآية الكريمة من مقالة الانثاذ المستشرق الكبير هنري كوربين بعنوان: «Le Combat spirituel du shisme» (Eranos-Jahrbuch, XXX). Zürich, Rhein-Verlag, 1962, pp. 69-125.

التوحيد في معناه الحقيقي . وبالتالي ، لم يستطع الصوفية (وغير الصوفية) الوفاء بمطالب التوحيد كلها .

أجل ! ان الصوفية لم يكونوا «سليين» في موقفهم ازاء حقائق التوحيد : فهم لم «يعطلوا» الذات الالهية عن حليتها وزينتها ، اي عن صفاتها الثبوتية ، كما فعل بعض «المتكلمين» ذوي النزعة الفكرية المتطرفة . وهم لم يكونوا «نظريين» في هذا المقام ، كما كانت الأشاعرة والماتريدية . ان شيوخ التصوف اقتحموا «لجة التوحيد» وخاضوا غماره : بالفكر والارادة ، بالחס والذوق . انهم جاهدوا في سبيله مخلصين ، وحاولوا ان يكونوا مثالا صادقا لحقائق التوحيد ، وشهادة حية عنه .

ومع ذلك ، يرى الشيخ الأكبر ان الصوفية الاوائل لم ينجحوا كل النجاح تجاه مقتضيات التوحيد الكبرى وامام مشاكله العويصة . بل هم - بغير قصد منهم - لم يتحاشوا عن الوقوع في حياثل «الشرك الخفي» الذي هو في المستوى العقلي ، أسوأ سبيلاً من «الشرك الجلي» في المستوى الديني ! لا شك ان الصوفية قد جاسوا خلال ديار «التوحيد الالهي» وتعمقوا معانيه واستطلعوا سرائره وكانوا مثلاً صالحة له . إلا انهم ، كما يرى ابن عربي ، لم يرتفعوا الى «التوحيد الوجودي» ، الذي هو «كمال» التوحيد الاول : اذ هو الذي يجعل هيكल التوحيد الالهي مبنياً على اسس ثابتة وهو الذي يمنح الاثنان عن جدارة واستحقاق لقب «الموحد الحقيقي» ، اي كونه «من اهل التوحيد الحق» ، و «من اهل الحق في التوحيد» .

ولكن هذا كله يتطلب منا ، قبل كل شيء ، ان نستعرض باجمال موقف الاسلاميين في «مسألة التوحيد» لنقارن ذلك بموقف الشيخ الاكبر في الموضوع ذاته .

مكانة التوحيد في الدين الاسلامي

التوحيد هو عقيدة الاسلام الكبرى وشعاره المميز له ، فقد اشتهرت الرسالة المحمدية في التاريخ الديني بكونها دعوة التوحيد ، كما ان علوم العقائد والتصوف في الاسلام قد عرفت بذلك ايضاً . - ولكن بينما كان «التوحيد» في «علوم العقائد» (عند الأشاعرة والماتريدية خاصة) مسألة نظرية بحتة ، اي دراسة الوحدة الالهية واقامة البراهين عليها من الوجهة العقلية والعقلية ، كانت هذه القضية نفسها - اعني قضية التوحيد - في حقول

المعارف الصوفية بمثابة اختبار تام للوحدة ووعي عميق بها . ان الموقف الصوفي في « التوحيد » (كما سيتضح ذلك فيما بعد) هو بديا ذوق وتجربة مباشرة : ان صح مثل هذا التعبير . للوحدة الالهية . من حيث اطلاقها عن كل شيء ، ورياتها في كل شيء .

وبما لا ريب فيه ان عقيدة التوحيد هي اساس الاديان جميعاً . فهي قدر مشترك بينها كلها . وفي نظر القرآن ، ان هذه العقيدة هي الغرض الاصيل لوجي السماء وبعثة الانبياء^١ . بيد ان « التوحيد » قد اتخذ . في ظلال الدعوة المحمدية ، مفهوماً جديداً وظهر بصورة مبتكرة متميزة : ان موقف الاسلام في مسألة التوحيد كان مصدر سائر عقائده اللاهوتية ونظمه التشريعية وشعائره الدينية . فالفكرة الاسلامية عن الالهية والكون والانسان مصطبغة كلها بمبدأ التوحيد : فمن وحدة الخالق انبثقت نظريات الاسلام الخاصة بوحدة الاديان والاكوان والجنس البشري .

نظرية التوحيد عند الاسلاميين

حين يستعرض الباحث نظرية التوحيد وتطورها في التفكير الاسلامي (وخاصة في بيئة اهل السنة) يجد انها شغلت دوراً هاماً عند ثلاث فرق من الاسلاميين : وهم المعتزلة والسلفية واهل التصوف . فكل واحدة من هذه الفرق كان « التوحيد » ميداناً فسيحاً لنشاطها العقلي . وحقلًا خصيماً

(١) لنسج الى القرآن الكريم في هذا الموضوع : « واذا اشد ريبك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم : التبرير ؟ - قالوا : بل ! شهدنا . - ان تقولوا (= هذا التكبر على لسان الوحي بذلك العهد الاولي لثلاثي) يوم القياس : اننا لنا عن هذا (= من معرفة هذا العهد) خافلين . - او تقولوا : انما اشرك آباءنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم . انهلكتنا عما فعل المظلمون ؟ - وكذلك تفصل الآيات ولهم يرجعون) - (سورة الاعراف رقم ٧) آيات : ١٧١-١٧٢ . - هذه الآيات على جانب كبير من الخطورة ، اذ تجد فيها تحديداً واضحاً : « فلسفة القرآن الدينية » وتبريراً لبيئة الانبياء . فالتوحيد ، الذي هو الموضوع الاساسي للوحي الالهي ، مرتبط في نظر القرآن برواقعة (Evénement) غير زمنية ، وهي ميثاق الفر او ميثاق الارواح . فيكون « التوحيد » على هذا الاعتبار من مستوى القيم او الحقائق « غير الزمنية » التي لا تغفل « التطور » ولا « التغير » . وهذه الواقعة غير الزمنية تدل على مبدأ الانسان في غير الزمان واصله الاولي : فهي اذن تكشف عن معنى وجوده الحقيقي في هذه « الحياة الارضية الزمنية » . اي عن وقته ميثاق الارواح في « عالم الفر » . - انظر تفصيل هذا كله في : « De la philosophie prophétique en Islam shi'ite », par H. Corbin, in *Eranos-Jahrbuch* XXXI / 1962, pp. 52-56; — « Histoire de la philosophie islamique » (I) Id. pp. 16 ss., Paris 1964.

لانتاجها الفكري. وقد خلّفت هذه الفرق الثلاث للاجبال من بعدها ،
ترثاً علمياً حول مسألة التوحيد يتصف حقاً بالاصالة والعمق والشمول .

ويستطيع مؤرخ الفكر الاسلامي ان يجد بغير عناء ، من خلال اراء
كبار المعتزلة والسلفية والصوفية في مباحث التوحيد ، صوراً واقعية لتفكير
ايجابي أثبتت مشاكله وألفت مواده من مواضيع اسلامية صحيحة ثم صيغ
منها نظرية عامة أمكن تطبيقها على مظاهر متعددة من الحياة الدينية
والاخلاقية والاجتماعية .

التوحيد عند المعتزلة

كان رجال الاعتزال على ما يبدو اول من اثار مشكلة التوحيد في اجواء
العالم السني^١ . كما كانوا من طلائع المفكرين المسلمين الذين ارسوا
دعائم هذه القضية الهامة على اساس نظرية محكمة . وقد جاهدوا باخلاص
في سبيل تحقيق مبدأهم التوحيدي في ميادين الفكر وفي السياسة على السواء .
فكلنا نعلم ان مقالة المعتزلة في التوحيد هي أولى مقالاتهم الخمسة
الشهرة التي لا يتم وصف الاعتزال إلا بها وبال دفاع عنها . وهي : القول
بالتوحيد ، - والعدل ، - والوعد والوعيد ، - والميزلة بين المزلتين ، -
والامر بالمعروف والنهي عن المنكر .

وما هو جدير بالملاحظة في هذا الموطن ، ان « مقالة التوحيد » عند
المعتزلة كانت الاصل لأرائهم الدينية في مسألة الصفات والذات وخلق القرآن
ونفي الرواية الالهية . كما ان هذه المقالة نفسها هي على صلة وثيقة بأبحاثهم في
العدل الالهي وحرية اختيار الانسان ولزوم الامر بالمعروف والنهي عن
المنكر . - وهذا مصداق قولنا من قبل : ان مبدأ التوحيد ، الذي هو في

(١) المراجع والدراسات عن فرقة المعتزلة كثيرة ومتنوعة ، نخص بالذكر منها : « دائرة
المعارف الاسلامية » (النسخ الفرنسي) المجلد ٢/٨٤٢-٨٤٦ (المقالة بقلم المستشرق الكبير
نيرج وبديلة بمصادر متعددة) ؛ - « صحى الاسلام » ، المجلد الثالث ، لاجد امين ، لجنة
التأليف والترجمة والنشر ، القاهرة ١٩٥٦ ؛ - « المعتزلة » لزهدي حسن جوارقه ، القاهرة
١٩٤٧ ؛ - « كتاب الانتصار والرد على ابن الراوندي » لابي الحسن عبد الرحمن بن محمد ...
الحياط الميزلي ، نشر نيرج ، للقاهرة ١٩٢٥ واخيراً البير نادر ، بيروت ١٩٥٧ (مع
ترجمة فرنسية) ؛ - « *Le système philosophique des Mu'tazilites* par A. Nadre, -
Beyrouth 1956 ; « *L'histoire de la philosophie islamique* » (I) par H. Corbin, pp.
152 ss. (Paris 1964) ; - « *La renouveau du Mu'tazilisme* » par le R.P. Caspar,
(in *M.I.D.E.O.* IV, 1937), pp. 141-201.

صميمه فكرة لاهوتية ، كان الاساس لتحليل عملية في مستوى اخلاقي واجتماعي . عند المفكرين الاسلاميين .

وفي الحقيقة ، ان المعتزلة لم يبتدعوا القول بالتوحيد او بنفردوا به . اذ هو شعار المسلمين جميعاً . ولكنهم امتازوا على سائر الفرق الاسلامية بهذا الفهم الخاص للوحدة الالهية . وبهذا المعنى الدقيق الذي اطلقوه عليها . وهم من أجل ذلك قد عرفوا في تاريخ العقائد بأهل التوحيد ؛ وكان هذا في الواقع مبعث افتخارهم ومثار اعتزازهم .

ان المحافظة على الوحدة الالهية في صفاتها وسموها كانت مدار ابحاث المعتزلة في الالهيات ، واساس تفكيرهم العميق في مسائله . كما ان الحرص على انتصار المبدأ التوحيدي في حياة الفرد وفي حياة المجتمع : كان الشغل الشاغل لهم — في الاخلاقيات والاجتماعيات . — وقد ابقى لنا الامام الاشعري في « مقالات الاسلاميين » نصوصاً عديدة تصور آراء الاعتزالي في « التوحيد » وتلخصها أحسن تلخيص . نختار منها النص التالي :

« ان الله واحد ليس كمثل شيء . وليس بحسم ... ولا
« شخص ولا جوهر ولا عرض ... ولا يجري عليه زمان ...
« ولا يجوز عليه الحلول في الاماكن . ولا يوصف بشيء .
« من صفات الخلق الدالة على حدتهم ... وليس بمحدود .
« ولا والد ولا مولود ولا تتركه الحواس ... ولا يشبه
« الخلق بوجه من الوجوه ... ولا تراه العين . ولا تتركه
« الأبصار . ولا تحيط به الاوهام . — شيء لا كالأشياء .
« عالم . قادر . حي . لا كالعلماء القادرين الأحياء . —
« وأنه قديم وحده . لا قديم غيره . ولا اله سواه ... ولا معين
« (له) على ما أنشأ وخلق ما خلق ... ولم يخلق الخلق على
« مثال سبئ^١ »

هذا النص ، وامثاله كثير في هذا الباب . على جانب كبير من الالهية . انه ، من جهة ، بدلنا بوضوح على مدى سريان الالفاظ الفلسفية في الابحاث الاعتزالية : وعلى مقدار تلقيهم واستيعابهم للاتجاهات الفكرية السائدة في عصرهم . فمثل هذه المفردات : شخص . جوهر . عرض .

(١) نقل عن كتاب « تاريخ الفلسفة العربية » لحنا قاسموري وخميل الجبر ، الجزء الاول ، ص : ١٤٥-١٤٦ (نشر دار المعارف ، بيروت ١٩٥٧) .

حول، قدم - مثال - ذات معان فلسفية محددة : وهي منشورة بصورة خاصة في الاوساط الفلسفية واللاهوتية في ذلك العصر وما قبله .

ومن جهة اخرى ، يبين لنا هذا النص الهام موقف المعتزلة تجاه معضلة التوحيد بالقياس الى سائر الفرق والمذاهب :

قولهم : « ان الله لا يوصف بشيء من صفات الخلق ... »
« ... ولا تراه العيون ولا تتركه الابصار » - يخالف جمهور اهل السنة في هذا الموضوع ؛

وقولهم : « ... ولا والد ولا مولود » - يقصدون بذلك الرد على النصراني « الذين يؤمنون بان المسيح هو ابن الله ، المولود من الآب قبل الدهور ، والمساوي له في الجوهر »^١ ؛

وقولهم : « ... ولا معين له على ما أنشأ ... » - يريدون به استقلال الحق - تعالى ! - بالخلق . ونفي الوساطة عنه . مادية كانت او معنوية ؛
وقولهم : « ... ولم يخلق الخلق على مثال سبق ... » - يعارضون به

(١) نفس المصدر المتقدم ، ص : ١٤٦ - . طبعاً ، ان قيمة هذا « الرد » محدودة بالقياس الى ما فهمه « المعتزلة » من معنى « الولادة » القائمة بالذات الالهية المقدسة : اي ان « الولادة الالهية» متناهية حقاً مع وحدة الالهية ، وبالتالي تتناهى مع عقيدة التوحيد . ومع ذلك ، فالمعقيدة المسيحية الثابتة التي تؤمن « بالآب والابن » ، تؤمن في نفس الوقت بالآله الواحد - . وهذا يدل في نظر الوحي المسيحي السليم ، على عدم تناقض هاتين المعقيدتين : عقيدة الوالد والمولود وعقيدة وحدة الآله المعبود . - هذا ، ويلاحظ الآن كثير من الباحثين الغربيين ان النصوص القرآنية التي رد على عقيدة بنو المسح الالهية او عقيدة الثلاث (= التثليث) تتعلق ، في الحقيقة ، ببعض « البدع » المسيحية الخاصة بهاتين المعقيدتين ، لا بالأساس الثابت لديانة المسيحية نفسها . فانه من المعروف تاريخياً ان عقيدة « التجسد » وعقيدة « الثالث » ، وغيرها من المقائل الاساسية المسيحية قد شجعت وحرقتا عن اصلهما الصحيح (اي فهمتا وفسرتا على وجه خاطئ) عبر التاريخ . ونوجد آثار هذا التحريف في بعض « البدع » المنتشرة في الجزيرة العربية وما حولها (= لدى بعض الجماعات والنساطرة وغيرها) حول الوحي العذراء ، والتفسير الخاطئ لمعنى بنو المسح الالهية وبالتالي لمعنى «سر التجسد» و«الثالث الاقدس» . - انظر تفصيل ذلك في : « Le Coran et la Révélation judéo-chrétienne » par D. Masson, I, pp. 84-104 (Paris, Adrien-Maisonneuve, 1958)

وينظر بصورة خاصة المراجع المدينة المذيلة بها هذه الدراسة القيمة . - وهذه الملاحظة التاريخية القيمة ، على جانب كبير من الاهمية ، اذ هي تزيد بعض الاوجه « المتناقضة » ظاهرياً في نصوص القرآن وتعاليمه : فانه ، من جهة ، يبين للقرآن نفسه بكل ما سبقه من وحي الانبياء ؛ ومن جهة اخرى ، يرد القرآن ايضاً على بعض « التعاليم » اليهودية والمسيحية . فلا يد في هذه الحالة ان يكون « الرد المنصب على بعض هذه التعاليم » ، مقصوداً به لا « التعاليم » الاساسية في اليهودية او المسيحية ، بل ما اصحابها من « تحريف » و « زيف » (اي تفسير خاطئ مشوه) على يد بعض « المتبعين » من الفرق الفسالة .

نظرية « المثل الافلاطونية » ، التي ترى ان لكل شيء في الوجود المحسوس مثلاً في الوجود للماحسوس : به ما وجد ما وجد ، وعلى حسبه انشأ ما انشأ^(١) ؛
واخيراً ، قولم : «... خَلَقْتُ مَا خَلَقْتُ ... وَبَيَّخَلَقْتُ ...»^(٢) ،
يردون بذلك على نظرية « الفيوضات » التي قال بها افلوطين ونقلها عنه
فلاسفة المسلمين^(٣) .

ويجب ان لا يغيب على الاذهان ان غلو المعتزلة في تقرير الوحدة
الالهية والدفاع عنها ، كان القصد منه ايضاً تحديد موقفهم من ثنائية المحسوسية ،
التي تعتبر الالهوية مؤلفة من عنصرين متضادين : الخيرية او التورية ،
ويمثلها الاله اهرمن^(٤) - ومن
عقيدة الثالوث المسيحية ، التي تعتبر الالهوية مؤلفة من اقانم الاب والابن
والروح القدس^(٥) .



ومع ذلك ، ورغم الاعتراف بمجهود رجال الاعتزال في حقول الفكر
والادب والعلم ، فان نظرتهم للذات الالهية قاصرة ، ونظريتهم في « الوحدة »
هي جزئية غير شاملة . انهم عرضوا علينا فكرة عن الالهوية مقبلة في
اطلاقها . وكان الأولى بهم تنزيه الالهوية عن كل قيد ، حتى عن قيد
الاطلاق ...

هنا ، وقد تفرّع عن مقالة المعتزلة في التوحيد مشاكل كبرى ، كان
لها اصداء عميقة في العالم الاسلامي كله ؛ وهي مشكلة الصفات الالهية ومشكلة
خلق القرآن واخيراً مشكلة « الرؤية »

فبرى علماء الاعتزال ان الصفات الالهية لا حقيقة لها فيما وراء العقل

(١) انظر « تاريخ الفلسفة العربية » لحنا الفاضلوري وخليل الجر ، ص : ١٤٦ (الجزء الاول) .

(٢) انظر « تاريخ الفلسفة العربية » لحنا الفاضلوري وخليل الجر ، ص : ١٤٦ (الجزء الاول) .

(٣) انظر « تاريخ الفلسفة العربية » لحنا الفاضلوري وخليل الجر ، ص : ١٤٦ (الجزء الاول) .

انظر ما تقدم في الصفحة السابقة مباشرة التعليق رقم (١) . -

الإنساني^{١١} أنها في جوهرها معان مجردة ينتزعا الفكر من تلقاء نفسه. ويطلقها على الذات المقدسة. كتعبير لكليتها المطلق وشؤون لماهيتها المتعالية. أما وصف الحق - تعالى ! - بها أو اتصافه فيها فهذا يؤدي الى ضرب شنيع من الكثرة تنتزه عنه الذات العزيزة الجنتاب !

ويعتبر المعتزلة الكتب السماوية، بما فيها القرآن الكريم، بمثابة «ظواهر» إلهية فائقة حقاً. إلا أن هذه «الظواهر» في مستوى «الظواهر» الكونية تماماً : أي أنها مخلوقة وحيدة^{١٢}. ولقول بأولية القرآن والتوراة والإنجيل، وغيرها من الكتب السماوية. يفضي الى تعدد القدماء، الأمر الذي يتنافى مطلقاً مع مبدأ الوحدة الإلهية السامية.

أما مسألة «الرؤية» فقد انكرها المعتزلة أصلاً : في الدنيا وفي الآخرة. وقد لجأوا الى تأويل النصوص الدينية الواردة في هذا الموضوع، لأن ادعاء

(١) أن المعتزلة بعد أن اتفقوا جميعاً على نفس الصفات، اختلفت عباراتهم في هذه القضية : (١) قابو الخليل الثلاث يعتبر الصفات «وحيها» «الذات الإلهية» فيقول : أن «الله عالم يعلم هو ذاته، وقادر بقدرته هي ذاته، وهي بحجة هي ذاته... الخ. يعني أن الذات الإلهية الواحدة، تسمى، باعتبار تعلّقها بالمعلوم، علماً؛ وبالقصور فقرة؛ الخ... (٢) والنظام يفسر الصفات على نحو سلبي: فهي كونه - تعالى ! - علماً أنه ليس بمجال؛ وبمعنى كونه قادراً أنه ليس بمجاز... (٣) وأبو حاتم الجبالي يرى الصفات بمثابة «أحوال» «الذات الإلهية» فيقول : أن الله عالم لا علماً؛ وقادرة لا فقرة... انظر «كتاب الملل والنحل» للإمام الشهرستاني، القسم الأول، ص : ٢٥٣-١٥٠، وما بعدها (نشر محمد بن فتح الله بدران، القاهرة سنة ١٩٥٦) - وكتاب «التبصير في الدين» ص : ٤٢ - وكتاب «الانتصار» ص : ١٧٥ - و«شرح المقاصد» ج ٢/١٥٦ - و«مهاج السنة» لابن تيمية، ج ١/٢٣٧ (نقل عن كتاب «ابن تيمية السلي» لمحمد خليل هراس، طبع سنة ١٩٥٢، ص ٩٧-٩٩). - أما آراء الإسلاميين بعبارة والسلفية بخاتمة حول مسألة الصفات فتراجع في «الشرح والإبانة عن أصول السنة والديانة» لابن بطة المكي (الترجمة الفرنسية ص ٨٧. وما بعدها والتعليقات عليها للاستاذ المستشرق الكبير هنري لاوست. ط. المعهد الفرنسي بدمشق سنة ١٩٥٨).

(٢) انظر «مجموع الرسائل والمسائل» لابن تيمية، ج ١ ص ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٩٦، ٩٨. - و«مهاج السنة» لابن تيمية أيضاً، ص ٢٣ (ج ١) (نقل عن «ابن تيمية السلي» لمحمد خليل هراس، طبع سنة ١٩٥٢ (ص ١٢٧-١٢٨) وانظر أيضاً «نظريات الإسلاميين في الكلمة» (The Logos) لابي العلا عفيفي، مجلة كلية الآداب، الجامعة المصرية، المجلد الثاني، الجزء الأول ١٩٣٤، ص ٣٧-٤٣. - وبخصوص مختلف الآراء الإسلامية في هذا الموضوع انظر، «مراجع كتاب «الشرح والإبانة...» لابن بطة المكي (الترجمة الفرنسية ص ٨٣-٨٦ والتعليقات الكثيرة على ذيل الترجمة للاستاذ لاوست، ط. المعهد الفرنسي بدمشق ١٩٥٨).

«الرؤية» يلزم عيه استحالة عقلية : وهو تحديد الذات الالهية في نطاق الزمان والمكان والمادة! ١

•

ان كثرة «الصفات» ، على رأي المعتزلة ، تناقض وحدة «الذات» . ولكن «الصفات» في حقيقتها هي مجالي كمالات «الذات» ومظاهر وجودها ، فاذا «عُطِلَّت» عنها الألوهية . فاذا يتبقى منها ؟

وبتعبير اكثر وضوحاً : اذا انتفت «الصفات الثبوتية» عن ذات الحق - تعالى ! - فكيف تُفهم صلات الانسان بمخلقه : في أمله ورجائه ، في عبادته ونسكه ، في نجواه وتأملاته ؟ بل كيف تُفسّر بالضبط ظواهر الخلق في الوجود ؟

ان تصورنا ذاتاً الالهية «معطلة» ، اي بلا صفات ولا نعوت ولا شئون ، هو تماماً كتصورنا «بئراً معطلة» ، اي لا ماء فيها ولا ظل لديها ولا زهر حولها : فكيف يجد ذو الغلة الصادي عندها اطفاء لهيب عطشه في صحراء الحياة ؟

تلك هي بعض النتائج الخطيرة لمقالة المعتزلة في نفسي الصفات ، وموقفهم «السلبي» منها .

وكذلك الأمر بخصوص مسألة «خلق القرآن» . اذا كان الوحي السباوي - وهو رمز الصلة الحية بين الخالق والمخلوق ، ومظهر عناية الله الفائقة بالانسان - اقول : اذا كان هذا الوحي في مستوى الظواهر الوجودية الحادثة ، فما هي ثمراته في الضمير البشري بالنسبة الى مصيره النهائي وكماله المطلق ؟

فالمسلم الذي يتأمل في القرآن «حكمة مخلوقة» ، لا يتعدى في تطوره الادبي حدود «العالم المخلوق» ، وبالتالي : لا يرقى الى «الآفاق المخلوقة» . ثم هو في ميسوره ان يجد مثل هذه «الحكمة المخلوقة» في نتاج الفكر الانساني ، من خلال تجاربه الخاصة في معترك الحياة .

أجل ! ان القول بأزلية القرآن هو الذي ينيح للمسلم ، عبر تأملاته في صفحات الكتاب الالهي ، ان يكتشف «الناموس الأزلي» فينتخذه دستوراً

(١) بخصوص مسألة «الرؤية» وآراء الاسلاميين فيها ، راجع «كتاب الروح والابانة» لابن بطّة الكبير (الترجمة الفرنسية ، ص ٨٩-٩٠ ، والتعليقات على الترجمة ، بقلم الاستاذ هنري لاويست ، ط. المهد للقرني للدراسات العربية بدشلي ، ١٩٥٨) .

في الحياة ؛ وإن يثمر على «الحكمة اللاخلاقية» لتقوده صعداً الى سماء الخلود . وهكذا يعيش المسلم حياة الملائكة الاطهار على هذه الأرض : ارض الدموع والآلام وعرق الجبين .

واخيراً ، اذا امتنعت الرؤية الالهية في «نعم الجنان» ، كما يرى المعتزلة ، فما هو هذا النعم ؟ وما هي تلك الجنان ... ؟ أليس النظر الى «وجه الحبيب» هو وحده الجنة ، وهو وحده النعم ؟ أليس الحجاب عن «رؤية الحبيب» هو وحده العذاب ، وهو وحده الجحيم ؟



ومها يكن في الأمر من شيء ، فان نظرية المعتزلة في «التوحيد» اذا اخفقت في ميدان الآليات ، فقد كتب لها التجاح التام في ميدان الاخلاقيات والاجتماعيات . فقالتهم في «العدل» ، وهي متفرعة عن «مقالة التوحيد» ، كانت مصدر رأيهم الجريء في اختيار الإنسان ولزوم الامر بالمعروف ، والنهي عن المنكر . وكلا الأمرين ، اعني القول بالاختيار الانساني ولزوم الأمر بالمعروف ، هما حجر الزاوية للحياة الاخلاقية والحياة الاجتماعية على السواء .

فانه بفضل «الاختيار» او بتعبير ادق : بفضل «حرية الاختيار» يستطيع المرء ان يحقق تكوين شخصيته العالية في جانبها الارادي والفكري ، إذ الحرية هي عماد الارادة في نموها واساس التفكير في تطوره ، وبالتالي هي عنوان التكامل الذاتي للمرء والمعبّر الصحيح لتبعاته الفردية والاجتماعية .

اما لزوم الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ، فان هذا يعني مسؤولية الفرد عن المجتمع وامامه ومسؤولية المجتمع عن الفرد وامامه ايضاً . فالكائن الانساني ، في نظر المعتزلة ، ذو مسؤوليات شخصية باسم حرية الاختيار ، وذو مسؤوليات اجتماعية باسم لزوم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر . (وهذا ، بدون ريب ، مظهر بديع لما نسميه اليوم : «الروح العام» و«العدالة الاجتماعية») . — وكل ذلك من شأنه ان يكفل للجماعة البشرية تقدماً مطرداً على مر العصور والأجيال ، وان يشيع مبادئ النظام والتعاون بين سائر الأفراد والطبقات .

ومن الطرفة ان يلاحظ في هذا المقام ، ان المعتزلة كانوا «مهتمين» (Essentialistes : من اتباع نظرية «الماهية المجردة») في دائرة الآليات ، وكانوا وجوديين (بأدق معاني الكلمة وأتمها) في دائرة الاخلاقيات

والاجتماعيات. ولكن حرية الاختيار التي يدافعون عنها والامر بالمعروف الذي يطالبون به ، منبعثان كلاهما عن مبدأ «العدل الالهي» نفسه. ان فكرة رجال الاعتزال عن «العدالة الالهية» كانت الاساس لرأيهم في الاختيار الفردي ولزوم الامر بالمعروف الاجتماعي ؛ وهذا الطابع الخاص من التفكير يضيف على مبادئهم الاخلاقية والاجتماعية كل مظاهر السمو والكمال .

ففي نظر المعتزلة ، حرية الاختيار الانساني لم تدع اليها بواعث اخلاقية أو نفسية فحسب ؛ والامر بالمعروف والنهي عن المنكر لم تبرره ضرورات اجتماعية فقط . بل كلا الامرين قد انبثقا عن تصور عميق لمفهوم «العدالة الالهية» . فهذا «العدل» الذي هو مظهر الالوهية في وحدتها التامة - اي مظهر وجودها المطلق - هو ، في نفس الوقت ، المصدر الاساسي لحرية الانسان على الأرض ولزوم امره بالمعروف ونهي عن المنكر . وحرية الاختيار - كلزوم الأمر بالمعروف تماماً -- هي المظهر الأتم للضمير البشري في «وجوده المطلق» ، ان في مستواه الفردي او في مستواه الاجتماعي على السواء !

التوحيد عند السلفية

قدّر لفكرة «التوحيد» ، في البيئة السلفية ، ان تقوم بنفس الدور الذي قامت به في بيئة المعتزلة ولكن على نمط آخر . كما اتضح لها ان تلقى لديهم ذات العناية التي لقيتها في أوساط المعتزلة . بل ، زيادة على هذا ، لقد ظهرت هذه الفكرة عند المتأخرين من كبار السلفية (عند شيخ الاسلام ابن تيمية وتلميذه ابن قيم الجوزية) في صورة جديدة تمثل الالوهية في محالي عظمها ، وتحيط بالنشاط الانساني من سائر جوانبه^١ .

ان الحركة السلفية قائمة على مبدأ التوحيد ، كما لاحظ بحق ذلك المستشرق الفرنسي العظيم هنري لاروست^٢ . والتوحيد ، في نظر علماء السلف ، هو عقيدة وعبادة : وهذا هو الجانب الالهي فيه . كما هو ايضا

(١) "مخصوص مسألة «التوحيد» من السلفية بمادة ، انظر «كتاب الشرح والابانة...» لابن بطه المكبري ، تحقيق الاستاذ هنري لاروست (قسم الاسطلاحات ، مادة : «توحيد» الترجمة الفرنسية) . -

(٢) انظر الدرس الانتقائي (= التدثبي) لمحاضراته في كوليج دو فرانس عام ١٩٥٤ / ١٩٥٥ (للدراي) . -

في نفس الوقت ، سلوك فردي ومعاملات اجتماعية : وهذا هو الجانب الانساني فيه . فالتوحيد مبدأ الالهي وبشري ، فكرة دينية وزمنية في آن معاً . ويرى رجال السلف ان هيكल الدين بأسره ، سواء في عقائده او شعائره او نظمه ، ليس إلا تعبيراً عما ينطوي عليه مبدأ التوحيد من سمو وعظمة : انه الصورة المجسدة لهذا المبدأ ذاته في ذروة كماله ورفعته .

ويرون ايضاً ان الغرض الاقصى للشرعة هو انتصار « كلمة الله العليا » في الحياة : في حياة الفرد والجماعة على السواء . و « كلمة الله » هي نظامه الابدي وناموسه الازلي . انها مثل الحق والخير الكمال . فانتصارها في الحياة هو انتصار للضمير البشري في جهاده الدائم لتحقيق الافضل والاصحح ابداً . وتلك هي الضمانات الكافية لكل تقدم وازدهار ، ان في مستوى الروح او في مستوى المادة . انها المفاتيح السحرية لكنوز الارض وكنوز السماء .



يقرر شيخ الاسلام ابن تيمية ان مبدأ التوحيد في الاسلام ينتظم ثلاث حقائق او بتعبير أدق يتجلى في ثلاثة مظاهر : كل مظهر منها يمثل الذات الالهية في جانب من جوانب كمالها المطلق ويحدد موقف الانسان من ربه ، في العقائد والعبادات والمعاملات . وكذلك تظهر فكرة التوحيد في صورة المبادئ الكلية ، التي تحيط بالجانب الالهي والانساني معاً ، وتلتقي في ظلها عظمة الخالق وعظمة المخلوق .

توحيد الالهية

فالظاهر الأول للتوحيد هو ما يسميه شيخ الاسلام : « توحيد الالهية » . — وهذا اعتراف من جانب العبد بوجود الآله ونفي الالهية عن سواه . — ومفهوم « الالهية » ، عند ابن تيمية ، يشمل الماهية والوجود المطلقين . اي ان « الاله » هو حقيقة موضوعية ، ذو صفات ايجابية ثبوتية . والصفات الالهية عنده هي كثيرة ومتنوعة : كثيرة من حيث أعدادها ، متنوعة من حيث دلالاتها . وهي جميعاً يجب الايمان بها ظلماً أنى بها الشرع والشرع وحده ، وبالتالي يجب « إجراؤها » على ظاهرها : من غير « تعطيل » ولا « تأويل » . فتوحيد الالهية يظهرنا على الجانب الالهي في « كماله المطلق » ، اي على وحدة الذات وكثرة الصفات . والوحدة والكثرة ، في مقام الالهية ،

لا تتعارضان ولا تتأمانان ، بل تتعانقان وتتحدان . - (وموقف شيخ الاسلام في هذه القضية يختلف تماماً عن موقف المعتزلة ، وهو في غاية الخطورة والأهمية) .

والسبب في هذا - اي في انسجام الوحدة والكثرة واتحادهما في مقام الالوهية - ان الجنب الآلهي له من ذاته الاطلاق الكلي الشامل ، وهو من تسم يتزده عن كل مزاحمة او معارضة او مناقضة .

ولهذا السبب عينه ، وجب الايمان بصفات « التشبيه » الواردة في القرآن الكريم والسنة المطهرة ، و « اجزاؤها » على ظاهرها : مثل الاستواء على العرش ، والتبشش ، والضحك ، والغضب ؛ وان له - سبحانه ! - يدين مبسوطتين ، وقدمين ثابتتين ، وأعيناً ... الخ . فهذه ، وامثالها ، صفات وشؤون ألحبة حقيقية ، غير مجازية . وهي في المخلوقات دالة على حدوثهم وامكانهم . وفي الخالق دالة على ازلته وابديته : لانها حين تطلق على الذات الالهية المقدسة . ترتفع عنها سمات الحدوث والامكان والتحديد . ويتميز اوضح : حين تطلق صفات التشبيه ، بلسان الشارع ، على الذات الآلية ، تستحيل خصائصها الامكانية والحادثية - بفعل معجز ... - الى خصائص ايجابية ، ازلية ، خالدة .

وكذلك الأمر ايضاً بالقياس الى « كثرة الصفات وتنوعها » في الجنب الآلهي . انها لا تتنافى مع « وحدة الذات » ، بل تكشف عنها وتدل عليها . ان كثرة الصفات وتنوعها ، في هذا الموطن . هي كثرة وتنوع من طبيعة « الكيف » لا من طبيعة « الكم » : فهي ليست بكثرة مادية او في ذي مادة ، بل هي روحية ، معنوية ، حقيقية تدل على غناء الذات الالهية .

توحيد الربوبية

والظاهر الثاني لمبدأ التوحيد ، عند شيخ الاسلام ابن تيمية ، هو ما يطلق عليه اسم « توحيد الربوبية » . وهذا اقرار من طرف العبد بوجود رب واحد ، واحساس عميق بشمول فعله لكل شيء وتقديره كل شيء . وهدايته لكل شيء . - ولكن ما معنى هذا على سبيل التدقيق ؟ ما هو الفرق الحقيقي بين هذا الاول من التوحيد وبين سابقه ؟

تصطلح « فكرة الصفات » بشورين هامين وتقوم بالدلالة على امرين اساسيين ، في المنهج التذكيري واللاهوتي لابن تيمية . فمن جهة ، تظهرنا

الصفات الآلهية على المعاني او الحقائق الذاتية الواجب الوجود بنفسه . وذلك كالحياة والقدرة والارادة والعلم والكلام... ومُتَمَجِّجاً . وتسمى هذه المعاني او هذه الحقائق بالصفات الذاتية او النفسية ، وموضوعها انحصار هو «توحيد الالهية» .

ومن جهة اخرى ، تكشف لنا « فكرة الصفات » عن الشؤون والافعال للواجب بذاته . وهذه الشؤون والافعال تتقم بدورها الى قسمين : في مستوى الوجود . كالتخلق والاحياء والامانة ؛ وفي مستوى كمال الوجود : كالمداية والمغفرة والرحمة... الخ . وموضوع هذه الشؤون والافعال الآلهية . هو « توحيد الربوبية » .

واذن . يختص توحيد الالهية بالجانب المقدس من حيث وجوده الذاتي ، اي وجوده من حيث هو في ذاته وصفاته النفسية . فتوحيد الالهية . بهذا الاعتبار . هو توحيد نظري مجرد على صعيد الفكر والمنطق ، ان امكن مثل هذا التعبير . في مثل هذا المقام .

اما توحيد الربوبية فيتعلى بالجانب الالهي من حيث وجوده في شؤونه وافعاله . عبر الاشياء والكائنات . فهو ، من هذه الناحية ، توحيد عملي تطبيقي على صعيد الوجود والواقع ، ان صح مثل هذا التعبير ، في مثل هذا المقام .



ومرة اخرى ، أفعال وشؤون الالهية في مستوى الوجود : افعال وشؤون في مستوى كمال الوجود : ما معنى كل ذلك ؟ ما هو اساس هذا التقسيم ؟ أليست افعال الله - تعالى ! - موصوفة جميعها بالكمال والاطلاق ؟ - والواقع ان هذه الاسئلة في غاية الاهمية : والموضوع جد خطير . ولإزالة كل لبس في الأمر . نقول :

ان الله - بصورة عامة - تدبيرين في خلقه : الأول يتصل بوجودهم وحياتهم . والثاني ببقائهم وحفظهم . فالكائنات جميعا موجودة بإيجاد الله لها ، باقية بحفظه اياها ؛ وكل من الابداد والابقاء ، مظهر للعناية الالهية العامة ، السارية في كل شيء . الحافظة لكل شيء .

ولكن الله - تعالى ! - تدبير آخر يختص بالانسان وحده ، وبه يتميز عن سائر الموجودات الحادثة . وهذا التدبير الالهي انحصار يتعلق بكمال وجود الانسان وحياته ، اي بوجوده وحياته في الابد . - ومظهر هذا التدبير انحصار ،

أعني الأداة أو الطريقة التي تتحقق بها رحمة الله الفائقة بالإنسان وعنايته المميزة له ، هو الوحي السماوي : النور الذي ينبثق عن بتاييع الحقيقة المطلقة ، ويهدي الإنسان قديماً الى جناب الحق - تعالى ! - .

ذلك ، لان الكائن البشري ، كما نص على ذلك القرآن الكريم ، فيه « الروح الالهي » . وهذه الروح التي من طبيعتها الخلود ، هي قوام حياته المؤبدة ومعنى وجوده المخلّد . فالإنسان بروحه ، من الله بدأ واليه يعود . فوجوده الحقيقي - أي كمال وجوده - لا يتحدد بسيره على ظهر الارض فقط ، بل بمروجه الى اعالي السماء . وحياته الحقيقية - أي كمال حياته - لا تتعين بنشاطه في ميادين الكون فقط ، بل بتألقه في آفاق الأبد .

فصفات الافعال الآلهية ، التي هي في مستوى الوجود ، تتعلق بحياة الإنسان « الطبيعية » ووجوده « الطبيعي » ، في عالم الكون والفساد . أما الشئون الآلهية ، التي هي في مستوى كمال الوجود ، فتتعلق بحياة الإنسان « الفائقة » ووجوده « الفائق » ، في ظلال الخلود .



وبلاحظ شيخ الاسلام ابن قيمه ان غرض الاديان جميعاً في تعاليمها وآدابها هو تقرير توحيد الربوبية والكشف عن حقائقه ومعانيه وجعله أصلاً لسلك الفرد ونظرته في الكون والحياة . ذلك لان توحيد الالهية في متناول العقل البشري ، اذ هو يستطيع من تلقاء نفسه ان يستقل بإدراك الوجود الالهي عبر الاشياء والكائنات . ولكن مشكلة الإنسان في كل زمان ومكان هي ان يعي تماماً بشمول « وحدة الفعل » الالهي لكل شيء ، وسيطرته على كل شيء ، وسريانه في كل شيء . فهذا الوعي الكامل تنوء به العصبية اولو القوة من ملكات الإنسان او مدركاته . من اجل هذا ، تعددت الاسباب الفاعلة والتخالقة في نظر الفكر الانساني ، وبالتالي تعددت الأرباب المعبودة طوعاً او كرها ...

فكما ان ذات الحق تعالى ! - في دائرة توحيد الالهية ، هي الوحيدة في الوجود المطلق والكمال السرمذ - كذلك ، في دائرة توحيد الربوبية ، هي الوحيدة في الخلق وكمال الخلق ، في الابداد وكمال الابداد ، في الفعل وكمال الفعل ...

« لا اله الا الله » هو شعار التوحيد الالوحي : و « لا خالق ولا هادي سواه ! » هو شعار التوحيد الربوبي . وهكذا تتوحد الالهية ، في

الضمير البشري . وجوداً وفعلاً : قترول الوسائط بين الله والانسان وترفع الحجب بين الخالق والمخلوق .

توحيد العبودية

والظاهر الثالث والأخير لمبدأ التوحيد . هو ما يسميه ابن تيمية : « توحيد العبودية » . وهذا يتناول امرين : وحدة العبودية لله - تعالى ! - ووحدة العبادة ، من اجل وجهه الكريم .

فالحقيقة الأولى لهذا التوحيد ، اعني وحدة العبودية ، تقتضي من المرء ان يكون خضوعه لخالقه وحده . وذلك بأن يدرك من اعماق كيانه طبيعة الصلة الحقيقية التي تربطه بمجده الاعظم . فيكتشف الانسان ثَمَّتْ انه من الله ، لا من غيره ، يستمد عناصر حياته ؛ وبه ، لا بغيره ، يشيد أسس بقائه ؛ وعنه : لا عن غيره . بتلقى فيض انواره ؛ وفيه ، لا في غيره ، يستقر كهف ولائه ؛ وليه ، لا الى غيره ، تشرأب اعتناق رجائه .

وفي الحقيقة ، ان وحدة العبودية لله هي التي تيسر للضمير البشري وسائل تحريره من سائر القيود والاغلال التي تحيط به وتسيطر عليه سيطرة تامة . لان العبودية لله وحده ليست إلا العبودية للحق المطلق والكمال المطلق . أليس الله ، في ذاته ومن ذاته ، حقيقة وعبة وحياة ؟ ثم أليس هو المصدر السامي والنبوع الفياض لكل حقيقة وعبة وحياة ؟

اما « وحدة العبادة » فهي المفهوم الثاني لتوحيد العبودية ومظهره الخارجي وثمرته المعنية الدالة عليه . فانه اذا كانت عبودية المرء لله وحده (او يجب ان تكون كذلك) . فهو - سبحانه وتعالى ! - الموضوع الاسمي (او يجب ان يكون كذلك) لكل ما يقدمه المرء من خيرات ومبرات وقربات .

وفي نظر الاسلام ، معنى « العبادة » يستغرق جميع النشاط الانساني ، فردياً كان او جماعياً . في الميادين الدينية وفي الميادين الدنيوية على السواء بشرط ان يكون هذا النشاط الانساني مبنياً على اسس ثابتة من العلم والخبرة ، وان تتحقق به مصالح الفرد او الجماعة ، وان يكون القصد من ادائه مرضات الله وحده والتقرب الى ذاته المقدسة .

ولكن رأس العبادات كلها وتاجها المرصع هما المحبة والمعرفة ، او بتعبير أدق : المحبة التي هي معرفة . والمعرفة التي هي محبة ! فالظاهر الاول لرأس العبادات هو محبة الحق - تعالى ! - والحق وحده في « سفر » الطبيعة

والوجود ، من خلال كل متطور او متغير او فان ... وفي « سفر » الوحي ذي النور الممدود ، من خلال كل حرف او كلمة او جملة . والمظهر الثاني لرأس العبادات هو معرفة الحق — تعالى ! — والحق وحده ، في « سفر » الطبيعة والوجود ، عبر سبحات انوار وحدته السارية في كل متطور او متغير او فان ... وفي « سفر » الوحي ذي النور الممدود ، عبر سبحات انوار وحدته السارية في كل حرف او كلمة او جملة .

التوحيد في حقول المعارف الصوفية

اذا كان التوحيد عند المعتزلة مشكلة فكرية واخلاقية ، وكان عند السلفية مشكلة دينية واجتماعية ؛ — فهو ، في نظر رجال التصوف ، قبل كل شيء ، مشكلة روحية تتعلق بتحرير الضمير الانساني من سائر القيود المادية او النفسية .

فالتوحيد على ضوء الاختبار الصوفي ، هو امتحان شاق عسير ، من خلال الدموع والأحزان والآلام ، لفكرة «الوحدانية» . انه ادراك ذوقي لمفهوم هذه «الوحدانية» ووعي تام بها : داخلياً في اعماق الكيان ، وخارجياً في كل ما يحيط بالانسان . ان غرض الصوفي في حياته — وغرضه الوحيد — هو اكتشاف «طريق النجاة» والسير عليه دائماً . و «طريق النجاة» هو طريق الوحدة او الوحدانية : وحدة الخالق ووحدة المخلوق . — أليس عن الوحدة صدر كل شيء ؟ فالوحدة هي كل شيء ، او هي كل «الشيء» في شيء شيء ...^{١١}

(١) المراجع التاريخية والمقالية عن «التوحيد الصوفي» ، عديدة ؛ نختار منها :

(أ) شروح كتاب « منازل السائرين » (لهروي الانصاري) لبابي الجمع والتوحيد (أشعر ابواب « المنازل ») : شرح عبد المعطي بن محمد القسبي الاسكندري ؛ شرح عبد الرزاق القفطاشي ؛ شرح ابن تيم الجوزية .

(ب) كتاب « التوحيد والتوكل » من كتب الاحياء للفزالي (٢٤٥/٤-٢٩٣) .

(ج) « الامانة في اشكالات الاحياء » للفزالي (دفع اشكالات واردة على مباحث التوحيد والتوكل في كتاب الاحياء) .

(د) الفتوحات المكية : ٢/٢٨٨-٢٩٣ ؛ ٤٠٥-٤٢١ ؛ ٥٨٧-٥٨٢ ؛ ٣/٥٠٥ .

— ٥١١ —

(هـ) « المقدمات من اوائل شرح الفصوص » لداود القيصري ، مخطوط ايا صوفيا ، ١٨٩٨ /

٨٣ب-٨٦

« قال يوسف بن الحسين^١ : قام رجل بين يدي
« ذي النون المصري فقال : اخبرني عن التوحيد ما هو ؟ -
« فقال : هو ان تعلم ان قدرة الله في الاشياء بلا مزاج .
« وصنعه للاشياء بلا علاج ؛ وعلّة كل شيء صنعه . ولا
« علّة لصنعه . - وليس في السماوات العلى ، ولا في الاراضين
« السفلى مدبر غير الله ... - وبها تصور في وهمك شيء
« فالله - تعالى ! - بخلاف ذلك »^٢ .

« وسئل الجنيد عن التوحيد الخالص ، فقال : ان يكون
« العبد شبحاً بين الله - تبارك وتعالى ! - تجري عليه
« تصاريف تدبيره ، في مجاري أحكام قدرته ، في لجم
« بحار توحيده ، بالقضاء عن نفسه ، وعن دعوة الحق له ،
« وعن استجابته لحقائق وجود وحدانيته في حقيقة قربه ؛
« بلذهاب همه وحركته لقيام الحق له فيما اراد منه . -
« و (التوحيد الخالص ايضاً) هو ان يرجع آخر العبد الى
« اوله : فيكون كما كان قبل ان يكون »^٣ .

(و) « كتاب في علم التصوف » نفس المؤلف السابق ، نفس المخطوط ، ورفات ١٩٩-١١٢
(ز) « المقدمات من أوائل شرح القصيدة الثانية » (لقرطبي) ، المخطوط السابق ، ورفات :
١٢٢-١٢٦ . -

هذا ، وأهم المراجع لمائل « التوحيد الصوفي » هو بلا شك كتاب « مجمع الاسرار ومنبع
الانوار » لسيّد حيدر آمل (من أواخر القرن الثامن الهجري) مخطوط فردوسي (طهران رقم ١٧٤٣ /
٢٤-١٧٣ ب) (والكتاب قيد الطبع الآن بمناخية المشرق الكبير الأستاذ هنري كوربين
وغيثان يحيى ، في المعهد الفرنسي لدراسات الإيرانية ، بطهران) . - أما أهم الدراسات من ذكورة
« التوحيد الصوفي » نراجع : « Le Combat spirituel du shi'isme » (Eranos-Jahrbuch, XXX). Zürich, Rhein-Verlag, 1962, pp. 69-125.

(١) « يوسف بن الحسين » أبو يعقوب الرازي . شيخ الري والجبال في وقته . كان أبوحمد
في طريقة في اسقاط الجاه وترك الصنع واستعمال الاخلاص ... « حسب ذا النون المصري وأبواب
النفساني ؛ ووافق أبا سعيد الخوارزمي بعض أسفاره ... » (طبعات الصوفية لابن عبد الرحمن
السلي ، نشر الأستاذ نور الدين شريه ، مكتبة الخانجي ، مصر ١٩٥٢ ، ص ١٨٥ وسأ
بمدها ؛ - والمراجع في التعليقات على النص) . - أما ترجمة ذي النون المصري فستأتي في نص
« كتاب التجليات » .

(٢) كتاب « جبهة الاساطير وحقيقة الاجتهاد » المنسوب الى ابن عربي ، مخطوط :
Yale, Bible Univ. Landberg II, 64/25 .

(٣) المصدر المتقدم ، ورقة : ٢٥ ، وانظر ايضاً بخصوص هذا النص : « Lexique
technique de la mystique musulmane » par L. Massignon (Paris 1954)
pp. 305-307 ; — « La Soufisme » par A. J. Arberry, pp. 64-68 (trad.
française, Cahiers du Sud, Paris, 1952)

« وقال رجل للشبلي : اخبرني عن توحيد مجرد بلسان حق
« مفرد . - فقال : ويحك ! من اجاب عن التوحيد بالعبارة
فهو ملحد . ومن اشار اليه فهو ثنوي . ومن أومأ اليه فهو
« عابد وثن . ومن نطق فيه فهو جاهل . ومن سكت عنه
« فهو غافل . ومن اومأ انه (اليه) واصل فليس له حاصل .
« ومن أومأ انه قريب فهو (منه) بعيد . ومن تواجد
« (فيه) فهو فاقده . - وكل ما ميزتموه باوهامكم وادركتموه
« بعقولكم . في أتم معانيكم . - فهو مصروف . مردود
« اليكم ، محدث . مصنوع مثلكم ! »^{١١} .

•

وهذه نعمة جديدة في « باب التوحيد » ما سمعناها من قبل . لا عند
المعتزلة المتقدمين ، ولا عند رجال السلفية المتأخرين^{١٢} .

فالنص السابق المنسوب الى ذي النون المصري . يبدى بوضوح تام مدى
سريان الالفاظ « الكيميائية » في البيئة الصوفية . ومدى تفتح رجال التصوف
لها وثباتهم معها واستيعابهم لإياها ... ان كل جملة في جواب ذي النون المصري .
بل كل كلمة فيه . تنطق بالدلالة على هذه الظاهرة الفذة : « القدرة في
الأشياء » ؛ - « مزاج » ؛ - « الصنع للأشياء » ؛ - « علاج » ؛ - « علة
كل شيء » ؛ - « المدبر » ؛ - فهذه جميعاً مفردات « كيميائية » مشهورة
في بيتها ، معروفة لدى اهلها .

وجواب الشبلي حين سئل عن « توحيد مجرد بلسان حق مفرد » -
يشير الى التمييز الدقيق بين الوحدة الآلية من حيث هي (ولسان هذه
الوحدة الخاصة ، اي المعبّر عنها والشاهد عليها ، هو « التوحيد الذاتي ») ؛ -
والوحدة الآلية من حيث هي في شئونها وافعالها ، اي من حيث تجلياتها في
الكائنات المحسّة وغير المحسّة (ولسان هذه الوحدة هو « توحيد الافعال ») .

(١) « كتاب جفزة الاسعلا ، وحقيقة الاجلاء » المنسوب الى ابن عربي ، مخطوط :
Yale, Bible. Univ. Landberg II 64/25-25a.

اما ترجمة « الشبلي » نستلقي في حينها في « كتاب التجليات » . -

(٢) لفهم هذا الجانب من « التوحيد » في التفكير الاسلامي : من حيث مقدماته وبيرواته
و « الوسط » الروحي والمثل الذي نشأ فيه ونما وتطور ، - راجع :
« Histoire de la philosophie islamique » (I) par H. Corbin (Paris, 1964) pp. 41-
151; 179-215.

فالتوحيد الذاتي (وهو لسان الوحدة الآلهية من حيث هي هي) ، لا قدم للعقل البشري فيه مطلقاً : اذ هو توحيد قائم بالأزل ، واختصه الحق لنفسه ولا يستحقه لغيره . فكل « من اجاب (عنه) بالعبارة فهو ملحد ؛ و (كل) من اشار اليه فهو ثنوي ؛ و (كل) من أومأ اليه فهو عابد وثن ... »

أما توحيد الافعال (وهو لسان الوحدة الآلهية في تجلياتها الخارجية) ، فهو الذي يصح صدوره من العبد ، وهو ميلانه الذي يصل فيه ويجول ... ومع ذلك ، فهذا الضرب من التوحيد هو الذي يقول فيه ذو النون المصري : « مهما تصور في وهمك شيء فالله — تعالى ! — بخلاف ذلك » ؛ وهو الذي يشير اليه الشبلي : « وكل ما ميزتموه بأوهامكم وادركتموه بعقولكم ... فهو مصروف ، مردود اليكم ... » .

فالسؤال أو الأشكال الذي يعتلج الآن في الصدر هو ما يلي : لماذا كان هذا اللون من التوحيد « معلولاً ، محدثاً ، مصنوعاً » ؟ وبالتالي : لماذا كان هذا التوحيد مصروفاً عن « باب الحقيقة » ، مردوداً على « وجه الخليفة » ؟

للإجابة عن هذا الاشكال نقول : أولاً ، ان قوى الانسان الحسية وملكانته المنوية قاصرة في طاقاتها ، محدودة في اكتساب تجاربها ومعارفها ؛ فليس باستطاعتها الادراك التام لـ « وحدة الفعل الآلهي » ، في شوله واطلاقه ولا نهايته : فالتوحيد الصادر عن الانسان هو ولا شك متسم بهذه الصفة البارزة ؛ اي قاصر لقصور قواه الحسية ، محدود لحدود ملكاته المنوية .

ثانياً ، ان الظواهر الكونية — وهي الحقل الخصب التي يجري عليها المرء تجاربه العملية ويستمد منها معارفه النظرية — لا يتوفر فيها من ذاتها وجود العناصر التامة للدلالة على وحدة الفعل الالهية ، وبالتالي على تصحيح حقيقة التوحيد : فهي — اعني الظواهر الكونية — حادثة متغيرة والفعل الالهية قديم ازلي ؛ انها متعددة متنوعة وهو واحد ، بسيط ... الخ. فاهوة صحبة بين الظواهر الكونية من حيث هي هي ، وبين وحدة الفعل الآلهي من حيث هو هو : فكيف يقام « هيكل التوحيد » على مثل هذه الاوضاع ؟ ام كيف يبنى بمثل هذه المواد ؟

■

واخيراً ، جواب الجنيد عن « التوحيد الخاص » مرتبط بنظريته : « القضاء » . الذي كان على ما يظهر اول من صاغها في صورة منهجية عقلية . غير ان

الفناء ، في نظر شيخ الطائفة ، لا يتم معناه الروحي الا بحقيقة ايجابية تقابل سلبية « الفناء » الذاتية . و « الفناء » فراغ يخالف منطق الحياة النسبية والوجود الصوفي . هذه الحقيقة الايجابية هي « قيام الحق فيما اراده الله » : في تصحيته ونسكه وجهاده . .

في نص شهير ، يعرض الجنيد امامنا نظريته الكاملة عن التوحيد ومراتبه . والفناء ومظاهره ، والبقاء وشواهدہ .

« اعلم ان اول عبادة الله — عز وجل ! — معرفته . واصل معرفته توحيده . ونظام توحيده نفي الصفات عنه بالكيف والحيث والأين . — فبه استدل عليه . وكان سبب استدلاله به عليه توقيفه . فتوقيفه وقع التوحيد له . ومن توحيده وقع التصديق به . ومن التصديق به وقع التحقيق عليه . ومن التحقيق جرت المعرفة به . ومن المعرفة به وقعت الاستجابة له فيما دعا اليه . ومن الاستجابة له وقع الترتي اليه . ومن الترتي اليه وقع الاتصال به . ومن الاتصال به وقع البيان له . ومن البيان له وقع عليه الحيرة . ومن الحيرة ذهب عن البيان . ومن ذهابه عن البيان له انقطع عن الوصف له . وبذهابه عن الوصف وقع في حقيقة الوجود له . ومن حقيقة الوجود وقع حقيقة الشهود بذهابه عن وجوده . وبتفقد وجوده صفا وجوده . وبصفاته غيب عن صفاته . ومن غيبته حضر كلياته . وعن حضور كلياته فقد كلياته : فكان موجوداً مفقوداً . ومفقوداً موجوداً : فكان حيث لم يكن ، ولم يكن حيث كان »^١

التوحيد الارادي

مرت فكرة التوحيد في حقول المعارف الصوفية بأدوار ثلاثة . وكانت في كل دور على صلات وثيقة بروح العصر الذي ظهرت في اجوائه . وبشخصية التصوف ذاته الذي بدأ رجاله يشعرون بوجودهم ورسالتهم في ضمير العالم الاسلامي .

(١) غلوط شهيد علي باشا (استنبول) رقم ١٢٧٤ / ٦٢-٦٣ ب . -

فهناك اولاً ما يمكن تسميته بـ « التوحيد الارادي » . وهذا اختبار «الوحدة الالهية» ونذوقها . في مستوى الارادة وعلى صعيد السلوك والحياة العملية . - وفي هذا الموضع . تلعب ارادة العبد في ارادة الرب : فلا يريد الا ما يريد . الله ؛ ولا يجب الا ما يحبه الحق . وفي هذا «الفناء الارادي» . بل في هذا « التماسي الارادي » يتحقق الاسلام في اكل صورة العملية . وفي اسمى معانيه الايجابية .

و « الاسوة الحسنة » لصاحب « التوحيد الارادي » هو ابراهيم عليه السلام ! - في موقفه حين اكتشاف الحقيقة الكبرى : ﴿... يا قوم ! اني بريء مما تشركون : اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفاً وما انا من المشركين ﴾^١ . وأسوته الحسنة ايضاً وبصورة خاصة . هو المسيح - عليه السلام ! - عند قوله . في لحظات حياته الاخيرة : ﴿أبناه . أبعد عني ان شئت هذه الكأس : ولكن لتكن ارادتك انت لا ارادتي انا ﴾^٢

فما لا ريب فيه ان اساس الحياة الروحية ؛ في جميع المذاهب والاديان ، قائم على مبدأ « تجريد الارادة » ، اعني على تصحيحها وتركيزها . وذلك يكون بجمع اشتات الهمة وحصرها كلها في موضوع واحد . وهذا « التجريد الارادي » هو السمة المميزة والطابع الصحيح لكل اختبار روحي اصيل وكل تجربة تحريرية سليمة . فانه عن طريق « تجريد الارادة » وبوساطتها . نتحقق « الوحدة الشخصية » في تكاملها وازدهارها . بيد ان عبقرية التصوف الاسلامي في هذا الصدد . هو ربطه وحدة الشخصية عن طريق الارادة . بوحدة العقيدة عن طريق الايمان : فوحدة الالهية في ميدان العقائد ، هو عماد وحدة الشخصية في ميدان الارادة والسلوك .

التوحيد الشهودي

ثم هناك ايضاً ما عرف باسم « التوحيد الشهودي » . وهو شعور تام واحساس عميق بالوحدة المطلقة . في ذرى التأمل والملاحظة . وهذا يعني اتحاد العبد . بالكلية . مع الله : في العيان (لا في الأعيان ...) بعد فناءه عن الكون والاكوان ..

(١) سورة الأنعام (٦) آية رقم ٧٨ : ٧٩ -

(٢) انجيل لوقا (٢٢/٤٢) -

والفرق الاساسي بين التوحيد الشهودي والتوحيد الارادي ، هو ان الحقيقة الالهية لا تظهر في هذا الموطن بصورة « أمر ونهي » ، اي بصورة « شريعة » يخضع لها العبد طوعاً وتثلاً في ارادته فيها ، - بل بصورة « ذات مشخصة » ، يهيم صاحب التوحيد الشهودي في جلالها ويتعشق كمالها ويفنى بوجودها . فوقه تجاه « الحقيقة الالهية المشخصة » هو كموقف قيس بن المرح نجاة ليلي العامرية - « والله المثل الاعلى في السموات والارض » - ! اذا نطق لا ينطق إلا بحبها . واذا أبصر لا يبصر إلا جلالها . واذا سمع لا يسمع إلا حديثها . واذا تأمل لا يتأمل إلا سبحات انوارها . انه ابدًا فيها وبها ولها ومعها ومنها واليها ...

وفي الحقيقة ، ان فناء ارادة العبد في ارادة الرب في التوحيد الارادي ، هو تسامي الارادة البشرية الى سماء الارادة الالهية . وفناء وجود العبد في وجود الرب في التوحيد الشهودي ، هو تسامي الوجود البشري المقيد الى قوة الوجود الالهي المطلق ، بدون ان تحدث هذه الظاهرة المعجزة أي تغيير في طبيعة الذات الالهية او في كمالها اللانهاي . ولكن التغيير كله هو ما يحصل للعبد في هذا المقام : انه الآن انسان رباني ، وقد كان انساناً فقط .



اذا سئلت : ما هو الموضوع الاسمي للتوحيد الارادي ، الذي تفنى فيه ارادة العبد : بل تتسامى الى ارادة الرب ؟ - اجبت : هو وحي السماء ، وهدي الانبياء ، وسيرة الأولياء ، والأوصياء : الامناء .

واذا سئلت : ما هو المحلّي الاكمل للتوحيد الشهودي ، الذي يفنى فيه وجود العبد ، بل يتسامى الى وجود الرب ؟ - اجبت : هو « الحقيقة المحمدية الازلية » ، في ظهورها المطرد ، عبر الزمان والمكان : في اشخاص الانبياء والأولياء ، والأوصياء ، الامناء .

واذا سئلت : ما هي وسائل التوحيد الارادي ؟ - اجبت : الايمان والابقان والاحسان .

- والتوحيد الشهودي ؟

- الحب والهيان ، التابعان من اعماق الجنان ، الصادران عن قسطنط العيان .

واذا سئلت : ما حقيقة كل من التوحيدين ؟ ما معناهما ومبناها ؟ -

اجبت : هو « قيام الحق للعبد فيما اراده منه » : توضيحية وفداء . نسكاً وجهاداً . فحقيقة التوحيد الارادي هي شهادة الله لنفسه بنفسه . في : «مظاهر وجهه وشعره» . على لسان عبده وجنانه وسائر كيانه . - ومعنى التوحيد الشهودي ومبناه هو شهادة الله - تعالى ! - لنفسه بنفسه . في « مجالي ذاته المقدسة » . على لسان عبده وجنانه وسائر كيانه .

التوحيد الوجودي

وهناك . اخيراً ، ضرب خاص من التوحيد . ظهر عند المتأخرين من الصوفية (عند ابن عربي واتباعه) ، واشتهر في تاريخ الفكر الاسلامي باسم « التوحيد الوجودي » . ويقصد اصحاب هذا المذهب بمثل هذه التسمية معنى مبتكراً للوحدة وفهوماً خاصاً بها . من الوجهة العقلية المحضة .

والواقع . اننا امام هذا « اللون من التوحيد » بعينون جداً عن ميدان الادواق الصوفية . وعن طبيعة الاختبارات الروحية بمعناها الصحيح . بل نحن بالحقيقة . تجاه نظرية معقدة في ماهية الوجود وأحكامه وشؤونه . ولكن اذا آمننا الفكر في هذا المذهب : نرى ان اهتمام رجاله به لم يكن نظرياً فقط ، بل دينياً وروحياً ايضاً . ففرض انصار « التوحيد الوجودي » من هذه « النظرية » هو أولاً : ابراز فكرة « الالهية » ووضعها في نطاقها الخاص . من حيث وحدتها المطلقة وكالها اللانهائي : - وثانياً : الدفاع عن هذه « الالهية » ذاتها . من حيث هي الموضوع الاسمي للإيمان والمعرفة والعبادة والمحبة .

واذن . فان مبدأ « وحدة الالهية » في دائرة « الاثنولوجيا » هو الذي دعا اصحاب هذا المذهب الى الاخذ بنظرية « وحدة الوجود » في دائرة « الاثنولوجيا » . ومن هنا . استطاع هؤلاء الصوفية المفكرون ان يميزوا بين نمطين من « التوحيد » : « التوحيد الالهي » وهو القول بالوحدة الالهية ، و « التوحيد الوجودي » وهو القول بالوحدة الوجودية .

ويفرر دعاة وحدة الوجود ان « التوحيد الالهي » لا يصح إلا على اساس « التوحيد الوجودي » ... اذ كل ثنائية او كثرة في مستوى الوجود هي في الحقيقة ثنائية او كثرة في مستوى اللاهوت . واذا كنا نسلم قطعاً بالوحدة الالهية في صعيد « الاثنولوجيا » : فيجب ان نسلم ايضاً بالوحدة الوجودية ، في صعيد « الاثنولوجيا » : وذلك للسبب عينه .

ولكن ، ما معنى وحدة الوجود ؟ ما هو المقصود بهذا اللفظ على وجه التحديد ؟ وهل يلزم عنه اتحاد الخالق بالخلق في دائرة الوجود ؟^١ يجيبنا اتباع هذه النظرية على هذه الاسئلة كلها بما يلي :

ان معنى «الوجود» ينبغي ان يلاحظ من جانبين ، وبالتالي ان يفهم

(١) بمقتضى المراجع عن وحدة الوجود : (١) «المقدمات من ارايل شرح فصوص الحكم» لداود القيصري ، مخطوط آيا صوفيا ١٨٩٨/٢٧-٣٩-٢ (٢) «كتاب في علم التصوف» لنفس المؤلف ، نفس المخطوط : ١٩٤-١٩٩ ، (٣) «المقدمات من ارايل شرح القصيدة الثانية» (لقرغاني) ، نفس المخطوط : ٣-١ ، ٢٠-٢٢-٢ (٤) «ابناء النعمة...» ، لكرزاني ، راقب باشا ١٨٦٤/٢١-١٢٦-٥ (٥) «ازالة الاشكال...» عن التجلي في الصور... ، لنفس المؤلف ، نافذ باشا ٥٠٨-١/٢٥-٦ (٦) «تنبيه العقول على تزييه الصوفية...» ، نفس المؤلف ، راقب باشا ١٤٦٤-١٧٥-١٨٤-٧ (٧) «التوصل...» ، نفس المؤلف ، نفس المخطوط : ١٣٣-١٣٤-٨ (٨) «جلاء الانظار...» ، نفس المؤلف نفس المخطوط : ١٩٣-١٧٢-٩ (٩) «جلاء الفهوم...» ، نفس المؤلف ، نفس المخطوط : ١٣٥-١٣٦-١٠ (١٠) «اساس الوجدانية وسبب الفردانية» لداود القيصري ، مخطوط ولي الدين ١٨١٤/١٤٤-١٤٨-١ (١١) «اطلاق القيود...» لثابلسي ، ولي الدين ٢٣٣٨/١٣٧-١٣٠-١٢ (١٢) «اهل الوحدة» لعبد النزر السلفي ، مخطوط شهيد علي باشا ١٣٨٠/١٣٠-١٠٠ (١٣) «رسالة في بيان انبساط الوجود المطلق على مظاهر الكائنات» لسعد الدين حمويه ، مخطوط مسلم آغا ١٤٩١/٣-١ (١٤) «رسالة في وحدة الوجود» لشريف الحسيني ، مخطوط شهيد علي باشا ١١٩٨-.

اما الكتب او الابحاث في الرد على وحدة الوجود : (١) «الخجج الثقيلة والعقيلة فيا يناني الاسلام من بدع المجهمية والصوفية» لابن تيمية (مجموعة الرسائل والمسائل لابن تيمية ، مطبعة المنار ١٣٤٩هـ القاهرة) ٢-٤ (٢) «حقيقة مذهب الاتحاديين او وحدة الوجود» نفس المؤلف والنشر ٣-٤ (٣) «اقوم ما قيل في المشيئة والحكمة...» ويطلان الجبر والتعطيل ، نفس المؤلف والنشر ٤-٤ (٤) «الرد على المنطقيين» نفس المؤلف ، الناشر عبد الصمد شرف الدين الكتبي ، مجاي ١٩١٩ (ابحاث : حقيقة توحيد الفلاسفة ، ص ٢١٤-٢٤٦ : ٣٠٧-٣١٥ الفناء المذموم والفناء المحمود ، ص ٥١٦-٥٣٦) ٥-٤ (٥) «كتاب معيار المريدين» لابي محمد عبيد الله بن محمد بن ايمن ، المعروف بقطب الدين ، مخطوط ولي الدين ١٨٢٤/١٤٩-١-٦ (٦) «رسالة في منع اطلاق المطلق على وجود الحق» لعبد الله بن محمد بن عبد الرحمن ابن موسى الخلوئي ، مخطوط ولي الدين ١٩٨٥-١-٧ (٧) «رسالة في رد الوحدة» لعلي القاري ، مخطوط ولي الدين ١٨٠٩-١/١٣٩-٨ (٨) «رسالة وحدة الوجود» لسعد الدين التفتازاني ، يبازين ٢٨٩٠ (ط. ١٢٩٤ هـ) ٩-٩ (٩) «كتاب قواطع الادلة في الرد على الوجودية» لعلي القاري ، مخطوط جامعة اسطنبول ٨٣٤٦٢/٢٨-٩٧-١٠ (١٠) «توضيح سبل الاحسان المحمود وتفنيس

على نحوين . فيجب أولاً أن نلاحظ الوجود من حيث مظهره وآثاره الخارجية ؛
وثانياً من حيث هو هو ، أعني من حيث حقيقته ومفهومه الذاتيان .

فالوجود على الاعتبار الأول ، هو بمعنى « الوجود » . أي هو الفعل
الوجودي الخلاق الذي تتحقق به الموجودات جميعاً في صورها الشخصية
والنوعية ، ابتداءً من المادة الصماء حتى الروح الأعظم . فكل ما في العالم
من كائنات منظورة وغير منظورة هي مظهر لهذا الوجود الواحد (= الوجود
الواحد) ، وأثر من آثاره .

وهذا الوجود الواحد ، الذي هو بمعنى الوجود الواحد ، ينتظم الأشياء
الموجودة كلها ويحيط بها من سائر أقطارها : أنه كل شيء فيها ، ظاهراً
وباطناً ، كلاً وجزء ، حقيقة وعيناً . إذ لا شيء في دائرة الموجودات يشذ
عن اثر فعل الوجود .

وهذا الوجود الواحد ، الذي هو بمعنى الوجود الواحد ، يتميز تماماً ، من حيث
طبيعته وماهيته ، عن سائر الأشياء الموجودة من حيث طبيعتها وماهيتها :
أنه واحد وهي متعددة ؛ قديم وهي حادثة ؛ باق وهي فانية ، خالق وهي
مخلوقة ، مطلق وهي مقيدة ... الخ .



أما الوجود على الاعتبار الثاني ، أعني الوجود من حيث حقيقته الذاتية
ومفهومه الخاص ، فهو بمعنى « المطلق الذي لا بشرط شيء » . فعلى هذا
الاعتبار ، ليس هو الوجود الذهني ولا الخارجي ، ولا المطلق المقيد بالاطلاق ...
« وليس هو بكملي ولا جزئي ، ولا عام ولا خاص ، ولا واحد بالوحدة الزائدة
على ذاته » : إذ كل هذه الألوان من الوجود هي مظهر من مظاهر « الوجود
المطلق الذي لا بشرط شيء » ، وأثر من آثاره .

الأندلس بمسجد الوجود » لعبد الرحمن بن علي المرحومي ، مخطوط دار الكتب المصرية ، رقم ٢٩٩
تصوف / ١-٦٩٩ ... إلى غير ذلك . أما الدراسات الغربية عن هذه القضية الهامة فراجع في
المقدمة الفرنسية لكتاب « المشاعر » لـ « صدر الدين الشيرازي » بقلم الأستاذ المستشرق الكبير
هنري كوربين ، وكذلك في المقدمة الفرنسية لكتاب « الجمع بين الحكمتين » لتأليف خسر
بقلم الأستاذ المستشرق السالف الذكر . - (الكتابان المتقدمان هما من منشورات المعهد الفرنسي
لدراسات الإيرانية في طهران) . -

والواقع . انه يمكن تصور ثلاثة أنماط من الوجود :

(١) النمط الأول وجود بشرط شيء : وهذا هو الوجود الجزئي المقيد بحدود الزمان والمكان والمادة ؛

(٢) النمط الثاني وجود بشرط لا شيء : وهذا هو الوجود الكلّي الذي هو مطلق بالنسبة الى الوجود الجزئي (فوصف الاطلاق فيه مقيد لا مطلق) ؛

(٣) النمط الثالث وجود لا بشرط شيء : وهذا هو الوجود المطلق الذي هو غير مقيد بالاطلاق كالكلّي : ومطلق عن التقييد كالجزئي .

فالنمط الأول من الوجود يصح ان يُعارض (او يزاحم او يمانع) النمط الثاني من الوجود ، وكذلك العكس . اما النمط الثالث من الوجود ، فترتفع في دائرته كل مزاحمة او ممانعة او معارضة ، وبالتالي ترتفع في دائرته الكثرة . وهذه - اعني الكثرة - ميدانها « الثبوت » ، اي ما هو ثابت بالوجود المطلق أو عنه . فالكثرة الثبوتية (= كثرة الموجودات) هي مظاهر الوحدة الوجودية (= وحدة الوجود المطلق) . والوحدة الوجودية هي الظاهرة في الكثرة الثبوتية .

وبدیهي ان النمط الثالث من الوجود هو الذي يصح حمله فقط على الحق - تعالى ! - . وبالتالي : كان وجوده - سبحانه - واحداً ووحيداً .



قوحدة الوجود ، على هذا المعنى ، هي « وحدة الوجود المطلق » ، الذي هو وحدة وجود مطلقان ، اعني ان « المطلق » هو واحد لا بوحدة زائدة على ذاته ، وهو موجود لا بوجود زائد على ذاته ايضاً . - ويمتنع في دائرة المطلق تصور اية ثنائية او كثرة . فالقول بتعدد الوجود او كثرته ، في دائرة المطلق ، هو كالقول بتعدد الآله او كثرته في دائرة اللاهوت . فكلاهما شرك مذموم يجب التنزه عنه اصلاً . بل الشرك في مستوى الوجود المطلق ، أدق وأخطر من الشرك في مستوى اللاهوت المقدس : لان الأول شرك عقلي خفي ، والثاني شرك ديني .



يستطيع المفكر الاسلامي ، على ضوء نظرية وحدة الوجود ، أن يجد حلولاً منطقية لعناد من المشاكل اللاهوتية التي تعرض لها علم الكلام (او

تعرّش أمامها ...) في مراحل تطوره التاريخي . فلو ان المعتزلة مثلاً ادركوا ان الوجود الالهي في حقيقته هو وجود لا بشرط شيء ، - لما استحال لديهم القول بتمتدّد الصفات او ازلية القرآن أو إمكان الرؤية الالهية .

أليس وجود الحق - تعالى - مطلقاً ، حتى عن قيد الاطلاق ؟ فكيف يمتنع عليه تجليه الذاتي ، من خلال صفاته وكمالاته اللانهائية ؟ او تجليه الخارجي ، من ظلال الحروف والكلمات البشرية ؟ او ظهوره المعجز ، عبر الصور المتخالدة ، في نعم السماء ؟

الاصول الخطية

الاصول الخطية التي اعتمدنا عليها في تحقيق هذه الآثار الصوفية ، هي ما يلي :

اولاً ، بخصوص كتاب « التجليات الالهية » للشيخ الأكبر ، فقد رجعنا الى المخطوطات الآتية :

١) مخطوط خزانة ولي الدين ، احدى الخزائن الحافلة في اسطنبول . ورقه : ١٧٥٩ . وهو محفوظ ضمن مجموعة هامة كلها من آثار الشيخ الأكبر ، وهي على ما يبدو بخط يده . ويبدأ كتاب التجليات ، في هذه المجموعة ، من ورقة ١٣٠ وينتهي فجأة بورقة ١٦١ . قبل تنتمه . - ويحتوي هذا المخطوط على « سماعين » مسجلين على غلافه (ورقة : ١٣١) ، ونص « السماع » الأول ، في اعلى الورقة ، هكذا :

« سمع جميع كتاب التجليات على مصنفها الشيخ الامام
« العالم المحقق محي الدين ابي عبدالله | محمد بن علي بن
« العربي الحاتمي الطائي الاندلسي جماعة منهم الشيخ الصالح
« حسين بن علي بن محمد | النينفوري والولد الصالح نور
« الدين ابو بكر بن محمد البلخي والولد الصالح قطب الدين
« محمد ولد الشيخ | العالم العارف شمس الدين اسماعيل
« يعرف بابن سودكين النوري وذلك بقراءة | العبد
« العبد الفقير الى الله ايوب بن بدر بن منصور المقرئ
« القاهري في الرابع عشر من محرم من سنة سبعة عشر
« وستاية بدمشق وذلك بمنزل المسمع . وكتب ايوب بن
« بدر . »

اما « السماع » الثاني (على اثر السماع الاول ويخط مخالف له) فنصه كما يلي :

« وكذلك سمع هذا الكتاب المسمى اعلاه على منشته سيدنا « وامامنا الامام العالم الراسخ اي عبدالله محمد بن علي بن العربي | الطائي الحائمي الاندلسي رضي الله عنه خادمه « وربييه محمد بن اسحق بن محمد سنة سبع وعشرين وستاية « بدمشق » .

وابعاد هذا المخطوط : ٢٥ سم × ٢٠ سم : مسطرته : ١٧ سطراً ، بأحرف عريضة ، منسقة ، بقلم مغربي . بحبر اسود . على ورق صقيل ، متآكل ، في حالة سيئة . — اما قلم « السماعين » فنسخي : بحبر اسود ، بأحرف دقيقة ، مقروءة بعسر . — ورمز هذا المخطوط : W . وهو الاصل الأم في تحقيق رواية كتاب التجليات .

٢) مخطوط ولي الدين الثاني . ورقه : ١٦٨٦ . وهو ضمن مجموعة ايضاً ، ويبدأ من ورقة : ٣٨ ب وينتهي بورقة : ٥٢ ب . وهو نسخة تامة للكتاب ، قرئ على الشيخ صدر الدين الفونوي بمدينة قونية عام ٦٦٧ . — وهو بخط نسخي واضح ، بحبر اسود ، على ورق صقيل ؛ على هامشه تعليقات كثيرة بخط فارسي دقيق . — وابعاد هذا المخطوط : ٢٢ سم × ١٨ سم : مسطرته ٢١ سطراً ؛ — وهو في حالة حسنة . مغلف ضمن مجموعة كاملة . — وكان هذا المخطوط الاصل الثاني في الاعتبار في تحقيق رواية نص « التجليات » . — ورمزه : Y .

٣) مخطوط اسعد افندي (مكتبة السلطانية ، اسطنبول) ؛ رقمه : ١٥٠٩/٣٥٥٩ . نسخة كاملة ، ضمن مجموعة ، بخط نستعليق ، دقيق ، مقروء بعسر . ابعاد النسخة : ٢٥ سم × ٢٠ سم . مسطرتها : ٢١ سطراً . نص المخطوط مقابل بالنقول . ورمزه : E .

٤) مخطوط دار الكتب الوطنية في باريز : رقم A ٦٦١٤ / ١٧٦ — ١١٠٥ . نسخة تامة ، ضمن مجموعة كاملة ، بخط نسخي ، مقروء ، في حالة جيدة . — ابعاد المخطوط : ٢٢ سم × ١٨ سم . مسطرتها : ١٨ سطراً . ورمز هذا الاصل : P .

٥) مخطوط دار الكتب الوطنية في باريز . رقم A ٦٦٤٠ / ١٢٦ — ١٥٦ . — نسخة تامة ، ضمن مجموعة كاملة ، بخط ديواني ، واضح ،

على الهامش تعليقات بقلم الناسخ الاصيلي . - ابعاد النسخة : ٢٣ سم X
١٧ سم ، مسطرتها : ١٨ سطرًا . - ورزها : R .

٦) مخطوط مكتبة آصفية (حيدرآباد) ، رقم : ٣٧٦ تصوف عربي ،
بتاريخ ٩٩٧ . - وهي مطبوعة ضمن مجموعة : «رسائل ابن العربي» بعناية
مطبعة جمعية «دائرة المعارف العثمانية» ، حيدرآباد الذكن (الهند) ، سنة
١٣٦٧ هجرية (١٩٤٨ م) ، في جزئين . ويوجد كتاب التجليات في الجزء
الأول من هذه المجموعة ، رقم ٢٣ ، وعدد صفحاته : ٥٣ . - وهذه المجموعة
لها مقدمة بالانكليزية بقلم المستشرق المعروف الاستاذ A. J. Arberry . -
ورمز هذا الأصل : H .

ثانيًا ، بخصوص كتاب «التعليقات على كتاب التجليات» للشيخ
اسماعيل بن سودكين النوري ، فقد رجعنا الى الأصول التالية :

١) مخطوط خزانة القامح (اسطنبول) ، ورقه ١/٥٣٢٢ - ١٣٧ .
وعنوانه : «رسالة شرح تجليات شيخ الأكبر» . وهذا العنوان ثابت على
غلاف النسخة وفي صدرها وغير مخالف للاصل . اما العنوان الذي في آخر
النسخة ومخط الناسخ الاصيلي فهو : «وهذا ما انتهى اليه من شرح
التجليات» . - وهذا المخطوط موجود ضمن مجموعة كاملة معظمها من آثار
الشيخ الأكبر ، وناسخها جميعاً ناسخ واحد ، وهو بخط نسخي دقيق مقروء
بعسر ، مصصح على الهامش ، بعناية الخطاط الاصيلي . - وابعاد النسخة :
٢٨ سم X ٢٢ سم ؛ مسطرتها : ٢٩ سطرًا ؛ بعض نسخ المجموعة بتاريخ : ٩٤٧ هجرية .
ورمز هذا الاصل : F . (وهذا الاصل هو عمدتنا في تحقيق رواية «التعليقات») .

٢) مخطوط مكتبة برلين الوطنية ، رقم ١٢٣٠ : (maas. or. ocl.)
1230, arab.) . - بعنوان : «شرح التجليات لابن سودكين النوري» .
بخط نسخي ، واضح ، بقلم علي بن زكريا بن يحيى الأقسائي ، بتاريخ آخر
جمادى الاولى سنة ٧٣٢ هجرية . - مسطرتها : ١٩ سطرًا ، وهي في حالة
جيدة ، مقابلة . - ورمز هذا الأصل : B .

٣) مخطوط مكتبة فيينا الوطنية ، رقم : A ٣٨٩ ، بعنوان : «شرح
التجليات الالهية للشيخ ابي الطاهر اسماعيل بن سودكين بن عبدالله النوري» . -
بقلم : محمد بن محمد بن محمد الميداني ، الشهير بابن زاده . - بتاريخ يوم
الخميس ، ٩ من شهر ربيع الثاني سنة ١١٤١ هجرية . - بخط نسخي

واضح ، عليه تصحيحات على الهامش بقلم جديد ؛ - مسطرته ٢٥ سطرًا. -
ورمز هذا الاصل : V .

ثالثاً ، بخصوص كتاب « كشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه
التجليات » ، فقد كان عمدتنا في تحقيق روايته المخطوط الوحيد المحفوظ لي
دار الكتب الوطنية بباريز ، القسم الشرقي ورقه : ٤٨٠١ / A ١١-١٩٦ .
وهو بخط نستعليق ، جميل ومتقن جداً : إلا ان الناسخ يهمل دائماً التنقيط
الكامل للنص ، مما يجعل قراءته في حاجة مستمرة الى التركيز ... ومسطرته :
١٩ سطرًا . - ورمزه : S .

كتاب كشف الغايات في شرح ما اكتشفت عليه التعليقات

[f. 2b] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^١

(خطبة الشارح)

(١) الحمد لله الذي رفع طلامس^{١١} الغيوب^{١٢} بتجلياته^{١٣}

(١) طلامس وطلسات ، مفردهما طلم . اصلها الاغريقي *τῆλασ* ، والمفرد الشائع لها « تمزيج القرى السبابة الفعالة بالقوى الارضية المتفعلة . وذلك ان القوى السبابة اسباب لحدوث الكائنات المنصرفة ، ولطوبتها شرائط مخصوصة بها يتم استمداد الفاعل . فن عرف اسوال الفاعل والقابل وقد عرف الجيع بينهما عرف ظهور آثار مخصوصة غريبة . - انظر شرح المواقف للبربراني ١١٧/٢ ؛ الكشكول ج ١٢٥/٢ ؛ رسالة الحدود لابن سينا ١١١ ، شفاء الغليل ١٣٢ ؛ شرح النصيحة لابن زكري ١١٣-١٤٤ ، علم الفلك : تاريخه عند العرب ٢٩ « (الطنجي ، شفاء السائل ٦٥ تعليق رقم ١) *Cf. aussi Jabir Ibn Hayyan à l'Index* . - هذا ، ويلاحظ ان الابحاث الفقهية والكلابية الخاصة با « لزائم » و « الحلال » و « التامم » و « التعاويل » - تتصل الى حد قريب بالمفرد العام « الطلامس » . راجع المتمد لقاضي ابي يحيى ص ٢٠٠-٢٠١ ، الفنية لعبد القادر الجيل ١٥/١ ودائرة المعارف الاسلامية (النشرة الفرنسية) ٢٥٨/٢-٢٥٩ (مقالة : حائل *l'homme*) وابن بطة (ك. الشرح والابانة) ٨٦ ، النص العربي و ١٥٧ الترجمة الفرنسية وتعليق رقم ٤ . - وبها يمكن في الامر من شيء ، فان المفرد الخاص لكلمة « طلامس » عند شارح التعليقات وعند ابن عربي نفسه يتعلق مباشرة بتجلياتها في طبيعة الوجود نفسه وراتب الظهور . وسيأتي بيان هذا عند كلام الشارح على مقدمة التعليقات . -

(٢) الغيوب : ج. غيب . وردت في القرآن الكريم (مفردة وجمعا) انظر مثلا : سورة ١١ / ١٢٢ ، ٢٩ / ١٨ ، ٢٣ / ٢ ، ٣٨ / ٣٥ ، ١١٢ / ٥ ، ٧٩ / ٩ ، ٤٨ / ٢٤ ، الخ .. - في اصطلاح الصوفية ، « الغيب كل ما ستره الحق عنك منك لا منه » (ابن عربي : اصطلاحات الصوفية ، واصطلاحات الفتوحات ١٢٩/٢) . والغيب اقسام : غيب الهوية ، والغيب المطلق ، والغيب المكنون والغيب المصون (لطائف الاعلام ورقة ١١٣٠) . اما ما يخص معاني الغيب في التفكير الاسلامي بصورة عامة فانظر دائرة المعارف الاسلامية (النسخ الفرنسي) ١١٢/٢ - ١٤٢ مقالة (D. B. Macdonald) اما معاني الغيب في القرآن الكريم فانظر مقالة المستشرق الفاضل ، المأسوف عليه M. Gaudet-Demombynes, *La notion de ghayb dans le Coran*, in *Mélanges Louis Messiaen*, II, 245.

(٣) تجليات : ج تجل . وردت في القرآن الكريم (استعملت فقط في صيغة الفعل ، انظر مثلا سورة ١٤٢/٧ ، ٢/٩٢) . - اما في نظر الصوفية فالتجلي له اعتباران : من حيث هو

١ الأصل : + وب تم معضلك (مكلا ، باعمال نظمي الباء والفاء كمادة التلخ) . -

وكشف خدور الكمون عن أسرارها المصونة فيها بنزلاته^(١).
فَتَقَّ^(٢) رَتَقَ^(٣) ما قدَّر آ في الظلم برشَّ^(٤) نوره^(٥).

مظهر خاص للذات ، وهو من ثم يتصل بطبيعة الوجود ، ومن حيث هو مجل معين الروح ، وفي هذه الناحية يتصل بطبيعة المعرفة . فعمل الاعتبار الأول ، التجلي ذو اقسام متعددة : تجلي الأول ، التجلي الثاني ، تجلي الذاتي ، التجلي الإلهي الجسمي ، تجلي النبي القريب ، تجلي النبي الثاني ، تجلي المحوية ، تجلي الشهادة ، التجلي المعطى للاستعداد ، التجلي المميز للاستعدادات ، التجلي المغاير ، التجلي المضاد ، التجلي الفعلي ، التجلي التأنيسي ، التجلي الصفاتي (لذا في الاعلام ورقة ٤٠-١٤٣) . وعمل الاعتبار الثاني ، للتجلي : هو ما ينكشف للقلوب من انوار النبوة (اصطلاحات الصوفية لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) . - راجع ايضا شفاء السؤل ، ٩٣ (نشرة الأب المحترم خليفة والحواشي التي اضافها على مواد «التجلي» «التجلي الانكشفي» «تجلي الانوار» «تجلي الذات» . - اما معاني التجلي من الناحية الشرعية والكلامية ، ومعار التعليل القيم المشترك الفاضل لاوست في ابن بطلة ك. الشرح والابانة (الترجمة الفرنسية) ص ٨٩ تعليل رقم ٢ و ٣ - .

(٤) تنزلات ، ج تنزل . جاء استعمال هذه الكلمة في القرآن الكريم بصيغة الفعل المجرى : نزل ، والمزيد نزل ، أنزل . تنزل . اما موضوع هذا الفعل فهو : الوحي ، الروح ، الملائكة ، السلطان ، الحكمة ، الكتاب ، الأمر (راجع هذه المواد في «المشهد إلى آيات القرآن») . - وفي عرف الصوفية المتأخرين التنزلات هي مجالي الحق في أطوار الوجود . وهي نوعان : تنزلات كلية وتنزلات جزئية . الأولى دائرتها عالم الأمر والثانية عالم الخلق . - راجع : شيوخ القاشاني على الفصوص (الفصل رقم ٢٥ وتعليقات عفيفي على الفصوص ٢٩١/٢-٢٩٢-٢٩٣) .

(٥) (٩٥) الفرق والتفت ، اصلها في القرآن الكريم بخصوص السماوات والأرض : «كانتا رتقا ففتقناهما» (سورة الانبياء ، ٢١/آية ٣٠) . وعند الصوفية ، الرتق ، «اجمال» المادة الروحانية ، السالبة بالنصر الأعظم المطلق ، المرتوق قبل خلق السموات والأرض ، المفتوق بعد تهبسها بالخلق» (قاشاني ، شرح اصطلاحات الصوفية ، ص ٥٩ ولطائف الاعلام ١٨١) . اما الفرق ، فهو «ما يقابل الرتق من تفصيل المادة المطلقة بصورها النورية وتطور كل ما بطن في اسفرة الواحدة من النسب الاسمائية و بروز كل ما يمكن في الذات الاحدية من الشؤون الذاتية ، كالحقائق الكونية ، بعد تهيئها في الخادج» (قشاني ، شرح اصطلاحات الصوفية ، ص ٥٩ ولطائف الاعلام ١٣٣) قارن هذا بما جاء في المقدمة لابن خلدون ٤٧١ بعنوان : عالم الرتق وافتق وشفاء السؤل ص ٥٢ (نشرة الأب اغناطيوس عبيد خليفة) .

(٧) رش النور - هذه الجملة اصلها في الحديث الشريف «خلق الله الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره» (راجع الموطأ : صلاة ٢٠ ، وسنن الألبان ، السؤال رقم ٢٠ وفتوحات ٢ / ٩١ شرح سؤال الترمذي) - وهي كناية عن فعل الخلق وتطور الموجودات في «حالة الوجود» . وهناك ، في نظر الصوفية ، «نور وجودي ظاهري» . وهو «تجلي الحق باسمه للظاهر في اعيان الكائنات وسور حقايق الموجودات» ونور وجودي باطن وهو «وهو باطن كل حقيقة مكتبة» ونور احدي وهو «تجلي الواحد للواحد ... أي ظهور الذات للذات» ... (لطائف الاعلام ١٧٣ ب) راجع ايضا تعليقات عفيفي على الفصوص ١٠٥-١٠٩ و ١٢٠ ، ٤٨٥-٤٨٩ ، ٢٩٢-٢٩٣/٣ ، وشفاء السؤل ص ١١٤ (نشرة الأب ا. عبيد خليفة) .

آ حرك هنا التاشيح حركة الدال بالكسرة . -

وكتب بقلمه^٨ الحروف^٩ والكليم^{١٠}.
 الكامنة^{١١} في «النون»^{١٢}.
 على «الرق» المنشور^{١٣}.
 نقلاً من كتابه «المكنون»^{١٤}.
 الى مرقومه^{١٥} ومسطوره^{١٥}.
 أدرج ما يعرفه الكون وما لا يعرفه في «الرقم»^{١٦}:

(٨) الفلم ، لفظة وردت في القرآن الكريم ، مفردة وجمعاً (أقلام) (انظر سورة ١/٦٨ ، ١/٩٦ ، ٢٧/٣١ ، ٤٤/٣) . وفي حرف الصوفية ، القلم يرمز به «العلم التام» وهو ، من ناحية أخرى ، رادف «الفعل الأول والروح الأعظم» راجع لطائفت الأعلام ١٤١ واصطلاحات الصوفية لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢ ، وتعرفات الجرجاني ١٢٠ ويقدمه ابن خلدون ٤٧١ . راجع أيضاً اصطلاحات شفاء السائل (نشرة الأب اغناطيوس عبده خليفة) ١٠٤ .

(٩) الحروف والكلم : الحروف ، في اصطلاحات الصوفية لابن عربي «الحرف هو ما يخاطبك به الحق من العبارات» (راجع أيضاً اصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢) . وفي لطائف الأعلام : «الحرف اسم لحقيقة اذا اعتبرت بحسب كليتها وانفرادها عن لوازمها وتوابعها ...» ثم هناك «الحرف الوجداني» و «الحرف الوجودي» و «الحروف العاليات» (٦٥) . اما الكلم فقد وردت في القرآن الكريم مفردة وجمعاً (كلمة ، كلم ، كلمات : انظر ١١٥/٦ ، ٢٤/١) او «العين الثابتة ... مقترنة بالوجود بحكم ما تقتضيه من الوازم والتوابع حتى افادت معنى الخلقية والوجودية» وهناك : «كلمة الحفرة» و «الكلمة النبوية المنوية» و «الكلمة الوجودية» (لطائف الأعلام ١٤٣ب-١٤٤) راجع أيضاً اصطلاحات الفتوحات ١٢٩/٢ ، ٣٩٠ .

(١١) النون ، لفظة وردت في القرآن الكريم مجيدة عند الله (سورة ١/٦٨) . وهذا الحرف يرمز به عند الصوفية الى «علم الاجمال ... فنون» هو حضرة الاجمال - كما ان «الفلم» هو حضرة التفصيل - (لطائف الأعلام ١٧٣ب) . اصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢ ، اصطلاحات الصوفية لابن عربي .

(١٢) «الرق المنشور» كلمة قرآنية- (سورة ٣/٥٢) جاءت في سياق القسم الالهي بجبل الطور (= طور سيناء) : «والطور» وكتاب سطور في رق منشور - الرق ، في وضعه القوي ، «هو ما يكتب فيه» وهو جلد رقيق . اما معناه او تأويله الصوفي فيراجع في الانسان الكامل للجليل ، الجزء الأول ، ص ١٣٣-١٣٦ .

(١٣) (١٥١٤١٤١٣) «الكتاب المكنون» ، الكتاب المرقوم ، الكتاب المسطور اصلها في القرآن الكريم: سورة ٧٨/٥٦ ، ٧٨/٨٣ ، ٢٠٠٩/٥٢ ، ٢/٢ (على الترتيب) . وهذه الكلمات القرآنية كلها ترمز لكتاب السباوي الأصل (مقام الكتاب) وتكشف عن ناحية خاصة من نواحيه ، - وانظر الانسان الكامل للجليل ، ١٣٣/٦-١٣٦ .

(١٦) «الرقم» اصلها قرآني (سورة ٩/١٨) جاءت تحت صفة «لأصحاب الكهف» . والمفسرون يختلفون في المراد من «الرقم» بالنسبة لأصحاب الكهف : أهو اسم لكلهم ، او اللوح الذي رُم على اسمائهم ، او اسم للهيئة التي هم فيها ؟ (انظر تفسير الطبري ، الرازي ، البيضاوي) . أما آراء المستشرقين في معاني هذه التسمية القرآنية فانظر دائرة المعارف الاسلامية ،

المكنى عنه تارةً بقلب الكون ،
وتارةً بقلب القرآن ،
وتارةً بأكمل قابل ظهر به الاسم الاعظم الأعلى^{١٧} في «أحسن
تقويم»^{١٨} !
ثم استنطق فيه معنى « ما فرطنا في^{١٩} الكتاب من شيء » .
فنطق المعنى بلسان كل فرد فيه ،
ما لأفراد مجموع الأمر كله ،
ونور صرّ الكون ، إذ ذاك ،
في أسفاره عن الظل^{٢٠} والفيءات .
فنهّم المستبصر الأعلى « علم الكتاب^{٢١} » :

النص الفرنسي ٧١٢/١ (الطبعة الثانية ١٨٥/١ الطبعة الأولى) ؛ وترجمة القرآن لبلاتير
١ / ٣٣٠ و ٤٤٩، ٤٥٠. *Mahomet, par Maurice Gaudelroy-Demombynes*،
ومها يمكن في الأمر، فإن «الرقم» يستمنه الشارح هنا رمزاً للإنسان الكامل أو الحقيقية المحمدية،
من حيث ظهورها في الكون (= قلب الكون) ، وفي الوحي (= قلب القرآن) وفي عالم الانسان
(= اكمل قابل ظهر به الاسم الأعظم في احسن تقويم) . -
(١٧) « الاسم الأعظم » : « يعني به كل واحد من الاسماء الثمانية الأولية ، المسى مجموعها
بمفاتيح الغيب . ويطلق الاسم الاعظم ويراد به اسم الله تعالى أ لكونه هو الاسم الجامع .
ويعني بالاسم الأعظم كل واحد من أسماء الله تعالى عند من يتحقق بمظهرها . وهو المشار اليه
فيا أجاب به ابو يزيد - قدس سره ! - حين سئل عن الاسم الأعظم ، فقال : رأي اسم من
أسمائه ليس باعظم ؟ ... » (لطائف الاحلام ١١٩)
١٨ إشارة الى الآية القرآنية الكريمة « ولقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » سورة
١/٩٥

(١٩) سورة ٣٨/٦ .
(٢٠) الظل في عرف الصوفية هو « وجود الراحة خلف الحجاب » ويرمزون به ايضاً الى
« كل ما سوى الله من اعيان الكائنات » راجع لطائف الاحلام ١١٠٨ - ١١٠٩ واصطلاحات
الفتوحات ١٩٢/٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي وشرح الاصطلاحات الصوفية لقاشاني
(مادة : ظل) . - ويتكلم الصوفية ايضاً عن « الظل الأول » وهو رمز العقل الأول و « ظل
الاله » وهو الانسان الكامل راجع خاصة لطائف الاحلام والقشاني .
(٢١) جاءت هذه اللفظة مرتين في القرآن الكريم ، مستدة الى شخص تاريخي . الأولى في
آخر سورة الرعد : « ويقول الذين كفروا لست (يا محمد) برسلاً . قل : كفى باقره شهيداً بيي
ويتكلم ، ومن عنده علم الكتاب » والثانية . في سورة النمل ، آية ١٠ : « قال الذي عنده علم الكتاب :
انا آتيتك به (= بعرض ملكة سبأ) قبل ان يرتد اليك طرفك » . ويبدو واضحاً ان الذي « عنده
علم الكتاب » في الوضوح القرآني هو الذي قد أساط تماماً بأسرار الكتاب الالهي ودقائقه ، وبالتالي
يكون « علم الكتاب » هو الاحاطة التامة بأسرار الكتاب ودقائقه لا مجرد العلم الظاهري الجزئي .
عل ان كلمة « علم » في استعمالها القرآني تدل دائماً على هذه الاحاطة التامة بحقيقة الشيء المعلوم .

ب الاصل : شيء . - ت الاصل : في . -

وجاد عليه من « غيب الجمع »^{٢٢١} والوجود « بغير حساب »^{٢٢٢} :
وهو علم سير الوجود من الحق الى الحق ،
وعلم طريقه ، الذي ت (هو) على الحقائق .
الى ان يجمعها « قَدَم »^{٢٢٣} الجبار « و « قَدَم »^{٢٢٤} الصديق .

■

(٢) قُل : ربِّ ٢٦١ : زدني علماً .
ولا تقصد في طلبك غاية .
وتحوّل في صورة ٢٦٢ ما علمت ،
وتعلّم الى ٢٦٣ الأبد .
ولا تبتَرَح عن مركز فلكك الولاية .
وامحِب الحق ، في صور معتقدك
وعلمك . مع الآفات ٢٦٤ .
ولا تطعم في ضبط ما لا ٢٦٥ ينضبط ،
وقل : « رب ، زدني تحييراً ! »
فان إدامة مزيده عليك ،

(٢٢) سيأتي تفسير الشارح نفسه لمعاني الجمع والوجود في شرحه على التجلي رقم ٤ .

(٢٣) قرآن كريم سورة ٢١٢/٢ ، ٢٧/٣ الخ ...

(٢٤، ٢٥) « قدم الجبار » أصلها في الحديث الشريف (انظر ابن بطّة ك. الشرح والابانة ص ٥٧ ، نص عربي - وصفية ابن حنبل ٢٩/١ وطيقات الحنابلة ١/١٤٤) . « قدم الصديق » أصلها في القرآن الكريم سورة ٢/١٠ . وسيأتي تفسير الشارح نفسه لهذه الكلمتين في تجلي رقم ١٩ ، فانظر هناك .

(٢٦) سورة ١١٤/٢٠ .

(٢٧) الفكرة ثابتة بنصها في التجليات ، انظر تجلي رقم ٣٢

(٢٨) من افكار التجليات الاساسية ، انظر تجلي رقم ٥٩ ، ٦٧ ، ٦٨ ، ٦٩ ، ٧٥ ، ٧٦ .

(٢٩) محبة الحق مع الآفات في صور المتفتتات والعلم ، من افكار التجليات : انظر تجلي رقم ٧ .

(٣٠) انظر تجلي رقم ٢١ .

(٣١) اصل هذه الفكرة في الحديث الشريف : « يا دليل الحائرين ، زدني نيك تحييراً ! » وانظر تجلي رقم ٢١ .

ت الاصل : القى . - ث الاصل : الحقائق .

هي إدامة التجليات^(٣٢) !
 فإذا استشرحت أحوال الوجود ،
 في وسع الكشف والشهود ،
 فكن على مطالعة تنوع الصور ،
 في عالمي البدو والحضر .
 إذ بتنوعها لك ، تنوع اللطائف ؛
 وبتنوع اللطائف ، تنوع المآخذ ؛
 وبتنوع المآخذ ، تنوع المعارف ؛
 وبتنوع المعارف ، تنوع التجليات ؛
 وبتنوع التجليات ، تستمر لك صحة الحق
 وشهوده مع الآتات^(٣٣) !

(٣). والصلاة على من ابتدأ به رشح^(٣٤) النور ،
 على ما قدر في الظلمة للظهور .
 وختم بتقويم صورته « كمال^(٣٥) الصورة » ؛

- (٣٢) انظر تفصيل ذلك في شرحه على تجلي رقم ٢١ .
 (٣٣) قوله : « فكن على مطالعة تنوع الصور حتى « شهوده من الآتات » اصل الفكرة في التجليات رقم ٢٠ والفتوحات ١/٦٥٠ م .
 (٣٤) اصل الفكرة ثابتة في حديث جابر المعروف : « ... قلت يا رسول الله ... أخبرني عن أول شيء خلقه الله تعالى ! قبل الأشياء . - قال : يا جابر ، إن الله خلق قبل الأشياء نور نبيك رسالة التحقيقات الاحدية ، ص ٥٥ ؛ وانظر كتاب الشريعة ١٦٦-٣٠ ؛ وابن بطّة (ك. الشرح والایانة) ٦٠ (نص عربي) . من جهة الابحاث الإستشرافية راجع مقالة الاستاذ الكبير ماسنون في دائرة المعارف الاسلامية (النص الفرنسي) ٣/١٠٢٧-١٠٢٨ (Sous Nâr Muhammad) .
 (٣٥) اشارة الى الحديث الشريف : « خلق الله آدم على صورته » ، الذي هو من اصول فكرة « الانسان الكامل » في الاسلام . راجع كتاب الشريعة ص ٣١٤-٣١٥ ؛ وابن بطّة ص ٥٧ (نص عربي) والعقيدة ١/٥٠٢٩/٣١٢ ؛ وطبقات الحنابلة ١/٢١٢-١ - ودائرة المعارف (نص فرنسي) ٤/٥٨٨-٥٩٠ - راجع أيضاً الخيصال المبع عند ابن عربي (L'imagination créatrice, par H. Corbin) ص ٢٠٣-٢٠٧ . والصوفية المتأخرون يميزون بين صورة الحق ، التي هي الحقيقة المحسنة ؛ وصورة الاله . التي هي الانسان الكامل ؛ وصورة الرحمن « ، التي هي آدم ؛ والصورة الأولى . التي هي التين الثاني عد تينيات « القات » . انظر لطائف الأعلام ١٠٢-١٠٣ ب . -

- ج الأصل : المآخذ . - ح الأصل : المآخذ . - غ الأصل : والصورة .

وسيرتفع في دورته ، عن المعنى المطوي فيها ،
هذه الحجبُ المنشورة .
سيدنا محمد !
الموصل من أصله الشامل .
صلة كل محمول وحامل^(٣٦) .
وعلى آله وصحبه .
بغية كل طالب
وغنية كل أمل !



(٤) وبعد : كان في كتاب « التجليات » ، [f. 9a] المنطوي على المطالب العلية . المعزوف إلى المخابر « الختمية »^(٣٧) ، - ما لا تتلصق إلى حل أغلاقه الأفهام السقيمة . ولا تنظر بمطوي أعلاقه إلا الأذهان السليمة .

وقد رام شايخ برتفه أن يرى من خلال سحب حروفه ودّنا ، - وكان هو ممن أوجب له بعشرته المرضية على ذمتي حقاً - فأوقع قرعة طلبه علي . وأطال أعناق رومه الي . وقد كان له في الكتاب دّخل وقيل ، وفي ساحة فهمه جانب ومقيل .

فلما رأيت حدّاً شغفقه ماضياً . وجدّ طلبه في التزامي الأمر قاضياً ، أجبته داعيته ، ملتزماً وفاء حقه وجزاء صديقه . فملتقت له هذه الحاشية

(٣٦) كل علم الخصائص التي استندنا الشارح إلى النبي محمد، عليه الصلاة والسلام !
هي له من حيث هو « انسان كامل » ، أي من جهة حقيقته النبوية السامية وحقيقته التاريخية الظاهرة . ونظرية « الانسان الكامل » هي من أسس المبادئ الصوفية وبذيعهم العام كما هي أيضاً من مبادئ العقيدة الشيعية . راجع مقالة الأستاذ الكبير ماسينيون عن الانسان الكامل في الاسلام التي نشرت في : *Erasmus-jahrbuch* (Zürich, 1947), XXV, pp. 287-314 . وقد ترجم هذه المقالة البارزة إلى اللغة العربية الأستاذ عيسد الرحمن بدوي في كتابه « الانسان الكامل في الاسلام » (القاهرة ١٩٥٠ ص ٧٩-١١٢) والأب المحترم ميشال الحايك في مجلة المشرق .
ابن سينا : « الانسان الكامل وبرزته الفسورية في الاسلام » (بيروت ١٩٥٨ ص ١٢٩-١٥٥) .
راجع أيضاً مقدمة الدكتور عفيفي عميل القصص ص ٣٥-٣٩ ونظريات الاسلاميين في الكلمة . له أيضاً : مجلة كلية الآداب ، جامعة فؤاد الأول ، المجلد الثاني ، العدد الأول ص ٣٣-٧٥ (سنة ١٩٣٤ - مايو) .

(٣٧) المشهور عند التباين أن عني انه خدم الولاية المصطفوية الخاصة ، كما أن سيدنا عيسى، عليه « الصلاة والسلام » ! هو خدم الولاية العامة . انظر ما يتعلق ببسالة الأولى الفتوحات ١/ ٢٤٥ : ٣١٩ ، ٣١٨ : ٢/ ٤١ ، ٣/ ٢٠٠ ، ٤/ ٤٤٢ .

عليه . وهي - مع كونها لطيفة الحجم - توكل ان تفي بجلته ، ونحصى
بأنامل التحقيق غرائد سمطه المقصودة إليه ، وترفع بأبادي البسط والأطناب
ربات حجاله ، وترشده بما رشع البال فيها من الرغائب الوهية الى أعذب
مناله وأجزل نواله . وسميته :

بكشف الغايات في شرح ما اكتفت عليه التجليات

واني أسأل الله المعونة في تبين الفرض ، وتمهيد ما يميز بين ما هو
المقصود لذاته ، وبين ما هو المقصود بالعرض . وهو السامع المحجب . واني
وإن أصبت الحق فيها نحررت ، فيه أتحرى وبه أصيب !

(تأويل البسملة)

وضع البال ، لكشف المثال ، وشف الزلال ، في قوله
- قدّس سره - في مبدأ الكتاب وفتحته

« بسم الله الرحمن الرحيم »

(٥) اعلم ان العالم ، بما فيه من الحقائق المتطورة في الخلق
الجديد^(٣٨) ، والصور المتجنية لظهوراتها المقدرة ، في نشأتها المختلفة ،
والخصص الوجودية الفصلة ، في الأجناس والانواع والأفراد ، بحسبها في
طور الانسان : (هو) كتاب جمع^(٣٩) الوجود وقرآنه .

(٦) والانسان ، بما لحقيقته وصورته المتطورة في المراتب التفصيلية ،
حسب رفاقته^(٤٠) المتصلة بتفصيلها و« تفصيل كل شيء »^(٤١) ، في طور
العالم المقبول عليه - « منبرهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم »^(٤٢) - : (هو)
كتاب تفصيل^(٤٣) الوجود وقرآنه .

(٣٨) إشارة الى سورة ٧/٣٤ : ١٥/٥٠ . ونظرية « الخلق الجديد » من الإنكار الاسمية
عند ابن عربي . انظر التحليل المبين لهذه النظرية في :
L'Imagination créatrice dans le Soufisme d'Ibn 'Arabî, par H. Corbin, pp. 149-154.

(٣٩) العالم بما فيه من الحقائق المتطورة ... كتاب جمع الوجود .. « هذا هو » العالم
الكبير « الذي » هو . حلة الممكنات « (طائفت الأعلام ١١٠) وعند ابن عربي « العالم الكبير
هو الانسان الكامل ، وذلك لكن الانسان الكامل قد جمع كل ما في العالم ... » (نفس المصدر
السابق ، وانظر القصص ، فهرس الموضوعات والمصطلحات ، مادة : الانسان ، العالم الاصغر ،
الانسان الكامل ، العالم الكبير ...) . راجع ايضاً روضة التبريد (خطوط اسد افندي
٢٧٢٤/١٩٩-١٩٩ب) ؛ شرح عينية ابن سينا لمنطوي . ١٠-١١ ؛ شرح الاحياء ٢٠٢/٧ ،
٢١٢ . (راجع تعليقات الطنبي على شفاء السائل ص ١٩/٥) . وانظر ايضاً رسائل اخوان
الصفا ٣١/٣ . هذا ، والاصل الاخرى لفظة «فكرة» «العالم الكبير» هو «*macrocosmos*
(= كبير) و «*microcosmos* (= عالم) راجع *la philosophie technique et critique de la philosophie*
مادة : *Macrocosme* .

(٤٠) الرقائق : مفرداً رقيقة . وفي اصطلاح الصوفية : «هي الواسطة اللطيفة الرابطة
بين شيئين » . وهناك رقيقة الامداد ، ورقيقة الزوال ، ورقيقة الخروج ، ورقيقة الانقضاء ...
(راجع لطايف الاعلام ١٨٥) .

(٤١) سورة ١١١/١٢ .

(٤٢) سورة ٥٣/٤١ .

(٤٣) « الانسان ... كتاب تفصيل الوجود .. » . الانسان هنا هو رمز للانسان الكامل

١ الاصل : مبداء . - به الاصل : نشأتها .

(٧) فَنسخة الجمع والتفصيل ، المقروءة من وجهين : « كتاب مرقوم يشهده المقرئين^(١١) » . وهو الكتاب المقول فيه : « ما فَرَطْنَا في الكتاب^(١٥) من شيء^(١٢) » . - ونسختها ، من حيث صورها مطلقاً : « كتاب مسطور في رَق منشور^(١٦) » ؛ ومن حيث حقايقها ، الثابتة في عَرَصَة غُتِب العلم : « كتاب [٤, 3b] مكنون لا يَمَسُّه الا المطهرون^(١٧) » .

(٨) فالقرآن منزل ، من حيث فرقانيته ، بمطابقة تفصيل الوجود . فإنه ، بآياته التي « فُصِّلَتْ^(١٨) » ، مبین ج أحواله (= الوجود) التفصيلية . ومن حيث قرآنيته ، منزل بمطابقة جمعه (= جمع الوجود) حتى يعود تفصيله ألجم بياناً إلى « جمعه وقرآن^(١٩) » ، بل إلى سورة منه ؛ لا ، بل إلى البسملة ، وهي أربع كلمات الإلهية ، لا ، بل إلى « بائها » ؛ لا ، بل إلى « نقطته » المقول فيها : « لو أردت لبيثت في نقطة باء « بسم الله » سبعين^(٢٠) » وقرأ^(٢١) !

(٩) فاللبسملة « منزلة في مبتدأ « الكتاب » ، المحبط بالمحيطات ، كلماتها أربعة الإلهية ؛ مصدرة بالباء ومختمة بالميم . حروفها ، المقدرة والمفوضة ، اثنا عشر وعشرين . نقطتها ، أربعة ، حركاتها ، عشرة : ستة منها سفلية وأربعة منها برزخية . سكنها أحد عشر : الميث من ذلك سبعة ، والحي أربعة . - فتلل من هذه المذكورات وغيرها ، ممّا أحمل ذكره ، إحاطة كلية تنطوي على كل ما احتمل الوجود من الاحوال : ظاهراً وباطناً ،

(انظر ما تقدم تعليق رقم ٣٦) . وفكرة كين الانسان عالمًا او كتاب تفصيل الوجود ، اصلها في الفلسفة الأفريقية واللفظ الدال عليها : $\mu\alpha\kappa\rho\acute{o}\kappa\omicron\sigma\mu\omicron\varsigma$ وهي في اللاتينية Microcosmus والاصل الاغريقي أبركب من $\mu\epsilon\gamma\alpha\lambda\omicron\varsigma$ (= صغير) ومن $\kappa\acute{o}\sigma\mu\omicron\varsigma$ (= عالم) تُسارن هذا بالتعليق رقم ٣٩ . وراجع أيضاً مقالتي الدكتور عفيثي : « من أين استقى يحيى الدين بن العربي فلسفته التصوفية » المنشورة في مجلة كلية الآداب ، عدد مايو ١٩٣٢ ص ٢-٤٥ . و« نظريات الاسلاميين في الكسبية » عدد مايو ١٩٣٤ ص ٣٣-٧٥ .

(٤٤) سورة ٢٠/٩١/١٣ .

(٤٥) سورة ٣٨/٦ .

(٤٦) سورة ٢/٥٢ .

(٤٧) سورة ٧٨/٥٦ .

(٤٨) سورة ٩٧/٦ ، ٩٨ ، ١٢٦ ، ١٠/١٥ ، ١٢/٩ . الخ . قارن هذه بالفتوحات

١٠١/١-١٠٢ .

(٤٩) سورة ١٧/٧٥ .

(٥٠) قوله منسوب الى علي ، كرم الله وجهه ! انظر لطايف الاعلام ١٢٤ .

ث الاصل : المرقوم . - ث الاصل : شي . - ج الاصل : بقيات . - ح الاصل : الهية . - خ الاصل : قنا .

بدءاً د غايته ، تنزلاً وترقياً ، نقصاناً وكلاً ، تفصيلاً وجمعاً ، بمطابقة ما هو مذكور فيه : ﴿ مَا فَطَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ۝ ١٠ ۝ ﴾^{١٠} ما اشتملت عليه نُقْطُهَا ، في بنائها الكشفي وعطيتها الفتوحية الإلقائية ؛ متحذلقاً في مآخذ فيض الوجود ، لتلقي العطايا الجودية والنوادر القدسية والسوانح الخدمية ، فيما أحاطت به كلية استيعابها من الأحوال المذكورة ، بتلويحات تفي بالمقصود . ثم تتبعه الأخرى ، الى ان ينتهي الأمر الى غاية يبين فيها مرام السائل ، وترتّب عليها غنية العائل .

— النقطة —

(١١) اعلم أنّها ، في المعنى المطلق الكامن في الغيب المطلق^(١١) ، سرٌّ أقدس هو محل سكون مدّ الوجود المتقلب ، بعد ظهوره في أصلاب الحدود والقيود والمعدود . (وهي) أصلٌ هو محل سكون « الألف » ، مع كون حقيقتها معنىً في « الألف » ، متقلبةً في صلبه ، الغابت عن درك النطق مرّةً ، متقلبةً في قلبها الى صلب « الهاء » ، متولدةً منه على استيعاب واحاطة ، تنفذ له في أنهى غاية انبساطه وتنزله ، ومتقلبةً أيضاً الى أصلاب الحروف فيها ، ومتقلبةً قلباً الواحد أولاً في صلب الاثنين ، الذي هو مبدأ النكرة ، ثم في أصلاب الأحاد والعشرات والمئات والألوف .

(١٢) فالألف ، في التحقيق ، لسان حلّ النقطة في فوت كنهها . والباء [f. 44] لسان حلّ تفصيلها ، وقلم خطها في تشكيلها ، ومبدأ سبسطها في تنزيلها .

(١٣) ولما تجلّت الحضرات الأربع^(١٢) في البسلة ، من حيث كلية

١١ (ب) سورة ٣٨/٦ .

١٢ (هـ) الغيب المطلق هو غيب الهوية ، أي الحق بلا تمييز (لطائف الاعلام ١٣٠) .

راجع ما تقدم تعليق رقم ٢ .

١٣ الحضرات الأربع هي الغيب المطلق والغب المضاف والوجود المطلق والوجود المضاف .
ركيفية تجليها في « رمزية » البسلة على النحو الآتي : النقطة في البسلة هي « رمز » الغيب المطلق ، والألف فيها « الغايات » عن ذلك النطق « هو رمز للغيب المضاف » والباء رمز الوجود المطلق وأخيراً يأتي حروف البسلة « هي رموز الوجود المضاف » .

د الأصل : بدء . - د الأصل : شيء . - د الأصل : مآخذ . -

ز الأصل : مبداء . - س الأصل : ومبداء .

احاطت به العلية. وبالباء. - واستقام فيها «الباء» عن صورته المعترضة لاحتضانه وحدانية «الألف» وقيامه باطناً. - تعلق (الباء) بالسَّين، الذي ذاته سنَّاته الثلاث رقياً. وهو بسنَّاته بناء ذات الألف المحتضن في الباء، وبنساء حقائقه الثلاث. - أعني نقطة الاصل المبدوء بها في خطه ونقطة الغاية ونقطة الفصل بينهما.

(١٤) فلغوظ «السين» - بمطابقة مرقومه - في التثنية، (وذلك) لظهور جوامع تفصيل ذات الألف في حس لطيف هو مثال السمع. كما ان «الميم» هو تمام أظهر مثال حس هو حظ العين.

(١٥) فمحل تفتح جوامع تفصيلها (ذات الألف)، من حيث كونها مثال السمع، هو النفس الذي هو في مصادر النطق مداد المسموعات الجملة. ومحل تفتح تمام أظهر مثال حس هو حظ العين، ما هو في المراتب الكونية مداد «الكتاب المستور» في «الرق المنشور».

(١٦) فينبوع هو النفس، الحامل صور حروف المقولات الجملة. في حضرة اسم الاسم «^{٥١}»، الذي له المبدئية من في البسمة التي هي جوامع التفصيل الكائن، (صادر) من حقيقة النقطة الياضية من التي هي في سويده القلبية الانساني، نزلة اجمع الجوامع وأغصنها. ولذلك نزلت في نقطة سويدها من أول افراد النوع الانساني جوامع الحروف الجملة، التي منها وجوه تفصيل اسماء الاسماء. وعلم تأليفها بجوامع المناسبات.

(١٧) وينبوع الماء، الذي هو في المراتب الكونية التفصيلية مداد التلويح والتسطير، انما هو من حقيقة نقطة نون الرحمن ط، التي هي حقيقة حاق وسط طرفيه الماء، التي منها انشاء النشآت الكونية وما فيها. والرحمن ع هو المتجلي بالباء لإفضاء الرحمة العامة الى عموم القابليات. فإن الباء هو صورة السبب الأول، الموصل لما اليه الحاجة شهوداً ووجوداً. ولذلك كان «عرش الرحمن على ^{٥٢} الماء». الذي «جعل منه كل شيء حي ^{٥٣}».

(٥٢) «هو اللفظ الذي به يدل على الاسم الحقيقي، الذي هو معنى حصل عن وجود معين (لطائف الأعلام ١٨ ب). اذن، هناك في حرف الصيغة : الاسم، واسم الاسم، والثاني هو ما عرفت : اما الأول فهو «ما به يعرف ذات الشيء ويشرح معناه. ويفارق الحد والرسم بافراجه وتركيبهما (نفس المصدر)».

(٥٣) اقتباس مطلق من سورة ١١/ ٧ وسورة ٢٠/ ٥.

(٥٤) إشارة الى قوله تعالى «وجعلنا من الماء كل شيء حي» سورة ٢١/ ٣٠.

في الاصل : المبدأ - من الاصل : المبداءة - من الاصل : البايته. ط الاصل : سويدها - ط الاصل : الرحمان - ع الاصل : النشآت - ع الاصل : والرحان.

وكل شيء ، ثم حي . ناطق ، عرف الرحمن ف بحسبه وسبح بحمده^(٥٥) .

(١٨) . وينبوع الهواء والماء ، جمعاً ، من حقيقة نقطتي ياء الرحمن . وهو بناء حقيقة وسطية إذا ظهرت في إحاطة منزل الوجود دنواً ، يضاف إليها بالياء كل شيء إضافة حقيقة ، إذ الياء بناء هذه الإحاطة المذكورة .

(١٩) فنقطة « الباء » و « التين » لتخصيصي عموم رحة الوجود ، وهما في ياء الرحمن لعموم تخصيصها [٢: ٤٥] ولذلك « نزل علم الأولين والآخرين بضربه في نقطتين : نقطة بين كفتها ، حيث وجبت برد الأمان ، في نقطة أخرى بين ثدييها^(٥٦) — وهذا العلم إنما يتقد لمن يجد الكون مطعماً في غيب إحاطة الباء عن تجلّي الحقيقة . ولذلك قال العارف : « ليس للكون ظهور أصلاً عند تجلّي الحقيقة ، وإنما ظهوره بالياء لأنه ثوبها »^(٥٧) السابغ !
(٢٠) فهذه النقط الأربع^(٥٨) المنزلة بمطابقة الحضرات الأربع^(٥٩) المبنة عليها ، تبين حكم كتاب الوجود جمعاً في تفصيل وتفصيل في جمع . ولحق كان له قلب ، أو ألقى السمع وهو شهيد^(٦٠) !

(٢١) ولا كان « الباء » به ظهور الحق وبه وجد الكون الجسم ، خرج على الصورة : في كونه ثوب ظاهر الوجود من بطنه^(٦١) المجمع . فنظر الحق لظهوره وظهور حقائقه إليه ، فكان موقع نظرة ظاهر نقطته ، التي هي بناء تدليه المنتهي إلى إحاطة أنهى منزله ، القائم لتحقيق الجلاء والاستجلاء .

(٥٥) إشارة إلى قوله تعالى « وإن من شيء إلا يسبح بحمده ... » سورة ١٧ / ٤٤ .

(٥٦) قوله : « ولذلك نزل علم الأولين ... » إلى قوله : « بين ثدييها » إشارة إلى حديث : « رأيت ربي ... في أحسن صورة ... فوضع كفه ، عز وجل ! بين كفتي ، حتى وجدت ربه انامله ... » فطلعت علم الأولين والآخرين « انظر كتاب الشريعة ص ٤٩٧ ، وابن بقية ٦٠ ونص عربي) .

(٥٧) النص ثابت في كتاب « الباء » لابن عربي ، انظر مخطوط نور مئانية رقم ٢٤٠٦ الرسالة الرابعة ورقة ١٩ ب .

(٥٨) نقطة « الباء » في « بسم » ونقطة « التين » في « الرحمن » ونقطتي « الياء » في « الرحيم » .

(٥٩) حضرة القيب المطلق وحضرة القيب المقيد وحضرة الوجود المطلق وحضرة الوجود المقيد ؛ وانظر ما تقدم تطبيق رقم ٥١ .

(٦٠) سورة ٥٠ / ٣٧ .

(٦١) قارن هذا بالفتوحات ١٠٢ / ١ وما بعدها وكتاب « الباء » ومقدمة كتاب النظرة لابن عربي وكتاب حقيقة الحقائق الجبلي ، الجزء الثالث (مخطوط حاسبي محمود القدي ، سليمان رقم ٧٠٤٥٩ / ٥١ - ٧٠) .

ونظر الكون الصادر منه ، في مدّ ذاته ، الذي هو مدّ ظل وحدانية « الألف » ، مستجلباً فيه محلّ وجود حقائقه إليه ، بعد تنزّلها عنه وتلفعها بالصور ؛ فكان موقع نظره باطنياً ، الذي هو بناء تدانيه المنتهى الى احاطة أنهى غاياته العليا ، التي اليها المنتهى .

(٢٢) . فاجتمع النظران في أنيئة المثل الأعلى^{٦٢} ، القائم في منصّة الجلاء والاستجلاء ، بتوفيه حكم الجمع : ظهوراً وبطناً ، ومطلماً واحاطة واشتالاً ، فيما بعد المطلّع . فكان موقع نظره ، إذ ذاك ، فيه محلّ نقطة الوصل الجامع لنقطتي الظاهرية والباطنية . فلذلك تثلّث نقطة « الباء » في نفسه حكماً ، وفي « الثاء » الذي هو منتهى تنزله عينا ..

(٢٣) وهذا التثلّث هو تثلّث النقط ، التي هي حقائق الألف القائم . وبهذا التثلّث ، كان وسع الباء موقع « النكاح الأول الساري »^{٦٣} ؛ وبه سمي النكاح باءاً . ق . - فالباء ، بهذا التثلّث النقطي ، قام بإزاء كل شيء . فكأنه يقول ، في كل شيء : ل . في قام كل شيء م . وهذا قول من قال : « ما رأيت شيئاً إلا ورأيت الباء مكتوباً عليه »^{٦٤} .

فالتحقّق الإمامي ، شاهد بدوران فلك الوجود - ظهوراً - على تثلّث النقطة ، التي هي رأس خطّ قائم الألف الوجداني ، المنفصل عن كل شيء م . في أوليته وقوته . وهذه النقطة واقعة ، في مبدأ و طور التفصيل ، تحت الباء الذي له العمل في نون الرحمن ونقطته ، لانبساط رحمة

(٦٢) « المثل الاعل » لفظة واردة في القرآن الكريم ١٦/٦٠ ؛ ٣٠/٢٧ وفي اصطلاح الصوفيّة : « المثل الاعل » رمز الانسان الكامل . (انظر لطايف الاحلام ١٤٨) .

(٦٣) النكاح الساري في عرف الصوفيّة : « هو التوجه الحبي ، المشار اليه بقوله تعالى (في الحديث القدسي) : « كنت كزراً غليظاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لأعرف » . فاول النكاح الساري هو الوسيلة الحاصلة بين الغيب والظهور ... تلك الوسيلة هي اصل النكاح الساري ... وسيت ان الوحدة هي اول الثنيتات ، اذ لا يعقل وراها الا الغيب المطلق ، كانت الوحدة اول النكاح الساري في جميع الدلاري التي هي تينيتها وشؤونها ... » (لطائف الاحلام ١٧٢ب) . هذا ، وقد خصص ابن عربي لنفس الموضوع كتاباً اسمه : « النكاح الساري في جميع الدلاري » هو في حيز المفقود في الوقت الحاضر . ومع ذلك فقد عالج نفس الموضوع ايضاً في مؤلفات كثيرة من فتوحاته انظر ١٣٨/١ وما بعدها و ٨٧/٣ وما بعدها الخ ..

(٦٤) هذا القول منسوب في الفتوحات الى الشيخ أبي مدين ١٠٢/١ وفي مقدمة كتاب « الباء » له ايضاً .

ق الاصل : باء . - ك ، ل ، م ، الاصل شي . - ن الاصل : شياء .

ه الاصل : شي . - و الاصل : مبداء . - ي الاصل : الرحان .

الرحمانية العامة. والتون ونقطته، من حيث كونها معمك الباء ونقطته، مبدأً لتنطير كتاب الوجود وتدوينه بالقلم، قرآنًا وقرآنًا. [٢. ٥٥]

فان كان تثليث النقطة بناء ظاهر الوجود وباطنه والجامع بينهما، فهو ظهر به (أيضاً)، في طور المقعولات، عالم الرفع بالميل الأيمن، وعالم الخفض بالميل الأيسر، وعالم السواء بالاستقامة والاستواء.

(٢٤) فتتهى تقلب النقطة، التي هي بتثليثها أم كتاب^(٦٥) العوالم الثلاث، نقطة مركز الاستواء. وهي الوسطية المختصة بالإنسان، الذي هو نقطة سويدهاء قلبه نسخة جمع العوالم وإليه إيماء تفصيلها. وهو الذي ظهر به أيضاً، في طور المقعولات، ألف الميل الأيمن والأيسر والسواء، وما يتحرك إلى كل منها من الحروف.

فتتهى تقلب النقطة في هذا الظهور، في أصلاب الحروف، نقطة الضاد الذي انفرد أفصح من نطق به في الأكملية بالنقطة الوسطية الغائية، فأول في جوامع^(٦٦) الكلم: فنطق بكل نطق، في كل علم، من كل رؤية، في كل وصف، بكل حقيقة.

(٢٥) وإن كان تثليثها في صورتها الخطية، فلها تنزل في صور حجابية الحروف، بتنوع تعويجاتها، إلى أن ظهرت في صور حجابية الحروف الجمّة. فنفساً فيها تثليث النقط، التي هي أصل الخط، ما بين واحدة واثنتين، من فوق الحروف ومن تحتها، إلى أن ظهر تثليثها جملة، كما في «الناء» و«الشين». ثم انتهت الحروف، بالتركيب المختلفة، إلى الكلمات، إلى الكلام، إلى الآيات، إلى السور، إلى الصحف، إلى

(٦٥) العوالم الإحاطية الثلاث هي: عالم الجبروت وعالم الملكوت وعالم الملك. والعوالم الوسطية الثلاث هي: عالم الوسط المشترك بين عالمي الملك والملكوت؛ وعالم الوسط المشترك بين عالمي الملكوت والجبروت، وعالم الوسط المشترك بين عالمي الجبروت والوحيب المطلق (انظر اعلام الشهود مخطوط باريس رقم ٤٨٠١/١٢٣١-١٢٣١ ب).

(٦٦) من خصوصيات النبي محمد، عليه الصلاة والسلام، انه «أصل جوامع الكلم» انظر كتاب الشريعة من ٤٩٨ باب «ذكر ما فضل الله عز وجل، به نبينا من الكرامات على جميع الانبياء» والفتوحات ٨٧/٢.

أ الاصل : مبداء. - ب الاصل : + وقرآنًا. - ج الاصل : اللث. - د الاصل : سودا. - ه الاصل : رويه.

الكتب ، الى « الكتاب »^{٦٧} - المحيط بالمحيطات - ، الى « ام الكتاب »^{٦٨} الى البسلة ، الى « الباء » ، الى النقطة : فن النقطة سلسلة المقولات الجيدة ! - وتنزل في تثليث نفسها ، أعني الصورة الخطية ، وانبساطها عرضاً الى صورة حجابية السطح ، والسطح في تثليثه وانبساطه عمقاً الى صورة حجابية الجسم . فيتم بالجسم تنزلات المفعولات الجيدة ، المستتبعة الحقائق الروحانية بحسب نشأتها . ثم ينتهي الجسم الى ابعاده الثلاث * ، التي هي فيه صورة حجابية تثليث النقطة ، التي منها سلسلة المفعولات كلها .

(٢٦) وأن كان تثليثها في دوامه المطلق ، تقلبت في أصلاب أدوار الأزل والآل^{٦٩} والأبد . ثم في أصلاب الآنات الى « ساعة الجمعة » . المشبهة بالنكتة السوداء في^{٧٠} وجه المرأة ، ثم الى « الوقت المبجل » . وهو أن « لا يسع فيه لصاحبه مع الحق ملك مقرب ولا نبي مرسل^{٧١} » !

(٦٧) « الكتاب المحيط بالمحيطات في عالم الرسي والبيان هو القرآن الكريم » اذ هو الجلب لاحكام حقائق « الكتب والمصحف السبابة المتقدمة (لطائف الأعلام ١٤٣) .

(٦٨) « ام الكتاب » لفظة واردة في القرآن الكريم ١٣ / ١ ، وهي هنا تمني الكتاب الالي الاصل ، الذي لا يمتريه تغيير ولا تبديل ، في مقابلة الرسي المنزل الذي « يحور الله ما يشاء » فيه « ويثبت » (انظر الانصار الاربعة لصدر الدين الشيرازي ٨٢٣ ، ومفتاح التبيب ٤٢٩ / ٧ والبحر المحيط ٥ / ٨) . انا في حرف الصيغة ذ « ام الكتاب » رمز به الوجه المحفوظ ، والنس الكلية والكتاب المحين : أي محل التنوين والتسطير (انظر لطايف الأعلام ١٤٦) .

(٦٩) « الآن » هو اصل الزمان ، وهو الوقت (أي) الحال المتوسط بين الماضي والمستقبل؛ وله الدوام . فان هذا الحال هو الظرف المنعوي الذي هو محل جميع المعلومات ، التي كانت جميعا متعلقة به وكاينة فيه في الحضرة العالمية « لطائف الأعلام ١٢٢ ، ١٣١ ، ١٨٠ - ١٨٠ ص) .

(٧٠) اشارة الى حديث انس عن النبي صل الله عليه وسلم : « اتاني جبريل ... في كفه مرآة يضاء وقال : هذه الجمعة ... » (الاحياء ، الباب الخامس : فصل الجمعة وأدائها وسننها . مجلد ١) وهذا الحديث انخرجه الشافعي في المسند والطبراني في الأوسط وابن مردويه في التقدير (انظر تخریج العزائي لاساديت الاحياء في الموضوع السالف الذكر) . قارن هذا مع التفصيص ١٦٦ / ١ : « ... فعاد جبريل الى محمد ، صلى الله عليه وسلم ، بيوم الجمعة في صورة راة مجلدة فيها نكتة . فقال له : هذا يوم الجمعة ، وهذه النكتة ، ساعة فيها لا يوافقها عيد مسلم وهو يصلي الا غفر الله له » وانظر ايضاً « التعديرات الاخوية » لابن حوري ص ٢١٦ وزاد المعاد لابن القيم ٢٢٩ / ١ - ٣٠٠ .

(٧١) اشارة الى الحديث الذي يترد ذكره كثيراً لدى الصوفية : « ان لي مع ربي وقتاً لا يسمي فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل » ؛ وفي رواية اخرى : « ان لي مع ربي وقتاً لا يسمي فيه غير ربي » . - .

٥ الاصل : نشأتها . - * الاصل : اللث .

(٢٧) فعلى ما تقرر وتحرر ، تكون النقطة البائية ، بإشارتها الى حقيقة [f. 5b] وحدانية حقيقة ، تنطوي على الحقائق الجمة . أحاطةً وأشياءاً بلمرةً نبتت في الأرض^(٧١) الأريضة الامكانية شجرة^(٧٢) الكون فروعاً وأصولاً وأوراقاً وأزهاراً وأثماراً ، في آنٍ ينطوي على الدهر العظيم ، الذي لا مبدأ له ولا منتهى إلا الأزل والأبد ، فهي « الشجرة الكلية » التي عُزِّبَتْها : «إني أنا الله رب العالمين»^(٧٣) !

(٢٨) ومن اصل هذه « النقطة » ، وعلى صورتها ، « الدرة البيضاء »^(٧٤)

(٧١) « الأرض الأريضة » لنوعاً : هي الزاوية المنظر

(٧٢) « الشجرة » ، يمتد بها في اصطلاحهم الانسان الكامل ، المشار اليه في آية النور . وهي الشجرة المباركة الزيتون التي لا شرقية ولا غربية ، لاحتلالها بين طرفي الافراط والتفريط ، في الأقوال والأفعال والأصول . - ويطلقون الشجرة على الاسماء الإلهية ، لتشابهها وتقابلها : كالفنور والمستقيم ، والفسار والنافع ، والمضلي والمائع . وذكر الشيخ في كتابه ، المسى « بالمبشرات » « انه رأى رسول الله ، صل الله عليه وسلم ! في المنام . قال : فقلت له : قول الله « توبه من فجيرة .. الخ » ما هذه الشجرة ؟ فقال ؟ ، صل الله عليه وسلم : كفى عن نفسك ، سبحانه ! ولهذا نفى عنها الجهات : الغرب والشرق ، كناية عن الفرع والأصل . فهو خالق المواد وأصلها . ولولاه لما كانت مادة ... » (لطائف الأعلام» ٩٥ب) هذا ، وسيأتي كلام المصنف نفسه ، في شرحه لتجلي الشجرة ، ما يفسر معنى « الشجرة » ورمزيتها . انظر ذلك في شرح مجلي رقم ٧٣.

(٧٣) سورة ٢٨ / ٣٠ ، خاصة بموسى ، عليه السلام ، إذ آانس النار فأثارتها « نودي من شاطئ الوادي الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسى اني انا الله رب العالمين » .

(٧٤) « الدرة البيضاء » هي رمز « العقل الأول » ، وإنما سمى بذلك لكونه اشد المكثات بساطة وزخاعة ، فلذلك هو غير متلون . ولهذا جاء في الحديث قوله ، صل الله عليه وسلم : « ازل ما خلق الله درة بيضاء ... وأوله ما خلق الله العقل . ولول ما خلق الله القلم » . وكانت هذه الاسماء على مفهوم واحد ، وإن كان وقوعها عليه باعتبارات مختلفة ... » (لطائف الأعلام ١٧٧) - راجع أيضاً تعريفات الجرجاني ١٢٠ وكتاب الأربعمين مرتبة للجلي ١٤ ومقدمة ابن خلدون ٤٧١ . انظر ما يخص نقد المستشرقين للتأصيل غير الإسلامية لتأصيل العقل والدرة البيضاء والتلم في *Zeitschrift für Assyriologie*, t. XXII, 1909, 317 pp. ١٩٩.

المودعة في عرش الاستواء^(٧٥). وهي حاق^(٧٦) وسط طرفيه الماء^(٧٧). - ثم التقطعات الصورية ، الغاسقة والنورية : كمنغرس السدرة^(٧٨) ، وموقع بيت^(٧٩) المعمور ، وبيت العزة^(٨٠) ، والكعبة ، ومراكز الأفلاك ، والقطبين ،

(٧٥) « عرش الاستواء » أصله في القرآن الكريم : « الرحمن عل العرش استوى » (سورة طه = ٥/٢٠) وهو في دوزية المصطفية : « سرير ذو أركان أربعة ووجود أربعة ، هي توائمها الأصلية ، التي لو استقل بها لثبت عليه . إذ أنه في كل وجه من الوجوه الأربعة ، التي له ، قوائم كثيرة على السواء ... (فتوحات ٤/٤٣١) . ويرى الجرجاني العرش . « بأنه الجسم المحيط بجميع الأجسام سمي به لارتفاعه أو لثباته بسرير الملك في تمكنه عليه عند الحكم لئلا يحكم فضاله وقدره منه ، لا صورة ولا جسم ثمة » (تريفات ١٠٠) قارن هذا أيضاً بمقدمة ابن خلدون ٤٧٠ : « ويرى الفات المذکور في قصص الحكم ١/١٦٥ : ٢/٢٢٧ ، ٢٧٧ (ط. غني) انظر أيضاً التلخيص القيم للاستاذ لاوست في تحقيقه لكتاب ابن بطلة (ترجمة فرنسية ص ٢/٨٨ و١/٨٩) .

(٧٦) من معاني « الحاق » القوة ، المناسبة لهذا الموطن : « المكان التميم » .

(٧٧) « الماء » و « حفرة الماء » : « ... سميت هذه الحفرة « بالماء » وهو التيم الرقيق - وذلك لكونها برزخاً حائلاً بين إضافة ما في هذه الحفرة من الحقائق إلى الحق وإلى الحق . كما يحول الماء ، الذي هو التيم الرقيق ، بين الناظر وبين نور الشمس . بشرط صل الله عليه وسلم ، أين كان ربنا قبل أن يخلق الخلق ؟ فقال ... « كان في ماء ... » (لطائف الاعلام ١٢٥ فتوحات ٣/٢٩٩ ، شفاه السائل (نهرس المصطلحات) الأربعين مرتبة للجيل ١٠٤٨ ، ١٧١ تريفات ١٠٦) . -

(٧٨) « السدرة » هي سدرة المنتهى ، الواردة في القرآن الكريم ١٦/٥٣ . وفي اصطلاح الصوفية : « هي المقام الذي ينتهي إليه أعمال الخلايق وطوبى لهم . وفي البرزخية الكبرى ، لكونها غاية الغايات ونهاية المنتهى . وقد يسلط بالسدرة على نهاية المراتب ... » (لطائف الاعلام ١٩٠) .

(٧٩) « البيت المعمور » ، لفظة وردت في القرآن الكريم : ٤/٥٢ . وموقعه في السماء السابعة وتعمره الملائكة بلا انقطاع . هو ، في السماء ، مثال الكعبة في الأرض ، حيث يطوف بها العباد في كل وقت . راجع الآثار النبوية الخاصة بالبيت المعمور في تفسير ابن كثير مثلاً مجلد ٤/٢٣٩ وغيره أيضاً من التفسير . انظر أيضاً الفتوحات ٣/٤٣٨ ونظم الأروياء الترمذي (آخر الفصل الثاني ، في طبعتنا المدة للشر) .

(٨٠) « بيت العزة » موقعه في السماء الأولى المتاحة للأرض . (انظر ابن كثير ٤/٢٣٩ وما بعدها) . ويرى صاحب لطائف الأعلام بأن « بيت العزة » هو القلب الذي أعده الله عن أن يلج به خاطر يحرقه إلى الجنة السائلة ... » (ورقة ٣٩ ب) .

وصور الذراري ، وموقع قبسة أرين^{٨١} ، وذر الميثاق^{٨٢} ، وكتيب الرؤية^{٨٣} ، والهباء^{٨٤} ، ونكت سويلداه بالقلوب ، وصور الحبوب ، وقطر الامطار ، وصور التكريرين المحشورين يوم القيامة على صور الذر ، ونحوها . - حتى انتهت إلى ختم النبوة ، ثم إلى النقطة الغائبة في القلب الأقدس^{٨٥} المحمدي ، المبهاء بالسويداء . فان سائر النقاط ، في سائر

(٨١) قبة أرين ، موقها تحت خط الاستواء ، (فتوحات ، ١/ ٣٨) وهي موضع خط اعتدال الليل والنهار . (فتوحات ، ٢/ ١٢٩) . - وهو شمس الظهيرة ويوم ارجها في الموضع المسمى بقبة الأرض : « أرين » ، (لطائف الاعلام ورقة ١٠٠ ب) - « أرين مكان وضع حل خط الاعتدال ، الليل والنهار أبداً على التساوي . - ينبوع أرين ، أي اللؤلؤ الذي يظهر حل مثل هذه المرتبة مستديراً ، لا انحراف فيه » . (شرح الأسرار والشاهد القديسة لابن سودكين ، خطوط القاتع رقم ٥٣٢٢/ ١١٧٢) ١ - « أرين » محل الاعتدال في الاشياء . وهو نقطة في الأرض يستوي سمها ارتفاع القطبين ، فلا يأخذ مثالك الليل من النهار شيئاً ولا النهار من الليل شيئاً . وقد نقل مرثاً إلى محل الاعتدال مطلقاً » . (لؤلؤ رشع الزلال في شرح اللفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق والاحوال ، خطوط شهيد علي باشا ، رقم ١٣٨٠/ ١٣١-١٣٢ ب) . - كل هذه النصوص المتعلقة بموقع « قبة أرين » ، تشير من قريب إلى اسطورة منشأ الانسان الأول ، وتعتبر ادق إلى المكان الذي نشأ فيه الانسان الأول ، لدى ظهوره على وجه الكوكب الأرضي . انظر مقدمة «حي بن يقظان» لابن الطيفيل وكتيب «الفلاحة النبوية» لابن وحشية ، خطوط حميدة (اسطنبول ، سلطانية) رقم ١٠٣٩/ ٣٧٨ وما بعدها . -

(٨٢) «ذر الميثاق» هم ذرية بني آدم حال اخذ الميثاق عليهم . الواردة في القرآن الكريم : «واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم ؟ قالوا : بلى » (سورة الاحراف ١٧١/ ٧) وفي اصطلاح الصوفية المتأخرين : «الذر تينات الأرواح الانسانية في عالم الخلق بعد بروزهم من «الأم» . ولم تكن الأرواح قبل ذلك عارفة إلا روح الأرواح ، الذي هو قطب الاقطاب ، فانه عارف بسوايق الأمور وشواعمها في عالم الأمر قبل الظهور في عالم الخلق » (كشف الوجوه الغرقاشاني ، ٢/ ٤-٥) . -

(٨٣) «الكتيب» هو منك انبض في جنة عدن . وجنة عدن هي قصة الجنة وقلمها وحضرة الملك ونحوها ، لا تدخلها النامة الا بحكم الزيارة وجعل في هذا الكتيب منار وأصرة وكراسي ومراتب ، لان أهل الكتيب اربع طوائف : مؤمنون وأولياء وأنبياء ورسل ... وفي الكتيب تقع رؤية الله عز وجل (انظر فتوحات ٢/ ٤٤٢-٤٤٣) .

(٨٤) «الهباء» هو المادة التي فتح الله بها صور العالم ، وهو «السقاء» (لطائف الاعلام ١٧٢) قارن هذا بشقاء السائل (فهرس المصطلحات) ومقدمة ابن خلدون ٤٧١ وكتاب الاربعين مرتبة للجليل ٨٥٠١٨ ، واصطلاحات الصوفية لابن عربي والقشاني .

(٨٥) «القلب الاقدس» صفة قلب الجمع والوجود = «قلب القلب» كل هذه المفردات يشار بها إلى الانسان الحقيقي الذي هو صورة برزخية جامعة بين الوجود والاكوان . (لطائف الاعلام ١٤١) ٤ رين «قلب الاقدس» يصل قيس الحق والمجد الذي هو سبب بقاء ما سوى الحق إلى العالم كله (نفس المريج) .

ذالاصل : سودا . - ر الاصل : بالسودا .

البدايات والأوساط. والغايات - بريقة نسبة مآ ، صورة ومعنوية ، خفية وجلية تنتهي من نقطة الاحدية الى نقطة السوياءة المحمدية . فان انتهى كل شيء ، في الأحدية ، نقطة خفية معنوية ، تشمل كل نقطة منها على الجميع .

(٢٩) فن اطلع على أسرار هذه العوالم النقطية ، كان مطلعاً على أسرار « وحدة الوجود »^{٨٦} ، في مراتبه وأحواله واحكامه التفصيلية . بل

٨٦) « وحدة الوجود » مشكلة المشاكل في التصوف الاسلامي ! لا بد هنا من تفسير بعض الالفاظ الفنية التي يصلحها منتقو هذه الفكرة : الوحدة ، الوحدانية ، الاحدية ، الوجود ومرتباته ، وحدة الوجود . الوحدة : « يبرون بها عن تغل الحق نفسه بنفسه وإدراكه لها من حيث تيمه . وهذه هي الوحدة الحقيقية الماسية للاختيارات والاسماء والصفات والذات والاضافات . » (لطائف الاعلام ١٧٨) - [الروحانية] : « يبنى بها اتحاد الذات بالاسماء والصفات . رئيسي نوسه الذات باسمائها . بمعنى ان تحقق اعيان مفاتيح القيب ... (التي هي المعاني الباطنة لأصول الاسماء والصفات ، تنسد في البطن السابع) (الذي هو غيب الهوية المقدمة) ... على سبيل (ان تصور في ذهنك) ان نمة لفظاً واحداً ، كل الذات به لسان يحدث به نفسه في نفسه ؛ مشتملاً ذلك اللفظ الواحد - بل الحرف الواحد منه - على مجموع الكلمات المتضمنة من عين الجود - مفيداً او مغافاً . (وكذا حكم سائر الاسماء والصفات النفسية) ... » (نفس المصدر والورقة) - الاحدية : « هي اعتبار الذات من حيث لا نسبة بينها وبين شيء اصلاً ولا يبنى . ال الذات نسبة اصلاً . ولهذا الاعتبار ، المسمى بالاحدية ، تقتضي الذات التي عن المالمين ، لانها ، من هذه الحيلة ، لا نسبة بينها وبين شيء اصلاً . ومن هذا الوجه ، المسمى بالاحدية ، يقتضي ان لا تترك الذات ولا يحاط بها بوجه من الوجود ، لسقوط الاختيارات عنها بالكلية ... » (نفس المصدر : ١٢ب).

الوجود ومرتباته : « هو وجدان الشيء نفسه في نفسه او غيره في نفسه او في غيره ، في محل ومرتبة ونحوها . فيكون الوجود على مراتب . الوجود في التعيين الاول والمرتبة الاولى . هو وجدان الذات نفسها في نفسها بانفراج اعتبار الواحدية فيها ... الوجود في التعيين الثاني والمرتبة الثانية . (وهو) عبارة عن وجدان الذات عنها من حيث ظهورها وظهور صورتها ، المسماة بظاهر اسم الرحمن ، وظهور صور تيمنائها ، المسماة بالاسماء الالهية ، مع وحدة عنها وصحة اضافة الكثرة النسبية اليها ؛ فله وحدة حقيقية وكثرة نسبية . الوجود الظاهر في المراتب الكونية ؛ هو ظهوره في مرتبة الارواح والمثال والحس ، المسمى كل تيمين منها من الوجود خلقاً وغيره لا بحالة . » (نفس المصدر : ١٧٦ب) هذا ، يرى داود القيصري ، في مقدمة شرحه على القصص ، ان « الوجود ، من حيث هو هو ، غير الوجود الخارجي والذاتي ، اذ كل منها نوع من أنواعه من حيث هو هو ، اي : لا بشرط شيء ، غير مقيد بالاطلاق والتقييد ؛ ولا هو كل ولا جزئي ، ولا عام ولا خاص ، ولا واحد بالوحدة الزائدة على ذاته ، ولا كثير . بل يلزمه هذه الاشياء بحسب مراتبه ومقاماته ، المنب عليها بقوله (مقدم) : « ربيع الدرجات ذو العرش . » فيصير مطلقاً وقيداً وكلية وجزئية وعاماً وخاصاً واحداً وكثيراً ؛ من غير حصول التنزي في ذاته وحقيقته . - « وحدة الوجود : « يعني (هنا) عدم انقسام (الوجود) الى الواجب والممكن . وذلك ان الوجود عند هذه الطائفة ، ليس ما يفهمه ارباب العلوم النظرية ، من المتكلمين والفلاسفة . فان اكترم

مطلقاً على جمعها وتفصيلها في نقطة واحدة . فان جُمع ما كتب ، بالقلم ^(٨٧) الأُعلى ، بتقدير المدير المفصل ، في لوح القضاء ^(٨٨) إجمالاً ، وفي لوح القدر ^(٨٩) تفصيلاً : انما كتب من « نقطة النون » ، التي هي مركز

يصدق ان الوجود عرض . بل الوجود ، الذي غلبوا عرضيته ، هو ما به تحقق حقيقة كل موجود ؛ وذلك لا يصح ان يكون أمراً غير الحق ، من شأنه اياً ، فانه لما كان لذات ، الموصوفة بالوعدة ، اعتباران : احدهما ، اعتبار راسديتها واحاطتها . وثمها للاسماء والحقائق - وهي الحفصة التي تنسب مرتبة الجمع والوجود ... - ؛ وثانيهما ، اعتبار انها هي عين تلك الحقائق ، التي اشتملت عليها واحاطت بها لا غيرها ، وكان الوجود اصل تلك الحقائق وظهرها حكماً للذات : فكان الوجود عين الذات . هذا المعنى . « (لطائف الاعلام ١٧٨ ب) . - وانظر نقد فكرة وحدة الوجود عند ابن تيمية في رسالته الشهيرة : « الحجج الثقلية والعقلية فيما ينال من الاسلام من بدع الجهمية والصوفية كالحلول والاتحاد وحدة الوجود ... » (طبع دار المنار بمصر من غير تاريخ) : - ، وغير من عرض لنظرية وحدة الوجود من المستشرقين وترجمتها بترجمة واسالة الاساتذ الكبير كربان في كتابه : *L'Imagination créatrice dans le Sufisme d'Ibn 'Arabi*, Flammarion, éditeur (Paris) 1958.

(٨٧) « القلم الأعلى » : هو العقل الأول . سمي بالقلم الاعلى من جهة كونه واسطة بين الحق في افعال العلوم والمعارف الى جميع الخلق ، المشار الى ذلك بقوله (في الحديث القدسي) : « اكتب علي في علمي » . وبقوله : « اكتب ما هو كائن » . (لطائف الاعلام ١١٤٩) انظر ما تقدم تعليق رقم ٨ .

(٨٨) « لوح القضاء » . القوم : هو محل التدوين والتسطير المزيل الى حد معلوم (لطائف الاعلام ١١٤٩) . والقضاء : « عبارة عن حكم الله في الاشياء على ما امكنه المعلومات ما هو عليه في نفسها » (نفس المصدر : ١٤٥ ب) . وانظر أيضاً تعريفات الجرجاني ١٣٠ والاربيين مرتبة للجيبلي ٣١٤١٥ ، ومقدمة ابن خلدون ٤٧١ .

(٨٩) « لوح القدر » . « القدر : تحققت ما هي عليه الاشياء في حينها من غير مزيد » (لطائف الاعلام ١٤٠ ب) . « ولوح القدر : اي لوح النفس الناطقة الكلية ، التي يفصل فيها كلمات (لوح القضاء الذي هو) القوم الاول (= لوح العقل) و (ما) يتعلق باسبابها وهو المعنى بالقوم المحفوظ » (تعريفات الجرجاني ١٣٠) . - هذا ، « وفُسرت الفلاسفة القضاء بأنه عبارة عن وجود جميع الموجودات في العالم العقلي بجمعة وبجملة على سبيل الابداع . قالوا : والقدر ، عبارة عن وجود الموجودات ، التي في المواد الخارجية ، من حيث وجودها فيه مفصلة : واحداً بعد واحد (لطائف الاعلام) : ١٤٠ ب) . - هذا ، اما ما يخص الجانب الكلاسي والمقاليدي في ساقية القضاء ، والقدر ولوجيها فراجع : ابن حنبل ، عقيدة ٢٧/١ : الآجري ، كتاب التريث ١٥٢ - ١٩٠ ، كتاب السنة ١٦١-١٣١ . كتاب الجامع ١٦٩-١٨٤ ؛ طبقات الحنابلة ٢ / ٢٢٣، ٢٢٩، ٢٤٠ ؛ ابن بطة (ك) الشرح والابانة ٢٤٥١ (نص عربي) ؛ الفقه ١٠٧ - ١٧٩ . الفنية ٧٣-٧٤ . وانظر أيضاً :

LAOUI, *Essai sur Ibn Taimiya*, 165-167; W. Montgomery Watt, *Free will and predestination in early Islam*; *Et* (2nd ed.), I, 210-211 (art. *Adjab*), 418 - 429 (art. *Allah*); II (1st ed.), 644 (art. *Qadr*).

(٩٠) « نقطة النون » راجع ما تقدم تعليق رقم ١١ ؛ وانظر أيضاً الاقتان السيوطي ٢٠٣/٢ .

وما بعدها . راجع : Maurice Gaudelroy-Demombynes, *Mahomet*, 338 .

كرة الوجود. وفي كل نقطة منها، من حيث كونها حاقاً وسطها، علم ما في جميعها^{٩١}. - فافهم نجوى ذي نفس، أنك من نور الهدى بقبس ا

- الباء^{٩٢} -

(٣٠) في صدارته وقيامه بنساء «ألف الذات»^{٩٣}، الذي صلا بتعلّق بشيء في قيامه ووجدانيته المطلقة. وحيث كان الاطلاق «الألفي»، في قيامه الذاتي، غير مناف لتعلقه بما بطن فيه من وجه وظهوره به، تعيين لكلية الظهور «الباء» المنبسط منه، المتعين في الرتبة الثانية بالأولية. فبحقّة قدّر ما خلق. وبعدله خلق ما قدّر. فاقتضى عدله التكافؤ في عدده؛ فصار الواحد، من عدده الاثنين. مصدر انبساط [٥٦: ٦٦] الوجود المفاض على الاعيان الغيبية. وصار الآخر مصدر انبساطه على الاعيان الشهادية؛ ونقطته، المؤنّر شقّتها، مجمع ما بطن من الحقائق الغيبية.

(٩١) انظر جميع ما يتعلق بمباحث «النقطة» من الوجوه الصوفية الباطنية كتاب حقيقة الحقائق لمبد الكريم الجليل، المؤلف من ثلاثين كتاباً (بحسب تصريحه في خطبة الكتاب ص ٢٠) حيث خصص الكتاب الأول (المقدمة) بالنقطة وسماه: «كتاب النقطة» ووزع مباحث الكتاب على عشرة ابواب، وهي: (١) حقيقة النقطة (٢) التجلي الالهي من حيث النقطة؛ (٣) مراتب النقطة؛ (٤) بطون النقطة وشوئها؛ (٥) ظهور النقطة ومقتضياتها؛ (٦) النقطة البيضاء والنقطة السوداء (٧) النقطة التاسعة والنقطة الثورية؛ (٨) توحيد النقطة وتفتيتها وتلقاها؛ (٩) منافع النقطة وكيف تزيد بها قوة الحروف وتنقص؛ (١٠) الاسماء (الالهية) المختصة بالنقطة وأوافق تلك الاسماء؛ (١١) الوفاق المختص بالنقطة. - هذا ويوجد لكتاب حقيقة الحقائق مخطوط في اسطنبول يحتوي فقط على الأجزاء الثلاثة منه: كتاب النقطة وكتاب الالف، وكتاب الباء (مكتبة اسعد افندي - حاجي عسود افندي، سليمانية رقم ٢٤٥٩). راجع أيضاً مقدمة كتاب «الباء وأسراره» ومقدمة كتاب «المنظرة» لابن عربي وكذلك الفتوحات ١٠١/١-١١٥.

(٩٢) «الباء» قال الشيخ (ابن عربي) في كتابه المسى بالياء: انهم يشيرون بالياء الى اول الموجودات، وهو في المرتبة الثانية من الوجود؛ وبه قامت السموات والأرض وما بينهما؛ وافتتح الحق جميع السور القرآنية بالياء في «بسم الله» حتى (سورة) «براءة». قال الشيخ ابراهيم، رضي الله عنه: ما رأيت شيئاً الا ورايت «الباء» مكتوباً عليه. يعني «في قام كل شيء». وقال الشبلي: «انا النقطة التي تحت الباء». يعني كما تدل النقطة على «الباء» ويميزها عن «التاء» و«الثاء». وبغير ذلك، كذلك ادل انا على السبب الذي عنه وجدت... وبه ظهرت وبه بطلت... (لطائف الاعلام ٣٤ب). - هذا، والنص الذي يذكره عن ابن عربي هو ثابت فعلاً في مقدمة كتابه «الباء وأسراره» مع شيء من التصرف. ويقارن مع هذا مقدمة كتاب المنظرة لابن عربي أيضاً والفتوحات ١٠٢، ٧٤/١.

(٩٣) التصير لابن عربي، فتوحات ٦٥/١:

«ألف الذات تزهر.....»

من الاصل: التي. - من الاصل: بشي.

ويظهر في الصور الشهادة : فسرى حكم عدله في الأزواج ، وحكم جمعه في الأفراد ؛ فقام بعدله ما تعين في مراتب الأزواج من المعدودات ، وقام بجمعه ما تعين في مراتب الأفراد منها . فهو مد وجودي ، انبسط عرضاً لظهور الحقائق الحقة ، ووجود الحقائق الامكانية الخلقية . إذ في مده العرضي حق ما ترجح ظهوره وجوده ؛ وفي المدة الطولي الألفي ، الذي لا مبدأ ط له في الأزل ولا غاية له في الأبد ، حق كل ذلك مع ما بقي في صرافة الوجوب والامكان - أزلاً وأبداً - من غير مرجح لظهوره وجوده .

(٣١) فلما انحصر الوسع البائي على ما يظهر ويوجد ، اختص بالمدة العرضي : فان العرض أقصر وأقل من الطول مقداراً .

وحيث كان حكم الوجود ، في قيامه المطلق الذاتي ، بالنسبة الى شؤنه ط الباطنة والظاهرة والكامنة في صرافة احدية جمعه ، والبارزة للظهور عنها على السواء ، - خص الألف ، الذي هو بناءه ، بالقيام طولاً وصار حكمه بالنسبة الى سائر الحروف على السواء .

وحيث كان حكم الوجود ، في امتداده عرضاً ، في ثاني مرتبة قيامه المطلق ظهر الباء ، الذي هو بناء امتداده العرضي ، في ثاني مرتبة الألف الذي هو بناء قيامه المطلق في الهجاء .

(٣٢) ولما كان للألف الثلاث ، بثلاث نقطة ، تكرر المد العرضي ثلاثاً وانتشر على الاثنين منها نقطه الثلاث . « فلبناء » منها واحدة سفلية ، فانه بناء السبب الأول القاضي بتنزل الوجود الذي دل على سوائيه « الألف » . و « للباء » ثنتان من فوق ، فانه بناء انتهاء السبب « البائي » تنزلاً الى أدناه ؛ فاذا انتهى تنزله الى أدناه عاد تسييه ترقياً إلى اعلاه : « كالذنب » الذي هو سبب سقوط المذنب في مهواة الهلاك ، اذا انتهى الى الغاية عباد ترقياً الى الثوبة المنجية منها . فضوقت عليه نقطتان وثبتت ، لتشعرا بتنزل السبب وترقيته الى الغاية . ولذلك صار التبيان في كشف الأمور أغنى من البيان . - « كـ » وهذان المدان كـ « محل تفريق نقط « الألف » .

و « للثاء » ، الثلاثة ؛ فانه بناء جمع السبين وثمريهما ؛ فهو اسم لما أفادته دائرة الاسباب ظاهراً وباطناً ، تنزلاً وترقياً . ألا ترى ان سببية الحسنة

ط الاصل : مبداء . - ط الاصل : شؤنه . - ع الاصل : بناء . - ع الاصل : بناء .
« فـ » هذه الجملة مكتوبة على المجلس بخط النسخ الاصل . - ع الاصل : اغيا .
« كـ » كـ الاصل : وهذين المدان . - ا الاصل : اللثة . - ع الاصل : بناء .

— باطنياً وظاهراً — لما انتهت الى الغاية ، أثمرت المثوبة التي هي [f. 6b] موقع « **الباء** » ؟ وكذلك السببة أثمرت المثوبة .

(٣٣) فحيث كان « **الباء** » ، الذي يشار به الى الوجود العام المنبسط في الكون ، دليلاً على تقيد بتعين الموجود الأول الامكاني ، الذي هو السبب الأول في الازمان ، كان « **الباء** » سبباً لما إليه الحاجة : كدلوله .
وحيث كان عدلوله ، في كونه السبب الأول ، أصلاً شاملاً تنفرع منه الأسباب والمسببات الجمة صدق « **الباء** » ، الدال عليه ، على كل شيء تنفرع منه : مسبباً عن سبب ، أو سبب الوجود مسبباً ، إذ لا شيء من المسببات الا وقد صدق عليه أنه سبب لكلها . ولا شك ان الأوائل ، في سلسلة الأسباب ، سبب للأواخر . فالسببية هي « **الباء** » المكتوب على كل شيء .

وحيث كان السبب الأول ، في اشتتاله الذاتي ، مستوعباً لما تفصل منه — ويتفصل الى الأبد — وبه انبسط الوجود العام عليه ، ومنه كانت فلتحة ظهوره ، قال من قال : « **بالباء** » ظهر الوجود . ومن هنا يتجلى بالخلق المخلوق^{٩٩} به .

(٣٤) و « **الباء** » في الحقيقة مبدأ الكثرة زوجاً وفرداً . فلا توجد الثلاثة ، التي هي مبدأ^{١٠١} الأفراد^{٩٧} ، الا بوجود « **الباء** » فيه .

فهو للظرفية : بملاحظة استيعاب « **السبب الأول** » واشتتاله على جميع ما هو بصدد التفصيل . وللإلتصاق : بملاحظة اقتران الوجود العام ومروره بالتعينات الحكمية لإيجادها . وللإستعانة : بتوقف وجود كون ما عليها ، في التقدير الأزلي : كإظهار الواحد وجود الثلاث ب^{١٠٢} ، بمساعدة الاثنين

٩٤ إشارة الى قول ابي مثنى ، المتقدم في التلخيص رقم ٩٢ .

٩٥ القول لابن عربي وهو ثابت في الفتوحات ١٠٢/١ ، ومع شيء من التصرف في مقدمة كتاب « **الباء** واسرار » .

٩٦ القول لابن عربي وهو ثابت مع شيء من التصرف في مقدمة كتاب « **الباء** واسرار » .
هذا ، وأول من اصطنع كلمة « الحق المخلوق به » الصوفي الاندلسي ابن بركان ، المتوفى عام ٥٣٦ للهجرة انظر الفتوحات ٧٧/٣ .

٩٧ النص لابن عربي ، انظر فصوص الحكم مقدمة الفصص رقم ٢٧ (نص حكمة فردية في كلمة محمدية) : « وأول الافراد الثلاثة ... »

١٠١ الاصل : شيء . — ه الاصل : والياً . — و الاصل : مبداً . — ي الاصل : اللثة .
١٠٢ الاصل : مبداً . — ب الاصل : البث .

« فلا تبدل لكلمات الله »^{١٧} . وللتبويض : يلاحظ ظهور الوجود العام « الباء » في تعيين يقوم بحق مظهرية ، من بعض الوجوه^{١٨} .

— الألف —

— المقدّر بين « الباء » و « السين » و « الميم » —

(٣٥) هذا « الألف » في الحقيقة « همزة وصل » ، لكن سميناها « ألفاً » لسكونها الميت وسقوط حركتها بالدرج .

ولما كان « الألف » ، من حيث فوته ، سكوناً ميتاً لم يكن معه شيء^{١٩} ، ولم تقبل في سكونه شؤونه^{٢٠} المكتونة حركة الظهور وأثر الابداء ، قام عنه « الباء » قيام مثل تفصل من عموم صفاته ، لقيامه — اعني « الألف » الفات — ثوباً سابقاً . يُسَطَّن قيامه كنهاً ويظهره فيما تفصل من عموم انبساطه وجوداً . فاستطِن . الباء ، بقيامه مقام حقيقة ، هي العالم بالكل : الهمزة : لتكون الظاهر له ، و (يكون هو) الباطن لها . وفي مع كونها حدة قوت [٢٠٧٥] « الألف » ، وبسبب « انحطاط » ، وظاهر تبعه الذاتي المظنوي على شؤونه^{٢١} المكتونة في سكونه الميت^{٢٢} ، لم نعم في تحقيق المطلوب قيام « الباء » : إذ لا صورة لها في سلسلة الحروف قدراً ، كما لا ظهور لأحدية حقيقتها في عين الكثرة ، من حيث كونها كثرة^{٢٣} . فلم تكن ، لقيام « الألف » ، القائمة حقيقته بالكل ، ثوباً سابقاً^{٢٤} . لا سبيل عند تحققها بالقوت في سقوط حركتها بالدرج ، فانها بسقوط الحركة مفقودة .

(١٩٧) قرآن كريم سورة ١٠/٦٤ - .

(٩٨) المعاني القوية التي ذكرها الشارح لباء في هذا المقام راجع اصولاً في مساجم اللغة (لسان العرب ، مثلاً) وكتب النحو (مغني الميب) : أمه الانكار التنيية والفلسفية فراجع مظاهرها في موسوعة الجليل الكبرى « حقيقة الحقائق » ، في الجزء الذي خصصه لمباحث « الباء » ، وسماه « كتاب الباء » . وفيه هي فضله كما هي ثابتة في صدر الكتاب المذكور .

(١) حقيقة الباء ومجليات الحق . بها من غير حلول : (٢) . مرتبة الباء وما يناسبها في العالم الكبير ... (٣) . عدد الباء وبساطها ... (٤) . الاسماء (الالهية) . الظاهرة فيها والاسماء الباطنة وما لتلك الاسماء من التجليات وما حظ الانسان منها ... (٥) . طبيعة الباء وما لها من درجات الحرارة والبرودة ... (٦) . ما للباء من الانوار والمواد ... (٧) . ما يناسب الباء من الملائكة المقربين ... (٨) . في خصوص الباء ومهمها وما كلفها اقربيه من المعينات ... (٩) . ما يناسب الباء من الانسان ظاهراً وباطناً ... (١٠) . ذكر صورة الباء في العالم . ولن نسر تلك الصورة الروحانية وما تكون النتيجة اذ نتحوت . (مخطوط اسيد. افندي ، سليمان. رقم ٢٤٠٥٩/٢٤٠٥٠ - ١٧٠) . - وكذلك ابن عربي خصص لنفس الموضوع كتاباً مستقلاً سماه « ك الباء واسرارها » .

٢٠ الأصل : شي . - ٢١ الأصل : سؤونه . - ٢٢ الأصل : بيلم . - ٢٣ شؤونه .

(٣٦) فلما ظهرت مكنونات سكين الألف وتستودعات فوته : تنزلاً وتفصيلاً ، باء «الباء» المتزل ، المشعر بنزله حركته ونقطته السفلية ، ظهرت على ثلاثة ع^١ انحاء : نحو يختص بما هو حظ السمع ؛ ونحو يختص بما هو حظ العين ؛ ونحو يختص بما هو حظ الفؤاد .

فلما ظهرت منها « بالباء » على النحو الأول ، فهو حروف كتابه المنطوق ، التي بناء مجموعها في تنقّس الانسان « السين » . فا «السين» بناء كلية حس لطيف هو مثال السمع . ولذلك قال المحقق الحرالي^{١١١} : « الميم هو تمام ما ينتهي اليه الظهور في الأعيان ، و «السين» ، تمام ما ينتهي اليه الظهور في الاسماع »^{١١٢} . - واتصال « الباء » با «السين» ، أولاً ، لتصدر ما هو حظ السمع في عموم الابداء .

وما ظهرت منها به على النحو الثاني ، (فهى) حروف كتابه المرقوم والمسطور ، التي بناء مجموعها في تنقّس^{١١٣} الرحمن د^٢ « آدم » وفي تنقّس الانسان « الميم » . فا «الميم» تمام أظهر مثال حس هو حظ العين . - فأم «كتاب الباء» انما تفضل الى «السين» بما في سلسلة المقولات « والى «الميم»

(٩٩) الحرالي ، فخر الدين ابو عبد الله احمد بن الحسن بن احمد ، توفي عام ١٢٣٩/٦٢٧ انظر ترجمته في عنوان النهاية للبربري ٩٧/٨٥ ونفع الطيب المقرئ ٨٤٤/١ .
(١٠٠) لم يتيسر لنا تحقيق هذه الرواية ولعل النص ثابت في كتاب الحرالي : « مفتاح الباب المغفل لفهم الكتاب المنزل » مطبوع الاسكندرية (بلدية) ١٢١٨/١-١٢ والاسكوريال ٢/١٤٤٠

(١٠١) « نفس الرحمن » يبرز به ، عنه الصوفية ، الخلق وحسين الحق الى الظهور الثابت في الحديث القدسي : « كنت كزراً مخفياً فاحسبت ان اعرف فخلقت الخلق وتعرنت اليهم تعرفوني » (توضحات. ٣٩٩/٢ وما بعدها) ويعرف صاحب لطايف الاعلام « نفس الرحمن » بما يأتي : « هو حضرة الماني وهو التمين الثاني... سمي بذلك من جهة ان النفس امر وحداني كائن في باطن النفس ، منبث منه الى ظاهره ، حامل لصور الماني الحاصلة عن اختلاف صور روزه وظهوره ، بسبب اختلاف ما يقع اعناده عليه من المراتب التي تنسئ في الخارج غايج ، وهي المتانل والمقارنات : من الصدر والخلق والخبرة والسنان والثقة والاسنان ، وغير ذلك من القوابل التي لها مدخل في تقدير الخارج ، بحيث يصير النفس الواسد ، لاجل ذلك ، تنبثاً بحروف وكلمات مشيرة مختلفة في صورها . فكذا التمين الثاني : هو اول ما يمتيز وينبث من الباطن ، الذي هو التمين الاول : نسي » بالنفس الرحمن « لاجل ذلك . فان تمدد الواسد والاختلاف صورها انما يحصل عن اختلاف القوابل ، التي هي « الاعيان الثابتة » واسكانها واحوالها المختلفة . ولان « الاسماء » انما حصل لها النفس (= التنفس) من كرب بطون القيوب بظهورها في طصرة الارتسام والتفصيل والتيميز ... (لطائف الاعلام» ورقة ١٧١ب) . - انظر شرح نظرية « نفس الرحمن » في كتاب المستشرق الكبير كربان عنه ابن عربي : *L'Imagination créatrice dans le Sufisme d'Ibn 'Arabi*, par H. Corbin, pp. 86-104, 137-161

ع^٢ الاصل : ملكه . - د^٢ الاصل : الرحمن .

بما في سلسلة المفعولات ، فانتهى اليهما ظهور «الباء» وتطوره الكلي ، في دائرة «اسم الاسم»^(١٠٢) .

فأولباء بنقطته نسخة جامعة ، و«ألف» الدرج كذلك ، و«السين» و«الميم» معاً كذلك . — ثم انتهى هذا التنزل «البائي» الى «الميم» ، وهو حرف دوري : ينعطف آخره على أوله — وكذلك «نون السين»^(١٠٣) — كما ينعطف التجلي «البائي» من منتهى هذه الدائرة إلى أصله ، فتم بذلك حيطتها .

وما ظهرت منها به على النحو الثالث هو معاني حروف كتابه المذكورة في التحوين الأولين ، وما اختص بها من الأسرار الوجودية ، إذ من شأن القواد ان يدرجها ، إما تعقلاً أو كشفاً أو شهوداً : جماً وتفصيلاً .

(٣٧) ولا كان «الألف» ذات الحروف الجملة التي هي ، وما يتألف منها ، حظ السمع ، و«السين» ، بسناته^(١٠٤) الثلاث^(١٠٥) المشعرة بتأليف «النقطات الألفية» بناءه^(١٠٦) ، وقع «السين» ساكناً ليطابق الدال المدلول سكوناً . غير ان سكون المدلول ميت ، وسكون الدال حي . إذ [٢٠٧] المقصود من دلالة الدال ظهور المدلول ووضوحه ، فلو كان سكون «السين» ميتاً ، لاجتمع^(١٠٧) ز^(١٠٨) (في) الدال والمدلول ساكناً موت : فلم يتحقق المقصود بالدلالة .

(٣٨) وقد تحرك «الميم» بالحركة السفلية ، ليشر بأن «الإحاطة البائية» في التنزل والظهور — مع انعطافها على مقتضى دور «الميم» في مرتبة «اسم الاسم»^(١٠٩) الى مبدئها — سر^(١١٠) لم تنته الى الغاية بل لا بد لعمل^(١١١) في التنزل والظهور من نزلات : منها تنزلها الى مرتبة الاسم القائم مقام المسمى ، وهكذا حكم تعريقه .

(١٠٢) هناك «الاسم الحقيقي» وهو مسمى اللفظ ، أو عين المسمى ووجوده الحقيقي . أما «اسم الاسم» فهذا اللفظ الدال على الاسم الحقيقي (لطابق الاعلام ١٨ ب) .
(١٠٣) «النون» ايضاً حرف دوري : ينعطف آخره على أوله . والأحرف الدورية هي : الميم والواو والذال . وقد عقد لها ابن عربي بحثاً مستقلاً في جزء «سما» و «كتاب الميم والواو والذال» .
(١٠٤) سنات ، مفرداً سنة ويراد بها هنا رأس «السين» الصغيرة أو رؤوسه الصغيرة : — .

(١٠٥) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٠٢ .

٢٥ الاصل : البتة . — ٢٦ الاصل : بناء . — ٢٧ الاصل : اجتمع .
٢٨ الاصل : مبدأها .

(٣٩) وقد طلب «الباء» ألف الدرج «تنزلاً وظهوراً في مرتبة اسم الاسم»، لا يثار شفعه بباطن له السوائية الحاكمة بعدلها على ما ظهر من «الحقطة البائية» على اثنين: كالفب والشهادة، والأعلى والأسفل، والجمع والتفصيل، والنور والظلمة، ونحوهما. ولا تتم «الاحاطة البائية» الا بالثالث المؤثر شفعها، اذا التلث^{١١٦} شعار الباطن والظاهر والجامع. فبهذه الثلاث فن^٢، تمت الاحاطة وعمت.

(٤٠) و«ألف الدرج» طلب «السين» ليخرج ذخائر تلثت نقطه، في تلث ذات «السين» من كون الفوت و«سكون» الموت. — وطلب «السين» «الميم»، وذلك كطلب الشيء نفسه. إذ «الميم»، في كونه حرفاً دورياً، أربعة «ميات»: «میان» بطرد اسمه، و«میان» بعكس اسمه، والقائم من المجموع عدداً مائة وستون^{١١٦} A. فالمائة هي غاية مبلغ «الميم»، فان اربعين، بما تضمنت من العقود، مائة^{١١٦} B، فما بقي من المجموع ستون، وهو مطلوب «السين» من «الميم»^{١١٦} C.

(٤١) فال«باء» في «بسم»، ديوان الاحاطة والاشتمال، وله العمل في ديوان الاحصاء: فان الوجود^{١١٧} العام المنبسط في الكون، (الذي هو) في المرتبة الثانية^{١١٨} من الغيب المطلق، مشتمل على جميع ما هو بصدد التفصيل الى لا غاية.

(١٠٦) ظاهرة التلث، عند بعض الصوفية، عامة في عالم الحروف والمدد والمنطق والوجود، انظر كتاب الفصوص لابن عربي، الفص رقم ١١ و ٢٧؛ ورجان الاشواق، له ايضاً صفحة ٤٢ (ط. بيروت) والفترحات ١٧١/٣؛ وكتساب مفاتيح النور وتعمير القلوب في تلث المهبوب لمحمد حجازي الجزائري مخطوط دار الكتب المصرية، رقم ٢٠٨، ٨٢ م تصوف. —
A١٠٦ القيمة العددية لحرف الميم هي ٤٠.

B١٠٦ المقود او «المقامات» التي تضمنها العدد اربعون هي: ٤٠+٣٠+٢٠+١٠؛
فالمجموع: ١٠٠ «التي هي مبلغ غاية الميم».

C١٠٦ القيمة العددية لحرف «السين» هي ٦٠. —
(١٠٧) «الوجود العام»: هو اسم الوجود باعتبار انبساطه على الممكنات؛ وبهذا الاعتبار يسمى صوره جملة الحقائق... ويسمى ايضاً بهذا الاعتبار بالتجلي الساري (لطائف الاعلام ١٧٦ ب).

(١٠٨). مراتب الغيب، او المراتب الكلية هي ستة: مرتبة الغيب الغيب وتسمى مرتبة الغيب الأول، مرتبة الغيب المطلق «وهو التميز الثاني... سمي بذلك لنية كل شيء كونه فيه من نفسه ومن مثله...»؛ مرتبة الأرواح؛ مرتبة عالم المثال؛ مرتبة عالم الاجساد، المرتبة الجامعة... وذلك هو حقيقة الاتقان الحقيقي الكامل... (لطائف الاعلام ١٥٣ ب) راجع

في الاصل: الثالث.

(٤٢) «والميم» فيه هو ديوان الاحصاء. فان قسم الوجود المأبسة - بنامها - منتهية إليه : فإن اربعين ، كما ذكر آنفاً ، يتضمن مائة . فأدم - عليه السلام - في منتهى دور الایجاد الموزني رتبة «الميم» في «بسم» ، واجد عين الوجود في «الاسماء» المعروضة بحسبها . ومحمد - صلى الله عليه وسلم - في منتهى سير الوجود ، الموزني رتبة «ميم» «الرحيم» ، واجد «الاسماء» في عين المسمى بحسبه .

(٤٣) بل آدم واجد «الاسماء» عن المسمى الغائب . اذ لا حكم لخلافته الا في غيبة المستخلف عنه . ومحمد - صلى الله عليه وسلم - واجد المسمى مع «الاسماء» الجملة : ولذلك كانت مطالبته^(١٩٩) ورويه^(١٠٠) وبعثه^(١١١) للحق المتجلي له ، جلالة واستجلاله^(٢) . ولهذا السر ، وصف - صلى الله عليه وسلم - ا - [٤.82] «بالرؤوف من^(٢) الرحيم^(١١٢)» وهو المقبول فيه من^(٢) :

رحيم بين رحمانين كثر بين بستانين
وتلميذ حديد القل ب ملقى بين امتاذين
فقل للحاذق النحوي و ان السر في هذين^(١١١) ١٨

ايضاً شرح اصطلاحات الصوفية لقاشاني مادة : المراتب الكلية . هذا ، وينبغي ان لا يخلط بين المراتب الكلية وبين المراتب الكلية (التي هي خسة لاسنة ...) وبين العوالم الكلية ، التي هي ايضاً خسة لاسنة ا (انظر اصطلاحات لقاشاني وطراز المحور نسخة باريز الاصلية رقم ٤٨٠٣ .

(١٠٩) اشارة الى آية ٩ من سورة ٧٣ ، وآية ١٢١ من سورة ٩ .

(١١٠) اشارة الى آية ١٠ من سورة ٤٨ .

(١١١) اشارة الى آية ١٧ من سورة ٥٨ .

(٨١١) هذه الآيات الثلاثة واردة في كتاب «المطلع الى المقصد الاسمي في الاشارات...» لابن عربي ، انظر مخطوط بحسب افندي رقم ١٢٣/٢٢٦٩ ؛ وفي كتاب «الانادة لمن اراد الاستفادة» للشيخ الأكبر ايضاً ، انظر مخطوط الفاتح رقم ٥٣٢٢/١٩٦ . - وجاء في كتاب «نسخة الاكوان في معرفة الانسان» للشيخ الأكبر ما يلي : «ورد على سؤال من السمع ، فالتفت ففهم على كثير من الناس ... نص السؤال : وسم بين رحمانين (ال آخِر الآيات الثلاثة) ؛ وهذا يدل على ان الآيات لخير ابن عربي . انظر مخطوط اسد افندي ، رقم ١٧٧٧/١ - ٢٢١ (آخر الكتاب ورقة ٢١١ ب) . - هذا ، وقد وردت هذه الآيات مرتين في كتاب «منتهى البيان في كشف تطايح الاستنار ...» مؤلف مجهول ، مخطوط باريز رقم ١٨٨٩/٤٨٠١ . -

(١١٢) اشارة الى آية ١٢٨ من سورة التوبة (= ١١) .

ص ٢ الاصل : بالرؤف . - ص ٢ الاصل : + و شر .

« فالرحيم » يكونه بين الرحمانية المطلقة الذاتية ، وبين الرحانية الاحاطية الصغانية ؛ (هو) كثر ينشئ ط^٢ بقوة الذاتية كمال ظهور الجمعين ، المعبر عنها « بالبستانين » . و(هو أيضاً) كتمليذ يستدعي منها ، بالسنة ما في قابليته الأولى ، مدد الوجود جلاءً واستجلاءً : ليتحقق بذلك ، من فاتحته المقول عليها : « كنت نبياً^{١١٣} » ، ومن خاتمته المقول عليها : « لاني بعدى^{١١٤} » ، - حفظ عموم الكون من الوجود .

(٤٤) « فللرحيم » ، في بينونة الجمعين ، الأخذ والعطاء مطلقاً : وجوداً وظهوراً . وسر هذا الإجماع بين « رحمن » ط^٢ البسمة وبين « الرحمن علم القرآن^{١١٥} » ! - فافهم ! فإن نور الوضوح من منصّة جلاء الروح تنفس بأنفس اجناس الفتح ، ودام فيض ديمها للجنان ، حتى ظهرت يتابعها منه الى القلم واللسان^{١١٦} !

(١١٣) حديث : « كنت نبياً وآدم بين الروح والجسد » انظر ترجمته وروايته في كتاب الشريعة للأجري ٤١٦-٤٢٥ . وفكرة قدم محمد ، صل الله عليه وسلم ، أو بتصور أدق قدم « حقيقته الذاتية » ، كما يدل عليها هذا الحديث الشريف وأمثاله - يقول بها أهل السنة والجماعة ، راجع ابن بطّة (ك. الشرح والابانة) ص ٦٠ (النص العربي) . ولكن بدون شرح غيبي لها ؛ هذا الشرح يجده عند الصوفية وعند الشيعة... راجع كتاب الكليات الالهية الجليل (مخطوط) ورسالة التحقيقات الاحدية في حياطة الحقيقة المحمدية لأحد بن اسماعيل بن زين العابدين البرزنجي (ط. القاهرة ١٣٢٦ هـ) ، راجع أيضاً مقالة الاستاذ المستشرق الكبير ماسينيون في دائرة المعارف الفرنسية (ط. فرنسية) *EL, III, 1027-1028, (sous Nûr Muhammadî)* .

(١١٤) انظر الأحاديث الخاصة بفتح محمد للانبياء جميعاً في كتاب الشريعة للأجري ٤٥٦-٤٥٧ .

(١١٥) سورة ٥٥ (الرحمن) / ١-٢ .

(١١٦) انظر تفصيل المباحث الخاصة برمزية « الألف » من الوجهة الباطنية في « كتاب الألف » لعبد الكريم الجليل . وها هي فصوله : ١) حقيقة الألف وسريانه في سائر الحروف ؛ ٢) رمزية الألف . وما يناسبه من العالم الكبير ٤- ٣) حدد الألف وبساطته ٤- ٤) الاسماء الظاهرة والباطنة في الألف ٤- ٥) طبيعة الألف ٦- ٦) اطوار الألف ٧- ٧) ما يناسب الألف من الملائكة المقرئين ٨- ٨) خصوصية الألف ورمزيته ٩- ٩) ما يناسب هذا الحرف من الانسان... ٤- ١٠) صورة الألف في العالم البلوي... هذا وابن عربي قد خصص رسالة صغيرة لمباحث الألف سماها : « كتاب الالف وهو كتاب الاسدية » مطبوع في سمرقند ضمن مجموعة « رسائل ابن العربي » .

ط^٢ الاصل : شي . - ط^٢ الاصل : رحمان .

— الله —

(٤٥) اعلم ان الاسبم كل "نجل" ظهر من غيب الوجود وتميز عنه ، اي تميز وظهور كان . فهو علامة على مسماه ، ليعرف بمجسها . واللفظ الدال على الظاهر المتميز ، الدال على المسمى (هو) اسم الاسم . فالاسم الله هو الظاهر المتميز عن الحق باعتبار تعيينه في شأن ع^٢ كلي ، تحكم فيه على شؤونه ع^٢ القابلة منه أحكامه وآثاره . وهذا الشأن ف^٢ الكلي (هو) حقيقة جامعة ، هي كيفية تعيينه — تعالى ا — في علمه بنفسه .

(٤٦) والملاحظ في التسمية « بالله » ، الوجود مع المرتبة ؛ و« بالرحمن » ، الوجود من حيث انبساطه على العموم ؛ و« بالرحيم » ، من حيث انقسام الوجود حسب تخصيص الاستعدادات . هذا نص كلام اهل التحقيق ^{١١٦} A .

(٤٧) ولا انتهى تنزل « الباء » بعمله في « الاسم » الى غاية ، انعطفت في المعنى الى اولها ، ظهر بعمله ايضاً في « الاسم » الذي قام مقام المسمى ، حيث كان انبساط الوجود العام « البائي » قاضياً بظهور عموم الالهية . فحصل بسراية عمله في نظم « البسملة » ، التي هي المنزل الجامع والمدون المحيط بالخيطات جميعاً ، كمال الاتصال بين « الاسم » و « اسم الاسم » ، بل بين « الميم » و « اللام » . فان الميم ، بهذا الاتصال ، طلب مقامه في مستوى سلك « اللام » ، الذي هو نظير مسافة ملك الظهور ، ونظير مواقع تفصيل الوجود ، أجناساً وانواعاً وأصنافاً وأفراداً ، غيباً وشهادة . فان « الميم » هو بناء كمال الصورة ، التي هي مطلوب عموم الإلهية في منتهى مسافة ملك الظهور ، [E. 8b] أو قل : في منتهى سلك « اللام » . فهذا

١١٦ A) « وإذا اخذت حقيقة الوجود بشرط شيء ، فاما ان ترتبط بشرط جميع الأشياء اللازمة لها ، كليتها وجزئيتها ، المسماة بالأسماء والصفات : (هذه) هي المرتبة الإلهية ، المسماة عندهم بالوحدانية ومقام الجميع ... وإذا اخذت (حقيقة الوجود) بشرط كلمات الأشياء ، تسمى مرتبة اسم الرحمن ، وبالفعل الأول ، المسمى بلوح القضاء وام الكتاب والقلم والأهل ... »

وإذا اخذت (حقيقة الوجود) بشرط ان تكون الكلمات فيها جزئيات منفصلة ثابتة ، من غير احتياجها عن كليتها : فهي مرتبة الاسم الرحيم ، وبالفعل الكلية ، المسماة عندهم بلوح القدر ، وهو اللوح المحفوظ ، والكتاب المين » (كشاف اصطلاحات الفنون للتهانوي ٥٢٩/١) .

ع^٢ الاصل : شان . — ع^٢ الاصل شؤونه . — ف^٢ الاصل : الشأن .

المتهى، المختص بكمال الصورة، مقام هو مطلوب الميم من اللام ونخرجه !

(٤٨) و«الهزة». الدارجة في اتصال الميم واللام، هي شاهد الحق باعتبار تعينه - أولاً - في شأنه في الكلي، الجامع للشؤون لا الجملة. وقد انخفيت بالدرج، لتعود لـ - بحفاها وسقوط حركتها - الى فونها الاصلي وانقطاعها عن اللام، المشعر بتفصيل ما قدر وجوده في مسافة ملك الظهور. وذلك لتحقيق سر: «كان الله وليس معه شيء» (١١٧) مع ظهوره في كل ما ظهر وتميز وتعدّد. - ولذلك اتصل «الألف» باللام لفظاً بعده، ليرتب على السر المذكور سر: «والآن كما كان!» (١١٨)

(٤٩) و«اللام» بناء ملك الظهور مطلقاً. وهو حد فاصل، يستجمع في مستوى سلكه التطورات «الألفية» التفسّية، في صور الحروف الجملة. ويشعر ايضاً بتطورات الوجود في مسافة ملك الظهور. جمعاً وتفصيلاً.

و«اللام»، لآمان: مدغم ومدغم فيه. فان ملك الظهور، الذي هو مساق التزلات «البالية»، غيب وشهادة. والتعب مدغم في الشهادة. اذ لا تقوم الصور الا بحقائقها الباطنة، فكما ان الشهادة، بصورها، معرفة وموضحة للمستبصر عن احوال الحقائق الغيبية وأحكامها، فكذلك الحقائق معرفة وموضحة للاستمرار الوجودية المستجدة فيها. والأسرار الوجودية شاهدة بظهور الحقيقة المطلقة، في اختفائها بتعينات الاسرار الوجودية والحقائق الغيبية والصور الشهادية.

وقد حرك «اللام» بالحركة السوائية الفتحية، ليشعر بان القيومية الظاهرة في ملك الظهور «اللامى»، القائمة بعدلها السموات والأرض، إنما هي من معدن فوت الجمع والوجود: فان الحركة السوائية مادة «الألف»، الذي له قيومية الحروف الجملة.

(١١٧) اشارة الى حديث: «كان الله ولا شيء معه» وهو نزوي في صحيح التجاري (باب التوحيد وبه الخلق، وفي سنن ابن حنبل ١٣١/٢). - وهو احد مسائل الحكم الترمذي في كتابه غم الأولياء. (انظر الفتوحات ٥٦/٢ وكذلك الجواب المستقيم: نسخة يازيد رقم ٢٢٤٢/٣٧٥٠).

(١١٨) هذه الزيادة ليست من سلب الحديث المتقدم بل هي مدينية فيه (فتوحات ٣/٥٦).

ق الأصل: شأنه. - ك الأصل: لشؤون. - ل الأصل: ليميد.

ولما كان «اللام» في مستوى مدّ «الألف» التّفسي، بين حدّي «الهمزة» و«الميم»، كان من مستوى «اللام» الى حدّ «الهمزة» من معارج الغيب؛ ومنه الى حدّ «الميم» من مدارج الشهادة. ولذلك صار «اللام»، بوسطيته الجامعة، وسادة ظهور «الألف». الذي له أحدية الجمع في موقع «الالتفاف» و«التعاقب»!

(٥٠) فإذا ظهر «الألف»، من معدن مدّ الوجود، في القوة المنطقية على «اللام»، بالتقدم والحكم، تعيّن باجتماعها تطورات الوجود في الأعيان الوجودية في مسافة الظهور وتحققت.

وإذا ظهر «اللام»، بانضغاط التجلي الكلامي بسين نقطتي الجوزهر^{١١٨} م بين الرأس والذنب، في القوة النطقية، على الألف بالتقدم والحكم، كان التفافها لاذهاب التطورات [f.9a] الوجودية وطبّتها مطلقاً. وإليه إيماء المحقق^{١١٩}، حيث قال ذ^٢:

تعانق «الألف» العلام و«اللام» مثل الخبيبين فالاعوام أحلام والتفت الساق بالساق التي عظمت فجاءني هـ^٣ منها في اللف إعلام ان الفؤاد هـ^٤ اذا معناه عانقه بدا له فيه إيجاد وإعدام!

فلما كان للاسم (الله)، بتضخيمه وتضعيف «لامه» وتحركه بالحركة العلوية، ظهور لا يدانيه الخفاء، عصم عن «التنكير». ولذلك من تحقق بعبوديته (- بعبودية الله)، لزمته الشهرة. وحيث أخلى «الاله» عن التضعيف بالتضخيم، لم يعصم عن ذلك. فالتحقق بعبوديته (- بعبودية الإله)، قد يكون ظاهراً وقد يكون خاملاً، مجهولاً لا يعبا^٢ به^{١١٩} أ!

(A118) «الجوزهر عند أهل الحية هو العقدة، أي عقدة الرأس والذنب ... ويطلق أيضاً على مثل القمر. سمي به إذ على محيطه نقطة مساة بالجوزهر ... وقال عبد المل البرجدي في حاشية الجفني، في باب حركات الأضلاك: الجوزهر، بغير إضافة، يطلق على مثل القمر؛ وبالإضافة، يطلق على العقدة» (كشف اصطلاحات الفنون لفتاوي ٢٠٢/١، ط. كلكته ١٨٦٢). هذا، ولقطة جوزهر مبرحة إما عن كوزهر وهو طرف الحية؛ وإما عن جوزهر، أي صورة الجوزر انظر المرجع ذاته ١٠/١ ودفاتر المعارف الاسلامية (نص فرنسي) ١٠٦٠/١ وفتح العلوم للسكاكي (ed. van Vloten, Leyde, 1895) ص ٢٢٠.

(١١٩) هو ابن عربي وعنه الأبيات التالية ثابتة في الفتوحات: ٧٥/١. (A119) انظر أيضاً كتاب «المباداة» لابن عربي، بحث: «عبادته» و«عباد الإله» وانظر أيضاً الفتوحات، ١٩٧-١٩٦/٤.

م^١ الاصل: الحيد. - ذ^٢ الاصل: + شعر. - هـ^٣ الاصل: فعاقي. - و^٤ الاصل: الفؤاد. - ي^٥ الاصل: ي^٢ ياء.

(٥١) فأحدية الاسم ، التي هي مدلول « ألفه » المتصل ، قاطعة تعلقه بالكون ، فسماه ، من هذا الوجه : « أولٌ لا يقبل الثاني ، ومطلق لا يقبل التقييد ، وواحد لا يقبل الكثرة . فهو اسمٌ قاطع نسب الشركة في تسمية الخلق به : بحق أو باطل .

وحيث كانت التسمية به ، باعتبار تعين مسمَّاه ، بالشأن ^١ الكلّي الجامع ، الذي بعض وجوه عموم الالفيه ، القاضية بوجود المألوهات وظهورها رجعت « الاسماء » السائلة ، باللسنة المحاضرة ، وجود مظاهرها من الأعيان الامكانية الى حضرتها العليا وحيطته الوسى . وهكذا الأعيان السائلة منها ظهور الاسماء لوجودها . فن هذه الحضرة إجابة السائلين ب^٢ : ألا ترى ان العائل والسقيم ، اذا سألا الكفاية والشفاء من حضرتي « الكافي » و « الشافي » ، ليست قبلة سؤلهم ت^٣ إلا « الله » ؟ فيقول (احدهما) عند ابتاله اليه : يا الله ! والمقصود بذكره « الكافي » و « الشافي » .

(٥٢) وأما (الألف المتصل باللام ، الذي هو محل تفصيل ما ظهر وتميز بمن كل ما بطن ، فشاهد بصحة هذه المحاضرة الاسمائية ، ويتعلق الاسم « الله » بإنشاء الكون على مقتضى السؤال الاسمائي ، بألسنتها المعنوية عند المحاضرة . فإن تحقيق الإجابة ، إنما هو باقتران الوجود والمرتبة أولاً وليس ذلك إلا بالتجلي المختص بالاسم « الله » . والاقترانات التفصيلية ، بين الوجود والمراتب ، الى لا غاية ، إنما هي منشئة من الاقتران الأول فيه . فانفصال « الألف » من « اللام » أولاً ، واتصاله به ثانياً ، هو بناء انطلاق الاسم في انحصاره وانحصاره في انطلاقه . فهو ، في رتبته العليا الجمعاء ث^٤ ، باطنٌ مستبين ، متصلٌ في انفصاله ، منفصلٌ في اتصاله .

(٥٣) وأما اتصال « الهاء » بـ « اللام » - رقاً - فشرع بان الظهورات التفصيلية « اللامية » ، بعد [٢, 9b] انتهائها ج^٥ الى غاية تقتضي كمال الصورة ، تنتهي الى غيب ، أنبأ ح^٦ عن احاطته الوسى « هاء » الاسم . وهو باطنٌ مغيب في الظاهر المشهود ، كمجوامع احوال الوجود وأحكامه الآجلة الى الأبد .

ولذلك ينقلب في مبتدأ خ^٧ دولة « هاء » الاسم - وهو ظهور أشراف ختام

١ الاصل : بالشأن . - ب^٢ الاصل : السؤالين . - ث^٣ الاصل : سؤلهم .
ث^٤ الاصل : الحصى . - ج^٥ الاصل : انتهائها . - ح^٦ الاصل : انباء .
خ^٧ الاصل : مبتدا .

أمر العاجل - ما في قبضة كون القوية وطيا الآن ، ظاهراً جلياً . وهو المقول فيه : «يوم تبلى السرائر»^{١٢٠} . فيطراً^٢ ، إذ ذاك ، على الظاهر الآن سواد انقضاء ، وعلى الباطن الآن شعشة كمال الوضوح والظهور : طريان الليل على النهار والنهار على الليل . ألا ترى غيب «الهاء» - آجلاً - كيف ينقسم على الدارين ، انقسام «الهاء» في الكلمات على القوسين ؟

(٥٤) فدولة «هـ» الاسم ، انما تحفظ بالهوية المطلقة ، الكامنة في الكون العاجل ، أصول العوالم الخمس عليه . وهي الغيان : المطلق والمضاف ؛ والحسّان : المطلق والمضاف ؛ والجامع المحيط^{١٢١} بالجميع . ولا حكم لعدده في الكون الآجل . فإن الكشف المطلق يُبدي فيه الكثرة بلا عدد ، ويظهر في كل شيء^٢ كل شيء^٣ ، حتى يظهر كل فرد ، من افراد شؤون^٣ مجموع الأمر كله ، بصورة الجميع ووصفه وحكمه : بحيث يضاهي كل شأن^٣ من^{١٢٢} الشؤون^٣ الشأن^٣ الكلي الجامع ، الذي به نسمي الحق بالاسم «الله» . فاتهم !

و «الهاء» ، بكونه حرفاً احاطياً ، دارت أحدية الاسم بالتجلي من نفسها الى نفسها ؛ وبحركته السفلية من نفسها الى الغير . ولذلك اتصل في التلطف بالولاء^٣ المشرع بانقسام عالم الظهور الرحاني بالكون العلوي والسفلي . فتلغوي ، من الرحمة الرحانية ، الترحفات المائية ؛ والسفلى منها ، الدركات المائية .

١٢٠ سورة رقم ٩/٨٦ -

(١٢١) لتسع الى تعريف هذه العوالم الخمس الكلية ، كما ذكرها صاحب «طراز الحود...» : «الغيب المطلق (هو) المشتل على المعاني المخدرة والحقايق الالهية من الاسماء والصفات ، و (الحقايق) الامكانات من الاحيان الثابتة في العلم الالهي . و (اما) الحس المطلق (فهو) المشتل على الصور الشهادة القاضية بنام الظهور والاعلان ... والنيب المضاف (هو) المشتل على الروح الاعظم ، الخائر في هيئته كافة الارواح العلوية ، الظاهرة في عرصة الوجود بالامر الملئ . والحس المضاف (هو) المشتل على الصور المثالية ، سواء كانت صور الحقايق الالهية او الامكانات ... (والعالم الكل) الخاص (هو) الوسط الجامع بين التبيين والحسين (هو) المختص بالمرتبة الانسانية » . - مخطوط باريز الاهلية رقم ١٤٠٨ (مادة العوالم الخمس الكلية) . -

(١٢٢) «الشؤون» ، ويقال : الشؤون الذاتية ، ويعني بها اعتبارات الواحدة المتدرجة فيها في المرتبة الاولى وهي التي تظهر في المرتبة الثانية وما تحتها من المراتب بصور الحقايق المتنوعة (لطائف الاعلام ٩٨ ب) . -

٢ : الاصل : يطرأ . - ٣ : الاصل : شي . - ٣ : الاصل : شئون . - ٣ : شأن .
٣ : الاصل : الشئون . - ٣ : الاصل : الشأن .

(٥٥) ولا كان عدد حروف الاسم ، بعد اسقاط حروفه المكررة ، ستة وثلاثين حكم الاسم ، بتجليه على الدهر ، ان يكون منه «لرفيع الدرجات» (١٣٣) ، في كل دور سنوي ، ثلاثماية وستون دوراً يومياً : طبق عدد «الرفيع» . و يكون عشر ذلك مطمح تجليه الواحداني ، القائم بتفصيل مراتب التوحيد : وهو ستة من شوال وشهر رمضان ، «الذي انزل فيه» (١٣٤) القرآن ، «المشتمل على ستة وثلاثين آية ، توضح مراتب التوحيد» (١٣٥) : طبق عدده المذكور .

(٥٦) فمنها توحيد الهوية ، كقوله تعالى : ﴿الله لا اله الا هو﴾ (١٣٥) ومنها توحيد «انا» ، كقوله تعالى : ﴿انني انا الله لا اله الا انا﴾ (١٣٦) . ومنها توحيد «انت» ، كقوله تعالى : ﴿فنادي في الظلمات﴾ (١٣٧) ان لا اله الا انت ﴿ ومنها توحيد الاسم [f. 10a] نفسه ، كقوله (تعالى) : ﴿انهم كانوا ، اذا قيل لم﴾ (١٣٨) : لا اله الا الله ، يستكبرون ﴿ . ومنها توحيد الصلة ، كقوله (تعالى) : ﴿قال : آمنت أنه لا اله الا الذي آمنت﴾ (١٣٩) به بنو اسرائيل ﴿ .

(٥٧) و «الألف» الذي هو فاتحة الاسم ، مع اقتضائه ص^٢ في أوليته كمال الانقطاع عن غيره ، اذ «لا نسبة بين الذات والسوي إلا العناية ولا زمان إلا الازل» (١٣٠) ، كان — من حيث معنى يرجع باعتبار منه الى ظهوراته في مصادر النطق — يطلب «اللام» طلب الذات المطلقة شأناً ص^٣ كلياً فيه افراد مجموع الأمر كله . ولذلك جمع «اللام» في اسمه حرفي مبتدأ ط^٢ سلسلة المصادر وممتهاها ، ليكون ما بينها مستواه . كما حاز

(١٢٣) سورة رقم ١٥/٤ .

(١٢٤) سورة رقم ١٨٥/٢ .

(١٢٤) انظر تمهيد وترتيب هذه المراتب جميعها في الفتوحات ٤٠٥/٢ - ٤٢١ .

(١٢٥) سورة رقم ٢٥٥/٢ : ١/٣ .

(١٢٦) سورة رقم ١٤/٢٠ .

(١٢٧) سورة رقم ٨٧/٢١ .

(١٢٨) سورة رقم ٣٥/٣٧ .

(١٢٩) سورة رقم ٩٠/١٠ .

(١٣٠) النص لصاحب «عاشن المجالس» ، ابن العريف ؛ وهو ثابت في مقدمة «مجلس المجالس» . وشارحنه قد تصرف في النقل قليلاً .

ص^٢ الاصل : امضاه . - ص^٣ الاصل : سانا . - ط^٢ الاصل : مبتدا .

الشان ٢ الكلي ، المنبّه عليه في كماله الوسطى ، كمال غائمة الظهور ،
المقول عليها : « كنت نبياً » ١٣١ ، وكما خاتمته ، القول عليها : « لا
نبي » ١٣٢ بعدى ، ليمتص به حاق وسط الكالين ، المقول عليه من وجه
« أوتيت جوامع » ١٣٣ الكلم ، « من وجه آخر : « بعثت لأتمم مكارم » ١٣٤
الاخلاق » وهو اليوم أكلت لكم دينكم » ١٣٥ .

(٥٨) وطلب « اللام » الظاهر « اللام » المدغم فيه طلب الشيء ع
نفسه ، ولكن بصفة تقابل صفة ظهوره . كما طلبت الشهادة ع الملكية
غيب الملكوت المدغم فيها ع ، لتنبعث الآثار والاحكام الوجودية من الحقائق
الباطنة الى الصور القابلة لها .

وطلب « اللام » « الالف » المتصل به - تلفظاً - ليم حكم « اللام » ،
في تقدمه عليه ، حكمه في تأخره عنه : باذهاب الموضوعات الوجودية ،
وتبقيتها وتحققها ، كما عم حكم الاسم بالمشيئة ف ، في المحو والاثبات :
« يحو الله ما يشاء » ١٣٦ ويثبت .

(٥٩) وطلب « الألف » « الهاء » طلب الشيء ع لإحاطته العليا ،
فإن الهوية المطلقة ، التي هي باطن « الهاء » ، اليها المنتهي مع اختفاؤها ك
في لبس الانبياء ظاهراً . وكما ظهور « ألف » الذات ، في حجاب
« تنفس » الرحمن ك ، في العوالم الخمس ١٣٨ ، المنبّه عليها من قبل
والدال عليها من الاسم عدد « الهاء » . فافهم ! وحاول من سوانح الكرم ،

(١٣١) انظر ما تقدم تعليق رقم ١١٣ .

(١٣٢) انظر ما تقدم تعليق رقم ١١٤ .

(١٣٣) حديث « أوتيت (أو أعطيت) جوامع الكلم » ثابت في « باب فضائل النبي وكراماته »
راجع كتاب الشريعة للأجري ٤٩٨-٤٩٩ . وانظر ما تقدم تعليق رقم ٦٦ .

(١٣٤) حديث مروى في الموطأ (تنوير الحوك ٢/٢١١) والمقاصد الحسنة ٥٩ وهو
ثابت في الأحياء وشرحه (شرح ٧/٩٣) وكنوز الحقائق للسناوي وكشف المغا ١/٢١١ :
(من المتنبي في تحقيقه لكتاب فناء السائل) .

(١٣٥) سورة رقم ١/٥ .

(١٣٦) سورة رقم ١١/١٣ .

(١٣٧) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٠١ .

(١٣٨) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٣١ .

ط : الأصل : الشان . - ع : الأصل : الشيء . - غ : وضع النسخ رقمي ٢ تحت لفظ
« الشهادة » . « فيها » ليدل على أن الضمير في « فيها » يعود على الشهادة . - ف : الأصل :
بالشيء . - ق : الأصل : الشيء . ك : الأصل : احتماها . - ل : الأصل : الرحمن .

في حيلة هذا الاسم الشريف ، نقد ما لا يحفل ولا يعلم وحاصل كل
معرب (١٣٩) ومعجم ١

- الرحمن -

(٦٠) لكل اسم إلهي وجهة في اطلاق وجوده ، هو فيها مطلق في
تقيده ، مقيد في اطلاقه . فـ «لنفس الرحمن» له^٢ سكون في وجهته المطلقة ،
وسكون في انبساطه باطناً على عموم القابليات.

(٦١) فسكون «الألف واللام» في «رحمن م» البسمة ، [٢. ١٥] ،
حالة اندراجها ، بناءً سكون النفس في الحالتين .

وإنما ظهرت الحركة العلوية مع التضعيف في رائه^٣ المبتدأ^٤ به ،
لتشعر ببسط الرحمة الوجودية الرحمانية - باطناً وظاهراً - على كل ما تطور
به وظاهر مدّ النفس الرحاني . فإن «الراء» في نفس و^٥ الانسان لتطور
تسكّر في مستوى سلك «اللام» ، المتطور بصور الحروف التي هي صفي
تقاطع و^٦ في الخارج . ولذلك تخرج «الراء» ، من مصدر النطق ، مكرراً .
فهو ظاهر «اللام» ، من حيث كونه مُعبّراً عن تطور مستواه بصور الحروف
(٦٢) ولما كان مدّ النفس ، من مستوى «اللام» ، على قسمين :
قسم يلي مبتدأ^٧ امتداده ، وقسم يلي متناه ، فالأول معارج الترقّي والثاني
أدراك^٨ ١٣٩ أ التردّي ؛ - فقسم الرحمة الماية الرحمانية ، في القسم الأول ،
درجات مائة ؛ وفي الثاني ، دركات مائة : فشمول حيلة «الراء» على
القسمين ، بتكرره ، جمّع من العدد مائتين .

فـ «الألف» الفاتت في «الرحمن» ، لعموم الرحمة واطلاقها . و «اللام»
الساكن ، سلسلة الحكمة باطناً . و «الراء» ، سلسلة انتظام الأطوار والاكوان
حسب اقتضاء الحكمة ظاهراً . فافهم ١

(١٣٩) يحسن ان يقارن مع هذا الجزء الصغير الذي خصصه ابن عربي لكلمة «الله» وسماء
كتاب الجلالة وهو كلمة «الله» طبع في حيدرآباد ١٣٦٧ مع مجموعة رسائل ابن العربي .
(١٣٩) أدراك ، مفرداً دَرَكَ ودرَكَ ، وهي هنا حرفة الهلاك .

م^٣ الاصل : رحمان . - ن^٤ الاصل : راء . - ه^٥ الاصل : المبتدأ . - و^٦ وضع التنازع
وفي تحت كلمة «نفس» وكلمة «تقاطع» ليشير ان الضمير في «تقاطع» يعود على «نفس
الانسان» . - ي^٧ الاصل : مبتدأ .

(٦٣) «وَأَمَّا «الحاء» ، فهو عماد الخيطة الرحمانية وحاملُ سرِّ «الحي القيوم»^(١٤٠) فيها . فإن بسط الرِّحة المطلقة الرحمانية ، على القابليات الكائنة ، انما يتوقف أولاً على نفخ الروح^(١٤١) الاعظم — امتناناً — في قابلية^(١٤٢) الموجود الأول ، الظاهر بكماله الجمعي الاجمالي في حافٍ وسط الماء . —

(٦٤) وسر هذا العماد في الروح المتفوخ في القابل الأول الحياة التي هي كماله الأول ، وفي الحياة الروح الذي به قيامها . ويظهر هذا السر من الموجود الأول ، باعتبار انطباعه في الصورة^(١٤٣) الأولى الطبيعية العرشية التي هي مستوى^(١٤٤) «الرحمن» .^١ ولكن في عماد قام من مركز محيط العرش الى فوقيته المسماة ، من وجه ، بالمستوى الاعلى^(١٤٥) .

فهذا العماد هو مسرى الروح والحياة والقيومية . وهو ساقٍ حاملٌ ،

(١٤٠) اسمان الميان ويزدان في آية ٢٥٥ من سورة ٢ وفي آية ١١١ من سورة ٢٠ .

(١٤١) «الروح الاعظم» ، يعني به العقل الأول ويقال له : القلم الاعلى . وذلك ، لان العقل الأول له ثلاثة وجوه متوية كلية . فالوجه الأول أخذه الوجود والعلم بجملته بلا واسطة ... من حضرة موحده . فباعتبار هذا الوجه يسمى بالعقل الأول : لأنه أول من عقل عن ربه ، وأول قابل لفهم وجوده . والوجه الثاني هو تفصيله لما اخذه بجملته في الفرح المحفوظ بحكم «اكتب علمي في قلبي» «واكتب ما هو كائن» . ويسمى هذا الوجه بالقلم الاعلى والوجه الثالث ، كونه حاسلاً حكم التجلي الأول وينسبها الى مظهريته في نفسه لفظة حكم الوحدة والبساطة عليه . وهذا الاعتبار هو حقيقة الروح الاعظم المحمدي ونوره ، لكونه جامداً لجميع التجليات الالهية منها والكيفية ومنشأ جميع ارواح الكائنات» . (لطائف الاعلام ١٨٦) . قارن هذا مع تعريفات الميرجالي ١٢٠ وكتاب الاربعين مرقية للجليل ١٤ وخصوص الحكم ٣٠٧/٢ وما بعدها ، ٣٣٦ وما بعدها (قسم التطبيقات) وكتاب الانسان الشيخ الجلدي ، مخطوط باريس الاهلية رقم ١٣٥٥/٢٢١ب-٢٢٥ .

(١٤٢) «قابلية الموجد الأول» أو القابلية الأول» هي أصل الاصول (=) وهي الوحدة التي هي أصل كل قابلية وتفاعلية (لطائف الاعلام ١٢١) . كما هي ايضاً ، اعني القابلية الأول ، «التعين الأول» (نفس المصدر ١٣٨) . والتعين الأول «يعنون به الوحدة التي انتقلت عنها الالهية والواحدة وهي أول رتب الكائنات وأول اعتباراتها وهي القابلية الأول ، تكون نسبة الظهور والكون إليها على السواء . ويميز بالتعين الأول عن النسبة العلمية الناتجة باعتبار تميزها عن الذات الاختيار النفسي لا الحقيقي ... (نفس المصدر ١٤٦-١٤٦ب) .

(١٤٣) «الصورة الأول» ، يعني بها «التعين الثاني ... (الذي هو) أول قابل للكثرة ، التي هي سرور وظلال للاختبارات التدريجية في الوحدة» ... (لطائف الاعلام ١٠٣ب) .

(١٤٤) «مستوى الرحمن» «المستوى الاعلى» رمز بها الى قلب الانسان الحقيقي ، قلب الانسان الكامل لان هذا القلب هو الذي وسع الحق (لطائف الاعلام ١٣٩) ٣٩ب ، ٥٨ب وانظر ما يأتي تجلي رقم ٣١ (تجلي الاستواء) .

١٤١ الأصل : الرحمن .

في طور تنزل الوجود الرحاني ، أعباء «الحى القيوم»^{١٤٥} ، وفي طور ترقية ، أسرار «ذي المعارج»^{١٤٦} . وهو القول عليه : «يوم يكشف عن ساق»^{١٤٧} .

فنه تنبسط الروح والحياة الى اقطار الكون وأنحائه . ب^١ — فالصورة العدلية ، القائمة . بحقوق مظهرية هذا الروح والحياة والقيومية ، صورة «انسانية نشأت»^{١٤٧} من طينة A نقطة «الكعبة» ، التي هي في أديم الارض محاذية لمركز محيط العرش ولنقطة قرقية ، المعبر عنها [f. 115] بالمستوى . وهذه الصورة التي هي محط أعباء الحياة والقيومية ، في طور التنزل الغائي ، هي التي خلقت في أكل الوجوه وأعلها : «على صورة الرحمن»^{١٤٨} .

(٦٥) ولا اتصل الساق ، من الحيشة الفوقية ، بالمستوى العرشي الذي هو أول الاجرام الطبيعية ، المشتعلة على الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة ؛ ومن الحيشة التحتية ، بنقطة «الكعبة» المحاذية لمركز العنصرية ، التي منه انفتحت «الأسطُفُسات»^{١٤٩} الاربع ، أخذ «الماء» ، المحمول بسره على الساق ، من العدد ثمانية .

(١٤٥) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٤٠ .

(١٤٦) انظر سورة ٣/٧٠ .

(١٤٧) انظر سورة ٤٢/٦٨ .

(١٤٨) العين او الطينة هي «قابلية تميزت في المرتبة الأولية الغيبية لقبول التجلي الأول الاحدى ، المشتعل على مفاتيح القلب والامهات الاصلية الالهية الأول ، وما تحت اساطها من التجليات الاصلية المتفصلة الى لا غاية ، وتفرعت منها القابليات الماسطة للتجليات الاصلية المتبوعة ، والفرعية التابعة كلياتها لكلياتها ، وجزئياتها لجزئياتها ، الى ما لا غاية . (مخطوط القوامع المشرقة... نسخة باريز رقم ١٥١/٤٨٠١) . — هذا ، وانظر الابحاث المتعلقة بالطينة في :

— *Jābir Ibn Ḥayyān*, vol. III (M.I.E. XLV), Le Caire, 1942, p. 171, 340;

— *Beitrag zur Islamischen Atomlehre*, Berlin, 1936, p. 39;

— *Sa'adya, Commentateur du « Livre de la Création »*, Paris, 1960, p. 33.

(١٤٨) اشارة الى حديث «خلق الله آدم على صورته»، وفي رواية اخرى : «... فان ابن آدم خلق على صورة الرحمن» . — راجع الروايات المختلفة لهذا الحديث الشريف في كتاب «الشريعة» ص ٣١٥-٣١٤ ؛ وفي «صحيفة هام بن منه» رقم ٥٨ . وفي البخاري ١/٧٩ ؛ ومسلم ٤/١١٥ ؛ و «كتاب الشرح والابانة» ص ٥٧ ؛ و «عقيدة ابن حنبل» ١/٢٩ ؛ و ٤٣١٣/٥ ؛ و «طبقات الختابة» ١/٢١٢ . — هذا ، ويوجد في «سفر التكوين» من اسفار المهد المتين نص . مماثل تماماً هذا الحديث الشريف : ٢٦/١ .

(١٤٩) اسطقس لفظة يونانية στοιχειω بمعنى الأصل . وبميت العناصر الاربعية : الماء والراب والهواء والنار اسطقسات لانها اصول المركبات التي هي الحيوانات والنباتات والمعادن . انظر كشاف اصطلاحات الفنون للبانوي ١/٧٨ ، ط . ولكنه ١٨٦٢ وانظر ايضا ترميمات

ب^١ الاصل : وانحائه . — ت^١ الاصل : نسات .

وحيث امتد الساق من مستوى العرش ، الذي هو محل انطباع لوح القضاء ومستوى الرحم وجميع الأركان الأربع^{١٥١} الطبيعية ، على الكرسي ، الذي هو محل انطباع لوح القدر ومستوى الرحم وموقع تفصيل كل شيء ، مما ظهر من الاعتدالات الطبيعية القائمة من أركانها الأربع ، وسرى حكم العرش في الكرسي وحكم الكرسي في العرش ، يكون أحدهما سقف اللجنة والآخر أرضها ، صارت الثانية « الحائية » ، الروحية ، الحياتية عددة أبوابها ، وصارت دارها مقولا فيها : ﴿ (و) ان الدار (الآخرة) ^{١٥١} لمي الحيوان ﴾ .

وحيث امتد ساق العرش على السموات السبع ، وسرى سر « الحاء » بروحه وحياته فيها ، تكرر « الحاء » في « الحواميم » ، التي هي من صلور الكتاب السماوي ، ستع مرات^{١٥٢} .

وقد امتد الساق ، الحامل بسر « الحاء » مادة الحياة والقيومية ، الى ان صار متناه مرتبة الانسان الأكمل الفرد ، الظاهر بصورته من طينة « الكعبة » ؛ فان مرتبته ، في المراتب الكلية ، الالهية والكنسية ، - ثامنة .
وهذه المراتب الكلية^{١٥٣} : هي الإنهيات والامريات والطبيعات والعنصرينات والمعادن والنبات والحيوان والانسان .

لبرجاني مادة « اسطقس . - هذا ، وقد ترجم « كتاب الاسطقسات » لافليس في القرن الثالث لطبري على ايدي مترجمين مختلفين اهمهم الحاجاب بن يوسف بن مطر وسنين بن اسحق بتصحيح ثابت بن قرة ، انظر « تاريخ الحكاه » لقفطي ص ٦٢ (ط. لييه ١٩٢٨) ؛ وانظر ايضا (P. Krause, *Jābir Ibn Ḥayyān* (index, p. 349). ورسائل الكندي الفلسفية ٢/ ٥٥ .
(نشر ابو ريده ، القاهرة ١٩٥٠) .

١٥٠ الأركان الأربع الطبيعية هي الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة ؛ أما الأركان الأربع العنصرية فهي النار والهواء والماء والتراب ؛ انظر رسائل الكندي الفلسفية « ٢/ ٤٠٤٠ .

١٥١ سورة ٢٩/ ٢٤

١٥٢ هي سورة غافر (٤٠) ؛ وفصلت (٤١) ؛ والشورى (٤٢) ؛ والزعرور (٤٣) ؛ والدخان (٤٤) ؛ والجنات (٤٥) ؛ والاسحاق (٤٦) .

١٥٣ المراتب الكلية الثانية المذكورة هنا هي مراتب الطوار الوجود من حيث هي متحققة في الوجود ابتداء من الوجود الالهي حتى الوجود الانساني . وكل هذا ، يجب ان نميزها من المراتب الست الكلية التي يذكرها صاحب لطائف الاحلام : (١) مرتبة فيب الانيب ؛ (٢) مرتبة القليب المطلق ؛ (٣) مرتبة الارواح ؛ (٤) مرتبة عالم المثال ؛ (٥) مرتبة عالم الاجساد ؛ (٦) المرتبة الجامعة وهي حقيقة الانسان الكامل . (ورقة ١٥٣ ب) وفي نظر القاشاني ، المراتب : (١) مرتبة الذات الادبية ؛ (٢) مرتبة الحضرة الواسعية ؛ (٣) مرتبة الارواح المبردة ؛ (٤) ومرتبة النفوس ... وهي عالم المثال والممكنات ؛ (٥) ومرتبة عالم الملك وهو عالم الشهادة ؛ (٦) ومرتبة اكثون الجامع وهو الانسان الكامل (شرح اصطلاحات الصوفية- مادة المراتب الكلية) .

(٦٦) وحيث كان الكرسي ، الذي هو ارض الجنة ، محلّ سلطنة الحياة والروح وآثارها التفصيلية ، التي هي سر «الحاء» ، كان في مراتب تنزل الوجود ثامناً . وذلك من العقل الكل ، الى النفس الكلية ، الى الهيولى^{١٥٤} الكل ، الى الطبيعة الكلية ، الى الجسم الكل ، الى الشكل^{١٥٥} ، الى العرش ، الى الكرسي . - وكذلك باعتبار ترقّي الوجود في المراتب السماوية : فن سماء القمر - التي هي للسموات كالمركز - الى الثانية ، الى الثالثة ، الى الرابعة ، الى الخامسة ، الى السادسة ، الى السابعة ، الى الكرسي .

(٦٧) وقد سكن «الحاء» في «الرحمن» سكن «حي» ، لبشر بخفاء الروح ، الذي منه [٤: ١١٥] مادة الحياة ومعنى القيومية فيها ظهر وتطور في معارج الترقّي وأدراك التردّي .

(٦٨) ولما كان مخرج «الميم» منقطع النقص ومحطّ خصائص التقاطع المخرّجة وأنهى منزل «الالف» ، ألحق «بحاء» الرحمن لبشر بكلال انبساط الرحمة العامة الرحمانية ، في اللطيفة الروحية ، المحتجة بالحقيقة الاسرافيلية ، القاصدة بنفخها ابصال مد نفس الرحمن^{١٥٦} الى «ميم» مركز الصورة العامة ، من «ميم» محيطها : فان محيطها فم^{١٥٧} قربها . فافهم !

(٦٩) والمخلص من البيان الأوضح ، ان «الميم» ، في منقطع النفس ، بناء انبساط الرحمة ظاهراً على عالم الخفض . كالباء من «الميات»^(١٥٧) الثلاث ج^١ ، التي هي أبناء عموم فيض الوجود على العوالم الجمّة : عالم الرفع وعالم الخفض وعالم السواء . - ولذلك كانت مفردات عالم الخفض ، كعدد «الياء» مع

(١٥٤) «هيري الكل» اصلها الاغريقي *ὅλον* وهي المادة الأصلية او المادة الأولى ، انظر «رسائل الكندي الفلسفية ١٦٦/١ ر. *Don Masarra y su escuela* , Asín PALACIOS Madrid, 1946, p. 81

(١٥٥) الشكل هنا يقابل *σχημα* أي الخط المحيط الذي هو بسيط ورسم ونهاية لجسم (انظر فلوطرس ، في الآراء الطبيعية ، ترجمة قسطا بن لوقا نشر عبد الرحمن بدوي ص ١١٧) .

(١٥٦) لعلى الصواب : ثم قرنه «اي» ثم قرن الصور الذي ينفخ فيه اسرائيل : ان محيط للصورة العامة (التي هي رمز للانسان الكامل = محمد) هو ثم قرن صور اسرائيل ، الموصل للحياة لكل حي .

(١٥٧) «الميات الثلاث» هي الميات الثابتة في البسملة : بسم ، الرحمن ، الرحيم وفي اسم «محمد» .

ث^١ الاصل : الرحمان . - ج^٢ الاصل اللث . -

عدد مراتبه ، سبعة عشر . لان سنخ الطبيعة له اركان اربع نزيهة ، كالحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة ؛ واركاب اربع عنصرية ؛ كالنار والهواء والماء والتراب ؛ والمخلوق من الاربع الأول ، العرش الكرسي ، وهما محلا انطباع لوجي القضاء والقدر ؛ والمخلوق من الاربع الثانية ، السموات السبع ، وهي محال انطباع لوح الحو والاثبات : فال مجموع سبعة عشر .

(٧٠) « فالياء » ، بعدده وعدد مراتبه — بمطابقة هذه المفردات — سبعة عشر . اذ عدده عشرة ، وله في مرتبته وراتب الجيم والميم والسين والشين والعين والغين ، سبعة . ولذلك يكرر الميم — بمضاهاته إيناه — في الصدور المتزلة سبعة عشر مرة : لكل عين ، في تمام صورته ، « ميم » .

(٧١) فانبساط الرحمة الرحمانية (يكون) أولاً على الاركاب الاربع الطبيعية ، في الصورة المحيطة العرشية ، المنعطف أولها على آخرها وآخرها على أولها ؛ ثم على الكرسي المحيط على عموم الحصص الوجودية ؛ ثم على المحيطات السابوية المخلوقة من الاركاب الاربع العنصرية ؛ ثم على المركبات ، المنحصرة انواعها في المواليد الثلاث ؛ ثم على القابليات الانسانية ؛ ثم على القائمة منها بحقوق كمال الوجود ، جمعاً وتفصيلاً ؛ ثم على قابلية غائبة ، يدور فلكها كمالها ع جمعاً في تفصيل ، وتفصيلاً في جمع ، من نفسها على نفسها ، حيث تجدد فيها كل شيء د ، بل تجدد في كل شيء د ، كل شيء د فافهم !

(٧٢) فهذه القابلية الغائبة (التي هي) في متبني مساق الرحمة العامة الوجودية ، هي رحمة الكافة وصله القابليات الجمة والوصلة الرافعة كثرة الجمهور . (٧٣) « فالجمعية الميمية » هي الجمعية بعد [f. 12a] « التفصيل الألفي » بصور الحروف ، في النفس الانساني ؛ كجمعية الانسان ، بعد تفصيل شؤون د أحذية الجمع ، في صور أعيان النفس الرحماني .

ولما كانت « جمعية الميم » بتعددية ، خلكت احاطته عن الجمعية قبل التفصيل ؛ فانصل « الألف » به تميماً وتكميلاً لاحاطته . فان « جمعية الألف » قبلية ، فإن صلاحياته انما تنفصل بعد ظهوره بصور الحروف : كما أن صلاحيات « نفس الرحمن » د انما تظهر في تطوره في المراتب التفصيلية بصور الأكيوان .

خ^٤ الاصل : كاله . - د^٤ الاصل : شي . - ذ^٤ الاصل : شون . - و^٤ الاصل : الرحان .

ولما حصلت «الميم» ، بجمعته الاحاطية في أدنى المراتب ، قُطِية عالم الخفض : في كونها مقيدةً با «ليا» المختص بالكون الأسفل — بمقتضى منزلة القطب ، في كماله الجسمي الاحاطي ، سَوَّاثية لا تنحصر في مَبَلّ وقيد وعلامة ، كقُطِية «الواو» ، الرافعة بقيامها وسوائيتها مَبَلّ الأيمن والأيسر — فأبدت قُطِية «الميم» في الاحاطة الرحانية ، أولاً ، بانتصابه بالفتحة التي هي مادة سَوَّاثيته ، (التي) لا تقبل الانحصار في حكم ؛ وثانياً ، بنقل «ألفه» المتصل به ، من قُوته وسكونه الميت ، المتاني له في كونه قُطِباً لدائرة منتهى الظهور ، إلى سكون حي يناسب مقامه ظهوراً .

(٧٤) وأما «النون» ، فقد جعل في «الرحن» ر^٤ أم كتاب المُفَصَّلَات الرحيمية ، المُخَصَّصة بالحصص الوجودية ، ولذلك حُرِّك بالخفضة ، ليُشعر ذلك بتنزل الرحمة الرحانية الى حیطة رحيمية ، تقبل التخصيص والتخصيص إلى لا غاية .

وأصل «النون» با «راء» ، حاملاً سرّ حرف التعريف باطناً ، ليظهر — بقلم تطوير «راء» مفصلاً — ما بطن في سواد إجماله جمعاً . فان «النون» ظاهراً نصف دائرة ، تشعر نقطته الوسطية بنصف آخر معقول ، به تتمّ الدائرة : فيكون النصف المقول غيباً ، والنصف المحسوس ، شهادة . ولكن تفصيل ما في قوسه ، لا ظهور له في سواد إجماله إلا بقلم تطوير «راء» ، القاضي بتخصيص الحصص وتقييدها ، على حكم المراتب ، في الدرجات الماية والدركات الماية .

(٧٥) فالتجلي الوجودي الرحاني ، بمقتضى حیطة «النون» ، إنشأ دار على فلكك الباطن والظاهر ، وتطور على مقتضى حیطة «راء» بمحايق الصور وصور الحقائق ؛ حتى إذا ظهر في قوس الظاهر عين من حروف نقس الرحمن ر^٤ مع حرف من حروف نقس الانسان ، قابله من قوس الباطن اسم من اسمائه ز^٤ ، الى ان انتهت سلسلة وجوده ، المنبسط الى أسهى منزلة ، منحصرة مراتبها الكلية على عدد حروف النقس الانساني ، وهو ثمانية وعشرون [٤، 12٥] .

(٧٦) فإظهر أولاً ، من حروف نقس الرحمن ر^٤ ، في مبدأه في قوس الظاهر الرحاني ، الموجود الأول ، المسمى بالمقل الكل والقلم الاعلى ولوح القضاء وحضرة التدبير والتفصيل : بنسبة «المزة» في أوّل مخارج

ز^٤ الاصل : اسماء . — س^٤ الاصل : الرحمان . — في^٤ الاصل : مبداء .

نَتَسَّسُ الْإِنْسَانَ ؛ فِقَابِلَهُ ، مِنْ قَوْسِ الْبَاطِنِ الرَّحْمَانِي ، الْأَسْمُ ' وَ الْبَدِيعُ ' (١٥٨) .
 ثُمَّ النَّفْسُ الْكَلِيَّةُ ، الْمَسَاءَةُ بِاللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَلَوْحِ الْقَدَرِ ، ثَانِيًا ؛ بِنِسْبَةِ الْهَاءِ
 فِي نَتَسَّسِ الْإِنْسَانِي . فِقَابِلُهَا ، مِنْ قَوْسِ الْبَاطِنِ ، الْأَسْمُ ' وَ الْبَاعِثُ ' (١٥٩) .
 ثُمَّ الطَّبِيعَةُ الْكَلِيَّةُ ، ثَالِثًا ؛ بِنِسْبَةِ ' الْعَيْنِ ' فِي نَتَسَّسِ الْإِنْسَانِ ؛ فِقَابِلَهُ ، مِنْ
 قَوْسِ الْبَاطِنِ ، الْأَسْمُ ' وَ الْبَاطِنُ ' (١٦٠) . ثُمَّ الْهَاءُ ، الْمَسْمُوعُ بِالْمَحْيُولِ ؛ بِنِسْبَةِ
 ' الْخَاءِ ' فِي نَتَسَّسِ الْإِنْسَانِ ؛ فِقَابِلَهُ ، مِنْ قَوْسِ الْبَاطِنِ ، الْأَسْمُ ' وَ الْآخِرُ ' (١٦١) .
 — ثُمَّ الشَّكْلُ ؛ بِنِسْبَةِ ' الْخَاءِ ' فِي نَتَسَّسِ الْإِنْسَانِ ؛ فِقَابِلَهُ ، مِنْ قَوْسِ الْبَاطِنِ ،
 الْأَسْمُ ' وَ الظَّاهِرُ ' (١٦٢) . — ثُمَّ الْجِسْمُ الْكَلْبِيُّ ؛ بِنِسْبَةِ ' الْغَيْنِ ' فِي نَتَسَّسِ
 الْإِنْسَانِ ؛ فِقَابِلَهُ ، مِنْ قَوْسِ الْبَاطِنِ ، الْأَسْمُ ' وَ الْحَكِيمُ ' (١٦٣) . — ثُمَّ الْعَرْشُ ؛
 بِنِسْبَةِ ' الْقَافِ ' فِي نَتَسَّسِ الْإِنْسَانِ ؛ فِقَابِلَهُ ، مِنْ قَوْسِ الْبَاطِنِ ، الْأَسْمُ
 ' وَ الْحَيْطُ ' (١٦٤) . — ثُمَّ الْكَرْسِيُّ ؛ بِنِسْبَةِ ' الْكَافِ ' فِي نَتَسَّسِ الْإِنْسَانِ ؛
 فِقَابِلَهُ ، مِنْ قَوْسِ الْبَاطِنِ ، الْأَسْمُ ' وَ الشُّكُورُ ' (١٦٥) . — ثُمَّ الْأَطْلَسُ ؛
 بِنِسْبَةِ ' الْجِيمِ ' فِي نَتَسَّسِ الْإِنْسَانِ ؛ فِقَابِلَهُ ، مِنْ قَوْسِ الْبَاطِنِ ، الْأَسْمُ
 ' وَ الْغَنِيُّ ' (١٦٦) . — ثُمَّ الْمَنَازِلُ ؛ بِنِسْبَةِ ' الشَّيْنِ ' فِي نَتَسَّسِ الْإِنْسَانِ ؛ فِقَابِلَهُ ، مِنْ
 قَوْسِ الْبَاطِنِ ، (الْأَسْمُ) ' وَ الْمُقْتَلِرُ ' (١٦٧) . — ثُمَّ سَمَاءُ الْكَيُونِ ؛ بِنِسْبَةِ ' الْيَاءِ '

- (١٥٨) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ الثَّقَلِ الْأَوَّلِ وَعَلَى إِيجَادِ الْحَمْزَةِ وَرِثَاتِهَا وَعَلَى إِيجَادِ
 الشَّرْطَيْنِ مِنَ الْمَنَازِلِ » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٢١) .
 (١٥٩) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَعَلَى إِيجَادِ الْهَاءِ وَهَذِهِ الْكُنَايَاتِ وَعَلَى
 إِيجَادِ الْبَطِينِ مِنَ الْمَنَازِلِ » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٢٧) .
 (١٦٠) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ الطَّبِيعَةِ وَعَلَى إِيجَادِ الْعَيْنِ وَعَلَى إِيجَادِ الثَّرَيَا مِنَ الْمَنَازِلِ
 » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٣٠) .
 (١٦١) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ الْجَوْهَرِ الْهَبَائِيِّ وَعَلَى إِيجَادِ الْخَاءِ وَعَلَى إِيجَادِ الدَّرَجَانِ مِنَ
 الْمَنَازِلِ » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٣١) .
 (١٦٢) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ الْجِسْمِ الْكَلْبِيِّ وَعَلَى إِيجَادِ الْغَيْنِ وَعَلَى إِيجَادِ رَأْسِ الْجُزْأَةِ
 مِنَ الْمَنَازِلِ » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٣٣) .
 (١٦٣) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ الشَّكْلِ (الْكَلْبِ) وَعَلَى إِيجَادِ الْخَاءِ وَعَلَى إِيجَادِ النَّمِيَةِ
 مِنَ الْمَنَازِلِ » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٣٥) .
 (١٦٤) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ الْعَرْشِ وَعَلَى إِيجَادِ الْقَافِ وَعَلَى إِيجَادِ الدَّرَجِ مِنَ الْمَنَازِلِ
 » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٣٦) .
 (١٦٥) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ الْكَرْسِيِّ وَعَلَى إِيجَادِ الْكَافِ وَعَلَى إِيجَادِ الثَّرَةِ مِنَ الْمَنَازِلِ
 » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٣٧) .
 (١٦٦) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ الثَّقَلِ الْأَوَّلِ وَالْجِيمِ وَعَلَى إِيجَادِ الطَّرْفِ مِنَ
 الْمَنَازِلِ » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٣٧) .
 (١٦٧) « وَ تَرْجِهْ هَذَا الْأَسْمَ عَلَى إِيجَادِ تِلْكَ الْمَنَازِلِ وَعَلَى إِيجَادِ الشَّيْنِ وَعَلَى إِيجَادِ جِهَةِ الْأَسَدِ
 مِنَ الْمَنَازِلِ » (فَتَوَحُّشَاتُ ٢/٤٤٠) .

في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الرب »^{١٦٨} . - ثم سماء المشتري : بنسبة « الصاد » في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الاسم »^{١٦٩} . - ثم سماء المريخ : بنسبة « اللام » في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « القاهر »^{١٧٠} . - ثم سماء الشمس : بنسبة « النون » في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « النور »^{١٧١} . - ثم سماء الزهرة : بنسبة « الراء » في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « المصور »^{١٧٢} . - ثم سماء عطارد ؛ بنسبة « الطاء » في نفس الانسان . فقابله ، من قوس الباطن ، « المحصي »^{١٧٣} . - ثم سماء القمر : بنسبة « الدال » في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « المين »^{١٧٤} . - ثم الاثير : بنسبة « التاء » في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « القابض »^{١٧٥} . - ثم الهواء : بنسبة « الزاء » من نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الحى »^{١٧٦} . - ثم الماء : بنسبة « السين » في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « المحيى »^{١٧٧} . - ثم التراب : بنسبة « الصاد » في نَفَسِ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الميت »^{١٧٨} .

(١٦٨) توجه هذا الاسم على ايجاد الساء الأول والبيت المصور والدة (واسكنها) ابراهيم (وخلق) يوم السبت و ايجاد حرف الباء والخزائن وكروان (فتوحات ٤٤٢/٢) .
(١٦٩) توجه هذا الاسم على ايجاد الساء الثانية وخانها ويوم الخميس و (مسكن) موسى وحرف الصاد والعرفة من المنازل (فتوحات ٤٤٤/٢) .
(١٧٠) توجه هذا الاسم على ايجاد الساء الثالثة وخانها ويوم الثلاثاء و (مسكن) هرون وحرف اللام والواو من المنازل (فتوحات ٤٤٥/٢) .
(١٧١) توجه هذا الاسم على ايجاد الساء الرابعة ويوم الاحد ومسكن ادريس وحرف النون والساك من المنازل (فتوحات ٤٤٥/٢) .
(١٧٢) توجه هذا الاسم على ايجاد الساء الخامسة ويوم الجمعة ومسكن يوسف وحرف الراء والففر من المنازل (فتوحات ٤٤٥/٢) .
(١٧٣) توجه هذا الاسم على ايجاد الساء السادسة وكوكبها عطارد وملكها يوم الاربعاء في منزلة الزبانا واسكن فيها يحيى (فتوحات ٤٤٥/٢) .
(١٧٤) توجه هذا الاسم على ايجاد الساء السابعة وكوكبها القمر وملكه يوم الاثنين في منزلة الاكليل واسكن فيها آدم (فتوحات ٤٥٥/١) .
(١٧٥) توجه هذا الاسم على ايجاد ما يظهر في الاثير من ذوات الاذنان والاحترقات وله من المنازل منزلة القلب (فتوحات ٤٤٩/٢-٤٥٠) .
(١٧٦) توجه هذا الاسم على ايجاد ما يظهر في ركن الهواء وله من المنازل منزلة الثولسة (فتوحات ٤٥٠/٢) .
(١٧٧) توجه هذا الاسم على ايجاد ما يظهر في ركن الماء وله من المنازل منزلة الدنم (فتوحات ٤٥٢/٢) .
(١٧٨) توجه هذا الاسم على ايجاد ما يظهر في الارض وله من المنازل منزلة البلدة (فتوحات ٤٥٣/٢) .

— ثم المعدن : بنسبة « الظاء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « العزيز »^{١٧٨} . — ثم النبات : بنسبة « التاء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الرزاق »^{١٧٩} . — ثم الحيوان : بنسبة « الذال » [f. 13e] في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « المذل »^{١٨٠} . — ثم الملك : بنسبة « الفاء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « القوي »^{١٨١} . ثم الجن : بنسبة « الباء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « اللطيف »^{١٨٢} . ثم الانسان : بنسبة « الميم » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الجامع »^{١٨٣} . — ثم المرتبة : بنسبة « الواو » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « وبيع الدرجات »^{١٨٤} . — وقد أخرجنا « الواو » في هذا الترتيب ، عن « الميم » ليكون بناء المرتبة ؛ فتصح الآخرة في ترتيب الاعيان للانسان^{١٨٥} . و « الواو » عند البعض آخر الشُّقوبات .

- (١٧٨) توجه هذا الاسم على ايجاد المعادن وله من المنازل سبع الفاتح (فتوحات ١٦٠/٢) .
 (١٧٩) توجه هذا الاسم على ايجاد النبات وله من المنازل سبع بلع (فتوحات ١٦٢/٢) .
 (١٨٠) توجه هذا الاسم على ايجاد الحيوان وله من المنازل سبع السمود (فتوحات ١٦٥/٢) .
 (١٨١) توجه هذا الاسم على ايجاد الملكة وله من المنازل سبع الاغنية (فتوحات ١٦٦/٢) .
 (١٨٢) توجه هذا الاسم على ايجاد الجن وله من المنازل المقدم من العالي (فتوحات ١٦٦/٢) .
 (١٨٣) توجه هذا الاسم على ايجاد الانسان وله من المنازل الفرع المؤخر (فتوحات ١٦٨/٢) .
 (١٨٤) توجه هذا الاسم على تعيين المراتب لا على ايجادها لانها نسب لا تنصف بالوجود... وله من المنازل المقدرة الرشا ، وهو الحبل الذي للقرع وهذه صورته :
 (فتوحات ١٦٨/٢-١٦٩) .

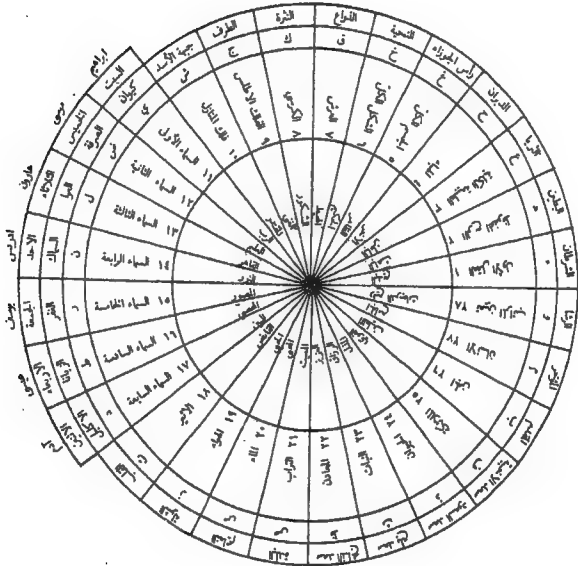


(١٨٥) راجع الشرح المطول لكل هذه المباحث في الفتوحات ١٢١/٢-١٧٨ . — هذا ويمكن اجمال ما تقدم عند الشارح وعند ابن عربي في الفتوحات بهذين الرسمين : (١) جدول تجليات « نفس الرحمن » في « قوس الباطن والظاهر من الدائرة الوجودية ؛ (٢) دائرة تجليات نفس الرحمن في عالمي الابداع والامكان .

جدول تجليات نفوس الرحمن في نفوس الباطن والظاهر

| النفوس الباطن | | النفوس الظاهر | |
|---------------|--------------|----------------|---------|
| ١ | البديع | المقل | الأنيل |
| ٢ | الباحث | الوحد | المحفوظ |
| ٣ | الباطن | الطبعة الكلية | العين |
| ٤ | الأنس | الحباء | الحاء |
| ٥ | الظاهر | الجسم الكل | العين |
| ٦ | الحكيم | الشكل | الحاء |
| ٧ | المحيط | العرش | القاف |
| ٨ | الشكور | الكروني | الكاف |
| ٩ | الغني | الفلك الأخرى | الجيم |
| ١٠ | المختار | ذلك المنازل | كشين |
| ١١ | الرب | السماء الأولى | ألباء |
| ١٢ | العليم | السماء الثانية | الفساد |
| ١٣ | القاهر | السماء الثالثة | اللام |
| ١٤ | الغفور | السماء الرابعة | التين |
| ١٥ | المصور | السماء الخامسة | أفراء |
| ١٦ | المحيي | السماء السادسة | الطاء |
| ١٧ | المبين | السماء السابعة | الذال |
| ١٨ | القابض | الأنثى | التاء |
| ١٩ | المحيي | الهواء | الزاي |
| ٢٠ | المحيي | الماء | السين |
| ٢١ | المحيي | التراب | الصاد |
| ٢٢ | المزير | المعادن | الظاء |
| ٢٣ | الرزاق | النبات | التاء |
| ٢٤ | المذل | الحيوان | الذال |
| ٢٥ | الغنى | اللائكة | الفاء |
| ٢٦ | اللطيف | الجن | الباء |
| ٢٧ | الجالس | الانسان | الميم |
| ٢٨ | رفيع الدرجات | تعيين المراتب | الواو |
| | | | الرشا |

٢) دائرة تجليات نفس الرحمن في عالمي الابداع والامكان



(٧٧) و «الألف» و «اللام» في «الرحمن» ص^١، لما كانا زائدين سقطا عند اتصال «الحاء» با «لراء» في الدرج: لطلب الذات الالهية نفسه، من حيث الرحمانية والرحيمية. ولذلك اتصل «الحاء» با «لراء» اتصال الهوية، التي هي الباطن المجمع الواحداني، بالظاهر المتطور المفصل؛ واتصل «النون» با «لراء» اتصال المداد بقلم التدوين والتسطير.

(٧٨) وقد طلب «الألف» في «الرحمن» ص^١، «لامه» بالنسبة المذكورة في الجلالة. وطلب «اللام» «الراء»، فإن مستوى سلّكه، من مبدئه ص^١ إلى غايته، موقع تطوير «الراء»: فستوى سلّكه محمل تفتح التطويرات «الرائية»، وجهة جمعها، ولذلك كان سلّك «اللام»، من مستواه الى المبدأ، ط^١ موقع الدرجات المائة؛ وإلى الغاية، موقع الدركات المائة.

(٧٩) وقد طلب «الراء» «الحاء» طلب الصور المشخصة، حسب جذب جيلاتها، مادة الحياة من الروح المنفوخ فيها. فإن حصول كال كل شيء ط^١، إمّا عن بسر أو عسر: فاحاء «بناء حصوله عن بسر، كالروح: فإن حصول كمال الحياة له لذاته؛ و «الحاء» بناء حصوله عن عسر، كالتبوء ع^١ والخبرة: فإن استخراجه (=الحب) إنما يكون عن جهد مشق^١. وتنام الخبرة، عن التزام الاختبار والامتحان.

(٨٠) وقد طلب «الحاء» «الميم» طلب الروح أدنى الصور، لتنام ظهوره فيها. فإنها إنما تكون له كتحطّ الرحال، كالانسان في أدنى المراتب الوجودية. فإن الروح، مع ظهوره في الصور الجمّة، إنما يظهر في الصورة الانسانية أكل الظهور. ولذلك أوتيت (الصورة الانسانية) من القوى النطقية والتسخيرية جوامعها؛ فإن نطق كل شيء غ^١ وتسخير، بحسب قوة حياته؛ وقوة حياته، بحسب ظهور الروح فيه.

(٨١) وحيث طلب - صلى الله عليه (وسلم!) - تأييد روح القدس بالأمر الالهي، جعل شعاره: «حم». - وطلب «الميم»، بوساطة «الألف» «النون»، طلب قطب الأيسر القطب الأيمن بسر النصائف، بوساطة القطب الجامع [f. 135] القائم بينهما، في لبس الوأد ف^١ (؟)، الدال على قلبية الفرد الجامع في ولاية العلم والأبد، على استواء لا يزاخه الميل القاسر.

ص^١ الاصل: الرحان. ص^١ الاصل: مبداء. ط^١ الاصل: المبدأ. ط^١ الاصل: شيء. - ع^١ الاصل: كالتبوء. - غ^١ الاصل: شيء. - ف^١ الاصل: الوأد.

ونخضف « ذ » النون مشعر بنزول الوجود العام الرحاني الى محل عموم التحصيل
والتحصيل الرحيمي . ذ « - فافهم ! ان كنت من أهله ؛ واشرب هنيئاً
ما همتى لك من وأبل الفهم وطلته ا .

- الرحيم -

(٨٢) اعلم ان الحفرة الرحيمية ، التي بها تحت « البسلة » ، وبناها
تم كتاب الوجود ، المنطوي على سوره وآياته وكلماته وحروفه جميعاً ، لها
سكونان : سكون باعتبار خوت الحقيقة الذاتية الرحيمية في مظاهر الأعيان ،
مع ظهورها فيها ؛ فان الحق - تعالى ا - من حيث كونه موصوفاً بالوحدة
والتجريد والألوهية ، غير مدرك في مظاهره حقيقة وعيناً ، بل المدرك
منه - تعالى ا - في أعيانها الوجودية ، حكمه لا عنه ا - وسكون باعتبار
استهلاك الأعيان المخصصة ، في التجلي الرحيمي ، لتلقي فيض الوجود وحصله
بالكلية ، بحيث تخفى انيات تلك الأعيان ، في الوجود الظاهر بها وفيها ،
على مقتضى : « كنت له سمعاً وبصراً وبدلاً » (١٨٦) ، ولكن يظهر حكمها فيه ،
كما خفيت حقيقة الحق في السكون الأول وظهر حكمها فيه .

(٨٣) فاولا « واللام » ، بسكونها الميت في « الرحيم » ، بناء
سكونية ؛ وسكون مظاهره ، بكونها شؤنية لك الذاتية ، في الحقيقة سكونه .

(٨٤) وأما « الراء » ، فهو بناء تطور تجلي « الرحيم » تخصيصاً
وتخصيصاً لـ . وضعيفه بناء م موقع الدرجات المائة والدركات المائة في مسافة
انبساط الوجود ، على مقتضى التطوير . - وفتحته مفتاح غيب الجمع
والوجود ، القاتح أبواب الفيض الوجودي ، المنصب على المتطورات الكونية ،
المتخصص بحسبها : باطناً وظاهراً ، خلقاً وإبداعاً .

(٨٥) و « الحاء » بعده ، بناء اختصاص كل صورة في مسافة التطوير
بروح الحياة وحياء الروح وسر القيومية . - ولاختصاص « الكري » بالتجلي

(١٨٦) اشارة الى الحديث القدسي المعروف : « ... فاذا احبته كنت سمه الذي يسمع ... »
انظر روايات هذا الحديث المختلفة في الجواب الكافي لابن القيم ص ٢٤٩ - ٢٥٣ (ط . القاهرة :
١٣٤٦) .

« ذ » - ق : « شطب الناسخ على هذه الجلسة بالقلم الأحمر وأضيف كلمة « مكرره » في أوطا
وسرف « ال » في آخرها بين السطور . - « ك » الاصل : شؤنيه . - ل : كب الناسخ الاصل
حرف « ح » تحت كلمة « وتخصيصاً ليدل القارئ على وجوب قراءة هذه الكلمة بالحاء لا
بالتاء . - م : الاصل : بتا .

الرحيمي ، صار « الكرسي » مورد الصورة الطبيعية التفصيلية ، ومقسم الأبواب الثمانية الجنازية ، ومحل الاستحالات المستحسنة الكونية ، الخالصة عن شوب الفساد ، إلى لا غاية . - وحركته السفلية بناء نزلة « الروح الأعظم » ، الحامل سر القيومية العامة ، إلى « ياء » الإضافة في الكون الأسفل ، في انزل الأعيان الوجودية وأجمعها ، وهو الانسان ، الأكل ، الفرد ، الموصوف - في مقسم القيومية العامة - [f. 148] « بالروء ن » الرحيم » ١٨٧ . ولذلك يضاف « بالياء » إلى حقيقته المنفردة ، في حضرة الجمع والوجود ، بالاحاطة والاشمال ، كل شيء « هـ » إضافة حقيقية : فإنه أصل شامل تفرع منه كل شيء . هـ - فاذا سقط « ياء » الإضافة من هذا الانسان ، بتحقيقه بسواد الفقر المطلق ، يلزمه الفقد الكلي بفناء « ياء » الإضافة فيه ، وفناء نسبه أيضاً إلى كل شيء ، هـ في تحقيق توحيد العين ، الذي هو عين « الظاهر والباطن » . فهو جالئنذ ، بقيامه حكماً لا عيناً في محل « ياء » الإضافة ، برحمة الكافة مستبين و « بالمؤمنين روءف ورحيم ! » ١٨٧ حيث يكون قيامه ، في ذلك المحل ، حكماً لا عيناً ، يرجع حكم الإضافة خالصاً إلى عين الحق : فيتبين - اذ ذاك - سر « لمن الملك اليوم » ١٨٨ .

(٨٦) ولما كان « الحاء » الذي هو بناء روح الحياة ، القائم بقيومية الكافة ، من حيث عدد اسمه طلب « الياء » طلب الشيء نفسه ، كانت كلية تطورات الروح الأعظم ، الذي منه اشتعال القابليات الجمّة بالأنوار الوجودية ، حسب معالم ظهوراته الكلية ، عشرة نطق بها الكتاب ، المحيط بالمحيطات . وتطوراتها الكلية ، معبر عنها بالأسماء العشرة وهي :

روح القدس ، كما قال تعالى : ﴿ وأيدناه بروح القدس ﴾ ١٨٩ . والروح الأمين ، كما قال : ﴿ نزل به الروح الأمين على قلبك ﴾ ١٩٠ . وروح الله ، كما قال : ﴿ إنما المسيح ، عيسى بن مريم ، رسول الله وكلمته وروح منه ﴾ ١٩١ . وروح الأمر ، كما قال : ﴿ يسألونك عن الروح ، قل : الروح من ربي ﴾ ١٩٢ .

(١٨٧) سورة ١٢٨/٩ و « الروءف الرحيم » ، وصفان يطلقهما القرآن على الرسول محمد ، عليه الصلاة والسلام !

(١٨٨) سورة ١٦/٤٠

(١٨٩) سورة ٢٥٣/٢

(١٩٠) سورة ١٩٣/٢٦

(١٩١) سورة ١٧٠/٤

ن « الاصل : بالروءف . - هـ « الاصل : شيء . - و « الاصل : روءف .

ي « الاصل : للولف .

امر ربي^{١٩٢} ﴿. وروح الإلقاء ، كما قال : ﴿رفيع الدرجات ، ذو العرش ؛ يلقي الروح من امره على من يشاء من عباده﴾^{١٩٣}. وروح الوحي ، كما قال : ﴿كذلك أوحينا إليك روحاً من أمرنا﴾^{١٩٤}. وروح التمثيل ، كما قال : ﴿فأرسلنا إليهم روحنا فتمثل لها بشرّاً سوياً﴾^{١٩٥}. وروح الانشاء ، كما قال : ﴿ثم أنشأناه خلقاً آخر﴾^{١٩٦}. وروح التنزل ، كما قال : ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾^{١٩٧} ﴿. وروح الإضافة «بالباء» ، كما قال : ﴿ونفخت فيه من روحي﴾^{١٩٨} ﴿.

(٨٧) فالـ «باء» المتصل بالـ «ميم» ، هو بناء تعميم سر القيومية ، الظاهر من الإنسان الأكمل ، الموصوف بالـ «رحم» ، المخلوق «في أحسن تقويم»^{١٩٩} ، حيث ظهر به «العَدْلُ»^{٢٠٠} الذي به قامت السماوات والأرض ، وبه صلحت القابليات لقبول فيض الوجود. فإن أنواع العالم ، طبق «عدد الباء» ، عشرة : لأنه إما جوهر أو عرض ، والعرض تسعة أنواع ،^{٢٠١} عاشرها الجوهر. فانقسام عدد القيومية من «الإنسان» الظاهر بالـ «لعل» ، طبق «عدد الباء» ، يعم أنواع العالم. ولذلك انتقل هذا «الإنسان» ، من النشأة^١ العاجلة إلى الآجلة ، عن تسعة نسوة [F. 14b]

(١٩٢) سورة ١٧/ ٨٥.

(١٩٣) سورة ٤٠/ ١٥.

(١٩٤) سورة ٤٢/ ٥٢.

(١٩٥) سورة ١٩/ ١٦.

(١٩٦) سورة ٢٢/ ١٤.

(١٩٧) سورة ٩٧/ ٤.

(١٩٨) سورة ١٥/ ٢٩ ؛ ٣٨/ ٧٢.

(١٩٩) سورة ٩٥/ ٤.

(٢٠٠) «العَدْل» ، ويقال : الحق المخلوق به وهو عبارة عن أول مخلوق خلقه الله تعالى (لطائف الإحلام ١٢١). وهو العقل الأول ، في مظهر من مظاهره أو في عمل من أعماله (كتاب السبل لابن عربي ، المسألة المباشرة والخادية عشر).

٢٠١ وهي الكم والكيف والابتهاة والأين والحين (= متى) والوضع والملك والقدر والانتقال. وهذه الأنواع التسع ، التي هي أقسام «العرض» ، مع الجوهر هي المروقة في علم المنطق بالمقولات العشر (انظر كتاب أقسام العلوم العقلية لابن سينا ، مبحث: المعاني المفردة الذاتية ...) .— هذا ، والمقولات عند المنيد هي ستة : الجوهر ، الكيفية ، القدر (= يفعل) ، العام ، الخاص ، التجميع. وعند الفيلسوف الألماني كانت : الكم ، الكيف ، الإضافة ، الحالة (انظر ماسينيون : تاريخ الاصطلاحات الفلسفية ١٢٠١١ - وهذا الكتاب لا يزال غلطاً).

١ الاصل : القسارة .

كانت نفسه عاشرهن ، وهو جوهر^{٢٠٢} : من باب «الرجال قوامون على النساء»^{٢٠٣} .

(٨٨) فـ «لتسعة» ، صور أنواع الأعراض ، القائمة بالجوهر^{٢٠٤} ، وهو روح الجوهر «القائم بنفسه ، المقيم لغيره» . ألا ترى أن «الياء» طلب «الميم» ، الذي به تمام «البسطة» وتمام «الرحيم» فيها ؟ فان كمال ظهور الانسان ، الموصوف به ، والعالم الذي قام بعدله ، في الصورة الحسية الظاهرة في منتهى تنزل الوجود ، من الأركان الأربع الطبيعية . فاذا ضربت الأنواع العشر العالمي في الأركان الأربع الطبيعية ، قام من ذلك «الميم» ، الذي هو بناء صور العالم ، وتمام صور الانسان ، المختتم بها تنزل الوجود^{٢٠٥} .

(٨٩) ولما كان «للميم» «الاحاطة» والاشتمال والتمام ، في منتهى (ال) تنزلات الحرفية ، حيث صار مخرجه منقطع امتداد النفس ؛ - وللانسان :

(٢٠٢) هذا التحليل او التجزير الباطني لزواج النبي يتسع نساء لا يحلو حقاً من مهارة ودقة...

(٢٠٣) سورة ٣٣/٤ .

(٢٠٤) الجواهر ، اصلها الفارسي : كثير ومعناه ثبت الثقل . واصل التخصص الفلسفي يوناني : οὐρα (وباللاتيني : Substantia) وله حدود ثلاثة . عند الطبيعيين : هو المنصر الأول او الجزء الذي لا يتجزأ . وعند الفلاسفة : هو ما ليس في موضوع ، بل قائم في نفسه . وعند التكمليين : هو ما ليس في محل . (راجع معيار العلوم للفرازي ١٧٧ ، وما بعده الطبيعية لابن رشد ٧ ، والاربعين الرازي ٣٥١ ، وتاريخ الاصطلاحات الفلسفية ناسيون ١١ ؛ ومنطق الشفاء لابن سينا ، مادة جوهر في فهرس المصطلحات) .

(٢٠٥) مراتب الوجود او تنزلاته هي اربعون مرتبة او منزلة وهي تقابل القيمة العددية خرف «الميم» . وما هو تردادها كما ذكرها الجليلي في كتابه مراتب الوجود : -

(١) الغيب المطلق . - (٢) التجلي الأول (الاحدية) . - (٣) الواسعية . - (٤) الظهور الصرف . - (٥) الوجود الساري . - (٦) الربوبية . - (٧) الملكية . - (٨) الاسماء والصفات النفسية . - (٩) حضرة الاسماء الجلالية . - (١٠) حضرة الاسماء الجاهلية . - (١١) حضرة الاسماء الفعلية . - (١٢) عالم الاسكان . - (١٣) العقل الأول . - (١٤) الروح الاعظم . - (١٥) العرش . - (١٦) الكبرسي . - (١٧) عالم الارواح العلوية . - (١٨) الطبيعة المجردة . - (١٩) الهولي . - (٢٠) الهباء . - (٢١) الجوهر القرد . - (٢٢) المركبات . - (٢٣) الفلك الاطلسي . - (٢٤) فلك الجوزاء . - (٢٥) فلك الأفلوك . - (٢٦) سماء زحل . - (٢٧) سماء المشتري . - (٢٨) سماء المريخ . - (٢٩) سماء الشمس . - (٣٠) سماء الزهرة . - (٣١) سماء عطارد . - (٣٢) سماء القمر . - (٣٣) فلك الأثير . - (٣٤) الكرة الهوائية . - (٣٥) الكرة المائية . - (٣٦) الكرة الترابية . - (٣٧) المعادن . - (٣٨) النبات . - (٣٩) الحيوان . - (٤٠) الانسان .

هذا ، وقد طبع كتاب «مراتب الوجود» للجليل وسفقه الاستاذ المستشرق :
ERNST BARNERTH, Das Buch der verzig Stufen von 'Abd al Karīm al Ḡilī.
Wien, 1956.

المنبه عليه ، الاحاطة^{٩٠} والاشتمال^{٩١} ، في منتهى سلسلة الوجود ، حيث تمت^{٩٢} به النبوة والرسالة ومكارم الاخلاق ، وكملت به الديانة والشرعة والصورة ، - قام في اسمه من « البسمة » ، التي هي ام كتاب المبادئ والوحدات والغايات الظواهر ، ثلاثة^{٩٣} ت^{٩٤} ومبات^{٩٥} : « ميم » من منتهى « اسم الاسم » (= آدم) : مشعراً بانتهاء علم^{٩٦} « الاسماء » فيه ؛ و « ميم » حاق وسط الاحاطة الرحمانية : مشعراً بقيامة رحمة الكافة عليه وكال ظهورها به ؛ و « ميم » منتهى دائرة الرحيمية : مشعراً بدوران فلك التخصيص^{٩٧} والتخصيص والتدبير والتفصيل على حقيقته مع « الحاء » ، الذي هو الثوب السابغ لروحه الاعظم ، في عالم القول - . وقام « الدال » من تريب « الرحيم » ، الذي هو وصفه الخاص ، او من تريب حضرات « البسمة » التي هي ، بتجليا ونزها وتدلها ، منتهية^{٩٨} الى عين موصوف با « لرحيم » ، مقصود في التدبير والتفصيل ، مبينة - بالنسبة الاشارة - حقائقها واحوالها جملة وتفصيلاً ، في آيات « أم كتاب » :
أوله « باء » وآخره « ميم » .

(٩٠) ولولا غفلة التطويل ، لمهتد لك ما يفهمك كمية حقائقه القائمة بذاته ، وكيفية أحواله السنية الراجعة في قسطاس كمال الوجود ؛ وكونه من أكرم الطوائف وأشرفهم ؛ وكونه من طينة نقطة ارضية منها دُحِيت^{٩٩} اقطارها ، وهي صارت أمنتها . - ومواد هذا التمهيد انما تحصل من مطاوي ما في احاطات « ألف البسمة » و « لامه » و « ميمه » . ومن سلك شجون التحقيق وجد في « نقطة بائها » ث^{١٠٠} ما احتملت حيلة الظهور والبطون ، جماً وتفصيلاً . - فافهم ! [f. 15a] ما قرع سمعك ؛ وعن موقع الاشارة لا تغفل !

وهذا آخر ما أورد ، في معاني « البسمة » ولطائف اشاراتها ، من السوانح الغيبية واللوائح الفتحية ، المقتبسة من الاشرافات الاشرفية . - وهذا مبدأ ج^{١٠١} الشروع في شرح الخطبة وحل رموزها وفتح أبواب كنوزها ، حسب التيسير : كما يهب ويعطي من هو لكل فضل جدير^{١٠٢} .

(٢٠٦) مقدمة ابن سديكين على املاء التجليات تحوي على ذكر بعض المناسبات التاريخية الخاصة بكتاب التجليات نفسه رأينا اثباتها بالنص الكائن في هذه التعليقات : « الحمد لله الذي من على عباده الذين اصطفى بمعرفة مراتب التجليات . وجعلهم على بصيرة منه في جميع الحالات .

ب^{١٠٣} الاصل : بله . - ث^{١٠٤} وضع التامخ الاصل حرف « ح » تحت كلمة التخصيص ليدل القارئ على لزوم قراءة هذه الملاحظة بالحاء لا بالحاء . ث^{١٠٥} الاصل : بأها . - ج^{١٠٦} الاصل : مبدأ.

وسحقهم باسمه « النور » وهو المنفر للظلم والجهايلات ، فأعزهم به — سبحانه — من تميزت عنده احكام التجلي على قوايل التشآت . وما حكمه اذا نادى مطلق النفس ، او خصص قوة من قوى الذات . فيطمئن بنور الله ان التجلي ، أهى الوارد الالهي ، اذا كان على مجرد النفس القابلة للتجلي باسديها ، كان الفتنة (هـ) حاكماً على جميع القوى المتراكات . فيكون المدد الحاصل ، بعد الرجوع ، سافي مجردات . وان كان على البصيرة ، ادركت التجليات الملوكيات ؛ وخرق نورها ملكوت الارض والسوات ؛ وكشف السر في ارواح المناسبات ، وما يوجب ذلك التناسب من الإلف بين الذوات .

« وان كان التجلي على القوة الناطقة ، فاضت بانواع المحامد على فاطر الارض والسوات . ونطق القلب بالاسم الاعظم ، نطقاً عارفاً لعادات . وذلك عندما يدرك نفسه بنفسه ، في موطن قدس عن الآفات . وان كان التجلي على القوة البصرية ، من حضرة الاسم الظاهر ، تعلق الادراك بالانوار اللامعات ، والجماليات الظاهرات ، وروية وجه الحق في جميع المسكنات .

« وان خصص ، سبحانه ؛ بتجليه القوة السمعية ، من حضرة السن ، تعلق الادراك بفنون الخطابيات . وورث حالة « الشجرة الموسوية » ، لكن من حضرة وجوده لا من خارج الجهات . وربما ارتقى في قرآته الى السباح الازمان من اعل اسانيد التلقيات . ودون ذلك ، الهادئة والمكاملة من الأرواح العاليات ، والتجلي بسباح تطريب دوران الأفلاك ، وما تعطيه من بديع الفناات . وقد جاء عن النبي ، صل الله عليه وسلم : « ان مني محدثين ومكلمين » ، وفي ذلك تنبيه لأهل الفهم لطول الاشارات .

« وان كان التجلي على القلب ، المراد بقوله ، تعالى : « ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب » - (٢٩/ ٢١ ، ٢٢ ، ٢٣) فانه يدرك تقلب قلبه مع الشؤون ، في كل زين فرد ، وهو من اشرف المقامات المحمديات . ومن هذه الحضرة قال عليه الصلاة والسلام لصاحبه : « أتذكر يوم لا يوم ؟ » يشير الى المراتب الأولى السابقة ! - ومن التحقق بادراك تقلب القلب مع الشؤون ، ينبعث الشعور الخفي في كل آن أن باحكام الاستعدادات واقتضائها [الاصل : واقتضاهما] الذاتي بفرعها الثبوتي بأنواع التزلات . وحضرة الجود لامن عندها العطايا والهبات . وعنها كان الخطاب بقوله تعالى : « وأما السائل فلا تنهر » (١٠/ ٩٣) ليفيده التخلق [الاصل : التجلي] بأكل الصفات .

« فسبحان من منح عباده العارفين به معرفة حقايق التجلي ! وفتح عليهم بمنازلة [الاصل : بمنأى ذكر] احكام ابتدائي والتدلي . وذلك عندما حققهم باداء الفرائض والتفرب بالنوازل . — وأشهدهم ، سبحانه ! سر العمل والمامل . حتى حصل لهم ، بهذا [الاصل : بعد] الشهود ، التبري من كل مله (علوا) علم اليقين بانه « لا حول ولا قوة الا بالله » . وسينفذ ملا من له ولم يصرفهم طريقة عين من . وأخير ، عز وجل ! انه « سمعهم [١٥] » وبصرهم « وسمع قوامهم . وهذا تخصيص لم يطلقه على غيرهم ، ولم يخص به سواهم . وليس في قلوبهم ، بعد التحقق بهذه المرتبة ، ان يشهدوا سواه ، أو يروا في الكونين إلا اياه !

« فاذن بك « الذين يدعون ربهم بالغفلة » (سورة ٢٠/ ١٨) ، و (سورة ٢٨/ ١٨) ، و (هو) اعتباره عالم وجودهم ؟ « وبالعلمي » : وهو مرتبة اسكانهم وخودهم . « يريدون » بنسجه الاستعداد الذاتي « وجهه » ، ويسرون في غيب غيبه « هو هو » [الاصل تسميهم] والتصحيح ثابت في نسخة برلين . فهم بين ظلمة ونور وفيية وحضور (الاصل : بين ظلمة وحضور ، والتصحيح ثابت في نسخة برلين وفيينا) . تاهوا في جلاله وهاموا . « كلما انشاء لهم مشوا فيه وإذا أنظم عليهم قاموا » . (سورة ٢٠/ ٢٠) .

« قد قوم ترى في حالم عبرا
« فلامع البرق لما ان بدا لم
« ما لاح ثم انطوى عتا بصره
« يشير لا صبر للأكوان اجعها
« الا ترى لعمه لما بدا زينا
« ولو يدم منه مجل العميون لما
« هذا مثال وتقرريب تنزل عن
« يوبي الى سبحات الوجه حاصله

حنوا الى البارق الطوي حين سرا
أوسى الى طيب وصل بالقوى خيرا
الا ليغم عن اهل الحسى خيرا
عسل دواجم تجل يحق الأرا
فردا يكاد سناه يذهب البصرا
كانت، لعمرك، تدري بده النظرا
حقيقة عز معناه الذي استترا
طوي لقلب رأى الآيات غاد كرا .

وما « يتذكر الا من ينسب » (سورة ١٣/٤٠) الى « القريب المحيب » . جعلنا الله منهم
ولا عدل بنا عنهم ، بحت وفضله !
« وصل الله على قبيلة الهالبي الالهية ، الذي منة فاضت التجليات على كل مستجل من البرية ،
وعلى آله وصحبه ، وسلم تسلياً !

« وبعد : قلناه لما أثبتت مراقب التجليات لشيعتنا وإيماننا أبي عبد الله محمد بن علي بن محمد بن
احمد بن العربي ، الطائفي الحائمي ثم الاندلسي ، رضي الله عنه في زمانه ، ونزاهنا جميعها ذيقاً وشهوداً
بنور يقينه وإيمانه ؛ وعلم ان اشرف مراتب الرجال إفاضة الكمال ، فلذلك الملع لأولي الابصار
سبها يقبس وتنفس من صفرة الجمع والوجود بأطيب نفس ، تشويقاً لقلوب الطالبيين ونشيطاً لم
أولي العزم ، من المريدين للمذاقات العلمية . ويلمعن عن التقيد بالقوة الروحية ، الذين يجدون
« من يمن » يمنهم « نفس الرحمن » ويستجيرون للهدي الى حضرة الجنان . وسمى شيعتنا ، نفس
الله سره ! ما تنفس به من الاذن الالهي « كتاب التجليات » . وأودعه من الماويث القدسية
والحقايق الالهية « ما هو كهية [الاصل : كهية] المكتون » . لا ينكره إلا أهل الفرة بالله ،
المجربون . وأنفاس اهل الله تعالى ! - لكلامنا - تنسبط على القريبين ، ويظهر أرحها في
الفسدين ، لكونه « ما تنفس به الشيخ » حقاً في نفسه ، ولا يقبله إلا من هو من جلسته ، وقد
اعبر الله ، سبحانه ! عن كلامه النور المبين أنه « يضل به كثيراً ويهدي به كثيراً » وما يضل
به الا الفاسقين » (سورة ٢٥/٢) !

« ولما وقف بعض من كنت أظنه غليظاً ، وأنه بالموافقة والوفاء (د) لي كتيكاً ، على هذا
الكتاب المسمى « بالتجليات » ، ورأى ما فيه من متابعة (الاصل : متابعات) ، ونسفة فينا :
سبابيات) اسرار الأولياء لشيعتنا في المشاهدة المكونيات ؛ وأنهم قد أقرروا بسفاهة ، وان [2٥] :
تقدموا في الزمان ، وبايعوه على المرتبة ، التي خصه بها الرحمن ، قال : أكاد أقسم بالله ! ان
هذا ظلم وعدوان وزور وبتان يدعو بغير برهان ! فلما كان بعد ذلك ، رأيت هذا المنكر في
النام وهو يبالغ في سب النبي ، عليه السلام ! بفؤاش لا يسع ذا ايمان [الاصل : ذي] ان
يذكرها بلسان ، او يرقها ببتان . فسلمت ان المذكور قد أو بقته زلفه وأسلطت به غيبته .
وكان ذلك سنة عشرة وسبائة بحلب . وكان شيعتنا ، رضي الله عنه غليظاً .

« ولما قدم بعد مدة ، اطلعت بما ذكره ذلك الخليل . ولاعتالي بالقضية ، قصدت تحقيق
المسألة [الاصل : المسئلة] مع الشيخ ، مع ما عندي فيها من علم اليقين . وظهرت بمسودة
محقق ليظهر مزيد من الوضوح والتبيين .

« وقلت ، يا سيدي : قد ثبت عند الماويث ان الانسان نموذج صغير من العالم الكبير .
وان لكل موجود من المكنات ، في نسخة وجود العبد ، رقيقة منبثة عن أصل هو لها حقيقة .
فاذا اخذ صاحب الجمعية يقبل على رقيقة ما ، من رقائق نفسه ، فانها تروحن بذلك التعرّبه الخاص
حتى تكون مدركة لعمه . فاذا اخذ الهي [يرلين : القرويين] لتلك الرقيقة ينظرها في حقيقة

الاهية ، او مسألة (الاصل : مشكلة) علمية - كما جرى لسدي مع من اجتمع بهم في كشفه ، وبين ما جرى من اعتراضهم له بوصفه - أو ليس من المقطوع به أن الذي قامت به تلك الرعايق هو لها الأصل الكلي وهي له الفرع الجزئي : فهو لها كما « لرب المجد » ، وهي في نسخة وجيده كالنسخة ؟ فليس لها ، مما تجيبه به ، مدد إلا من لقائه فيها ولا حياة إلا من إقباله الخاص عليها . فهي ، لهذا الارتباط ، فيها تجيب به ، « مقهورة لا قاهرة ومحسورة لا حاصرة : تكيف يقتضي الانصاف أن يحكم ، بما ظهر من هذه الرقيقة الجزئية الموقفة ، على من هو لها حقيقة كلية مطلقة [الأصل : -] وهذه الزيادة ثابتة في نسخة برلين ؟ وكيف يقطع على حقايقهم بما حكمتنا به حل ما قام في نسخة وجيدتنا من رقايقهم ؟

« ومعلوم أيضاً ، أن لنا ، في وجود كل إنسان منهم ومن غيرهم ، رقايق روحانية ؛ وإن لها [الأصل : لم ، وكذا نسختا برلين وفيينا] حلِيم (الأصل : علينا ؛ برلين وفيينا : عليها) سلطنة وروبانة . وحكمهم حل ما قام بهم من رقايقنا ، كما هو الأمر عندنا حكمتنا به حلِيم بعنايقنا . فهم يناقضوننا [الأصل : يناقضونا] في الأحكام ويبقى الأمر مؤثراً [الأصل : مؤثراً] على نظر المحقق اللام ! ردت أتر [الأصل : اقترأ] المنصفون من أهل هذه الطريق أن سيدي الإمام في زمانه ، عمدة [- في الأصل وفي نسخة برلين وهي ثابتة في نسخة فيينا] لأهل التحقيق . وبالله التوفيق !

« فلما سمع شيخنا ، قدس الله روحه ! مني هذا الخطاب اعجبه . وقال : والله ، ما نصرت ! ولقد اثبت بالصواب . لكن يا ولدي إنما الشأن كله في معرفة أحكام المواطن والخفريات . وفي التحقيق بذلك تنفاوت مراتب أهل الولايات . والذي حررته ، يا ولدي ، في أمر الرعايق الجزئية ، القائمة [الأصل : القائمين ، وكذا في نسختي برلين وفيينا] بالحقايق الإنسانية ، وكون الحكم إنما هو لكل على الجزئي [الأصل : الجزئي] ، لهذا حق في موطنه الخاص به : وهي الحضرة النفسية وما يعطيه حكم النشأة الجامعة الإنسانية .

« والذي ذكرناه في « كتاب التجليات » ، مما جرى بيننا وبين [2، 25] أسرار القوم ، إنما كان في حضرة حقبة وشاهدة قدسية [الأصل : وشاهد قدسية] ، تجرد فيها سري وسر من كوثنت به في حضرة الحق ، التي لا تقبل إلا مجرد التحقيق والصدق . ولو فخرنا اجتباها معهم في عالم الحس بالأجساد ، لما نقص الأمر عما أخبرت به عنهم ولا زاد . والمعاملة ، يا ولدي ، مع القوام « حل كل نفس بما كبست (سورة ١٣ / ٣٥) : فيها يعمل أو يقال : وهو - سبحانه ! - عند لسان كل قائل » : عدل أو مال !

« وقد أوصنا السر في ذلك في « الفتح المكي واللقاء القدسي » في معرفة منزل القطب والإمامين بغير شك ولاين . وذلك ، أن السنة الإلهية جرت في القطب ، إذا ولي المقام ، أن يقام في مجلس من « مجالس القربة والتسكين » ، وينصب له تحت عظم ، لو نظر الحق إلى بهانه لطاشت عظمه ، ليتمد عليه . ويقتف الأسمان ، اللذان قد جعلهما الله له ، بين يديه ، وبعد القطب يده للهباء الإلهية والاستخلاف . وتكرر [الأصل : يثور] الأرواح من الملايكة والجن والبشر بمباهته : واحداً بعد واحد ، « فانه جل جنتاب الحق أن يكون مصدراً لكل وارد وإن يرد عليه إلا واحداً بعد واحد ! »

« وكل روح يباهيه ، في ذلك المقام ، يسأل القطب عن مسألة من المسائل . فيجيبه أمام الحاضرين ليعرفوا منزلته من العلم . فيعرفون ، في ذلك الوقت ، أي اسم الإلهي يختص به . ولا يباهيه إلا الأرواح المظهرة المقربة . ولا يسأله من الأرواح المباهية ، من الملايكة والجن والبشر ، إلا أرواح الاقطاب ، الذين درجوا خاصة . وهكذا سأل كل قطب بايع في زمانه . - فصحف والله ولي التوفيق !

كتاب كشف الغايات

« ثم مهد الشيخ ذلك كله بأحسن مهاد ، بحيث لم يبق في المسألة [الأصل : المسألة] دخل إلا لصاحب عتاد . ولو لم يؤيد شيخنا ، قدس الله روحه ، أن ينصح عباد الله - لما أبدى لهم هذه الأسرار ، التي تستحق الصون في خزائن الغيرة عن الأغيار . لكنه ، في ذلك ، مؤدأمانة » إلى « أهل القرب والأمانة »

« ولما تحققت في ذلك باليقين ، وشرح الله صفري بتوراه المبين ، حسن الله عندي سؤالي في شرح هذا الكتاب واحداً نفاهيه لاختواني في الله ، تعالى له من « أول الألباب » . فرغبت إلى شيخنا ، قدس الله روحه ، في شرح هذا « العلم المصون » الذي « هو كهيئة المكنون » . فن « علي » بشرحه ، وقلاني جواهر فتحه . فلما حصلت في حوزي ، وكانت من اهزما في كزري ، احسبت أن تكمل بالاتفاق ، عملاً على وصية الخلاق . قال الله تعالى ، وهو الرؤوف الرحيم : (إن تنازلوا البر حق تنفقوا بما تحبون وما تنفقوا من شيء فإن الله به عليم) (٩٢/٢) ويختلف الاتفاق باختلاف الأرواح : فته الرزق الحسي ، وهو غذاء الإشباح ، ومنه الرزق الروحاني ، وهو غذاء الأرواح . والله تعالى ينفع به المومنين لقبره ، بمنه وفضله وطوله ، وهو حسبتا ولم الوكيل . ولا حول ولا قوة إلا بالله العمل العظيم . »

عثمان اسماعیل یحییٰ

(٨٩١) « الحمد لله محكم العقل الراشح »^{٢٠٧} في عالم البرازخ^{٢٠٨}
« بوساطة ب النكر الشامخ » وذكر المجد الباذخ^{٢٠٩}

المقصود هنا بيان معنى رسوخ العقل أولاً : (أي) : أنه من أي وجه (هو) : واسعٌ) وفي أي موطن ؟ - ومعنى تحكيمه في حالة رسوخه ؛ - ثم وجه تخصيص تحكيمه بعالم البرازخ ؛ - وتبليغه ، بواسطة النكر الشامخ وذكر الجهد الباذخ ؛ - ثم معنى شموخ الفكر ، ومعنى الذكر والجهد ؛ - ثم تحقيق

(٢٠٧) العقل الراسخ هو العقل الأول الذي هو أول جوهر قبل الوجود من ربه - وأول
من عقل عنه وتقبل نفي وجوده (لطائف الأعلام ١٢٢ب) راجع الفتوحات ١/٩٦، ١١٦-١١٦
٢/٦٦ ومقالة السمعوني ٥١-٥٢ وكتاب السائل رقم ١١١٠ والتقصير ١/٤٨، ١٨٥
١٨٥ واصطلاحاً الصيغة لابن عربي (مادة عقل). - أما نحى استعمال هذه الصيغة قبل ابن عربي
فراجع ديوان الحلاج (ط. ١٩٣١ رقم ١٦٦٢٢ ط. ١) واعبار الحلاج ١٠٦، ١٠٧ تأنيده ١٩٣٦ رقم ١٣٣
٦٢ وروايات الحلاج ج وطواسين الحلاج ١-١٠) والتصرف الكلامي ١٩٣٦ رقم ١٣٣

٢٥٨) عالم البرازيل. «البروز» : الحاضر ما بين الشئيين . وهو أيضاً ما بين الدنيا والآخرة ، قبل المشر : من وقت الموت الى البعث ... (لسان العرب مادة بروز) ؛ وفي مصطلح الصوفية «هو العالم المشهود بين عالم الملائكة المحررة والاجساد المادية» والقيادات حشد الصوفية تتجسد ما يناسبها اذا وصلت اليه . وهو العالم المنفصل ... ويعبر عن البروز بـ «المثل» ، اي العالم الحاضر بين الاجسام الكثيفة وعالم الارواح المحررة ... واصل لفظة بروز معرب عن ارض ونظمت به العرب قديماً وجاء في القرآن الكريم (احد يوسف ، نجاشي ، تعليقات على نفع الطيب ١٠٤/٧-١٠٥ ط. البائي الحلبي ، تحقيق الدكتور زقاهي) ؛ راجع أيضاً الكلمات الالهية في الصفات الحميدة للجيلي ، خطوط باريز الالهية رقم ١٨٢٣٨ / ٢١٧ ص ٢٠٠ واصطلاحات الصوفية لقلقشادة «بروز» : دائرة الملائكة الاسلامية (ط. فرنسية) مسادة «بروز» ؛ راجع أيضاً تعريفات لجرجاني ٢٥٠ والارمين مرتبة للجيلي ٢١٤٩ وطلاقات الاعلام ورفقات ٢٠٦-٢٣٧ . - هذا ، وقد جاء في خطوط كتيبة اصفهان خزنة ميرسيان رقم ١١٨١ ص ١٠٦ رسالة بعنوان : «نسخة كتاب كتبه الشيخ سعد الدين الحسوي الى الشيخ علي الدين بن العربي» ما يلي : ... ان الشيخ قد ذكر في كتابه المسمى بكتابت التجليات : الحمد لله الحكم العقل الراسيخ في عالم البرازيل» - وقد نعلم يعلم الحروف ان الرسوخ ليس من حروف العقل ، وليس في البروز شيء من تجليات الالهية أصلاً . بل فيها شيء من تجليات الربوبية . - وقد اسكني الاطلاع على صورة شمسية لهذا المخطوط بواسطة الاستاذ هنري كريان ، فله في افضل الشكر واكرمه !

٢٠٩) الفكر والذكر هما أداتان تحكم العقل في العوالم الرزقية . اما الفكر فهو استخراج المطالب المجهولة من الجاهلي المملوكة عن طريق البرعة والاستدلال . بيد ان الذكر هو استجلاء المطالب في نسمة الشهود وعمق الوجدان .

الحكم : K . - ب بواسطة HK .

معنى « الحمد » على وجه تقرر في عرف التحقيق ؛ - ثم تعيينه بأنه أي نوع من أنواع الحمد ؟

(٩٢) « اعلم أن » وسوخ العقل ، ثباته في حاق وسط الجمع الأحدي الكيالي الانساني . الرفع عنه الميل والحركة الى الأطراف ، والتقيد بها بالكلية ، بتجوهره عن شوائب التجاذب ، عند تكملة روح أحدية الجمع الإلهي ، بقدر المحاذاة . فله ، حائض ، السوائية الناتجة من الاعتدال الوسطي إلى أنهي مراتب الظهور والبطون والتنزيه والتشبيه ؛ وله ، من حشية هذه السوائية ، اطلاق يحيط بكل وجه ، وقيد وطرف يحاذي سوائيته . فهو ، في رسوخه في السوائية الناتج منها الاطلاق المحيط ، على شهود يجد فيه الظاهر في الباطن والباطن في الظاهر . والتنزيه في التشبيه والتشبيه في التنزيه . فلذلك يسري فكره الشامخ في كل ما يحاذي سوائيته ، من حشية هذا الشهود تحقيقا لنفسيله الجمعي . بمجرد توجهه وميله إليه : اختيارا لا قسرا .

(٩٣) « اما تحكيم العقل فيلقاء الحق الملكة الأحاطية الوافية ، في تصرفه في البرازخ وأطرافها ، إليه على وجه يقتدر ان يقوم بتحقيق مقتضيات المدبر والمفصل » كما ينبغي . وهذه الملكة انما هي ناتجة من أحدية الجمع الإلهي في سوائيته ، تحلو حلوها في الجمعية والاطلاق واللاحاطة .

(٩٤) « اما وجه تخصيص تحكيمه » بعالم البرازخ » ، فلكون كل

(٢١٠) أحدية الجمع ، ويقال : حضرة احدية الجمع ومرتبة احدية الجمع ، والمراد بذلك : اول نمينات الذات اول رتبة ، الذي لا اعتبار فيه لغير الذات فقط ، كما هو المشار اليه بقوله ، صل الله عليه وسلم : « كان الله ولا شيء معه » . وذلك لان الأمر هناك ، اعني في مرتبة احدية الجمع ، وحداني ؛ إذ ليس ثم سوى ذات واحدة متفرج فيها نسب واسديتها ، التي هي عين الذات الواحدة . فهذه النسب وان ظهرت بصور الأوصاف ، في المرتبة الثانية التي هي حضرة تفصيل المنعيات وتجزئها ؛ انما يجمعهم وصفان هما : الوحدة والكثرة . ولكونها صورتين نسبيتين من نسب الذات الجامعة المجردة ، غير المقررة والمتفرقة ، ثم تكن التفرقة الحاصلة بين الوصفين تفرقة حقيقية في نفس الأمر ، فتصير تلك التفرقة مشتقة لشملة جبة الذات ؛ لأنها نسب الذات في اول رتبة المحكوم فيها [الاصل : به] يعني الثبوت والتبعية هناك . فهي ، اعني تلك النسب والاضافات ، اوصاف محكوم بالتفرقة بينها وبين الموصوف بها في الرتبة الثانية . فهي من حيث باطنها ، الذي هو شؤن الذات ، هي عين الذات لا غيرها ؛ إذ لا غيرية ولا مفارقة هناك ؛ لأنها ليست هي ، ثم . اوصافا كلفات : بل هي عين الذات . فهنا هو مقام احدية الجمع ، الذي لا تصح فيه رؤية تفرقة بين الذات . من حيث تعينها ، وبينها من حيث اختلافها ... « لطايف الاعلام ١٩٢ - ١٩٣ »

ت الاصل : حاشية : - ث وضع النسخ حروف « ح » تحت كلمة « حلوها »

واحد من طرفيها بمنزلة قد تعلو عن مدارك العقل وتلمس بصيرته ، باعتبار (ما) وحكم (ما) ؛ فلا تُستدرك فيها بقتة . وإن انقطع الى واحد منها ، على قصد استدراكها ، [E. 15b] . لا يقتحم في الآخر رسوخاً ، بل يقع في التجاذب بين طلسمي استدراك البقية من الطرفين : فلا يثبت رسوخاً . وإن اقتحم في برزخ محكم ، صار اختلاط الطرفين فيه مشعراً بفائدة استدراكها منها . ألا ترى أن الضياء برزخ بين النور والظلمة ؟ والنور قد يعلو فلا يدرك ، ولكن يدرك به ؛ والظلمة ، مع كونها تدرك ، قد لا يدرك ما قدر فيها ، قبل رشح النور عليه ؛ فإن ذلك ، مع كونه مقدراً فيها ، مغالط للعدم ؛ ولكن الضياء ، المشعر باختلاط النور والظلمة ، مشعر ، بغابدة استدراك ما فيه ، من غير حاجز .

(٩٥) وأما تعليق تحكيمه « بوساطة الفكر الشامخ وذكر المجد الباذخ » — فلكون استدراك المطالب المجهولة ، من المبادي واليوطن والغايات الظواهر والجموع المحيطة تفصيلاً جَمْعِيّاً ، لا يصح للعقل إلا بأعمال الفكر ، في ترتيب المعلومات المتأدية الى المجهولات منها ان كان العقل ، في كشف هذا التفصيل البرزخي الجمعي ، بصدد الاستدلال ؛ وإن كان في مقام الاستجلاء الشهودي ، قبوساطة « ذكر المجد الباذخ » !

(٩٦) والمجد ، هو كرم النفس وشرف الذات ؛ ولا يتصف به حقيقة إلا الحق ، تعالى ! فإن شرفه ذاتي ؛ وأما شرف غيره ، فإنه إما بعدم الوساطة بينه وبين الشريف بالذات أو بقلتها ، فعلى هذا يتفاوت شرف الغير . (٩٧) ولما كان للعقل ، في رتبته الأولية ، الشرف الأتم والشهود المستمر ، اذ لا واسطة بينه وبين الشريف بالذات أصلاً ، ولكن تسمي ذلك وذهل عنه ، بغشيان العوارض ، عند توجهه وتنزله نحو مراتب التدبير والتفصيل والتلونين والتسطير ، — عكس العارف رسوخه ، بعد انصباه بالأحوال القلبية المطورة ، وذهوله ونسيانه فيها ، بذكره مجده وشرفه المنسي ، الكامن فيه على مقتضى أوليته القاضية بعدم الوساطة . فهو مهما تخلص من شرك العوارض ، المانعة عن التذكر ، وذكّر المنسي الكامن فيه ، نفدت بصائرهما فيما يطن فيه ؛ فاطلع شهوداً عليه ، وعلى كونه في الاصل برزخاً بين الحق والخلق ، وواسطة لتعميمفيض الوجود على القليلات الامكانية . وحاد عليه تحكيمه الاصلي ، فيتصرف فيها اتصفت رقيقته^(٢١١) به وبمرتبته ،

(٢١١) « الرقيقة يعنون بها الوساطة السليقة للرابطة بين شيئين . » اما الرائق (ج رقيقة)

بسم الله الرحمن الرحيم نصر الله عز وجل وسمي ٨ وسمي ٨

الحمد لله العظيم العجل الراجح في عالم البراري وسمي ٨
بسم الله ٨ وسمي ٨ الحمد لله العظيم العجل الراجح في عالم البراري وسمي ٨
وجود الانفس منسوبة اليها في حضرة الامساس وسمي ٨
العلم وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨ الحمد لله العظيم العجل الراجح في عالم البراري وسمي ٨
بسم الله ٨ وسمي ٨ وسمي ٨ الحمد لله العظيم العجل الراجح في عالم البراري وسمي ٨
عند انقضاء هذا عن الحضور الا وهو الا في وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨
علم الا على منبج حضرة الوجود وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨
خزانة الرموز والاعمال وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨
تتبعه الوضوح والسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨
العلم الراجح بالمرتب الا في وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨
وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨
من يلايه عشر طالع الراجح وسمي ٨ وسمي ٨ وسمي ٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله الذي من على عباده الذين اصطفى
 معرفة مراتب التجليات وجعلهم على بصيرة منه
 في جميع الحالات وحققهم باسمه النور وهو النور
 للظلمة والجهالات فاعرفهم به لمحاته من لمحات
 عنده احكامه التي على قوايل النشآت وما حكمه
 اذا نادى مطلق النفس وخصص قوة من قوت
 الذات فحلمون بنور الله ان التجلي اقوى الوارد
 الالهى اذا كان على مجمع د النفس
 القابلة للتجل يا حديتها كان للفناء كما على جميع
 قوى المدركات ويكون المدد الحاصل بقية
 الرجوع معاني مجردات وان كان على البصيرة
 اذ ركت التجليات المنكوتيات وجرى نور
 ملكوت الارض والسموات وكشف الستار وروح
 المنليات كما يوحى ذلك التناسب من الالف
 بين الالف والواو على القوة المطلقة
 بانواعها على قوايل الارض والسموات وتطلق
 القلب بالاسرار الاعظم نطقا خلافا للعادات وقولا
 عند ما يذكر نفسه بنفسه في موطن مقدس

كتاب التجليلات

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 والحمد لله رب العالمين
 كتاب التجليلات
 تأليف الشيخ محمد باقر
 المجلسي
 في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٩
 في مدينة قم المقدسة

عقود ولي الدين رقم ١٧٥٩ : كتاب التجليلات الالهية لابن عربي (نخط المؤلف نفسه)

لكن

٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠
١١١
١١٢
١١٣
١١٤
١١٥
١١٦
١١٧
١١٨
١١٩
١٢٠
١٢١
١٢٢
١٢٣
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠

[illegible][illegible]

سالت سمير و مولاي جعفر الخاذاً اسمي الخلق هل هما بفال
 صلوات الله عليه لمقلوبه يعني انه متسلط على ما و ظريبه و
 وعد و رضعناه

الهيكل المفسر

و هو من حجرة

التي لا تعلق

ولا انوار لا يقبل

النفوس الحيوانية

فعل الطوفان

لم يبق حايث لم يبق

ان شاء الله

السيرة المخلوقة

مما لا يعرفه

من عن خلق الله

سبحان لا عادية

المخلوق و لا الاله

لخال الامم

بركاته في كتاب

صالحه ان شاء الله

الوحيدانية المخلوقة

للشوق بل لا اله الا

المانع و هو

فعل الطوفان

لم يبق حايث لم يبق

ان شاء الله

السيرة المخلوقة

مما لا يعرفه

من عن خلق الله

سبحان لا عادية

المخلوق و لا الاله

لخال الامم

... إلى القوة المبرورة من
 الظلم تعلق لا ذرا كذا بالانوار الأطلست
 والنايات الماهرات وزوده وجه الحق في جميع النكات
 فان خصه بحاجته بتجليه للقوة السعوية من حضرة
 الشين تعلق الاذرا كذا فيفتون المخاطبات وزبرت
 حالة الشجرة الموقوفة لكن من حضرة وجوده
 لا من خارج الجاني بل مما ارتقى في قلوبهم إلى السما
 الارفع فير على سائيد الباقيات ودون ذلك في
 وبكامله من الارواح النورية والتجلي في
 ذو ان الافلاك وما يعطيه من بروج النفا قد جا
 عن بنوه في ليله على علم ان من مني محمد بن
 مكشوف وفي ذلك تنبيه لاهل الفهم للطبيب
 الانتارات وان كان التجلي على القلب المراد به قوله
 ان وذلك لا يرى لمن كان له قلب فانه ذلك قلب
 قلبه مع الشبوت في قول زمن فريد وهو من شرم
 للقائات المديات ومن هذه الحضرة قال عليه السلام
 صاحبه كذا في لهم عنه الذكر يوم يومه في
 الاقول السالكات في هذا القلب في قلب القلب
 في العرفان في هذا القلب في قلب القلب

من الحقائق^{٢١٢} والصور والمراتب ، ويتجكم برسوخه ، في رتيته السوائية ، على البرازخ الجمّة ، الحاجزة بين الشيتين ، مطلقاً .

ولإن كان «المجد» بمعنى الكرم ، فرسوخه في البيئونة المكربة ، الحاجزة [١٦٨] بين الحق والخلق ، القاضية بتحقيق ارتباط الاسماء الإلهية والأعيان الامكانية فيه ، بذكره الكرم الإلهي القائم بإيجاده أولاً ، لتحقيق الأرباط المذكور امتناناً محضاً ، ولبقاء ذلك مع «الخلق الجديد»^{٢١٣} الى لا غاية ، ولتحكيمه على كل ما وجد فيه وظهر منه باقتضاء .

وأما «شموخ الفكر» ، فأنفته - عند تجوهره - عن ان يقبل الخلطات الوهمية ، المفسدة مواد الأقيسة ، القاضية بوقوع المغالطات فيها .

وأما «بلذخ المجد» - في كونه صفة العقل الكل - فتعلمته بشروفه على ما دونه ، من المدونات الجزئية ، بقلمه الاعلى ج . فإن لكل محبة

« ففي علوم السلوك ... سميت بذلك من جهة انها ترقى كثافة البدن فيرتقي بذلك الى مرتبة اهل الصفاء ، ولهذا فان من لم يبق فيه شيء من كدورات النفس وكثافة الحس اتصفت جسامتيه باوصاف روحانيته ... » (لطائف الاعلام ١٨٥) .

٢١٢ «الحقائق هي أسماء الشئون الذاتية عندما تصور وتصور في المرتبة الثانية . فان جميع الحقائق الإلهية والكونية إنما تكون شئوراً وأحوالاً ذاتية من اعتبارات الوحدانية متدرجة فيها في المرتبة الأولى عل ما بانّت وتصورت في المرتبة الثانية . تنقسم الشئون في هذه المرتبة للحقائق . فانه لما كان الغالب عل احكام هذه المرتبة الثانية إنما هو حكم تميزات الابدية مع آثار ظلمة غيب اطلاق الأزلية ، لكون هذه المرتبة هي حضرة العلم الذاتي لا يطلع عليه غير كنه الذات الاقدس تعالى ! - صار ذلك موجباً لان حقت احكام هذه المرتبة الثانية بكل شأن من تلك الشئون . فكانت تلك الأحكام كحفة تلك الشأن ، فصار ذا حفة وحققة . ونسب ميثاً ثابتة ومأخية ... » (لطائف الاعلام ٧٠) . - هذا . - ولما استحال الحقائق مفردة : « حقيقة » فنقص بذلك «مشاهدة الربوبية» بمعنى ان الله تعالى هو الفاعل في كل شيء والمقيم له ، لان عويته قائمة بنفسها مقبسة لكل شيء سواء « (نفس المصدر ونفس الورقة) .

٢١٣ «الخلق الجديد يعني به ما يفهم من باب الإشارة» من قوله تعالى : « بل هي في ليس من خلق جديد » (١٥/٥٠) ... وذلك ان هذه الآية الكريمة كما يفهم منها بحسب ظاهر عبارتها ما زالت لاثباتها من حشر الأجساد وتجديد الخلق في يوم الماد - فكذلك يفهم منها ما تشير اليه في مفتحي ذوق الكمال بلسان الخصوص المفهوم لاهل الله تعالى من تجديد الخلق مع الانفاس . فكما ان الكافر في ليس وشك من تجديد الخلق في يوم القيامة ، فكذلك اهل الحجاب في ليس وشك من تجديد الخلق مع الانفاس . فان كل ما سوى الحق تعالى ، من جميع مخلوقاته الروحانية والجسمانية والعلوية والسفلية لا بقاء لشيء منها بل هي متجددة الوجود لحظة لحظة . فهي لا تزال في فناء ينفقه بقاء . هكذا دائماً مع الانفاس ، دنيا وآخرة لاستحالة استثناء ما سوى الحق تعالى من امداده بالتيهية . فلولا تجدد الفناء والبقاء لكان الاعداد تحصيل حاصل ، لانه يكون ابتداءً باقياً وإيجاداً ووجوداً . وهذا محال » (لطائف الاعلام ٧٥ ب) .

ج الاصل : يطلو .

لاجزائه ح ، مع التعلية والتعاطف ، كما ان لأجزائه ح حجة له ، مع الخضوع والتصاغر .

(٩٨) وأما « حقيقة الحمد » ، في عرف التحقيق ، فهي تعريف من كل حامد لكل محمود بنوع الكمال ، بأي لسان كان . وأما تعيينه بأن الحمد ، المذكور في صدر الكتاب ، أي نوع من أنواع المحامد ؟ فحيث اطلع المحقق ، في أنهى موارد التحقيق ، أن لا رسوخ للعقل إلا في رتبته السوائية ، جعل الحمد في مقابلة تحكيمه في عالم البرازخ ، المتقامة^(٢١٤) على السوائية بين اطرافها ، فإن البرازخ ، في سوائيتها ، كالمرأيا المظهرة له جميع ما في أطرافها من المبادي الباطن والغايات الظواهر والجموع المحيطة .

(٩٨ أ) فبهذا التقريب ، يحتمل اقرب الاحتمال ان يكون مراد الحامد ، بهذا « الحمد » ، حمد المحامد : فانه حمد الحق بالانسان الكامل ، وحمد الكامل بالحق حالة وقوع قلبه ، موقع تمناع الاطراف وتنزهه عن التأثير مطلقاً ، مع الذات المطلقة التي لا تبقيدها الاسماء ولا النعوت . فهو ، في هذا الموقع ، انما يكون في غاية الصحو : ولذلك يرى كل كمال ظهر من الحق وشؤنه خ^(٢١٥) اسماءه وأعياناً ، وفي الخلق ايضاً وفي أحوالهم واخلاقهم واضافاتهم في المراتب الجمعة ، بنفس ظهوره فيها ظهر فيه حامداً ومعرفاً للذات ، التي لها السوائية باحدية جميعها الى الكل ، ولكن من حيث تجليه الجمعي الاحدي ، الظاهر بالانسان الكامل جمعاً احدياً وتفصيلاً جمعياً ، ومن حيث تجليانه التفصيلية في الحضرات الاسمائية ، بمقتضى النسب العلمية والشؤون الذاتية ، المختصة بالانسان الكبير المسمى بالعالم . فافهم !

(٩٩) ولما كان « العقل الراسخ » ، المنتهي في التجرد والتجوهر والترقي الى رتبته الأولية ، التي هي مواقع الارتباطات الوجودية بين القاعات الاسمائية [f. 165] والقابلات الامكانية أو كلاً ، وصفه المحقق بقوله :

(٢١٤) « المتقامة » بدل « المتقامة » . وهذه صيغة جديدة لم ترد ، هل ما نعلم ، في مجاميع اللغة ولا فيما نعرفه من مأثورات العرب . ربي في وزنها الجديده هذا ، لا تدل على مجرد التعدية (كصيغة المقامة) بل على الانفعال والمطالعة .

(٢١٥) « الشؤون » ويقال : الشؤون الذاتية - ويستثنى بها اعتبارات الواحدية المندرجة فيها في المرتبة الأولى ، وهي التي تظهر في المرتبة الثانية وما تحتها من المراتب يصور الحقائق المنجزة (لطايف الاعلام ٩٨ ب) .

ح الاصل : لا حرام . - خ الاصل : رشونه . - د الاصل : اسماء .
ذ الاصل : والشؤون .

= فان الاعراس جمع عرس - بكسر العين وسكون الراء - وهي امرأة الرجل . - وقد تمين ، في غيب العقل وحطة أليته ، لكل فاعل وجوبي قابل امكاني ، مرتبط به بنسبة جامعة وجودية .
(١٠٠) ونسبة سوائته (= العقل) القلبية ، في الطور الانساني ، بين الغيب والشهادة ، وصفه بقوله :

= فإن وجود الأنفاس، بحكم المدّة منها وبحكم الجزر بها .
= (١٠٠ أ) ونسبة تعمّقه (= العقل) وإمعانه وتأمله بالنظر الناقد في المقولات ، وصفه بقوله :

(١٠١) وبنسبة توسطه (= العقل) وتردده بين عالمي الأنوار والظلم ،
والروحانيات والطبيعات ، وصفه بقوله :

= وأما اعتبار مراجعها فيه ، فلكون كل منها منصفاً في الإنسان ،
الذي هو مجلي العقل بحكم جميعته المستعجة ، مع انحصاره في مقام معلوم ،
فإن كل محل يعطي كَيْفِيَّةً (مآ) للحال فيه .

(١٠٢) وينسب كونه (= العقل) ، في رتبة الأوليّة ، أصلاً شاملاً
مُسْتَجِئاً فيه ما ظهر في الكون بتفصيله :

= أي منزلٌ يستقر فيه العائد إليه ، من الروحانيات ، بعد تنزها :

« في صومع القوالب الحسية السفلى »

= من الاجساد المثالية والاحرام العنصرية والطبيعية^(٢١٦) ، البسيطة والمركبة . وعودها اليه ، انما يكون :

« عند ارتقاها عن ف الحضيض ل الأهدك الأدنى »

= يعني عالم الصور الحسية الطبيعية والعنصرية ، التي ليس للروحانيات العلى في تنزها رتبة أنزل منها . ولا عود لها ، الى مستقرها ترقياً ، الا بما ينتج لها الانسلاخ والخلع والتجريد ، القاضي بسراحها في حظائر القدس .

« ووقوفها ل دون المقام الأعلى »

= المكثي عنه في الكتاب : ﴿ بالآفق الأعلى^(٢١٧) ﴾ ، الذي تنتهي إليه الأرواح في ارتقاها تقدساً وتروحاً . و « ووقوفها » فيه ، يعطي بقاء أعيانها وثبات انيتها . فاذا تجاوزت عنه ترقياً ، جاست خلال ديار السير في الله ، الرافع عنها رسوم خلقيتها وموهم انياتها : إذ لا ثبات للحدث اذا قارن « القديم » . - فسمى العقل ، من حيث احاطته واشتاله أولاً على كل ما ظهر في الكون تفصيله (هو ما عناء بقوله) :

(١٠٣) « متم حفرة الوجود »

= يريد من حنية ظهوره في عموم القابليات وانبساطه فيها ، لا من حنيته ذاته . فإنه من هذه الحنية [f. 17a] الثانية ، لا يقبل الزيادة والنقص ، فلا يفتقر الى متمم . وظهوره انما يكون بقدر الاستعدادات القائمة بحقوق مظهريته . وسمى العقل ، بحكم اشتاله على الكل ، هو الكل : فلذلك جعله متمماً وحده .

(٢١٦) الجسد المثالي هو منطبق من عالم المثال « وأرض الحقيقة » وأجرم العنصري هو المركب من العناصر الاربية ، اما الجرم الطبيعي فيقال فقط عل الجرم السابري الذي يملو عن الفساد . راجع شرح هذا كله في كتاب الاستاذ المشرق كربان : *Terre céleste et corps de Résurrection*, Paris, 1961 وخاصة في قسم القهارس : *jasad A, B; jirm A, B.*

(٢١٧) سورة ٥٣ / ٧

ع صورة H K . - غ ارتقاها P ، ارتقاها K . ارتقاها W . - ف من P . -
في الحضيض W . - ل الارسد H . - ل وروبوها W .

(A 103) وهو بنسبة كونه (= العقل) أولاً ومبدأً لكل كائن ، صار مجمع بركات الوجود ، المتعينة للظهور :

« معدن الكرم والجود »

= اذ الامتنان القاضي بوجود العالم ، إنما تعلق أولاً بإيجاده ؛ فجعله مستودع فيض الوجود وينبع ما هَمَى من سماء الجود ؛ فهو نورٌ ، إذا اقتُبست منه الأنوارُ الى الأبد لا ينقص بذلك منه شيء .

(B 103) وبنسبة اشتغال الكل في ذاته (= العقل) على الكل ، على وجه يكون كل المعاني فيه معنى واحداً ، وكل الحروف فيه حرفاً ، واحداً ، وكل ما ظهر من الطائفت ولكثافت فيه نقطة واحدة ، والكل المجموع فيه مفهوماً منه بتلويح ورمز واحد ، صار :

« خزانة الرموز والألغاز »

= بل لسانه ، في مرتبته اللاتية ، الإشارة والتلويح والرموز والألغاز . إذ لا تفصيل فيها اشتملت عليه ذاته ، فلا تفصيل في بيانه وإشاراته . رمزه جوامع الاحتمالات ؛ ولكن لا تنكشف كيتها ولا تنضبط لذوي الفهم ، إلا حسب قوة نفوذه فيها .

(C 103) وبنسبة عموم إحاطته (= العقل) مطرح شعاع ظاهر الوجود :

« وساحل بحر الامكان والجواز »

= فإن المقدرات في الظلمة الامكانية ، ما بقيت فيها ، مُخالطة للعدم ، فلا تخرج منها برش نور الوجود أولاً عليها إلا في مسمى العقل الكل . - ولكن الممكن ، في نفسه ، جائر الوجود (و) جائرعدم ، عطف الجواز على الامكان .

(104) ولا كانت قابلية الموجود الأول ، المسمى بالعقل ، منطوية على القابليات الجمة جمعاً - وقد ظهر بعضها في الوجود العين ، وتعلق علم الحامد به جمعاً وفرداً ، من حيث كليّاتها ، واتضح حكمه كيفاً وكماً ، وبقي بعضها في صرافة الاجمال الامكاني ، ولم يدخل بعد في الوجود العيني ، وصار حكمه بالنسبة الى علمه ؛ حكم المستأثرات في غيب علمه تعالى ،

م الاصل : ويده . - ن + نسب H . - ه الاصل : في . - و الاصل : واحد .
« ي - ي » الاصل : حرف واحد . - آ الاصل : مفهوم . - ر وضع النسخ الاصل رقم ٢٠ تحت كلمتي « الحامد » و « علمه » ليشر بان التفسير في « علمه » يعود على « الحامد » .

لم يتعلم تفصيله جمعاً وفرداً وأبهم حكمه عليه - جعل الحمد ، الذي قابل به تحكيم « العقل الراسخ » ، على قسمين : الموضح والمبهم ، فقال :

« أحمده بالحمد الموضح والمبهم : كما يعلم »

= الحق ، تعالى اجمعه في تفصيله وتفصيله في جمعه - « وكما أعلم »
 علماً تفصيلياً في بعض الحمد ، بنسبة الموجودات من العقل ، المعلومة للحامد ، وإجمالاً مبهماً في البعض ، بنسبة الكائنات في صرافة امكانته -
 أو كما « أعلم » [x.17b] من حيثية ما علمه الحق ، تعالى ا باعتبار علمه في « مقام القرب القرصي »^{٢١٨} بي ؛ أو باعتبار علمي في « مقام القرب التفلي »^{٢١٩} به ؛ أو باعتبار كون العلم له والحكم لي !

(١٠٥) « وصلّى الله على الرءاء » المصنّف^{٢٢٠}

= الصلاة - هنا ، من حضرة الجمع والوجود . وهي رحمة الكافة ، القاضية ببقاء العبد ، العادم مدلول « الباء » ، المستهلك في الله بالكلية ، الفاقدة وجود عينه ، مع ظهور الفعل والانفعال وعموم الاثر الظاهر منه . فهو مع كونه ينوب فيض الوجود ومظهر عموم القيومية ، مرتد با « لرءاء » ، المشتق من الردى - المقصور - وهو الهلاك . وإليه إشارة العارف^{٢٢١} :

(٢١٨) « مقام القرب القرصي » هو الحاصل من القيام بالقرائن .

(٢١٩) « مقام القرب التفلي » هو الحاصل من التطوع بالوفاء .

(٢٢٠) الرءاء المصنّف هذا وصف من اوصاف النبي محمد ، عليه الصلاة والسلام ! من حيث هو « انسان كامل » . - وفي تعريف الصوفية « الرءاء يعني به الظهور بصفات الحق بالحق . وقولنا : بالحق ، أي من امر الحق وحل وفق طاعته . فان الظهور بصفات الحق إنما يكون ظهوراً بها اذا كلف كذلك ، وإلا فهو مجرد دعوى باطلّة . والاشارة الى الأول - أممي الظهور بصفات الحق حقيقة - هو ما ورد في منازلات أبي يزيد ، قدس سره انه تعالى قال له : « انسرج الى الخلق بصفتي فمن رآك فقد رآني » (وانظر فتوحات ٤/٤) . وأما الاشارة الى الظهور بالدعوى والمنازعة والوثب لحب الرياسة ، فهو ما جاء في الكلمات القدسية ، التي اشهر بها رسول الله ، صلّى الله عليه وسلم ! من ربه انه تعالى يقول : « الكبرياء ودائي والعلية انازي في نازني واسعداً بنهما قدفته في النار » ... (لطائف الاحلام ٨٢ ب) يراجع أيضاً « اصطلاحات الصوفية » لابن عربي (مادة : الرءاء) ورسالة « اعلام المشهود في كشف مبهات الوجود » (المؤلف مجهول) مخطوط بابرز الوطنية رقم ٤٨٠١ / ص ٣٣٨-٣٩ (مادة الرءاء المصنّف) والفتوحات ١/٦٤ ؛ ٢/١٠٣ ، ١٠٤ ، ١٢٩ ؛ ٤٤/٤ .

(٢٢١) هو ابن عربي ، واليبت المذكور ثابت في الفتوحات ٢/١٠٤ .

٢ المبهم - ٣ وصل W . - ٤ الرءاء W . - ٥ اصل : الصلوة .

أنا الرءاء أنا السر الذي ظهرت في ظلمة الكون إذ صيرتُها نوراً !
وقد وصف المحقق « الرءاء المعلم » بالزهو وهو الافتخار ، حيث قال :

« الزاهي = المرتدي الأقدم ! »

= المرتدي به هي حضرة الجمع والوجود^{٢٢٢} التي صار الرءاء ، المكتنى به عن « الانسان الظاهر » في استهلاكه بمخائيق عموم الالهية والامكانية ، لها كالثوب السايق على اللابس ؛ إذ الظاهر مستورٌ خلف حجاب مظهره .
واما افتخاره المرتدي به زهواً ، فلاختصاصه بصورة احدية جمع الكالات الوجودية ، من المرتدي به تفصيلاً جمعياً ، وجمعاً تفصيلاً بحسبه . ولذلك تميز في ذلك الاختصاص بالفردية في الاكالية . وقام له ذلك بالاولية والخنمية ، كما قال : « كنت نبياً (وآدم بين الروح والجسد) »^{٢٢٣} - « ولا نبي بعدي »^{٢٢٤} .

و « الرءاء » انما يتخذ للتمجّل او للوقاية او للستر . فالوقاية والستر ، معتبران في المرتدي به لتلا ترجع المدام من الكون إليه . فإن الرءاء مطرّز بطراز العصمة ، معلّم بالعلم الختني السادي ، حيث انتهى اليه كمال الصورة ، ولذلك ظهر بالمحامد الجمّة ، التي جامعها القرآن ، وسيطى ما تُختم به المحامد - فيختص - إذ ذاك - (ر) لواء الحمد ، الذي تنظر إليه جميع الاسماء الإلهية ذ .

« وعلى آله » = القائمين بحكم الاصل شرفاً وكالاً ، يصلي عليهم بالسنة المهتدين بالافتداء بهم ، - « الطاهرين » = من كل ما ينافي الشرف والكمال ، - « وسلم » = فيما يقدح في التوفيق ، المنتهي الى الحفظ والعصمة .

٢٢٢ « حضرة الجمع والوجود » هو الثمين الأول .. سمي بذلك لانه هو اعتبار الذات من حيث وحدتها واساطمتها وجمعها للاسماء والمخائيق ، لكنّها ... هي الحقيقة البرزخية الجامعة بين الاحدية والواحدية وبين المبدأ والمنتهى والبطون والظهور . فكانت هي حضرة الجمع لا محالة ، لان البطون والظهور لا يخرج شي. عنها (الاصل : عنها) . (لطائف الاعلام ١٦٦) .

٢٢٣ حديث « كنت نبياً وآدم بين الروح والجسد » انظر تحريجه ورواياته المتعددة في كتاب الشريعة للاجري ١٦-٢٦ وفي رسالة « حقيقة مفاهيم الاتحاديين او وسعة الوجود لابن تيمية ٦٣-٦٥ .

٢٢٤ الاحاديث الخاصة بتمجّد النبوة بمحمد ، عليه الصلاة والسلام ، تراجع في كتاب الشريعة للاجري ٥٦-٥٧ .

ع الرضى H . - د وضع الناسخ الاصل رقم ٢٠ تحت كلمتي « الاختصاص » و « ذلك » ليشر ان اسم الإشارة « ذلك » يرجع على « الاختصاص » . - د- ذ هذه الجملة بطولها مكتوبة على الحاشئ بخط النسخ الاصل .

(١٠٦) «هذا المنزل» = القاضي بتوارد التجليات ، على أهل الاختصاص ، المظنوي بعضُها في الكتاب، - «من منازل الطلسم»^{٢١٥} الثالث = وهو طلسم المرتبة الالهية التي هي ، بالنسبة الى المرتبة الاحلّة وإلى اللاتمين المتميز المعقول باعتبار التعيين الأحدي الأول ، ثالث . - «وهو» = اي الطلسم . الثالث، - «واحد من ثلاثة زعشر» = طلسماً ، كل منها مختص بحكم كلي ، مشتمل على أنفس الأسرار الشهودية وأشرف الأطوار الوجودية .

وهي طلسم اللاتمين على الغيب المطلق^{٢٢٦} . فلا يرجع ، بارتفاعه من كنه الغيب ، معنى إلى أحد : فإن ارتفاعه محال . - وطلسم مخوض الاحدية^{٢٢٧} الاشئالية على التجلي الأول ، القاضي باشتال الكل فيه على الكل ، وهو حقيقة «الكان» العكسي ، فلا يرتفع في الدهر كله إلا له واحداً ، وله [f. 18a] السيادة العظمى ، وبه تعمّ القيومية . - وطلسم رتبة الأولوية على ظاهر الوجود وظاهر العلم ، ولا يرتفع هذا من حيث الاسم «الله» ، لا حقيقة ولا ادعاءً ، ويرتفع من حيث الاسم «الاله» ادعاءً لا حقيقة : ولذلك يدخل «التنكير» في «الاله» ولا يدخل في «الله» . فافهم ! ومن بعض منازل الأولوية ، التجليات الموضوعية في الكتاب . - وطلسم فلم التلوين^{٢٢٨} ، على ديوان الاحاطة الامكانية . - وطلسم لوح القدر^{٢٢٩} ،

(٢٢٥) انظر معاني «الطلسم» المختلفة في التطبيق المتقدم رقم ١ وقارن المعنى الخاص لهذه الكلمة عند شارح التجليات بمعانيها السابقة في التعليق المذكور وانظر أيضاً الفتوحات ٣/٢٣٢-٢٤١ ؛ وهنا يذكر ابن عربي معنى خاصاً للطلسم يختلف عن معناه في التجليات . (٢٢٦) «الغيب المطلق هو غيب الهوية (اي هو) عبارة عن اطلاق الحق باعتبار اللاتمين» (لطائف الاحلام ١٣٠) .

(٢٢٧) «الاحدية هي اعتبار الذات من حيث لا نسبة بينها وبين شيء أصلاً ، ولا شيء الى الذات نسبة أصلاً . ولهذا الاعتبار ، المسى بالاحدية ، تقتضي الذات الفنى عن العالمين ، لأنها من هذه الحيثية لا نسبة بينها وبين شيء أصلاً . ومن هذا الوجه ، المسى بالاحدية ، يقتضي ان لا تتحرك الذات ولا يحاط بها بوجه من الوجوه ، لسقوط الاعتبارات عنها بالكلية ...» (لطائف الاحلام ١٢٢ب) .

(٢٢٨) «قلم التدوين» هو رمز لعلم التفصيل ويسمى أيضاً بالقلم الاعلى والعقل الأول والروح الأعظم . اما وجه تسميته بالقلم الاعلى فلكونه «واسطة بين الحق في ايسال المعارف والمعلوم الى جميع الخلق المشار الى ذلك بقوله : «اكتب علمي في خطي» وبقروله : «اكتب» هو كائن» . (لطائف الاحلام ١٤١ وقارن هذا بالورقة رقم ١٨٩ من الكتاب المذكور) . (٢٢٩) «لوح القدر» رمز به الى «محل التدوين والتفسير الموزيل الى سه معلوم وهو الكتاب المين والنفس الكلية» (لطائف الأحلام ١٤٦) .

و المختزل K ، لتزل H ، - و بلة KP .

على ديوان الاحصاء . - وطلسم سنخ الطبيعة^{٢٣٩} A ، على المواد القابلة للتجسيد . - وطلسم السواد في البياض . - وطلسم البياض في السواد ، على السر القائم لتحرير فتن الرثق وفتح الصور يرش النور على ما قُدِّرَ في البياض ، الحاصل في السواد القابل^{٢٣٠} . - وطلسم الجسم الكل ، على الحقيقة العامة ، المطلقة ، الظاهرة في تطوره بعموم صورته . - وطلسم محل الاستواء ، على الرحمة المطلقة ، العامة . - وطلسم محل القدمين ، على الاستحالات الكونية التجمعية . - وطلسم الأطلس ، على خزانة وحدة الكلمة ، المنزعة من أطوار التراكيب . - وطلسم المنازل ، على مُحَصِّيات حروف التفسّيس : الرحاني والانساني ، المجتمعة في خزانة القمر .

وقد انتهى سير الوجود ، بحكم يحرم كشفه ، بانتهاء الطلاسم الى طلسم المنازل . وما يرتفع من هذه الطلاسم ، إنما يرتفع حجابها بالنسبة الى بعض المشاهد السنية ، لا في نفسها ؛ ولذلك لا تبدل بالانقلاب الكلي ولا ترتفع ابداً . بخلاف الطلاسم المنصيرية ، فإنها إما متبدلة عند طلوع فجر الاجل ؛ وإما «مطويات» باليمين كطَيَّ سَجَل الكتب^{٢٣١} ؛ وإما متقلة نارا جامدة او سيالة ؛ وإما زمهرير جامد او سيال . ولذلك لم تُعَدَّ المنصريات من الطلاسم . في عُرِفَ التحقيق .

٢٢٩A الطبيعة (باليونانية : physis وباللاتينية : natura) يعرفها اخوان الصفا في رسائلهم : « الطبيعة إنما هي قوة النفس الكلية الفلكية ؛ وهي سارية في جميع الأجسام ، التي دون فلك القمر : من لدن كوة الأثير الى متهى مركز الأرض » (رسائل اخوان الصفا ٨٨/٣) . اما ابن رشد (ما بعد الطبيعة ، ص ١٧) فيرى : « الطبيعة تقال على جميع اصناف التغيرات الاربعه التي هي : الكون والفساد ، النقلة ، النمو ، الاستحالة » . وعند صدر الدين الشيرازي : « الطبيعة آخر الابداع واول التكوين » (تاريخ الاصطلاحات الفلسفية ، ص ٢٧) .

٢٣٠ (٢٣٠) يقول ان « السواد » هنا استعمل رمزاً للدلالة على الاسكان الثابت في « هيول الكل » ؛ كما ان البياض هو رمز لتفتح سرائر الوجود على وجه التقابلية الاول ، التي هي « هيول الكل » ايضاً . - هذا ، ويذكر ابن عربي كتاباً بعنوان « السواد والبياض » . بدون ان يذكر اسم مؤلفه (انظر « كشف المنى عن سر أسماء الله الحسنى » لابن عربي ، مخطوط بمكتبة آفندي (سليمانية ، اسطنبول) رقم ٢٠٩ / ٧ ؛ وانظر ايضاً « لطائف الاعلام » ورقة ١٩٥ . - ويوجد مخطوط مجهول المؤلف ، في مكتبة مفتيسا (تركيا) بعنوان « كتاب البياض والسواد » رقم ١٠٨٣ . كما ان « كتاب البياض وكتاب السواد » ، هما أحد فصول « كتاب الروضة في الصنعة الالهية الكريمة المختومة » ، المنسوب الى ابي محمد ، مسلمة القرطبي المبريطي ؛ (انظر مخطوط بشير آغا (سليمانية ، اسطنبول) رقم ٥٥٥ / ٧٧ ب ، (= كتاب البياض) ٧٩ ب (= كتاب السواد) . -

٢٣١ (٢٣١) اقتباس مطلق من سورتي ١١٤ / ٢١ ؛ ٧٧ / ٢٩ .

(١٠٧) « قال تلميذ: جعفر الصادق^{١٣٢} - صلوات الله عليه ! - سألت - سيدي ومولاي جعفرًا ، لماذا سمي الطلمس طلمسًا ؟ - فقال ، - صلوات الله عليه ! : لقلوبه . يعني أنه مُسَلَّط على ما وُكِّل به^{١٣٣} . - وقد وضعناه م ب ك هـ = يعني ثلاثة ط عشر طلمسًا ، - في كتاب الهياكل^{١٣٤} ، فلينظر هـ هناك ، ان شاء الله ! » .

= ولم تكتحل عيني بمطالعتهما ، ولا عرفت كيفية وضع الطلمس المذكورة فيها . فن فاز من أرباب الفهم بمطالعتهما ، ويمجد طريق وضعها غير ما ذكرته ، فلتبَيَّنْ على طالبي فهم هذا الكتاب يلحق ذلك في هذا المحل ، لينتفع بما فيه المتشوف من الأسرار الالهية والحكم الربانية ، [f. 18b] « فان الله لا يضيع أجر المحسنين »^{١٣٥} |

(١٠٨) « وهو » = اي كتاب « الهياكل » ، وما فيها من رغائب الحكم وعجائب الأسرار ، إمّا « من » سوانح « حضرة الوحدة المطلق التي

٢٣٢) الإمام جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ، رضي الله عنهم أجمعين ! هو الإمام السادس في سلسلة الأئمة الاطهار . ولد سنة ٨٠ هجرية وتوفي عام ١٤٨ . ورث عن ابيه محمد الباقر رتبة الامامة ، ولم يبق في حياته بأي دور سياسي ، بل انقطع العبادة والدراسة والتأمل . وهو مشهور بعلمه العميق الشامل . وتنسب اليه كتب كثيرة . وحول ذاته الكريمة انفتحت جبهة فذة من كبار رجال الفكر والعلم ، وكانت لهم بمثابة النجم المادي والليلي المئين . انظر تاريخ الطبري ٢/٢٥٠٩-٢٥١٠ ؛ ووفيات الأعيان لابن خلكان ، ترجمة رقم ١٣٠ ، والمثل والنحل للشهرستاني ١٢٤٠١٦ (Ed. CURETON) ؛ ودائرة المعارف الاسلامية (نص فرنسي) ١/١٠٢١ ؛ والباب ٢/٤٤٤ و T. ص ٢٠١ وما بعدها . - هذا ، والتعليق المشار اليه هنا لعله جابر بن حيان ، انظر « كتاب الميم والنوار والنون » لابن عربي ص ٦٠٥٤ ، (ط . حيدرآباد) و T. ص ٢٠٥ ودائرة المعارف الاسلامية (نص فرنسي) ١/ ١٠١٥-١٠١٦ .

٢٣٣) نفس النص والتعريف نجده في الفتوحات ٢/٢٣٢ . - هذا . ولعل النص الذي يسته ال تلميح الامام المذكور في كتاب « الطلمس الكبير » جابر بن حيان ، الذي جعله في ٥٠ مقالة ، انظر « مختصر غاية الحكم » للمجريطي مخطوط حفيد افندي (سليمانية ، اسطنبول) رقم ١٣١/٤٦١ .

٢٣٤) انظر ما يخص هذا الكتاب في بحثنا *Histoire et classification des œuvres d'Ibn 'Arabī, II^e partie: R. g., n° 204*

هذا ، والبحث المشار اليه لم يطبع بعد . - وجاء في الفتوحات المكية : « وكنا قد ذكرنا في كتاب هياكل الانوار هذا المنزل (اي منزل القهر) وما يخص به وما يحيط به كاله فلينظر هناك ، وهو الميكال الثاني عشر ومائة ... » (فتوحات ٢/٥٧٧) .

(A٢٣٤) سورة ٩/١١٤١٢١/١١٤١١٦/٩-

م بآلت KW . - ش جعفر P . - هـ قال H . هـ وصفاه H . - ط الاصل : بلة .

لا تعلق للكون بها = اذ « الكون » ، وما فيه ، من الحضرة الثانية . وهذه الحضرة المطلقة ، أوليتها كاطلاقها الذاتي : فليست من النسب العقلية لتفتضي - من باب التناصف - الثاني . ولذلك قال المحقق : « لانتهاه الأول » ، الذي لا يقبل الثاني = فحكم هذه الأولية ، كحكم الاطلاق الذاتي والوحدة الذاتية ، اللتين لا يقابلها التقييد والكثرة . ألا نرى الواحد ؟ باعتبار كونه ليس من العدد (هو) واحد لا تقابل وحدته كثرة الأعداد ؛ ومن حيث كونه مصدراً للأعداد (هو) واحد تقابل وحدته كثرتها^{٢٣٥}

« و » إما من « حضرة التوحيد »^{٢٣٦} التي تقبل « الكون لتعلقه بها » = على مقتضى ارتباط الاسماء بالاعيان والاعيان بالأسماء ؛ أو كقبول الواحد الاثني والثلاثة والأربعة ، ليتصف فيها بالنصفية والثلثية والرابعة ؛ وتعلق الأعداد بالواحد ، باعتبار صلورها منه بحكم نسبة .

« مذكور » = خير مبتدأ محذوف : أي بيان كون الحضرة التوحيدية القابلة للكون مذكوراً في كتاب الحروف من الفتوحات الملكية ، الذي هذا كتاب منها^{٢٣٧} = حيث قال : « للحضرة الالهية ، ثلاث حقائق : الذات

(٢٣٥) يقارن هنا بتعريف الغاشاني لمثل الذات الاحدية ومرتبة الذات الاحدية في شرح اصطلاحات الصوفية (مخطوط باريز الوطنية رقم ١٣٤٧/١١١/١٢٠١٢) . اما معاني الوحدانية عند الصوفيين المتقدمين على ابن عربي فراجع تفسير حقائق القرآن للسلي (١٠٨٩٠٠١٠) وتفسير روزبهان بقلي (١٩) وشطحات الصوفية له ايضاً (١٨٧) واخبار الحلاج (٥٣) (كل هذه المصادر متوفرة من I. T. ص ٣٩) .

(٢٣٦) قابل معنى « التوحيد » هذا بما يذكره صاحب لطائف الاعلام ورقة ٥٧-١٦٠ والجرجاني في تعريفاته (٤٨) ؛ والحروي في منزله (باب التوحيد آخر ابواب منازل السائرين) ؛ والكلاباذي في التصرف (٥١٠١٥) والسلي في حقائق التفسير (١١٦٠/١١٧٣/٢٠٧) واخبار الحلاج (٥٩٠٥٢٤٨٠٤٣٠٤٢٠٣٩) والقشيري في رسالته (٢٠١) والبيلى وشطحات الصوفية (١٦٣ ، ١٨٥) وطرايس الحلاج (١٤٤٧/٩٤٣/٨) وانظر ايضاً *L'analyse des états spirituels de L. GARDET, in Mlanges Massignon, II, pp. 228 et suiv.*

(٢٣٧) يلاحظ ان كتاب الفتوحات لا يحوي في حاله الحاضرة على كتاب التجليات . نعم ، هناك تصوص في التجليات لما ما يقابلها في الفتوحات ؛ ويشير الى ذلك في حبه . نعم ، ورد في كتاب « المسائل » الشيخ الاكبر (مخطوط اسد افندي ، سليمان ، اسطنبول ، رقم ١٤٧٧/٧١-١١٥٢) عدة فصول ونصوص تقابل تماماً فصول التجليات ونصوصه ، وهي : « رأيت ذا القنن المصزي في هذا التجلي ... » ورقة ١٩٧-١٩٦ الى آخر الفصل وهو في التجليات بعنوان : تجلي مريان التوحيد ، رقم ٥٩ في طبعة حيدرآباد) - « اعلم ان كل

ط الاصل . - = اصل W ، فقبل K . - = مذكرة HK . في الاصل : ملت .

والصفة والحقيقة الرابطة بين الذات والوصف وهي القول . لأن الصفة لها
تعلقٌ بالموصوف بها ، وبمحتلها الحقيقي لها : كالعلم يربط نفسه بالعالم به
والمعلوم له ، والأرادة تربط نفسها بالمريد بها وبالمراد لها ؛ والقدرة تربط
نفسها بالقادر بها وبالقادر لها ؛ وكذلك جميع الأوصاف والأسماء . - .
هذا نصُّ كلامه^(٣٨) . « فلينظر هناك ، ان شاء الله ! » = فعلى هذه القاعدة
الحقيقة المؤسسة ، قال :

(١٠٩) «لنقل، بعد التسمية:» = كأنه: «قُدّس سره ا جعل الكلام الآتي، بعد هذه التسمية، مقصوداً وجعل ما سبق آنفاً المقدمة لذكره، «ان حضرة الألوية»^{٣٢٩} تقتضي كالتزييه المطلق^{٣٣٠}؛ ومعنى التزييه ا

شيء فيه كل شيء... ورقة ٩٨ (تجليات : تجلّي : جمعة التوسيد ، رقم ١٦) - ١ « وانتشرت
الرحمة من عين الجيد... » ورقة ١٣٣-١٣١ (تجليات : تجلّي : الرحمة : نور الرحمة
في القلوب : تجلّي الجيد ، رقم ١٦٠١٤١٤) - ٢ « أن قد ملائكة مهسين في نور جلالة
وجهه... » ورقة ١٥٥ (تجليات : تجلّي التفرقة : رقم ٣٤) - ٣ « أوصيك بالعلم والعطف
من لذات الأسرار... » ١٢٥-١٣٦ (تجليات : رقم ٤٩٠٤٨) - ٤ « يا طالب معرفة
توسيد خالقه... » ١٣٦ (تجليات : رقم ٥٥) - ٥ « الموحد من جميع الوجوه لا يصح أن يكون
خليقة... » ١٢٦-١٣١ (تجليات رقم ٥٦) - ٦ « رأيت أملاج في هذا التجلّي... »
١٣٦-١٣٧ (تجليات : رقم ٥٧) - ٧ « التوسيد لجة وساحل... » ١٣٧ (تجليات :
٥٨) .

(٢٣٨) فتوحات ١/٥٣ سطر ١٣-١٦. والقص الذي اوردته شارح التجليات مختلف قليلاً عن نص الفتوحات في طبعته الحاضرة. وما هو : « وحصل الحفرة الالهية عن هذه الحروف ثلاثة مخافت في عليها ايضاً : وهي الذات والصفة والرابطة بين الذات والصفة وهي القبول : اي بها كان القبول . لان الصفة لها تمثيل بالموصوف بها وبمتعلقها الحقيقي لها ، كالعلم يرتبط نفسه بهاميه وبالمعلوم ؛ والارادة ترب نفسها بالامر بها ، والقدرة ترب نفسها بالقادر بالمفعول بها . وكذلك جميع الاوصاف والامور » .

٢٣٩) حضرة الالهية هي التبعين الثاني الذي هو ثاني رب الذات في سلم الوجود وتسمى هذه الحضرة بحضرة المعاني ويعلم المعاني (انظر لطايف الأعلام ٤٦٦، ٤٦٧ ب).

٢٤٠) «التنزيه هو تعالي الحق ما لا يليق بجلال قدسه الإلهي... والتنزيه على ثلاثة أقسام تنزيه الشرع: هو المفهوم في المسموع من تعاليه تعالى من المشاركة في الإلهية... تنزيه العقل: هو المفهوم في المحسوس من تعاليه تعالى عن أن يوصف بالأماكن... تنزيه الكشف: هو المشاهد لغضرة المطلق الذات المتبعت الجسمية (الأصل: الجسمية) الحق... تنزيه من شاهد إطلاق الذات ذات التنزيه في نظره أما هو أثبات جسيته تعالى لكل شيء، وأنه لا يصح التنزيه حقيقة لم يشاهده، تعالى! كذلك... (لطائف الأعلام ١٥٣). أما مداني التنزيه: عتد الصورية المتقدمين على ابن عربي فراجع طرايسن الحجاج ١/١٠، أخبار الحلاج ١٥١١٣، سلمي، حقائق التفسير ١٧، ١٨١ (مجمع طرايسن الحجاج ١٤).

3. W - ك يقضي W ، يقضي K ، - W - ك يقضي W .

المطلق ، التي تقتضيه ذاتها ، مما لا يعرفه الكون المبدع الخلق . فان كل تنزيه ، يكون من عين الكون ، لها : هو عائد على الكون .

= إذ الناشئ من عين الحادث ، لا يتصف به القديم ولا يليق به ، سواء كان ذلك توحيداً أو تنزيهاً . غير انه اذا عاد الى محل نشأ منه ، كان معداً له لقبول الكمال [c. 19a] اللائق به ، المقرب إياه من الحق . — ولهذا : = أي ولعمد التنزيه إلى محل صلوه «قال ، من قال : سبحاني^(٢٤١) لإعادة التنزيه = الناشئ منه «عليه واستغناها» أي الحضرة الالهية ، بالتنزيه المطلق = اللدائي ، عن كل ما نشأ من الكون تنزيهاً وتوحيداً

(١١٠) «ولإلوهية وفي هذه المنازل» = المعزوة إلى احاطة حضرة التوحيد ، التي تقبل الكون «تجليات كثيرة ، لو سردناها ، طال الأمر علينا» = ولا تنهي الى غاية اذ بعضها يختص بأحايين الأبد ، فلا يظهر ولا يعرف إلا بعد وقوعه في الآجل ؛ ومنه ما تحتم به المحامد ، ويُعطي استحقاق «لواء الحمد» ؛ ومنه ما ينتج أسرار الساعة ، الغير المعلومة الآن ؛ ومنه ما يعطي «ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر»^(٢٤٢) ، ونحوها .

(٢٤١) قوله مشهورة لابي يزيد البطاني ، المتوفى عام ٢٦١ الهجرة . راجع بخصوص هذه القولة لطحات الصوفية لمبد الرحمن بدوي ٢٢٠٢١ و «نصوص لم تنشر» للماسينيون ص ٣٠ و T. م ص ١١٦ ، ٢٧٢ ، ٢٧٩ «والقول المنبي» السخاوي ، خطوط برلين ٦٥٠٦٥ 790 Spr.

(٢٤٢) هذا القول هو جزء من حديث قلبي شريف «اعدت لعبادي الصالحين ما لا عين ...» وهو في البخاري مروى عن ابي هريرة (حاشية فتح الباري ٢/٣٩١) وفي مسلم (حاشية القسطلاني ١٠/٢٣٣ ، ٢٨٨) وسند احمد ٢/٢١٣ ، ٤٣٨ ؛ وابن ماجه ٢/٢٠٥ رسالة الأحاديث القدسية لعلي القاري ، وهو في الاحياء ٤/١٩٢ وفي شرحه ٩/٥٧١ ، ٥٧٧ ؛ وفي الميزان ١٠٥ والفتوحات ٢/٨٩ . راجع ايضاً ونسلك حرف الالف ص ٤٧ . — وهذه الكلمات النبوية الشريفة تذكرنا ما قاله الخوارزمي بولس في رسالته الأولى الى اهل كورنثس (فصل ٩/٢) «ما لم تره عين ولا سمعت به اذن ولا خطر على قلب انسان ما اعد الله للذين يحبونه» ونص مولى مذكور في اشعيا (من أسفار العهد الجديد) فصل ٦٤/٣ ؛ وفي ارميا (من أسفار العهد الجديد ايضاً) ١٦/٣

م فهو W - P ، لهذا WH ، واستغناها W واستغناها KP .

و فلإلوهية KH - ، + هنا KH .

« لكن يجعله من حيث التجلي والملاحظة »

= وملاحظة التجلي ، إنما تكون بالبصائر التي هي للقلب بمنزلة الباصرة للبدن . والقلب البالغ مبلغ الملاحظة ، إنما هو متأيد بنور مشهوده ، وبصيرته مكتحلة بذلك . فلذلك ، لا يحمل التجلي في القلب إلا ما هو من مشهوده : إذ لا يحمل عطايا الملك إلا مطاياهم !

« فكيف » لا يحمل الخطاب « من حيث النيابة والترجيد ؟ » = باللسان الكوني .

(١١١) « ثم إن الرحمة الشاملة^(٢٧٧) ، التي بها كان الاستواء على عرش الربوبية بالاسم « الرحمن »^٢ ، الموصوف بأشهاد^(٢٤٨) والعظمة^(٢٤٩) [f. 195] والكرم^(٢٥٠) ، — انسحبت جوداً على الممكنات :^٧ »

= هذا الكلام مترتب على حضرة التوحيد ، التي تقبل الكون لتعلقه بها ، وتتمتع له مع مزيد التفصيل القاضى ببيان المقصود . — ولما كان « الرحمن »^(٢٥١) اسماً للحق ، من حيث تعميمه فيض الوجود على القابلات الكونية ، امتناناً محضاً ، وصف بأشهاد والكرم والجود والعظمة ، ولكن بملاحظة استوائه على العرش ، الذي هو أول الأجزاء وأعظمها^(٢٥٢) .

العالمين ... وهكذا كانت « شجرة موسى » مجل خطاب الحق لكليه المقرب . والصيغة يستملون رمزاً « شجرة موسى » للإنسان الكامل أو لسانه الذي ينبع منه خطاب الحق من غير حلول أو تجسم أو عيلة . وتلك هي مميزة التجلي الإلهي ، مميزة الحب الإلهي عبر كائن الحادث : لساناً كان أو شجرة أو سورفاً وكلمات متلوة ... محصور رمزية الشجرة أنظر لطايف الاعلام (ردفة ٩٥ب) وطواميس الخلاج (٣/٦-٧) وأصطلاحات الفتوحات (٢/١٣٠) .

(٢٤٧) الرحمة الشاملة وتسمى الواسعة والسانية وهي الرحمة التي عمت كل شيء المشار إليها بقوله تعالى : ورحمتي وسعت كل شيء (١٥٥/٧) . والرحمة عند الصيغة تستعمل مرادة للوجود . انظر لطايف الاعلام ١٨٢ .

(٢٤٨) سورة ٢٠/٥ : ٢٦/٢٧ .

(٢٤٩) سورة ٨٥/١٥ .

(٢٥٠) سورة ٢٣/٨٦ .

(٢٥١) في حرف الصيغة المتأخرين ، « الرحمن » اسم لصورة الوجود الإلهي ، التي هي عبارة عن الجمعية الحاصلة للاسماء الذاتية ، عند ظهورها بنفسها من بطون وحدة الذات . (لطايف الاعلام: ١٨٢) .

(٢٥٢) « العرش هو الجسم المحيط بجميع الأجسام ، سمي به لارتفاعه أو لتشيده بغير الملك في تمكنه عليه عند الحكم لتزود أحكام قضائه وقدرته ، لا صورة ولا جسم فمة تعريفات الجرجاني ١٠٠ ، وأنظر أيضاً « الإنسان الكامل » للجيلي ٢/٦٠٦-٦٠٧ .

ت الرحمن PW . — ث + كلها HKW .

« فظهرت » = يعني الرحمة الشاملة « أعيانها : سعيدها وشقيها ، وإحسانها وخاسرها » = على ما اقتضت استعداداتها الأصلية ، التي كانت عليها ، في عرصة غيب العلم ، شبيبةً ثبوتها^{٢٥٣} المساوقة للعلم ، المساوق للوجود . — « وألقت كل لوفة » = بل كل فرد من أفرادها « على جادتها » = المستقيمة في حقها ، وإن كانت غير المستقيمة في حق غيرها . — « وحسبت ج^٢ كل لوفة غاية طريقها » = فغاية طريق المهتدين ، « الحق » المطلق الذي إليه انتهى ، ولكن من حيثية حضرة « الهادي » ، المتولية عليهم بربروية خاصة ؛ ومستقرهم ، في غاياتهم المشهودة ، دارُ النعم ، المبينة على الرحمة الخالصة . وغاية الضالين ، « الحق » المطلق أيضاً ؛ ولكن من حيثية حضرة « المضل » ، القائمة عليهم بربروية خاصة ؛ ومستقرهم ، في غاياتهم المجهولة عليهم ، دارُ البؤار ، المبينة على الغضب الخالص . — ولم يلم فيها — من « باب سبب

٢٥٣) شبيبة الثبوت هي العين الثانية لشيء ، يعني بذلك « حقيقة المعلوم الثابت في المرتبة الثانية المسماة بحضرة العلم . وجمعت هذه المعلومات أعياناً ثابتة (وأشياء ثابتة) لثبوتها في المرتبة الثانية لم تبرح منها ؛ ولم يظهر في الوجود المبني إلا لوازمها وأحكامها وعوارضها المتلفة بمراتب الكون . فإن حقيقة كل موجود إنما هي عبارة عن نسبة تمينه في علم ربه أولاً . ويسى (هذا) باصطلاح المهققين من أهل الله حينئذ ثابتة ، وباصطلاح الحكماء ماهية ، وباصطلاح الأصوليين المعلوم المعلوم والشيء الثابت ونحو ذلك . وبالمجمل : فالأعيان الثابتة والمماهيات (والمعلوم المعلوم) إنما هي عبارة عن تمينات الحق الكلية التفصيلية . » (لغايات الاعلام ١٢٦ ب) .

وقد جاء في كتاب « التفهيمات » لصدر الدين القنوي ما يلي :

« ان الشبيبة تطلق شرعاً وتحققاً باعتبارين : احدهما ، شبيبة الوجود والآخر : شبيبة الثبوت . ونفي شبيبة الوجود كقول [ع. ٦٥] الشيء موجوداً بعينه عند نفسه وغيره . وهذا القسم معلوم عند الجمهور ، قريب المتداول . والشبيبة بالاعتبار الآخر ، المسماة « شبيبة الثبوت : عبارة عن صورة مطلوبة كل شيء في علم الحق ، ازلاً وأبداً ، على وثيرة واحدة ثابتة غير متغيرة ولا متبدلة ، بل متميزة عن غيرها من المعلومات بمخصوصيتها ؛ ولم يزل الحق عالماً بها وبتميزها عن غيرها ؛ لا يتجدد له — سبحانه — بها علم ، ولا يتحدث فيها حكم ؛ لثباته عن قيام الحوادث به ، وتقديس جنابه عن تجدد علمه بشيء . لم يكن مطلوباً له تماماً قبل ذلك . بل ايجاده يقفونه ، الثابتة لأرادته بعد علمه السابق « الازلي ، الظاهر حكم تخصيصه بالأرادة ، الموصوفة بالتخصيص . والشبيبة ، بهذا الاعتبار ، هي الشبيبة الخاطبة بالأمر التكويني ، المنبه عليها بقوله ، تعالى : « إنما « قرأنا لشيء . إذا اردناه إن نقول له : كن ، فيكون ! » (سورة ١٦ / ٤٠) . مخطوط يوصف آخراً ، قوية (ركياً) ، رقم ٤٦٨ / ٥ / ١٦ ب . —

قارن هذا بتعليقات لطيفي على الفصوص (فهرس المصطلحات : عين ثابتة ، أعيان ثابتة)

وفي كتابه The Mystical Philosophy of Muhyid-Din Ibn al-Arabi, pp. 47-53. وشرح التلثاني على الفصوص ص ١٨١ (ط. القاهرة ١٣٢١) وانظر أيضاً : L'imagination créatrice... pp. 88, 155.

الرحمة على الغضب^(٢٥٤) - مثال وآل . وباح بعجيب هذا المثال بائع
حيث قال^(٢٥٤) A :

ان الوعيد لمنزلان هُماً لمن
فإذا تحقق بالكمال وجوده
عادا نعيماً عنده فنعيمه
ترك السلوك على الصراط الأقوم
ومشى على حكم السناء الأقدم
في النار وهي نعيم كل مكرم

- وباح بمثله الآخر فقال :

الجنة دار أهل علم والنار مقام من ترقى

- وأنا ، في فهم الاسرار الإلهية ، على وقفة لا تشوبها رغبة القبول إلا بذوق
سالم من خلطات الشبه ، وشواهد يتلوها من البراهين الكشفية المحررة بقسطاس
الكتاب والسنة . ولكني ، في اجابة دواعي الاخوان - وهم رفقاء « مناهج
الارتقاء » - ملتزم لم أن أرفع قناع الاجمال والغموض ، عن وجوه ما نطقت
[c. 20a] به ألسنة أحوال الآجلة ، في عرف التحقيق ، من غرائب الأسرار
وعجائبها ، بحكم التيسير . - فلما كان أغنياً الغايات ، غايةً ينتهي طريقها
الى الله قال ، قدس سره :

(١١٢) « فالله يجعلنا ممن جعل على الجادة التي هو - سبحانه !
غايته » - وحيث اطلع على تشابه الحق بالباطل ، بحسب العوارض الناشئة
من سنخ الطبيعة الغاسقة ، ونفقاء الحكم المميز بينهما ، وعلم عجز البشر
عن رفعها بالتدبير - فقال : « ونزهننا ح^٢ عن ظلم المواد ومكابدة ع^٣
أغراض د^٤ النفوس » المقلبة بالأجساد^٥ د^٤ .

وحيث اتصل سره الوجودي باصله الشامل الرحاني ، المكتنف بأنوار
« رفيع الدرجات ذي العرش »^(٢٥٥) ، اتصالاً يتجدد مع الآنات إلى لاغاية ،
ويتنوع بتنوع الرقائق الوجودية ، المتضرعة من سلم رحمة الكافة - قال ،
نظراً الى الواصلين بالحكم المشروح :

(٢٥٤) اشارة الى الحديث القدسي : « سبقت رحمتي غضبي » متفق عليه من حديث أبي هريرة .
انظر مخزيج احاديث الاحياء العراقي ٥٤٤/٤ رقم ٣ . ويشار الى ذكره الشارح هنا بنظرة
ابن عربي الخاصة بمصوم الرحمة الإلهية وشروطها كل شيء . في الفصل السابع من كتاب قصص الحكم .
(٢٥٤) A) لقائل هو ابن عربي ، انظر الفتوحات ١٧٩/١ (منزل الوعيد) .

(٢٥٥) سورة ١٥/٤٠ - .

ح^٢ ونزهننا H. - ع^٣ ومكابدة H. د^٤ اغراض H. - د^٤ بالأجسام KH.

« فَتَعْمُ الْوَلَدُ ، وَلَدُ الرَّحْمَنِ ر^٢ !

و « طَوْبِي ز^٢ لَمْ » ٢٥٦ ،

« ثُمَّ طَوْبِي لَمْ

« وَحَسَنَ مَأْبٍ ! » ٢٥٦

= انتهى بعض الفرض من شرح البسملة ونخطة الكتاب . وهذا مبدأ س^٢
الشروع في الحاشية الموعود ش^٢ بها ؛ والمربحى ، من الله تعالى ! الفوز بالتقام
والانتفاع بها ، عاجلك وأجلك !

٢٥٦) سورة ٢٩/١٣ . - (هذا ، وانظر الآثار الخالصة بمعاني « طوبى » في كتاب
الشريعة للأجري ٢٧٠-٧٦ . -

و^٢ الرحمان PW ، - ز^٢ طوبى PKH ، س^٢ الاصل : مبداء . - ش^٢ الاصل : الموعود .

(شرح) تجلّي الاشارة من طريق السر ٢٥٧

I

(١١٣) اعلم ان القلب الانساني وجوها ٢٥٧ A مجازي بها كل شيء ا من الغيب والشهادة ، محاذة يستجلي بحسبها القلب حقائق ما يحاذيه بكل ما اشتملت عليه . - والقلب ، اذا ظهر بسعته التي لا تقبل الغاية ، يحيط بها استيعاباً ، فينتهي بها الى غاية تُبدي كل شيء ا في كل شيء ا .

(٢٥٧) املاء ابن سودكين : « قال الشيخ رضي الله عنه في الاصل : اعلم [g] ان الرقيم اذا زل الى عالم البرازخ » [قال الشيخ : البرازخ : ناقص في نسخة برلين] « الرقيم [الرقم : برلين] هو ما ارتقم من الخطاب المستقر عند الخطاب . فهو منسوب الى كل مرتبة من مراتبه بما تقتضيه مرتبته فيها : طرساً [طريقاً : برلين] كان او ذناً او هواماً [هواً : فانتح] ، وتنتهي حقيقته الى كلام خلق ، سبحانه ! والحاصل من الخطاب هو الرقيم ؛ مشتق من « فعل » ، ولا تصح هذه النسبة الا للآثر الحاصل عن « الفهوية » . وبني رقيماً [رقناً : برلين] لارتقائه من وجهين : اهل واسفل ، اذ المكتوب يكون من وجه واحد . - والرقيم [والمرقم : برلين] المشار اليه ، لا يشار اليه من حيث وجوده ، لكن من حيث هو حامل لمحمول ، وذلك ان اهل السعادة واهل الشقاوة سموا بالخطاب لنتم به هؤلاء وتندب به هؤلاء : فلو كان مقصوداً لذاته لاستوى اثره في الجهتين . لكن لما كان المراد منه ما هو حامل له من الاثر اظهر اثره الدال على الحقبة في محل ، واظهر اثره الدال على المقت في محل . ولا يخص اسم « الرقيم » الا بآثار « الفهوية » خاصة ، وبني كان الاثر عن غير « الفهوية » فلا يسمى « رقيماً » ولا كلاماً ، بل يلسب الى متعلقه من قدرة واردة او سمع او بصر او غير ذلك . - ثم ان المعاني ، اذا زلت الى عالم الحس ، تكون مثقلة في البرازخ : لكنّها صدرت عن سبب وتصدت سبباً لتظهر عنه شيئاً آخر . وهذا الموطن ، من حقيقته ان لا يوجد الحق فيه شيئاً الا هت سبب . فالاشياء صادرة عن الله (تعالى) ، فهذا ضلع ؛ وواصلته الى مصدور اليه ، وهذا ضلع ثان ؛ وعائدة الى الله تعالى ، لقوله : « والي يرجع الامر كله » (سورة ١١/ ١٢٣) « والي الله ترجع الامور » (سورة ٢٠/ ٢١٠) « ١٠٩/ ٣ ؟ ٥٨ ؟ الخ ... » وذلك ضلع ثالث ومن هنا يفهم امر الربوبية وامر الرسالة وامر المبودية ؛ ثم ما يؤول [يؤول : فانتح و برلين] من ذلك جميعه وينسج ذلك اتساعاً لا يتناهى ، ويختلف باختلاف المحال . والله اعلم ا » -

(٨٢٥٧) يقول ابن عربي في مقدمة رسالته « في وجوه القلب » : « اعلم ان القلب حل خلاف بين اهل الحقائق والمكاشفات ، كالقراءة المستندة : لما سته اوجه ا وقال بعضهم : ثمانية . وقد جعل الله في مقابلة كل وجه من وجوه القلب حفرة من امهات الحفريات الالهية ... ووجوه القلب كما ذكرها ابن عربي في رسالته هذه :

الوجه الأول ينظر الى حفرة الاسكاف (من الحفريات الالهية) وصقال مرآته بالمجاهدات .
الوجه الثاني ينظر الى حفرة الاختيار (من الحفريات الالهية) وصقال مرآته بالتفويض .
الوجه الثالث ينظر الى حفرة الابداع (من الحفريات الالهية) وصقال مرآته بالفكر .
الوجه الرابع ينظر الى حفرة الخطاب (من الحفريات الالهية) وصقال مرآته بذهاب هيئة الاكران .

ا الاصل شي .

فالقلب حيث يحاذي بوجوهه الجمّة المتزوّدة الأعلى من « طريق السر » - وهو طريق السر الوجودي للتبحر ، المختص به في ترقيه الوحدانيّ السمّت والتّوجه - يستجلي ، دون بلوغه الى الغاية المشار اليها من وراء حجب المكافحة في « عالم المثال » ، الإشارة الغيبية الحاملة كلّ شيء في نكبتها المقصودة . ثمّ يعيد موقعها « رقيباً » ، اي مرقوماً فيه جملة ما استجلبته المحاذاة القلبية ، حالة سعتها واحاطتها المستوعبة .

(١١٤) والإشارة انما تقوم ، عند التخطّاب ، مقام الخطّاب ؛ أو هي النداء عن رأس البعد ؛ وفابديتها إخفاء الأسرار وسترها عن غير الخطّاب .

(١١٥) « اعلم ان الرقيم^{٢٥٨} المشار اليه » = في هذا التجلّي ، بالاشارة البادية من « طريق السر » على القلب ، عند محاذاته الحقّ في انزه المنازل وآتمها ، « ليس يشار اليه » = اي الى الرقيم . = والرقيم ، هو ما ارتقم من الخطّاب « الفهواني » وارتسم في القلب من [f. 205] وجهه ، المحاذين للغيب والشهادة ، عند ورود التجلّي عليه منها ، وهو الاثر الحاصل فيه عن « الفهوانية » ؛ وصورة الأثر هو الرقيم .

(١١٦) فالقلب الظاهرُ بسعته الغير المتناهية ، بما ارتسم في وجهه من كلية خطاب الحقّ : « كتاب مرقوم^{٢٥٩} » ، يقرأ من وجهين ؛ - وبما ظهر في وجهه الأعلى : « كتاب مكنون^{٢٦٠} » ؛ - وبما تبين في وجهه الأسفل : « كتاب مسطور^{٢٦١} » . فالمرقوم ، وسطٌ يُعطي الفهم من الوجهين الأعلى والأسفل ؛ والمرتزقون ، من أهل هذا المقام : « يأكلون من فوقهم ومن

الوجه الخامس ينظر الى حضرة الحياة (من الحضرات الالهية) وصقال مرآته بالفتاء .

الوجه السادس ينظر الى حضرة ما لا يقال (من الحضرات الالهية) وصقال مرآته يا أهل يرب لا مقام لكم .

وانظر الإحياء ١٣/٣-٢٦ والمرسالة الدنية ٢٧-٢٩ . -

(٢٥٨) الرقيم كلمة وردت في القرآن الكريم نعتاً لأصحاب الكهف (سورة ١٨ / ٩) والمفسرون يختلفون في المعنى المراد بذلك : هل هو اسم لكلّهم (= قطيع) أو السكان نفسه . اما مايسبست المشرقيين الخاصة بهذه المسألة فتراجع في دائرة المعارف الاسلاميّة ٧١٢/١ (الطبعة الثانية الفرنسية) وانظر أيضاً بحث الاستاذ الكبير ماسينيون : *Les Sept Dormants d'Ephèse en Islam et en Chrétienté*, in *REI*, XXII, 1954, 59-112.

- (٢٥٩) سورة ٢٠٤/٨٣

- (٢٦٠) سورة ٧٨/٥٦

- (٢٦١) سورة ٢/٥٣

تحت أرجلهم ! » ٢٦٢ فلا يشير إلى الرقم « من حيث هو موجود » ٢٦٣ ، لكن من حيث هو حامل لمحمول ب « ت وهو من بعض السنة الفهوانية » ت = ولذلك ظهرت السعادة بسباع خطاب الحق في المقبل المحبوب ، والشقاوة في المدبر المفقوت ، مع كون الخطاب واحداً . فلو كان الرقم ، المشار إليه ، مقصوداً من حيث هو ، لاستوى أثره في الجهتين . فالحمول هو ما أراد الحق ، تعالى ! بخطابه ظهوره في كل سامع سمع الخطاب : فسامع سمع وازداد إيماناً ؛ وسامع سمع وازداد كفرًا ونفورًا واستكبارًا في الأرض .

(١١٧) « فصورته » = يعني الرقم ، - « في هذا المقام » = القاضي بمحاذاة القلب المنزه الأعلى ، وباستجالات الإشارة الغيبية ، « من طريق الشكل ، صورة المثلث ج اذا نزل » = من حيث معناه ، - « إلى عالم البرازخ ، ح عالم التمثل » = القاضي بتجسد المعاني وترويح الأجساد ، على مقتضى حال المتجسد والمتروحن .

وقد قيّدنا نزول الرقم « من حيث معناه » ، فانه إنما يظهر بالصورة ، بعد نزوله إلى عرصة المثال ؛ - « كنزول العلم في صورة خ اللين » د = ولذلك لما أعطني ، صلى الله عليه (وسلم) ! في سنامه « قدحاً من اللين » ، أو له « بالعلم » . - والمعاني عند تنزلها إلى عالم الحس ، بتجسدها في البرازخ المثالية . إنشأً تتصور مشكّنة . هكذا ذكر المحقق . ولملّه يريد الأبعاد الثلاثة د . في

(٢٦٢) سورة ٥/٢٩١٦٩/٥٥٥ -

(٢٦٢) جاء في مخطوط « كتاب كتيبه الشيخ سعد الدين الحموي إلى الشيخ محي الدين بن العربي » : « ... وقد ذكر الشيخ في تجلي الإشارة من طريق السر « أن الرقم المشار إليه ليس يشار إليه من حيث هو موجود ولكن من حيث ما هو حامل المحصول والإشارة للمحمول لا إليه كنزول العلم في صورة اللين » - قلت : لو كان الأمر كذلك لما صحت المعرفة باقّة حقيقة أصلاً ، وعدم صحة المعرفة باقّة تناقض صدق الخبر فيما أخبر عنه حيث قال : « وعلمك ما لم تكن تعلم » (٤/ ١١٢) ومن جملة « ما لم يكن يعلم » عدم صحة المعرفة باقّة حقيقة . ولو نظر الناظر باذن الله إلى رقم « الحق » الموجود في اللين وأنشأ الرقم عنه حتى يثبت في « الكتاب المرقوم » يعرف أن الإشارة إلى الحامل لا إلى المحصول . ولهذا المعنى قال تعالى : « قل : كل من عند الله » لا لخلّاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً » (٧٧/٤) وقال تعالى : « أن أولي الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي - » (٦٨/٣) والفرض من ذلك ليس الابتكار ... (نسخة مكتبة مينيوتان اسفهان) رقم ١١٨١/١٠ (ب) (بارشاد الأستاذ الكبير كريان - حلا ، ورياسج في الفتوحات (١/٢٦٧) المبحث الخاص بكون العالم « كتاباً مسطوراً وموقوفاً والوجود رقاً منشوراً » -

ب + والإشارة للمحمول لا إلى KW : والإشارة ... عليه H . - ث - ث - P .
ث الاصل : وباستحلاله . - ج مثلث K . - ح البرازخ W . - غ صورة W .
د اللين K : - ذ الاصل : مثلث .

الصور المثالية الجسدية والحسية ايضاً . فإن كل جسم مُثَلَّث بأبعاده ، ولو كان مُربعاً او مخمساً او مستطاعاً أو غير ذلك من الاجسام المثالية والحسية .

(١١٨) «لزواية منه» = اي من المثلث ، للغيب الذي هو مصدر المعاني الظاهرة في الرقم . وزاوية منه ، للمصدر اليه . وزاوية منه ، للسبب القاضي بالمصدر على وجه تقتضيه المحاذاة القلبية ، المعبر عنها بالمصدر اليه . اذ لا يوجد ، في المواطن والمراتب كلها ، شيء من غير سبب خلا العقل الكل ، المسمى بالسبب الأول .

لزواية مورد الغيب «تعطي ز رفع المناسبة بين من الله وبين س [f. 21٥] «خلقه» = ولذلك يقع الحجاب عند الافاضة والتجلي ، اذ لولا الحجاب ، لم يثبت وجود المصدر إليه للتلقي والقبول . فإن السبحات الذاتية ، من غير حجاب ، لا تثر ولا تُبقي من الرسوم الخلقية اثرًا .

«الزواية من الثانية» = هي زاوية السبب ؛ وهي ، عند نصوص الأنوار الضيائية ، الشارقة في البرازخ المشعة بروية من السوى بعين الحق ، - «تعطي ط رفع الالتباس عن ط مدارك الكشف والنظر» = بوقوع الاشارة من طريق السر ، وايدانها بما هو المراد من الخطاب «الفهواني» ، الظاهر في عالم التمثل بصورة التثليث . - «وهو» = اي رفع الالتباس عن المدارك الكشفية الصورية ، المتلبسة فيها الحقائق بالملابس الخلقية ، - «باب من أبواب» «المعصية» ج ٢٦٣ = وهي استمرار حكم العناية السابقة ، في حق المعصوم ، إلى لاغاية . فإنه ، عند رفع الالتباس ، يميز ماله عملاً هو للحق ؛

٨٢٦٣) المعصية ، بمعناها الكلامي البقيق ، هي ، عند اهل السنة ، خاصة بالانبياء فقط اما ما درهم من اولياء المؤمنين قديم . الحفظ الالهي « او « العناية الالهية » فهم : « محفوظون » والانباء « معصونون » . ولكن ما هو مجال المعصية وموضوعها في نظر اهل السنة ؟ هل المعصية بالتبليغ ، اي تبليغ الوحي واداء الرسالة ، ام تتناول ايضاً شخصيتهم ، بمعنى انهم معصونون عن الذنوب ؟ انظر المعتمد ٣١٤-٣١٦ ؛ وطبقات الحنابلة ٣٠٤/٢ ؛ وسراج السنة ٨٢/٢ -

٨٣ و . *Essai sur Ibn Taimiya*, 186-195; *Et*, I, 579 (sous l'impr.)

و الاصل : شي . - ز يعطي P ، يعطي K: - من سن W ، من K. - في والزواية W . من الابه W . - من الاصل : بروية . - ط تعطي W ، يعطي K P . - ط عند K . ج النظرة KH .

« فَبَدَعَ مَا يُرِيهِهِ إِلَى مَا لَا يُرِيهِهِ »^{٢٦٤} ؛ وَيَسْحَبُ مَعَهُ الْحَكَمَ مِنْ غَيْرِ مُعَارَضَةٍ الشُّبْهِ الْمُحْتَلَّةِ وَمِزَاجَتَهَا .

« وَالزَّائِدَةُ غِ الثَّالِثَةُ » = وَهِيَ زَاوِيَةُ الْمَصْدُورِ إِلَيْهِ ، « تَوْضِيحٌ » ف = بِدَلَالَةٍ مَا وَرَدَ عَلَيْهَا فِي « تَجْلِي الْأَشَارَةِ مِنْ طَرِيقِ السَّرِّ » ، وَبَطْلُوعِ الْأَنْوَارِ الضَّيَائِيَةِ الْوَسْطِيَةِ مِنْ الْخَطِّ الْفَاصِلِ بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ ، الْمَشْعَرُ بِفَائِدَةِ الْجَمْعِ بَيْنَ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ مَعاً ، « طَرِيقُ السَّعَادَةِ » = الْمَوْهُوبَةُ لِلْقَلْبِ ، الْفَائِزُ بِحَاطِبَتِهِ الْوُسْعَى ، عِنْدَ إِطْلَاعِهِ الْجَامِعِ بَيْنَ الْعَالَمَيْنِ ، الْفَارَقُ بَيْنَهُمَا بِأَتَمِّ الْفُصُولِ الْمُمِيزَةِ الْكَشْفِيَةِ ثُمَّ الشَّهَادَةِ ، الَّتِي لَا تَرُدُّ عَلَيْهَا الشُّبْهُ الْمُحْتَلَّةُ ، بَلْ لَا يَحْتَمِلُ وِرْوَدَهَا عَلَيْهَا ، « إِلَى عَمَلِ النِّجَاحِ » = أَيُّ إِلَى عَمَلِ خِلَاصِ الْقَلْبِ بِالْكَلْبَةِ عَمَّا يَعْصُرُ عَلَيْهِ فِي تَقْلِبَاتِهِ ، مِنْ الْأَثَارِ الْكُونِيَّةِ ، نَتَجَذِبُهُ مِنْ الْمَنَازِلِ الْعُلْيَا إِلَى مَوْقِعِ الْآفَاتِ الْكُونِيَّةِ ، - « فِي الْفِعْلِ وَالْقَوْلِ وَالْإِعْتِقَادِ » = فَيَصْنَعُ الْقَلْبُ ، حَالَتَهُ ، عَنِ التَّصَرُّفِ الْمُتَعَلِّقِ بِمَوَاقِعِ الزَّلْزَلِ ، وَعَنِ تَرْجُمَتِهِ بِالْقَوْلِ عَنْ حَالِ الْمَشْهُودِ وَشَأْنِهِ بِمَا لَا يَعْطِيهِ شُهوْدُهُ ، وَعَنِ وَجْدَانِ لَا زِمَ لَا يَعْطِي كَشْفَ مَجْمُوعِ الْأَمْرِ كُلِّهِ فِي نُكْتَةٍ « تَجْلِي الْأَشَارَةِ » . وَعَلَى الْجُمْلَةِ ، غَايَةُ طَرِيقِ السَّعَادَةِ لَا تُدْرِكُ إِلَّا بِالْفِعْلِ الْمَرْضِيِّ وَالْقَوْلِ الصَّدْقِ وَالْعَقْدِ الصَّحِيحِ ، الْقَاضِي بِإِصَابَةِ « الْفُطْرَةِ » فِي الْحَقِّ ١

(١١٩) فَالْسَائِرُ إِلَى الْحَقِّ ، الَّذِي هُوَ غَايَةُ كُلِّ شَيْءٍ وَكَمْ وَهْنُهُ ، أَوْ فِي الْحَقِّ ، أَوْ بِالْحَقِّ : سَائِرٌ فِي طَلَبِ الْإِصَابَةِ ، مُتَمَسِّكٌ بِالْفِعْلِ الْمَرْضِيِّ الْمُرَكَّبِيِّ لِلنَّفْسِ ، الْمُصْطَفِيِّ لِلْقَلْبِ ؛ وَلِسَانُهُ (مُتَمَسِّكٌ) بِالصَّدْقِ ، وَقَلْبُهُ (مُتَمَسِّكٌ) بِالْإِعْتِقَادِ السَّالِمِ ، الَّذِي عَلَيْهِ مَبْنَى الْفَوْزِ بِالسَّعَادَةِ . هَا [f. 215] هَذِهِ الثَّلَاثُ لَ إِذَا لَمْ يَخَالِطْهَا شَوْبُ الرِّبَا وَالْكَذْبِ وَالسُّوءِ ، كَانَ السَّائِرُ الْمَرْغَبِي إِلَى الْغَايَةِ ، الْمَطْلُوبَةِ فِي الْحَقِّ بِهَا ، وَحَدَّثَنِي السَّمْتُ وَالتَّوَجُّهُ ، غَيْرَ مُعْتَمِلٍ الْإِشْرَاقِ فِي الشُّهُودِ . وَإِنْ خَالَطَهَا شَوْبٌ مِنْ ذَلِكَ تَعَذَّرَتْ الْإِصَابَةُ فِي الْحَقِّ كَشْفًا وَشُهوْدًا .

٢٦٤ إشارة إلى الحديث الشريف «دع ما يريك إلى ما لا يريك» وهو في المعارضة ٣٢١/٩ والمقاصد الحسنة ١٠١ ؛ وشرح الأربين المنسوب لسمه ٩٦ ؛ والفوتوحات ١ / ٢٢٢ ؛ والحلية ٦ / ٣٥٢ ؛ ٨ / ٢٦٤ ؛ وقاريغ بفناد ٢ / ٢٢٠ ؛ ٣٨٧ ؛ ٦ / ٣٨٦ ؛ والأحياء وترسه ١ / ١٤٩ ، ١٥٧ . -

غ والزارة W . - موضح W . - انتحاة K . - ك الأصل : شي . - ل الأصل : الش .

الأثرى الكذاب؟ قلماً تصدق مناماته . فإن المثال المطلق أو المقيد^{٢١٥} شأنه تصوير المعاني : فإن اعتلت صوراً لها المثال صورة غير مطابقة ، وإن سلمت صوراً صورة مطابقة لها .

(١٢٠) « وأضلاعه » م = يعني المثلث ، - « متساوية في » حضرة التمثيل = فإن الاعتدال القاضي بوجود الكمال في المثلث ، إنما هو في تساوي أضلاعه . وهي ، هنا : ضلع المسبب ، الذي منه الافاضة ؛ وضلع السبب ، الذي به الافاضة ؛ وضلع المسبب ، الذي إليه الافاضة .

فقدوة السبب - إذا كانت - في توسطها على قدر اقتضاء المسبب وطلبه ؛ وطلبه واقتضاه ، على قدر قوة السبب ؛ وإفاضة المسبب ، على قدر قوة السبب وطلب المسبب . (من أجل هذا) قامت أضلاع المثلث ، عند تمثيلها وتمجدها ، على الاعتدال والتساوي . وتم بذلك وفاء حق الكمال المطلوب في المثلث المشهود . فإن الكمال ، حاشئذ ، معنى جامع وسطى ، حكمه الى الاضلاع الثلاث ه على السواء .

(١٢١) « فالضلع الواحد » = من المثلث المذكور ، - « يعطي » من المناسبة = الوافية بكشف المقصود ، - « ما تقع به المعرفة بين الله والعبد » د = وهذا الضلع ، هو ضلع جريان الفيض من الحق - تعالى ! وسريانه في المصدور إليه . ولا يكون ذلك إلا بمناسبة تقتضيها حقيقة المصدور إليه من الحق ، من حيثة وجهه الخاص به . فإن علمه - تعالى ! بذاته ، يستلزم علمه بذلك الوجه ونحوه ، وبخصوصية سبب يقتضي الجريان ايضاً . ومعرفة العبد بالحق ، إنما تقع بقدر هذه المناسبة والخصوصية . ولذلك قال ، قدس سره :

« فمن شاهد هذا المشهد » = على الوجه المنبئ عليه - « عرف علم الله بنا ، أي كيفية تعلقه بنا ، ومعرفة به » ي = فإن تفاوت تعلق علمه ، إنما

(٢١٥) المثال المطلق أو المتفضل هو عالم المثال نفسه الذي هو إحدى الحضرات الخمسة التي توجب قوة التمييز بين عالم المثال والآخر . الصفة ؛ وهو عالم حقيقي . أما المثال القيد أو المتصل ، فهو عالم الخيال الانساني ، الذي هو ايضاً وسط بين الفكر والحس بالقياس الى الوجود الانساني .

م وأضلاعه W - ن الاصل : اضلاعه - ه الاصل : المثلث - و وبين العبد HKW ، و بين عهده P - ي ومعرفة PK .

هو بحسب تفاوت مناسبات المعلومات ، القاضي بتفاوت تعلق علمه بها ،
و (بحسب) تفاوت خصوصياتها ، الموجبة أيضاً لتمييز كل عين منها عن الآخر
في علمه ، تعالى ! - ولا تقع معرفتنا أيضاً به إلا بحسب تلك المناسبات
الاصولية والخصوصيات التعينية . ولذلك تعددت معرفتنا به ، تعالى ! من
حيث هو ، إذ [f. 22a] لا مناسبة بيننا وبينه ، تعالى ! من هذه الحثية .
فلا نعرف من هذه الحثية « ماذا نعرف » ، فإن معرفتنا جزئية ^أ = فلا تتعلق
بالحق إلا من حيث تعينه « باسم » في مرتبة ومظهر . وتعيناته ، التي هي
وجه اطلاقه الذاتي ، لا تنهاى ولا تنحصر ؛ - « فلا ؛ يصح ان يكون »
متعلقها = اي متعلق معرفتنا الجزئية ، - « كلاً » = اي جميع تلك
التعينات ، الغير المنتاهية وإلا يلزم إحاطة الجزء بالكل .

(١٢٢) « والضيئع الآخر ، ضيئع النور » = وهو ضلع المصدور إليه ،
من حيث كونه عائداً إليه - تعالى ! من باب : « وإليه يرجع الأمر كله »^{٢٦٦} .
إذ لا عود له إلا بانجلاء النور المبطن في ظاهره ، المكتنف بسواد الطبيعة
وغتها . ولذلك قال ، قدس سره ! ان النور :

« يرى ما في هذا الرقيم » = المشار إليه . - ثم تبه أن الرقيم المعروض
عليك ، في عرصة شهود التجليات الصورية ، هو ذاتك المتحققة باحدية
جمع الحقائق : الحقية والخلقية . فإنك إذا نظرت في مطاوي الرقيم ، وامعنت
ببصيرتك : « ليه » - عند اشراق نور بتشعشع في صميم فؤادك ، فيقوم
بحقه وعدله كل شيء ، = بنسبة ما فيك جمماً احدياً من الآفاق الجمية ؛
« تبصر » = حالئذ ، بطولعه المتواردة عليك ؛ « ما رقم لك » = في درجك د
= الذي هو كتابك المرقوم ، المحيط بما في الغيب والشهادة ، المطوي في
غشيان ظاهرك عليه . فتعلم ، بين ذلك ، تفصيل ما أجل في مثلث رقيمك :
قترى ، إذن ، قطرتك بحراً ، ولختك دهرماً . ثم تستشرف على مكنونات
كل جزء من حقيقتك ، وكل عضو من صورتك . وفي الجملة : « وما تحبني د
لك من قرّة أعين د في درجك » = وتظهر لك ، في كل جزء وعضو
إذ ذلك ، عين وسمع وذوق تنفذ في المبصرات والمسموعات والمشمومات
والمذوقات كل النفوذ : قترى وتسمع وتشم وتذوق بمرقق العادة .

(٢٦٦) سورة ١١ / ١٢٣ -

أجزوه W ، جروه K ، جزء به H ، - ، HKW ، - ، هذه K ، - ، فيه H .
ج الأصل : شي . - ، ج يبصر K ، - ، PHKW ، - ، د درجك HK .
د خبا W ، خبا K ، هناك H ، - ، عين H .

(١٢٣) «الضلع الثالث» = وهو ضلع السبب، الذي به الإفاضة أو عنده، - «يعطيك الأمور التي تنقي بها حوادثه الإقدار، وما تجري به الأدوار والأحوال» = فإن هذا الضلع، إنما يعطي كشف الأسباب المتعارضة وغيرهما كما هي، وكشف كيفية التحرز ببعضها عن البعض. فإذا توجهت إلى المتبصر فيها حادثة يقتضيا سبباً موجباً قابلاً بسبب مانع، يدفعه عنه بتدبيره، موهوب له في الوقت. وهذا من باب دفع القدر بالقدر. والدفع قد يكون بزواك المرجب وثبوت المانع، [r. 226] وقد يكون بارتفاعها عند تمنعها. - «لتحفظ ذلك» = عن ملمات مبيدة، ترد تارة على الباطن وتارة على الظاهر.

(١٢٤) «لماذا استوفيت هذا المشهد» = بمطالعتك باطن الزيم وظاهره وحده وسطلمته، وأشرفت على نكتتها المشار إليها، - «علمت أنك أنت الرقيم» = بمشاهدتك فيك كل شيء، ومطالعتك فيك كلمة فيها كل حرف وفي معناها كل المعاني. وظفرك بما هو المراد بالكل فيك. «والنك الصراط المستقيم».

(١٢٥) إذ لا يصح سير الوجود، على الاستقامة والسوائية إلى أقصى غاية الظهور، إلا بك وفيك. فإنه، في الأصل، «كان كنزاً غنياً»^{٢١٧} في شئنة نبوتك المتعينة، بحكم السوائية والوسطية، في غيب العلم الأزلي. ثم سار، بإلباسك ثوب شئنة الوجود بك وفيك، إلى حاق وسط العالم الروحاني، ثم إلى حاق وسط العالم الطبيعي والمثالي؛ ثم إلى حاق وسط العالم العنصري، ثم إلى حاق وسط النشأة المزجية، المزاجية، السوائية، الاعتدالية، الانسانية.

(٢٦٧) إشارة إلى الحديث القديم المشهور عند الصوفية: «كنت كنزاً غنياً فاحيت أن أعرف فخلقت خلقاً فيعرفوني» انظر المقاصد الحسنة ١١٥٣ وموضوعات علي القاري ١٢٢ والدور المنتهة السيوطي ١٩٠. وفي رسالة في الأحاديث الكاذبة والضعيفة لابن تيمية (مخطوط الفاتح ٢٢٢٧/٢٢٢٧): «هذا ليس من كلام النبي صلى الله عليه وسلم، ولا يعرف له أسناد صحيح ولا ضعيف». وتيمية ابن سحر والروكني. ويقول علي القاري: ولكن معناه مستفاد من قوله تعالى: «وما خلقت الجن والانس إلا ليعبدوني» أي ليعرفوني كما فسره ابن عباس. وفي روضة الصريف (مخطوط سليم ١٩٥/١٨٢): «أن هذا الحديث عند الصوفية في صحة الاستفاد إليه بمنزلة حديث التواتر عند المجتهدين». - هذا، وما يذكره الشارح هنا بخصوص «شئنة النبوت وشئنة الوجود» يقارن بالتعليق رقم ٢٥٣.

ز فالضلع K. - هـ تنبي H. - و مسح W. - هـ ذلك H.

فأليها انتهى سرّ - ان ربي على صراط مستقيم ^{٢٦٨} : - و « الصراط المستقيم » هو أقرب الصراطات ؛ فان خطوط طرفيه « من حيث إنها لا تستقيم ، أطول . فبدئية هذا الصراط مختصة بالحق في تعيينه وتجليه الأول ، وغايته « أنت » ! إذ ليس لسير الوجود وظهوره دونك غاية . فأنت الذي تمخّذني بأخريته أولية الحق ، بأصحّ الخاذاة وأتمها . هذا باعتبار نسبة السير والظهور تنزلاً الى الحق . وأما باعتبار نسبة سير العالم الى الحق ، الذي هو محدده ومصيره ، فذلك بانتهاء رقيقة كل شيء ط ، من عالمي الحق والخلق ، إليك . إذ أنت شيء ط ، فيك كل شيء ط : فكل شيء ط ، بك وفيك ومعك ، سائر سبيلك الى محدته ، « الذي إليه المصير » ^{٢٦٩} !

(١٢٦) « وأنت » = في الحقيقة ، « السالك ، وفيك وإليك تسلك » = فان السالك ، قاطع منازل وطالب غاية ، والمنازل هي في مسافة ارتقاء نفسك في احوالها واحكامها واطوارها وأدوارها . فالسالك - فيك - أنت ؛ وغايتك - فيك - فوزك في شرك الوجودي ، المستجن في باطن سويدها قلبك ، بنقطة تدور عليها أفلاك الوجود وأحواله الجمّة . فنسبة كل شيء ط بالنسبة الى تلك النقطة ، على السواء . بل هي منظوبة على كل شيء ط ، ط احاطة واشتراك . فعلى هذا ، أنت - من حيث أنت - لا أنت !

« فأنت غاية مطلبك » = فإنك إذا فزت بحقيقتك فزت بكل شيء ط ، حقاً وخلقاً ، غيباً [ع. 28] وشهادة ! - « وفناك » ط = عن الرسوم المانعة عن الوصول الى الغاية ؛ - « وذهابك » = عند مصادمة التجليات الهاجمة عليك بآثار الجلال عن إحساس الكون ورويته ؛ - « في مذهبك » = المنتهي الى غايتك ، التي تجتمع فيها الامنيات وتنتهي اليها الغايات ، ان كنت بشرياً لا مقام لك ^{٢٦٩} !

(٢٦٨) سورة ٢٩/٦ + ٢٩/١١ + ٣٦/١٦ + ٢٦/٢٦ + ٤٣/٤٣ + ٢٢/٦٧ - .

(٢٦٩) سورة ٢٠/٥ + ٢٠/٤٠ + ٤٢/٤٢ + ١٥/٦٤ - .

(٢٦٩) إشارة الى آية رقم ١٣ من سورة الاحزاب (٣٣) : « وأذ قالت طائفة منهم : يا أهل يثرب لا مقام لكم... وقد اطلق الشارح « الفيري » على التصقق بأكل المقامات واعلامها ، متابعاً بذلك ابن عربي نفسه في رسالة « وجوه القلب » حيث اعتبر ان الوجه السادس للقلب ، وهو اهل الوجوه ، ينظر الى حضرة « ما لا يتقال » ومقال هذا الوجه : « يا أهل يثرب لا مقام لكم » - (خطوط نافذ باشا ١٦٨٥/٧٠٠) - .

هـ الاصل : فبدأته . - ط الاصل : شي . - ط وفناك : W ، وفناك : P وفناك : K وفناك : H .

(١٢٧) « فبعد المحقق والمحقق » = الرفع عنك رسوم خليقتك ، في انجلاء العين وانكشاف سبحاتها المحرقة ، - « والتحقيق بالحق » = من وجه : أنت في أنت بلا أنت ! - « والتميز » = عن كل شيء ، « بانية » لا تراحم في شهيد الحق ، ولا تحجبك عنه وعن كل شيء ، « في » « مقعد الصدق » = أي في بساط المشاهدة ، القاضي بالتصادق بين كلية ظاهرية الحق وكلية مظهريتك ، - « لا تعين سواك ! » = في مرآة الحق ، إذ الحق ، من حيث هو ، مجهول لا يطلع (على) غيبه أحد ، وغاية معرفتك إياه ، من هذه الحبيشة ، ان تعرف ان حقيقته لا تُعرف بكنهها . وفي هذا المقام :

« العجز ، عن ذلك الإدراك ، إدراك ! »^{٢٧١}

= وهنا « للوحيد » اختصاص ، ينفرد فيه بالسيادة ؛ وذلك قول الحق - تعالى : ﴿ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۚ ﴾^{٢٧١} ومن جملة ما دخل في عموم « ما لم تكن تعلم » ، معرفته - تعالى ! حقيقة . فافهم !

(٢٧٠) بقوله مشهورة منسوبة الى الصديق، رضي الله عنه ! انظر تحقيقات ١/ ٢٤٩٥/ ٢٧٠
٣/ ٣٧١ ، ٥٥٥ ؛ والانسان الكامل ١/ ٢٧ . انظر الملاحظات والمصادر المتعلقة بهذا النص
في : Passion..., 887, no 7.

(٢٧١) سورة ١١٢/ ١ - .

هـ الاصل : شيء . - هـ والمبجز HKW .

(شرح) تجلي نعوت التنزه في قرّة العين

II

(١٢٨). اعلم ان التنزه ، على رأي ، من نعوت الحق ؛ فليس لغيره منه شيء . وعلى رأي ، يختص بمحل يقبل أثر التجلي ؛ إذ التجليات نسب وسكان لا تحقق لما إلا في محل يقبل آثارها . فعلى (الرأي) الثاني ، صارت قرّة العين محل أثر نعوت التنزه ، ظاهرة بحكم ذلك الأثر ، ما بقي الأثر فيها ، وهي تحت قهر سلطانه .

فشأن قرّة العين ، في هذا التجلي ، ان لا تنحصر في الحدود والجهاث ، بل تنفذ فيها حسب قوة الأثر الحاصل فيها ، فقوته قد تقتضي النفوذ الى لاغاية ؛ فلا بد لكل تجلي ، في المحل المورد عليه ، أثر ؛ ولا يطلب ذلك التجلي من الحضرات إلا ما يشهد به أثره في محله ؛ وهذا الأثر إنما يسمى بالشاهد عرفاً ، قال تعالى : ﴿ أَفَنُكَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ ﴾ ٢٧٢ ؟

(١٢٩) « اعلم أنك إذا غُيِّبَتْ » في شهودك ، القاضي بطرو الفناء على رسومك ، « عن هذا التجلي الأول » الفهواني ، الجامع بين الشهود المثالي والكلام القاضي بوجود الحجاب ، إذ « ما كان لبشر ان يكلمه الله إلا وحياً او من وراء حجاب » ٢٧٣ ؛ « وأسبلك الحجاب » بينك وبين المشاهد المثالية ، القاضي بالكافة ؛ « ألفت في هذا التجلي الآخر » ٢٧٤

٢٧٢ سورة ١٧/ ١١ . -

٢٧٣ سورة ٥١/ ٤٢ . -

(٢٧٤) « الذي هو نعوت التنزه في قرّة العين . وذلك ان التجلي الأول من مقام الفهوانية وهو يطلب الحجاب لقوله تعالى : « وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحياً او من وراء حجاب » (سورة ٥١/ ٤٢) . فاذا كلك حبيبك ، واذا أشهدك غيبك ؛ غير ان القضاء إنما هو لتجلي الذات . ومنها اصل ينبغي ان يعلم . وذلك ان القضاء المحقق بمطابق عند رسومك اثرأ محققاً تشهد بتحقيقه ، فذلك أثر التجلي . واذا حصل فناء ولم يحصل عقيب اثر من جانب الحق فيفسى ذلك نوبة القلب . - ثم ان من الناس من يفتي في الذلة التي حصلت له من التجلي . فاذا أشهدك مشهداً ، جمع تجلي الذات . ومن الناس من يفتي في الذلة التي حصلت له من التجلي . فاذا أشهدك مشهداً ، جمع كنه فيه بين الروية [الاصل : الروية] والكلام ، فهو مشهد آخر يتزل سبحانه فيه رقيقة من رقائق التجلي ؛ فن كونه رقيقة الالهية ينسب التجلي بها اليه . ويطلب ذلك التجلي من الحضرات ما يشهد به أثر ذلك التجلي ويؤثره في عالم الانسان » . املاء ابن سديكين ورقة ٣٣-٣٤ ب . -

[f. 239] الثاني ، الراجع حكم التجلي الخطابي القهواني ، « ترتيباً الاهياً » حكماً^(٢٧٥) يحكم على المحل المورد عليه ، حسب قوة أثره الحاصل فيه ، ما دام المحل تحت حكمه . وإنما قال « ترتيباً لإلهياً » ، « إذ ب ليس للعقل فيه » ، أي الترتيب الإلهي ، « من حيث فكره ، قدم » حتى يجعل حكمه كحكمه في الترتيب الطبيعي ، كتقدم الواحد على الاثنين والاثنين على الثلاثة .

« بل هو » إلقاء الاهي و « قبول كاشفي ومشهد ذوق » لم تستشعر البصائر بوجوده وظهوره قبل الالتقاء والقبول ، ولا بتعيينه محل خاص ، في وقت معين ، بنفوذ الفكر ، اللهم إلا بتعريف إلهي في نفس التجلي أو في تجل آخر ، يتلقاه الكشف التام والذوق الصحيح . ولذلك قال :

« نَالَهُ مَنْ نَالَهُ » مَنْ سَلِمَتْ خَالِصَةً قَابِلِيَّتُهُ عَنْ آتَةِ الْوَقْفَةِ مَعَ الرُّسُومِ الْكُونِيَّةِ ، عِنْدَ انْجِلَازِهَا إِلَى سَلَمِ الْمَحَاضَةِ التَّامَةِ ، النَّاتِجِ مِنْهَا ظُهُورُ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ أُحْدِيَّةُ جَمْعِهِ فِي السَّوَائِيَةِ الْقَلْبِيَّةِ . فَإِنْ اتَّسَعَ الْقَبُولُ الْكَاشِفِيُّ وَالْمَشْهَدُ الذُّوقِيُّ ، بِاسْتِقَاءِ الْمُشَاهِدِ مَرَاسِمِ التَّجَلِّيِّ مِنْ مَحَلِّهِ الْمُرُودِ عَلَيْهِ ، عَلَى وَجْهِ يُعْطِي ذَلِكَ الْمَحَلَّ بِحُكْمِ جَمْعِهِ وَأَشْيَاؤِهِ ، حُكْمَ جَمِيعِ أِبْعَاضِهِ وَأَجْزَائِهِ جُ تَبْتَحِرُ الْجَمْعِيَّةُ الْكَاشِفِيَّةُ وَالذُّوقِيَّةُ ، حَالَتُهُ .

(١٣٠) « في مقام العبد في إنسانيته »^(٢٧٦) التي هي ، بإحاطتها الواسعة ، وعاء الكل في الكل ، « مقدس الذات » بما ظهر في سره الوجودي من أثر التجلي الثاني ، وعي عنه نقوش السوى حتى بقي له ، مع ذلك التجلي ،

(٢٧٥) « أي أن هذا الترتيب ليس طبعياً فاعطى ما يعطيه حكم العدد من كون الاثنين مقدماً على الثلاثة . بل ترتيبه الإلهي (الاصل : الوحي) يظهر بهذا الترتيب لشخص ما في وقت ما ولغيره في وقت آخر . وقوله « حكماً » أي يحكم على هذا التجلي بما تعطيه آثاره » . نفس المصدر السابق . -

(٢٧٦) « أنه لما قامت آثار التجلي بالباطن نزه الناظر وفرت عينه في الجبال الإلهي والأثر الرباني . ولما وُثِنَ ههنا [الاصل : ها هنا] قولان : فيفسهم يقول : أن التنزه إنما هو في نموت الحق ، إذ ليس للسان منها شيء محقق ، ومنهم من يقول : أن التنزه إنما يكون في المحل الذي يقل أثر التجلي ، لأن التجليات نسب ومكان [الاصل : معاني] لا يتحقق وجودها إلا فينس توجهت إليه » . نفس المصدر . -

١ HP . - ب - HKW . - ث : الاصل : اللطف . - ث : الاصل : الهى . - ج : الاصل : وأجزائه .

حكمه لا عينه ؛ « منزه المعاني والأحكام »^(٢٧٧) الناتجة له من رقائق نسب الحقائق الحقيقة والخلقية ، الكامنة أحدية جمعها في نقطته الإعتدالية القلبية ، بل في كل قوة من قواه الباطنة والظاهرة . — وتزوها ، عدم نسبها الى استعداد قامت به ، بل بنسبتها الى المتجلي ، الظاهر بسرّه الوجودي ، وبما له من الكمال الجمعي في استعداد المحل بحسبه . فالعبد ، إذ ذاك ، لا يضيف شيئاً منها الى نفسه ؛ إذ ليس له — إذ ذاك — عين يضاف إليها شيء . فهو في حالة : يكون هو لا هو ! وحالته :

« تعشق د به » « الشهوانية » تعشق « علاقة » فان العبد ، المقام في إنسانيته ، محل تتحقق به وفيه التجليات الجمعة ، التي هي النسب والمعاني . « فظهور آثارها ز اي القهوانية ، التي هي أيضاً تجل من التجليات الصورية ؛ عليه »^(٢٧٨) اي على العبد المقام في إنسانيته . — والقهوانية هي الخطاب الالهي عند المنازلة^(٢٧٩) ؛ أعني نزول الحق لعبد من « غيبه الأحمى » ، وعروج العبد الى الحق من « مستقره الأدنى » . ويكون الخطاب في « عالم المثال » بطريق المكافحة .

« فيكون » العبد عند تحقق [f. 24a] القهوانية به ، « موسوي المشهد » بكونه جامعاً بين الشهود والكلام من وراء حجاب التمثل ، « محمددي المختد » بشهوده الحق من حشية أحدية جمعه الكُنْهِي بالحق أيضاً ، من غير حجاب ؛

(٢٧٧) « أما تقدس ذاته ، فلما عاد عليها من آثار التجليات : فقتلت من السي . واما تنزيهه [الاصل : تنزه] المعاني ، فان النتائج والمعاني التي قامت بالمحل منسوبة الى من من حيا وتفضل وأحسن . فيقول العبد : هذه منه الله وهذه موهبة الله . ولا يقول : هذا ما اقتضاء استعدادي ، وهذا ما فضلت به على غيري . فنزيه المعاني ان (لا) يضيفها العبد اليه بوسه من الرجوه . نفس المصدر . —

(٢٧٨) « اي لأنها به ولا وجود لها . محققاً الا فيه . فهي تطلب ظهور أعيانها بقوله لها . وهو اذا قبل التجلي الذاتي فقد التجلي الخطائي ؛ واذا قبل التجلي القهواني فقد الذاتية ، وكذلك حكم بقية التجليات ، إذ لا يسع المحل الا تجلياً محصوراً اذا اظهر حكمه في المحل كان المحل تحت قهره ما دام سلطانه حاكماً على المحل » . نفس المصدر .

(٢٧٩) « والمنازلة فعل فاعلين هنا ؛ وهي تنزل من اثنين ، كل واحد يطلب الآخر لينزل عليه او به او كيف شئت نقل . فيجسمان في الطريقه في موضع معين . تقسم تلك المنازلة ، لهذا الطلب من كل واحد . وهذا النزول على الحقيقة من العبد صعيد ، وأما سميانه نزولاً لكونه يطلب بذلك الصعود النزول بالحق . قال تعالى : « اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه » (سورة ١٠/٣٥) . فهو برأيه الذي يسري به اليه وينزل به عليه » . (فتاوت ٢٢٣/٣) . —

ح الاصل : شاء . — غ الاصل : شي . — مصف W ، يشق K . — يمشق K . — يظهر K . ز أثرها HK .

وذلك عند استهلاك عينه في التجلي الذاتي بالكلية ، وقيام الحق في مرتبته ظهوراً على حكمه .

(١٣١) « فلا يزال النظر » القلبي متردداً ، بواسطة الحواس وبغير واسطتها ، بين الشهودين ، متَّحَدِّثاً لِكَشْفِ الأمر كما هو : « بالأفق الأعلى » الذي هو ، في هذا المحل ، عبارة عن جهة علو الوجود وفوقيته ؛ « الى ان يَسَادَى » اعتناءً سبذي النظر ، وعنايةً في أمر ارتقائه من الى غاية تحوي على الغايات ؛ « من الطبايق السفلى »^{٢٨٠} التي هي جهة دنو الوجود وتحتيته ؛ وهي جهة تُصَادَمُ بأحكامها ، الناشئة من سنخ الطبيعة ، تنزيه الامر المطلوب ؛

« احذَر » ايها المشغوف في معرفة حقيقة الأمر شهوداً لا تُدَاخِلُهُ الشُّبُهَة ، « من الحمد » بمصرك إياك في جهة العلو ، وتقيد طلبك بها ؛ « عند نظرك الى الأفق الأعلى » فإن الأمر ، الذي هو مطلوبك ، غير منحصر

(٢٨٠) « ان السالك اذا اقيم في تجلٍ من التجليات فانه قد ينادى الى مقام آخر . وهذا [الاصل : هاتنا] اران . احدهما ، انه قد يكون النداء نداء امر وقد يكون نداء عرض . فان كان نداء عرض ، فتحتل الى ان تستوفي اركان التجلي وتتحقق به . فانك ان خرجت من التجلي قبل احكامه فانه يفوتك علم عموم التجلي وتحصل منه عل امر مخصص بمقدار ما حصل لك ، ثم لا يمكنك المضي الى ذلك المقام ابداً ان خرجت منه قبل تحقيقه . لان النفس طالبة لبلال والانفس ، فاذا تلفت [الاصل : تدبرت] بالمقام الاعلى فلا يتصور لها التزول الى المقام الازل الذي فائتة قبل ان تتفت . - واذا كان النداء نداء امر ، فانه ان اجبت قبل ان تستوفي حكم التجلي - فانك تجد في المقام الذي دعيت اليه روح المقام الذي دعيت منه : فتجده امامك (f. 4 a) في مرآة [الاصل : مرات] تجلوك وداعاً في حقايقه وضمته . كما انك اذا اتقت مقام الاربية ، من طريق الاعداد ، فانك تحصل على حقايق العشرة : لتسكنك في مقام الواسد وتمكنك في مقام الاثنين وتمكنك في مقام الثلاثة ، فهذه ست حقايق ، ثم مقام الاربية يحتم لك العشرة . - فان دعيت من مقام الاربية دعاء عرض وخرجت منه قبل تحقيقه مثلاً ، لم تحصل لك من مقام الاربية حقايق العشرة . فهكذا احوال النوق . - وهه در المارين ! إذ طوى لم اه ، سبحانه وتعالى ! في كل نفس مستقبل من انفسهم جميع الانفس المتقدمة لم في جميع عموم . ذ(هكذا) برون [الاصل : فبرى] جميع احوالهم من بدايتهم الى نهايتهم : اجمع شهوداً لهم . وسبب ذلك اتقان المقامات ، وكونهم تحققوا بها قبل الخروج منها . وسكن المقامات سكن الاعداد ، فالاثنتان فيها مرتبة الواسد وزيادة . والثلاثة فيها مرتبة الاثنين وزيادة الواسد . وهكذا الى ما لا نهاية . غير ان التجليات والمقامات لا تنطوي ذلك حتى تقبها كلها الذي رتبته الله تعالى ! وطفا قال بعض الاكابر : « لو اقبل مقبل على الله تعالى الف سنة ثم اعرض عنه نفساً واحداً لكان ما فاتته اكثر مما فاته » [منسوب الى الجنيد ، انظر طبقات الصوفية السليبي ص ١٦١] . تفسير هذا ما تقدم ذكره : من ان كل نفس هي بحق تتنظر فيه حقايق الانفس التي قبله ، كما لم يتم حجاب قاطع يحجب الحقايق عن الاتصال . املاء ابن سوكين . -

من الاصل : اعتناء . - في الاصل : ارتقائه .

في حد وصورة وجهة : (فهو) مع تجرده في ذاته عن كل اعتبار مع كلي شيء، ص في صورة ذلك الشيء^{٢٨١}، من مكانه بناديك من مكان قريب وبعد ؛ فيقول لك ، بألسنة الجمع والوجود : تَكَبَّهَ لشهودي في كل شيء ، ط وفي كل جهة ، يا أيها المنحصر في طلبي « بالافق الأعلى » ، القاضي بكمال التنزيه الذاتي ؛

« فإني مناديك منه » أي من الافق الأعلى ، « ومن هنا »^{٢٨١} أي من الطباق السفلى ، فلو انحصرت ، في طلبك ، على أحد المتقابلين لأخليت مني الآخر ؛ ولو حصرتني فيهما لجهلت كمال المطلق ، في غيابتي عنهما وعن كل ما ينافي اطلاقا الذاتي ، الذي لا يقابله التقييد . فاذا تحقق نظرك بهذا الشهود المطلق ، وتأملت له ، من مركز السوافية التي تتأنع في حقه أقطار الوجود ، برق الاطلاق : تتصق المحصورات في الحدود والجهات .

(١٣٧) « لبتدكلك » ط معها حالئذ ، « جبلك »^{٢٨٢} أي ظاهرك الذي هو مركز دائرة الوجود المتصف ، في طور الظهور الأشمل ، بالشموخ والاعتلاء مكانه ؛ « وصعق جسدك »^{٢٨٢} المركب من المواد الطبيعية العنصرية . فكما ان « التذكك » ازال صورة جبل موسى ، عليه السلام كذلك يزول به ظاهرية ذاتك واعتلاؤها المستفاد لها من علو الوجود الظاهر بها ، حتى عادت الى ذل الامكانية وفقرها وعلمييتها . وكما ان الصعق لم يعط الجسد الموسوي لآل الخور ، ولم يغيره عن حياته التي كان عليها ، كذلك لا يغير جسدك عن حياته [ف. 245] الانسانية .

« وتذهب نفسك » المشغوفة الى غايتها ، التي هي المنتهى ، « في اللاهين الى محل التقريب » له وهو محل تطلع فيه على غاية تعبت لها بطلب استعدادها الأصلي المتعين لحقيقتها المعلومة في الأزل ؛ ولذلك قال ، قدس

(٢٨١) يقول ابن عربي في الفتوحات (١/٢٢٧-٢٨) :

| | |
|----------------------|--------------------|
| ناداني الحق من سوالي | ينيز حرف من الهجاء |
| ثم دعاني من ارض كوفي | يكل حرف من الحياء |
| وقال لي : كله كلامي | فلا تخرج حل سوالي |
| ولا ترى ان ثم غيري | فانه غايه القتالي |

(٢٨٢) اشارة الى سورة ١٤٧/٧ .

ص الاصل : شي . - ص الاصل : الشي . - ط الاصل : شي . - ط + عند ذلك HKW . - ع وصعق K . - غ الاصل : وصعقا . - وبتدك K ، ويذهب K . في القرب K .

سره: «المشاهدة لك التعيين» لـ السابق الأزلي الذي عليه مدار ظهور الوجود، في الكيف والكم، والكيال والنقص، والاجال والتفصيل. فإذا بلغت نفسك الى هذه الغاية المطلوبة، تستقر بمنزلة الكرامة والفضل.

(١٣٣) «تُعْطَى من التحف ويهدى م اليك» بوصولها إليها، واستقرارها فيها، واستحقاقها ان تنال، «من الطرف» والفائس، من ذخائر إعلان ظاهر الوجود وباطنه جمعاً، إذ أنت، إذ ذاك، في مطلع الاشراف، فلذلك تعطى امتناناً واستحقاقاً: «ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر»^(٢٨٣) فان الاسماء الالهية، القاضية بوجود هذه المطالب العالية، انما تختص بتجلياتها بهذه الغاية، فلا توجد في غيرها. فهي، كاسماء الالهية، لا حكم لها إلا في النشأة والآلة، فلا تظهر أحكامها اليوم فينا، ومن هنا قال، صلى الله عليه وسلم: «فأحمده بحامد لا اعرفها الآن»^(٢٨٤) فلتلك المحامد، عن تلك الاسماء.

(١٣٤) «ثم تُرَدُّ الى المنظر الأجلّي» بعد انتهائك الى غايته، أو الى غاية هي المنشئ، ان كنت على القلب السيادي الحمدي، الذي غايته منشئ كل شيء. — والمنظر الأجلّي هو صورة الانسان المتحقق بالكيال الجمعي الأحدي، إذ به ينظر الحق في غيب كل شيء. وشهادته. فإنه — تعالى! — هو الكنز الخفي»^(٢٨٥)، الظاهر أكمل الظهور في شيثية وجود هذا الكامل ونحوه، المُظْهَرُ به كل شيء. في اطار تفصيله. — وكذلك ينظر الانسان فيها الى الحقائق الالهية والامكانية الجمّة، جمعاً وفرداً.

(٢٨٣) انظر مصادر هذا النص في التعليق المتقدم رقم ٢٤٢. —

(٢٨٤) شطر من حديث الشفاعة الكبرى يوم المحشر، انظر كتاب الشريعة ٢٤٧-٤٩. —

(٢٨٥) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٦٧. — هذا، «والكنز الخفي» أو الخفي يشيرون به الى كنه القلب وأخلاق الذات الاندس وباطن المروية الانزالية كما جاء في الكتابات القديمة التي اعبر بها رسول الله، صل الله عليه وسلم، عن ربه تعالى يقول: «كنت كنزاً مخفياً». فكان الكنز جواهر من غيب منيب مكنون وسر مستر بصون غزون، مشتمل على جواهر عظيمة الجدى هي اسماء الذات التي هي انفس نفائس حقائق الاسماء، التي منها ما يستأثر به في مكنون الغيب منه فلا يعلمها الا هو، ومنها ما يسمح بتعريفه لمن انعم عليه بتعريفه. ويشتمل ايضاً على درر اسماء الصفات التي بتعريفها يكمل من يصلح لتعريفها. ويشتمل ايضاً على لآل اسماء الانمال العام تقمها وأثرها والمستفيض حكمها وشعرها في جميع المراتب الكونية» (لطائف الاعلام ١٤٤). —

لك بمشاهدة HKW. — لـ التعيين، اليقين H. — م ويهدى K. — ن الاصل: النشأة. — ا الاصل: شي. —

(و) هكذا عبّر بعض العارفين عن «المنظر الأجلّي» ، حيث قال (٢٨٥) A :
 « ان الذوائب العلّية مرسلّة على المنظر الأجلّي » . وكَتَبَ « بالذوائب العلّية »
 عن الاسماء الالهية المرسلّة عن « الكنز الخفي » في شبيّة وجود الكامل ، الكاسية
 لها كاللوب السابغ . ولذلك قال (الله) - تعالى اِنزل عليهم نُبأ الذي آتيناها
 فانسلخ منها (٢٨٦) .

فتحقّقُ الاسماء الالهية ، التي هي التَّسَبُّ والمعاني ، انما هو في حقيقة
 « الكامل » . فان الظاهر بالاسماء ، من حيث ظهوره في صورة عين هذه
 الحقيقة : بصير ؛ وفي صورة اذنها : سميع ؛ وفي صورة لسانها : متكلم .
 ولا كان « الافق الأعلى » (٢٨٧) ، [f. 25a] في حق المُترقي ، منتهى
 المراتب الخلقية ومبتدأ الحضرات الالهية ، وفي حق المنزل بالعكس ، صار
 مستقر الكامل بعد عودته الى الصحو المُتقي . ولذلك قال ، قدّس سره !
 « ثم ترد الى المنظر الأجلّي ، « بالافق الاعلى » لتفوز فيه بدوام الاشراف
 على العالمين من غير تقيّدك بهما . - ولا كان « الأفق الاعلى » كلسان
 الميزان بين كفتي العالمين ، في حق « الكامل » المردود الى البيوتنة المكرمة
 الظاهرة له بسر العدل ، قال ، قدّس سره ! :

« عند الاستواء و الأقدس و الأزهي » وهو مُطلّع الاشراف الذي تتابع
 في حقه المتقابلات الجمّة ، الالهية والامكانية . و « الكامل » ، المستقر فيه ،
 يمازى الاطلاق في تقيّده والتقيّد في اطلاقه ، من غير ان يقيده شيء . ا -
 فاذا تحقّق روح الاستواء بالأقدسية ، أولئك ، في تجلّي الحق لك ، كل
 شيء ا في كل شيء !

(١٣٥) « فيأتيك » إذن ، - « عالم الفقر والحاجة » اللازم لإمكانيتك
 « من ذات جسدك الغريب » ، المتروّح من مملك في « الافق الاعلى » ، الذي
 هو نهاية مقام روحك ، فانه بالنسبة الى حال جسدك ، غربة : فان بقاء

(٢٨٥) يقول ابن عربي في شرحه لقوله: ليت شعري هل دروا...الفسير يعود على المناظر
 العلي ، حيث المرد الأجل التي تتمشّق لها القلوب رهنم فيها الأرواح (الغبار والاعلاق في
 شرح ترجمان الاشواق ، مخطوط شهيد علي باشا ، رقم ١٣٤٤ / ١٠١٠ -)
 (٢٨٦) سورة ١٧١ / ٧ - .
 (٢٨٧) سورة ٧ / ٥٣ - هـ ، ويعرف صاحب طائفت الاعلام الافق الاعلى : « بأنه

حفرة احدية الجميع ، لانها هي أصل التثنيات : لذ ليس وراء اعتبار الاحدية سوى القتب المطلق...
 والافق الاعلى هو مقام : « أو أدنى » المختص ببلينا ... » (ورقة ١٢٧-١٢٨ ب - .

و الاستواء W + ال K . - ي لاقدس H . - آ الاصل : شي . - ل غريب H .

الجسد ، مع غلبة التجرد والروح ، غريب . وبلوغ الجسد الى هذا المقام لا يكون إلا بمجاذب قوي قاسر . وإثبات عالم الفقر والحاجة ، من ذات جسدك الغريب ، إليك إنما هو أولاً ، من نفسك القائمة لتعديل مزاجك ، وهي ذات جسدك ؛ وثانياً ، من أنزل المراتب الامكانية ، يعني عالم الاجسام والصور الملكية ؛ وهو شطر من أحد طرفي « الأفق الأعلى » ، الذي هو - إذذاك - مستقر ، فانك فيه قائم بوفاء حق مظهرية القيومية لعموم القوابل . ولذلك :

« يسألون » منك حالتك ، « نصيبهم » الذي به تنبخر قابلياتهم المتلقية معدّات الكمال والحفظ الوافرة ، « من تحف الحبيب » وروايت فيض القيومية ولطائف اشارات الغيوب ، التي لا يحصل مثلها لهم إلا ببساطة الكمل وماخذهم العلية .

(١٣٦) فإن كنت متحقفاً بولاية التدبير لوفاء حق كل ذي حق ، « فاعطهم ما سألوا » - بالسنة استعدادهم وحالمهم ، « على مقدار شوقهم وعطشهم » الناشئ من اقتضاء قابلياتهم الاصلية ، من غير زيادة ونقصان . فان مقتضى حال الكمل وفاء حق كل ذي حاجة كما ينبغي ، على وجه ينبغي . فإن زاد عليهم ، اورث الطيش والطفان المويق ؛ وربما ان تضمحل رسوم قابلياتهم . وإن نقص منع بعض استحقاق ذويه . وشأن اهل الكمال ، القيام بوفاء حق كل ذي حق ، كما ذكر .

(١٣٦ أ) « ولا تنظر الى إلحاحهم في المسألة » - فان الإلحاح [2.25] صفة نفسية فانها مجبولة على الشره والحرص المتجدد معها مع الآفات ؛ ولذلك يشيب ابن آدم ويشب معه الحرص وطول الأمل (٢٨١) ، « وقوة تعليمية » تنمو وتتزايد بالإغراء الشيطاني وتعليمه ، حين يأتيهم « من بين أيديهم ومن خلفهم ومن أيمانهم ومن شمالكهم » (٢٨١) . والإلحاح يشبه إلى إفراط قادح في الكالات النفسية .

« ولكن انظر الى ذواتهم بالعين التي تستر عنها الحجب والاستار » شيئاً ؛ فانك إذ ذاك أعطيت الكشف المستوعب في وزن كل شيء وتحريره ،

(٢٨٨) في الصحيحين من حديث انس : « جرم ابن آدم ويشب معه اثنتان : الأمل وحب المال » انظر الأحياء وتخريج احاديثه ٢٣٨/٢ تعليق رقم ٥ - .

(٢٨٩) سورة ١٦/٧ - .

٢ ستلون P ، ستلون W ، يسألون H ، يستلون K . - في الاصل : وما آخذهم .
٣ سألوا HW ، سئلوا K . - في المسلة HKW ، المسلة W . - في الاصل : تأتيهم .

فَتَعَلَّمْ أَنَّ الْحِجَبَ الْمَانِعَةَ بِمَاذَا تَرْتَفِعُ أَوْ تَسْفُفُ فَلَا تَمْنَعُ ، وَتَقْطَرُ بِمَكْنَتَيْ تَوْفِي بِهَا الْحَقِيقَ وَتَمِيطُ بِهَا الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ .

«واقسم» عند ذلك ، «عليهم» ما سألوه شوقاً وتعطشاً ، «على قدر ما تكشف د منهم» من قوة استعداد القبول وضعفه ، والتفاوت في قوة وضعف كاد أن لا ينحصر ولا يتناهى . فعليك بوزن الاستعدادات وتجربها ، لئلا يقع الإفراط والتفريط ، القادح فيها ، المانع من الوصول إلى كمالها المقدرة لها . (١٣٧) «فمن استوت ذاته» من السائلين ، بوقوعها في حيز النافع ، وتحققها بالاعتدال الجمعي الوسطي ، وتجردتها عن الميل الاضطرابية المقيدة لها ، وانطلاقها عن كل قيد وحال ومقام وحكم : «فأجل له في العطية» والجزالة ، هنا ، عبارة عن زيادة لا تقبل النهاية . فإن استعداده بلغ في كماله حداً أرى أن يقبل الحداً وثبت قلمه ، حائلته ، على نقطة دار عليها فلك القبول الجرم : فهو كمن إذا أكل لثف ، وإذا شرب اشتفأ . «ومن تعظم عليك وتكبر» من نشوة ناشئة من نزغات الطبيعة المرسلة وطيشها المتحكم أو من علوه الذاتي الظاهر على ذوي البصائر ، من السر الوجودي المستجن في قابلية روحه ، المضاف إلى «الباء» : «فكن له أوطأ د مطيعة» كالأرض الذلول ، عند تبخثره عليك لتحمله ، بالتدبير النافذ ، الناشئ من مشرب التكميل ، إلى غاية توضع له وجه خسامته وذلالته اللازمة لامكانيته .

«ولا تحرمه ما تقتضيه ذاته» بخصوصيته التمييزية ، مما بدا لك شهوداً ، عند معرفتك حقائق الأشياء كما هي ، ومطالعته مقاديرها في لوح القدر وزناً وتجريباً . ومن التربية المؤثرة فيها : تفهيمها ما في «أم كتابها» الجامع ، المشتمل على ما بطن ويظهر ، في معرب ظاهر الوجود ومعجم باطنه ، على التحرير . «وان تكبر ، فتكبره - عرضي» لا يثبت في مقابلة [٢٦٥] . جولة الحق بتجلياته الذاتية ، الكاشفة لك عن حقيقة كل شيء وصفاته الذاتية وأفعاله ونحواته . فهناك تعلم ما للحق من الصفات والنعوت ، وما (ليس) له . ولذلك قال ، قدس سره :

(١٣٨) «فمن قريب ينكشف الغطاء» أي حجاب الصور الكونية ، وهو الظل الممدود ، الكامن في سواده النور . ولا ينكشف هذا الغطاء ، إلا بتجلل يوجب انقلاب الظاهر باطناً والباطن ظاهراً ، «وتعو الرياح»

د ينكشف HK . - د اوطأ P . - و منه K . - ز يقتضيه K .
= فكبر K .

وهي ، هنا ، كتابة عن صولة داعية الحق ، الظاهرة قبل طلوع فجر الساعة ، من خلقة الله ، خاتم الولاية المحمدية ، المسمى بالمهدي^(٢٩٠) ، المذعية ، « بالآهواء »^١ ، أي بالآراء الواهية ، فإن الحق إنخالص ، من المتناقضين ، واحد ، فيبقى الحق منهما ويزهق الباطل . -

« ويبقى الدين إنخالص » الرفع للخلاف ، الفاصل بين الهدى والضلال فحالتند يتميز الحق عن الخلق وصفاته ؛ ويعلم أيضاً موطن انصاف الحق بصفات الخلق ، وانصاف الخلق بصفات الحق . وتبين ، في « الدين إنخالص » ، موارد اليقين : علماً وعيناً وحقاً . -

« فتحمّد عند ذلك » بجميع ألسنتك الاستعدادية والحالية والمقالية ، « عاقبة ما وهيت » في دائرتي الكمال والتكميل ، وما رزقت في هذا المنهج القويم من ذخائر اعلاق غيب الجمع والوجود . وذلك في الحقيقة ، أرزاق مقدرة في الأزل ، محررة في لوح القدر لك ولغيرك . ومقامك إذن يقتضي وفاء حتى كل ذي حق . -

(١٣٩) « والأرزاق ، أمانات بأيدي م العباد » للمرتزة منهم ومن الكون ، « روحانيا وجسمانيا » ، فأد الأمانة تسترح « من » أثقال ، « عبيها » ، وإن لم تفعل « = أي أن لا تؤد الأمانة إلى أهلها ، « فأنت الظلوم » المبالغ في وضع الأشياء في غير محلها ، - « الجهول »^(٢٩١) حيث لم تعرف الله مطالب بحق كل ذي حق ، ولو بقدر جناح بعوضة . -

« وعلى الله قصد السبيل »^(٢٩٢) !

(٢٩٠) المعروف ، عند ابن عربي ويمضي اتباعه ، أن خاتم الولاية المحمدية - يسميه الشيخ الأكبر أحياناً بخاتم الولاية الخاصة في مقابلة خاتم الولاية العامة - هو ابن عربي نفسه وأن عيسى عليه السلام هو خاتم الولاية العامة انظر الفتوحات ٤٩/٢٤٢٤/١ (هنا النص غير صحيح) ؛ ٧٦/٤ ٥١٤ ٣٢٩ ٨٤٤ ٤١/٢ التصوف لدارود القيصري (هو في الحقيقة مقدمة لشرح لتأليه ابن الفارض) نسخة أبا صريّا ١١١/١٨٩٨ - ١١٢ . ولكن عند الشيعة خاتم الولاية المحمدية هو المهدي ، القائم في آخر الزمان . وهذا قد يدل على أن الشارح لكتاب التجليات هو من الشيعة . - وانظر ما ينص ذكره المهدي عند الشيعة وصلتها بالكمال الإنساني في بحث الأستاذ هنري كرهان :

L'Indem caché et la Rénovation de l'homme en Théologie shi'ite, in Eranos-Jahrbuch, XXVIII, 1960.

(٢٩١) سورة ٧٢/٣٣ . -

(٢٩٢) سورة ٩/١٦ . -

١ بالآهواء . - م وسقى K . - م على يدي K . - ط وجسمانيا W ، وجسمانيا K . - ط من H . - ع عبيها K . - م عُثَان K . - ذ الظلوم W .

(١٤٠) يريد تنزيل ما في الغيوب امتناناً ، أو حسب اقتضاء الأوقات المعمورة بالمجاهدات النفسية والأحوال القاضية بالتقلبات القلبية ، بين يدي التجليات الالهية ، الحاملة مواهب الغيوب ، والمقامات الموقية مراسم حقوقها جملة وتفصيلاً ، على الموقنين ممن جاسوا خلال ديار الكشف والعيان ، فصارت المغيبات ، المخبر عنها بالسنة الرسل ، في حقهم شهادة ، لا تحتمل الشبهة من بعد قطعاً ؛ وذلك من معدن : [265] « لو كشف الغطاء ما ازدادت يقيناً »^{٢٩٣}]

(١٤١) « وبعد هذا التجلي ب المتقدم » ت يشير الى تجلي « نعوت التنزه في قرة العين » ، « يحصل لك » ايها الطالب المسنبر في كشف الحقائق ، « هذا التجلي الآخر » على الترتيب الالهي ، المشار اليه من قبل ، ثم « تستشرف منه » عند استقراء آثاره في القلب ، وانبساط أضوائه ج على الظاهر والباطن ، « على ما أخذ كل ولي خاص مقرب وغيره » ممن دونهم مكانةً وأخذاً . - و (الولي) المقرب ، من قرأ كتاب الوجود من وجهي الغيب والشهادة ، والحق والخلق . كما قال تعالى : ﴿ كتاب مرقوم يشهده المقربون »^{٢٩٤} وهو في كل شيء ع ، مع كل شيء ع .

٢٩٣) النص في الفترحات ٢٠٤/٢ وهو منسوب الى عامر بن عبد القيس في جذوة الاسطى ، ورقة ١٣٩ ب (باب : اليقين وثبات الموقن) . -

٢٩٤) سورة ٢٠٤/٨٣ -

١ يعزل W ، تنزل HK . - ب الحل W . - ث المقدم K . - ث يحصل W . - ج الاصل : أضواء . - ح فاعخذ ، فاعخذ ، فاعخذ ، K . - ع الاصل : شي -

أعطي عموم التصرف فتصرف عن ذلك وترك في تصرف «نعم الوكيل» (٢٩١).
فجوزي بأن لا يتصرف فيه من تولّى التدبير الأعم: كالفتوى (٢٩٥)
ومن معه من الأئمة والأوتاد (٢٩٦) والابدال (٢٩٧) وغيرهم من المعدودين، -
«جزاء» وفقاً (٢٩٨). فانفرد في الكون بوصف السراح والاطلاق، حيث
لا يقيده حكم وحال ومقام. فتصرفه في العموم، بالخاصية لا بالأمم.
فهو المتميز في صدر تشريف المقامات المحمدية، المقول عليها، ﴿يا أهل
يثرب﴾ (٢٩٩)، لا مقام لكم.

«و» تستشرف أيضاً، «على ماخذ الشرائع الحكيمة» - بضم
الحاء وسكون الكاف - وهي الأحكام المنزلة على الانبياء والرسل،
«والحكيمة» (٣٠٠) وهي «رهانية ابتدعها» (٣٠١)، مستنبطة من الشرائع

(٢٩٤) يقول ابن عربي في فريجاته: «رجال الظاهر هم الذين لم يتصرف في عالم الملك
«والشهادة... وهو المقام الذي تركه الشيخ المائل أبو السمود ابن الشبل الهنداني أدباً مع
«الله» - أخبرني أبو البدر التمشكي الهنداني قال: لما اجتمع محمد بن قائد القلاني (الأصل:
«الأواني»، وكان من الأتباع، بابي السمود هذا، قال له: يا أبا السمود! إن الله نس
«الملكة بيبي وينك»، فلم لا تتصرف فيها كما اتصرف أنا؟ فقال له أبو السمود: يا ابن
«قاله»، وينك سبي! نحن تركنا الحق يتصرف لنا... فريجات ١٨٧/١، وقارن هذا
بالفتوحات أيضاً (٥٨٨، ٢٠١/٢).

(٢٩٥) الفتوى هو واحد الزمان بعينه لكن بشرط أن يكون الوقت يعطى الالتجاء إلى حياته
والا فهو القطب «لطائف الاعلام» ١٣٠ وانظر أيضاً ترميمات ابن العربي والقاشاني (وهنا
لا يميز، كما صنع صاحب لطائف الاعلام، بين الفتوى والقطب / -

(٢٩٦) «الأوتاد عبارة عن أربعة رجال منازلهم على منازل أربعة أركان الجهات من العالم
وهي الشرق والغرب والشمال والجنوب. مقام كل واحد منهم مقام تلك الجهة وبهم يحفظ الله
جهات العالم لكيهم على نظره، تعالى! (لطائف الاعلام ورقة ١٢٣).

(٢٩٧) الابدال ويقال لم البدلاء أيضاً وعددهم فيه بين ٧ أو ١٠ يسافر أحدهم من
موضع ويترك فيه جسداً على صورته بحيث لا يعرف أحد أنه فقد وذلك مقر البدل (ترميمات
ابن عربي والقاشاني ولطائف الاعلام ورقة ٣٦ ب).

(٢٩٨) سورة ٧٨/٢٦ -

(٢٩٩) سورة ١٣/٣٣ وانظر ما تقدم فقرة رقم ١٢٦ وتعليق رقم ٢٩٩

(٣٠٠) انظر معاني الدين والشمسية في القصص (الفصل الثامن: نص حكمة روسية
في كلمة بعلقونية) وتعليقات الأستاذ حفيظ على ذلك (نصوص: ٩٧/٢-٩٩).

(٣٠١) سورة ٢٧/٥٧ وانظر مباحث الدين الحكي والحكيمة والرهانية في قصص
الحكم (الفصل الثامن) وتعليقات حفيظ على القصص (٩٧/٢-١٠٤).

د الأصل: جزء. د وما أخذ W، ما أخذ P، وما أخذ K. -

المنزلة . فإنه في سراحه وإطلاقه ، مطَّلَعٌ على يقووع النبوة المطلقة ؛ فلذلك يعلم فيها مآخذ الحكم والحكم . ولولا مخافة التطويل ، لبينت لك معنى النبوة المطلقة^{٣٠٢} وأحكامها التفصيلية ، ومن هو القائم بامرأها تحقفاً . -

« و » على مآخذ « صريان الحق فيها » : أي في الشرائع الحكيمة والحكيمة . والحق هنا ، ضد الباطل ؛ ولذلك قال ، قدس سره ! بعد ذكره : « ولاتقاع الكذب منها » أي من الشرائع . فإنك ، حاشد ، مطَّلَعٌ على وجوه النزلات الغيبية ، سواء كانت معتلة أو صحيحة ، أو مستمرة الحكم والأثر أو منقرضة بانقراض مدته . -

« ثم يُلقَى إليك » بعد تحققك بهذا التجلي : - « ما يختص بأمر ز استعدادك مما لا تشارك فيه » وذلك بشهودك من حيثية الوجه الخاص^{٣٠٣} بك . ولا ريب أن استعدادك ، من حيثية هذا الوجه ، متصلٌ بجهة إطلاق الحق من غير واسطة ، فإذا أثر فيك حكم الإطلاق الذاتي . المصادم لتعبدك بالوجه الخاص ، ترتلت بنية تعبدك :

(١٤٢) « فتمرض أولاً ، بسراية لفحات فثاك في [27] المنتظر « في هذا التجلي » ثم تنمحن رسومك بغشيان القضاء عليك . « وتوت » مونة شبيهة بالموت الطبيعي فتعقبها أحوال ما بعد الموت . « وتخرس وتنشر وتسال وتضرب من لك صراطك عملي متن جهنم طيعتك » فتترأى ط وذلك أمثال ما أخبرته النبوة : هكذا يشهده السائر في مناهج التقديس . -

٣٠٢ (النبوة المطلقة وتسمى أيضاً النبوة العامة هي مقام القرية ، وهي النبوة التي . تفرج رسالة ولا شريعة خاصة أو عامة ؛ وهي من حيث هي « مقام القرية » القدر المشترك بين الأولياء جميعاً وبين الأنبياء جميعاً . انظر لطايف الاعلام ورقة ١٧٠ ب والفوتوحات ١٢/٢ ، ١١ ، ٨٠ ، ٥٢ ، ٥٠ ، الخ .. والفصوص (فهرس : مادة : نبوة) ومقدمة شرح الفصيدة الثانية نسخة ابنا صيفيا ١٨٩٨/١١-١٤ وكتاب في علم التصوف القيصري (نفس المخطوط ورقة ٩٩-١٠٦) ومقدمة شرح الفصوص القيصري (نفس المخطوط ٨٦-٨٩) . -

٣٠٣ (الوجه الخاص بك » هو وجه الحق الخاص بكل موجود ، وهو « وجه الله في الاشياء » وهو « مرآة الحق » . ووجه الحق هو ما به يكون الشيء حقاً اذ لا حقيقة بشي الا بالحق تعالى . وهذا هو المشار اليه بقوله تعالى : « فانيأقولوا ثم وجه الله » (سورة ١١٥/٢) وهو عين الحق المقيم لسائر الاشياء . فن رأى قنوية الحق للاشياء وأنه لا قيام لوجودها الا بوجوه فهو الذي رأى وجه الحق في الاشياء » وبالتالي رأى وجه الحق الخاص به (لطايف الاعلام ١٧٨ وانظر أيضاً ورقة ٨٥ ب ، ١٥٨) . -

والاصل : مآخذ ، ز يستعدادك HKW . س من ما H . - في الاصل : فثاك . - ص وتسال HK . - في وتضرب K . - ط الاصل : تترأى . -

« ويوضع لك ميزانك على عتبة عدلك » وهي صورة اعتدال الذي في ضوءه غائبين كل شيء في صورة سوائيته ، لتعلم بذلك أحوال قلبك في أصل فطرته : وزناً وتحريراً ، ميلاً واستواءً . فان الميل الفطري إنما يكون بحكم الغلبة ، إما إلى جهة كفة الإلهام ، وإما إلى جهة كفة الفجور ، والاستواء بحكم عدمه . فحالة الاستواء . تعطي تمانع المييلين في حق قلبك ، وذلك هو حالة عدله وإطلاقه .

« ويحضر لك أعمالك » يظهر لك بعضها في البرزخ المثالي ، « صوراً أمواتاً » وهي الأعمال السيئة أو الأعمال الحسنة ظاهراً ، الخاوية عن النيات الخالصة لله . فإن النية روح العمل ، وبها يظهر العمل ، في « الدار الحيوان » والبرزخ . صوراً أحياءاً أن كانت خالصة لله ، الذي هو مصدر وجود كل شيء في حياته ؛ ولذلك قال : « وأحياءاً ن على قدر ما كان حضورك مع ربك فيها » أي في الأعمال ، لا سيما عند شروعتك فيها بالنية والقصد .

« ولست » أنت « بنافع فيها مات منها » : أي من الأعمال « روحاً » من النية الخالصة لله . « في ذلك التجلي » القاضي بالموت والفناء ، « فإنها » أي صور الأعمال ، الظاهرة عليك أمواتاً بالموجبات المذكورة ، « مثال الدار الآخرة » ولا تبدل السيئات حسنات ، بنفخ الروح فيها ، في تجل غير هذا التجلي . إلا في العاجل . إذ النفخ ، عبارة عن تخليص النية في العمل لله ؛ وحل هذا التخليص العاجل لا الآجل ، ولا فيما هو في حكم الآجل .

« وتعطي و كتابك » المختص ، « بما كان من يديك مطلقاً » سواء كان خيراً أو شراً ، « وترى فيه ما قدمت آ » من الحسنات والسيئات ؛ « فيرفع الشك والالتباس » في كل ما يتعلق بحالك في مآلك ، « ويأتي اليقين » الذي لا يشوبه نقيضه .

« كما قال . تعالى : ﴿ واعبد ربك حتى يأتيك اليقين ﴾^(٣٠٤)

(٣٠٤) سورة ٩٩/١٥ .

ط ويوضع W ، ونوضع P . - ع في HPW ، - غ الأصل : ضوء . - ف الأصل .
شي . - ق الأصل : استواء . - لا ويحضر K . - ل الأصل : أحياء . - م الأصل : شيء .
ن وأحياءاً P ، وأحياءاً W ، وأحياءاً KW . - ه الأخرى W . - و ويسمى K . - ي وترى W .
آ + نه P . - W - .

بمعاناة هذه الأشياء : المذكورة آنفاً . فحينئذ يحق لك ان تقول : لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً^(٣٠٤) . فانك ، اذ ذاك ، في امر الآجل . وما فيه من الاحوال العجيبة والاهوال (الرهيبة) ، على جلية .

(١٤٣) « وهذه » اي المونة ، التي هي الفناء في [f. 27b] التجلي : « هي القيامة الصغرى » وهي أعوذج القيامة الكبرى ، المقول عليها : « من مات فقد قامت قيامته »^(٣٠٥) . والقيامة العظمى ، التي هي قيامة عموم الخلائق . « ضربها الحق لك مثلاً : في هذا التجلي » . وقد اشهدك فيه إياه . « سعادة » لك وعناية بك . ان قت لإيفاء حق نفسه في نشأة ، نجد فيها على التدارك : « وان ضللت بعدها » أي بعد القيامة المذكورة ، « فتكون » بمن أضلته الله على علم^(٣٠٦) « شهودي لا يحتمل النقيض قطعاً : وهو قوله (تعالى) : ﴿ وما كان الله ليعضل قوماً بعد اذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون ﴾^(٣٠٧) » .

(١٤٤) « فاعرف ما تشهد » من الأمور اللازمة لموتك في هذا التجلي ، فان عرفانك إياه قد ينتهي الى درك (ما) فانك من الكالات النفسية . « ولا تحجب » اي لا تمنع ولا تستر . « ما أسدل لك من لطائف الغيوب والأسرار » عن المستوجبين ، باعراضك وتغافلك عن تلقيها ثم عن القاشا بهم ، « وتزل هذه الانوار » يريد لطائف التيوب والأسرار ، « عن التحقيق » - اي عن تحققك الموجب لاستمرار شهودك إياه ، « بالمعاملات » القاضية باعطاء مالك لأخذ ما للحق ، « عند رجوعك من هذا التجلي » ، بوارد الصحو الميقن^(٣٠٧) ، « الى عالم الحسن ووطن التكليف » رجوعاً يقتضي شهود الكثرة في الوحدة والوحدة في الكثرة ، من غير مزاحمة .

(٣٠٤) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٩٢ -

(٣٠٥) جزء من حديث انس : « الموت (هو) القيامة . فمن مات ... اخرجته ابن ابي الدنيا من الموت بساند ضعيف (تخريج اساطير الاحياء ٤/٩٥ رقم ٤) .

(٣٠٦) سورة ٢٢/٤٥ -

(٣٠٧) سورة ١١٦/٩ -

(٣٠٧) يعرف صاحب « لطائف الاعلام » الصحو حكلاً : « الصحو (هو) رجوع الى الاحساس بعد غيبة حصلت عن وارد قوي » ويقسم الصحو الى قسمين : صحو الجمع

١ الاشياء KW - ٢ مثلاً H - ٣ لا شفارة HKW - ٤ ان HKW - ٥ من W - ٦ التحقيق HK - ٧ الرجوع HKW -

«فإن الحق ضربه» أي ضرب ما في هذا التجلي لك مآلاً ، في عالم شهودك عاجلاً ؛ «حتى تصل إليه بعد الموت» الطبيعي ، - «عياناً» وتكون أنت في وصولك إليه على بصيرة من ربك ، فيخرجك بذلك عن زمرة «من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلاً»^{٣٠٨}.

(١٤٥) «لقد أمهلك» الحق ، تعالى ! «ومن عليك إذ ردك» بالصحو المفق ، «إلى موطن الترقى» فتأخذ في اكتساب الكمالات النفسية في كل نفس وأن ، حسباً تقتضيه سعة استعدادك حالئذ ، «و» إلى موطن «قبول الأعمال لتنفخ روحاً» باقتضاء تجليات أخر فبذل سيئاتها الظاهرة «في تلك الصور الميتة» حسنات «فتكسوها زحلة الحياة» نيتك الخاصة لله في كل ما تأتي به ، بعد رجوعك من العمل ، فإن غلبة حكم التقديس ، تسري في النفس وذخايرها من الاخلاق والاعمال ؛ فإن كانت مرضية ، زادت تقديساً. ونوراً ، وإن كانت غير مرضية ، تنورت وزالت عنها الكلورة. وهذه السراية . إنما هي من معدن «يبدل الله سيئاتهم حسنات»^{٣٠٩} [f. 28]. ألا ترى ان الاجساد المدنسية إنما تزول امراضها ، المانعة عن وصولها الى كمالها . بالملاج والتدبير ؟ فيعود ذهباً . فالاعمال التي منبعها الوجود الظاهر في المظاهر . اذا اكتسبت

«ويقال (له ايضاً) : مقام صحو الجمع ، يعني به الافادة من سكر التفرقة والفرقة بالتحقق «بأحدية الجمع ، التي تنفي الانقياد والمعارضة ... وقد يبر بصحو الجمع عن الفرق الثاني «وهو المسمى بجمع الجمع ... وهو شهيد الوحدة في الكثرة وشهيد الكثرة في الوحدة .» القسم الثاني من اقسام الصحو : «صحو المفق» ويقال : مقام صحو المفق . ويعني بالمفق من «بلغ ال اهل المقامات الذي هو مقام «أو أدق» . وهو مقام أحدية الجمع . ولهذا اخصص «مقام صحو المفق بأنه هو مقام نبينا ، صل الله عليه وسلم !» (ورقة ١٠١)

(والنظر ما يأتي تعليق رقم ٦٧٦) . - هذا ، وقدماً عبر شيخ الطائفة الجند من «الصحو المفق» أو بتعبير أدق : «صحو المفق» ؛ «يسان الصحو» في هذا المقطع الخالد : «ويصدق وجوده (= أي وجود الماروف) صفاً وجوده . وبصفاته غيب عن صفاته ومن غيبه حضر بكيته . ومن حضور كليتة فقد بكيته : فكان موجوداً مفقوداً ، «ومفقوداً موجوداً . فكان حيث لم يكن ؛ ولم يكن حيث كان . ثم كان بعد ما لم يكن : حيث «كان كان . فهو هو ؛ بعد ما لم يكن هو ؛ فهو موجود موجود ، بعد ما كان موجوداً «مفقوداً . لانه خرج من سكرة الغلبة الى بيان الصحو ...» (كتاب التوحيد ، غلطوط على باشا رقم ١٣٧٤/١٣٧٣ ب) . -

٣٠٨ سورة ٧٢/١٧ . -

٣٠٩ سورة ٧٠/٢٥ . -

ر الصورة H . - ز ملسوها W . -

سوءاً - من سنخ الامكانية وظهر عليها حكم الطهارة والتقديس الوجودي - زال عنها سوء وانقلبت كاملة انقلاب الجسد المنحرف المعدني بالإكسبر ذهباً خالصاً . فالسبب منها ، اذا بدلت حسنات ، تظهر لك في النشأة العاجلة بصور الملائكة ، وهم الذين يسمون « بالملائكة المتولدة من الاعمال » ٨٣٩ - .

« فتأخذ بيدك غداً الى مقر السعادة » القاضي باستمرار من دخل فيه الى الأبد ؛ « فانه » « خير مستقراً وأحسن مقبلاً » ٨٤٠ - .

٨٣٩) يقول ابن عربي في فتوحاته : « ... لله ملائكة في الأرض مساجين فيها ، يتمين مجالس الذكر . فاذا وجئوا مجلس ذكر ، نادى بعضهم بشأ : هلموا الى بيتكم ! » وهم الملائكة الذين خلقهم الله من انفس بني آدم . (فتوحات ٢٥٦/٢) - . وفي موضع آخر من فتوحاته : « ... وكل روح لا يعطى رسالة فهو روح ؛ لا يقال فيه ملك الا مجازاً ، كالارواح الخلوقة من انفس الذاكرين ... ولقد رأيته ، صل الله عليه وسلم ! » في مباشرة وهو يقول - ويشير الى الكعبة : يا ساكني هذا البيت ، لا تمنوا لئلا طاف به « وصل في اي وقت شاء ، من ليل او نهار . فان الله سيخلق له من صلاته ملكاً يستغفر له الى يوم القيامة . » (فتوحات ٢٥٤/٢) . وانظر ما يأتي تعليق ٦٢٦ - .

٢١٠) سورة ٢٦/٢٥ - .

من الاصل : سواء - . ش ملحد W ، فاعل Z - . ص مستقر HK - .
عنه فانه W - . ط مستقراً W - .

كان، صلى الله عليه (وسلم) ! يشير الى يده فيقول: «هذه يد الله» (٣١٣). ففي هذا الجمع تندرج هوية العبد في هوية الحق، وانائيته. فافهم !
(جمع) التشكيك، هو مقام جمع الجمع. وفيه، مع ذكر العبد وبقائه ب، لا يكون الوجود حقيقة إلا الله. كما قال (تعالى): (وما رميت، إذ رميت، ولكن الله رمى) (٣١٤) فنفي عنه الرمي في حالة اثباته له، ثم محضه، بقوله: ﴿ولكن الله رمى﴾ (٣١٤) -، لنفسه. فقوله: «وما رميت إذ رميت» (٣١٤) -، تشكيك. وقوله: «ولكن الله رمى» (٣١٤) -، تمحيض. - فن حيثية اشتغاله (= هذا المقام) على التشكيك والتمحيض، سمي جمع الجمع (٣١٥).

(١٤٧) وأما الوجود، فهو هنا على نحوين. الأول منها، تلقيك ما ألقاه الحق اليك مع علمك بوجودك [f. 28b] واخذك وتلقيك، من غير ان يطرا عليك، عند تلقيك، الفناء والذهاب عن كونك. وهذا شأن المتمكن المأمون عن طريان الغلط والموارض المخلّة في التحقيق، عند اشرافه الشهودي على مآخذته، الباطنة والظاهرة. - والثاني، هو غيبتك عن نفسك وحسك، عند الالقاء والتجلي، وانطلاس مالك فيما له، ثم عودك الى وجودك وجدانك الحامل اليك تفصيل احكامها وتوازنها وما عليه استعدادها الأصلي. فافهم (٣١٦) ! -

(٣١٣) هي الآية الكريمة لا الحديث الشريف، مذكورة في باب «فضائل النبي» في كتاب الشريعة للآجري ٤١٣. -
(٣١٤) سورة ١٧/٨. -

(٣١٥) املاء ابن سوككين عن شيخه في هذا الموضع: «قال، رضي الله عنه، ما هذا معناه: الجمع على وجهين احدهما ان ترد الكل اليه مطلقاً، والثاني ان ترد اليه ما له وتأخذ ما لك. لأنه، سبحانه، من لطفه ورحمته لما نزل الى عبادته في لطفه عليهم الدعوى؛ فادعوا صفاته لما رأوه تجل بصفتهم من النزول والصفحة والفرح وبشر ذلك. فردك اليه - سبحانه - ما يستحقه، واخذك انت ما تستحقه هو الجمع الثاني. - وأما ان الجمعية تقتضي السالك تعيين المقصد مع علمه باطلاق الحق. فاذا توجه السالك الى الحق توجده من حيث تعيينه المخصوص، فتح له مطلباً آخر واقام عنده قصداً آخر؛ وذلك ان طبع الانسان يقتضي ان يكون له مقصد لثلا يتهدد. وكلما وصل الى مقصد فتح له بمقصد آخر لتصح له الجمعية. والله اعلم». ورقة ١٤. -

(٣١٦) «أما الوجود فهو [الاصل: وهو] ما اخذته بطريقين المواجيد من طريق الحق والفناء. وعندنا فيه طريق آخرى تنقسم نوعين [الاصل: نوعان]. احدهما ان تأخذ عن الحق

ب الاصل : وعماه. - ت الاصل : بعراه. - ث الاصل : ماآخذه .

(١٤٨) قال ، قدس سره !

« هذا التجلي منحصر لك فيه حقيقة محمد ^ص ، صلى الله عليه وسلم !

« وشاهده ح في حضرة المحادثة مع الله ، تعالى خ ! »

فان لحقيقته في هذا المقام ، القاضي بوجود هذا التجلي ، رتبة الأكلية . فن تحقق به . فانما تحقق إما بريقة من رقايقه ، أو استوعب فكان وارثاً له في ذلك . فعلى التقديرين ، لها (= الحقيقة المحمدية) الحضور مع كل متحقق فيه . ولكن حضورها فيه على نحوين . فالأول مختص بالمستوعب الوارث . وذلك حضورها بعينها كما هي ؛ فحالتند يكون كشفه لها محققاً . كما ينبغي . والثاني ، حضورها بصورة تقتضيا رقيقة المناسبة . فان لها . في كل موجود . نسخة هي الحقيقة المحمدية في

وانت موجود تدرك انك تأخذ من الحق وتعمل ما القاء الحق اليك . فهذا عندنا تمكين وقوة وتمام . والنوع الآخر ان تنهب عن حواسك ، ثم تمدد فجد الوارد . غير ان هذا القسم الثاني من الوجود ، الذي يستصعبه الفناء ، قد يكون ورد في المثل أو الخطايات الحجابية . واما القسم الثاني ، الذي اخذت فيه الوارد الالهي وانت حاضر ، فقد امتت فيه الغلط لعدم المواد في يقين . والفرق بين الوجود الاول ، الناتج عن المواجيد ، وبين الوجود الثاني الذي يعطيك الفناء ايضاً عن حواسك : ان الوجود الأول ناتج عن المحبة وتصبه لذة ، وهذا الوجود الآخر ناتج عن معرفة . نفس المصدر والورقة . - قانون معاني الوجود المذكورة هنا بالفقرحات ٢ / ١٣٣ ، ١٣٧ ؛ والفصوص (فهرس الاصطلاحات مادة : وجود مطلق ، وجود (مقابل الوجود) ؛ ولطائف الاعلام ٢٧٦ ب ؛ وتاريخ الاصطلاحات الفلسفية ٧٤ ؛ وتريفات الجرجاني ١٦٩ .

(٣١٧) « الحقيقة المحمدية هي الذات مع التبين الأول وهي الاسم الأعظم » تريفات الجرجاني ٦٢ . « هي عتدم عالم المعاني والحضرة الهائية والبرزخ الجامع وحضرة الكمال الاسمائي » شفاء السائل ص ٦٠ (ط. الطنبي) . - « الحقيقة المحمدية » يشيرون به الى هذه الحقيقة المسماة بحقيقة الحقايق الشاملة لما أي الحقايق ، والبارية بكلليتها في كلها سريان الكلي في جزئياتها . وانما كانت الحقيقة المحمدية هي صورة لحقيقة الحقايق لأجل ثبوت الحقيقة المحمدية في حاق الوسطة البرزنية والطلاقة ، بحيث لم يغلب عليه ، صلى الله عليه وسلم ، حكم اسم او صفة اصلاً ... فكانت هذه البرزنية الوسطية هي عين التنور الاحدي المشار اليه بقوله... « اول ما خلق الله نوري » اي نور ، على اصل الوضع القفوي... (لطائف الاعلام ٧٠ ب) . - راسع الفتوحات ١ / ١١٨ ، ١١٩ ، ١٢٠ ؛ والفصوص (فهرس الاصطلاحات مادة الحقيقة المحمدية) وروضة التبريت (مخطوط اسمد انندي رقم ٢٧٢٤ ب) . وراسع ايضاً الكتاب المستقل الذي خصصه لهذه المسألة الهامة الشيخ اخد بن اسماعيل بن زين العابدين البرزنجي بسنن : « رسالة التحقيقات الاحمدية في حاية الحقيقة المحمدية » ط . القاهرة ١٣٢٦ .

ج بحضر H . - ح . وشاهده H . - خ . عمل W . - K .

عالم ذلك الموجد . وهكذا حكم حقايق سائر الانبياء والرسل لورثتهم^(٣١٨) .
 (١٤٩) « فتأدب » اذا اطلعت على الحقيقة السيادية في حضرة
 المحادثة . وهي حضرة تعطي سماع خطاب الحق من المظاهر الصورية
 الحسية . كسماع الخطاب من الشجرة^(٣١٩) . قال تعالى . ﴿ وان استجارك
 احد من المشركين فاجره حتى يسمع كلام الله ﴾^(٣٢٠) . وكلام الله انما
 كان اذ ذلك ، من المظهر الحسي المحمدي .
 « واستمع ما يلقي إليه في تلك المحادثة » من المطالب العالية وجوامع
 الحكم في جوامع الكلم ، « فإنك » اذن ، « تفوز بأسنى ما يكون من
 المعرفة » المفصحة عن حقايق الأشياء وأسرارها الجمّة كما هي ، « فإن
 خطابه » تعالى ! « ولحمد » صلى الله عليه وسلم ! ليس كخطابه رإياه
 لأن استمادته للقبول أشرف وأعلى « فإنه يعلم » في نقطة من العلم ،
 علم الأولين والآخرين ؛ ويشاهد في كل شيء كل شيء ؛ ويسمع صرير
 القلم الأعلى وخطاب الحق . حيث لا كم ولا كيف . « فألقِ السمع وانت
 شهيد »^(٣٢١) كي تحقق بمتابته سماعاً وشهوداً .

(٣١٨) املاء ابن سوكين : وقال ، رضي الله عنه . ما معناه : ان تجلبها (= الحقيقة
 المحمدية) على قسمين ، وذلك انها تتجلى بهيئتها ، فيكون كشفك لها محققاً . والقسم الآخر ،
 ان الحقيقة المحمدية في كل موجود نسخة هي الحقيقة المحمدية في عالم ذلك الشخص ، وكذلك
 حكم بقية الحقايق للانبياء والأولياء ، عليهم الصلاة والسلام . وثمة سر يجب التنبيه له وتنظيم
 فائقته . وذلك انك متى اعتدلت في حقيقة ما من الحقايق ، التي لم يرد نص ببيان تفصيلها ،
 انك افضل منها أو انها افضل منك ، فانه يستحيل ان تتجلى لك في الكشف الا ما لا تعتقده
 من ذلك ، لكونك شئت [الاصل : اشغلت] علك بذلك المتقد الرضي . والفايدة هنا [الاصل :
 ها هنا] ، لمن تمجلت له هذه الفائدة ، ان يحرس عمله من ان يقوم به فضوله ، بل يسله الى
 الله تعالى ظاهراً [ظاهراً ؟] مهياً . ثم اذا رأيت في كشفك ان الحق سبحانه ، يكلم الحقيقة
 المحمدية أو غيرها من حقايق الانبياء عليهم السلام بأمر هو تحت حوطك ، فاعلم انك انت
 المراد بذلك الخطاب ، وانما كانت الحقيقة قيلة خطاب الحق في حقل . واذا رأيت ، سبحانه !
 يكلم حقايق الأولياء بكلام لا تفهمه فاعلم ان شهم أعلى من شهك ، وانه كلمهم بما ليس
 هو تحت علمك . فها هنا اسرارنا كما تقدم في حقايق الانبياء ، عليهم الصلاة والسلام . فاعلم
 الفرقان الفرق فيهما . والله الحافظ بمنه وفضله ! (ورقة ١-ب) .

(٣١٩) سورة ٢٨/٢٠ والسباع هنا المشار اليه سماع موسى الخطاب الالهي من الشجرة
 انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٤٩ .

(٣٢٠) سورة ١٩/٦ . ونص الآية الشريفة كما يذكره الناسخ مخالف للمعهود : « وان
 احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله . . . » .
 (٣٢١) سورة ٥٠/٢٧ (الاشارة هنا الى النص القرآني اشارة مطلقة) .

د عابد W ، فنادب H ، فتادب K ، فنادب P . — د فانك W . — ر خطابه H.K . —
 ز ايك K . —

(١٥٠) «فَلْتَكُنْ حَضْرَةُ الرُّبُوبِيَّةُ» يشير إلى حضرة المحادثة مع الله ؛ «فِيهَا يَتَمَيَّزُ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ» بحسب التلقّي والفهم . فانهم (= الأولياء) يتفاوتون (في حضرة الربوبية) بحسب رقائق^{٣٢١} المناسبة وقوة الاستيعاب وضعفه ؛ «وَيَسْتَجَارُونَ» ص في ميدان المفاضلة فيما فهموا [٢، 29*] من الحديث والخطاب ، «فِي طَلْقِ مِنَ الْهَدَايَةِ» - يومٌ «طَلَقَ» - بسكون اللام - إذا لم يكن فيه شيء من الأذى . فطلق الهداية ، إذا لم يشبها من الضلالة شيء . فهي الهداية السيادية ، التي لا يزاهاها تقابل «المُضِلُّ» . وهي ، هنا ، كناية عن جذب الحقيقة السيادية ، على الطريق الأقوم ، ما يتأذيها ويلقيها بقدر المذاذة والملافة . ولذلك قال ، قدس سره :

(١٥١) «مَنْ جَمِيعَةٌ طَافَتْ» وهي جمعية المنجذب إليها همهمة وتوجهها ، في مبتدأ امره ، بقدر مناسبته الأصلية ؛ «إِلَى جَمِيعَةٍ أَعْلَى فَاعْلَمْتِي» دفعةً ، بحكم الجذب ؛ أو تدريجاً ، بحكم السلوك في «مناهج الارتقاء» والوصول . وإنما قال : «أَعْلَى فَاعْلَمْتِي» مرتين ، إذ النفس الآخذة في التوجه يجمع معها ، أما سائرته بدلالة «شرح الصدر»^{٣٢٢} ، الناتج من العقد الإسلامي في ظاهر الوجود ومراتبه ومقاماته ؛ وإما سائرته بحكم «اطمئنان القلب»^{٣٢٣} ، على وجود الايقان ، الناتج من العقد الايماني في باطنه ومراتبه ومقاماته ؛ فلها (= النفس) في منتهى كل سير ، جمعية مخصوصة .

(١٥٢) وحيث كان سيرها (= النفس) ، من حيشة الجميع بينهما ،

٣٢١ (٢٢١) الرقائق مفرداً رقيقة و «يمنين بها الراسطة الطيفة بين شيئين» وهناك ما يسمى رقيقة الامداد ورقيقة الزول ورقيقة العروج ورقيقة الارتقاء (لطائف الاعلام ١٨٥) .

٣٢٢ (٢٢٢) شرح الصدر هو رمز بارع يستعمله القرآن الكريم مراداً لبيان حمل النعمة الالهية الفائقة وآثارها في كيان الانسان من الوجهة النفسية والروحية . وهذه الرمزية الجميلة تعني بلفظ تفتح النفس لتلقي مدد السماء ، الماء الحقيقى لذي اللذة الصادى . انظر (القرآن الكريم : ٦ / ١٢٥ ؛ ٢٥ / ٢٠ ؛ ٢٥ / ٣٩ ؛ ٢٢ / النج ...

٣٢٣ (٢٢٣) اطمئنان القلب تعبير بيسكولوجي يرمز به الى وصول النفس الى منطقة الامن والسلام : حيث لا حزن على ما فات ولا خوف بما هو آت ؛ ان الكائن الانساني يميل الى خطايات الابدية في مجرمة التوحيد وبشاشة اليقين وسلاوة الايمان . انظر (القرآن الكريم : ٢ / ٢٦٠ ؛ ١٢٦ / ٣ ؛ ١١٦ / ٥ ؛ ١٠ / ٨ ؛ ١٣ / ٣٠ ؛ ١٦ / ١٠٦ ؛ ٨٩ / ٢٧ - .

من ملك W - من يميزون HKPW - من وسجاورون W ، ويتجاوزون H - .
من طرق H - ط حميته P ، حميه W - ط الادنى P - .

أعلى وأتم ، قال : « إلى مكانة زُلْفَى ع » وهي منزلة نائمة للمجذوب إلى حقيقته العليا ، التي هي الحق الظاهر من حيث التعيين والتجلي الأول . (فهي مقام) « القرب النفعي »^{٣٢١} . القاضي يكون الحق عين قوى العبد^{٣٢٥} . فلا يكون الحق ، حائلثذ ، إلا بحسبها . إذ كينونة المطلق في المقيد ، إنما تكون بحسب المقيد : تكون الحيوان في الانسان انساناً ، و(كون) الفون في الأسود ، سواد (أ) .

(١٥٣) ثم قال : « إلى مستوى أزهي » وهو مقام جامع بين ظاهر الوجود وباطنه ، مع بقاء التمييز بينهما . فهو مقام « القرب الفرضي »^{٣٢٦} ، القاضي يكون العبد ، المتعين بالتعين الحكمي ، بصر الحق وسمعه وبده^{٣٢٧} . فحائلثذ ، يكون العبد بحسب الحق ، وإلا لم يكن له . ولذلك ترى عين النفس إذن كل شيء ، شأنه أن يكون مرتباً بعد وجوده ، حالة ثبوته في غيب العلم ، لا بمجارحة ولا في جهة . وكذلك السمع . - ولما صار قلب العبد ، في هذا القرب ، بحسب الحق - والحق لا يقبل الحد والغاية - فكذلك القلب ، حائلثذ ، لم يقبل الحد والغاية . ولذلك صَحَّ (في الحديث القدسي) : « لا يسعني أرضي ولا سمائي ولكن يسعني قلب عبدي المؤمن »^{٣٢٨} . وباعتبار صحة التساوي ، في عدم التناهي ، بين الحق والقلب قال : « إلى مستوى أزهي » .

(٣٢٤) القرب الإلهي الحاصل عن التطوع بالنوافل .

(٣٢٥) إشارة إلى الحديث القدسي : « ... ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببته كنت بصره الذي يبصر به وسمعه الذي يسمع به ... » انظر الجواب الكافي لابن القيم (ط. القاهرة ١٣٤٦) ص ٢٤٩-٢٥٢ ؛ وشرح حسين حديثاً للمافظ ابن رجب الحنبلي حديث رقم ٢٨ .

٣٢٦ هو القرب الإلهي الناتج عن القيام بالفرائض .

(٣٢٧) مقام « القرب النفعي » يقضي بكون الحق ، تعالى ، قائماً في توى العبد عيماً ؛ أما مقام « القرب الفرضي » فيقضي بكون العبد في توى الحق : سمعه وبصره وبده ، قائماً بسا حِكْماً لا حقيقة . فهناك « بين الحق والعبد ، تبادل في « الادوار والتشيل » عل مسرح « القرب » بحسب « فصل رواية الحب » .

(٣٢٨) يصرح الشيخ العراقي (عبد الرحيم بن الحسين) في تحريجه لأحداث الأحياء أن هذا الحديث ، بهذا اللفظ لا أصل له . ثم رده : « في حديث ابن عمر ، أين الله ؟ - قال : في قلوب عباده المؤمنين » وفي حديث ابن حبة الطولاني ، يرفع الله النبي .. » أن الله آتية من أهل الأرض وآتية ربكم قلوب عباده الصالحين وإسماها إليه إليها وأوتها « وهو عند الطبراني . (وهو أيضاً في إثبات الملل الحكيم القزويني .) انظر المنع عن حل الاسفار ، عل هامش الأحياء ١٥/٣ - .

ع زلى W -

(١٥٤) ثم قال : « الى حضرة عليا غ » وهي حضرة التوحيد في التجريد .
القاضي بانطواء التفرقة في تمحيضها ، « الى المجدد الاسمي » وهو حضرة
الخلافة ، المصروف وجه توحيدها الى [2. 29] عالم الفرق . وفي هذا
المقام ، ترتفع المزاخمة بين الحق والخلق ؛ و(ترتفع المزاخمة ايضاً) بين وحدة
ذاته المقدسة وبين كثرة النوات- الامكانية . - ولا كان أقصى الغايات ، في
هذا المقام ، مختصاً بالأكلمية التي لا غاية لها ، ولا حصر لأسرارها المصونة
في غيبها الأسمى ، وفيها انفراد الاكمل الوحيد بالتحقق في أحدية الجمع
الكهنية - فلذلك قال ، قُدّس سره :

« حيث لا يتفكك^{٣٢٩} ما يُرى » اذ المشاهدات ، من أسرار
هذا المقام ، من مكنونات المطالب ومصوناتا ، التي لا يسعها عالم العبارة
والحروف فبعضها من قبيل يحرم كشفه ، ولو أمكن التعبير عنه . -

(١٥٥) « فإذا رجعت من هذا التجلي » القاضي بارتقائك ل الى
المقام الحمدي ، على قدر انتائك م اليه بالنسبة الذاتية والمقامية ، « أقمت
في تجلي الانبياء من حيث الحجاب » اذ « بتجلي الاشارة ، من عين
الجمع » ، يأخذ كل شيء متناه . فاذا عاد ، فمن كونه فيه « هو لا هو » ،
تحقق وجوده الخالص في رتبته الذاتية ، من حيث حجاب الصورة الانسانية .
فاستقام ، اذ ذاك ، بفهم ما في كلمة الحضرة من المعاني المصروفة الى
استعداد كلي ، يحيط بحق كل ذي حق ، من الأولين والآخرين !

٣٢٩ يستعمل ابن عربي « انقال ، يتقال » مجازياً في ذلك النفي في مواقفه (انظر موقف
لا يتقال) ، للدلالة على اعل المقامات او المواقف التي تتألف من الوصف وبالتالي على القول ، لا لمجرد
الانسان من الوصف والبيان ، بل لأن طبيعة المشهد يقتضي ذلك . واستعمال هذه المادة على هذا
النحو ، من قبل ابن عربي والنفري وإن ، كان ليس له شاهد قياسي ، بحسب علمنا ، إلا انه لا
شك صادق تماماً في دلالة كل هذا المشهد الروسي الخاص الذي يتناول على القول ولا ينضج له او
يطاوعه . - وانظر ما يأتي فقرة رقم ٢٣٨ تطبيق A. ١٨٣ .

غ على W . - ف المحل HK . - قد حدث W . - ك فقال K . - ل الاصل : بارتقائك . -
م الاصل : انتائك . - ن التجلي HK . -

(شرح) تجلّي الأنبياء من حيث الحجاب والستر^{٣٣١}

V

(١٥٦) المعتلي بتجلّي الجمع والوجود الى المجد الاسمي ، من حيث اختصاصه بالحقيقة السيادية التي هي الأصل الشامل ، على كل شيء - حيث كان كل شيء ، فيه كل شيء - مطلق الحال . مطلق المقام . مطلق الوجود . مطلق الشهود ! فإذا عاد الى التحقق بوجوده الخاص . في مرتبة الذاتية ، بصورة الحجابية الانسانية ، حضرت الحقيقة السيادية فيه حضور الأصل مع فرعه . وهذا التحقق بالوجود الخاص في مرتبة الذاتية هو « الأنبياء » وهي لا تزاخم المعتلي في جمعه ووجوده . فلأنها بعد محض المعلوم . والأنبياء (التي تزاخم هي) قبل محضه ، (وهي) ما أوما اليه الحلاج ، حيث قال :

بيني وبينك اني يزاحمني فارفع بفضلك اني من الين^{٣٣١} !

ولما كان للأصل ، الشامل على كل شيء ، حضور مع فرعه الظاهر بحكمه . المتحقق بالأنبياء بعد عوده ، - قال ، قدس سره :

٣٣٠ . « الأنبياء » (هي) اعتبار الذات من حيث مرتبتها الذاتية « (لطائف الاعلام ١٣١) . - اما أنبياء النبي فهي تعين النبي . بلا شرط ، باللاتيني heccitas وبالينواني heccitas . اما الماهية فمعناها وضع الشيء . بلا صفة بما به ، بالينواني (heccitas) . وباللاتيني heccitas . (تاريخ الاصطلاحات الفلسفية ٧٥) . - ويرى الاستاذ المستشرق S. Van Den Bergh في مقاله في دائرة المعارف الاسلامية ان لفظة « أنبياء » هي الترجمة الحرفية لكلمة الارسطائية heccitas التي يقصد منها ظاهرة الوجود لشيء ما . وقد استطاع ارسطو (Anal. Post., II, I) ان يميز بين heccitas و heccitas . وهذا التمييز كان اساس الأبحاث المتأخرة حول طبيعة الوجود والماهية (Existencia et essentia) (والواقع ان استعماله انقلب للأنبياء عند الفلاسفة المسلمين ، هو معنى الوجود في مقابل « الماهية » أي الطبيعة الذاتية لشيء . من حيث هي كذلك . (cf. E.I. (2), I, 529) - راجع أيضاً الفتوحات ١/ ١٣٠ ، ١٣١ - ١٣٢ . واصطلاحات ابن عربي . اما استعمال هذه اللفظة عند الصوفية قبل ابن عربي فراجع ديوان الحلاج (ط. ١٩٣١) ٥٥ : اخبار الحلاج (ط. ١٩٢٥) ٥٠ : طواسين ١/ ١٤٤ ، ١٤٥ ، ١٤٦ ، ١٤٧ ، ١٤٨ ، ١٤٩ : روايات الحلاج ١٩ : شطحيات الصوفية لروزيبان بقلي ١٦٩ (انظر I.I.T. p. 20) . وبما يمكن في الأمر فان استعمال « أنبياء » عند الصوفية يختلف تماماً عن استعماله عند الفلاسفة .

٣٣١ . انظر اخبار الحلاج ٧٦ (النص العربي ط. ١٩٥٧) قيت الخامس وانظر خاصة التعليق القيم الذي اورد الاستاذ ماسلين على هذا البيت بخصوص مصادر وشروح والاصداء التي اثارها في التفكير الاسلامي ص ٧٨-٨٠ (نص عربي) .

(١٥٧) « وهذا التجلي ايضاً ، تحضر اليه ملك حقيقة محمد^(٣٣٢) ، صلى الله عليه وسلم ! وما من تجلٍ بـ لولي » اي من التجليات القاضية بالتخاطب الفهواني ، « يحضر معه فيه ولي أكبر ، كالتبي وغيره ، إلا وكلمة^(٣٣٣) الحضرة [f. 30a] مصروفةً للأكبر ، وهذا الآخر سامع » بتبعيته ، ومع هذا (هو) سامع بلا واسطة ؛ - « وهي » اي حضرة هذه الحقيقة ، في كونها مصرف الكلمة وعمل القائنات ، « عناية الالهية بهذا العبد » المتحقق بالأنبية ، حيث يمنح لسلم الاختصاص الممدي .

« فسمع ج في تلك المحادثة » ان هيات حلك بتطهره عن فضول الخواطر . فإنك اذا شغلته بمعتقد وهمي ، لم ينتج لك الكشف ، في هذا التجلي ، الا بقدر معتقذك ؛ « الاسرار المكتمة والغيوب التي لا تتجلي ح اعلامها » التي هي أشاير جوامعها العالية ؛ « لمن لم يقيم » على ساق الكشف الأنفد ، « في هذا التجلي » ونتائجها الغائية .

(١٥٨) « ومن هذه الحضرة » المتبحرة بالأسرار المضمون بها ، « يعرف ع ان الله عباداً أمناه » على روائع هذا الغيب الإقدس ، « لو قطعهم » من فتح لم باب المطية ، « إرباً إرباً ان يخرجوا له بما أعطاهم » اي بما أودع في « أسرارهم من اللطائف » الكنية ، « بحكم الأمانة المخصوصة بهم » إذ لو كانت الأمانة ، المودعة لديهم ، مخصصة بالغير (ل) وجب اظهارها لمن هي له ؛ « ما خرجوا إليه بشيء منها لتحقيقهم بالكتمان ومعرفتهم بان ذلك البلاء ابتلاء » وامتحان ، « لاستخراج ما عندهم » ولا بأن مكر الله الا القوم الخاسرون^(٣٣٤) فكيف ان يخرجوا بها الى غيرهم ؟ فهم يؤذونها الى وجودهم كما أمروا » اي الى وجودهم الذي منه واليه وجود كل شيء ومصيره ؛ أو الى الحق عند وجدانهم إياه في الكشف الأعظم ،

(٣٣٢) انظر التطبيق المتقدم الخاص بالحقيقة المصدية رقم ٣١٧ . -

(٣٣٣) « كلمة الحضرة » بمعنى الخاص « هي » كن « في اصطلاح القوم لانها صورة الارادة الكلية المشار الى ذلك بقوله تعالى « انما أمرنا لشيء اذا أردناه ان نقول له : وكن » فيكونه (لطائف الاعلام ١٤٣ب-١٤٤) وانظر أيضاً اصطلاحات الصوفية لابن عربي والفتوحات ٤٠٣-٤٠١٤١٢٩/٢

(٣٣٤) ٩٧/٧ -

١ بحضر H - ب تجل HK - ث الاسل : التآمل - ث اله P - ج مسع W ، فسح P ، فيسع K ، فليس H - ج يتجل K - خ تعرف H ، صرف W ، صرف K - د أمنا W - ذ فهم المجهزون بها بهم W ، وهم ... HK -

القاضي باستهلاك الصور في حقيقتها الباطنة فيها ، عند انقلاب الباطن ظاهراً والظاهر باطناً ؛ ومبدؤه من طلوع فجر الساعة . ولذلك قال ، قدس سره :

(١٥٩) «فتتجلي ز أعلامها» أي اعلام اللطائف المكتمة في اسرارهم «في دار العقى» التي هي محل كشف الأسرار ، «وتميزون بها بين الخلائق فيعرفون في تلك الدار بالاختفاء الأبرياء الامناء .» يزيدون ، حاشئذ ، على سائر الطبقات . وهم ، من حيث إنهم اختفاء ، لا يعرف بعضهم ، في العاجل ، بعضاً بما عنده . حتى ان كل واحد يتخيل في صاحبه أنه من عامة المؤمنين . — وهذا ليس إلا لهذه الطائفة خاصة . «طامس كانوا في الدنيا مجهولين . وهم الملامية من اهل^{٣٣٥} طريقتنا ص» ولسانهم ، من حيث إنهم آمناء ، هنا ان نطقوا :

ومستخبر عن سرّ «لبى» رددته بعمياء من «لبى» بغير يقين يقولون : خبرنا فانت أميننا وما أنا ، إن خبرتهم ، بأمين!^{٣٣٦}

«اغناهم العيان عن الايمان بالغيب» إذ لا غيب [٢. 305] إلا وقد صار لهم شهادة محضة . فإن شهود الحق ، من حيث استهلاكهم فيه : عين شهودهم . ولا غيب ، مع شهوده — تعالى ! اصلاً . «وانحجبوا ص عن الأكوان» ملكاً وجناً وأنساً ، «بالأكوان» أي بالصفات الكونية المردودة اليهم . بعد انمحاقها عنهم ، فلا يعرفهم غيره — تعالى ! . وأيضاً ، ان الحق النازل على قلوبهم ، نزولاً منزهاً عن الكيف ، أخذهم اليه ، فخرج بهم عروجاً منزهاً ، لا تعرف ذلك الأرواح الملكية ولا الانسانية

٢٣٥ (شخص ابن عربي في فتوحاته صفحات عديدة العلامة والملاية : ١٨١/١-١٨٢/٢ ١٢٥٤١٩/٣ ٣٧-٣٤/٣ انظر ايضاً رسالة الملاية للسلي (ط. عيني ، القاهرة ١٩٤٥) ومعاريف المعارف السهروردي ص ٥٥٠٥٤ والرسالة قشيري ٢٢ وانظر ايضاً [«Futuwwa and malāma»] par R. Hartmann, in ZDMG 72, 1918, p. 193. وانظر ايضاً التصدير القيم لرسالة الملاية للسلي للاستاذ عيني ص ٦٨-٣ . ولطائف الاعلام مادة : امناه (أخفاء ١١٦) ملائية (١٦٦ب) . —
٢٣٦ (٢٣٦) اليتان في الفتوحات ٢/٢٠٢ وفي كتاب «مشاهد الاسرار القدسية لابن عربي ، مخطوط لفظ بلاش ، رقم ٦٨٥ / صفحة ٤١٥/٤٨٨-»

و الاصل : وبيده . — ز نيجل H . — س ملال ما HKK . — في الملاية K .
ص طريقتنا HKKP — هي واعصوا . —

ولا الجينية . فهم ، حالتند ، سالكون مع الحق بالحق ، على طريق مجهول لا يعرفه الا من سلك فيه . وذلك طريق يعطى السالك فيه العلم بكل المسالك وخصائصها ذوقاً . ولذلك قال (قُدّس سرّه !) :

(١٦٠) « قد استوت أقدامهم في كل مسلك على سوق تحقيقه »
فانهم ما عرجوا الا بالحق التازل عليهم . بأقدس التجليات : فيه أدركوا غاية كل شيء في مبادئ عروجهم .

« فهم الغوث باطناً » = الغوث اسم المستغاث اليه ؛ وقد اختصر ، في عرف القوم بالقطب^{٣٣٧} . وإنما قال : « فهم الغوث باطناً » ، فان المعنى ، الذي به استحق القطب المنصب ، حاصل لهم ؛ والقطب ، قبل توليته ، كان واحداً منهم ؛ وربما ان يكون فيهم من يكون أفضل من القطب ؛ غير انه نولّى القطبية بحكم سبق العلم ، لا بحكم الافضلية . - ثم قال :

« وهم المعلنون ظاهراً » فان الملهوف اذا قال : يا أولياء الله ! لم يرد بذلك الا أفضل الوسائل وأقربها الى الله . وهم أهل المجلس الالهي ، يسمون ويأخذون منه بلا واسطة .

(١٦١) « فان شهدتهم في هذا التجلي ، فأنت منهم » إذ جمعك المجلس الالهي معهم . فكان حكمك في السماع والأخذ كحكمهم . « وإن لم تشهدهم » في ذلك المجلس ، مع كونك ، في الكشف والشهود ، على حال يأخذك عنك مرة ، ويردك اليك أخرى ؛ « فتحفظ عند الرجوع اليك » مما يخالف حالك من العوارض الوهمية والنفثات الشيطانية ، « فأنت مستجول » ط على مطية طيش الالهواء ، « في ميدان الدعاوي » فتخرق حجاب العصمة والحفظ ، فتشطح بما يزيغك عن سواء السبيل . « وإن كنت » في الحقيقة ، « على حق فيها وقائم ط على قدم صدق » ولكن ، أين من . استقام على الطريق فسقي من عين القراح^{٣٣٧} ماء آع غداً ، ممن حاد عنه وشرب من غير قراح منه ؟

(٣٣٧) قارن هذا أيضاً بالفتوحات ١٣١/٢ واصطلاحات ، ابن عربي ، والقاشاني ولطائف الاعلام (ورقة ١١٣٠) راجع ايضاً (L.T.) pp. 133, 199, 6d. 1954) . -

(٣٣٧) القراح ، يطلق عل « المزمنة التي ليس عليها بناء ولا فيها ثمر ؛ والجمع أقرعة أما « الماء القراح » فهو الماء الراقي الذي لا يشوبه شيء لطائف وصفاته . والقريحة هي اول ماء يستنبط من البئر . - والماء اللدق هو الماء الكثير . وقد غفقت عين الماء ، اي غزرت .

ط مستحول K. - ط وقايماً K. ، وقائماً H. - ع الاصل : ماء . -

(١٦٢) «فإن تطف بك» الآخذ بناصيتك في مناهج ارتقائك غ، -
«حجبت عنك أسرار الحكم فلم تعرفها» أصلاً، «فحشت سعيداً بما
عرفت» من الأسرار الكشفية الإلهية غير الأسرار المكتمة، المنتهية
بمفشيها [٤.31] إلى موقع الخذلان؛ «ومت كذلك» سعيداً، «وإن
غذلت اعطيت أسرار الحكم ولم تعط مقامه» القاضي بحفظها وكتمها
عن الأغيار.

«فبعت بها فعزمت ثناء الأمانة» عند الله وعند أهله، «وخلفت
عليك خلج ل الخيانة فيقال:» - في حقلك حيث هتكت الاستار وأفشيت
الأسرار، «وما أكفروا! وما أجهل!» وحققاً ما قبل، فيك، «ويعني ما
نسب» ٣٣٨، إليك. فان افشاء سر الربوبية كفر، ولم يقع فيه إلا من
يكون جاهلاً بقدرها وحكمها وحالها وأسرارها. فإذا أظهرت الأسرار
المكتمة قولاً وفعلًا، يقال لك اذن: «أليت بالعيانك في موطن الايمان»
يعني في موطن يقتضي الايمان بالغيب، لا بما أظهرته عياناً. فإذا أظهرته،
أبى الموطن ان يقبله «فكفرك» أي أهل الموطن الايماني -

«فجهلك»، عين اتيانك بما لا يقبله الموطن. «فقطقوا» أي أهل
الموطن الايماني، «بالحق» حيث أنكروا عليك فيما أظهرته، وكفرك
على افشائه ل، - «وهم ماثومون» حيث أنكروا ما هو في نفس الأمر
حق، وحقيقة ٣٣٩ |

(٣٣٨) وهكذا كان الاتهام بالكفر والجهل (والجهل هنا يقصد به معناه القرآني النقيض
لالمشعالي المادي) في نظر الصوفية ليس مقصوداً فقط لحد انكار ما هو معلوم من الدين
بالضرورة بل هو أيضاً افشاء الاسرار الإلهية لتغير أهلها.

(٣٣٩) لم يذكر ابن سينا في أملائه عن شبهة في هذا الفصل سوى هذه الجملة:
«وعصية (هذا التجلي) وحقيقته التحقق بمقام الامانة وكتم الاسرار التي من شأنها الحكم
في موطنه لمن تحقق مقامه فيها» (ورقة ٤ب).

غ الاصل: ارتقائك. - ف ثنائك. - في خلج. - لك بالعيان H، بالمان. -
ل الاصل: افشاء. -

(شرح) مِثْنُيْ أَحَدُ الْمَدْرَكَاتِ مِنْ مَدْرَكَاتِهَا الْكُونِيَّةِ ٣١١

VI

(١٦٣) والأخذ إنما يكون بطلوع شمس الجلال المطلق ٣١١ على
المدركات - اسم فاعل - بغته. إذ الإدراك، في شدة ظهور النور بغته.

(٣١٠) أملاء ابن سوككين في هذا الفصل: «قال (الشيخ) رضي الله عنه في شرحه لهذا
التجلي ما هذا مثله. أنه (= أخذ المدركات) على نوعين: أحدهما، التقبيل عنها ما أدته،
والثاني، أخذ المدركات عن التقبيل. فتشغل بواردة الإلهي يصرف نظرها عن الاسم العادي.
والمدركات من حقيقتها الجولان والاطلاق نية تنوجه عليه من مدركاتها. والمدركات كلها نسبها
إلى الاسم الجليل نسبة واحدة. فلي تقيد المذركاة باسم مدركاته [الأصل: مدركاتها] دون
غيره فقد تقيد بأمر عرشي صرفه عن حقيقتها التي هي الاطلاق وعدم التقيد. - وأعلم أن
الإنسان، في أصل وضعه، مفلطور على عدم التقيد لكيال تهيك وبقوله. فلي تقيد بوسيلة ما
دون وجهة، أو دين دون دين فقد خرج عن حقيقتها وتقيد وفاته الكيال. وأما الكيال في
أن يكون بباطنه مع الاطلاق المطلق والسمة المحضة، وبظاهره مع الكون الشقي. فيكون وقوفه
مع الظاهر وأخذ أمأ هو بالنظر إلى حاله الخفية. - ومن أنكرك ما أنكرك من الأمور، فأنما
أنكروها بالنسبة إلى قول آخر أو مضرب آخر، لا بالنظر إلى الاطلاق الكلي والتقبيل الإلهي. -
وفي هذا المشهد تمانين الختم [f. 5a] الإلهي [الأصل: الإلهي] كيف يتم به على القلوب.
ولذلك إن أسرار العباد كلها يحترم عليها فلا يصل إليها شيء من أسرار الكون. وأما يقع الاتزان
بأمر واحد. وهو أن العارفين والأولياء والسادة غنم الله على سرهم وأطلعو على أنهم والجمالية.
وجالوا بأسرارهم في العوالم فصرفوا بها في الأشياء. ولم تدخل الأشياء فيها (= في أسرارهم)
بحكم الملك، وأما تدخل إليهم الأشياء بحكم الخدمة: وهو أن حقايق الكون تتقرب إلى وجودهم
لتكتمل [الأصل: لتتكمل] صفاتها في وجودهم. فهي تخدعهم بظهورها في عوالمهم، وهم
يخدمونها لكونها واردة من الحق إليهم. فيؤتون الجناح الإلهي ما يستحقه من الأدب بقبول آيابه
ونعمه. - ومن قبيل الطبع كان حب الموجودات بعضها لبعض. لأن الحق سبحانه (من حيث
ذاته) لا يصح أن يميل ولا (أن) يمال إليه لعدم المناسبة. اللهم، إلا الحب المتولد من اختيار
الله تعالى، فإله حب يتولد عن الطبع. وإما حب الله تعالى لعباده وسببهم الأصل له فليس من
قبيل الطبع، بل من حقيقة أخرى يعرفها العارفين بالله تعالى. - وفي هذا التجلي تخضر الحقيقة
المحمدية، التي هي صاحبة الاطلاق وعدم التقيد. ونظر إلى الامة المحمدية كيف هم إيمانها
جميع الميثاق دون غيرها من الأمم. فالحقيقة المحمدية، في عالمنا، هي مقام الاطلاق. -
وأما ما نحن به على قلوب العامة، لكونهم لم تدركهم النهاية، فإن ذلك عبارة حسن تصرفهم
بسرهم في الموجودات، إنما تصرفوا بليهم - وهذا المقام أعز المقامات وأقواها؛ وهو مختص
بأكابر الرجال والأفراد. - وأما يقول الحق (= ورقة) (= هـ)».

(٣١١) قال ابن عربي في مقامة كتابه «الجلال والجلال»: «إن الجلال والجلال ما أخص
بهما المحققين المعلنين بالله من أهل التصوف. وكل واحد منهما) نطق نبيها بما يرجع إلى حاله.
وإن أكثرهم جعلوا الإنسان بالجلال مريباً، والجمالية بالجلال منوطة. وليس الأمر كما قالوا. وهو:
أيضاً كما قالوا بوجه ما | وذلك أن الجلال والجلال وصفان لله تعالى، والجمالية والإنسان وصفان
للإنسان. فإذا شاهدت حقائق العارفين الجلال حايث وأتقيقت، وإذا شاهدت الجلال انست
وانبسطت. فجعلوا الجلال للقهو والجلال للرحمة؛ وحكموا في ذلك بما وجدوه في أنفسهم. وإريده:

مخطوطاً. ولا كان الجمال، في الحقيقة، معنى يرجع منه إلينا، قابلته أولاً، في تجليه الأشمل الكلي، قابلة كلية تفرعت منها القابليات الجملة. وليكبتها، في كل فرع، نسخة جامعة تعطي فيه حكم الاصل. — فإذا انكشف حجاب الكون عن ذلك الفرع، ظهر فيه الجمال والنسخة الجامعة معاً. ولذلك قال، قدّس سره:

«وهذا التجلي يحضر فيه الحقيقة المحمدية»^(٣٤٢) فإنها هي النسخة الجامعة في قابلية المتجلى له.

«وهو» أي تجلي أخذ المبركات، «من اسمه»^(٣٤٣) الجعيل «كما أوصى إليه آتفاً. — «فقيّدب النواظر عن التصرف الذي ينبغي لها» وكلبك «جميع المبركات» فهي كالأبصار المصروفة عن أدراك المبصرات زماناً، إذا اتصلت بعين الشمس، التي هي ينبوع نورها. —

(١٦٤) «وفي هذا المقام» القاضي بظهور هذا التجلي، «تشاهدت الاسم الذي بيده الختم الإلهي وكيفية فعله ج في الوجود» وهو كل اسم يصبح بتجليه وصول كل شيء، في تنزله وترقيه، إلى غاية تقتضي اختتام أمره فيها، بعد تجرده عن لبس السوى أو تلبسه به؛ ولن يكون في حقه فوقها أو دونها، غاية أخرى يصبح انتقاله إليها، كالاسم الجامع، المتوجه إلى الحقيقة المحمدية مثلاً. فإنها [f. 31b] به انتهت إلى غاية تنزل الوجود وتلبسه بصورة المنتهية إلى الكمال؛ حتى تم، تنزلها إلى تلك الغاية، كمال النبوة؛ وبلغت في سير الوجود تنزلاً إلى غاية اختتمت فيها، وتم بكاملها واختتامها

إن شاء الله، أن أبين عن هاتين الحقيقتين... أن الجلال... معنى يرجع منه (من الله) إليه، وهو الذي تمتنا من المعرفة به... والجمال (هو) معنى يرجع منه (من الله) إلينا، وهو الذي اصطانا هذه المعرفة التي تمتنا به والتزيمات والمجاهدات والأحوال. وله فيها أمران: المحبة والانس. وذلك لأن هذا الجمال علو ودنو، فالعلو نسميه جلال الجمال وفيه يتكلم العارفون وهو الذي ينجل لهم... «وانظر أيضاً لطايف الاعلام، حيث ينقل صاحبه عن كتاب الجلال والجمال حرفياً (روقة ١٦٢-١٦٣). — هذا، ولا ريب أن تفسير الجمال والجلال على هذا النحو يذكرنا من قريب أو بعيد بنظرية أمياذفليس (Rempédocle) في الحب والفرح (الكرامية) كما عرفها الإسلاميون له، انظر الملل والنحل لشهرستاني ٢/٢٦١ (éd. Charette).

٣٤٢ راجع ما تقدم تطبيق رقم ٣١٧.

٣٤٣ انظر الفتوحات (٢٦٩/٤-٧٠) شرح اسمه تعالى «الجعل» واختصاصه الذاتي.

الحيد HK. — ب فتد H. — ت يشاهد H. — ث الإلهي HK. — ج ٤ HK.

كمال الصورة المقصودة للوجود في نزله ؛ وظهر في وسع هذه الغاية سر :
 « اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمي » ٣٤٤ ﴿ وبعث
 لأنتم مكارم الاخلاق » ٣٤٥ ؛ فلا مزيد على هذا الكمال قطعاً . - فأحذية
 هذا الاسم . انتهت النبوة في الحقيقة البادية . واختتمت بها عليها .
 فافهم ! - وبهذا الاسم ايضاً . يتم عود الوجود وتجرده عن ملابس صورته
 وأشكاله الكثيفة العاجلة . وترقيه الى غايته العليا التي ليس وراءها مرمى
 لرام ؛ ويتم . بعوده وتجرده وترقيه . كمال الولاية ؛ ويختتم ويتم ؛ بكمال
 الولاية واختتامها . انكشاف المعنى عن صورة كل شيء . ولذلك قال .
 قدس سره :

« لهدى ح تقم ع النبوة والرسالة والولاية » في خاتم النبوة وخاتم الولاية ؛
 « وبه يتقتم على القلوب المعني بهاد » اذ لكل قلب اسم الاهي ، هو
 - بحيطته الجامعة - مبدأ امره جمعاً ومتهى غايته تفصيلاً . وهذا الاسم .
 بنسبته الى الاسم الجامع الاشمل . كالفرد تحت النوع او كالنوع تحت
 الجنس . وهو ان كان بمنزلة فرد ، فلا بد له من جامعة بالاضافة الى
 مربوبه ؛ وذلك لاشتغال مربوبه على الاحكام والجزاء والقوى الباطنة
 والظاهرة ؛ او لاشتغال مسمى الاسم على الاسماء الجمعة ، من حيثية
 اتحادها به ؛ والمسمى جزء مدلول الاسم : فان الاسم اعتبار المسمى مع
 وصف خاص . -

« فلا بد يدخل فيها كون » فان احذية جمع الاسم ، الحاكم عليه
 بتعليقها واستيلائها ، تمنع الغير وذلك « بعد شهود الحق » وزوال الكون
 عن القلب بالكلية ؛ فان دخل فيها ، فلا بدخل « بحكم التحكم والملك ،
 لكن ز يدخل بحكم الخدمة والامر ، ثم يخرج » والدخول بحكم الخدمة
 والامر ، لا ينافي كونها محتوماً عليها بالاسم . والقلوب المتبحرة بالشهود ،
 مختارة في منعها وقبولها ، لا مجبورة . -

٣٤٤ - سورة ٤/٥ . -

٣٤٥ (انظر المقاصد الحسنة ٥١ ، تنوير الحوالك ٢/٢١١ ، شرح الاحياء ٧/٩٣ ،
 كنوز الحقائق المتناوي ١٥٧ كشف الخفا ١/٢١١ .)

ح فيه H - - خ يحتم W ، يحتم K - - د به K - - ذ ولا H - - و الاصل ؛
 واستيدما - - ز لاكن - .

(١٦٥) «وما وقع بعد هذا المقام من تعلق الخاطرس بحب جارية أو غير ذلك ، فذلك بحكم الطبع» - وزيغته الى اللذات الحسية والوهمية ، - «لا من جهة السر الرباني ، المختوم عليه ، الذي هو بيت الحق ومقعد الصديق . ومن هنا» - أي من جهة السر الرباني ، - «كان حب الانبياء ، صلوات الله عليهم ! ومن هنا» - ايضاً - «هو أصل الحب في الكون مطلقاً» - وإن ظهر في صورة الزعرات الطبيعية : فإن السر الرباني [٢. 32٥] قد يختم عليه : بأن يكون على الميل الطبيعي ، ولذلك قال . قدس سره :

«غير ان أسرار العامة وإن لم يختم عليها بخاتم العناية ، لكن من نعم عليها بغير ذلك» = بأن يظهر فيها حكم الطبيعة المرسلة في اللذات . ولا يظهر فيها حكم الاسم ، من حيثية تقلسه وتنزعه ، - «فأسرارهم في ظلمة وعي ، من حيث صرف وجهها للطبع الذي هو الظلمة العظمى» - وشار المتقدمة والآفات القادحة فيها . -

(١٦٦) «والحب ، في الخلق ، على أصله» - المستفاد من جهة السر الرباني ، المختوم عليه ، - «في العالي واللين» - ومن جهة الطبع ايضاً ، وهذا الحب من الخلق للخلق ، -

«وليس حب الله من هذا القبيل» أي ليس من جهة الطبع ، «أعني من حيناً الله من» والمعنى بهذا الحب ، هو الحب الذاتي ، الذي ليس له سبب سوى ذات المحبوب . وهو «حب الهوى» الذي لا يتعلق إلا باللذات . ومن يهوى بهذا الحب ، لا يعرف (شيئاً) سواها (= الذات) معها ، يتعلق به ويهواه ، وقد اشارت الى هذا الحب وغيره العارفة بالله رابعة ، حيث قالت :

احبك حين : حب الهوى وحب لأهلك أهل لداك^{٣١٦} .

«وهو» أي حيناً لله ايضاً ، - «من هذا القبيل» أي من جهة الطبع ، وهذا الحب من أفراد قولها (= رابعة) : «لأنك أهل لداك» ؛

(٣٤٦) مطلع القصيدة الرباعية الخالدة لشهيدة الحب الالهي رابعة العلوية المتفانية سنة ١٨٥ هجرية . وهذه القصيدة مذكورة في كثير من كتب التصوف انظر قوت القلوب ٢/٩٠ - ٥٧ شرح الاسماء ٩/٥٦٦ وغيرهما . راجع ايضاً كتاب «شهادة المشق الالهي» لعبد الرحمن بدوي ٦٤ وما بعدها و ١١٠ وما بعدها . انظر ايضاً [L. T.] p. 316 و [Rec.] ص ٦٠ -

من الخواطر HK . من لا كن . - ص - ص - KK . - من H - مل . -

فانه أهل ان يتعلق الطبع به كما تعلق السر به . « غير ان اكثر الناس لا يفرقون بين ذلك . فحبنا لله ايضاً ، من حيث الاحسان : فهو من حيث الطبع » فان الاحسان مطبوع ، يميل اليه طبع النفس ذلةً وخضوعاً ، مع شموخها بطبعها : ميل (القوة) الذائقة إلى أحلى المشهيات والمذوقات .

« وحبنا المقدس عن ظلمة الطبع ينسب اليها ، على حد ما ينسب الى الحق تعالى من » يعني نسبة الحب من الله اليه والينا ، أو منا اليه ، كنسبة حب الشيء الى نفسه . فان الشيء بحب ذاته بحب ذاتي ، لا ميل فيه . بل الحب نسبة ، والنسبة عدمية . فليس في الذات ، من هذا الوجه ، امر زائد عليها يقوم به الميل . ولذلك قال ، قدس سره :

« فكما لا يكون حبه » تعالى ! « ميلاً ، كذلك لا يمال اليه » فان الحب المنسوب الى السر الرباني . في الحقيقة . حب الحق نفسه في كذا . فافهم !

« وهذا التجلي يعرفك حقيقة هذين الحكمين في المحبة^(٣١٧) » كما اشرنا اليه ، افهاماً للمستبصر النبيه .

(٣١٧) ابن عربي خصص صفحات عديدة لـ «حب الالهي والانساني» تماز حقاً بالتحليل العميق من الناحية النفسية والروحية سماً انظر مثلاً الفتوحات ١١١/٢ - ١١٥ - ٣٢٧ - ١١٣١ والقصص ٢٠٣/٢ - ٢٠٤ - ٢٠١٢/٢ - ٢١٣ - ٢٠٣ - ٢٠٤ - ٢٢٥ - ٢٢٨ (تلفيقات عفيفي) وانظر ايضاً الدراسة «المبارعة لنظرية الحب عند ابن عربي من [«L'Imagination créatrice dans le Soufisme d'Ibn 'Arabi»] pp. 104-119.

(شرح) تجلّي اختلاف الاحوال

VII

(١٦٧) الحق^{٢٤٨} ، من حيث اطلاق ذاته ، لا يتعين بصورة
بمنحصر فيها ؛ بل هو ، في ذاته ، منزّه عن كل صورة وحال [٢. 32٥]
وحكم بشار اليه بوجه من وجوه الاشارات ونوع من انواعها . ومع ذلك ،
هو مع كل شيء بصورة ذلك الشيء ! فاذا اعتقد أحد في الحق بما أعطاه
علمه او ظنه ، وحصره في ذلك ، انكر غير صورة معتقده . ولذلك قال ،
قدس سره ! إن :

« هذا التجلي هو الذي يكون على غير صورة المعتقده نتيباً بان
مقتضى هذا التجلي هو الكشف عن ظهور الحق في كل متعين بحسبه ،
من غير انحصاره فيه ؛ بحيث يتناول ايضاً ظهور الحق في صورة معتقده
من حصر الحق فيها . فاذا التيسر امر اختلاف صور الحق ولتحول فيها
« فينكره من لا معرفة له بمجائب التجليات ولا بالواطئ »^{٢٤٩} المختلفة ،
القاضية باختلاف التجلي . ولما كان الحق ، مع اطلاقه عن كل تعيين

(٢٤٨) « الحق » في ضوء مذهب ابن عربي له معان متعددة : من وجهة المعاملات الشرعية
« ما يجب على العبد من جانب الله وما اوجبه الله على نفسه » (اصطلاحات الصوفية ص ١٠)
واصطلاحات الفتنوحات ١٢٩/٢ . ومن الوجهة الكلامية (المقابلة) الحق العالم من اسماء الله
تمالي الحسن التي تطلق بها الكتاب والسنة . ومن الوجهة النيبية (اليتاليزيقية) الحق هو احد
جانبي الوجود : الجانب الباطن ، الجانب المثبت ، الجانب الإيجابي . وهو في هذا المستوى
مقابل الخلق الذي هو جانب الوجود الظاهر ، الظلي ، السليبي ، الاسكاني (فتوحات ٩٤/٢)
٢٧٩/٤-٢٨٠ وأنظر ايضاً فصوص الحكم (فهرس المصطلحات : الحق مقابل الخلق ، الحق
وعلاقته بالخلق ...)

(٢٤٩) صح عن البشاري وغيره من أئمة الحديث في الرواية عن أبي هريرة عن النبي عليه
الصلاة والسلام : « ان الله يتجلّى لم يوم القيامة ثم يأتيهم في غير الصورة التي يعرفونها . فيقول :
انا ربكم ! فيقولون : نعم بالله منك ! هذا مكاننا حتى يأتينا ربنا ؛ فاذا أتى ربنا عرفناه .
فيأتيهم في الصورة التي يعرفون . فيقول : انا ربكم ! فيقولون : نعم ، انت ربنا ! فيقولون :
(انظر الرسائل والمسائل لابن تيمية ٤١/٢ « رسالة الحجج الثقلية والعقلية لما ينال الاسلام من
بدع الجهمية والصوفية » ؛ وكتاب « رد معاني الآيات المتشابهات الى معاني الآيات المحكمات » ،
المستغرب خطأ الى ابن عربي ، ص ٧ . وهذا الحديث وامثاله هو اساس فكرة تجلي الحق بصورة
المعتقدات عن ابن عربي ، وانظر شرح هذه الفكرة في الفتنوحات ١٢٢/٣ وفي الفصوص -
(فهرس الاصطلاحات : الاله المخلوق في الاعتقاد ، الحق في الاعتقاد ، الحق في المعتقد ،
الحق المخلوق في الاعتقاد ، تجلي الحق يوم القيامة ، الحق المعبد المطلق ...) .

في كل متعين ، غير محصور في التعين وغير مفارق له في الحقيقة : قال ،
قدس سره . ناصحاً لمن حصره في معتقده :

« فاحذر من الفضيحة اذا » انكشف الغطاء و « وقع التحول في
صور الاعتقادات وترجع تفر بمعرفة ما كنت قابلاً بتركائه » فانك ،
لا تلتذ بمشاهدته في تلك التحولات . ولا يكون لك منها حظ كمال ،
فيعود امرك اذن الى خسارة وحسرة وندامة !

(١٦٨) « وهذه الحقيقة ب » من حيث تحولها بصورة كل متعين
وظهورها بكل اعتبار . - « تمتد المناقشين في نفاقهم » حيث ظهرت
لهم بصور اعتقاداتهم . « والمزائين ث » ومن جرى ج هذا المجري « ٣٠١ »
من ارباب المذاهب الباطلة كذلك .

٣٥٠ (٣٥٠) اعلا ، ابن سديكين عل هذا الفصل : « قال الشيخ ، رضي الله عنه ا من عرف
الله من حيث الدليل فدليله عبد ودليله يتجلى له وقد وقع في الخلد الذي سده دليله ويخرج بذلك
من الاطلاق . فتحقق . والسلام ! » (نسخة الفاتح ورقة هـ) . -

١ قال K ، قائل H . - ب الحقيقة ت هي التي تد H ، هي التي تمر K . -
ث والمراسن ، في رهايم HK . - ج جرا W . -

(شرح) تجلتي الالتباس^{۱۱۶}

VIII

(١٦٩) اضيف التجلي الى الالتباس . بملابسة كونه سبباً لعرفته ومعرفة مواضعه : فان : « هذا التجلي يعرف الانسان منه دقائق المكر والكيد »^{٢٥٦} واسبابه . ومن باب اين وقع فيه من وقع « فان كل ذلك من

(٢٥١) املاء : اِن سَوَدَكَيْنِ : « قال امات ، وضي افق عنه ! » قد شرحه هذا التجلج
في اثنا فوائده . ما هذا مناد : من هذا التجلج يعرف الإنسان دقائق المكر ويعرف الإنسان
سلطته بما هو عليه من الاصناف . وصورة اللبس الذي فيه كبر الإنسان يعتقد ان عمله وقطعه
ليس هو حلقة عليه وانه امر يعرض ويؤزل . فلي وقف على هذا الميزان وشاهد هذا التجلج ان
المكر يعرف كيف يكر . لكنه لا يكر حتى ينظر في الميادين التي تقتضي المكر والكذب
واقفه اعلم . -

ومن ثم يعلل الإلطاس أيضاً : أنه إذا تبطل امر يتبطل هذا المقام فإنه يتبطل [الإلصاق] [تبطل] يخالف المطلوب المعلن ، ويحصل التبطل لـ أن هذا هو عين الحق فيكون ذلك التباساً [الإلصاق] : [الإلطاس] . - وبني المكر والالتباس عدم العلم والشعور بالخطر . كذا قاله آية الله تعالى : « ومن لا يشعرون أي لا يشعرون بالمكر ، وأخو ، سبانهن فقال : أية قارة يتفقه في التبطل وثارة يشعرون منه التقيده . ومن كانت هذه حقيقته صبه المكر : بظهوره [الإلصاق] : لظهوره في كل صورة . »

ومن عجائب تجلي المكر ، انه سبحانه ! يتجلى في جبل ما ، ويعطيك العلم بانه هذا هو الحق ؛ ثم في ثاني زمان تقوم بينك وبينه صورة مطابقة لكك التجلي ، بحيث لا تشر بها أصلاً ؛ يقع ادراكك وسلطتك لها ، وانت تمتنع وتقطع عنك تأخذ من الحق ؛ فهذا سر المكر ! وأما التجلي الأول فحق بالحق . وهكذا حكم الحاملات (الأول) وجميع الأوليات : فهو حق بحض لا بعبء فيه . ولهذا ما نتحقق بمعرفة الحامل الأول عرف كيف يأخذ من الحق . وأما يقع الانباس في الزمان الثاني والزمن الثاني من زمان التجلي . والله يقول الحق وهو يهدي السبيل . (فانتهى بوقفة هب) . -

(٢٥٢) ريد «الكيد والمكر» في القرآن الكريم مستأً الى الله تعالى نفسه : (الكيد : ١٨٢/ ١٤٥/٦٨ ؛ ١٦٠/١٥/٨٦ ~ المكر : ١٣/ ٥١/٧ ؛ ٩٨/٧/٨ ؛ ١٣٤/ ١٤٤/ ٢٧/ ٥٠ الخ ..) . واطلاق «المكر والكيد» هل انذات الالهية التماثية هو السلوب بيسكولوي وديتافيزي في منتهى العمق والاسالة . فن الرحمة البيسكولوية ، ريد القرآن ، باستطاعة هذا السلوب الخاص ، ان يجابه بكر الانسان وكيد مباشرة . او بالأحرى ريد القرآن ان «يُري الانسان عدم جسدي مكره» في الواقع ونفس الأمر : هنا يجب ان يكيد هو يكر به وذلك ليس بسيط جداً ومغفل جداً ... وهو ان كيد كيد ويصكر به في الحقيقة ونهاية الأمر هو كيد ليس ومكر بها ، ومن المألوف ان يكيد الانسان لذاته او بمكرها بل اللهم الا ان ان كان مجتهداً ! اما الجانب النفسي (الديتافيزي) فكيد والمكر فقد اشار اليه ابن عربي في شرحه لهذا التحليل : انظر املاء ابن سوكرين في التصديق المتقدم مباشرة .

دقائق، KW - پ من HK -

مواقع الالتباس. اذ المقصود لعينه في المكر والكيد والخذلية ونحوها ، ملتبس بما هو المقصود بالعرض . ومن مواقفه ايضاً ، معرفة كون الانسان في تحليته بصفات التنزيه ، هل هو متحل بصفة الحق او بصفة نفسه ؟ ولذلك قال ، قدس سره :

« ويعرف أن الانسان تحليته بما هو عليه من الأوصاف » فان الانسان اذا وحد او نزه ، عاد توحيده وتنزيهه اليه وقام به ، اذ الحاصل من الحادث لا يقوم بالقديم^{٣٥٢} ، « فليحذر » الانسان ، « مما يحجبه عن الله تعالى »^٣ فانه اذا اضاف الى الحق ما ليس له ولا يليق [f. 33a] به حجبه جهله عنه تعالى !

(١٧٠) « ومن هذا التجلي ، قال - من قسأل : « سبحانه »^{٣٥١} فأضاف التنزيه ، الحاصل له بالتقديس العلمي والعملية والوحي ، الى نفسه حيث ارتفع الالتباس ، بهذا التجلي ، في حقه حتى عرف ان التنزيه الحاصل للحادث يمتنع تحلية القديم به . وكذلك التوحيد . فتنزيهه وتوحيده تعالى إياه : تنزيهه وتوحيده^{٣٥٠} !

« ومنه » اي من هذا التجلي القاضي بزوال الالتباس ، « قال ، عليه السلام : « انما هي امالكم ترد عليكم »^{٣٥١} والملة ، ما ذكر في التنزيه

(٣٥٢) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٤٠ وقارن هذا بنص ابن عربي نفسه في « خطبة التجليات » -

(٣٥٤) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٤١ وقارن ايضاً النص الخاص لهذه الكلمة في هذا التجلي وفي خطبة التجليات . -

(٣٥٥) هذا يشير الى البيت الاخير من قوافي المروي التي ختم بها كتابه ومنازل السائرين :

| | |
|-----------------------|----------------------|
| ما وحد الواحد من واحد | اذ كل من رسده جسد |
| توحيد من ينطق عن تنه | عارية ابطالها الواحد |
| توحيده ايساه توحيده | رئت من ينه لاحد ! |

(٣٥٦) « جزء » من حديث عن قسي ابي ذر الغفاري . وهو بهذا اللفظ في مقدمة ابن خلدون نسخة عاطف رقم ١٨٣٦/١٥٧) وشرح المتاوي حل حيلة ابن سينا ٩٩ وكشف الخفايا / ٢١٦ وقال : « رواه ابو نعيم » . ويلفظ : « يا حياى انما هي امالكم احصيا لكم ثم اوليكم ايادها » - في صحيح مسلم ١٠/١٠ (شرح النووي) وفتاوي ابن تيمية ١/٢١٨، ٣٣٧ والاربعين النووية يشرح السد ٨٢ ورسالة الاحاديث القدسية لعل القاري ٥-٦٠ (نقله عن الشنقي في تعليقه على شفاء السائل ٦/٢١) .

ت يتحليه H - ث يدل W .

ورده الى المنزه ؛ « وصورة اللبس الذي فيه » اي في الانسان ، من حيث تحليلته بما هو عليه من الأوصاف والافعال ، « كونه الانسان يعتقد ان عمله ج » الصادر منه بالعلاج ، « وفعله » الصادر منه بغير العلاج ، « ليس هو خلعة ح عليه » عن ذاته ومقتضى حقيقته ، بل يعتقد انه بالاصالة لغيره ، « وانه امر يعرض » عليه وقتاً ، بسبب خارج عنه ، « ويزول » عنه وقتاً آخر ، بسبب غير السبب (الأول) . وليس الأمر في الحقيقة كذلك ، بل الاعمال والافعال هي الآثار النفسية الظاهرة عليها ، إما بالقصد والتعمد ، او بالخاصية : من قوتها العاملة والفاعلة . وهي ، في قيامها عليها ، كالخلعة الظاهرة ؛ ولذلك ترد عليها ، فانها أصلها ونشؤها .

(١٧١) « فن ولف على هذا المنزل وشاهد هذا التجلي ، فقد أمد من المكر » اذا لم يلتبس عليه ، في المكر ، ما هو المقصود لعينه بما هو المقصود بالعرض . والمكر انما يقع في حق من يكون في لبس منه ، لا فيمن يعرف سببه ومواقفه ومدافعه ؛ - « وعرف » ايضاً ؛ « كيف يمكنه » خيراً كان مكره أو شراً ، « لكنه » من حيث كونه عارفاً بسببه وكيفيته ومواقفه خيراً أو شراً ، « لا يمكنه » ولا يعطى الرخصة لنفسه في الاتيان به ، « حتى ز في المواطن التي تقتضي المكر والكذب » لمصالح يجب عليها جلبها ولمفاسد تستدعي الضرورة دفعها : « كقوله س : « الحرب خدعة »^{٣٥٧} اذ القصد دفع الهلاك عن النفس ؛ « وكالاتصال بين الرجلين »^{٣٥٨} حيث يجد بينهما فتنة تقتضي الى الفساد ؛ « وكقوله » : « هي اخي »^{٣٥٩} حيث رام التباس الاختية الاسلامية بالاختية النسبية ، لمصلحة ودفع ملة ؛ « وما اشبه ذلك » مما تستدعيه الضرورة .

(٣٥٧) انظر تفريغ هذا الحديث الشريف في الجامع الصغير ٢/٢١٧ . وهو مذكور في « العقد الفريد » ١/١٢٢/١ ١٢٧٠ ٢/٦٤ (ط. لجنة التأليف والنشر ، القاهرة ١٩٥٣) وفي « الحكمة الخالدة » لابن مسكويه ١١٧ (ط. عبد الرحمن بدوي ، القاهرة ١٩٥٢) ؛ « وسبح مقاييس الفقه » ٢/١٦١ .

(٣٥٨) جاء في الحديث : « ليس بكاذب من اصلح بين الناس ... » متفق عليه من حديث ام كلثوم بنت عقبة (انظر العراقي في تفريجه حل اساميت الاحياء ١/٢٨٨ تعليق رقم ٢ -) .
(٣٥٩) هذا يشير الى حادثة ابراهيم عليه السلام حين قال عن زوجته سارة انها اخته امام عزيز مصر ، انظر سفر التكوين ١٢/٦ - .

ج اماله K - - ج خلقه H - - غ الأصل : ونشأها . - د آمن H - -
ذ لآله W - - ر - KH - - ز + يحصل HK - - م + صل الله عليه وسلم HK - -

« فلهم » أي لأهل الخبرة في المكر والكيد والخديعة ونحوها ومواقعها
« في الخروج عن هذه المراتب » المكربة ، « المباح فيها الكذب والمكر ،
مسالك غيرها » أي غير تلك [f. 33b] المراتب المكربة ، ان قصدوا
التزهر عن الوقوع في مثلها . فحالتند كل منهاش « يخرج عليها » أي على
المسالك . التي هي غير المراتب المكربة : « ولا يتحلى من بهذا الوصف »
أي وصف المكر والكذب ونحوهما . فان اتصاف الانسان بما فيه شبهة
المنفضة نقص فيه .

(١٧٢) « ولا يفتر » كل منهم . - « بقوله ، تعالى : ﴿ ومكر
الله ﴾ » وشبه ذلك ، فان مكرهم على مقتضى ردود الأعمال الى منشأها ،
« هو العائد عليهم تحلية ط » كما أشير اليه آنفاً . فاذا مكروا ولم يخرجوا
الى مسالك غير المكر - عاد عليهم مكرهم : « فهو » - حالتند . « مكر
الله بهم » برد عملهم عليهم . من حيث لا يشعرون . -

« فتحقق » ايها السائر في مناهج الارتقاء الى أعلى الغايات ، النامية
لك منها وفيها أغلى الامنيات ، « في هذا التجلي » حتى تطلع على ما
يرفع الالتباس عن مواقع المكر ، « وقف حتى تحصل ما فيه » من الدقائق
المكربة ، المحبذة لك في مواقع المكر . منك على غيرك . ومن غيرك
عليك .

٣٦٠ سورة ٩٩/٧ ٩٣/٨ ٩١/١٠ ٩٢/١٣ ٩١/١٧ ٩٠/٢٠ ...

في الاصل : زهم . - ص يتجل H . - من الاصل : مشامما . - ط تحلته P . ،
تجلي H . -

(شرح) تجلبي رد الحقائق^{٣١١}

IX

(١٧٣) يريد : ردّها عن ذهابها وانطاسها في جلية الجبال^{٣١٢} المطلق، الذي اذا ظهر من حيثة علوّه استبطنها في تلالو^{٣١٣} انوره، وأظهرها اذا ظهر من حيثة دنوّه.

«وهذا ب التجلي انما يتحقق به من ليس له مطلب سوى الحق ، من حيث تعلق الهمّة^{٣١٤}» القاضية باستدعاء ما ليس مكسوباً بالعمل

(٣٦١) سلام ابن سوككين في هذا الفصل : «قال شيخنا وإمامنا ، رضي الله عنه ! في أثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه : هذا التجلي انما يتقيد به من ليس له مطلب سوى الحق ، سبحانه ! من حيث الهمّة لا من حيث الكسب والتشقق بالجبال المطلق . فتقيد بكونه نصر منه على الحق دون الحقائق . ومن شأن الهمّة استدعاء ما ليس مكسوباً بالأعمال . وقد اختلف المارغون في باب «الكسب» و «الوهب» . فهم من أعطى ميزاناً يزن به العمل ويزن به النتيجة [f. 6a] المناسبة له ، ومنها زاد على ذلك سماء ربياً . ومنهم من زادت معرفته فنظر الى هذا الزايد : فان كان من لوازم النتيجة فهو مكسوب ايضاً - وإن لم يمتحن طلبه ابتداءً - وإن لم يكن من لوازم يشته ربياً . ولما كان الانسان له هيئة يصح معها قبول تجلي الحق والحقائق ، سميت هذا الموضع الأول ربياً وما عدا ذلك سميت كسباً . ومن نظر هذا النظر كان كل شيء ينتج له عن الاستعداد كسباً له ؛ إذ في الانسان حقائق مناسبة لما يرد عليها من جميع التجليات . نقصاره ان يحلو الصدى عن عمله ، وبجلاء الصدى عبارة عن نحو صور الكون من الجهل لينفرغ لقبول الفيض الدائم . الذي لا منع فيه ولا يصح فيه النسخ ، لكن دائرة الالوهية مصمتة لا غلط فيها لنسخ أصلاً . والانسان يتوجه الى القبول فيكتب الفيض دائماً فن نظر من هذا الوجه ، سمى كل شيء يقبله كسباً . -

«والتشقق بالجبال المطلق يعطي عدم التخصيص والتقيد ، لسريان الاحدية في كل شيء . فالوجه كله مناظر الحق . ومن قال الحق لصاحب التقيد : انما الحق إقبال له ؛ انما انت بالحق (حق) ، فانه ان غاب عنه كان ذلك مكراً به أن بقي على حجابيه . وإن لطف به اعطاء علم المشهد على ما هو عليه وعرفه بمرتبته التجلي وما يقتضيه حفرتها ، وعرف القابل والسامع والقابل . ﴿فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للإسلام﴾ . شرح الله صدورنا ويسر أمورنا أتم لنا نورنا بمنه ونفعله ! » [تسعة الفاتح هـ - ١٦] . -

(٣٦٢) أنظر ما تقدم تعليق رقم ٣٤١ . -

«الهمّة هي المنزل الماشر من منازل قسم «الأدوية» ... (وفي) تبث السر على البصر في منزل الهمّة وربتها . وقد تطلق (الهمّة) بازاء تجريد القلب للشيء ؛ وقد تطلق بازاء أول صدق المريد ، وتطلق بازاء جمع الهمّة لصفاء الإلهام ؛ وتطلق بازاء تعلق القلب بطلب الحق تعلقاً صرفاً ... ويميز بالهمّة عن نهاية شدة الطلب . وهناك ما يسمى «همّة الافاقية» و«همّة الأنفة» و«همّة ارباب الهمم العالية» (لتأليف الإلهام ١٧٣ب - ١٧٤) . - قارن هذا بما يذكره ابن عربي في الفتوحات ١٢١/٤ - ٢٦ - ٢٧ . وفي اصطلاحاته وفي الفصوص (مادة همّة في فهرس الاصطلاحات) . -

١ الاصل : تلالو . - به هذا HKW . -

والاجتهاد ، ولذلك قال : « لا من حيث الكسب » فانه قاصر عن الجمع بين شهود الحق والحقائق معاً ، من غير مزاحمة ؛ « و » لا من حيث « التعشق بالجمال المطلق » القاصي ، من حيث تعلية اطلاقه ، بعدم التخصيص والتتيد فيقوت اذن عن المتوصل بالكسب والتعشق شهود الحق في الحقائق ، لقصور الكسب وانطاس كل شيء في شروق احديته الجلال المطلق . — والهمة شأنها استدعاء ما ليس مكسوباً بالعمل ، واستبقاء ما استنبطه الجلال المطلق . فلو الهمة ، لا يقتصر على شهود الحق دون الحقائق ، بل شأنه جمع تفصيلها في الحق ، وتفصيل جمعها في المراتب والاطوار والاحوال والأحوار .

(١٧٤) « فيبدو له » أي لمن ليس له مطلب سوى الحق ، « الحقائق » مع الحق ، « في أحسن صورة » قائمة : بأحسن تقويم شاملة ، في حيازته لجمعي الحق والحقائق . — والظاهر أنه ، قدس سره ! كنى بهذه « الصورة » عن النشأة الوسطية الكيالية القلبية ؛ فانها ، في حالة كمالها ، مرآة تبدي مع وحدة الحق كثرة الحقائق من غير مزاحمة . ولذلك قال : [f. 344] « بأحسن معاملة » فان القلب ، في طور المعاملات ، يطرح عنه ما يشمر بتقيده ويأخذ ما يشمر له التحقق بسمته وإطلاقه ، والتمكن في وسطية يتداعى له ما بطن وظهر ولذلك اتبعه بقوله : « بألطف قبول » وذلك هو قبول الحق والحقائق جمعاً وتفصيلاً . ولطافة كل شيء جهة سمته ، وكثافته جهة ضيقه . فاذا بدا الحق والحقائق جمعاً ، على مقتضى استدعاء الهمة ، تبدو له حقائق كل شيء ، « فيقول : » اذن نظراً الى الحقائق الامكانية الباقية ، حالة اتصافها بالوجود على عديميتها ، —

« ألا كل شيء ج ، ما خلا الله ، باطل » (٣١٤) !

فان وجود الحق لذاته ، وجود السوى ليس كذلك . ثم قال ، قدس سره ! نظراً الى كين الحقائق الامكانية بالحق :

(٣١٤) شطر بيت مشهور للشاعر الجاهلي لبيد ، ومجازه :

وكل نعم لا حالة زائل !

وهذا البيت يشتد به كثيراً ابن عربي في فترحاته وغيرها انظر مثلاً فترحات : ١/١٠٦ ؛ ٢/٣٣٣ ؛ ٢/٤٤٣ . — انظر ديوان لبيد طبع يوسف ضياء الدين خالدي طبع لبنان ١٤٨٠ .

ت باكلال K. — ث فبدوا K. — ج في P ، سي W ، شي H ، شي K. —

«وما هي باطل» فلأنها موجودة به، وإن كانت معلومة بنفسها. «لكن غلب عليها ح» أي على حقائق السوى، «سلطان المقام» القاضي بكمون الحقائق وكثرتها في سطوع جليلة الجلال المطلق، حتى جاوز العقل والشهود أن يقال بأنها معدومات.

«كما قال، عليه السلام^(٣٦٥)! على مقتضى هذا المقام، «أصدق بيت قاله العرب: ألا كل شيء ما خلا د الله، باطل» وقد أراد، صلى الله عليه بالباطل المعلوم.

(١٧٥) «والموجودات كلها، وإن كانت ما سوى الله،» محكوماً عليها، تحت سلطة المقام، بكونها باطلاً، «فلأنها حق في نفسها بلا شك» يعني من حيث وجودها بالحق لا بنفسها، ولذلك قال: «لكنه لا من لم يكن له وجود من ذاته» كوجود الحق، تعالى! - «فحكمه، حكم العدم وهو الباطل» الزاهق، عند تجلي الجلال المطلق بأحديته.

«وهذا» أي كون الموجودات حقاً باعتبار (مأ). - «من بعض الوجوه التي يمتاز بها الحق، سبحانه! من كونه موجوداً، عن د سائر الموجودات» - وقد ظهر بقوله: «اعني وجوده بذاته^(٣٦٦)» الامتياز والفرقان، فإن الموجودات وجودها بالغير. ولذا ذكر، قدس سره! وجه الامتياز بين موجودية الحق وموجودية السوى، استشعر بان الامتياز مترتب على الاشتراك، ولا اشتراك بين الحق والخلق بوجه مأ، ولذلك قال:

(٣٦٥) انظر تخريج حديث «أصدق بيت تكلمت به العرب...» في كتاب «الجليل والائس» للسماي بن زكريا البرزاني، نشر جزء منه في مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق العدد الثالث السنة الثلاثين ص ٣٧٨ (عام ١٩٥٥).

(٣٦٦) يقول ابن عربي في فتوحاته «وبين هذه الأولية (=أولية الحق) صدور ابتداء الكون، وبه تستمد الحوادث كلها، وهو الحاكم فيها، وهي الجارية حل حكمه... فإن أولية الحق تعد أولية العبد. وليس لأولية الكون امداد لشيء. فإ «ثم نسب الالمانية ولا سبب الا الحكم ولا وقت غير الازل (القص لاين العريف في مقفمة عاسن المبالس). هذا ملطب القوم «وبأبي» ما لم يندخل تحت حصر هذه الثلاثة (=المانية، الحكم، الازل) «فمى وتليس». هكذا مرص به صاحب عاسن المبالس. ولؤل من قال: «مبى الوجود حقائق وأباطيل» ليس بصحيح، فإن الباطل هو العدم، وهو (=ذلك القول نفسه) صحيح: فإن الوجود المستفاد في حكم العدم. والوجود الحق من كان وجوده لنفسه. وكل عدم وجد فإ وجد الا من وجود كان موصفاً به لغيره لا لنفسه...» (فتوحات ١/ ١٧٥).

ح عليه KHW. - غ شي WP، شي H، شي K. - د غل W. - د لا كه W - ر من K.

« وان لم يكن على الحقيقة بين الحق والسوى اشتراك بوجه من ذ
الوجه ، حتى يكون ذلك الوجه جنساً يعم » الحق والسوى ، « فيحتاج »
الحق ، تعالى ! حينئذ ، « الى فصل مقوم » به يمتاز الحق عما سواه .
« هذا محال على الحق أن تكون له ذاته مركبة من جنس وفصل » فلا يكون
منزهاً عن مماثلة المحدثات الكونية في تركيبها منها . فافهم !

(شرح) [f. 34v] تجلّي المعبية^{٣٦٧}

X

(١٧٦) يريد بها معية الانسان بنفسية (مأ) وخصوصية (مأ) مع كل شيء. ولتحقيقها، أسس - قدس سره - قاعدة كشفية وضابطة ذوقية تنتهي الى هذا المقصود، فقال:

«ولما كان الانسان نسخة جامعة^{٣٦٨} للموجودات» كما أنبأ عنه قوله - تعالى: ﴿سَرِّبْهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَنْفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ^{٣٦٩}﴾ «كان فيه من كل موجود حقيقة» «مخصوصة» وهي فيه متهى رقيقة تناسبته إياه

(٣٦٧) املاء ابن سودكين: «قال املاء، رضى الله عنه! في أثناء شرحه لهذا التجلّي ما هذا معناه: لما كان الانسان نسخة جامعة وكانت له معية من الحق، سبحانه! فكذلك للانسان معية مستحصبة مع كل رقيقة في العالم. فإذا تحقق المبدأ بتجلّي المعية، من باب الافراق، وعرف حكمها فيه فانه يرث من ذلك قوة سارية في وجوده، يعرف كيف يصحب بها جميع الموجودات. فيخاطب حينئذ كل [الاصل: لكل] وكلذا نستأثر برلين ولينبا [موجود الموجودات بلسان الرقيقة الجامعة بينه وبينه. فيقول له: انا معك بكلّي وليس معي غيرك. وذلك حق! لانه ليس لتلك الرقيقة، المناسبة لذلك الموجود، تعلق بالغير وليس متعنا لغيره؛ وإنما اللسان مترجم عن تلك الحقيقة. وبني غايلت هذا الموجود من العالم بهذا اللسان، راقبت عليه هذا الاتّبال، فانه يعطيك جميع ما في قوته، لصحة مقابلتك له من جميع وجوده. فهذه فائدة هذه التجلّي. وهذا يسري منك في الكون وفي الاسماء الالهية. - والله اعلم رب العالمين!

ولما قال، سبحانه: «وهو معكم أينما كنتم» - طعننا ان لكل موجود حكماً [الاصل: حكم] من هذه المعية ليس هو للآخر. اذ لو كانت نسب المعية كلها تصح ان تكون لشخص واحد لكان محلاً لاجتماع الاشهاد، وهو محال. فلا بد ان يكون لكل موجود نسبة مخصصة. ولما كان الانسان مغطواً على الصورة كان له [f. 11a] هذا الحكم في الوجود. والله اعلم! [الاصل: ورقة ١١١]. -

(٣٦٨) هذه الجمعية العامة، التي تنظم سائر الموجودات، هي ثابتة في الانسان العادي بالقوة وفي الانسان الكامل بالفعل. فهذا الأخير، صلواته بالاشياء ليست في طور الاسكان والمقابلية فحسب بل ارتقت عنها الى طور الفعل والتحقيق. وهكذا كان كمال الانسان هو تطور وترق من مرحلة المقابلية والتلقّي الى مستوى الإيجابية والاتقاء. انظر الفتوحات ١/ ٢٦٣-١٦٤ والفصوص: الفصل الاول؛ ونسخة الحق لابن عربي.

(٣٦٩) سورة ٥٣/٤١. - ووجه دلالة هذه الآية الكريمة على كون الانسان «نسخة جامعة للموجودات» هو تصريحها بان آيات الله كما هي منبث في الآفاق هي ايضاً ظاهرة في الانفس. فمالم الانفس يبرز آيات الله او يبرز بها، كمال الآفاق تماماً؛ ولكن آيات الله تظهر مفرقة مشتتة في عالم الآفاق، وجمجمة موحدة في عالم الانفس.

١ الاصل: انباء. -

من وجهه بناسبه : «والانسان» بتلك الحقيقة ينظرت الى ذلك الموجود وبها تقع تلك المناسبة» بينها . بل هي ما به الاتحاد . اذ لكل شيء وجه به يتحد بكل شيء . ومن هنا يظهر الشيء بصفة ضده . ومن هذا الباب : «فلنا : بانار . كوني برداً وسلاماً»^{٣٧٠} ومن هنا «(و) تيرى الأكمة والأبرص»^{٣٧١} و«مرضت» و«جئت» و«ظلمت»^{٣٧٢} فانهم ! «وهي» اي تلك الحقيقة التي بها تقع المناسبة ، هي «التي تنزله ج عليه» اي تنزل ذلك الموجود على الانسان ، الذي له معيتان : معية من الحق ومعية من جميع ما في العالم . -

(١٧٧) «فلتى ح أوقفك»^{٣٧٣} الحق يخاطب - قدس سره ! - المسترشد بلسان التربية : «مع عالم من العوالم أو خ موجود من الموجودات ، فكل لذلك الموجود ، بلسان تلك الحقيقة :» التي بها وقعت المناسبة بينك وبين ذلك الموجود : - ولسانها هو لسان تجده ذوقاً . بقدر محاذاتك إياه ومناسبتك له : - «انا معك بكليتي» اذ لا معية لذاتي مع شيء من الأشياء من حيثة وقيتي المناسبة لذاتك أصلاً ؛ فإن ذاتي التي مع كل شيء بالرفاقق المناسبة له ، بكلية معيتها من هذه الحية ، (هي) معك . «وليس د عندي» من هذه الحية المذكورة . «غيرك» اذ لا تعلق لرفيقة مناسبتي لك بغيرك . فلا يكون غيرك اذن : من حيثة هذا التعلق ، عندي . - فاذا ادعيت ، ايها المسترشد ، بهذه الدعوى أصبت «وانت صادق» لا عوج فيما قلت !

(٢٧٠) سورة ٦٩/٢١ . -

(٢٧١) سورة ١١٣/٥ . -

(٢٧٢) إشارة الى الحديث القدسي : «مرضت فلم تمنني ...» انظر ما يأتي تعليق رقم ٨٧٨ (ما يخص اسناده ورواياته) وبخصوص صلة هذا الحديث القدسي ببعض آثار العهد الجديد انظر تعليق رقم ٦٨٦ .

(٢٧٣) لم يرد في التربية الماثورة «أوقف» إلا حرف واحد : وهو «أوقفت من الأمر الذي كنت فيه» اي أقلمت عنه . نعم ، جاء من ابن عمرو والكسائي انه يقال لأوقف : «ما أوقفك هنا ؟» أي أي شيء صيرك الى الوقوف ؟ ولعل هذا يسوغ استعمال هذه المادة متعدية كما في هذا المقام وغيره ؛ وانظر معجم «مقاييس اللغة» و«لسان العرب» و«تختار الصحاح» مادة : «وقف» . -

ب فذاك KH . - ت نظر HK . - ث يفتح K . - ج تنزل HK . - ح + ما HKW . - خ موجود H . - د ليس HKW . -

(A177) «وقل أيضاً: «أنا ذمك بالذات» فإن ذاتك هي الحق الظاهر بتعينك وتعينات كل شيء. فكلية ذاتك، بإيقاف الحق ومن حيثية المناسبة أيضاً، واقفة ومحاذية له حينئذ دون غيرك. فأنت حينئذ، بحكم الإيقاف والمناسبة والمحاذاة القاضية بوجود ما به الاتحاد وكمال ظهوره معه بالذات «مع غيره» بالعرض «فإن معيتك مع غيره، بمجرد المناسبة. «لأنه» = الضمير لعالم من العوالم أو الموجود: - «يصطفيك» [f. 35a] أي يخصصك، بحكم كمال المحاذاة والمناسبة، وبقدر إيقاف الحق. «ويعطيك جميع ما في قوته من الخواص والأمرار».

(178) «هكذا نفعك من كل موجود» إلى أن تعود قطرتك بمرراً وفحتك دهرًا. «ولا يقلنوش على هذا الفعل» وهو اتيانك بقولك بلسان تلك الحقيقة، «أحد من الأمر حتى لا يحصل في هذا التجلي» يعني «التي هي معية الحق - تعالى! مع عباده» عموماً.

«قال (الله) - تعالى! : «وهو معكم أينما كنتم»^{٣٧١} فإذا تجلّى لك ع» الحق - تعالى! - «في هذه المعية» التي أنت بها مع كل شيء، وكل شيء بها معك، «عرفت كيف تتصرف في ذكركه لك» من الإيقاف والقول مع الموجودات باللسنة حقائقها.

(٣٧١) سورة ٥٧ / ٤.

ذ وأنا HKW. - و غيرك HKW. - ذ هكفى K. - من HKW. -
في تندر W. - من HKW. - من K. - ط سي H، سي H. - ط عل W. -
ف - H. - غ يتصرف H

(شرح) تجلّي المجادلة

XI

(١٧٩) «إذا كان لك تجل^١ من اسم مآ» من الاسماء الالهية ،
«وقع ب الكشف^{٢٧٥}» على مقتضى حيطته ، «وما حصل القدم^{٣٧١}»
الثابت : القاضي بالتمكن والتصرف «في بساط ذلك التجلّي» حتى
يستوفي خواصه وأسراره واحكامه استيعاباً تاماً ؛ «ثم قيل لك :» قبل
تثبتك فيه واستيعابك ما لديه ، «ارجع» من بساطه ، الذي انت فيه
على حال تستوفي ما لك منه ، وتوفي ما له منك ؛ «فلا ترجع» اي ثبتت
حضورك وشهودك عليه ، ولا تعط قياد قلبك ، الذي هو محل المشاهدة ،
للأذعان ، ولا تدعه ينقلب عنه الى غيره من التجليات الطارئة عليه ، ولو
كانت اشرف محدداً وأوسع حیطة^٣ وأجدى نتيجة^٤.

«وقل :» بلسان حالك واستعدادك ومرتبك ومقالك : جمعاً أو فرادى ،
«ان كان رجوعي^٥ ت» من هذا التجلي وعطياته. «إليه» اي الى التجلي ،
الذي هو ينبوع الكمالات والتجليات ، «فليس يخلو ث عنه مقام» ولا
حال ولا تجل ، «فلماذا يقال لي : ارجع ؟»

(٢٧٥) الكشف او المكاشفة : «في العرف العام ، عبارة عن كشف النفس لما غاب
عن الحواس ادراكه على وجه يرتفع الريب منه ، كما في الرغبات ؛ سواء كان انكشاف ذلك
بفكر أو حس أو لسان عبي حصل عن القبح العام . وسواء أكان ما يتعلق بأعقاب
العلمية أو الانوار الكونية الجزئية المكاشفة عن غيب ما وقع في الماضي أو سيقع في المستقبل .
وهي - اعني المكاشفة - بهذا المعنى على مراقب ، ويقال اعلها : الاشراف على الضمائر ...
وتطلق المكاشفة بازاء تحقيق الامانة بالفهم ؛ وتطلق بازاء تحقيق زيادة الحال ؛ وتطلق بازاء
تحقيق الإشارة . والمكاشفة اسم لاحد المنازل العشرة التي يشتمل عليها قسم الحقائق (انظر منازل
السائرین للهروي : قسم الحقائق . الباب الاول) .. ثم يطلوها المشاهدة ثم للمابة» (لطائف
الاعلام ورقة ١٦٦ ب) . - وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٢٢/٢ وفتوحات ١٩٦/٢ -
٩٨ . - ومنازل السائرین للهروي ص ١٩٠-٩٢ (مع شرح محمد بن عبد المعطي الشفي).

(٣٧٦) «القدم» : «يشيرون به الى ما ثبت للعبد في علم الحق . ويكنى به عن آخر
صورة من تميّنه ، سبحانه ! الكاملة وتعيينات ظهوراته الكلية الشاملة : بملازمة ان القدم
آخر شيء من الصورة ...» (لطائف الاعلام ١١٣٩) . وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٢/٢
١٢٩ واصطلاحات ابن عربي مادة : قدم .

١ تجل HK. - ب وقع HK. - ت رجوع W. - ث مجلؤ K. -

وفي الحقيقة ، « هذه الحاضرة » التي أنا فيها « أيضاً طريق إليه » وأنا فيها على الطريق المنتهي الى غاية اليها المنتهى ؟ - « ففخني أمش ج عليها » فانها توصلني الى ما اليه المنتهى حقاً ؛ « وإن كنت أرجع إلى غيره » من التجليات المنتهية بي اليه : « فأنا » بحكم التثبت : القاضي بمحصل الملكة والاعتدال ، « لم أحكم هذا الموقف » الذي من شأنه ان يعطي الوقوف فيه على مطلع احاطته والاشراف على أطرافه والعمور على تفصيل أحكامه واسراره ؛ « ولا عرفت » أيضاً ، « هذا التجلي من » حنية « حكم اللات » الذي هو فيه حائث غاية مطلب . « فأدخلي » بالعناية الممنون بها علي ، « في بساطه » القاضي بشهود التجلي فيه من غير واسطة ، « حتى أرى » واحقق علماً شهودياً وكشفاً اتقاناً ، لا يحتمل [٢. 35٥] الرب ، « ما لديه » - الضمير للتجلي - بما يخص « باحاطته حقاً وحقائق ، جمعاً وفرادى . » وحينئذ تنقل ح « أي تقم قلبك ، في محل انقلابه ، الى غيره من التجليات ، » وتحفظ من الرجوع « قبل نفوذك في المقام . - (١٨٠) « فإن قيل لك » ببعض السنة الفهوية : إرجع ، فانك « إنما تجني في هذه التجليات ثمرات اعمالك » القاضية بقصور استعدادك عن الاستيعاب والملكة ، « وكنت » قبل دخولك في هذا المقام ، « في عمل » مشوب بما يخل به من الأوصار الامكانية ، وهو الآن « يقتضي هذا » الرجوع وعدم نفوذك في المقام ؛ - « فقل : صحيح ذلك » و « لولا أن رأيت برهان ربي » في كل آن لاستمررت علي سوء الحال ؛ وكنت ذاهلاً عن استدعاء ما يكشفه عني من الآيات الهادية الالهية . « ولكن د أين ذ الطوف والغفار والرحيم والحسان ؟ » وتجلياتها القاضية باصلاح ما فسد وسوء ما نقص بطرو ما نشأ من الخلطات الخلقية الامكانية علي ؟ « وأين قيامها بوقاية الوجود الظاهر في المظاهر عنها ؟ - « « ولين القابل ر » - أيضاً ، - « أنا عند ظن عهدي بي » ؟ وما ظننت إلا خيراً . - « فإنك ز

(٣٧٧) مجرد اشارة الى آية ٢٤ من سورة ١٢ مع تصرف في الرواية .

(٣٧٨) الحديث في مسند ابن حنبل ٣٩١/٢ وابن ماجة ٢٢٢/٢ والمقاصد الحسنة ٤٦ - ٤٧ وهو الحديث التاسع من مجموع الاساحيد القدسية لملي القاري ؛ وانظر الفتوحات المكية ٢٨٤/١ والاحياء ٩٣/٤ وروضة الصريف مخطوط ابدل انتدي رقم ١٢١/٢٧/٤ -

ج امشي HPKW - ح يتغل K - ع وعظف K - د HKW - ذ ولين W ، فإن HK - و القائل HKP - ز فانه KH - -

نتفع من بهذا » الجدال ؛ فان القلب اذا انحصر على شيء ولزمه - ظفر
بغايته القاضية بانتقاله إلى شيء * على منه . فافهم المقصود . ولا تكن من
ذوي الجحود^{٣٧٩} !

٣٧٩) املاء ابن سديكين على هذا الفصل . « قال امامنا ، رضي الله عنه ! في اثناء
شرحنا لهذا التجلي ، ما هذا معناه : هو تجل يحاور العبد فيه ربه عند امره له ونهيه . وذلك ان
الأوامر الالهية لها طريقان . طريق حكمه حكم النص ، وطريقه الامثال الجزء ؛ وطريق
حكمه حكم التشابه ، ويسمى خطاب الابتلاء . يبتل الله تعالى به عبده ليرى من العبد نيته
من تزلوله وبقيته من شكه ، فيزداد شكراً لله تعالى . فن جعل الأمر على قاعدة واحدة فقد
غلط ، وفاته سرقة الأمر على ما هو عليه . - فخطاب النصوص . وطنها المعاني المجردة ؛ وخطاب
الابتلاء . وطنها المواد ، اذ المواد تحتاج الى حاكم آخر وراءها [الأصل : وزيها] يميزها ، تكونها
مركبة ، والمركبات عالم الاشتراك . تقبل الشيء وضده . والمطلوب من الشخص تعيين المعنى
المقصود من غير المقصود . وهذا صعب جداً يحتاج الى قوة أخرى . فن شأن العبد اذا اقيم في
هذا التجلي ، ثم امر بالرجوع ، قبل التحقق بروج هذا المقام ، لكونه ما اتفق العمل الذي
يقضي له التنفيذ ، اذ لا يرجع الا لعل طرأت في عمله انقضت الرجوع ، هذا لا بد منه لكون
المنع نوعاً [الأصل : منوع] في حق الحق ، - ان يثبت عند امره بالرجوع ، ويقول : ان كان
رجوعي الى الحق فهو معي في كل حضرة ومرتبة ، فلماذا أرجع ؟ وهو معي في هذه الحضرة ،
ولم احكم [الأصل : + على] هذا الموقف ولا عرفت هذا التجلي من حكم الذات ، فأدخلني في
بساطه لأعرف حكمه وسننته انتقل . فان قيل : انما هذه ثمرات اعمالك . فقل : وابن الاسم
الغفر والنفار والمحسن ؟ فانه وان كان طريق هذا المقام من الترتيب الكوني للعمل
[الأصل ... عمل] فان طريقه الأكبر والأظهر فضل الله تعالى ومته . فانسا اطلبه لسان
الانتظار لا بميل . فاذا وفق لسالك هذا فقد يؤخذ بيده . والله ولي التوفيق ! » [مخطوط
القاتح ورقة ٦ب] . -

(شرح) تجلّي الفطرة^{٣٨٠}

XII

(١٨١) اعلم ان للماهية الانسانية ، في شيئية ثبوتها التي لا تقبل الجعل بالنظر اليها - من حيث هي مطلقة . لا بشرط شيء - فطرة^{٣٨١} . وهي عبارة عن بدء اخلوص متين وب التغير بالمزيد والنقص . وحكمها ، من حيث كونها ماهية انسانية جامعة ، بالنسبة الى المزيد والنقص ، بل بالنسبة الى كل حكم واعتبار ، على السواء : فلا تقبل التقييد ، بحكم دون حكم ، من هذه الحيشية .

(للماهية الانسانية) بالنظر اليها ، من حيث انتقالها من شيئية ثبوتها^{٣٨١} الى شيئية الوجود مرجح لفطرتها ، اعتبارات : منها اعتبارها عند اقتران الماهية بالوجود ؛

٣٨٠ . املاه ابن سوكين على هذا الفصل « قال الامام الرازي رضي الله عنه ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا متناه . اعلم ان الانسان حلك الهداية في اول نشأته فهي فطرة له ، وهو يبتاع الدار . وهذه الهداية ليس للانسان ، بما يقتضيه طبعه ، وجه يقتضي التمشق بها فهو متافر لها طبعاً . والفراية ملكها الشيطان ، فهي تلائم الطبع الانساني وله بها تشق نفساني . وسبب ذلك انه لما كان الانسان ربانياً في اصله لم يعمل التحجير عليه . والهداية تحجير والفراية رفع التحجير . - ولما كان الانسان (نسخة) جامعة لكل شيء ، لم يقبل التحجير بحقيقتة ، فلما حجب عليه وجد المشقة والكلفة ، نفى هذا التحجير تكليفاً . فن الناس من وقف وتمشق بما كلف به واجتنب عليه فانصرف نظره عما تقتضيه ذاته من عدم التحجير لعلية قرب الحق وغميحه له [الاصل : عليه] . فيرتفع عن مثل هذا مشقة التكليف لصرف نظره عن مطالبة الطبع . ومن الناس من غلب عليه طبعه [E 7b] وزوجه فوقف مع الخلق نشأته وعدم التحجير عليها بحكم الاصابة والنشأة فأجاب طبعه ولم يجب التكليف فوقف مع هواه . ولما كانت الفراية بيد الشيطان لم يرش الحق ان يكون في مقابله . فيعمل ، سبحانه ! الملك الهداية في مقابلة الفراية (التي هي بيد الشيطان) . فكانت الهداية بيد الملك (والفراية بيد الشيطان) . وتنفرد الحق ، سبحانه وتعالى ! بالعالم المجرى بقلبه على المحل بلا واسطة . - والله يقول الحق ! » [مخطوط الفاتح ورقة ٦ب-١٧] .

٣٨١ . جاء تعريف الفطرة في الفتوحات بما يلي : « ما الفطرة ؟ الجواب : النور الذي تشق به ظلمة الممكنات ، ويقع به الفصل بين الصور ، يقال : هذا ليس هذا . اذ قد يقال : هذا عين هذا من حيث ما يقع به الاشتراك ... » (فتوحات ٧٠/٢) . وجاء في موضع آخر ما يلي : « والفطرة عالم التجريد التي نظر الله الخلق عليها حين انشدهم ، حين قبضهم من ظهورهم (وقال لهم) : الست ربكم ؟ قالوا : بلى ! فشاءوا الربوبية قبل كل شيء ... » (فتوحات : ٥٧/١) .

٣٨١ (انظر ما يخص شيئية الثبوت والوجوده فقرة ١٢٥ ؛ وتعليق ٢٥٣ .

١ بدء : الاصل . - ب الاصل : تمهيد . -

ومنها اعتبار قبولها ، بعد الاقتران ، تربية الأبوين ؛ ومنها اعتبارها من حيثية وجهها الخاص بها وما يثمر لها ؛ ومنها اعتبارها في تأثرها من الاسباب الخارجية .

(١٨٢) فهي ، بالاعتبار الاول : بدء تخلص مختص بالوجود . الذي هو ينبوع المزيد والخير كله ، بمرجح . وهي المشار اليه بقوله ، صلى الله عليه ! « كل مولود يولد على الفطرة^{٣٨٢} » . أي على الفطرة المختصة بالخير . ومن هذا الوجه ملك الانسان [f. 96a] الهداية ، وفيه ميثاق اللز^{٣٨٣} . وبالاعتبار الثاني ، بدء تخلص متبهي للتغير بقبول تربية الأبوين واكتساب الأوصاف والاخلاق والعقائد منها ، من حيث كون الولد سر^{٣٨٤} . ولهذا قال ، صلى الله عليه ! « فابواه يهودانه او يمجسانه او ينصرانه^{٣٨٥} » . وبالاعتبار الثالث ، فهي بدء تخلص متبهي للتغير بما يثمر لها الوجه الخاص بها من الأوصاف والاخلاق والعقائد الظاهرة في الولد ، المفقودة في أبويه ، على مقتضى « يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي^{٣٨٥} » ، كظهور الكافر من المؤمن والمؤمن من الكافر . فهذا هو حكم الوجه الخاص . الذي يرمقه المحققون من اهل الكشف والشهود : فان للقلب ، في عندية مقلبه ، وجهاً خاصاً يأخذ منه . إما من حيثية (الاسم) «الهادي» او من حيثية (الاسم) «المضل» ، او تارة وتارة . - وبالاعتبار الرابع . بدء تخلص متبهي للتغير ، إما بالمزيد او بالنقص ، ولكن باقتضاء الروحانيات الباقية ، المشرة للحوادث الفانية ، بتوسط الحركات الفلكية والأوضاع الكوكبية ، المتجددة الزائلة . (١٨٣) ولما كانت فطرة الانسان ، حالة انتقاله من شيشية ثبوته الى شيشية الوجود^{٣٨٥} ، مخصصة بالوجود الذي من سوانحه الهداية ، قال ، قدس سره :-

(٣٨٢) الحديث وارد في البخاري ١٢٣/٨ وسند احمد ٢/١٥٣، ٣٩٣ وشرح الخفاجي حل الشفا ٢٤٩/٤ وفيض القدير ٣٣/٥ وشرح الأحياء، ٢٣٣/٧-٣٤ .
(٣٨٣) اليه الإشارة في آية ١٧٢ من سورة ٧ ؛ وانظر ما تقدم فقرة ٢٨ وتعليق ٨٢ .
(٣٨٤) قصة حديث « كل مولود يولد على الفطرة » وانظر ما تقدم تعليق رقم ٣٨٢ .
(٣٨٥) بمجرد اقتباس ، مع شيء من التصرف من آية ٢٧ سورة آل عمران (٣٥) .
(٣٨٥) انظر تعليق ٣٨١ .

ت الاصل : بدء . - ث الاصل : متبها . - ج الاصل : بدء . - ح الاصل : متبها .
غ الاصل : فقهه . - د الاصل : هي . - ذ الاصل : بدء . - ر الاصل : متبها .

« اعلم ان الانسان ملك الهداية في أول نشأته » المعبر عنها بحالة اقتران ماهيته بالوجود بمرجح ؛ فالهداية فطرة له . « وهي الفطرة التي فطر س الله في الناس عليها » إذ الهداية من سوانح الوجود القائض على قابلياتهم ، اذا لم يزاحمها حكم غلبة الامكانية . كما ان الضلالة من غلبة حكم الامكانية ، اذا لم ترفعها غلبة حكم الوجود والوجوب . « وهو » اي اختصاص الانسان ، في أول نشأته الوجودية ، بملك الهداية ، موقع « ميثاق النذر » وهو مبدأ من الصورة الجامعة الوجودية للانسان . غير انه — تعالى ! — نظراً الى مال أمر النذر ، جعل البعض في القبضة اليمنى والبعض في القبضة اليسرى ، ثم قال : هؤلاء في الجنة ولا أبالي وهؤلاء في النار ولا أبالي (B780) .

« وهذه الهداية » مع كونها اختصاصاً لإلهياً من وسائط وجودية ، ليس للانسان ، من جهة ما يقتضيه طبعه ط « القاضي باطلاقه وسراحه ، « وجهه ط يقتضي له التمتع بها » = اي بجهة ما يقتضيه طبعه ، « فهو » = اي الوجه الذي ليس يقتضي التمتع بها ، « منافر [2. 36b] لها طبعاً » = اي لجهة ما يقتضيه طبعه .

(١٨٤) « والغواية لم يملك » الانسان « وإياها وملكها الشيطان » ولذلك قال عن ملكيته واقتداره : « فَبِعِزَّتِكَ لأُعْزِمَنَّ اِجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ^{٣٨١} » « وهي تلامع طبع الانسان وتوافق مزاجه » لما فيها مما يتلذذ به ، « وله بها تمسك نفسي » لا يحيد له عن ذلك الا بحكم قاسر وسلطان مبین .

« وسبب ذلك ، ان الانسان لما كان ربانياً في اصله » حيث تحقّق بمظهرية عموم الالهية والامكانية ، جامعاً لما بطن وظهر من الحبيين ، متساوي النسبة الى كل شيء في سوائته ، لا ميل له ، من هذه الحبيبة ، الى جهة تقيده وتحصره ، « لم يحمل التحجير عليه ، والهداية لتحجير والغواية رفع التحجير » فانها تقتضي الاسترسال والسراح طبعاً ، — « واظهار ربوبية الانسان » فان الرب لا تحجير عليه ، « لا يسأل عما يفعل » .

(B780) اشارة الى حديث ابي موسى المروي في كتاب التريمة للآجري ص ١٧٣ وانظر ايضاً كتاب الترح والاباة لابن بطة ص ٥٧ ...

(٣٨١) سورة ٢٨ / ٨٢ .

ز نشأته KW . — من فطره HK . — ش + عليها وفطر HK . — من الاصل : بدء . — من الاصل : ائليا . — ط + ومزاجه K . — ط — K . — ع تلامع KW ؛ تلامع P . —

فشأنه ان يتصرف فيما شاء ، كيفما شاء ، مهما شاء ، كما شاء . والانسان ، اذا قام لرفع التحجير عن نفسه وإظهار اطلاق تصرفه ، على مقتضى ما فيه من الربوبية ، استهلكت عبوديته في تعليته الطبيعية . الحاکمة عليه . (١٨٥) « فلذلك من غ لم يعصمه الله تعالى ف » - بالتزامه مشقة التحجير عليه واحتماله لوازم العبودية ، « باع في السعادة التي هي ملكه » نظراً الى فطرته في اول نشأته ، « بالشقاء للملائكة لطبعه في الوقت الحاضر ، « بدار الدنيا » فانه ، في الآجل ، غير ملائم ؛ والسعادة بضده . « فان السعادة » المكتنى بها عن الهداية والتحجير ، « لا تلزم لطبعه أيضاً ولكن في المستأنف » اي في النشأة الآجلة ؛ « فتعجل » عطف على قوله : « باع » - اي فتعجل في نيل ما يلائم طبعه ، وان أوزر له الشقاوة الأبدية . « ولذلك قال » تعالى ! ﴿ من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ﴾ ٣٨٧ .

(١٨٦) « فهذا التجلي ، اذا حصل لك » ، فتحقق بالثبات فيه « الى أن يعطيك حقوق مراسم مقامه . « فله » اذ ذاك ، « نلتك على الفطرة » التي كانت الهداية لازماً ، « والسعادة » التي كانت الفطرة في ابل النشأة مالكها .

(٣٨٧) سورة ١٨/١٧ - .

غ من - HK - . ف مع H ، تل W - . ق نياح KW ، قناع H - . ك للملائكة ،
للايمه W - . ل تلازم K ، ملازم WP - . م المستأنف PK ، المستأنف W - .
ن فيمجل H - . ه - H - .

(شرح) تجلّي السريان الوجودي (٣٨٨)

XIII

(١٨٧) «سرى الأهر ب» اي التجلي الوجودي الوجداني . - وهو في الاصل ، بحكم امتداده وانبساطه ، مكى بالنفس الرحاني (٣٨٩) . -
الظاهر (ة) بظهوره الشؤن [٤, 37٥] الالهية . وسريانه « في الموجودات »
الامكانية المتبأة للقول « سريان النور في الهواث » = فان النور
بسريانه يعمّ الأجزاء الهوائية ويحيط بها ويظهرها بظهوره فيها ؛ فالنور
مدرك فيها بالادراك الأول . - ولا كان التجلي الوجودي من معدن
الوجوب ، الذي له القوة والقدرة والحكم والسلطان والفعل والتصرف ، سرى
في الموجودات الامكانية ومراتها بما يقتضيه وجوب وجوده من الانتدار :
« فظهرت » بسريانه الوجودي فيها . « العلل والاسباب » المؤثرة
« والأحكام الفاعلة » فاستمرت أوصافها الامكانية وجهة انفعالاتها في
انصباعها بصيغ التجلي ، « وغاب كل موجود » حائلث . « عن حقيقته »
التي هي معلومته ، المتميزة بتبينها عن غيرها . فـ « عرصة العلم الإلهي »

(٣٨٨) املاء ابن سوكين على هذا الفصل . « قال سيدنا وشيخنا في اثنا عشره هذا
التجلي ما (هذا) معناه . لما سرت الوجدانية في الوجود تكبرت الموجودات بعضها على بعض
لنبيها عن رؤية نفسها . فالمازوني زادم ذلك معرفة لتعقّبهم بمعرفة صاحب الكبرياء التي
[الاصل : الذي] يستحقها لذاته [الاصل : بذاته] ؛ وان كنت آثارها في كونهم فأنما
هو تأثير تحصل به الدلالة للماوث . واما المحجوبون فانهم ادعوا ذلك وغابوا عن شهود الحقيقة
التي أعطت ذلك ، ففسروا وميئبوا باذلالهم وتضاعفم لكون اعمالهم ردت عليهم . - رافق يغفل
الحق ! عطلط الفاتح ورقة [١٧] . -

(٣٨٩) « نفس الرحمن هو حضرة المعاني وهو التمين الثاني سمي بذلك من جهة ان النفس
امر وحداني كامن في باطن النفس حيث منه الى ظاهره وحامل لصور المعاني الحاصلة عن
اختلاف صور بروزه وظهوره ، لسبب اختلاف ما يقع اعفاده عليه من المراتب التي تسمى في
المارج خارج ... » (لطائف الاعلام ١٧١ ب) راجع ايضا الفصل المطول في الفترحات
الذي خصصه « نفس الرحمن » وتقتضيه في مظاهر الوجود : فترحات ٢/٢٩٢-٢٩٨ . - وانظر
ما تقدم فقرة ٧٥٥٩، ٣٦ وتعليق ١٠١ . -

(٣٩٠) آلال هو الله عز وجل ! ويصير أدق هو الاسم المشترك في جميع اللغات السامية
(بالبرية : إله وبالسريانية : إيل) للدلالة على الألوهية . فالعلم الإلهي هو العلم الإلهي .
راجع بحث الأب الفاضل براكيم مياك عن الاسماء والصفات الالهية الواردة في القرآن وما يقابلها
في اللغات السامية « Les Noms, Titres et Attributs de Dieu dans le Coran et leurs
corres. en épig. Sud-Sémi. » in *Le Muséon* LXVIII, p. 6, 7. -

١ سرا W ، سر HK . - ب + سري H . - ت الوجود H . -

الازلي ؛ « وانفعاليته » التي هي تميّز قابليته لقبول الآثار الوجودية ؛ « ومعلوليته » التي هي جهة افتقاره الذاتي إلى ما به ظهرت العلل والأسباب فيه . — فحيث ظهرت في الموجود ، بسرّان التجلي الوجودي ، الاحكام الجوعية ، وخفيت ، في استجلالاته ح ، اوصافه الامكانية ، — تعظم وشطح « وقال » بلسان حاله في التجلي الظاهر فيه : « أنا ! وزهي خ » (كقول القمر ، زهواً ، عند ابتدائه وامتلائه نوراً من الشمس : أنا الشمس ! مع كونه ، عند امتلائه من نورها ، خالياً منها ؛ ليس فيه من ذاتها شيء ٣٩١) . —

(١٨٨) « واستكبرت الموجودات » عند اختفاء انفعالياتها ومعلوليّتها وظهورها بصيغة التجلي الوجودي الجحداني ، « بعضها على بعض » بدّل البعض عن الكل « وغاب المستكبر عليه » اسم مفعول ، وهو الحق الغائب ، « عن مشاهدة التكبر عليه » من الموجودات ؛ وقد اضيف المصدر الى الفاعل : « بتكبره » اي بتكبر المتكبر ، « على مسببه د ومعلوله » المنصّب بتجلي المستكبر عليه ، فلم يعرف أنه تكبر في الحقيقة على الظاهر في تعين كل شيء ، وهو الذي له الكبرياء في السماوات والارض (٣٩١) . وأما في التحقيق ، « فظهر الكبرياء » في العالم وما فيه

وجاء في كتاب « رشح الزلال في شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الازواق والاسوال » : « الالية (هي) كلّ اسم الالهي مضاف الى ملك او روحاني كجبريل وميكائيل فان الجبر ميكا من اسماء الملائكة ؛ وقد اضيفا الى « ايل » وهو بالسريانية والعبرية بمعنى « الله » . ولذلك قام مقام البسلة في التوراة قوله ، تعالى : « ايل راحين شداي » (= ايل ١٦٣٦ . ٥ . ١٦٣٦) . — والروحاني مثل الجن ، فان اسمهم انما يضاف الى « ايل » ان كانوا من اهل النور ويضاف الى « الشين » ان كانوا من المردة كقروش قليش . وان كان الروحاني انساناً ترجم وبلغ في التقديس حد الحق له التسمية ، سمى بمثل هذه الاسماء : كهنايل واسماعيل . (غلطوط بارز رقم ١٢٢/٤٨٠١ — ١٢٢/١٢٢ ب) .

(٣٩١) يقول ابن عربي في الفتوحات : « فتور الشمس اذا تجلّى في البدر يسطي من الحكم ما لا يسطي من الحكم بنير البدر ، ولا شك في ذلك . كذلك الاقتدار الالهي . اذا تجلّى في العبد فظهرت الافعال من الخلق . فهو وان كان بالاقتدار الالهي يختلف الحكم ...

وكما ينسب النور الشمسي الى البدر في الحس والفاعل لنور البدر وهو الشمس ، فكذلك ينسب الفعل للخلق في الحس والفاعل انما هو الله في نفس الامر ... » (= فتوحات ١٦٩/٢) .

(٣٩١) اشارة الى الآية الكريمة رقم ٣٧ من سورة الجالية (٤٥) مع شيء من التصرف . —

ث الحراء W. — ج الاصل : تها . — ح الاصل : استجده . — غ وزعل W ، وزلخا . — د الاصل : امتلاه . — ذ شيه H ، مشيه K . —

من الموجودات من الحق الظاهر فيها ، « ولم يظهر تعظيمه » حيث جهل
انه منسوب الى الحق الظاهر في العالم ؛ ولذلك قال ، قدس سره :
« فكان الظهور » = اي ظهور كبرياء الحق ، « على الحقيقة لمن له
الكبرياء في الحق » إن ظهر على الموجودات ذلك أو بطن ؛ « ذلك » = اي
من له الكبرياء الحق هو « الله العزيز العليم » !

(شرح) تجلّي الرحوت^{٣٩٢}

XIV

(١٨٩) وهو (= الرحوت) مبالغة [f. 37b] من الرحمة ، ولذلك عبر به عن الرحمة المنتشرة على القوايل الجمّة ، المفترقة اليها . فان الرحمة هي الوجود العام المنبسط في الكون ، المفترق اليه . فكل موجود ، مرحوم بالرحمة الرحمانية فان حكمها ، من حيث عمومها الى سائر القوايل ، على السواء . بخلاف الرحمة الرحيمية^{٣٩٣} ، فانها تنبّع الاستحقاق : فالخطوط

٣٩٢) املاء ابن سوككين على هذا الفصل : « قال امامنا في اثنا عشره لهذا التجلي : زعمت طائفة ان العلم المسكن من ذاته ، وليس يصحيح . وانما المسكن مستحق للفقر من ذاته ، فله الافتقار الذاتي لا العلم الذاتي . اذ لو كان العلم له ذاتياً لما تحقق بالوجود ابدأ . فتحقق ذلك ا - واعلم ان اول ما افاض الله تعالى على وجود الاعيان الثابتة ازلاً ، التي لم توصف بالوجود ، السمع . فكان السمع اول نسبة قامت بهم وتوجهت عليهم ؛ فاول خلق كان السمع ، ثم قال تعالى كين الثانية : كوني ! فكانت . فجعل الخطاب لسمع ، فكان السمع متعلق القدرة ؛ فأوجد السمع من كونه قادراً ، وأوجد ما عدا ذلك ؛ « كن » وهي كلمة « الفهوانية » . وبهذا القدر يستدل على قدر شرف السمع على بقية الأوصاف . - فلما سمع المسكن الخطاب قامت به الحجة لمخاطب ، فبرز لرؤية من ناداه ، واثبت به محبة . فلما برز وجد حجاب الغزة ، وهو حجاب المنع ؛ فلم ير سوى نفسه في مرآة مبدعه . لانه لما كان المسكن منظراً لحق ومظهراً كذلك الحق (كان) منظراً لمسكن ومظهراً له . فنعلم ان حجاب الغزة ، وقد سمنه من التحقق بالرؤية ، قال : اني ما برزت الا لرؤية من خاطبي ، فلم أر . وقد كنت قبل خروجي اقرب اليه بكوني كنت غائباً عن شهود عيني ، فكنت منظراً له معاني [الاصل : معاني] من الابتلاء الذي تجدد لي من شهدي لنفسي . لان شهدي لنفسي ابتلاء محقق ، اذ يصحبه الحجاب عن رؤية الحق ، عز وجل ا الا من عصاه الله ، تبارك وتعالى ! فعند ذلك حنت الاعيان الى حالتها الأولى . - قال جامه : فصر من ذلك ان العين الثابتة اول نسبة توجهت من الحق اليها نسبة السمع ، وبذلك النسبة كان قبولاً لـ « كن » . فتكونت الاعيان على ما تطعم حقائقها . والله يقول الحق ! » [خطوط الفاتح ورقة ١٧] . -

٣٩٣) كما يميز الشارح هنا بين شريين من الرحمة الالهية كذلك يميز صاحب لطايف الاعلام بين « الرحمن » و « الرحمة الاصلية » و « الرحمة السابقة » و « الرحمة الانتانية » و « الرحمة الانتانية الخاصة » وأشيراً « الرحمة الوجوبية » . فـ « الرحمن » : اسم لصورة الوجود الالهي التي هي عبارة عن الجسمية الحاصلة للاسماء الذاتية عند ظهورها بنفسها من بطون وحدة الذات . و « الرحمة الاصلية » : يعني بها الوجود... و « الرحمة السابقة » : يعني بها الرحمة التي تمت كل شيء... و « الرحمة السابقة » هي الرحمة السابقة والواسعة... و « الرحمة الانتانية » هي (الرحمة) السابقة ايضاً... و « الرحمة الانتانية الخاصة » يعني بها رحمة الله لبيده حيث وقفه للقيام بما يوجهه له من الافعال . و « الرحمة الوجوبية » يعني بها الرحمة المختصة باهل التقوى والاحسان... (لطائف الاعلام ورقة ١٨٢) . - راجع فصوص الحكم (فهرس) المصطلحات ، مادة : الرحمة الالهية ، رحمة الاثنان ، رحمة الوجب) والفتوحات ٢/ ١١٥

منها القابليات المصونة عن شر النقايس ، بسر الحسنى وزيادة^{٢٩٤} .
فلما كانت الرحمة ، المعبر عنها بالرحمت ، رحمانية - قال ، قدّس سره :
« انتشرت الرحمة من عين الجود » القاضي بافاضتها على القوابل ،
السائلة بالأسنة استعداداتها ، الغير المجعولة ، وجودها كما ينبغي ؛ فأول
ما وجد في الأعيان الثابتة ، من الرحمة الرحانية ، السمع ؛ ولذلك قال ،
قدّس سره :

« فظهرت الأعيان في الوجود عن الكلمة الفهوانية ، التي هي كلمة
الحضرة » فلما حظ السمع ، فوجود الأسماع مقدم على وجود الأعيان ؛
فيورود كلمة الحضرة على الأسماع ، سمعت الأعيان الخطاب ، فقامت
موجودة . « ولولاها ما انقاد الممكن للخروج » فإن سماع خطاب
« الجميل » ، على معنى يرجع منه بعبطة سنية الى المشغوف بالذات ،
المتفرق اليه - ملنوذ وعجوب . وشغف السامع لذنه ، على قدر افتقاره
الى مخاطب وطلبه منه : فكلياً عظم الطلب ، عظم - عند رجاء الفوز
بالوصول - الطرب ! ولذلك قال :

« ولكن ت التمشيق أخرجه » من كتم العدم ، « وأبرز عينه لكلمة
الحضرة التي هي كُنْ » فلما سمع الممكن الخطاب ، ذاق « ما أخفى
له » ، في طي الكلمة ، « من قرة عين^{٢٩٥} » ؛ وفهم من أسنة وداعها
أنها - أعني الكلمة - عين يطلب وجود العين ، ليخصها بعد وجودها في
مقام الروية ث بالعين .

(١٩٠) « فلما برز » الممكن بهذا الشعور ، « طلب رؤية ج المحبوب
الذي له خروج ج » من كتم العدم ، بعين خص بها للرؤية ج بعد تحقق
عينها ، من عين الكلمة ؛ « فلم يجد لذلك سبيلاً » فإن العين المخصوصة

والشجليات : الرحمة من الوجهة النبية هي انافة الوجود على الوجود ؛ ولما كان الحق واجب
الوجود كانت رحمة واسعة لكل شيء . ويميز الشيخ في طبيعة الرحمة بين رحمة الوجود ورحمة
الامتنان ، فالأخيرة هي الرحمة العامة الشاملة لكل شيء ؛ اما رحمة الوجود فهي التي كتبها على نفسه
وهي خاصة بالمؤمنين . فالرحمة الامتنانية تتعلق بذوات الموجودات اما الرحمة الوجوبية فتتعلق
بالفالم .

(٢٩٤) اشارة الى آية ٢٦ من سورة ١٠ . -

(٢٩٥) اشارة الى آية ١٧ من سورة ٣٢ . -

١ الوجود H . - ب الاصل : السائلة . - ت لاكن W ، لكن KH . - ث الاصل :
الروية . ج وده W ، رده P ، دوته K . - ح صرخ K . - خ الاصل : الروية . -

بعينه ، الظاهرة له من عين الكلمة ، إنما هي بقدر استعداد عينه الثابتة ، الغير الجمولة ؛ واستعدادها ، بحسبها ، مقيد محدود لا يتفد إدراكه في غير المتناهي المطلق ، ولا يحيط به . ولذلك قال ، قَدْ سَرَّه :

« وقام دونه حجاب العزّة » وهي المنّة اللازمة لمطلق الوجود ، كيلا يعرف كنهه ولا يحيط به ولا يصل إليه سواء . « فلم يَرَّ » الممكن عند ذلك الطلب ، « سوى نفسه » في مرآة المشهود [f. 38a] في الحساب . فارتد بصره ، من رؤية ذاته الى رؤية نفسه ، « خاسئاً وهو حسير »^{٣٩١} ! « فاغتم » وقال : من مشاهدة كَوْنِي هربت « حيث انزوت دهرًا ، في غيب العلم ، على شية ثبوتى - « وإياه طلبت » حيث لم اشتغل بكَوْنِي عنه ، « فإن ظهوري ز لي في عيني س غيبي عن عن مشاهدتي » السابقة ، - « له » عند اتصال معلومه به ، « في علمه حيث ص لم أظهر » بالوجود « لعيني » ولم انتقل من ثبوتى الى كَوْنِي ؛ « فإذا ولا تجلّى » اي فوقت لا تجلّى ، من حشية ذات المطلوب ، بلا حجاب ولا رؤية ، ألوز بما هو مقصودي في طلب وجودي . -

« فرجوعي الى العلم » الذي كنت عليه ، « ومشاهدتي له من حيث وجودي في علمه ص » المسابق لوجوده تعالى ! « أوى » ص - وأشهى ، « من مشاهدة كَوْنِي » وأنا محجوب عن اغابة أُنْتِي . فان صح لي العود الى غيب علمه ، « فلذلك ط وطني » : حيث أحدية العين وعدم الكون « المزاحم في المشاهدة الغيبية العلمية ، فان الأعيان التي هي الشؤون الذاتية ، في احدية العين ، مشتمل بعضها على البعض ، والتميز والتكثر بينها مستهلك الحكم والآثر .

« ولا بدا الكون الغريب »

الغير المأنوس به ، نخلوة عما هو المقصود الأعظم والمطمح الأقصى ، -

« لناظري »

المتخذلق لرؤيته ،

(٣٩٦) اشارة الى آية ٤ من سورة ٦٧ . -

د الاصل : روه . - ر الاصل : خاسيا . - ز ظهوري K . - ص غيبي HK . -
في غيبي HK . - ص ص - K . - من اولاً W ، اول K . - ط فلذلك H ، ذلك K . -
ط بدى KW . -

« حنفت الى الأوطان »

الأصلية التي كنت عليها سابقاً ، وكنت معها في تمتع الوصل والمشاهدة
والانس ، من غير مزاحم او مانع ،

« حنَّ الركايب ع (٣٩٧) ! »

المستنشقة نفحات قرب أوطانها ومستقراتها ، التي فيها الراحة والمشهيات
المتنوعة العزيزة !

(٣٩٧) هذا البيت « ولما بدا الكون الغريب... » مذكور في الفتوحات ٢٨٨/٧ مع
تغيير قليل : اذا ما بدا الكون الغريب... - وفي كتاب الحجب لابن عربي ما يدل على
ان البيت لغيره ، انظر مخطوط بحبي القندي رقم ٢٣٩٤ / ٤٠ ب .

ع الركايب K ، الركايب H ، الركايب P . -

(شرح) تجلّي الرحمة على القلوب^{٣٩٨}

XV

(١٩١) هذه رحمة رحيمة ، فانها غنصة بالقلوب المتبحرة المرتقبة الى مستقرات مهمها المتجوهرة ، بتدبير الحكيم وتقدير العزيز العليم ، في المنزلة الأسمى . ولذلك قال ، قُدّس سرّه :

« انتشرت الرحمة على القلوب » - الألف واللام ، في القلوب ، للعهد ، فلا تمّ هذه الرحمة بتحلية الجمع بها . - « ففتحت أعين البصائر » اي بصائر هذه القلوب المعهودة . وهي قوة بها تدرك القلوب الحقائق شهوداً ، فهي للقلوب كالباصرة للبدن . « فأدركت » القلوب بها ، « ما غاب عنها » من مطالبها العالية والذاتية ، الالهية والانسانية ، الكامنة في مطاوي سمها ، الغير المتناهية ، جمعاً وفرداً . « وهي مقبلة واردة على حضرة الغيب » باعراضها عن الكون [f. 385] ويحو صورها المنتقشة فيها . والمعنى هنا « بحضرة الغيب » ، الحضرة الالهية من حبيّة البرزخية الثانية ، التي هي منشأ حقائق الكمّل وتنتهي قلوبهم الكاملة - « والمنزلة الأسمى ج » كناية عن البرزخية الأولى الأحدية ، المختصة بالحقيقة السيادية المحمدية . فالقلوب التي هي ورثة الاحوال القلبية السيادية ، لها المنزلة الأسمى عند توجيهها الى الغاية ، التي هي المنتهى ، بقدر المناسبة الذاتية والنسبة الاقتدائية .

٣٩٨) أملاء ابن سوكين عل هذا الفصل . « قال الامام في اثناء شرحه هذا التجلّي ما هذا معناه . انتشرت الرحمة فانفتحت عين البصيرة فأدركت ما غاب عنها ، وهي مطالبها التي كانت غائبة عنها : وهي تميز هيأتها [الاصل : هيأتها] من المبريدات . ولما انفتحت عين الابصار ، ثم ميون قابليها انوار ، ثم عين قابليها ظلمة . والظلمة مشهودة البصر غير مشهود بها . والنور مشهود وبشهود به . والظلمة عبارة عن (عدم) مشاهدة الوجود لذاته ، فهي . قال الله تعالى : « ولكن نمسي القلوب التي في الصدور » . الصدور عبارة عن الرجوع . وقد رجعت الى نفوسها [الاصل : نفوساً] فسميت عن الوسي الذي لها من الحق تعالى وغابت عنه . اذ كان لكل موجود وجه الى الحق وجهه الى سيبه ؟ فيني هؤلاء مع ظلمة السبب راساً الاكابر يبقوا مع وجه الحق ، ولم يحجبهم السبب الذي وجدوا عنده ؟ . فتعقروا ان الاسباب للابتلاء وهي عين الحجب . فأزولوا منزلها فأثروا فيها ولم تؤثر فيهم . بخلاف من عي عنها . - والله اعلم ! « (خطوط الفاتح ورقة ٧٧) . -

١ استوت KH. - ب البصائر KW ، البصائر P. - ت الاصل : فتاه . - ث الاصل : الخفاص . - ج الالمى K. -

(١٩٢) «وعرفت» أي القلوب ، «بهذا التجلي ان الله اختصها» بمشاهدة وجه الحق ، الذي كله نور ، «من غيرها من القلوب التي أعماها الله ، تعالى ! عنه» أي عن المنزه الأعلى بروبيتها نفسها وتقيدها بالانحصار عليها . والقلوب من حيث إنها مفطورة على طلب الشهود ، «فأشدها» - الله «ظلمتها» المحيطة بها من جانب الطبيعة الفاسقة ، «فنظرت إليها صادرة» في الطلب ، «عمياء» مطموسة البصائر ، «بفتّر الرين» - «منحطة إلى أسفل سافلين» منجذبة إلى سنخ الطبيعة ، التي هي مثار الظلمات ، «منكوسة الرأس» بأعراضها عن المنزه الأعلى وإقبالها إلى جهة مراكز الطبيعة الفاسقة .

وقد استشهد ، قدّس سرّه ! على القلوب المقبلة عن الحق ، إلى كونها موجودة مبالاة إلى رؤية نفسها متملة بالملاذ الحسية الطبيعية ، بقوله تعالى ! ﴿ولكن د تعمى القلوب التي في الصدور﴾^{٢٩٩} مع كونها ، في أصلها ، من مواليد النور الأبهج ، وجواهرها منظورة ، في الصدور ، بلحظات الأنوار الإسلامية . -

(١٩٣) فكل من قيّده الظروف ، فهو محتوى عليه ، المحصور في قيد الأين : ﴿في ظلمات بعضها فوق بعض﴾ ، إذا أخرج يده لم يكذبها﴾^{٣٠٠} هذه العبارات منظوية على الاشارات المنبهة ان شأن القلب الانساني ان يتجوهر بانخلاص عن مغالطة الكون ويتبحر في تحققه بالأنوار الغيبية والتجليات الالهية ، فيعود بين ذلك إلى سمة هي منصة الاسم الالهي «الواسع» ، فلا يحصرها أين ولا يقيدتها حكم ، فتستغرق العوالم الحتمية في وسعها ، حتى ان العرش وما حواه ، لو مرّ في زاوية من زواياها ، لما أحسّت به . ومن قيد قلبه الظرف وحصره الأين ، انتهى في تنزله ونحيه في أسفل سافلين : إلى نقطة عمياء صماء ، ليس فيها للمبركات الخلقية نفوذ وسرابة وكشف قطعاً . وهي مركز يعطي الجهل البيم للمقول ، حتى تحرس وتهم .

- (٣٩٩) سورة ٢٢ / ٤٦ -

- (٤٠٠) سورة ٢٤ / ٤٠ -

« ومن [f. 39] لم يجعل الله له^(١١) نوراً » من سريان الفيض
الوجودي فيه ، « قاله من ز نور^(١٢) » من م ذاته « فان حقيقته ،
حالة ظهور الوجود فيها وحالة حلولها عنه ، باقية على عدميتها : فلا نور
لناتها في الحاليتين فافهم !

٤٠١ (سورة ٢٤ / ٤٠ -

٤٠٢ (سورة ٢٤ / ٤٠ -

ج + من عند HW - ج - HW - س - P -

(شرح) مجلتي الجود^{١٠٣}

XVI

(١٩٤) وهو (= الجود) العطية قبل السؤال ؛ كما ان الكرم عطية بعد السؤال . وكونها (= العطية) قبل السؤال ؛ اذا كان السؤال باللسان ؛ وأما قبلها ، بالنسبة الى الاستعدادات السائلة بـ بالسنتها - الغير المجعولة - فغير محقق . اذ الاستعدادات - مساوقة للعلم الأزلي ، المساوق للذات الازلية . فلا يسبق الجود العلم . فان العطية المتعينة للمعلوم تتبعه . -

والجود أمّ الاسماء الفعلية ، اذ به ظهور الوجود . فيه وجدت الاعيان بظهور الاسماء ؛ وظهرت الاسماء بوجود الأعيان . بل فيه خزائن كل شيء ، حتى خزائن العلم بالله وبإسمائه ت ، وخزائن العلم بالعالم وباجناسه وأنواعه واصنافه^{١٠٤} . ولذلك قال ، قدس سره .

« انتشر الجود ث في العالم » حسب اجناسه وأنواعه واصنافه وأفراده ؛ « فثبتت أعيان الموجودات بأسرها » اي فثبتت موجوديتها ، « فلا زوال لها » فانها بعد الوجود لا تنقلب عدماً ، بل تبدل عليها ، بحسب نشأتها ج ، الأوضاع والأوصاف والأحكام .

(١٩٥) « وانتشر الصلاح في المحالّ القابلة له » اي انتشر بالجود وسريان الوجود ، في قابليات المحالّ الخالصة من خلططات الفساد ، صلاح يعطي لها ثمرة حسن السابقة مع زيادة لا تقبل الغاية ؛ « فاصلحوا » اي المحالّ القابلة له ، بما أثمر لهم من المواهب اللازمة ، « وأصلحوا » بالمتعدية منها ، فتحققوا بفضيلتي الكيال والتكميل . -

« وملكك الرقاب » نظراً الى الإصلاح ، فان المصلح قام بصفة الربوبية على المصلوح به ؛ وظهر المصلوح به بصفة الافتقار اليه .

(١٠٣) املا ، ابن سودكين عل هذا الفصل . « وكان شرحه فيه ، فلم يمجج الجود الى الخروج من حقيقته . فا احبب الله الحقايق ! حققنا الله بفعله . - [خطوط الفاتح ورقة ب] - .

(١٠٤) قارن هذا مع الفتوحات ٢/٧٤-٧٦-٧٩-١٨٠/٣٤١٨٠-٣٦٠-٤٠٧ . -

ا الاصل : السؤال . - ب الاصل : المسأله . - ت الاصل : وبإسماء . - ث الوجود H . ج الاصل : نشأتها . - ح المجل H . -

«وظهرت الدعاوي في خ اهله» اي في اهل الدعاوي بحق ساطع ، كما في الانبياء : من نحو «انا سيد ولد آدم»^{١٠٥} «وآدم ومن دونه تحت»^{١٠٦} لوائي «وبعث لانهم مكسار»^{١٠٧} الاخلاق و «اليوم اكملت لكم دينكم»^{١٠٨} ؛ وفي العلماء : من المسائل الخلقية المجتهد فيها ؛ وفي الأولياء : من التصرفات الخارقة فيما يتن لهم من الأمور الدينية ومصالحها .

«وجاد الأغنياء د» ممن صلحوا وأصلحوا وفازوا بنخائر الأعلاني ، الكامنة في خزائن الجود، المخبوءة في آفاق الوجود وأعماقه ، «على الفقراء د» المسترشدن ، [f. 39b] «بما في أيديهم» وفي قبضة تصرفهم من التدبيرات الالهية ، الناجمة منها مواد الكالات المحيطة بأسرار الجمع والوجود .

«وجاد الفقراء د على الأغنياء د بالقبول منهم» هذا من جزئيات فحاري قوله : «وملكت الرقاب»[. - «لنعم الفريقان» من حيث كونهما واقفين على مقتضى حكمة الوجود : في الالتقاء والتلقي ، وتحقيق الايتباط بين الفاعل والقابل ؛ ولذلك قال :

(١٩٦) «فصلح ظاهر س الفقير» برجوع مشاعره عن التعلقات الكونية الى تعلقيها في الاطوار الكشفية بأسرار ظاهر الوجود وباطنه وجمعه بينهما وانقطاعها بالكلية الى محل يقتضي ان يكون الفهم والسيار والروية والشم والنطق والأخذ والعطاء بالحق . وذلك عند جود الغني المكمل عليه عليه بما يقتضي استعداده من التدبير والتربية النافذة . «وصلح قلب الغني» بقبول الفقير ، اذ به تم انصاف قلبه بالجود الذي فيه خزائن كل شيء . -

«فالكل ش في النعم داعون ص» ما دام الغني في محل الالتقاء ، والفقير في محل القبول . «وبمشاهدتهم ص» النعم المشترك بينهم ، «مسرورون» فان مشاهدة توالي النعم واستمراره تورث دوام السرور .

١٠٥) انظر صحيح البخاري : مثالب (١٨) وصحيح سالم : فضائل (٢٢) وست ابن حنبل ٤١٢١٣٩٨/٢ . -

١٠٦) انظر صحيح البخاري : توحيد (٣٧٠٣٦١٢٤١٩) وصحيح مسلم : ايمان (٢٣٠٠٣٢٦) وست ابن حنبل ٢٩٥١٢٨١/١ والنسائي : تطبيق (٨١) . -

١٠٧) انظر كشف الخفاء ٢١١/١ ، وتنوير الحوك ٢١١/٢ ، وشرح الاحياء ٩٢/٧ وكنوز الحقائق لسنائي ٥٧ والمقاصد الحسنة ٥١ . -

١٠٨) سورة ٤/٥ .

خ وفي H . - د الاغنيا KW . - ذ الفقراء W ، الفقراء K . - و والفقراء W . - ز الاغنيا W . - س ظاهر K . - ش قال الكل H . - ص داعون PW . - ض وبمشاهدتهم K .

(شرح) تجلّي العدل والجزاء^(١٠٩)

XVII

(١٩٧) يقال : عدل عنه ، اذا مال . فالعدل هو الميل الى الحق عرفاً ، والجور هو الميل الى الباطل كذلك . ولا كان قلب الانسان قائماً في مرتبة الذاتية الوسطية كلسان الميزان ، لا تعطي نشأته الثبات اصلاً . لا بد له من الميل مع الآفات . فبيله في استكمالها ، إما الى ما كلف به شرعاً ، حتى ينتهي أمره في ذلك الى التجريد عن ارادته الطبيعية القاضية باطلاق التصرف ، بل الى التجريد في الحق ، القاضي باضمحلال الرسوم الخلقية ، وإمّا الى الطبع ، حتى ينتهي امره الى الاخذ بنتائج الاحوال ، وثمراته المستزمنة للملاذ النفسية والمشهيات الذوقية . وله على التقديرين ، الجزاء الوفاق : اذ لكل ميل جزاء يخصه . ولذلك قال ، قدّس سره :

(٨١٩٧) « انقشر العدل » بتغليب الحق حكم الظهور على البطون ، فاعطى كل شيء خلقه . ثم خص كل مخلوق باستعداد يستحقه ثم هداة بذلك الى ميل فيه كماله . ولذلك قال : « قال قوم الى ظلمة الطبع » اي الى التقيد بالتقلبات الحالية ، المستزمنة للملاذ النفسية والافتقار على التصرفات الخارقة والوقوف مع نتائج الاحوال المتقلبة ؛ « فهو جزاؤهم ب » [٤٠٥] بما . أمّر لهم من الملاذ المعوقة إياهم عن المثال الغائي ؛ « وما لم قوم الى نور الشرع » المنتهي بهم الى ترك ما لم لتلقي ما من الحق من التجليات الذاتية ، الماحية عن حقائقهم آثار الكون ؛ « فهو » بما ينتج لهم في أقصى منازلهم من التحقق بالكمال الجمعي ، « جزاؤهم ب » اذ لكل

(١٠٩) اعلام ابن سديكين على هذا الفصل : « قال الاسام في اثناء شرعه لهذا التجلّي ما هذا معناه . العدل في اللغة هو الميل وكذلك الجور . واصطلاح الشرع فيها : العدل ميل الى الحق والجور ميل الى الباطل . فانقشر العدل فاعطى كل مخلوق استعداد الذي يستحقه وبه يكون صلاحه . ولا كان الانسان قائماً كلسان الميزان ولم تكن نشأته تعطي الثبات [الاصل] ولم يكن يعطي نشأته [على ذلك ، وانه لا بد له من الميل ، فكان ميله اما الى امر طبيعي واما الى امر شرعي . فالطبيعي ميله الى الحق وإلى السعادة ؛ والشرعي ميله الى التكليف . وللانسان - الى كل شيء ، ميل اليه - جزاء مخصوص مطابق الى ما مال اليه . - والسلام ! [غلط] الفاتح رقة ٧ ب » . -

سائل في ميله جزاء وفاق . ونور الشرع حامل الكمال الجمعي الى من كان له سلس القيادة في سلم الانتقاد .

(١٩٨) « والمائلون الى نور الشرع من حيث حقائق لطائفهم ج »
اللطائف ، هنا ، كناية عن القوى الباطنة والظاهرة ، وهي التي تحصل بها لانفس المدارك التفصيلية . واما حقائقها ، فهي الاسرار الوجودية المستجنة فيها ، وهي للطائفهم المذكورة كالارواح للجساد . ولذلك يقال : روح الباصرة وروح السامعة ونحوها . فتلك الاسرار ، في حجب اللطائف ، هي المائلة في الحقيقة الى نور الشرع . وهو الذي يهدي بها إلى أصلها الشامل ومحتداه الاصيلي . واما لطائف القوى ، من عالم الاشباح الطبيعية ، فليس لها وسع قبول الحق إلا بأسرارها الوجودية . فهذه الاسرار بتتبعي أمر الاعضاء الى سر « كنت له سمعاً وبصرًا »^{١١٠} . فافهم !

فالمائلون بحقائقهم « هم المفردون »^{١١١} الذين جاسوا خلال ديار التجريد في الحق بأسرارهم ، فارتفعت ، بتلاشي رسومهم ، علائقهم فهم « الذين لا يعرفون » = إذ ليس لهم ، إذ ذاك ، مقام معلوم يعرفون به ويسمون بحسه . -

(١٩٩) « والمائلون ج من حيث حقائق ككثافتهم د » اي القوى المختصة بكل عضو وميلها الى المدارك التي تليق بها ، مع نفوذها من الظواهر في البواطن وكشفها لطائف مدركاتها في أحسن صورة ؛ - ولذلك قال : « هم » من حيثية تقلبهم في الأحوال الكشفية ونتائجها « في روضة » من أريج المناظر الروحانية في أجمل الصور المثالية ، « يحبرون »^{١١٢} ويتمتعون في كل آن ينجي ثمار الفتوحات الكشفية ، والصرع من أنها المشارب الذوقية ؛ ولذلك قال : « يطوف عليهم ولبدان مخلدون » معهم في سائر نشاطهم . « بأكواب وأباريق وكأس د من معين »^{١١٣} !

(١١٠) انظر صحيح البخاري : الرقاق (٢٨) وسنة ابن حنبل : ٢٥٦/٦ والجواب للكاظمي لابن قيم الجوزية ٢٥٣-٢٥٢ (ط. القاهرة سنة ١٣٤٩ هجرية) . -

(١١١) المفردون ار الافراد في عرف الصوفية هم اهل طبقة من الأولياء وهم خارجون عن نظر القطب والقطب يختار منهم انظر لطائف الاعلام ورقة ٢٦٦ واصطلاحات الصوفية لابن عربي وكتاب المسائل له ايضاً (غسن مجموع الرسائل لابن العربي ط. حيدرآباد ٢٠٢٨) .

(١١٢) سورة ١٥/٣٠ . -

(١١٣) سورة ١٧/٥٩ . -

م والمائلون PW . - م حقائق PW . - ج لطائفهم W ، لطائفهم KP . -
ج والمائلون PW . - ج حقائق PW ، حقائق K . - د كتابهم W ، كتابهم K .
كثافتهم P ، كثافتهم H . - ذ كأس PKW . -

(شرح) تجلّي السماع والنداء^{١١٤}

XVIII

(٢٠٠) النداء انما يقع عن رأس البعد كالإشارة . ولما كانت الاعيان الانسانية في أدنى أغوار بُعد العدم ، لم يفتق أسماعها ، التي قبلت الوجود أولاً ، إلا نداء الأمر بكلمة الحضرة . ولذلك قال ، قدس سره :

« فشقّ الأسماع نداء الأمر » أولاً ، باغاضة الوجود عليها ؛ [f. 40b] ثم فتحها ببناء سبق العناية ، عند دعوتها الى محدثها الأصلي ، في التجلي القاصي بالرجوع اليه . - وربما ان يعطي التجلي سماع الكلام من حيثية نسبة خاصة ؛ ويعطي سماع النداء من حيثية نسبة أخرى ،

(١١٤) املاء ابن سوككين على هذا الفصل . « قال امامنا ، قدس الله سره ! في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انما قلنا في هذا التجلي « فتح الاسماع نداء الأمر » ويقدها بالأمر ، ليكون الانسان في بعد العدم والنداء إشارة على رأس البعد . وإذا حصل التجلي في مرتبة ما وسهل الخطاب فيها ، فهل ذلك نداء امر أم كلام ؟ فيقال ان خطاب تلك النسبة الخاصة ، التي اعطت التجلي ، انما يكون كلاماً لا نداءً [الاصل: ندا] . فان حصل لها نداء [الاصل: ندا] في هذه الحضرة فانما هو عن نسبة أخرى لم يظهر لها مرتبتها [الاصل: مرتبتها] . - قال الشيخ : وما هنا سؤال . وهو انه اذا كانت في مرتبة تجل ما ، ثم لودعت في تلك المرتبة ببناء من حيث نسبة أخرى ، فهل تشغل بذلك عما هي [الاصل: بهي] فيه من مشاهدة التجلي الذي لها فيه الكلام والشهود ؟ فيقال : لما كان الحق تعالى لا يشغله شأن عن شأن ونظر هذه اللطيفة على صورته ، كان لها مضاهاة في هذا الوصف وكان عندنا قبلي لذلك النداء بحيث لا تشغل بشأن النداء عن الكلام او بشأن الشهود عن شأن آخر . اذ حقيقتها [الاصل: حقيقتها] قابلة لجميع الأشياء بذاتها [f. 8a] ، فلها نسب الى جميع الأشياء . - وانه اعلم ا - ثم قال الشيخ في أصله المشروح : « فادركت بالعرض نهای الالمان والاصوات الحسان فحنت حينئذ الكتيب [الاصل: للكتب] الى حضرة الحبيب . فسمعت قطابت فتمركت عن وجه صادق . فوجدت فضيحت . وحصلت لطائف الاسرار وعوارض المعارف وذاات المشاهدة والمواظف . فرجعت الى وجودها تنصرفت على قدر شهودها » . - قال امامنا في شرحه : فلما فتح سمعها انبسط بالقوة على كل مسموع ، على اختلاف ضروب المسموعات فلو كان السمع يدرك بذاة لكان يدرك أولاً رايها . فلما رأينا لم يسع الا بعد التوجه الخاص اليه علمنا ان هذا الوصف ، وكل وصف ، استفاده من غيره وهو الحق سبحانه ! ومن هذا تظهر لك لطيفة « كنت سمع وبصره » . ثم السماع على درجات . فالتحقق بسماع نداء الحق هو الذي ينسب سمعه على كل مسموع ولا يحجب عنه فهم شيء منسأ . فهذا قد خرق حجاب الطبيعة وشار سمعه مطلقاً . ومن لم يكن كذلك ، وكان مقيداً بعالم الطبيعة ، لمرتبته التقييد في هذه العبقة . والله يقول الحق ا - [خطوط الفاتح ورقة ٧ب - ٨] . -

معلومة او مجهولة . فثأان الانسان ، المفظور « على الصورة^(١١٠) » ، سماع النداء والكلام ممأ بنسبتين مختلفتين ، كشأان الحق الذي « لا يشغله شأن عن شأن » . وكذا شأنه في شهود الحقائق ، مع اختلاف نسبها . ثم قال :

(٢٠١) « فادركت بالعرض نغمات الألحان والأصوات الحسان » هذا ، اذا انبسط سمعه ، بظهوره في المحدث ذي المكانة الوسى ، على كل مسموع : وذلك هو السماع المطلق . فالمسموعات على ضروب شتى ، والسماع بحسبها على درجات . فإذن ، تعرض للمسموعات ، على اختلاف ضروبها ، نغمات الألحان والأصوات الحسان ، كعرضها على أصوات الأوتار في مواقع النفقات . فلولا وجود الفتق ، ببناء الأمر أولاً ، لما اتصلت الأسماع في التجليات بالمسموعات أصلاً . -

قال ، قدس سره ! في بعض أماليه^(١١١) : « لو كان السمع يدرك بذاته - لكان يدرك ازلأ وأبدأ . فلأ رأناه لم يسمع إلا بعد الترجحه لخاص الى المسموع ، علمنا ان هذا الوصف - وكل وصف - انما استفاده من غيره ، وهو الحق ، تعالى ! ومن هنا يظهر لك لطيفة « كنت سمعه^(١١٢) A وبصره » . - الى هنا نص كلامه . ثم قال :

(٢٠٢) « فحنت » اي الأسماع بسماع نغمات الألحان ، عند انبساطها على المسموعات الجملة ، « حين الكتيب ب » المصنوع في مهوات البعد ، - « الى حضرة الحبيب » - فاستمرت على حنينها . « فسمعت » الألحان على اختلاف ضروبها ، « فطابت فتحركت » تحرك المجهذب الى الجاذب ، كحركة الإبريز في البوطة على النار ، عند قرب خلاصه من (المعدن) الغريب المخالط له ؛ وهي حركة دورية . - « عن وجد صادق » غير مشوب بالخلط الطيعة ، كالنار الموقدة لتخليص الإبريز . - (٢٠٣) « فوجدت » وطاشت وانغمزت في وجدها فغابت عن وجودها ،

(١١٥) اي على صورة الحق أو الرحمن وانظر سفر التكوين ٢٦/١ وصيفة ابن مام رقم ٥٨ والتجاري ١١:٧٩ وصحيح سالم ١١٥:٤٥ ، وسند ابن حنبل ، ٢٥١،٢٤٤ . -

(١١٦) انظر ما تقدم (تطبيق رقم ٤١٤) املا ابن سديكين . -

(١١٧) انظر ما تقدم (تطبيق رقم ١٨٦ و ١٤٠) املا ابن سديكين . -

فغشياً الدهول ثم الدهول عن الدهول ! ثم استشعرت بنزل الكرامة الوارد عليها من افق حصو المعلوم ؛ « فحمدت ث » - عليها لفحات وجدها فأفاقت . « فحصلت » بعد الافاقة من نتائج الحال ما يشهد بصدق وجدها ، - من « لطائف الاسرار » الشهودية ، « وعوارف المعارف » الكشفية ، « ولذات » [f. 415] « المشاهد » في اطوار الجمع والتفصيل والتجريد ، « و » لذات « المواقف » وهي محل اشتواء حكمي ظاهر الوجود وباطنه ؛ فهي قاضية بتحقيق الاشراف على الكمال الوسطى ، فهي والمطلع والمُشترَف بمعنى واحد عرفاً . -

(٢٠٤) « فرجعت » عن فرط الدهول ، الناشئ من مصادفة الوجد ، « اتي وجودها » بطولع شارق الصحو المتيق ، « فتصرفت » حالئذ بالتدبير الأعم أو الأخص ، « على قلل شهودها » فهو - قدس سره - في تحريز حكم هذا التجلي ، حل حكم الكل ، الذي هو الانسان ، على الجزء ح ، الذي هو السمع^{٢١٧} .

(٢١٧) قارن هذا الفصل بالفتوحات ٣٦٦/٢ - ٣٦٩ (في الفصلين المعنويين لقام السماع وركه) .

ث نحمدت H . ج الاصل : الجزء .

(شرح) تجلّي السحبات المحرقة^{٤١٨}

XIX

(٢٠٥) وهي البارقآت الذاتية الكنية^{٤١٩}. المقول عليها : « لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه ما انتهى إليه^{٤٢٠} إليه بصره ». ولكن للعارفين ، من يتابع الكرم ، ما يدفع عنهم الاحتراق ؛ وهو المعبر عنه : بقدّم الصدق. وهي الاسرار الوجودية ، الظاهرة لهم من الغيب الذاتي أولاً في صور ارواحهم المنفوخة في تسويتهم ، ثم في صورهم المقامة في احسن التقويم^{٤٢١}. — فالاسرار الوجودية ، المجتمعة على الاصل الشامل ، المختصة بالهداية ، انما هي معبر عنها : بقدّم الصدق ، والمختصة بأهل الضلالة : بقدّم الجبار^{٤٢٢}. فافهم !

(٤١٨) املاء ابن سديكين على هذا الفصل. « قال امانا في شرح قوله : « ارتفعت الانوار والظلم وصلت على العارفين سبحات الكرم » فنفخ [الاصل : ورفخ] سلطان اسرافها قدم الصدق لتمام. فهم من وجه وما هم من وجه ». — فقال في اثناء شرحه ما هذا معناه : ارتفعت الانوار والظلم ، فهذه انوار المواد ؛ سقطت على العارفين انوار الكرم وهي انوار المعاني. ثبتت القدم عند سبحات الكرم ، اذ كانت السحبات من شأنها الاحراق ، كما جاء في الحديث الشريف الذي يقول فيه : « لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه ما أدركه بصره ». فلما جعل لم قدم صدق ، وهي سبحات الكرم ، وصرف عنهم ، سبحانه ! بتلك القدم الاحراق. فهم من وجه ، وهو الثبوت والقبول ؛ وما هم من وجه لكونهم لا يقدرين على حل التجلي الا به ، سبحانه ! فليس في وسع الممكن ان يسع التجلي ولا يبقى له أثر معه ، سبحانه ! [خطوط الفاتح ورقة ١٨]. —

(٤١٩) قارن هذا مع نص الفتوحات ١١٠/٢-١١١ (جواب السؤال الخامس وعشر ومائة من اسئلة الحكيم الترمذي في كتابه « غم الأولياء »).

(٤٢٠) جزء من حديث : « ان الله سمين حجاباً من نور (وفي رواية : سمين الف حجاب من نور وظلمة) لو كشفها .. انظر شرح الاحياء ٧٢/٢ وسن ابن ماجة ١٤/١ ورسالة القشيري ٤٧ والفتوحات ١١٠/٢ وصفية الرأغب ١/٢٩٢٢-٣٠٠٠.

(٤٢١) هذا ، ويرى الحكيم الترمذي في كتابه « غم الأولياء » ان « قدم الصدق » الواردة في القرآن الكريم (٢/١٠) استعملت رمزاً لمجد صل الله عليه وسلم ، مستنداً في ذلك الى حديث ابي سعيد الخدري (انظر غم الأولياء ورقة ١٥٨-١٥٨ب نسخة الفاتح رقم ٥٢٢٢). —

(٤٢٢) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٥٠٢٤. — هذا ، وجاء في خطوط « الواقع المشرقة .. قدم الصدق : جميع ارواح السعداء ، وهي الزهرة العائدة الى الحق المطلق من طريق الاسم الهادي ؛ وقدم الجبار : جميع ارواح الاشقياء ، وهي الزهرة العائدة الى الحق المطلق من طريق الاسم الضل. (نسخة باريز ١٥٤/١٨٠١ب). —

١ الاصل : وهو . —

(٢٠٦) قال ، قُدّس سرّه : « ارتفعت الأنوار والظلم » وهي المعبر عنها : « يسعين ألف حجاب ، من نور وظلمة »^{٢٢٢} ! « وسطعت على العارفين سباحات الكرم » وقد اضاف السباحات الى الكرم ، لكن احراقها مدفوعاً عنهم بأسرارهم الوجودية ، المكني عنها : بقدم الصدق ؛ وهي لم من نتائج المنّة والكرم . « فلعل سلطان احراقها قدم الصدق ب » اي أسرارهم الوجودية . فان ما من الحق فيهم لا يتأثر من السباحات المحرقة ، « لعمركم » قدم الصدق عن الاحتراق ؛ فان محل المصون من الاحتراق مصون معه .

(٢٠٧) « قههم » من حيث انهم مصونون منه به ، « هم من وجه وما هم » من وجه آخر ؛ « اذ لا ثبوت لكون في شهوده إلا بحدوث وجوده » هذا تعليل لكونهم « مصونون منه به » . وجود وجوده ، هنا ، كناية عن اسرارهم الوجودية ، المشرحة آنفاً . « وذلك » اشارة الى عدم ثبوت الكون في الشهود ، وسببه « انه لو اجتمعت العينان » يعني عين الحق في تجلي السباحات المحرقة ، وعين العارف عند مشاهدته اياه « لاحتقرت ج » بالسباحات « الأكوان » الداخلة في شاهدهم ؛ ثم قال :

(٢٠٨) « فلما رأيناه من غير الوجه الذي يرانا ح لبتنا ، فشاهدناه عياناً » فانه . تعالى ! [f. 41b] يرانا من وجه تألقت منه السباحات المحرقة ، ونحن نراه في هذا التجلي بعيون اسرار الوجودية المستجنة فينا لا بعيوننا . فلا مسامحة ولا محاذاة بيننا وبينه : فلا احتراق . ألا ترى سمو المصل^{٢٢١} قفالة عند مسامحة عينه عين الانسان ، ولا تأثير لها عند عدم المسامحة .

(٢٢٣) انظر ما تقدم تطبيق رقم ٤٢٠ - .

(٢٢٤) المصل هي حية لا تنفع مع سمومها الرقية تعيش في الصحراء بين الرمال ، ورأسها يشبه رأس الانسان .

ب مدق K . - ث - HKW . - ث بحد K . - ج لا حرقت H ، لا حرقت K . -
ح مرانا K . - غ عياناً K . -

(شرح) تجلّي التحول في الصور^{٢٥١}

XX

(٢٠٩) شأن الحق ، في ذاته ، الثبات على حالة واحدة . فتحوله انما هو من حيث اسمائه ا . وغاية تحولها ، تجليها في الصور الحسية . والأسماء انما تظهر أحكام بعضها في النشأة العاجلة فينا فعلها ونحكم عليها ؛ وبعضها يظهر في النشأة الآجلة فلا نعلمها اليوم ؛ وهي المقول عليها : « فاحده بمحمد^{٢٦١} بمحمد لا عرفها الآن . » فذلك المحامد ، عن تلك الاسماء . فربما أن تعطي الاسماء المتجلية آجلاً ما لا تعطيه الاسماء المتجلية عاجلاً . — ومن حيث الجملة ، نعلم ان منتهى تحول الاسماء العاجلة في الصور الحسية . والصور الحسية في الآجل ، انما تغلب باطلاً فيما بطن الآن فيها . فاذا تحولت الاسماء الآجلة ، فلا نعلم فيما تتحول من الحقائق والصور ؛ ذلك « مما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على

(٢٢٥) أملاه ابن سوككين على هذا الفصل . « قال امانا في اصله المشروع من كلامه وورائاته الالهية الكاملة المحققة : فتوت الصور الحية فقال في اناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . المتجلي في الصور انما هو الاسماء . فلتجلي في الدنيا اسماء وهي التي يقع فيها التجلي . وفي الدار الآخرة اسماء لا تظهر احكامها اليوم فينا ولا ندركها . قال عليه الصلاة والسلام . « فاحده بمحمد لا عرفها الآن » . فذلك المحامد عن تلك الاسماء . فتوت الصور لتتويع الطائيف . وتوت الطائيف لتتويع المتأخذ . وتوت المتأخذ لتكون الحق سبحانه ! ترويه البنا بنسب متعددة . فأكبر التويع الحس . وهذا ما اعطاه نور هذه الاسماء التي في هذه المواطن . فحكمنا بما اعطينا . فاذا قلنا فيها : محال أو واجب فانما [f. 86] قلنا بما اعطينا هذه الاسماء بقوتها . والله اعلم بما يعطيه سلطان الاسماء التي في الدار الآخرة . ولذلك قيل : « ان في الآخرة ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر . » فهذا يدك على ان تلك الاسماء تعطي ما لا تعطيه هذه الاسماء المخصوصة بموطن الدنيا وانه (الاصل : وان) ما بأيدينا من تلك الاسماء شيء . — وقوله ، رضي الله عنه في الاصل المشروع : « والله اعز من ان تشهد ذاته » اي لا يشهد منه الا اسمائه وصفاته والحمد لله رب العالمين ا — (مخطوط الفاتح ورقة ١٨-٨ب) .

(٢٢٦) جزء من حديث الشفاعة الكبرى انظر صحيح البخاري ، زكاة : ٥٢ ، انبياء : ٣ ، توحيد : ٢٩٥ ، ٢٨١/٢ ، ٢٧٠ ، ٣٣٠ ، ايمان : ٣٢٦ ، وسنة ابن حنبل ٢٩٥ ، ٢٨١/١ ، صحيح النسائي ، تطبيق : ١٨١ ، وكتاب الشريعة للابري ٣٤٨ — والفترحات ٨٧/٢ .

١ الاصل : اسماء . — ب الاصل : القسامة . —

قلب بشر^{٢٧١}». فما تعلّق علم البشر الآن ، هو تحويلها المنتهي الى الصور الحسية . ولذلك قال ، قدّس سرّه :

(٢١٠) « تنوعت الصور الحسية » التي هي متبني التحويلات الاسمائية ؛ — « فتتنوعت اللطائف^{٢٨١} » وهي حقائقها الباطنة من القوى البشرية والروحانية والطبيعية والارواح والنفوس العالية والدانية والعقول المارقة الجزئية والكلية ، التي هي ايضاً من اطوار التجليات الاسمائية . « فتتنوعت المآخذ ج » اذ في كل شيء ، بحسب خصوصياته الذاتية والمزبئية ، مآخذ . « فتتنوعت المعارف » اي الاحكام الالهية والامكانية التفصيلية ، المستفادة من كل مآخذ ، حسب عطيته في التجليات المظهر لها . — « فتتنوعت التجليات » حسب تنوع الصور الحسية . فحكم هذا التحويل دوري .

وقد ذكر ، قدّس سرّه : هذه القاعدة الدورية ، في الفتوحات المكية ، على ابلغ الوجوه ، هكذا : « انما اختلفت التجليات لاختلاف الشرائع . واختلفت الشرائع لاختلاف النسب [٤. 42٥] الالهية . واختلفت النسب الالهية لاختلاف الاحوال . واختلفت الاحوال لاختلاف الازمان . واختلفت الازمان لاختلاف الحركات . واختلفت الحركات لاختلاف التوجهات . واختلفت التوجهات لاختلاف المقاصد . واختلفت المقاصد لاختلاف التجليات^{٢٩١} » .

(٢١١) ثم قال : « فليقع التحويل والتبديل في الصور في عين البشر . فلاح يعاين ح » اي الحق ، تعالى ! « الا من حيث العلم والمعتقد » اي على كيفية الصور العلمية والاعتقادية ؛ فلا تعاين حقيقته كما هي . « والله أجل وأعزّ من ان يشهد » كما هو !

(٢٢٧) انظر مصادر هذا النص في التعليق المتقدم رقم ٢٤٢ .

(٢٢٨) قارن هذا بما تقدم في شرح التبريل رقم ١٧ عند قول ابن عربي : « والمائلون الى نور الشرح من حيث صفات لطائفهم » .

(٢٢٩) الفتوحات ١/ ٢٦٥-٦٦ . وذكرت هذه القاعدة تحت رصماً على شكل دائرة ، ثم شرح الشيخ هذه القاعدة بفقرة نقرة .

ث مبسوت ، W ، منوت ، P ، ثوت ، K ، ث الطائيف ، K ، الطائيف ، P ، الطائيف ، W .
ج الماخذ ، W ، المآخذ ، P ، المآخذ ، K ، ح ولا ، H ، علا ، K . ح نماين ، H ، سامن ، P .
د المعلم ، H .

(شرح) تجلّي الحيرة^{٢٢٠}

XXI

(٢١٢) يريد حيرة العقل في حصر وجوه المطلق وضبطها عند تجلّيها في سعة ظهوره وبطونه وجمعها. فتحيره، حالتها، في تردد بصيرته لضبط ما لا ينضبط، قال، قدّس سرّه:

«جلّ جناب الحق العزيز الأحمى» من حيثية ذاته المطلقة ووجوهها الاسمية، الغير المتناهية، «ان ب تدركه الابصار»^{٢٢١} فكيف «البصائر»^{٢٢٢} فلما عزّ على العقل إدراكه بالابصار والبصائر، في الطور الذي وراء العقل^{٢٢٣} - وصّف الحق «بالعزيز»، ليشعر بأنه في شرف ذاته، القاضى برفع المناسبة بينه وبين مدركه، عديم النظير، ومع شدة الحاجة اليه قليل الوجدان. ثم وصفه «بالأحمى»، ليشعر بأنه - تعالى - من حيثية اطلاقه الذاتي، أنزه وأعلى ان يتعلق به إدراك المدركين احاطة

(٢٢٠) أملا، ابن سوكين على هذا الفصل. «قال (الشيخ) في أصله المشرح: «جلّ جناب...» فقال في أثناء شرحه لهذا التجلي ما هنا معناه: لما قرئ عليه: «جلّ جناب الحق ان تدركه الابصار فكيف البصائر»، قيل: فاقم اشرف واصدق؟ فقال: الحس اصدق، فانه لا يخلط ولذلك اتخذه العقل دليلاً. فلا يقوم الدليل عند العقل الا ببرهان الحس، وهو البرهان الرجوي. وكذلك الاوليات، التي واسطة بين الحس والعقل. فلو جاز الخلط على الحس لما صح ان يكون صادقاً فيما يدل عليه. ولشرف الحس انتهى حكم التجلي اليه في الدار الآخرة. فقال عليه الصلاة والسلام: «انكم ترون ربكم كما ترون الشمس والقمر». ولما لم يكن بين الحق، سبحانه! وبين خلقه وجه من المناسبة أصلاً، ثم حصل التجلي في الحس، كالشمس والقمر - قامت الحيرة للعقل ولا بد. فتحقق هذا فهو بحر متسع! والوسائط (الأصل: الواسط) في التجلي، في دار الدنيا، هي ثلاث: الحس والعقل والطور الذي هو وراء طور العقل. وجميع هذه المدايك يدركها البصر في الدار الآخرة. فيكون التجلي في ذلك تجلياً بصرياً [الأصل: تجلّ بصري]. فالبصر أحسن نسبة من النسب جميعها على هذا الحكم، [مخلوط الناتج ورقة ٨ب]. -

(٢٢١) إشارة الى الآية القرآنية: «لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار...» سورة ١٠٣/٦ -

(٢٢٢) في مقام «الرؤية»، اشرف البصر على البصيرة؛ وفي مقام «المعرفة»: البصيرة على البصر. -

(٢٢٣) الطور الذي هو وراء العقل هو ادراك النفس الناطقة بذاتها بلا توسط الحواس الخارجية من حيث ان النفس الناطقة بذاتها جوهر روحاني مجرد ذاتي من طبيعتها الادراك والمعرفة.

١ + HK، -، ب + لا، -، ت تدركه K تدركه W، -، ث مكب W، مكف P، -
ج البصائر WP، -

ثم استبعد ، قدّس سرّه ! ان تتركه الابصار ، فضلاً عن البصائر .
فانه قدّس سرّه ! رجّح الابصار على البصائر ، حيث قال : « ان
البصر في إدراكه اصدق ، فانه لا يغلط ولذلك اتخذ العقل دليلاً . فلا
يقوم الدليل المحقق ، عند العاقل ، الا بالبراهين الحسية ، وهي البراهين
الوجودية . فلو جاز الغلط على الحس لما صح ان يكون صادقاً فيما يدل
عليه . ولذلك انتهى حكم التجلي في دار الآخرة اليه ، فقال ، صلى الله
عليه (وسلم) : « انكم سترون ربكم كما ترون الشمس وترون القمر »^(١٣١) .
والوسايط في التجلي ، في دار الدنيا ، ثلاثة ح : الحس والعقل والطور
الذي هو وراء العقل . وجميع هذه المدارك ، يدركها البصر في الدار الآخرة .
فبكون التجلي ، في ذلك الموطن ، تجلياً بصرياً . فالبصر اخص نسبة من
النسب جميعها ، على هذا الحكم . - هـ - هكنا املاه ، قدّس سرّه^(١٣٢) !
(٢١٣) فلما عزّ ان تقبل ذات الحق ، من حيث اطلاقها وجوهه
الغير المتناهية . [42b] الضابطة العقلية - قال :

« فاقامهم في الحيرة » حتى عرفوا ان لا محيد لهم عنها ! « فقالوا : زدنا
فيك تحميراً ! اذ لا يحتملهم الا بما يتجلى لهم » اي من وجوه اطلاقه . -
والباء في « بما » للسببية . - فهم ، بما في قوتهم من السعة والسراح والاطلاق
يحبسون ان في قوة عقولهم ان تغفر بالاحاطة كشفاً وشهوداً .

« فيطمعون د ضبط ما لا يضبط فيحارون : فسوالهم في زيادة
التحير ، سؤالم ر في ادامة التجلي ز »^(١٣٦) والله يقول الحق ويهدي السبيل !

(١٣١) انظر من جهة الرواية احاديث الرواية في كتاب الشريعة للأجري ٢٥١-٢٧٧ .
ومن جهة الدراية والعقيدة ، الطبقات ١/٢٢٩/٢٢ ، النقيضة ٣/٢٤٢/٥٠ ، ١٢/١٢١٤/١٣١٤
المناقب ١٧٣ ، المعتمد ٧٩-٨٥ ، الفتنية ١/٧٤ ، النقيضة الواسطة . -

(١٣٥) راجع نص املاه ، ابن سوككين في التلخيص المتقدم رقم ٤٣٠ .
(١٣٦) انظر الفتوحات ١/٢٧٠-٧١٤-٧١٥/٧١٥-٧١٦/٧١٦ ، ٥٤١/٥٤١ .
(فهرس الاصطلاحات مادة : حيرة ، حيرة المصدي) . - وهنا يميز ابن عربي بين لوتين من الحيرة .
حيرة الجبل وسيرة الرفان ! والحيرة الاولى تورث الارتباك والالام وتولد اليأس . ومن هذا اللون ،
وعلى نحو راق ، حيرة الفلاسفة الذين يستندون على الفكر وسنده في فهم طبيعة الوجود اذ حصرو .
ويسميه الشيخ الاكبر ، اصحاب الطريق المستطيل . وسيرة الرفان هي الناشئة عن رؤية الحق
في كل شي : اي رؤية الوحدة في الكثرة والكثرة في الوحدة والاولية في الآخرة والآخرة في
الاولية ، لا من جهتين متضمتين بل من جهة واحدة . واصحاب هذه اخيرة يسيم الشيخ :
اصحاب الطريق الدائري . (انظر خاصة المفصوص : نص نوح) . -

ج الاصل : لكه . - خ تحير لم ، H ، تحيرم ، K ، تحير . - د و ، HK . - ذ سؤالم ، W ،
فسؤالم ، P ، فسؤالم ، K . ر سؤالم ، KPW . - ز الحل ، K ، البحل ، P .

(شرح) تجلّي الدعوى^(٤٣٧)

XXII

(٢١٤) جعل ، قدّس سرّه ! هذا التجلي كالقسطاس لتحرير دعوى من قام ، بين اهل الكشف ، بدعوى الظفر . اذ مقتضاه القيام بالتبصر في المواجد والاذواق وتصحيح منتقدها من مزيفها ، على التحرير . ولذلك قال :

(٤٣٧) املا ابن سودكين عل هذا الفصل . « قال (الشيخ) حققنا الله بحقايقه في اصله المشروح : « قل لمن ادعى العلم » فقال في اثنا شرحه هذا التجلي ما هذا معناه قوله « ان صار لك الغيب شهادة فأنت صاحب علم » ، اي مما أدركته بالفكر والتأمل بالبصيرة ، ان أدركته بالبصر فأنت صاحب علم . وعند المحققين ، ان كل موجد جابر ان يدرك بالحواس ، لان دليل الرؤية عنه المحقق هو الثبوت . فمما كانت له عين ثابتة في نفسه صح ان يراه البصر . وسواء في ذلك ما وجدت عينه او لم توجد بما سبيله ان يسجد أو (الاصل : و) ما يتصف بالوجود ولا يصح ان يدخل في مادة . كل هذه الأقسام يصح عند الحق رؤيتها بالحواس . فغلة الرؤية الثبوت واستمداد المرئي ان يكون مرئياً . ويبيّن ان يعرف الفرق بين البصر وآلة البصر ، التي هي الجارية الحسية . فالبصر هو القوة الباصرة التي تكون للنفس ، سواء كانت نسبة أو غير نسبة .. لكنها عندنا هي ذات النفس لا أمر آخر . وينبأها نسبة لتكون اللب حدية . وهي [٤.9a] أثرت نسب النفس . ومن شأنها عندنا ادراك المحسوسات سواء كانت لها جارية أو لم يكن . والحكمة يقولون [الاصل : نقول] : « من فقد حسا فقد فقد علماً » . وهذا لسان المادة ، ولنا نقول به . فان طريقتنا خرق المألوف التي [الاصل : الذي] اعطاهما للكشف . غير ان المادة حكمت بالادراك بواسطة الجارية . ونصروا اصل الكشف بالطور الآخر الذي وراء طور العقل وهو خرق [الاصل : انحراف] المادة ، فادركوا بغير هذه الوسطة . فالفهم ! - فتي أدركت الايمان الثابتة ، التي ليست في مواد ، بصرك فأنت صاحب العلم الصحيح ، لكذلك أدركت بالحواس الذي لا يكذب ، وكان أدراكك في موطن منزّه عن المواد التي تستصحب الغلط (اذ الغلط) نتيجة المواد . -

« وإذا تقرر هذا ، فاعلم اذن (الاصل : اذا) ان المدرك واسع وهو النفس اللطيفة ومعينها حساً لنسبة ما ، وحقاً لنسبة ما : لاختلاف الحقائق وتباين آثارها . - واما قوله رضي الله عنه ! في الأصل المشروح : « وان ملكك الاخبار عما شاهدته » بالحواس من الايمان الثبوتية واليقينية « فأنت صاحب اليقين السلمية » . اي انه لا يصح الاخبار حتى يكون عندك معناه ، ولا تصح العبارة عنه الا بقوة أخرى تكون فعالة [الاصل : فاعلة] في التوصل الى نفس أخرى قابلة . فلا تملك الاخبار حتى تملك الانفعال ، لانك لا تتغير ، إلا من عند استعداد لقبول ما حصل عندك ، فحينئذ تفعل فيه بقوتك وتجلي اليه ، بطريق الاخبار ، ما تجل لك بطريق الرؤية . فينتجلك ذلك في نفس [الاصل : النفس] المنفصل [الاصل : المنفصلة] فيه . فتساوي في المشهد وان اختلفت طرق [الاصل : اختلفت طريق] المدرك [الاصل : المدرك] . وإذا تحقق هذا المعنى في النفس من كونه معنى [الاصل : معناه] ، حينئذ تصح له الأسماء في عالم الاصطلاح ما شئت ما تتراعى عليه انت والمخاطب . - واما قول الامام الزايع ، الذي من الله على بارئ كامل من حقايقه بشهادته بذلك وشهادة هذه الحقائق

« قل لمن يدعي العلم الحق » اي (العلم) المأخوذ بالحق في الحق . بقوة « كنت سمعته وبصره »^(١٣٧) . المصون من الشبه المضللة ؛ - « والوجود الصرف » من حيثية شهوده في التعينات الحكيمة بحسبها ، والحكم عليه بأنه في الكل عين واحد ؛ « انه صار لك الغيب » المدرك بالبصيرة المكتحلة بأنوار التجليات الالهية ، من المعقولات على اختلاف طبقاتها ؛ « شهادة » اي كالمدرجات بالبصر . لا يحتمل إلا صدقاً . - واما قولي : « كالمدرجات بالبصر » - بكاف التشبيه - فتقريب وتوصيل للانفهام النازلة . واما عند المحققين ، فدليل الرؤية مجرد ثبوت العين . فلهذا كان الشيء عيناً ثابتاً في نفسه ، سواء كان قبل وجوده أو بعده - صح ان يراه البصر . - وليس مرادهم بالبصر الجارحة الحسية ، بل هو قوة الباصرة لذات النفس ، عند تجوهرها وتيجرها وتجردها . وهي من شأنها إدراك المحسوسات ، سواء كانت لها جازحة أو لم يكن^(١٣٨) . وهذه القوة فيها من أشرف نسبها . وإنما اعتبرناها نسبة ، فإنها من حيث كونها زائدة على ذات النفس ، علمية وليس في الخارج إلا ذات النفس . فهذا المدرك وراء طور العقل . - فإنها (= النفس) لا تدرك المبصرات إلا بالجارحة الحسية عادة . وإدراكها في عين الثبوت خرق العادة . ومن هنا حكموا على براءة الحس من الغلط . إذ الغلط إنما يطرأ على مادة الجارحة ومادة المرئي ؛ ولا مواد في ثبوت عينه ولا في النفس المدركة ايضاً بقوتها الذاتية . فافهم !

فإذا ادركت النفس في تجردها وتجوهرها مقام هذا الاحساس ، « فالتفت [f. 43a] صاحب علم » لا يحتمل يقينه عند توارد الشبه وتعارض الادلة ،

الساوية بالنسبة المحققة ، التي بين العلم الاكمل والروح المحفوظ ، يشهدا المقربين ، في قوله : « وان حكمت على ما علمت وطاينت بما [الاصل : ما] تريته فالتفت الحق » اي ان دليل ذلك ان تنفذ أوارك في اشهدته وصار منفصلاً لك ، متأثراً عن ارادتك ، ليس له قوة يمنعها عن نفوذ أوارك فيه . حينئذ تتحقق [الاصل : تحقق] (بالحق) لظهور دليلك في نفس الأمر . - وبالله العون والتأييد ! [مخطوط الفاتح ورقة ٨١٩-٨٢٠] . -

(١٣٧) إشارة الى الحديث القمسي الذي تقدم ذكره مراراً : « ... فلذا سمعيت كنت سمعته الذي يسع به ... » (وانظر ما تقدم تعليق رقم ١٨٦-١٩٠) .

(١٣٨) يرى ارسطو واتباعه من المشائين انه لا يمكن التعلم أو الفهم من غير الاحساس فان المعلوم حاسة محروم من المعارف المطلقة بها... وان الشيخ اذا استعاد عيناً جيدة البصر ابصر كما يبصر الشاب ... (انظر كتاب « في النفس » لارسطو ، ص ٢٠ نشر باري) .

كثيرين من علم وجود النهار بشاهد الحس ؛ فلا يقدح فيه توارد الأدلة على كونه ليس بنهار . -

والمنتقد من هذا الاصل ان المدرك في عين الوجود واحد ، ولكن تختلف نسب إدراكه نظراً الى المدركات المختلفة وآثارها المتباينة ، فنسبة منها ، يسمى مبصراً ، وبأخرى ، سامعاً ، وبأخرى ، عاقلًا^(٢١٣٨) .

(٢١٥) « وان ملكت الاخبار عَمَات شاهدهته » من الاعيان في عين ثبوتها ببصرك ، « فانت صاحب العين السليمة المدركة » مشهوداتها وراء طور العقل . فان لم تملك الاخبار ، بفوزك بلغات السكينة ، الموضوع لتقرير ما شاهدهته ، في عالم الثبوت ، بحسبك - يتعنر عليك تأديتها على وجه يعقل ويفهم . فان اعطيت اللغات الوافية ببيانها ، السالمة في تأديتها عن موارد الشبه - فانت صاحب العين السليمة من نقصان ، القاضي بالعجز عن تأديتها . كما هي المدركة ما يعبر به عنها ، حيث اعطيت المعنى التام ، في طور وراء العقل ، مشاهدة حسية ، و (اعطيت ايضاً) العبارة الوافية لبيانها وتمييره تملكاً .

(٢١٦) « وإن حكمت » على الموجودات العينية بتصرفاتك الباطنة والظاهرة ، « على » مقتضى « ما علمت » منها في عالم ثبوتها عند مشاهدتك الحسية إياها ، « وعانيت » انفعالها لحكمك عليها ، « بما ج توبده » وتأثيرها عن ارادتك وانجذابها إليك بطواعية لا تزاحمها الأنفة ، وجرى ح معك على ما حكمت به « جرى الحديد نحو المغناطيس » ، « فانت الحق الذي لا يقابله ع ضد » وذلك لظهور دليلك في نفس الأمر وتصرفك فيما تريد كما تريد بالحق ؛ او تصرف الحق بك فيما يريد لما تريد . وعلمك حالئذ بهذا التصرف ، على نحو علم الحق به من غير زيادة ونقصان . فلا يقع إلا ما تريد ، بلا مزاحمة ضد ومقابلته . فافهم !

(٢١٣٨) يحشد الشارح كثيراً في هذه الفقرة على املاء ابن سودكن التقفم في تطبيق رقم ١٤٧ . -

ت عن ما W . - ث + باي نوع كان من الاغبيارات HKW . - ج ما HK . -
ح وجرا W . - يقبله H ، يقبله K ، يقابله P . -

(شرح) مجلتي الانصاف^(١٣)

XXIII

(٢١٧) وهو ان تنظر الى متعلق طلبك انه الحق من حيث هو ،
او الحق لغرض لا يحصل إلا منه . فان كان الثاني ، فالطلب معلوك والوصلة
والجمعية علة . فانك ، في نهاية طلبك : واصل الى غرضك لا الى الحق .
وان كان الأول ، فلصحة وصلك وجمعك علامة ونتائج . فعلامتها ، وجود
الاخلاص وفقد الطمع في عبوديتك له ، حيث لا تعرف لك فيها مطلوباً
غير الحق . ولذلك قال (تعالى !) : ﴿ وما خلقت الجن والانس إلا
لعبدون^(١٤) ﴾ [٤٩٥] وأما نتائجها ، فالاشراف الموهوب على أحوال
النشأت^(١٥) وما فيها من الحوادث الجمة ، مع اختلاف طرقها وفنونها .
(٢١٨) قال ، قدس سره : « ادعيت الوصلة^(١٦) وجمع الشمل^(١٧) »

(٤٣٩) املاه ابن سودكين على هذا الفصل . « قال الانام في الاصل المشرح : « ادعيت
الوصلة » فقال في الشرح : انما اخاف عليك ذلك لانك ان طلبته لطفه قائماً وصلت
الى غرضك منه : فاصبحت اليه . وإن كنت طلبته له وتحقق بهذا المقام ، فأنت الواصل اليه حقاً .
وطلب الحق الحق هو ان تميدته وتمرنه كما قال : « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » .
فاستغل الماريف بما طلب الحق منه لا لطفه أخرى . وأما الغير (غير الماريف) فأنما عبده
ليحصل له من تلك العبادة حكمة [الاصل : حقة وكلها مخطوط فيينا والتصويب من مخطوط
برلين] وبايعة تصل اليه منه ، فقامت العلة وبه الاخلاص ويريد [الاصل : بوجه] الطمع .
ولو لم يقصد العبد [٤٩٥] من الحق الا انشاء الحق عليه لكان طلب العبد لثبات علة وعدم
اخلاص . فاعلم ! - وتحقيق المسألة ان لا يفرق بك امر زايد على العبادة ، بل تكون فرداني
المقصد لكمال عبوديتك التي اشرك الحق تعالى أنه خلقك لها . فانصف ! وانتظر إن رأيت
عندك امراً ثانياً زائداً على هذه الوحدة في التوجه ، فاعلم ان الزايد علة . فتحقق رشد ، ان شاء
الله تعالى ! - ثم قال في الأصل : « فالأكيان يحدث مع الانفاس لا اطالك بمرزبتها ، بل
مشارك الحوادث الكبار » الفصل الى آخره . قال : لا اطالك باسمائها الكونية الطبيعية ، بل
مشارك الحوادث الكبار التي تهز اليه النفوس الساكنة قبل حلول اوائه . هل أترك به النبا العظيم ؟
اي الاخبار . ثم قال : « على لسان الملك الكريم » بطريق مخصوص ، وذلك حكم الانبياء ،
عليهم الصلاة والسلام ! (او) « من طريق محادثة القديم » ، وهو مقام كبار الأولياء ،
الآخذين من عين الحق . فان كان هذا المياري معيارك فالزعم ، وهو الأخذ عن وجه الحق لا
عن وجه الكون . - وأما اعلم ! - [مخطوط الفاتح ورقة ١٩ - ١٩ب] . -

(٤٤٠) سورة ٥٩/٥١ . -

(٤٤١) الوصلة واحدة الوصل . ويطلق الوصل في عرف الصوفية المتأخرين على معان :
(١) على التبعين الأول ، الذي هو الوحدة الحقيقية الوصلة بين الخفاء والظهور ؛ (٢) على

١ الاصل : النشأت . - به ادعت KW ، ان ادعيت H . -

بالحق ، « اخشاف عليك ت ان يكون جمعك^{١١٢} بك » لوجود
طمعك من الحق ما فيه حظك ، الصارف بوجهك عن الحق اليه ،
« لاجمعك به » اذ علامة هذه الجمعية فقد الطمع ووجود الاخلاص
المصحوب لعبوديتك ؛ « لنقول : قد وصلت : وانت في عين الفصل^{١١٣} ! »
لوقوفك مع حظك في الطلب . - « ونقول : اجتمعت ، وانت في عين
الفرق^{١١٤} ! » حيث حببك الكون الذي هو مطلوبك . اذ ذلك ،
عن الحق . فحاول انت في نفسك ماذا تجده فيها .

سبق الرحمة المعبر عنها بالهبة ؟ (٣) على قسوية الحق للاشياء ... قال الامام جعفر الصادق :
من عرف الفصل من الوصل والحركة من السكن فقد بلغ قرار التوسيد ... (١) عل فناء
العبد عن اوصافه وظهوره بارصاف ربه - ثم هناك « وصل الفصل » و « وصل الوصل »
(لطائف الاعلام ورقة ١٢٧٩-١٢٨٠ ب) . - راجع الفتوحات ايضاً ١٣١/٢ و ١٨٠٠ واصطلاحات
ابن عربي مادة : « الوصل » ؛ وننقل السائرين باب « الاتصال » من قسم الحقائق . -

(١٤٢) الجمع له عدة معان عند الصوفية : (١) « يشيرون به الى حق بلا خلق ؛
(٢) اتهايل النفس على العالم القمسي ، مشتقاً به عن العالم الحسي ؛ (٣) اجتماع الهبة على
عبادة الحق ؛ (٤) الاشتغال بشهود الله عما سواه ... » (لطائف الاعلام ورقة ١٦٣) .
وعند ابن عربي ايضاً يطلق الجمع : (١) على الحالة التي يشعر فيها الصوفي بوحده مع الحق
وفناءه بها عن نفسه . وفي هذه الحالة تقطع يمتحار الله وحده هو الوجود الأرواح (والجمع هنا
يقابل الفرق ؛ - (٢) ويطلق الجمع ايضاً على الذات الالهية نفسها من حيث هي في اسمائها
وصفاتها لا من حيث هي في مظاهر الوجود الخارجي (والجمع هنا يسمى مقام الجمعية الالهية) ؛ -
(٣) ويطلق الجمع ايضاً على الوحي قيل زوله الى سماء الدنيا أو الى سماء خيال النبي المبدع
(راجع الوحي هنا يقابل مقام تفصيله ، اي زوله تجريباً) ١ - (٤) واخيراً ، يطلق الجمع
على العجبة القصوى من تركيز القوى الانسانية ، حيث يوجه الانسان همه نحو شيء فينمحل
له الشيء ، سواء كان ذلك في العالم الارضي ام في العالم السابري : « ان الأجرام السابرية تنفعل
لهم النفوس اذا اقتربت في مقام الجمعية ، وقد عاينا ذلك في الطريق » (فصوص الحكم : فهرس
المصطلحات مادة الجمع ، الجمعية الالهية ، مقام الجمعية) وانظر ايضاً الفتوحات ١٣٣/٢ ،
٥١٨-٥١٩ ؛ وننقل السائرين : باب الجمع من ابواب النهايات . -

(١٤٣) الفصل بمعناه المنطقي هو المقول على كثيرين مختلفين بالنوع في جواب اي شيء
هو (انظر منطق الشفاء مقالة اول) ، ومعناه الصوري هو فوت ما ترجوه من محبوبك
اي تميزك عنه بعد حال الاتحاد (انظر اصطلاحات ابن عربي ولطائف الاعلام ورقة ١٣٤
والفتوحات ١٣٢/٢ ، ١٨٠-١٨١ وننقل السائرين : باب الانفصال ، آخر قسم الحقائق) . -

(١٤٤) الفرق والفرق : ضد الجمع ، كاللفصل بالنسبة الى الوصل . وفي اصطلاحات
ابن عربي : الفرق اشارة الى خلق بلا حق ؛ وقيل هو مشاهدة العبودية . واحياناً يطلق الفرق
على حال الصحو الذي يعقب الجمع وعندئذ يدرك الصوفي الايمان متميزة عن الحق وانها مجال
له . وانظر ايضاً لطائف الاعلام ورقة ١٣٤ والفتوحات ١٣٢/١ والقصص (فهرس
الاصطلاحات ، مادة الفرق ج ١٦/٢) .

ت عالمك W ، ملكك K ، ملكك P . - ث الفرق HK . -

« هذا المحكّ والميزان » لتحرير ما أنت عليه من الوصل والفصل والجمع والفرق . « لا تغالط نفسك في هذا المقام » القاضي بتحقيق الحق وتمييز الكذب من الصدق . — « وهو » أي هذا المقام إنما « يشهد » حيث وجودك متعلقاً بفرضك ، « بالبراءة ح منك » أي براءة الحق منك ، عند تقلبك عنه إلى ما سواه .

(٢١٩) ثم شرع . قدّس سرّه ! بعد استدعائك ، بالحكمة والموعظة الحسنة ، إلى محل الانصاف ، في بيان ما يستلزم مقام الوصلة والجمعية من النتائج فقال : « الأكوان تحدث مع الانقاس » يريد الأكوان الحادثة ، في عوار الكم والكيف ، على انحاء شتى ، حيث كانت جزئيات لا تنحصر ، « لا أطالبك بمعرفتها » على ما هي عليه من خير وشر ونفع وضر . فإن إلغاء هذه المعرفة ، ربما لا يقدح في مقامك وحالك . بل أطالبك بمعرفة « معيارك » الحادث الكُبَارُخ » في النشآت الكلية . « الذي تهتز إليه النفوس الساكنة » شغفاً وشوقاً ، « وتطيش له القلوب الثابتة » في عرصة الظفر بمشاهدة الحقائق وكشف أسرارها الغامضة ومطالبها العالية . بحكم خرق العادة ؛ « قبل حلول أولائه » أي أوّل الحادث الكُبَارُخ ؛ فإن كنت بمن ظفر بنتائج الوصلة والجمعية « فهل سأتاك به » أي بالحادث الكُبَارُخ « التباءض العظيم » المرتفع عنه احتمال نقيض الصدق ، المشتمل على العلم بأحوال المعاد وتفصيلها ، وبالملاحم المهولة والوقائع الخفيفة المهلكة ، الحادثة في النشأة من العاجلة ، ونحوها . « على لسان الملك الكريم » يريد الاخبار على طريق الوحي . المختص بالانبياء والرسل « أي لم بأنك شيء من ذلك ، فإن هذه الأبواب مغلقة عليك . [٢. ٤٤٤] » أو « سأتاك » من طريق محادثة ط التنديم » يريد الاخبار من طريق الإلهام : المخصوص بالأولياء العظام ؛ أو من طريق المحادثة والمكافحة باللسنة القهوانية . وفي الحقيقة ، (الأولياء العظام) لهم الإشراف على الآفاق والأعماق والأوساط والأطراف ، بالشهود المستوعب « من غير أن تعرف حركة ظلكية ولا قراتات^١ A

(A) يتسم علم الفلك التدمي القراتات الدورية إلى ثلاثة أقسام : القرات الاعظم ، والقرات الأوسط ، والقرات الاسغر . فالقرات الأول ، هو الذي يقترن فيه زحل والمشتري ؛

ج فهو H . — ح بالبراء KW . — خ الكتاب H . د الاصل : النشآت . — ذ التي PW . — هـ Z . — ز السلفة H . — س حل KW ، فقد H . — ش النباء W ، النبأ P ، ك . — ص الاصل : النشأة . — ض زين H . — ط المحادثة HK . — ظ معرف H ، يعرف W . —

دورية» فانك اذا عرفت الحوادث من هذا الباب ، انما تكون من زمرة ارباب الرصد والتعاليم ، لا من اهل الوصلة والجمعية . فافهم !
فان « هذا » الاصل المذكور « معيارك » لتحقيق ما هو المراد .
« فالزمه ع » ولا تجد عنه .

ذلك يتفق به ٩٦٠ سنة . وهذا القران ، في نظرم ، بلون مجسود انقلابات عظيمة في العالم . اما القران الاوسط ، فهو الذي يكون فيه انتقال حدين الكوكبين ، في اقترانها ، من مثلث الى مثلث ؛ ويتفق ذلك في ٣٤٠ سنة . وحديث هذا القران يكون علامة لتبدل الملك والديول ، وانتقال الملك من قوم الى قوم ، ومن بيت الى بيت ... واخيراً ، القران الأصغر : يكون في كل ٢٠ سنة ؛ وهو يوجب تغير الأحوال في سائر الأقاليم او في بعضها . - (نظر رسائل اشوان الصفاء ١/ ٣٢٣) . -

ع فلازمه HK . -

(٢٢٠) لكل شيء نسبة ، صحتْ معقولة جامعيتها بينه وبين

٤٤٥) املاء ابن سديكين على هذا الفصل . وقوله في الأصل : «مشاهدة القلوب
اتصالها بالمحسوب اتصال تنزيه لا اتصال تشبيه» اي لا كاتصال الاجسام بالمجاورة ولا كاتصال
الاعراض بالجواهر . فاتصال الحق اتصال تنزيه ، لا يسأل عن ذلك الاتصال بكيف ، كما لا
يسأل عنه - سبحانه - بكيف . فاتصاله - تبارك وتعالى ! - هو نسبة خاصة . وإذا اتصل
به ، فلا يخلو اما ان يكون العبد هو الموصوف بالاتصال بالحق او الحق المتصل . فان كان
الحق متصفاً بذلك فقد وصف نفسه بالايثية . وان كان العبد ، كان وصف العبد التنزه عن

١ الاصل : شيء . -

وجوده المظهر له ، والحقايق التابعة له . فحقولية هذه النسبة ، بهذا الوصف ،

الايئية . فالتصال الحق تماثل بالعيد اتصال بظايره وايئته ، واتصال العيد بالحق سبحانه اتصال تزييه بلطيفه [الاصل: بلطيفه] التي لا يجوز عليها الانتقال لكونها لا ايتيه لها . ولما قال تماثل « وهو ممكن ايها كتم » ، وقال « ينزل [الاصل: ينزل] الى سماء الدنيا » : فلعننا ان هذه الحقيقة ، التي ينزل بها ، يكون معنا ، سبحانه ! فالعارف هو حيث كانت مرتبته ، فهو يعلم تفصيل المراتب ومن هو المتصل . فان كان الحق المتصل نسب اليه الاتصال ابتداء [الاصل: ابتداء] ، وان كان العيد المتصل ينسب اليه ذلك ابتداء [الاصل: ابتداء] . فالتصال الحق بالعيد هو من نسبة الايئية وزوله الى العالم . واتصال العيد هو من حيث التزييه وعدم الايئية . - ويشهد لاتصافك به ادلتك العقلية ، الشاهدة بالتزييه . ويشهد لاتصاله ، سبحانه ! بك ما شهد به لنفسه من الادلة السمعية . ولا يجوز للعيد ان يتأثر ما جاء [الاصل: جاء] من اخبار السع لكونها لا تطابق دليله العقلي : كاعتبار النزول وغيره ، لانه لو خرج الخطاب مما وضع له لما كان بالخطاب فائدة . وقد علمنا انه اول « ليين الناس » : انزل اليهم . ثم رأينا النبي ، عليه الصلاة (الاصل: الصلوة) والسلام ! مع فصاحتهم رسة عنه وكشفه ، لم يقل لنا : انه ينزل برحمة . ومن قال : ينزل برحمة ، فقد حمل الخطاب على الادلة العقلية . لان العرب ما تفهم من النزول الا النزول الذاتي . فان قال قائل : انه علي [10a] . مكان اذا نزل الى مكان ، قيل : انما يلزم هذا الدحل فيمن كانت ذاته جسداً ، فتمثلت بحكم عليه بأوصاف الاجسام . اما من كانت ذاته مجهولة فلا يصح الحكم عليها بوصف مقيد معين . والعرب تفهم نسبة النزول مطلقاً ، فلا تقيد بحكم دون حكم خصوصي . فقد قرروا عندها انه ، سبحانه ! ليس كذلك شيء . فيحصل لها المعنى مطلقاً منزهاً ، فتتحقق زيادة بسط فيه لطاوت الانهام وتقريب المعاني .

ثم قال الشيخ ما معناه . لما انتقل جبريل ، عليه السلام ! من مرتبته وأنفسه الى صورة دحية الكلبي [الاصل : الكلبي] في مرتبة عالم الخيال ، حكم عليه حاكم الصورة بالانتقال . وقال : وجبت جبريل في الخيال ، والحس صادق فيما شهد به من حيث هو . اما [الاصل : ما] الدليل العقلي المنصف فان له مدركا [الاصل: مدركا] آخر وراء [الاصل: وراء] مدرك الحس . فهو يسلم الى الحس مرتبته ويعتقه في شهادته ويدرك مدركا [الاصل: مدركا] أخرى ، هي من لوازمه العقلية المعنوية من حيث هو . فخططن ههنا ! - ثم ان العرب اطلقت الانتقال على الاجسام وعلى غير الاجسام . فالانتقال والنزول وجب الاحكام عند العرب معلوم ، تلحق بالذوات على حسب ما هي عليه للذوات . فذا اتصال العيد بالحق كان كما قال القائل : « فكان بلا كون لانك كته » . فالتصال الحق بالعيد ابتداء [الاصل: ابتداء] من غير قصد من العيد ولا توجه هو نزول الحق الى ايتيه العيد . واتصال العيد بالحق هو ان يهب الحق العيد طلبة ابتداء [الاصل: ابتداء] فيعطيه نسبة الطلب ؛ والنسبة انما تدرجها الطيفه من كونها عاقلة ، بيزة . فاذا قامت به نسبة الطلب الحق توجه اليه ، تماثل اوتجيباً خصوصاً عقلياً لا حسيّاً . ولتوجيهات العقلية منزلة عن الايئية فتصيرت مراتب الاتصال . والحمد لله رب العالمين ! -

« مزيد فائدة في تجمل « معرفة المراتب » . قوله : « مشاهدة الاعيان بالنظر من غير تقيد بمحاجة ولا بنية ، فالبصر والروية [الاصل: والروية] صفة اشتراك » . قال الشيخ ما هذا معناه . ان الحق ، سبحانه ! لا يتصف بروية [الاصل : بروية] . بلقلب ويتصف بروية [الاصل: بروية] البصر . لكون روية القلب انما تكون عن فكر وروية ، وهو منزّه عن ذلك . فاما نسبة البصر فقد انصفت بها ، سبحانه ! ولهذا [الاصل: ولهذا] علمنا ان البصر

تسمى مرتبة^{٤٦٦}. — وهذا التجلي ، من شأنه ب ان ينكشف فيه وجه
إضافة هذه النسبة المرتبة الى الحق — تعالى ! — بحسبه ، الى الخلق
بحسبه . ولذلك قال ، قدّس سرّه :

(٢٢١) «مشاهدة القلوب اتصالها بالمحجوب ، اتصال تزويه لا اتصال
تشبيه»^{٤٦٧} الاتصال ، نسبة لا تعمل إلا بين الشئين . واتصال التشبيه ،
كان اتصال الجسم بالجسم ، او العرض بالجوهر . فقتضى مرتبة الحق ،
التزوي عن الأين : فلا يسأل عن اتصاله «بكيف» ، ومقتضى مرتبة
العبد ، عدم تزويه عن ذلك . فان اتصال الحق بالعبد ابتداءً ، عن رحمة
وتعطف ، فاتصاله — تعالى — به انما يكون اذن بنسبة الأينية . اذ من
شأن الحق ، بما افاد لنا الخبر الصدق ، ان يتصف ، عند تحقق المنازلة ،
بصفات الكون . ومن هذا المهيح : «وهو معكم ابنا كنتم»^{٤٦٨} ، «و ينزل

طوراً وراء [الاصل: ورا] طور العقل ، لكن الحق اتصف به ولم يتصف بلبسة العقل .
وكان البصر والرؤية [الاصل: والرؤية] صفة اشتراك لانه ، تعالى ! وصف نفسه بها .
غير انه يقال : لم يرد بها نسبتان محقتان ؟ [الاصل: غلغلان مشغوب عليها وبصححة
، «محقتان» عل الحاشي بقلم الاصل ، وكذلك نسخة فيينا] فلهذا جواب . — فحق شهادته
بالبصر من حيث يشهدك : فهو يرى نفسه بك ، لا انت ، وتتصف انت عند ذلك بالعلم .
فهو بالنسبة التي يرى نفسه بنفسه ، كذلك يرى نفسه بفعله . واذا شهدته بقلبك من حيث
لا يشهدك ، فهو في هذه الحفرة يتجل لك من حيث لا يشهدك . والتجلي الأول شهادته فيه
من حيث يشهدك . فشهد القلب بيقينك وشهد البصر بحركتك ويقينك . وكذا جله في «سبحات
الوجه» انه ، سبحانه ! «لو كشفها لاحرق ما ادركه بصره»^{٤٦٩} — [خطوط الفاتح ورقة
١٠٠-١٠١] .

(٤٦٦) قارن هذا التعريف الخاص للمرتبة بما يذكره صاحب «لطايف الاعلام» من
المطاني المختلفة للمرتبة بحسب اقسامها المتعددة : «مرتبة ظهور الاسماء ، مرتبة الالوهية ،
المراتب الكلية ، مراتب القرب ، مرتبة الجمع والوجود ، مرتبة اسدية الجمع ...» (من ورقة
١٥٣ب-١٥٨) .

(٤٦٧) التشبيه والتزويه ، المستملان كوسفين للاتصال في هذا الفصل ، هما في منجبه
ابن عربي يقابلان التفييد المطلق والاطلاق المطلق بمناهما الفلسفي . فالتشبيه هو تجل الحق تعالى ،
من غير حلول ولا تجسد ، في صور الموجودات الخارجية من حيث هي مجال لظهوره في مسرح
الوجود . والتزويه هو تجل الحق تعالى لنفسه بنفسه ، بعيداً عن كل نسبة . انظر الفصوص :
فص نوح : وفص ادريس .

(٤٦٨) سورة ١/٥٧ . —

ب الاصل : شأنه . — ث الاصل : اجتأه . —

ربنا الى السماء^{٤٤٩} و«الله يستهزئ بهم»^{٤٥٠} و«آخر وطأة ج :
وطأة ح الله بوج»^{٤٥١} ونحوها . - ولكن (هنا) اذا كان اتصاله - تعالى -
بظاهر العبد في جهة ابنيته . وأما اذا اتصل - تعالى - ا - بلطفته ، التي
لا تقبل الانتقال والأين ، فاتصاله - تعالى - ا - بنسبة تنزيهه ، لا
غير . - وان اتصل العبد بالحق ابتداءً ، فاتصاله به بنسبة التنزيه : فانه
لا يتصل به - تعالى - ا - إلا بعد تجرّده عن المواد الاينية . وقد أوساً د
الى هذا الاتصال ، قدّس سرّه ا بإعلاء لطيف ، حيث قال^{٤٥٢} :

«فكان بلا كون لانك كنته»

مع ان معنى هذا الاعلاء ارفع من معنى الاتصال . فان العبد ، على
مقتضى هذا الاعلاء ، إنما تجرد عن كونه مطلقاً . وشرط معنى الاتصال ،
تجرّده [٢. ٤٤٥] عن المواد فقط . - الى هنا ، ما ذكره^{٤٥٣} - قدّس سرّه ا
من أحكام مشاهدة القلوب بيصايرها المجلوة .

(٤٤٩) هذا جزء من حديث قديم مروري عن أبي ذر الغفاري انظر شرح النووي
لصحيح مسلم ١٠/١٠ (وهو من جملة احاديث الاربعين النووية انظر شرحها السيد
التفتازاني ٨٢) رسالة في الاحاديث القدسية لمولانا القاري ٥-٦ ، وفتاوى ابن تيمية ١/٢١٨ ،
٣٣٧ وكتاب الايمان لابي بطة ٥٧ (نص عربي) ؛ وكتاب الشريعة للآخري ٣٠٦-٣٠٧ .
اما معاني النزول من الوحيّة المفاتيح والكلامية فيراجع خاصة كتاب الشريعة ص ٣٠٦-٣١٤
والطبقات ٢/٢٩١ ؛ والطبقات ٢/٥٣٢ ؛ والمعهود ٤٥٥ ؛ والبراهمية ١٧ . -

(٤٥٠) سورة ١٥/٢ . -
(٤٥١) ولي رواية اخرى : «آخر وطأة وطقها الله لوج» انظر لسان العرب مادة :
وج ومعجم مقاييس اللغة لاحد بن فارس ٦/٧٥ . ووج «بله الطائف او واد بنيت فيه الطائف
(انظر معجم البلدان عند ذكر الطائف وانظر ايضاً : Le Prophète de l'Islam, I, 317
والحديث يشير الى غزوة الطائف ، التي كانت في شوال سنة ثمان للهجرة . انظر زاد المعاد
١/٢٦١-٢٧١ . -

(٤٥٢) ليس ابن عربي هو القائل كما يرى الشارح بل هو لغيره . وقد ورد هذا المثلث
كامل في الفتوحات ١/٥٨٨ ، ١٣٧ ؛ وكتاب الازل لابن عربي ٥ ؛ وكتاب الكتب له ايضاً
٢٢ ؛ وكتاب المسائل ١٦ ؛ ورجحان لسان الحق (= شرح لاسماء الحسن) لابن رجبان ،
مخطوط باريس رقم ٨٢٦٤٢ / ٣٢

وفي كل هذه المراجع لم ينس على اسم القائل . نعم جاء في مخطوط «جلوة الاصطلاح
وحقيقة الاجتهاد» الممزو الى ابن عربي ، ان قائل هذا الشعر هو الصوفي ابو عبيد الله محمد
القرشي (انظر نسخة Yale Uni. Landberg II, 64, fol. 28b-29a)
(٤٥٣) انظر نص ذلك في املاء ابن سوككين على هذا المصنف في التعليل المتقدم رقم
٤٤٥ . -

ث الاصل : يستهزئ . - ج الاصل : وطأة . - ح الاصل : وطأة . - غ الاصل :
ابتداءً . - د الاصل : اوسى . -

(٢٢٢) «و» أمّا «مشاهدة العيان» فهي «النظر» بالبصر «من غير تقييد بمجاجة» حسيّة «ولا بنيّة» مادية انسانية ، فان النفس من شأنها ادراك الشيء بالبصر ، بمجرد ثبوت عينه في غيب العلم ، بخلاف العادة . في طور وراء طور العقل ، كما ذكرنا نزراً من ذلك ، من قبل^(٤٠٤) .

«فالبصر والرؤية» به «صفة اشتراك» بين الحق والانسان ، ولكن ابصاره - تعالى - على وجه يغير ابصار الانسان . ولذلك قال : «وان كان» ليس كمثل شيء^(٤٠٥) - فهو ر «السميع البصير»^(٤٠٦) ولذلك حصر ، بعد تنزيهه «بليس كمثل شيء» ، صفة السمع والبصر ، الذي هو محل نوع الاشتراك ، بتقديم ضمير الفصل على نفسه - تعالى - قطعاً لنوع الاشتراك .

(٢٢٣) «و» - أمّا «القلب» في مشاهدته بالبصيرة ، «فهو» ز صفة س خاصة لك «فان رؤيته بالبصيرة ، انما تكون بمخالطة الفكر والرؤية» وهو - تعالى - منزّه عن ذلك . فيها تظفر بمشهد العيان «فكشفته بالبصر» فانما تشهده بعصره «من حيث لا يشهدك» ص «بصره» ، فان مقابلة المبين توجب فناءك وذهابك . ولذلك قال ، قدّس سرّه :

«فشهد القلب يقيك ومشهد البصر يحرقك ويغنيك» قال ، صلى الله عليه ! في سبحات الوجه : «لو كشفها ، لأحرقن ما أدركه بصره»^(٤٠٦) . فافهم ! ولا تكن كمن لا يمس ولا يفهم !

(٤٠٤) انظر ما تقدم تجلي رقم ٢١ و ٢٢ .

(٤٠٥) سورة رقم ١١/١٢ .

(٤٠٦) انظر شرح الاحياء ٧٢/٢ - ٧٣ وسنن ابن ماجة ١٤/١ والمرآة القشيري ٤٧ وسفينة الراغب ٢٩٢/١ - ٣٠٠ .

ز والرؤية W ، والرؤية KP . - و وهو HK . - ز HKW . - س فصفاً W .
ش - + P . - ص + فيكون بصره لا بعصره وتشهده بالقلب من حيث لا يشهد HKW .

(شرح) ٢٥٧ مجلتي المقابلة

XXV

(٢٢٤) يريد مقابلة ما له صلاحية المرتبة في الانسان : تارة للحق وحقيقته ، وتارة للخلق وأحكامه . ولذلك قال :
« اذا صلت مراتك ا » اي حقيقتك القلبية (٢٥٨) ، القائمة - من

(٢٥٧) اعلاه ابن سوكين حل هذا الفصل . « قال في اثناء شرحه لهذا التجلي الذي يقول فيه : « اذا صلت مراتك [f. 10b] وكرمت زباجة ومل زغبائك وما بي لك سوى الحق في كل ما يتجلى لك ، فلا تقابل بمراتك الا حسرة ذات ذاتك » التجلي ، ال اشعر . - فقال ما هذا مناه . سفر المرأة [الاصل: المراه] عبارة عن علو باطنك من الخيال . وفيه مرتبتان : اسداه ترتب الخيلات بطريق الفكر ، وهذه المرتبة حرام على المريد خاصة ، فانهم ليسوا من اهل الفكر ، وانما الفكر لاثاث الرجال وم الفلاسفة واهل الارصاد . - راما المرتبة الثانية من الخيال فهو قلمه لصور المحسوسات من خارج . فاذا صلت النفس عن هاتين المرتبتين ولم يكن لها سلطان على الباطن ، يتصف هذا الباطن بالصفاء ويتحقق علوه ويتأهل لتلقي المعالي المحررة ويتجلى له حقيقة ذاته . ولصاحب هذه المرتبة اختيار يختار به باطنه ، ليرى هل صحت له هذه المرتبة وتحقق بها ام لم [الاصل: لا] تصح له ؟ فوجه الاختيار ان يقلب وجه مرآته [الاصل: مراته] في الاكوان . فاذا فعل ذلك أرئتست في مرآته [الاصل: مراته] صور الاكوان بمنطقاتها واحكامها : تتجلى له عوالم الخلق واحوالهم ، فيتكلم عليهم بذلك ، فيظهر الأمر حقاً [الاصل: حق] كما شاهده ، فيصح عنده ذلك . فان اختبره الحق ، نال ! وقال له ، ليا كشف [الاصل: كشفه] من الكون ، ليس الأمر كما كشفت . فليثبت صاحب هذا المقام . وليلزم ان هذا اختيار من الحق له لينظر ثباته . وليبين [الاصل: وليبين] حل قطعه . - ولينظر ايضاً ، صاحب هذا المقام ، ال صور الاكوان حل لها تأثير عنده ، بحيث تفرقه ام لا ؟ فان لم يكن لها عنده تأثير ، ولا فرقت محله - فهو محقق في المقام . وان تأثر ، فاحقق به . فليشرع في تنمية مقامه . - ومن علامات صاحب هذا المقام ، انه اذا وجد عنده شهوة التفاح مثلاً ، أو امرأ لا تقتضيه مرتبته ، فهو يعلم ان هذا خاطر لغيره ، قد تجل في محله ؛ فهو ينتظر صاحب الخاطر . فلي رآه [الاصل: رآه] ووقمت عينه عليه سكن ذلك المتحرك الذي عنده ، فيعلم انه صاحب ذلك الخاطر ، وكذلك ان كانت سائلة [الاصل: سله] لا تقتضيه مرتبته ، ويجدها قايمة في محله ، متحركة ، لا تستر عنه فكذلك حكمها . وربما اتفق حضور صاحبها في جماعة فيأخذها ، وان لم يتبين نفسه عنده المكاشف . غير ان المكاشف يرى خاطره قد سكن [الاصل: سكن] فيعلم ان المسألة [الاصل: المسلة] قد اخذها صاحبها . - وانه يقول الحق ! « [خطوط الفتاح ورقة ١٠ - ١٠٠ ب] . - (٢٥٨) استعملت « المرأة » هنا رمزاً للحقيقة القلبية كما تستعمل ايضاً رمزاً له « الكون الجامع » ، اي الانسان الكامل من حيث هو مظهر تجلي الحق سبحانه في مجموعة ايمانته الحسن ، اي كماله الساية . كما تستعمل المرأة ايضاً رمزاً للعالم جسيماً ، من حيث هي محل ظهور العقل الالهي المبدع . ولكن في نفس الوقت ، الحقيقة القلبية والكون الجامع والعوالم كلها هي ايضاً « حجاب الآيات » لطبيعية « الامكان » ، وبالتالي الحصر والتقييد المستقرين فيها . انظر الفصوص : نص آدم ولطائف الاحلام : مرآة الكون ، مرآة الوجود ، مرآة الحسنيين ، مرآة الذات والالهيية مأ [ورقة ١٥٨ - ١٥٨ ب] . -

١ مراتك K.W. -

حيثية وسطيتها - بازاء الغيب والشهادة ، المتقلبة تارةً إليه وتارةً إليها ،
والواقعة على النقطة الاعتدالية قارةً ، من غير تقلب وميل إليهما ؛
(المتزعة) عن النقوش المنطبعة فيها ، من انعكاس الصور الكونية ، المحبوبة
إليها : مرةً من ممر اليوم ، ومرةً من ممر الخيال . - فإذا أخذت في
تصفيتها عن المنطبعات الوهمية والخيالية التي فيها ، كالتوءب والتشعيرات
« وكسرت زجاجة وهمك وخیالك »^{١٥٩} وقطعت عنها مداخل الموهومات
والخيالات ، ظهرت الحقيقة القلبية لك متجوهرةً وحداثة اللات ، ولا
عوج فيها^{١٦٠} ولا أمتا . - « وما بقي لك » حائث ما يظهر فيها « سوى^{١٦١}
الحق » الظاهر « في كل ما يتجلى لك » من المظاهر « فلا تقابل
بمرآتك » [f. 45e] اذن « الا حضرة ذات ج ذاتك » اي حضرة ولي
أمرها ؛ او حضرة حقيقة حقيقتك . - « فانك ح » حائث ، « لربح » من
حيثية اختصاص قلبك بظهور الحق فيه وانحصاره عليه وتخلصه من رقب
السوى^{١٦٢} ، مع ما ينتج لك المقام من الأسرار والأحوال الدنيوية - الالهية
والكونية - بزيادات لا تقبل النهاية ، من غير ان يقصد تحصيلها بتمعن^{١٦٣} .

(١٥٩) اليوم والخيال استملا هنا معناهما البسكولي ، اي من حيث هما احد ملكات
النفس الناطقة ، بحسب علم النفس القديم . وابن عربي يستعمل احياناً هذين المفظين بمعنى
ميتافيزيقي (= غيبي) خاص : فالخيال او عالم الخيال يرادف عالم المثال (وهو غير عالم المثال
الافلاطونية) وهو عالم حقيقي توجد فيه الاشياء على وجه الطلاقة والكثافة (تتجسد فيه الارواح
وتفرسمن فيه الأجساد) ويقابل هذا العالم في قوى الانسان الطائفة عالم الخيال او عالم المثال
المفيد او المتصل . اما اليوم « فهو السلطان الاعظم في هذه الصورة الانسانية الكاملة ، وبه
جاءت الشرائع . نشبت وزعت ، شبت في التزيه باليوم وزعت في التشبيه بالمقل ... »
(نصوص : فقه الباب) . -

(١٦٠) مجرد اقتباس الآية ١٠٧ من سورة ٢٠ مع تنوير لطيف لنص الآية الكريمة .
(١٦١) المعنى الدقيق الذي ينبغي ابن عربي خل لفظة « الحق » بتصل بنظرته في طبيعة
الوجود . فالحق ، ثمت ، هو الجانب الإيجابي والباطن في الوجود ويقابل عندئذ « الخلق » الذي
هو الجانب السلبي والظاهر في الحقيقة الوجودية ذاتها (انظر النص الادريسي ، ولطائف
الاعلام : ٦٩ ب والفتوحات ١٢٩، ٩٤/٢ وقرينات الجرجاني ٦١) . -

(١٦٢) السوى هو الغير ، اي ما سوى الله ، وهذا الحكم او التصور لا يتأتى الا للوحي
الابصار الضميمة الذين يميزون عن رؤية « وجه الله » في كل شيء . (انظر لطائف الاعلام
ورقة ٩١ ب واصطلاحات ابن عربي واصطلاحات الفتوحات : ١٣٠/٢ .

(١٦٣) انظر مثل المصور الذي اشتغل بنقش الصور على الحائط والحكيم الذي اشتغل
بملا الحائط المقابل للارل في الفتوحات ٢٧٨-٢٧٩ ؛ والاشياء ٢٢/٢ [رفداف ملتان
للمعكسي والعلم الوحيي] .

ب الاصل : كالتر . - ث تصل K . - ث بمرآتك W ، لمرآتك K ، مرآتك H . -
ج - K . - ج - K . -

(٢٢٥) «ولكن خ ان يلتبس عليك الأمر» أي أمر تحققك بالمقام واختبار اختبارك، في تقلبك منه إلى الأطوار الكونية، ثم عودك إليه اختياراً، «فالقلب وجه مرآتك نحو حضرة الكون واعتبرها في الأشخاص الكونية ومتعلقاتها وأحكامها الباطنة والظاهرة» «فإن النفوس» المتعلقة بها لتديرها إنما «يتجلى زليها بما فيها» أي بما في النفوس «من صبر الخواطر» على تفاوت درجاتها ومقتضياتها «فتكلم على ضالمات الخلق» بما انكشف لك فيها «ولا تبكأ من» من العوارض الكونية، المشورة بالابتلاء ولو عظمت، «حتى يسلم لك جميع من تكلمت على ضمير» فيظهر أمره حقاً فيصدقك على ما أنبأت عنه، فيذعن لك في مرآتك منه، «ولا تجحد لك» «منازعاً» فيما أنت عليه.

فإن أخبرك أحد وباح بالتزاع فيه كشفته، فقال: ليس الأمر كما زعمت، «فألبت عند» ذلك «الاختبار» فإنه في الحقيقة ابتلاء الحق، لعله - بتثبتك - يستجلب لك زيادة في القوة والاعتدال. وربما أن يعظم الابتلاء «لقد يرد الحق» ما كشفته حقاً «على وجهك» بواسطة أو بغيرها، أما عن غنى يشعر بسقوط، وأما عن عبادة بالمنة ترفعك إلى مكانة تسمح بوجود امتنان. «فإن كنت صادقاً» فيها زعمت من التحقق بالحق والتصرف بالاختبار، «فألبت» ولا تجحد إلى التزام.

(٢٢٦) «وإن وجدت عندك حكمة» ينتهي إلى اضطرابك، «عند المواجهة» المطلوبة منك في اختبارك، «لما» تحققت بالمقام ولا «كسيت زجاجتك» من حيث أنت واقف مع حفظك الموهوم في روم التغالب. فإذا وجدت نفسك على هذا الحظ القادح في اقتدارك «فلا تتعذر من قلبك» - والترم مقتضى حالك «وتعمل» عملاً يرفعك إخلاصه إلى محل ينجدك «في التخلص» من ذلك. والله المنجد، الموقف!

خ ولا كن W. - د تلبس H. - ذ مرآتك WKP. - و واعتبر K. -
ز تتجلى H. - من ضمار KW. - ش تبكأ HKW. - ص + ابتلاء W. - ابتلاء HK.
- هـ سمدى W. - يمدى K. - تمدى H. - يمدى P. -

(شرح) (١٦١) تجلبي القسمة

XXVI

(٢٢٧) يريد القسمة الألفية الألفية ، القاضية بنفاوت الاستعدادات [f. 45b] ونفاوت مآخذها من الحفظ الوجودية وأحوالها التفصيلية^{١٦٠} . قال ، قدس سره :

(١٦٤) املا ابن مودكين على هذا الفصل . « قال (الشيخ) في اثنا [الاصل : اثنا] شره ونوايه : الرياضة عند الحقيقين إنما هي لتحسين الاخلاق . وفي عند الحكماء [الاصل : الحكماء] لصفاء [الاصل : لصفا] الحمل . وعلى كلا الأمرين فليس مما يفتح ولا ينتجنا نتجاً اصلاً . والفتح يأتي من عند الله ، تعالى ! من عين الحق وبسته . فلو كان له سبب ينتج له كان الفتح مكتسباً . وإنما جعل الذكر في التهيؤ [الاصل : التهيؤ] عبادة لتلا [الاصل : لتلا] روح وقت التهيؤ [الاصل : التهيؤ] بغير عبادة شرعية . ويتمين على الذكر حينئذ [الاصل : حينئذ] ان لا يقصد بذكره خضرة شخصية اصلاً . بل يترك الحق يختار له من غزائره ما يقتضيه وجوده واحسانه ، تعالى ! [الاصل : وسبحانه !] [f. 11a] .

« وأما المتروكون من الماء [الاصل : الماء] فانهم يأخذون من الحروف . فهم مع المواد الفكرية . وهذه « المقدمة » كونيّة : فلا تنتج [الاصل : ينتج] لم الا اثارة كونيّة ، من شأن الفكر ان يقتضيه . - واعلم ان جميع ما يتكلم به المارفين إنما هو تشويق يسوقون به هم المريدن الى نيل امر ما لا يقبل العبارة عنه . فسلامة عمل المرء يأخذ ذلك بقبول ويتوجه توجهاً صحيحاً ويفتقر الى الله ، تعالى ! [الاصل : وسبحانه] بخروجه عن كل سبب سواه . نذكره [الاصل : فيذكره] للنفحات . اذ لا منع في الجانب الالهي اصلاً . فكلام المارفين ليس هو عين تفهم ، لان تفهم اذراق [الاصل : اذواقاً] وبما مجردة [الاصل : مجردة] لا تقبل [الاصل : يقبل] العبارة . وإنما هم يربطونها بالوصف وضرر الأمثلة . لن تقع بذلك الوصف فقد خسر الوصل [الاصل : الوصف] ، والتصحيح ثابت في نسخة فيننا [الذي هو الموصوف] . -

[خطوط الفاتح ورقة ١٠ب - ١١] . -

(١٦٥) « القسمة » أطلقت هنا بمعنى « القدر » الالهي او « المشيئة » الالهية . ولا تزال هذه اللفظة « القسمة » دارجة في الاستعمال الشعبي في غطفت البلاد العربية والاسلامية بمعنى القدر والمشيئة الالهية . اما ما يخص التفسير المغالدي والكلامي لمسألة « القدر » والمشيئة نراجع في المصادر العربية الاسلامية : كتاب السنة ١١٤-١٣١ ؛ كتاب الجامع ١٦٩-١٨٤ ؛ الطبقات ٢٣/٢ ، ٢٥ ، ٢٢٠ ؛ كتاب التشرح والايانة (لابن بطّة) ٥١-٥٢ (النص العربي) ؛ كتاب التريمة للجبري ١٥٢-١٩٠ ؛ الفتنى ١/٧٢-٧٤ ؛ المقيدة الواسطة ٢٥-٢٨ . كما راجع في المصادر الاجنبية : *Essai dans l'On Talmiya*, 165-167; *EL*, 11, 644; *Free will and predestination in early Islam* (par Montgomery Watt), Londres 1948.

١ الاصل : ما آتفقا . -

« ما من مخلوق ب إلا وله حال^(١٦٦) » حسب اختصاص سره الوجودي بمحتلده الاصلي ؛ « مع الله » الذي إليه المرجع والمآب ت . فساداً استشرف ذلك المخلوق بشعوره عليه ، ووفق للاستقامة على طريقه الأم^(١٦٧) وتحرّى غايته في الحق - عظم له المثال في: طلق الجمع والوجود ، واستوفى حقوق استعدادده من الكمال الموهوب .

« فَنَهَمَ مِنْ يَعْرِفُهُ » بالاستشراف النفسي او المنبهات الخارجية ، او بوجه من وجوه سبق العناية ؛ « وَهُمْ مِنْ لَا يَعْرِفُهُ » بما في استعدادده من الخدمة ، وبما في وجهته - « التي هو موليا^(١٦٨) » - من الخفاء والضيق ، وبما في معدات كماله من الوهن ، وبما تُقَطِّع عنه رابطة سبق العناية . - فنعمذ بالله من سوء الحال ! -

(٢٢٨) « فَاَمَّا ثَلَاثُ عِلْمٍ الرُّسُومُ^(١٦٩) » المتبهجون بنتائج افكارهم ، المقتنصون زواهر العلوم زعماً بشرك عناكب تصوراتهم . « فَا لَا يَعْرِفُونَهُ جَ أَبَدًا فَانِ الْحُرُوفِ » التي عنها أخلواح علومهم ، هي التي تحجبهم خ « عن مشاهدة الانوار القلمية ومطالمة الاسرار الاقلمية ، النائية عن حملها آفاق الحروف ومصادر النطق ؛ « وهي حضرتهم » التي لا يحيد لهم عنها ولا مخلص لهم من شركها ، ما داموا على غرة من طريق الكشف والاحذ من الله بغير واسطة . وهو المقول عليه : « وعلمناه من لدنا علماً^(١٧٠) » و « ما اتخذ الله ولياً جاهلاً ولو اتخذ لعلمه » .

« وهم الذين د » في غضايل ادراكاتهم الزائفة عن نهج الاصابة ، « على

(١٦٦) استعمال « الحال » هنا بمعنى الصلة او الرابطة الوجودية التي تصل الحقوق بخالقه .
(١٦٧) « الطريق الأم » لغوياً هو الطريق المستقيم وفي عرف ابن عربي هو الطريق الوحيد الذي تنتهي اليه الاديان كلها ؛ طريق وحدة الوجود ووحدة المبرود (انظر الفصوص ٧٣/١ ؛ ١٥٧ ؛ ٥/٢) . وانظر ما تقدم « الصراط المستقيم » من ١٢٤ ، ١٢٥ ، ١٢٦ .
(١٦٨) مجرد اقتباس من آية ١٤٨ سورة ٢ . -

(١٦٩) علماء الرسوم هم الذين يمحسون موضوع الحقيقة على « النص » واداءها او وسيلتها على « الفكر » ويبدانها على « الكون » . فهم علماء رسوم حقاً . لان « الرسم » ، سواء أكان نصاً ام تكراً ام كوناً ، هو مادة علمهم وينبوع معرفتهم . والرسم ، أي كائن ، حاجب عن « الروح » المحيى ، الذي يأبى بطبيعته كل حصر ، ويشمال من ذاته على كل قيد .
(١٧٠) سورة ١٨ / ٦٦ . -

ب خلق H . - ت الاصل : المآب . - ث واما HK . - ج معرفته K . - ح احذوا PK . - غ تحجبهم P ، محجبهم K . - د + هم HK . -

حَرْفٌ « مقيد وجانب حاصر يثيرهم على التمسك بانظار عقولهم ، القاصرة عن درك المطالب العلية ، المصونة عن أعين الرؤية . وقيمهم على الاضراب عن فحوى انباء الرسل ، بتحريف كلمهم عن مواضعها ، وباستئثار وجهه ترتضيها قلوبهم الغلف وتطمئن عليها .

« ليس لهم راحة من نفحات الجود » التي هي حظ مشام المتبتلين الى مورد الامتنان ؛ وليس لنجاشيمهم أهلية استنساقتها ولا قوة ايصالها الى فضاء قلوبهم ومشاعرهم ليتمتعوا بها ، فيستشعروا بانحصارهم في ظلمات الأكوان ومضايق الأوهام . ولذلك لا تسلم نتائج أفكارهم ، من الدلائل المختصرة لتحقيق مقاصدهم ، عن الشبه المصلة . بل نقد محصلهم منها ، في الحقيقة ، كسراب بقيعة يحسبه الظمان ماء آس ، حتى اذا جاءه [E. 468] لم (٧١) يحده شيئاً ص

« فان ماخذهم من كون الحروف معلومهم كون » زائل ، مكتسب من تصوراتهم الكونية ، « فهم » في مدارج التحقيق « من الكون الى الكون مترددون ، بداية ونهاية » معتقدين بأن لا غاية وراء مداركهم ، « فكيف لهم بالوصول ؟ » الى غاية هي المنتهى . وهذه الغاية لا تحصل لهم ولا لغيرهم إلا بالحق لا بهم ، وبشرط تجردهم عن الرسوم الوهمية وانحياية ، التي هم اهلها ، لا بها ، فلا سبيل لهم اليها الا بنتائج الاحوال ، لا بدلالة ما انتقد لهم من كثرة القليل والقال .

« وان كان لهم أجر الاجتهاد والدرس » في طرق الاستدلال والاستنباط ، « فالأجر كون ايضاً ع ؛ فما زال » المجتهد « من ريق الكون وطاق الحرف » أبداً . وقد جعل - قدس سره ! - مواقع اشارته من لم يخلص من وثاق البحث والنظر الى مسرح الكشف والشهود ، من أساطين اهل النظر ، وهم الذين فازوا بقصب السبق في حلبة رهانهم ؛ لا شرمعة قنعوا من طريقهم بأقل القليل ، « فاستسموا ذا ورم ، ونفخوا في غير ضرر^(١٧١) » . فنفوا ما جهلوا ، وقلوا سمعهم الى شياطين الأنس ، حيث

(١٧١) سورة ٢٤ / ٣٩ -

(١٧١) اقتباس من قول الحريري في مقاليته ١٧ (طبع القاهرة ١٣٦٩ هـ) .

ذ الاصل : وباستئثار . - ر راحة KP ، راحة W . - ز نفحات لا .
من الاصل : الظمان . - من الاصل : ماء . - من الاصل : شيا . - من ماخذهم P ،
ماخدم K . - ط بداية K . - ط بالاجر HK . - ع ايضا K .

أَوْحُوا إِلَيْهِمُ الْبَاطِلِينَ. فَيَارْزُوا بِوَسْوَستِهِمْ لِحَارِبَةٍ الْحَقِّ فِي مَعَادَةِ أَوْلِيَائِهِ غ. -
فَمَا يَالِ قَوْمٍ، عَمِيَتْ قُلُوبُهُمْ فَزَكَبُوا مَطِيَّةَ الْهُوَى فِي قَدَحِهِمْ ضَلَالًا؛
وَالْتَحَفُوا فِي فَرْطِ طَيْشِهِمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا؟ -

(٢٢٩) «وَأَمَّا» مَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ فِ اللَّهِ، تَعَالَى لَهُ!
فَلَا يَعْرِفُ شَيْئًا وَلَا يَظْهَرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَعَلَّقُ بِحُكْمٍ، إِلَّا بِاقْتِضَاءِ وَارِدَاتٍ
قُدْسِيَّةٍ، مُتَجَدِّدَةٍ لَهُ مَعَ تَقْلِبَاتِ قَلْبِهِ بِالْأَنْفَاسِ؛ - «لَئِنْ لَمْ يَكْشِفْ لَهُ
عَمَّا أَرَادَهُ» (٧٢) - تَعَالَى أ - «بِهِ» مِنْ الْمَقْدَرَاتِ عَلَيْهِ، خَيْرًا كَانَ
أَوْ شَرًّا. فَهُوَ، إِذْ ذَٰلِكَ، مِمَّنْ أَطْلَعَهُ اللَّهُ عَلَى سِرِّ الْقَدَرِ، «فَيُطْمِئِنُّ
وَيَسْكُنُ» - «عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ رَبِّهِ»، «تَحْتَ جُورِي الْمَقَادِيرِ» الَّتِي عِلْمُ
يَقِينًا أَنْ لَا يَحِيدُ لَهَا عَنْهَا، وَلَا يَغْيِرُهَا شَيْءٌ إِلَّا بِقَدَرٍ. -

«فَطَاعَاتِهِ» قَبْلَ اتِّبَاعِهِ بِهَا، «لَهُ» فِي الْغَيْبِ، - «مُشْهُودَةٌ»،
وَمَعَاصِيهِ مُشْهُودَةٌ (٧٣). فَيَعْرِفُ «بَشْهُودًا» ثَبَتَ لَهُ فِي لَوْحِ الْقَدَرِ،
«مَتَى يَعْصِي وَيَكُفِّي يَعْصِي وَيَمْنُ يَعْصِي وَأَيْنَ يَعْصِي. وَكَيْفَ يَتَوَبُّ
وَيُجْتَنِبُ آ» مِنْ الْاجْتِنَاءِ، وَهُوَ الْأَصْطِفَاءُ؛ «فَيُبَادِرُ» لِكُلِّ مَا كَشَفَهُ
عَلَى بَصِيرَتِهِ وَيَقِينُ عَلَى وَجْهِ كَشْفِهِ، «مُسْتَرِيحًا بِرُؤْيَا عَاقِبَتِهِ» عِنْدَ
اللَّهِ، الَّذِي إِلَيْهِ مَأْبَهُ. «مَتَمِّيزًا عَنِ الْخَلْقِ بِهَذَا الْحَقِّ أ» الَّذِي
لَيْسَ وَرَاءَهُ، مَرْمَى لِزَامٍ. «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» أ

(٧٢) الْإِرَادَةُ الْإِلَهِيَّةُ الَّتِي تَتَكَشَّفُ لِمَنْ كَانَ «عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ» هِيَ الْإِرَادَةُ الْإِلَهِيَّةُ
الْكُلُوبِيَّةُ، أَيْ شَيْئَتُهُ، تَمَالُ! الَّتِي تُسْرِي حُلَّ كُلِّ شَيْءٍ. وَيُغْفَسُ فَمَا كُلُّ شَيْءٍ؛ لَا الْإِرَادَةُ
الشَّرْعِيَّةُ؛ الَّتِي تَأْسُرُ بِأَشْيَاءٍ وَتَنْهَى عَنِ الْشَّرِّ...
(٧٣) مَنْ حَيْثُ هِيَ مُوَافَقَةٌ لِإِرَادَةِ اللَّهِ الْكُلُوبِيَّةِ (= الْمَشِيئَةِ) لَا لِإِرَادَتِهِ الشَّرْعِيَّةِ (= لِمَا
التَّكْلِيمِي) لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَأْسُرُ بِالْفَتْنَةِ وَالْمُنْكَرِ. -

غ. الْأَصْلُ: أَوْلِيَائِهِ. - ف. + رَبِّهِ. K. - ق. عَلِ. W. - لَكِ الْأَصْلُ: شَيْءٌ. -
ل. - HK. - م. يَعْصِي، فَيُطْمِئِنُّ. P. - ن. وَيَسْكُنُ. H. - «وَطَاعَاتِهِ» K. -
و. نَحَرَفُ. K. - ي. يَعْصِي. K. - آ. يَجْتَنِبُ. K. - «يُبَادِرُ» K. - «زُرْدَةً»،
بُرُودَةً. P. - «عَاقِبَتِهِ» K. - «الْخَلْقِ» W. - «الْحَقِّ» W. -

(شرح) (٤٧١) بجلی انتظار

XXVII

(٢٣٠) مقتضى. هذا التجلي: الاشراف النفسي. ووقوعه للمحقق، [46٥]. بعد رجوعه من شهود تحض الجمع الى الكون. وفيه يفهم تفاوت الاستعدادات، في الاشراف النفسي، بعداً وقرىبا. فمن اشراف في البعد الابد، فهو اتم وأوسع استعداداً من اشراف في القرب: كمن اشراف على أحوال فطرته عند ميثاق النور^(١٧٥).

وربما ان يقتضي حال الحق، في اشرافه، وقوع الحكم منه على امر ما، قبل تكوينه، خلف حجاب الغيب؛ او حالة تلرجه في مسافة تنزله، على تفاوت طولها وقصرها. ويكون باعث الحق على الحكم عليه، اما شاهد القلب، أو دليل الخاطر الصدق، او تعلق شعوره بتعيز حركة المحكوم عليه من الغيب وانفصاله منه للظهور، او مبشرة صادقة، او وجه من وجوه الانتقالات النفسية دون الكشفية.

فشرط اصابته في الحكم عليه على الصحة ، بالثبات أو نفي ، دوام
انتظاره وقوع المحكوم عليه طبق ما حكم به عليه في الخارج . فان مقتضى
حال المحقق اعتداله : روحاً ونفساً ومزاجاً . ومقتضى حال اعتداله ، ان
لا يطرأ له الا خاطر صدق . ومعيار صحته ، ان لا ينقطع منه انتظار
الوقوع . فان ذهل عن ذلك وانقطع الانتظار - دل على وجود نزعة التلبس
فيه . فان التزغات الشيطانية لا صحة لها ، ولا ثبات مع جوليها في الجملة .
وربما ان يجد ذائق في نفسه ، على قدر اشرافه في هذا المقام

(٤٧٤) إلهام ابن سديكن على هذا الفصل . قال (الشيخ) في أثناء [الاسل : اثنا] تسريسه لهذا التجلي : ان جملة الأمر فيه هو تحقيق باق في التلق ورويك له ، سبحانه ! في خلقه : اذا كان هو المحرك لم والممكن [الاسل : الممكن] . والدليل على صدق صاحب هذا التلق ان لا ينقص نفسه أصلاً ، فان انتصر فقد ناقض أصله . - والاسلام ! خطوط الفاتر رقة (١١) .

٤٧٥) يتفق اللار هو العقد الذي حصل بين الله وذرية آدم ؛ وكل عقد ، ميثاق للذي مركب من إيجاب ويقول : « اما الإيجاب فهو قوله تعالى : « الست ربكم ؟ » والقبول هو قول ذرية آدم : « قالوا : بلى » (سورة ١٧/٧) ويعرف عند الصوفي بأنه « مبدأ الصورة الجامعة الوجودية للانسان » ؛ وانظر ما تقدم فقرة ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠،

الأصل : يطراء . -

وعلى مقتضى هذا التجلي ، ميلاً مجهولاً ، مدةً طويلةً ، ولا يعرفه إلى من ؟ ويحكم فيه على نفسه بمقتضيات الغرام المفرط ، لصورة غيلة له ، إلى الذي يجد له ذلك الغرام ، في عالم الحس . فيحكم عليه ، عن وجدان صحيح ، أنه محبوبه . ومن هنا ، انشد - قدس سره^{١٧٦} - عن وجدانه الصحيح وذوقه ، فقال :

علقت بمن أهواه عشرين حجة ولم ادر من اهوى ولم اعرف الصبرا
ولا نظرت عيني الى حسن وجهها ولا سمعت اذناي قط لها ذكرا
الى ان تراءى ب البرق من جانب الحمى فعممتي يوماً وعذبتني دهرًا
(٢٣١) قال ، قدس سره : « المحقق اذا اصرفت وجهه نحو الكون
لما يراه الحق من الحكمة » والمصلحة المثمرة وفاء حقوق الاستعدادات
واقامة صورة النظام لتعديل احوال الكائنات ؛ « في ذلك » اشارة الى
صرف وجهه ، « فيحكم بأمر » مشعور به ، « لم يصل اوانه » القاضي
بوجود المحكوم عليه في عالم الحس ، « لا على الكشف له » فان الكشف
يعطي يقيناً [٢. 47٩] يتضح فيه ان الأمر ، في غير اوانه ، لا يتأثر من
الحكم عليه بوقوعه ، فلا يحكم .

« لكن ث » لا يحكم المحقق عليه ، إذا حكم ، إلا « بشاهد ج القلب ح
ودليل صدق الخاطر غ » وهو خاطر حقاني ، لا يزول بالدفع ولا يرتفع
بالتفني ، « وميز الحركة » اي بتميز حركة المحكوم عليه وانفصاله من عل
كمونه عند الحاكم عليه ، بوجه مشعور به .

« فالأولى د به » اي بالمحقق الحاكم ، « انتظار ما حكم به حتى
يقع » في عالم الحس ؛ « فانه ان غفل عن هذا الانتظار ، ربما د زهق ، »
اي بسبب ما ذهب منه ومضى في عدم انتظاره ، - « من حيث لا يشعر
فانه في موطن التلبيس » والباطل الباعث بالحكم ، حاشاك ، مشوب
بالتفتات الشيطانية التي تطرأ ؛ فيزول ، فلا يلوم معه الانتظار . ولا
يستلزم الانتظار وقوع الأمر في الخارج ؛ فان الخاطر الذي يصحبه
الانتظار يرتفع بترجعه النفي اليه وينتهي .

(١٧٦) انظر الفتوحات ٢ / ٣٢٢ . -

ب الاصل : ت رأي . - ت صرف H . - ث لا كن W + من K . - ج يشاهد
H . - ح ول K . - « خ - خ » ودليل الخاطر الصدق P . - د فأقول H . -
د ما P . -

(٢٣٢) « فليحذر المحقق من هذا المقام » القاضي يوقع التلبس ،
 القادح في تحقيق الفوز بمعرفة أسرار التحقيق . « والمعيار » في
 تصحيح حال الحكم قبل اوانه ، « الانتظار » . ألا ترى ان المحقق
 المتصرف في مقام يقتضي الفعل بالهمة ، اذا اراد شيئاً ز وقع ، تتعلق همته
 بوقوعه ؛ ولكن لا يستمر بقاء الواقع بالهمة إلا باستمرار تعلقها بذلك .
 فالفعل بالهمة ، يتطرق عليه الدهول فيزول ؛ بخلاف الفعل بالمشيئة س ،
 فان الدهول لا يتطرق عليه ابداً ، فلا يزول ؛ ما لم يرد بالمشيئة س زواله .
 فافهم !

« و-ر » ولا معيار له الا الانتظار : HKW . - في الاصل : شيء . -
 من الاصل : بالمشيئة . -

(شرح) (١٧٧) تجلّي الصديق

XXVIII

(٢٣٣) اذا نسب الشيء الى الحق بسر التحقق به، في غيبته وحضوره، وباطنه وظاهره، وفصله ووصله، وجمعه وفرقه، وقربه وبعده، وتنزله وترقيه، — كان مدار أمره مطلقاً على صديق لا يشوبه (١٧٨) آثار ضده. ولذلك قال: قدّس سرّه:

«من كان سلوكه بالحق» بمعنى أن يكون أول انتباهه بالقاء برهان لدنّي، يدل على اختصاصه من الحق بمزيد هو حظ المحبوب المراد لعينه. فيكون محمولاً، في سيره، على جناح الجذب الموصل الى الغاية، مطوية له الأحوال والمقامات، مع أحكامها ونتائجها وآثارها، في نقطة آتية، يُعطى حكم الفرق والتفصيل مطلقاً، في الجمع والاجمال شهوداً.

«ووصوله الى الحق» المحض، بمعنى ان يكون منتهى وصوله في الحق، غاية هي المنتهى. فيصل — بوصوله اليها — ما بطن وظهر، من حيث اندراجها بنسبة الذاتية، في حقيقتها الجامعة.

«ورجوعه من الحق» الى الكون «بالحق» الظاهر فيه، بتعيينه الذاتي وبنسبة الحق المستترة [F. 475] في العالم، ظهوراً يضاهيه اتصال نور بنور ولذلك يكون العبد في هذا الرجوع بحسب الحق: فلا يقبل النهاية والغاية، وجوداً وعلماً وكالاً. ويرى ان العين في الاعيان للحق والحكم لها (= للاعيان المخلوقة).

(١٧٧) املاه ابن سوككين على هذا الفصل. «قال (الشيخ) ما هذا معناه: من كان سلوكه بالحق حضوراً ووصوله الى الحق عيناً مشهوداً ورجوعه من الحق بالحق [الاصل: بالحق الى الحق] صفاءً [الاصل: صفاء] ونوراً، فنظر الخلق من كونهم صفاء بالحق، فالتصفت بالنسبة الحقة، التي ظهرت عينها فيه، بنسبة الحق المستترة في العالم الذي يضاهيه [الاصل: يظهر]، اتصال نور بنور، فاشهد منها عرفانيات الحق بما يعطيه شاهد الحق، ليسمى على ذلك المحل بما اعطاه شاهده، — فيكون صفاء من خلق. [مخطوط الفاتح ورقة ١١١]. —

(١٧٨) قارن هذا بما يذكره صاحب «لطايف الاعلام» من معاني الصديق وإقامه: صديق الاقوال، صديق الانمال، صديق الاسوال، صديق الهمة، صديق النور (ورقة ١١٠١-١٠٢) والفتوحات ٢/٢٢٢-٢٢٣ وينازل السائرين الهوري: باب الصديق (قسم الاخلاق). —

فاذا كان شأنه في سلوكه ووصوله ورجوعه هكذا : « فنظر ا الخلق ب من كونهم حقاً » من حيثة نسبتة الذاتية اليهم ؛ فانه اذ ذاك واجد ان العين في الكل للحق والحكم لم . « فاستمداده » ث « حائثه » ، « من عرفانيات الحق » المتقدمة له من الحق بالحق ، « لم ج يخط ح له » فيها « نظر ج ، فلم يخط ح له » فيها « حكم ، فلم يحو عليه خ لسان د باطل » لاكتشافه تحت اودية الضيول ، في ولاية اسم لم يسم به احد ، بحق ولا باطل .

(٢٣٤) « فكان د » هو في هذه المكانة الزلفي ، « وخلقاً د » من حيث تعينه الحكيم ، « في صورة د حق » ظاهرة . بمجازة تعطى عموم ظاهر الوجود وباطنه . « ينطق د حق وعجالة خلق » ولكن بنسبة الحق المستتر فيها . -

ا فنظره H ، لينظره K ، نظر P . - . به الحق H ، الخلق P . - . ث + بالحق W ، بالحق H . - . ث واستمداده KHW « ج - ج » - H . - . ح خط P ، يخط W ، يخط KH . - . خ عل KH . - . د لانه HK ؛ ولا عليه HK . - . د وكان H . - . ذ حقاً KH . - . ز يخلق KH . - . ز ينطق K . - .

(شرح) ١٧٩ تجلي التيهو ١

XXIX

(٢٣٥) يزيد تيهو بقلب الانسان، المقطوع على صلاحية قبول تجلي احدية الجمع. - والتيهو، استعداد يحصل له حالة توسطه

١٧٩) املاه ابن سوكين على هذا الفصل. «قال (الشيخ) ما هذا معناه. التيهو [الاصل: التيهو] هو الاستعداد. وكل نفس فرد هو استعداد. وذلك شامل لكل واحد [الاصل: احد]. لنهم من كان استعداده تاماً، وسنهم من قبل استعداده حقيقة من الحقائق [الاصل: الحقائق] الالهية [الاصل: الالهية]. فالأثر الذي حصل المستعد هو لسان المستعد لا لسان المفوض، اذ المفوض لا يتميز. ثم كل قبول يحصل للمستعد يعطيه استعداداً لأمر آخر زايد: فكان النور قبل النور! وقولنا [الاصل: وقولنا]: «اذا تهيأت [الاصل: تهيأت] القلوب» اي بطريق خاص وهي المرة، اذ كل القلوب متبناة [الاصل: متبناة]. وقولنا [الاصل: وقولنا]: «صفت بأذكاريها» اي بغير افكارها. وقولنا [الاصل: وقولنا]: «انقطعت العلائق باستارها» اي القويوم معها هو استارها، لا هي في نفسها. وقوله: «وتقابلت الحضرتان» اي حضرة القابل وحضرة المفوض. قوله: «وسطعت أنوار الحضرة الالهية من قوله» الله نور السموات والأرض» اي كلما ظهر واطهر الاشياء [الاصل: الاشياء] فأنما هو لا غري، فلا يحجبني غري في بوجه من الوجوه. - وقوله: «نور السموات والأرض» اي [الاصل: أي] أي، من حيث أنا، لا أنقيده ولا انضاض، وإنما ذلك بالنسبة اليك. وكأنه، سبحانه! يقول: كل العالم مظهري بأمر ما، فذلك الأمر هو الذي يقبل التزييه؛ وهذه المظاهر هي التي قامت بها المبادات. فظهر، سبحانه! في المظاهر [الاصل: المظاهر] ويطن، سبحانه! اذ كان ولا مظاهر. فالتزييه له، تعالى: عن تشبيه، كما ومن ادراكها له من كونه عينها: فهو المرز! وهذا. قلنا في بعض قولنا: «فهر المسح المسح» وقولنا [الاصل: وقولنا]: «نبا ليت (شدي) من يكون سلفاً». - وقوله: «والتفت بأنوار عبودية [الاصل: عبوديتها] القلب [الاصل: لقلب] وهو ساجد عبدة [الاصل: عبدة] الاله». فانوار عبودية القلب [f. 11b] هو ما حصل من القبيض الذي قبلت به القلوب احيان وجودها. وكلما تغلب [الاصل: يعلو] القلوب انما تغلب بذلك القبيض. ولما كانت الالهيات موجودة له، سبحانه! لا لما لذلك قبلت منه وجودها. فلما اشرفت على الممكن أنوار نغم اسكانه وثبت وجوده. فلذلك قال: «الله نور السموات والأرض» اي سفر [الاصل: سفر] اسكانها وثبت [الاصل: وثبت] وجودها. ثم لما ظهرت السمكات باظهار الله، تعالى! لما وصار مظهرها لما تحقق ذلك تحقيقاً لا يمكن الممكن ان يزيل هذه الحقيقة ابداً. فبني متواضعاً لكبرياء [الاصل: لكبرياء] الله، تعالى! خاشعاً له. وهذه «عبدة الاله». وهي عبارة عن سرقة العبد بحقيقته. واذا عرفت [الاصل: عرفت] هذا عرفت كيف يأمر نفسه بنفسه ويرى نفسه بنفسه ويسبح نفسه بنفسه. ومن هنا يعلم حقيقة قوله: «كنت سمع وبصره الخلد». ولما لاح من هذا المشهد لبض الضملاء لايع ما قال: «انا الحق». فسكر وصاح. ولم يتحقق لغيبه عن حقيقته. - وقوله: «انفجج نور العبودية». [الاصل: الفصل] - قال في شرح ذلك ما هذا معناه.

١. التيهو، P، التيهو، W. - ب. الاصل: تيهو. - ث. الاصل: والتيهو. -

اعتدالاً؛ وذلك بوقوعه في حيزٍ تمنع الاجزاء ، الحاكمة عليه ، بحكم
المغالبة ؛ فان كلاً منها ، يطلب عمل ولايته .

فالقلب اذا خرج من رقبته بها ، الى سراج انطلاقه بالكلية -
يصير في غاية الصحو ، مختاراً في تقيد واطلاقه لا مجبوراً . وهذا الاستعداد
تامٌ ، ولكنه ، في تمامه ، كلما قبل فيضاً وتجلياً - زاد توسعاً ، الى ان
ينتهي في الاتمية . ولا نهاية له في الاتمية .

والاستعداد ، الذي (هو) دون هذا الاستعداد ، متفاوت في السعة
والضيق . فانه اذا تقيد بفيض - كما اومات اليه - اتسع بحسبه ؛ واذا
تقيد بالآخر ، ازداد توسعاً . فان حلول كل فيض في القلب ، ينتج
استعداداً لقبول فيض آخر . فقلوه : قدس سره :

(٢٣٦) « اذا تهيأت ث القلوب » فتقلب في الأحوال اختصاراً ،
بوقوعها في حيز التانع ، وتحقيقها باطلاق حكمه ، بالنسبة الى كل ما
بطن وظهر من الشؤون الالهية والامكانية ، على السواء . أو (تقلب
في الاحوال) اضطراباً ، بطريق تقيد بكل ما ورد عليه من التجليات
الالهية : جلالات وجلالات ، قبضاً وبسطاً ، ظاهراً وباطناً ، هدابةً وضلالاً .

فاذا تهيأت (القلوب) باحدى الجهتين « وصفت » جوهريتها « باذكارها »
المناوذة ، حسب تفاوت السنة الاستعدادات . فذكر الاستعداد الاكتم ،
ذكر المذكور ؛ وهو دوام حضوره مع نفسه في الاستعداد الاكتم ، وبحسب
حكمه ولسانه [٤٨٤] في هذا المقام ح :

ذكره ذكرى وذكرى ذكره وكلا المذكورين ذكر واحد !

وصفاء القلب ، جلالاته عن النقوش المنطبعة فيه . عند حضوره
مع المذكور ؛ فانه اذا حضر معه سها عن غيره ؛ وذلك عين جلالاته !

وجملته ، انه اذا التدرج نور الحق في البعد في البعد . وان التدرج نور البعد في الحق ظهر
البعد بالحق : « ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله » . وكل متدرج سائر فهو غيب للمتدرج
فيه . ثم قال : « الى ان يصل الى غيب القلوب » وهو الغيب الحق الذي لا يصح شهوده ولا
يكون مضافاً الى مظهر ما ، وهي الذات الحقيقية . فتعقّب ترشد ! - [مخطوط الفاتح ورقة
١١١-١١٢] . -

ث تهيأت KW . - ج الاصل : الشؤون . - ح الاصل : + شر . - غ الاصل :
جلالات . - د الاصل : جلالات . -

« وانقطعت الملائق ذباستارها » حيث لا يسدع القلب حضور المذكور معه ان يقف مع الأغيار تعلقاً وتليساً بها ؟

(٢٣٧) « وتقابلت الحضرتان » بكمال المحاذاة بينهما ، فان حضرة أحدية الجمع الالهي لا يحاذيها ولا يسعها إلا حضرة أحدية الجمع الامكاني ، القلبي ، الاتسافي . فان كل تجلٍ يظهر من الحضرة الإلهية ، له محلٌ يحاذيه فيقبله في الحضرة الجامعة الانسانية . فالمحاذاة بين هاتين الحضرتين أتم المحاذاة .

« وسطعت أنوار الحضرة الالهية » هذه زيادة في توضيح كمال المحاذاة بين الحضرتين ، « من قوله : زد في الله نور السماوات والأرض »^(٢٤٠) فان ما عمّ السماوات والأرض منه - تعالى - مجموع . في القلب ، المحاذي لعموم الالهية . محاذاة الظاهر للباطن ، او المظهر للظاهر فيه . - والعالم ، من حيث كونه ظاهراً بهذا النور ، لا يحجب القلب الموصوف بالمحاذاة عن الحضرة المحاذية له . فانه ، من هذه الحبيبة ، نور ، والنور يُظهر ولا يُخفي . اللهم (إلا) اذا اشتد ظهوره ، فانه يحجب الإدراك ، حالته . وعلامة هذا الحجب ، ان ينقلب اليقين ظنناً ! كما قيل في :

كبر العيان عليّ حتى انه صار اليقين من العيان توها^(٢٤١) !

« واتلفت من » اي هذه الأنوار الساطعة الالهية ، حالة المحاذاة والمقابلة . - « بأنوار عبودية القلب » وهي عكوس الأنوار الساطعة فيه ، المنصبغة بصيغة الظاهرة بحكمه . فان الانوار انما تنعكس في مرآة القلب ، عند صفائها من ونجوسها ، وتتصف بالحكم الغالب عليها . والحكم الغالب عليها ، إذ ذاك ، التزام العبودية الخالصة ، في غيبته في الذكر عن السوى ، وحضوره فيه مع المذكور . فعكس الأنوار ، المنصبغة في مرآة القلب - بصيغ العبودية - ينعكس ايضاً في مرآة الانوار الساطعة : فيظهر

(٢٤٠) سورة ٢٤ / ٣٥ .

(٢٤١) هذا البيت وُجد في كتاب « متنى البيان » في كشف نزاج الامانة ...
 ايلت مجرول ، غطوط باريس ١٨٧٢/٢٨٠١ .

ذ الملائق WP ، الملائق K ، و الالهية W - و في حال KIP ،
 من السماوات KIP - من الاول : - من الثاني : - من الثالث : -
 دغاهما .

عكس العكس فيها ، بحكم الاصل ، فيطبق عليه كمال الانطباق . هذا معنى الالتقاء . وبقي ان يكون احد المتلاقين ظاهراً والآخر باطناً ، أو متساويين في الحكم .

« وهو ساجد بمجدة الأبد ، الذي لا رفع بعده ^{١٨١} ؟ » هذه السجدة دليل العبودية الخالصة . فان القلب اذا تمحضت عبوديته ، سجد على مقتضاها ، فلم يعد عن مجده الى الأبد . — وهذه النكبة ، مأخوذة من كلام العارف العباداني للعارف التستري ، [٢. ٤٨٥] حين سأل منه : لم يسجد القلب ؟ فقال : للابد ^{١٨٢} ! —

« انلرج نور العبودية في نور الربوبية » حالة الالتقاء والانطباق ، « ان كان » العبد « فانياً » في الله ؛ — « وان كان بالياً » ببقاء الحق ، بعد فناءه فيه ، « انلرج في نور الربوبية في نور العبودية فكان » نور الربوبية « له » اي لنور العبودية « غيباً » ومعنى وروحاً وكان نور العبودية شهادة ولفظاً وحسماً لذلك النور : فسرى نور العبودية في باطنه ، الذي هو نور الربوبية ، فانتقل في اطوار الغيوب : من غيب الى غيب ، حتى ينتهي غ الى غيب الغيوب ^{١٨٣} » وهو الغيب المحقق ، الذي لا يصبح شهوده ولا يضاف الى مظهر ايداً . —

(٢٣٨) « فذلك هو منتهى القلوب » وعمل انطواء هوياتها . — « فلا في يقال له » فان المتقال ^{١٨٤} منه ، ما يدخل في دائرة الايضاح والبيان القاضي بتفصيل الهويات المنطوية فيه ؛ وأحديته لا تقبل التفصيل ؛ فان التميز ، المعبر في التفصيل ، مستهلك الحكم والأثر فيها . فاذا قلت عن شيء فيها — فا قلت إلا عن غيره . فان كل شيء في تلك الحضرة ، كل شيء ! — وقد أشار — قدس سره — إلى هذه الاحاطة والاشتال بقوله له :

(١٨١) انظر الفتوحات ١٠١/٢ - ١٠٢ ؛ ولطائف الاعلام ورقة ٨٩ ب - ٩٠ .
(١٨٢) القصة في الفتوحات ٥١٠١٧٦/١ ؛ ١٠٢٠٢٠/٢ ؛ ٨٨٩/٣ ؛ ١٨٨ .
(١٨٣) انظر معاني الثيب وقسامه : غيب الهوية ، كليب المطلق ، الغيب المكتن ، الغيب المصون - في لطائف الاعلام ورقة ١٣٠ - ١٣٠ ب ؛ وانظر الفتوحات ١٢٩/٢ والقصص ١١٩٧٤/١ ؛ ٢٠٢/٢ .
(١٨٤) انظر ما تقدم تعليق رقم ٣٢٩

ط فان HKW . — ط الاسل : فانه . — ع عيناً KH ، خيا P . — غ انتهى H . — ف HKW . — في والاشتال H . — ك الأصل : + شمر . —

كنا حروفاً عاليات لم نفل متعلقات في ذرى أعلى القل
أنا انت فيه وانت نحن ونحن هو فالكل في هو هو فصل عن وصل^{١٨٤}
« ولا يحصر ل ما يرجع به » الواصل من هذا المنتهى « من لطائف م
التحفة التي تليق بذلك الجناب ن » من غوامض الأسرار، التي يحرم كشف
أكثرها. - والله يقول الحق ويهدي السبيل -

(١٨٤) الآيات في كتاب « المنازل الإنسانية » لابن عربي إنظر لطائف الاعلام ورقة:
١٦٦، ١٣٥، ب، ١٧٩، -

ل يحيى H. - م لطائف FWK. - ن + المال HKW. -

(شرح) ٤٨٥ تجلي المهم

XXX

(٢٣٩) اضيف التجلي الى المهم (٤٨٦)، فانه انما يكون بحسب توجهها وطلبها. ولذلك تختلف التجليات حسب اختلاف المهم. فيدخل فيها الانكار، عاجلاً وأجلاً، حتى ينتهي الامر الى ان يقال: «حاشا

(٤٨٥) املا: ابن سديك على هذا الفصل. «قال (الشيخ): تقييد هذا التجلي بالمهم اي حل [الاصل: علي] قدر طلبه وتوجهه. وهما [الاصل: ها هنا] يدخل المكر الالمي [الاصل: الالاه]. ولذا جعل المحققين المهم كلها عملاً واحداً. فلم ينكروا تجلي الحق في كل همة فيكونوا [الاصل: فيكون] اذن [الاصل: اذا] مع الحق لا مع مظاهر الحق. فان وجد من صاحب هذا المقام انكار فانه يسمى انكار الشرع: فهو ينكر في موضع امر (فيه) بالانكار ويسلم في موضع (امر فيه) بالتسليم. ثم قال (الشيخ): «حق يقف الواحد بالواحد فبني الواحد بشهد الواحد». فذهب بعضهم الى ان تجلي الاحدية لا يصح، لكن الاحدية لا يقبل الثاني. وفيه مخرج سلوم صحيح. وهو قولهم: ان العبد يقف ولا يتجلى الحق الا لنفسه بنفسه. وقد صح ان الاحدية لا يتجلى فيها لغيره. ونحن ذهبنا الى ان التقابل انما هو نور الحق. فقبلنا تجلي الحق بالحق. فهكذا هو قبول الاحدية: قبل الواحد تجلي [الاصل: قبلنا] والتصحيح ثابت في شروطه [فيما] الواحد. فالحيد ههنا [الاصل: ها هنا] اثر ليقوم الشريك [الاصل: الشريك]. وقول للقابل ان تجلي الاحدية لا يصح فيه التجلي يشهد ان للاحدية تجلياً [الاصل: تجلياً]، لان تجليها اعطى ان يحكم لها بهذا الحكم. -

وقول الشيخ: «ويسمحون في افلاك الاعتدال شمساً ان كانوا بالحق، ويدورون ان كانوا بالعين» [٤. 12a]. ونجوى ان كانوا بالعلم الى قوله: «فيتكور من كان شمساً» قال: ثم قوم لم العلم وهو علم الدليل: وهم النجوم. ثم قوم لم مشاهدة ما علموا فلهم العين: فهم الاقمار. ثم قوم لم الحق، متحققين به: فهم الشمس، التي هي اهل [الاصل: اعلا] المظاهر. وهي تمد البدر والنجوم. فيوم الانقطار، تنكسر الشمس التي [الاصل: الذي] قبلت به لزوال الاعيان. وينخفض القمر والنجوم. فلا يبقى إلا نور الحق: وهو النور الواحد. (مخطوط الثالث، ورقة ١١ب-١١٢). -

(٤٨٦) المهم مفرداً همة. وقد عرفها ابن عربي في اصطلاحاته. «تطلق بازاء تجريد القلب للشيء. وتطلق بازاء اول صدق المريد. وتطلق بازاء جمع المهم بصفاء الم اولاً. «فاخرة من الوجهة النفسية والروحية هي الاقبال بالنفس، سال جميعها وتركيزها، والوجهة بها الى الله تعالى والتهيه لقبول قدوله فيضه واملاده. ويقدر ابن عربي ان الهمة مدروسة عند المتكلمين باسم الاخلاص وعند الصوفية باسم الحضور وعند الممارين باسم الهمة (توسعات ٧٧/١) وهي في مذهب ابن عربي آفة الفعل عند الحق ومن جملة ما يشترك به الولي مع النبي (فصوص: نفس سليمان ورسالة الانوار). - ما يخص اقسام الهمة انظر لطايف الاعلام: همة الاغاثة، همة الانفة، همة ارباب المهم العالية، المهم العالية (ورقة ١٧٣ب-١٧٤ب) وانظر الفترسات ايضاً ١٣١/٢-٢٣٦-٢٣٧. وسنزال السائر في الهروي: باب الهمة (آخر ابواب الوردية).

ربنا^{١٨٧} ! » إذ تجلّيت في غير صورة المعتد لهم - فالحقّق « فتح
 العلم » المختلفة ، المتباينة ، - « في الأمّ الواحدة » - يصحّ القول ،
 « لا ريب في أن الأصل على ما هو عليه في القرآن »
 « التوراة » ، « الإنجيل » ، « البكر » ، « البكر » ، « البكر » ،
 « اعتناء » في رفع الاختلاف والتباين عنها - - نزل عنه الإنكار سلباً ،
 حيث عرف شهوداً أن الحقّ حق في كل همة . فهو ، في شهودهم ،
 مع الحق لا مع مظاهره . فهو اذن ، لا ينكر شيئاً ؛ وإن أنكر ،
 فيسمى ذلك إنكار الشرع . فإنه - حاليّاً - ينكر ما أمر فيه
 بالإنكار . - ولما كان شأن [٤٩٩] الحقّ أن يقف ، بسرّ حاله ومقامه
 وشهوده المطلق الواحدي ، جميع الاختلافات التعينية في تعين واحد ، هو
 الأصل الشامل والقابلية المحيطة - قال ، قدّس سرّه : « حتى نفني ج
 اي الهمم » في « الهمم » الواحد بالواحد » الذي هو حق في كل همة ، -
 « فيبقى الواحد » الذي هو الحق في سائر الهمم ، « يشهد الواحد » اي
 نفسه بنفسه في نفسه ، وليس للبعد ، في هذا الشهود ، عين ؛ فان قبلة
 هذا الشهود ، التجلي الأحدي : ولا يصحّ التجلي في هذه الحضرة للغير ،
 إذ لا غير معها : فانها حضرة لا تقبل الثاني .

«ذلك» أي الجمع والانفاء، على الوجه المذكور «من أحوال الرجال» المتمكنين في شهود واحد العين، في ملابس التلويح، من غير مزاحمة «عبد الاختصاص» حيث لا قبلة لهم الا الحق الجامع، بوحدة عينه التي هي باطن الكثرة، شتملتها. وهم المقصودون بملابسهم.

(٢٤٠) « قِيَسَرَح » على بناء المفعول « لم الصدور عما اعطى لم^{١٨٨١} فيها » اي في الصدور « من قرة أعين^{١٨٨١} » فان الصدور اذا انشرفت بورود التحليلات الذاتية الاحدية عليها انصلت انوارها بسائر

١٨٧) إشارة إلى حديث «الصورة» المروي في صحيح البخاري عن أبي هريرة : ... فيأتيهم بهم في غير الصورة التي يعرفونها ... فيقولون : لمؤ يا هذا منك ... (روى رواية أبي سعيد : حاشا ربنا ...) انظر رد معاني الآيات للشهابيات ... المنسوب خطأ إلى ابن عربي ص ٧٧ ط. بيروت : نادي الكتب العربية سنة ١٣٢٨ هجرية) . - وانظر ما تقدم ناقلاً في رقم ٢٢١.

(١٨٨) أَتَجِبَانِ مِنْ آيَةِ ١٧ سُورَةِ ٣٢ -

١- الاصل: نباء. - ب الاصل: ثى. - ث الاصل: احساء. - ث الاصل: نباء. - ج يفى H، يفى PK. - ح الاصل: حار. -

المشاعر وتنفذت فيها ؛ فعمل كل مشعر منها بواحد العين ، عمّل المجموع من اخواته . فالابصار ، التي هي عمل الرؤية والمشاهدة ، ترى بواحد العين كل عين ، فيه كل شيء ! وربما ان يكون ما أخفى لهم فيها ، بما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر^(٨٩) . - فاذا ظهر شيء ، مما أخفى ، في هذه الصدور ، كان قرة العيون المتعلقة به .

« و » هم . عند تحققهم بهذا المقام المطلق الوحداني « يسبحون في أفلاك الاقدار » حسب اختصاصاتهم بهذا التجلي ، « فهو كما ان كانوا بالحق » أي في مرتبة حق اليقين ، القاضي بشهود واحد العين مع الأسرار والاحكام اللازمة له في كل عين ، كما هي^(٩٠) ، « وبسوراً » كوامل « ان كانوا بالعين » أي في مرتبة عين اليقين ، القاضي بمعاينته ، من حيشة تلبسه بصور المظاهر الروحانية والمثالية والحسية^(٩١) ، « ونجوماً ان كانوا بالعلم » أي في مرتبة علم اليقين . القاضي بظهورهم بعلم الدلائل^(٩٢) . -

(٢٤١) « ليعرفون » من هذه الحشيات الثلاث ، « وما يجري به الليل والنهار الى يوم الشق والانفطار » حيث عرفوا حقيقة الانسان ، وأسرارها اللازمة لها ، باطناً وظاهراً ، في كل مرتبة وموضع ، ومع كل لطيفة وكثيفة ، ومعنى وصورة . فان حقيقة (= الانسان) ، قسطاس التحرير ، ولسان ميزان [f. 49b] التقدير والتدبير : فحيث مال ، وكيف مال : يميناً ويساراً ، علواً وسفلاً ، ينتج من ميله التدبير ، على الوزن

(٨٩) : اشارة الى الحديث القديم : « احدثت لميادي الصالحين ما لا عين رأت ... وهو في البخاري عن ابي هريرة (فتح الباري ٣/٢٩١) وسلم (شرح المستدرك ١٠/٢٣٣ ، ٢٨٨) وحسن أحد ٢/٣١٣ : ٤٣٨ ؛ وابن ماجة ٢/٣٠٥ والاحاديث القديمة لميل القاري . وشرح الاحياء ٩/٥٧٤ ، ٥٧٧ ؛ ويزان العمل ١٠٥ . وانظر ما تقدم تعليق رقم ٤٢٧ ، ٤٢٨ ، ٤٢٩ ، ٤٣٠ . -

(٩٠) وانظر الفترحات ايضاً ١٣٢/٢ ، ٥٧٠-٥٧١ واصطلاحات ابن عربي وشفاء السائل ٤٥ (ط. الاستاذ الطنجي) وتعريفات الجرجاني ٦٢ والاربيين مرتبة الجليل (والخوش ص ٦٧) ؛ ولطائف الاعلام ورقة ١٧٢-١٧٣ ب. -

(٩١) قارن هذا بالفترحات ١٣٢/٢ ، ٥٧٠-٥٧١ واصطلاحات ابن عربي وشفاء السائل ٤٥ (ط. الاستاذ الطنجي) ولطائف الاعلام ورقة ١٢٦ ب-١٢٧ وتعريفات الجرجاني ٦٢ . -

(٩٢) انظر الفترحات ١٣٢/٢ ، ٥٧٠-٥٧١ واصطلاحات ابن عربي وشفاء السائل ٥٤ (ط. الاستاذ الطنجي) ولطائف الاعلام ورقة ١٢٣ ب وتعريفات الجرجاني ٦٢ . -

خ الاصل : الرويه . - د الاصل : التث . -

والتهجير ، إما بالأمر أو بالخاصية . - فهذا الانسان ، اذا استوى واعتدل وقام على النقطة السوائية ونظر الى مركز الكون أفاد ، من حيث إنه زرج شبهه وحياة صورته ، روحاً انبعث به صور الافلاك للحركة على نقطة المركز . فيه دارت افلاك الكون ، وبه جرت المقادير في الليل والنهار . ومن هنا ، قال - قَدَسَ سره ١ - الحمد لله الذي جعل الانسان الكامل معلم الملك ، وأدان - سبحانه وتعالى ! - تشریفاً وتنبؤاً بأنفاسه الفلك^(١٩٣) . - ولذلك ، اذا مال الانسان جمعاً ، بانتقاله الى التشاة الآجلة - ارتفع نظام العاجل : فانشقت السماء وانفطرت ، وكورت الشمس ، وطمست النجوم ، وتبدل الارض غير الارض . وكانت الحياة والظهور والشهاد والنور لعالم مال اليه .

(٢٤٢) فاذا طلع فجر انقلاب الظاهر باطناً ، وانطواء الباطن في الحق المطلق طوى بساط الأعيان والصور : « فيتكورد من كان شمساً^(١٩٤) ، ويخسف من كان بدمراً^(١٩٥) ، وينظم من كان نجماً^(١٩٦) » في نور يضرب الى السواد في شدة ظهوره ، « فلا يبقى نور إلا نور الحق ، وهو نور الوحدةانية ، الذي لا يبقى لتجليه نور » فان النور اذا انتهى ظهوره الى غاية حد الاستداد انقلب باطناً ، يضرب الى السواد ، كالليل البيم فهو ، إذ ذاك ، القيب الأحمى والسواد الأعظم !

« فيفيض على ذاته من ذاته : «نوره في نوره ! ر » إذ لا ينسب هذا النور ، من هذه الحيشية ، الى مظهر اصلاً . فافهم ! فان هذا المدرك ، في سابع ثوب الكيال ، كالطراز المعلم ! -

(١٩٣) هذه هي مقدمة كتاب « نسخة الحق » لابن عربي، انظر مخطوط يحيى ائندي (مكتبة سليمانية ، اسطنبول) رقم ٢٤٣٥ وانظر أيضاً لطايف الاعلام ورقة ١٤٦ ب . -

(١٩٤) اشارة الى الآية رقم ١ من سورة رقم ٨١ . -

(١٩٥) اشارة الى الآية رقم ٨ من سورة رقم ٧٥ . -

(١٩٦) اشارة الى الآية رقم ٨ من سورة رقم ٧٧ . -

(شرح) (١٩٧) تجلي الاستواء

XXXI

(٢٤٣) كمال المحاذاة ، بين المتجلى والمتجلى له ، يعطي الاستواء وهذه المحاذاة لا تدع للعبد رسماً يظهر منه حكم ما ، بنسبة أنيته . فشأنه ا - حالته - كشأن بشيخ تحاذي الشمس ، عند الزوال ، سمت رأسه ، فيأخذ نوزها جميع جهاته ، فلم يبق له من فيته أثر . فمن كان هذا حكمه وصفته ، في تجلي العزة والاستطالة صار كله نوراً . فظهر ، بحكم انصباغه ، بالتجلي ومقتضياته ، بالمنصة والعزة الظاهرة الى الاكوان الجملة ؛ حيث ظهر أن لا نور لحقيقته ، بل هي باقية حالة وجودها على علميتها ، مع امتلاها من النور وظهورها بالمنصة والعزة . - ولذلك قال ، قدس سره :

بج

(١٩٧) املاء ابن سوككين على هذا الفصل . « نص قوله الشيخ : « اذا استوى رب العزة على عرش الطلائع . . . الا فهو القطب [الاصل : القطب] . » فقال ما هذا معناه . ان الحق ، سبحانه ا اذا استوى على عبده استوى عليه بحيث لا يترك فيه رسم دعوى . لان في هذا التجلي يظهر العبد حقيقته وحيته . وما تجلي ، سبحانه ! لعيده في العزة الا ليؤقده على حقيقته التي هي الدم المفض . فاذا حصل من هذا القهر والعلية ما حصل ورجع العبد الى نفسه ، وفيه الله ، تعالى ! ذلك التجلي الذي هو القهر والمز . فظهر به العبد الى جميع الاكوان . وهذا لا يكون الا للقطب خاصة . واما الأفراد فانه يتجلى لهم في هذا المشهد ولكن [الاصل : ولاكن] لا يتلج عليهم هذه الظلمة ، لكون القطب صرف وجهه الى الكون ، واما المنفردون فلم يصرفوا وجههم الى الكون أصلاً . ولذلك يقول في القطب انه اذا تجلى له ، سبحانه ! في هذا التجلي ولم يجلع عليه أثره - كان افضل له . لانه اذا خلج عليه منزله الى الخلق ، واذا لم يعلمها عليه ابقاه مع الحق . - قيل للشيخ : فهل يطرد هذا الحكم في حق الانبياء ، عليهم السلام ؟ - فقال : ولاية الرسول اتم له من رسالته وأوسع : لكون رسالته جزءاً [الاصل : خبره والتصحيح ثابت في خطوط فيينا] من نبوته ، ونبوته جزء [الاصل : خبره والتصحيح ثابت في خطوط فيينا] من ولايته ونسبة من نسبها ، ولذلك زالت الرسالة بمجرد التبليغ فيهي عشرين سنة او ما بني . واما ولايته فلم تحدد [الاصل : يتحدد] ولم تنقطع . فصح ان النبوة دامة وهي ولايتهم ، عليهم السلام ! وانها الفلك الواسع . فتحقق ترشد . قال ، رضي الله عنه : والنبوة وجهان . وجه بما شرع له من تعبداته الخاصة بها ، فهذا هو الذي ينقطع . والوجه الآخر هو الاخبار الخاص الذي بينه وبين الحق ، وهو الذي امتاثر به الانبياء [الاصل : الانبياء] من كونهم انبياء [الاصل : انبياء] على الأولياء [الاصل : الأولياء] . - وانه يقول الحق ! « [خطوط الفائق ورقة ١٢٠] . -

ا الاصل : فشانه . - ب الاصل : كشأن . - ث الاصل : فياه . -
ث الاصل : امتلاها . -

« إذا استوى رب العزة [f. 50a] على عرش^{٤٩٨} الطائف ج الانسانية ، كما قال : « ما وسعني ارضي ولا سماءي ح ، ولكن خ وسعني خ قلب عبدي^{٤٩٩} » ملك هذا العرش د جميع الطائف الكونية ، بنسبة جامعيتها لها واتهاء رفاق الجميع بها . « فصرف فيها وتعكّم ذ ، تعكّم ر المالك ذ في ملكه و تصرف س الملك ح في ملكه » اذ التصرف في الحقيقة للحق الظاهر فيه ، حاشئذ ، بتجلى العزة والاستطالة .

(٢٤٤) «ألا فهو القطب!» الذي هو صاحب الوقت، بمعنى أن يكون الوقت له، لا هو الوقت. بيده أزمة التدبير الأعم. ينبع تدبيره علمته؛ وعلمته شهوده، وشهوده القدر! فلا يتصرف في شيء - مع كونه مالكة - إلا على الوزن والتحرير. فهو قلب الكون. والقلب إذا جاد على الزمان^{١٩٩}، من القوى والأعضاء، جاد بقدرها. - وعموم تدبيره، قائم من الروح الكلي. المدير للصورة العامة الوجودية. ولا بد له، في هذا التدبير، من مظهر إنساني في كل حين^{٢٠٠}.

٤٩٨) «الاستواء على العرش» لفظة أصلها تراثي، ورويت مستندة إلى الله بصيغة الفعل الماضي المخففة الغائب، والرجوع على العرش استوى = سورة ٢٠/٢٠ «ثم استوى على العرش» سورة ١٠/١٣٤/١٠ «٢/١٣٤/٢» ٥٩/٢٥ «٢/٣٢» ٢/٥٧. وتتل هذه المادة في سياقاتها التراثي دوني مدلولها الفيزيقي في شمول الملك الإلهي رسة اقتداره، أو هي بالأحرى رمز هذا الملك التامل والاعتدال المحيط.

(٤٩٩) الحديث في الإصحاح ١٥/٢ ولكن مخرج احاديث الاحياء ، الشيخ عبد الرحمن بن الحسين العراقي ، في كتابه « المعنى » من حل الاسفار يقرر انه لم ير لهذا الحديث أصلاً ! (نفس المراجع المتقدم ، في الدليل) -

(٨١٩٩) جم لازم ونزيمه وهو المصاحب الذي لا يفارق . -

(٥٠٠) قانون هذا عما يذكره صاحب لطائف الاعلام عن القطب والقطبية الكبرى ونظب
 (ورقة ١١٠ب - ١١١) وانظر الفتوحات أيضاً ١٠١١/٢ ١٥٧١/٢
 ١٠٥٦١٦٣ وكتاب المسائل له أيضاً مسألة ٤٨٠ ويفصّل الحكم ١/٢٩٧٣:٣٩١/٢
 ~. ٢٢٦١٦٨١٥١٠١٢٥٥

ج الطایف K ، الطایف P ، الطایف W - ح سائی W ، سائی P ، سائی H -
 - لـ خ - و سئی HKW - د العریس W - ذ و بحك H ، و بحك K -
 - ر بحك H ، بحك K - ز الملك KH - م ص + تصرف H - ش الملك KH -

(١٥٥) : « الحقيقة »^{١٠١} الإنسانية من أبيي منظرها الى ...
الذي هو محددها الاساسي ، وقوامها به بعد تجردها عن الرسم الملائكي .
وعوها وفنائها في تجليه الذاتي ، ان كان باقتضاء حكم الاحدية ، المشتملة
على المفاتيح الأول الذاتية ، وسرايتها - أفاد القرب الأقرب ، المستهلك
في افراطه حكم التمييز وأثره . وهذا القرب انما يضاف الى الحقيقة
السيادية المحمدية^{١٠٢} ، بالاصالة ، والى غيرها بحكم الوراثة .

(٥٠١) اعلاه ابن سوككين على هذا الفصل . قال ، رضي الله عنه في الاصل : « الولاية
هي [الاصل : هو] الفلك الاقصى : لما في فلكه من السعة فقال في شرحه
ما هذا معناه . الولاية هي الفلك الاقصى لكنها تم جميع المقامات من الملائكة والانبياء
[الاصل : والانبياء] والأولياء [الاصل : والأولياء] وجميع المختصين [الاصل : المختصين]
بها . فن اطلع علم ، ومن علم تحول في صورة علمه . لكن النفس تكتسي صورة [الاصل :
صور] هيئة [الاصل : هي] علمها وتتحيل [الاصل : فيتحيل] والتصحيح ثابت في نسخة
فينا [بها] . وانظر الى كون الانسان اذا علم امرأ يخشاه كيف يلبس صورة الويل ، لكن
نفسه [الاصل : لكن] ليست هيئة [الاصل : هي] من الخوف [c. 12b] . - فالولي
الذي وقف مع ولايته لا يعرف . فاذا زل الى نسبة من نسب ولايته عرف بالنسبة التي ظهر
بها ، وعرف من الوجه الذي ظهر به ، وصار معرفة من ذلك الوجه . واذا كان في سلق ولايته
كان نكرة لكونه لم يتقيد بصورة ولا ظهرت له نسبة من النسب . وفي اريد ان تقيده الولي
بعلامة تحك عليها به تجل لك في النفس الآخر بخلاف ما قيده به ! فلا ينضبط لك ، ولا
يمكنك الحكم عليه بأمر ثبوتي . - لطيفة : واعلم ان جميع الموجودات يتروتن في كل نفس
الى امر غير الامر الآخر . فالعارف شهد ذلك التنوع الالهي [الاصل : الالهي] فكان
بصيراً عليها ، وغير العارف عمي عن ذلك ، فوصف بالعمى [الاصل : بالعمى] والجهل .
فأتم الموجودات حضوراً مع الحق اقربهم الى الحق . فكل حالة شهد العين فيها ربه حاضراً
معه ، كان نسباً في حقه . وان عقل عنه في حالة كان ذلك بوليه [الاصل : بوليه] وحجابه
وبالاول [الاصل : وبالاول] عليه . فاعلم ذلك ! » (مخطوط المفاتيح ورقة ١٢-١٣ ب) . -

(٥٠٢) يعرف صاحب لطايف الاعلام الحقيقة الإنسانية الكالية بما يلي : « هي حشرة
الاولوية المسماة بحشرة المماني وبالتين الثاني . والمماني بكونها الحقيقة الإنسانية الكالية هو
كون صورة الانسان . الكامل صورة للمماني ، وسقيفة ذلك المماني وتلك الحقيقة هي حشرة
الاولوية المسماة بالتين الثاني . فكان الانسان الكامل هو مظهر التين الثاني . والاولوية الاكمل
هو مظهر التين الأول المسمى [الاصل : المنان] بحقيقة الحقائق » [ورقة ٧٠ ب] -

(٥٠٣) الحقيقة السيادية المحمدية هي الحقيقة المحمدية راجع ما يخص المماني التي لهذه
اللفظة في التطبيق المتقدم رقم ٣١٧ . -

١ الاصل : فناءها . -

قيام الحقيقة الانسانية بالحق، من حيثية هذا القرب، هي الولاية الخاصة بالمحمدية، التي فيها جوامع تفصيل الولايات الجامعة.

وان كان (عود الحقيقة الانسانية من انبى منزلا الى الحق) باقتضاء الحضرة الالهية الواحدة، المشتعلة على الامهات الأصلية، وسرايتها - ولكن باعتبار غلبة حكم اسم من الامهات او من الاسماء التالية - أفاد القرب القريب، القاضي بخفاء التميز بين القريين - وهذا القرب انما يضاف الى الحقائق الكيالية الانسانية.

والقيام بالحق، من حيثية هذا القرب، هي الولاية التي تتم حقائق الكُمل. وهذه الولاية، متنوعة التفصيل، متفرعة من الولاية الجامعة السيادة حسب اقتضاء الاسماء الالهية، وحقائق الكُمل.

(٢٤٦) فاذا تقررت لك هذه القاعدة، وتبين بها معنى الولاية الخاصة والعامه^(٥٠٤) - فاعلم أن «الولاية هي الفلك الأعلى» فان دائرتها، دائرة عموم الأحدية والاشية، كما أوأنا اليه. وهي الدائرة الكبرى المحيطة [f. 50b] بالولاية الذاتية، الاحدية والاسمائية: جمعا وفرداى.

ومن وجوهها، دوائر نبوات التشريع والرسالة، والنبوة المطلقة اللازمة للولاية، وهي نبوة لا تشريع فيها. اذ من حيثية هذا القرب المقرر، تنصرف حقائق الأولياء والأنبياء والرسلى الى الخلق. فان انصرفت، وهي تشهد كيفية توجه الخطاب وزول الوحي الى الأنبياء والرسلى، في فضاء عالم الكشف والشهود، وتشاهد خصوصية مآخذهم وخصوصية ما يأخذون من الله، بواسطة الملك او بغير واسطة، من غير ان يتعين لها التشريع، فلها النبوة المطلقة. ولها ان تتبع نبيه (= نبي التشريع) فيها شاهدت له من الاحكام المترلة عليه، عن بصيرة.

(٥٠٤) يقابل هذا التعريف الخاص للولاية الخاصة والعامه بما يذكره ابن عربى في الفتوحات ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٨٥، ٦٨٦، ٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢، ٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٥، ٦٩٦، ٦٩٧، ٦٩٨، ٦٩٩، ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٦، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧٠٩، ٧١٠، ٧١١، ٧١٢، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦، ٧١٧، ٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٢، ٧٣٣، ٧٣٤، ٧٣٥، ٧٣٦، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٠، ٧٤١، ٧٤٢، ٧٤٣، ٧٤٤، ٧٤٥، ٧٤٦، ٧٤٧، ٧٤٨، ٧٤٩، ٧٥٠، ٧٥١، ٧٥٢، ٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٥٧، ٧٥٨، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٤، ٧٦٥، ٧٦٦، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٦٩، ٧٧٠، ٧٧١، ٧٧٢، ٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٥، ٧٧٦، ٧٧٧، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨١، ٧٨٢، ٧٨٣، ٧٨٤، ٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨، ٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢، ٧٩٣، ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠١، ٨٠٢، ٨٠٣، ٨٠٤، ٨٠٥، ٨٠٦، ٨٠٧، ٨٠٨، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨١٢، ٨١٣، ٨١٤، ٨١٥، ٨١٦، ٨١٧، ٨١٨، ٨١٩، ٨٢٠، ٨٢١، ٨٢٢، ٨٢٣، ٨٢٤، ٨٢٥، ٨٢٦، ٨٢٧، ٨٢٨، ٨٢٩، ٨٣٠، ٨٣١، ٨٣٢، ٨٣٣، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٣٦، ٨٣٧، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٤٠، ٨٤١، ٨٤٢، ٨٤٣، ٨٤٤، ٨٤٥، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٤٨، ٨٤٩، ٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٢، ٨٥٣، ٨٥٤، ٨٥٥، ٨٥٦، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٥٩، ٨٦٠، ٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٧، ٨٦٨، ٨٦٩، ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٧٨، ٨٧٩، ٨٨٠، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٣، ٨٨٤، ٨٨٥، ٨٨٦، ٨٨٧، ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠، ٨٩١، ٨٩٢، ٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٦، ٨٩٧، ٨٩٨، ٨٩٩، ٩٠٠، ٩٠١، ٩٠٢، ٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٥، ٩٠٦، ٩٠٧، ٩٠٨، ٩٠٩، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩١٣، ٩١٤، ٩١٥، ٩١٦، ٩١٧، ٩١٨، ٩١٩، ٩٢٠، ٩٢١، ٩٢٢، ٩٢٣، ٩٢٤، ٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٧، ٩٢٨، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٣١، ٩٣٢، ٩٣٣، ٩٣٤، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٣٧، ٩٣٨، ٩٣٩، ٩٤٠، ٩٤١، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٥، ٩٤٦، ٩٤٧، ٩٤٨، ٩٤٩، ٩٥٠، ٩٥١، ٩٥٢، ٩٥٣، ٩٥٤، ٩٥٥، ٩٥٦، ٩٥٧، ٩٥٨، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٢، ٩٦٣، ٩٦٤، ٩٦٥، ٩٦٦، ٩٦٧، ٩٦٨، ٩٦٩، ٩٧٠، ٩٧١، ٩٧٢، ٩٧٣، ٩٧٤، ٩٧٥، ٩٧٦، ٩٧٧، ٩٧٨، ٩٧٩، ٩٨٠، ٩٨١، ٩٨٢، ٩٨٣، ٩٨٤، ٩٨٥، ٩٨٦، ٩٨٧، ٩٨٨، ٩٨٩، ٩٩٠، ٩٩١، ٩٩٢، ٩٩٣، ٩٩٤، ٩٩٥، ٩٩٦، ٩٩٧، ٩٩٨، ٩٩٩، ١٠٠٠، ١٠٠١، ١٠٠٢، ١٠٠٣، ١٠٠٤، ١٠٠٥، ١٠٠٦، ١٠٠٧، ١٠٠٨، ١٠٠٩، ١٠١٠، ١٠١١، ١٠١٢، ١٠١٣، ١٠١٤، ١٠١٥، ١٠١٦، ١٠١٧، ١٠١٨، ١٠١٩، ١٠٢٠، ١٠٢١، ١٠٢٢، ١٠٢٣، ١٠٢٤، ١٠٢٥، ١٠٢٦، ١٠٢٧، ١٠٢٨، ١٠٢٩، ١٠٣٠، ١٠٣١، ١٠٣٢، ١٠٣٣، ١٠٣٤، ١٠٣٥، ١٠٣٦، ١٠٣٧، ١٠٣٨، ١٠٣٩، ١٠٤٠، ١٠٤١، ١٠٤٢، ١٠٤٣، ١٠٤٤، ١٠٤٥، ١٠٤٦، ١٠٤٧، ١٠٤٨، ١٠٤٩، ١٠٥٠، ١٠٥١، ١٠٥٢، ١٠٥٣، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٥٦، ١٠٥٧، ١٠٥٨، ١٠٥٩، ١٠٦٠، ١٠٦١، ١٠٦٢، ١٠٦٣، ١٠٦٤، ١٠٦٥، ١٠٦٦، ١٠٦٧، ١٠٦٨، ١٠٦٩، ١٠٧٠، ١٠٧١، ١٠٧٢، ١٠٧٣، ١٠٧٤، ١٠٧٥، ١٠٧٦، ١٠٧٧، ١٠٧٨، ١٠٧٩، ١٠٨٠، ١٠٨١، ١٠٨٢، ١٠٨٣، ١٠٨٤، ١٠٨٥، ١٠٨٦، ١٠٨٧، ١٠٨٨، ١٠٨٩، ١٠٩٠، ١٠٩١، ١٠٩٢، ١٠٩٣، ١٠٩٤، ١٠٩٥، ١٠٩٦، ١٠٩٧، ١٠٩٨، ١٠٩٩، ١١٠٠، ١١٠١، ١١٠٢، ١١٠٣، ١١٠٤، ١١٠٥، ١١٠٦، ١١٠٧، ١١٠٨، ١١٠٩، ١١١٠، ١١١١، ١١١٢، ١١١٣، ١١١٤، ١١١٥، ١١١٦، ١١١٧، ١١١٨، ١١١٩، ١١٢٠، ١١٢١، ١١٢٢، ١١٢٣، ١١٢٤، ١١٢٥، ١١٢٦، ١١٢٧، ١١٢٨، ١١٢٩، ١١٣٠، ١١٣١، ١١٣٢، ١١٣٣، ١١٣٤، ١١٣٥، ١١٣٦، ١١٣٧، ١١٣٨، ١١٣٩، ١١٤٠، ١١٤١، ١١٤٢، ١١٤٣، ١١٤٤، ١١٤٥، ١١٤٦، ١١٤٧، ١١٤٨، ١١٤٩، ١١٥٠، ١١٥١، ١١٥٢، ١١٥٣، ١١٥٤، ١١٥٥، ١١٥٦، ١١٥٧، ١١٥٨، ١١٥٩، ١١٦٠، ١١٦١، ١١٦٢، ١١٦٣، ١١٦٤، ١١٦٥، ١١٦٦، ١١٦٧، ١١٦٨، ١١٦٩، ١١٧٠، ١١٧١، ١١٧٢، ١١٧٣، ١١٧٤، ١١٧٥، ١١٧٦، ١١٧٧، ١١٧٨، ١١٧٩، ١١٨٠، ١١٨١، ١١٨٢، ١١٨٣، ١١٨٤، ١١٨٥، ١١٨٦، ١١٨٧، ١١٨٨، ١١٨٩، ١١٩٠، ١١٩١، ١١٩٢، ١١٩٣، ١١٩٤، ١١٩٥، ١١٩٦، ١١٩٧، ١١٩٨، ١١٩٩، ١٢٠٠، ١٢٠١، ١٢٠٢، ١٢٠٣، ١٢٠٤، ١٢٠٥، ١٢٠٦، ١٢٠٧، ١٢٠٨، ١٢٠٩، ١٢١٠، ١٢١١، ١٢١٢، ١٢١٣، ١٢١٤، ١٢١٥، ١٢١٦، ١٢١٧، ١٢١٨، ١٢١٩، ١٢٢٠، ١٢٢١، ١٢٢٢، ١٢٢٣، ١٢٢٤، ١٢٢٥، ١٢٢٦، ١٢٢٧، ١٢٢٨، ١٢٢٩، ١٢٣٠، ١٢٣١، ١٢٣٢، ١٢٣٣، ١٢٣٤، ١٢٣٥، ١٢٣٦، ١٢٣٧، ١٢٣٨، ١٢٣٩، ١٢٤٠، ١٢٤١، ١٢٤٢، ١٢٤٣، ١٢٤٤، ١٢٤٥، ١٢٤٦، ١٢٤٧، ١٢٤٨، ١٢٤٩، ١٢٥٠، ١٢٥١، ١٢٥٢، ١٢٥٣، ١٢٥٤، ١٢٥٥، ١٢٥٦، ١٢٥٧، ١٢٥٨، ١٢٥٩، ١٢٦٠، ١٢٦١، ١٢٦٢، ١٢٦٣، ١٢٦٤، ١٢٦٥، ١٢٦٦، ١٢٦٧، ١٢٦٨، ١٢٦٩، ١٢٧٠، ١٢٧١، ١٢٧٢، ١٢٧٣، ١٢٧٤، ١٢٧٥، ١٢٧٦، ١٢٧٧، ١٢٧٨، ١٢٧٩، ١٢٨٠، ١٢٨١، ١٢٨٢، ١٢٨٣، ١٢٨٤، ١٢٨٥، ١٢٨٦، ١٢٨٧، ١٢٨٨، ١٢٨٩، ١٢٩٠، ١٢٩١، ١٢٩٢، ١٢٩٣، ١٢٩٤، ١٢٩٥، ١٢٩٦، ١٢٩٧، ١٢٩٨، ١٢٩٩، ١٣٠٠، ١٣٠١، ١٣٠٢، ١٣٠٣، ١٣٠٤، ١٣٠٥، ١٣٠٦، ١٣٠٧، ١٣٠٨، ١٣٠٩، ١٣١٠، ١٣١١، ١٣١٢، ١٣١٣، ١٣١٤، ١٣١٥، ١٣١٦، ١٣١٧، ١٣١٨، ١٣١٩، ١٣٢٠، ١٣٢١، ١٣٢٢، ١٣٢٣، ١٣٢٤، ١٣٢٥، ١٣٢٦، ١٣٢٧، ١٣٢٨، ١٣٢٩، ١٣٣٠، ١٣٣١، ١٣٣٢، ١٣٣٣، ١٣٣٤، ١٣٣٥، ١٣٣٦، ١٣٣٧، ١٣٣٨، ١٣٣٩، ١٣٤٠، ١٣٤١، ١٣٤٢، ١٣٤٣، ١٣٤٤، ١٣٤٥، ١٣٤٦، ١٣٤٧، ١٣٤٨، ١٣٤٩، ١٣٥٠، ١٣٥١، ١٣٥٢، ١٣٥٣، ١٣٥٤، ١٣٥٥، ١٣٥٦، ١٣٥٧، ١٣٥٨، ١٣٥٩، ١٣٦٠، ١٣٦١، ١٣٦٢، ١٣٦٣، ١٣٦٤، ١٣٦٥، ١٣٦٦، ١٣٦٧، ١٣٦٨، ١٣٦٩، ١٣٧٠، ١٣٧١، ١٣٧٢، ١٣٧٣، ١٣٧٤، ١٣٧٥، ١٣٧٦، ١٣٧٧، ١٣٧٨، ١٣٧٩، ١٣٨٠، ١٣٨١، ١٣٨٢، ١٣٨٣، ١٣٨٤، ١٣٨٥، ١٣٨٦، ١٣٨٧، ١٣٨٨، ١٣٨٩، ١٣٩٠، ١٣٩١، ١٣٩٢، ١٣٩٣، ١٣٩٤، ١٣٩٥، ١٣٩٦، ١٣٩٧، ١٣٩٨، ١٣٩٩، ١٤٠٠، ١٤٠١، ١٤٠٢، ١٤٠٣، ١٤٠٤، ١٤٠٥، ١٤٠٦، ١٤٠٧، ١٤٠٨، ١٤٠٩، ١٤١٠، ١٤١١، ١٤١٢، ١٤١٣، ١٤١٤، ١٤١٥، ١٤١٦، ١٤١٧، ١٤١٨، ١٤١٩، ١٤٢٠، ١٤٢١، ١٤٢٢، ١٤٢٣، ١٤٢٤، ١٤٢٥، ١٤٢٦، ١٤٢٧، ١٤٢٨، ١٤٢٩، ١٤٣٠، ١٤٣١، ١٤٣٢، ١٤٣٣، ١٤٣٤، ١٤٣٥، ١٤٣٦، ١٤٣٧، ١٤٣٨، ١٤٣٩، ١٤٤٠، ١٤٤١، ١٤٤٢، ١٤٤٣، ١٤٤٤، ١٤٤٥، ١٤٤٦، ١٤٤٧، ١٤٤٨، ١٤٤٩، ١٤٥٠، ١٤٥١، ١٤٥٢، ١٤٥٣، ١٤٥٤، ١٤٥٥، ١٤٥٦، ١٤٥٧، ١٤٥٨، ١٤٥٩، ١٤٦٠، ١٤٦١، ١٤٦٢، ١٤٦٣، ١٤٦٤، ١٤٦٥، ١٤٦٦، ١٤٦٧، ١٤٦٨، ١٤٦٩، ١٤٧٠، ١٤٧١، ١٤٧٢، ١٤٧٣، ١٤٧٤، ١٤٧٥، ١٤٧٦، ١٤٧٧، ١٤٧٨، ١٤٧٩، ١٤٨٠، ١٤٨١، ١٤٨٢، ١٤٨٣، ١٤٨٤، ١٤٨٥، ١٤٨٦، ١٤٨٧، ١٤٨٨، ١٤٨٩، ١٤٩٠، ١٤٩١، ١٤٩٢، ١٤٩٣، ١٤٩٤، ١٤٩٥، ١٤٩٦، ١٤٩٧، ١٤٩٨، ١٤٩٩، ١٥٠٠، ١٥٠١، ١٥٠٢، ١٥٠٣، ١٥٠٤، ١٥٠٥، ١٥٠٦، ١٥٠٧، ١٥٠٨، ١٥٠٩، ١٥١٠، ١٥١١، ١٥١٢، ١٥١٣، ١٥١٤، ١٥١٥، ١٥١٦، ١٥١٧، ١٥١٨، ١٥١٩، ١٥٢٠، ١٥٢١، ١٥٢٢، ١٥٢٣، ١٥٢٤، ١٥٢٥، ١٥٢٦، ١٥٢٧، ١٥٢٨، ١٥٢٩، ١٥٣٠، ١٥٣١، ١٥٣٢، ١٥٣٣، ١٥٣٤، ١٥٣٥، ١٥٣٦، ١٥٣٧، ١٥٣٨، ١٥٣٩، ١٥٤٠، ١٥٤١، ١٥٤٢، ١٥٤٣، ١٥٤٤، ١٥٤٥، ١٥٤٦، ١٥٤٧، ١٥٤٨، ١٥٤٩، ١٥٥٠، ١٥٥١، ١٥٥٢، ١٥٥٣، ١٥٥٤، ١٥٥٥، ١٥٥٦، ١٥٥٧، ١٥٥٨، ١٥٥٩، ١٥٦٠، ١٥٦١، ١٥٦٢، ١٥٦٣، ١٥٦٤، ١٥٦٥، ١٥٦٦، ١٥٦٧، ١٥٦٨، ١٥٦٩، ١٥٧٠، ١٥٧١، ١٥٧٢، ١٥٧٣، ١٥٧٤، ١٥٧٥، ١٥٧٦، ١٥٧٧، ١٥٧٨، ١٥٧٩، ١٥٨٠، ١٥٨١، ١٥٨٢، ١٥٨٣، ١٥٨٤، ١٥٨٥، ١٥٨٦، ١٥٨٧، ١٥٨٨، ١٥٨٩، ١٥٩٠، ١٥٩١، ١٥٩٢، ١٥٩٣، ١٥٩٤، ١٥٩٥، ١٥٩٦، ١٥٩٧، ١٥٩٨، ١٥٩٩، ١٦٠٠، ١٦٠١، ١٦٠٢، ١٦٠٣، ١٦٠٤، ١٦٠٥، ١٦٠٦، ١٦٠٧، ١٦٠٨، ١٦٠٩، ١٦١٠، ١٦١١، ١٦١٢، ١٦١٣، ١٦١٤، ١٦١٥، ١٦١٦، ١٦١٧، ١٦١٨، ١٦١٩، ١٦٢٠، ١٦٢١، ١٦٢٢، ١٦٢٣، ١٦٢٤، ١٦٢٥، ١٦٢٦، ١٦٢٧، ١٦٢٨، ١٦٢٩، ١٦٣٠، ١٦٣١، ١٦٣٢، ١٦٣٣، ١٦٣٤، ١٦٣٥، ١٦٣٦، ١٦٣٧، ١٦٣٨، ١٦٣٩، ١٦٤٠، ١٦٤١، ١٦٤٢، ١٦٤٣، ١٦٤٤، ١٦٤٥، ١٦٤٦، ١٦٤٧، ١٦٤٨، ١٦٤٩، ١٦٥٠، ١٦٥١، ١٦٥٢، ١٦٥٣، ١٦٥٤، ١٦٥٥، ١٦٥٦، ١٦٥٧، ١٦٥٨، ١٦٥٩، ١٦٦٠، ١٦٦١، ١٦٦٢، ١٦٦٣، ١٦٦٤، ١٦٦٥، ١٦٦٦، ١٦٦٧، ١٦٦٨، ١٦٦٩، ١٦٧٠، ١٦٧١، ١٦٧٢، ١٦٧٣، ١٦٧٤، ١٦٧٥، ١٦٧٦، ١٦٧٧، ١٦٧٨، ١٦٧٩، ١٦٨٠، ١٦٨١، ١٦٨٢، ١٦٨٣، ١٦٨٤، ١٦٨٥، ١٦٨٦، ١٦٨٧، ١٦٨٨، ١٦٨٩، ١٦٩٠، ١٦٩١، ١٦٩٢، ١٦٩٣، ١٦٩٤، ١٦٩٥، ١٦٩٦، ١٦٩٧، ١٦٩٨، ١٦٩٩، ١٧٠٠، ١٧٠١، ١٧٠٢، ١٧٠٣، ١٧٠٤، ١٧٠٥، ١٧٠٦، ١٧٠٧، ١٧٠٨، ١٧٠٩، ١٧١٠، ١٧١١، ١٧١٢، ١٧١٣، ١٧١٤، ١٧١٥، ١٧١٦، ١٧١٧، ١٧١٨، ١٧١٩، ١٧٢٠، ١٧٢١، ١٧٢٢، ١٧٢٣، ١٧٢٤، ١٧٢٥، ١٧٢٦، ١٧٢٧، ١٧٢٨، ١٧٢٩، ١٧٣٠، ١٧٣١، ١٧٣٢، ١٧٣٣، ١٧٣٤، ١٧٣٥، ١٧٣٦، ١٧٣٧، ١٧٣٨، ١٧٣٩، ١٧٤٠، ١٧٤١، ١٧٤٢، ١٧٤٣، ١٧٤٤، ١٧٤٥، ١٧٤٦، ١٧٤٧، ١٧٤٨، ١٧٤٩، ١٧٥٠، ١٧٥١، ١٧٥٢، ١٧٥٣، ١٧٥٤، ١٧٥٥، ١٧٥٦، ١٧٥٧، ١٧٥٨، ١٧٥٩، ١٧٦٠، ١٧٦١، ١٧٦٢، ١٧٦٣، ١٧٦٤، ١٧٦٥، ١٧٦٦، ١٧٦٧، ١٧٦٨، ١٧٦٩، ١٧٧٠، ١٧٧١، ١٧٧٢، ١٧٧٣، ١٧٧٤، ١٧٧٥، ١٧٧٦، ١٧٧٧، ١٧٧٨، ١٧٧٩، ١٧٨٠، ١٧٨١، ١٧٨٢، ١٧٨٣، ١٧٨٤، ١٧٨٥، ١٧٨٦، ١٧٨٧، ١٧٨٨، ١٧٨٩، ١٧٩٠، ١٧٩١، ١٧٩٢، ١٧٩٣، ١٧٩٤، ١٧٩٥، ١٧٩٦، ١٧٩٧،

وان انصرفت ، وهي مأذونة في تبليغ ما أخذت - تعينت بالنسبة .
وان انصرفت ، وهي مأمورة بتبليغه ، تعينت بالرسالة .

وان ايدت بالملك والكتاب ، تعينت بالعزم .

وان ايدت بالسيف ، تعينت بالخلافة الالهية .

ولا يمكن عود الولي الى محبي ثمرة ولايته ، في القرب القريب او في القرب الأقر ، الا بايمانه أولاً بالغيب . ولا يصح ايمانه الا ان يؤمن بما جاء به الرسول . فالولي يتبع النبي ، مقتدياً به . واذا عاد الى حضرة القرب القريب أو الأقر - كان شهوده من حشية شهود من كان قلبه على قلبه : من الانبياء والرسل : فكان وارثاً له . في ذلك .

فالولي (اذن) لا خروج له أصلاً من جلود الاقتداء بهم (= الانبياء) .
فافهم ^{١٠٠٠} ! وادفع عن خاطرك خلوش الوهم .

هذا ، وقد تبين كون الولاية هي الفلك الأقصى . ثم قال ، قدس سره :

(٢٤٧) « من سبح فيه اطلع » الاطلاع ، ادراك يستحق للنفس عند اشرافها على شيء . والتسبح في الفلك الأقصى ، مشرف على ما فيه من الافلاك شهوداً . - « ومن اطلع علم » ما في باطن ما أشراف عليه وظاهره ، وما في حشية جمعه بينهما . - « ومن علم تحول في صورة ما علم » فان النفس الانسانية ، في طور الشهود ، انما تتلبس ، باطناً ، بصور علمها وعقائدها واخلاقها ، وظاهراً ، بصور اعمالها . فهي اذا علمت شيئاً تحشاء ظهرت بصورة الرجل وتلبست ببياة الخوف .

(٢٤٨) « فذاك الولي المجهول » اي المطلع بسباحته في الفلك الاقصى ، العالم باطلاعه على ما فيه من الافلاك ، المتحول في صورة ما علمه في البرازخ المثالية ، (هو) ولي مجهول اذا وقف مع ولايته ولم يجد عنها الى نسبة من نسبها . فان الوقوف معها ، من حيث [٥.5] كونها تقتضي التجريد المحض ، لا يعطى الظهور والشهرة . اللهم ، إلا اذا نزل الى نسب من نسبها ، فانها تعرفه حسب تقيد به .

فما دام الولي واقفاً مع ولايته لا يتضبط ؛ فانك اذا حكمت عليه بنسبة وحكم ، وجدته في اخرى . ولذلك قال فيه : « الذي لا يعرف النكوة

(٥٠٠) يقارن هذا ايضاً ما ذكر في مصادر التلخيص المتضمن . -

التي لا تتعرف ؛ لا يتقيد بصورة ؛ يعني في عالم الكشف والشهود . فانه في انسانيته ، مقيد بالصورة-الحسية ، ولئن شاء تحول عنها أيضاً . وأهل الكشف لا يعرفون أحداً ، من أهل طريقهم ، في العوالم الشهودية إلا بما ظهر به ، في تجولاته ، من العلامات الالهية ، المتحركة بالعلوم الذوقية . ومن الهيات الروحانية والمثالية .

« ولا تعرف له سريرة » لسرعة تقلباته في الأحوال الالهية والامكانية ، في كل آن . ولذلك تنضم كل لحته دهرًا ، وكل قطرة بحرًا .

« يلبس لكل حالة لبوسها » فان العارف يشاهد التنوعات الالهية ، في تجدد الخلق الجديد ، في كل نفس . فمن شاهده منهم ، على حضور مع الحق الظاهر فيه ، عامله معاملة أهل النعيم . ومن شاهده ، في حجاب منه ، عامله معاملة أهل البؤس . وربما ان يكون شيء في حالة تقتضي لبوس النعيم ، وفي حالة اخرى (تقتضي) لبوس البؤس . - فالولي المطلق ، مع أحوال الوجود : « إمامًا نعيمها وإمامًا بؤسها »^{٥٠٦} وحاله في سرعة تقلباته ، كما قيل^{٥٠٧} :

« يومًا يمان اذا لاقيت ذا يمن وان لقيت معدبًا فعبدان »

فهو كشهوده : مع كل شيء ، بصورة ذلك الشيء وحاله ووصفه ؛ ولذلك قل فيهِ : « إصعة »^{٥٠٨} ! لما في قلعه من السعة .

(٥٠٦) جاء في الفتوحات : « يقول كهس في ريزه :

واليس لكل حالة لبوسها اما نعيمها واما بؤسها

فتوسحات ٤٠٣/٤ - .

(٥٠٧) القائل هو عمران بن سلطان الخاربي (المتوفى عام ٨٤ هجرة) انظر الاغانى ١٦ / ١٥٣ ط. بولاق سنة ١٢٨٥ والمقدّم القرية ١٢/٣ ط. لجنة التأليف والترجمة والنشر ، القاهرة سنة ١٩٥٢ . وهذا البيت يكثر وروده في الفتوحات ، انظر ١٩٧/٤ ، ٣٨٤/٤ ، ٤١٣ البغ ... اما ما يتعلق بهذا الخاربي المأثور فانظر البيان والتبيين ١/ ٤٩١ : ٥٥٥ الاغانى ١٦ / ١٥٣ ، ١٥٤ ، ١٥٥ ، ١٥٥ ، ١٥٥ ، ١٥٥ ، ١٥٥ ، ١٥٥ (نص فرنسي) . - (٥٠٨) من الوجهة القوية ، الربيل الامة هو ما بينه الحديث الشريف : « لا يكن احدكم امة يقول : انا مع الناس ، ان احسن الناس احسنت وان اسوأ اسأت . ولكن وطنوا انفسكم : ان احسن الناس ان تحسنوا ، وان اسوأ ان تجتنبوا اسأئهم » . ولكن ابن عربي نقل هذه القصة من مناهج التنوير والاخلاقي الى معنى غيبى دوسى واعتبرها ، من حيث كليتها ، من علامات الاولياء المطلقين . ويبدأ في كتاب « الاتحاد الكوني ... » له : « انا الحقيقة الامة لما عندي من السعة ؛ تلبس لكل حالة لبوسها اما نعيمها واما بؤسها ، لا اعجز عن حل صورة - وليست في الصورة الملوقة سورة ... فصل : « خطبة التمتع التنويرية » -

ث الاصل : ولين . - ج الاصل : الهات . - ح الاصل : الربوس . -

(شرح) تجلّي المزعج

XXXIII

(٢٤٩) وهو تجلّي يقتضي ظهور الحق في الخلق ، والمطلق في المقيد ، مع ان مقتضى ذاته ، في توجيهه الأثره الذاتي : « ليس كئله شيء » (١٠١) . فحكم المقابلات ، كالمداية والضلالة ، والتشبيه والتنزيه في المقيد الذي ظهر به المطلق ، والخلق الذي ظهر به الحق في العاجل - المزج والاختلاط . فلا يظهر تخصصه بأحد المتباينين الا بعلامة ودليل . ولذلك قال ، قدّس سره :

« دار المزج تشبه نقطة الأمشاج » اذ حكم المقيد ، في دار المزج ، كحكم النقطة في الرسم . فكنتها (= النقطة) سعيدة او شقية ، مزمنة او مشبهة : مشبه بمزج ، وأحد الحكمين غير ممتاز فيها عن الآخر . فكما حكم التجلي بمزج الدار ، حكم الموطن ، القاضي بتحقيق الصور الخلقية ، على المشبه ان يحكم على الحق بحقيقة الصور ، التي اقتضاها مظهره الحسي . وإن لم يقتض الحق ذلك لنفسه ، من حيث تجرده [٥١٩] . وتوجيهه الأثره : « لا يتكرر الخلق في أي تجلّي ظهر به ،

فللتشبه » اذا تخلف من سواد المزج . وظهر بحكم السعادة ، ثلاث مراتب : سعيدة مطلق ، وهو الذي لا يتكرر الخلق في أي تجلّي ظهر به ،

(٥٠٩) اعلم ان سوكين على هذا الفصل . « قال سيدنا في اول التجلي : « دار المزج يشبه نقطة الامشاج ونورا مخصوصا [الاصل : محصورا] من حضرة مخصوصة [الاصل : محصوره] » . فقال ما معناه ان تجلّي المزج هو ان يتجلّي الحق في صورة الخلق ، والمطلق في صورة المقيد . فيعلم ان عزته ، سبحانه ! لا يقتضي له ذلك . و « دار المزج تشبه نقطة الامشاج » . فكانت الدنيا لعبد بمنزلة الرسم . فقام التجلي لك في هذا الدار بحكم الموطن : فاطلاك المزج . فحكم المشبه [الاصل : المشبه] على الحق بحقيقة الصورة التي اقتضاها الموطن ولم يقتضها [الاصل : يقتضها] الحق لنفسه من حيث هو . - وقوله : « فقلت في علامة والسبب » علامة : قال : والسبب مراتب . ثم سعيد مطلق ، وهو الذي لا يتكرر الخلق في كل تجلّي يكون منه مع بقائه [الاصل : بقاءه] مع « ليس كئله شيء » . والسبب الذي هو دون هذا ، في المرتبة الثانية ، هو المظهر الذي اذا رأى [الاصل : رأى] صورة المزاج قال : امرؤ والله ! كما جاء في الحديث . واما المشبه ، فلا يتخلو من احد امرين : ان كان مؤثرا [الاصل : مؤثرا] مع الخير والايمان فهو سعيد ! وان رقت مع التشبيه بسفله وتأويله فهو شقي . فهنا ثلاث مراتب السعادة . فتتحقق ترشد ! » (خطوط الفاتح ورقة ١٢ ب) . -

(٥١٠) سورة ١١/٤٢ -

١ يشبه H . - ب الاصل : دلت . -

سواء أتمّ التنزيه أو التشبيه . غير أنه يعلم بقاءه - تعالى ! - في موطن التشبيه مع « ليس كمثل شيء » . وسعيد مقيد بالتنزيه ، وهو الذي اذا رأى الحق في صورة المزعج - قال : « أعوذ بالله منك »^{٥١١} ! كما ورد في الخبر الصحيح . وسعيد مقيد بالتشبيه ، من حيث كونه واقعاً مع الخبر الصدوق والایمان به ، من غير ان ينظر في التكيف او يرده الى التنزيه ، بضرب من التأويل .

فن وقف مع التشبيه بعقله وتأويله ، فهو شقي . ولما كان حكم المزعج مهماً يختلف آثاره وانتاجه بحسب المواطن - قال : « فما اردات ما يكون بينها » اي بين دار المزعج ونطقة الامشاج ، « التناج » اذ الشيء لا يشر ما يضاده ، والنتيجة على شاكلة ما نتج منه .

(٢٥٠) « لكن ث جعل ج الحق ح للشقي دلالة » أي علامة ، يعني لما كان المزعج يعطي في موطن ما حكم السعادة ، وفي الآخر حكم الشقاوة - جعل الحق - تعالى ا - للشقي في موطنه ، القاضي بشقاوته ، علامة يعرف بها ، « وللسعيد » في موطنه « دلالة » يعرف بها ، « وجعل للوصول اليها » اي الى الدلالة الفارقة بين السعداء والأشقياء ، « عيناً مخصوصة » ناقدة لن تجدها إلا « في اشخاص مخصوصين » من اهل العناية من الاولياء فان هذا التمييز ، موقوف على الظفر بانتهاء الكشف الى استجلاء ماهيات الأشياء وحققها ، من حيث ثبوتها في عرصة العلم الالهي ، على وجه استجلاها العلم الالهي في الأزل ؛ بحيث لو قوبل علمه - تعالى ! مع علم الكاشف ، لطابق علمه علم الحق من جميع الوجوه في هذا الكشف . وليس للانسان في كشفه ، وراء هذه الغاية ، منال . ولذلك قال : وجعل للعين الخفصة « نوراً مخصوصاً من حضرة مخصوصة د الالهة د » .

ولعل هذه الحضرة - والله اعلم - هي الحضرة العلمية الالهية ، اذ ليس وراءها إلا الحضرة الذاتية الكنيية ، التي يعود الكشف فيها عى ، والعلم جهالة . والعلم الكاشف هنا عن الحقيقة الذاتية الكنيية ، لا ينسب

(٥١١) اشارة الى حديث الرؤية في غير صورة المصدق انظر كتاب رد مغاني الآيات التشابها ص ٧ - وانظر ما تقدم تعليق رقم ٣٤٩ ، ٤٨٧ - .

ت ادى P ، اردا K . - ث لاكن W . - ج - KHW . - ح + جمل WKH . - خ اليها HKW . - د K . - ذ الية PKHW .

الى الغير ؛ والا يقال - في محل « ما عرفناك حق معرفتك » - عرفناك حق معرفتك . فافهم المقصود !

(٢٥١) « فاذا كشف غطاء الأوهام عن هذه العين » بصيرورتها مطرح انوار التجلي الاعظم ، القاضي بكشف أسرار الساعة واحكامها المصونة ؛ « وطرد ذلك النور المخصوص ظلام الاجسام عن هذا الكون » الانساني [٢٥٢] « ادركت الأبصار بتلك الانوار علامات الاشقياء والابوار ؛ فاستعجلت رقيامتهم » - حيث أعطوا العلم المختص بالمواطن الآجلة ، التي هي موقع التمييز مطلقاً . فان الرحمة المشوبة بالغضب في العاجل ، خالصة في الجنة ، والغضب المشوب بالرحمة فيه ، خالص في النار . ولذلك صح ان يقال في الآجل : ﴿ فريق في الجنة وفريق في السعير ﴾^(١٢) وهؤلاء في الجنة ، ولا أبالي ، وهؤلاء في النار ، ولا أبالي^(١٣) . » -

ولمعني بأمر الأمر ، في العاجل القاضي بالزج ، امتياز المهتدين عن الضالين مطلقاً . ولكن العارفين « لما تخلصوا » من القيد والرسوم العاجلة ، بالفناء المحقق ، « تخلصوا » كل واحد من الفريقين ، من عمق الزج متميزاً عن الآخر ، بالعلام المصحوبة لهم من الحضرات الثبوتية العلمية .

٥١٢ سورة ١٢ / ٧

٥١٢) اشارة الى حديث : « ... ان الله ، عز وجل ! يوم خلق آدم ، عليه السلام ! قبض من صلبه قبضتين . فرفع كل طيب يمينه وكل خبيث بشماله . فقال ، فقال : هؤلاء اصحاب اليمين ولا ابال ... وهؤلاء اصحاب الشمال ولا ابال ... » انظر كتاب الشريعة للاجري ١٧٣ والروايات المتقدمة لهذا الحديث نفس المصدر : ١٧٠-١٧٦ ؛ وكذلك كتاب الشرح والابانة لابن بطه ص ٥٧ (نص عربي) وانظر ما تقدم تعليق رقم ٨٣٨٥

و استعجلت K ، واستعجلت H . - ز وانخلص H . -

(شرح)^{٥١١} تجلّي الفردانية

XXXIV

(٢٥٢) هذا التجلي هو مستند الایجاد ، فان الفردية تستلزم التثليث ، وهو صورة الانتاج التي يطلبها الایجاد^{٥١٥} . فانه قاض بوجود الفاعل والقابل ونسبة التأثير والتأثر بينهما . « واول الافراد^{٥١٦} الثلاثة ا » . -

فالفردية الأولى ، في نسبة التثليث ، حقيقة تسمى في عرف التحقيق : بحقيقة الحقائق^{٥١٧} الكبرى . ولها نسبتان ذاتيتان : اللاتعین والتعین الأول .

٥١٤) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال الشيخ في نسه » « ملايكة..... انتم اعراف بمصالح دنياكم » . - فقال [الاصل: وقال] ما هذا مناه . هذا المقام هو مقام الافراد . وهو المقام الذي يحين اليه الانبياء . عليهم السلام !

وقد اختلفت الصوفية في تجلي الاحدية : هل يصح فيها تجلي " [الاصل: تجلي] ام لا ؟ ولم يخلطوا في تجلي الفردانية انه يصح فيه التجلي . لكن الفردية لا تثبت إلا بعد وجود البعد ، واما الاحدية فانها تثبت بغير وجود البعد . والافراد الخارجيون [f. 13a] عن نظر القاصم هم على قدم الملايكة المهيئين ، الذين تقدم ذكرهم . وقد ، تمالا في كل عالم اختصاص اختصاص بهم لنفسه من اختصاص ، دون غيرهم . فهؤلاء [الاصل: فهؤلاء] هم الفردانيون ، حجبهم نور الحق من الخلق ، فاشتغلوا بالخلق من الخلق والغير من الخلق : حجبهم الغفلة عن الاكوان لا الحق . فلا يستوي حجاب هؤلاء [الاصل: هؤلاء] عن الكون بحجاب غيرهم . - « فاجتمعا لمان واقتربنا لمان . - » [مخلوط القاصم ورقة ١٢ب - ١٣ ا] . -

٥١٥) التثليث الذي يقول به الشارح هنا ، متابعا فيه لابن عربي ، هو من لوازم الفردية لا من لوازم الاحدية . والفردية من طبيعة الوجود وهي مستند الایجاد . والاحدية مظهر الذات بل هي عين الذات . فالتثليث هنا ، بالنسبة الى الحضرة الالهية ، هو تثليث لها من حيث ابداعها وفعلها السردي لا من حيث ذاتها . ويميز الشيخ الاكبر بين التثليث القائم في الحق والتثليث القائم في الخلق : فالأول يمكن تصويره رمزاً في مثلث قته [أي حقيقته] الذات وقاعدته الایادة والامر الثاني هو مثلث رمزي قته [أي حقيقته] الامكان وقاعدته الانتال والباع . انظر الفصوص ١/ ١١٧ ، ١١٥/ ٢ - ١٣٧-١٣٧ ، ٣٢٢ ، ٣٢٣ ، وترجمان الاشراق ١٢ (ط . بيروت) .

٥١٦) النص منقول عن الفصوص في مطلع الفصل الحمدي (نص رقم ٢٧ وهو الأخير) . ٥١٧) « حقيقة الحقائق » يمين به باطن الوحدة وهو التثليث الأول الذي هو اول رتب الذات الاقدس ... وقد يقال في تفسير حقيقة الحقائق : ان ذلك هو احتيار الذات الموصوف بالوحدة .. من حيث وحدتها واساطتها وجمعيتها للاسماء والحقائق ... « لطايف الاعلام ورقة ١٧٠ . وانظر الفتوحات ١/ ١١٩ ، ٧٧/ ١١٩ ، والفصوص ١/ ١١٠ ، ٢٤/ ١١٠ ، وارشاد الدوائر لابن عربي ١٥-١٩ . -

وحكمهما إليها على السواء . والتعيين الأول الاحدي ، الذي تعين ذاتيته الذات في نسبة التثليث ، (هو) أيضاً وتر بنفس امتيازه عن اللاتعيين ؛ و (هو) شفع بكونه ثاني مرتبة اللاتعيين . -

والبرزخية الكبرى ، التي هي حقيقة الانسان الفرد ، في نسبة تثليث الفردية الأولى : جامعة بين الأحدية ، المسقطه للاعتبارات ، والواحدية المثبتة لها . -

فأولية الأحدية ، التي هي تعين الذات بذاتها ، لا تطلب الثاني ولا تتوقف عليه . - وأولية الفردية الأولى : من حيثية تثليثها بالمرئية والمتأثرية ونسبة التأثير والتأثر بينها ، تطلب الثاني وتتوقف عليه . وهو وجود الفرد ، الذي هو الاصل الشامل للفرديات الجمعة .

فن هذه الحضرة وتجليها ، وجود المهيئات من الملائكة ؛ ووجود الافراد من البشر خصوصاً ، وإن استند الایجاد إليها عموماً . ولذلك قال - قدس سره ! في هذا التجلي :

(٢٥٣) « الله » من حيثية هذه الفردية وتجليها ، وملائكة مهيومن في نور جماله وجلاله « الجلال معنى يرجع منه إليه ، فن هام فيه لا يرجع الى غيره . والجمال ، هنا ، جمال الجلال لا الجمال [f. 52b] الذي يقابل الجلال . فانه لو كان الذي يقابله ، لما هام أحد فيه . فانه معنى يرجع منه الينا ، فانه لا هيام فيما هو الذي لنا . والقيام في الجمال ، انما هو في جلاله^{١٨١} لا فيه .

« عن تلك دائمة ومشاهدة لازمة » ولولا وجود اللذة في دوام المشاهدة - لذبح سبب الجلال بأنيتهم ؛ فلم يبق لهم ما يشاهدون به . فهم في فرط هيامهم في المشاهدة « لا يعرفون أن الله خلق غيرهم . ما التفتوا قط الى ذواتهم فأحزى » ان لا يلتفتوا الى غيرهم . -

(٢٥٤) « والله قوم ، من بني آدم ، » هم في البشر ، نظير المهيئات في الملائكة . « هم ج الافراد » الخارجون عن حكم القطب . فان القطب

٥١٨) تارت هذا بمقدمة كتاب الجلال والجمال لابن عربي والشارح ينقل منه هنا .
راجع أيضاً لطايف الاعلام ورقة ١٦٢ - ١٦٣ . -

ب ملاك W ، ملاك P ، ملئكة K - . ت في KHW . - ث داه W ،
داه PK . - ج HK - .

قبل توليته منصب التدبير الأعم ، وقيامه بالتصرف على مقتضى خلافته الكبرى وإحاطته الواسعة ؛ كان واحداً من الأفراد . وربما أن كان انزل مرتبة منهم ، قرباً وشهوداً . ولكنه تولى الأمر ، على مقتضى حكم السابقة لا بحكم الأفضلية : كتولية المفضل الملك ، مع وجود الفاضل فيه . - وتولية القطب بين الأفراد منصب التصرف ، كتولية العقل - من بين المهيات - التدبير والتفصيل^{٥١٩} .

فالأفراد ، في تطرفهم عن التصرف ، واستفراقهم في طلق المشاهدة وصحة الحق ، « لا يعرفون ولا يعرفون . لقد طمس الله عيونهم فلا يبصرون » غير مشهودهم الظاهر لم يتجلي الجلال ، لانحصار ادراكاتهم على شهود النور ، الذي من شأنه أن يحطف الابصار ويبعث الادراك . وقوله « لا يعرفون » - على بناء المفعول - فانهم في المواطن الشهودية ، لا يتقيدون بسمات يعرفون بها . اذ لا ضابط لهم في ولايتهم . فانهم في وقت وجدوا بحكم ، وجدوا فيه بحكم آخر ؛ وربما أن يسري في ظاهريهم حكم الغربة ، وحكم غربة مقامهم وحالم . فلا يستأنسون بأحد ، ولا يستأنس بهم أحد ! فلا يعرفون . -

« جميعهم » من طمس على عيونهم ، « عن غيب الأكوان » مع أنهم أساطين المواطن الكشفية ، « حتى لا يعرف الواحد منهم ما ألقى في جيبه ، فأحرى أن لا يعرف ما في جيب غيره » بل « أحرى أن يتكلم على ضميره غيره » بما فيه من الالهام والوسواس . وهو حالته « يكاد لا يفرق بين المحسوسات ، وهي بين يديه ، جهلاً بها لا غفلة عنها ولا لسياها ؛ وذلك لما حققهم به - سبحانه ! - من حقائق « الوصال » أي التجليات الذاتية ، المشهودة في ولاية العين والذات ، عند سقوط الحجاب بالكلية .

« واصطنعهم ذل نفسه فانهم معرفة بغيره : فعلمهم به ، ووجدهم [١. 53] فيه ، وحركتهم منه ، وشوقهم اليه ، ونزولهم عليه ، وحلوسهم بين

٥١٩ . انظر ايضاً لطايف الاعلام - ورقة ٢٦ ب واصطلاحات ابن عربي وكتاب المسائل له ، مسألة رقم ٤٠ .

ح اخرى PHKW - غ عل W - د حقائق K ، حقائق W ، حقائق P - د واصطلاحهم K .

يديه ! لا يعرفون غيره^{٨٠١٩} . فانه لما سلبهم شهود العين - انخلعوا عن شهود شواهدهما بالكلية . فلهم الوصل للدائم ، بلا مزاحة السوي .
(٢٥٥) « قال عليه السلام ! سيد هذا المقام : « اتم أعرف بأمر د
دنياكم^{٨٠٢٠} » فانه - صلى الله عليه إذ ذاك ، كان مأخوذاً الى ولاية
شهود العين ، منخلعاً عن التعلق بشواهدهما الكونية . ولذلك لما أمر لتأسيس
أحكام النبوة والإعراض عن امنياته ، بأمر : ﴿ فاستقم كما أمرت ومن
ناب معك ولا تطغوا^{٨٠٢١} ﴾ - قال : « شيتني سورة هود^{٨٠٢٢} ! ! .
ولكمال اتياره ، قال : « انه ليغان على قلبي ، فاستغفر الله سبعين^{٨٠٢٣}
مرة . » فكان يطلب ستر شهود يشغله عن تأسيس ما أمر به .

(٨٥١٩) فان هذا النص بما يذكره الغزالي في مطلع « كتاب الساج والوجه » من كتب
« الاحياء » : « الحمد لله الذي أسرق قلوب اوليائه بنار محبه واسترق همهم وارواحهم بالشوق
« الى لقائه ومشاهدته ... حتى أصبحوا من قسم روح الوصال سكرى ، وأصبحت قلوبهم من
« ملاحظة سبحات الحلال والهة حيرى . فلم يروا في الكونين شيئاً سواه . ولم يذكروا في الدارين
« إلا إياه . . . لم يكن ازواجهم إلا إليه ، ولا طربهم إلا به ، ولا قلقهم إلا عليه ، ولا حزنهم
« إلا له ، ولا شوقهم إلا إلى ما لديه ، ولا انبجاشهم إلا له ، ولا ترددهم إلا حواله ... »
(الاحياء . ٢١٨/٢) -

(٥٢٠) حديث مروى في صحيح مسلم فصل رقم ٤٣ حديث رقم ١٣٩-١٤١ ويستد ابن
حبيل ١٦٢/١ ، حديث رقم ١٣٩٥ (وانظر التعليق) وانظر سبب هذا الحديث في
Le prophète de l'Islam, II, 573, par M. Hamidullah.

(٥٢١) سورة ١١/١١٢

(٥٢٢) الحديث في شتال الترمذي ٤٢ والحلية ٣٥٠/٤ وتاريخ بغداد ١٤٥/٣ والاحياء
٤١/٢ وفتح القدير ١٦٨/٤ وفتح المقاصد الحسنة (١٢١) كلام في هذا الحديث .
(٥٢٣) اخرج هذا الحديث مسلم الا انه قال : « في اليوم مائة مرة » وكذا عن ابي داود
والبخاري في حديث ابي هريرة : « اني لأستغفر الله في اليوم أكثر من سبعين مرة » وفي رواية
البيهقي في الشعب « سبعين » انظر تفريج احاديث الاحياء للحافظ المراني « المنى من حل
الاستغفار ... » على هامش الاحياء ١٠/٤ تعليق رقم ١ وكذا ٣١٩/١ تعليق رقم ٣ و ٤ .
وانظر بصورة خاصة شرح هذا الحديث الشريف في التحليل البارع للمستشرق الفرنسي الاستاذ
كربان الذي خصصه لدراسة الطائفة الروسية عند روزبهان البقل . *Quête et inquiétude
de 'l'âme dans le soufisme de Rûzbehân Bagli de Shîraz, pp. 69-83.*

و بمصالح HKW . -

(٢٥٦) مقنضى هذا التجلي ، اذعان نفس العارف لتقليد المجتهدين (٢٥٧) وان كان ما أتى به علماً في نفس الأمر علماً له ؛ وما أتى به المجتهد علماً

٥٢٤) «إله ابن سوككين» حل هذا الفصل . قال الشيخ في نص هذا الصلح : « لا تتعرضوا لغير المجتهدين من حيث لا يدعون » . فسمعت يقول ، في أثناء [الاصل : اثنا] الشرح ، عند قوله : « فإن لم يقدم الكبرية في التأييد وإن كانوا على غير بصيرة » ما هذا معناه . أي لو كنتم تستطيعون الحكم على طريق غلبة [الاصل : عليه] الظن . وقد قرر الله تعالى إجماعهم وثبت جملة حلالاً محميّاً في نفسه . فهم وإن لم يظفروا بأن ذلك الحكم مراد الله ، تعالى ، من دون جميع الاحكام ، التي تليها تلك المسألة [الاصل : المسيلة] ، بل غلبوا غلبتهم به . فإن الحق جعل ذلك حكمه وقرر تلك الغلبة الظنية . وأما المأزون فعملوا بحكم الله ، تعالى ، على بصيرة ، لكن الحق كشف لهم عن ذلك من الوقح المحفوظ ، ومايندوا ذلك شيئاً . فأمر الولي ان لا يتكرر حل طلاء الرسوم عليهم لكنهم لم يصلوا الى هذا الكشف ، الذي لم يثل [الاصل : يثاق] بالمسايات ، أعاد هو من مؤاهب الله ، تعالى ، لفظها الرسوم لظن من القويوب وسرع من حيث لا يظفرون . فطاء الرسوم اقرب الله الى الرسالة ، لا أنهم اغفلوا من الملك وسرع ، من حيث لا يشعرون . وأخذ المأزون من الحق ، سبحانه ، في من غابوا ، واسطة ، أو يكافئ بها في الوقح المحفوظ . ولا يصح المأزون ان يتلقى حكماً شريعاً من الملك على الكشف ، لكن هذه الرتبة رتبة الرسالة والبيان . فإن أخذ الولي الحكم من الملك ، كما يأخذ المحفوظ من وراء حجاب ، فهو في ذلك الحكم كالفقيه . وهذه مسألة [الاصل : مسيلة] مفيدة . « (خطوط الفاتم ورقة ١١٣) » .

٥٢٥) الاجتهاد عند الفقهاء هو طريقة خاصة تتبع الوصول الى حكم شرعي لم يرد فيه نص صريح من الكتابات او السنة . وهو حق لكل مسلم تكون فيه الاهلية لذلك من علم موصل وتقوى صحيحة . وابن عربي يميز بين نوعين من الاجتهاد : اجتهاد الأولياء ، واجتهاد ارباب النظر من العلماء ، فالأولون يأخذون علمهم بالشرع عن طريق الكشف من نفس المتبحر الروسي الذي اخذت منه الرسول علمه ، والولي المجتهد بهذا المعنى هو وارث الرسول وله الاهلية على مخالفة غيره من المجتهدين في وصوله اليه من الاحكام . واجتهاد ارباب النظر من علماء الشريعة قائم على الفكر لا على الكشف والبصيرة ومن ثم كانت اسماهم ظنية ، وان كانت حقاً في نفس الامر ، من حيث كونها موضوعها الوحي المنزل . ويجدر ان نشير هنا الى امرين هامين : أولاً ان ابن عربي في كتابه رسالة القرية (ص ٥ ط . حيدرآباد) يقرر ان اجتهاد علماء الرسوم لا يكون ملزماً الا اذا كان « له دليل شؤري بين الصالحين » من المسلمين ؛ ثانياً ان الولي الذي لم يصل الى درجة الاجتهاد له ان يتبع غيره من الرسوم . انظر رسالة في اصول الفقه لابي عربي مخطوط مكتبة انوير رقم ٣/٦٩ ، وهذه الرسالة موجودة بنسخها في الفتوحات مجلد ٣ باب ٣٦٩-٣٧٠ وصل ٢٠ بعنوان : « خزنة الاحكام والاهلية والنواويس الرئسية الشرعية » ورسالة القرية له ايضاً ونصوص الحكم القلبي رقم ١٧٤١٦ راجع ايضاً مخطوط ايا صفياء رقم ١٩٨٩ / ١٩ - ١٤٤ ، ١٨٦ - ١٨٩ ب ، ٣٩٩ - ١١٢ . - وادارة المعارف للاسلامية (نص فرنسي) ٤٧٦ .

في نفس الأمر ظناً له. فان العارف إذا أخذ من الله بلا واسطة، أو شاهد ما ثبت في اللوح المحفوظ - لا جائز له ان يجعل ذلك شرعاً ما لم يأخذ من طريق النبوة. ومأخذ المجتهد، هو الوحي المنزل في نفس الأمر؛ فجاز له أن يأخذه شرعاً له، فانه أخذ من طريق النبوة. فالمجتهد أقرب من الرسالة من العارف؛ فانه أخذ من النبوة بلا واسطة. والعارف أخذ من الله كشفاً، أو من اللوح مطالعة؛ ثم أخذ من النبوة بواسطة الحق واللوح، على بصيرة من ربه.

وما أخذه العارف كشفاً، لا جائز له ان يحكم به على نفسه وعلى غيره. فانه ليس بنبي فيحكم بوجدانه على نفسه وغيره. وما أخذه المجتهد من الوحي بلا واسطة، من النبوة، جاز له ان يحكم به على نفسه وغيره. فان ذلك أحكام تستفاد من الوحي استنباطاً، بلا واسطة. فعلى هذا، لا بد للعارف ان يقلد المجتهد ولا يأبى عن تقليده. ولذلك قال قدس سره!

(٢٥٧) «لا تعرضوا على المجتهدين من علماء الرسوم ولا تجعلوهم محجوبين على الاطلاق» عما هو العالم في نفس الأمر، «فان لهم القدم الكبيرة في الغيوب» فانهم يطلعون على مراد الله، فيما أنزل، وجباً، وعلى مراد النبي، فيما شرع، أمراً ونهياً. «وان كانوا» ت في اطلاعهم «على غير بصيرة»^{٢٦١} «وكشف»^{٢٦٧} موصل الى يقين، ولا تصادمه الشبه.

«ولذلك يحكمون بالظنون وان كانت» ظنونهم في نفس الأمر، «علوماً في نفسها حقاً. وما بينهم وبين الأولياء ج [f. 53b] اصحاب المجاهدات - اذا اجتمعوا في الحكم، إلا اختلاف الطريق؛ فكان ح غاية أولئك خ»

(٥٢٦) البصيرة «قوة باطنة هي للقلب كمين الرأس. ويقال (البصيرة) : هي عين القلب عندما يتكشف حجبها فيشاهد بها بواطن الأمور، كما يشاهد عين الرأس ظواهر الأشياء... لطائف الاعلام ورقة ١٣٨ وانظر الاحياء ١/ ١٨-١٩ (ع: ٢) علم طريق الآخرة) ٣ / ١١-١٢

(٥٢٧) «الكشف هو رفع حجاب القلب» (شفاء السائل ٣٩ ط. الاب خليفة) وهو الاطلاع حل ما وراء الحجاب من الماني الكلية والامور الحقيقية وجوداً وشهوداً «(ترميزات الجرجاني ١٢٤).

١ الاصل : وما اشد - . ب علما W. - ت + غير عارفين HK. - ث وعمل HK. - ج الأوليا W. - ح وكان H. - خ أوليك P، أوليك W، أوليك K. -

الأولياء - « الكشف ، فكان ما أتوا به علماً في نفسه علماً لهم ؛ قد عَوُوا
الى د الله في ذلك الحكم على ذبصيرة - قال ، عليه السلام ر ! في تلاوته
القرآن : ﴿ ادعوا الى الله على بصيرة ؛ انا ومن اتبعني ﴾^{١٨٨} وهم اهل
المجاهدات ، الذين اتبعوه في أفعاله أسوة واقتداءً أس ؛ فأوصلهم ذلك
الاتباع الى ش البصيرة -

« وكان غاية المجتهدين غلبة الظن ؛ فكان ما أتوا به علماً في نفسه
ظناً لهم ؛ فدعوا الى الله - تعالى ! - من على غير بصيرة . فلهم حظ في
الغيب مقرر ، ولهم شرع منزل » منها « من حيث لا يعلمون ! »

(٥٢٨) سورة ١٢ / ١٠٨ -

د ال W - ذ عل W - ر اللم K - ز ادعوا PHKW -
س واقصا W ، واقصا P ، واقصا HK - ش ال W - من عمل W ، H -

(شرح) ^{٢٩٣} تجلّي نور الإيمان

XXXVI

(٢٥٨) « للإيمان ١ ، نور شمعاني ^{٢٩٩} » .

يقال : شمعنت الشراب ، اذا مزجته ؛ فتورّه . (= الإيمان) -
« ممزوج بنور الاسلام » فالإيمان ، تصديق ما جاء من عند الله ، على
مراد الله ^{٢٩١} . والاسلام هو العمل بالأركان ، على الحلد المشروع ^{٢٩١} .
والإيمان ليس هو مراداً لنفسه فقط ، بل هو مراد لنفسه ولغيره -

(٥٢٩) املاء ابن سيديكين على هذا الفصل . « قال اسامتا ، رضي الله عنه : الإيمان نور شمعاني الى مقام الاحسان » . نفسه يقول في اثناء [الاصل : اثنا] شرحه [f. 196b] لهذا التجلي ما حكاه معناه ان الإيمان نور شمعاني وهو الذي يمنع ادراك البصر ان يستند اليه . وهو وصف خاص . وهو ممزوج بنور الاسلام ، لانه ليس له وحده استقلال ؛ وبما تزاجه صار شمعانياً [الاصل : وأصار شمعاني] . وذلك لان الإيمان ليس هو مراداً [الاصل : مراد] لنفسه ، بل مراداً لنفسه ولغيره . ولما كان الإيمان هو التصديق بالله . تمحل ! وبما جاءه من بيته . وكان العمل بالأركان فرضاً واجباً [الاصل : فرض واجب] وهو الاسلام . فذلك استزاجاً ؛ وبما تزاجها حصلت النتيجة التي هي الفتح . فالاسلام هو ملك بما آتت به على الحلد المشروع . فالعمل من غير إيمان ينتج الرسائيات ، لا ينتج الفتح . والإيمان بمفرده لا ينتج الفتح ، فإذا استزاج الإيمان بنور الاسلام انتج الفتح والسعادة ! » [عُطِرَ الفاتح ورقة ١١٢ - ١١٣ ب] -

(٥٢٩) جاء في الفتحاحات : « الإيمان نور شمعاني ، ظهر عن صفة مطلقة لا تقبل التقييد ... » (فتحاحات ٩٨/٢) .

(٥٣٠) يقول ابن بطّة المكنى في كتابه « الشرح والاربابية » الإيمان باقده ... ومدناه التصديق بما قاله وأمر به واقترعه دهم عنه ... والتصديق بذلك ؛ قول بالأسان وتصديق بالجنان وعمل بالأركان ... (ص ٤٧-٤٨) راجع ايضاً للمقيدة ١١٢٤/٢ ١١٣٠/٢ ١٢٤٣/٢ ٢٩٤-٢٩٥ ؛ ٣١٣/٥ ؛ ٣١٣/٦ ؛ الناقب ١٥٣ ؛ الطبقات ٢٨٦/١ ؛ ٢/١٨-١٨٣ ؛ ٤٤١-٤٤٢ ؛ ٢٧٥-٢٧٦ ؛ ٣٠٢-٣٠١ ؛ كتاب السنة ٧٢-١٠٩ ؛ كتاب الجامع : الجزء الثالث والرابع والخامس ؛ كتاب الشريعة ٩٧-١١٨ ؛ الغنية ١٩١/١-٧٢ .
١. ا. يخص دراسات المستشرقين هذه المسألة فراجع : - *Essai sur Ibn Taimiya*, 470-473 ;
- *Les noms et les statuts (Le problème de la foi et des œuvres en Islam)*, par L. Gardet, dans *Studia Islamica*, V, 61 123 ;
- *Et*, II, 600, par D. B. Macdonald (sous l'égide).

(٥٣٠) يقول ابن بطّة في كتابه « الشرح والاربابية » : « الاسلام معناه غير الإيمان : « فالاسلام اسم ومدناه الملة ، والإيمان اسم ومدناه التصديق ... ويخرج الرجل من الإيمان الى « الاسلام ولا يخرج من الاسلام الا الشرك باقده او برد فريضة .. جاحداً »
(الشرح والاربابية . ص ٥٠ : وانظر ايضاً « عقيدة ابن حنبل » ٢٤٣/٦ ؛ وطبقات الخنابلة ٢١٣/١-٢١٤ ؛ و « كتاب الشريعة » ٩٧-١١٠) .

١ الإيمان HK . -

« فإنه ليس له بوحده استقلال » في الانساج . إذ المطلوب من امتزاجها الفتح ، وهو كشف حجاب الكون المشهود . عن الحق الباطن فيه ، بتجلياته الذاتية . وهو على ثلاثة أقسام : الفتح القريب ، والفتح المبين ، والفتح المطلق^(٥٣١) .

(٥٢٥٨) والفتح القريب . هو كشف حجاب الكون المشهود المُلَكِّي عن الحق ، من حيث ظاهر وجوده ، بالتَّرقِّي من فوق الطبيعة النفسية ، إلى الأفق المبين القلبي ، في المقامات الإسلامية وغلبة أحكامها . وهذا الفتح هو المقول عليه : ﴿ نصر من الله وفتح^(٥٣٢) قريب ﴾ . ﴿ وأنبأهم فتحاً^(٥٣٣) قريباً ﴾ .

والفتح المبين ، وهو كشف حجاب الكون المشهود المَلَكُوتِي عن الحق ، من باطن وجوده ، بالتَّرقِّي من الأفق المبين القلبي إلى الأفق الأعلى الروحي ، في المقامات الأيمانية وغلبة أحكامها . وهذا الفتح هو المقول عليه : ﴿ أنا فتحت لك فتحاً مبيناً^(٥٣٤) ﴾ .

والفتح المطلق ، وهو كشف حجاب الكون المشهود الجامع . عن الحق ، من حيث جمع وجوده بين الظاهر والباطن . بالتَّرقِّي من الأفق الأعلى إلى حضرة « قاب قوسين^(٥٣٥) » أو إلى حضرة « أو أدنى^(٥٣٦) » ،

(٥٣١) يقارن هذا التعريف للفتح وإقسامه بما يذكره صاحب طائيف الأعلام عن معنى الفتح وإقسامه : الفتح ، فتوح العبارة ، فتوح خلاوة ، فتوح المكاشفة ، فتح المصقب ، فتح التولد ، فتح الفهم ، فتح الإسلام ، فتح العقل . فتح النص ، فتح الروح ، فتح القلب ، الفتح المبين (ورقة ١٣٣-١٣٢ ب) . انظر أيضاً الفتوحات ١٣١/٢-٥٥٠-٥٥٨ (وهنا يتكلم ابن عربي عن فتوح العبارة ، فتح خلاوة ، وفتح المكاشفة) . -

(٥٣٢) سورة ١٣/٦١ . -

(٥٣٣) سورة ١٨/٤٨ . -

(٥٣٤) سورة ١/٤٨ . -

(٥٣٥) سورة ٩/٥٢ . وفي اصطلاح الصوفية ، أدنى - قوسين - هو به إلى مقام قريب قوسي الوحدة والكثرة أو الوجوب والإمكان أو القاعدية والمقابل ذأ جمع بينهما ويرتفع بينهما... فيجمل الجميع دائرة واحدة متصلة ولكن مع تدرج من التميز ، لذلك... « (طائيف الأعلام ورقة ١٣٨) . -

(٥٣٦) سورة ٩/٥٢ . وفي اصطلاح عيسوية هذه ، أدنى هو مقام باطن قنب قوسين المتقدم وهذا الباطن هو مقام التميز الأول من تناسل أدنية . وفي هذا المقام لا يميز عنده أثر التميز والتكثير في دائرة الطبيعة بين حكم واحدة والوحدة « (طائيف الأعلام ورقة ١٣٨) . -

في المقامات الاحسانية وشلبة احكامها. وحضرة «قاب قوسين»، انما تشعر، في هذا الفتح المطلق. بوجود القرب القريب، القاضي بخفاء حكم التميز بين القربين. وحضرة «أو أدني»، انما تشعر [f. 54a] بوجود القرب الأقرب. القاضي باستهلاك حكم التميز بينها. وهذا الفتح هو المقول عليه: ﴿إذا جاء نصر الله والفتح﴾ أي السر في الأطوار الاكلية، التي لا تنتهي لغيتها، بعد كشف حجاب الكون بالكلية. هذا تقرب قوله: «ليس له بوحدته استقلال».

(٢٥٩) ب «فاذا امتزج ب» نور الإيمان «بنور الاسلام» بسرائرة تجليات باطن الوجود، بالنسبة الایمانية؛ من باطن القلب الى المشاعر والاعضاء الظاهرة؛ وبراءة تجليات ظاهر الوجود، بالنسبة الاسلامية، من ظاهر الاعضاء والمشاعر الى باطن القلب، «أعطى الكشف»^{٣٧} من حيث النسبة الباطنية الایمانية؛ - «والمعانية»^{٣٨} من حيث النسبة الظاهرية الاسلامية - «والمطالعة»^{٣٩} - من حيث النسبة الجامعة الاحسانية. فان القلب الكامل، من حيثية النسبة الجامعة، «كتاب مرقوم»^{٤٠}، يستدعي المطالعة من وجهيه -

«لعلم» أي القلب، الذي هو مجمع التجليات الباطنة والظاهرة، وعمل نتائج النسب الایمانية والاسلامية. «من الغيوب على قدره» صفاءات وقوة وسعة. - «حتى يوثقي» هذا القلب في تحققه بوسطية تنافع فيها

(٣٧) «الكشف هو رفع حجاب القلب» (شفاء السائل ص ٣٩ ط. الاب خليفة) ار «هو الاضطلاع على ما وراء الحجاب من المعاني الثبوتية والأمر الحقيقية وبعدها» (تريفات الجرجاني ١٢٤) «وسبب هذا الكشف ان الروح اذا رجع عن الحس الظاهر الى الباطن فحقت اسوال الحس وقويت اسوال الروح وقلب سلطانه» (مقدمة ابن خلدون ٤٦٩) -

(٣٨) المعانية «معرفة لم تد على حال معين وكان من شأن تلك المعرفة... (الله سبحانه بكل وصف موصوف... «والمعانية ظهور عين البين وهي أهل من المكاشفة والمشاهدة» (لطائف الاعلام ١٦٣ ب) -

(٣٩) «المطالعة ترقيمات الحق القارئين ابتداءً ومن سؤال منهم... وقد يعني بالمطالعة الاستشراف للمشاهدة عند مبادئ برورها» (لطائف الاعلام ١٦١ ب) وانظر تريفات الجرجاني ١٤٩ وشفاء السائل ص ٢٩ ط. الاب خليفة) واصطلاحات ابن عربي.

(٤٠) سورة ٢٠٤٩/٨٣ -

ب - ب «فاستخرج» H - ت الاصل : صفاء -

التجليات الباطنة والظاهرة ، - « الى مقام الاحسان » فينتقل في تحقيقه بالوسطية عن كل ما يقيد قسراً ، ويأخذه اليه قهراً . فيقوم - اذ ذاك - به حضرة الجمع والوجود^{٥٤١} ، بما فيه من الحقائق الباطنة والظاهرة ، اختياراً منه في بقائه على ذلك ، ويحوّله الى اسم من اسمائها ج ووجه من وجوها^{٥٤٢}

« وهو » اي مقام الاحسان ، بما في احاطته من الحقائق الباطنة والظاهرة ، « حضرة الانوار » المكتشفة من الاستار .

٥٤١) « حضرة الجمع والوجود هو التين الأول ... سمي بذلك لانه هو اعتبار الذات من حيث وحدتها واحاطتها وجمعها للاسماء والحقائق ... » (لطائف الاعلام ٦٦ ب) . -
٥٤٢) قارن تعريف الاحسان المذكور بما يذكره صاحب لطائف الاعلام ورقة ١٥
١٥ ب وشفاء السائل ١٤ (ط. الاستاذ الطنجي) .

٥٤٣) الاصل : بقاءه . - ج الاصل : اسمائها . -

(شرح) «٢١» تجلّي معارج الأرواح

XXXVII

(٢٦٠) «للأرواح الانسانية اذا صفت» عن خلطات الطبيعة .
«وزكت» عن كل ما يعوقها عن الوصول الى مجتدها . «معارج في
العالم العلوي المفارق» يعني الأرواح . التي فارقت اشباحها . المتقائمة
بتدبيرها بعد تعلقها بها . «وغير المفارق ا» كالأرواح الملكية الغير المفارقة
من اشباحها .

«فتتظرب» بعد صدوب . وتقدسها . «مناظر الروحانيات المفارقة»
عن اشباحها . «فترى مواقع نظريهم في أرواح الأفلاك ودورانها بها»
— يشير الى الأرواح الكاملة الانسانية . المفارقة من اشباحها العنصرية .
«تحكم لصلاح و حكم ثبت الضبيعي فان كلاً منها . بعد مفارقتها»
[٢٥٩] اما يسرح في برزخية فتدك من الأفلاك . على مقتضى غلبة
حكم المناسبة . فتعين روحانيته . المدبرة له على دفع الإفراط والتفريط .
الناتج من الطبيعة العنصرية . المختصة بجزءه الدخاني . المقضي ذلك
الى غلبة حكم فسادة على كونه .

(٥٤٢) اعلم ان سودكين على هذا الفصل . «دوس تجلي معارج» . وفي الأرواح
الانسانية اذا صفت وزكت فمعارج في العالم العلوي المفارق وغير معارج . . .
فطرق علم الغيب كثيرة . . . سمحه بقول . في هذه [الاصل . ا] شرحه فذا التحي
ما معناه . ان المذوق من الأرواح كل . . . دوت حساً ثم يدركه . ومن ثمة في هم الملايكة .
عليهم السلام ! وينفزع من الملايكة قسم آخر متوسط . له نسبة الى المذوق وبسة الى غير
المفارقة . وهو كل ملك تجلّي في صورة روحية . كجبريل — عليه السلام ! في الصورة
الدحية وغيره . فهو بالنظر الى هذه الصورة الدحية معرج . وينظر الى هيكله النوري
خبر مفارق . واما الملايكة انهم ليس عليهم السلام ! هم يدركون . فتملايكة . في يمكن لزوها
تب على المعارج . تصنع [الاصل : يصنع] بدوهم الذي تزل [الاصل : يزل] به .
مسجد رؤيتها [الاصل : رؤيتها] يدوم ما عتدها . فذا تزلت فليصحب المكاتب بضو
ان ان تنتهي [الاصل : ينتهي] ان تخضع بعينه . فيعرف المكشوف ما اعده ذلك الروح .
هذه من بعض وجوه علم الغيب . اذ قلب طرق . وساقط نجومها هي السموات التي تزل به
إحطوط فينا : العلم التي تقول به : وأجل الذي يأخذ علم العلم هو الذي سقط اليه النجم .
وكذلك يشهد الأرواح المدبرة الأفلاك وتأثيرها فيها [الاصل : فيه] ثم يدرك ما يهبث عنه ذلك
التأثير . فيليث من الأفلاك وقايق تزل الى العالم فيقيته نظره فيعلم . وهذا ضرب آخر من
الغيب . — (مخطوط الفائح ورقة ١٣ ب) . —

١ الاصل : المفارقة . — ب فينظر KH . — ث الاصل : صفائح . —
ث مراً W ، مراً PK . — ج الاصل : النائي . —

ومن هذا الباب ، اعانة الاقطاب والأوتاد ومن دونهم^(١) — من الأعداد — بتدبيرهم الروحاني جميع العوالم . إذ مذهب التحقيق ، ان الارواح الكاملة الانسانية ، بما لها من حضرة الجمع والوجود ، من السعة والاعتدال والقوة ، لا تلج في عالم إلا وقد تظهر فيه القوة والهاء والعدالة والهمارة . وتتأيد روحانيته ، في تدبيرها وأفعالها ، بسريان تلك الأرواح الكاملة فيها ؛ حتى يقوم سلطانها ، في الفعل والتأثير وإلقاء حوادث الأقدار والتدبير . على أتم الوجوه وأكملها . ويحصل للارواح الكاملة ايضاً من مقارنة روحانية ذلك العالم . النفوذ التام في أقطاره وأفاقه وأعماقه ؛ والشور على ما استجن من الأسرار الالهية والكونية فيها ، وعلى ما توجه ايضاً من الاحكام الوجودية والأقسام الجودية إليها . — ولذلك قال :

(٢٦١) « فتزلح » اي الأرواح ، العافية ، المقدسة ، الزاكية ، الناطقة الى مناظر الروحانيات المارقة ومواقع نظرها في أرواح الأفلاك ؛ « مع حكم الأدوار » الفلكية ، « وترسل طرفها في رقائق الخ تنزلات » الالهية . المختصة بتلك الأدوار وأحكامها ؛ « حتى ترى مساقط نجومها »

(٥٤٤) اعداد الولاية الخاصة وترتيبهم الاساسي هو عل هذا النحو . (١) القطب ويسمى الثوب ايضاً ولا ينال هذه المرتبة الا واحد بعد واحد وهو محل نظر الله في خلقه العلوي والسفل . (٢) الامامان وهي كالأوزيرين السلطان ، احدهما صاحب اليمين وهو المتصرف باذن القطب في عالم الملكوت والقيس ، وثانيها صاحب اليسار وهو المتصرف في عالم الملك والشهادة ؛ ومنه احتمال القطب لا يقوم مقامه الا صاحب اليسار . (٣) الأوتاد الاربعة . (٤) البدل . (٥) التقية اثنا عشر . انظر كتاب في علم التصوف مخطوط ايا صوفيا رقم ١٨٩٨ / ١٠٣ ب - ١٠٤ .

وبعضهم اوسل اعداد الأولياء وترتيب طبقاتهم الى عشرة : القطب ؛ الامامان ؛ الاوتاد الاربعة ؛ الانداد السبعة ؛ الابدال الاربعون ؛ النجباء السبعون ؛ التقية وعددهم ٣٠٠ ؛ المصائب وعددهم ٥٠٠ ؛ الحكماء او المفردون (لاحظ الفرق هنا بين « الافراد » و« المفردون ») وعددهم غير معين ؛ الرجبين وعددهم غير معين ايضاً . (انظر « النفعات الشاذلية » لحن المدرى ٩٩/٢) ؛ اما ما يخص أبحاث المستشرقين في هذه المسألة ، فيحسن الرجوع الى : Flügel, in ZDMG, XX, 38-9 (où sont indiquées les sources les plus anciennes) ;

Vollers, *ibid.*, XLIII, 114 sqq. (d'après Munāwī) ;

A. von Kremer, *Gesch. d. herrsch.*, *idem*, 172 sqq. ;

Bargès, *Vie du célèbre marabout Cidi Abou Médien*, Paris 1884 (introduction) ;

Blachet, *Etudes sur l'isolisme musulman*, in J.A., 1902, I, 529 sqq. ;

L. Massignon, *Passion*, 745 ; — L.T., 112 (première éd.), 112 sqq.

ح فيزلح H. — خ رقائق K. ، رقائق P. ، رقائق W. — د التنزيلات H. ، السرلات W. — ذ ترا W. —

أي عمالاً تسقط اليها ما حملته تلك الرقائق من الأنساز الالهية والكونية والعلوم اليقينية ، الناصعة من الشبهات ؛ « في قلوبهم العباد » . -
 « فتعرف » الأرواح اذن . « ما تحويه ر صدورهم وتنطوي ز عليه ضمائرهم وتدل عليه حركاتهم » وسكناتهم ، عرفاً تفصيلياً ، بحيث لا تشبه عليها رقيقة برقيقة ، ولا حكم بحكم . وإذا كانت الارواح الزاكية ، في استجلاء ما في الغيوب ، على هذا المجمع (فهى) تطلع على ما فيها من المطالب العزيزة من طرق لا تحصى : « فطرق علم الغيب ، كثيرة » فان الطرق ، بحسب الرقائق ؛ والرقائق ، بحسب حركات الأدوار ؛ وحركاتها ، بحسب توجهات الأسماء الالهية وتجلياتها . والأسماء ، شؤون من واحوال ذاتية لا تحصى عدداً .

و يحويه K. - ز وما تنطوى HW ، وما ينطوى K. - س وما تدل W ، وما تدل HK. - في الاصل : شؤون . -

(شرح) ٥١٠ مجلتي ما تعطيه الشرائع

XXXVIII

(٢٦٢) «نزلت الشريعة على أقناب أسرار الخليفة»

أي على قدر ما تعطيه مصلحة أوقاتهم ويقتضيه تعديل أحوالهم .
ولذلك [٢. 55] تختلف الشرائع بحسب اختلاف الأزمنة والأحوال والأخلاق .
فالشرعية تحلل في زمان عين ما حرم في زمان آخر . وتأني بما يقوم به
سلطان حتمها ، على أهل زمانهم ، فما غلب عليهم من التصرفات الخارقة ،
كالسحر ، في زمان موسى ، المقابل منه بآية العصا ٥١١ ، والطب ، في

٥١٥) إلهاء ابن سودكين على هذا الفصل . ومن شرح مجلتي ما تعطيه الشرائع . ولنذكر
نص التجلي أولاً . قال : « نزلت الشريعة وانقضى الله ويمسك الله » . -

قال جامه : سمعت الشيخ يقول ما هذا معناه . إن للإنبياء [الاصل : الأنبياء] . عيسى
السلام ! خصائص لا يعلمها إلا الأولياء [الاصل : الأولياء] . وتبني العوام إلى الأولياء .
[الاصل : الأولياء] أموراً كثيرة تخصصهم [الاصل : تخصصهم] . بـ . وليس الأمر كذلك .
وأعلم أن الشرائع نزلت على قدر المصالح وما تعطيه [الاصل : يعطيه] مصلحة الوقت بإرادة
الله ، تعالى ! ونزل الشرائع عيوناً ، أي مخفية . قال ، تعالى : « لكل حملنا منكم شرعة
وبنهاية » . فبهي ، الشارح يحرم عين ما حلل الآخر ، وذلك بالنسبة إلى الزمان والأشخاص . وذلك
فالشرعية أحكام كثيرة ، نزلت بحسب ما تطلب الشريعة ، من حيث لا تشعير الأمة . وذلك
كإختلال زواج المريض الذي يجهل حاله ، ويعلمه الطبيب دونه . فصارت العلامة تطلب
[الاصل : يطلب] من الطبيب ، فيه مصلحة ذلك الشخص : وهذه أسنة الذوات الحقيقية .
تخاطب النفوس بما بأربابها ، وإن لم يدرك الحس ذلك . وهذا هو كلام النفس الذاتي ، وهو
اللسان الذي لا يكذب ولا يغلط . بخلاف لسان الظاهر . ولهذا نهى عليه الصلاة والسلام !
عن كثرة [الاصل : كثير] السؤالات [الاصل : السؤال] الظاهر ، إذ يتصور الفسـط
والفسـول في لسان الحس . - وأعلم أن الإدراك من ما يكون حساً ، ومنه ما يكون غيباً :
كأدراك التام والمكاشف بالمثل . إذا اجتمعت البينان أدرك صاحبها الأسرار نوعاً . وإذا
كثرت البينون له أدرك الأسرار نوعاً ونقطة . وفي أدراك الحقيقة تقع المشاركة مع الأنبياء ،
عليهم السلام ! في هذا الركن ، والركن الثاني أن يعلم الرئي من غير شئ . وثالثاً أن يعلم
بالهمة ما جرت عادة الناس أن يفعلوه [الاصل : يفعلونه] بالحس . فأدرك الرسل لهذه الثلاثة
الاركان إنما هو من كونهم أولياء لا من كونهم رسلًا [الاصل : رسل] . لانه لو كان ذلك
مخصصاً بالرسالة لما صح أن يدركه الرئي . فهو للرؤية لا للرسل . ولهذا رقت المشاركة . -
« من عمل بما علم أورثه الله علم ما لم يعلم » . وإن يقول الحق ! . - « عظموا الفاتح ورتة
١٣ - ١١٤ » . -

٥١٦) انظر القرآن الكريم سورة رقم ١١٣/٧ - ١٢٠ وسورة رقم ٢٠/٦٥ - ٧٠
وسورة رقم ٢٦/٤٣ - ٤٦ الخ ...

١ الشرائع K ، الشرائع H . - ب قدر HK . -

زمان عيسى ، المقابل منه بأبراه الأكمة والابرس واحياء الحق^{١٧١} ؛
وبالبلغة الخارقة ، في زمان سيدنا محمد - صلى الله عليه - المقابل منه
بالقرآن المنزل عليه في حد الاعجاز : الحقول عليه : ﴿ قل : فاتوا بسورة
من^{١٨١} مثله ﴾ .

« الا ان الشريعة تنزلت عيوناً ، يقوم ت كل عين بكثير من أسرار
الخليقة » .

أي تنزلت (الشريعة) عيوناً متنوعة الآثار ، تجري على النفوس الممتلئة
لها : كماء الحياة المطهر إياها من الادناس الطبيعية ، الرافع عنها حدث
الامكانية ، المنشئ في ذواتها قوة الاشراف والاطلاع الكشفي .

(٢٦٣) « فاذا كانت العين الواحدة منها او الاثني أدركت ح
النفوس بها » أسرار الخليقة في النوم » .

اذ كل ما اخذت النفوس من أسرارها في النوم ، فاعما مأخذها إما
عالم الشهادة ، الذي هو أحد طرقي الخيال النومي ؛ فلها في هذا
المأخذ من الشريعة عين ؛ - وإما مأخذها عالم الغيب ، الذي هو الطرف
الآخر له ، فلها أيضاً من هذا المأخذ منها عين أخرى . ولذلك خصص
النوم من عيون الشريعة بالعينين . -

(٢٦٤) « واذا انصرفت العين بعضها الى بعض ، أدركتها خ » = أي
ادركت النفوس ، المطهرة بها اسرار الخليقة في الخيال^{١٨١} المطلق ، -
« في البقطة » .

ولذلك قال : « وهذا الادراك » - النفس للخيال المطلق في البقطة -
« احد الاركان الثلاثة د التي يجتمع فيها الوصول والقي » .

١٧٧ (٥١٧) انظر القرآن الكريم سورة رقم ١٩/٣ سورة رقم ١١٣/٥ الخ ...

١٨٨ (٥١٨) سورة ٢٣/٢ وانظر أيضاً سورة رقم ٣٨/١٠ سورة رقم ١٢/١١ -

١٨٩ (٥١٩) الخيال المطلق او المنفصل هو عالم المثال المطلق ويسمى أيضاً عالم المثال المنفصل .
فما الخيال او المثال المطلقين هو الحضرة التي تظهر فيها الحقائق بصورة رمزية ؛ ففيه تتجسد
الارواح وترتسم الاجساد . ويقابل عالم الخيال المطلق او المنفصل وعالم المثال المطلق او
المنفصل ، عالم الخيال المقيد والمتصل او عالم المثال المقيد او المتصل ؛ وهو عالم الخيلة الانسانية
التي هي مرآة تنعكس فيها صورة عالم المثال او الخيال المطلقين . انظر القصوص ٧٤/٢ -
١٠٥، ١٧٧، ٧٥ -

ت تقوم H ، تقوم K ، ث الاصل : النفس . - ج كان HKW . -
ح ادرك KHW + من W . - خ أدركها HKW . - د اللطه P ، اللا W . -

= وهي العلم اللدني ، ورؤية الخيال المطلق في البقطة . والفعل بالهمة^{٥٥١} . فهما يجتمعان في هذه الثلاث ذ ، ويفصلان بكون الرسول متبوعاً وكون المولى تابعاً . فثأان النفوس المطهرة ، في انضيااف العيون لها ، ادراك الخيال المطلق في البقطة ، كما كان ادراكه بالعينين في النوم . - وربما ان يكون المراد بالعيون ، التي نزلت به الشريعة ، عيون البصائر والابصار . فان منتهى أمر المدعن لها . الممثل أمرها ونهيها ، الملتزم حكم العبودية على مقتضاها ، غاية التقلس ، القاضية بفتح عيون البصائر ونفوذ عيون الباصرة . حتى يرى بها المدعن [f. 55b] وبشاهد ما لا يبعد برويته وشهوده في عالم الخليفة : كروية الخيال المطلق في البقطة . وهو ظرف لترسوخ كل صورة ، وتجسد كل معنى . ويرى الشيء ، في سعة ونوريته ولطافته ، من البعد الأبعد قريباً . ومن هنا قال^{٥٥١} A حارثة س : « رأيت عرش ربي بارزاً^{٥٥١} » . وقد زُوِيَتْ له - صلى الله عليه ! في سعة الارض ، حتى رأى مشارقها ومغاربها^{٥٥٢} . -

(٢٦٥) « والادراك لها » اي لتلك الاركان الثلاثة من المشتركة ، - « على الحقيقة للرسول من كونه ولياً لا من كونه رسولاً » « فهو » = اي هذا الادراك ، - « للولاية من » = خاصة ، - « ولهذا وقعت المشاركة » =

(٥٥٠) وانظر ايضاً رسالة الانوار لابن عربي : « واعلم ان النبوة والولاية لشركان في ثلاثة اشياء . الواحد ، في العلم من غير تلم كسبي . والثاني ، في الفعل بالهمة فها جرت المادة الا يفعل الا بالجسم او لا قدرة للجسم عليه . والثالث ، في رؤية عالم الخيال في الحس . ويفترقان بمجرد الخطاب : فان مخاطبة الولي غير مخاطبة النبي... » (ص ١٥ ط . حيدرabad سنة ١٣٦٧ : مجموع رسائل ابن العربي الجزء الاول ، الرسالة رقم ١٢) . -

(٨٥٥٠) حارثة بن زيد اسد زهاد الصحابة انظر ترجمته في تاريخ الطبري ١/١١٩٣ وابن قتيبة « كتاب الشعر والشعراء » ٧١ ، والسبيل ١/١٦٤ ، وابن الجوزي المجتبى من المجتبى ٤٦-٤٩

(٥٥١) انظر كتاب القمع للسراج (لندن ١٩١٤) ص ١٣ وكتاب الاربعين في التصوف لسلي (نشر دائرة المعارف العثمانية ، حيدرabad سنة ١٥٩٠) ر ٦-٥ وكتاب الريانة للرملي (القاهرة . سنة ١٣٦٦) ص ٦٩ ونبات الفرق بين الصدر والقلب ... للرملي ايضاً (القاهرة ، ١٩٥٨) ص ٦٤ -

(٥٥٢) حديث : « زويت له الأرض... » أخرجه مسلم من حديث فاطمة وعائشة . انظر تخريج أحاديث الاحياء العراقي حل هاشم الاشياء ١/٣٨٦ تعليق رقم ٥ . -

ذ الاصل : الثالث . - ر الاصل : لروته . - ذ الاصل : كزوه . -
من الاصل : الحارثة . - من الاصل : الكه . - من الولاية H . -

بين الرسول والولي فيها . - « من عمل بما علم ورثه من الله علم ما لم يعلم »^{٥٥٣} =
سواء كان العامل رسولاً أو ولياً . - « واتقوا الله ويعلمكم الله »^{٥٥٤} .

٥٥٣) حديث ثابت في الحلية ١٥/ ١٠ وشرح الاحياء ١/ ١٤٠٣/ ٢٢٣ وبيان الفرق
لترمذي ص ٥٠ وشفاء السائل لابن خلدون ص ٢٥ (ط. الاستاذ الطنجي) هذا ويوجد لهذا
الحديث شرح في فتاوي ابن حجر الهيتمي الحديث ص ١٠٨ . -
٥٥٤) سورة رقم ٢٨٢/ ٢ .

(شرح) ٥٥١ تجلّي الحلد

XXXIX

(٢٦٦) الإنسان . من حيث إنه نسخة جامعة لعموم الحقائق الالهية والامكانية . لا حد لسعته ولا غاية لحيطته . فيسع فيه . من هذا الوجه ، كل شيء ؛ وهو لا يسع في شيء . وهو محدود . من حيث ان عموم الالهية تتطلبه وهو يطلبها . فان المراتب تطلب الحدود . اذ لكل مرتبة حد بغاير حد مرتبة أخرى . فلكل مرتبة عبادانية وجوه شتى . تقابلها وجوه الالهية . وللالهية وجوه شتى اسمائية . تقابلها وجوه الحقيقة العبادانية . فقتضى هذا التجلّي تبيين هذه الحدود ٥٥١ . من حيثية الالهية لا من حيثية الذات . فان الذات لا يقيدّها حدّ اصلاً ولا غاية . ولذلك قال قدس سره ! :

٥٥٥) املاء ابن سيد كين على هذا الفصل . « من تجلّي الحلد . وهو اذا تجرّعت الاسرار نحو باربعها في الليل والنهار » . قال جامه : سمعت امامنا يقول في أثناءه [الاصل : اثنا] شرعه لهذا التجلّي ما هذا معناه . ان العبد محدود وغير محدود . - يشير . يعني الله تعالى عنه ! الى جسد الانسان وروحه ، التي هي الطيفه الانسانية . - ثم قال : فهذا التجلّي من حيث ما يقتضيه حد العبد . واذا كان العبد محدوداً كان للالهية حد [الاصل : حدّاً] ايضاً في قبالة حد العبد ، لكونه يطلبها ويطلبه [الاصل : ويطلبه] من كل وجه . فللمراتب تطلب الحدود . فلكل مرتبة وجه من الالهية ليس هو المرتبة الأخرى : فهذه هي الحدود . وهذا حكم التضاييق ابداً ، وهذا بخلاف حكم الذات . وقد يكون للانسان [الاصل : الانسان] في أي المقامات قدر [الاصل : قدرت] ويكون له هذا المقام ، لكون هذه الاحوال كلها حدوداً [الاصل : حدود] . والتعريف . ابداً . من جانب الحق ، سبحانه ! إنما هو من كونه املاً لا من كونه ذاتاً ، عز وجل ! فتشرق [الاصل : فيشرق] على العبد . في مقام التعريف ، انوار [14b] . الالهية . فيدرك من غيوب العالم ادراكاً مخصوصاً ، لكون النظرة كانت نظرة خاصة . تعطي ما تشوبه [الاصل : يتروبه] عليه . ومن هذه النظرة الخاصة . كان صل الله عليه وسلم . يعلم ما يزل به جبريل ، عليه السلام ! حتى قيل له : « لا تحرك به لسانك لتعلم به » . وكذلك المريد ، اذا كشف خاطر الشيخ لا ينبغي له ان يتكلم عليه فان الادب لا يقتضيه . فاعلم ! « بخطوط الفائق ورقة ١١ - ١٢ - ١٣ » .

٥٥٦) عرف ابن عربي الحلد في اصطلاحاته بما يلي : « الحلد هو الفصل بينك وبينه » وفي اصطلاحات الفتوحات : « الحلد (هو) الفصل بينك وبينه لتعرف من انت فتعرف انه هو فكل من الادب وهو يوم يحلّه » (فتوحات ١٢٩/٢) . - يقارن هذا بطواسين الحلاج ، نص رقم ١٠٢٩ واعيار الحلاج (ط) ١٩٣٦) نص رقم ٥٠٤٧٠٤٩٠١٣٦٥ . وروايات الحلاج نص رقم ١٩٠٥ . هذا ، وينبغي ان لا تخلط بين هذا المعنى الصوفي الحلد (وهو) في اصله راجع لنظرية الاسماعيليين في الحدود) والمعنى المروي عن المنطقيين انظر منطق الشفاء لابن سينا (نهرس الاصطلاحات) ويتعلق سكتة الاشراق السهروردي (نهرس الاصطلاحات ايضاً) . -

(٢٦٧) « إذا توجهت الأسرار » = الإنسانية « نحو بارثا ١٠٧٧ ب بقاءه وبقاء ١٠٨١ وجمع ١٠٩١ وفوق ١٠٩١ - سلطت عليها أنوار الحضرة الإلهية ث ، من حيث ج هي لا من حيث الذات » .

يريد بالأسرار هنا ، الأسرار الوجودية ، المنفصلة من غيب الهوية بالتجليات بلا انقطاعها عنه ؛ المنفوخة أولاً في قابلية الأرواح المنفوخة في تسوية القلوب ؛ المستنجة في باطن النفوس ؛ الظاهرة في لبس اعتدالات الأمزجة ؛ القائمة بالصور الحسية ١٠٩١ . فانها اذا انتهت ، في تزلزلاتها ،

١٠٩٧ « الفناء (هو) فناء روية الاله فله بقيام الله على ذلك وهو شبه البقاء » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) وفي الباب الذي عقده الشيخ الأكبر على تحليل الفناء . يميز بين أنواع عديدة منه : (١) الفناء عن الخالقات ؛ (٢) الفناء على افعال العباد ؛ (٣) الفناء عن صفات الخلقين ؛ (٤) الفناء عن ذاتك ؛ (٥) الفناء عن العالم ؛ (٦) الفناء من كل ما سوى الله ؛ (٧) الفناء عن صفات الحق ونسبها ... (فتوحات ١٠٩٧-١٠٩٨) . وانظر أيضاً لطايف الاعلام ورقة ١١٣٧-١١٣٨ (وفنا يميز الخليل بين الفناء عن الشهوة ، الفناء عن الرغبة ، فناء المتحقق ، فناء أهل الوجود ، فناء صاحب الوجود ، فناء الفناء ، فناء الوجود في الوجود ، فناء الشهيد في الشهيد ...) ، وفناء السائل (جدول الاصطلاحات . مادة فناء) ، ويترجمات الجرجاني ١١٣ وسنائل السائرين للانصاري ص ٢١٢ بما بعدها وانظر أيضاً L'analyse des états spirituels, par L. Gardet, in *Mélanges L. Massignon*, 11, 233 et suiv.

١٠٩٨ « البقاء هو رؤية الاله قيام الله على كل شيء من حين الفرق » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) وانظر أيضاً الفتوحات ١٠٩٧-١٠٩٨ ولطايف الاعلام ورقة ٢٨٨ وفناء السائل (فهرس الاصطلاحات مادة بقاء) والاربيين مرقبة الجبين ١٣ والتعرف للكلاباذي ١٧ والننازل للانصاري الهروي ص ٢١٥ .

١٠٩٩ « الجميع اشارة الى حق بلا خلق وعليه يرد جمع الجميع » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) وانظر الفتوحات ١٠٩٦-١٠٩٨ ولطايف الاعلام ورقة ١٩٣-١٩٤ (وفنا يميز المؤلف بين أنواع عديدة من الجمع : جمع الجميع ، جمع الفرق ، جمع التفريق ، جمع تفرقة العامة ، جمع تفرقة الخاصة ...) وانظر أيضاً فناء السائل (فهرس الاصطلاحات مادة جسم) والننازل للانصاري ٢٢٥-٢٢٦ .

١١٠٠ « الفرق اشارة الى خلق بلا حق وقيل مشاهدة العبدية » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) ، ومؤلف لطايف لاعلام يميز بين أنواع من الفرق : الفرق الأول ، الفرق الثاني ، فرق الجميع ، فرق الوصف ، فرق الخاصة والعامة (ورقة ١٣٣ب-١٣٤ب) وانظر أيضاً فناء السائل (فهرس الاصطلاحات مادة : فرق) .

١١٠١ « قانن هذا التعريف للأسرار بما يذكره صاحب لطايف الاعلام عن الاسرار الظاهرة ، اسرار البهادات (ورقة ١٩ب) وسر العلم وسر الحال وسر السر وسر التقدير والسر المصون وسر التجليات وسر البهادات وسر الفقر وسر الكمال وسر الربوبية ... (ورقة ١٩٠-١٩٢) .

١ بارثا KW ، بنزب P ، قارثها H . - ب بقاء W . - ت وبسا W
ث سلطت H . - ث الالاهية W . - ج سبها PHW ، حيثها K .

الى أنهى المراتب الحسية. وعادت الى محتدها الاصلي ، مع عدم انقطاعها عنه ، لا وصول لها اليه إلا بفناء الرسوم الخلقية ، وجمع ما لمحتدها عليه بسرية روح البقاء فيها . فإذا طرحت رسوم الاغيار سطعت عليها انوار الحضرة الالهية من حيثها ، لا من حيث الذات التي لا تقبل التحديد. فعادت من حيث اللوحة الذاتية باقية بالبقاء [1. 56] بعد ان كانت باقية بالابقاء . وقامت ، من حيث المنحة الالهية ، ناظرة الى حدود مرتبة تظهر فيها حقوق كالاتها التفصيلية .

« فأشرقّت » اذ ذاك « أرض النفوس » التي هي مطايا ظهورها ، « بين يديه » اي بين يدي كل سرّ من تلك الاسرار الوجودية الانسانية ؛ « فالتفتت » السر الوجودي منصّباً بنور تجلي الحد حالئذ ، حسباً تقنضيه مرتبته ، القاضية بتعين الحدود ، « فعلم ما أدركه بصره » فأخبر ح بالغيوب وبالسرائر وما تكنه د الضمائر وما يجري في الليل والنهار « من الحوادث والاقدار »

(شرح)^{٢٦١} تجلي الطنون

XL

(٢٦٨) اذا استجلب التجلي من الغيوب ، الى الولي الحاضر بسره مع الحق ، وارداً لا يناسب مقامه وحاله ، ويجهل نسبته ، حيث لا يتعين له محل مناسب باسمه وعينه ، يسمى ذلك في حقه ظناً . وذلك في الحقيقة ليس بظن ، فانه كشف محقق من وراء حجاب . وليس من شأن الولي الحاضر مع الحق ، ان يمين بنظره الكشفي في تعيين محل مناسب . فانه ، حائثل ، لا يلتفت الى كون ، من غير داعٍ ذي سلطان . ولذلك قال - قدس سره ! :

(٢٦٩) « ظنون الولي مصيبة فانه كشف له من خلف حجاب الجسد . فيجد الشيء ا في ب نفسه » ولا يقلر على دفعه ، « ولا يعرف من اين جاءت ، ويعرف مقامه » حيث يعرف انه غير مناسب لحاله ومقامه . كما لو وجد في خاطره الشغف الى طلب المناصب الدنيوية المعينة .

(٥٦٢) املاء ابن سيد كين عل هذا الفصل . « ومن تجلي الطنون . قوله ، في اول هذا التجلي : « ظنون الولي مصيبة فيكون حال التبر » . - فسمعت يذكر في في اثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ، ان هذا الظن في الأولياء [الاصل : الاولياء] ليس [الاصل : وليس] بظن ، لكونه خطر له امر محقق ، لكن [الاصل : لاكن] صاحب ذلك الامر غير معين عند الولي باسم وعينه . وصاحب هذا المقام اعل من معين [عنه الامر] . لكون الاول مشغولاً [الاصل : مشغولاً] بربه ، لم يلتفت الى الكون . فاذا ورد الولد وهو غير مناسب لمربة الولي ، علم انه لغيره . كما لو خطر له خاطر التزهر والقربة في بستان ، - وهذا لا يقتضيه مقامه - فيعلم الشيخ حينئذ [الاصل : حين] ان بعض من يرتبط به قد قام عنده ذلك . فيخبر الشيخ به بجله ، فيسر به صاحبه . وربما قال صاحب الخاطر : ان هذا كان خاطري . فيقول الشيخ : الحمد لله ! - ثم قال الشيخ ، رضي الله عنه : « وهذا مقام من الأولياء وحصرهم فذلك القوة : فهم الفهم . - قال الشيخ ، رضي الله عنه : ومن اجل هذا البيه [الاصل : البيه] به . - أمكن . [الاصل : تمكن] تلقى الشياطين لكثير من الاحكام والقضايا النازلة الى العالم بعد حين ، قبل وصولها الى الأرض . فيزجها كثير من الصلحاء ، فضلاً عن المومنين . فيقول الصالح : هذا غيب قد اطلمت عليه ! وليس هو شيئاً [الاصل : غيباً] ولا حقاً [الاصل : حقاً] . فتظلمن [الاصل : فيظلمن] ترشد ! » [عطوط الفاتح ورقة ١٥١] . -

١ الحمد H . - آ الشيء W . - ب من H . - ج با W . -

« فاعرف ان ذلك لغيرة » لا له . « فينطق به فيكون » ذلك « حال غير » ولكن انعكست صورته في مرآة خاطره ، بمناسبة ما قال ، « تدس سره » : « فهذا » أي ظهور الوارد ، الغريب ، المجهول المحل ، في خاطر الولي « ظن عندنا » فاطلاق الظن عليه ، وارجع الى محمد عرف

(٢٧٠) «وفي هذا المقام أيضاً يكون الأكابر منا. وليس بظن في حقهم وإنما يجري الله على لسانه ما هو الحاضر عليه من الحال» أي حال من هو الحاضر عليه، «فيقول الحاضر» إذن. — «قد تكلم الشيخ على ث خاطري! والشيخ» في الواقع «ليس مع الخطأ». لذهوله، في الحضور مع الحق، عن الكون: «حتى لو قيل له ج: ما في ضمير هذا الشخص؟» مع وروده بعينه على خاطره وجريانه على لسانه، «ما عرف» أنه وارده المنطوق به.

« سئل أبو السعود البغدادي^{١٣٦} من هذا المقام ، فقال : لله قوم يتكلمون على الخاطر وما هم مع الخاطر » .

حيث ذهب قلوبهم في غمرات الشهود [f. 56^b] وهي لاهية عن غير مشهودها.

« واما صاحب الظن ، فلولا السكون الذي يجده عنده . بلا تردد -
« ما تكلم به »

فانه علم ذوقاً ان السكون وعدم التردد ، من علامات الكشف الصحيح واليقين التام . فاستدل ، بوجودهما في ذوقه ، ان الظنون الناشئة من آثار التجلي ، هو الكشف المحقق في نفس الأمر ، ولذلك نطق به . ألا ترى

٥٦٣) أبو السمود البغدادي : أحمد بن محمد ، تلميذ الشيخ عبد القادر الجليلي ؛
توفي عام ٥٤٠ هـ الهجرة أنظر ترجمته في المنظم ١٠/١١٦/١ والكامل (في وفيات سنة ٥٤٠) ؛
طبقات الحفاظ ٧٧/٤- وتاريخ الإسلام (نسخة الأوقاف في بغداد رقم ٨٩٢/٤٤/١) ؛
وشذرات الذهب ١٣٥/٤ . هذا ، وابن عربي في فتوحاته يذكر الشيخ أبا السمود مراراً . أنظر
فتوحات ١٨٧/١٠١٤-٥٨٨٤٢٣٣٥٣٠٠١٧/٢٤-٤٩٦١٨٠٠١٣١٤٣٧٠٠٩٢٤٣٧٠٠٣٤/٣٠٦٠
التي

ث عل W - ج - K - ح الحد K - خ عل W - د حد HKW -

ان البرودة الناجمة من السكون ، كيف يضاف اليها اليقين ؟ فيقال : حصل برد اليقين ! وتتلج الخطار في فهم المقصود !

(٢٧١) « وهذا مقام عي الأولياء وحصرهم » مع كونهم عبروا عما وجدوا فيه من الظنون بأبلغ البيان ونطقوا بها . « فما ظنك بفهمهم ؟ » في مقام الاشراف الشهودي والاطلاع الكشفي ، الخالص عن الشوائب ، التي تقبل التسمية بالظنون . -

« ومن هنا » اي من مقام فهمهم ، « ينتقلون الى تلقي معرفة الاقدار » وتحقيق تفصيلها ، « قبل نزولها » الى اهل المتعين لها . « على ان لها بطلاناً في النزول : يدور القضاء في الجو ، من مقعر فلك القمر الى الارض ، ثلاث سنين ؛ حينئذ تنزل . ويعرف الأولياء ذلك ، بحالة يسميها شر القوم : فهم الفهم . ومعنى « فهم الفهم » لفهمهم الاجمال من أولاً ، ثم يفصلون بقوة أخرى من ذلك الاجمال . فذلك القوة » المفصلة هي « فهم الفهم » .

(٢٧٢) اعلم ان الاقدار ، اذا انفصلت عن الغيب ، على حكم ما ثبت في لوح القضاء ، المنطبع في العرش ، انما انفصلت على حكم الاجمال . والشعور الانساني ، المتعلق بها من هذه الحبيثة الاجاليسية ، هو الفهم .

واذا انفصلت (الاقدار) عنه (= الغيب) ، على حكم ما ثبت في لوح القدر ، المنطبع في الكرسي . انما انفصلت على حكم التفصيل . والادراك الانساني ، المتعلق بها من هذه الحبيثة التفصيلية . هو فهم الفهم .

فالأقدار المنفصلة على حكم ما ثبت في اللوحين ، بعد مرورها على الأدوار الساوية ، لا يتم تفصيلها محققاً إلا في عالم الاستحالة الطبيعية العنصرية . فان عالمها يعطي الكون والفساد : اذ الأعلى ينحيل الى الأدنى ، والدنى ، الى الأعلى . بخلاف العالم الساوي ، فانه لا يعطي الا الكون فقط .

٣ + عل HK . - و الاوليا W . - و بقاء W ، بقاء KP ، بقاء H . -
من بقاء KP . - من تسميتها H . - من الاعمال H . - من اسدى H . -
ط الاعمال H . -

فتدور الاقدار ، قبل نزولها الى الأرض ، في العوالم الثلاث ، في كل عالم منها ، تحت حكم دور كامل من أدوار العرش والكرسي ، الحاملين لوح القضاء ولوح القدر ؛ فنتم في- قوتها المتضاعفة ، بسرابة حكم المزجة والاستحالة ؛ فتقوى في طلب محلها .

ففهم الأولياء انما يتعلق بها ، قبل [f. 57a] نزولها الى محالها المخصصة بها ، بالنسبة القضائية العرشية ، و « فهم ففهمهم » يتعلق بها بالنسبة الكرسيوية القدريّة . فافهم ا .

(شرح) ^{٥٦١} تجلي المراقبة

XLI

(٢٧٣) « أمثال الأمر والنهي »

الأمر حكم وجودي ؛ والمطلوب به منك ، من حيثية وجودك ،
وجود المأمور به . والنهي حكم عدي ؛ والمطلوب به منك ، من حيثية
عدميتك ، عدم المنهى عنه .

« ودوام مراقبة السر » المقصود ، الذي هو الحق - تعالى !
« يطالعك ت » في مبادئ غيوب الكون . على الثلاث : « على معرفة
ذاتك ت » أولاً ، فان غاية مراقبتك ، انتهاؤك الى رؤيتك نفسك في مرآة
الحق ؛ وعلى معرفة : « ما يقتضيه مقامك » ثانياً ، « فاذا رأى من هذه
المراقبة والامتثال ، « حاله » ج ما لا يقتضيه مقامه ، عرف « ثالثاً » أنه لغيره ،
لا محالة ، فهذه ح الثلاثة خ الأركان هي التي تعطي « إياها » أوائل د تجليات
غيوب الكون » .

(٥٦١) املاء ابن سديكين مل هذا الفصل . « وهنا تجلي المراقبة ولم اجد فيه لباً » !
[خطوط الفاتح ورقة ١٤ ب] - .

١- ا « النهي والأمر » W . - ب « دوام » K . - ت « تطالعك » H . - ث « ذلك » H . -
ج « حالة » H . - ح « حله » KH . - خ « لكته » PK . - د « اراطل » PKW . - .

(شرح) ٢٦١ تجلي القلوة

XLI

(٢٧٤) يريد بها القلوة الموهوبة للانسان. في موطن من «وطن ترقياته. ولذلك قال: «اذا اجتمعت الارادة»^{٢٦١} من العبد ا ، باستيفاء شروطها» المصححة لها في البدايات : «من حسنات المعاملة» المربعة في مناهج ارتقائه ث . بمعنى ان تكون الارادة في النفس أولاً من نتائج الأعمال . المخصوصة . الشرعية . المسدود عليها مدخل المكر . فانها ان كانت من نتائج الأعمال التقديرية . المبنية على نسق الحكمة العقلية - لا يكون صاحبها محفوظاً مأموناً من المكر .

«مع الجود الالهي ج» المتدارك بالامتنان ، لا بالتمتع ، «في بروزخ من البرازخ» فان المرید اذا صحح ارادته في البداية ، يجرىها على الاحكام

٥٦٥) املاء ابن سيديكين مل هذا الفصل . «ومن تجلي الراتية» وهو ما هذا نصه . «اذا اجتمعت الارادة ... من ضرور الفوب» - قال جابه ، سمعت الشيخ يقول ما مناه . ان الارادة لها شروط . والارادة في هذا التجلي الخاص هي ارادة تكون نتيجة عمل مخصوص شرعي ؛ اذ قد يتصور مثل ذلك من الحكاء من غير طريق مخصوص ؛ بل من الجود الالهي ؛ ما هنا لا يلزم دخول المكر عليهم . ففائدة الشرع الاذن من المكر ، لان الشرع هو طريق السعادة . - والحكم اذا اكلت تفعل عنها العالم مطلقاً . فيمتاز المرید ما هنا باحكام بدايته ، وكونه يجري على طريق مخصوصة شرعية [f. 15a] ، فيكون نتيجة السعادة والامن من المكر . واما الحكم المؤثرة ، من غير احكام البدايات بالامور الشرعية ، فيصعبها المكر . فاعلم ذلك ؛ ولا بد ان يستحضر صاحب الحمة ما يريد انفعاله في بروزخ الخيال ، ثم يكسوه حلة الوجود . «[خطوط الفاتح ورقة ١٤-١٥]» -

٥٦٦) «الارادة نوعة في القلب ؛ بظهورها ويريدون بها ارادة الشيء وهي منه ؛ واردة الطبع وتتمتها الحفظ النفسي ؛ وازادة حق وتملقها الاخلاص» (اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٤) . وقد عقد ابن عربي نصوياً ثلاثة لارادة وحال المراد والمرید في الفتوحات: ٢/٢١٢-٢١٣ . راجع ايضاً لطايف الاعلام ورقة ١٧٧-١٨٠ وبنازل الشترين ١٠٩-١١٢ وشفا السائل (فهرس الاصطلاحات مادة ارادة) وتعريفات الجرجاني ٩٠ والاربعين مرتبة التجلي ٧٩ . - هذا وقد عرف التصوفية دائماً بانهم اصحاب الارادة .

١ البعد H . - ب باستيعاب W ؛ باستيفاء H . - ت جنس HK . - ث الاصل : ارتقائه . - ج الالهي W ؛ - تعالى HK ، تمل W . -

الشرعية ، استصحت الأمن من المكر الى النهايات . فاذا اكملت همته
الفعالة ، في مناهج الأمن من المكر ، وانفعلت لها الأكوان ، ظهرت له
عبودها في البرازخ الخيالية ، على أبدع لطيفة واحسن صورة ، محفوظة عن
الزوال الى الأبد .

و « نطق » عاجلاً « بضرب من ضروب الغيوب » .

(شرح) (٥٦٧) تجلي القلب

XLIII

(٢٧٥) القلب من شأنه التردد بين حالائه الأربع : وهي حالة جهله ، وحالة شكه ، وحالة ظنه ، وحالة علمه . وله ، في كل حالة منها ، حكم . فحكمه ، في حالة جهله ، الوقفة . وهي حالة يرتفع بها عن القلب الميل بالكلية ، فلا يجرد الى قصد واقمأ . ولذلك قال - قدس سره .

(٢٧٦) « الجهل ، حاله الوقفة عند مصادمة الاضداد على نقطة واحدة » وسطية ، - « فيثانغان » في حقه ، فيرتفع عنه حكم القاسر [f. 57b] فلا يتقيد بميل وهو مقصور عليه . فان ظهر القلب بهذا الحال قبل الكشف ، « فصاحبه في ظلمة أبداً فليس بصاحب علم » اذ لا قاسر . في وقفته على النقطة الوسطية ، على ميله . والعمل انما يكون منه بالميل . فهذه الظلمة في حقه ، هي سواد الطبيعة . والقلب فيه كالتأنم في ظلمة سواد الليل . وان ظهر بها ، بعد الكشف والشهود ، فصاحبه منحق بالمقام المطلق ، في عين الجمع والوجود . فلا يقبل صبغة بميل . ولا تقيداً بحكم قاسر . فهو كما قيل :

بالقادية فية ما ان يرون العار عارا
لا مسلمين ولا يهود ولا مجوس ولا نصارى

فانهم !

(٢٧٧) « والشك ، حاله التثريب في العمل على غير قدم صدق » . فان القلب ، في هذه الحالة ، على تساوي حكم الميل وعدمه . فاذا مال الى قصد ، فهو في ذلك على غير قدم صدق . فانه لا يعلم ، اذ ذاك . انه في ميله مصيب او مخطئ . « لكنه » ج - اي لكن شروعه في العمل . « اتباع لظاهر ما هم الخلق عليه » في توجهاتهم واعمالهم ونياتهم . فيقول القلب ، في عمله اتباعاً لهم : « لعلهم يكونون على حق » وقدم صدق !

(٥٦٧) املا . ابن سريكين على هذا الفصل . « وين تجلي القلب . ونصه : « الجهل حاله فانه ينظر بين الحق ليسيب ولا يخطئ » - [خطوط الفاتح ورقة ١١٥] . -

ا حالة KH . - ب علم HK . - ث حالة KH . - ث الشروع K . - ج لا كة W . -

« فيتهم نفسه ويتهم الخلق » - في تشككه في حقيقة أمره وأمرهم . « لكن ح يغلب عليه تهمة خ نفسه د » - فان الشك ، في احتياله كونه على حق وصدق ، اقوى : « فان الانسان على نفسه بصيرة »^{٥٦٨} -

(٢٧٨) « والظن ، حاله ذ القلب د » فانه دائماً منقلب الى الحكم الراجح . فهو في كل آن ، مع ما ترجح في القلب وانقلب القلب اليه . « فانه ينظر » إذ ذاك ، « بعين القلب ، والقلب لا ثبات له على حال » فهو « سريع القلب »^{٥٦٩} الى ما ترجح حكمه فيه ، ولذلك (قيل) :
« ما سُمِّيَ القلب الا من قلبه »

(٢٧٩) « والعلم ، حاله ذ الصديق » فانه ادراك الشيء ، على ما هو عليه . ولا يتم الصديق الا ان يكون علمك بالشيء يطابق علم الحق به . ولا يكون ذلك إلا ان تدركه بالحق . ولذلك قال : « فانه ينظر بعين الحق »^{٥٧٠} ،
فبصيب ولا يحطى » .

(٥٦٨) مجرد التباس من آية رقم ١٤ سورة ، رقم ٧٥ - .

(٥٦٩) هناك آثار كثيرة تدل على هذه الحالة النفسية للقلب : الردود وسرعة التقلب . من ذلك قول الرسول ، عليه الصلاة والسلام : « مثل القلب مثل المصفرور يتقلب في كل ساعة » . « مثل القلب في تقلبه كالقدر اذا استجمعت غلياناً »^١ « مثل القلب كمثل ريشة في ارض فلاة ، تقلبها الرياح ظهراً ليلناً »^٢ « يا محبت القلوب ثبت قلبي على دينك . قالوا : أر تخاف يا رسول الله ؟ - قال : وما يؤني والقلب بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلبه كيف شاء ... وانتظر جمع ذلك وشرحه في كتابه شرح عجائب القلب من ابواب الاحياء . هنا ، والقلب هنا استعمل بمعناه النفسي لا الفيزيائي القروسي فانه « ثبت عرش الله ومحل اشباع النور وتلوي المعركة . وكذلك أيضاً وعين القلب » استعملت هنا بمعناها النفسي لا بمعناها الفيزيائي والروحي . والحلاج يقول :

« رأيت ربي بعين قلبي

(٥٧٠) « عين الحق يراد به الانسان المتحقق بمظهورية البرزخية الكبرى ... ويراد (ب) ايضاً من تحقق بمظهورية الاسم « البصير » (د) صاحب هذا المقام يرى الله في كل شيء ، وأما ذلك لتحقيقه بمظهورية الاسم « البصير » (لطائف الاعلام ورقة ١٢٧) . -

ح لا كن W - - خ لا يته H ، تهمة KW - - دلته HKW - - ذ حالة H - -
ر القلب K ، القلب PHW - - ذ حالة H - -

(شرح) ٥٧١ تجلي النشأة

XLIV

(٢٨٠) « اذا استوت بنية الجسد على أحسن ترتيب وألطف مزاج » .

بمعنى ان تتعادل أجزاء تركيبه « بتقدير العزيز العليم ٥٧٢ » . نقوم على حياة ب . تأتى بطبعها إلا تجوهر النفس المدبرة لها وبقاءها على اشراقها الذاتي ؛ وتستجلب لها ، بقوتها الوسطية العدلية ، مواد الانوار القدسية ، المورثة لها في أحيان الابد . التبصر في كل ما قدر في الغيوب لمعوم الفطر :-

« ولم يكن فيها » - اي في بنية الجسد . « تلك الظلمة المطلقة التي تعمي البصائر » - وهي الظلمة [f. 58a] اللازمة للمواد الكثيفة الأرضية ، فانها سنخ الشجرة الامكانية وجذورها :-

« ثم توجه عليه » - اي على الجسد . الموصوف بالاعتدال . التامم

٥٧١) املاء ابن سوككين على هذا الفصل . « وين تجلي النشأة [الاصل : النشأة] . سمعت شيخنا يقول ، في انشاء [الاصل : النشأة] شرح ما هذا معناه . صاحب النشأة [الاصل : النشأة] المختلة لا تكذب [الاصل : يكذب] غواطره ابداً . فان كذبت ، فلغواطر طرات [الاصل : طرات] على الخاطر في ثاني زمان . فلم يزل الخاطر من الطارئ [الاصل : الطارئ] عليه ، او لتلطف في الحكم . ومن هذه النشأة [الاصل : النشأة] كانت الكهنة [الاصل : الكهنة] . فاذا كان صاحب هذه النشأة [الاصل : النشأة] له قدم [الاصل : قدم] سعادة ، بحيث يصل الى النفس الكلية ، فانه (حينئذ) يأخذ بها اسفاً صحيحاً كلياً ، ويستأنف على الفروخ . يرى صوراً في قوة البصر : كل ذلك يوم رآه . ونشأة زائدة . ثم ينزل الى الكون ، فيعرف الناس بعلامات عتده . واذا تعلق صاحب هذه النشأة [الاصل : النشأة] بالروحانيات ، كان رفقة في حقه . وكان رسول الله ، صل الله عليه وسلم ! من أمم الناس نشأة [الاصل : نشأة] ، وهو الكامل في هذا المقام من الوجهين » . (مخلوط الفاتح رقة ١١٥) . -

٥٧٢) مجرد اقتباس من آية « ذلك تقدير العزيز العليم » الواردة مراراً في القرآن الكريم (سورة ١٩٦/٦ ، ٣٨/٣٦ ، ١٢/٤١) . -

١ النشأة W ، النشأة KP . - ب الاصل : حياة . - ث الاصل : بقائها . - ث البصائر KP ، البصائر W . -

على احسن التصويم وأبدع النظام ، « التفخخ الالهي ج من الروح القدس »^{٥٧٣} الكلي ، - « مقارناً لطالع يقتضي العلم والصدق في الأشياء ح » - يشير الى الاوضاع الفلكية الناطرة الى حال التفخخ بنظر الموالاة ، الظاهرة لها بعطية كمال العلم والصدق ونحوهما ؛ -

« فهذا » اي وجود التفخخ الالهي وعدم الظلمة المطلقة في البنية ، « تطهير جبلي ع » للنفس فيها ؛ فلا تجتمع ، مع هذا التطهير في محله ، الانحرافات الطبيعية ، الناتج منها للنفس سفاسف الاخلاق ، ولذلك « صاحبه مجبول على د الاصابة في كلامه في الغالب ، بل اذا تكلم على ما يجده من نفسه من صفوه - لا يخطئ ذ ؛ واذا اخطأ ، فانه يخطئ ذ بالعرض . وذلك انه يترك ما يجده من نفسه ، ويأخذ ما اكتسبه من خارج . فقد يكون ما رآه ش او سمعه باطلاً ، وقد ارسمت في النفس منه صورة ، فيجدها ، فينتطق بها : لذلك خطاه من لا غير » .

(٢٨١) « فاذا انضاف الى هذه الجبهة الفاضلة ، استعمال الرياضات »^{٥٧٤} واجهادات^{٥٧٥} ، « والتشوف الى الخلق الأشرف » وهو الغيب الالهي ، الذي

٥٧٣) الروح القدس الكلي هو العقل الأول الذي تقدم مراراً ذكره
نما يتعلق بالمباحث الاستشرافية من هذه المسألة فراجع :

- *Passion*, 480-488, 661 sq., et surtout 664;
- *Rac.*, 103;
- *L. T.*, 40;
- *The Development of the idea of spirit in Islam*, *Acta Orientalia* (Oslo) par D.B. Macdonald, IX, 1931, 307-351;
- *Pensée*, 96-97;
- *La Cité musulmane*, 307 sq.

٥٧٤) الرياضات مفردتها رياضة وهي بالعرف الصوري « تهذيب الاخلاق الشخصية . وماك رياضة الادب وهي الخروج عن رق الطبع والنفس ورياضة الطلب وهو صحة المراد به (اصطلاحات الصوفية لابن عربي) وانظر أيضاً اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ والفتوحات ١٨٢/٢ وما يمهدها ولطائف الاعلام ورقة ١٨٧ وشفا السائل ص ٣٨ (ط. الانشاء الطنجي) بتعريفات الجرجاني ٧٨

٥٧٥) المجاهدات مفردتها مجاهدة « وهي حل النفس على المشاق الدينية ومخالفة الهوى على كل حاله (اصطلاحات ابن عربي) وانظر أيضاً اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ والفتوحات ١٤٤/٢ ولطائف الاعلام ورقة ١٤٨ وشفا السائل (قهرس الاصطلاحات مادة مجاهدة) وتعريفات الجرجاني ١٣٨ . -

ج الالهي 'W. ح الاشيا 'W. - خ على 'W. - د على 'W. - ذ لا يخطئ 'PH. -
ر اخطأ 'H. اخطأ 'P. - ز يخطئ 'H. - س يخطئ 'W. ، ويأخذ 'P. ، ويأخذ 'K. -
ش راه 'KW. وراه 'H. - ص يخطئ 'P. ، يخطئ 'W. ، يخطئ 'H. خطأ 'K. -

هو نختد كلى شيء ومعاذه . - « وللقام الاقدس » وهو مقام مطلق ، ينطلق في تقديره ويتقيد في انطلاقه ، من جمل به . ومقتضاه ان لا يكون لصاحبه حال يقيد ، ولا مقام يحصره . فاذا انطلقت هذه الجبله القاضيه ، - « ارتفع الروح »^{٥٧٦} الجزئي من « القام بتقومها لتديرها ، « الى كُتبه » المشرف على غيب الجمع والوجود ، فشمله حكم اصله .

« فاستشرف على الغيوب من هناك ورأى صور العالم كله في قوة النفس الكلية » المحيطة بالمقدورات ، من حيث كونها لوح القدر والروح المحفوظ ، « ومراتبه » . اي ورأى مراتب العالم ايضاً « فيها » اي في قوة النفس ، « و » رأي ايضاً « ما » هو « حظ كل شيء من العلم » بالحق والتخلق ، « و » ما هو حظه ايضاً « من مكانه وزمانه » - في العاجل والآجل . ورأى ايضاً فيها ما لكل شيء في كل شيء .

« كل ذلك بعلم واحد ونظرة واحدة » فهذه الرؤية هي رؤية المفصل في الجمل مفصلاً . - « فينزل » - اذ ذلك الروح الجزئي منتصفاً بصفه كُتله « الى محل تفصيل الكون ليعرفه » اي التفصيل الكوني الوجودي ، على اختلاف أطواره ، بالعلامات المدركة بالقوة اللدنية .

(٢٨٢) « وهذا لأفراد خلقهم الله على [٥٨٥] هذا التبع ، عناية أزلية سبقت لهم . وبهذا النوع وجدت الكهنة ، غير انهم لم ينصف ع » لهم « الى هذه النشأة ع المباركة استعمال رياضة ولا تشوف » الى المحل الأشرف والمقام الأقدس ، « فصدقت خواطرم ف في الغالب وفي حكم النادر يخطئون . - وللروحانيات لأصحاب هذه النشأة ك ، تطلع كثير وتأمل ، لتلك المناسبة : وهي اللطافة^{٥٧٧} الاصلية » والاعتدالات الجبلية ،

(٥٧٦) الروح الجزئي هو الروح الانساني العاقل المتصرف في البدن الذي تنشأ عنه الادراكات والارادات والاسوال وبها يتميز الانسان (مقدمة ابن خلدون ص ٦٨) وانظر ايضاً تعريفات الجرجاني ٧٧ والاربعين مرتبة الجبل ١٥ والخواص ص ٨٢) . - (٥٧٧) اللطافة الاصلية هي جوهر النفس الناطقة من حيث ان النفس الناطقة ذاتها تسمى ايضاً اللطيفة . انظر الفتاوى ٥٠٣-٥٠٥ والاحياء ٦٤/٣ ولطائف الاعلام ورقة ١١٤٦ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات : اللطيفة) ورسالة القشيري ص ٤٥ وتعرفات الجرجاني ١٢٩ . -

من الجزوى W ، الجزوى H ، الجزوى P . - ط يرى KW . -
ط الافراد H . - ع ينصف K . - غ النشأة W ، النشأة K ، النشأة P . -
ف خواطرم HK . - ق يخطئون PW . - ك النشأة KW . -

القاضية باتصال انظارها وفيضان أنوارها عليهم . فلمهم ، في اتصالهم بالروحانيات العلوية ، اطلاعات عليّة وتصرفات خارقة . فهم يطرحون اشعة اختصاصهم بالربوبية العليا على قلوبهم بنسبة باطنة . —

« فيمدونهم بحسب قواهم . وإنما حرموا الجنب العزیز الالهي ل ،
اخصوص به الأولياء م من عباد الله — تعالى ن ! — فهنيئاً ه لهم ! » — حيث
اخصوا بمجذبة من جذبات الحق ، وفازوا بروح الكمال في تسديد الاحوال
ونصحیح الاعمال .

ل الالهي W . — م الاولياء W . — ن تعل W . — ه فهنيئاً P .

(شرح) (٥٧٨) تجلي الخاطر

XLV

(٢٨٣) و(الخاطر) هو ما يرد على القلب ، من غير تعمد . وأقسامه ، أربعة : ربانية ومَلَكيّة ونفسانية وشيطانية . وطرق ورود الثلاث منها — اعني المَلَكيّة والنفسانية والشيطانية — على القلب ، بملاحظة نزول الشرائع خمسة : وهي الوجوب والحظر والتنب والكراهة والاباحة . فما يرد عليه ، إنما يرد من إحدى هذه الطرق .

فالمَلَكيّ ، المؤكّل على حفظ القلب ، (هو) داعي الحق على طريق الوجوب والتنب . والشيطان — واقف في مقابلة الملك — (هو) داعي الباطل ، على طريق الحظر والكراهة . والنفس مطوعة للمَلَكيّ قسراً وللشيطان طبعاً ، حيث يدعوها الى الشهوات الطبيعية .

وللاباحة شيطان لا يقابله مَلَكيّ ، بل تقابله فيها النفس . فان قوتها مستغرقة لحفظ ذاتها بحجب المنافع ودفع المضار ، سواء أقام لها الشرع ب شيطاناً متازعاً ب او لم يُقم ٥٧٩ .

(٥٧٨) املاه ابن سوككين على هذا الفصل . « رين تجلي الخاطر . وهو « ان الخاطر الأول ولا يعتمد على حديث النفس فانه امانى » . — قال جامه . سمعت شيخني يقول في اثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ما معناه : انما كانت الخواطر الأول كلها ربانية لان الحق يتجل بها . فان لم تكن صادقة ، فليست هي اولية ولا ربانية . ولاصاحب [الاصل : ولا اصاحب : رعل الماشي تصحيح : لاصاحب] السمر ههنا [الاصل : ها هنا] حكم وكذلك اصحاب البين . فان الأوليات كلها لا تخطئ [الاصل : لا تخطئ] . وبابها مراقبة الباطن . غير ان العوارض تعرض لها في الزين الثاني . والألزنية الثانية قد تصيب اتفاقاً ، وقد تخطئ [الاصل : تخطئ] . وسبب سمران معرفة الخواطر الأوليات هو عدم تصفية الهل بالالحقيات وغيرها . فاعلم ذلك ا » [مخطوط الفاتح ورقة ١١٥] .

(٥٧٩) يقارن هذا كله مع الفتوحات ٢٨١/١ - ٢٨٤ : ١٢٨٤/٢ - ١٢٨٥/٢ (معرفة الخواطر ومعرفة الوارد) وكذلك اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ واصطلاحات ابن عربي (مادة) الخايجس والخواطر . ولطائف الاعلام ورقة ٧٣ وب وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات ، مادة : خواطر ، خواطر) وتعرفات الجرجاني ٦٦ وينقده ابن خلدون ٤٦٨ . — هذا ، ونجد هه بعض الفقهاء المتقدمين كلمة « علم الخواطر » تستعمل في مقابل كلمة « طريق العلماء » . فيحدثنا السبكي في « طبقات الشافعية » ان ابا بكر الطرطوشي المالكي ، في رده على الغزالي يقول : « كان الغزالي من اهل العلم ، ثم بدا له الانصراف عن طريق العلماء ودخل في علوم الخواطر (طبقات الشافعية ١٢٣/٤ - ١٢٨) .

١ الاصل : اللث . — ب — ب — ب الاصل : شيطان متازع . —

(٢٨٤) هنا ، اذا كانت الخواطر في الرتبة الثانية او دونها ، فان «الخواطر الأول ربانية كلها» سواء كانت للعلم او للاعمال او للتروك . فان الحق تجلّى بها أولاً فلا يعارضها شيء . فاذا تمخضت (الخواطر) الأول الربانية عن النقص مطلقاً - فذلك خاطر العلم لا خاطر العمل . فان خواطر الاعمال والتروك ، مَلَكِيَّةٌ وشيطانية ونفسية .

و(الخواطر) الأول «لا يخطئ» القائل بها اصلاً» اذ الاخطاء في الحق المحض . [f. 59a] وماله في رتبته الأولية ، مصون به عن الخطأ . اذ المعارض القادحة . في الرتبة الثانية وما دونها . ولذلك قال :

«غير ان المعارض ، تعرض لها في الوقت الثاني من وقت إيجادها» - اي الخواطر ، «الى ما دونه من الأوقات» - فان الأمور الغيبية تنطبق عليها ، في المراتب الكثيرة ، الآفات فتظهر بحكمها .

(٢٨٥) «لن فاته ج معرفة الخواطر الأول ، وليس عنده تصفية خلقية ، فلا راحة له من علم الغيوب» فالنفس اذا فُتِح لها باب مراقبة الباطن ، وحررت صور الخواطر الأول في قوة تصويرها لا تخطئ الخواطر الأول في حقها قصصاً . - قال - قدّس سرّه ! في بعض املاءاته ح «وكنذلك النظرة الأولى والحركة الأولى والسماع الأول . وكل أول ، فهو الهي صادق . وإذا أخطأ ، فليس بأول وانما ذلك حكم الصورة وجدت في الرتبة الثانية . واكثر مراقبة الأمور الأول ، لا يكون الا في اهل الزجر^{٥٨١} ، اهل المراقبة والعلم والشهود^{٥٨٢} .»

(٨٥٧٩) اهل الزجر هم اهل العياقة وهو ضرب من التكهن . يقول الشاعر :

«لمرك ما يدي الفوارب بالخصى ولا زاجرات العير ما الله صانع»
(تجربات ١/ ١٧٣)

وانظر ما يخص «الزجر» في كتاب «نهاية الأرب في فنون العرب» لابي العباس النوري (متوفى ٧٣٢ هـ) ١٢٠/٢ - ١٣٢ (طبعة ثانية ، القاهرة ١٩٢٣-١٩٥٥) .

(٥٨٠) النص ثابت في الفتوحات (٥٦٤/٢) مع تمييز طفيف : «وكذلك النظرة الأول والحركة الأول والسماع الأول . وكل اول فهو الهي صادق . فاذا اخطأ فليس بأول ، وانما ذلك حكم الصورة التي وجدت في المرتبة الثانية . واكثر مراقبة الامور الأول ، لا يكون الا في اهل الزجر . وقد رأيتهم ومنهم وبي اهل الله خاصة . فهو في اهل الله رتبة خاصة وحافظة من الخطأ والكذب . وهو في الزاجر قوة مراقبة وعلم وشهود» . ولعل الشارح نقل نصه من

ت بخط KPW - ث الاصل : خطه - ج جاءته H ، جاءته K -
ح الاصل : املاءته - خ الاصل : انطه -

(٢٨٦) ثم قال : « ولا تعتمد د على حديث النفس » حيث يشبهه عليك بالخواطر الواردة على قلبك ، من غير تعمدك ؛ - « فانه أمانى » - لا ينتج ما يقول عليه :

مخطوطات الفهرستات منقول عن النسخة الأولى لا الثانية التي يوجد فيها زيادات اضافها ابن د. في نفسه كما صرح بذلك في آخر النسخة الثانية التي هي بخط يده ومحفوطة الآن في متحف الاونف الاسلامية في اسطنبول. ونحن نجد في نهاية السفر السابع والثلاثين من الفهرستات المكية (متحف الاوقاف الاسلامية باسطنبول رقم ١٨٨١ ص ٢٢٢) ما يلي بخط الأصل: انتهى الباب بمحمد الله. بانتهاء الكتاب على امكان ما يكون من الإيجاز والاختصار، على يدي منشي. وهذه النسخة الثانية من الكتاب بخط يدي. وكان الفراغ من هذا الباب الذي هو غائة الكتب بكرة يوم الاربعاء الرابع والشرين من شهر ربيع الأول سنة ١٢٣٦. وكتب منشي بخط يده: محمد بن علي بن محمد ابن العربي الطائي الحانفي، وفقه الله! هذه النسخة ٣٧ مجلداً وثلاثاً زيادت على النسخة الأولى التي وقفها على ولدي محمد الكبير، الذي امه فاطمة بنت يونس بن يوسف، أمير الحرمين، وفقه الله! وعلى عقبه، وعلى المسلمين بعد ذلك، شرقاً وغرباً، براً وبحراً! الله

(شرح) ^{٨١١} تجلي الاطلاع

XLVI

(٢٨٧) «إذا صفا العبد من كدورات البشرية وتطهر من الأدناس النفسية» كالشهوات البهيمية وسفاسف الأخلاق، الطامسة عيون بصيرته، «اطلع الحق عليه اطلاعة يهدب فيها ما يشاء من علم الغيب بغير واسطة. فينظر بذلك النور» المنبسط في مسارج اطلاع الحق، الكاشف عن غيوب الكون، المانع له علم مواقع الاقدار ودوافعها؛ «فيكون ممن يتقنى» ولا يتقنى هو أحدًا» هذا علامة من تحقق بهذا الاطلاع وشرطه.

«ومها ت بقيت فيه بقية من اتقاء الأولياء، وهو الخوف من الصالحين ج» - عند دخوله على أكابرهم. - «بقى ح فيه حظ نفسه» يخاف على فقد. فيندهش. فمن بقيت فيه بقيت (من الاتقاء من الغير)

٥٨١) املاء ابن سويدي على هذا الفصل. «ومن تجلي الاطلاع: إذا صفا العبد من كدورات البشرية وتطهر من الادناس النفسية [الاصل: النفسية] اطلع عليه الحق اطلاعة به فيها ما شاء من علم الغيب بلا واسطة. فينظر بذلك النور فيكون ممن يتقنى ولا يتقنى هو أحدًا. ومها بقيت فيه بقية [الاصل: بقية] من اتقاء [الاصل: اتقاء] الأولياء، وهو الخوف من الصالحين. فليس له هذا التجلي» - قال جاسم [c. 15b]. سمعت شيخي، رضي الله عنه! يقول: اختلف الناس في التصفية. فمنهم من قال: إذا اخذ العبد الشهوات، عنه الحاجة. فلا يقدم ذلك فيه. ولا يكون ذلك شهوة، بل يكون ذلك حظ الطبيعة. فهذه شهوة لا تؤثر في الصفاء [الاصل: الصفاء]. بشرط ان يراعى ما يحفظ [الاصل: ما يحفظ] به المزاج خاصة، وما زاد فهو شهوة مؤثرة. والتصفية الأخرى، عند غيرهم، ان يأكل العبد بأمر الأمامي. وذلك بدلالة بين الحق والعبد. يغفر بها عن الله، تعالى! بهذا اكل من غير شهوة طبيعية. ثم له: كرجل اكل بين يديه من يحب الله منه موافقته له في الأكل. فيأذن الله، تعالى! له في موافقته [الاصل: موافقه] له ليس الله عيده بذلك. ولا يأكل موافقة لادخال السرور عن اختياره وهو نفسه، من غير علامة الإحبة فذلك حرام في الطريق. بل بالاذن ان كان من اصحاب الاذن. فإذا صفي الإنسان هذه التصفية [الاصل: التصفية] اطلع الله عليه اطلاعة [الاصل: اطلاعة] به فيها مواهب سلية [الاصل: سلية] من علم الغيب، ينبغي ولا يتقنى. هذا شرطه وعلاته. وفي وجد المجل [الاصل: المجل]. لهذا التجلي في نفسه غولاً عند دخوله على الأكابر وعشية وتقية منهم ان يكشفوه ويظلموا على باطنه، فليتهم نفسه. فانه ما حصل له [الاصل: ثم] هذا المقام. - والسلام! «[مخلوط القاتح ورقة ١١٥ - ١١٥ ب] -

١ صفى HP. - ب بهية K. - ث وهي W. - ث اتقاء W. اتقى H. - ج + وليس منه هذا التجلي K، وليس... التجلي H. - ح فيبقى H، يتبقى K.

— يضطرب بقدرها عند هجوم الخوارق. قال — قدس سره ! مشيراً الى ما تعطيه البقية من الدهشة :

(٢٨٨) « ولقد بلغني عن غ الشيخ ابي د الربيع الكوفي^{٥٨٢} الاندلسي ، لما كان بمصر ، انه سمع ابا عبدالله القرشي ، المبتلى^{٥٨٣} ، وهو يقول : اللهم ! لا تفضح لنا سريرة فقال له الشيخ : يا محمد ، ولاي شيء ذ تظهر لله — تعالى ر ا — ما لا تظهر للخلق ؟ هكلا استوى سرى وعلايتك مع الله ؟ هذا من حيث ذ السريرة ! فتنبه القرشي ، واعترف ، واستعمل ما دله عليه الشيخ ، وأنصف [f. 59b] فرضي سر الله عنهما من شيخ وتلميذ^{٥٨٤} وهذا نوع عجيب من التجليات ! » فانه في محبة استوائه سر ، حالة اطلاع الحق على العبد ، لا تبقى له بقية . كما ان الشمس حالة استوائها من على سمت الرأس ، لا يبقى للشخص شيئاً من .

٥٨٢) احد الذين تكبروا مع ابن رشد في محنة الشهيرة (انظر : الفيلسوف المفترى طيه ابن رشد محمود قاسم ص ٢٤) ؛ كان ابو الربيع تلميذ ابن العريف وابن عربي يذكره كثيراً في تواليته انظر الفتوحات ٥٧٧/١ ؛ ٥٠٨/٢ ؛ ٤٧٤/٤ ؛ ٤٩١ وروح القدس (مخطوط جامعة اسطنبول رقم ١٥٧/٧٩) .

٥٨٣) ابو عبدالله محمد القرشي صاحب « آداب الماملات وطريق اهل الرباطات » حيث يوجد منه فقط بعض فصوله في مكتبة الفاتح بمسرة رقم ٥٣٧٥ / ١٧١ - ٨٧٠ ب . وانظر الفتوحات ٥٠٨/٢ ؛ ٤٩١/٤ . وروح القدس لابن عربي ، مخطوط جامعة اسطنبول رقم ١٦٩/٧٩ - .

٥٨٤) نفس الحكاية ثابتة ايضاً في الفتوحات ٤٩١/٤ .

غ ان KH ، - د ابا HK ، - ذ شي PW ، - و تعل W ، ذ حيث H ، - من رضي K ، - ذ الامل : استوائه ، - من الامل : استوائها ، - من الامل : فناء ، -

(شرح) ٥٨٥ تجلي تارة وتارة

XLVII

(٢٨٩) غاية العناية الالهية لعبيد الاختصاص ، على نهجين . الأول منها ، ان ينزل الحق - تعالى ! - نزلةً منزهة عن التشبيه ، منةً عليهم ، من حضرات شرفه الأقدس وعزه الأمتع ، الى المقام الأنزل العبداني ، المقول عليه : « مرضت ، وجعت ، وظلمت » ٥٨٦ . فيأخذهم بسر معية الاختصاص الى محل الوصلة الغائصة ، والقرب الأقرب . فيفرقهم عنهم ويجمعهم به . فيكسومهم اذن ثوباً سابقاً من صفات الربوبية ، فيولبهم منصب اخلافة ، فيعطيهم الحكم والتصرف في العالم مطلقاً . فقربهم الأقرب ، من حيث بروزهم للتصرف في الكون الأعلى والأدنى ٥٨٦ ، هو عين البعد الابدع !

(والنتيج) الثاني ، ان ينزل الحق - تعالى ! - الى المقام الأنزل . فيأخذهم اخذ اختصاص الى المحل الأسنى ، المشار اليه . ثم يفرقهم عنه - تعالى ! فيجمعهم بهم لا به . فيكسومهم ثوباً سابقاً من العبودية المحضة . ويحببهم عن الكون بأردية الصون . ولكن ينزل معهم بسر معية الاختصاص الى مقامهم الأدنى ، حتى يكون البعد الابدع في حقهم ، القرب الأقرب . - ومن هنا قال العارف ٥٨٧ التفسري : « القرب ، الذي تظنه قريباً ، بعد ؛ والبعد ، الذي تظنه بعداً ، قرب . فانا القريب البعيد ٥٨٨ ! » .

٥٨٥) املاء ابن سوككين على هذا الفصل . « ومن تجلي تارة وتارة : سمعت شيخنا يقول في أثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ما هذا منناه . اذا جعلك الحق به فتركك عنك فكنت فعلاً وصاحب اثر ظاهر . اي اذا جعلك به اليك صفات الربوبية وأبرزك الى الاكوان . وكان ذلك غاية القرب ، وهو بعد . ولهذا قال التفسري : - رحمه الله ، تعالى ! - « القرب ، الذي تظنه قريباً ، بعد ؛ والبعد ، الذي تظنه بعداً ، قرب : فانا البعيد القريب ! » - فوله ، رسي الله تعالى عنه ! « واذا جعلك بك فتركك عنه فقتت في مقام العبودية » . اي جعلك بك أعلا ، اذ يكون شهودك عيناً . وجعلك به غيبه عنك ، لظهوره فيك . والسلام ! [مضروب الفاتح ورقة ١٥ ب] . -

٥٨٦) انظر ما تقدم تعليق رقم ٣٧٢

٥٨٦) انظر ما تقدم تعليق رقم ٨٢٩٤

٥٨٧) هو محمد بن عبد الجبار ، توفي عام ٣٦٠ او ٣٦١ هجرية . انظر بروكليان G. I, 217 ; S. I, 358.

٥٨٨) النص الثابت في كتاب المؤلف والمخاطبات مع شي ، من التصرف : « مقف القرب ، وقال لي : البعد تعرفه بالقرب . والقرب تعرفه بالوجود وانا الذي لا يرويه القرب ولا

(٢٩٠) قال ، قدس سره ! « اذا جمعك الحق به ، فرقك اعنك » فلم يبق لك شئ من العبودية . فانك ، بظهور صفات الربوبية فيك ، غاب عنك ، فضلاً عن عبوديتك !
 « فكنت » اذ ذاك بالحق « فعلاً » في مطلق الكون . -- « وصاحب اثر ظاهر في الوجود » -- بمعنى ان يكون الحق في تجليه لك بحسبك . فيكون اذن تصرفك بالحق في الوجود ، وتكون انت بحسب الحق ، فيكون التصرف اذن للحق بحسبك . --

« واذا جمعك بك ، فرقك عنه : فقامت ب في مقام العبودية » بمعنى ان خصك بقوة تطالع بها . في القرب الأقرب ، جهة عبوديتك . فتجد في نفسك ذلة ظاهرة ، مجهولة النسبة ؛ اذ ليس دونك ، لعبوديتك وذلتك . مقام تنسب لعبوديتك وذلتك اليه . وليس فوق قربك الأقرب ، للوصلة الى الحق ، مقام فتنسب اليه . ولذلك قلنا : مجهول النسبة . فافهم ! -- فالباء الشبيه بياء النسبة . لذلك حذفت [f. 60a] عن العبودية في عرف التحقيق . --

« فهذا » اي جمعك بك وقيامك في مقام العبودية بمفهومها هو « مقام الولاية » القاضية ببائلك في القرب الأقرب . الذي هو غاية الوصلة بصفة العبودية المحضة ، -- « وحضور البساط » وهو مقام الهي ، يجمع اهل القرب مع الحق بلا واسطة . « وذلك مقام الخلافة والتحكيم في الاشياء » .

(٢٩١) « فاختر اي الجمعيتين شئت . فجمعك بك أعلى ، لانه مشهودك عنا » فانك حاضر معه بعبوديتك ، مشاهد آياه من وراء لباس لطيفتك . « وجمعك به ، غيبته عنك بظهوره فيك » فانت ، في الجمع الأول ، به وبك ، وفي الثاني ، انت لا أنت . --

ينتهي اليه البيود ... وقال لي : انا القريب لا كقرب الشيء من الشيء وانا البعيد لا كبعد الشيء من الشيء . وقال لي : قربك لا هو بملك ؛ وبعيدك لا هو قربك . وانا القريب البعيد : قريباً هو البعد وبعداً هو القرب ! وقال لي : القرب الذي نعرفه مسافة ؛ والبعد الذي نعرفه مسافة . وانا القريب البعيد بلا مسافة ! هـ ص ٢٠٢ نشرة آربري (مطبعة دار الكتب المصرية سنة ١٩٣٤) . -- هذا ، وبخصوص كتاب المواقف والمحاطبات الذي نشره آربري ، توجد نسخة خطية للكتاب في خزانة يحيى اندي (احدى خزائن السلطنة في اسطنبول) رقم ٢١٠٦ ، والناسخ ينسبها خطأ الى صدر الدين القزويني . وهي ، بشهادة السلطان ، منقولة عن الاصل الأم ، الذي هو بخط المؤلف نفسه عام ٢٥٩ بالنسرة . وهذه النسخة تحتوي على زيادات كثيرة من المواقف والمحاطبات واجزاء من الأضابير ، هي مفقودة تماماً في نشرة آربري وتضاد تماماً ، من الناحية الكمية ، القسم المطبوع .

فقرئك HK . -- بـ H . -- ت شئت W . -- ث منك H . --

«وهذه غيبة» هي «غاية الوصلة والاتصال الذي يليق بالجنانب
الأقدس وجناب اللطيفة الانسانية» فهو ، مع هذه اللطيفة ، كهو مع
كل شيء بصورة ذلك الشيء . -

«ان الذين يبايعونك^{٥٨٩} انهم ل^{٥٩٠} يبايعون الله^{٥٩١}» ذلك
فاعتبر ! « فان لك ، في هذه المبايعة . حكماً لا عيناً . فافهم ! فان رداء
المتحقق بهذا المقام الأنزه ، معلم .

(شرح) تجلي الوصية

XLVIII

(٢٩٢) « اوصيك في هذا التجلي بالعلم »

٥٩٠) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « ومن تجلي الوصية ، وهو ما هنا نصه : اوصيك في هذا التجلي بالعلم فالعلم اشرف مقام فلا يفوتك » . - قال جامع هذا الشرح : سمعت شيخني يقول في أثناءه [الاصل : انا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قال بعضهم : كلما تفلذ به فهو وقوف . وقال بعضهم : العلم تلمك عن الجمل ، فإياك (ان) يطمك من الله تعالى ! وقال بعضهم : العلم بأفقه عبارة عن عدم العلم به . - قال : « وإياك ولذات الاصول » . فأنها اما تسودك على إنبائه [الاصل : انا] المجلس [الاصل : الحسن] لانقيادهم الى ما يهتكم به من الوصف الرباني ؛ او تفلذك بذاتك . والالتذاذ انما يكون بالمتناسب اللائم [الاصل : اللائم] ، ولا ملائمة [الاصل : ملائمة] بين الحق ، سبحانه ! والخلق بوجه من الوجوه . ولهذا لا يصح الانس بالله ، تعالى ! ومن قال بفك انما هو تجاوز منه . قيل الشيخ [f. 16a] أيده الله تعالى ! فقد وجدنا قلوبهم لذة . قال : تلك لذة الحال . فان العلم يعطي الحال ، والحال يعطي اللذة . ولعلم نتائج ؛ بعضها أول باك من بعض . والعلم اما (ان) يفتيك فيه ، سبحانه ! فلا لذة مع مشاهدته أصلاً ؛ واما (ان) ييقبك لك ، فهو يطالبك بالقيام بشروط الربوبية وادائها [الاصل : وادائها] : فلا لذة طبيعية فيه أصلاً . - واعلم ان الحق خلقك له خاصة . فالعلم يردك اليه ، سبحانه ! أبداً ؛ والحال يردك الى الكون ، فتخرج بذلك عما خلقت له . واعلم انه متى حصل التلذذ بالعلم ، فازنته الآلة ؛ وكان حالاً [الاصل : حالاً] لا حلاً . فينبغي ان يتفطن [الاصل : يتفطن] لهذا الفرق . - واعلم ان صاحب اللذة محبوب باللذة . والاصل في ذلك ، ان التكليف ينال اللذة . وهذا الموطن ، الذي هو موطن المبدئية ، ينال اللذة . ولا يخلو إما ان يكون الحق مشهوداً لي ، أم لا . فان كان مشهوداً لي ، فهو القضاء ؛ وان لم يكن مشهوداً لي ، وكان العلم هو المشهود ، فالعلم انما يعطي وظايف [الاصل : وصايف] المبدئية ، التي [الاصل : الذي] اقتضاها الموطن بالتكليف . - واعلم وتحقق ان الانفاس محفوفة . ومن فاته الانسان في جميع عمره نفس واحد من انفسه ، كان فواته اعظم من جميع ما مضى [الاصل : مضى] من الانفاس . لان النفس القايمة يتضمن جميع ما مضى وزيادة ؛ وهو حقيقته في ذاته [الاصل : وفي حقيقته هو في ذاته] . واختلف المحققون في ذلك النفس القايمة ، هل يعود في الآخرة أم لا ؟ فمتدنا ، نحن ؛ انه يعود بكرم الله ، تعالى ! بطريق يعرف الله - تعالى - بها من يريه اكرامه . وقد خلق للانسان الترتي مع الانفاس . فحق طلب لذة ما ، من حال او مقام ، ثم اعطيا [الاصل : اعطيه] - فقد فاته حقيقته (اي حقيقة الترتي مع الانفاس) في الدنيا والآخرة . ومن كان الحق - سبحانه ! - هو الذي يبتدي [الاصل : يبتدى] العبد باللذة ، من غير طلب من العبد ، فالحق - سبحانه ! - يجبر عليه ما يفوته من انفسه في زمن اللذة . - وقال السيارى ، ورحمة الله تعالى عليه ! « مشاهدة الحق ليس فيها لذة » . وقال بعضهم : ذنب الحب بقاؤه [الاصل : بقاؤه] . وقال بعضهم : حسنة الحب بقاؤه [الاصل : بقاؤه] . ثم رذك ، ان المحبة تقتضي فناءه [الاصل : فناءه] ، وسلطان المحبوب يقتضي بقاءه [الاصل : بقاءه] . فبقاء الحب ببقاء سلطان المحبوب . في هذا الوجه يكون بقاء [الاصل : بقاء] الحب حسنة ؛ والوجه الآخر ، هو المعروف ابتداءً [الاصل : ابتداء] ؛ وهو ان المحبة تطلبه

يريد العلم الشهودي ، الكاشف عن حقيقة الشيء ، وما يلزمها من الصفات والأحكام واللازم^{٩١} . -- فقتضى العلم رد اللطيفة الانسانية الى الحق الذي هو اصحابها ومحتدها بالحق والقضاء . ومقتضى الحال تلذذها بوجودها وبقياتها وسيادتها بنتائج الاحوال واستعمال شواهدا ، من الخوارق ، على اشباهها . --

فالعلم يردك الى الحق بالقضاء . والالتداد انما يكون بالمتناسب الملازم ، ولا مناسبة ولا ملائمة تد بين الحق المقتضى والخلق الغائي : فلا التذاذ في شهود الحق^{٩٢} . فان شهوده قاض بفناء الرسم ونحو الأثر . اللهم ، الا أن يتجلى بالتجلي الأوسع الشمسي^{٩٣} ، اذ لا محو فيه ولا فناء ؛ والشهود

بفناؤه [الاصل : بفنايه] عن نفسه لاستغراقه في محويه . وأما الفناء [الاصل : الفناء] الكل ، فانه لا يصح : ولا بد من البقاء [الاصل : البقاء] . لكن ان كان الغيب باثنا [الاصل : باثني] بنفسه لنفسه ، فيقال [الاصل : يقال] له : لو كنت محيا حقيقة ، لفتيت منك بمحبوبك : فبقا الغيب ينهي ان يكون عند محويه ، واستهلاكه في وجود نفسه خاصة . فاعلم ! واهد يقل الحق ! » [خطوط الفاتح ورقة ١٥ب-١٦ا] . --

(٥٩١) قارن هذا مع ما يذكره ابن عربي في تعريفه العلم في اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٢٩ ؛ ولعلم الاحوال والاسرار وعلم العقل والعلم النبوي فتوحات ١ / ١٢٩ ، ١٢٩ ، ١٢٩ ؛ ولعلم اليقين فتوحات ٢ / ٥٧٠ . وانظر ايضا شفاء السائل (م فهرس الاصطلاحات مادة علم) ؛ ولطائف الاعلام ورقة ١٢٢-١٢٣ب ؛ ومنازل السائر ١٢٧-١٢٩ ؛ والتعرف للكلاباذي ٥ ؛ وطواوين الخلاص طواوين رقم ١٩ / ١٠ ؛ وطواوين رقم ١١ ؛ وآلام الخلاص المستبين ٥٢٧ وما بعدها . --

(٥٩٢) يقول ابو العباس ، القاسم السيارى (المتوفى عام ٣٤٢) : « مشاهدة الحق فناء ليس فيه لذة ولا التذاذ ولا حظ ولا احتفاظه انظر طبقات الصوفية للسلمي ص ٤٤٤ ؛ وفي الفتوحات : « الا ترى السيارى من رجال رسالة القشيري (ص ٣٧) حيث قال : ما تلذذ حائل بمشاهدة قط : ثم فسر ذلك فقال : لان مشاهدة الحق فناء ليس فيها لذة ... » (فتوحات ٢١٣ / ٣) . --

وهذا النص ذكره ابن عربي في ملاته التقدم اما ترجمة السيارى فتراجع في طبقات السلمي ٤٤٠-٤٤٧ ؛ وفي الخلية ٢٨٠ / ١٠ والرسالة القشيرية ٣٧ ونتائج الابتكار القديمة ٢ / ٣ وطبقات الشمراني ١٣٩ / ١ وفتوحات النعم ٢ / ٢٦٤ والباب ١ / ٥٨٤ ؛ والمتنظم ٦ / ٣٧٤ . --

(٥٩٣) التجلي الأوسع الشمسي هو التجلي الالهي الفعلي ، او التجلي الالهي التأنيسي . التكاين في المظاهر الحسية ، تأنيسياً للمريد في ابتداء امره ... (لطائف الاعلام ، مادة تأنيس ورقة ٣٩ب ومادة التجلي الفعلي ورقة ١٤١-١٤١ب ومادة التجلي التأنيسي ورقة ١٤١ب-١٤٢) . هذا ، ولفظ « التجلي الأوسع الشمسي » لم ينطق به صاحب لطائف الاعلام ولكن نحن استعجنا ذلك من الحدود الذي صاغها التأنيس والتجلي الفعلي والتجلي التأنيسي . --

١ الاصل : الشيء . -- ب الاصل : وبقيتها . -- ت الاصل : ملامته . --

فيه يعطي الالتزام. والحال يردك الى الكون ، روماً للسيادة عليه . ففي الحال غاية الالتزام بوجود المناسبة والملائمة .

فإذا وقع التعارض بين العلم والحال^{٥٩٣} ، فالكمال في التزام حكم العلم ، والنقص في التزام حكم الحال . ولذلك وقعت الوصية ، بلسان التحقيق ، بالتزام حكم العلم في هذا التجلي ؛ ووقع التحذير من الحال ونشأجه ، حيث قال - قدس سره - :

(٢٩٣) « ونحفظ من لذات الأحوال فانها سموم قاتلة وحجب مانعة . فان العلم يستعبدك له » تعالى ! « وهو المطلوب منا ويحضره معه » فانه يحكم [E 605] بخضوع الفرع لأصله ، وذلك كعبودية الجزء لكله .

« والحال يسودك على أبناء الجنس فيستعبدكم لك قهر الحال فتسلط ث عليهم ج بنوع الربوبية . واين انت في ذلك الوقت مما خلقت له ؟ » من خالص العبودية والقيام بوفاء حقها ، على وفق ما شرع .

(٢٩٤) « فالعلم اشرف مقام ، فلا يقولك ح » متى وجدت في العلم لذة ، فتلك لذة الحال . اذ العلم يعطي الحال ، والحال تعطي اللذة . والعبودية ، التي انت مما خلقت لها ، لا لذة فيها فانها من موطن التكليف ، الذي ينافي اللذة . -

٥٩٣) « الحال هو ما يرد على القلب من غير تأمل ولا اجتهاد ولا اكتساب ... » (لطائف الاعلام ووقفة ١٦٥) ويميز المصنف هنا بين الحال المضاف الى الحضرة العتبية والحال الدائم الذي هو باطن الزمان . انظر ايضاً اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢ ، ٤٣ ، ٥ ، وتعليقات الجرجاني ٥٦ وشفاء السائل (تفهرس الاصطلاحات - مادة حال) ومقدمة ابن خلدون - ٤٨٦ .

(شرح) تجلي الأخلاق

XLIX

(٢٩٥) «تنزل الأخلاق الإلهية عليك^{٩٥٥} ولك أهلية التخلق بذلك ، «خلقاً بعد خلق» حسب اقتضاء استعدادك وحالك ، «وبينها» أي بين كل خلقين ، «مواقف»^{٩٦١} أهلية ، مشهدية ، عينية ، أعطائها

(٥٩٤) أملاء ابن سوكين حل هذا الفصل . «ومن تجلي الأخلاق ، وهذا منه : تنزل الأخلاق الإلهية [الاصل : الإلهية] عليك ... وما اتق الله ولياً جاعلاً . - قال جاسه : سمعت شيخي يقول في أثناء [الاصل : أثناء] شرحه [f. 16b] لهذا التجلي ما هذا منه . انه تنزل الأخلاق عليك خلقاً بعد خلق ، وبينها مواقف إلهية [الاصل : الإلهية] . فقال عن تلك المواقف : هي مواقف التفري ، رحمه الله تعالى ! لأن في ضمن كل مقام موقفاً لتحصيل الأدب . وتلك المواقف مشهدية عينية [الاصل : غيبية] انتهى ذلك الخلق . تمر كالبرق . ولا تفوتك ، فانك لا تفوتها : لأنها هي الطالبة ، وهي التي تمر عليك . وأما يتبين عليك المحصور وطلب التوفيق من الله ، سبحانه وتعالى ! لأن [الاصل : لأنه] يهلك ما وجب عليك من الأمور . ومنها [الاصل : ونسب] الموقف الذي يطلبك (وهو) مصيب ! وأما أنت ، فينبغي لك ان تكون حقيقاً ، وباقية تحصيلها ، من وجه ما ، انه اذا اكتم الله - تعالى ! - هادياً او مرشداً ثم جاءك [الاصل : جاءك] شخص قد اقم (في) هذا المقام وحصل له فيه رقة عظيمة ، وغلط ويحتاج فيه الى مداواتك فانك حينئذ تنفع ذلك الطالب بما حصلك من علم تلك المواقف . في جاتك [الاصل : جاتك] المواقف ، ابتداءً [الاصل : ابتداء] من الحق ، فخط منه - سبحانه ! - متادياً وأنت معه . فلا تصعب الوقت بطلبها فتسر ، فان الحال ينتجها ولا بد . فاشتغل بالام . ومن طلب ما لا بد منه كان جاعلاً . - رافه يقول الحق ! » (مطلوب القانع ورقة ١٦٦ - ١٦٧ ب).

(٥٩٥) «والأخلاق (في استعمالها) هي عشرة منازل ينزل فيها السارون الى الله ، تعالى ! - وهي الصبر والرضى والشكر والحب والصنف والابتشار والخلق والتواضع والفتوة والانبساط ... وأما سميت هذه المنازل اخلاقاً لأنها هي الاوصاف التي يحتاج الى التخلق بها من اراد الفحول في حضرة القرب ... » (لطائف الاعلام : ١٥ ب) . - اما الحق (في استعماله مفرداً) هو ما يرجع اليه المكلف من نعمه ... (والمقصود بذلك) ان خلق كل مخلوق هو ما اشتملت عليه نعمته ... فكان المراد بالخلق صفات النفس » (لطائف الاعلام : ٧٥ ب) . - والصفحت هنا يعتمد في تعريف الاخلاق والخلق على المروي ، صاحب المنازل ، اعتدلاً كلياً (انظر المنازل : قسم الاخلاق ، القسم الرابع من الكتاب ؛ وباب الخلق : ٩٥) وانظر الفتوحات ١/٣٣٢ - ٢٤١ - ٢٤٤ .

(٥٩٦) المواقف جمع موقف . و «الموقف هو انتهى كل مقام ، وهو المطلع والاعراف ... والموقف ايضاً (هو) مقام الوقفة ، التي هي الحبس بين كل مقامين لتصحح ما يبيى على السالك في المقامات من تصحيح المقام ... » (لطائف الاعلام ١٦٨ ا) . -

١ الخلق PKW . - ب اللى P ، الالاه W ، الالهية K . - ث الالهية W . - ث غيبية P . -

ذلك الخلق» الالهي . فللقلب الانساني ، ضمن كل مقام . موقفٌ اذا استوى عليه استوعب احكام الخلق الالهي المنزل عليه ، بكمال محاذاته اياه . فذلك الخلق انما «يموج» في ذلك الموقف المقامي عليك ، «كالبرق» فتلك الاخلاق الالهية «لاح تفوتك» فان ظهورها مرتبط بمظهريتك ، «ولا» ع تفوتها خ » فان مظهريتك مرتبطة بظهورها . «ولا تطلبها» بحكم الاستعجال الطبيعي ، «فانها نتائج الاوقات»^(١٧) فلا بد ان تمر عليك في اوقاتها طالبة لحلها . وما يتعين عليك ، اذ ذاك ، (هو) الحضور والتهبؤ ذ لقبول ما يليق بموقف مقامك ... «ومن طلب ما لا بد منه» قبل اوانه ، «كان جاهلاً» باحكام القدر ، التي هي مسارج علوم الولاية ؛ «وما اتخذ الله ولياً جاهلاً» ولو اتخذ له لعله ! -

(٥٩٧) الاوقات جمع وقت وهو عبارة عن حال في زمان الحال ، لا تعلق لك فيه بالماضي ولا بالاستقبال ... ولهذا قالوا: الصوري ابن وقته ، لا همه ماضي وقته ولا آتية ، بل دائماً همه الوقت الذي هو فيه ... وقيل : الوقت حال السالك عندما يشرع في الرغبة ... وقيل : الوقت (هو) الحظ من الزمان ، المطابق لحظة فلكية توجد في النفس هيئة روحانية ... (لطائف الاعلام : ١٨٠-١٨٠ب) ؛ وانظر الفتوحات ٨٣٣/٢ ، ٥٢٨-٥٤٠ ومنازل السائرين ١٧٢-١٧٤ ؛ ونصوص الحكم ٢١/٢ ، ٢٢٩ ، ٢٨٩ ، ٢٩٠ - .

ج تمر HW ، تمر K ، - ح فلا HKW ، - ع - ع «فانك لا تفوت KIT» ، «ك لا تموج W» - د نتائج K ، نابع P ، نتائج W - ذ الاصل : التبيين . -

(شرح) ٩٨١ تجلي التوحيد

L

(٢٩٦) «التوحيد» ٩٩١ ، علم ١٠٠١ ثم حال ١٠١١ ثم علم ١ . فالعلم

٩٨١) اعلاه ابن سديكين في هذا الفصل . «ومن تجلي التوحيد ، وهو ما هذا نصه :
«التوحيد علم ثم حال وليس لتغير هذا العالم هذا المشهد» . -
قال حامده : سمعت شيخني ابا عبدالله ، محمد بن علي بن محمد بن احمد بن العربي - قدس الله
سره العزيز - يقول ، في أثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ، ما هذا مثله . ان التوحيد
الأول هو الذي يثبت بالذليل : وهو اسناد الموجودات الى الله تعالى ، وكونه احدى الذات ،
وغير جسم ، و «ليس كله شيء» ! كل هذا يعطيه الدليل . وأنه موصوف بأوصاف الالهية ؛
ويوقع المناسبات بينه وبين خلقه من مفارك الدليل . فهذا القدر من التوحيد ، يشارك فيه
المستدل ، من طريق استدلاله ، للكاشف . - وأما حال التوحيد ، فهو ان يتحلل العالم بما
علمه : فتكون ظهوره وصفاً له لازماً ، لكن بحيث ان لا يقال ان اوصافه تناسب اوصاف
الحق ، بحيث يستدل بالمشاهد على الغائب . والعلم الثاني ، هو ان يدرك المكاشف بكشفه جميع
ما ادركه صاحب الدليل بدليله وزيادة . والزيادة هنا ، هي النسبة التي منحها الدليل أولاً .
ويثبت صاحب هذا المقام الثالث جميع ما أثبتته صاحب الدليل ، ويثبت جميع ما أثبتته صاحب
الدليل : فيثبت وجوده وامكانه ثم يثبت وجوده [١. ١7٥] وامكانه ؛ ويرى بأي وجه
ينسب اذا نسب ، وبأي وجه يرفع القلب اذا رفعها . وصاحب الدليل ، اما (ان) يشبها
مطلقاً : (ان) يرفعها مطلقاً . وصاحب هذا المقام ، المحقق ، هو الذي يعرف استواء
[الاصل : استواء] الحق على الرشي وزلوه الى سماء الدنيا وتقليبه بكل شيء وينزجه عن كل
شيء . وهذا معنى (علم) الدارين . وعلامة المتحقق به ، ان لا ينكر شيئاً [الاصل : شيئاً]
بدأ ، الا ما انكره الشرع ، بلسان الشرع لا بلسان الحقيقة . فهو ناقل المنكرات وحمل
[الاصل : وحمل] لجريانه (أي جريان حكم الشرع في دفع المنكر) ؛ كما هو محل جريان
غيره من الحقائق . نتحقق ! - وأنه يقول الحق . «مخطوط الفاتح ورقة ١٦ ب - ١١٧» . -
٩٩١) «التوحيد اعتقاد الوحدانية لله تعالى ! وهو على مراتب . توحيد الامة ، وهو
ان تشهد ان لا اله الا الله . توحيد الخاصة ، وهو ان لا يرى مع الحق سواء . توحيد خاصة
الخاصة وهو ان لا ترى سوى ذات واحدة ، لا بسط من وحدته . قائمة بذاتها التي لا كثرة
فيها بوجه ، مقببة لتبيناتها ، التي لا يتناهي صغرها ولا يحصى عدها . وان لا ترى ان تلك
التيينات هي عين ذاته المينة لها ، الغير المتعينة بها ، ولا غيرها . فمن كان هذا مشهوده
فهو المتحقق بالوحدانية الحقيقية . لانه يشاهد الحق والحلق ، ولا يرى مع الحق غيراً . وهذا
هو الذي لم يحجب بالغير عن رؤية البين ، ولم يحجب بتوهمه عن رؤية مظاهرها . بقى
قام به عند فئاته بنفسه . وهذا التوحيد هو القائم بالازل (لطائف الاعلام ورقة ١٥٧ -

٥٧ ب) . راجع تعليق رقم ٢٣٦

٩١٠) «العلم عبارة عن حقيقة حاصلة العالم يتعلق بالمرجود على حقيقته التي هو عليها ،
وبالمعتمد على حقيقته التي يكون عليها اذا وجد . وان شئت قلت : العلم ظهور عين لعين ،
أي ظهور حقيقة حقيقة ، بحيث يكون اثر الظاهر حاصلاً لمن ظهر له من حيث الظهور
نقطه (لطائف الاعلام ورقة ١٢٣) وراجع ما تقدم تعليق رقم ٩٩١ . -
٩١١) راجع تعريف الخالي فيما تقدم تعليق رقم ٩٩٣ . -

الأول ، توحيد الدليل . وهو توحيد العامة . واعني بالعامة علماء الرسوم^{٦٠٢} . هذا التوحيد يثبته المستدل بالشاهد على الغائب ، وبالأثر على المؤثر . فيعطيه الدليل ان الأشياء كلها مستندة الى ذات وحدانية ، لا تستند هي في حقيقتها الى شيء . وهذا الوحداني ليس بجسم ولا جسامي ، وليس بجوهر ولا عرض ، وليس كمثل شيء . وهو الاله ، الموصوف بنعوت الكمال . ومن كمال ذاته وصفاته ، كونها ازلية ، ابدية ، لا يسبقها العدم ولا يعقبها . ورفع المناسبة ، بينه وبين الخلق ايضاً ، من مدارك (توحيد) الدليل . والمكاشف مشترك مع المستدل في طريق [f. b] الاستدلال . واما توحيد الحال ، فطالعة معناه شهوداً في الحق بالحق ، عند تجلي كونه عين كون المشاهد وعين سمعه وبصره ويده . ولذلك قال :

(٢٩٧) «وتوحيد الحال ، ان يكون الحق نعتك : فيكون هو لا انت في انت ، وما ربيت اذ ربيت ولكن الله ربي^{٦٠٣}»

فأثبت لك الرمي ، بكون الحكم في رأي العين لك ، ونفاه عنك ، بكونك في انت لا انت ، وتحض لله ، فانه عين كونك وعين سمعك وبصرك ويدك : فالعين له ، والحكم لك !

(٢٩٨) «والعلم الثاني ، بعد الحال ، توحيد المشاهدة

اي مشاهدة الوحدة والكثرة في الحق ، من غير مزاحة . ولذلك قال : « فيرى ج الأشياء ح من حيث الوحدانية » اي من حيث كون الحق عين ما ظهر منها بالوجود ؛ - « فلا يرى خ الا الواحد » الذي هو عين ما ظهر وبطن ؛ - « ويتجلى د في المقامات » والمراتب « تكون ذ الوحدات ر » - المتعددة ، تعدد الوجه الواحد في المرايا المتعددة . فتجلى في المراتب والمقامات الامكانية ، يعطى التعدد بلا كثرة ، فان الكثرة انما تقوم من نسب الوحدات ، بعضها الى البعض ؛ فمع قطع النظر عن النسب ، تكون الوحدات متعددة

(٦٠٢) « العامة هم الذين انتصر نظرم حل علم الشريعة فقط ... ويراد بالعامة علماء الرسوم والمواد اللونية لم يصلوا الى مقام الخبة » (لغايف الاعلام ورقة ١١٠) . -

(٦٠٣) سورة ١٧/٨ . -

ب علماء W ، علماء P . - ث الاصل : ش . - ث ولاكن W . - ج نرى HK ، نرى W ، نرى P . - ح الاشياء W ، الاشياء P . - خ نرى PHK ، نرى W . - د ويتجلى K ، وعلمه P ، وعلمه W . - ذ يكون H ، يكون K . - ر الوحدات H . -

بلا نسب تعطي الكثرة^{٦٠٤} . ولذلك قال :

(٢٩٩) «فالعالم كله وحدات ، ينضاف ذ بعضها الى بعض ، تسمى س مركبات س» .

كإضافة واحد الى واحد ، بحيث يصدق على كل منها انه نصف الاثنين . فان عين الاثنين ، المركب منها ، انما يقوم من هذه النسبة . والإضافة والنسبة ، عقلية . وليس في الخارج الا واحد وواحد . وهكذا في باقي المركبات ، كالثلاثة س والأربعة والخمسة ونحوها . فافهم ! فذلك المركبات ، الحاصلة بالنسبة والإضافة « يكون لها وجه س » آخر « تسمى » ط - المركبات من حيثة ذلك الوجه ، « اشكالاً » وذلك باعتبار نسبة الجزء الى الجزء ، أو إلى الأجزاء ، في هذه الإضافة . فانه يعطي الاشكال ، كما ان نسبة الآحاد ، بعضها الى البعض ، يعطي الاعداد .

« وليس لغير هذا العالم هذا المشهد »

يشير الى عالم المزج والاستحالة ، فانه يقبل النسب والإضافة والتكوين . بخلاف عالم الملكوت . فانه افراد وآحاد وبسائط لا تقبل النسب والإضافة والتكوين . فالأعيان فيه ، أعداد لا كثرة فيها ؛ اذ لا تركيب . -

(٦٠٤) يقول ابن عربي في كتاب « الفناء في المشاهدة » : « ... أما بعد : فان الحقيقة الالهية تعال ان تشهد بالعين ، التي ينبغي لها ان تشهد ، ولكن أثر في عين المشاهد . فاذا فنى ما لم يكن - وهو فان ! - وبقي [الأصل : رينوى] من لم يزل - وهو بقى ! - حينئذ تطلع شمس البرهان لادراك الميان . فيقع التنزيه المطلق ، المحقق في المجال المطلق . وذلك عين الجمع والوجود ، ويقام السكون والجسود . فيرى العدد واحداً ، لكن له سير في المراتب . فظهر لسيده الميان الاعداد . ومن هذا المقام ، ذل القتال بالانحداد : فانه رأى مشي الواحد في المراتب الوهمية ، فتختلف عليه الاسماء باختلاف المراتب ؛ فلم ير العدد سوى الأحد ، فقال بالانحداد . فاذا ظهر باسمه لم يظهر بذاته ، فبها عدا مرتبته الخاصة ، وهي الوحدانية . ومن ظهر في غيرها من المراتب بذاته ، لم يظهر اسمه . ومن في تلك المرتبة ما تعمله حقيقة تلك المرتبة : فباسم يفنى وبذاته يبقى . فاذا قلت : الواحد ، ففى ما سواء بحقيقة هذا الاسم . فاذا قلت : اثنين ، ظهر عينها بوسيد ذات الواحد في هذه المرتبة ، لا باسمه . فان اسمه يناقض وجيد هذه المرتبة ، لا ذاته . » (المقدمة) -

ز تنضاف WT ، يضاف K . - س يسمى H ، يسمى P . - س مركبا H . -
ص الأصل : كالتك . - هـ + في هذه الإضافة HK ، و ... الإضاهة W . - ط يسمى H . -
ط الأصل : وبسائط . -

(٣٠٠) قال ، قُدُس سرّه ! في بعض املاء آتّه : « الطبع ما تألفه

٩٠٥) لبلاد ابن سودكى عن هذا الفصل . «وين تجل الطبع . وهو » قد يرجع الماروف الى الطبع عن توحيد القطرة . - قال جامسه : سمعت شيخي المذكور يقول في أثناء [الاصل : ابنا] شرحه لهذا التجلي ما هنا مناه . (الطبع) هو ما ثالثه [الاصل : باله] التفوس بحكم المادة من اغراضها وما يرجع اليها ، لا من خارج الحق ! فان اخق - سبحانه - يتجل الماروفين في الطبع من طريق الاختصاص ، لا بجانب الحق من الطبع ؛ فيبيح الماروف من الطرفين . فاذا اذن الماروف عن هوى نفسه وبقي مع دبه ، رأى [الاصل : رأى] . قد حصل له فرقان يتميز به عن ابناه [الاصل : ابنا] جلبه . فيرجع الى المانوات بناءً . [الاصل : بنا] منه هل انه ما بقيت [الاصل : بقيت] ، ومصحة من الماحش : ما بقيت [تور] [الاصل : تور] فيه الطباع . فيفسره الطبع الهوى ، حتى كأنه ما عرفت ذلك الاختصاص . فالتلفظ ، الذي يفتي الله وبخافه في نفسه ، يخرج من هذا الموطن في كثير من الأوقات الى مقامه الأول ، ليسكن فيه ثم يعود . وهذا اذا لم يكن أسكن العلامة بينه وبين الله تعالى ! والآفة الداخلة في مثل هذا ، انه اذا الف الطبع وتاده اخق من طريق الاختصاص - وهو في الطبع - فانه لا يجب . ويرى ان الطبع ما بقيت تور [الاصل : تور] فيه . ويقول : قد وصلت ! لكنه يرى اخق في كل شيء : فيفوه [الاصل : نداء] الاختصاص . وتلخيص القضية ، ان السالك اذا تطهر وصفاً وبخرج عن هواء واغراضه ، فتح له حيلته . وكشف انه كان اولاً ايضاً في اغراضه ، حارياً [الاصل : جار] بحكم الحق . وانه ، في حال ارادته وغير ارادته ، في تصريف الحق ، تعالى ! هذا نتيجة تفحه . فيرجع الى الطبع مع نظره الى الله تعالى ، فلا دهاه الحق ، دهاه [الاصل : دهاه] اختصاص ، الى امر يخالف هواه ، حتى تنفراً ، فلا يجب . ويقول : قد نسي في هذا الموطن ، الذي دعوتني من ان اشرك عته . فلا خروج في . فيفسره الطبع ها هنا ويجذبه الى البقاء [الاصل : البقا] مع هواه . فمن رد الله به غيرا يرفضه . فاذا تيفظ عادل الى اصول [f. 17b] ويجماعته فاستعملها حتى يفرى حل هواه ، ويثني رويته [الاصل : رويته] الحق - في هواه وفي عدم هواه - على وثيرة واحدة . ومن تفرق ، وتختلف غرضه لغير حق من حقوق الله تعالى ، فهو مثل : فثنتين عليه الجبرود والتدارك . ومن صعب على السالك اجابة الداعي ، الذي ناداه لهذا الاختصاص ، وهو ان يرجع الى طهارته وتوبته ، فهو مذكور به . فان رفق الى الاجابة ، يسلك على التصفية حتى يخرج من جميع هواه ويبقى توحيداً صرفاً وصفاً محضاً ، بلا ارادة ولا هوى . فيحفظ تننور بصيرته . فيرى اخق بالحق : انه قد صار حقاً ، فيعود الى البياح لرويته . [الاصل : لروية] الحق . فاذا كان كيباً ، يفرع يثني نفسه [الاصل : ك قربس ، مخلوط نينا : ك قربس] باخراجها من هواها : فاذا رآها [الاصل : رآها] ساكنة عنه مغافرة هواها ، شكر الله تعالى ! ومن اهل السالك اختيارها ، ومثال استعمال الهوى والميل ، تحكم على سلطان الطبع . فالخلف ! الخلف ! من الاسترسال مع الطبع بالكلية ، ابها السالكون ! - وما قوله : «لا تلبث لا نداء» [الاصل : نداء] . ولا يصح ان ينادى . ولذا لم يأت [الاصل : يات] في القرآن العزيز قط : ياربنا ، ينادي . ولا اسأل ولا غير له نداء [الاصل : نداء] اصلاً . - اي ان اخق ونده هو الذي

النفوس من اغراضها بحكم العادة^{١٠٦}»

«قد ارجع العارف^{١٠٧} الى الطبع في الوقت الذي يدعوه الحق منه»
اي من الطبع. بمعنى ان يصير [f. 61b] حكم التجلي، بالنسبة الى الأغراض
النفسية وغيرها، على السواء. ولكن يدعوه الحق من حثيئة الطبع الى حثيئة
أخرى، خالصة من حكم الطبع. فيرجع العارف الى ما ترغّب فيه نفسه،
زعمًا بان الحق مشهود في الحثيين، على حدّ سواء. لا، بل الحثيئة

ولم يصبنا (الله تعالى) بان نقوله، ولم يأت حرف نداء تسقط من غيرهِ؛ وذلك من اعيب
اسرارهِ تعالى؛ وهو حقيقة عظيمة. فهو، تعالى! يتنادي من المقامات، التي هي طريق
الحق الشروع؛ والمتنادي به مستغرق في طبيعته. فهو يتناديه من طريق خاص، وهو [الاصل]:
وهي طريق الشرع والهدى؛ والمبد [الاصل]: والتبديد؛ في اسفل سافلين، وهو عالم الطبيعة.
فلسان طريق الاختصاص هو الذي دعاه، ولولا هذا لسقطت حقيقة النداء من الحق والخلق.
فاعلم! - والحق، سبحانه وتعالى! خطايان: خطاب ابتلاء وخطاب رشاد. فخطاب الابتلاء
لا يجب الحق من المبد ان يجيبه فيه، وإنما يجب منه ان يعرفه فيه فقط. وهو ما يدعوه المبد
من نفسه وهواه اليه ما لا يوافق الشرع. وفائدة الاختيار، ان يراه الحق - سبحانه وتعالى! -
هل يثبت للامر والنهي ام لا يثبت؟ وأما خطاب الرضى [الاصل]: الرضا؛ فان الحق يجب
من المبد معرفته فيه واجابته الى ما دعاه اليه، وهو خطاب الشارح. وخطابه - سبحانه! -
لمبد بتعارف الالهية والتقرب السقية، اما بواسطة الملك او بتبشير واسطة. - مزيد فائدة في
قوله، رضي الله عنه! «وقد رأينا من هؤلاء [الاصل]: هؤلاء] قوماً انصرفوا من عنده على بيته
ثم ردهم وما ناداهم فالفروا للطبع... نسعوا». اي دعوا كما تقدم فلم يجيبوا. وقالوا: نحن
مع الحق في الطبع، لما خرج هنا شي. [الاصل]: شي. فهذا هو المبر عنه بالصمم لكونه
[الاصل]: بكونه] لم يستجب الى داعي الحق. قال شيخنا [f. 18a]، رضي الله عنه! .
والشيوخ ما هنا مسلّم مع المريدين، وهو ان يأمر الشيخ المريد بأمر ما مراراً بحيث يستعمل
ذلك ويألفه طبعه؛ او يمامله في الاتكال عليه بمعاملة مخصصة، ثم يتبر عليه تلك المادة.
فان تتبر المريد، دل ذلك على انه كان أولاً مع ما وافق الطبع لا مع الحق. فيشرع الشيخ
حينئذ معه في مسلّم آخر، ان اعنى به؛ او يمله بحسب ما يعلم من مراد الحق فيه. -
وأخذه الله رب العالمين! »

[مخطوط الفتاح ورقة ١١٧-١١٨]. -

(١٠٦) انظر ما تقدم، تعليق رقم ٩٠٥، مقدمة املاء ابن سوككين. وهذا التعريف
للمعنى يختلف تماماً مع ما يذكره ابن عربي نفسه في اصطلاحات الصوفية واصطلاحات الفترجات
١٣٠/٢ «الطبع ما سبق به القلم في كل شيء» ومع ما يذكره صاحب لطايف الاعلام (ورقة
١٠٥ب) حيث يتابع ابن عربي في توصلاته واصطلاحاته. -

(١٠٧) يميز ابن عربي بين العارف والعالم. فالأول «من اشهده الرب نفسه فظهرت عليه
الاحوال، والمعرفة حاله، وهو من عالم الخلق». والعالم «من اشهده الله الوحيه بذاته ولم يظهر
عليه حال، والعالم حاله». وهو من عالم الأمر (اصطلاحات الفترجات ١٢٩/٢ واصطلاحات
الصوفية. وانظر ايضاً لطايف الاعلام ورقة ١٠٩ب). -

المزغوب فيها ، بحكم الطبع ، أقوى للمشاهدة . - ولا كان تجلي الطبع اختصاصاً بالاهيات في حق العارف ، وكان رجوعه اليه محتملاً ان يكون بنداء الغير ودعوته - منع ، قدس سره ! هذا الاحتمال ودفعه بقوله :

« لانه لا يسمع من غيره » اي من غير الحق ، اذ ذلك « اذ لا غير » هنالك « له نداء اصلاً » فعلم ، من هذا التعليل ، ان رجوعه الى الطبع والاغراض النفسية بالحق لا بنفسه . ولكن ، حيث كان رجوعه الى الطبع محتملاً ان يمتنع بتزعات نفسية ورغبات عادية - حذر ، قدس سره ! تحذيراً بقوله :

(٣٠١) « وليحفظ نفسه في الرجوع » الى الطبع والاغراض النفسية ، « لان للطبع قهراً تعضده ج العادات ح » فيأخذ النفوس استراقاً اليه ويملكها من حيث لا تشعر . فلا يبقى شهود العارف خالصاً عن الامنيات النفسية ، المقول عليها : « افرايت من اتخذ الهة هواه ؟ » - وشأن العارف ، في هذا التجلي ، ان لا يألف ما يقتضيه طبعه . فانه ظافر ، في ميله المفرط الى المرغوبات النفسية ، بشهود الحق كما ينبغي ، على تقدير عدم تشربه منها استراقاً . ولذلك قال . قدس سره :

« فلينبه له ان لا يألف » حائث ، « ما » خ يقتضيه خ « الطبع اصلاً » فان عدم تألفه بما د يقتضيه طبعه ، من مقتضى هذا التجلي ومقتضى طبع النفس أيضاً . -

(٣٠٢) « وقد رأينا من هؤلاء ذ » الذين رجعوا الى الطبع ، « فوما انصرفوا من عنده » تعالى ! « على بينة منه ثم ودهم الحق وما ناداهم » اي تركهم فيما ألفوه حتى انطبعت نفوسهم عليه . فلا يتادبهم الحق من طريق الاختصاص . وان ناداهم يتغيروا ولا يجيبوا ، ويقولوا : انت معي في هذا الوطن ، الذي دعوتني منه ان اخرج عنه ، فلا خروج لي . فيسرقه الطبع اذن ويجذبه الى البقاء مع هواه ، ولذلك قال :

« فالفوا الطبع باستمرار العادة فتولد لهم صمم من ذلك » اي من سماع

(٦٠٨) سورة: ٢٥/٤٤ + ٢٦/٢٢ -

ب الاصل : اختصاص . - ت الاصل : الهي . - ث نداء W ، بد K . -
ج تقصده H ، يقصده K . - ح المادة HK . - « خ » ما لا يقتضيه K ،
ما لا يقضيه P ، ما لا يقضيه W . - د الاصل : بما لا . - ذ ما ولا W ، هؤلاء P . -

نداء الاختصاص ، حيث نهوا على التدارك ؛ « فتودوا نداء ر الاختصاص »
حتى يرجعوا عن مواقع المكر الى محل التيقظ والتدارك ، « فلم يسمعوا »
واستسلموا مع الطبع بالكلفة ؛ « فتودوا من المألوفات ز فسمعوا . فضلوا
وأضلوا . نعوذ بالله من الخور بعد^{١١٦} الكور ومن [f. 62^a] الردة عن توحيد
القطرة » وهو توحيد يعلم بديهية ، وهو بين بليته .

٦٠٩) الخور من معانيه لغة فقدان الشيء أو تناقصه ؛ وإلكور هو الدور وفي المثل :
« حار بعدما كاد » أي وجد نفسه أقل مما كان وقد كان نبل قليلاً ... (انظر معجم مقاييس
اللفظة ١١٧/٢ (مختصون حار بعدما كاد) و ١١٦/٥ (مختصون الخور بعد الكور) و ١١٧
١١٧ (مختصون نعوذ الله من الخور بعد الكور) .

ر نداء W . - ز المألوفات W ، المألوفات K . -

(شرح) ١١١ تجلي منك وإليك

LII

(٣٠٣) مدار التحقيق ، في هذا التجلي ، ان تعرف ان لا نزول
لشيء ا من الحقائق الالهية ١١١ ، كما هي ، اليك : اذ لا مناسبة بينك
وبين الحق . فلا سعة في استعدادك ولا قوة لقبول حقائقها الالهية ؛
ولا صعود لشيء ا من اعمالك وتوجهاتك الى حضرتها الذاتية : اذ لا مناسبة
ايضاً بين ما هو من الحادث وبين القديم .

١١٠ . املاء ابن سوكين حل هذا الفصل . « ومن تجل اليك ومنك . وهو » ان قد تعال
خزائن نسيئة يرفع فيها فاليهم عرفاتك ومنهم اعمال . - قال
جامعه : سمعت شيخني يقول في أثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . « اليك » ،
عبارة مما يرد من الحق اليك . و « منك » ، عبارة عما يكون منك الى الله تعالى ! فهي بالنسبة
الى الحق ، معارف عندنا تكون منه اليك . وبالنسبة من اليك الى الحق عمل . وفي خزائن يرفع
فيها توجهات عباده - التي هي عملية - فيقلب عينها عرفانية . فتعود اسراراً الالهية . وذلك ان
الأمر يلبس طلبة ما يلبس اليه : فيراها في الحس حية وفي الأرواح روحانية وفي كل
حاضرة بما يقتضيه حكم تلك الحاضرة حل تدب الحضرات . وهذه التوجهات هي تنوعات
القطيعة . فهي بمحييتها تنوجه الى الله تعالى بما منها لا بأمر آخر . فيكون توجهها عملاً . فينظر
الحق الى ذلك التوجه اذا خرج اليه ، فيكسوه حلة [الاصل : حلية] عرفانية . فيمد بها ذلك
التوجه فيسلي تلك الحلة أثراً الالهياً ويزيداً عرفانياً . فيزيد الاستعداد ويقوى بذلك الأمر
الالهي ، ويقتج عملاً أتم من العمل الاول . فيحمله اليك ، متوجهاً به الى جناب الله تعالى !
على نية القرى . فيخرج اليه ، سبحانه ا بما منك عملاً ؛ فينظره ايضاً ، فيكسوه حلة العرفان ،
ويرده اليك مزيداً آخر (عرفانياً) ، اهل [الاصل : اعلا] من الذي تقدم . فيزداد المحصل
بذلك استعداداً ، فيستعد لعمل آخر ، أتم مما تقدم من اعمالك . هكذا ايذاً وتقديراً : اليك
ومنك . إذ [الاصل : لانه] لا مناسبة مسح الحق على الحقيقة لكون اصله . وكل ما تتعل
به من المعرفة إنما هو عائد اليك ، ولا يمد الى الحق منه شيء ؛ ولهذا كان خلعة عليك .
لانه بقدر طاعتك وتوجهك ، خرجت توجهاتك لا بقدر المطاع ؛ وبقدر استعدادك قبلت :
فلك واليك ا [f. 18b] فالاحيان المتوجهة خرجت اعمالاً ، فقلب الله احساناً نصيرها
اسراراً الالهية [الاصل : الوجيه] بعين الجمع ، وهي حضرة الحق . وكان التوجه من اليك
بما سبب : اي بحقائق اليك وبقدر استعدادهم وبما يلقونه ، لا بقدر ما يستحقه [الحق]
من الجلال . فيردها الحق اليهم بما لم : اي بقدر ما يقبلونه . ثم يبقى الامر دورياً هكذا
ابداً : يخرج وينزل الى غير نهاية . وبين المعرفة التي تنزل اليهم ، هي التي تصعد عملاً وتكون
سلباً . فلم ينزل وحمل يصعد ! « واتفقوا الله ويعلمكم الله » . - والله يقول الحق ! « عظميرط
الفتاح رقة ١٨ - ١٨ب » . -

١١١ [الحقايق الالهية] هي اسماء الشؤون الذاتية عندما تنصور وتتميز في المرتبة الثانية.
فان جميع الحقايق الالهية والكونية إنما تكون شؤوناً واسوالات ذاتية من اختبارات الواحدية مندرجة

ا الاصل : لشي . -

فما تنزل منه تعالى ! اليك (هي) اعمالك وتوجهاتك ، الصاعدة الى خزائنه ^(١١١) النسية : واسعة ، ووسى ، وعَلِيَّةٌ وعَلِيًّا . ولكن الاعمال والتوجهات . بعد انتهائها الى تلك الخزائن ، تأخذ صبغة الهية ، على قدر استعدادك القابل لها ، وعلى قدر صفاء العمل ومنتهاه من الخزائن . فما منك يعود ، بتلك الصبغة ، اليك . فيعطي ، على قدر صبغته ، لاستعدادك زيادة^٢ في السعة والكمال . فتصعد منه اعمال وتوجهات أصفى وأقدس . الى خزائن أعلى من الخزائن الأولى . فيأخذ الصاعد اليها صبغة أعم وأبهج من الصبغة الأولى . ثم يعود اليك ما منك . فيعطي ، بقدر صبغته ، لاستعدادك ما يعطي ، حتى يصعد منه ما يصعد . هكنا الى لا غاية . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٠٤) «لله خزائن آ نسية» عِلِيَّةٌ وعَلِيًّا ، واسعةٌ ووسى ، «رفع ب بهات» «الباء» بمعنى «في» ، «توجهات عبده» ^(١١٢) «المفردين» الصادرة عنهم ، على قدر قوة اخلاصهم في اعمالهم ، «فتقلب» اذن «أعيانها» اي اعيان توجهاتهم الخالصة ، حالة انصباعها بالصبغة الالهية ، «فتعود

فيها في المرتبة الأولى على نحو ما هانت وتصورت في المرتبة الثانية . فتسبب الشؤون في هذه المرتبة بالحقائق . فانه لا كان الغالب على احكام هذه المرتبة الثانية انما هو حكم تميزات الأبدية مع آثار ظلمة غيب اطلاق الازلية . لتكون هذه المرتبة هي حضرة العالم الثاني (الذي لا يطلع عليه غير كنه الذات الاقدس) - صار ذلك موجبا لأن حقت احكام هذه المرتبة الثانية بكل شأن من تلك الشؤون : فكانت تلك الاحكام كصفة تلك الشأن ، فصار ذا حقة وحقيقة . وتسمى حيناً ثابتة رباعية ... (لطائف الاعلام وفة ١٧٠) . -

١١٢ يتكلم الشيخ الاكبر في فتوحاته على ضرور عديدة من الخزائن . فهناك خزائن الاخلاق (٧٢/٢) وخزائن المن (٧٤/٢) وخزائن سمي الاعمال (٧٥/٢) وخزائن الحديثين (٧٦/٢) وخزائن الحجة وعلم الله وعلم البه (١٢٨/٢) وخزائن الجود (٣٦٦/٢ - ٤٠٨) . فالخزائن في هذه المواطن جميعاً استعملها ابن عربي رمزاً للسكان او «المصدر المكاني» الذي تلتحق منه اعجاب الصنع الالهي البديع .

١١٣ «التوجه» يراد به حضور القلب مع الحق وراقبته له بتفريغه عن ما سواه من صور الاكوان والكنائات . وتوجه العبيد الموقنين ، اي توجه الكمل ، هو ان لا يجعل «العبد لهته وسمت في عبوديته لربه وعبادته له متعلقاً غير الحق . وان يكون ذلك متعلقاً جليلاً كلياً ، غير محصور فيما يعلمه العبد منه ، تعالى ا «ار يسمه عنه» بل على نحو ما يعلمه ، «سبحانه ! نفسه في اكل مراتب علمه بنفسه واعلاها» (لطائف الاعلام ٦ ب- ١٥٧) . -

آ. خزائن PW ، خزائن K. - ب. يرفع H ، يرفع W ، يرفع K. - ت. فيها KH ، بها W. - ث. يقلب W ، يقلب K. -

اسراراً^{٦١١} الهية ج يعين الجمع^{٦١٢} وتوجهاتها^{٦١٣} اي في عين الجمع وتوجهاتها التزيية ، « بما منهم » اي بقدر ما من حقائقهم وتوجهاتهم في طاعتهم وبمحبها . لا بحسب عين الجمع وتوجهاته التزيية . « فيردها » اي الاسرار الالهية « عليهم بما اليهم » اي بقدر ما يقبلون من توجهات عين الجمع ، المقلبة اعيان توجهاتهم اسراراً الهية .

(٣٠٥) « ولم خزان ا » اخرى أوسع وأعلى لصدور الاعمال والتوجهات الخالصة ، على قدر صفاء استعداداتهم ، بسراية ما عاد عليها من اعمالهم ، المتقلبة اسراراً ، « فيقبلون اعيانها » كما انقلبت في الخزائن الأول ، « على صورة أخرى » أجل وأتم من الاعمال والتوجهات المرفوعة اولاً . اذ برد أعيانها الأول ، المتقلبة اسراراً . اليهم اتسع استعدادهم وتخلص عن شوائب ح الاعتلال والاختلال . فنشأت منه طاعات وتوجهات [٤٦٥] بحسب صفاء خ وكالاً . « فيرفعونها د اليه » تعالى ! « بما منهم فتقلب اعيانها على صورة اخرى » أتم واجل ، « عوفانية » بها يطلع العارف على أحكام الجمعين . الالهية والانسانية وحققاتها . « فيرسلها ذ بها اليهم فيقبلون ر عينا ن في صورة اخرى بما منهم » بحسب استعداداتهم المترتبة في مناهج الكمال .

(٣٠٦) « هكذا قلبا » بعد قلب ، « لا يتناهى في الصور س » فعين المعارف التي تنزل اليهم هي التي تصعد اعمالاً وتوجهات : فعلم ينزل وعمل يصعد ! « واتقوا الله (و) بعلمكم الله^{٦١٤} » « والعين واحدة . فلاليهم » من الخزائن النسبية « عوفان ومنهم » بحسب اطوار الاستعدادات صفاء خ واتساعاً ، « أعمال » .

(٦١٤) السر الالهي « يعني به حصة كل موجود من الحق بالتوجه الالهي... » - (لطائف الاعلام : ١٩٠) . - ويميز المؤلف هنا بين سر العلم وسر الحال وسر السر وسر التقديس والسر المصون وسر التجليات وسر العبادات وسر القدر وسر الكمال وسر الربوبية... (١٩٠-١٩٢ ب) وانظر ايضاً اصطلاحات ابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ والفتوحات ١٧٨/٢-١٨٠ (وهنا يحل الشيخ صفاتي، سر العلم وسر الحال وسر الحقيقة) . - (٦١٥) عين الجمع وعالم الجمع وحفرة الجمع ومقام الجمع كل ذلك « ان تشهد الذات بحسب واحديتها المحيطة بجميع الاسماء والحقائق . وقد يراد (بين) الجمع احد المنازل العشرة التي يشتمل عليها قسم الثبائيات (وهي : المنة والفناء والبقاء والتعيق والتليس والوحيود والتعريف والتفريد والجمع والتوحيد . - انظر منازل السائرين الهروي ، آخر اقسام الكتاب) ... وهو المنزل الذي اذا ازل السائر فيه تحقق بحقيقة الجمع : بين: نفى التفرقة وبين اثباتها ... (لطائف الاعلام ورقة ١٦٣-١٦٣ ب) وانظر الفتوحات ١٣٣/٢ . ٥١٦-٥١٨ . - (٦١٥) سورة رقم ٢٨٨/٢ .

ج الامة W . - ح الاصل : شيوب . - خ الاصل : صفاء . - د نيرفونها H . - ذ فيرسلونها KH . - و فيقبلون H . - ز عنها H . - س الصورة KH .

(شرح) تجلي الحق والأمر

LIII

(٣٠٧) مقتضى تجلي الحق ، في جلاله المطلق . ان يظهر ما عنده
— تعالى ! — في نفس العارف ، في حالة مخصوصة فيقوم العارف على

٦١٦) املاء ابن سديكين على هذا الفصل . « قال سيدنا وشيخنا رضى الله عنه ! ،
في متن هذا التجلي : لله رجال كشف (عن) قلوبهم تصرف الخاصة . — قال
جامه : سمعت شيخي يقول في اثناء [الاصل : انا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . ان
هذا [الاصل : لهذا ، والتصحيح ثابت في مخطوطي برلين وبيثا] المقام ، عندنا في الطريق ،
هو كشف ما عنده الحق ، اي في الحالة المخصوصة التي يريد الحق ظهورها في محل عبده . فيقوم
التجلي مقام « افعل » . فيكون الفعل بالخاصة [الاصل : بالخاصة والتصحيح ثابت في مخطوطي
برلين وبيثا] ، يعطيه التجلي بذاته لا بأمر زائد . هذا ، وان كان قد تقرر انه لا بد من وجود
الأمر عند التكوين ، لقوله تعالى : « أما قولنا شيء اذا اردناه ، ان نقول له : كن !
فيكون » — لكن كلانا فيمن قام عنده الأمر [الاصل : المأمور ، وكذا نسخة برلين] لا
في المأمور (نفسه) . لان الهية [الاصل : الهية] الغاية عند العارف . حال التجلي هي التي
قيل لها : كوني ، فكانت . فلا [الاصل : فلم] ينفي لها ان تكون الا من امر . وكان
العارف محلا مهيأ لظهور الحقائق الالهية والتجليات الربانية ، لسلامة عمله من الآفات كلها
والحجب . فضجل الأمر هو تجلي الشرايع مطلقا [الاصل : مطلق] ، شيئا وودت شريعة .
وهو على التكليل . وهو للملايكة والنبوة الشريفة . والآية الخفية عند المرسل [الاصل : الرسول]
اليه هي وجود الطمانينة بمن ارسل اليه . والملك خطابان . احدهما مجمل ، وهو الذي يأتي
كصليحة الجرس لا بجاء ، وهو اشد على الطبع . والخطاب الثاني تفصيلي ، وهو أيسر التفقي
وأوهو . والأول أعمل . — واما تجلي الحق ، فهو يعطيك ما يعطيه الأمر بمجرد المشاهدة ،
من غير ان يقتصر الى خطاب . وهو بمنزلة قرابين الاحوال في الشاهد [الاصل : المشاهد ،
والتصحيح ثابت في نسخة برلين] . كما اتفق لسلطان الذي نظر الى جبل بعيد عليه تلج .
فسارع بعض المتيقظين من خدامه واحضر التلج فسل [الاصل : فسأل] [f. 19a] الخادم :
من اين طلعت ذلك ؟ فقال : لخبرتي بقرابين اسواق الملك ، وانه لا ينظر عبثا . فاذا وصل
العارف الى هذه المرتبة ، عبد الحق — سبحانه ونمائه ! — بجميع العبادات . ويكون هو محلا
للتجلي الذي حله أول حامل في باب الأمر . ويقوم مقام الملك الأول الذي اخذ الأمر فزل
به الى الاكوان . فصاحب هذا التجلي ، الذي هو [الاصل : هو الذي] . وكذا نسخة بيتا
والتصحيح ثابت في نسخة برلين] تجلي الحق ، يقبل فيه (الحق) بغير واسطة جميع ما يحصل
لغيره بالوسائط ، ويكون ذلك موافقا [الاصل : موافق] لما جاءت [الاصل : جاء] به الشرايع
لا يتناقض اصلا . وهذا التجلي ، المعبر عنه بتجلي الحق ، هو ملاحظة ما يقتضيه جلاله
المطلق — عز وجل ! فالتلج الى الصلاة ، من هذا التجلي الحق [الاصل : الخفي] ، لا
تخلط له القرية ، لانه لا يلاحظ اليهودية بل هو مع ما يقتضيه جلال الحق . فلو سأله [الاصل :
سأله] سائل عن سر عبادته ، لقَالَ له : ما اعلم ! إلا أنه قامت بي [الاصل : في] حقيقة
اظهرت اثرها في فقط . وليس تجلي الأمر كذلك ، لانه أما قام عن الأمر المشروع . فهو
يرى وظايف العبادات ، ويستفهمها في ذهنه ، ويحققها في نيته وعمله . وهذا التجلي الخفي
[الاصل : الخفي وكذا نسخة برلين] هو مقام [مقام] ناقص في الاصل ، ثابت في نسخة برلين

مقتضاه ، فيظهر اثره في نفسه عبادة : من صلاة وصيام ، قياماً بحقه - تعالى ! - لا عن امر . فيقوم التجلي في حقه (= العارف) مقام : **إفعل** ، إن **فعل** . لا بد من وجود الامر عند التكوين . لقوله - تعالى ! - **هو** انما أمره اذا اراد شيئاً ان يقول له : كن ، فيكون ^{٨١١} .

(٣٠٨) واما فعل التجلي في نفس العارف ، انما هو بالخاصة لا بالامر . فان الاثر الظاهر في نفسه هو ما اعطاه التجلي بذاته . لا بأمر وبخطاب زائد عليه . - فهذا التجلي يعطيك . بمجرد المشاهدة . ما يعطيك الامر . فهو لك بمنزلة قرائن الأحوال في الشاهد . فالمتحقق بتجلي الحق ^{٨١٢} ، لا يلاحظ عبودية اصلاً . بل هو مع ما يقتضيه جلال الحق . حتى لو سئل ب عن سر عبادته لا يعلم . (اللهم) الا ان قامت به حقيقة اظهرت أثرها فيه : فكان صلاة وصوماً . ويكون ذلك الاثر موافقاً لما جاءت به الشرائع ، لا يتناقض أبداً .

وفيها [أرواح الجادات . ومن هذا المقام تدرك الجبل وصفق موسى [الاصل : لما قام به الصفق وكذا نسخة براين . والتصحيح ثابت في نسخة فيينا] . فانصق هو المفتقر الى «كن» . واما موسى - عليه السلام ! - واجبل قام بفقر بالأمر الى الصفق . تكون حقيقة الصفق قد ظهرت في عليها القابل : فلم يبق الا ظهور اثر الصفق . فنسحب هذا المقام الحقي من الروبوية ، وكانت العبودية فيه بحكم التفسير . ونسحب الأمر واقف مع عبوديته ، حاصر مع نفسه ؛ والروبية له بحكم التفسير : وبين المرتبتين (= مرتبة الامر ومرتبة الحق) بون عظيم ! - قال الشيخ : و (قد) ائت في هذا المشهد الحقي نحو شهرين . فأقل هذا المشهد م [الاصل : هو] خصائص الله تعالى . الخارجون [الاصل : الخارجين] عن الأمر . ما داموا في حكم هذا التجلي ؛ فاذا خرجوا عنه عادوا الى مقام الأمر ، الذي هو مقام الخلق : فيرى الديد نفسه ويرى مصرفته ؛ و (يرى) كل ما يؤثر فيه من التوجهات الالهية . ويبقى نوراً كله تصرفه انوار . وهو يشهد نوريته ويشهد الانوار التي تصرفه . وهو اهل الكشف في باب المتناصر . يكشف الهواء [الاصل : الهوى] في الهواء ، وكذلك (يكشف) تجلي الله في الماء الذي امتزج معه ، بحيث يميز كل شيئاً على حدة . وكذلك تكشف نفسك في تجلي الحق مع الخفايا . واما التجلي الحقي ، فهو تجلي المهيمن من الملائكة ، الذين خلقهم الله تعالى له ولا يستحقه جلالة . وقد كان الشلي - رحمه الله تعالى ! - صاحب راع ، وكان يرد الى نفسه في حال الصلاة . فلم يكن له حقيقة هذا المقام . - والله يقول اخيراً [مخطوط الفاتح ورقة ١٨ - ١٩] .

(٨٦١٦) سورة رقم ٨٢/٣٦ . -

(٦١٧) «الحق ما يجب على العبد من جانب الله ...» (انظر اصطلاحات الصوفية لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٢٩/٢) . ولكن ما يجب على العبد من جانب الله اما ان يكون من طريق الشرع (= الحق الشرعي) او من طريق الوجد (= الحق الوجودي) والحق الثاني للحق هو المتبين في هذا المقام . وانظر ايضاً الفتوحات ٩٣-٩٨ . -

١ الاصل : شياء . - ٢ ب الاصل : سيل . - ٣ ت الاصل : جاءت . -

(٣٠٩) وأما تجلي الأمر^{٦١٨} ، فهو مختص بالشرائع . وهو للملائكة والنبوة البشرية^{٦١٩} . والأمر الخطائي ، الوارد فيها ، إما وارد بضرب من الأجلال : كصلصلة الجرس ، وهو اشد على الطبع ؛ وأما وارد بضروب التفصيل ، وهو اهونه على محل التلقي . - فصاحب تجلي الأمر ، يرى وظائف العبادة ويستحضرها في ذهنه ويحققها في نيته وعلمه^{٦٢٠} . قال ، قدس سره ! في نص هذا التجلي :

(٣١٠) « الله رجال ، كشف ث عن « ج قلوبهم » ج فلاحظوا جلالة المطلق »

وهو (= الجلال المطلق) معنى يرجع منه اليه . ولذلك سلبهم عن ملاحظة السوي . ما داموا في هذا المشهد . « فأعطاهم بذاته » بلا واسطة ، « ما يستحقه ج » أي كل واحد منهم ، بحسب [٤: 69] استمداده ، « من الآداب غ والأجلال » اللاتقة بالمقام . ولذلك اذا قام فيه أثر التجلي ، بصورة العبادة . كان موافقاً لما جاءت به الشرائع .

« فهم القائمون بحق الله » على ما أعطاهم المقام ، - « لا بأمره » فقتضى طبيعهم ، القيام بحقه مع عدم ملاحظتهم قيامهم . « وهو مقام جليل لا يناله إلا الأفراد^{٦٢١} من الرجال » ولهذا لا حكم لمن قام بالأمر عليهم . -

(٦١٨) الأمر ، يراد به هنا : الأمر الشرعي ، لا الأمر الكوني الوجودي . - هذا ، وتفردة ابن عربي بين نعتين من العباد : عبيد الحق وعبيد الأمر تذكرنا بفرقة الحكم الترمذي بين نعتين من الأولياء : أولياء حفرق الله ، القائمون بوظائف العبادة (والتكاليف الشرعية) ! - وأولياء الله حقاً ، القائمون بواجبات العبودية (انظر مقدمة غم الأولياء للحكيم الترمذي) . - (٦١٩) « النبوة البشرية على قسمين . قسم من الله إلى عبده من غير روح ملكي بين الله وعبده . بل اشبهات الالوية بعبدا (العبد) في نفسه من النيب أو في تجليات ، لا يطلق بذلك الاخبار حكم تحليل ولا تحرص والقسم الثاني من النبوة البشرية هم الذين يكونون مثل الثلاثة بين يدي الملك . يترك عليهم الروح بشرية من الله في حق نفوسهم » (توضعات ٢٥٤-٢٥٥) يقابل هذا مع أمحات الشيخ الأكبر الخاصة بمقام الرأية وأسرارها : الرأية البشرية والملكية ومقام الرسالة وأسرارها : النبوة البشرية والملكية (توضعات : ٢٤٦/٢ - ٢٥٢/٢ ، ٢٥٦/٢ - ٢٦٠/٢) . -

(٦٢٠) هنا الفارح يلخص املاء ابن سوككين الوارد في التلخيص المتقدم رقم ٦١٦ . - (٦٢١) الأفراد ، في المصطلح الصوفي ، هم الطبقة الخاصة من كبار الأولياء . - الفارحين عن نظر القبط (انظر لطايف الاعلام ورقة ٢٦ وأصطلاحات الصوفي لابن عربي وكتاب المسائل له ، مسألة رقم ٤٠) . -

ث + لم HK . - ج - ج - K . - ج تستحقه HK . - غ الاداب KW .
الآداب H . - د القائمون ، PW القائمون K . - د - P .

« وهو مقام ارواح الجهادات^{٦٢٢} » حيث لم يتوجه اليها الأمر ، فتسيحها ، عن الطبع لا عن الأمر .

« ومن هذا المقام تدكدك الجبل وصق ز موسى^{٦٢٣} — عليه السلام ! — ولم يفتقراس في ذلك الى الامر بالتدكدك والوصق » فان التجلي أعطى ذلك بمجرد المشاهدة . فصاحب هذا المشهد ، مع الربوبية بالكلية ، لا حضور له مع نفسه ولا مع عبوديته . بخلاف صاحب الأمر ، (فانه) مع نفسه وعبوديته ، ومع الحق تكون عبوديته له ، وهو قبلتها^{٦٢٤} .

« فهؤلاء من خصائص من الله^{٦٢٥} ، قاموا بعبادة الله على حق الله » لا على حق العبودية ، فان عبوديتهم من اثر التجلي ؛ فلا يعرفون وجوبها عليهم . « وهم الخارجون عن الأمر » ما داموا في هذا المقام .

(٣١١) « ولله عبيد قائمون من بامر الله » وهم مظاهر تجلي الأمر . وهم مع انفسهم وعبوديتهم . يرون في مشاهدهم كل ما يتوجه اليهم من الحقائق الالهية ؛ وما هو المطلوب من التوجهات الاسماءية من التصاريف في آفاق الوجود وأعماقه . ولم تكشف كل شيء ط في نفس ذلك الشيء ط ،

٦٢٢ يقول ابن عربي في الفتوحات : « (انه) لا اعل في الانسان من الصفة الجهادية ثم بعدها النباتية ثم بعدها الحيوانية ثم الانسان ، الذي ادمى الالوهة . فل قد ما ارتفع عن درجة الجهاد حصل له من تلك الرفعة صورة الالهية خرج بها عن اصله . فالجادة عبيد محققون ما خرجوا عن اصولهم في فئاتهم » (فتوحات ١/٧١٠) . — لتمام ارواح الجهادات هو المقام الذي زال فيه عن الانسان كل اثر من ظلال الريم والباطل ، بقي على حالة العبودية الخالصة : «مرآة صافية لتجلي الحق واطهار نوره . — (وانظر ايضا الفتوحات ٢/٢٠٠) — ومقدمة كتاب « الفناء في المشاهدة » لابن عربي . واللفظ الموضوع ، تحت ، للدلالة على مقام ارواح الجهادات : مقام السكون والجمود) . —

٦٢٣ اشارة الى آية ١٤٢ من سورة الاحزاب (رقم ٧) .

٦٢٤ انظر املاء ابن سودكين المتقدم ، تعليق رقم ٦١٦ . —

٦٢٥ يميز صاحب لطايف الاعلام بين « الخاصة » الذين هم علماء الطريقة ، وبين « خاصة الخاصة » الذين هم علماء الحقيقة . (لطائف الاعلام ورقة ٧٢) رين جهة أخرى يتكلم عن « ذخائر الله تعالى » الذين هم « نعل خاص من الأولياء ، يدفع الله بهم البلاد عن عياده كما يدفع بالنبوة بلاد الحاجة (لطائف : ٧٧ب) . كما يتكلم ايضا عن « غنائن الله » وهم « خصائص الله تعالى » الذين يفسن بهم لنفاسهم وعلو شأنهم لديه . كما ورد في الخبر عن سيد البشر : « ان لله غنائن في خلقه ، البسم الثور الساطع » وقوله « ان لله غنائن من خلقه : يحبسهم في عالقة » (لطائف الاعلام : ١٠٥) . —

ز فصق H . — من يفتقر H . — ش هو W ، نهولا ، K ، هو P . —
ص خصائص PW . — ش قائمون KW ، قائمون P . — ط الاصل : ش ، التي ..

على حدة : ككشف حقيقة الهواء في الهواء ، والماء في الماء ، والارض في الارض ، مع ما يتبعها من القوازم التفصيلية .

« كالملائكة المسخرة »^{٦٦٦} ﴿ الذين يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون »^{٦٦٧} ﴿ وكالمؤمنين الذين ما حصل لهم غ المقام » - اي مقام تجلي الحق ، القاضي بالعبودية على حق الله ؛ « فهم » اي المتحققون بتجلي الامر ، هم « القائمون بأمر الله ، فهم كالقائمون بحقوق العبودية . وهاولئك ك » اي اهل تجلي الحق ، هم « القائمون بحقوق الربوبية » على وجه ذكر آنفاً . - « فهؤلاء محتاجون الى امر يصرفهم » فليس لذواتهم ولاية التصريف ؛ « وهاولئك ك يتصرفون بالذات تصرف ل الخاصة » ﴿ وما كان الله ليعذبهم »^{٦٦٨} . وانت فيهم م ﴿ .

٦٦٦) يميز ابن عربي في فتوحاته بين ثلاثة اصناف من الملائكة : (١) الملائكة المهية ، وهم الذين تجل لهم في اسمه « الجليل » فيهم وانعام عنهم . فلا يمرقون نفوسهم ولا من هلمرا فيه ... وهم الذين أوجدهم الله من ابية « العا » ... وليس لهم من الولاية الاولية المسكنات ... (٢) الملائكة المسخرة ، ورأسهم القلم الاعلى وهو السفلى الأول ، سلطان عالم التدوين والتسطير ... (٣) الملائكة المدبرة ، وهم الارواح المدبرة للاجسام كلها : الطبيعية النورية والحيوانية والفلكية ... (فتوحات ٢/٢٥٠-٢٥٢ وانظر ايضاً مقدمة « رسالة في الارواح » لابن عربي ، ظاهرة : عام ٥٤٣٣/٢٤٤١ ب-١٢٤٤٢) . هذا ، ويتكلم الشيخ الاكبر عن صنف آخر من الملائكة : الملائكة المولدة من الاعمال الخيرة وين انفس اهل الذكر (فتوحات ٢/٢٥٤) . - (٦٦٧) اشارة الى آية رقم ٦ من سورة رقم ٦٦ . -

٦٦٨) سورة رقم ٣٢/٨ . ويضيف التاسع بخط جديد الى نص الآية للكرمية ، التي هي في الشرح : اي شيخي وسيدي ابن العربي فليس سره !

ط كالملائكة PW ، كالملائكة HK . - ع وكالمؤمنين W - K . - غ وهذا KHW . -
ف القائمون W ، القائمون P . - ق وهم HK . - ك وهاولئك W ، هاولئك KH . -
ل بصرف H . - م + (خط جديد) اي شيخي وسيدي بن العربي فليس سره . -

(شرح) ٦٢٩ تجلي المناظرة

LIV

(٣١٢) « الله عبيد » خصص العبيد بالاسم « الله » ، واحضارهم

(٦٢٩) املاء ابن سوكين عل هذا الفصل . « ومن شرح تجلي المناظرة . ولندكر نص التجلي اولا . قال شيخنا الامام العارف القرد ، امام ائمة الوقت ، ابو عبد الله محمد بن علي ابن البرقي ، رضي الله عنه وارضاء وقدر سره وروحه : « الله عبيد احضرم الحق - تعالى ! فيه ... ساقط العرش في بيت من بيوت الله - تعالى ! » . قال جاسم : سمعت شيعي وامامي ، رضي الله عنه ! يقول ، في اثناء [الاصل : اثنا] شرح هذا التجلي ما هذا معناه . انه في هذا المشهد يجمع للضمان : لانه ازالهم بما احضرم من الوجه الذي احضرم . واذا تحقق العبد بلوق هذا التجلي ، علم حكم الحق - سبحانه ! - في كونه ظاهراً - وهو باطن - من ذلك الوجه الذي هو به ظاهر . وكذلك (علم) حكم كونه « اولاً » من الوجه الذي هو « آخر » ، لا بوجهين مختلفين ولا بنسبتين . وليس للعقل في هذا المشهد مجال . وكذلك يعلم المتحقق بهذا المشهد كيف تغصن القلب الى الله تعالى من حين واحدة ، لا من تلو بعد تلو المختلفة التي يحكم بها العقل في طوره . وهذا المشهد من مشاهد الطور الذي هو وراء طور العقل . وهذا المشهد هو مقام انعاد الاحوال . - واجتمعت فيه بالجند ، رحمه الله ! نقال في : المعنى واحد . فقلت له : في هذا المقام خاصة : لا في كل مقام . فلا ترسله مطلقاً ، يا جنيد ! فان نسبة الظاهر من الحق الى الخلق غير نسبة الباطن : فلها دلائل مختلفة بالنظر الى الخلق . فلا يقال فيها اسمها واحد في كل مرتبة . فلها قلنا : لا ترسله ! - فقال الجنيد : فيه شهود ، وشهوده فيه . فقلت له : الشاهد شاهد أبداً ، وفيه اضافة : والغب غيب لا شهود فيه . فشهود الحق - سبحانه ! - لنا انما هو من غيبه الانساني ، واما الغيب المحقق فلا شهود فيه أبداً ، وهو الغيب المطلق . ولو غاب عن الله - تعالى ! - شيء ، لغابت نفسه عنه ، لكن لا يصح ان يغيب عنه شيء . فهو - سبحانه ! - يشهد نفسه لا كشهودنا : فان الشهود والحبوب وجميع الاحكام ، في حقنا ، نسب واضافات واحكام محققة ، وهو - سبحانه ! - احدى الذات ، ليس فيه سواء ولا في سواء شيء منه . واما هذه الة التعريف ، يظلمها المارفين للتوسيل والتعريب والتأويل والتشويش . - وقوله - رضي الله عنه ! « لا تتركه الابصار » ، فالتأويل المشهود من غيبه اضافة . قال في شرحه : ليس تخصيص « الابصار » ينفي الادراك عنها ؛ فني الادراك عن « الابصار » التي هي امام العقل ، لان العقل تليد بين يدي الحس عنه المحققين . فلما انتهى الادراك من البصر ، الذي هو الوصف الاخص ، كان العقل ابعد ادراكاً وأبعد . لكن الحق - تعالى ! - مناظر يتجلى فيها . فذلك المناظر هي الغيب الانساني ، الذي يصح ان يقال فيه : فيه شهوده . فذلك المناظر لا يصح تجليها من حيث هي ، ولا وجود لها الا بتجلي الحق بها اليك . فالمناظر هي مدرك المناظر ؛ وهي توبهت خاصة من الحق - تعالى ! - اظهرت احكامها [٢٠٨] في كل موطن بحسب ذلك الموطن . وفقاً تفاوت ادراك اهل التجلي بقدر قوة استعدادهم وتحققهم في تنسين . ولما كانت الذات ، النزعة [-] في الاصل وكلما في نسخة شيئاً من حيث هي ، هي المشهودة ، لما صح ان يخفف اثرها ، ولا كان يقع التفاضل في شهودها . فلما وجدنا اختلاف الآثار ، علمنا ان المدرك انما تلبقت بالمناظر المناسبة للمناظر . فتحقق ! - واعلم ان روية [الاصل : رويه] السلطان والتلذذ بشهوده . لم تكن تلك اللة من كونه انساناً انما كانت من كونه سلطاناً ، و(لان) عند المناظر نسبة

؛ (الاسم) «الحق». فان عموم الالهية يطلب ثبوت الانسان ، الذي هو المألوه الأتم والمظهر الإجماع. لا زواله. ولحق هو [١.63٥] عين نور الوجود المطلق الباطن. واخلق ظله الظاهر. كما قال العارف^{١٦٩٩} :

فعين وجود الحق نور محقق وعين وجود الخلق ظل له تبع
فاذا حضر الظل مع النور ثبت ؛ واذا حضر فيه زال . ولذلك قال .
قدس سره :

«أحضرهم الحق - تعالى ا ! - فيه ثم أزالهم» ثم «هنا ، ليس للمهلة ،
كما في نحو قوله :

كهز الرديني (تحت العجاج جرى في الاناييب) ثم اضطرب^{١٦٣١}
فان المهر والاضطراب معاً في وقت واحد . - ولحق ، من حيث كونه
احدى الذات . لا يطلب المألوه بنسبة الغيرية . فان حضرته ، من هذا
الوجه ، للاحاطة والاشتمال . فكل شيء فيها ، عين كل شيء ب .
كاشتمال كل جزء من اجزاء الشجرة في النواة . على الكل . ففي كل
شيء ب . في هذه الحصة . كل شيء ب . ولذلك أحضرهم الحق في أحديته ،

تلذت بهذا الوجه الزايد على انسانية السلطان ؛ وهو حكم النسبة التي تطلبت وتطلبت ، وبها
حصل التلذذ . فهذا حكم الحق - تعالى ! فان النسبة والمرتبة تطلبتا وتطلبتا ، لا الذات المزمعة .
نافهم ! فذات السلطان اتفقت السلطة والمرتبة هي المشهودة ، وبها التي حبيت المثل ان
يقوم به الادراك . وما هنا سر كبير وحقيقة عظيمة . اقرب نسبها الى الكون هو حقيقة
المرأة . ونها اسرار عزيزة . والسلام ! واول الشيخ : «كنت في هذا المقام قريب عيسد
بسيط الرزف بن ساقط الرش» ، اشار - رضى الله عنه ! - الى ظهوره بالخلية التي انتصاها
وصف اجنبد في ذلك المشهد ، حيث الخلق ما من شأنه ان يتقيد . - واقه يقول الحق ! «
(مخلوط الفاتح ورقة ١٩-١٢٠) . -

(١٦٢٩) ابن عربي ، والبيت ثابت في الفتوحات : ٢٧٩/١ . -
(١٦٣٠) البيت من شواهد النعمة ، وهو مسوق لأثبات ان «ثم» ليس استعمالها مقصوداً
على معاني التراخي او المهلة او الترتيب ، بل قد تأتي في سياق «الترتيب العملي بين علة وسلول
يتخلفان في الزمن الواحد مثل عز الردين واضطرابه في قول ابن دارة جارية (ار جوية) بن
الحجاج : كهز الرديني

«فان عز الرديني علة في حدوث الاضطراب به وما حاصلان في الروح في آن واحد» .
انظر الفصوص ١٥٥/١-١٥٦ والتعليقات ٢/٢١٥ . - هذا ، والرديني يستعمل وسناً
للمرجع ولقناة «وزعموا انه منسوب الى امرأة سمير (او السهري) كانت تسمى «دينة»
وكانت مع زوجها تقوم القنا غط جهر» (انظر لسان العرب ١٧/٢٧) . - وابن عربي يستشهد
بهذا البيت مراراً ويرويه أحياناً مقتضباً ، مقتصراً فيه على موطن الشاهد ، كشرح
التحليات هنا :

«كهز الرديني (....) ثم اضطرب» انظر انقصوص ١٥٦/١ . -

ا تمل W . - ب الاصل : ش . -

فأزالهم فيما أحضرهم ، « بما أحضرهم » من وجه أحضرهم ، « فزالوا » بزوال الاضافات والنسب عنهم ، « للذي ت أحضرهم » اي لاحديته الذاتية ، القاضية باضمحلال رسوم الغيرية :

« فكان الحضور^(١٣١) » في أحديته الذاتية ، بعد استهلاك الرسوم ، بحكم اشتال الكل على الكل ، « عتین الغيبة^(١٣٢) » ، والغبية عین الحضور ، والبعد^(١٣٣) عین القرب^(١٣٤) ، والقرب^(١٣٥) عین ج البعد : وهذا ج مقام اتحاد الخ الاحوال^(١٣٥) » اي أحوال الوجود مطلقاً . والمتحقق

(١٣١) « الحضور هو حضور القلب بالحق عند غيبته » (اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٢ وانظر أيضاً الفتوحات ٢ / ٥٤٣-٥٤٤ واصطلاحات الصوفية له رشاد السائل (نهرس الاصطلاحات).

(١٣٢) « الغيبة عند القوم (هي) غيبة القلب عن علم ما يجري من احوال الخلق فتشغل القلب بما يرد عليه ... » (فتوحات ٢ / ٥٤٣) وانظر اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي ومنازل السائرين لهروري ١٨٦-١٨٨ وترويضات الجرجاني ١٠٩ ورشاد السائل (نهرس الاصطلاحات) ولطائف الاعلام ورفقة ١٣٠-١٣٠ ب.

(١٣٣) « البعد هو الإقامة على المخالافات . وقد يكون البعد منك ، ويختلف باختلاف الاحوال ، فبدل على ما تعطيه قرائن الاحوال . » (اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٢) وانظر الفتوحات ٢ / ٥٦١-٥٦٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي ؛ ولطائف الاعلام ورفقة (٣٨ ب) .

(١٣٤) « القرب (هو) القيام بالطاعة وقد يطلق على حقيقة « قاب قوسين » وهو قدر الخط الذي يقسم قلبي الدائرة ... وهو غاية القرب المشهود ولا يدركه الا صاحب الميات لا صاحب نحو » (اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٢) وانظر أيضاً الفتوحات ٢ / ٥٥٨-٥٦٠ واصطلاحات الصوفية ولطائف الاعلام : ٢٣٩ ب.

(١٣٥) مقام اتحاد الاحوال ، ومقام جميع الاضداد ، ومقام تماثل الاطراف ، ومقام جميع التماثلات كل ذلك لازم او مظهر للاطلاق الذاتي الحق . ولكن المطلق هنا لا يعني به « مطلق بشرط لا شيء » ، حيث يكون مقابلاً « للمقيّد الذي هو بشرط شيء » بل هو « مطلق مأخوذ لا بشرط شيء » فلا يكون المقيّد مقابلاً له او معارضاً له . ولنتسأل الى صاحب لطائف الاعلام وهو يحدد « اطلاق الهوية » ويقال له الاطلاق الذاتي وسميته بان تعلم انه لا كان تغفل كل تبين يقتضي سبق اللاتمين عليه من حيث هو هو لا يسمح ان يقتضي عليه تبين ولا يحكم عليه من حيث ذاته بحكم ولا يعرف بوصف ولا يتضاف اليه نسبة اسم ما من رتبة او وجود وجود او بداية او اتحاد او اقتضاء اثر او صدور مراد او تعلم علمه بنفسه فضلاً عن غيره . لان كل ذلك يقتضي بالتبين والتقييد المتأخّر [الاصل : التأخر] لاطلاق الهوية والاطلاق الذاتي ، الذي يشترط فيه ان يكون امراً سليماً وهو اللاتمين ... لا يعني انه اطلاق ضد التقييد ، فان ذلك أيضاً قيد له بالاطلاق . بل يعني بهذا الاطلاق اطلاق الهوية

ت الذين H . - ث القرب H . - ج وعين H . - ح وهو HK . - خ اتحاد H . - غ^١ H . - ح^٢ وجوه KH . -

يندوق هذا التجلي ، يعلم كون الحق ظاهراً من وجه هو به باطن ، وباطناً من وجه هو به ظاهر . لا يوجهين ونسبتين مختلفتين . وليس للعقول . في هذا المثال ، مجال قطعاً . -

(٣١٣) ثم قال ، قدس سره : « واجتمعت بالجنيحة^{١٣٦} في هذا المقام » يريد اجتماعاً روحانياً . اذ شأن الكامل ، المنطلق في ذاته . ان لا ينحصر في البرازخ . فله ان يخرج منها الى العوالم الحسية وبالعكس . اختياراً^{١٣٧} . فانه اذا تحقق بالكمال الوسطى ، لا تقيدته آفاق الوجود ولا تحصره . بل له ان ينحول إلى أي صورة شاء . وينتقل الى اي عالم اراد ، اختياراً .

من حيث هي . فتكون بهذا الاعتبار مأمونة لا بشرط هي ، بحيث تصبح قابلة لشرط شيء (من غير تقييد) ولشرط لا شيء . فهي بهذا الاعتبار قابلة للتقييد بالاطلاق والاطلاق عنه والتقييد به ايضاً . فان الاطلاق الذي هو في مقابلة التقييد (هو) تقييد ايضاً . بل الاطلاق الذي ننسبه هنا إنما هو اطلاق عن الاطلاق ، كما هو اطلاق عن التقييد . فهو اطلاق عن الوحدة والكثرة وعن الحصر في الاطلاق والتقييد وعن الجميع بين ذلك وعن التثنية عنه . فيصح في حق الذات ، باعتبار هذا الاطلاق ، كل ذلك حالة التثنية عنه كله . فنسبة كل ذلك الى الذات وبغيره وسيله عنها (هو) حل السواء . ليس احد الامور اول من الآخر . وهذا الاطلاق هو المسمى بجميع الاعداد ويقام تماثل الاطراف (ويقام اتحاد الاسوال) . فيصح فيه اجتماع التقييد في جميع شروط التناقض . قيل لابي سعيد الخراساني : بم عرفت الله ؟ - قال : بجميع بين الاعداد . ثم تلا قوله - تعالى ! « هو الأول والآخر (والظاهر والباطن) » ومن باب الإشارة الى همه - تعالى ! - بين الاعداد ، قول النبي ، صلى الله عليه وسلم ! « اقم انت صاحب في السفر وانت الخليفة في الابل ولا يجمعها غيرك ! » (وذلك) لان المختلف لا يكون (مستصحباً في آن واحد) والمستصحب لا يكون مستخلفاً (في آن واحد) ... (لطائف الاعلام : ١٢-١٢٣) . وهذا التعريف للاطلاق الذاتي هو اساس فكرة وحدة الوجود عنه الشيخ الاكبر واتباعه وكل الذين تقدموا في هذا الخطأ المشترك : وهم انهم خلطوا بين معنى الاطلاق الذي هو بشرط لا شيء ، وبين الاطلاق الذي هو لا بشرط شيء . انظر الشرح الزاوي لذلك في الدراسة القيمة التي خصصها الاستاذ هادي قربان عن ابن عربي في : *L'imagination créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabi*, pp. 173 et suiv. الفارسي ، مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨-١/٣-٣٠٠ ب وكتاب في علم التصريف لاداء التفسير ، مخطوط ايا صوفيا المتقدم ورقة : ٩٢ب-٩٦ب ، ومقدمة شرح القصرص له ايضاً ، مخطوط ايا صوفيا المتقدم ورقة : ٢٧ب-٣٩ب . -

(١٣٦) شيخ الطائفة ، ابو القاسم الجنيدي بن محمد الخزاز ، توفي عام ٢٩٨ هجرية انظر ترجمته في طبقات الصوفي للسلمي ١٥٥-١٦٣ والحلية ١٠-٢٥٥/٢٨٧ وصفة الصفوة ٢/٢٢٥-٢٤٠ وطبقات الشيرازي ١/٩٨-١٠١ والرسالة القشيرية ٢٤ ورسالة الجنان ٢/٢٣١-٢٣٦ والمثلث ٦/١٥٠ ونصوص لم تشر لماسينيون ٤٩-٥١ واصوله الاصطلاحات الصوفية ٢٠٣-٢٠٩ . -

(١٣٧) قارن هذا بما يذكره ابن سوككين في مقدمته على التجليات ، كما هو ثابت في تعليق رقم ٢٠٦ .

فإن حكم الوسط ، (بالنسبة) الى سائر اطرافه ، على السواء . وهو من باب قوله ، تعالى : ﴿ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴾ . - فلسه الاجتماعات الحسية والبرزخية بالأرواح . بحسب المناسبات الحالية والمقامية والمرتببة ونحوها . فهو يستحضر الأرواح . الفائقة عليه او المساوية له رتبة : في أي عالم شاء ، بحكم الالتباس ، بعد تقوية رقيقة المناسبة بينه وبينهم . و(هو) يستحضر (ايضاً) مَنْ دونه (من الأرواح) رتبة . بحكم القسْر . - ثم قال . قدس سره :

« وقال لي » يعني الجنب . « المعنى واحد . فقلت له » نعم . في هذا المقام خاصة » . لا في كل مقام ، « لا ترسله » ولا تطلق حكمه . - « بل ذلك من وجه خ » - دون وجه . فإن الظاهر [f. 64e] والباطن . في جنب الحق . واحد ، ويختلفان بنسبتها من الحق الى الخلق : فإن نسبة الظاهر منه - تعالى ! - اليهم . غير نسبة الباطن .

« فإن الاطلاق فيما لا يصح الاطلاق فيه يناقض الحقائق د » فاطلاق جانب الخلق . من اختلاف الظاهر والباطن . لا يصح : بل يناقض حقائقهم . اذ لكل حقيقة منها ظاهر وباطن . فإن اطلق جانباً منهما . لم يبق للخلق حقائق مختلفة . فاطلاقهم عنها يناقض حقائقهم . المقول عليها : ﴿ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۚ ﴾ [١٣٩] « ولأنك خلقوا » [١٣٩] .

(٣١٤) « فقال د : غيبه ، شهوده ؛ وشهوده ، غيبه » فاتبع بهذا قوله : « المعنى واحد » . ولم يخص مدعاه بذوق هذا التجلي . -

« فقلت له : الشاهد شاهدٌ ابدًا » فإن الحق . الحاضر مع نفسه . لم يتغير عن حضوره معها ابدًا ؛ - « وغيبه ر ، اضافة » أي بالنسبة والاضافة اليها . كما نقول ، في الحق المتجلي في المراتب والمظاهر : إنه . في عين كونه غيباً فيها ، مشهودٌ فيها ، « والغيب » [١٤٠] المحقق . - « غيب لا شهود فيه » اصلاً ، - « لا تلوكة الابصار » [١٤٠] « ولا البصيرة . وكون

٦٣٨- سورة رقم ٨/٨٢ .

٦٣٩- سورة رقم ١١/١١٩ .

٦٤٠ (الغيب المحقق هو الغيب المطلق وهو عبارة عن اطلاق الهوية باعتبار اللاتين

(لطايف الاعلام : ١٣٠) . -

٨٦٤ (جزء من آية رقم ١٠٣ سورة رقم ٦ .

د الحقائق W ، الحقائق K . - د وقال H . - ر وغيته H . -

هذا الغيب محققاً ومطلقاً ، بالنسبة اليها ، اذ لا شهود لنا فيه أبداً . واما بالنسبة الى الحق - تعالى - (ة) لا غيب اصلاً ؛ اذ لا يصح ان يغيب عنه شيء ولا نفسه . بوجه من الوجوه . فلا يقال ، في هذا الغيب المحقق ، بالنسبة اليها : ان غيبه شهوده . فان غيبه ، لنا ، غيب دائماً ، أبداً ؛ وبالنسبة اليه - تعالى - ! - شهادة محضة ، لا غيب فيها . ولكن له - تعالى - ! - مشاهد ومناظر^{٦٤١} ، تعين بالتجليات الذاتية ؛ ولا وجود لها إلا بتجليات الحق بها اليها . فتلك المناظر هي الغيب الاضافي ، الذي يصح ان يقال فيه : « غيبه ، شهوده » . فان الحق غيب فيه ، في عين كونه فيه مشهوداً لنا . - هذا كلامه^{٦٤٢} (= ابن عربي) في بعض املائه ذ .

(٣١٥) فنناظر الحق ومراتب ظهوره ، كالمرآيا للظاهر بها . فان الظاهر مشهود فيها . وشهوده فيها ، عين غيبه . اذ ليس لحقيقة الظاهر بها فيها شيء . ب . وليس عكس الحقيقة فيها عينها ، بل غيرها . ولذلك قابل بين الظاهر بها بسار عكسه . ثم أتبع - قدس سره ! - في املائه ذ زوائد ، فقال : فالمناظر هي تترك المناظر ، وهي توجهات خاصة من الحق - تعالى - ! - أظهرت آثارها في كل موطن ، بحسب ذلك الموطن . ولهذا تفاوت إدراك اهل التجلي . بقدر قوة استعدادهم وتحققهم في التمكن . ولو كانت الذات المزمعة . من حيث هي مشهودة ، لما صح ان يختلف أثرها . ولا كان يقع التفاضل في شهودها . فلما وجدنا اختلاف الآثار [f. 644] علمنا ان المداكر انما تعلقت بالمناظر ، المناسبة للمناظر^{٦٤٣} . -

« فالغالب س ، المشهود من غيبه في اضافة » كما بين الآن . « فانصرف » - يعني الجنيب ، « وهو يقول : الغيب » اي المحقق ، « غالب من في الغيب » اي في نفسه . ومن كانت من غيبته باقتضاء ذاته ، فلا يحضر ابداً .

٦٤١) المشاهدة والمناظر والمطالع والمآل والمراتب كلها بمعنى : وهي المظاهر الكلية الستة : مرتبة غيب اللب . مرتبة الغيب المطلق ومرتبة الادراج ومرتبة المثال ومرتبة الحس والمرتبة الجامعة (الانسان) ... (الغايب الاعلام : ١٦١ ب) . -
٦٤٢) انظر املاء ابن سوككين المتقدم في التعليق ٦٢٩
٦٤٣) انظر املاء ابن سوككين المتقدم في التعليق ٦٢٩

ز الاصل : املاء . - س والنايب PW ، فالنايب K . - في غيبة H .
ص غائب PW ، غائب K . - في الاصل : كان . -

(٣١٦) «وكتبت في وقت اجتماعي به ، في هذا المقام ، قريب عهد بسقيط الرفوف بن ط ساقط العرش ط ، في بيت من بيوت الله - تعالى ط !» يشير الى ان الجنيد - قدس سره ! انما ظهر بتجليه اقتضاها مقام سقيط رفوف بن ساقط العرش . اذ من مقتضى مقامه . اطلاق ما من شأنه ان يتقيد . وهو رجل واحد في كل زمان ، يسمى بهذا الاسم على مقتضى مقامه . وعليه مدار فلك هذا المقام . وهو على مشهد حقيقة كلية ، منطبعة في العرش المحيط ، مشاهد فيها وحدة المعنى والعين والكلمة ، في المركز الارضي ايضاً .

وتسمى هذه الحقيقة ، باعتبار سقوطها من العرش ، على الارض : بساقط العرش . فمن كان من الاناسي على شهود عليه هذه الحقيقة ، في المحيط العرشي والمركز الارضي ، القاضين بالوحدة والاجال ، كان شهوده متفرعاً من شهودها الأحوط ، وسقوطه من سقوطها . فكان صاحب رُقُوف من الرفارف العرشية . اذ ليس شهود الفرع كشهود اصله : احاطة واشتتالاً .

فاذا ظهر الفرع بحلبة اصله ، في مركز الارض ، سمي بسقيط الرفوف . ومن حيث تولد شهوده عن شهود اصله ، الشامل ، المسمى بساقط العرش - نسب سقيط الرفوف اليه بالبنوة . فاعطاه المقام ، حالته ، اسم سقيط الرفوف بن ساقط العرش . - ولعله هو المعنى في القسم الالهي بقوله (- تعالى ا) ﴿ والنجم اذا هوى ﴾ ^{٦٤٤} . وقد أوماً اليه العارف ^{٦٤٥} بقوله :

اذا سقط النجم من أوجِهه وكان السقوط على وجهه
فما كان إلا ليُدري اذا تدلّى الى السفل من كنهه
فيعرف من نفسه ربه كما يعرف الشبه من شبهه

(٦٤٤) سورة رقم ١/٥٣ .

(٦٤٥) هو ابن عربي . والابيات في الفتوحات ٢٢٨/٣ وابن عربي ذكر هذا الاسم الرزوي «سقيط العرش» في مواضع عديدة من فتوحاته ٢٢٢/١ ؛ ١٤/٢ ؛ ١٥٦ ؛ ٢٢٨-٢٢٧/٣ وكذلك عبد الكريم الجيلي في مؤلفه : حقيقة الحقائق ، خطوط اسد افندي رقم ١٧/٢٤٥٩ ومؤلف كتاب معارج الابواب في كشف مداولة الافراد والانقلاب ، مخطوط جوار الله رقم ١٠١٥/١٠٣-٢٠١ .

ط ابن H - ط العرس W - ط تل H - ، H ، + عز وييل H . -

وهذه الحقيقة الكلية ، بكونيتها في العرش ، بالسرّ الالهي الانساني هي المثل الأعلى ، ومشهدا فيه : « ليس كمثل شيء ب » . وبسقوطها الى قلب الارض ، الذي هو محل قيام العمّد المعنوي والساق ؛ (تكون) على صورة الانسان ، الأكل ، القرد ؛ ومشهدا فيه : سرّ « مرضت [f. 65^e] فلم تعدني ، رجعت فلم تطعمني ، وظمئت فلم تسقي »^{٦٤٦} . - ولها ، من حيث كونها المثل الأعلى بسرّ الانسانية : « كنت نبياً وآدم بين الماء والطين »^{٦٤٧} . وفي كونها على الصورة الفردية : « ولا نبي^{٦٤٨} بعدي » . فافهم !

٦٤٦) انظر ما يأتي تعليق رقم ٨٧٨ ؛ ويقابل نص هذا الحديث بما ورد في انجيل متى ٢٥/٣١-٤٦ وأعمال الرسل (من اسفار العهد الجديد) ٩/٥ ؛ وانجيل لوقا ١٠/١١ . -

٦٤٧) انظر ما تقدم تعليق رقم ١١٣ ، ١٣١ ، ٢٢٣ . -

٦٤٨) انظر ما تقدم تعليق رقم ١١٤ ، ١٣٢ ، ٢٢٤ . -

(شرح) (٦٩) تجلي لا يعلم التوحيد

LV

(٣١٧) « يا طالب معرفة توحيد ذات الخالق^{٦٩} لا تطلب ما لا يحصل للسوى منه شمة ، ولا يتأتى بدليل ولا بنوق ، لمستدل وذائق ب .

توحيد اياه توحيد ونعت من ينعت لاحد^{٦٩}

« كيف لك بذلك ؟ وانت في المرتبة الثانية من الوجود » وهو - تعالى ! من حيث توحيد الذاتي ، أول لا يطلب الثاني . فليس للتائي وصول إلى أول لا يطلبه . فأتى له بنوق توحيد الذاتي ؟ -

« وأنتى للثنتين بمعرفة الواحد بوجودها ؟ » اي في وجود المرتبة الثانية . والاحدية . الذاتية ، الدائمة لا تطلب الزائد عليها ؛ والتوحيد . الحاصل من الثاني . زائد على الأول . -

« وإن عُدِمَتْ عن وجودك بمحو رسومك . » فيبقى الواحد يعرف نفسه في نفسه . -

(٦٩) املاء ابن سوككين على هذا الفصل . ورمز تجلي لا يعلم التوحيد . قال امامنا العالم الراغب الحنق - رضى الله عنه ! « يا طالب معرفة توحيد ذات خالقه وفي هذا التجلي رأيت [الاصل : رأيت] التفري . رحمه الله تعالى ! » - قال جامه : سمعت شيخي - نفع الله به ! - يقول في أثناء [الاصل : اثناء] بشره لهذا التجلي ما هذا مناه . المراد بالتوحيد في هذا التجلي هو توحيد ذات ، فانه لا يدرك بدليل اصلاً ولا بنوق ابدأ ، اذ ليس للممكن فيه قدم قط . لتكون الحق - سبحانه وتعالى ! - له المرتبة الأولى والاحدية الدائمة . والعبء في المرتبة الثانية . فلا يصح خروجه سب ابدأ : فأتى له بنوق التوحيد ! واما توحيد الالوية ، فانه يوصل اليه بالدليل وبالنوق . فالدليل لما يقتضيه النظر العقل ؛ واما النوق . فللظهور بالصورة ويقول الخلافة ، حتى كان ميراث ذلك : « من اخي تقي لا يموت الى الهى الذي لا يموت » ! - وقوله : « لا يفترق وحدانية خاصيتك . فاتها دليل على توحيد الفعل » اي لا فاعل إلا هو ، فهذا توحيد الفعل . فالممكن لا يمكنه معرفة موجد الا بنسبة الفعل والايحاد . فاعلم ترشد . - والسلام ! [مخطوط الفاتح ورقة ٢٠] . -

(٦٥) توحيد ذات خالقه ، اي التوحيد الخاص بذات الخالق من حيث هو هو ويسمى ايضاً التوحيد القائم بالأول « وينون به توحيد الحق . نفسه (بنفسه) . وهو عبارة عن نقل نفسه وادراكه لما من حيث تميته . ومعلم ان هذا ما لا يصح لاحد غير الله ادراكه... » (لطائف الاخلام : ٥٧ ب) . -

(٦٥١) الشرح الشيخ الانتصاري المروي وهو في آخر المنازل في باب « التوحيد » . -

(٣١٨) « كيف لك بمعرفة التوحيد » الذاتي ، « وافت ما صدرت عن الواحد من حيث وحدانيته وأما صدرت عنه من حيث ^{٦٥١} نسبة ما ؛ ومن كان اصل وجوده على هذا النحو - من حيث هو ومن حيث موجد - فأنتى ت له بنوق التوحيد » الذاتي ؟ وأما توحيد الألوهية ^{٦٥٢} ، فقد يتوصل اليه بالعقل ودلائله النظرية ، وبالذوق ايضاً . فان الذائق ، من حيث كونه على الصورة ^{٦٥٣} ، له رتبة الخلافة ^{٦٥٤} ، وهي إنما ترجع (الى) المرتبة الالهية لا إلى الذات . - ثم قال :

(٣١٩) « لا يعرفك وحدانية ^{٦٥٥} خاصيتك » التي تميزك بوحدتها

(٨٦٥١) في نظر الشيخ الاكبر ، ان صدور الاشياء عن الله هو من حيث اسمائه وهي كثيرة ، لا من حيث ذاته وهي واحدة . وهكذا يفسر صدور كثرة العالم عن كثرة الاسماء الالهية . وهو بذلك يختلف عن مبدأ فلاسفة الاسلام في قولهم : « لا يصدر عن الواحد الا واحد » (وهو مبدأ افلاطوني في اصله التاريخي) . ولنتسنع اليه في توضحاته : « .. الا ترى الحكماء قد قالوا : لا يوجد من الواحد الا واحد ؟ - وأما كثر كثير فلا يوجد الا عن كثير . وليست « الكثرة إلا الاسماء الالهية (وهي نسب واضافات) . فهو واحد احدية الكثرة ، الاحدية التي يطلبها العالم بذاته . - ثم ان الحكماء مع قولهم : في الواحد الصادر عن الواحد ، لما رأوا « صدور الكثرة عنه - وقد قالوا فيه : أنه واحد في صدره - اضطربوا الى ان يعتبروا في « هذا الواحد وجهاً متعدد عنه ، هذه الوجوه صدرت الكثرة . فنسبة الوجوه لهذا الواحد الصادر ، « (هي) نسبة الاسماء الالهية الى الله . فتصدر عنه . تعالى ! الكثرة ، كما صدر في نفس الأمر . فكما انه لكثرة احدية . تسمى احدية الكثرة ، كذلك الواحد كثرة . تسمى كثرة الواحد . وهي ما ذكرناه . فهو (تعالى !) الواحد الكثير ، والكثير الواحد ! » (توضحات ٢٣١/٢-٢٣٢ : لم ما يتعلق بمبدأ الفيلسفي المذكور نراجع كتاب « اراء اهل المدينة المتفائلة » (طبعة القاهرة . طبعة ثانية ١٩٤٨) لفارابي ، فصل « القول في الموجودات الثواني وكيفية صدور الكثير » و« رسالة في اثبات المفاتيح » له ايضاً (ط . حيدرabad سنة ١٣٤٤ - ١٣٤٦) ص ٥٠٤ .

(٦٥٢) توحيد الألوهية هو اعتقاد الوحدانية لله تعالى وهو على مراتب : توحيد العامة وهو ان تشهد ان لا اله الا الله ؛ وتوحيد الخاصة وهو ان لا يرى مع الحق سواء ؛ وتوحيد خاصة الخاصة وهو ان لا ترى سوى ذات واحدة لا ايض من وحدتها قيمة بذاتها لا كثرة فيها يبره ، فنية لتبينها التي لا يتناهى حصرها ولا يحصى عددها وان لا ترى ان تلك التبينات هي عين ذاته المينة لما الغير المتبين بها ولا غيرها ... (لطائف الاعلام : ١٥٧ - ٥٥٧) .

(٦٥٣) اي على صورة الله : « خلق الله آدم على صورة » . -

(٦٥٤) انظر سورة ٢٩/٢ . -

(٦٥٥) وحدانية الخاصة هي خصوصية كل شي . وهي احديته التي تميزه عن غيره (انظر لطائف الاعلام ورقة ٧٤ مادة : الخصوص) .

ت تاني W ، تاني PKH . -

عن غيرك ؛ - « فانها » مفعولة لفاعل ، مستقل في الابداد ؛ فهي « دليل على توحيد الفعل »^{٦٥٦} حتى تعلم أن لا فاعل إلا الله . فليس لك أن تعرف موجدك إلا بنسبة الفعل والابداد . -

« جلت معنى التوحيد عن أن يعرف غيره ! » اي غير الحق . « فإلنا سوى التجريد »^{٦٥٧} اي الانحلال بالكلية عن شهود سوى . « وهو المعبر عنه ، عند اهل الطريقة ، بالتوحيد » وهذا القدر (هو) الذي لنا منه . ثم قال :

« وفي هذا التوحيد رأيت »^{٦٥٨} التفسير ج « صاحب المواقف . بمناسبة مقابلة ، موافقاً فيما أسسته »^{٦٥٩} . والله يقول الحق ويهدي السبيل !

٦٥٦) توحيد الفعل « هو تجريد الفعل وهو التجلي الفعلي اي تجريد الفعل عما سوى الواحد الحق بحيث لا يرى في الوجود فعلاً ولا اثرأ الا الله الواحد الحق » (لطائف الاعلام : ٥٧ب) . -

٦٥٧) « التجريد يتموز به اعادة السرى والكنز عن السر والقلب . ه وهناك تجريد الفعل وتجريد الفعل وتجريد القصد وتجريد المباد وتجريد ارباب الاحوال وتجريد اهل الوسول والتجريد الفعلي والتجريد الصفاتي والتجريد الذاتي ؛ (لطائف الاعلام : ١٤٣-١٤٣ب واصطلاحات الفترحات ١٣٢/٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي) .

٦٥٨) انظر التعليق المتقدم رقم ٥٨٧ . -

٦٥٩) يحسن مقارنة هذا الفصل بما يذكره الشيخ الاكبر في فترحاته (معرفة منزل تنزيه التوحيد) ٥٧٨-٥٨٢ . -

(شرح) تجلي ثقل التوحيد

1.77

(٣٢٠) ثقل التوحيد . اذا نزل بالقلب . من أعباء . وأنا سنلقي عليك قولاً ثقيلاً^{٦٦١} . تداعت له الجوارح والجوانح^{٦٦٢} . وانطمست ، دون مطلبه الأسمى . شيوخ المطالب الجملة . [f. 65] ولذلك «الموحد من جميع الوجوه»^{٦٦٣} لا يصح ان يكون خليفة^{٦٦٤} . لانه مأخوذ بما يقطع سبب الغير مطلقاً ، فضلاً عن انقلاصه .

(٦٦٠) اهلا . ابن سودكين على هذا الفصل . « ومن تجلي ثقل التوحيد . وهذا نصه . « الموحد من جميع الوجوه [f. 20b] ففكر وانصرفت » . - قال جامه : سمعت شيخنا يقول في أثناء [الاصل : انا] شرحه لهذا التجلي ما هذا متناه . قال تعالى : « انا سنلقي عليك قولاً ثقيلاً » ! ومن ربه ما في ذلك ، ان يؤثر بالتوحيد من كونه لا يقال حقيقة . فلا يبيح الطلب إلا التوحيد الذي يصح ان يفكر ويتأمل ، وهو توحيد الألوهية . وفيه تنوع عليه الاشياء . واذا تنوعت عليه المطالب ، تكثرت وتقلبت عليه لكونها تخالف مقصوده الذي هو التوحيد . والموحد من جميع الوجوه لا يصح ان يكون خليفة ، لان المستقلين بطلبونه زبوية كثيرة واحكام متعددة . فثورة النسب من شرط الخلافة ، وهي ثنائي الوحدانية . وتوحيد الألوهية . جلده النسبة : « هو : فالألوهية لا ثاني لها من جنسها ! ومع هذا ، فلها ما واحكام . تحقق ! - واما سكوت شيخنا : رضي الله تعالى عنه ! عن الشبل عند سؤاله [الاصل : سؤاله] إياه ، وقول الشيخ له : قل ، فقد قلت - اراد شيخنا به قول الحقايق : وهو لان السكوت في موطن التنكوت . فيكون السكوت في موطنه عين الجواب . أي ما يقابل التوحيد إلا العدم ، الذي توجهت الاشارة اليه بالسكوت . فأنخذ الشبل يبر عن اشارة الشيخ في سكته . - عندما تحقق بلسان الاشارات . فربى له الشيخ بالتحقق في ذلك المقام ، وبأمله فيه . - والله يقول الحق : « غاياتها الادوات ورقة ١٢٠-١٢١ ب. » -

(٦٦١) سورة ٥/٧٣ . -

(٦٦٢) الجوانح (مرددها حافحة) هم الانفلاء التي تحت التراث . وهو ما بل الصدر كالفصول ما يلي الظهور . - اما الجوارح ، بالنسبة الى الانسان فهي اعضاءه التي يكتبس بها .

(٦٦٣) الموحد من جميع الوجوه هو بن طبقة الأولياء الموقنين او المهيمين . وهذه الطبقة من الأولياء في الأرض مثال الملائكة الكرويين في السماء ، ويسمون ايضاً بالملائكة المهيمين . وهم « باحثون في شهود الحق ، لا يملكون ان الله خلق آدم لاشتغالهم بالله عن سواه . فهم هائمون في شهود جلله ، والمؤمن تحت انقهار عظمة جلالة لا بحيث لا يتسرب مع لغيره . ومؤلاء هم « المائلون ... وهم « المستلكنون » (لطائف الاحلام : ١٦٧ ب-١٦٨) . -

(٦٦٤) الخليفة اما ان يكون خليفة كاملاً او خليفة غير كامل . فالخليفة الكامل هو من كل من البشر كأكابر الأولياء واولي الزمر من الرسل ... (وهم) الذين من شأنهم الصبر والثبات في حاق الوسط بين الخلق والحق ، لأخذوا المدد من الحق بلا واسطة بل بحقيقته ،

«والخليفة أ مأمور آ بحمل اقال المملكة كلها» بل من شرط الخلافة، اعتبار نسب المستخافين ووجوه مطالبيهم. وذلك ينافي بحكم التوحيد، القاطع بملكته نسب السوي. ولذلك قال: «والتوحيد يفرد»^{١١٥} إليه ولا يترك فيه متسعاً لغيره» حتى ان يرفع عن ذات الخليفة ما يشعر بالغيرية. ولن تطلب الالهية لها، من حيث توجيدها، ثانياً من جنسها.

(٣٢١) «قلت ب للشبلي^{١١٦}، في هذا التجلي: يا شبلي، التوحيد يجمع والخلافة تفرق؛ فالوحيد لا يكون خليفة مع حضوره في توجيده». فان الخليفة ينبع النسب والاضافة، القاضية بالتعدد والكثرة، والوحيد يسقطها عن ذات، لا يسع معها غيرُها.

«فقال: هو المذهب» الحق. ثم قال: «فأي المقامين أتم؟» فقلت: الخليفة مضطرب في الخلافة» فانه مأمور باثبات مسا من شأنه ان لا يثبت، «والتوحيد» هو «الاصل» الثابت في نفسه. فلا يفتقر الى مثبت.

(٣٢٢) «فقال: هل لذلك علامة؟» قلت: نعم؟ - فقال لي: «وما هي؟» قلت له: قلْ! انت! «فقد قلت» انا في سكوتي ما

ويعطون اطلق بملقبهم. فلا يميلون الى طرف فيسلون الطرف الآخر. كما هو عليه الحال فيمن خليفته عليه حقته باستهلاكه في نور الحق، أو خلقته باعجابه بظلمة الخلق. - داخلية غير الكامل هو خليفة الله بواسطة من هو تبع له من أولي الزم والخلفاء والكمل... (لطائف الاعلام: ٧٦ب).

(١١٥) الأفراد والتفريد كلاهما بمعنى واحد. «والتفريد هو شهود الحق ولا شيء معه فيشهود منفرداً، وذلك لفناء الشاهد في المشهود. ومن لم يذق هذا المشهد نازحه عقله في فهم هذا المعنى، قايلاً: بان شهوده منفرداً تنافس لأن شهود غيره له ينافي الأفراد، لإثباته الشاهد والمشهود. يقال له: ألت تشهد نفسك بنفسك؟ سح ان ذلك لا ينافي الأفراد فهو الشاهد من الشاهد، والمشهود من المشهود؛ اذ لا حقيقة لغيره، وإن الكل تميته. ولهذا قال الشيخ (الاكبر) قدس سره: التفريد وقوفك بالحق ملك» (لطائف الاعلام: ١٥٠) وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ واصطلاحات الصوفية له وبتنازل السائرين ٢٢٣-٢٢٥ (١١٦) الصوفي الموله المشهور ابو بكر، دلف بن جعفر (أو ابن جعفر) توفي عام ٣٣٤. راجع ترجمة حياته في المصادر الآتية: طبقات الصوفية السلي ٣٢٧-٣٤٨؛ والخلية ٣٦٦/١-٣٧٥؛ وصلة الصلوة ٢٥٨/٢-٢٦٠؛ والرسالة القدرية ٣٣؛ ونتاج الانتكار ١٨٧/١-١٨٩؛ وطبقات الشرائع ١٢١/١-١٢٤. -

ا كان W، ثان HK. - آ مأمور KW، مأمن H. - ب قلت HKW. -
ت + لي KHW. - ث مغتر H. -

بغيتك عن الجواب . فكأنه - قدس سره ! - زعم في سكوته ان التوحيد لا يقابله إلا العدم . المشار إليه بالسكوت .

« فقال » النبيلي : إن علامته « ان لا يعلم » المتحقق بالتوحيد « شيئاً ج ولا يريد شيئاً ج ولا يقدر على شيء ج . حتى لو سئل ج عن التفرقة بين يده ، ورجله لم يدرك . ولو سئل ج عن أكله ، وهو يأكل ، لم يدرك انه أكل . وحتى لو اراد ان يرفع لقمة لقمة لم يستطع ذلك لو هوته وعلم قدرته » فان نقل التوحيد خد عليه الامكان والقوى بالكلية . ثم قال : « - فقبيلته وانصرفت » فضيله . من امارات رضائه د واعترافه باصابته .

ج ثيا W ، ثيا P . - ح شي PW .
خ سيل W ، سيل KP . -
د الاصل : رضاه . -

(شرح) ١١٧١ تجلي العلة

LVII

(٣٢٣) « رأيت الحلّاج ١١٨١ في هذا التجلي » القاضي بتحقيق كونه - تعالى ! هل هو علة تستلزم وجود العالم في الأزل وقدمه أو ليس بعلة؟ -

(١١٧٧) املاء ابن سديكين على هذا الفصل . « ومن شرح تجل العلة . وهو ما هذا نصه . « رأيت الحلّاج في هذا التجلي لتركته وانصرفت قال جامه : سمعت شيخي يقول في انشاء [الاصل : انشاء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انه لما اجتمعت بالحلاج - رحمه الله ! - في هذا التجلي رسالته من العلية ، هل تصح عنه ام لا ؟ فقال : هو قوله جاهد ، يعني ارسطو . ثم لزه تزجها حسناً . فقلت ، عند سماحي تزجها : هكذا اعرفه . فقال : هكذا ينبغي ان يعرف ، فالتفت ! - قال الشيخ : وينبغي للتناظرين ، اذا ادعى احدهما القوّة في أمر ما ، ان يستدل عليه الآخر في ذلك المقام ؛ بل لا يلزمها ، فيفسخه في دعواه من نفسه ويريد (نفسه) حينئذ مؤنثة [الاصل : مؤنثة] الصب . ولا قال الحلّاج للشيخ - سلام الله عليه : « اثبت ! » ولم يكن مقامه يقتضي له هذا القول الشيخ ، قال له (ابن عربي) : « لم تركت بيتك محرب ؟ » - تنبهم عند سماعه اشارة الشيخ . واجاب بما لا يطابق مقصود الشيخ وشارته . فقال له الشيخ حينئذ ، لما كفاء مؤنثة [الاصل : مؤنثة] نفسه بجوابه : عندي ما تكون [الاصل : يكون] به مدسوس الحجة . ففهم حينئذ [الاصل : حينئذ] الاشارة ، وعرف ما كان حصل منه : فأنظر ! » [مخطوط الفاتح : ٢٠ب-١٢١].

(١١٨٨) اسم شهيد التصوف الإسلامي ، ابي الفتيح الحسين بن منصور ، يتروى كثيراً في كتب ابن عربي ورسائله . وقد أفرد له كتباً مستقلة خصصها لشرح اقواله ومذهبه . من ذلك : « السراج الزجاج في شرح كلام الحلّاج » و « رسالة الانتصار » . وفي الفتوحات خاصة يشير دائماً الى اقواله وأحواله وأذواقه (انظر مثلاً الفتوحات ١/١٦٩ ، ٢/١٢٢ ، ١٢٦ ، ٣٣٧ ، ٣٦٤ ، ٣٧٠ ، ١٧/٣ ، ٤٠ ، ٤١ ، ١١٧ ، ٨١/٤ ، ١٥٦ ، ١٩٤ ، ٢١١ ، ٣٢٨ ، ٣٣٢ الخ) . وقد ترك لنا الشيخ الاكبر صورة وصفية للحلاج هي آية في الروعة والعمق والجلال . وهي حقاً اثر ادبي وتاريخي منقطع النظير . ولنستمع الى الشيخ الاكبر وهو يحدثنا بلمحة الرمزية الفاتحة : « من كان علته « عيسى » فلا يوسى . فانه الخائف المهيى والمخلوق الذي يحس . عرض العالم في طبيعته . وطوله في روحه وشريعته . وهذا النور من « الصهيود والهجور » ، المنسوب الى الحسين بن منصور . لم ار متحداً وفق وفق ، وبه بره نطق ، وأقسم بالشفق ، والليل وما وسط ، والشمس اذ اتسق ، وركب طيفاً من طبق . مثله ! فانه نور في غسق! منزلة الحق لديه منزلة موسى من التابوت . ولذلك كان يقول : باللاهوت والناسوت . وأين هو من يقول : الدين واحدة ، ويحمل الصفة الزائدة . وأين « فاران » من « الطور » ؟ وأين النصار من النور « المرض » عديم . و « الطول » تثلّ عديم . واقرض والنقل شاهد وشهود ! » (فتوحات ٤/٣٣٢) . - اما المصادر عن حياة الحلّاج ومذهبه فيحسن الرجوع بالدربة الأولى الى دراسات المستشرق الفرنسي العظيم لويس ماسيغنون . وقد جمع اشيراً الأب الفاضل يواكيم مبارك جميع اثار ماسيغنون واجماعتها بالحلاج في الفهرس العام الذي اثبته لتأليفه واهماله . وعنوان هذا البحث الجامع : *Bibliographie de Louis Massignon*, in : *Mélanges Louis Massignon*, I, 3-56. والدراسات الخاصة بالحلاج هي في الارقام الآتية :

« فقلت له : يا حلاج ، هل تصح عندك عليّة آ ؟ - وأشرت - إشارة نفسه أنني لم أقل بها . -

« - فبسم ! » تبسماً يفهمني انه لم يقل بها . « وقال لي : تريد بقول ب القائل ت : « يا غلة العلل ، ويا^{٦٦١} قديماً لم يزل ت » - قلت له : نعم ! - قال ج : هذه ح قوله جاهل ! » - يعني من أسس قاعدة الفلسفة . - ثم قال : « اعلم ان الله يخلق^{٦٧١} العلل » - المستزمنة لوجود معلولاتها ، - « وليس بعلة خ » - لشيء أبداً . -

« كيف يقبل العلية [٢. 66] من كان » في الأزل ، « ولا شيء » - معه ؛ « وأوجد » العالم « لا من شيء وهو الآن كما كان : ولا شيء » ؟ « فان العالم ، نظراً الى نفسه ، باق على علميته ، لم يشم رائحة من الوجود . « جئ^{٦٨١} وقمالي ر ! لو كان علة^{٦٩١} لا ربط » بمعلوله ، - « ولو اربط

١١٥٤ ١١٥٣ ١١٣٢ ١١١٤ ١٦٥ ٤٤٩ ٤٤٨ ٤٤٧ ٤٤٥ ٤٣٢ ٤٣٠ ٤٢٥ ٤٩
١١٥٥ ١١٥٦ ١١٥٧ ١١٥٨ ١١٦٧ ١١٧٧ ١١٩٧ ١٢٠٤ ١٢٠٤ مكرر ١٢٠٧
٤٥٠ ٤٥١ مكرر ٤٥٤ مكرر ٥٥٦ ٥٥٦ ٥٥٦ -

كما يوجد أيضاً في الصفحة رقم ٢٥ من هذا الفهرس العام ثبت باسماء كثير من الدراسات الاستشراقية والعربية الخاصة بالحلاج والوصوف بصورة عامة ، تحسن مراجعته أيضاً . - اما ما يتعلق بالمصادر الاسلامية القديمة عن الحلاج فيها : طبقات الصوفية للسلي ٣٠٧-٣١١ ورواة الجنان ٢٠٣/٢-٢٦١ والمتنظم ١٦٠/٦-١٦٤ ، والبداية والنهاية ١٣٢/١-١١١ والمختصر في اخبار الفير ٧٠/٢ وطبقات الشيرازي ١٢٦/١-١٢٨ وشذرات الذهب ٢/٢-٢٣٢ وتاريخ بغداد ١١٢/٨-١٤١ وفيات الاعيان ١٨٣/١-١٩٠ والانساب ١٨١ والباب ٣٣٠/١ وجذوة الاصطلاح ورقة ١١٢١ . -

(٦٦٩) يرى الأستاذ ماسينيون ، بخصوص هذه الجلسة « يا غلة العلل ... » ان المناوي وابن عقيلة قد وافقا ابن عربي في صحة استنادها الى الحلاج مع انها في الواقع متداولة ومروقة بعده . وهي منسوبة الى افلاطون عند الاشرافيين ١٩٥٤ ، L. T. P. 440, ed.

(٦٧٠) قانون هذا بالنص الممزو الى الحلاج في جذوة الاصطلاح : وقال رجل الحسين ابن منصور : من الحق الذي تشيرون اليه ؟ - فقال : مثل الأنام ولا يتل (ورقة ٢٦ب) وانظر أيضاً في هذا الصدد ما ينقله السلي في طبقاته عن الحلاج : « ... سمعت الحسين بن منصور يقول لرجل من اصحاب الجبالي : لما كان الله - تعالى ! - اوجد الاجسام بلا علة ، كذاك اوجد فيها صفاتها بلا علة . » (طبقات الصوفية ٣١١ نص رقم ١٩) . -

(٦٧١) يستعمل الفلاسفة العرب كلمة « علة » او « علل » بمعنى الاسباب . الثانية التي تنشأ بها معلولاتها ان كانت تامة ولم يكن ثمة مانع او حاجز . وفي هذا المعنى تقابل αἰτία

أصبح K. - آ علة H + KHPW - ب قول KH. - ت القائل FW. -
ث تزل H. - ج + HKW. - ح هذا P. - غ يقوله K. - د الاصل : لشي . -
ذ شيء PW. - شيء KH. - و تمل W. -

لم يصحح له الكمال - اذ الارتباط يشعر بالافتقار . فارتباطه - تعالى ! بالعلول ، ان كان من مقتضى ذاته - فيكون عن ايجاب لا عن اختيار . - « تعالى ز الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً ! » بل انه - تعالى ! شاء في في الأزل ان يخلق الخلق ؛ فخلق في الأبد ، كما شاء في الأزل : منه على ما أوجده ، من غير ان يجب عليه إيجادہ . -

« - قلت له : هكذا ز أعرفه . - قال لي : هكذا ز ينبغي ز ان يعرف « فاثبت ! » على ما عرفت . -

(٣٢٤) فلما شهد ذوق الحلّاج بتجريد الحق عن الحقائق والاحوال مطلقاً حكم في شهوده انه الغاية القصوى في مواطن الكمالات الانسانية . فاعطاه مقياساً معلماً صحيحاً في منع عليّة ذات الحق والارتباط بينها وبين الذوات . ولم يشهد له ذوقه بتحقيق الارتباط بين اسمائهم - تعالى ! - والايان الخلقية ، من حيثة توقّف ظهور الاسماء على وجود الايان ؛ ووجود الايان ، على ظهور الاسماء . فشاهد الحلّاج ، عند تحاطبه في عالم النور ، ان مقتضى مقام الشيخ تحقيق هذا الارتباط الاسمائي ، الناشئ من مشاهدة الحق والحقائق ، والوحدة والكثرة معاً بلا مزاحمة . فاعطاه طيش غلبة الحال ، التي ذهبت بها من هذا العالم ، ان يقول له : فاثبت . زاعماً بأن هذا التحقيق ناشئ من مشهد الفرق الأول^١ ، حيث لم يكن له قدم وذوق في مشهد الفرق الثاني^٢ ، وهو مشهد التلوين^٣ بعد

الارسطية كما ان تقسيم ارسطو الرباعي لليلة : (اليلة الصورية والهيولانية والفاعلية والثانية) اصبح مشهوراً عن الفلاسفة والمنطقيين العرب . (انظر تاريخ الاصطلاحات الفلسفية للأستاذ ماسينيون ص ٢٧-٢٨) . اما الصورية فاليلة عندهم « فهي عبارة عن تقييد الحق لتيده بسبب او بتغير سبب . كما نطلق عندهم ايضاً عل بقاء سبب في البعد في حال او مقام » (لطايف الاعلام) ١٢٤ ب ، واصطلاحات الصورية لابن عربي اصطلاحات الفوتوحات ٢ / ١٣٢ . وانظر النسخ الفصل لليلة بالمتن الصوري ايضاً في الفتوحات ١٩٠/٢ - ١٩٢ (والمثل الداخلة في المقاصد للانساري ، نثره الاب ديورديكي في *Mélanges Louis Massignan*, 1, 167-171.

(٦٧٢) الفرق الأول ، يعني به بقاء البعد باسكالم خلقية . وهو البقاء الذي يكون قبل الفناء » (لطايف الاعلام : ١٣٣ ب) .

(٦٧٣) الفرق الثاني « هو جمع الجميع بمعنى رؤية الكثرة في الوحدة والوحدة في الكثرة ، (بلا مزاحمة) » (لطايف الاعلام : ١٣٣ ب) . -

(٦٧٤) « التلوين (هو) تنقل البعد في احواله . قال الشيخ في الفتوحات (١٣١/٢) :

ز تعالى H . - ز^١ هكذا K . - ز^٢ فيليني H . - س الاصل : اسماء . -

التمكن^(١٧٥)؛ حتى يشهد له ذوقه بجمع الحق والحقائق وظهورهما بلا مزاحة، ثم يثبت ارتباط الاسماء بالاعيان الكونية. ولهذا طلب الثبات من الشيخ على القدر الذي شهد به ذوقه وحاله: «مشرع بان هذا القدر هو المنتهي:» وليس وراء عبّادان قرية^{(١٧٥) A}! «ولم يحكم ذوقه بان وراء عبّادان مجرّاء» «شراخراً»^{(١٧٥) B}، يعني فيه الغوص إلى لا غاية!

فلما استشعر الشيخ بما لديه، سأل منه مسألة ينتهي التحقيق فيها الى افحامه، واعلامه بان مقامه دون الغاية المطلوبة في الكمال. ولذلك قال، قدس سره:

(٣٢٥) - «قلت له: لِمَ تركت بيتك يخرب؟» ولا جنحت الى سلم بحفظه عن الخراب. - «فنبهتم!» مستشعراً باصابتة سهمي الغرض. - «فقال ص» - متمسكاً بما يقتضيه مقامه حالئذ: «لما استطالت عليه ايدي الاكوان» بالنع والتحجير واستنباعهم اياه في طرق تقليدهم، - «حين اخليته» بحكم [١. 66٥] الانسلاخ، القاضي بخلاص لطيفي من شرك التقييد الى فضاء الاطلاق؛ - «فأفئيت» اي صرت قائماً عن كل ما ترأى لي في المشاهد النفسية، من الرسوم الظاهرة؛ - «ثم أفئيت» عن كل ما ترأى (لي) في المشاهد الروحية، من الرسوم الباطنة؛ «ثم أفئيت» عن كل ما ترأى ص (لي) في المشاهد القلبية، من الرسوم الجاممة الكونية. فوجدت، اذ ذاك، البيت مفتقراً الى التدبير؛ وقد حكم المقام

انه عند الاكثريّة مقام نقص. وعندنا هو اكل المقامات. حال العبد فيه (هو) حال قوله - تعالى! - «كل يوم هو في شأن» (لطايف الاعلام: ٥١ ب) وانظر اصطلاحات الصوفية لابن عربي ومصطلحات الفتوحات ١١٣/٢ والفتوحات ١٩٩/٢ - ٥٠٠. هذا وصاحب لطايف الاعلام يتكلم عن ثلاثة انواع من التلوين: ١) تلوين التجلي الظاهر؛ ٢) تلوين التجلي الباطني؛ ٣) تلوين تجلي الجمع. (روية ١٥٢). -

(١٧٥) «التمكن عبارة عن غاية الاستقرار في كل مقام، بحيث يصبح لصاحبه القدرة على التصرف في الفعل والترك...» (لطايف: ١٥٢ وانظر اصطلاحات الصوفية واصطلاحات الفتوحات ١٣١/٢). -

(١٧٥) عبّادان بلدة في الجنوب الغربي من ايران، على الخليج الفارسي. بنيت في اواخر القرن الأول للهجرة وفي اوائل القرن الثاني على يد رجل صالح تقي اسمه: حيايد بن الحسين. وكانت في الماضي مركزاً هاماً للتصوف والآن أصبحت قاعدة النفط الايراني... انظر وصف المدينة والاطوار المختلفة التي مرت عليها في دائرة المعارف الاسلامية ٦/٥ (نصن فرنسي، الطبعة الثانية). -

«ش» - «في» الاصل؛ بحر زاخر. - «ص وقال HIK» - «ص الاصل: ترأى».

على لطيفتي بالسراخ والانطلاق... - « فأخلفت طهرون » اي الحياة الروجانية ، المتولدة في البيت من اشراق المرحل عنه ، بحكم الانسلاخ ، لتدبر فيه على سَنَن ما يعطيه حذل المرحل عنه في اشرافه عليه ؛ « في قومي » من الجوارح والجوانح والقوى البادية والحاضرة ؛ « فاستضعفوه لغيبتي » عن البيت ، وقد انغمروا في لذات الاحوال ، القاضية برفع التحجير ؛ « فاجعوا على تخريبه » بابرار نتائج الاحوال ، بلسان الشطح ؛ « فلمّا هَدّوا من قواعده » القاضية بالتزام التحجير ، « ما هَدّوا - رددت إليه » من حال الانسلاخ . « بعد الفناء ط » اي بعد فئاني في المشاهد الثلاث ع المذكورة ؛ « فأشرفت عليه » بصحوى المفقين^{١٧٦} . - « وقد حلت غ به المثالات » - بما هَدّوا فيه . « فأنت نفسي ان اعمر بيتا تحكمت فيه يد الاكوان » من القوى الباطنة والظاهرة ، العائدة تحت سورة الحال الى اطلاتها الطبيعي ، النائية في سراجها عن التزام التحجير . « فقبضت قبضتي د عنه » وهي التي تركها فيه للتدبير حالة غيبته عنه ؛ « لفقيل : مات الحلاج ، والحلاج ما مات ؛ ولكن د البيت خرب ، والساكن ارحل » .

(٣٢٦) قال ، قدس سره ! لما سمعت منه هذا المقال :
« - فقلت له : عندي ما تكونك به لمدحوض الحجة » وعلته ، قدس سره ! كان يقول له : ان تدبير المخلّف عنك في البيت ، انما كان على قدر ما اعطاه حالك في مرتفلك . وانحلل انما تطرق عليك بما حكم عليك شهودك بعدم الارتباط بين الحق وانخلق مطلقاً ، حيث جردت الحق عن الحقائق ، ولم تنظر الى الارتباط بين الشؤنين^{١٧٧} في الأصل .

(١٧٦) « الصحو المفقئ اراد به هنا الصحو بعد الاغالة . والصحو هو رجوع الى الاحساس بعد غيبه حصلت عن وارث موي . (تعليق : ١١٠١) وانظر ايضاً اصطلاحات الصوفيه لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢ والفتوحات ٥٤٩/٢ - ٥٤٧ . - وترميزات الجرجاني ٨٩ ويتنازل السائرئين (٢٠٣-٢٠٤) . - وانظر ما تقدم تعليق رقم ٨٣٠٧
(١٧٧) « الشؤنين الذاتية ، ويتنون بها اعتبارات الواسطية المتدرجة فيها في المرتبة الاولى ؛ وهي التي تظهر في المرتبة الثانية وما تحتمل من المراتب بصور الحقائق المتنوعة ... » (لطايف ٩٨ ب) .

ط راخلمت W ، وخلفت KH ، - ط المتنا W ، - ع الاصل : اللث ، - غ علت H ، - ف قبض KH ، منسى P ، - ق ولاكن W ، - ك تكون K ، - ل لة K ، - م الاصل : الشؤنين . -

فان ظهور المفاتيح الأولى^{١٧٧١} A ، الكامنة في غيب الأحدية^{١٧٨١} الذاتية بحكم الاشتغال تفصيلاً من الحضرة الالهية^{١٧٩١} الاسماوية انما هو مرتبط بوجود الاعيان الكونية التفصيل . وجود الاعيان ، مرتبط بظهور المفاتيح في الحضرة الالهية على التفصيل . فلو سرحت في هذا المشهد ، حققت شهوداً ان مشاعرك هي مواقع نجوم الأسماء ؛ بل هي الاسماء ، المشخصة ، المفصلة في [١.678] أعيانها ؛ وعرفت أن لا ظهور لها ولاحكامها التفصيلية الا بتلك المواقع . وحكمت بالجمع بين الحق والحقائق . ولا أطلقت مطلقاً ، ولا قيّدت مطلقاً . بل قلت : بالأطلاق في التقييد ، وبالتقييد في الاطلاق . فأخذت بتدبير يحفظ عليك بيتك ، ولا أنفقت عنه . ثم أعطيت فيه حق المبودية كما ينبغي ، وحق الالوهية كما ينبغي . وجمعت عليك مالك ، وجمعت عليه ماله . ولا زاحت الربوبية ، بقولك : أنا ! فكنت من الفائزين ؛ باغياً غايات الكمال . -

ولذلك لمأ استنصر الحلاج بوقوع هذا الثعرض ، أنصف في نفسه ، « فأطرق وقال : - هو و فوق كل ذي علم عليم^{١٧٩١} A . لا تعترض د ، فالحق بيلك . وذلك غاية وسعي » وحق استعدادي ، « فتركته » في المسارح البرزخية ، « وانصرفت » الى العوالم الحسية .

(١٦٧٧) « المفاتيح الأولى هي مفاتيح الغيب (أي هي معاني اصول الاسماء ، او هي مواطن اصول أئمة الاسماء ، التي هي عين لتجلى الأول ؛ تجل الحق لنفسه بنفسه في نفسه ، وراه عالم المعاني او الصور) . وسميت هذه المفاتيح بالأول باعتبار كينونيتها في وجدانية الحق . وتظهر ذلك ؛ للصور النفساني قبل تهيئة صور ما يملئه الانسان . ولما سميت للمفاتيح الأول بالحروف الاصلية » (لطايف : ١١٦٤) . -

(١٦٧٨) غيب الاحدية هو الغيب المكنون « ويشيرون به الى كنه الذات الاقدس ... الذي هو ابطن كل باطن و بطن ... » (لطايف : ١١٣٠) . -

(١٦٧٩) الحضرة الالهية الاسماوية هي حضرة الالوهية ، التي هي التبيين الثاني من تبيين الذات . وذلك لتكون الاسماء الالهية ، التي باعتبارها تظهر احكام الالوهية من معاني الرقة والمالك والمخلق والرزق وغير ذلك ؛ انما يتبين في هذه الحضرة . لان ما قبلها (التبيين الأول للذات) [بحال لا تميز فيه (لطايف : ١١٦٦ ب) . -

(١٦٧٩) سورة رقم ٧٦ / ١٢ . -

ن تعرض K ، تعرض H . -

(شرح) ٢٨١ تجلي بحر التوحيد

LVIII

(٣٢٧) « للتوحيد اُلُجَّةٌ وساحلٌ » فالساحل ، توحيد الدليل ؛ واللجة ، توحيد الذات . ولذلك قال : « فالساحل يتقال واللجنة لا تتقال » والساحل يعلم ، واللجة تذاق بـ » فان المذوقات تأتي ان تسع في عالم الحروف . فاذا عظم فيها اليقين انقلب ظنوننا . ولهذا قال تعالى ! على لسان الصادق (المصنف) : « انا عند ظن عبدي بي ، فليظن بي » ٢٨١ خيراً . فنسب العندية الى الظن لا الى اليقين ، مع ان اليقين ٢٨٢ أولى بها . فلو كان هنالك اليقين لكانت نسبتها اليه .

٢٨٠ اعلم ابن سوككين عل هذا الفصل . « وان تجل بحر التوحيد . وهو : « التوحيد لجة وساحل فلا نرجو حياة ولا نشوراً » . - قال جامع : سمعت شيعي واسمي يقول في اثنا [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه « ساحل التوحيد » هو توحيد الدليل ، وهو الذي يتقال . وتوحيد الذات هو اللجة ، (و) هي التي لا تتقال . وقوله « فرسب الزواي » ، اي تجردت عن هيكلها ، وبقيت مع « الطيف » . فنوسط اللجة ، اي طلبت « الذات » : وهو « توحيد العين » . وقوله : « لقيت الجنيد » . اي له مشاركة في هذا المقام . واذا كان (الجنيد) فيه (= هذا المقام) - فقد تجرد عن هيكله كما تجردت . - فقلت له : متى عهدك بك ؟ - اي متى تجردت عن هيكلك ؟ - فقال : منذ نوسط هذه اللجة نسيته ، فليسيت الأبد . وذلك ان الأسد انما يحمرى على « الهيكل » الذي هو ميزان الأزمان ، فلا تعرف إلا به . وقوله الشيخ : « فماتني وعانقت وقرعنا فنسا مرقاة الأبد » - الموت ههنا [الاصل : هاهنا] هو حياة الأبد . اي متنا عن توحيد الدليل ، فلا يحمرى [الاصل : يحمرى] وكذلك مخطوط برلين ، يحمرى : مخطوط نيينا] منا خلق (الاصل : خلقاً) وكذلك مخطوط نيينا ؛ خلقاً : مخطوط برلين . فقال ان نرجع ال توحيد الدليل ، فلهاذا قلنا : « لا نرجو حياة ولا نشوراً » فصحق ا - « [مخطوط الفاتح ورقة ٢١] . -

٢٨١ وفي رواية أخرى : « ... فليظن بي ما شاء » انظر مستد ابن حنبل ٣٩١/٢ والمقاصد الحسنة ٤٦-٤٧ وابن ماجه ٣٢٢/٢ والاحاديث القديمة لملي القارئ ٤ وروضة التعريف ، مخطوط اسد الغنوي رقم ٧٢٤/٢ ١٢١. وانظر ما تقدم تعليق رقم ٣٧٨ . -

٢٨٢ « اليقين هو السكون والاطمئنان لما غاب ، بناءً على ما حصل الايمان ، وارتفع الريب عنه . فاذا حصل السكون والاطمئنان بما غاب ، بناءً على قوة الدليل بحيث يستغني بالدليل عن الجلاء ، فذلك علم اليقين . واذا حصل السكون والاستقرار ، بالاطمئنان من الدليل لاجل استعلاء الدين وشهود القفل الرسدي الساري في كل شيء ، فذلك هو عين اليقين ... واذا استقر نجر التجليات الصفائية أولاً ثم ملع شمس التجلي الذاتي ثانياً ، فذلك هو حق اليقين . » (لطائف : ١١٨٢) وانظر الفتوحات ٢/٢٠٤-٢٠٦ ، وكتاب اليقين لابن عربي وبنار السائرين ١١٤-١١٦ وتمرقات الجرجاني ١٧٨ (يقين) ، ١٠٥ (علم اليقين) ، ١٠٧ (عين اليقين) ، ٩٢ (حق اليقين) . -

١ التوحيد H. - ب يذاق K. -

(٣٢٨) والعجب ان اليقين ، السانع من الشهود والعيان ، المتعلق بالخصرات الأقدسية النورية ، كلما اشتد ظهورها هنالك احتجبت بشدة ظهورها أشد احتجاب . ولذلك ينقلب اليقين المتعلق بها توهماً . الا ترى ان عين الشمس ، مع كونها ينبوع نورها ، تضرب الى السواد ؛ فهي في شدة ظهورها محتجبة بالسواد المتوهم . فكما كبر عيانها ، غلظ حجابها . فاليقين ، في قوة عيانها ، توهم ؛ مع ان المتوهم ، في منتهى عيانه ، حق اليقين . فافهم !

فان المذوق هنا ، مع تونه متقالاً ، غير متقال . ومن هذا الباب :

كبر العيان عليّ حتى انسه صار اليقين من العيان توهماً^{١٨٢}

ثم قال :

(٣٢٩) « وقفت على ساحل هذه اللجة » فلم اذق طعم مشربها ، فعلمت أن محل الذوق يأبى ان يصير منال العلم . كما هو . فسلكت الطريق الموصل اليه :

« ودرست ثوبي » اي هيكلتي . الذي لا وصول لي معه الى تلك اللجة . « وتوسطها » بلطيفتي الذائقة طعم رحيقها المختوم ؛ اطلب توحيد الذات حقاً . كما هو .

« فاختلقت عليّ الامواج بالتقابل » من جميع الجهات ؛

« فنعنتي من السباحة » - والخروج عنها ؛

« فبقيت واقفاً لا بنفسي » [f.67b] فوجدت بحر التوحيد الذاتي ،

في لبس الامواج المتقابلة لا بنفسي ، وجداناً يعطي رؤية كلّ بعين التوحيد .

(٣٣٠) « فرأيت الجنيد^{١٨٣} » - عند وقوفي فيها لا بنفسي ؛

« فعانقته وقبلته » معانقة تعطي حقوق القرابة المعنوية ، وتقبلاً هو

أدب الوارد على الساكن في المحل ؛

(٨١٨٢) انظر ما تقدم فقرة ٢٢٧ وتعليق رقم ٤٨٠ . -

(٦٨٢) انظر ما تقدم تعليق رقم ٦٢٦ . -

ت الاصل : + شعر . - ث وقلبه K . -

«لرحب بي وسهل». موفياً حق الوارد عليه .

«لقلت له : متى عهدك بك؟» في تجردك عن هيكلك ؛

«- فقال لي : مذ توسطت هذه اللجة» ووقفت لا بنفسي ،

«نستحي فنسيت الأمد» فلا اعرف لي الآن غاية - اذا اتيت

إليها - أجِدْني (فيها) . او لا اعرف الازمنة الجارية على هيكلي ، حيث
ذهبت عني بلهايه .

«لعاثقني وعافقته ج» تحقيقاً للقرابة المنوية وتأكيذاً لها . «فتنا مون

الابد» اي استهلك احدية اعياننا في توحيد احدية الذات ؛ «فلا نرجو

حياة» نرجع بها الى احساس اعياننا ، من حيث وقوفها في تلك اللجة

بنفسها ؛ «ولا لشورا» نرجع به الى توحيد الدليل !

(شرح) ٢٨١ تجلي سريان التوحيد

LIX

(٣٣١) سرى توحيد الالهية على مقتضى : ﴿وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه﴾ ٦٨٥ ﴿فما عبد في كل معبود . فلم يعبد فيه (= المعبود ،

(٦٨٤) املاء ابن سودكين : « وين تجلي سريان التوحيد ، وهو ما هنا نصه . » وأيت ذا النون المصري في هذا التجلي . وكان من [f. 21b] اطرف الناس
..... فبذلك الله من غيراً أ . - قال جاسه : صحت شيخي ، يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . أما سريان التوحيد ، فهو قوله - تعالى ا - « وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه » . وذلك انه ما عبد ، حيث ما عبد في كل معبود ، الا الالهية [الاصل : الالهية وكذا مخطوط فيينا] . ورتب الله تكوين الاسباب متدها فمرة ان يكون جناب الالهية مستهضماً [الاصل : مستهظم] . ولذلك ذل الشريك لكونه واسطة الى الله ، فبذل [الاصل : فبذل] من نسبة الالهية . فصاحب الشريك اكتف محباً وأكثر عذاباً . لأنه أعطى الطريق الخصوص بنسبة الالهية الى من لم يؤمر بنسبتها اليه . وأعطى باضافة الشريك الذي يفرضه الى الله زلفى . - وقوله - سلام الله عليه ا - : « وأيت ذا النون في هذا التجلي » ، هو كقول [الاصل : يقول] ذي النون وغيره : « مهما تصور في قلبك وتمثل في وهمك ، فانه - تعالى ا - - بخلاف ذلك » . قال الشيخ : وهذا الكلام مقبول من وجه ، مردود من وجه . فرده : من كونك انت الذي تصوره في وهمك وتفهمه بتركيبك . واسما وجه لقبوله ، فهو اذا قام عندك ابتداء [الاصل : ابتداء] من غير تمثيل [الاصل : تمثله] ، والتصحیح ثابت في مخطوطي برلين وفيينا له ار تفكير فيه ، فذلك تجلي صحيح ، لا يصح ان ينكر ولا يرد . - واعلم ان جميع الاكران على علم صحيح باق - تعالى ا - فلا تنطق إلا عن حقيقة ، ولا يقع فيها من مظاهر الحق ، فلا يصح ان يخلو عنه كون اصل . لأنه متى انحلت عنه الكون ، فقد حددته . ولا يصح ان يكون (الحق - تعالى ا) عين الكون : فانه - تعالى ا - قبل الكون ، كان ولا كون . فاذا [الاصل : واذا] ، وكذلك مخطوط فيينا عرفته - سبحانه ا - من هذين الوجهين ، فهي معرفة الاطلاق التي لا حد فيها . فلا تصحيتك الحيرة عن الحيرة ، بحيث تقول : قد حرت فيه ! فلا أخرته . بل من شرط معرفته (- تعالى ا) الحيرة فيه . قلل ما قال ، لما نفى واثبت [الاصل : + تعالى] : « ليس كله شيء وهو التسبيح البصير ا - ثم ذهب ذو النون المصري الى ان الترتي منقطع (بعد الموت) . وذلك انما هو الترتي في درجات [f. 22a] الجنة خاصة : وأما الترتي في المعاني فقام ابداً . فتعظم جناب الحق دام ابداً . وهي [الاصل : فهي] وكلما مخطوط فيينا والتصحیح ثابت في مخطوط برلين عبادة ذاتية عن تجلي لا ينقطع ، ولا ينقطع من بعدها . واسا هذه العبادة التكاليفية (التي التي تنسقط بسقوط التكليف . فانظر كل عبادة تنسب الى ذلك فتميزها [الاصل : فزها] والتصحیح ثابت على الحاشي بقلم الناسخ نفسه ؛ اما مخطوطا برلين وفيينا : فيزيها] ، وانظر الى كل علم ذاتي فيزه . والله يقول الحق ا » [مخطوط الفاتح ورقة ١٢١-١٢٢] . -

(٦٨٥) سورة ١٧ / ٢٣ -

اي معبود) إلا الألوهية ، التي هي حق الاله . فلا خطأ ١ في عبادة الالوهية . بل الخطأ ١ في نسبة الألوهية الى ما ليست بحقه .

(٣٣٢) قال قدس سره : « رأيت ب ذا النون^{٢٨٦} المصري في هذا التجلي ؛ وكان ت من أطرفه ث الناس . فقلت له : يا ذا النون ، عجبك من قولك ، وقول من قال بقولك : ان ألحق بخلاف ما يتصور ويتمثل ويتخيل^{٢٨٧} ! » وكيف يخلو من الحق كون ولا وجود له الا بظهوره فيه . فالقائل بالتخلي ، اقاتل بالتحديد . فن قال : إنه - تعالى ! - بخلاف ما يتصور فانما قال به نظراً الى حقيقته حقائق تجلياته والى جهة تنزيها مطلقاً . واما من حيث ظهوره ، فهو مع كل شيء ج بصورة ذلك الشيء ج . فالشيء ج بدونه لم يشم رائحة من الوجود . فعلى هذا ، انما يقال : ان الحق انما هو بحسب التصور والتخيل ونحوهما .

(٣٣٣) وقال ، قدس سره : « ثم عُدْتُ عليّ » بشهود عظيمة التجلي ، « ثم اُفِقْتُ وأنا اردد » بما أثمرت مقارنة القديم بالحادث ، من غير حجاب . « ثم زلزلت » عند شهودي ظهور الحق في الحقائق ووجودها به . « وقلت : كيف يُخلَّى ع الكون عنه ؟ والكون لا يقوم إلا به . » ومع هذا ، لا يصح ان يكون عين الكون ؛ « كيف يكون عين الكون ؟ وقد كان ولا يكون ؟ » ثم قلت : « يا حبيبي ، يا ذا النون ! - وقيلته - انا الشفيق عليك : لا تجعل معبودك عين لا صورته د ولا « ذنخلي [f.68e] ما تصوره منه ذ » ؛ ولا تحجبك الحيرة . في التنزيه المطلق ، - عن الحيرة - في وجوه التشبيه .

(٦٨٦) ذو النون ، ابو القيس ثوبان بن ابراهيم المصري توفي سنة ٢٤٥ هجرية . راجع ترجمته في طبقات الصوفية للسلي ١٥-٢٦ والخليعة ٣٣١/٩-٣٩٥ والرسالة القشيرية ١٠ وطبقات الشرفاء ٨١/١-٨٤ وتاريخ بغداد ٨-٢٩٣/٩ والكواكب الدرية (مخطوط اسماعيل صاقيب ١٢٠٤/١٢-٩٠ب) وشيخ الابرار (مخطوط ولي الدين ١٦١٨/١٧) ونصوص لم تنشر لماسنون ١٥ وعقد الجمان المبني (مخطوط احمد الثالث ١٩١٢/١٢٩٨-١٢٩٩) واصول اصطلاحات الصوفية لماسنون (مخطوط ٢٠٦ وما بعدها ط) ١٩٥٤ (باريس) .

(٦٨٧) انظر جلوة الاسطلاح ورقة ١٢٥ . بما يخص قول ذي النون المصري : « وبها تصور في وهمك شيء فاقه بخلاف ذلك » . وكلمة القول المنسوب الى ابي علي الرافضباري : « والتشديد في كلمة واحدة : كلما صوروه الالهام والفكر والمقول - فاقه بخلاف ذلك ... » (جلوة الاسطلاح ورقة ١٢٧) .

١ الاصل : خطأ . - ب راب W ، رأيت P ، رأيت K . - ت مكان P . - ث اطرف HK . - ج الاصل : شيء ، فالتى ، فالتى . - ح اوقفت K . - غ تجل K ، مغل P . - د منه H . - ه ذ ه H .

« فقل ر ما قال الحق في الجمع بين الحكيمين ، « فتنكس وألبت » حيث قال : « - ليس كمثل شيء ذ وهو السميع البصير (١٨٨) - » = فأدرج التشبيه ، في نص التنزيه ، بالكاف ، وأدرج التنزيه ، في نص التشبيه ، بتقديم ضمير الفصل (= هو) ، المفيد للحصر .

فعلّم أن « ليس هو عين ما تصوّر ، ولا يخلو ما تصوّر عنه » .
(٣٣٤) « - فقال ذو النون : هذا علم فإني ذ وأنا حبيس » البرازخ ، التي ليس فيها مقام الكتيب ، (= موطن الرؤية في الجنة) . « والآن قد سرح من عني » - « ما كان قابلاً للاستفادة » - « فممن لي به » استفادة وإفادة ، « ولقد قبضت على ما قبضت » ولا اعرف وجه الترتي بعد الموت .

« - فقلت : يا ذا النون ، ما أريدك هكذا » أن تكون على قطع الرجاء وعدم الاشراف على موارد البغية . « مولانا وسيدنا يقول » (عن الله - تعالى ! -) : « وبدا لهم من الله ما لم يكونوا يحسبون (١٨٩) » - « فالترتي ، من حيث التجليات المختصة بالعبادة التكليفية ، ساقط بسقوط التكليف . وما يختص من ذلك (= والترقي الذي يختص) بالتجليات ، المختصة بالعبادة الذاتية ، التي لا تتوقف على الأمر : فدائم . وهكذا الترتيات المتجددة بتجدد العلم والشهود ، في المواقف الآجلة والمواطن الجنانية . ولذلك قال ، قدس سره :

« والعلم لا يتقيد بوقت ولا بمكان من ولا بنشأة ط ولا بحالة ولا بمقام .

« - فقال لي : « = يعني ذا النون ، « جزاك الله خيراً ! قد أبين ط لي ما لم يكن عندي وتجلت ع به ذاتي وفتح لي باب الترتي بعد الموت ، وما كان عندي منه خبر . فجزاك الله عني خ خيراً ! »

١٨٨ سورة - ١١/٤٢ .

١٨٩ سورة - ٤٧/٢٩ .

و رقل PKWH - ذ م W ، ط P - م تغلوا K - ذ فإني H - ،
م شرح K - م مكان H - ط بنشة W ، بنشة K - ط نين H ، تبين K - ،
ع وتجلت H - ع HK -

(شرح) ١٩٠ تجلي جمع التوحيد

LV

(٣٣٥) « جمع الأشياء » ا ه ا - تعالى ! « عين ب التوحيد » .

ولنجمعها به وجود شئ . منها ، ان تكون الاشياء موجودة به معدومة بنفسها . ومنها ، ان يكون منه مبدؤات واليه غايتها . ومنها ، ان حقائقها بنسبة الاحدية الذاتية ، هي مفاتيح الغيب المتدرجة بحكم اشتغال الكل على الكل في احدية الجمع والوجود ؛ وبنسبة الواحدية ، هي الاسماء التي لا مقابلة بينها وبين المسمى بها من وجه . ومنها ، جمعها بالوجود المقاض الواحداني عليها ، وقبولها لإياه ، باستعداداتها الكلية الغير الوجودية ، أولاً . ومنها ، جمعها به ، من حيث ظهوره بمظهرية الاجناس والانواع والمواطن والنشآت ونحوها .

(١٩٠) نص املاء ابن سوككين ؛ « ومن شرح تجلي جمع التوحيد . وهو « جمع الأشياء به عين التوحيد فلا يعرف الشيء الا بنفسه » . - قال جاسم ؛ سمعت شيخي يقول في أثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انه ما من شيء الا والتوحيد سار فيه . فتأخذ الاشياء التي سرى فيها التوحيد فتجعلها [الاصل : فيجعلها] حيث واحدة والمظاهر مختلفة . فن المظاهر قريب [الاصل : قريب والتصحيح ثابت في نسختي برلين وفيينا] عنك أدلة الواحدانية . فهذا معنى جمع التوحيد . وإلا ، فالتوحيد - من حيث هو - لا جمع له ولا تفرقة . ثم يدك الاشياء الالهة - تعالى ! - لما دلتك [الاصل : لدلتك] وكذا خطوط كينا ، والتصحيح من نسخة برلين] عليه (الأشياء) هو جعلك على الحق في التوحيد . - ثم اعلم انه انما يعرف الشيء بنفسه لا بغيره . وفي وصفك امر ما فانه تقوم صلته في نفسك ، فتصلق مرتك على الوصف الذي قام في جملك . ففرقة الشيء لا تكون الا بنفسه . وتعريف الشيء ، خاصة ، هو الذي يكون بالغير ، لان التعريف هو الوصف ؛ فالمعرفة هي معرفة الموصوف . - وانظر الى الاعداد ، فانه ما يقيمها الا الواحد ولا يفتيسا [الاصل : يقيمها والتصحيح من نسختي برلين وفيينا] الا الواحد . وكذلك البرادين ؛ فانك ما تنظر الى المقدمات إلا بالمفردات ، التي هي آحادها ؛ فننظر مقدماتها بأفرادها ، وافرادها غير مكتوبة لأنها تعرف بأنفسها وتتصور فقط . وان كنت من اهل السياحات والنظر ، فليكن ههنا [الاصل : ها هنا وكذا خطوط برلين] بصرك كما كنت [الاصل : كان وكذا خطوط برلين وفيينا] في تلك الحالة تراه يفكره ، فلا يتخلو عنه شيء ابداً ؛ لا [الاصل : لا وكذا خطوط برلين والتصحيح من خطوط فيينا] من حيث الفكر ولا من حيث البصر ولا غير ذلك . فأهل العقل قالوا : لا داخل الكون ولا خارجه . وقال بنفس اهل الحقائق : هو عين الوجود . وقال آخرون : هو السبع البصير من كل شيء . - واقه يقول الحق ! - [خطوط الذاتية ورقة ١٢٢] .

١ الاشياء : KW . - ب + جمع : K . - آ + جمع : H . - ت الاصل : مبداءها . - ث الاصل : والنشآت . -

ثم قال : « ألا ترى ج الأعداد ، هل يجمعها : إلا الواحد ؟ » فالواحد ، من حيث كونه مصدر الأعداد ، يقيمه ؛ [L:68a] ومن حيث كونه مرجعها ، يفيها . فإن الواحد إذا ظهر فيها باسمه وحقيقته تنعدم الأعداد^(١٩١) .

(٣٣٦) « فإن كنت من اهل النظر » في الاشياء بفكرك ، الذي هو واحد منك ، « فلا تنظر في البراهين » المتألفة من الاقيسة ، « إلا بأحاديها » اي بأجزاء مقدماتها التي هي التصورات المفردة . فكأنه - قدس سره - أراد ان البراهين انما يجمعها آحاد أجزائها ، كما ان الواحد يجمع الأعداد ؛ وان كان حكم التمثيل فيها^(١٩٢) خفياً . ثم قال : « ولا تنظر فيها » اي في البراهين ، عند نظرك واستدلالك ، « إلا بالواحد منك » وهو فكرك ، ليجمع لك كثرة البراهين على أحاديها .

(٣٣٧) « وان كنت من اهل السباحات والعبرد » وهم المخاطبون بقوله (- تعالى ا) : « فسيروا في الارض^(١٩٣) فانظروا^(١٩٤) » ، « فليكن هو بصرك » على مفتضى : « كنت له سمعاً^(١٩٥) وبصراً » ؛ حتى يجمع لك بصرك ، الذي هو الواحد منك ، ما في محال اعتبارك ومواقفه ، وان اختلفت حقائقه وأعيانه . « كما كان » هو « نظرك » اي فكرك ، الذي جمع لك كثرة البراهين والدلائل على آحاد أجزائها .

(١٩١) قارن هذا بما ذكره الشارح في مقدمة كتاب التجليات : « ألا ترى الواحد ؟ باعتبار كونه ليس من العدد (هو) واحد لا تقابل وحدته كثرة الأعداد ؛ ومن حيث كونه مصدر الأعداد (هو) واحد تقابل وحدته كثرتها » . وانظر ايضاً مقدمة كتاب « الغناء في المشاهدة » لابن عربي : « ... فإذا ظهرت (الواحد) باسمه لم يظهر بذاته فبا عدداً مرتبته الخاصة وهي الوجدانية . ومهما ظهر في غيرها من المراتب (المدنية) بذاته لم يظهر اسمه (= الواحد) وهي في تلك المرتبة (المدنية) بما تعطيه حقيقة تلك المرتبة (الربعة ، خمسة مثلاً ...) فباسمه (باسم الواحد) يفي (العدد) وبذاته يفي (العدد) . فإذا قلت : « الواحد » ، ففى ما سواه (من العدد) بحقيقة هذا الاسم . وإذا قلت : « الثالث » ظهر غيرها . (= من المدنية) بوجود ذات الواحد في هذه المرتبة لا باسمه ... »

(١٩٢) وجه الخفاء ان البراهين مكونة من آحاد أجزائها ، التي هي التصورات المفردة في حين ان الواحد هو الذي يكون الأعداد ، التي هي مراتب ظهور حقيقته ، لا اسمه ، الى ما لا نهاية .

(١٩٣) سورة ١٣٧/٣ و ٣٦/١٦ - .

(١٩٤) انظر ما تقدم يتلوه رقم ١٨٦ ، ٤١٠ ، ٤١٦ ، ٤٣٧ ، ٤٢٩ ، - .

ج ترا W - . ح باسماها KW - . غ الأصل : اجزئها . - د المباحث KH - .
 ز الأصل : اجزئها . - ه الأصل : شى . -

(٣٣٨) « فيكون التوحيد يُعرف بالتوحيد » كما تعرف أحدية الحق بأحدية كل شيء و . « فلا يعرف الشيء ز » على حقيقته ؛ « إلا بنفسه »^{١١١} لا بصورة زائدة عليها . فالمعرفة هي الاحاطة بعين الشيء س ، والعلم ، إدراك الشيء س بصورة زائدة مثلية في ذات^{١١٢} المُدْرِك ، ألا ترى ان كل عقد من الاعداد ، اذا ضُرب في نفسه - أعطى جميع ما في ذاته^{١١٣} ؟ -
فافهم !

١٩٤) يقول السهروردي الحكيم في « رسالة في اعتقاد الحكماء » : « .. فان الواحد لا يتركه الا امر وحداني » (ص . ٢٦٦) . وهكذا كان في نظر شيخ الاشراق ان ادراك وحدة الحق يقتضي وحدة الاداة المدركة ، وهي النفس الناطقة .

١٩٥) قارن هنا بنص كتاب حكمة الاشراق : « ... ان الشيء الغائب عنك اذا ادركته ، فانما تدركه - هل ما ينطبق بهذا الموضع - (اي على طريقة الاشراق) هو بمحصل مثال فيك حقيقته ... » (القسم الأول صفحة ١٥) . -

١٩٦) يستعمل بعض كبار المصنفين هذه الرمزية الحسابية لبيان الصلة بين الله والعالم :

١) « ذلك هو موقف الذين يحاطون بين البدا وظواهر الوجود ويعتبرون الله هو العالم لو العالم هو الله » .

٢) « ذلك هو موقف أهل الرسوم ، من رجال الدين او من رجال الفكر ، الذين يفترضون ثنائية في طبيعة الحقيقة الوجودية » .

٣) « ذلك هو موقف أهل التحقيق ، الذين يتبينون وحدة الظاهر مع تمدد المظاهر ، او ان شئت : وحدة الوجود وكثرة الثبوت) انظر شرح ذلك الفصل في :

L'Homme de Lumière, p. 157 et *Quétude et inquiétude de l'âme dans le soufisme*, p. 158.

ز شئ ٣٧٧ . - س الأصل : الشئ . -

(شرح) ^{٢٩٧} تجلي تفرقة التوحيد

LXI

(٣٣٩) التوحيد، من حيث هو، لا جمع فيه ولا تفرقة. ومن حيث اجتماع المختلفات على عين واحدة: جمعه. ومن حيث تميز كل شيء^١ عن كل شيء^٢، بأحدية اللازمة لخصوص تعينه الذاتي: تفرقه. ولذلك قال، قدس سره:

(٣٤٠) «إذا فُوتت الأشياء بتميز تعيناتها الذاتية، تمايزت ولا تمايز إلا بخصوصها المميزة، وخاصية كل شيء^٣، بأحدية» التي لا تشارك فيه أصلاً. فالأحدية، قائمة بكل موجود. «فبالواحد تجتمع الأشياء كما مر آنفاً».

«وبه تفرق» فاختصاص كل شيء بأحدية خاصيته، من سران أحدية الحق في^٤ كل شيء^٥ ج. فالأحدية اللازمة للتعين^٦ الأول والقابلية^٧ الأولى - لازمة للتعينات والقابلات المتفرعة منها. فافهم!

(٦٩٧) نص املاء ابن سديك. «وبن شرح تجلي تفرقة التوحيد، وهو «إذا فُوتت الأشياء..... فبالواحد تجتمع الأشياء وبه تفرق». - قال جامه: سمعت شيعي يقول ما هذا معناه. انه انما تمايزت الأشياء [الاصل: الأشياء] إلا بحدانيها وخاصيتها، وهي ما لا تشارك فيه؛ وتلك الاحدية هي نسبة [- في مخطوط برلين] الحق الذي قام به عين الوجود [الموجود: مخطوط برلين] ويظهر: فبالاحدية كان [مع التوحيد وبالأحدية] [- في الاصل: ثابت في مخطوط برلين وفيينا] كان تفرقة التوحيد؛ وذلك من حيث المناظر. نتحقق ترشد! [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٢]. -

(٦٩٨) هذا هو الاساس «الوجودي» لقصة التأمل في المستوى «الشهودي». يقول ابن عربي: «الشاهدة عند الطائفة: رؤية الأشياء بدلائل التوحيد ورويته (= التوحيد) في الأشياء. ويشرح ذلك... فأما قولهم: رؤية الأشياء بدلائل التوحيد، فانهم يريدون احدية كل موجود ذلك عين الدليل على احدية الحق فهذا دليل على احدية لا على عيه». (نصوصات ٤٩٥/٢). -

(٦٩٩) المراد من «التعين الأول» هنا: العقل الأول الذي هو اول جوهر مجرد قبل الوجود المفاهيم من ربه واول من عقله. -
(٧٠٠) المراد من «القابلية الأول» هنا: النفس الكلية التي هي «الروح المحفوظ». -

١ الاصل: شيء. - آ تفرقت H. - ب الاشياء KW. - ت شيء PW. -
ث الاشياء W. - ج الاصل: شيء. -

(شرح) ٧٠١ تجلي جمعية التوحيد

LXII

(٣٤١) جمعية التوحيد ، غيرُ جمع التوحيد . فجمعته [f. 69a] اجتماعه في نفسه . وجمع التوحيد هو ان تجمعه انت . ففي قوة المسمى بالواحد ، من خيثة جمعية التوحيد ، ان تعطي الأعداد الى ما لا يتناهى . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٤٢) «كل شيء ا ، فيه كل شيء ا»

فان الوجود جامع لشؤونه الباطنة والظاهرة والجامعة بينهما . فهو ، بجمعيته ، كل شيء ا . فهما اضيف الى واحد من شؤونه ، كان ذلك الواحد ، باضافة الوجود اليه ، كل شيء ا . ولكن هذا المشهد انما يختص بمن كان قلبه كلتي (الوجه ٧٠٢) ، وهو بكل وجهه كرامة كرية تحاذي تفصيل ما في فلك الوجود ، المحيط بها ، محاذاة نطق المحيط نقطة مركزه . فيشاهد القلب ، اذن ، في سر جمعيته واجمال ذاته ، في كل آن ، تفصيل كل شيء ا . ثم يشاهد ان كل نقطة في محيط الوجود ، الذي هو بحقيقته كالكرة ، على حكم حاقق الوسط وقلب المحيط . فهو ايضاً ، في اجمال

٧٠١) نص املاء ابن سديك . «ون تجلي جمعية التوحيد، وهو «كل شيء فيه كل وهذا مثال حل التقريب ، فانهم !» - قال جامه : سمعت شيخني يقول في انشاء شرحه لهذا التجلي ما علما منناه . جمعية [الاصل : جمعه] التوحيد غير [الاصل : عين ، والتصحيح ثابت في مخطوطي برلين وينا] جمع [الاصل : جميع] التوحيد . فجمعيته اجتماعه في نفسه ، وجمع التوحيد هو ان تجمعه انت . فجمعية التوحيد هو انه المسمى بالواحد ، وهو المسمى بالاثنتين . ولو لم يكن في قوة الواحد ان يعطي الأعداد الى ما لا يتناهى ، لما وجدت الأعداد . فكان الواحد كل شيء ، لكونه نفسه كل شيء . وكان كل شيء من الاشياء ، التي [الاصل : الذي وكذا مخطوط فيينا] اظهرها الواحد ، فيه كل شيء الذي هو الواحد . فظاهرة لا يتناهى . فالتجلي لا يتناهى . ففوق الحق لا يتناهى ابدأ . ولو لم يكن في قوة التجلي ظهور التجليات عنه ، لما ظهرت التجليات عنه في الكون . فالتجليات هي مراتب للتجلي [الاصل : التجلي ، مخطوط فيينا : التجلي] كما كانت الأعداد مراتب فلوارد . «مخطوط الفاتح ورقة ١٢٢-١٢٣ ب .» -

٧٠٢) يقرر ابن عربي ان من خصائص القطب الذاتية انه «وجه بلا قفاء ...» اي انه كلي الوجه وباتتالي هو كلي النظر وذلك من حيث هو مظهر انساني للحقيقة الكلية التي لا تترف القيود ولا الحدود (انظر مقدمة كتاب منزل القطب) . -

ا ش PW . - ب الاصل : لشؤونه . - ت الاصل : شؤونه . -

ذاته ، جامع لتفصيل ما في محيط الوجود . هكذا حكم سائر النقاط دائماً . — وهذا الشهود ، من خصائص الحضرة السيادية^{٧٠٣} المحمدية . فافهم !

« وان لم تعرف هذا — فان التوحيد لا تعرفه » اذ لكل شيء ا ، جمعة التوحيد ، ولا يتم التوحيد الا بمعرفة .

(٣٤٣) « لولا ما في الواحد ، عين الاثنين والثلاثة والاربعة ، الى ما لا يتناهى ، ما صح ان توحيد الاعداد الغير المتناهية ، « به » اي بالواحد ، « أو يكون » الواحد « عينها » اي عين الاعداد ، اذ لا عين فيها الا للواحد .

« وهذا مقال ث على التقريب . فافهمه ! » والأمر في الحقيقة ، انزه أن يكون له مثال في توحده . —

(٧٠٣) الحضرة السيادية المحمدية هي الحقيقة المحمدية التي مر ذكرها مراراً :

ث مثال HKW . —

(شرح) ^{٧٠٤} تجلي توحيد الفناء

LXIII

(٣٤٤) لكل شيء ا ، في تقيده ، اربع جهات : تقيده بنفسه ؛ وتقيده بالحق ، وتقيده بالكون ؛ وتقيده بالفناء ، بعد طروئه ب على الجهات الثلاث ت . فاذا طرأت الفناء على الارباع - تمحض التوحيد عن النسب الحقيقية والاضافة المكثرة مطلقاً . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٤٥) « التوحيد ، فناؤك ج عنك وعنه الكون وعن ^{٧٠٥} الفناء ح . فابحث ! » عن تمحيضه يكن توحيدك خالصاً . فتأخذ انت في فنائك د من هذا التجلي ما تأخذ ؛ فاذا رجعت الى وجودك ، يبقائك د بعد فنائك د ، وجدت أثره في القلب عند الشاهد المخلف فيه من ذلك التجلي . -

(٧٠٤) نص املاء ابن سوككين . « ومن تجلي توحيد الفناء ، وهذا نص التجلي . والتوحيد فناؤك [الاصل : فناؤك] عنك وعنه فابحث ! » - قال جامه : سمعت شيعي يقول في أثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انه لا تظهر حفرة توحيد الفناء إلا بفناء البعد . فاذا فنى البعد في هذا التجلي ، اخذ نتيجته في فنائه [الاصل : فناءه] ، مخطوط برلين : فناء [فناء به الى وجوده فوجد أثره عند الشاهد . « مخطوط الفاتح ورقة ٢٢ ب] - .

(٧٠٥) قارن هذا مع درجات الفناء الثلاث التي ذكرها الشيخ الهروي في منازل : الدرجة الأولى : فناء المدة في المعروف وفناء البيان في الممان وفناء الطلب في الوجود . الدرجة الثانية : فناء شهيد الطلب لاستقاطه ، وفناء شهيد المدة لاستقاطها ، وفناء شهيد البيان لاستقاطه . الدرجة الثالثة : الفناء عن شهيد الفناء وهو الفناء حقاً ! (منازل السائرين ٢١٣-٢١٥) . -

ا الاصل : شيء . - ب الاصل : طروء . - ت الاصل : اللث . - ث الاصل : طراء . - ج مناوئك W ، فنائك P . - ح الفناء W ، الفناء P . - خ الاصل : فنائك . - ذ الاصل : يبقائك . -

(شرح) ^{٧٠٦}تجلي اقامة التوحيد

LXIV -

(٣٤٦) أضاف المصدر الى الفاعل . فالواحد الذي [٢. 69b] لا يقبل الاثنين ، إنما تنقام بتوحيده الاحوال والشؤون والنوع والاسماء ؛ حيث لا ميل له الى شيء منها ولا تقيد له بها ، بل نسبته الى جميعها على السواء . فتوحيد الواحد ، الغير المائل ، قيام كل شيء . قال ، قدس سره :

(٣٤٧) « كل ما سوى الحق ، مائل ج . »

فانه ، في ذاته ، مقيد بتعين وخصوصية وحكم . ولذلك بطراح عليه العدم ، باختلاع خصوصيته ، عند انتقاله الى غيرها . فكل مائل ، يقبل الزيادة والنقص .

« ولا يقيمه الا هو »

فان كل ما سوى الحق وجه من وجوه اطلاقه ، اعني اطلاق الواحد ، الغير المائل . -

« ولا اقامة لشيء خ » الا بالتوحيد »

اي بتوحيد الواحد ، الذي حكمه ، بالنسبة الى ما سواه ، على السواء ؛ إذ لقبومته ، الحالة الوسطية ، القاضية بسوائته . والوسط الحقيقي لا يكون إلا واحداً . وغير المائل هو هذا الوسط .

(٧٠٦) املاء ابن سديكون . « ومن تجلي اقامة التوحيد . ومما نص التجلي . « كل ما سوى الحق مائل اي واحد ثل الاثنين فهو مائل » . - قال جامع : سمعت شيخي يقول في ثناء لشرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . كل واحد يقبل الزيادة فانه يقبل العدم في نفسه . والزيد . على الحقيقة ، هو الذي لا ثاني له : فلا ميل له . وتوحيد الاسماء هو الذي له ميل ؛ وذلك يعني كل وقت بانتقالك من اسم الى اسم . والذات بخلاف ذلك : فانها تقيم الاشياء ولا يقيمها شيء . فالاسماء تنوجه اليها لتقوم بمقتضى الاسماء . والذات قائمة العين ابدًا ، تقيم الاسماء . والاسماء تتقدم عليها ، اذا لم يقيمها [الاصل : يقيمها] - سبحانه ! فن اقام المائل فهو صاحب التوحيد : وهو ان يقيم النسب . فتحقق ! « [خطوط مفتاح ورقة ٢٢ ب] . -

« ا . - HK . - ب الاصل : والشؤون . - ث الاصل : شيء . - ث الاصل : المائل . - ج مائل ، W ، مائل P . - ح الاصل : يطراء . - خ الاصل : لشيء . -

(٣٤٨) «فن أقام المائل د» بقيوميته الظاهرة من الوسطية السوائية ، -
 «فهو صاحب التوحيد» إذا القائم بالوسطية الحقيقية ، واحد . ومن هنا
 لا يكون القائم بتدبير عموم الكون إلا واحداً : كالقطب . - ثم قال :
 «أي واحد قبل الاثنين ، فهو مائل د»
 وكل مائل يفترض أن ما يقيمه . -

(شرح) ^{٧٠٧} تجلي توحيد الخروج

LXV

(٣٤٩) وهو تجل^٢ يحيط السوى عن المناظر القلبية . -

قال ، قدس سره :

« اخرج عن السوى ^{٧٠٨} » بخروجك عنك وعن انية تراحمك في شهودك بالكلية ؛ « تعثر ب على وجه التوحيد » الذي هو بطانة ظهارة السوي .

« ولا تقل ت : كيف » اخرج ؟ « فان التوحيد ينالخص الكيف وينالفيه » فان خروجك عنك وعن احوالك انما يكون بالحق ، والحق لا يقبل الكيف في حقيقته .

« فاخرجك » عنك وعن الكون ، « فجد » توحيد الحق بالحق . فانك ، بعد خروجك عنك ، وجدت العين للحق والحكم لك . فالحق ، واجد توحيد^٢ الذاتي ب ذاته . وقائدة التجلي وعائلته المثلي ، عائدة^٢ عليك . إذ في عود التجلي من العين الى العين ، الحكم^٢ لا العين^٢ . فافهم !

(٧٠٧) املاء ابن سودكين . « ومن شرح تجلي توحيد الخروج . وهذا منه : اخرج عن السوى [الاصل : السوا] ... فاخرج تجد . - قال جامه : سمعت شيعي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما معناه . « اخرج عن السوى » اي من الانهار [الاصل : الاعيان والتصحيح في نسخي برلين وبيينا] . فان قلت : كيف اخرج ؟ - قيل لك : الكيفية حال ، والخال من « السوى » ايضاً ، لما خرجت . فليكني ان تخرج عنك وعن الكيفيات ، اذا كان خروجك بالحق والحق لا كيفية فيه - سبحانه ! » [مغلوط القاتع ورقة ٢٢ب] . -

(٧٠٨) « السوى » هو الغير اما « السواء » فهو نظون الحق في الخلق والخلق في الحق . (لطائف الاعلام : ٩٤ ، وانظر ايضاً اصطلاحات الفتوحات ١٢٨/٢ ، ١٣٠ واصطلاحات الصوفية لابن عربي .

ا على K . - ب نثر K . - ت مغل K . - ث فاخرج K . -

(شرح) ٧٠٩ تجلي تجلي التوحيد

LXVI

(٣٥٠) لتوحيد احدية الذات ، بسرارة واحديتها فيها ، تجلي يرجع منه إلينا ، وباقتضاء احديته الخالصة ، تجلي يرجع منه إليه . فالتجلي الأول ، المضاف هو ظهور المتجلي . و«تجلي التوحيد» ، المضاف الى المتجلي الأول ، هو تجلي كون المتجلي له [f. 70a] عين . المتجلي . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٥١) «التوحيد» اي الاحدى الذاتي هو «ان يكون هو الناظر وهو المنظور» من غير ان يكون لحكم الكون فيه أثر . بخلاف تجلي التوحيد الواحدى ، فإنه وان كان عائداً في الحقيقة ايضاً منه اليه ، ولكن بحسب حكم المحل المتجلي له . فإن الأعيان الامكانية ، التي هي ظاهر العلم في التجلي الواحدى ، (هي) قابليات تحاذي تجليات الاسماء ، التي هي ظاهر الوجود ؛ ولما في تلك التجليات ، حكم وأثر . فلم يجعل - قدس سره - توحيد التجلي الواحدى من تجلي تجلي التوحيد ، القاضى بعوده من الذات الى الذات ، من غير حكم الكون وأثره فيه . ولذلك قال :

«لا تكن كالـ ٧٠٩»

(٧٠٩) املاء ابن سودكين . «وين تجلي تجلي التوحيد . قال شيخنا في هذا التجلي : «التوحيد ان يكون هو الناظر وهو المنظور فأنته وانصرفت !» . - قال جاسم : سمعت امامي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قوله : «يكون هو الناظر والمنظور» اي (تنظرو) بعينه [الاصل : بعينه] لا بعينك . فانه - سبحانه ! - لا يدرك إلا به . فهو الذي ادرك نفسه . ويحصل لك اثنت العايدة في الطريق . - وأما جواب انفراد بان «هذا نهاية التوحيد» ، (فهو) حق [الاصل : حق] وكذا في مخطوط برلين والتصحيح ثابت في مخطوط فيينا . و«انما» تويجه عليه الفشل من (اختلاف) الخلق . فشرحه [الاصل : لترجمة ومخطوط برلين : بترجمة والتصحيح ثابت في مخطوط فيينا] الشيخ . وقد كان لابي سعيد - رضي الله عنه ! - بان يجب مهنا [الاصل : ما هنا] من توحيد الاسماء من حيث ما تدل عليه ، لا من حيث كانت الذات مدلولها . فهل الذات المدلوله او الأمر الزايد ؟ فانك لا تميد الا الاسم الذي ترجمته اليك نسه . هذا هو عبادة التكليف ، لان الاسماء هي المطالبة فانهم ! «مخطوط الفاتح ورقة ٢٢ب-٢٣» . -

(٧١٠) هو ابن الفارض ، والبيت ثابت في ديوانه . ويستشهده أين عربي مراراً بهذا البيت ، من غير نقد : انظر شرحه تلخ التعليق لابن قسي ، مخطوط شهيد علي يثا ، رقم ١١٧٤ /

١ الاصل : فصل . -

إذا ما تجلّى بـ في فكلي تـ نواظر وان هو فاجاني فكلي مسامع
فهذا التجلي ، وان كان من العين للعين - ولكن بملاحظة حكم محل
كله نواظر وسامع .

(٣٥٢) « فاذا انكشف » اي الحق « فيما ظهر ^(٧١١) » - من الأكران ،
وارتفع عنه حجاب لبسها ، « وظهر ^(٧١١) » أيضاً « فيما به انكشف » يريد
هذا التجلي القاضي بكونه هو الناظر وهو المنظور ؛ « فذلك مقام
التوحيد » الاحدي ، المنزه عن آثار الكون .

« وهذه » اي شجون الحديث في هذا التجلي ، « زمزمة جـ تديب
الفؤاد ح » اذ لا يطلب هذا التجلي محلاً غير قابلية الحق . فهو ، بأحدية
طلبه القاضي بكونه في نفسه طالباً ومطلوباً وطلباً ، ماحٍ رسوم الغيرية
ومسقط لبسها ومذيب للفؤاد ح ، من حيث التماسه بسمتها . - قال ،
قدس سره :

(٣٥٣) « رأيت د ، في هذا التجلي ، اخانا الخراز - رحمه ^(٧١٢) الله ! -

١٠٠ ب ؛ وكتاب « الاسفار عن نتائج الاسفار » ص . ٤٧ . - هذا ، ربيت ابن الفارض
قريب في لفظه ومثاله من قوله القائل :

ان تأملكم فكلي عين او تذكركم فكلي قلوب

حيث يذكره صاحب « عوارف المعارف » من غير نسبة (ص . ٤٩) .

(٧١١) كلمة « ظهر » ، في هذين الموضعين ، هي بمعنى « زال » لا بمعنى « وضع او
برز » كما نهم المصنف وكما هو الشائع في استعمال هذه المادة ، (انظر الفترحات ٤٢/١ -
٤٣) . وقد جاء في اللغة ما يدل على صحة استعمال كلمة « ظهر » بمعنى « زال » :

« ويعبرها الرشيد اني اسبها وتلك شكاة ظاهر عنك عارضا »

ومنه قوله سهل التستري : « ان الربوبية سرأ هو انت لو ظهر لطلت الربوبية » انظر
التعليقات على القصص لفيحيى ٨٧/٢ ، ٨٧ وشرح التقيصري على القصص ص ١٥٣ -
١٥٤ وبالي افندي ص ١٣٠ . -

(٧١٢) ابو سعيد احمد بن عيسى ، صاحب « كتاب البر » و « كتاب الصدق » والمسائل .
توفي عام ٢٧٩ او ٢٨٦ . انظر ترجمته في طبقات الصوفية السليبي ٢٢٨-٢٣٢ والخلية
٢٤٩/١-٢٤٩/٢ وطبقات الشيرازي ١١٧/١ وصفة الصفوة ٢٤٥-٢٤٧ والرسالة القشيرية
٢٩ وتاريخ بغداد ٢٧٦/٤-٢٧٨ واصول الاصطلاحات الصوفية للمصنفين ٣٠٠-٣٠٣
ونصوص لم تنشر ٤٢ ، ٤٣ . -

ب تحل K . - ث وكل K . - ث فذلك H ، فذلك K . - ج + لطيفة HKW . -
ح العواد W ، الفؤاد HKP . - غ الاصل : الفؤاد . - د رأيت KW ، رأيت P .

قللت له : هذه ذنبايتك في التوحيد ؟ أو هذه ذنباية التوحيد ؟ - فقال : هذه ذنباية التوحيد ! - « - لقبيلته ، وقللت له : يا أبا سعيد ، قلدتمونا بالزمان وتقدمناكم بما ترى . كيف تفرق - يا أبا سعيد ! - في الجواب بين ذنبايتك في التوحيد وذنباية التوحيد ؟ والعين ، العين ؛ ولا مفاضلة في التوحيد » الأحدي ، الذي هو ذنبايتك وذنباية التوحيد . إذ المفاضلة إنما تكون بين الشيتين ، وهنا : العين ، العين . -

« والتوحيد » الذاتي الأحدي ، « لا يكون بالنسبة » والاضافة ؛ « فهو عين النسبة » هذا في التوحيد الأحدي ، وأما التوحيد الاسمي فهو يقبل المفاضلة ؛ إذ لكل اسم جمع وتوحيد ، بحسب خصوصية حيطته . هكذا ذكر - قدس سره - في مجلي توحيد الربوبية . -

د هذا HKW . - و قلدتمونا HK . - ل + فنجبل فأنسه وانصرفت HK ،
منجبل فأنسه وانصرفت W . -

(شرح) ٧١٣ تجلي توحيد الربوبية

LXVII

(٣٥٤) [f. 70b] مقتضى هذا التجلي ، تقييد التوحيد بالربوبيات الاسماوية . بمعنى ان تطلع على أحدية كل اسم في ربوبيته ، وهي خصوصه يتفرد بها الاسم عمماً سواء ويتميز . فعند ذلك ، تستشرف في تلك الأحدية على جمعه وتوحيده . ثم تستشرف على جمع جميع الاسماء في هيمنة الاسم الجامع المتحد بالمسمى ؛ وهو عين واحدة ، لها في أحديتها الذاتية ايضاً توحيد ، ومن حيث اتحاد الاسماء بها ، جمع . فافهم !

(٣٥٥) قال ، قدس سره :

« رأيت الجنيد^{٧١١} في هذا التجلي . فقلت له ب : يا ابا القاسم ، كيف تقول : في التوحيد يتميز العبد من الرب^{٧١٥} ؟ واين تكونت انت عند هذا التمييز ؟ لا يصح ان تكونت عبداً »

(٧١٣) املاء ابن سديكين . « ومن تجلي توحيد الربوبية . وهو ، قال سيده ، رضي الله عنه : « رأيت الجنيد في هذا التجلي فلم ما لم يكن يعلم وانصرفت ... » قال جامعه ، المستجلى لهذه البوارق الالهية [الاصل : [الالوية] بمنه الله - تعالى : سمعت سيدي وشيخي يقول ما هذا منناه . اعلم ان لكل اسم من الاسماء مدلولين [الاصل : المدلولان ؛ مخطوط برلين وفيينا . مدلولان] : الذات وأمر زائد على الذات ، وهو ما تعطيه [الاصل : يعطيه] خصوصية ذلك الاسم . فالتوحيد الذي ينسب الى كل اسم هو من حيث ان جميع الاسماء تدل على ذات واحدة . فتوحيد الاسماء كونه اجتمعا في عين واحدة . واما الوجه الآخر ، فان الاسماء اعطيت بمقتضاها امراً زائداً على معقولة الذات ، كل اسم بحسبه . - فلما سألت الجنيد ، اخذ ينظر في توحيد الاسماء من (حيث) كونه اجتمعت في الدلالة على الذات . وكان حكمها في ذلك حكماً [الاصل : حكماً] واحداً ، جاسماً للجميع . ولذلك تميز لما عورض بالوجه الآخر . وانما كان له ان ينظر في توحيد الاسماء بالوجه الآخر الذي تعطيه مراتب الاسماء . فكان له (هنا) ان يقوم في اسم معين على الربوبية . فن ذلك الاسم تتركز رتبة الربوبية ورتبة العبودية . فكل اسم [f. 33b] انما تتميز مرتبته من الاسم المهيمن عليه ؛ والمهيمنة [الاصل : والمهيمنة] المطلقة انما هي للاسم الجامع ، اذ جميع الاسماء مستندة اليه . ولكل اسم توحيد وجمع ، على هذا التحرير والتحقيق . فالجمع هو من كونه لها مدلولان : مدلول الذات ومدلول الأمر الزائد ، الذي ينسب الى مرتبة الاسم ؛ والتوحيد هو الطرف [الاصل : الطريق والصحيح ثابت في مخطوط برلين وفيينا] الواحد كما تقدم . » [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٣-١٢٢ ب] . -

(٧١٤) انظر مصادر ترجمته فيما تقدم تطبيق رقم (٦٣٦).

(٧١٥) القول المشهور للجنيد ، وقد سئل عن التوحيد : « التوحيد افراد الحوادث عن القدم » (انظر المحجج القليلة والعقلية فيما ينافي الاسلام من بدع الجهمية والصوفية) لابن تيمية

١ رأيت KW . - ب HKW . - ث يكون K ، يكون PW . -

اذ الحكم في التوحيد الحق وجوده ، فانت به لا بنفسك ؛ فانت في الوجود ولا انت ؛ فكيف تتميز في توحيد الوجود عنه ؟ -

« ولا يصح » ان تكون رباً « - فان لك ، في حضرة بطونه العلمي ، حقيقة ؛ ولحقيقتك - فيها - حكماً - رُشٌ عليها ، بحسبها ، رشاش الوجود الواحداني ، وذلك الحكم ، قاضٍ بكونك مربوباً لا رباً . -

« فلا بد » لك ، عند هذا التمييز ، « ان تكون في بينونة » وسطية « تقتضي الاستواء » بين شهود الحق والعبد معاً . بشرط التمييز بين المشهودين من غير مغالبة ومزاحة ، - « و » - يقتضي ايضاً - « العلم بالمقامين مع تجرّدك عنها » بمعنى ان لا تكون اذ ذاك ، رباً ولا عبداً . فانك ان تقيدت بالرؤية تحقّقاً انحصرت فيها ، فامتنع تقيدك ، حالئذ ، بالعبودية ؛ وبالعكس ايضاً كذلك . فاذا انطلقت عن القيدين وتجرّدت عنها اشرفت ، باستوائك ، على الطرفين وميزت بين المقامين : ورأت الرب رباً الى لا غاية ، والعبد عبداً الى لا غاية . ولذلك قال ، قدس سره :

« حتى توأما » اي ترى الحق ممتازاً عن العبد ، والعبد عن الحق ، من غير اتصاف كل منهما بصفات الآخر ، كما هو مقتضى المنازلة ، فكأنه - قدس سره - يقول : « ان لا توجد مع شهود هذا التمييز فان اطلاق التوحيد الأحدي قاضٍ بسقوط السوي عن العين ؛ وعن العبد . في البينونة ، ثابتة معها ، مشهودة ؛ ولا جمع ايضاً : فان مقتضى الجمع خفاء حكم التمييز بين أفرادها ، أو بقاء آحاده بلا عدد وكثرة ؛ والتمييز بين الرب والعبد والمقامين ، من حيث كونها طرفيّ البينونة ، ظاهر محقق فيها ؛ وبقاء العدد والكثرة - فيها ايضاً - مشهودة . فافهم ! وللملك قال ، قدس سره :

(٣٥٦) « - فخرج وأطرق » حيث لم يجد تخليص حكم تويده عن الشبهة ١ -

١-١١ ، ٤٠) . ويرى ابن تيمية (ص ١١) ان هذا النص هو الذي كان مثار نقد ابن عربي في تجلياته . وانظر ايضاً القول المنبئ للسخاوي ورقة ١٥٩ . ويرى الاستاذ ماسنون ان نقطة ابن عربي الجنيّة في « توحيد الربوبية » ناشئة من عدم التمييز بين «طين من الوحدة : الوحدة العددية (التي هي من طبيعة الحكم وتتناقى مع الاتحاد) والوحدة الذاتية (التي هي من طبيعة الكيف ولا تتناقى مع الاتحاد) . انظر نصوص لم تشر (Rec=) ص. ١٨٩ تعليق رقم ٢ .

ث يقتضي K ، يقتضي P . - ج الاستدراك PK ، الاسراء W . -

«... فقلت له : لا تطرق ، نعم السلف كنتم !» حيث مهدم الطريق بأدب الهية وروحانية ، موصلة الى [٤٧١] المطالب الغائية ، الكامنة في بطائن الاستعدادات ، المتيئة للكمال . «ونعم الخلف كنا !» حيث تأسيساً في مناهج ارتقائنا بحكم ، تأسيساً به ظهرت لنا ودائع استعداداتنا ، فظفرنا فيها بما ينبغيكم في الآجل ، ولم تف اعماركم لتحصيله في العاجل . — فالآن :

«الحظ الالوهية من هنالك» اي من لدن حصولك في البيئونة القاضية بالاستواء ، — «تعرف ما القول لك خ» في امر التوحيد وثبوته ، مع وجود التمييز المذكور . فاعلم ان للرب ، الذي هو أحد طرفي البيئونة ، توحيداً ذاتياً مطلقاً ، لا يتوقف حصوله على الغير اصلاً ، ولا تقابله الكثرة والعدد ، فتزيله بحكم المغالبة والمزاوجة . فالرب ، من حيثية هذا التوحيد ، احدي الذات : ولو ظهر بالاسماء المختلفة والصفات والمراتب والمظاهر ، وتنوع ظهوره بها وفيها . فلا يطلب هذا التوحيد ما يسمى غيراً ، ولا يستند الى الحق ، من هذا الوجه ، شيء من ذلك . —

(٣٥٧) «الربوبية توحيد وللالوهية ذ توحيد»

اذ الالوهية ، اسم مرتبة جامعة ، تعينت فيها حضرة الوجود الحق بشأن كلي ، حاكم على شؤونه والجمعة ، القابلة منه احكامه وآثاره . والحكم يستلزم ثبوت المحكوم عليه ، لا وجوده . فالالوهية تستلزم ثبوت المألوه سراً غير . والربوبية ، اسم مرتبة جامعة ، تعينت فيها حضرة الوجود بشأن ومؤثر في الشؤون القابلة منه فيض الوجود . والتأثير يستلزم وجود المؤثر صفيه ، في الخارج . هكذا فترق — قدس سره ! — في بعض املائه ص . — فلكل من هاتين المرتبتين ، توحيد يخصه وجمع يتنازع به عن غيره . —

«يا ايا القاسم ، قيّد توحيدك» فان توحيدك مقيد بخصوية اسم هو رب استعدادك الاصلي . «ولا تطلق» فان التوحيد المطلق ذاتي الحق ، فلا ذوق لك فيه . وما للاستعدادات إلا التوحيد الاسمائي . «فان لكل

ح : الاسم : ارتقائنا . — خ : HKW — د : الاسم : شي . — ذ والالوهية : H .
و : الاسم : بشأن . — ز : الاسم : شوته . — ح : الاسم : المألوه . — ه : الاسم :
الشؤون . — ص : الاسم : المؤثر . — ض : الاسم : املاء . —

اسم «إلهي أو رباني» - «توحيداً طويحماً»^ط إذ لكل اسم ، مدلولان : ذات المسمى والمعنى الزائد عليها . فالأسماء ، متحدة بالذات المسماة بها ، فاتحادها بها هو طرف توحيدها جميعاً ، والتوحيد هو الطرف الواحد . ولكل اسم ، احدية ، يمتاز بها عن الأسماء ، هي توحيدها . وأما جمعه ، فهو اجتماع الأسماء على المسمى ، المتحد به . فإن المجتمع على شيء ع ، متحد بشيء ع ، مجتمع على ذلك الشيء ع . فافهم ! ثم قال ، قدس سره :

(٣٥٨) « - فقال لي : كيف بالتلافي ؟ وقد خرج عنا غ ما خرج ونقل ما نقل ! » وقد انتقلنا الى دار لا نثمر لنا الاعمال والاجتهاد فيها ترقياً . -

« - فقلت له : لا تخف ! من ترك مثلي بعده لما فُقد :

انا النائب^ف » في تحصيل ما فاتكم لكم ،

« وانت أخي » من صلب المقام المحمدي ، الذي هو اصلنا ومورد ميراث الكمال لنا .

« فقبَلته قبلة فاعلم ما لم يكن يعلم .

« وانصرفت ! »

(٣٥٩) فكانه - قدس سره ! - كُنِيَ ، عن مواجهة مرآة نفسه مرآته - من باب : « المؤمن كمرآة^١ المؤمن ك » - بالقبلة . ولذلك طالع الجنيد ، في مرآة أخيه ، المطالب الفاتت عنه مشاهدة^٢ ؛ فاعلم شهوداً ما لم يكن يعلم من قبل . فإن مرآته - قدس سره ! - اذ ذاك ، كانت موقع التجلي الالهي ، الاحدي ، الجمعي . فشاهد فيها ما تحسّر على فوته عنه . وفتح له ، بحكم الوراثة السبادية المحمدية ، باب شهود كل شيء ع في كل شيء ع . فصار - رحمه الله ! - في البرازخ دائم الترقى . -

والله اعلم !

(١) « المؤمن مرآة المؤمن » هو حديث اخرجه ابو داود عن ابي هريرة باسناد حسن . انظر « الاسماء » ١٨٢/٢ ر « المنى » عن حل الاسفار « الشيخ العراقي ، عل هاش « الاسماء » ١٨٢/٢ ، حديث رقم ٢ . -

ط توحيد W . - ط رجع W . - ع الاصل : شي . - غ منا H . - ف النائب KW . - ف فانصرفت K . - ك الاصل : المؤمن . -

(شرح) ٧١١ تجلي ربي التوحيد

LXVIII

(٣٦٠) «لما غرقنا مع الجنيد في لجة التوحيد ومتنا لعمّاً شربنا فوق الطائفة» اي لما ورد علينا من الهبات الذاتية فوق وسع استعدادنا ، كما تقدم ذكره في تجلي بحر التوحيد ؛ - «وجدنا عنده شخصاً كريماً» اي

(٧١٦) اعلاه ابن سودكين . «ومن تجلي ربي التوحيد ، وهذا نصه . «لما غرقنا مع الجنيد فتحقق هذا التجلي ، يا سامع الخطاب !» . - قال جامه ، السجل لهذه البروق الالهية ، الالامة من مباس نفور القهوانية : سمعت شيعي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا مناه . «لما غرقنا مع الجنيد ، ومتنا لما شربنا فوق الطائفة» ، اي كان الوارد اقوى من المحل ؛ «فتنا» اي فارقتنا علماً من العوالم ؛ فوجدنا عنده يوسف بن الحسين وكان يقول : لا يروى صاحب التوحيد الا بالحق ؛ فقبلته ؛ والقبلة اصطاء علم خاص بطرب من الهبة والذلة ، غروي لما سقته شربة واسعة . فعلم من ذلك ان الحق لا يروى به ابداً . لانه - تعالى ! - ليس له غاية . فكل ما اصطاك تجلياً اخذته منه وطلبت الغاية ، والغاية لا تدرك . فلا ربي من حيث تجلي الحق . وانما روى من الحق ، لا بالحق . - وقد [الاصل : وهو وكذا نسخة برلين والتصحيح ثابت في مخطوط فيينا] يتجلى [الاصل : تجلي ونسخة برلين يتجلى والتصحيح من نسخة فيينا] المعارف الكامل على من هو دونه في المرتبة لانه عمده [الاصل : لانه يده ، ونسخة برلين : ليدسه والتصحيح من نسخة فيينا] لوجود المناسبة بين الذاتين فيخبره من جميع حقايقه فيرويه . وذلك عند تقبيل الشيخ له ، فلما [الاصل : فاما ، والتصحيح ثابت في نسختي برلين وفيينا] روى ، قال له : اتبلك اُخري ! فقال : رويت . - وقد وثق القوم في اصطلاحهم مراتب : اللوق ثم الشرب ثم الري . وعند المحققين ، انه ليس للتوحيد ذوق ولا شرب ليتصف بالري . والذي يتصف بالري والشرب انما [الاصل : فاما وكذا نسخة برلين والتصحيح من نسخة فيينا] هو لقصور الشارب لكونه لم ير [الاصل : يرى] غاية بحيث له يشقائها . فالتوحيد ليس له ربي من كونه دلالة على الذات ، لكن له ربي من حيث توحيد الاسماء من كونها تدل على معنى زايد . اذ للاسماء مرتبتان في التوحيد ، كما تقدم . فاذا انتهت في مرتبة اسم ما ، فقد رويت من ذلك الشرب . ولهذا [الاصل : فلهذا والتصحيح من نسختي برلين وفيينا] انتقل [الاصل : ان انتقل والتصحيح من نسختي برلين وفيينا] الى مرتبة اسم آخر ، فكان [الاصل : فكان ، مخطوط برلين : كان والتصحيح في نسخة فيينا] الانتقال في مراتب الاسماء . وهذا توحيد الاسماء من كونها تدل على امر زايد . - وقوله : «نصبت مرجع القرى» . - قال رضي الله عنه : فالذي عند الاكرين ان

مُكرِّماً بما ظهر عليه من آثار الكليات الغائية. « فسلمنا عليه وسألنا ا عنه » بلسان التعارف الاصلي . سؤال ب العارف به . « فقيل لنا » من طريق السر : « هو يوسف بن الحسين^{٧١٧} . وكنت قسدا سمعت به . لباحثات اليه وقليلته » تعقيب المتحايين . -

(٣٩١) والتعقيب انما يعطي شرباً خاصاً بضرب من المحبة واللذة . عند امتزاج ربيقيهما ؛ وذوقاً خاصاً وعلماً بما بينهما من الاتحاد المعنوي والاتصال الصوري . لا سيما عند امتزاج نفسيهما حالة التعانق والتعقيب ، وامتداد كل من النفسين جزئياً بحكم الامتزاج ، وانتهاء كل منهما من باطن قلب كل من المتحايين الى باطن قلب الآخر . بل من عندية المقلَّب

المراج اليه وه ، اي هو عين البداية وهو عين النهاية . واما (المراج) « فيه » ، فا كان عندهم (منه خبر ا) ر (المراج) « فيه » هو المروج ال الحق في الحق بالحق . فهو عين السلم ، لكونه البداية والغاية والسفر . فهو « الكل » . ولما كان الترتي هو الاصل ، كان مسموياً في الترتي « فيه » : من البداية الى النهاية . فلو كانوا عرفوا « فيه » ما سلكوا ، لكنهم كانوا يظفرون به من اول قدم ! لكن ، لما رأوا « بداية » و « غاية » . حينئذ سلكوا الفراغ الوضو عندهم . وليس هو شأن الاكابر . فانهم يحشون شيئاً آخر ، وهو « فيه » . وكان الاصل الحق انما هو « فيه » . وما على ذلك فهو نسب واضافات . فبين « اليه » و « منه » « فيه » . ولا يبرج « فيه » إلا « به » . « هو » الذي خرج : فكانه مرج بنفسه من نفسه الى نفسه . وانت المقصود بالفايدة على كل الزميمة . وانت لا تتفقد ، لكونه - تعالى ! - لا يتفقد ، وهو مجال [الاصل : مجال ، والتصحيح في نسختي برلين وفيينا] فايدتك . وقد جعلت الفايدة ، لكن ، بعد ان لم تكن [الاصل : يكن والتصحيح من نسختي برلين وفيينا] . وانظر الى قول العارف

« فكان بلا كون لائك كنه »

« ولقد كاد العبد ان يضحك . لكن وجود عينه لا يحتمل انكاره ، لائك وجدت شيئاً لم يكن عندك ، وزيديك متناك [الاصل : متناك وكذا نسختا برلين وفيينا] . فذلك الذي يجد الزيد هو العبد ؛ فهو يحصل المزيد من كونه شيئاً للحاصل : لا انه يحصل بل الحق المحصل والحاصل والمحمول . وليس لميتك حينئذ « أين » ولا « كون » : « هو » ، لا « أنت » . - وافه بفرا الحق ! » (خطوط الفائح ورقة ٢٣ب-٢٤) . -

(٧١٧) ابو يعقوب الرزقي ، « شيخ الري والجبال في وقته . كان اسود في طريقتة : في اسقاط الماء وترك التصنع واستمال الاخلاص . حسب ذا الذين المصري وابا تراب ورافق ابا سعيد الخراز في بعض اسفاره » توفي عام ٣٠٤ للهجرة . انظر ترجمته في طبقات الصوفية لسلمي ١٨٥-١٩١ وطبقات الشمراني ١٠٥/١ وتاريخ بغداد ٣١٤/١٤-٣١٩ وشذرات الذهب ٢٥/٢ والرسالة القشيرية ٢٩ والحلية ٢٤٨-٢٤٩ وصفة الصفة ٨٤/١ والباية والنهاية ١٢٦/١١ . -

الى عندية المُكَلَّب . فافهم ! وقد تورث هذه الوصلة ، القاضية بالشرب والنزوق رباً يستعقب سكناً ما وصلوا . ولذلك قال ، قدس سره :
« وكان عطشاً للتوحيد » اي لم يبلغ في مشرب التوحيد غاية تطبه
 الري ؛ **« فروي »** بما ارتشف حالة التمانق والتقييل مما حَمَلَ نَفْسَهُ
 - قدس سره - ! من عندية مُكَلَّبِهِ الى باطن قلب يوسف بن الحسين .
 واتصل ذوقه بعندية مُكَلَّبِهِ . واعطى العلم ذوقاً بكال الاتحاد بين الباطنين .
 ثم ظهر بسر الاتحاد ما في باطن قلبه - قدس سره - في باطن قلب الآخر .
 حتى رَوَى ؛ فانه سكن بوجودان المطلوب حالتاً ، [٢٧٢هـ] فازال بَرْدُ
 القوز به حرارة الفقد ولوعته . فزال العطش . ولذلك قال ، قدس سره :
« - فقلت له : أقبلك أخري (٣٦٢) - »

« - قال : رويت ! » قال :

« - فقلت له ت : واين قولك « لا يروي طالب التوحيد الا بالحق (٣٧١٨) »
 والحق لا نهاية له ، فلا يعطي توحيدَه الرى . وكيف لا يعطي الري :
« وقد يروي الدين بما يسقيه من هو اعلى منه » - فالري : ممن لا
 نهاية لقيضه ، أبلى وأجلد . - انتهت صورة الاعتراض . وقد استأنف -
 قدس سره ! يقول :

« ولا ري » في التوحيد . الثاني : الاحدي **« لأحدت فاعلم ! »**
 فان الري إنما يكون مسبقاً بالنزوق ، ولا ذوق لأحد في التوحيد الثاني :
« فان توحيده اياه توحيده » . اللهم ؛ إلا في التوحيد الاسمائي ، من حيث
 دلالة الاسم على المعنى الزائد على الذات . فان ذوق الفائز بتوحيد المعنى ،
 الزائد عليها ، اذا انتهى روى . ولهذا ينتقل . في سيره في الله ، من اسم
 الى اسم ومن تجل الى تجل .

(٣٦٣) « فتنبه يوسف » بن الحسين لتحقيق ما هو الأمر عليه في
 التوحيد . بما ألقى اليه . فلما ذاق طعم مشروبه **« وهما إلي »** يقال : هفا
 الطائر يبحاجه ، اذا خفق وطار ؛ **« فاحضنته »** حتى استوى معي مواجهة ؛
« فنصبت له معراج الترقى فيه ج » اي في الحق الذي هو عين البداية ؛

(٧١٨) المنقول من يوسف بن الحسين : « من وقع في بحر التوحيد فانه لا يزداد الا
 حشاً على مر الأوقات عليه ولا يروى ابداً لانه طمأ حقيقة لا يسكن الا بالحق » [انظر جنوة
 الاصله رقة ١٢٨] . -

ت - W - - د لاحد PKW - - ج - K - -

وعَيْنُ السَّفَرِ ، و(عَيْنُ) النِّهَايَةِ . فَالْعُرُوجُ ، مِنْ هَذِهِ الْحَيَثِيَّةِ ، (هُوَ عُرُوجُ) إِلَى الْحَقِّ مِنَ الْحَقِّ فِي الْحَقِّ بِالْحَقِّ ! - فَالْعُرُوجُ «فِيهِ» هُوَ «الَّذِي لَا يَعْرِفُهُ كُلُّ عَارِفٍ» بَلْ هُوَ شَأْنُ الْمَحْبُوبِ الْمَحْمُولِ ، مِنْ أَوَّلِ قَدَمِهِ ، إِلَى مَحَلِّ ظَفَرِهِ بِالْمَقْصُودِ ، الَّذِي هُوَ الْغَايَةُ الْقَصْوَى . فَالْحَقُّ عَرَجٌ بِنَفْسِهِ فِي نَفْسِهِ إِلَى نَفْسِهِ . وَالْمَحْبُوبُ ، مَقْصُودٌ بِالْفَائِدَةِ ، فَائِزٌ بِهَا مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ ؛ غَيْرُ مَقِيدٍ بِوَجْهِهَا مِنْهَا : أَيُّ بَغْيِهِ ، وَمَنْعِهِ ، وَإِلَيْهِ . (شَأْنُهُ فِي ذَلِكَ ،) كَالْحَقِّ الْمَطْلُوقِ ، الَّذِي هُوَ حَامِلُهُ وَقَاصِدُهُ بِقَوَائِدِ هَذِهِ التَّجَوُّهِ . فَافْهَمْ !

«وَالْمَعْرَاجُ حَالِيهِ وَمَنْعُهُ ، حَظُّهُمْ لَا غَيْرَ» أَيِ حِظِّ غَيْرِ الْمَحْبُوبِ ، فَلَا حِظَّ لَهُمْ مِنَ الْمَعْرَاجِ «فِيهِ» . وَلَمَّا كَانَ ، قُدْسُ سِرِّهِ ! مِنْ أَسَاطِينِ الْمَحْبُوبِينَ ، الْمَقْصُودِينَ بِالْفَائِدَةِ فِي بَدَايَتِهِمْ وَسَقَرَتِهِمْ وَنَهَايَتِهِمْ ، قَالَ :

(٣٦٤) «وَأَمَّا نَحْنُ ، وَمَنْ شَاهَدَ مَا شَاهَدْنَا خ - فَعَارِجُنَا ثَلَاثَةٌ د : إِلَيْهِ وَمَنْعُهُ وَلِيهِ . ثُمَّ تَرْجِعُ د = الثَّلَاثُ - «عِنْدَنَا وَاحِدًا : وَهُوَ فِيهِ . فَإِنَّ «إِلَيْهِ فِيهِ» ، وَمِنْهُ «فِيهِ» . لَعَيْنُ «إِلَيْهِ وَمِنْهُ : «فِيهِ» : فَمَا لَمْ «الَا فِيهِ» وَلَا يَعْزُجُ «فِيهِ» إِلَّا بِهِ . فَهَوَّزَ السَّائِرَ مِنْهُ ، بِهِ ، فِيهِ ، إِلَيْهِ - «لَا أَنْتَ» .

فَإِنَّكَ إِذَا ذَاكَ كُنْتَ «بَلَا كُونَ لَانَكَ كُنْتَهُ» . وَفِي هَذَا الْمَقَامِ ، يَكَادُ أَنْ يَضِيعَ عَيْنُ الْعَبْدِ فَلَا يَوْجِدُ لَهُ أَثَرَ . فَلَا يُبَيِّنُهُ أُذُنُ الْإِلَهِ وَجَدَانَهُ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ . فَالْعَبْدُ ، وَاجِدُهُ ؛ وَالْحَقُّ ، مُحَصِّلُهُ : مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ عَيْنُ الْحَاصِلِ وَالْمَحْصُولِ لَهُ . فَافْهَمْ الْإِشَارَةَ ! -

«فَتَحَقَّقْ هَذَا التَّجَلِّيَّ» وَنَتَائِجُهُ ، [f. 72b] «يَا سَامِعُ الْخُطَابِ !»

ح المعراج H. - خ مشاهدنا K. - د لك P ، ولا W ، ثلاث K. -
د ترجع KH ، مرجع W ، ترجع P. - ر فلهلا H. -

(شرح) ^{٧١٩} تجل ١ من تجليات المعرفة

LXIN

(٣٦٥) مقتضى حال الوجود ، طلب نفسه وجعلاتها في كل شيء ، بـ
بحسب حقيقته ومرتبته وحكمه . فليس في الكون حركة وسكون وعين وجزؤ
وكل - الا وحقيقته تطلب الحق ، الذي هو عين الوجود ، بحسبها . فالرأس
يطلبه من حيثية القوقية ، التي تنتهي غاياتها : ﴿ وهو القاهر فوق عباده ^{٧٢٠} ﴾
والرجل يطلبه في منتهى افق تحتيته ، المقول فيها : ﴿ لو دليتم بجبل لهبط
على ^{٧٢١} الله . ﴾ والقلب يطلبه من حاق كل بينونة ، وهذا الطلب ،
إما من وسطيتها فقط ، او من حيثية اشرافها على الاطراف ، او من حيثية
المجموع . فالأول ، هو المقول عليه : ﴿ وفي انفسكم افلا تبصرون ^{٧٢٢} ﴾ .
والثاني ، هو المقول عليه : ﴿ لا تكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم ^{٧٢٣} ﴾ .

(٧١٩) أملاء ابن سديكين . هـ من ذلك تجل [الاصل : تجل] من تجليات المعرفة .
قال شيشنا وإمانتا ، رضي الله - تعالى - عنه : « رأيت ابن عطاء
..... فصل في ميزاني وأثر لى وانصرفت » . - قال جامه : سمعت الشيخ يقول
في أثناء شرحه هذا التجلي ما هذا معناه : كل أحد يطلب الحق من حيث حقيقته . فالرأس
يطلب القوقية والرجل تطلب التحتية ، لأنها في حقتها انها . وليس في العالم حركة الا وهي
طالبة الحق . فلما ساخت رجل جل ابن عطاء ، قال ابن عطاء : جل الله ! لكونه لمع القاهر
فوق عباده ، وزره الحق ان يطلب من اسفل . فقال الجلس : جل الله ! اي جل من اجلاك .
لاني طلبت الحق من حيث حقيقي ، وأفق رجلي هو التحت . وانت عارف ، فينبغي [f. 24b]
لك ان تعرف مراتب الطلب ، ولا تنكر ولا تحيد من لا يقبل مراتب الحد . بل سلم لكل أحد
طلبه من سائر الطوائف وسائر الطالين . فتخرج بذلك من الحد . فلم يا ابن عطاء لكل
طالب صورة طلبه كما سلم لك . اي كما سلم لك ارواح المازنيين بالقطرة ، وبم ارواح
النباتات والحيوانات واوراق المحققين . واما لعل الفكر ، فلا : فانهم يدعون الى وجه خاص
من حيث قيدا عليهم بعلامة مخصوصة . فهم لا يدعون الا منها . فهم لا يسلمون [لا لمن
واقفهم . فاعلم !] [خطوط الناتج ١٢٤-٢٤٤] . -

(٧٢٠) سورة ١٨/٦ ، ٦١ . -

(٧٢١) حديث مروى عن أبي هريرة وأبي ذر ذكره ابن تيمية بهذا النص « لو اهل
اسدكم بجبل لبط على الله » . ويحقق شيخ الاسلام بان هذا الحديث رواه الترمذي من طريقين
الأولهما منها منقطع من طريق أبي هريرة والآخر مرفوع من طريق أبي ذر [انظر رسالة عرض
الرحمن ٢٤] . -

(٧٢٢) سورة ٢١/٥١ . -

(٧٢٣) سورة ٦١/٥ . -

١ تجل HK ، محل W . - ب الاصل : شي . - ث الاصل : وجزؤ . -

والثالث . هو القول عليه : **«نُسِرِهِمْ آيَاتَنَا فِي الْآفَاقِ فِي أَنْفُسِهِمْ»** (٧٢٤) .
 والبَصَرُ يطلبه في المبصرات ؛ وهو القول فيه : **«ما رأيت شيئاً إلا ورأيت الله قبله أو بعده أو معه أو فيه»** (٧٢٥) . - والسمع يطلبه في المسموعات ؛ وهو القول فيه : **«ما زلت أكرر الآية حتى سمعت من قائلها»** (٧٢٦) .
 وهذا . اذا سمع من الحق بالحق في كل شيء ب . وهو السماع المطلق . -
 والشم يطلبه في المشمومات ؛ وهو القول فيه : **«اني لأجد نَفْسَ الرحمن»** (٧٢٧)
 من قبل اليَمَن . - والدُّوق يطلبه في المذوقات . وهو القول فيه : **«مَنْ منكم مثلي ؟ أبيت عند ربي يطعمني ويسقيني»** (٧٢٨) . هذا اذا كانت مشاهدة المحبوب غذاءً وثقلاً . - واللامسة تطلبه في الملموسات ؛ وهو القول فيه : **«وجدتُ بَرْدَ أَنَامِيلِهِ»** (٧٢٩) . وهكذا طلب كل جزء من كل شيء ب . فافهم !

فلما غاص رجل جَمَلِ ابنِ عطاء . قال . حيث لمع اختصاص القاهر بالقوية على العباد : جَلَّ اللهُ ! وَتَرَهُ (ابنُ عطاء) ان يطلبه من

(٧٢٤) سورة ٤١ / ٥٣ . -

(٧٢٥) هذا النص وفيه واسطه عروبي عن كثير من الصوفية ؛ عن أبي يزيد البسطامي وعن عامر بن عبد الله وغيرهما [انظر جنة الاصطلاح . ورقة ١١٦] وينسب ابن عربي في كتابه «الاعلام» بأشادات أهل الاعلام «أجزاء من هذه الجملة الى أبي بكر وعمر ويحيى» [انظر بهج الرواية] .

(٧٢٦) هذا القول منسوب الى الامام جعفر الصادق ، انظر عوارف المعارف [اليلب الثاني : في تخصص الصوفية بحسن الاسماع] والاحياء [المجلد الاول ، كتاب اداب تلاوة القرآن : اعمال الباطن] وانظر ما تقدم تعليق رقم ٢٤٥ . -

(٧٢٧) حديث يذكره مراداً ابن عربي في كتبه وهو من لمس نظريته في الخلق ، انظر الفتوحات ٢٦٦/١ وما بعدها ؛ ٣٩٠/٢ وما بعدها . - والحديث لمخرجه الامام احمد في مسنده عن أبي هريرة بهذه الرواية : «واجب نفس ربكم من قبل اليمن» ورجاله ثقات [انظر الفتي من حمل الاسفار العراقي على حاشى الاحياء ١٠٤/١ تعليق رقم ٢ .

(٧٢٨) حديث مذكور في تيجيوري (فتح الباري ١٨٠/٤) ومسلم ١/ حديث رقم ٣٠٤٢ وسند ابن حنبل ٢٥٧/٢ وسنن الشافعي ٦٠ . (نص الحديث تحت : «اني لست كهيئتكم» : اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني» . -

(٧٢٩) مع جزء من حديث الاسراء والمعراج : ... ثم خرج به الى السماء . حتى دنا من ربه فندل فكان قاب قوسين او أدنى ... وان الله عز وجل : «وضع يده بين كتفيه فوجد بردها بين يديه فلم علم الأولين والآخرين ...» [انظر كتاب الشرح والابانه من ٦٠] . -

ث الاصل : قداء .

جهة السفلى فَتَهَمَهُ الحق ؛ على لسان جمعه . حيث نطق فقال :
جلَّ الله ! (أي) عن إجلالك وتخصيصك إياه بجهة دون جهة ؛ فإني
طلبتك من حيث حقيقتي ؛ وأنت رجلي هو تحت ؛ وكل شيء لا
يطلبه إلا كما تقتضي حقيقته . -

(٣٦٦) قال - قدس سره ! :

« رأيت ابن عطاء ح في هذا التجلي . فقلت له : يا ابن عطاء ح ،
أنخ غاصد » يقال : غاصت ذواته في الأرض حتى غابت ، أي
ساخت . وحرارة الاستفهام للتبكيك . -

« رجل جمَّل ز فأجللت الله قد أجَّلته معك الجمَّل . فأين إجلالك ؟
بماذا تميزت عن جمالك ؟ » فإنَّ خصصت إجلالك بنسبة فهو القاهر
فوق عباده (٣٣١) - فخصَّصَ الجمَّل إجلاله بنسبة « لو دلَّيتُ بمجل
لوقع (٣٣١) [٢٧٩] على الله » . حيث طلب رجَّله في غوصه س أفغماً إليه
متباه . ولهذا قال :

« هل كان الرجل من الجمَّل يطلب س ، في غوصه في سوي
ربِّه ؟ » كيف يتعدى شيء س في طلبه من أفق ، هو مقامه المعلوم
المقدَّر له . على وفق اقتضائه الذاتي ؟ ألا ترى كيف قالت الملائكة :
« وما منا إلا له مقام معلوم » (٣٣١) وكيف قال جبريل : « لو دونت

(٧٢٠) أحد بن عطاء بن أحمد الروذباري ابن أخت أبي علي الروذباري ، شيخ الشام
في وقته مات بصور في ذي الحجة سنة ٣٦٩ . انظر ترجمته في طبقات السلي ٩٧-١٠٠ .
ونائج الإنكار القسمية ١٩-١٩/٢ والكمال ٥٢٢/٨ والبداهة والنهاية ٢٩٦/١١ وتاريخ
بلداد ٣٣٦/٤ ومسمي البلدان ١٨٣١/٢ ٥٥٥/٤ والرسالة القشيرية ٣٩ وطبقات الشراfi
١٤٥/١ وشذرات الذهب ٦٨/٣ . -

(٧٢١) يردد ابن عربي هذه النسخة مراراً في فتوحاته ولتأسيات تختلف عن موضوع هذا
الفصل . انظر الفتوحات ٤٤٨٩/٣ ١٨٩/٤ .

(٧٢٢) آية رقم ١٨ ، ٦١ من سورة رقم ٦ . -

(٧٢٣) انظر ما تقدم تعليق رقم ٧٢١ .

(٧٢٤) سورة رقم ٣٧ آية رقم ١٦٤ . -

ج رأس W ، رأيت PK . - ج عطا KW . - خ أن W ، أن H . -
ذ غاص P . - ذ الأصل : غاست . - و الأصل : ترواه . - ز حلك HK . -
س الأصل : غوصه . - س تطلب H . - س الأصل : غوصه . - ص الأصل : غوصه . -

أُغْلِمَ - لاحتَرَقَت ٧٣٥ هـ. ٤. نعم ليس للحقيقة الإنسانية ، بما حازت في وسطيتها من كل شيء ص. ٤. أن تنحصر في أفق وتقف مع قيد وحال ومقام. بل لها السراح والاطلاق. عند انتهائها من إلى مقامها المطلق ، في حضرة الجمع والوجود. فلها ، اذ ذاك ، «الإمعية» ٧٣٦ في سعة عُموم «المعية» !

(٣٦٧) - قال ابن عطاء ح : لذلك « اي لطلب رجل الجمل ، في افقه . ربه - قلت : جمل الله ا - قلت له : فان الجمل اعرف منك بالله ، فانه اجله من إجلالك » حيث حصرت الحق (- تعالى ! -) في الفوقية واخليت التحت منه ، وقلت بالحد من حيث لا تشعر. وهو - تعالى ا - مع بقاءه ط ، في تنزهه وتقدمه ، مع كل شيء ص لا بمقارنة. ولذلك « كما يطلبه الرأس ط في الفوق ، يطلبه الرجل في التحت » وهو منزه ان ينحصر في جهة ، مع ظهوره وتجليه فيها وبها . « لما تعدى الرجل ما تعطيه حقيقته » في سيره الى جهة تحاذيه .

« يا ابن عطاء ! ح ما هذا » الحصر والتقييد « منك بجمل » وأنت ممن عرف اطلاق الحق في تقيده بالفوقية ، بنسبة : « وهو القاهر فوق عباده » ٧٣٧ .

(٣٦٨) « يقول إمامنا » ومولانا فيها يتعين لنا من الشبهة المضلة ، « رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ! : « لو دليهم بجمل - لبطع ع على الله » ٧٣٨ . فكان الجمل » في عدم قوله بالحصر والتقييد في جهنة من الجهات ، - « أعرف بالله منك » حيث عرف مراتب طلب الطالبين وتفاوت استعداداتهم . « هكلا سلمت لكل طالب ربه صورة طلبه » المختصة به . « كما سلم كل طالب لك » صورة طلبك . والمراد من قوله : « كل طالب » .

(٧٣٥) جزء من حديث المراج ، انظر دائرة المعارف الاسلامية (مجلد ٢ / ٧٤ - ٧٧ -
النص الفرنسي والصادر الممثلة للملحة بليل المقالة) . -

(٧٣٦) انظر ما يخص هذه الكلمة آخر تجل « الولاية » وتعليق رقم ٥٠٨ . -

(٧٣٧) سورة ٦ / ٢١٨ - ٦١ . -

(٧٣٨) انظر ما تقدم تعليق رقم ٧٢١ . -

من الاصل : انتهاما . - ط الاصل : بقاء . - ط الرأس HKW ، الرأس P . -
ع لبق HW . -

كل روح من الارواح العارفة بالفطرة : كأرواح النباتات والحيوانات والمحققين . وليس من شأن غ اهل الفكر التسليم الا في حق من وافقهم في طلبهم ومقاصدهم . فان طلبهم ومقاصدهم مقيدة ، بوجه خاص .

« تَبَّ اِلى الله يا ابن عطاء ! ح » عَمَّا انت عليه وَاَقْتَدَ ، في شهود اطلاق الحق ونزله عن الجهة مع تجليه فيها وبها ، بِمَمْلَك : « فَانَّ الْجَمَلُ فِ اسْتَاذِلْكَ » وحاملك الى التحقيق . -

« - فقال » ابن عطاء ح : « الإِثَالَة ، الإِثَالَة ! » عَمَّا كُنْتُ عليه . (٣٦٩) « - فقلت له : » [f.73b] مجرد الإِثَالَة لا يعطيك التحقيق في الحق ، « ارفع الهمة » تنل ما فاتك عنك .

« - فقال : مضى زمان رفع الهمم » بانتقالي من نشأة ك الاجتهاد والكسب . -

« - قلت له : اللهم ، رفع بالزمان وبغير زمان . زالك الزمان » في حقه بتجردك عن المواد الحسية وانتقالك الى الحظائر القدسية ؛ « فلا زمان » بقيدك الآن . « ارفع الهمة في لا زمان » بَعَيْنُكَ عَلَى الشُّهُود ، السانح لك من مخائل التجريد . « تَنَلُّ مَا نَبْهَتُكَ عَلَيْهِ » في الحق والتحقيق فيه . « فالتري ل ، داللم م ابدًا » والانسان لا غاية له في طلبه .

« ففتح ابن عطاء ح » لوجدان ما لم يكن عنده في الآجل ؛ وفهم من ذلك كيفية الترفي فيه . « وقال : بورك ليك من أستاذ ! ثم فتح هذا ن » اي باب الترفي المشار اليه . « فترقي ، فشاهد » ما لم يكن يشهد . « فحصل في ميزاني » حيث صار حسنة من حسناتي في تحقيق الحق والترفي الى اعز المنال .

« وأقر لي » وجملي وجهة ارادته واقتدائه د ، « وانصرفت » .

غ الاصل شان . - ف جك H . - د قلت K . - ك الاصل : نساء . -
ل بالترقي K . - م داما K . - ن خ الباب KHW . - « فاقتر HK ، جائر
W ، فاقتر P . - و الاصل : واقده . -

(شرح) ٣٩١ تجلي النور الأحمر

LXX

(٣٧٠) ذَكَرَ - قُدَّسَ صِرَّةً ! - في بعض أماليه : « ان النور الشمعاني هو النور الذي لا يَدْرُكُ وَيُدْرَكُ به »^{٧٤١}. فكأنه اراد به النور الذاتي ، المقول عليه : « نور أنى أَرَاهُ »^{٧٤١} . - وهو ، من حيث انعكاس اشراقه في سواد الغيب الأحمر ، انما يظهر في وسع الخيال المطلق ، لذي الشهود ، بلون الحمرة ، المتولدة من الألوان المختلطة .

(٧٣٩) املاء ابن سوكين . « وين تجلي النور الأحمر ، وهذا نصه . » سریت في النور الأحمر فكرته وانصرفت . - قال جامه : سمعت شيخي يقول ، في أثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . النور الشمعاني يدرك به ، ولا يدرك هو في ذاته . واما غير (النور) الشمعاني فانه يدرك في ذاته ، ويدرك به . واصول الالوان البياض والسواد . واما بقية الالوان ، فتولدة من اجزاء مخصوصة تركب من هذين اللونين ؛ ثم كذلك تولد كما يدرك منها اللون آخر . - واما كونه آخر ، فان الحمرة تولد شهوة التكلم . والتكلم لغة تستغرق الطبيعة . فلما كان هذه الصفة ، كان [الاصل : وكان] هذا التجلي العقل له من اللغة ما يستغرق وجود العبد . فلهذا كنى عنه بالحمرة ، في المحلوة ، لتناسبها [الاصل : لتناسبها ، والتصحيح ثابت في خطوطي برلين وروينا] . وصاحب هذا المشهد لا يتصور ان يخبر الا عن عين واحدة ، لئلا من سوى ما اثناء . والطيف الانسانية لها آلة روحانية تدرك بها الاحور المفعولة وهي العقل ؛ ولها آلة حسية تدرك بها المحسوسات . - ولما اجتمعت بالحواس ، رجع الله ! تكلمنا باللوات ، مجردة من مدركات الآلات التي كانت تقيدها [الاصل : تقيدها] . فانا زلنا في تلك الحالة ، حتى رأينا علياً - رضي الله عنه ! - ماراً في ذلك النور فسكت . فقلت : « هو » : « هذا » ؟ فقال : « هو » : « هذا » ! اي : « إن كان مطلوبك « العين » ، فها هي . فقال : صحيح هي « العين » وما هي « العين » ! كما انك انت ، وما « هو » انت . اي : انت انت ، من حيث شخصيتك ؛ وما انت انت ، من حيث حقيقتك . وهذا ما لا يتقال في باب العقول . لان الاسرين ، ثم ، امر واحد من كل وجه . واما ههنا [الاصل : هاهنا] ، فان عالم التركيب يتفتحي وبعها مخالفاً ولا بد : فيحصل التناسب والتناكر من وجهين [c. 25a] مختلفين [الاصل : فيحصل تناسب من وجهه ويحصل التناكر من وجهين مختلفين] . كقوليه - تعالى ! « وما ريت اذ ربيت ولكن الله دى » . - قلت : ثم عند ؟ اي : ثم غيره - قال : لا . قلت : عين واحدة ؟ - قال : عين واحدة . - قوله : « انت اخي » اي : ترجع الى عين واحدة ، شرب كل منا منها ؛ فكانت امنا [الاصل : امه] واحدة ؛ فكانت لذلك اخوة ! « [خطوط الفاتح ورقة ٢٤ب-١٢٥] . -

(٧٤٠) هو في املاء ابن سوكين المتقدم وفي الفتوحات ، جاء تعريف النور : « ان النور يدرك ويدرك به والظلمة تدرك ولا يدرك بها . وقد يعظم النور بحيث ان يدرك ولا يدرك به ، ويلطف بحيث ان لا يدرك ويدرك به » (فتوحات ٢٧٤/٣) .

(٧٤١) الحديث يكامله في الفتوحات : « سئل - صلى الله عليه وسلم ! - هل رأيته ريك ؟ - فقال : نور انى اراه » (فتوحات ٢٧٤/٣) .

فحالتلذ برى روية ا مثالية . وهكذا اذا انعكس لآلاء الروح في سواد الطبيعة ، المزاجية ، الجمبة . ولذلك لون الاحمر إنما يثير الشهوة الخاملة الطبيعية بالخاصة .

وحكم هذا النور الاحمر الشعشعاني ، في قلب الاعيان المدعومة الامكانية موجودة ، كالكبريت الأحمر : في قلب الاجساد الغلسية المعدنية ، القابلة للعلاج والكيال ، ذهباً خالصاً لا بطرات عليه الفساد . (٣٧١) وهذا النور ، حيث تلاقي بقرته الفاعلة قابلية الطبيعة الامكانية ، في مرتبة وسطية ، تبيكت فيها الشجرة الكلية ، الناطقة ، الوحيدة . ثم نشأ ، ث من اصلها الوسطي ، فزعان فارعان ، وهما توأما بطن واحد ، أحدهما ، الحقيقة العلوية ، الظاهرة بكل ما حاز بطنها بدءاً ، ج والآخر ، الحقيقة الختمية الخاصة ، الظاهرة بكل ما حاز بطنها ختماً . -

فقامت الحقيقة العلوية بمجامع المعاني في قلب الحروف ، من حيثية أبوة اصلها الكريم . فورثت منه ولاية العلم الاحاطي الوسطي ، بدلالة الاسماء على الارواح والصور [٤. 74٥] والمعاني . ولذلك قامت الحقيقة العلوية ، في الولاية السيادة كآدم - عليه السلام - ! في النبوة العامة . وقامت الحقيقة الختمية الخاصة ، من حيثية أمومة القابلية ، المختصة بالاصل الكريم . فورثت منه العلم الوسطي ، المحيط بمخصوصيات المعاني والارواح ، من حيثية طلبها الحروف والصور ، الوافية لبياتها وظهورها . فافهم ! فانك اذا فهمت هذه النكت الشريفة - عرفت سر مرور علي - رضى الله عنه ! - في هذا النور . وعرفت وجه الاخوة بينه وبين المحقق ، الذي قال :

(٣٧٢) «سريت ح في النور الاحمر الشعشعاني خ ؛ وفي مصحبي ابراهيم انطواص»^{٧٢٢} لاشتراك بينهما في مشهد واحد اذذاك . -

(٧٢٢) « هو ابراهيم بن احمد بن اسماعيل . كنيته ابراهيم . كان احد من سلك طريق التوكل وكان اوسط المشايخ في وقته . هو من اقران الجنيد والنوري . له في السياسات والرياضات مقامات ... مات في جامع الري سنة ٢٩١ هـ (طبقات الصوفية السلي ٢٨٤-٢٩٠) وانظر

- | | | |
|--------------------|-----------------------|----------------------|
| ا الاصل : رويه . - | ب الاصل : لآلاء . - | ت الاصل : يطراه . - |
| ث الاصل : تشاء . - | ج الاصل : بناء . - | ح مرسب W ، سرت P . - |
| خ السماي W . - | غ الاصل : ا مصلاه . - | |

«فتأخرنا الحديث لها يلقى بهذا التجلي وما تعطيه حقيقته» في كونه
لا يدرك من حبيبة نوريته، ويدرك به ما سواه من الحقائق الالهية
والامكانية؛ ومن حبيبة حرته في المشهد المثالي؛ ومن حبيبة كونه يعطي
استغراق وجود المشاهد فيه بالكلية، عن لذة مفرطة: كاستغراق كلبة
النفوس في شهوة النكاح؛ ومن حبيبة اقتضائه غ الأخبار عن عين واحدة؛
مع اثبات الغيرية معها من وجوه؛ - ومن حبيبة اقتضائه التنازع أب
الحديث، لا باستعمال آلات النطق، على الحكم المهود، بل بالتخاطب
للذاتي، المحرود عن آلات النطق، كما هو حظ الذوق لا حظ العقل^{٧٤٣} -

(٣٧٣) قال: ولما زلنا على تلك الحالة المقتضية للتخاطب الذاتي، - «واذا بعلي بن ابي^{٧٤١} طالب، رضي الله عنه! غاراً في هذا النور، مصرعاً» - اذ من شأنه في الوراثة السبادية بهذا النور، شهود كل شيء في عين واحدة، بل شهود كل شيء، في كل عين. ولذلك اثبت ونفى، حيث قال: هو هذا، وما هو هذا. كما قال - تعالى! -: ﴿وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ^{٧٤٢}﴾. ولذلك قال، قدس سره:

« فسكنه ذ. فالتفت اليّ . فقلت له : هو هذا » سأي هو العين المطلوبة الوحداية ، الناصعة من شوب السوي ١ . -

١- فقال : هو هذا ؛ وما هو هذا ؟ = أي إن كان مطلوبك
العين الواحداني - فما هي . وإن كان مطلوبك شهود كل شيء فيها -
فأما هي هي . بل هي ، من هذه الحينية ، كل شيء في كل شيء .

٣٣١ نتائج الافكار القديمة ١٧٥/١ وطبقات النأوى ١٨٨-١٨٤/١ وطبقات الشمري ١١٥-١١٣/١ وصفة الصلوة ٨٠/٤-٨٤

(٧٤٣) هنا يوصي^١ الشارح الى ما ذكره ابن سويكين في املاؤه عن ابن حربي المتقدم .

٢٩٢) رسول علي، رضي الله عنه! انظر دائرة المعارف الاسلامية المجلد الاول ص ٢٩٢-٢٩٧ (الطبعة الفرنسية الجديدة) وانظر أيضاً منتخب الإمام أحمد، لابن الجوزي ١٦١-١٦٢ وكتاب الجامع ٧٩-١٠٢، ١٢٢-١٣٣ وكتاب السنة ١٨٦-٢٠٥ والمضد ٢٨٨-٢٩٤، ٣٢٦-٣٣١ وطبقات الخلفاء ١/٢٤٥، ٣٩-٤١.

(٧١٥) سورة ٨ / ١٧ -

و الحال KH - ذ الاصل : سانه - و الاصل : ثي - ز فاسكه H -
س + H ؟ -

— « كما أنا » — بشخصيتي « أنا » ، وبحقيقتي « ما » أنا . وأنت «

— بشخصيتك « أنت » ، وبحقيقتك « ما » أنت . »

« — قلتُ . فَنَمَّ ، هُذَّ ؟ »

« — قال : لا . »

« — قلتُ — فالعين في واحدة » مع ورود النفي والاثبات عليها . —

« — قال : نعم ! »

« — قلتُ : عَجَب ! »

« — قال : هو عين العجب ! » وهذا جواب يَحُلُّ بمعرض المعنى

« لمن كان له قلب » . قال ، رضي الله ! [f. 74b] له — قد تم سره :

« فلما عندك ؟ »

(٣٧٤) « — قلتُ : ما عندي » عند « فان « العندبة » نسبة معقولة ،

لا تحقق لها إلا بي . و « أنا » ، لا « أنا » . فلا تحقق لي في الحقيقة :

اذ لي الحكم في الوجود ، لا العين . —

« — أنا » ، عين العندس « اذ لا تحقق له ايضاً في نفسه . والعندم

المضاف ، نوع واحد . —

ثم « — قال » عليّ ، — رضي الله عنه ! فتمن ، على هذا ، توأماً

بطن واحد ، وشربنا من ثدي واحد .

« فأنت أخي ! »

« — قلتُ : نعم ! »

« فلوأخيته »

حيث وجدت امر الولاية الاختصاصية السيادية مفتتحاً بحكم الاستيعاب

به ونختماً بي . —

(٣٧٥) ثم « قلتُ » له ، رضي الله عنه : « ابن ابو بكر ؟ — قال :

« أمام » وهو محل تمحض النور المطلق عن ملاقات الكون ورسومه وقيوده

وأثاره . فالأمام ، لليباض ؛ والخلف ، للسواد ؛ والحرمة ، للنجم . فافهم !

« — قلتُ : اريد اللحاق به حتى اسأله عن هذا الأمر . »

في العين H . — في العين HK . — في استه W ، استه P ، استه K . —

« كما سألتك » ط تَأْدَبْ ، قدس سره ! واستأذن عند روم الانتقال الى محبة كامل آخر . كما هو دأب المسترشد ، المتيقظ ، الموفق . -
 « - قال : انظروا في النور الأبيض »

اشار الى تمحيض اطلاق النور عن قيود القوابل وصبغها . ولذلك وصفه بالبياض فانه لون مطلق ، من شأنه ان يقبل الالوان كلها . والسراد لون مطلق ، من شأنه ان لا يقبل شيئاً منها . - ثم اتبع بقوله :
 « عَمِلْتَ سرادق الغيب » تحقيقاً لتمحيض النور ، المشار اليه . فان سرادقه عالم التقييد ، ويبدئه غ من عالم العقل الأول الى انهي غاية عالم الطبيعة . فالنور ، من حيثية انفصاله وعدم تقيده به ، وراءه . فافهم ! - ثم قال ، قدس سره :

« - فتركه » في ذلك المشهد الاقدس ، - « وانصرفت » الى مواقع اللبس ! -

ط سائلك W ، سائلك P . - ط الاصل : شأنه . - ع الاصل : شاء . -
 غ الاصل : ويبدئه . -

(شرح) ٧٢١ تجلي النور الأبيض

LXXI

(٣٧٦) « دخلتُ في النور الأبيض . خُلفَ مرادق الغيب »

بتجرد ذاتي عن الزوائد اللاحقة لها ، في مراتب تطوراتها . فكنتُ

(٧٢٦) املاء ابن سديكين . « ومن تجلي النور الأبيض ، وهذا نصه . « دخلت في النور الأبيض فقد وجهته لك » . - قال جامع هذا الشرح ، لغني الله سؤال ! - به : سمعت سيدي وشيخي وأمامي ، رضي الله عنه ! . يقول في أثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . أما النور الأبيض ، فإنه لما كان البياض يقبل كل لون ، دون غيره من الألوان ، كان له الكمال . إذ هو عبارة عن حالة تشمل (شمولا كلياً) . وهو (بالنسبة إلى سائر الألوان) بمنزلة « الجلالة » في الأسماء ، وبمنزلة « الذات » مع الصفات . - وقوله : « خُلفَ مرادق الغيب » أي وراء عالم العقل والاحساس والطبيعة . فتبقى القطيعة (تمت) تدرك ذاتها بذاتها ، وتترك المراتب بذاتها ، ويتأثر للعالم المحرمة بذاتها . وهذا هو التطور الذي وراء العقل . - وقوله : « القيته على رأس الدرجة » ، أي على آخر مقام وأول مقام . وقوله : « وجهته إلى الغرب » ، أي أن الغرب معدن الأسرار ولهذا كان الصديق قليل الرواية [الأصل : الروية] ، لم يرد عنه كما ورد عن غيره من علم وسعرة ! سقى الحديث من النبي ، صل الله عليه وسلم ! لم يرد منه كثيراً ، مع كونه كان أكثر الناس مجالة له ، صل الله عليه وسلم ! فكان وجهه إلى الغرب ، لكن الشمس تقرب لتتطس الأسرار . - وقوله : « كان عليه سلة من الذهب الأبي » ، لكن الذهب أكل المماد ، فتكون [الأصل : لتكون] المناسبة سارية وتحصل [الأصل : ولتحصل] مراتب الكمال في كل حضرة ، حتى في عالم الخيال الذي أقيمت فيه هذه المادة الخطائية . - وقوله : « ضارباً بذهنه نحو الأرض » ، إشارة إلى التواضع وكونه لا يظهر عليه شيئاً [الأصل : شيئاً] . - وقوله الشيخ : « ناديت بمرتبي ليرفني » من باب المراتب الإلهية ، فيعالمني [الأصل : ليعلمني] بما تقتضيه المرتبة . ولو تعرفت إليه من حضرة أخرى ، كالإنسانية أو غيرها ، لعالمني بما تقتضيه الحضرة التي تعرفت إليه بها ، خصوصاً إذا كان العارف في مرتبة الكمالية . [حجة : « خصوصاً إذا كان ... » ساقطة في الأصل وفي مخطوط فيينا ، وهي ثابتة في مخطوط برلين] . - وقيل الشيخ : « فإذا به اعرف بي مني » ففرت بحسن الثاني ، مع معرفته [حجة : « وقيل الشيخ ... » ساقطة في الأصل وفي مخطوط فيينا ، وهي ثابتة في مخطوط برلين] . - « وفقلت له : كيف الأمر ؟ فقال : هو ذا بنظري » [الأصل : بنظرك وكذا مخطوط فيينا والتصحيح من مخطوط برلين] أي : هو عبي في هذا المقام . « فقلت : إن علياً قال كذا وكذا » ، أي أثبت ونفى . « فقال : صدق علي وصدقت أنا » في كوني أثبت ولم أنف . - وقوله : « غداً فقد وجهته لك » ، قال الشيخ : وذلك أني كنت رأيت النبي ، صل الله عليه وسلم ! [f. 23b] وقد كساني حلة الخلافة . فقلت في نفسي : لو كان الصديق حاضرًا لكان أحسن بها . فبحث [الأصل : فبحث] إلى الصديق . فقلت له (بالأمر) . فقال : امض لما أهلك . فقلت : هو لك . فقال : قد وجهته لك . أي : لو كان لي فيها حكم لكنت أحبه لك . وأما حكمه لصلب المقام ، صل الله عليه وسلم ! وصاحبه به من يثاب . فلفقت عمر ، رضي الله عنه تعالى ! فذكرت له ذلك . ففعل كما فعل أبو بكر ، رضي الله تعالى عنه ! في التسليم . ثم إن عمر ، رضي الله تعالى عنه ، الحفي بالنسب إلى النبي ، صل الله عليه وسلم ! « [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٥ - ٢٥ ب] . -

انفتق بذاتي ، واسمع وأرى واتعلل المعاني المجردة بها . وهذا هو الطور الذي وراء طور العقل . -

« فالقيت أبا بكر^(٧٤٧) الصديق » ب رضي الله عنه ! - « على رأس ت الدرجة » اثبت ، قدس سره ! . في هذا النور ، للاستعدادات الفائزة بمشاهدته ، درجات ؛ وأولها الى ان الصديق الأكبر كان في أعلاها . وأعلاها ، أولها لمن تنزل ؛ وآخرها لمن ترقى . -

« مستنداً ، فاطمراً الى الغرب » اي الى محل استنار النور المشهود . يشير الى « الهوية » المطلقة الذاتية ، التي هي مغرب شمس الانوار [f. 75e] الاسماوية وتجلياتها . -

« عليه حلة من الذهب الأبهى » ث لتسري المناسبة الكالية في سائر الاحوال والحضرات والاضواء ، المعزوة الى مقامه الكريم ، الذي أقيم له ، رضي الله عنه ! ، في الحضرة الخيالية : كالنوب السابع عليه من أكل المعادن ايضاً - « له شعاع يأخذ بالأبصار » ج ليشعر انه ، في الاصل ، من معدن لا يُدرك كُنْهه ، - « قد اكتشفه النور ، ضارباً بذنقه نحو مقعده » ليشعر بكال تواضعه لمن دونه في الرتبة ، مع ان النور لا يطلب ، في ذاته ، إلا العلو ؛ - « ساكتاً ح لا يتحرك » فانه فاز بالمطلوب الجسم في مقامه ، الذي هو مركز فلك الصديقية ؛ فلا يحيد له عنه ولا انتقال ؛ - « ولا يتكلم ، كأنه خ المبهوت » فانه ، في مقامه ، دائم الشهود ؛ والشهود انما يعطي البهت والخرس ؛ فان الكلام انما يكون من وراء حجاب ، ولا حجاب مع الشهود في مقام التجريد . - وانما قال : « كالمبهوت » ، فانه - اذ ذاك - في غاية الصحو ؛ وحاله فيه انما تطفي علم المفصل في المجلد^(٧٤٨) ؛ فلا يذهل في بهتته عن درّه . ولذلك قال ، قدس سره :

(٧٤٧) حول ابي بكر ولقب الصديق الذي است اليه ، انظر دائرة المعارف الاسلامية ١١٢-١١٤ والمصادر المبدية التي اُلحقت في ذيل المقالة (الطبعة الفرنسية) ، النشرة الثانية) وانظر ايضاً كتاب الجامع ٨٥-٨٨ والمختلص ٢٧٥-٢٧٦ ؛ ٢٨٠-٢٨٥ ؛ ٢٢٧-٢٢٨ والفتية ٨٤/١-٨٦ وانظر ايضاً : Essai sur Ibn Taimiya, par H. Laoust, pp. 207-210. (٧٤٨) علم المفصل في المجلد هو كشهد المفصل في المجلد . وهذا الاخير « هو شهود

الفالقيت H. - ب + رضي الله عنه (في اصل المتن) HK. - ث داس KW. - ث الايمي K. - ج الابصار H. - ح ساكتاً HK. - غ كانه KW ، كانه P. -

(٣٧٧) «فناديته بمرتبي ليعرفني، فإذا به أعرف بي مني بنفسي!»
فانه - قدس سره! - مما يشاهده الصديق في ذلك التفصيل كما ينبغي.
والثناء بالمرتبة - إذا كانت عليه - لا يشوبه الدهشة: كنداء شخص
ذي مكانة لكفئته ذ. - «فرجع رأسه إلي». قلت: كيف الأمر؟ -
قال: هوذا، بنظري د! «على أحوال مشهودة مني: من السكون والبهت
والخرس. فان مقتضى هذا المشهود اضمحلال الرسوم. ومحو الموهوم
فيه. -

«قلت له: ان علياً قال كذا وكذا» أي نثني والثبت. -
«قال: صدق عليّ وصدقتُ انا وصدقتُ انت» فان علياً نظر
الى وجود الخلق بالحق. وظهور الحق بالخلق: فجمع في شهوده بين
الكثرة والوحدة معاً. بلا مزاحمة. والصديق نظر الى الحق بلا خلق. وأما
قوله: «وصدقتُ أنت» فيكونه اعرف بالشيخ منه بنفسه. فعرف.
رضي الله عنه! انه قائل بالقولين. -

(٣٧٨) قال. قدس سره: «قلت: لئما الفعل؟» قال: ما قال
لك رسول الله، صلى الله عليه وسلم! «مسيراً الى ما رآه» قدس سره -
في بعض المشاهد^{١٨٧}. وذلك انه رأى النبي - صلى الله عليه - وقد
كساه حلة الخلافة. فقال في نفسه. اذذاك: لو كان الصديق حاضراً -
لكان أحق بها. ولذلك قال. قدس سره! -

«قلت: عند محاضرتي إياه. «هو مقامك! - قال: هو
مقامه، صلى الله عليه وسلم!» - والحكم لصاحب المقام بيه لمن يشاء. -
«قلتُ: قد وهبته لك. - قال: وقد زوّهتهُ سلك. - قلتُ

الوحدة في حضرة الراضية بحيث تظهر الذات الواحدة نفاذها من حيث تفصيل اعتباراتها وحفايق
تجزئتها مضالفة الى المراتب من حيث كل فرد فرد من افراد مظاهر شرونها...» (لطائف الإلهام
١٩٨).

(٨٧٤٨) انظر كتاب «مشاهد الاسرار القديمة ومطلع الانوار الالهية» لابن عربيه «الشاهد
الثالث»: شاهد نور السور بطلوع نجم التأييد. -

د هو KH. - ذ الأصل: لكفؤه. - و تبطلون فيه P. - تبطلون فيه K.
تنبطلون H. - ز - H. - ز قد KHP. - س وجه HP. -

« هو بيدك ؟ [c. 75^b] الآن . وانت في عالم لا يقتضي التصرف على مقتضى حكم الخلافة . —

« — قال : » معي سر المقام وروح اختصاصه ؛ ولي به ، في المشرب الأعذب البادي . الآن ، الورد ، والصدْر^{٧٤٩} : —
« خذْهُ ! فقد وهبته لك »

(٧٤٩) الورد هو الشرب الأول والصدر هو الشرب الثاني .

(شرح) ٧٥١ تجلي النور الأخضر

LXXII

(٣٧٩) خضرة النور وبياضه - من وراء سرادقات الغيب - عجيبة . فان النور لا لون له في الحقيقة . فلو نه ، لون القوابل المنصبغة : وهذا النور وراءها : فانها داخلة في السرادق . الذي حده من الموجود الأول الى أنهي الصور الطبيعية العنصرية .

فان قيل : ان اللون مستفاد من قابلية المشاهد ، حسب اختلافها قلنا : حال قابليته - اذ ذاك - التجرد عن الزوائد اللاحقة بها في المراتب الكونية ، عند مرورها عليها . ولذلك لا ينطق المشاهد ، هنالك . ولا يرى ولا يسمع ولا يعقل إلا بذاته . والألوان هي الزوائد المطروحة . والحق ، ان المشهود - خلف سرادق الغيوب - يأتي أن يدخل تحت طور العقل وحكمه وتكييفه .

(٣٨٠) قال . قدس سره : « ثم نزلت الى تجل » آخر في النور الأخضر خلف سرادق الحق » قَنَبَه بقوله : « نزلت » ان النور الابيض اقرب الى الوحدة والاطلاق ، وان الرتبة الصديقية أقدر وأعلى ، وان اشترك التجليان في كونها خلف السرادق . وقد اضيف السرادق - هنا - الى الحق لا الى الغيب ليشعر باختصاص الفاروق بالاسم « الحق » ولولاية ربوبيته . ولذلك قال ، صلى الله عليه ! فيه : « ان الحق لينطق على لسان عمر » ٧٥١ . واختصاص الحق وسلطانه ، إنما لحق ظلمة

(٧٥٠) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي النور الاخضر . (هذا نص) قوله ، رضي الله عنه ! في هذا التجلي . « ثم نزلت الى تجل آخر ووجه اليدين » - . قال جاسه : سمعت شيخي وامامي يقول ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا مناه ، كان عمر ، رضي الله عنه ! في هذا التجلي ، وهو عليه كالقبة ، ويثبت من جوانبه بياض . فقلت له ما قلت . وقال : هوذا ! يقول لي ذلك . فلم ير عمر ، رضي الله عنه ! الخطاب في تلك الحضرة من غير الحق . فسمع كلامي من الحق لا مني . - ويقول عمر ، رضي الله عنه ! « اخذ النور المسدود » اي (النور الذي) عده به غيرك . - ويقول عمر ، رضي الله عنه ! « قد جاء . [الاصل : جاء] الشاهد » اي قد جاء [الاصل : جاء] الوقت » . [مخطوط الفاتح ورقة ٢٥ ب] . -

(٧٥١) انظر هذا الحديث ورواياته المختطفة في مصبح البخاري . (فضائل الصحابة : ٦ ، انبياء : ٥٤) وسلم (فضائل الصحابة : ٢٢) والترمذي (منال : ١٧) وسند ابن حنبل ٥٥/٦ . -

١ تجل K ، تجل H ، تجل P . -

الباطل . ولهذا كان يتفرّ الشيطان من ظلّ عمر ويسلك فتجاً غير فتجه . ثم قال :

« فاذا بعمر بن الخطاب ^(٧٥٢) قلت : يا عمر ، - قال : لبيك ! - قلت : كيف الأمر ؟ »

« - قال : هوذا » من غير تقييده بنفي وإثبات . اذ المشهود . خلف سرائق الحق ، خالص عن سمة السوى . فليس معه شيء يرد عليه بسببه نفي . ثم قال عمر له - قدس سره :

« تقول لي كيف الامر ؟ » وانت تعلم ما هو الامر وعليه في هذا التجلي وغيره . - قال :

« - فلذكرت مقالة ابي بكر وعلي ، رضي الله عنهما ! »

« وذكرت له من بعض ما كان بيني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم ! » في امر حلة الخلافة والقيام على مقتضى مقام الورثة . -

« - فقال : خذ المقام ! » اي المقام الذي يقتضي ختام الامر عليه . كما قال ^(٧٥٣) ، قدس سره ج .

انا ختمت الولاية دون شك لورث الهاشمي مع المسيح .

وقال ايضا ^(٧٥٤) : [f. 76a]

واني ختمت الأرياء محمد ختام اختصاص في البداوة والحضر .

(٣٨١) « - قلت : هو بيلك » - كأنه يقول له - رضي الله عنه ! - ليس الأمر ، في هذه العطية ، لك بل هو غ من صاحب المقام . -

(٧٥٢) انظر المقالة المخصصة لسر الفاروق ، رضي الله عنه ! في دائرة المعارف الاسلامية والمصادر الملحقة بها لتاريخ حياته ، المجلد الثالث صفحة ١٠٥٠-٥٢ (النشرة الفرنسية) وانظر ايضا المنجد ٢٨٥-٨٦ . والفنية ٨٥/١ وانظر ايضا : 210-212. *Essai sur Ibn Tadmira*, pp.

(٧٥٣) انظر الفتوحات ٢٤٤/١ « الباب رقم ٢٣ في سرقة جماعة من اطباط الورعين » -

(٧٥٤) لم اعثر على هذا القول في موطعه . ولكن المراضع التي يذكر فيها هذه المسألة تعريفا او تلويحا شرا او ثبرا في الفتوحات فهي في المراتب الآتية : ١/ ٢١٧٢٣ ، ١٧٧٧ ، ٢١٩/ ١ ، ٤٤٢ ، ٧٦/ ٢ ، ٥١٤ ، ٣٣٩ ، ٨٤ ، ٤٤١/ ٢ ، ٤٤٩

ب ابن (في وسط السطر) K. - ث الاصل : شي . - ث يقول HW ، يقول K. - ج الاصل : + ضم . - ح الاصل : كانه . - غ الاصل : هي . -

« قال : قد وهبته لك ! » يقول : لو كان الأمر مخصصاً بي -
لوهبته لك . حيث عرفت اختصاصك بمجتمع هذه العطية الجسيمة . -
« قلت : يا عجب ! » من أثرني في هذا الشأن الفخيم مع وجود
اساطين الورثة السيادية . -

« قال : لا تعجب ! فالفضل » في حقك ، - « عظيم » ولولا
سؤالك ذ ، بلسان استعنادك ، هنا المقام - لما بلغت - « الستة
الصهور المكرم » - أشار ، رضي الله عنه ! بهذه النكتة الغراء الغريبة ،
الى واقعة وقعت له - قدس سره ! - في بعض المشاهد القلبية . وقد
أولاً - قدس سره ! - إليها . على ستن غريب في مبتكره ، المسمى
« بعقلاء مغرب » في فصل : صدر (هـ) بقوله : « نكاح عقد وعرس
شاهد »^{٨٧٠٤} . فنظر في ذلك فهم ما هنالك ، ان كان من اولاد
صلب مقامه وكاله . والله أعلم !

(٣٨٢) ثم قال له ، رضي الله عنه : « اخذ الثور المديد » د اي
نوراً تمدد به غرك من بني مقامك الاسنى ، - « فقد جاء ن الشاهد »
ودنا ميقات يشهد لك بانتهاءك من المورد الأعلى واختتامه بك ، باستقرارك
في مقام من هو عين عندية رب إليه المنتهى ، فقم على
ساق الظفر ! و « انصب المعراج » - الى هذا المورد الغائي لمن يحسن
اليه بريقة . وينتهي الى دائرته العليا بمحققة^{٧٥٠٠} . وأطلق من حبس
منهم في أكتاف البرزخ . فانك على اصل له الحكم في العالمين ،
والاشراف على النشأتين ، وإطلاق التصرف في الجهتين . ومن لا حال
له يقبده . ولا مقام يحصره - توكلي . في إحاطة ، ملكية كل حال
وكل مقام . - فلاحظ كرسي القلمين ، وقدم قدم الصدق بالتخصيص
والتميين . وأختر قدم الجبار و « وجه اليمين » نحو المورد الأعلى ،
منتهى اعلى الحمد المعنوي . فانك اذن توثق من رحمة الله الكافية
كفائين . وترى ، بسر اتصالك بالمستوى الأعلى . ما في القيين
والحسين . فافهم ما ترجم لك . بلسان الاشارة ، القلم !

٨٧٠٤) انظر كتاب « عقلاء مغرب » غطوط نافذها رقم ٦٨٦/ب-٨٠٤ .
٧٥٠٠) انظر البحث الرنزي الذي خصصه ابن عربي لهذه المسألة في كتاب « عقلاء
مغرب » وعنوانه : امتداد الرقائق من الحقيقة المحمدية الى جميع الحقائق . -

د الاصل : الشأن . - د الاصل : سواك . - و المحدود . - د ج W . -
س الاصل : بانتهاءك . -

(شرح) تجلي الشجرة^{٧٥٦}

LXXIII

(٣٨٣) الشجرة هي الانسان الكامل ، مدبر هيكل الجسم^{٧٥٧} الكل . وانما سُمي بالشجرة ، لانبعث الرقائق المنتشرة منه الى ما في سعة الجيوب والامكان من الاسماء والاجناس والانواع والاصناف والنسب والاشخاص . فهو ، بحقيقته الجامعة ومرتبته الاحاطية ، شجرة وسطية : لا شرقية^{٧٥٨} وجوبية ، ولا غربية^{٧٥٩} امكانية . بل أمر بين الأمرين : أصلها ، غائص في السواد ، منظر على الاسرار ، فرعها ، فارع في البياض ، حامل [f. 76b] الانوار ، ساقها ، مادة المحسوسات ، فروعها ، حقائق الأمريات ، اوراقها ، أشكال المثاليات ، ازهارها . التجليات الاسمائية ، وأنوارها - الظاهرة - من غيب اصلها - في الحقائق الأمرية ، وأشكالها المثالية . أثمارها التجليات الذاتية ، المختصة بأحدية جمع حقيقتها الوسطية ، الظاهرة فيها بسر : « انا الله رب العالمين »^{٧٥٩} ا

قال قدس سره :

(٣٨٤) « نصبت المراج » اي قَوِّبْتُ رقيقة اتصالي بينبوع النور المطلق الوجداني ، المشتغل على بركات فيض الوجود . اذ من شأنه المنطق في حصره وتقييده ، ان يحدث رقيقة اتصاله الى كل عالم ، مهما اراد ،

(٧٥٦) اعلام ابن سودكين ، ومن تجلي الشجرة . وهذا نصه . « نصبت المراج فأعطني ههنا في المراج » . - قال جامه . سمعت شيخي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . « الشجرة » اصلها بخرها ، وفرعها شرقها ؛ وهي لا شرقية ولا غربية . فانظر ، هل ترى شجرة تزعمت عن هذين الاصلين ؟ فلن [الاسل : فلم] نجد ذلك إلا الله ، تعالى ! فكان هذا الوصف - من طريق الاعتبار - هو اسبق به . ولما أقيم الشيخ في هذا التجلي واسر بان يشمل قلوب المؤمنين نوراً ، لكونها نصبت بين يديه . وهو يرشها من نور معرفته وبركة مقامه وما يهبه المحلات القابلة من مواهب الله ، تعالى ! فيسري ذلك النور الى من بينه وبينه مناسبة . » [مخطوط الفاتح ورقة ٢٥ ب] . -

(٧٥٧) نفس التعريف بنجده ، بشيء من التفصيل والاجمال في اصطلاحات ابن عربي واصطلاحات الفصحى ١٣٠/٢ ولطائف الاعلام : ٩٥ ب (وهنا المؤلف يرجع الى كتاب المبررات لابن عربي ويأتي بكلام مقارب لما ذكره الشارح في تفسيره الشجرة) . -

(٧٥٨) جزء من آية رقم ٣٥ سورة رقم ٢٤ .

(٧٥٩) جزء من آية رقم ٣٠ سورة رقم ٢٨ .

١ . نصيب H . - ب . الاصل : مان . -

اقتداراً واختياراً ، فيُتَصَلَّ به بسرعة . - ثم قال : « وُرقِيت فيه » - اي في المعراج المنسوب ، بقدم الاشراف والبصر . -

« فَمَلَّكَتِ النُّورَ المملود » - اي نوراً يُمدني في كشف لوازم التكميل . وشرائط استخراج ما استُجِنَ في القطر المنشوقة الى المطالب الغائية ، وتقوية جبيلاتها : باطعام ما دَنَّتْ قُطُوفُهَا من جَنَى الشجرة الكلية الكاملة . - « وجعلت قلوب المؤمنين » الذين جنحوا الى سَلَم السمادة الابدية ، - « بين يدي » اي بين يدي خبرتي الوافية الموهوبة ، وبصيرتي الكاشفة الممنون بها عليهم ، في مناهج ارتقائهم . -

(٣٨٥) « فقل لي : اشعلها نوراً » فان زيت نبراس قابلياتهم ايضاً . من زيتون شجرة « لا شرقية^{٧٥٨} ولا غربية » . ولكن طمست عيون نبراسها بتراكم اجرة الطبيعة وتضاعف الادخنة الامكانية ، فَتَشَمَّرَتِ الانوار عنها . - « فان ظلام الكفر قد اكْثُرَ » يقال : اكْثُرَ السحاب الاسود الغليظ ، اذا ركب بعضه بعضاً . والمراد بالكفر . هنا ، الحجب ، المتراكمة ، الساترة وجه الحقيقة الظاهرة في مرآة الكون . - « ولا يُسْتَهْرَج سوى هذا النور » - المصفى لقلوبهم . المُزَكَّى لقطرهم .

قال ، قدس سره : « فأخذهني » بين ذلك . « هَيَّانَ في المعراج » فان سطوع النور ، ابتداءً ، ح يورث البهنة والهيمنة .

ت ملكة HK . - ث الاصل : ارتقائهم . - ج تفرد K . - ح الاصل : ابتداء . -

(شرح) ٧٩٠ تجلّي توحيد الاستحقاق

LXXIV

(٣٨٦) «توحيد استحقاق الحق لا يعرفه سوى الحق» فانه توحيد ذاتي لا تقابله الكثرة ، ولا يتوقف تعقله على تعقلها . بل هو ، من حيث كونه معقولاً للغير ، ليس بتوحيد الاستحقاق . بل لا يمكن تعقله كما هو : فان المعقول - من حيث هو معقول - مقيد ؛ وهذا التوحيد ، عين اطلاقه ؛ وإطلاقه ، ذاتي لا يقابله التقيد .

« فإذا [f. 77a] وجدناه ا ، فاعلمنا نوحده ب بتوحيد الرضى ت ولسانه » وهو توحيد الفعل . واللسانك إنما ينطق من مشرب هذا التوحيد ، اذا تقلب في الأحوال ، حيث يشاهد ان الأحوال ، الواردة عليه وعلى كل شيء ث - على التعاقب - فعل واحد ظهر من وراء استارها ، سواء كانت الأحوال قبضاً أو بسطاً ، نفعاً أو ضرراً ، هدايةً أو ضلالة . ولذلك

(٧٩٠) املاء ابن سوككين . « ومن تجلّي توحيد الاستحقاق . وهذا نص التجلي : توحيد استحقاق الحق ولا عين ولا شيء قال جامه : سمعت شيخني يقول في أثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . اذا جاء [الاصل : جا] سلطان توحيد الاستحقاق لم يكن العبد ثم : لانه التوحيد [f. 26a] الذي لا يكون العبد فيه تمل . (و) لكون [الاصل : لكون] والتصحيح من مخطوطي برلين وبيننا] المرسد يستحق ان يكون كذلك ، من غير ان تثبت أنت الحق - بدليلك او بفكرك - توحيداً . فتوجيهه - سبحانه ! - محقق له في عدم العبد ووجوده . ولا يطلع على هذا التوحيد الا من اختصه الله ، تعالى ! بمنايته . وانظر [الاصل : فانظر والتصحيح من نسخة برلين] الى الربوبية وكونه ، سبحانه ! مستحقاً لها [الاصل : مستحقها] والتصحيح من نسخة برلين] ؛ كيف لما اظهرها للأعيان اقروا بها جميعهم ، ولسا سترها عنهم واحالم على ادلتهم اختلفوا فيها . وكذلك توحيد الاستحقاق ، سواء بسواء . رضى اشهدك الله ذلك ، تحققت بالعلم به والاقرار . واذا اسالك على دليلك ، كنت مع توحيد الادلة وما تعطيه قوة العقل ، لا ما تعطيه المشاهدة ؛ فاعلم ! واما توحيد الرضى [الاصل : الرضا] ، فهو توحيد الافعال . وهو توحيد خاص لا مطلق . ولنا فيه تمل . فتوجيه الرضى توحيد الحال . وهو رضانا بما ساء وسر ، ونفع وسر ، وسلا وسر . فيكون العبد مشغولاً بقضاء الله ، تعالى ! فيشغله ذلك عن تأمل الطبع وغيره ، مع رضى العبد عن الله وتسلية اليه مصلحته . فيقول : هو - تعالى ! - اعلم بمصلحتي . فهذا توحيد الحال ، وهو للساكنين . وتوجيه الدليل وهو السقاء المفكرين ، وتوحيد الاستحقاق للاكابر المحققين ، وتوحيد الاستحقاق توحيد ذاتي لا فعل [الاصل : فعل والتصحيح من نسخة قينتا] ، (وهو توحيد) مشهود لا معلوم [مخطوط القاتح ورقة ٢٥ب-١٢٦] . -

ا وجدناه . K . - ب توجده . K . - ت الرضا . H . - ث الاصل : شيء . - ج الاصل : نقضا . -

يرضى ، حاليئذ ، بما يرد عليه من مقصوده . فان لذة مشاهدته . من وراء ستارة القهر : تشغله عن ألم الطبيعة : الذي يجده فيه . وربما ان يستعذب القهر ويلتذ به . كما أنبأ ح الواجد عن نفسه بذلك ، حيث قال ^{٧١} :

اريدك لا اريدك للثواب ولكني اريدك للعقاب !
فكل حاربي غ قد نلت منها سوى ملذوذ وجدي بالعذاب !

قال : « ففتح » د اي الحق - تعالى ! « منا بذلك » اي بتوحيد الرضى . حيث لا تعتمد لنا في غيره .

(٣٨٧) « فاذا جاء ذلك سلطان توحيد الاستحقاق ، لم نكن ر هناك ز »
إذ لا يطلب هذا التوحيد الغير ولا يتوقف حصوله وثبوته عليه . « فكان التوحيد » اي توحيد الاستحقاق حاليئذ ، « ينبعث عنا ويجري منا » بلا أعياننا . - « من غير اختيار » منا . فان التوحيد عين الحق الظاهر بنا : فنحن . اذ ذاك . به لا بنا . ولذلك قال : « ولا هم ولا علم ولا عين ولا شيء » من هذه الحيشة يضاف اليها . قافهم !

(٧٦) يرد ابن عربي حفين البتين مراراً في الفتوحات ويلسها اسمائاً الى ابي يزيد البسطامي ، انظر الفتوحات ١/٥١١، ٢/٧١٦، ٤/٥٢١، ٥/١١١، ٦/١٥٧، ٧/١٨٥ .

ح الاصل : انباء . - غ الاصل : ما آري . - د نيقح ، K نيقح H . -
« ذ » فاحا H : جا W . - ر يكن KH . - ز هناك K . - س شي PW ،
شي HK . -

(شرح) تجلي نور الغيب^{٧٦٢}

LXXV

(٣٨٨) هذا النور اذا اشتد ظهوره : لا يكشف فيه شيء قطعا .
فهو ، من فوط ظهوره . حجاب . والغيب به - بالنسبة اليها - غيب .
واذا خفي . أعطى الكشف والاضطلاع .

(٧٦٢) املاء ابن سوكين . ومن تجلي نور الغيب . وهذا نصه . « كنت في نور الغيب
..... وأخفيت بينه وبين ذي النون المصري . وانصرفت » - . قال جامه :
سمعت شيخني يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . « ليس كشفه شيء » ، هذا هو
توحيد العقل . بقوله (تعال) « وهو السمع البصير » هذا هو توحيد الايمان : يدرك هذا بنور الايمان .
وهذا قال سهل : رحمه الله : ان نور المعرفة نوران : نور عقل ونور ايمان . واما قولنا :
« نور الغيب » ، فان النور اذا كان قويا في نفسه ، فن شرطه ان لا يكشف لك فيه شيء
(الاصل : شيء) . فان كشف لك فيه شيء ، للضعف النور : فالنور القوي هو الحجاب ، وهو
نور الغيب . - واعلم ان الايمان يشتمل بالغيب ، ويثبت ما حصل الايمان به . ونور الايمان
يكشف ما اثبت الايمان وصفه . وقد اثبت الايمان انه (تعال) « بصير » بلا حد ، و « سمع »
بلا حد . فالايمان يتم العقل وزيادة . لانه اذا وقفت مع ما يستغل به العقل ، وهو انه
(تعال) « ليس ككله شيء » ، محيطة لا يثبت العقل - من حيث دليله - انه (تعال) !
سمع بصير (الاصل : سمعا بصيرا) ، اذ تقع المائلة (عندئذ بين الخالق والمخلوق) . وقد تقرر
عنده انه (تعال) « ليس ككله شيء » . والايمان اثبت ذلك ، واثبت كونه (تعال) ! سمعا
بصيرا . ثم كشف نور الايمان هذه [i. 26b] الزيادة ، التي لم يكن في قوة العقل اثباتها . -
ثم اخذ سهل يفصل التورين بما تقدم ذكره . وقصد تنزيه الحق بذلك . فنقلت له : قد حدثه ،
بما حكمت عليه به ، من حيث لا نشعر : لقولك « لا حد له » . ومن كان حده « ان لا
حد له » ، و « لا حد له » هو حده ! واما الجواب ، ههنا ، (ة) هو السكوت او الجمع
بين الصدين . فنقلت له : لهذا عهد قلبك من اول قدم لكونه قصد السجود دون غيره . اذ لم يكن
هذا التمييز اول بقلبك من غيره ، اذ السجود حالة مخصوصة من بين اسوال عامة . وقلب العارف
لا يتقيد ، بل جميع الاسوال عنده بنفسية واحدة . فكيف لك (أن) حدثت قلبك بالسجود
الأيدي ؟ (ة) دل ذلك على انك حدثت الربوبية بأمر حكمت به عليها . وقد تلبس الربوبية
بالربوبية في تجليات كثيرة ، فتطلب (انت) الاطلاق فلا تجد فيخرج منك « حلك » ، الذي
استحدث عليه ، من كونه (تعال) « لا حد له » - . واما زوله (أي سهل التتري) بين
يدي الشيخ ، فكان اختصارا من الشيخ في حقه . لانه قال بغير حد . ولما دعاه الى الزول بين
يديه ، رأى (الاصل : رأى) الحق بدعوه في مظهر الشيخ . فنزل بين يديه وأخذ حته ، لكونه
مظهرا من مظاهر الحق ، والمظهر هو الحد . فقد اخذ عن الحد ، ولزمه ثبت الحد . ولا ففي
سهل رأى الحق كما ذكر له الشيخ . - واما قول الشيخ له « وهل الجواب عنه إلا السكوت »
يعني التوحيد ، (الاصل : فهو وكذا مخطوط قبيحا وأمل الصواب : التوحيد : «هو») لان التوحيد
لا لسان له لكونه اللسان اما هو الخطاب ، والخطاب يستدعي غطيا ثقت : واذا حصل الثاني

قال : قدس سره : « كذا في نور الغيب . فرأينا ب سهل بن عبدالله^{٧١٣} التستري . فقلت له : كم أنوار المعرفة ؟ يا سهل . - فقال : نوران : نور عقل ونور إيمان^{٧١٤} . - قلت : فأت مدرك نور العقل ؟ وما مدرك نور الإيمان ؟ - فقال : مدرك نور العقل : « ليس ككله شيء » . اذ في قوة العقل ان يستقل في « التنزيه » ، ويبلغ غاية التحقيق فيه . وليس له ان يستقل في شق « التشبيه » إلا بضرب من التأويل وصرف النصوص عن ظاهرها الى وجه يرجع الى اصل « التنزيه » .

« ومدرك نور الإيمان ، الذات بلا حد » اي الذات باعتبار سلب الاعبارات المحدودة عنها . فأخرج بهذا القيد حيثية ظهور الذات في المظاهر ، التي هي الحدود . والذات ، مع كونها لا حد لها في حقيقتها ؛ [C. 77b] لها في كل اسم ، بحسب محيطه : حد . ونور الإيمان يكشف ما اثبتته الإيمان عند تعلقه بالغيب . فأثبت (الإيمان) انه - تعالى ! -

(المقابل) فلا تجريد . فالجواب في التوحيد اما هو السكوت . فذلك به الشيخ عليه . - واما قول الشيخ : « تأجلت الى جنب النوري » فالإشارة فيه لانتفاءها في العبارة والأمور الظاهرة . - وقوله : « وأخيت بينه وبين ذي النون المصري ، اي لاشتراكها في الفرق الباطن ، وكانت أمها [الاصل : لها والنصح من خطوط نيينا] حقة واحدة . لانه قد يقع الاشتراك ، في امر ما ، بين اثنين فيأخذ أحدهما كشفاً وذوقاً من الباطن ، ويأخذ الآخر من باب المهوم وصفه الأذن والعقل ، فاشتركا من وجه وتفرقا من وجه . لثل هذا (الأخير) يقال فيه : أجست الى جذبه ، لكونها اتفقا في الوجه الظاهر من المقام . واما اذا شارك في الاصول النبوية ، فقد وضع معه من الأم وشارك في امور الفطرة الدائية : فأخذها من « أم الكتاب » في اول مراتبها . فتحقق ! « [خطوط الفاتح ورقة ٢٦-٢٦٩] » .

(٧١٤) « هو سهل بن عبدالله بن موسى بن عيسى بن عبدالله بن ربيع . كنيته ابو محمد . احد أئمة القوم والشركيين في علوم الرياضيات والاخلاص ويعيوب الإنفال . حسب خاله محمد ابن سواد وشاهد ذا النون المصري سنة خروجه الى الحج . توفي عام ٢٨٣ او ٢٩٣ . في النظر ترجمته في المصادر الآتية : طبقات الصوفية للسلي ٢٠٦-٢١١ ونتائج الافكار القدسية ١٠٩/١-١١٢ وطبقات الذهب ١٨٢/٢-١٨٤ ورسالة الجنان ١٤٨/٢ والرسالة القشيرية ١٨ والحلية ١٨٩/١٠ وطبقات الشمراني ٩٠/١ وسهم البلدان ٢١٨٥٠/١ ٢٠٠/٤ ٢٠١/٤ ٨٣٧/٤ وسير اعلام النبلاء ٧٦/٩ والمستظلم ١٦٢/٥ ووفيات الاعيان ٢٧٣/١ وتاريخ الاسلام ١٦/١٦ والباب ١٧٦/١ ونصوص لم تنشر للمسلمين ٣٩ وما بعدها واصول الاصطلاحات الصوفية (م. ت. ح) ٢٩٤ وما بعدها ودائرة المعارف الاسلامية ٦٥/٤ (النشرة الفرنسية) .

(٧١٥) قارن هذا بالفصوصات ٧٨/٢ ويكتاب الوصايا لابن عربي ، وصية رقم ٢ وما بعدها وكتاب المسائل ، مسألة رقم ٥٠ . -

ب مرآتنا W ، فرآنا K ، فرآنا P . - ت ما H . - ث لذات H . -

«سميع بصير». فأثبت فيها ما لزمه ثبوت الحد، وأثبت أيضاً انه «سميع بلا حد و» بصير» بلا حد، فأثبت أيضاً ما أثبتته العقل تنزيهاً.
(٣٨٩) قال. قدس سره: «قلت له: «فأراك ج تقول بالحجاب» حيث قيدت الذات بلا حد. والقيّد حجاب. -

«قال: نعم! - قلت: يا سهل» انت مع تحريك عن التحديد. «حدّدته من حيث لا تشعر» اذ من وصف بأن لا حد له. فلا «حد له» هو حده. «لهذا يجد قلبك»^{١٧٥} اي لقولك بالحجاب والتقييد. انحصر قلبك في السجود من العبادات الذاتية دون غيره. ومقتضى حل القلب ان يحاذى، في كل آن. الحق بعبودية يقتضيه ولا ينحصر في شيء منها. «فن ح أول قدّم وقع الغلط» فأنحصرت وكنت. برنة من الزمان، تقول لم يسجد القلب؟ حتى سمعت الباداني يقول: للأبد^{١٧٥}! - فلما انغم سهل. رحمه الله! «قال له: «قل» = له: ما عندك من الاجوبة التي يستحقها سؤالك؟ - «قلت: حتى تنزل د بين يدي» تنزل من يلقي القيادة الى محل المراد. ولما قيد سهل. رحمه الله! مدركه الايماني بقوله: «بلا حد» - دعاه. قدس سره! الى نفسه. بقوله: «حتى تنزل بين يدي». فامتثل. وألقى قياد قابله اليه. - «فجئنا» - بين يديه. فشهد الحق في حد مظهرته فلزمه ثبوت الحد في مدركه الايماني. كما لزمه عدم ثبوته من حيثية مشهد قل فيه: «بلا حد» -

(٣٩٠) «قلت له: يا سهل، مثلك من يسأل عن التوحيد فيجيب؟ وهل الجواب عنه، إلا السكوت؟» او الجمع بين الضمين بمعنى ان تقول: بحد. وبلا حد. «تنبّه يا سهل!» لما فات عنك في مدرك التوحيد.

«لفني» اذ ذاك سهل فيها شاهد من مظهرته. قدس سره!

(٧٦٥) أنظر الفتوحات ٧٦/١، ٥١٥ : ١٠٢/٢ : ١١٦/٢، ٨٦، ٣٠٢.

(٨٧٦) أنظر ما تقدم تعليق رقم ٤٨٢ -

ج ما راك W، فأراك K. اراك P. - ح من HKW. - غ الاصل: سراك - د برلك HK. - ذ نقلت HKW : H+ له HKW (في اصل المتن). - و يرسل W. - يال K، سال P. -

« ثم رجع » بوار (د) الصحو الى ملوك نتائج القضاء ؛ - « فوجد الأمر كما زعمناه . - فقلت : يا سهل ، أين أنا منك » في هذا الملوك الغريب ؛ - قال : أنت الامام في علم التوحيد ، فقد علمت « ما لم اكن أعلم في هذا المقام » حيث علمت أن التوحيد الذاتي لا لسان له ^{BV٦٥} . وقد كثر لسان من عرف الحق بهذا التوحيد ! واللسان انما هو للتخاطب . والتخاطب يستدعي المتخاطبين ، فإين التوحيد ؟ - ثم قال : « فانزلته من الى جنب النوري ^{٧٦٦} في علم التوحيد » - لاتفاقها في المشرب . يقال : اجلس فلاناً الى جنب فلان ، اذا وجدهما على رأي في امر . - ثم قال : « وواخيت بينه وبين [f. 78] ذي النون المصري ^{٧٦٦} » فانه وجدهما في التوحيد مرتضعي ندي واحد . فان ذا النون قال : « ان الحق بخلاف ما يتصور ويتخيل ويمثل ^{٧٦٦} ب . فأخلى الكون عنه ، مع انه لا يقوم الا به . وان سهلاً حده الربوبية « بلا حده . فأخلى الحدود عنها . - ثم قال : « وانصرفت من المشاهد المشحونة باللطائف الفهوانية الى عالم الاحساس !

(B٧٦٥) النص ثابت في كتاب « الاعلام بالاشارات اهل الانعام » لابن عربي : « باب في التوحيد . قال بعلبم : (التوحيد) لا لسان له ، اذ لا مخاطب . ومنهم من قال : لا لسان يتميز (ه) ، بل الألسنة كلها لسانه : فخطابه يتردد اليه من « ص » ، ط . حيدرabad . - (٧٦٦) ابو الحسين النوري رحمه الله بن محمد وقيل : محمد بن محمد . بغدادى المنشأ والمولد ، غراساني الاصل . صاحب سري السقطي ومحمد بن علي القصاب ورأى احمد بن ابي الحواري . توفي سنة ٢٩٥ = ترجمته في طبقات السلمي ١٦٤-١٩٩ والنهاية والنهاية ١١/١٠٦ روبر اعلام النبلاء ٩/١٥٦-١٥٨ والمتنظم ٦/٧٧ وتاريخ بغداد ٥/١٣٠-١٣٦ وأخلاقه ١٠/٢٤٩-٢٥٥ وصفة الصفوة ٢/٢٩١ وطبقات الشعراة ١/٢٧٦ .

(A٧٦٦) انظر مصادر ترجمة ذي النون المصري في التعليق المتقدم رقم ٦٨٦ ، تجل رقم ٥٩ . -

(B٧٦٦) انظر ما يتعلق بهذا النص في التعليق المتقدم رقم ٦٨٧ ، تجل رقم ٥٩ . -

في علم ما HKW . - في وازله HK . -

(شرح) ٧٦٧ تجل ١ من تجليات التوحيد

LXXVI

(٣٩١) اذا بدا برق هذا التجلي من جانب الغور الانساني ، وهي ملوارة من سماء الشهوانية - ظهرت ، في الارض الأريضة القلبية ، رغباب

(٧٦٧) املاء ابن سديكين ، ومن تجليات التوحيد ، وهذا نصه . « نصب كرسي في بيت والعبد عهدي » - قال جاسه : سمعت شيعي - سلام الله عليه ! - يقول في أثناء ترسده لهذا التجلي ما هذا معناه . قوله : « نصب كرسي . . . ستوية على ذلك الكرسي » ، اراد « بالبيت » مقاماً او حالاً . واما « الكرسي » ، فمجال التجلي وهو الحفرة التي ظهرت فيها الألويمية . و « البيت » ايضاً هو الذي ظهر فيه العبد . قوله : « فظهرت الألويمية » ، أي ظهرت جميع « الاسماء » . لأن الألويمية إنما هي « المرتبة الجامعة » . قوله : « عليه ثلاثة أبواب » : « الثوب الذاتي هو ثوب المبدئية » والثوب الذي لا يرى هو كل علم لا يتقال ، والثوب الممار هو كل علم تقع [الاصل : يقع] فيه الوعي ؛ فيقال فيه : فلان عالم ، والممار يعلم ان العالم غيره لا هو ؛ فانه ما علم الأشياء الا الحق ؛ - فهذا معنى [الاصل : معنا] (الثوب) الممار . وقول المرتضى ، لما سأله الشيخ عن نفسه : « سل منصوراً » ، فأحال على غيره فكان ذلك دعوى منه . لكونه لو اجاب عن نفسه لما زاد على اسمه . فلما أسأل على غيره ، علم ان ذلك الغير يمين مرتبته لسائل عنه ليراه بين كبرية . فكانت هذه الحركة من دعوى بطلته . فلذلك لما قال له غيره عن اسمه « المرتضى » ، اجابه « ناقصة في الاصل ثابتة في غلوط لينا » بما اجاب عنه ؛ ليعلم ان سرركات المارفين إنما تنبى على اصول محققة . قال الشيخ : ولما سألت عن توحيد على ماذا بناء ، قال : على ثلاث قواعد : فلذلك كان لباسه ثلاثة [الاصل : ثلاث] أبواب . وايضاً ، فان هذا شرط علم الدليل وهو علم المقلد . وليس علم المحقق كذلك ، فان توحيدهم توحيد النسب . - وقوله : « نصبت ظهري » ، فقلت له [الاصل : نقال] : سل [الاصل : سهل] سهلاً وغيره عن هذه الصفة ، فانهم يشهدون [الاصل : يشهدون] بكلمات لا يكفاني . - واما شرح الايات ، وهو قوله : « رب وفر ونفلي ضد » . فالرب ، ههنا ، هو الثوب الممار . و « الفرد » هو الثوب الذاتي . و « نفلي ضد » هو الثوب الذي لا يرى . (د) قوله : « قلت له : ليس ذاك عتدي » ، أي لم يكن توحيدى على هذا الأمر ، بل كله - عتداً - واحد . لكنك انت اثبت ثم نقيت ؛ وفي نفس الأمر ، ليس ثم ضد . فيقينا نحن على الأصل . واما « الرب » فلا يشارك على التحقيق . فلم يبق الا « ثوب المبدئية » الخفية ، فتبقى في قبالتها « ربوبية محضة » . - وقوله في البيت الثاني : « فقلت : ما عندكم ؟ فقلنا : ووجد فقد ولقد ووجد » . أي : تارة انظرني من حيث هو ، وتارة من حيث انا . تارة اكون موجوداً به ، عند مخاطبته اياي بالتكليف ؛ وتارة اكون معدوماً بمشاهدته فيوجدني بالتكليف ويفقدني بالشهود ! - وقوله في البيت الثالث : « توحيد سني بترك سني » . أي : انه لما اثبت سني ، كان تركه سني ؛ لكونه - تعالى ! - انما اثبته امتناً منه لما لا تعطيه حقيقتي ؛ وحقيقتي تمثل ان لا حق لي ا توحيد سني الصحيح ان اكون وسدي على ما تعطيه حقيقتي الاصلية ، بهيئتها وحدها [Ibl. 27b] ، معزاة عن اوصاف الربوبية التي هي أبواب معارة على العبد . وههنا [الاصل : وههنا] ترك الاكابر انحصرت في الوجود لما

آبار ونبتت فيها عجائب أسرار.. ولكننا الطريق الموصل الى فهمها مشحون بالقواطع المبيدة. والصواعق المحرقة. فَمَنْ كان يرق استعدادة خَلْبًا: لا يستتبع الغيث الهامع، فليقتنع من المطالب، التي عليها طلاس صواعق، بالخيال الزائر؛ وليلزم بيت التقاعد ولا يتعدى طوره. —

(٣٩٢) قال. قدس سره: «نصب كرسي^١ في بيت من بيوت المعرفة بالتوحيد» الكرسي هي الحضرات الالهية، التي هي موارد التجليات. والبيوت هي المقامات والاحوال العبدانية، المنتجة للمعارف. فلا يد، لكل كرسي ث منها، من بيت يكون محل^٢ نصبه، ولكل حضرة، من مقام وحال هو موقع تجليها. فالكرسيات المنصوب بتوحيد الالهية، في بيت من بيوت المعارف، هو حضرة مخصوصة الهية، قاضية بهذا التجلي في مقام معرفة هذا العبد المخصوص. —

ثم قال: «وظهرت الالهية» بتوحيدها. «مستوية على ذلك الكرسيات» اي على الحضرة، الجامعة جميع الحضرات الاسماءية، المتجلية لهذا العبد في مقامه الجمعي الوسطي القلبي. وهذا المقام هو الذي نصب فيه هذا الكرسي. المعبر عنه بالحضرة الجامعة. نصباً مثالياً يعطى حكم الفهوانية. ولذلك قال: «وانا واقف» فان السائر المنتهي الى الوسط، الذي هو محل الاشراف، لا سير له. ولهذا يسمى المقام الوسطي، بوقوف

اعطوه، عندما رأوه عندهم عارية. — وقوله في البيت الاخير، الذي حكم به التجلي: «ظهرت في برزخ... اي: بين حضرة الرب القديم. ثارة ينظر الربوبية وثارة ينظر المبدئية وثارة ينظر حقه الذي من^٣ على به، فاعامله بما تقتضيه الربوبية. وثارة انظر الى عبديتي فاعامله بما تقتضيه المبدئية. وهذا البرزخ لا يقام فيه الا الاكابر من الرجال. فبالعلم من الربوبية علوماً ويلقبها على المبدئية، ثم يبرزها اجمالاً. — وقوله: «الرب ربي»، اي: الرب الذي لي خاصة لاتفردي له وعدم الوسايط بيني وبينه. وقوله: «العبد عبدي»، اي: خرجت عن الاكوان كلها على اختلافها، وسرت معها اخذته من ربي خلطته على الاكوان وحيث مراتبها بما القى عليها من حضرة الربوبية؛ وأنا اخرج ثارة الى هذا المقام الاخير (مقام الربوبية) وثارة اتمل الى الاكوان عند وجود التكاليف (٤) ازل الى الاكوان واقوم بوظائف التكاليف ثم اعود. والدليل على ذلك، حديث «القبضة» الذي ذكره أبو دارود السجستاني في سننه، (٥) لقد تمين في ذلك الحديث ما ينه على مقام البرزخ، الذي كان آدم — صلوات الله وسلامه عليه! — فيه. وتمين فيه ايضاً تدليه الى عالم التكاليف ليمررها، ثم رقيه الى مقامه. فانظر مناسبتها في نص الحديث تجدها، ان شاء الله تعالى! [مخطوط الفاتح ورقة ٢٦ب-٣٧ج]. —

ب كرسي KP، كرسي W، كرسي H. — ت الاصل: كرسي. — ث الكرسي H KP W.

السائر فيه : موقفاً . وفي كل مقام وسط يقف السائر فيه لاستيفاء مراسمه وحقوقه . -

(٣٩٣) ثم قال : « وعلى يميني رجُل » يمينُ موقفه هو مورد التجلي وشرق أنواره ؛ « عليه ثلاثة أبواب : ثوب لا يرى وهو الذي يلي بدنه » وهو صورة علمه ، الذي لا يقال ؛ ظهرت له في المشهد الخيالي ثوباً سابقاً . فان الصفة كالكسوة المعنوية للموصوف بها ؛ « وثوب ذاتي له » وهو صورة عبوديته ، التي هي صفته [٧٨٥] الذاتية . المتحقق بها كل جزء وكل عضو من ذاته ؛ « وثوب معار عليه » وهو صورة كل علم تقع له فيه الدعوى ، ويلبس بسببه ثوب الشهرة ، حتى يقال فيه : إنه عالم محقق في كذا وكذا . والعارف يعلم حقيقة أن العالم . في مظهرته . غيره ح لا هو . فان العلم صفة الوجود . و(هو) لا وجود له في ذاته (من ذاته) . -

ثم قال : « فسألكه ح : يا هذا الرجل ، من انت ؟ - فقال : سَلِّ ٧٨١ » منصوراً خ » .

ولم يجب عن نفسه . فانه لو اجاب - لما زاد على اسمه . فكان اسمه - ابتداءً خ - يشعر بالوهن والاضطراب في أمره . بما تقرر عندهم من المناسبة الالهية والروحانية والطبيعية بين الاسم والمسمى .

(٣٩٤) « وإذا بمنصور خلفه » قال . قدس سره : « - فقلت : - لمنصور د : « يا ابن ذ عبدالله من هذا ؟ - فقال : المرتعش ٧٨١ » . -

٧٦٨ منصور بن مهناقه بن خالد بن احمد ، احد رواة طبقات الصوفية السلي . حدث عن جماعة من الخراسانيين ؛ مات بعد الاربعماية (انظر طبقات الصوفية : فهرس الاعلام ونذريخ بغداد ١٣/٨٤ وميزان الاحتفال ٢/٢٠٢) . -

٧٦٩ « ابو محمد » عبدالله بن محمد المرتعش النيسابوري من محلة الخيرة . صاحب انباخص الحداد وابا مئان الحداد ، ولحق الجندية وصحب . اقام ببغداد حتى صار احد مشايخ البراق وأتمهم . وكان يقال : عجائب بغداد في التصوف ثلاث ؛ اشارات السبيل ونكت المرتعش وسكابات جعفر الخلعي » (طبقات الصوفية ٣٤٩) . وانظر تراجم حياته في المصادر الآتية : تاريخ بغداد ٧/٢٢٢ طبقات الشيرازي ١/١٢٣ ؛ شذرات الذهب ٢/٣١٧ ؛ الرسالة القشيرية ٣٤ ؛ نتائج الإنكار القدسية ١/١٨٩ ؛ طبقات الصوفية السلي ٣٤٩-٣٥٣ ؛ جذوة الاصطلاح ورقة ١٢٣ ، والحلية ١٠/٣٥٥ ؛ سفة الصفوة ٢/٢٦١ . -

ج لثة KP . - ح ساك W ، فسلكه K . - خ منصور HKW . - غ الاصل : ابتداء . - د الاصل : المنصور . - ذأها H ، ين K . -

قلت : اراه من اسمه مضطرباً لا مختاراً . - فقال المرتضى : بقيت على الاصل ، الذي لا وجود له ، والاختيار ، صفة الوجود لا صفة العدم . - واختار ، مدعٍ ولا اختيار . - قلت : على ما بنيت د توحيدك ؟ - قال : على د ثلاث د قواعد ، كما كان عليه ثلاثة س أبواب . - - . - قلت : توحيد ، على ثلاث د قواعد ، ليس بتوحيد ، في عرف التحقيق . فان نسبته تختلف باختلاف نسب القواعد . ومقتضى صرافة التوحيد ، خلاصه عن الكثرة المعنوية ايضاً . ولهذا قال علي ، رضى الله عنه ! « وكمال الاخلاص له ، نفي الصفات عنه » . فان نسبها تشعر بالكثرة المعنوية ، ومتعلق كمال الاخلاص ، كمال التوحيد ، الذي هو مبنى كل كمال .

« فنجعل ! - قلت : لا نجعل ! ما هي ؟ » اي ما تلك القواعد الثلاث ؟ ص - قال قصمت ظهري ! « بتعرضك الوارد علي » . اذ لا يمكن ان اقول : ان اختلاف نسب القواعد الثلاث ص ليس بقادح في صرافة التوحيد . ولو قلت ، لكان ذلك من طريق علماء الدليل . . . واما مذهب التحقيق فيها - فغير ذلك . فان مقتضى صرافته ، عندهم ، اسقاط النسب والاضافات مطلقاً . فلا يصح التوحيد الشهودي مع ثبوتها .

« - قلت : اين أنت من سهل والجند وغيرهما وقد شهدوا بكائي ؟ » في التوحيد والتحقيق فيه .

(٣٩٥) « - فقال ، عجيباً بقواعد توحيدك :

« رب وفرد ونفي ضد^{٧٧٠} .

« قلت له ليس ذلك عندي »

فان مجموعته - الثلاث ص - نسبة عقلية . وكل فرد منها ، مشعر بثبوت النسب . اما كون مجموعته نسبة ، فظاهر . فأما الرب - ولو جعلته من الاسماء الذاتية - فمشعر ، بمجرد التسمية به ، بثبوت نسب الربوبية ،

(٧٧٠) روى السلمي في طبقاته ، « رجلاً الاسناد ، قال المرتضى : اصول التوحيد ثلاثة اشياء : معرفة الله تعالى بالربوبية ، والاقترار له بالرحمانية ، ونفي الاعداد عنه جملة » (ص ٣٥١ / رقم ١٦) . وجاء في جنوة الاصطلاح : « قال المرتضى : اصل التوحيد ثلاثة اشياء : معرفة الله بالربوبية والاقترار بالرحمانية ، ونفي الاعداد عنه جملة » ، مخطوط جامعة : Yale, Bibl. Univ. Landlert. II 64, f. 26 b.

د بينت H. - و - H. - في ثلث K ، ثلث PW. - من الاصل : ثلاثة . - في ثلث K ، WP ، ثلث K. - من : الاصل : الثلث . -

الباقية. بثبوت المزبوبات. والفرد. مشعر [1. 79] بثبوت ما انفرد عنه من السوى. فان الفردية لا تكون الا في العدد. والنفي. مشعر بثبوت المنفي في الجملة. فان نفي المنفي تحصل الحاصل. وكل ذلك. محل في صرافة التوحيد. في مذهب التحقيق.

كأنه - قدس سره ! - يقول : ليس توحيدي مبنياً على ما بنيته عليه. اذ لا وجود للسوى؛ عندي. حتى يشترك مع الرب في الوجود؛ فتتيزه الفردية عنه؛ فان الامتياز مرتب على الاشتراك. ولا اشتراك. او يتصف بالصدية. فيتوجه النفي اليها لرفعها. بل هو عين السوى وعين الازدواج - كما يحكي من بيانه في «نجلي العزة»؛ وهو يتلو هذا التجلي. -

(٣٩٦) - فقال : ما عندكم ؟

« - قلنا : وجود فقدي ولقد وحدي ! »

ترجم. قدس سره ! هذا البيت بما معناه هذا، في بعض املاطه، يقول : «تارة»، أنظرني من حيث هو. وتارة، من حيث أنا. فتارة. أكون موجوداً به، عند مخاطبته اياي بالتكليف. وتارة، اكون مفقوداً في نفسي. بمشاهدتي لياه. فيوجدني بالتكليف. ويفقدني بالشهود. اذ متعلق بالشهود العين، عند ذهاب الرسوم ويحرم الموهوم.

ثم قال : «توحيد حقي بترك حقي» اي توحيدي المخصوص في وحدي. هو بتركي حقي، الذي ظهر منه - تعالى ! - امتناناً لي. وذلك هو الوجود؛ الظاهر بمحقيقتي الاصلية، الباقية - حالة ظهوره فيها - على عدميتها؛ واوصاف الربوبية، التي هي ثوب معار عليها

«وليس حقي سواي وحدي»

قوله : «وحدي». تسمية للمصراع الاول. وقوله : «وليس حقي سواي». جملة حالية، معناها : ان الحق - تعالى ! - مع تركه له ما ظهر له منه. ليس سواي. اذ الوجود؛ من حيث هو حقي الظاهر له منه. عينه في الحقيقة. بل هو الذي تجلّى بعينه في حقيقي. القابلة بحسبها : فالعين، في الحقيقة؛ له؛ والحكم لي. فافهم !

(٣٩٧) « - فقال » المرتضى : «الحقني بمن تقدم» اي بمن احدثني الى ما فات عنه عاجلاً من اسرار التوحيد. بك.

« - فقلت : نعم ! وانصرف . وهو يقول :

« يا قلب سمعاً له وطوعاً ع قد جاء غ بالينات بعدي ف

« فالتفت اليه وقلت :

« ظهرت في برزخ غريب »

لا يأوي اليه إلا ترز من الافراد . وهو يعطي الحكمين . حتى اذا
نظرت الى وجودي : الذي هو موقع التكليف ومورد الخطاب - قلت .
بلسان حقيقي الاصلية :

« فالرب ، ربي ! »

واذا نظرت الي ، من حيث اني « انا » . بل « انا » به « هو »
كان ، « هو » . لساني وسمعي وبصري ويدي . فقال حينئذ :

« والعبد ، عهدي ! » [r. 79b]

فافهم ! وأمن في هذا السر الموسوم واشرب من رحيقه المختوم !

(شرح) التجلي العزّة ٧١١

LXXVII

(٣٩٨) العزّة، المتعة والفكّة. - هذا التجلي يعطي الاطلاع،
شهوداً، على وجه يعطي منع العقول عن ادراك حقيقة الحق وجمعها

(٧٧١) املا، أين سودكين : « ومن تجلي العزّة ، وهذا نصه . » ان قيل لك : لماذا وجدت الحق واتخذ بالمهتدين من عبادي . - قال جامه : مستجلب مشاهدة البروق اللامعة من نفور الفهوانية عند تجليها من الحضرة الخطائية ، نفع الله به : سميت شيني واسمي مظهر التجليات ومفيضها على المحلات القابلات ، المنفرد في وقته بدرجة النهايات ورتب الكالات ، محمد بن علي بن محمد بن بن احمد بن العربي ، الطائي ، رضي الله - تعالى - وارضاءه وجمعي معه في كل موطن جمعاً اقوم فيه بحق سرته وكال رقبته ، بمته وفضله - يقول في الناء نرحمه لهذا التجلي ما هذا مناه . تجلي العزّة ، المراد به هنا المنع ، و(ما) يقع [fol 28a] فيه من الفلية . - قوله : « تأدب » وفيه ، وذلك عند تناوذة العقل خاصة . والمنع ذاتي لنفسه ؛ والغلبة إنما تكون عند وجود الخضم . - واعلم ، ايها القابل لفيض الالهي ، ان النفس تدرك بالعقل الامور المقبولة ، وتدرك بالحواس الامور المحسوسة ؛ ولما مدرك أكثر لادبائها من غير آلة من القوى . لما ادركت بمجرد ذاتها ، من غير آلة ، كان ذلك المدرك وراء طول العقل ؛ وهو لأصحاب الفيض الالهي [الاصل : الالهي] ، ارباب الحقائق ؛ وهم الحماطين بلسان هذه الحضرة ، دون غيرهم . واذا علم هذا ، فاعلم ان الحق - تعالى - لما رصف نفسه بالجمع بين الضدين ؛ من كونه اولاً وآخرأ وظاهراً وباطناً ، كان العقل ههنا [الاصل : ها هنا] مدركاً آخر ؛ وهو اثبات هذه الاضداد من وجوه مختلفة ، وذلك مدرك العقل وحده . لما من كون موصوف بأمر ما إلا ويلب عنه نفسه . كقولنا : فلان عالم بزيد ؛ فقال ان يكون جاداً به من وجه حله به . وأما الفيض الالهي [الاصل : الالهي] ، فانه أعلى ان ذلك من وجه واحد للحق - تعالى ! فهو « اول » من حيث هو « آخر » ، و « ظاهر » من حيث هو « باطن » . وهذا مدرك الحقيقة الانسانية مجردة ، خاصة بالفيض الالهي . فكل نسبة نسبتها الى الحق ، لو كانت ، من وجهين مختلفين ، تستحقها الذات - لكان هو تعالى ! في نفسه محلاً لكثرة ؛ وهو - تعالى ! - واحد من جميع الوجوه ، فيزده عن ذلك - تعالى ! ثم يقال : ثم أفكر المنكر انصاف الجسم بالجمع بين الضدين ؟ فيقال : بمرفتنا بحقيقة الجسم سكننا عليه بذلك . فيقال : هل عرفتم ذات الحق بالحد والحقيقة ، لتعلموا هل يصح قبول الضدين ام عدمها ؟ - فهذا يظهر لك الفرق وهم التحكم على الله ، تعالى ! اذ الذات مجهولة . وقد اضاف هو - تعالى ! - اليها أسكناً واضداداً لا يمكنها عقلاً لجهلنا بالذات الموصوفة بقبول الاضداد وغير ذلك . - واعلم ان الجهول الذات لا يصح لكون ان يحكم عليه اصلاً . أما يحكم عليه بما حكم به - تعالى ! - على نفسه . فلا يصح ان يقال : انه يقبل النقي والاثبات والعدم والوجود . ويكون هذا جدك من الخضم . كقولنا : انه جمع بين الضدين ، من كونه - سبحانه - اسطق ذلك على نفسه ، فقال : « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » . فرأينا جميع الذوات التي نحن عارفين بعضها رصقيتها تقبل هذه الالوية والآخرية على البذل . فتكون اولاً بنفسية ، وآخر بنفسية (اخرى) . نسبتها اليها ما يليق بها . ونظراً الى الحق - تعالى ! - ، الذي اجمع الخضم معنا على وحدانيته ،

بين الضدين من وجه واحد . ويعطى الغلبة عند منازعة العقل في طلب هذا المدرك المنوع عنها . - والغلبة إنما تظهر عند وجود الخصم .

قال ، قدس سره : « ان قيل لك : بماذا وحدت ب الحق ؟ - قل : بقبوله الضدين معاً » اي من حيثية واحدة . فان قبولها . من حيثيتين مختلفتين . من مدارك العقل .

« فان قيل لك : ما معنى قبول الضدين ؟ - قل : ما من ج كون ينعت او يوصف بأمر إلا وهو » اي ذلك الكون . « مطلوب من ضد ذلك الامر ، عندما ينعت به من ذلك الوجه » الذي نُعت فيه به . كما تقول : فلان عالم بزيد . فحال ان يكون جاهلاً به من وجه (ما) هو عالم به . بخلاف الحق - تعالى ! - فانه أول . من حيث هو آخر .

« وهذا الامر » اي قبول الضدين من وجه واحد ، « يصحح في نعت الحق خصوصاً ، اذ ذاته لا تشبه النوات ، والحكم على عليه لا يشبه الأحكام ؟ وهذا » اي قبول الضدين معاً . « وراء د طور العقل » فان النفس الانسانية إنما تدرك المعقولات بعقلها والمحسوسات بحواسها ، ولها مدرك آخر بلباتها المجردة خاصة . وذلك هو وراء طور العقل . المختص علمه وشهوده بأرباب الفيض الالهي . الفائزين بالمواهب اللدنية .

(٣٩٩) « فان العقل لا يدري ما اقول . وربما يقال لك : هذا يُحيله س العقل » اذ لا يثبت العقل اجتماع الضدين الا من جهتين

فأرباب مجهول الذات . وقد قال : « ليس كشيء » . فغنيا عنه ما قبله الكون . ولسنا له ما نال عن نفسه من الوجه الذي تقتضيه [الاسل : يقتضي] الوجدانية من جميع الوجوه ، على ما تقتضيه ذاته . - وقوله ، سلام الله عليه : « أترك الحق للحق » ، هذا خطاب المكاشف ، صاحب الفيض الالهي [الاسل : الالوحي] ، العقل الذي ادعى ان مدركه هو الغاية . وسكبان ما وراء مدركه منك ! فقال له : « مالك وللحق » أترك بنا الحق معاً . فاني ، مع كوفي في مرتبة أعلى من مرتبتك ، ما عرفت الحق الا بنسبة ما . فكيف بك مع القصور عن طوري ورتبي ؟ ومع كوني ادركت زائداً عنك ، فقد ثبت عندي انه - تعالى ! - لا يصح ان يعرفه سواء . فلتحقق ! » [عظمت الفاتح ورقة ٢٧ ب-١٢٨] . -

ب وجدت HK . - ث لقبوله H ، بقوله K ، بقوله P . - ث + الذين يصح ان ينسب اليه كالأول والآخر والتظاهر والباطن والاشواء والزلزل والمعية وما جاء من ذلك H ، الذين ... نفساً .. كالأول K . - ج بين H . - ج لا يصح H . - غ فالحكم KH . - د ورا P . - ذ الحق K . - ر + ان KP . - ز لكن H . - س يحيله H . -

مختلفتين. فلا يدري كونه باطنية الحق عين ظاهريته ؛ وظاهرته ، عين باطنيته أبداً. بل يدري باطنية الدوات ، التي يعرفها ، بعدها وحقيقتها بنسبة (ما) وظاهريتها ، بنسبة أخرى. فلا يصح حكمه على الذات المجهولة بعدها وحقيقتها إلا بما أعطاه إخبارها عن نفسها. أو أعطاه الشهود ، الناتج لصاحب المنحة الالهية من عين المنة. ولذلك قال ، قدس سره :

« فقل : الشأن من هنا » اي التجلي الظاهر بالآثار الأقدسية من عين المنة ، - « اذا صح ان يكون الحق - تعالى ص 1 - من مدركات العقول ، حينئذ تنفي عليه أحكامها » بنفي وإثبات وجمع بينهما معاً . - (٤٠٠) « لكن من لم تسته » يخاطب العقل ، - « لكشفى ط شفاء ط الأيد » هذا الخطاب من الشأن « الالهي ، بلسان القائم بحق مظهرته . للعقل الذي [٤٨٠] ادعى ان مدركه في الحق هو الغاية . وليس وراء مدركه مدرك . ولذلك زاد صاحب الفيض في تبكيته ، فقال :

« ما لك وللحق ؟ اية مناسبة بينك وبينه ؟ في اي وجه تجتمع معه ؟ ألم تعلم ان القرب الأقرب والبعد الأبعد ، بين الشيتين ، بقدر المناسبة والمباينة بين ذاتياتهما ؟ فلو لا البعد الأبعد بين ذاتياتك وذاتياته - تعالى ! - لا سمعت منه - تعالى ! - والله غني عن العالمين ٧٧٢ » . « اترك الحق للحق » ولا تقصد حمل اعباء معرفة ذاته - تعالى ! وذاتياتها . اذ لا يحمل البحر منقار العصفور ، ولا يثبت الظل مع استواء النور ، ولا تقابل البعوضة الريح العاصف ! « فلا يعرف ع الحق إلا الحق » والمخصوص بالفيض الالهي . مع كونه اعرف بالحق من العقل . لم يعرفه إلا بنسبة ما .

(٤٠١) كأنما « يقول الحق » للعقل الموقوف دون حجاب العزة . « وعزة الحق ، لا عرفت نفسك حتى اجعلك ع » بالقاء نوري الاقدس

٧٧٢) نص الآية : « فان الله غني عن العالمين » سورة رقم ٩٧/٣ وفي آية اخرى : « ان الله لغني عن العالمين » سورة رقم ٦/٢٩ .

ش الشأن HKPW - ص تل W - عى ليس PW ، لن K - ط لتشفين HK - ط شفاء KW - ط الاصل : الشأن - ع تعرف K ، عر ب W ، معرف P - ع + لك HKW -

لِ بَصِيرَتِكَ لِتَجْلِيهَا عَنْ آثَارِ الْعَلَةِ الْإِمْكَانِيَّةِ وَأَقْتَارِهَا : « وَأَشْهَدُكَ أَيُّهَا »
بِالْقُوَّةِ الْكَاشِفَةِ لَكَ عَنْ بَعْضِ ذَاتِيَّاتِكَ فِي الْمَشَاهِدِ التَّزْيِينِيَّةِ . - « فَكَيْفَ
تَعْرِفِي » بَلْكَ وَبِمَا اخْتَصَّ بِقَابِلِيَّتِكَ مِنَ الْإِدْرَاكِ ؟ وَانْتَ عَاجِزٌ عَنْ مَعْرِفَةِ
نَفْسِكَ بِإِدْرَاكِكَ الْقَاصِرِ عَنْهَا .

« تَأْدِبُ » وَلَا تَدَّعِي فِيمَا لَيْسَ لَكَ مِنْ ذَاتِكَ . « فَمَا هَلْكَ أَمْرٌ نَ
عَرَفَ قَلْبَهُ » وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ . « وَاقْتَدِكَ بِالْمُهْتَدِينَ مِنْ عِبَادِي » الَّذِينَ
جَاسُوا خِلَالَ دِيَارِ الْيَقِينِ . وَمَيَّزُوا مَا لِي عَنْهُمْ . فِي لَا بِهِمْ !

(شرح) تجلي النصيحة^(٧٧٢)

LXXVIII

(٤٠٢) هذا التجلي إنما يظهر من عين المنة للمراد المعنى به . قبل شروعه في تحلية^(٧٧١) قلبه بالآداب الروحانية ، حفظاً له حتى لا يباشر في تحليته . بما تعطيه احواله المعلولة من الآداب والرياضات المحترقة برأيه . ويظهر ايضاً ، بعد اخذ السالك في سيره الى الله بطلوع نجم العناية السابقة له . وهذا ، حظ الاكثرين من اهل الطريق .

(٤٠٣) قال ، قدس سره : « لا تدخل » ايها السالك ، « داراً لا تعرفها » اي دار بيتك المشتملة على ما في آفاق الوجود ، من الغيب

(٧٧٢) اعلاه ابن سودكين . ومن تجلي النصيحة ، وهذا نصه . « لا تدخل داراً لا تعرفها ما ظفرت يداك بسوى الصب » . - قال جامه : سمعت شيخني يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هنا منناه . قال : تجلي النصيحة على وجهين . الوجه الواحد قبل الشروع ، وهو المخصوصين . والوجه الثاني بعد الوقوع ، وهو للأكثرين . ثم اعلم ان كل خطاب ورد على النفوس من الحق ، بطريق التأديب [الاصل : التأديب] ، فانما هو من حيث الآيات المقولة ، فأما الكشف فبأيه باب آخر : فانه يعطي الأدب بذاته ، من غير خطاب يتوقف على آلة . والأدب هو الموقف عن [الاصل : عنه] التمدي ، وان لا يتمدى عن مرتبته بما [الاصل : مما] تقتضيه . وهذه الدار فيها ما يقتضيه [الاصل : يقتضي] الحس فهدرك بالحس ، وفيها ما يقتضيه العقل ، وهو امر مخصوص يدرك بالعقل ؛ وفيها ما يقتضيه الكشف ، وهو امر مخصوص . فأما كليتها ، على الاستيفاء ، فلا يهملك بها الا الحق - تعالى ! - وسده . فان اطلعك على وجودك حيث تعرف نفسك المعرفة التامة . وباب هذه المعرفة هو باب الشرع ، الذي تتلقاه بالايمان . فيها قال لك الشارع (ع) هو كلام الحق ، تطلقه [الاصل : فتلقاه] منه بغير تأويل ولا تأويل . فان احسنت هذا المسلك وصلت الى ميراثه : وهو العلم الكامل الالهي . فانك تلقته بهدم الواسط والحجب منك . والحجب هي الحس والعقل وجميع الآلات . فاذا اطلعك الحق - تعالى ! - على حقيقتك ، وكاشفك بالحقائق ، وجعل مدركك انما هو بين ذاتك لا بآلة - فحينئذ يكون ادراكك اتم ، وتكون اقرب الى المناسبة : لتتحقق بصفة الإبدية الخاصة بك . ومع ذلك ، فأين انت من الحق ؟ انت في المرتبة الثانية . فغابتك ان تعرف نفسك . ولا يصح لك ان تستوي معرفة نفسك ابداً ! فابق متصفاً بالسير ، والارتقاء بالسير عن درك الادراك : فذاك بعض الادراك ! - والله يقول الحق ! « خطوط الفاتح رقة ٢٨ » . -

(٧٧٤) ... للتجلي (هو) الاتصاف بالاخلاص الإلهية . الميرضها في الطريق بالتخليق بالاسماء . وعندنا التجلي (هو) ظهور اوصاف العبودية دائماً مع وجود التخليق بالاسماء . فان غاب عن هذا التجلي كان التخليق بالاسماء وبالآله عليه ... (اصطلاحات القفوسات ٢ / ١٢٨) وانظر ايضاً القفوسات ٢ / ٤٨٣ - ٤٨٤ ؛ واصطلاحات الصوفية لابن عربي ولطائف الاعلام رقة ١٣ (ب) .

والشهادة . وانت لا تعرفها : بناءً أ وقواعد وعلوًا وسفلًا ومراتب ودرجات
وغرفًا ومجالس ومُشْتَرَفًا^{٧٥١} ومقاعد ومنصات ومخادع ومهوات ومساقط
وابوابًا ومدخل وألزامًا^{٧٥١} وسكنًا ، من الاعالي والالواسط والأداني . وهل
بنيت من اللون النفيسة او الخسيسة أو منها (معاً) ؟ [f. 80^٥] ومن
مُدَبَّرُها من الارواح القدسية والقوى الطبيعية ؟ ومن زمامها من النفوس
الملكية ؟ ومن ناظرها من الاسماء الالهية ؟ وهل تصلح لتزول الملك فيها ؟
واذا نزل ، هل تكون بيت خلوته او بيت جلوته او تارة وتارة ؟ - فان
هذه البنية المكرمة ، المتقامة في احسن تقويم ، انما وضعت بالوضع الالهي
على نسق الحكمة البالغة : فيها المهلكات والمنجيات في محالها ، والمسالك
مختلطة بعضها ببعض ، والرفائق مشتبهة . فالداخل فيها اذا لم يكن على
بصيرة . من رب الدار ، ربما اشرف بمجالاته فيها على مزال القدم ومساقطها ،
فيقع في مهوات التلف . ولذلك قال :

(٤٤٤) فما من دار الا وفيها مهاو ومهالك . لمن دخل دارًا لا يعرفها
لما اسرع ما يهلك . لا يعرف الدار إلا باينها ، فانه يعرف ما اودع فيها .
بنائك الحق دارًا له ليصمرها ببه .

بمعنى ان يظهر فيها . في كل آن ، بشأن ؟ ويجمع فيها آثار ما
توارد عليها من الشؤون ، ويضع فيها جواهر الحكم وصحف جوامع الكلم ،
ويجعلها خزان اسراره ومطالع انواره . فليس لك ان تسلك بك مسالكها ،
ولا (ان) تستعرض ودائعها وتستنشف على اهلها اذ « ما اقت بيننا »^{٧٧٦} افرايم ت
ما تمنون أأنتم تخلقونه ام نحن الخالقون^{٧٧٧} ؟ فلا تدخل ما لم تكن فانك
لا تلدي في اي مهلك تهلك ولا في اي مهواة تهوي . فقف عند باب دارك
حتى يأخذ الحق بيدك وبمشبك ح فيك .

(٧٧٥) المعروف في العربية « شرقه ومشرق ومشرق » كل ذلك يعني « موضع القعود
في الشمس » . فلفل « المشرق » هي الدقة الشرقية في الدار .

(٧٧٦) كذا في الأصل . و « الالتزام » في اللغة هم الاصحاب الذين لا يفارقون ؛ ولعل
الشارح استعمل « الالتزام » في هذا الوضع بمعنى « المرافق الضرورية » الدار ؛ وانظر ما تقدم
فقرة رقم ٢١٤ -

(٧٧٧) سورة رقم ٥٦ آية رقم ٥٨ .

١ الاصل : بناءً . - به لتصمرها H . - ت افرايم W ، افرايم P ، افرايم K . -
ت اتم W ، اتم K ، اتم P . - ج بين H . - ح وتمشيك K . -

وهي باب (دار) اذا فتحت للواقف عليها : شاهد ما وراءها وعرف
جوامع مخبأتها وصنوف موضوعاتها الالهية والكونية . وعرف . بتعريف
مالكها . ان السر المضمون به . في صدر الدار : تحت سادته . مكتوم .
مخنوم عليه بختمه . لا يكشفه ولا يتصرف فيه احد إلا به . وبآدابه الموصلة
الى ذلك . اذ بالشمس يهتدي الى الشمس . وهذا الباب . الذي وجب
الوقوف عنده . هو شرع الوجود الظاهر به رحمة الكافة . وأصل الآداب .
الموصلة الى ذلك السر المضمون به . الايمان الخالص ودلالته . لا العقل
ودليله . فمن تلقى تعريف الشارع بالايمان . من غير تأويل وتعليل .
انما تلقاه من الحق بلا شك . ومن أحكم هذه القواعد الايمانية وسلك
هذه المسالك الايقانية ، ورث من صاحب شرع الوجود علماً لدنياً هلياً .
محيطاً بحقيقة كل شيء كما هي : من غير وسائط العقل والحس والمشاعر .
وتحقق بأحدثه الخاصة به في [٢. 81] أحدية صاحب الشرع . فأدرك بذاته
فيها كل شيء خ .

(٤٠٥) ولا امتنع الظفر بهذا المطلوب الأبين بدلالة العقل ودليله .
قال - قدس سره ! « يا بخيف العقل ، أبشرك الفكر تقتصر طيره ؟
أبحول الطلب تدرك غزاله ؟ أبهم الجهد ترمي صيده ؟ ما لك يا غافل !
ارم صيدك بهمك ، فان أصبته أصبته » .

يقول : لا ترك التدبير والجهد . ولا تعتقد انك . بالجهد تناله . اذ
ليس كل من سعى خلف الصيد صاد . ولكن ما صاد الا من سعى
خلفه ! ثم نظر . قدس سره . الى ان حصول الأمر لمن سعى انما هو
بمحض الامتنان . فقال : « ولا تصيبه » وبقصدك وسعيتك « أبداً ! يا
عاجزاً عن » معرفة « نفسه كيف لك به » - اي بمعرفة ذات الحق
وذاتياته واثباته في المرتبة الثانية ، فلا خروج لك عنها . فلا وصول لك اليه .
غائبك ان تعرف نفسك به لا بك . ولا تعرفها حق المعرفة . فكأن على حذر
من طلب لا ينتهي الى فائدة . فقل : « المعجز عن درك الادراك . ادراك »^{٧٧٨} .

(٧٧٨) انظر بخصوص هذا الأمر ما تقدم تعليق رقم ٢٧٠ . ويبدو ان الشارح هنا
قد ابتعد قليلاً عن ابن عربي . فهو يقول . بحسب املاء ابن سوكرين المنظم : « فابق ماضياً
بالمعجز ، والاترار بالمعجز عن درك الادراك : فقلك بعض الادراك » . ونفس ابن عربي هنا .

اذ لو افنيت ذاتك في روم ما لست بكفته ز « ما ظفوت س يدراك الا ش
بالتعب ش » .

ينبغي ان يقارن مع نص نظير له في القصص ليفصح المعنى تماماً . « ... والتجل من الذات
لا يكون ابداً الا بصورة استمداد التجل له ... فاذن التجل له ما رأى سوى صورته في مرآة
الخن . وما رأى الخن . ولا يمكن ان يراه مع علمه انه ما رأى صورته الا فيه . كالمراة في الشاهد :
اذا رأيت الصورة فيها لا تراها مع علمك انك ما رأيت الصور او صوتك فيها
واذا دقت هذا ، دقت الغاية التي ليس فوقها غاية في حق المخلوق . فلا تطمح ... في ان ترقى
في اعلى من هذا الدرج ... فهو (أي الخن) مرآتك في رؤيتك نفسك ، وانت مرآته في رؤيته
اسماه ... فلتخطط الامر وانهم : فتا من جهل في علمه فقال « والمجز عن ذلك الادراك
ادراك » ؛ ومننا من علم فلم يقل مثل هذا القول ؛ بل اعطاه العلم السكون ما اعطاه المجز «
(قصص الحكم ١/٦١-٦٢) . فني نظر الشيخ الأكبر ان وعينا الميق بالمجز عن ذلك
(الحقيقة المطلقة) هو بعض الادراك ، اما مقام الصمت او الخيرة (تجاه الحقيقة المطلقة) فهو
الادراك كله ! . -

ز الاصل : يكفوه . - س ظهرت K . - « ش - ش » بسوى التعب HKW . -

٧٧٩ تجلي لا يفرئك

LXXIX.

(٤٠٦) هذا التجلي يتضمن تحريض النفوس السائرة في مناهج الحق
لطلب ما هو الأمر عليه. - قال قدس سره : « يا مسكين ! كم يضرب
لك المثل بعد المثل ولا تفكر » فيما ينطق به الكتاب والسنة وفيما يظهر لك

٧٧٩ (٧٧٩) انلاه ابن سودكين . « ومن تجلي لا يفرئك . ونصه . « يا مسكين مالك
جرواً مصطفاً . » - قال جامه : سمعت شيخني ، سلام الله عليه ! يقول [fol. 29a]
ما هذا مناه . لا يفرئك ما تسمعه منه او تراه ، قبل ان يفرئك بمراده في ذلك ، كقوله :
اعمل ما شئت [الاصل : شئت] . هذا لفظ يحمل الوعد ويحمل الريد ، بحسب القرائن . -
قوله : « يا مسكين ... ولا تفكر . » قال ، سلام الله عليه ! التفكير على ضربين : مرسوم
وهو فكر ارباب الخلو ، فان الفكر يفسد علمهم ، وفكر محمود وهو ذكر الاعتبار في
صاحب الدليل انما طلب نتيجة دليه ، وكانت النتيجة هي الحق المطلوب له ؛ وقد اخذ دليه
من الحق لكونه انما نظره في مدلول دليه . ولو كان نظره في الدليل لكان الدليل عنده هو عين
الدلول . - وقوله : « متى صمكت تفكري عليه . » اي انك فارقت في الدليل . ولا يوصل
الى الحق الا بالحق . لو استصحبته في عين الدليل لصمكت في المدلول . لكلك فارقت من اول
قدم . والبداية متواتر للنهاية . - قوله : « لا يفرئك اتساع ... من امثالك . الخ » اي لا
يتركك كثرة الطرق اليه . فانه ما من قدم يطأها [الاصل : يطأها ، نسخة : يهينا : يطويها]
سالك من جميع عباد الله - الا وتمتها آفة من الافات . لن [الاصل : لن] عرف تلك الآفة
واقفاها - كان التفتي هو الذي تحقق انه على بصيرة من ربه ؛ ومن جهلها ثم انى بعد ذلك
بجسرين وجهاً من وجوه الحق في ذلك القدم الواحدة - كان ما فاته من تلك الآفة [الاصل :
الاقدام] الواحدة يرجع بجميع الوجوه التي تحصل له من الحق في تلك القدم . - قال سيدي .
سلام الله عليه ! ولقد سألت بعض الاكابر ، فقال : هل رأيت سينه [الاصل : سية] واحدة
افدت ثمانين حسنة ؟ - فقلت له : (هنا) اذا كانت (السينة) لا تنقسم ، فكيف اذا
انقسمت ! قال ، رضي الله عنه ! وفي هذه الاشارة الواحدة تحقق المحاسبي - رحمه الله ! -
بمعرفة آفاتنا . واما ابو يزيد - رحمه الله ! - مع جلالة قدره ، فانه لم يثبت له نية قدم .
الى ان استغاث بربه فأضاءه شيئاً [الاصل : شيئاً] من انشائه . - قال شيخنا ، رضي الله عنه !
ولا كسفت لي من هذه الارض ، كنت قائماً اصلي خلف الامام ؛ وقد قرأ الامام « يا عبادي
ان ارضي واحدة » - فصحت صيحة عظيمة ، ثم غبت عن حسي ؛ ولم اصح في طريق الله .
قط ، سوى هذه الصيحة . فلما انقث ، اخبرني الحاضرون عندي انه وضعت حامل ، كانت
شرفة حل سلط يشرف على ذلك المسجد . ورضي على اكثر الجماعة . (انظر الفتوحات / ١٧٣).
ثم في ذلك المشهد ، الذي غبت فيه عن حسي ، اطمني الله على حقيقة هذه الارض ؛ واشهدني
حقائق آفاتنا . فلا ارى حركة في العالم ، بعد ذلك ، الا واحمل من اين انبثت ، والى اي
شيء غلبنا ، باذن الله تعالى وحسن تليده . - والله يقول الحق ! « [يعطون الفاتح وقوة

٢٨ب-١٢٩] . -

من المخاطبات الصهبانية ، ولست انت ممن تنظر الاعتبار وتفكر فيما خاطبك الحق به فتعرف مراده - تعالى ! - من ذلك . نعم ، لا تفكر لك حالة توجهك الى تفرغ محلك من السوى . فان الفكر ، اذذاك ، يشغل محلك بما ليس بمطلوب من الصور الفكرية فيفسده بها .

« كم تحبط في الظلمة » اي في ظلمة الجهالة ، القاضية بمحصر الحق في بعض الوجوه وتغلب بعضها عنه ، « وتحسب انك في النور » - حيث زعمت ان ذلك انتهى بك الى الحق .

« كم تقول : انا صاحب الدليل ، وهو عين الدليل » ولولا هو كذلك ، لما اهتديت به الى الحق : فبالحق اهتديت الى الحق . « متى ب صحبك » الحق « تفتريت عليه » حيث تزعم انك فارقت في الدليل وصحبته في مدلوله . والحق انه صحبك في عين الدليل الى المدلول . فالحق ، في الحقيقة ، هو موصلك الى الحق . ولكنك فارقت . بزعمك ، في اول قدم استدلالك . والذباية عنوان النهاية . ولو صحبك في دليلك ومدلوله وبدايتك ونهايتك ، في نفس الامر - ولست انت واجده هكلا - لما كنت على شيء . فان [٢. 815] من الكالات المختصة بك وجدانك اياه عين كل شيء . والا حكم كونه هكلا بالنسبة الى كل شيء على السواء^{٧٨١} : فابن اختصاصك ؟

(٤٠٧) ثم قال : « لا يغرنك اتساع ارضه^{٧٨١} ، كلها شوك ولا نعل لك . كم مات فيها من أمثالك كم خرفت من نعال الرجال فوقفوا فلم يتقدموا ولم يتأخروا ج لاثوا جوعاً وعطشاً ! »

لعله اراد بانساعها ، كثرة الطرق الى الله . يقول : ولو كانت الطرق الاله كثيرة لا تحصى عدداً . ولكن لك ، في كل نفس ونعت كل قدم ، آفة وأقلا . تعارض حكمي الوجودية والامكانية . والامرية والحقائقية . بحكم المغالبة فيك ، في كل نفس . والحروب بينال . لا يدري ان الغلبة

٧٨٠ (النص في الأصل : « والا حكم كونه هكلا بالنسبة الى كل شيء على السواء » فابن اختصاصك .

٧٨١ (اشارة الى قوله تعالى : « وان ارضي واسعة » (سورة ٢٩ / ٥٦) وقوله : « وارض الله واسعة » (سورة ٣٩ / ١٠) و « لم تكن ارض الله واسعة » (سورة ٤ / ٩٦) .

ب متى KHW - ث تدر W - ث الاصل : شي - ج يتأخروا KW -

لأيهما . لا . بل تعارض احكام الاسماء الجزئية ، المتقابلة ، المتوجهة الى قابليتكم ح ، بما لها من اصلها الشامل . فان كلاً منها يطلبها ح ان تقوم بحق مظهريته وظهور خصائص حيطته . وهذا التعارض انما يعطي التعويق والوقفة والخمود والفترة في حال البداية . وهي المعبر عنها بقوله : « فوقفوا فلم يتقدموا ولم يتأخروا » . وانما خصصنا التعارض بالاسماء الجزئية . اذ لما الولاية والتأثير في حال البداية ، بحكم الاكثرية . واما في النهاية . فالولاية والتأثير للاسماء الكلية^{٧٨٢} . وتعارضها انما يعطي التامع ، « ع فيبقى القابل فيه » مطلقاً عن الميل والتقيد . فيحصل له في اطلاقه الاختيار والحكم والاعتدال . فيميل ويتقيد بأي اسم شاء ، مهما شاء ، من الاسماء المتقابلة . اختياراً . فافهم !

٧٨٢ (الاسماء الكلية ، وتسمى امهات الاسماء والأئمة السبعة والحقايق السبعة الاصلية ... وهي : ابي والمالم والمريد والقائل والقادر والجلود والمقطر . وقد يعنى باصول الاسماء ، الاسماء الازيمية (المروقة ايضاً باشعة مفاتيح الغيب واطلة مفاتيح الغيب ايضاً وهي : السميع والبصير والقادر والقائل . (لطايف الاعلام : ١٩ ، ١٨ ، ٢١ ، ٧١ ب) . اما الاسماء الالهية الجزئية ، فهي مجموع الاسماء الحسى كل اسم بانفراده . - انظر ما يخص المباحث المتعلقة بالاسماء الالهية في الفتوحات ١/ ٩٨-١٠١ : ٢/ ٥٨-٥٨ ، ١٢٠-١٢٣ : ٣٩٧-٤٧٨ : ١/ ١٩٦-٣٢٦ وفي فصوص الحكم = فهرس الاصطلاحات . مادة الاسماء الالهية ؛ وانشاء الدوائر ٢٧-٣٥) .

« ح - ح » (وضع النسخ الاصل رقم ٢ تحت كل من « قابليتكم » و « يطلبها » ليشعر بان التفسير في « يطلبها » يعود على « قابليتكم ») . - « ع - ع » (وضع النسخ الاصل رقم ٢ تحت كل من « التامع » وفيه ليشعر بان التفسير في الكلمة الأخيرة يعود على الكلمة الأولى) . -

(شرح) تجلي عمل في غير معمل^{٧٨٢}

LXXX

(٤٠٨) العمل على ضريين : عمل صالح ، وعمل غير صالح .

٧٨٢) اسلمه ابن سديكين . ومن تجلي « عمل في غير معمل » . وهذا نصه . « كم ماش على الارض ويطلع على هذا ا . » - قال جامه : سمعت شيخي ، سلام الله عليه ! يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه وأصله . حاصل هذا التجلي ، ان الله - تعالى - جميل الاعمال ، على تنوعها من الخير والشر ، مراتب معلومة ؛ تطلبها تلك الاعمال بذاتها . فيرى العامل الخير فيها يبدو الناس ، وهو ميب عند الله . يعمل اعمالاً كثيرة من البر [الاصل : اكبر] ، لكنها تشوبها سمسة من باطن العمل تناقص ذلك العمل بالذات . فلا يصح لذلك العمل ان يساكن صاحب تلك السمسة . فيرى العمل يطلب محلاً يناسبه ولا يكون لتلك السمسة فيه أثر البتة . فيرى العامل المسكور به ، الذي هذا نشأته من الشر ، يقتضي رتبة تناسبه . وهو فيما يجري عليه من اعمال البر كالناسي من التجمل في رزق غيره ، ينقله من موطن الى موطن . فسلمه عنه عارية ، يطلب محلاً يناسبه . ويكون ذلك المحل الذي يناسب هو البر المنقول ، الطالب مرتبته بالذات ، ليعبد من محال الشر فيما يبدو الناس . إلا ان الله كتبه (لأحد) من اسمايه وارليائه [الاصل : وارليائه] ، يظهر أثر سعادته عند خاتمته . فيرى عمل هذا السعيد ظاهراً عن [عنه : نسخة فيينا] تلك السمسة التي نفر عنها عمل الأول من البر . فيجعل الله - تعالى - عمل ذلك الشقي مشوراً على هذا المحل السعيد . ويطلب عمل هذا الآخر من الشر ، عند ورود الخير على عمله ، لتلك المحل الخبيث الذي استغناه من وجود تلك السمسة فيه منه . فاذا بلغ الكتاب اجله ، قاب الله على عبده وعظم له بالخير واطهر عليه حلة السعادة ؛ ويجعل جميع حسنات الأول في ميزانه ، تطلب محله بالخاصية كما تطلب الطيور اوكارها فتسارع اليه وتتناثر عليه . وهذا معنى قوله ، تعالى : « وقدسنا الى ما عملوا من عمل فيجعلناه هباءاً [الاصل : هباءاً] مشوراً » . اي نثرناه على غيرهم . - واعلم ان لكل عبد ، من (اهل) الجنة ، في الجنة مرتبتين [الاصل : مرتبتان] ، ولكل عبد من اهل النار في النار مرتبتان . فالمرتبة الواحدة اقتضاها عمله ، والمرتبة الأخرى (هي) موروثة له من يده الذي أبدله الله - تعالى - مكانه في الجنة ، وأبدل الآخر مكان هذا في النار . فصار لكل واحد شيئاً مرتبتان [الاصل : مرتبتين] في موطنه ؛ وورث هذا حسنات هذا ، وهذا سيئات [الاصل : سيئات] هذا . - فهذا [هي] خاصية هذا التجلي . وهذا معنى قوله : « كم ماش على الأرض... الى آخر التجلي » . - وقوله : « الملك الكون الملح والسلخ » ، فتتحقق بالتقوى ويظهر من غني الآفات وألوهي . ومن بعد [الاصل : سيدي] الله فهو المهتدي ومن يفضل تلج تجد له ولياً مرشداً . والله يقول الحق الحق سبحانه ا . » [خطوط التفات ورقة ١٢٩ - ٢٢٩ ب] . -

فالعامل بالعمل الصالح ، قد ينطوي استعدادده على (مثقال) سمسة من الشقاوة ، وهي تأتى العمل الصالح . والعامل بالعمل الغير الصالح ، قد ينطوي استعدادده على (مثقال) سمسة من السعادة ، وهي تأتى العمل الغير الصالح . فكل واحد ، من هذين العاملين ، عمل في غير معمل . ولذلك اذا بلغ الكتاب أجله ، جعل الله العمل الصالح «هباءاً» ا عن صاحب سمسة الشقاوة ، «مثوراً» على صاحب سمسة السعادة ؛ فاذن ، يسبقه الكتاب فيموت سعيداً . وجعل العمل الغير الصالح «هباءاً» ا عن صاحب سمسة السعادة ، «مثوراً» على صاحب سمسة الشقاوة ؛ فاذن ، يسبقه الكتاب فيموت شقيماً^{٧٨١} . فيرت كل منهما ، مع ما لها في الجنة والنار ، ما للآخر [٨٢: ٨٢] .

(٤٠٩) قال ، قدس سره : «كم^{٧٨٥} ماش على الارض والارض «تلعنه كم ساجد عليها وهي لا تقبله . كم دافع لا يتعدى كلامه لسانه ولا «خاطره ، محله . كم من ولي حبيب في البيع والكتائب . كم من عبد «بغيف في الصلوات والمساجد يعمل هذا في حق هذا ، وهو يحسب انه «يعمل لنفسه» .

مثله كمثل من يسعى في تحصيل رزق الغير . فاذا حصل . كان عارية يطلب محلاً قدر له . والرزق قد يكون حلالاً وقد يكون حراماً . فكل منها يطلب محلاً يناسبه . «فن يهدي الله ، فهو المهتدي ومن يضل . فلن نجد له ولياً مرشداً»^{٧٨٦} .

(٤١٠) «حققت الكلمة ووقعت الحكمة ونفذ الامر : فلا نقص»

(٧٨٤) جاء في الحديث الشريف المروي عن ابن مسعود : «... ان خلق احدكم يجمع في بطن امه اربعين ليلة ؛ ثم يكون علقه مثل ذلك ؛ ثم يكون مغصه مثل ذلك ؛ ثم يبعث الله - عز وجل - اليه ملكاً . فيؤمر بأربع كلمات : فيكتب عمله واجله ورزقه وشقي ام سعيد ؛ ثم ينفخ فيه الروح . فان اسدكم لعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسب عليه الكتاب : فيعمل بعمل اهل النار ، فيدخل النار . وان اسدكم لعمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسب عليه الكتاب : فيعمل بعمل اهل الجنة ، فيدخل الجنة» (كتاب الشريعة ١٨٢) .

(٧٨٥) «كم» اسم ناقص مهم ، يبنى على السكون دائماً . وله موضوعان : الاستفهام والغير . يقال في الاستفهام : كم ربحاً عندك ؟ فينسب ما بعده على التمييز . ويقال في الغير : كم درهم افقت ! يراد بذلك الكثير . وما بعد «كم» الخبرية ؛ يكون مجروراً بحرف «من» البائية ، سواء اكانت مقدرة كما في المثال المتقدم ، أو ظاهرة كما في قوله تعالى : «كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله ا» -

(٧٨٦) اية رقم ١٧ سورة رقم ١٨ . -

ا الاصل : هباء . - ب والكتائب PW ، والكتائب . - ت وقعت HK . -

عما قدر «ولا مزيد» عليه. وقد ضرب، قدس سره ! مثلاً لطلب الرزق محله، حيث قال: «بالتد كان اللعب» ولذلك انتقل مال الرأهن الى اللاعب، الذي هو محله المناسب، بما جاء على الرأهن في لعبه من نقوش الكعبتين؛ من غير ان يكون لتدبيره واختياره في دفعها اثر، ولا لقصد اللاعب في اثباتها حسب مراده اثر. وهذا نظير انتقال العمل الصالح من صاحب مسممة الشقاوة الى صاحب مسممة السعادة من غير اختيارهما. او بالعكس. «ولم يكن ج» - اللعب «بالشطرنج ح» ليكون للفكر والتدبير، في الدفع والجلب، مجال. ولما كانت نقلة اعمال البر والشر، من كل واحد من العاملين الى الآخر، من غير تدبيرهما - قال في تلك النقلة إنها: «قاصمة الظهر وقارعة الدهر، حكم نفذخ» في عرصة التقدير الازلي، حسب اقتضاء الاستعدادات الاصلية؛ «لا راد» لامره ولا معقب لحكمه. انقطعت الرقاب. اسقط د في الايدي ذ «طبق الحكم الازلي». «ولاشت الاحمال» حيث صارت «هباءاً ر مشوراً». «طاحت المعارف» - حتى انسلخ بتمام^{٧٨٧} من آيات الله، في تحقيق الاسم الاعظم، فعاد جاهلاً به. قد «اهلك الكون السلخ والخلع: يسلم من هذا». ويخلع على هذا كما خلعت خلخ الحياة من الابناء المذبوحين لموسى - عليه السلام! وخلعت عليه تأييداً وامداداً له^{٧٨٨}، باجتاع روحانيهم عليه.

(٧٨٧) او يلم بن هوداء (واسمه العبري: بلثم بن يهود، انظر سفر العدد، من اسفار العهد القديم، فصل: ٢٢-٢٤؛ ٢١/٨). لم يأت ذكره في القرآن الكريم صراحة، بل ايماءً، كما تدل عليه بعض الآثار: سورة ١٧٥/٧، ١٧٦. انظر تفسير الطبري ١/ ٧٦ وما بعدها وتاريخ الطبري ١/ ٥٠٨-٥١٠ وروج الذهب للمسعودي ١/ ٩٩-١٠٠ والرماية لمساحبي ٢٥٦ وما بعدها وعراس المجالس للشنبلبي ١٢٣، ١٩٦ والاحياء للقرطبي ٢٩٣/١ ودائرة المعارف الاسلامية، مقالة: يلم بن هوداء ١/ ١٠١٤ (الطبعة الثانية)، النمر الفرنسي المستشرق الفاضل جورج فاجنده -.

(٧٨٨) يقول ابن عربي في مستهل الفصل الخامس والعشرين: «حكمة قتل الابناء من اجل موسى ليعود اليه بالامداد حياة كل من قتل من اجله: لانه قتل على انه موسى. وما جهل. (اي ليس في قتل الابناء على هذا الوجه جاعلية: بل هو مقصد الحكمة الالهية التي لا تتجلى احلاها الا بعد حين وسين). فلا بد ان تعود حياته (= حياة الابن الاسرائيلي المقتول) على موسى... وهي حياة طاهرة على الفطرة؛ لم تفسدها الاغراض النفسية... فكان موسى مجروح حياة من قتل على انه هو: فكل ما كان ميتاً لذلك المقتول - بما كان استعداد روحه له - كان في موسى، عليه السلام.... فلا ولد موسى. إلا وهو مجموع ارواح كثيرة. (نصوص الحكم ١/ ١٩٧) -.

ث لم W، HK -، ج - HK -، ح لا بالشطرنج HK -، خ من K -، سقط HKPW -، د من P -، ر الاصل: هبة - ف اطاحت H -.

(شرح) تجلي الكمال^{٧٨٩}

LXXXI

(٤١١) لسان هذا التجلي ، لسان الحق من حيث احدى جمعه . فانه ، من هذه الحيشة ، بكل شيء ا عين كل شيء ا . فالتجلي ، من هذه الحيشة ، اذا ظهر في شيء ا ظهر بكل شيء ا فيه . والانسان المتحقق بالوسطية الكالبة ، القاضية بتأنيق القيود الجمعة فيها ، قابل [٨2٥] لتجلي الحق من حيث احدى جمعه . ففي قابليته ، بل في قابلية كل جزء من أجزائه ب ، قابلية كل شيء ا . فاذا تجلى الحق ، من حيشة احدى جمعه - كان. التجلي عين قابلية كل جزء ، فيها قابلية كل شيء ا . كبصر الانسان مثلاً . كانت في قابليته قابلية كل الابصار وكل الاسماع وكل الاذواق والشعور واللموس . فكما ان عمل بصره عمل سائر اخواته حالئذ - كان التجلي ، الذي هو عين بصره ، عين المبصرات والمسموعات والمذوقات والمشوشات واللموسات الجمعة ونحوها . هكذا اعتبر في كل جزء من أجزاء الانسان . وقس حال « الانسان »^{٧٩٠} الكبير على حاله . فالانسان حالئذ يشهد كل شيء ا بشهود احدى جمعه الحق في قابلية كل جزء فيها قابلية كل شيء ا .

(٤١٢) وهذا المترك لا يعطيه الا الشهود الاقدس^{٧٩١} في طور هو وراء طور العقل . كما اشار اليه العارف بقوله :

٧٨٩) املاء ابن سوكين : « ولا انتهى هذا التجلي في الشرح (= اي شرح تجلي رقم ٨٠ ، المتقدم) قرأنا بعده « تجلي الكمال » و « تجلي علوم الهبة » - انبسط الشيخ ، رضي الله عنه ! معنا : وعظم [fol. 30a] به شأن تجلي الكمال . فقال : ما يشرح هذا إلا لاستعداد خاص يطلبه ؛ او ما هذا منه . - رضي الله عنه وارضاه ، وعشرنا منه ! » [خطوط الفاتح ورقة : ٢٩ - ٣٠] . -

٧٩٠) « الانسان الكبير » هو العالم بمجموعه و « الانسان الصغير » هو الانسان العادي ، ان الانسان الحقيقي فهو الانسان الكامل . انظر لطايف الاعلام ورقة ١٢٩ . واول من استعمل هذا اللفظ في العربية اخوان الصفاء فقد ذكروا : « ان العالم انسان كبير له نفس (وهي النفس الكلية) وله طبائع سائرة وله جسم (كرة واحدة) فيفصل احد عشر طبقة ... » (رسائل اخوان الصفاء ٣١/٢) . والانسان الكبير او العالم الكبير هي الترجمة العربية للكلمة الانجليزية Maxbrox ; وراجع ما تقدم نطليق رقم ٣٩ .

٧٩١) « الشهود الاقدس » هو اعل مراتب الشهود ، وهو شهود المستبين وهو رؤية

الاصل : شئ . - ب الاصل : اجزائه . -

وتم وراء النقل علم يلق عن مدارك غايات العقول السليمة (٧٩٢)
ومع هذا لا تترك القابليات ، من حيث خصوصياتها التعيينية ، الحق ،
من خشية احدية جمعه ، إلا بكون الحق ، من هذه الخيفية ، عينها .
فافهم ! فان هذا المدرك شديد الغموض .

(٤١٣) وقد ذكر الشيخ اسماعيل السوذكين أن المحقق ، قدس سره ،
عظم « تجلي الكمال » و « تجلي خلوص المحبة » ، عند قرأته عليه . فقال :
« ما نشرح هذين التجليين الا لاستعداد خاص يطلبها » . وفي الحقيقة ،
نطاق البيان انما يضيق عن تحقيقها بطريق البرهان . والمرام فيها ، لا يقدم
الكشف (٧٩٣) الاوضح ، صعب المرتقى . لا ، بل في الكشف الأعلى ،
متعسر الوجدان للسوي . اذا رمى الكون بسهم ايمائه نحو هذا الغرض ،
لا يقع ايضاً الا على قرطاس الكون . ولكن لك ، في هذا المطلوب ،
بحر هو عين الامواج : فلا تحقق لها إلا به . فهي ، بدونه ، « كسراب
بقية يحسه الظان ما لا ج حتى اذا جاء ، لم يجد شيئاً » وجد الله عند (٧٩٤) .

(٤١٤) قال : « اسمع يا حبيبي » هذه مخاطبة فهوانية ، ظهرت في
عنوان غيب الجمع والوجود للسر الوجودي (٧٩٥) ، المنفوخ بصورة روح الحياة

المجل في الفصل والمفصل في المجل بحيث يرى كل شيء في كل شيء . فلا ينحجب (صاحب
هذا الشهيد) برؤية الحق من الخلق ... ولا ينحجب برؤية الخلق من الحق (لطائف الاعلام
١٩٨) . -

(٧٩٢) التالية الكبرى لابن الفارض .
(٧٩٣) « للكشف هو رفع حجاب القلب ، والاطلاع على المعاني النبوية والامور الحقيقية
وجوداً وشهداً . وسببه ان الروح اذا رجع عن الحس الظاهر الى الباطن ضمعت احوال الحس
وقويت احوال الروح وغلب سلطانه (انظر شفاء السائل ، فهرس الاصطلاحات ، مادة :
الكشف ، كشف الحجاب ، كشف حجاب الحس ، الكشف والاطلاع ؛ وتريفات الجرجاني
١٢٤ ومقدمة ابن خلدون ٤٦٩) . -

(٧٩٤) آية رقم ٣٩ من سورة رقم ٢٤ . -
(٧٩٥) السر الوجودي ، او سر الوجود او السر بمفردها ، يعني بذلك كله في عرف
الطائفة « حصة كل موجود من الحق (او وجه الحق في كل موجود) بالتوجه الالهي ، انبه
عليه بقوله تعالى : « اما امرنا لشي (اذا اردناه ان نقول له كن فيكون) ... نفهم : لا يجب
(الاصل : لا يجب) الحق الا الحق ولا يطلب الحق الا الحق ولا يعلم الحق الا الحق ، اما
اشاروا بذلك الى السر (الوجودي) ، المصاحب من الحق الى الخلق ... » (لطائف الاعلام
١٩٠ وانظر ايضاً اصطلاحات الصوفية لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ والفتوحات
٤٨٠-٤٧٨-٤٨٠ وتريفات الجرجاني ٨٠ وشفاء السائل : فهرس الاصطلاحات الصوفية ،
مادة : سر وسائل السائرين لهروري ١٧٨-١٨١) . -

ت الاصل : قرآته . - ث الاصل : ايماء . - ج الاصل : ماء . - ح الاصل : شياه . -

في تسوية المسمى بالصورة^{٧٩٦}. وهو مع كونه متصلاً بالحل المنفوخ فيه، غير منفصل عن غيبه. وهذه المخاطبة، في الحقيقة، من باطنية احدية الجمع مع نفسها في ظاهريتها. فقله: يا حبيبي! من طريق حب الشيء نفسه. وهذا الحب، اصل المحبات كلها. فان الشيء يجب ذاته أولاً ثم يجب ما به يظهر كمال [f. 83a] ذاته.

ثم قال ايضاً، حاكباً عن الحق - تعالى! : «انا العين المقصودة في الكون» إذ انا الذي يطلب ان يشاهد إنائيته في مرايا الانبيات. والكون نسب تتحقق بي، فتظهرني لي بحسبها. وهي تخفى عندما تظهرني. - «انا» في الحقيقة «نقطة الدائرة ومحيطها» اي أنا حاق وسط كل جمع، وتسوية كل قابل، وقلب كل شيء. ا. فأننا قيوم، بي قامت المحيطات. فكما انا الباطن في النقطة، انا الظاهر في محيطها اتم الظهور. بل انا النقطة الباطنة والمحيط الظاهر. وانا الذي له الحضور مع نفسه في باطنيته وظاهريته، من غير ان تختلف عليه جهة الباطنية عن الظاهرية والظاهرية عن الباطنية. وعلى هذا المهيح: «انا» مركبها وبسيطها. «انا» الامر المنزل بين السماء والارض» اي في الثلث الاخير من الليل^{٧٩٧}.

(٤١٥) «ما خلقت لك الادراكات الا لتدركني بها» - حيث كنت أنا عينها، - «فاذا أدركني بها» أدركني بي، وإذا أدركني بي، - «أدركت» بي «نفسك» ومن أدرك نفسه بي، أدركني. ولذلك قال: «لا تطمع ان تدركني بأدراكك نفسك» - بل «بعمي توافي وتوى ز نفسك لا بعين نفسك» تراها «وتوافي س» - فان عينها محصورة في الجهة والجهة لا تحصرني ولا تحصر عيني. -

(٧٩٦) اي المسمى بالانسان، والانسان الكامل بصورة خاصة، من حيث هو خلق على «صورة الرحمن».

(٧٩٧) اشارة الى الاحاديث العديدة المروية عن ابن هريزة وشيخه، وفيها: «يؤول ديننا - عز وجل! - كل ليلة، حين يبقى ثلث الليل الاخير، الى سماء الدنيا فيقول: من يدعوني فاستجب له؟ ومن يستغفرني فأغفر له؟...» (انظر كتاب الشريعة ٣٠٦-٣١٤ وعقيدة ابن حنبل ٢٩/١ وطبقات الحنابلة ٢٢/٢ والمختص ٤٥ والعقيدة الواسطية ١٧ والشرح والابانة ٥٧ (نص عربي)؛ وانظر ما تقدم تعليق رقم ٤٤٩.

خ انت H، ابا K. - دانت H. - ذالبا W. - و HKW. -
ز HKW. - ص تاني HKW. -

(٤١٦) «حبيبي ! كم اتفاديك» من مكان قريب ، وأنا أقرب اليك فيه من جبل الوريد^(٧٩٨) ، «فلا تسمع» ندائي . ولكن القرب المقروط ، حكمه فيك كحكم البعد المقروط ا - «كم اتراى ذلك» في الحسن البديع في مظهر ، «فلا تبصر» فلور أزلت غشاوة الكون عن عينك ، لرائت فيه العين لي والحكم له . ومن هذا المهيح : «كم اندرج لك في الروائع ص» ، فلا تسم وفي الطعوم ، فلا تطعم لي ذوقا . مالك لا تلمسني في الملموسات ؟ ما لك لا تدركني في المشمومات ؟ مالك لا تبصرني في البصيرات ؟ - «مالك لا تسمعي» في المسموعات ؟ «مالك ، مالك ، مالك» (لا) تنبّه ؟ انا ظاهر الوجود . انا باطنه . انا عين الجميع بينهما !

(٤١٧) «أنا ألد لك من كل ملنوذ . انا أشهى صدك من كل مشهى . انا أحسن لك من كل حسن . انا الجميل . انا المليح» بي كمال كل شيء ، اذ الكمال الوجود ، ووجوده في لا بنفسه . -

«حبيبي احبني لا تحب غيري» فان الحب من احكام ما به الاتحاد . فاذا احببني - تقربت اليّ بحبك . واذا تقربت اليّ بحبك - احببتك . واذا احببتك - كنت لك سمعا وبصرا^(٧٩٩) . فكننت واجدى فيك بي ، لا بك . واذا احببت غيري - انحصرت في نسب تطلب الغير من حيث هو به لا بي . [f.83 b] فكننت لا تهتدي إلا الى عدميته ، التي هو - بلوني - باقى عليها : فهتت في ظلمات لا نور فيها . ومن هذا المهيح قوله : «اعشقتني . هم في» - - من هام ، ييم . «لا نهم في سواي» - فتنهني الى «ظلمات بعضها فوق بعض» . - ثم قال : «ضممني . قبلني» تقبيل من يقبل شفثيه بشفثيه ا «ما تجلد وصولا» - بفتح الواو وضم الصاد . - «مثلي . كل يريدك له» اذ كل جزء يريد كُله ليتصف فيه بأحدية جمعه . وانت الكل الذي أحاطت هيمنتك الوسمي

(٧٩٨) اشارة الى آية رقم ١٦ سورة رقم ٥٠ . -

(٧٩٩) اشارة الى الحديث القدسي ، الذي ذكر مراراً : «... فاذا احببتك كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها...» راجع ما تقدم تعليق رقم : ١٨٦ ، ٤١٠ ، ٤٤٦ ، ٤٤٧ ، ٤٤٩ ، ٦٩٣ . -

(٨٠٠) جزء من آية رقم ٤٠ ، سورة رقم ٢٤ . -

في اترأى W ، اترأى P ، اترأى H . - ص الروائع W ، الروائع P ، الروائع K . - ص اثنى H . -

بكل شيء ا. والشئ ا اذا اتصل بك فاز بكاله المطلوب منه . فان المطلوب اتصاف كل شيء ا ، من مجموع الامر كله ، بكل شيء ا . ولذلك كل جزء فيه ، حالة اطلاق حقيقتك ، يعطي حكم اخواته ويقوم بعملها . - « وانا اريدك لك » لتكون بي وتحقق بأحدية جمع كمالى ، فيكون لك شأن ط في الخلافة ، من غير التقاري اليك في تدبير الكون الاعلى والاسفل . « والت تقو ط منى » الى مرغوباتك الشهية وانا مقسرك فيها اذ ذلك ولا تدري ا

(٤١٨) « يا حبيبي ! ما تنصفي » وانا حاملك الي في مشيئاتك .
« ان تقربت الي » تقربت اليك اضعاف ما تقرب به الي »

كما قال (- تعالى ا في الحديث القدسي) : « من تقرب الي شبراً ، تقرب اليه ذراعاً . ومن تقرب الي ذراعاً ، تقرب اليه باعاً . ومن آتاني مشياً ، أتته هرولة ^{٨٠١} . - « وانا اقرب اليك من نفسك » اذ لولا انت بي لما كنت انت بنفسك . فكونك بنفسك مسبوق بكونك بي . - « و - انا اقرب اليك من نفسك » - بفتح الفاء - اذ بي نفسك حامل لمواد الحياة لك . فانه بي ، في مده ، يأخذها من باطن وجودي الى ظاهره ، وفي جزره ، من ظاهر وجودي الى باطنه . وانت ، في مقام الجمع بينهما ، موجود بي ، حي بجياني ، مشحون بأحدية جمع كمالى . - « من يفعل معك ذلك غيبي من المخلوقين ؟ » - وهل لهم ان يخرجوا من مضائق الحصر والتقييد الى فضاء الاطلاق ، من حيث هم ، حتى تكون انت وغيرك بهم لا بي ، أو هم اقرب مني اليك ؟ . -

(٤١٩) « حبيبي ! أغار عليك منك . لا احب أن أراك عند الغير ولا عندك » قوله : « ولا عندك » ، بمعنى ان يعطيك شهودك سقوط اضافة « عند » الى نفسك ، من حيث هي (بي) لا بها . فانه - تعالى ! - يغار ان يضاف « عند » الى نفسك ، من حيث لا تحقق لها بنفسها . - ثم قال : « كن عندي في ع ، أكن ع عندك » اي كن ، بتحقيقك في

(٨٠١) حديث مذكور في الشرح والابانة ٥٩ (نص عربي) وعقيدة ابن حنبل ٢ / ٢٤١-٢٤٢ ، ٤٢٤٥ / ٤ ٢٢٩٥ / ٥ ٣١٢، ٣١٢، ٣١٢ / ٣١٢ وطبقات الخليفة ٢ / ٢٩-٣٠ والفقيدة الراسية ١٦-١٩ ؛ والاحياء ٣ / ٩ وينص المراني مخرج احاديث الاحياء على ان الحديث متفق عليه من طريق ابي هريرة .

وسطية تنطلق في تقييدك وتقييد في انطلاقتك فيها ، مظهرًا لظهور ذاتي بأحدية جمعها ، أكن مظهرًا لظهور ذاتك [f. 84a] بأحدية جمعها . اذ لولا تقييد وجودي بتعينك لما وُجدت ولا ظهرت . — « كما أنت عندي ولا تشعرون » فالمطلوب منك ، اطلاعتك شهوداً على كونك « عندي » ، ولا يحصل لك ذلك إلا بي . ولا يتم كمالك إلا ان تعلم هكذا شهوداً . — (٤٢٠) « حبيبي ! الوصال ، الوصال » على تقدير : اطلب . أي اطلب شهود ما هو حاصل لك . فان وصله — تعالى ! — في نفس الامر ، حاصل لكل شيء ، من حيث وجوده . ولكننا الكمال في شهوده على أتم الوجوه بحسبه . ولذلك قال :

« لو وجدنا الى ذ الفراق سبيلاً لاذقنا الفراق طعم الفراق ! »

يقول : لا فراق ، في الحقيقة ، حتى نجد اليه سبيلاً . ولو وجدناه فرضاً لأذقناه ، بوجداتنا الوصل الدائم ، طعم الفراق .

(٤٢١) ثم قال : « حبيبي ! تعال ك ، يدي ويدك ، ندخل ل على الحق م ليحكم بيننا حكم الابد » .

اعلم ان السر الوجودي ، المنصب على القابلية الانسانية ، المتعب بها ، بسراية حكم الابد ، انما يطلب دوام تقيده بتعينه الوجودي ، القاضي ببقاء وجوده الخاص به . والحق المشروع له ، بنسبة : « كنت له سمعاً وبصراً ويداً » ، انما يطلب سراحه واطلاقه عن قيده اللازم له ، ليرجع بانفلاعه عن ذلك ، الى أصله المطلق . فوقعت ، باعتبار الطلين ، المجاذبة المعنوية . فنزلها — قدس سره ! — منزلة المخاصمة . فقال ، مترجماً عن الحق المشروع له : « تعال ، ندخل على الحق — تعالى ! — المطلق ، الذي فيه يظهر كل شيء » ، بصورة مجموع الأمر ووصفه وحكمه ليحكم بيننا على مقتضى حكم الاطلاق الذاتي . فيعمننا حكم اطلاقه شولاً الى الابد .

(٤٢٢) والاختصاص قد يكون بين المتعاشقين . فيتلذذ العاشق اذن بمحاوره معشوقه . فترجم — قدس سره ! — عن هذا المقام فقال : « حبيبي ! من الخصام ما يكون الذ المملوذات . وهو خصام الاحباب . فتقع ن اللذة بالمحاوره » ثم قال ، متمثلاً بما يناسب المعنى :

ف رانت HKW . — ف يشر K . — ق ال W . — ك تعال K . — ل تدخل H . — م : تل W ، تعال HK . — ن يقع K . — « قال الشاعر H ، قال الشاعر وهو م ن المروح K . —

« ولقد هممت بقتلها من حينها كما تكون خصيمني في الخشرد »

وقد يكون (الاختصاص) بين العاشقين ، وهما يطلبان لذة معاورة الحاكم المحبوب . وقد ترجم - قدس سره ! - عن هذا المقام فقال : « قل هل عندكم من علم بالله ؟ الأعلى اذ يختصمون^{١٨٠٢} » لو لم يكن من فضل آ الخاصة ، إلا الوقوف بين يدي الحاكم المحبوب . حالة حكومته ، « لما ألدها من ولقة مشاهدة محبوب . - يا جان ! يا جان ! » جان ، بالفارسية : الروح .

(٤٢٣) هذا آخر « تجلي الكمال » ، الذي ترك المحقق شرحه عند قراءته عليه ، لاستعداد يطلبه . ولم أكن انا ممن يخوض هذه اللجة العمياء بقوته . ولا ممن يرغب في خطبة البكر [f.84b] الصهباء (= الشقراء) بوجود كفايته . ولكن اخذت ، في شروعي الملزم ، من بحر رشحا . وصيبت عليه من ماله صبا . والمعترف بالقصور - ان شاء الله - مغفور له ، وشينه ، مستور عليه . والله أعلم بما أودع في اسرار اوليائه !

(٨٠٢) آية رقم ٦٩ سورة رقم ٣٨ -

و + حتى يطول حل الصراع وقتنا وتلق عيني من لذة النظر K . - عه بالملأ W ، بالملأ K . بالملأ P . - آ فصل H . - والخصام HK . - الأصل : كفانة . - الأصل : ماء . - ج الأصل : اوليائه . -

(شرح) تجلي خلوص المحبة

LXXXII

(٤٢٤) « حبيبي ! قرّة عيني » ، انت الذي به انظر في كل شيء . ١ -
« انت مني بحيث انا » ، فانك انت بي بحسبي لا بحسبك . فان علمت او
نطقت او تصرفت ، فأعطيت ومنعت : فأنا الذي علم ونطق وتصرف ،
فأعطى ومنع . أنا ، في قربك ، سمعك وبصرك وبذلك . وانت ، في
قربي ، سمعي وبصري ويدي . فتارة . ٢ « أنا » ، بحسبك ، مقيد .
وتارة ، « انت » ، بحسبي ، مطلق . ٨٠٣ .

أنت « لزمي ؟ » (أنت) « قسيمي ؟ » - تعالى الله ! ان يكون
له لزم وقسيم وند ونظير ! - « بل انت ذاتي » - نسيمته ذاتا ، باعتبار
ظهوره في حالة من احواله المتبوعة بالباقي . كظهوره - تعالى ! - بتعبه
الأول الذاتي ٨٠٤ ، الذي تتبعه الاحوال الذاتية الجمّة . وهذا التبعين هو
حقيقة الانسان الأكمل ، المسماة بحقيقة الحقائق ٨٠٥ . -

(٨٠٣) يقول ابن عربي في الفتوحات : ... وذلك انه (تعالى) كما نطلبه لوجود اعياننا (لهو)
يطلبنا (ايضاً) لظهور مظاهره . فلا مظهر له الا « نحن » . ولا ظهور لنا (« نحن ») الا
به (« هو ») . ليه (سبحانه) عرفنا انفسنا وعرفناه ، وبنا نحقق عين ما يستحقه الاله .

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| فلولا « هـ » لما كنا | ولولا « نحن » ما كنا |
| فان قلنا : باننا « هـ » | يكون الحق ايانا |
| فابداً « تا » وانفساً « هـ » | وابداً « هـ » وانفساً « تا » |
| فكان الحق اكوالنا | وكنا نحن اعياننا |
| ليظهرنا لنظهره | سراً ثم اعلاناً |

(فتوحات ١٥ / ٢) . -

وانظر الفصل ٨٠ / ١ - ٨٠٤ - ٨١٠ - ٩٢٤ - ١١١ - ١٤٣ الخ .. وانظر بصورة خاصة التحليل
الرائع لهذا الجانب الهام من مذهب ابن عربي في
L'Imagination Créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabi, de H. Corbin. pp. 86-193.
(٨٠٤) « التبعين الأول يمتدح به الوحدة التي انتشأت عنها الاحدية والواحدية . وهي اول
رتب الذات وأول اعتباراتها . وهي القابلية الأولى ، لكن نسبة الظهور والبطون اليها على السواء .
ويبرر (ايضاً) بالتبعين الأول عن النسبة العلمية الذاتية باعتبار تميزها عن الذات الامتياز النسبي
لا الحقيقى ... » (لطايف الاعلام ٤٦ ب - ١٧) قارن هذا بالفصوص (قسم التعليقات ٢ /
٢٩١ - ٢٩٢) . -

٨٠٥ « حقيقة الحقائق يمتدح به باطن الوحدة وهو التبعين الأول الذي هو اول رتب الذات
الاقدم ... وذلك لكليته وكونه اسلاً جامعاً لكل اعتبار وتعين وبأنه لكل حقيقة الحق

١ الاصل : ش . -

(٤٢٥) ثم قال ، على المجمع المذكور في «تجلي الكيال» : «هذي ب
يدي ويدك ، ادخل بنا الى حضرة الحبيب الحق» المطلق ؛ «بصورة
الاتحاد» اي بمعنى ان يكون الحب مخلوع النعوت والصفات وتعيته منها .
فقتضى خلوص المحبة ان يتقام الحب فيها بما يريد له المحبوب من النعوت
والصفات ، اذ لا نعت لذاته ولا صفة هنالك . كما ان المحبوب فيها (=
في خلوص المحبة) ، بنسبة «يحبهم»^{٨٠٦} مخلوع النعوت والصفات (ايضاً) .
فان كماله ، في رتبته الذاتية المطلقة ، ليس بأمر زائد عليه . فلا نعت له ،
من هذه الحبشية الذاتية ، ولا صفة : «ليس كمثل»^{٨٠٧} شيء . فالحب
اذا دخل على الحق ، وهو مخلوع النعوت ، لم يخرج الا مكتسباً بتعين
المحبوب . وهو قوله : «حتى لا تمتاز فنكون في العين واحداً» فان خلوص
المحبة خلع من عين الحب ، اذذاك ، ثوب تعينه القاضي بتميز عينه عن
عين المحبوب . وهذا من لطف اثار المحبة وأحوالها . ولذلك قال : «ما
أظفله من معنى ، ما أرفقته من مزج !» = فهنا يظهر الحب بصفات
المحبوب . بل الخط الفاصل بين قوسي المحبة والمحبوبة ، بخلع تعينه ،
يرتفع : فتظهر العين بصورة الدائرة ، من غير قسمة عينية . -
ثم قال تقريباً :

«رق الزجاج وراقت الخمر» [٢. 85] فلتشاكلا «ج فلتشابه ج» الأمر !
«فكانما ح حمر ولا قسح وكأنا ح قسح ولا حمر»^{٨٠٨} !

ركوبية واسلاً انتقاً منه كل ذلك ... وقد يقال في تفسير حقيقة الحقائق : ان ذلك هو اعتبار
الذات الموصوف بالوحدة ... من حيث وحدتها واحاطتها وحيثها للامام والحقائق . ونسب
ايضاً مرتبة الجمع والوجود وحفرة الجمع والوجود . وفي اصطلاح المحققين : هي الهيول
الخامسة وفي التحقيق الأوضح : ان حقيقة الحقائق هي الرتبة الانسانية الكيانية الالهية
الجامعة لسائر الرتب ، وهي المسماة بحفرة اسدية الجمع ومقام الجمع وبها تم الدائرة ...
(لطائف الاعلام : ١٧٠-١٧٠ ب وانظر الفتوحات ٧٧/١ والقصص ١٤٩/٣٨١ ١٤٩/٣٨١)
١٠/٢ وانشاء العوالم ١٩٤١٧ ٢٤-٢٥ الخ ..)

(٨٠٦) آية دلالة الى آية رقم ٥٧ من سورة رقم ٥ .

(٨٠٧) آية رقم ١١ سورة رقم ٤٢ .

(٨٠٨) بيتان خالداً في التواصي الطريف وقد اصبحا مثلاً ، في البيئة الصوفي ، لرمزية
الحب الالهي وتوحيد الماوتين ، انظر للفتوحات ١/٦٤ ؛ ٣/٢١٤ ؛ ٢٩٠ ، والاشياء
- ٤٠٧/٣ .

ب هذا HKPW . - ت ما أدقه K . - ث ورتت HKPW . - «ج» قشاكلا
وتشاكل KH . - ح فكأنها K . - خ وكأنها K . -

اذ انقلب الباطن ظاهراً ، والظاهر باطناً : فللظاهر العين ، والباطن الحسّم . - ولما كان بروز المحب ، بصفات المحبوب ونعوته : موقوفاً على فناء فعل الحب في فعل المحبوب ، وفناء صفاته في صفاته ، وذاته في ذاته ؛ وكان هذا الفناء مستلزماً لانقلاب ما للمحب باطناً في المحبوب عند جلالة د - قال ، قدس سره ! رايماً عموم هذا الحكم للفطر الزاكية ، المهياة لهذا الكمال :

(٤٢٦) «عسى تعطّل العشار»^{٨٠٩} بطولع شمس الحقيقة . - و«العشار» : النوق اللاني أتى على حملهن عشرة أشهر ، وهي جمع عُسراء . «عطلت» . اي تركت مهملة . وهي : هنا ، كناية عن القابليات حين انطاسها في جلالة الحق . فلا يحملن اذن من فيض الوجود شيئاً د . «ومعني الآثار» الكونية من سبحات شمس الحقيقة اذا ظهرت جلالة د . «وتخسف الآثار»^{٨١٠} اي القوى النفسية . المستمدة من روح الحياة ، المنورة زوايا الصورة الحسية في سواد الليالي الامكانية . «وتكور شمس»^{٨١١} النهار اي الروح المشار اليها ، القائمة لايداء شعائر الاسماء والالهية في المشاعر التي هي مواقع نجومها ز . «وتنظمس نجوم الانوار»^{٨١٢} اي التجليات الاسماءية : الواقعة على المشاعر التي هي معالمها ، في غيابة غيب الذات وسواد كونها . -

(٤٢٧) «لفننى ثم نفنى ثم نفنى»

(الفناء) الأول ، فناء الفعل ؛ الثاني ، فناء الصفة ؛ الثالث ، فناء الذات في الذات^{٨١٣} . -

٨٠٩) اشارة الى آية رقم ٤ من سورة رقم ٨١ «واذا المشار عطلت» .

٨١٠) اشارة الى آية رقم ٨ من سورة رقم ٧٤ «رضف القمر» .

٨١١) اشارة الى آية رقم ١ من سورة رقم ٨١ «اذا الشمس كورت» .

٨١٢) اشارة الى آية رقم ٨ من سورة رقم ٧٧ «فاذا النجوم طلست» . انظر التفريعات

- ٩٨/١

(٨١٣) قارن هنا بما يذكره ابن عربي في التفريعات ٥١٢/٢-١٥٠ وفي اصطلاحات التفريعات ١٣٣/٢ وفي اصطلاحات الصوفية والقصص ٢/٤٠٠، ٤٢٤، ٤٣٤، ٤٣٢ وما يذكره ايضاً صاحب لطايف الاعلام : ١١٣٧ باب والمنازل للهرري ٢١٢-٢١٥ وتبريفات الجرجاني ١١٣ وشفاء السائل (نهرس الاصطلاحات) ؛ وكتاب الفناء الجنيدي ، مطبوع شهيد علي باشا رقم ١٣٧٤/٥٤٠-٥٧٧.

د الاصل : جلالة . - ذ الاصل : شياء . - و الاصل : جلالة . - «ز-ز» (وضع) التاسع الاصل رقم ٢ تحت كلمة «الاسماء» وكلمة «نجومها» ليشير ان التفسير في الكلمة الاخيرة يعود على الكلمة الأولى) . -

« كما ينفى الفناء من بلا فناء »^{٨١٤}.

أي نفى كفناء ما هو فان في نفسه ، لا بطروء الفناء عليه . فان الفناء ، اذا لم يكن طارئاً ، لا يزول بتصادم المانع . كفناء حقيقتنا ، الباقية على عذمتها ، في نفسها مع ظهور الوجود بها . وهذا الفناء هو المسمى بالفناء المحقق . والبقاء انما يكون على منوال الفناء . - فقله :

« ونففى ثم نبقى ثم نبقي كما يبقى البقاء من بلا بقاء من »

يريد بقاء ط لا يكون طارئاً عليه . فان البقاء بعد الفناء انما هو بالحق الظاهر في الثاني عن فعله وصفته وذاته^{٨١٥} . وبقاؤه ط - تعالى ا - ليس بطارئ ع عليه ، بل هو لذاته . -

(٨١٤) يقول الجنيب ، ناقلاً عن غيره ، في صدر كتابه : « دواء التفريط » :

نففى ثم ينفى ثم ينفى وكان فناؤه عين البقاء

(ك). دواء التفريط من كلام سيد الطائفة ابي القاسم الجنيب بن محمد البندادي ، مخطوط مصور في معهد المخطوطات التابع للجامعة العربية رقم ٣٧٣ تصوف) . -

(٨١٥) قارن هذا أيضاً بالفتوحات ٢/٥١٥-٥١٦ واصطلاحات الفتوحات ٢/١٣٣ وتصريح الحكم ٢/٨٢١٧٢ والاربعين مرتبة الجبل ١٣ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات) ومنازل المروي ٢١٥-٢١٦ والاملاء في اشكالات الاحياء ١٧ وحوارف المعارف ٢٤٧ .

من التنا W - . في تنا W - . من البقا W - . من بقا W - . ط الاصل : بقاء . - ط الاصل : وبقاء . - ع الاصل : بطار . -

(شرح) تجلي نعت الولي^{٨١٦}

LXXXIII

(٤٢٨) قد بُشِّرَ الولي ، بما فيه من الجمعية المستوعبة عموم احكام
الجمع والوجود ، منزلة كل شيء ؛ ا : فيعطي حكمه ، ويوصف بصفته ،
وينعت بنعته . كما قال ، قدس سره :

٨١٦) سلام ابن سودكين . ومن تجل « نعت المولد » . وهذا نصح « حبيبي ! ولي الله
..... نعم لا يرجعون ! » - قال جامه : سمعت شيخني راماني ، يظهر
تكال وعمل الجبال والجلال لاستوائه [الاصل : لاستوائه] على خط الاعتدال ؛ ولذلك لم يلقه
في محبة الا القليل من السائرين لانحراف الاكثر من التائبين ؛ كما لقيه بمكة ببعض الصدور
من علماء الروم ، فقال له : يا شيخ ! احل الناس على الجادة ؛ فقال له ، رضي الله عنه :
يا هذا ! كن عليها لتعلم هل حلت الناس عليها ام لا ؟ فن علا علا ، ومن اشرف عز ان
يشرف عليه او يوصل اليه ؛ واكثر الناس انما يطلبون من العارف علامات وبيئات ، تقرر
في مبلغ عالمها انها شرط في صحة الولاية ؛ فاين من [الاصل : من] قوله ، تعالى : « وفيوف
كل ذي علم علمه » ؟ وانما تظهر الاوصاف ، التي يشتهر الموصوف بها عند غيره ، على الضمراء
الذين غلبتهم اسرارهم ، فظهر عليهم منها ما ومنهم عند الناظرين . واما من علت اسواله وتمكن
مقامه ورضخت قدسه ، فانه انما يظهر عليه ما يقتضيه حكم المولى ، فبا الناس عليه مسن
المباحات ؛ فلا تظهر عليهم زيادة ولا شدة تمتد بسببها الاصابع اليهم او ترفهم الأهمين ؛
تلك اصابع وحل وشور غير ذاتية المتوسم [او المنس] ، والاصل : المنس] بها ؛ واما
المدنس على الحقائق والمتجلي بمكاردم الخلايق (فليس كذلك) اذ الاخلاق حلل القلوب التي
نسجها الوهاب في الثيوب ؛ حققنا الله بلباس التقوى الذي هو غير لباس ، ويجعلنا من اسس
بنفائه على غير اسس ، بمنه وقضه ! - ولقد قال لي إمامي وقدوتي الى الله - تعالى ! - ذات
يوم : يا ردي رأيت الباصرة كاني اعطيتك هذه البصرة التي على رأسي ، راصبت على اني
اعطيتها ، ثم احببت ان يكون فأويل ذلك ما يقتضيه باطن الرؤيا [الاصل : الرؤيا]
وحقيقها ، فتركت ابصارها لك ظاهراً ، يا ولدي ، لهذا السر . فانظر رجلك الله - تعالى ! -
الى هذه القرية والى هذا المنع الذي (هو) [الاصل : بل ويخطوط فينا : بلا] عطاء ! فانظر
الى مقاصد الاكابر في اللباس ، كيف يطلبون اللباس الذاتي الذي يكون حلية للنفس دائماً
ابداً ؟ فارق من هذا المثل ، الذي ضربه لك الحق بسلوك شيخني ممي ، الى ما نله [fol. 31b]
- سبحانه ! - بعباده الذين جامم [الاصل : احاطم] عن الدنيا ليقفهم [الاصل : لتعقهم]
روح التم الحفية ، الخالصة من المزج ، الطيبة في اصل نشأتها ، المدة الطيبين ! لا جرم
انه انقضت [الاصل : وبها وكذا يخطوط فينا] الحقائق ان تقبل (روح التم) الى النشأة
الاعيرة ، التي يقال فيها : « طم ! فادخلوها خالدن » ؛ وعند ذلك ، تكون « الطيبات
للطيبين ! » بجلنا الله من الطيبين ، الطاهرين ، المقتنين بنوره المين ! - وصل الله على سيدنا
محمد وآله وصحبه وسلم تسليمًا كبيراً ! -

وصل ، سمعت - رضي الله عنه - يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا مدناه . قال :

١ الاصل : شي . -

« حبيبي ! وليّ الله » المتحقق بوسطية كمالية : البها حكم الوجود على السواء : [f. 85b] « مثل الارض مدت وألقت بها فيها وتخلّت » (٨١٧) إذ الارض . من حيث إنها منتهى تنزل الوجود ، هي محط الامانة الالهية . وهي عين احدية « ب الجمع الظاهرة ، في مسافة تنزلها ، استجلايات وفي الحقيقة الارضية جمعا ، وفي الانسان الذي هو من بني ثراها ، بحكم كمال محاذاته إياها ب » ، جلالة . - و « مدّها » استواؤها عن التشعيرات الجبلية وتنوء آت ح الفجاج العميقة والأودية ، عند انقلاب باطنها ظاهراً وعند إخراجها ائقال الأمانة وردّها الى مالكمها . فان الجبال ، من الارض ، مظاهر تجليات « ح ظاهر الوجود وغباً أماناته . وهو قاض بترفع مظاهرها ح » واعتلائها ح . والفجاج العميقة والأودية ، منها . مظاهر تجليات باطن الوجود

هذا السجل هو اختيار خاصة الله ، تعالى ! فلو ترك الانبياء - عليهم الصلاة والسلام ! - بغير تشكيل الرسالة - لاختاروا ان يكونوا هكذا . فولي الله مثل الارض مدت وألقت ما فيها وتخلّت . اي بني مع الله منفرداً ، قد سلم اليه جميع الاشياء . وبني مدت الارض - ألقت ما فيها بالفردية ، لكونها تهيّ سطحاً [الاصل : سطحها والتصحیح ثابت في مخطوط فيينا] واحداً . وأما تمك (الارض) الاشياء اذا كانت متراكمة [مخطوط فيينا : متراكمة] . - قوله : « وانشقت سماء العالين » اي عقولهم وقلوبهم . اي ذهب أمرهم ، لأن الله - تعالى ! - اوصى في كل سماء أمرها . فإدام البعد في سماءه [الاصل : سماه] فهو ينظر بعقله . فاذا انشقت سماءه ذهب ذلك الامر المخصوص ، الذي له ، من كونه سماءاً [الاصل : سما] لا من كونه شيئاً [الاصل : شياً] آخر . فاذا صار العالون كذلك ، عاشوا عيش الابد . لانه لم يبق عندهم امانة ليتسلوا القالها ويتكلفوا توصيلها . بل بقوا مع الله باقة لله . قد سلخوا من [الاصل : من] امور التكليف التي [الاصل : الذي] (حد) طورها [الاصل : ظهورها] العقل . فهم في صورة الوقت . ظاهرم ظاهر الناس ، لكيلا يمتازوا [الاصل : يمتازون] عليهم بأمر تمتد به الاعين اليهم . فلا يعرفون [الاصل : ولا يعرفون] ابداً . عاشوا مع الله ونسبهم [الاصل : ونسبهم] الخلق في جنب الله . فلا يعرفون ، في مقامهم ، جميع العالين لا الناس ولا الملائكة . اذ الملائكة انما تتطلع على ظاهرم البدي . يبرز الى جهه ، سواء (أ) كان ذلك الامر ظاهراً او باطناً ، فحينئذ يكشفه الملائكة . وهؤلاء اسرارهم مصونة وخلّتهم نبا استودعته مأمنة . فهم رجال الصون . وهم وراء طور العقل . - كتبنا الله ، تعالى ! بحه ، ضم . - وصل الله حل سيدنا محمد وآله وسلم ! « [مخطوط الفاتح ورقة ٣٠-٣١ ب] . -

(٨١٧) اقتباس من الآية الكريمة : « واذا الارض مدت وألقت ما فيها وتخلّت » سورة الانشقاق (رقم ٨٤) آية رقم ٤٢٣ . -

ب فالتت W ، فالتت HK . - ات الاصل : استجلا . - « - « (وضع النسخ الاصل رقم ٢ تحت كلمة « احدية الجمع » وكلمة « إياها » ليشر بذلك ان الضمير في « إياها » يعود على « احدية الجمع ») . - ث الاصل : استولها . - ج الاصل : تنوأت . - « ح - ح » (وضع النسخ الاصل ايضاً رقم ٢ تحت كل من كلمتي « تجليات » و « مظاهرها ») . - ع الاصل : واعتلاها . -

وعباً ودأبه . وهو قاض بتغيب مظاهرها وخفاها د . « فَاذَا مَدَّتْ (الأرض)
 وألقت ما فيها وتخلت » - ظهرت صورة وحدانية ، « لا عوج فيها »^{٨١٨}
 ولا أمثا .

(٤٢٩) فالولي ، المشبه بها ايضاً ، حالة اخراج انتقال الامانة من
 بطائن حقيقته وردھا من طريق : « كنت له سمعاً وبصراً ويداً » الى
 شمس الحقيقة ، الطالعة من مغرب صورة عليها تدور افلاك الجمع والتفصيل -
 انما يظهر بسر وحداني ، تتشمر^{٨١٩} اليه رقائق القوى المبركة ، الباطنة
 والظاهرة ، تتشمر الظلال الى النور حالة استوائه د . فيعطي حكم الجمع
 والوجود في مقامه المطلق ، ويقوم ، بداية ، مقام كل شيء ا . ومع ذلك
 يظهر للحق ، بالذلة الظاهرة ، عبودته . كالارض الذلول ، المقول عليها :
 « فامشوا في مناكبها »^{٨٢٠} . ولذلك قال : « وأذيت لربها »^{٨٢١} وحقت :
 اي انقادت بكامل الطوعية ، في إلقاء ما فيها الى ربها . و « حقت »
 اي صارت حقيقة بالانقياد والطاعة . - هذا حال الولي ، حيث نُزِلَ
 منزلة الارض ، وحيث نُزِلَ منزلة السماء ، يقال :

(٤٣٠) « انشقت^{٨٢٢} سماء العارفين » اي عقولهم وقلوبهم الحاملة نقل
 الامانة انشفاق السماء « فذهب أمرها » بفشيان البارات^{٨٢٣} الذاتية .
 وامر كل سماء ، ما اوصى اليه من اسرار الجمع والوجود ، وكلف بحمله .
 وذهابه ، عند انشقاقها ، انطوائه في الحق الظاهر عليها بالتجلي الصادر :

٨١٨) اقتباس مع تبديل يسير من آية رقم ١٠٧ ، سورة رقم ٢٠ -

٨١٩) تتشمر اليه رقائق القوى المبركة اي تتخفف وجيهاً وخافئها ، يقال : شمر الي
 ذي الجواز اي توجه نحو غرضه مباشرة ؛ ويقال ايضاً : انشمر للامر وتشر له بمعنى
 تهيأ ؛ كما يقال : شمر السفينة اي ارسل قلاعها ، وشمر السهم اي ارسله .

٨٢٠) آية رقم ١٥ ، سورة رقم ٦٧ -

٨٢١) آية رقم ٥ ، سورة رقم ٨٤ -

٨٢٢) اقتباس من آية رقم ١ ، سورة رقم ٨٤ -

٨٢٣) البارات ار البولرق مفردھا بارقة وهي « لايح الملاقي يرد من الجانب الاقدس
 الفرداني فيلوح ثم يروح . فالبارقة وان لم تكن كشفاً تاماً (فهو) مبدأ كشف : لاح ثم راج ا
 (وهي ، أي البارقة) اذا انفصلت أثبتت في المحل ، الذي هو القلب ، هيئة تصونه عن التفرقة
 وتثبت له الجمعية لكنھا بوارق التوحيد » (لطايف : ١٣٦) ؛ وانظر المنازل قهروي ١٦٧ -
 (١٦٨) -

د الاصل : رضعامها . - د الاصل : استروآه . - و سما W . - ز الاصل : انطوائه . -

فكان العارف . قبل انشقاق سماء «س عقله ، ناظرًا الياس» ، مكلفًا بحمل
انقال ما اوحى اليها ، وبعد انشقاقها . باقياً بلا امر مع الله بالله لله ؛
مسلوباً عما كلف بحمله في طور العقل . ولذلك قال : «فيقوا بلا أمر
فعاشوا عيش الابد» فانهم . [f. 86a] اذ ذاك . على ما يعطيه اياهم
شأن من الحق ، الظاهر بالتجلي عليهم . -

(٤٣١) فهم مع الله على حال «لم تتعلق من بهم همم الاكوان
للقشوش عليهم حالهم» فان همهم انما تتعلق بما حملت عقولهم من انقال
الامانة . وقد ذهب ذلك عن العارفين بالانشقاق وذهاب الامر . فليس
بهم ما يدخل تحت تكييف هم الاكوان وتعيينها . وحيث خفيت المناسبة
بينهم وبين الاكوان : «نسوا في جنب الله فلا يعرفون» بما لم من
المكانة الزلغى . وذلك لظهورهم في كل حال بالأحوال المختلفة . فالحقول
بلسان مقامه في كل حالة راهنة : أنا (أ) بو قلمون^{٨٢٤} في كل لون
اكون ! فهم مع الحق . والحق في فو كل يوم^{٨٢٥} هو في شأن ص^{٨٢٦} وأصغر
هذه الأيام ، الزمن الترد . - «طوي لهم^{٨٢٦} وحسن مآب ط !» فآبهم ط
في كل آن ، الحق في كل شأن ص . - «ما أحسنه من مآب ط !»

(٤٣٢) ومن هذا المبح ، قوله : «لم يعرف لهم غنى ، فيقال لهم :
اعطونا . ولا يعلم لهم جاه ، فيقال لهم : ادعوا لنا . اخفاهم الحق في
«خلقهم بأن أقامهم في صورة الوقت» الحاكم على الخلق حتى تلبسوا ،
على حكمه . بلبوس العادات : فكانوا كأحد من الناس ؛ «فاندرجوا»
- فيهم «حتى درجوا سالمين ع» عما يعطيهم النباهة والتعلية على أمثالهم . -
«ما رزقوا غ في اوقاتهم» الرزق ف . بضم الراء وسكون الزاء ، المصيبة . فانهم
أحروها (= الاوقات) في محبة الحق ولم يمتوها في شغلها بصحبة السوى . -

(٨٢٤) مثل ليدبح الزمان المبدئي في بعض مقاماته (بجاني الأدب ، ٦٦/٥) . وأبو قلمون :
داية صنية ترك برأ ذهبياً ، كان الاندلسيون يجمونه ويشجونه ويبيومونه بأثمان باهظة .
(الرحلات بين المشرق والمغرب ، لعمرو علي مكلي) ، حلة البينة ، ١١/٢ ، عام ١٩٦٢ (بوزنة ،
رباط الفتح) .

(٨٢٥) سورة ٢٩/٥٥ . -

(٨٢٦) سورة ٣١/١٣ . -

س-س . (وضع النسخ الاصل رقم ٢ تحت كل من كلمتي «سماء عقله»
وه اليها) . - ش عيسى K . - ص الاصل : شان . - عس يتعلق K . -
ط قشوش K ، فيشوش H . - ط مآب KW ، مآب . - ع سائلين . - غ رزوا W ،
رزوا P ، رزو K ، رزوا H . - ف الاصل : الرزاء . -

(٤٣٣) «هم مجهولون في الدنيا والآخرة» اذ لا تظهر النفوس في الآخرة الا بما تحققوا به من الاخلاق والأوصاف في الدنيا. وكان تحقيقهم فيها بالتسّر والخفاء. و«هم ق المسودة وجوههم عند العالمين لشدة القرب واسقاط التكلف» - اذ وجوه قابليتهم. المستفيدة. بحكم كمال المحاذاة. الأنوار الالهية المبيضة اياها، حالة القرب المفرط - كحكم القمر المستفيد نور الشمس ليلة السرار. فهم، في هذا القرب، دائمون: عاجلاً وأجلاً. فقرّبهم المفرط يعطي سواد الوجه في الدارين^(٨٢٧). و(هم) المقول بلسان مقامهم، حائل ذلك: تستر عن دهري بظل جناحه فعني ترى دهري وليس يراني فلو نسال الايام اسمي ما درت وأين مكاني ما درين مكاني^(٨٢٨) وهم ايضاً. في سقوط تكلفهم: مبتدلون بين ارباب العادات. لا بعباً بهم بينهم. ومن هذا الميع: «لا في الدنيا يحكمون ولا في الآخرة يشفون» سلبهم غشيان الحق عن شعورهم. فيقال فيهم: «صم، بكم، عمي، لا فهم لا يعقلون» [٢.86] صم، بكم، عمي! فهم لا يرجعون^(٨٢٩).

(٨٢٧) كل هذه البات والشائيل والنسوت التي اضلها ابن عربي حل الولي المقرب، هي فيها اوصاف اللامنية في نظره؛ انظر ما تقدم، تجلي رقم ٥. - ولكن ما معنى كون العارف، عنه، اسود الوجه في الدنيا والآخرة؟ يجيبنا حل هذه المسألة الشيخ الاكبر في فتوحاته: «قال بعض الرجال، لما سئل عن العارف (انه) اسود الوجه في الدنيا والآخرة... يريد باسوداد الوجه استفراغ اوقاته كلها، في الدنيا والآخرة، في تجليات الحق له» (١/ ١٨١). ويذكر ايضاً في كتاب «المبادلة»، الذي هو من انشائه: «وانما كان الكامل اسود الوجه في الدنيا والآخرة لانه دائم المشاهدة؛ فيرى ظلمة الكون في نور مرآة الحق. ومن دونه من السجاء، بالمعكس؛ فانه ابيض الوجه في الدنيا والآخرة، لانه مرآة الحق؛ فتعبر ظلمة من السجاء، بالمعكس؛ وهو قوله (في الحديث القدسي): كنت سحبه وبصره... وهو قرب التواضع والاول قرب الفرائض» (خطوط شهيد علي باشا رقم ٢٨٢٦/١١ب). - وجاء في كتاب «كشف الحق عن سر اسماء الله الحسي» لابن عربي: «قال بعضهم: العارف اسود الوجه في الدنيا والآخرة. (هذا) مذكور في «كتاب البياض والسواد» (خطوط يحيى افندي ٤٢٠٩ ٤١٧ب). - ويقول صاحب «لطائف الاعلام» عن صدر الدين القنوي: «قال صدر الدين الرضي، قس الله سره! وقد سئل عن معنى سواد الوجه في الدارين، فقال: سواد وجه الكمال؛ كلونه مزاجها لحفرة النيب وهي: شبه الظلمة» (لطائف الاعلام، ورقة ١٩٥). - وانظر ما تاله الشارح هنا وقارنه بقوله في غيبة الكتاب (فقرة ٨٥): «فاذا سقط ياه الاضافة من هذا الانسان، يتحققه بسواد الفقر المطلق، يلزمه الفقد الكلي بفناء ياه الاضافة فيه وفناء نسبة ايضاً الى كل شيء، في تحقيق توصية الدين، الذي هو عين «الظاهر والباطن»... (٨٢٨) بيتان يتروذ ذكرهما مراراً حل لسان ابن عربي، حل انها لثيرة انظر كتاب الازل ص ٥ (ط. حيدرآباد) وكتاب الاسراء ص ٩٠، نفس الطبعة. -

سورة ١٨٠/٢

٢٧ - HKW - لـ الكليف W، التكليف HK. - لـ الاصل: + ش. -

(شرح) تجلي بأي عين تراه ٨٣١٩

LXXXIV

(٤٣٤) الروية^{٨٣١} ب ، في هذا التجلي ، قد تضاف الى الحب وقد تضاف الى المحبوب . فان اضيفت الى الحب - فهو : إما يراه بعينه ، أو يعين المحبوب . والروية ب إنما تصح بحكم المحاذاة وبحسبها ، بين الرائي والمرئي ث . ولا بقاء لعين الحب إلا اذا كانت الروية ب بعين المحبوب ، على مقتضى : « كنت له بصراً^{٨٣١} » . فان رأى ج الحب ، في هذا التجلي ،

٨٣٠) اعلاه ابن سوكين . « ومن شرح تجلي بأي عين تراه ؟ - نصه .

« اذا تجلى الحبيب
.....
والكون كونه »

- قال جامه : سمعت شيعي يقول في أثناء شرحه هذا التجلي ما هذا معناه . قوله : « بأي عين تراه ؟ » (هذا) استلهم . فاذا قرأته (- أجبت :) « تراه بعين الحق . كما قال - تعالى ! - « كنت سمه وبصره » فحينئذ يعلم انه ما رأى الحق إلا الحق ! فزله : « الحب يرى ... » [fol. 31a] وانظر الى قوله (- تعالى ! -) « كنت بصره » (اي) بنسبة خاصة كان العبد عليها اقتضت تلك النسبة ان يكون الحق بصره . واعلم اني اذا رأيتك لا بعيني [الاصل : لا بل قلبي والتصحيح من غلطوا لينا] منك - فقد رأيتك بعيني ونفسي ؛ واذا رأيتك لملمي منك انك تحب ان اراك - فقد رأيتك بعينك لا بعيني . وكذلك الحق منك : إنما يراك بعينك لا بعينه . لانه لو تجلى لك ، كما ينبغي لجلاله ، لشدك وجوهك وانعدمت ! وانما يتجلى لك - تعالى ! - بأمر يناسب وجوهك ويوافق ذاتك . فإراك الحبيب ايضاً إلا بعينك ، كما رأته بعينه : ينسبتين خصوصتين بكل واحد من الحب والمحبوب ، كل ما يليق به . - وقوله ، « في آخر التجلي : « فكان عيني فكنت عينه » (اي) لكون كل من المحبين تصرف على مراد محبوبه . - والسلام ! » (مخطوط القاتع ورقة ٣٠ب - ١٣١) .

(٨٣١) « الروية يمتنن بها المشاهدة بالبصر لا بالبصرة . وعلى هذا يعملون (اي) الصوفية) معنى قوله - تعالى ! « وجوه يوتله ناضرة الى ربها ناظرة » ومعنى قوله ، « صل الله عليه وسلم ! انك لترون ربك » . فان أهل الطريق يمتنن الروية بالعين لا بالقلب فقط وان ذلك في الأخيرة منه من غير خلاف بين أهل الحق وأما جواز رؤيته بالبصر في الدنيا فان الخلاف فيه ... (لطابق الاعلام ١٨٥) قارن هذا بما يذكره علماء السلف بموضوع الروية والتجلي الالهي في الأخيرة : عقيدة ابن حنبل ٢٩/١ ؛ كتاب السنة ١٧٧-١٧٨ ؛ طبقات الخبابة ٥٣/١ ، ١٨٣-١٨٤ ؛ الشرح والابانة ٥١ (نص عربي) ؛ ك. الشريعة ٢٥١-٢٥٩ -

(٨٨٣١) انظر ما تقدم لتطبيق رقم ١٨٦ ، ٤١٠ ، ٤١٦ ، ٤١٧ ، ٤٢٧ ، ٤٢٩ ، ٤٩٩٣ ، ٧٩٩ ، ٨٣٠ .

١+ عشر (في وسط السطر الجديد) W - ب الاصل : الروه . - ث الاصل : الرائي . - ث الاصل : والمرى . - ج الاصل : والى .

بعين نفسه شيئاً ح - فهو رأى خ نفسه بصورة الوقت^(٨٢٢) . في^(٨٢٣) مرآة د المحبوب .

وان اضيفت (الرؤية) الى المحبوب - فهو : اما أن يرى بعينه او بعين المحب . فان رأى بعينه . فلا بقاء لعين المحب معه . كما سبق . وان رأى بعين المحب . فتثبت عينه ولا تزول . - قال . قدس سره ! مستفهماً :

(٤٣٥) « اذا تجلّى الحبيب بأي عين تراه ؟ »

فأجاب عن نفسه فقال : « بعينه لا بعيني لما يراه سواء »^(٨٢٤) اذ لا بقاء للسوى معه في رؤيته بعينه . - « فمن زعم انه يلزمه ذ » بقوته الحادثة . الراهية « على الحقيقة فقد جهل » اذ لا محاذاة ولا مقارنة بين الحادث والقديم . وعلى تقدير ثبوتها . لا بقاء له فيها مع القديم : فلا إدراك . فان الادراك فرع بقاءه .

« وانما يلزمه ز الحادث من حيث نسبته اليه » في كونه موجوداً (ب) ، مدركاً به - تعالى ! - لا بنفسه . « كما علمه » تعالى ! « من حيث نسبته

(٨٢٢) « الوقت عبارة عن حال في زمن الحال ، لا تعلق لك فيه بالماضي ولا المستقبل (لطائف الاعلام ١١٨٠) . فحيث كان الوقت يرمز لحالة الوجودية التي فيها بها صاحبها في لحظة خالدة » . فهو صورة مثالية معلقة بين طرفي زمان الوجود . - فان هذا بما يذكره صاحب « لطائف الاعلام » عن صورة سرائر الآثار (ورقة ١١٠٣) وصورة الشؤون (١٠٣ ب) وصاحب الوقت « ١١٠٠ » . -

(٨٢٣) يصطنع كثيراً ابن عربي رمزية « المرأة » للتعبير عن حقيقة الصلة الحية بين الله والإنسان انظر الفتوحات ١٦٣/١ ؛ ٨٠/٢ . وقصص الحكم ٦١/١ - ٦٢ الخ ... وانظر ايضاً « لطائف الاعلام » مادة « مرآة الكون » : ١١٥٨ ؛ و « مرآة الحضرتين » : ١٥٨ ب - (٨٢٤) البيتان واردان في الفتوحات ٣٠٥/١ في صدد البحث عن الصور المثالية والخيال المتصل والمنفصل . - ونجد في مخطوط شهيد علي بلاش رقم ١٨٠/١٣٤٤ هذه الزيادة : « بعد البيتين : - ولئن ان اراه واخبرت اسقاط حطلي من غيرتي في هراء والفكرة البادية من عذبي البيتين تتنقد العلاج في قوله المشهور :

رأيت ربي بين قلبي فقلت من انت قال انت !

وابن عربي كان اصرح من ذلك في نقده المشهور :

رأيت ربي بعين ربي فقلت ربي فقال انت

(فتوحات ٥٧٥/١)

ح الاصل : شيئاً . - خ الاصل . رأى . - د الاصل : مرآة . - ذ يدرك HKW . - ر الاصل : بقاء . - ز يدرك H . -

اليه « في عرصة غيب علمه ، بكونه تعيناً من تعيناته وشأناً من شؤونه ش. —
(١٣٦) » فالعجب من يرى محبوبه بعين محبوبه . ولو رآه من بعينه ما كان
« محباً » — اي لم يبق له وجود حتى يتصف بكونه محباً . — « والمحبوب
يرى محبه بعين المحب لا بعينه » اذ لو رآه بعينه — لانهلم وجده . — « وربما ط
يقال في هذا المقام » الأثره :

« فكان عيني فكنت عينه وكان كوفي وكنت كونه »

فانه اذا ثبت انه عين وجودي — فأكون انا عين كونه . اذ ليس
لي وجود يقاير كونه . —

« يا عين عيني يا كون كوفي الكون كونه والعين عينه »

يقول : ليس لي وجود ولا عين . فما يضاف الي . كوناً وعيناً ، هو
في الحقيقة : كونه وعينه . وانا باقى على عدميتي دائماً ط . لا محبد لي عنها !

س الأصل : شانا . — ش الأصل : شونه . — ص المحب HKW . — ص زاه
KW ؛ + بعين K . — ط وربما K . — ط الأصل : دايم . —

(شرح) مجل^١ من مجليات الحقيقة^{١٣٥}

LXXXV

(١٣٧) وهي (= الحقيقة) سلب آثار أوصافك عنك بأوصافه^{١٣٦}

(٨٢٥) املا، ابن سودكين . « ومن مجليات الحقيقة . وهذا نصه .

« اذا ما بدا لي تماظته »

« فبحان من يرى ولا يعلم ! » - قال . جامعه : سمعت شيخني ، رضي الله عنه ا يقول في اثناة شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . « اذا ما بدا لي تماظته » ، لظهور سلطانه على . فاليس الذل والواضع . « وان غاب عني » ، لبست حلته التي كساني عند التجلي ، لكنني خليفة اظهر بجلية المستخلف . فأكون عظيماً عند الاكوان التي عدت اليها ، لكنني الظاهر عند الكون بصورة . فنية الولي ههنا [الاصل : هاهنا] انما هي من مجل خاص وحضور في مجل آخر ، شأنه فيه اظهار هذا الوصف . وقوله . « فلست الحميم ولست القسم » ، اي قاسمه فيما ظهر لي به . فوهبي ما ظهر لي به ، فكنت قسيمه بهذا الاعتبار . وقوله : « فلا تحجب بين الحديث » البيت ، اراد الحديث ههنا المحفوظ . اي لا تغل [الاصل : تغل] انا محدث ، ومن اين يكون للمحدث عظمة ؟ فاعلم ان العظمة حصلت لك من تجلي « العظيم » لك لا منك . وايضاً . فان المحدث هو الدليل على التقديم . وثارة يكون مدلولاً ، اي بالتقدم ظهر المحدث . فهل جعلني ، يا الهي ! دليلاً عليك ؟ او جعلت نفسك دليلاً علي ؟ اذ قد ثبت نفسك وحدوني . فهل عرف [الاصل : عرفت] حدوثي من قدمك ؟ ار من قدمك (عرف) حدوثي ؟ فلعب الحكاء الى الله من قدمه (تمال !) عرف المحدث ! وذهب المتكلمون الى انه بالمحدث عرف القدم . - وقوله : « اذا كنت بك » فلا اعرف » ، اي انت حيلظ هي . واذا كنت بي ، (؟) لا اعرف (ايضاً) . لانني اذا كنت بي ، كنت مشهوداً لنفسي فإيماً منك ، في الحالتين انا سلوب عن المعرفة . فاذا ولا بد من الجهل . فكن (يا الهي !) عيني حتى اراك بك ! - وقوله : « فبحان من يرى ولا يعلم » ، اي تشهد [الاصل : يشهده] ولا تضبط لك كيفية ما رايت . بل تبقي [fol. 31b] حارياً . وهذا القدر ، تعرف مجل الحق خاصة ، لانك عند انفصالك عما تشاهده وراه ، ان رايت عنك عاماً . بذلك المشهد او مسكت منه صورة : فيما مسكته تعرف مسكته . وان لم تقدر على تحصيل اثره ، جملة واحدة ، فحينئذ تعلم انه تجلي الحق . فهذا مرزاه . فاعلم وتحقق . « وقال : رب ! زدني علماً . » [مخطوط الفاتح ورقة ٣١-٣٢ ب] .

(٨٢٦) نفس التعريف الحقيقة تجده في اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ واصطلاحات الصورية لابن عربي والفتوحات ٥٦٢/٢-٥٦٣ . ولكن لطايف الاعلام يعرف الحقيقة على النحو الآتي : « مشاهدة الربوبية ، بمعنى ان (تشاهد) الله - تعالى ! - هو الفاعل في كل شيء . والمقيم له ، لان هويته قائمة في نفسها مقببة لغيرها » [ورقة ١٧٠] . وكلنا يذكر المقطع الأخير من تمهيد « الحقيقة » كما ورد على لسان الامام علي - كرم الله وجهه ! - : « يا غلام ! اطفئ المصباح فقد طلع الصباح » . ومما يكن في الامر ، فجميع هذه الحديث او التروجمات متداخل بعضها في بعض وشم بعضها بعضاً : فلب آثار اوصاف البرودية لا يتحقق الا مشاهدة البرودية ، ومشاهدة الربوبية تعال ان ترى بين « الممكن الثاني » !

١ مجل P ، - HKW . - ب ومن HKW . -

إذ من آثار وصف حدوثك ، الافتقار والذلة ؛ وهما مسلوبان عنك بظهور غنى الحق وعزته فيك « حالة كونك بالحق لا بنفسك . بخلاف نفس الحدوث : فانه ، بظهور القديم فيك . غير مسلوب عنك [f. 87a] فإذا تجلى هو بنفسه ، في غناه وعظمته ، لك — ظهرت انت . في محل التقابل ، بانفطارك وعبوديتك . وإذا غاب عنك . في صورة مظهريتك — كان هو العظيم فيك ، وهو الفاعل بك منك في الكون ؛ و(كنت) أنت العظيم به ، في ولاية خلافته . كما قال :

(٤٣٨) « إذا ما بدا لي تعاطفته »

اي باظهار افتقاري اليه وعبوديتي له . « وإن غاب عني فإني العظيم » = اي بكونه هو فاعلاً بي مني في الكون ، وأنا لابس حلة خلافته ، ظاهر فيه بصورته . مسلوباً مني . بأوصافه ، آثاراً حدوثي وعدميتي . —

« فلست الحميم ولست التديم ولكنني ث — ان نظرت — القسم »

اي شأني ث فيما ظهر لي منه . في هذا التجلي . أن أكون قسماً لا صاحباً ولا نديماً . فانه تصرف في الكون على مقتضى الربوبية . ونصرف أنا فيه ، به . على مقتضى الخلافة ، وكوني على الصورة . —

« فلا تحجبين^١ بعين الحدوث »

اي لا تحجبين^٢ عن كوني في محل ترائي فيه بصفة الحدوث وآثارها :

« فإن الحديث بعين التديم »

يقول : حدوثي ، الذي ترائي فيه . انما هو قائم بعين القديم^٣

(٨٣٧) من غير ان يصير القديم حادثاً والحادث قديماً : فكل من القديم والممكن باق على سفيقته . ويقام الحادث « عين » القديم وظهور القديم في سورة « الحادث » هو احدى الجوانب الاساسية لفكرة الاطلاق المطلق لذات الالهية ، اي اعتبار الذات الالهية مطلقة لا بشرط شيء . والواقع ، انه يمكن ان نعتبر الذات الالهية مطلقة على نحوين : ذات مطلقة بشرط لا شيء ، وفي هذه الحالة اطلاق الذات الالهية يقابل تقييد الذات الممكنة الحادثة ، التي هي بشرط شيء . لهذا الاطلاق هو اذن مقيد على وجهين ، وبالتالي لا يليق بجناب الحق . تدل : — النحو الثاني من الاطلاق الذاتي وهو اطلاق لا بشرط شيء ، وفي هذه الحالة ، اتفق الذات لا يقابلها شيء : مقيد او غير مقيد : وهذا هو الاطلاق الذي يليق بآهه تعالى ! (انظر لطايف الاعلام ٢٢٢-٢٢٣ ومقدمة شرح القصيدة الثانية للقمصري مخطوط ايا صوفيا رقم ١٨٩٨ / اب-٣ وكتاب في علم التصوف له ، نفس المخطوط ورقة رقم ١٩٤-١٩٦ ومقدمة شرح الفصوص له ايضاً ، نفس المخطوط ورقة رقم ٢٧-١٣٩) . — اما عبد ، الكلام وبغيره الذين تم اعتباروا الاطلاق الذاتي الحق الا انه اطلاق بشرط لا شيء ، اي اخلاق في سيطرة المقيد —

١ ت ولا كنى W ، والى PK . — ٢ ث الاسن : شافى . —

الذي له ولاية الربوبية في العالم بالحو والاثبات والحل والعقد. فقربي اليه أعطاني التصرف به ، وقربه الي أعطاني تصرفه بي . فافهم ! - ثم قال :

(٤٣٩) « حبيبي ! قَدْ مَلَكَ أَظْهَرَ حَدَّثِي أَوْ حَدَّثِي أَظْهَرَ قَدَمَكَ ؟ »

هذا لسان من قام ، في هذا التجلي ، على مشاهدة الحقيقة من حيث تعارض المتقابلات عليها ، ولم يسع له من الحق ما يعطي التحقيق ويزيل الشبهة . ولذلك لم يعلم ان القديم دليل على الحادث ، كما هو رأي البعض ، وهو رأي من قال : بدلالة المؤثر على أثره . او بالعكس . كما هو رأي ج من قال : بدلالة الأثر على المؤثر ج . فقال : « لا أعرف ج » اي شأنِي غ ان لا أعرف بي شيئاً ؛ - « فعرفني د إذا كنت بك » فان العلم . الكاشف عن حقيقة كل شيء . كما هي ، مساوق لوجودك ، الظاهر بي . فعرفني بتجل خاص ، علمي حتى أعلم الحقيقة واحكامها المتقابلة ، من حيث ما علمتها انت . فيكون علمي بها ، اذن ، علماً لَدُنِّي ، خالصاً عن تعارض الشبهات فيه . - ثم كرر فقال :

(٤٤٠) « حبيبي ! لا أعرف » وشأنِي ان لا أعرف شيئاً . فان علمتُ ، فعلمي من لَدُنْكَ ومعرفتي بك . وليس لي أن أعرف ، في مرتبة انا فيها على عديمي . شيئاً . - « فان ما تَمَّ من أعرف . واذا كنت بي ز » فلا أكون . واذا لم اكن . لا أعرف . « فان حقيقي » الباقية على عديميتها ، من مقتضاها : « ان لا تعرف فاذا ولا بُدَّ من الجهل » الذي هو مقتضى حقيقي . -

« لَكُنْ عَنِّي حَتَّى اَوَّلَكَ » بك . - ولا كان الحق ، مع كونه مشهوداً في كل شيء . غير محصور في تعينه - قال : « فسبحان من من يَرَى ولا يعلم ! » فانه - تعالى ! - لا تَعَيَّنَ فيه ، من حيث محض ذاته . [f. 87b] فلا ينضبط في تعين الا بقلد ما به تعين من المراتب والالعيان والصور والاحوال والصفات ونحوها . فلذلك لا يعلم ، وان كان مشهوداً من حيث تَعَيُّنُهُ . -

نفراً ظهور القديم في صورة الحادث وقيام الحادث في « عين القديم » ، لان ذلك يلزم منه تغير جوهري في طبيعة الحادث ، حين قيامه في القديم ؛ وتغير جوهري في طبيعة القديم ، حين قيامه في صورة الحادث .

ج الاصل : رأى . - ح الاصل : المؤثر . - ح لا ادري KJL . - خ الاصل : شأن . - د الاصل : شياء . - ذ عرفني HKW . - ر الاصل : شئ . - ز + لا أعرف HKW . - س صين W . -

(شرح) تجلتي تصحيح الهبة (٨٣٨)

LXXXVI

(٤٤١) « من صحت معرفته صحت توحيده » فان العارف اذا عرف الشيء بعينه - عرف ان له توحيداً ذاتياً به يتميز عَمَّا سواه . بل عرف ان توحيده اذا كان ذاتياً - لا يقابل الكثرة ولا يتوقف على تعقلها . كما ان الاطلاق اذا كان ذاتياً - لا يقابل التقييد ولا يتوقف على تعقله . هذا توحيد الحق الذي هو « إياه توحيده » . واما توحيد العارف ، فهو تعقله بكون معرفته واحداً بالوحدة الذاتية في نفسه . فمن صحت له هذا التعلق ، العُلَيقُ ، العرفاني - صحت توحيده .

« ومن صحت توحيده » بهذا التعلق ، « صحت محبته » فان الهبة (٨٣٩) هي تعلق خاص موافق ، تستتبع التعلق الخاص العرفاني .

(٤٤٢) « فالمعرفة لك » اذ بها انسلخت عن الجهالة . « والتوحيد له » اذ به تتره عن الكثرة . والتكريب في ذاته .

(٨٣٨) املاء ابن سودكين . « ومن تجل تصحيح الهبة . و (هذا) نصه . « من صحت معرفته صحت توحيده ... بين العبد والرب » . - قال جامه : صحت شيخي يقول ما هذا معناه . التعلق بكون المعلوم واحداً في نفسه هو المبرر عنه بالتوحيد . فهذا تعلق خاص يحويه العلم ، اذ العلم واسع وله متعلقات كثيرة . فهذا [الاصل : هذا ، والتصحيح من غلطو فيثا] النوع الخاص احدما (ودو) معنى قوله : « من صحت معرفته صحت توحيده » . فاذا اعطيت المعرفة صفة التوحيد انفردت الهبة له . فالمعرفة لك ، والتوحيد له . والهبة هي المنازلة بينك وبينه . فالهبة هي التفرق بطريق خاص موافق ، والمنازلة تكون بينكما ، اذ كل منكبا بوصف بها . - والمثل هو ما يترد عليه . فاعلم ! « غلطو الفاتح ورقة ٣١ب » . -

(٨٣٩) « الهبة » ، فسرها شيخ الاسلام في كتاب المنازل : بانها تعلق القلب بين الهبة والاناس في البذل والفتح . اي في بذل النفس لمحبوب وضع القلب من التفرغ الى ما سواه . واما يكون ذلك بالفراد الهب بمحبوبه : بالتوجه اليه والاعراض عما عداه ، وذلك عندما ينشئ اوصاف نفسه في ذكر محاسن حبه ، فتصحب ملاحظة الكثيرة ... (لطائف الاعلام ١٤٩-١٥٠-١٥١) .

١٤٩ب . ولهميز صاحب اللطائف بين الخلية الذاتية والهبة الاصيلة والهبة الفعلية والهبة الحالية (نفس المصدر والورقة) . وانظر الفتوحات ٢/٢٢٠-٢٦٤ والفصوص (فهرس الاصطلاحات : مادة الحب الالهي ، الهبة) ومنازل السائرين ١٤٩-١٥٤ . - وانظر ايضا دراسة فكرة الهبة عند ابن عربي واتباعه في كتاب الاستاذ هنري قربان

L'Imagination Créatrice dans le Soufisme d'Ibn 'Arabi, pp. 104-132.

اما ما يخص فكرة الهبة من الوجبة الشرعية فانظر التعليق القيم على كتاب الشرح والإبانة

لاستاذ هنري لاوست : *La profession de foi d'Ibn Batta*, p. 160-161.

١ الاصل : الشيء . -

« والمحبة علاقة بينك وبينه ، بها تقع المنازلة بين العبد والرب » اذ
مفتضى المحبة ، تقربُ المحب الى محبوبه ، ومفتضى تقربه ، تقرب المحبوب
اليه ، على حكم التضاعف . فالمنازلة . التقرب من الجانبين . والمنزل ،
محل الاجتماع الأقدس . -

(شرح) تجلي المعاملة^{٨١٠}

LXXXVII

(٤٤٣) « قلتُ : رأيتُ اخواننا يأمرُون بـ المريد بالتحويل عن الاماكن التي وقعت لهم فيها المخالفات » أخذًا بقول من قال^{٨١١} : ان حقيقة التوبة « نسيان الذنوب » ، وملازمة مكان المخالفة من المذكرات . « — فقبل لي : لا تقل بقولهم : قل للصلاة : يطيعون الله على الأرض التي وقعت لهم فيها المخالفة ج وفي التوب وفي الزمان » الذي هو نظير زمان المخالفة . وهذا يُستشبه قول من قال : ان حقيقتها (= التوبة) « ان لا تنسى ذنوبك^{٨١٢} » . فان الرجوع الى محل المخالفة مذكرها . وايضاً : « فكما يشهد عليهم » يعني مكان المخالفة . « يشهد لهم ثم بعد ذلك » — اي بعد اقامة الطاعة ، في مكان المخالفة — « يتحولون عنه ان شاءوا^{٨١٣} » وقد أُبْدِ ، قدس سره !

(٨٤٠) الملاء ابن سودكين . (وهذا) نصه . « قلت : رأيت اخواننا » . « واتبع السيئة الحسنة تمحها . » — قال جامه : سمعت شيخي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هنا منناه . رأيت اخواننا يأمرُون المريد بالتحويل عن اماكن المعصية . واستنادهم في ذلك الى الخبر ، لكون النبي — صل الله عليه وسلم — تحول عن اماكن الذي نام فيه عن الصلاة . « فهؤلاء [الاصل : فهؤلاء] منهم الصواب باتباع ظاهر السنة . ونحن اشهدنا حقيقة الشهادة : فكان تصدنا ان البقعة كما شهدت عليهم ، تشهد لهم بطاعة يؤمونها فيها في وقت ما . وكذلك حكم التوب . وقد يجمع بين الأمرين ، وهو ان تغافق البقعة ثم تتردد اليها وقتاً آخر ، تنفخ فيها الطاعة . وقد قال [الاصل : قالوا] والتصحيح في . « مخطوط ثيننا » ايضاً في الرسالة : « ان حقيقة التوبة ان تنسى ذنبك » . فمن عمل هذا قال : لا تمد الى موضع معصيتك . ومنهم من قال : « ان حقيقتها ان لا تنسى ذنبك » . فهؤلاء [الاصل : فهؤلاء] تنويعه [الاصل : يتوجه] اشارتهم الى ما ذهبنا اليه . « [مخطوط الفاتح ورقة ٣١ ب] . — (٨٤١) هذا التعريف للتوبة منسوب الى الجنيد ، انظر جنود الاصطلاح ، ورقة رقم ١٢ ب . —

(٨٤٢) هذا التعريف للتوبة منسوب الى سهل التستري ، انظر جنود الاصطلاح ، ورقة رقم ١٢ ب . —

(٨٨٤) يقول ابن عربي في اسدى وصاياه : « وانا عصيت الله ، تعال ! في موضع فلا تبرح من ذلك الموضع حتى تمتلئ فيه طاعة وتقم عبادة . فكما يشهد عليك (الموضع) يشهد لك » (وصاياه ابن العربي ، مخطوط شهيد علي باشا ، رقم ٧٨ / ١٣٨٢ ؛ والنشرحات ١ / ١١٥) . —

١ رأيت KW . — ب يأمرُون HKW . — ت فيها K . — د المخالفة HK + و في التوب وفي الزمان K . — ج المخالفة K . — ح شلوا W ، شلوا K ، شلوا H : —

ما اختار من القولين بدليل : « اتبع غ السيئة د الحسنة تمجها »^(٨٤٣) .

(٨٤٣) جزء من حديث شريف معلقه : « قال رسول الله ، صل الله عليه وسلم :
نورني . فقال : اتق الله حينئذ كنت . قال : زدني . فقال : اتبع البينة الحسنة تمجها .
قال : زدني . قال : خاف الناس بخلق حسن . » أخرجه الترمذي من حديث أبي ذر وقال :
حسن صحيح (المنفي عن جعل الأسفار على هاشم الأحياء ٥٠/٢ رقم ١٠/٤٩٣ رقم ٢) .
هذا ، والأبحاث الصوفية الخاصة بالتوبة تراجع في الفتوحات ١٣٩/٢-١٤٤ والأحياء : /
١-٦٠ وجودة الاستملا ورقة ٤٢ب-١٤٥ ولطائف الأعلام : ٥٣ب-٥٦ب رسائل المروزي
١٩-٢٥ : أبحاث الفقهية والكلابية (السلفية) تراجع : عقيدة ابن حنبل ١/٣٤ :
٣١١/٥ . طبقت 'مختبلة' ٢/٤١، ٢٦٦ : المعتمد ٢٤٢-٢٥٠ : أنا في أبحاث
المستشرقين فراجع :

- «BI, IV, 740» (par R. A. Nicholson);
— «La passion d'al Husayn... Al Ḥallāj» (à l'index);
— «Lexique technique» (à l'index).

غ وتبع BK . - د السيئة W ، السيئة PK . -

(شرح) تجلي كيف الراحة^(٨٤٤)

LXXXVIII

(٤٤٤) (كيف الراحة) في أمر . إن أتى به ، قيل : لم أتيت به ؟
وإن ترك ، قيل : لم تركت ؟ كما قال^(٨٤٥) :

« إذا قلتُ : يا الله ! قال : لما تدعوب ؟ » .

هذا الخطاب إنما يردُّ على المقرِّين . فإن الدعاء [f. 88a] والنشأ
مؤذنان بالبعد . وهم في مقام القرب الأقرب .

« وإن أنا لم أدع - يقول : ألا تدعوب »

- فالترك أيضاً ، مشعر بعدم الاطلاع على سر المقام . وذلك إن
القرب المفرط ، في حكم البعد المفرط . فقتضى المقام . ورود الاعتراض
من وجهين . فاذا وقع التجاذب الى الوجهين المتقابلين . ارتفعت الراحة .
فارْتَفَاعُهَا . مقتضى المقام . فلا راحة لصاحبه ما دام هو فيه . ولذلك
قال :

(٤٤٥) « فقد فاز بالذات من كان أخوياً »

أي من حكم عليه حاله إن لا ينطق . فَيُكَلِّبُ عنه . بمقتضى
حاله . قوة النطق ؟ كما في مقام الكشف^(٨٤٦) الحيواني . فإن نطق الانسان

(٨٤٤) املاء ابن سوككين . « ومن تجل » كيف الراحة ؟ » . ونصه هذان البيتان :

« إذا قلت يا الله »

« »

قال جامه : سمعت شيعي ، رضي الله - تعالى ! - عنه ، يقول (في أثناء شرحه) ما
هذا معناه . إن الدعاء يؤذن بالبعد وهو - تعالى ! - « القريب » ؟ وإذا كان « القريب » .
لم تدعوب ؟ [الأصل : تدع] . وإن سكت ، قيل لك : لم لا تدعوب [الأصل : تدع] ؟
هل استكبرت ؟ فلم تبق النية الا للأخرى وهم « البكم » ، الصم ، العمى : « طوبى لم وحسن
مآب ! » . [خطوط الفاتح ورقة ٣١ ب .] - .

(٨٤٥) هذان البيتان واردان في الفتوحات بنسبها (٤٢٦ / ١) ويحسن الرجوع الى
السياق والسباق للمئين البيتين وما يتبرهان - جوانب هذا الفصل في املائه وشرحه .

(٨٤٦) الكشف اورد طريق الكشف وهو علم ضروري يحده الانسان في نفسه
ولا يقبل منه علة ولا شبهة ولا يقدر على دفعه ولا يعرف لذلك دليلاً يستند اليه سوى ما يحده
في نفسه (فتوحات ٣١٩ / ١) والكشف في الحيوان اتم لخلقه عن عمل الفكر او تدبته .
وانظر كتاب المسائل ، مسألة رقم ٢٩ وانشاء الدوائر ٣٥-٣٦ .

١ يا ه W . - ب تدعوا K . -

يُسَلَّب عنه ، اذا انكشف له ما انكشف للحيوانات الخرس ، ككشف
أحوال الأموات في قبورهم . -
« وَخُصِّصَ بِالرَّاحَاتِ مَنْ لَا لَهُ سَمْعٌ »
وكل هذا ، من اوصاف الاخفاء وأحوالهم ، المقول فيهم ، من قبل:
« صم ، بكم ، عمي ! فهم لا يحقلون »^{٨٤٧} .

(٨٤٧) سورة رقم ١٨/٢ وانظر ما تقدم آخر تجلي رقم ٨٢ وتجلي رقم ٥٣ وتعليق رقم ٢ = وتجلي رقم ٥ .

(شرح) تجلي حكم المعلوم^{٨٤٨}

LXXXIX

(٤٤٦) اعلم ان الوجود ، المتعين في مرتبة مخصوصة بتعين مخصوص .
انما هو ظاهر فيها بحسب ذلك التعين وعلى حكمه . مع عدم تحقق المرتبة
والتعين وبقائهما ا على معقوليتهما . حالة ظهور الوجود فيها بحسبهما . فهو
— قدس سره ! — ذكر أقسام المعدومات . الحاكمة على الوجود بالتنوع
والتفصيل ، مع عدم تحققها به . فقال :

(٤٤٧) « ثلاثة ما لها كيان . السلب والحال والزمان »

اما السلب ، فانك اذا قلت : زيد ليس بعالم — فقد حكمت على
الوجود ، الظاهر فيه : سلب العلم عنه . فتَقَيَّدُ الوجود بهذا الحكم .
تَقَيَّدُ بالنسبة السلبية التي لها كون (ما)^{٨٤٩} . — واما الحال . فهي كفيات

(٨٤٨) املا ابن سودكين . « ومن تجلي حكم المعلوم . وهذا نصه .

« ثلاثة ما لها كيان

..... قال به العقل والسلب »

قال جامه : سمعت شيخي ، سلام الله عليه ! يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا
معناه . اعلم ان المعلوم يكون له حكم وما يكون له عين . فالزمان نسبة يسأل [الاصل :
يسأل] عنها « هي » ؛ والنسب عديدة . والسلب قولك : فلان (ليس) عالماً (ان قال :
فلان) عالم . فسلبت العلم عنه ، فلا حكم للعلم عليه . والحال نسبة العلم اليه ، تقول : فلان
عالم . فجهلت العلم حكماً عليه . وكل هؤلاء [الاصل : هؤلاء] احوال عديدة . لها حكم
وليس لها عين . — وأعلم ان من كان موصوفاً بحال صح ان يسأل [الاصل : يسأل] عنه
« هي » . فيقال : من خلق الله — تعالى ! — السفل الأول ؟ فيقال : عين اوجده . عالماً
بنفسه انه ممكن . ولا يصح ان يقال : من اوجده الزمان ؟ لانه يسأل [الاصل : يسأل]
عن الشيء بعينه . هذا ، اذا صح ان يكون الأمر المشوَّل عنه موجوداً ، فكيف اذا كان امراً
عدسياً . فالزمان حكم توريد فيه الأشياء فيه ولا يريد هو فيها . وقد قال به العقل بما اثبت من
حكمه . واما اللسان ، فله التسمية [الاصل : تسمية] اللفظية . — وبالله التوفيق ! » [مخطوط
القائم ورقة ١٢٢] .

(٨٤٩) « السلب (هو) حكم عقلي سواء عبر عنه بالرفع (= الالتيات) او بالنفي . فانه
حكم في الذهن ليس بانتفاء محض ، وهو اثبات من جهة انه حكم بالانتفاء . والذي لم يخرج
من الانتفاء والجهوت . » (حكمة الاشراق السهروردي ، ٣٠) . وفي موضع آخر من كتبه ،
يفرر شيخ الاشراق بان « السلب حكم وجودي ، اي له وجود في الذهن وان كان قاطعاً لا محاب
آخر » (نفس المصدر ص ٥٧) . — ومن المستحسن ان يقارن هذا التحديد لفكرة « السلب »
عند شارح التجليات والسهروردي بما يذكره هاملتون (Hamilton) في : «*Logique*, III, 216 ;
— وسيجورات (Sigwart) في : «*Logik*, 1^{er} partie, § 20 ;
— ورجسون (Bergson) في : «*L'évaluation créatrice*, p. 311-313.»

١ الاصل : ويقامها . — ب ملحق ، W ، لك K . —

تحكم على الوجود المكيف بها . مع كونها نسباً لا تحقق لها في نفسها .
فيقال في الوجود . على مقتضى حكمها : ظاهر وباطن . ولطيف وكثيف ،
ومركب وبسيط ونحوها^{٨٥٠} . فهذه النسب لها حكم لا عين . — وأما
الزمان . فهو مقدار . متوهم . مستفاد من الشيء في حركته . مما منه
الحركة الى ما اليه الحركة^{٨٥١} . فذلك . ايضاً ، نسبة بين « من » و « الى » .
والنسب لا تحقق لها في نفسها . كما مر . والحق . ان ما سوى الوجود .
الذي ليس له ماهية وحقيقة غيّر التحقيق ، نسبٌ واضافات معقولة .
لا تحقق لها ، مع انها حاكمات على الوجود : في ظهوره بالتنوع والتفصيل .
حتى يقال فيها : وجودات . ولذلك قال :

(٤٤٨) « فالعين : لا ، وهي حاكمات قال به : العقل واللسان »
[٢. ٨٨٧] يريد العقل المستشرف . بآتم شهوده ، على ان العين واحدة
والحكم — باعتبار اختلاف التعينات والمراتب والأحوال والازمنة ونحوها —
مختلف واللسان . من حيث إنه مترجم عن العقل الناقد . قائل به ايضاً .

(٨٥٠) هذا الرسم للحال هو من الترجمة « الأبية » (du point de vue ontologique)
لا من الترجمة الرومية ، اذ هو تمت : « ما يد على القلب من غير تأمل ولا اجتهد ولا كتب
ولا اجتلاب » (لغايف الاعلام : ١٦٥) . —

(٨٥١) هل الزمان هو مقدار الحركة او هو مقدار الوجود ؟ وبالتالي هل هو متوهم
او موجود ؟ (انظر الفتوحات ١/ ٤٢ : ٢٩٠-٢٩٢ ؛ ٢/ ٤١٣٢-٥٦/ ٢٦٥-٢٦٦-٢٩٧
٢٩٨- الخ ... وحكمة الاشراف ١٧٩-١٨٠) . —

(شرح) تجلي الواحد لنفسه^{٨٥٢}

NC

(٤٤٩) اعلم ان تجلي الواحد لنفسه على ضربين . تجليه من نفسه . في نفسه . لنفسه . ولا عدد في هذا التجلي ولا رؤية بحكم العدد . فان مرة ذات الواحد بحكم المغايرة . حالة رؤيته ب نفسه بنفسه في نفسه لنفسه : لم تتعين بل هي مستجنة في صرافة وحدته . محتجة في حجاب القرب المفرط . - وتجليه لنفسه فيما يتعين بصورة القابلية الكلية الجامعة^{٨٥٣} ، بحكم المغايرة من وجهه ، وانطبت فيه محاسنه الجمّة أتم الانطباع . -

٨٥٢) املاء ابن سوككين . « ومن تجلي الواحد لنفسه . ونصه ثلاثة ايت .

١ . لولاه بما كان لي وحيد .
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

دل عليه : سمعت شيعي يقول ما هذا معناه . من حقيقة الواحد . لا يتجل مجره . اذ لو تجلي لغيره لمخرجت الوحدة من حقيقتها . مع كونه لولاه ما كان لي وحيد . فقد اثبت لي وجوداً مستغاداً منه . وكذلك الشهود اثبت لي به . - وقوله : « لكن ان في الوجود فرد . اي كما لا يشبه شيء . فكذلك لا ينبغي شيء ، لكني نسخة جامعة . » وانت في عالمي فريده . اي ليس لي في نسختي الجامعة ، مع كثرة حجابها ووقيدتها ، ما يشبهك . فانت مفرد عن كل شيء . - وقوله : « والفرد في الفرد كون عين » اي اذا صرحت الواحد في الواحد خرج واحد . تنتظر في الخارج : فان كان ينسبك فهو من الكون ؛ وان كان يناسب الحق فهو الحق . اذ قد ظهر حقله [محطوط فريسا : بتعبئة] لاهية لا تنطق الا به . واندل على الخاص والعام . لانه ما لم لا حق وكون . فكون من تجلي الواحد للواحد . وبطريق [الاصن : وظهور] هذا الموطى كان الكون ، فكان فيه المحصورين . والتجلي الآخر للخصوص . فالجميع في التجلي ، والتجلي دائم : « وأينما تبتلوا فم وجه الله . ان الله واسع عليم » . [محطوط الفتاح ورقة ٣٢] . -

٨٥٣) القابلية الكلية الجامعة هي اصل الاصل . اي هي التبيين الأول من رب الفات التي يعبر بها عن النسبة العلمية الذاتية باعتبار تميزها عن الحق والامتياز التبيين من الخلق . وما وراء التبيين الأول للواحد الحق الا التنبؤ والاطلاق . وصورة هذه القابلية الكلية الجامعة ، وان شئت نقلت : القابلية الأولى - هذه الصورة هي التبيين الثاني ، الذي هو ثاني رب الذات . وهي الرتبة التي تظهر فيها الأشياء وتبين ظهوراً وتبهماً علمياً بقدر لا عيباً . وهذا تسمى هذه الرتبة ، او هذه الصورة الكلية ، بخصرة ثعاني وبضم المدني . (انظر اعراف الاصل ١٦ - ١٧) . -

١ الاصل : رؤيه - ب الاصل : رؤيته . -

فنجليه . على (كلا) التقديرين . لرواية نفسه . ولذلك قال - - -
سره !

(٤٥٠) «لولا ما كان لي وجود» فقد اثبت وجوداً مستفاداً من الواحد : وهو المتعين . بحكم المغايرة . من وجه ليكون مرآة لجلاله ث واستجلاته ج . وكذلك اثبت له شهوداً به . فان الشهود^{٨٥٤} متفرع عن الوجود . فاذا كان وجوده بالواحد : فشهوده لا يكون ايضاً الا به . ولذلك قال :

«نعم ! ولا كان لي شهود» ولا كانت للواحد احدية الجمع والوجود ، وهو فريد لا شبيه له فيها : وكان لمجلي تجليه أحدية جمع القابلية ، وهو ايضاً فريد لا شبيه له فيها - قال :

(٤٥١) «لكن ح انا في الوجود فرد وأنت في عالمي في فريد»
فان اللبيب المستبصر بنسبة الحكم الوجداني . اذا ضرب الفرد في الفرد - قام له من ذلك فرد . فان لاحظ ، اذ ذاك ، غلبة حكم المجلي - كان الفرد البارز من ذلك «كون عيني» . وان لاحظ غلبة حكم المتجلي - كان الفرد البارز «كون الواحد المهيمن» . ولذلك قال :
«والفرد في الفرد كون عيني او كونه الواحد^{٨٥٥} المهيمن»

(٨٥٤) «الشهود هو المفرد مع الشهود . ويطلق ايضاً بمعنى الإدراك الذي تجتمع فيه الحواس الظاهرة والباطنة وتتمد في ادراكها . والموجب لاتحاد الحواس الظاهرة والباطنة هو نور شئ من جناب الحق يحور ظلمة حجابيتها ويقوم مقامها : فيرى الحق بنوره وينبئ عن كل ما سواه بظهوره . وهذا معنى ترشد القوي والمداوك» (لطائف الاعلام - مع شي من التصرف - : ١٧٧ب) . وانظر ايضاً حكمة الاشراق (فهرس الاصطلاحات : مشاهدات) واصطلاحات ابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ : والفتوحات ٤٩٩/٢ وما بعدها .

(٨٥٥) «الواحد اسم الذات باعتبار انشاء الاسماء عنها . وهو اسم الذات ايضاً باعتبار اتحاد الاسماء فيها ، وذلك من جهة كون كل اسم دلالة عليها . فسميت الذات واحداً بالاعتبار الذي صار به الكل متيسداً في الدلالة عليها» (لفظيف الاعلام : ١٧٥ب) وانظر الفتوحات : ٢٩٤-٢٩٣ / ٢ وفصوص الحكم (فهرس الاصطلاحات : الواحد . الواحد العددي ، الواحد والكتير) وحكمة الاشراق (فهرس الاصطلاحات : الواحد) . -

ث الاصل : لرواه - - -
ج ولكن ٢ . لاكن W . -
ث الاصل : لجيده . -
ج الاصل : واستجلاله . -

(شرح) تجلي العلامة^{٨٥٦}

XCI

(٤٥٢) يريد علامة المنتهى الى المعرفة^{٨٥٧} الغائية ١ . قال :

(٨٥٦) املا، ابن سوكين . « ومن تجلي العلامة . وهذا نصه . » علامة من عرف
 رأيت ابا بكر بن جعفر ، رحمه الله - تعالى ! . - قال (جامعه) : سمعت
 شيخه يقول ما هذا معناه . علامة من عرف الله حق المعرفة ان يطلق على سره فلا يجد فيه علماً
 به - تعالى ! وذلك ان الناس تساوروا في نفس الأمر في عدم [fol. 32b] العلم بالله - تعالى !
 غير ان المارفين يتقنوا جهلهم حقيقة . نظيرهم بالدليل القطعي بجهلهم بالله - تعالى - هو عين
 معرفتهم . واما غير المارفين ، فليس جهلهم هذا الجهل ، بل جهل غفلة وقصور . فهذا هو
 الجهل بالله - تعالى ! - المحسوس . وقد تحقق المارفين انه لا نهاية له ولا للمعرفة [الاصل :
 الا للمعرفة ، مخطوط ليس : الا المعرفة] به ، فكان الجهل لم حقيقياً لا ينتفك [الاصل :
 ينتفك] عنه . واما الجهل بقدر الله - تعالى ! - فهو . وهو الجهل ببذل [الاصل : ببذل]
 الجهد [الاصل : الجهل] في حق الله - تعالى ! - وعظمته [الاصل : وعظمته وقدرته ،
 اذ عظمت وقدرته ظاهرة الدلائل . و(هناك) فرق بين ذاته وبين قدرته [الاصل : قدره] ودلالته .
 واعلم ان المعارف [الاصل : العلم] لا ينفذ بمشاهدة اهدا . وذلك ، ان المعارف اذا عرضت
 وراء ما يتجلى له أمراً آخر أعمل [الاصل : اعلم] منه ، فانه لا ينفذ عما يتجلى له . وهو يعلم
 (ايضاً) ان التجليات ، التي تبدو له ، لا آخر لها ولا نهاية ؛ فلو كانت عين مقصودة ،
 تدبر ، اذ تلك العين لا تقبل التدبر . - واعلم ان الله امر طائراً [الاصل : طائري] ،
 وكذلك الأمل . فيستحيلان على الحق - تعالى ! - وقد تقرر ان المعارف هو المقتضب [الاصل :
 المقتضب] بالمخ - تعالى ! فكالمه [الاصل : كالمه] ان ينصف بعدم الله والالم في باب المشاهدة .
 فاذا حصل المعارف في هذه الرتبة فهو الوارث الكامل ، المقتضب به . لانه كلما ورد عليه
 وارد ، كان هم متعلقاً بما وراءه [الاصل : بما وراءه] ، بما هو أعمل [الاصل : اعلم]
 منه . فيكون ، في زمان ورود الوارد عليه ، متوقفاً [الاصل : متوقفاً] ايضاً ، غير واقف .
 والمثلث ، قيمته لذته في زمان ورودها عليه ؛ فغاية الترتيب ، في زمان تلقذه ، اما زمان فرد ، او
 ازمته ؛ فبفسه المعارف ، الذي لم يقف ولم يتقيد بالقدرة ، في ذلك الزمان الذي تقيد فيه المستند
 بالقدرة ، سبقاً لا تقدره المسافات الزمانية لخروج الامر عن الزمان والمكان . - قال ابو يزيد ،
 رحمه الله - تعالى ! - اشارة الى هذا السر : « عسكت زماناً وبكيت وزيداً ! وانما اليوم لا
 اضحك ولا أبكي » . وهذا اشارة منه الى عدم المتفاد بمروره [الاصل : بمروره] وتأله (بأله) .
 فالمعارف سابق الى المعارف : في كل زمن (في) كل نفس . لا يفوت زمان ولا نفس الا رند
 حصل ليسياً [الاصل : فيه] معرفة . فلو قيده الله في زمن فرد ، خلا [الاصل : خل]
 ذلك النفس عن معرفة . - فالمعارف غني ببساطته على الاطلاق ؛ فلو قيده الله ، نخرج عن
 حقيقة النفس . فافهم ! - والمعارف له لغة واحدة ؛ وهو بطبيعته يدركها في جنة الحسية . والذي
 هو نازل عن هذه الرتبة ، له اللذان : لغة بلطيفته - وهو اللغة الهندسية - وهذه بحسب ، وهي
 التي شاركت فيها المعارف . فللغة موطن محقق ومرتبطة بخصوصة ، هي تسمى بها المعارف محلها
 نفس في مرتبة خلقاته ، فظلم في ريعته ونخرج عن درجة الاستواء الى حضيض الجبل . - ورأيت
 في هذا المقام ابا بكر بن جعفر الشبلي ، وقد استصحب بمره هذا المقام . وهو عدم الالتئاذ
 بالطينة ، فتصغر مراتب الكمال . - والله يقول الحق - سبحانه ! - « مخطوط الغائب : ١٣٢-١٣٣ ب » . -
 (٨٥٧) المعرفة الغائية هي المعرفة الحقيقية « وهي المثار اليه بقوله - صلى الله عليه

١ : لاصل : الغاية . -

« علامة من عرف الله ، حتى آ المعرفة ، ان يطلع على سره » . اي غيبه الذاتي^{٨٨٨} ، الذي تنقلب عنه البصائر خاصته : — « فلا يجد فيه علماً به » قطعاً . اللهم . إلا علمه بكونه لا يعلم . — « فذلك » — الذي يعلم قطعاً انه لا يعلم . هو « الكامل في » المعرفة^{٨٨٩} التي لا معرفة وراءها . فانه ، في مناهج ارتقائه . علم الأسرار القابلة لتعلق الشهود بها . حتى انتهى الى سر هو محاق ادراك البصائر . فلم يعلم منه الا انه لا يعلم [٢. ٨٩٥] .

(٤٥٣) « ويضل رجال الله ، بعضهم » د على بعض د ، « باستصحاب هذا الأمر » اي باستمرار رجوع بصائرهم عن درك غيب الذات ، شهوداً وعلماً . فغاية ادراكهم : « العجز عن درك الادراك^{٨٩٠} » . وهذه الحالة هي الغاية ، فلا تتغير على العارف . شأن د ما ليس بغاية ان يتغير بانتهائه الى غيره . وفي هذا المقام ، ترتفع اللذة والألم من العارف . فانه ، اذ ذاك . على ما عليه الحق — تعالى ! — من عدم تغيره وتأثره بالموارض . فكما يستحيل طروهما على الحق . يستحيل طروهما على العارف . ومن هذا

وسم ! : « من عرف نفسه عرف ربه » . فالمعرفة الحقيقية هي المعرفة الجلمسة بين معرفة النفس وسيرة الرب (ربوبي) مرتبة على المحبة الذاتية من المقام الاحدي الجسمي ، الذي هو غاية الغايات . وله يمكن ان يراد بالمعرفة الغائية المعرفة العينية « وهي ما يحصل من الشهود لمن فجأه الحق بتجلى غير مضبوط او مكيف . بحيث يستلزم ذلك الشهود وتلك العينية معرفة لم ترد على حال معين . وكان من شأن تلك المعرفة معرفته — سبحانه ! — انه بكل وصف موصوف وان له ظاهرية جميع الصور والحروف ، جماً وفرادى وتكثراً ونوعاً . يغفل بالذات من كل حال كل حكم ، ويظهر بكل اسم ، ويسمى : « من حيث كل شأن من شؤنه التي لا تنتهي » ، بكل اسم لا ينحصر في عرفان ولكرة ! ولا يتجزأ ، من حيث ذاته ، عن امر نسبة التركيب اليه : كاللباطة والاعلاق والتقييد والاساطعة . وسدته : وحدة وكثرة . (وحدة) جامعة بين ما يباين ويوافق ، ويتأني . ويخالف ... (لطائف الاعلام ١٦٣ ب) . وانظر ايضاً المنازل القهري : ٢٠٨-٢١١ والفتوحات ٢٩٧/٢-٣١٩ .

(٨٥٨) الغيب الذاتي هو كناية عن غيب الهوية الذي هو عبارة عن اطلاق الحق باعتبار الاثنين . وهذا الغيب الذاتي هو ابطن كل باطن ويطون ، لانه لا يشهد ولا يعلم ولا يفهم ولا يدرك . ادراكه عدم ادراكه . وكما يقول الشارح نفسه : تنقلب عنه البصائر خاصة . (من لطائف الاعلام بنصرف : ١١٣٠) .

(٨٥٩) انظر ما ينص هذه الكلمة ما تقدم تعليق رقم ٧٧٨ وتعليق رقم ٢٧٠ .

آ حصره HKW . — د الأصل : البصائر . — د الأصل : غايات . — د — HK . — ج الذي HK . — ح وراءها W ، وراء K . — خ الأصل : ارتقائه . — د — د بعضاً KH . — د على السر HKW . — و الأصل : شأن ز الأصل : بانتهائه .

المقام ، ما قال العارف ابو يزيد البسطامي^{٨٦١} - قدس سره ! : وضعت
 وبكيت زماناً . وانا اليوم لا اضحك ولا ابكي^{٨٦٢} ! -
 ثم قال الشيخ المحقق : « وفي هذا التجلي رأيت ابا بكر بن جعفر^{٨٦٣}
 الشبلي ، رضي الله عنه ! بمناسبة تحققه بهذه الغاية واستصحابه بسر هذا
 المقام . -

٨٦٠) هو طيفور بن عيسى بن سروشان من اهل بسطام توفي عام ٢٦١ او ٢٣٤
 ترجمته في طبقات الصوفية للسلي ٦٧-٧٤ وميزان الاعتدال ١/٨١ ودرآة الجنان ٢/١٧٢
 وسير اعلام النبلاء ٩/١٨٨ ووفيات الاعيان ١/٣٠١ والبداية والنهاية ١١/٣٥ والرسالة
 القشيرية ١٧ وطبقات الشمراني ١/٨٩-٩٠ وصفة الصفوة ٤/٨٩-٩٤ والحلية ١٠/٣٣-٤٠
 وشرحات الذهب ١٤٣ ونصوص لم تنشر ٢٧-٣٣ واصول الاصطلاحات الصوفية لماسنون ٢٧٢
 -٢٨٦ ومقالة المستشرق الكبير ديتري في دائرة المعارف الاسلامية (طبعة ثانية ١/١٦٦-
 ١٦٧) وشعاعة المصادر الجديدة الملحق بالمقالة .

٨٦١) النص بكامله في الفتوحات : « قيل لابي يزيد : كيف أصبحت ؟ فقال : لا
 صباح لي ولا مساء . انما الصباح والمساء لمن تعيد بالصفة ؛ وانا لا صفة لي . فاني ضحكت
 زماناً ... ٤٠/٤ . وهذا النص يذكره مراراً ابن عربي ثلثة كاملاً وثلاثة مقتضباً . انظر مثلاً
 الفتوحات ١/٨٢-٨٤ ؛ ٢/١٨٧ ؛ ٣/١٨٥ ؛ ٤/٩٧ ؛ ٤/٣١٩ . -

٨٦٢) ويقال : ابن جعفر (انظر طبقات الصوفية للسلي ٣٣٧) هذا ، ترجمة الشبلي
 قد ذكرت فيها مضي في تجلي رقم ٥٦ تعليق رقم ٩٦٦ . -

« لَسْتُ أَنَا وَلَسْتُ هُوَ » أي ليس لي من ذاتي تحقيق وإنية^{٨٦} حتى أكون أنا بذلك « أنا ». فإن تحققي بالحق لا بي. - « لَسْتُ هُوَ » أيضاً. فإن حقيقي على وصف الحدث والعبودية والانتظار، والحق، منزلة أن يقبلها بكوني عينه. فلما وقعت الحيرة في تحقيق الأمر. قال :

«فن أنا؟ ومن ب هو» يقول: اذا لم يكن لي تحقق^{٨١٥} من ذاتي . فلن هذه الالاية التي اشهد بها واحقق وجودها؟ واذا لم اكن انا «هو» . فن الذي هو ، في تحقيقي ، عين «هو» . اذ لا بد لي . في تحقيقي .

أعطاه ذلك. ثم قال: «في بقية البيت: «ويا أنا هل انت هو؟». ما قال قل: انت هو، لحظه من النفس عند سماعها انه (استحال) «سمعها وبصرها» ان تدعى ذلك حقيقة. فسأل بالاستفهام: هل انت هو؟ وهل وقتك، عند قول الحق: «انا انت» فانه أثبتنا بالخطاب نفوسى بل وقتك مع الاخلاص؟ ان وقتك مع حقيقة العميقة: لينبهنا النظر الحقيقى. فنفيت الاشارة، فقلت: بلسان التحقيق، ما ذكره: وهو: «لا، وأنا ما هو أنا». البيت: «أعلم انه ان وقتك مع «الله» في قوله: «كنت سمع وبصر» ثبت به عنك؟ وان وقتك مع «الماء» في «سمع وبصر» ثبت بك عنه. فاذا ثبت به عنك، لن يكون قال «كنت» مع «انا» انى. انى تثبت انك وجوداً بل [بالاصل]: [بك]: «انا كنت» في اى البيت؟ فلو كان [Fol. 33b] من حيث انت «لا» انت. «فأنت» عنك اى هو نسبة خاصة. وان نظر البعد الى مجمع قوله: انا انت، ولم يقف عند قوله: انا، او قوله: «كنت» لن هذا النظر يثبت نفسه ويقول: انا الحق. (ان يكون سبيلك [بالاصل]: سبيلك) نزالاً [بالاصل]: نازل]. ولعالمون يقولون: انا بالحق - و(انا) قوله، في نصف البيت (الأخير) «ولا هو ما هو هو» (يقال: لا سقط - الأنا - سقط - المرء - لان - المرء - أنا) يثبت في قبالة «الأنا» بقوله «الأنا» منك وهو هو؟ واذا عدت هويك فن يثبت ويقول: هو. فلا يصح «المرو» مع قوله: «انا انت»! - ثم قال في البيت الرابع: «لو كان هو ما نظرت». البيت. «اي ما كانت تظنر ايسارنا ونحن نصبره وراء. لكن قوله: «ايسارنا به لو»، فيه الأدب الذي يثير الى نفى «الانية» العميقة: فهي لم يثر قوله. ثم يرجع الى موطن التحقيق فقال: «ما في الوجود... البيت. اى ما في الوجود المشترك بيننا» اذ فيه يثبت «الأنا» بإثباته له. وأما الوجود الحقيقى، فما فيه إلا «هو»: فهو «هو». (هكذا حكم ال) «بهره الأول» وأما «المرء» الثاني فهو الذي اثبت لبعده. ثم قال: «ولنا فى بناء» اى من اين لنا الاستقلال ان نكون موجودين لانفسنا، كما انه «هو» موجود لنفسه لا لغيره «المجاوب» ان هذا لا يصحح فيه ابداً، ولا يدخل تحت الاكتمان. - ويبدو يقول الحق: «[خطوط الغائب: 24ب-24ب]».

(٨٦١) انظر معنى الآية عند الشارح في مطلع التجلي الخاص وتعليق رقم ٣٣٠ -

٨٦٥) التحقّق أو التعرّف العربي (عند ابن عربي وإتباعه) « هو عبارة عن رؤية الحق في أسامه. لأنّ من لم ير الله كذلك، فهو إما محجوب بروية الكون عن البين بروية الخلق عن الحق، أو مستهلك في البين عن الكون وفي الحق عن الخلق... (لطائف الاعلام ١٣ب-١٤أ). وانظر الفهرست ٢٦٧/٢ ومازلات السائر ٢١٩-١٨٠.

من « هو » . فان التحقق ، على مقتضى : « كنت له سمعاً وبصراً وبدناً » ، له لا لي . — ثم خاطب ، عند ترده في تحقيق الأمر ، جناب « هو » العلياً^(٨٦٦) ، التي هي عين ما بطن وظهر فقال :

(٤٥٥) « يا ب » هـ « هل أنت » أنا ؟ « اي هل انت ، من حيثة تحققي بك ، « انا ؟ » والحق ، اني بدون كونك ، الذي هو عين تحققي ، لا « أنا » .

« ويا ج » أنا « هل ح انت » هو^(٨٦٧) ؟ « اي هل انت ، « يا أنا » ، من حيث حقيقتك وحكم تعينك ، عين « هوية الحق » ، الذي هو كونك ويكون سمعك وبصرك وبدلك ؟ أو غيره ، من هذه الحيشة ؟ لا جائز لك أن تكون ، من حيث حقيقتك العدمية ، « هو » . فأجاب مفهماً بما فيه مزيد التحقيق فقال :

(٤٥٦) « لا ! و « أنا » ما هو » أنا « فان كوني هو عين من هو سمعي وبصري ويدي ، فلا يثبت لي تحقق اكون به « انا » . فان قلت ، من حيث كوني به وعدميتي في حقيقي : « انا ، هو » — لا اقول حقاً . فقولي : « انا » ، من هذه الحيشة العدمية ، ساقط . واذا سقط « انا » ، سقط « هو » . فان « هو » غيب على « أنا » لا على نفسه . فهو لا « هو » بالنسبة الى نفسه ، ولا « هو » بالنسبة الى ما سقط . ولذلك [٨٩٩] قال :

« ولا وهو » ما هو « هو » »

ثم قال : ان « هو » اذا لم يكن غيباً على نفسه ، فحيث نشاهده ونراه به لا بنا — لا يكون غيباً علينا . فهو ، من هذا الوجه ، ليس بغيب على نفسه ولا بغيب علينا . ولذلك قال :

(٨٦٦) « الهوية هي الحقيقة في عالم الغيب . والهوية (هي) الذات من حيث غيبها » وهناك ما يسمى « الهوية الكبرى » او « الهوية المحيطة » وهي « حقيقة الحقائق وهي « الهوية » المحيطة بجميع « الهويات » وهي « هيرل الميرلات » . (لطائف الاعلام : ١٧٤ ب) . وانظر اصطلاحات الفترحات ١٣٠/٢ . —

(٨٦٧) « الهو » هو الغيب الذي لا يصح شهوده ويطلق « الهو » ويشير به الى الذات التي هي « الكل » في « الكل » (لطائف الاعلام : ١٧٤ ب وانظر اصطلاحات الفترحات ١٢٩/٢) . —

في HKW . — ت HKP . — ث HKW . — ج او KW . — ح هو KW . —

«لو كان «هو» ما نظرت ابصارنا به له»

ثم انتقل العارف الى طور آخر في التحقيق فقال :

(٤٥٧) «ما في الوجود غيرنا : «انا» و«هو» و«هو» و«هو»»

يقول : ان النظر ، في حال الوجود ، نظران : نظر الى اشتراكه . ونظر الى تمحضه . فهو ، باعتبار الأول ، مشترك بين «انا» وبين «هو» . غير ان ثبوته لـ «انا» انما يصح بكونه «هو» . فبالنظر الى اشتراكه : «انا» و«هو» . وبالنظر الى تمحضه : «هو» و«هو» . فافهم ! — ثم انتقل الى موطن آخر في التحقيق فقال :

(٤٥٨) «فن لنا بنا لنا» أي من من المحققين ، الفائزين بتحقيق ما هو الأمر عليه ، من أن يقول : إن وجود يس بمفاض علينا ، بل يقول : ان تحققنا بنا استقلالاً لا بالحق ؟ —

«كما له به له^{٨٨}» أي كما ان وجوده له — تعالى ! — بذاته استقلالاً . وهل للممكن مطعم ان يكون وجوده لذاته ؟

(٨٦٨) هذه الابيات الستة مذكورة برسبه في الفتوحات (٩٦/١-٩٧) وهي مصادرة لهذه الجلسة : «ولا منى للاتحاد الا حصه النسبة لكل واحد من المتحدين مع تحيز كل واحد من الآخر في عين الاتحاد : فهو هو ما هو هو . كما قلت في بعض ما تنظير في هذا المعنى ، في حال غلب عل :

«لست انا ولست هو»

(شرح) تجلي الكلام^{٨٩٩}

XCIII

(٤٥٩) يريد خطاباً^{٨٧٠} خاصاً يرد على القلب، حالة ارتفاع الوسائط
والحجب بينه وبين الحق. - قال: «إذا سمع الولي موقع الخطاب الإلهي به
من الجانب الغربي^{٨٧١}» المكتنى به عن مورد الأسرار الغيبية الذاتية. والمالك
إذا سمع هذا الخطاب الخاص من غير واسطة - ذهب عنه بالقضاء ما
له. وبقي ما للحق بسماع الخطاب. فيصير دور الخطاب، حقيقة،
منه إليه. وهذا قال: «لما بقي له رسم^{٨٧٢}» أي أثر. مما له. كمي
بسماع خطاب الحق من وراء حجابيه.

(٨٦٩) اعلام، ابن سرديكن. «ومن شرح تجلي الكلام. وهذا نص لتجلي». «إذا سمع
الولي موقع... بمشاهدة القدم عيناً أو خطاباً». - قال جانيه: سمعت شيخي سلام
الله عليه أ - يقول ما هذا منناه. «موقع الخطاب الإلهي»، يريد به الخطاب الخاص بارتفاع
الوسائط. ولهذا أشر إلى الغرب. كناية عن موقع الأسرار الغيبية. فإذا سمع الولي من قلبه،
بغير واسطة الملك، فما بقي له رسم. أي أثر عند نفسه، لأنه أتى عن نفسه لذلك موقع
الخطاب. - قوله: «لكن بقي له اسم». أي ما يفكر به. - قوله: «كا بقي القدم اسم»
بغير مسمى له وجودي [الأصل: وجود]. أي أن القدم قبل الاسم مع عدم عين موجودة
له. ولذلك يقال: سمع أو بصير، أو ما شئت من الملاحظات (الأصل: الإطلاقات) التمرينات
القلبية في حق العبد. وليس تحت ذلك اللفظ ما يدل عليه. - قوله: «ثم أتى الاسم عن
الاسم». أي أتى عن نفس الاسم القلبي وهو فتاؤه عن كونه «سمياً»، فلا يرجع يعرف
انه سمع (الأصل: سامعاً). فمتعدداً يخاطب الحق نفسه: فكانت متكلماً سامعاً. والآثار تظهر
في «تو» ظهور الوشي في الثوب [fol. 34a] الموشى. فكما أنه ليس عند الثوب علم بما رقم
الآثار فيه. كذلك ليس عند العبد علم بما ظهر فيه من الآثار. فالحق هو المتكلم وهو السامع.
والآثار تبدو منه. والعبد محل لظهورها فقط. فلغايدة العبد: وجيع الانفعال له - تعالى! -
[مخطوط الفاتح: ٣٣-١٢٢]. -

(٨٧٠) قارن تعريف «الكلام» هنا بما يذكره ابن عربي عن «الكلام» فتوحات ٢/
١٨٦. كلمة الحفرة ١٢٩/٢ ٢٠١ (وما بعدها) ونطاقات الاعلام: الكلمة، كلمة الحفرة،
الكلمة لمبيبة المنوية. الكلمة الربوبية. ورقة ١٢٣-١٢٢ ب.

(٨٧١) مجرد اشارة إلى آية رقم ٤٤ من سورة القصص (رقم ٢٨). - والجانب الغربي أو
مغرب الشمس. رمز به ال «استكناه العين تفتيتها أو استتار الغيبة بجلابها أو بطون
الذات في مظهر». (نطاقات الاعلام: ١٦٣ ب- ١٦٤). -

(٨٧٢) «الرسم هنا هو كل ما سوى الله. لأن كل ما سوى الله هي آثاره. فان
الرسم في الاثار هي الآثار التي تحصل عن سكانها... (نطاقات: ١٨٣) وانظر الفتوحات
١٢١/٢ ٥٠٨ وما بعدها. -

١ الأصل. الوسيط. - ب الاصل W. -

« لكن تَبَقِيَ لَهُ اسْمٌ » يَدُلُّ عَلَى مَا ذَهَبَ عَنْهُ مِنْ رَسْمِهِ . « كَمَا بَقِيَ لِلْعَدَمِ اسْمٌ بِغَيْرِ مَسْمُوعٍ لَهُ وَجُودٌ . ثُمَّ » إِذَا اسْتَمَرَّ حَكْمُ هَذَا التَّجْلِي ، « الْفَنَى الْأَسْمَ عَنْ الْأَسْمِ » بِخُطَابِ الْحَقِّ نَفْسَهُ بِنَفْسِهِ . فَذَهَبَ اسْمُ « السَّمْعِ » عَنْ الْوَلِيِّ بِثَبُوتِهِ لِلْحَقِّ . فَكَانَ الْحَقُّ ، حَالِثًا ، مُتَكَلِّمًا . سَامِعًا ، وَلِذَلِكَ قَالَ : « فَلَمْ يَكُنْ لِلْأَسْمِ حَدِيثٌ مِنَ الْأَسْمِ » أَيِ مَنْ نَفْسِهِ فِي تَعْرِيفِ مَا ذَهَبَ عَنْ الْوَلِيِّ مِنْ رَسْمِهِ وَأَثَرِهِ . فَفِي الْأَوَّلِ ، أَخَذَ عَنْهُ مَا لَهُ مِنَ الْوُجُودِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ ، فَبَقِيَ الْأَسْمُ ، بِلَا مَسْمُوعٍ لَهُ وَجُودٌ . دَلِيلًا عَلَى مَا أَخَذَ عَنْهُ . ثُمَّ أَخَذَ الْأَسْمَ عَنْهُ . لِيَدُلَّ عَلَى كَوْنِ الْحَقِّ سَامِعًا لَخُطَابِهِ . - فَهَذِهِ « صُنْعَةٌ مَلِيحَةٌ » بِمَا يَنْتُجُ هَذَا الْإِخْذَ لِلْوَلِيِّ . ثُمَّ قَالَ : « ثُمَّ خَاطَبَ نَفْسَهُ بِنَفْسِهِ فَكَانَ مُتَكَلِّمًا ، سَامِعًا . »

« وَالْآثَارُ » أَيِ آثَارِ الْخُطَابِ وَالسَّمْعِ بِلَا سَمَاعٍ ، - « تَظْهَرُ فِي الْوَلِيِّ » الْفَائِي عَنْ اسْمِهِ وَرَسْمِهِ .

(٤٦٠) « فَآثَارُ جِ تَلُوحٌ عَلَى وَلِيٍّ » ظُهُورُ الْوُشِيِّ فِي الثُّوبِ الْمَوْشَى

إِذَا الثُّوبُ لَا يَشْتَعُرُ بِمَا فِيهِ [f. 90a] مِنَ الْوُشِيِّ . فَلِهَذَا لَا عِلْمَ لِلْوَلِيِّ بِمَا ارْتَسَمَ فِيهِ مِنْ آثَارِ خُطَابِ الْحَقِّ وَسَمَاعِهِ مِنْ نَفْسِهِ . فَانْخُطَابُ وَالسَّمْعُ : مِنْ الْحَقِّ ؛ وَالْقَائِدَةُ لِلْوَلِيِّ الَّذِي أَفْنَاهُ شُهُودُ مَنْ « كَلَامُهُ عَيْنٌ » شُهُودُهُ وَشُهُودُهُ عَيْنٌ كَلَامُهُ .

« وَكَيْفَ جِ لِلْمَحْدَثِ بِمُشَاهَدَةِ الْقَدِيمِ عَيْنًا أَوْ خُطَابًا ؟ »

أَيِ بِمُشَاهَدَتِهِ حَالَةً كَوْنَهُ مُعَايِنًا أَوْ مُخَاطَبًا .

(شرح) من تجليات الحيرة^{٨٧٢}

XCIV

(٤٦١) إذا حكم الواجد ، حالة الحيرة^{٨٧٤} ، على مشهوده بحكم -
يجده . في عين ذلك الحكم ، على حكم آخر ؛ ويستمر وجدانه على
هذا المهيح ما دام هو في الحيرة . كمن حكم على الخرباء بلون - فيجده ،
في عين ذلك اللون المحكوم به عليه ، على لون آخر ؛ فلم تثبت (الخرباء)
لعين الباصرة لحة على لون . -

(٤٦٢) قال . قدس سره : « كيف تريد ان تعرف بعقلك من ب
مشاهدته عين كلامه ، وكلامه ت عين مشاهدته ؟ ومع هذا ، إذا ت
أشهدك ، لم يكلمك ؛ وإذا كلمك ، لم يشهدك ! » يقول : ان الشهود

(٨٧٢) املا ، ابن سركين . « ومن شرح تجلي الحيرة . وهذا [الاصل : هر] نسه
« كيف تريد ان تعرف بعقلك ويعد ذا اهلكوه ! » . قال جامه :
سمعت شيخي يقول ما هذا معناه . كيف يجب ان تعرف بعقلك من جمع بين الانسداد ؟ وشرح
هذا التجلي فيه . لان الحيرة لا تقبل التشرح ! اذ لو شرحت ، ما كانت حيرة . - قوله :
« قد فزت بالتحقيق في دركه به عابد المستوع من نعت » اي اصبت وجه الحق في نفس الأمر ،
وانهلت على أسر ثوبي . وذلك : ان الحق - تعالى . - وإن كان منبع الحس هزينا ، فقله
ازل نفسه الى عبادته منزلة في غاية العزول ، وهذا غاية العزول الالهي ، من باب الرحمة الى العبيد .
فلما رأينا أنا [الاصل : أن] نحن خلق [الاصل : خلقا] والتصحيح من مخطوط فيينا وبرلين : له ؛
ومع ذلك ، قد توجه اليها توجهاً خصوصاً حتى كأننا قد تميدناه بذلك . بحيث يقول : « سترغ
نكر ابنه الثقلان ! » وكل يوم هو في شان ؛ لما رأينا قط إلا مشغولاً بنا . فلماذا قلنا :
« فزت بالتحقيق » . لانك اوجدت شيئاً واشغلت به ؛ كما انه (تعالى) أوجدنا واشغلت
بنا . مع كونه له نزاهة المطلقة . وكذلك تجلت هذه الحقيقة لهذا الناح ، فظهرت فيه حكمها
على غير علم منه بالحقيقة المؤثرة . (ولكن) عرف ذلك (فقط) الفاروق باحكام اخفايق . ولا
لم يعرف الناح . تنفق به الدم وأورثه ذلك الشقا (لجله بالأثر وبالنسبة) . - ثم قال في
البيت الآخر : « أين انا منك ؟ واث الذي تحاطب الصامت من صمته » اي ليس ذلك في
قوة أحد ان يكون عين الصمت عنده (هر) عين الكلام . نفس صمتك (الاصل : صمته) والتصحيح
من مخطوط برلين (هر) نفس خطاب الحق لك : فعين الصمت (هر) عين الكلام . - وليس
في هذا التجلي اشكال من هذين البيتين ، فلذلك وقع الاختصار على بعض وجوه شرحها . وبالله
التوفيق [مخطوط الفتح ورقة ٣٣ب-١٣٤] . -

(٨٧٤) انظر ما تقدم تجلي رقم ٢١ و ٥٤ و ٥٩ و ٦٦ و ٦٨ و ٦٩-٧١ و ٧٥ و ٧٧
وانظر الفتححات ١/ ٢٧٠-٢٧٢/ ٤٢-٤٣ وخصوص الحكم ١/ ٧٨-١١٢ و ٢١٢/ ٤٠-٤١
٢٩٧ و ٤٤٤ و ٤٤٢ و ٤٤١-٤٤٠ (حيرة امدهي : ٧٢/ ١) . -

ا من HKW . - ب + عين HKW . - ت وعين HKW . - ث فاذا HK
فاذا W . -

عَيْنُ الكَلَامِ ؛ ولا شهود ، اذا كان الكَلَامُ ؛ ولا كَلَامٌ ، اذا كان الشهود ؛ فالضد . في الحيرة ، عَيْنٌ ضده ، وحالة كونه عينه ، ليس عينه ؛ فأين العقل من هذا المترك العجيب ؟

فلنحسّر ان يقول للعقل : « بالله ! تدري ج ما أقول ؟ - لا ، بالله ! ولا انا ادري ما أقول . » يريد دراية تدخل تحت ضابطة العقل . -

(٤٦٣) « كيف يتدري ح من يقبل الاضداد في وصفه ؟ » كما ذكرنا آنفاً . - « ويقبل التشبيه في نعته ؟ » اي في عين تنزيهه عنه . فأنصّر في عالم البيان على التنزيه . من نحو : « ليس كذلكه^{٨٧٥} شيء ع » - إلا أفاد التشبيه . وما نصّر على التشبيه ، من نحو : « وهو السميع^{٨٧٥} البصير » - إلا أفاد التنزيه . - ثم قال : « هيات ! لا يعرفه غيره » فمنّ ذاق هذا المشرب العذب ، انما ذاق بالحق لا به . -

« والفوق ، تحت التحت ، من تحته ! »

إذ له - تعالى ! - فوقية ذاتية . نزوية . بها يقال عليه : « وهو القاهر فوق عباده^{٨٧٦} . » لا من نسب الجهات . فاذا اعتبرتها . مع ما له جهة فوقية . حريقة - كجرم العرش مثلاً - وجدت فوقيته ، بالنسبة الى القوقية الذاتية . تحت التحت حتى من تحته . المقول عليه : « لو دَلَّيْتُمْ بحبل ليط على الله^{٨٧٧} . » - كأنه يقول : ان نسبة الجهات . المتعابلة بالقوقية والتحتية ، لمن جمع فيه بين الضدين - مطموسا . فما له القوقية . بالنسبة اليه - تعالى ! - هو . تحت التحت . من تحته . ان كان هو ممن يقبل التحتية ، على وجه قبل القوقية . -

(٤٦٤) ثم قال : « قد فزت بالتحقيق في دركه يا عابد المصنوع من تحته » = يقول : ان الحق - تعالى ! - منزّه ان ينسب الى صورة وجهة . او تنسب الصورة والجهة اليه . ولكنه - تعالى ! - رحمة على عباده . تنزل بأدنى تجلياته . [٢. 90b] المقول عليها . تارة : « مرضتُ وجعتُ

(٨٧٥) آية رقم ١١ من سورة رقم ٤٢ . -

(٨٧٦) آية رقم ١٨ و ٦١ من سورة رقم ٦ . -

(٨٧٧) انظر ما تقدم تطبيق رقم ٧٢١ .

ج لا ترى H ، تدري K . - ح تدري H ، تدري K ؛ + شر (عل الماشئ) W .
خ الأصل : ش . -

وظمئت^{٨٧٨}». ونارة^{٨٧٩}: «كل يوم^{٨٧٩} هو في شأن د» و«سفرغ لكم ، أيها الثقلان^{٨٨٠}». حتى أنك واجده في قلبك ، حين صليت ؛ وفي الحكمة ، حين توجهت إليها ، وفي العموم ، على مقتضى : «إنها تولوا فستم وجه الله^{٨٨١}». وفي الخصوص ، على مقتضى «أنا عند المنكسرة القلوب ، والمندرسة القبور !» - ولذلك قال (المحقق) لعابد الوثن : «قد فزت بالتحقيق ، من وجه اشتغالك بما هو فعلك ، كاشتغاله بما هو فعله ، فإن قوله (- تعالى ! -) «سفرغ لكم» مشعر بهذا الاشتغال. وانت تعبد ، في اشتغالك ، الإلهية في الحقيقة ، حيث سميت بالاله ، والإلهية في الحقيقة ، قبة العبودية مطلقاً ، وهي للحق المتجلي في كل شيء ، لا لمنحوتة ، فخطأ عبيد الأوثان ، من حيثية نسبة الإلهية إلى الصورة المنحوتة ، وحصرها فيها ، لا من حيث كونهم عبدوا الإلهية ، قال - تعالى !

(٨٧٨) اختصر حديث مروى في الأحياء ، والفتوحات وجودة الاصطلاح ، وهو في الأحياء ، يسوقه الإمام الغزالي بمناسبة حديث الصورة : «إن الله خلق آدم على صورته» ، فيقول : «ظن الفاعلون أن لا صورة إلا الصورة الظاهرة المدوكة بأخواس : فشيئوا وجسموا وصوروا...» ، وإلى الإشارة بقوله - تعالى ! - ليس ، عليه السلام : «مرست ظم تمدني» ، فقال : يا رب ! وكيف ذلك ؟ قال : مرض عيدي فلان ، فلم تمده ؛ ولو عدته ، لوجدتني عنده (أحب) ؛ (٣٠٧/٢) وفي الخبر : «يقول الله لعبد يوم القيامة : يا ابن آدم ، جئت ظم تمدني» ، فيقول : كيف أطعمك ، وأنت رب العالمين ؟ فيقول : جاع أعونك المسلم ظم تمدني...» ، ويعلق الشيخ العراقي على هذا الحديث فيقول : أخرجه مسلم من حديث ابن هريزة... نفس الصحيفة تعلق رقم ٥ -

وفي الفتوحات بمناسبة التشبيه والتزييه (طري الحقيقة اليهودية) : «ورد في الخبر أن الله يقول : يا عبيدي ! مرست ظم تمدني» ، فيقول : يا رب ، كيف أعطاك ، وأنت رب العالمين ؟ فقال : يا عبيدي ، أما علمت أن عبيدي فلاناً مرض ؟ فلم تمده ؟ أما أنك لو عدته ، لوجدتني عنده ! (فتوحات ٣٠٤/٣) ، وفي الفتوحات أيضاً (٤٥١/٤ وصية رقم ٨) : «إن هذا الحديث صحيح وهو مروى عن مسلم عن محمد بن حسان عن يزر عن حذ عن سلمة عن أبي رافع عن أبي هريزة عن البراء» ، وهو في كتاب جنة الاصطلاح مذكور في مبحث «الجمع والتفرقة» : ... وقال رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ! يقول الله : مرست ظم تمدني ، قل : يا رب ، كيف أعطوك ، وأنت رب العالمين ؟ فيقول : أما علمت...» (جنة الاصطلاح ، ورقة ١١٧٧) ، هذا ، ويوسيه شييه لهذا الأمر بالنص في أجمل من فصل رقم ٣٥/٢٥ : وأما البراء ٩/٥ والجميل لوقا ١٦/١٠ -

(٨٧٩) آية رقم ٢٩ من سورة رقم ٥٥ -

(٨٨٠) آية رقم ٣١ من سورة رقم ٥٥ -

(٨٨١) آية رقم ١١٦ من سورة رقم ٢ -

والاصل : شأن - ذ الأصل : قطعاً -

« وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه ^{٨٨٢} ». فالخصر اغاد ان العبادة لم تكن إلا للالهية ، سواء عرف ذلك او لم يعرف . فلو عرف ، لكان اعتقاده نظير اعتقاد من توجه في صلاته الى الكعبة . غير انه كان يخرج ، في هذا المقد والعبادة ، عن حد التوقيف . اذ ليس للانسان ان يتوجه اليه — تعالى ! — في عبادته حيث شاهد وجهه . وتحقيق ما قصد — قلنس سره ! — ، في معنى البيت ، في حجاب الغموض عن افهامنا ؛ وحيث جهلناه ، فالقصور منا . —

ثم قال : « أين انا منك وانت الذي تخاطب ذ الصامت في ر صمته ن » هذا ايضا من مهيج الجمع بين الضدين ، في طور هو وراء طور العقل . اذ ليس في قوة احد ان يكون عين صمته عين كلامه إلا هو — تعالى ! كما ليس في قوة احد ان يكون « آخرًا » من حيث كونه « أولًا » ؛ و « ظاهرًا » من حيث كونه « باطنًا » .

(٤٦٥) ثم قال : « هكذا يعرف الحبيب ومن لم يعرف الله هكذا فانكوه اي أهملوا امره ولا تقتدوا به فان معرفته نافعة لا يعبأ بها . — ثم قال : « خضعوا لي قسّم قلبي اليهم واني ص بابهم فما تركوه »

يقول : انهم أظهروا لي ، في مبادئ الأحوال ، آثار العناية ، المنعرة بحسن حال عتدهم في المسابقة . فأرسلوا اليّ « ورس الانوار ، الساطعة من بطائن غيوب عتدي ، تتسرى ؛ حتى تلهف قلبي في مشاهدتها اليهم .

(٨٨٢) آية رقم ٢٣ من سورة رقم ١٧ . — هذا ، وانظر ما تقدم قول الشارح في مطلع مجل رقم ٥٩ والفصل بكامله . وانظر ايضا كتاب المسائل لابن عربي مسألة رقم ١٢ و ١٤ وكتاب الالفت (ص. ٣ ط. حيدرآباد). وهنا نجد الاساس الغيبي لفكرة وحدة الاديان بناداً على مبدأ وحدة المعبود (وهو الانويعي) في كل ما عبيد . وهي فكرة قد نطق بها الحلاج في قوله المشهور : « لكل عبيد وثيقة » (عن تاريخ الاصطلاحات الفلسفية العربية للمسيحيين ص. ٩٦) وبعد فمصادر الجليلاني : « ما في المناهل سبل مستطب الاول في الاله الاطيب » (نفس المصدر المتقدم والصفحة) وابن عربي نفسه يقول :

عقد الخلائق في الاله عقائداً وانسا عقدت جميع ما عقده

(فتوحات ١٣٢/٣)

وهذه الفكرة هي منبثقة من مبدأ وحدة الوجود اذ هي مظهر تطبيقي له في صعيد الدين ووصلة الخلق بخالقه في دائرة العبادة .

ذ مخاطب K . - و من HKW . - ز + وقد قيل في هذا المعنى HK . - من ما كذا W . هكذي K . - ش من K١٢ . - ص واما K . -

فَمَرَّ قَاطِعاً مَسَافَةَ السَّيْرِ إِلَى اللَّهِ حَالَتَهُ . فَأَتَى بِهِمْ ، الَّذِي هُوَ مُطْلِعُ
غُرَةِ سِيرِهِ فِي اللَّهِ . فَمَا تَرَكَهُ عَلَى وَقْفَةٍ ، تُشْعِرُ بِالْمَنْعِ وَالْحِجَابِ . —

ثم قال : «مَلَكُوهُ حَتَّى إِذَا هَامَ فِيهِمْ مَلَكُوهُ وَبَعْدَ ذَلِكَ أَهْلَكُوهُ» ٨٨٣

أي أعطوه القوة الإلهية ، حتى شاهد [١.91] بها الحق في تنزيح
تجلياته ، المتواردة عليه مع الانفاس . حتى إذا هَامَ في شهودها واستمر
في الهيمان ، مَلَكُوهُ بَارِسَالِ الْبَارِقَاتِ الْقَاضِيَةِ عَلَيْهِ بِالْفَنَاءِ الْأَوَّلِ ، وَبَعْدَ
ذَلِكَ ، أَهْلَكُوهُ بِمَحْوِ مَوْهُومِهِ وَرَفْعِ رُسُومِهِ بِالْكَلِيَّةِ ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُ عَيْنٌ
وَأَثَرٌ .

(٨٨٣) هذا شبيه جداً بقول الخلاج :

| | | | |
|--------|-------|---------|-------------------|
| تدبيري | غير | منسوب | إلى شيء من الحيف |
| مقتاتي | مثل | ما يشرب | كفعل الضيف بالضيف |
| قلبا | حاروت | الكاس | دها بالنطق والضيف |

(انظر رسالة الانتصار لابن عربي ١٤-٧) ط. حيدرabad. —

(شرح) تجلي اللسان والسر^{٨٨٤}

XCIV

(٤٦٦) التوحيد إن قبل البيان والأدلة العقلية والعبارة - فهو توحيد اللسان^{٨٨٥}. وهو توحيد «الأحاد». فانك تعلم فيه لكل عين احدية يمتاز بها عن غيره^{٨٨٦}. وإن لم يقبل (التوحيد) البيان والدليل والتعبير - فهو توحيد السر^{٨٨٧}. ولذلك قال :

(٤٦٧) «التوحيد لسان وسر». فان «أنطقك ب» الحق بتوحيد اللسان، «فترقك في خواص الاعيان» أي في ملاحظة أحدية كل منها. على وجه النظر والاستدلال والعبارة. «فظهر التوحيد» بملاحظة الاحدية الالهية. المتعلقة، التي بها امتاز الحق - عند العقل - عما سواه. «بالآحاد» والأعيان الكونية وملاحظة احدية كل منها. كما قبل^{٨٨٨} :

(٨٨٤) «أما ابن سودكين. «ومن تجلي اللسان والسر. ونصه. «لتوحيد (الاصل : تجلي) لسان وسر. فلم تر سوى الواحد بالواحد. -» قال جامه : [مخطوط برلين : الجامع] وسمته [مخطوط برلين : سمته شيعي وأما] رضي الله عنه وإرضاء ! [أيضاً يقول : [مخطوط برلين : في أثناء شرحه لهذا التجلي] ما هذا معناه. أعلم أنك إذا علمت أن لكل موجود احدية يمتاز بها عن غيره. فذلك يمتاز [fol. 341b] خواص الأعيان. فحيثه [الاصل : فحيثه] تعلم [الاصل : يعلم] أن الحق - تعالى ! - احدية يمتاز بها عن كل شيء. فهذا تفرقتك [الاصل : يفرقتك] مخطوط فيينا : يفرقتك] في خواص الاعيان. وهو توحيد اللسان. والمراد باللسان هو العبارة (مما للتعبير) عن التوحيد وإقامة الأدلة بالخطاب والعبارة. وإذا أطلعت الحق - تعالى ! - على سر التوحيد. اغشيتك : فجمعت عليه به ؟ وذلك قوله : «كنت سمع وبصر» وباطنه وظاهره. فينطوي وجودك في وجوده ؟ ولا يبقى لك نطق ولا بصر ! - والله يقول الحق. «(مخطوط القامح : ١٣٤-١٣٥)» -

(٨٨٥) وهو توحيد الدليل كما سماه ابن عربي في أمالته المتقدم وهو توحيد العامة، أي على الرسوم كما سماه في تجلي رقم ٥٠ المتقدم.

(٨٨٦) انظر ما تقدم تجلي رقم ٦١ (تجلي تفرقة التوحيد).

(٨٨٧) توحيد السر هو توحيد الذات أي تجريد الذات عما سواها، بحيث لا يرى في الوجود إلا ذات واحدة بالرغم من كثرة تمثياتها أي مراتب وجودها (لطائف الاعلام ٥٧) مع شيء من التصرف.

(٨٨٨) بيت مشهور لأبي المتأخرية يذكره مراراً ابن عربي في فتوحاته وغيرها : انظر الفتوحات ١/ ٢٧٢، ١٨٤/ ٢٧٢، ٢٦٠/ ٢٦٤، ٢٩٠/ ٣٦٧، ٤٤٦٧/ ٢٩٤، ٤١٠٩/ ٢٩٤، وانظر كتب

ففي كل شيء له آية تدل على انه واحد
 (٤٦٨) « واذا اطلعك على سر التوحيد » اي على الاحدية الذاتية ،
 التي لا تقابلها كثرة اُحدِيَّات الآحاد ولا تدل عليها ؛ اذ لا يصير الحق ،
 من حيثية هذا التوحيد . مدلولاً لشيء ج ؛ « أخرك » فان اللسان والبيان
 لا يفني بالتعبير عنها . بل لا يحصل هذا الاطلاع الشهودي الا بتحو
 عينك وأثارها ؛ والبيان من الآثار . ولذلك قال : « قَجَمَعَكَ عَلَيْهِ »
 لا بما يفرقك عنه . « فلم تَرَ » حالتك ، « سوى الواحد بالواحد »^{٨٨٩} اي
 بكونه سمعك وبصرك وبذك وكونك . فافهم !

الالف له ايضاً صفحة ؛ (طبعة حيدرآباد) . واسبانياً ، يخرج ابن عربي الشطر الثاني ، مع شيء
 من التفسير ، بناءً على مذهبه في وحدة الوجود ؛
 وفي كل شيء له آية تدل على أنه شيء
 (تصحاحات ٢٧٢/١) - .

واسبانياً يقلده ؛
 وفي كل طور له آية تدل على اني مفطر
 (تصحاحات ٣٣١/١) - .
 (٨٨٩) انظر ما تقدم تجلي رقم ٦٠ وتجلي رقم ٦١ - .

ث الاصل : شيء - ج الاصل : شيء - .

(شرح) تجلي الوجهين^{٨٩١}

XCVI

(٤٦٩) اعلم ان العبودية^{٨٩١} قدر مشترك بين كل ما خلق. وللبعض وجه اختصاص بمشاهدة الربوبية^{٨٩٢}. فالختص يشترك مع الجميع في العبودية. ويتميز بالاختصاص. - ولذلك قال :

«العبد اذا اختص ، كان له وجهان : وجه من حيث عبوديته ، وجه من حيث اختصاصه» فالاختصاص يعطي شهود الحق بالحق ، وشهود كل شيء به. ولذلك قال : «لا يرى وجه العبودية الا من له ب وجه الاختصاص» فان الحقائق لا تدرك كما هي الا بالحق. فالختص. لا يعرف العبودية مطلقاً ، كما هي ولن هي ، إلا به .

(٤٧٠) «فكل مختص ، عبد» وما كل عبد ، بمختص. فعين الاختصاص يجمعك^{٨٩٣} فيعطيك معرفة ربوبية الرب. ومعرفة عبودية كل

(٨٩٠) اعلم ابن سوكين. «ومن تجلي الوجهين. نسه. «العبد اذا اختص تكن هداً» . - قال جامه : سمعت شيخني يقول ما هذا مناه. اعلم ان العبودية سارية في كل ما سوى الله - تعالى ! ولكن ما كلهم (عالمية) مختص. فالختص له وجهان : وجه الى اختصاصه [الاصل : الاختصاص] وجه الى عبوديته. فوجه عبوديته ، يشاطر جميع الابدان ، ووجه الاختصاص ، يتميز عن غيره ويستشرف على سر العبودية . فلا يرى وجه العبودية وحقيقتها إلا من يرى وجه الربوبية . وجه العبودية هو ان لا يكون للانوية فيه واجهة أبدية ، (لا) يقول ولا فعل. فعين الاختصاص ، يجمعك على سيدك : فلا تكن [الاصل : غلطوي رلين ونيتا : تكون] أبناً [الاصل : آناً] . وليس كذلك من لم يكن له وجه الاختصاص . « غلطوي الفاتح : ٣٤ب] - .

(٨٩١) يميز ابن عربي بين العبودية والعبودية كما ميز قبله التوملي الحكيم في غم الأرباء وفي كتاب الفروق بين العباد والعبودية . « فالعبودية نسبة العبد الى الله لا الى نفسه . فان انتسب الى نفسه فذلك العبودية . فالعبودية اتم . « (اصطلاحات الفتوحات ١٢٨/٢) وانظر الفتوحات ٢١٣-٢١٦ ولطائف الاعلام : ١١١ .

(٨٩٢) مشتقة من الاسم الالهي « الرب » . « والرب اسم الحق - تعالى ! - باعتبار انشاء نسب الحقائق عنه . فان كل حقيقة كونية انما يشب انشاءها ونشأتها عن حقيقة الالوية . فكل شيء يتبين في وجوده العيني ويظهر في المراتب : روحاً او مثلاً او حساً ، فانما ذلك من اسم الالهي متميز بتلك الحقيقة الالهية من حيث تميزها ووصفها : فكان ذلك الاسم (الالهي الخاص) دها . فلا تأخذ إلا منه ولا تعطى إلا به ولا ترجع الا اليه ولا ترى الا اياه (لطائف الاعلام ١٨٠ ، يتصرف ما) . -

١. W. - ب. K. - ت. تجمعتك H. -

شيء ، معاً . - « وعين العبودية تفرقك ج » - فلا نجد فيها ما يكشف
لك عن حقيقتها كما هي . - « فكن مختصاً ، تكن عبداً » عارفاً [f. 91b]
بالحق والخلق ، جامعاً بين الكمالين .

(شرح) تجلي القلب^{٨٩٣}

XC VII

(٤٧١) « أول ما يقام فيه العبد » للمشاهدة « إذا كان من أهل الطريق » أي من السائرين في مناهج الارتقاء . بقدم الحال : « في باب الفناء والبقاء » فيعلم . على مقتضى عطية المقام . أنه إذا بقي . عما بقي : وإذا بقي ، مع ما بقي . فاذا تحقق بهذا التجلي - يرى قلوب أهل الغرة عبياء ، حيث فنوا عن الكون وبقيوا مع الكون . (يرى) نفوسهم زائفة عن الحق بزوغها إلى الشهوات ومألوفات الطباع . ويرى قلبه . في سراح وسعة ، لا يقبل الحسد والغاية . فيتعين أن يسع فيه الحق ، ويوهل السماع منه به . ولذلك قال :

(٤٧٢) « فاذا تحقق به ، استشرف على معرفة القلب^{٨٩٤} » فإنه . اذذاك ، في بينونة يستمر قلبه فيها بين الفناء والبقاء . فيعلم أن حقيقته .

(٨٩٣) اهله ابن سودكين . « ومن تجلي القلب . نصح . » أول ما يقام فيه
التجلي ، يقول ما هذا مناه . أول ما يقام العبد فيه ، إذا كان من أهل الطريق ، في الفناء والبقاء . فيستشرف حيث هل معرفة القلب . فيعلم من فني ومع من بقي . فالعلم بقوا مع الكون ، وفنوا عن الكون [الاصل : الكون] . وفات بهم المراجيد في الولد [الاصل : الولد] والدنيا والدارم ، وجميع محبوبات الطباع . وأما المریدون ، فبالنفس من ذلك . فاذا تحققوا بالفناء واستشرفوا هل معرفة قلوبهم ، التي وسعت الحق ، يبرنون سر الحق ويظهرون للسمع من الحق بالحق في كل شيء ، ومن كل شيء . ومن كان هذا مقامه في السماع ، فإنه لا يترص عليه إذا سمع السماع المقيد ؛ إلا أن يكون قدوة فيتركه [السمع المقيد] لئلا يفتح للمريد باب البطالة . كما قالت الاشياخ : إذا رأيت المتدي يحوم حول السماع فاعلم أن فيه بقية من البطالة . [fol. 35a] وأعلم أن مقام السماع هو الأول والآخر ؛ وهو السماع المطلق لا المقيد . لأنه أول ما عوطيت به الأعيان ؛ « كن » ، فبرزت لتنتظر من دعاها . ثم نظرت حاكمها في آخر مرتبة . وهي الجنة . فرأينا أنهم إذا دخلوا الجنة ، يقال لهم : تموا . فيقولون : قد بلغنا الأمان ؛ وهل ابقيت لنا شيئاً ؟ أو ما هذا مناه . فيقول (الحق) : نعم ! بئس لكم رضائي عنكم فلا اصنط عليكم أبداً . فيكون هذا السماع خاتمة امرهم ومكمل طلب حيشهم ، أبداً الأبد ؛ فيالساع كلت المراتب آخراً ، وبالسماع وجدت الأعيان أولاً . وقد قالوا : إن الشامة عين السابقة . « عطاوط الفاتح رقة ٣٤-١٣ » .

(٨٩٤) انظر ما تقدم تجلي رقم ٤٣ (تجلي القلب) .

١ الاصل : السائرون . - ب الفناء . - ت والبقاء .

التي تنقلب بينهما ، هي القلب . « الذي وسع الحق »^{٨٩٥} . فإذا علم قلبه « بصفة اعتداله واستوائه : القائم - لجمع الحق وانطلق معاً في سعة بلا مزاحمة : « عرف انه البيت الذي يحسن فيه السماع » اي السماع المطلق : المستفاد من أسماء الوجود . « وهو » اي بيت القلب^{٨٩٦} . هو « المعبر عنه بالمكان »^{٨٩٧} ، الذي هو احد شروط السماع^{٨٩٨} يريد قول من قال : إن السماع شروطه ثلاثة ث : الزمان والمكان والاخوان^{٨٩٩} . - « وعند ذلك » اي وعند اطلاعه على حقيقة قلبه . - « يحصل له علم »^{٩٠٠} السماع ح « مطلقاً ومفيداً . ومن هو المستمع ومن هو السامع وما هو المسموع . ولم يحصل له هذا العلم ايضاً الا بالحق .

« فيسمع خ الحق بالحق في بيت الحق . وبالسماع وقع الخروج الى د الوجود من العدم » اذ اول ما خطبته به الاعيان الثابتة كلمة « كُنْ » . فكما برزت الاعيان بسماعها من العدم الى الوجود - برز العبد . المنتهي الى مقام الكمال ، بسماع الحق بالحق ، في بيت القلب . من حال الفناء الى البقاء . -

٨٩٥ (اشارة الى الحديث القدسي « ما ربي ارضى ولا سألني ولكن ربي قلب عبيد ... انظر ما تقدم تجل رقم ٣١ وتعليق رقم ٤٩٩ .
٨٩٦ بيت القلب ار البيت المحرم هو قلب الانسان الحقيقي اي الانسان الكامل لانه المحرم » هل غير الحق ان يتصرف فيه . » (لطائف الاعلام : ٣٩-٣٩٩ ، بتصرف) .
٨٩٧ « المكان ، عند القوم ، منزلة في البساط هي الاصل الكمال الذي جازوا المقامات والاحوال والجلال والمجال فلا صفة لهم ولا نعت ولا مقام » (فتوحات ٢/٢٨٩) وانظر اصطلاحات الفتوحات ٢/١٣٣ ولطائف الاعلام ١٦٦ ب . -
٨٩٨ « السماع حقيقة الاقتناء لكل بحسب نصيبه . فهو - اعز السماع - حاد يحده كل واحد الى وطنه ... » (لطائف الاعلام ١٩٤) ويبرز صاحب الطائيف : بين سماع ائمة وخاصة والسماع بالحق والسماع في الحق (نفس الورقة) وابن عربي بين السماع الالهي والروحاني والطبيعي (فتوحات ٢/٣٦٧) . -
٨٩٩ ينسب هذا القول الى الجليلي ، انظر جلوة الاصطلاح ورقة ١٦٦ ب والاشياء ٢/٣٠١ . -

٩٠٠ الابحاث الخاصة بالسماع تراجع في الفتوحات ٢/٣٦٦-٣٦٩ ، والاشياء : ٢٦٨-٣٠٥ ؛ وجلوة الاصطلاح : ١٦٢-١٧٢ ب وتليس ابليس ٢٢٢-٢٣١ والنية ٣٩٩-٤٠٠ وطبقات الحنابلة ٢/٢٧٩ ؛ تراجع ايضاً في مباحث المستشرقين .
- La passion... 340-342 ;
- L. T., 105-108 ;
- El, IV, 125 (sous samā') et El, I, 983-84 (sous glīkr) ;
- Essai sur Ibn Talmīya, 83, 248, 323.

ث الاصل : تلك . - ج حصل P . - ح . HK . - خ نسمع P . - د W . -
ذ الاصل : الفناء . - و الاصل : البقاء . -

(٤٧٤) «عجبت منكم حين ت ابعثتمو ث من جاءكم ج من خلف ظهر البيوت»^{٩٠٢}

يقول : عجبت منكم كيف خصصتم القرب والوصلة والرضى بطريق مخصوص ؟ وجعلتم من هو على هذا الطريق المخصوص ، انه دخل البيوت من ابوابها^{٩٠٣} ؛ ومن هو على غيره ، انه جاءها ح من خلف ظهرها . وفي الحقيقة ، انتم الآخذون بناصية [٩.92] الجميع^{٩٠٤} ، وانتم على الصراط المستقيم^{٩٠٥} ، المنشهي بهم الى البيوت ، التي هي مواطنهم الاصلية ؛ والى ابوابها ، التي هي منتهى طرقهم . وانتم دعوتهم الجميع الى باب مخصوص دون غيره ، مع علمكم بان لا يدخل احد بيت موطنه الاصيلي إلا من طريق نعين له ، باقتضائه ع في السابقة عندكم ؛ وحكم علمكم لا يتغير ابداً . فمن افضت حقيقته ان يكون على صراط «المفضل» - امتنع مشبهه على صراط «المهادي» ودخله من بابيه . ففائدة امر الأمر ، تميز الاقتضاءات الاصلية . بعضها من البعض . -

(٤٧٥) «ان صح لي الساكن ، ياسيدي ! فلما ابالي من بيوت نفوت»

يقول : ان صح لي مشاهدة ساكن بيت الوجود ووصاله ، من حيث احدية جمعه بين «الظاهر والباطن» و «المهادي والمفضل» و «الجلال والجمال» - فلا ابالي ان فاتني دخول البيت من طريق مخصوص . فان المصيبة العظمى فوت وصال الساكن وشهوده ، لا فوت الطريق . هذا ظاهر معنى البيت . المبادر الى الفهم . والعقيدة ، فيما شرحناه في هذا الكتاب وغيره من هذا المهيح ، موقوفة على الظفر بتحقيقه . - ثم قال :

(٤٧٦) «أوسن بيت قد ابتم ذ لنا هو الذي يعزى الى العنكبوت»^{٩٠٦}

يقول : شأن كل بيت ان يصون الساكن فيه من تطرق المضار والحوادث عليه . لا سيما اذا كان قوي البنيان . وبقي - ولو كان في الضعف والوهن كبيت العنكبوت ، الذي ضرب الله في الضعف والوهن

٩٠٢ (اشارة الى الآية الكريمة رقم ١٨٩ من سورة البقرة (رقم ٢) . -

٩٠٣ (اشارة الى الآية الكريمة رقم ٥٦ من سورة رقم ١١ (سورة هود) . -

٩٠٤ (اشارة الى الآية الكريمة رقم ٢١ من سورة النكبوت (رقم ٢٩) . -

ت كبت P . - ث ابدتم HKPW . - ج حاكم KW . حآ : P . - ح الاصل : جآها . - خ الاصل : بانقصاص . - د الاصل : الاتصاات . - ذ (عل هاشم نسخة W كتب : «سنتوه» وعل رأس كلمة أبتم «كتب : «صح» ، «سنتوه» -

به مثلاً - لا أبالي اذا كان الساكن معي ، وأنا مستغرق في مشاهدة جماله . -
بل : -

« لا فرق عندي بينه في القوى وبين ما عاينت في الملكوت »

يقول : اذا صح لي ان انظر في مشهودي واستغرق فيه ، استغرق من لا تراجه الشبهة والشرك وسوء العقيدة فيه - فلا فرق عندي بين قوى هذا البيت ، الموصوفة بالضعف والوهن ، وبين ما عاينت في الملكوت من القوى المتينة ، القائمة لحمل أعباء ملك الوجود . وفي الحقيقة ، قوة الدار ، بقدر قوة ربها ، وشرف البيت ، بحسب شرف ساكنه . - ولذلك قال :

« ما قوة البيت ، سوى ربه ويخرب البيت اذا ما يموت »

(شرح) ومن ٩٠٦ تجليات الفناء آ

XCIX

(٤٧٧) « إذا أفنأك ٩٠٧ عنك في الأشياء » بشهود سريان التوحيد ٩٠٨ فيها . - « أشهدك إياه » أي عنه ظاهراً بحكم : « لا فاعل الا الله ! » . - « محرکہا ومسکنها » ومفصلها ومدبرها .

« وإذا أفنأك عنك وعن الأشياء » باستواء شمس حقيقته . القاضية بزوال الظل الممدود الامكاني [٢. 92a] وقبضه اليها . على وجه لم يبق منه قدر في الزوال . « أشهدك إياه عيناً » لا على حكم الاستجلاء . فتشاهده في تحقيق فناءك ج : وهو عدم شهودك لشهودك إياه . فتكون اذن باقياً في فناءك ج . -

(٤٧٨) « فان عقلت في فناءك ج . انك راء ح فإ أفنأك عنك . فلا تخطئ » فانك باق على بقية تراحمك في تحققلك بالبقاء . ولذلك قال : « وهذا هو فناء ع البقاء » فان الفناء قد حصل من وجه وبقيت معه بقية تمنع البقاء . « ويكون » أي فناء البقاء . « عن حصول تعظيم في النفس »

(٩٠٦) املا، ابن سودكين . « ومن تجليات الفناء . « إذا أفنأك عنك عن حصول تنظيم في النفس » . - قال جامع : (سمعت شيخي) يقول ما هذا منناه . من قال منبت عن الاشياء فقد كذب بقوله : لانه ما قال : « فنيث عن الأشياء » ، إلا وقد رأى الأشياء . [٢١. 35a] - وقوله : « أشهدك أنه محرکہا ومسکنها » ، أي ترى أنه لا فاعل إلا الله - تعالى ! - لتكونك رأيت سريان تجوحيه في الأشياء . وقوله : « إذا أفنأك عنك وعن الأشياء » الشهود إياه عياً . أي تشاهد [الاصل : ان شاهد وكذا عخطوط فيينا والتصحیح من عخطوط رابن] تحقق فناءك [الاصل : فناءك وكذا عخطوط رابن وفيينا] : وهو عدم رؤيتك لرويتك . فتكون متصفاً بانفناءه . بالقاء [الاصل : باق] فيه . فقاماك الفناء عن الفناء : واثت باق في مقام البقاء في هذه الحالة : فلا تعلم انك مشاهد ولا راء [الاصل : او لا راء] . ولو علمت ذلك ، فكنت متشاهداً لفناءك ، لا لمن فنيث فيه . وإذا رجع العاوي وستر ، انفضى له تحرير البقاء ان يقول : كنت باقياً بالله . فينسب الى الحق باق . - والله يقول الحق ! « عخطوط الفناء » ورقة ١٣٤-١٣٥ [ب] . -

(٩٠٧) قارب هذا بما تقدم : تجلي رقم ٦٣ وانظر تعليق رقم ٧٠٤:٧٠٥ . -

(٩٠٨) انظر ما تقدم : تجلي رقم ٥٩ وتعليق رقم ٦٨٤ . -

التجلي HK . - آ الفناء W ، الفناء P . ب الاشياء W . الاشياء P . - ث الاصل : في . ث الاصل : الاستجلاء . - ج الاصل : فناءك . - ح وأرى H ، رأى K . - د W ، فناء P . - ه البقاء W ، البقاء . - ذ وبها (في وسط السطر) يغلف عريض كمنوان لتجل جديد W ؛ وبها (في اول السطر) يغلف عريض أيضاً K ؛ وبها - ٩٩ (في اول السطر) يغلف عريض ... H . -

قاصر بوجود البقية فيها او حصول تعظيم منها . فالتعظيم الحاصل لها به في « .
تعظيم لازم لا يتجاوز عنها ؛ والحاصل به من « ، تعظيم متعدد اذ لا بد
للابتداء من غاية يقع تعظيم النفس عليها . - ثم قال :
(٤٧٩) «البقاء ر : نسبك ز اليه ، والفناء س : نسبك ش الى الكون ، فاختر
لنفسك لمن تنسب ص» اي حيثية البقاء : كونك به ، وحيثية الفناء :
كونك بنفسك وبالكون ؛ وانت - بين الحيتين - دائر بين كمال الوجود
ونقص العدم . فاختر ما ترى !

و البقاء W ، البقاء P ، - ز ينسبك H ، ينسبك P ، - ص والفناء W ، والفناء P ،
والفناء K ، - في ينسبك H ، ينسبك K ، - ص شئت H ، -

(شرح) تجلي طلب الرؤية^{٩٠٩}

G

(٤٨٠) هذا التجلي انما يعطي طالب الغاية الجسارة^{٩٠٩} والتهجم على الحق في الطلب والثقة بفضل الممنون به عليه ، حالة سيره اليه بقدم الصدق . ولذلك قال ، بلسان هذا التجلي :

« اطلب^{٩١١} الرؤية ب ولا تجزع من الصعق^{٩١١} فان الصعق لا يحصل الا بعد الرؤية ب وقد تسمت^{٩١١} لك الرؤية قبل الصعق ، - « ولا بد من الإفافة^{٩١١} والعزم الى وجوده ، « فان العلم^{٩١١} بعد قبول الوجود ، - « محال^{٩١١} . -

(٩٠٩) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي طلب الرؤية [الاصل : الروي] . واصله . « اطلب الرؤية ... فان العلم محال^{٩٠٩} . - قال بهاسه : سمعت شيخي يقول ما هذا معناه مجازاً . هذا التجلي يتفطن بتيسير الطالبين حل جناب الحق . وذلك ثقة من الشيوخ بفضل الله وكرمه ورحمة المتبحرين [مخطوط فيينا : المتبحرين ، برلين : المتبحرين والتصحيح في الاصل] على نفسه . وهو - سبحانه ! - يجب من يدل الطالبين عليه ، كما قال لداود ، عليه السلام ! « يا داود ، اذا رايت لي طالباً ، فكُنْ له خادماً^{٩٠٩} . - « والسلام ! » [مخطوط الفرائح : ٣٥٥ ب] . - (٩١٠) بخصوص « الرؤية^{٩١٠} » انظر ما تقدم نطيق رقم ٨٣١ . -

(٩١١) « الصعق هو ، في اصطلاح الطائفة ، عبادة عن الفتاء عند التجلي الرباني » [لطايف الاعلام : ١١٠٢] وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي . - هذا ، ولفظ الصعق والرؤية ، في هذا التجلي ، يشير من قرب الى الآية القرآنية الكريمة الخاصة بموسى . عليه السلام ! حين طلب رؤيا الحق ، تعالى ! انظر الآية رقم ١٤٢ من سورة الاعراف (٧) . -

- IHK - . ب الرؤية ، W الروية P . - ت بقد W ، فعد HK . -

(شرح) تجلي الدور^{٩١٢}

CI

(٤٨٩) اعلم ان التوحيد الذاتي ، الذي هو « إياه توحيده » ، لم يتوقف على الغير . اذ لو كان متوقفاً — لكان حاصلاً له بالغير . وحيث هو — تعالى ! — علم نفسه بنفسه في نفسه واحداً بوحدة ذاتية لا تقابلها كثرة — وحصول الغير وثبوته انما هو باستلزام علمه بنفسه العلم بما سواه . وهذا — بالنسبة الى الاعتبار الأول ، معقول ثان ؛ وهو واحد بالوحدة الذاتية ، باعتبار المعقول الأول ، فعلى هذا لا يكون توحيده حاصلاً له بالغير .

فالتوحيد الحاصل للغير ، فحصوله إما هو بالحق وأما بملاحظة الغير . فالأول ، هو قول العارف^{٩١٣} : « التوحيد افراد الواحد بالواحد » . ولا يصح

(٩١٢) اعلاه ابن سوكين . ومن تجلي الدور . وهذا نصه . « سألت : كيف نص المبودية ؟ ان يسمح ما يفعل به . » — قال جنمه : سمعت شيخي يقول ، في اثنتي عشرة لهذا التجلي ، ما هذا مثناه . « سألت : كيف تصح المبودية ؟ — قيل : بالتوحيد . » لانه ان لم يفرد الواحد ، لا يصح لي توحيد [الاصل : وجود وكذا في مخطوط فيينا والتصحيح في مخطوط برلين] . قلت : وماذا يصح التوحيد ؟ — قال : بوجود المبودية . قلت : فأمر الامر دورياً ؟ قال : ليس دورياً [ألا بهذا الترتيب الذي عبرت به عنه ؛ فباركك انتقض ذلك ؛ واشترطك لهذا الشرط جعل [الاصل : تجعل] الأمر دورياً ، وليس هو كذلك في نفس . — « قيل : فما تظن ؟ قلت : دليل ومدلول . فقال : لا مدلول ولا دليل ! » اي لا تنظر نفسك من كونك دليلاً ، اذ لا يد بين الدليل والمدلول من مناسبة ، ولا مناسبة . فاذن نظرت بعينه ، غبت فيه [الاصل : به ، مخطوط برلين : عنه والتصحيح في مخطوط فيينا] . وهذا رسك . والحاصل ، أنه ليس في الوجود الا واحد . — قوله : « قلت : من شأن المبد ان يفعل ما يؤمر به . فقال : بل من شأن المبد ان يسمح ما يفعل به ! » اي لا ينبغي ان يفسد الامثلة اليه في هذا المشهد ، اذ لو ثبت له ذلك لثبت له حول وقوة وارادة . واذا اتصف بعلم ما يقدر به ثبت له بذلك [الاصل : بدليل وكذا مخطوط فيينا] علمه بقيامه الاثار به ، و (الحل) انه هو محل لما (نقط) : فبرئ [مخطوط برلين : فبرئ] من التثني والتثبوت جميعاً . « [مخطوط الفاتح ورقة ٣٥ ب] . —

(٩١٣) هناك نقول متعددة خاصة بالتوحيد تقرب من النص الذي لزوده الشارح :

— « سئل الجنيث عن التوحيد (١) قال : افراد الموجد بتفريد تحقيق وسدائنه بكمال احده ان الواحد »

— « وشل ابو عبدالله بن خفيف عن التوحيد فقال . افراد الموجد باستقاط شاهد الموجد ... »

— « وقال يوسف بن الحسين : التوحيد هو الانفراد بالوحدانية بنقاب روية الإفسد والانداد ... مع السكون الى معارضة الرغبة والرغبة ... »

هذا التوحيد إلا ان يكون الحق عَيْنَ كَوْنِ العبد وعَيْنَ سمعه وبصره. والثاني . توحيد [ع. 93هـ] الالهية . ولا يصح هذا التوحيد للغير الا بصحة عبوديته . فان مطالعة انفراد الحق بالالهية ، على قدر مطالعة انفراد الكون بالعبودية فلا دور الا باعتبار توقف شهود الغير انفراد الواحد بالالهية : على شهود انفراد الغير بالعبودية ؛ وبالعكس . فان نفس انفراد الواحد بالالهية لا يتوقف على وجود عبودية الغير وصحتها .

(٤٨٢) ولذلك قال : « سألت ا : كيف تصح العبودية ؟ - فقل ب : بصحة التوحيد . - قلتُ : وبماذا يصح التوحيد ؟ - قيل : بصحة العبودية ! - قلتُ : أرى الأمر دورياً . - قيل : فما كنتَ تظن ؟ »

يقول : ان الدور انما يستفاد من إفرادك الحق بالالهية ، بملاحظة إفرادك الكون بالعبودية ؛ وبالعكس . على مهج : « من عرف نفسه فقد عرف ربه »^{٨٩١٣} . اي : من عرف نفسه بالعبودية - فقد عرف ربه بانفراده بالالهية ؛ ومن عرف ربه بالالهية - عرف نفسه بالعبودية .

« - قلتُ : دليل ومدلول ! - قال : ليس الأمر كذلك : لا دليل ولا مدلول » فان انفراد الواحد بالالهية ، في نفس الأمر - ليس بمدلول للعبودية . اذ لا بد بين الدليل والمدلول من مناسبة ، ولا مناسبة . فانك اذا نظرت اليه . في دلالته عليه ، من حيث أنت - كانت دلالته ودلالة مبدؤيتك عليه كدلالة العدم على الوجود . وان نظرت اليه بعينه ، في دلالته عليه - ذهب رسمك وغبتَ عنك وعنه : فلا دلالة !

(٤٨٣) « - قلتُ : من شأن العبد ان يفعل ما يؤمر به » وهو مأمور بمعرفة التوحيد ، لقوله تعالى : ﴿ فاعلم انه لا اله الا هو^{١١١١} ﴾ . وبتصححه

« وقال الشبلي : توحيد الموصى هو ان يوحى الله به ويفردك اليه ويشهدك ذلك ويبغيك به عما اشهدك . »

« وقال الجريري : ليس تعلم التوحيد الا لسان التوحيد . الخ الخ .. (انظر جذوة الاسطى ورقة ٢٥٠، ١٢٥ ٢٥٠، ١٢٦ ٢٦٠ ب) . -

(٨٩١٣) حديث « من عرف نفسه عرف ربه » يرويه هكذا الحكم الترمذي في كتاب « بيان الفرق بين الصدر والقلب ... » ص ٩٣ . -

(٩١٤) مطلع آية رقم ١٩ من سورة محمد (رقم ٤٧) ولكن نص الآية الكريمة : « فاعلم انه لا اله الا الله ... »

ا سأت KW . - ب قيل H . - ت شان HRPW . - ث يور W . -

تصحح العبودية ، لقوله (- تعالى ا -) : ﴿ وما أمروا الا ليعبدوا لهماً واحداً لا اله الا هو ﴾ ^{٩١٥} - قيل بل من شأن العبد ان يسمع ما يفعل به « اي يسمع ، عند فتح الباب وخرق الحجاب ، صدق ج كلمة الحضرة لايجاد فعله به . أي فعل كان : كتصحح التوحيد او تصحح العبودية او غير ذلك . والله اعلم !

٩١٥) جزء من آية رقم ٣١ من سورة براءة (رقم ٩) . -

ج الاصل : صفاء . -

(شرح) تجلي الاستعجم^{٩١٦}

CII

(٤٨٤) جعل ، قدس سره ! ، في إملاءاته ، هذا التجلي من تنمة تجلي الحيرة . ولذلك أتى « الأمر » في هذا المشهد ، أي « أمر » كان ، من عموم الالهية او من عموم الامكانية ، ان يقبل البيان والافصاح عنه . فانك ، في هذا المشهد ، اذا حكمت بشيء انه كذا - نرى ، في عين حكمك عليه بكذا ، انه ليس كذا . ولذلك قال :

« حبيبي ! استعجم الأمر عن الوصف » وطاحت الضابطة . فاذا حكمت بحكم معين - نرى انه كل الاحكام ؛ والمحكوم عليه به ، غير المحكوم عليه به . بل هو الكل ، من غير ان يقبل التعيين بكونه كذا [٢.93b] او جزءاً ب . ولهذا قال : « فاشتغل الكل بالكل فلا فراغ ث » للضابط عن الحيرة حتى يشير الى أمر بالتعيين والتحرير . ثم قال :

(٤٨٥) « دُعينا » اي باستدعاء وقت متحكم الى أحوال تعطي الذهاب والبقاء - « ففتركتنا ج » بتدارك وارد البقاء به ، « فبقينا » - على حالة وسطية لا يطرح عليها الميل قسراً - « وفقدت خ » إذ ذاك « والأحوال » وآثارها القاصرة . « فأبدى وجود الوجود ما كان يكتم » يقول : لكل وجد وجود خاص ، وهو ما يحده الوجد بعد وجوده . فالمتحقق بهذه الوسطية

٩١٦) إملاء ابن سديك . « ومن تجلي الاستعجم . وهذا لسه . « حبيبي ! استعجم الأمر ... ولاحت رسوم الحق منا ومنهم » . - قال جامه : سمحت شيخي - سلام الله عليه - يقول ، في أثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . هذا التجلي من تنمة التجلي الذي قبله . أي لم يبق بيان لهذا المشهد فان باب الحيرة ، ولذلك عبر عنه بالاستعجم . - قوله : « حبيبي ! دعينا (فتركتنا) فبقينا ... (ال) قوله : فأبدى وجود الحق ما كان يكتم » ، أي جاء الوجد فأبدى وجوداً لم يكن معلوماً قبل ذلك ، وهو المشار اليه : « ما كان يكتم » . وكل وجد لا يكون عنه وجود ، فليس يوجد بحق بل هو وجد طبيعي . والذي كان مكتوماً هو العيد ، لأن التجلي يحمو آثاره . - ونوه : « ولاحت رسوم الحق منا ومنهم » ، أي كل من الحق والعيد دال [الاصل : قال : خطوط برلين : أي ما] ان ما ثم [لا الحق . - واه يقول الحق ا] « خطوط الفاتح : ٢٥ب-١٢٦] . -

١ الاصل : بشي . - ب الاصل : جزراً . - ت واشتغل HW : واسمل K . - ج فتركتنا W ، أنزلنا H ، منزلنا K . - ح الاصل : يطرح . - د ما بدى W ، فأبدى H ، فأبدى K ، فأبدى P . - خ وفقدت H ، وفقدت K .

أبدى وجوده ما كان مكتوماً عليه ، تحت غشيان حالة القاسر عليه ، قبل تحقيقه بها . والمكتوم هو حقيقة الوسطية الكمالية ، التي حكمها ، بالنسبة الى عموم الالهية والامكانية ، على السواء . - ثم قال : « ولاحت رسوم الحق منا ومنهم » اي الحق المطلق الواحد اللائخ ، بالتجلي الأوسع ، من حضرتي عموم الالهية وعموم الامكانية ، المعبر عنهما بقوله : « منهم ومنا » . فافهم !

(شرح) تجلي الحظ^(٩١٧)

CIII

(٤٨٦) «حيي! انظر الى حظك منك» وهو مطالعتك كل شيء ا، حالة شهودك بالحق منك وفيك. فاذا اطلمت بالحق على كل شيء ا فيك: «فانت» اذ ذاك، «عين الدنيا والآخرة» وعين ما فيها. فانك، حالئذ، نسخة جمع تفصيلها وتفصيل جمعها. «لان رأيتك ثم» اي في عين حظك بنفسك لا به، «فاعلم انك مطرود وخلف الباب طريح» فان باب ولوجك، في سعة الجمع والوجود، قلبك المنتصب بين غيب الوجود وشهادته. فان تقيدت بنفسك وانحصرت على تقييدك بها، لم يفتح لك الباب بسر: «كل يوم هو في^(٩١٨) شان». فكنت مطروداً على الباب، مطروحاً خلفه.

(٤٨٧) ثم قال: «حظك يلرك فلا تسع له» أي اذا لم تنظر في عين الحظ بنفسك - فلا تسع له فانه يلرك من حيث لا تشعر. ثم قال: «حيي! لا تغب عنه» في حضورك معك وتقييدك في شهودك بك، - «فيقولك» أي الحق، من حيث أحدية جمعه، الموفية لك حكم كماله الذاتي^(٩١٩) والاسمائي جلالة^(٩٢٠) واستجلالة^(٩٢١) ح. بل: «غب به عنك» تجدد حظك به بحسبه، قترى الكل به. ولذلك قال:

(٤٨٨) صبر د الاعين عيناً واحداً فوجد الحق، في نفي د العدد د

(٩١٧) املاء ابن سوكين. «ومن تجلي الحظ [الاصل: الحق]. ونسه. «حيي! انظر الى حظك. في نفي العدد». قال جامه: سميت شيخي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي، ما هذا مناه. اي انت المقصود من الدارين، فانت عينها. وانت مقصود من العالم. فان كنت ترى نفسك في عين الحظ، فاعلم انك مطرود. وان رأيتها، وما انت نبيها، فابشر بتفويضها من غير طلب لها. - قوله: «صبر الاعيان عيناً واحداً» (الى آخر) أليست - لانه - تعالى! - لا يتعدد. فانظره بين الاسدية في المجموع، من غير ان يتعدد. - والله يقول الحق! «خطوط الفاتح: ١٣٦».

(٩١٨) آية رقم ٢٩ من سورة الرحمن (رقم ٥٥). -
(٩١٩) الكمال الذاتي: «هو ما يضاف الى الحق - تعالى! - من غير اعتبار فعل وتعين وبغيرية وظهور. بل ما يكون تحققة الحق - تعالى! - بلا شرط شيء اصلاً، فيكون حقيقة الكمال الذاتي» ظهور الذات لنفسها من غير اعتبار غير وبغيرية. - الكمال الاسمائي: «ظهور الذات لنفسها من حيث كليتها وجمعها وشؤونها واعتباراتها ومظاهرها» (ظهوراً) مفصلاً (بمد الاجال) وبجملتها بعد التفصيل... (لتأليف الاعلام: ١١٤٤).

الاصل: شى. - ب م K. - ت تسى W. - ث بت K. - ج اصل: - جلاء. - ح اصل: واستجلالة. - خ صب K. - د - د - د - K. - ذ رفع H.

(شرح) تجلي الأماي^{١٢٠}

CIV

(٤٨٩) «أماي النفوس تضاد الانس بالله - سبحانه! - لأنه لا يدرك بالأماي ولذلك قال (- تعالى!) : ﴿وَعَرَّضْكُمْ الْأَمَانِي﴾^{١٢١} فان النفوس ، في تلاعب الأماي [٢.94٥] تنحصر على الموهومات وتفتي في ملاذها الخييلة .

«أماي النفس ، حديثها بما ليس عندها ، ولتَهَا حلوة اذا استصحبها العبد ، فلن يفلح ابداً . هي « الى الأماي ، « محقة الأوقات . صاحبها حاسر . لذتها ب ، زمان حديثها . فاذا رجع (العبد) مع نفسه لم يَر في يده شيئاً حاصلات . فحظه ما قال من لا عقل له :

«أماي ج ان تحصل ح تكن احسن المني والا لقد عشنا بها زماناً رغداً^{١٢٢}»

« حبيبي ! ترك الانس بربك أنية نفسك ؟ ما هذا منك بجميل .

(٤٩٠) لا يفرنك ايمانك ولا اسلامك ولا توحيدك ! أين ثمرته إن خرج روحك في حال امانك ، وانت لا تشعر ما تكون د حالك ؟ وانت لا ترى بعد الموت إلا الذي مت عليه . ولم يكن عندك سوى الاماني . فأين التوحيد ؟ واين الايمان ؟ خسرت وقتك ! » .

(٤٩١) «حالي وحالك في الرواية واحد ما القصد الا العلم واستعماله^{١٢٣}»

هذا . كله ، غني عن الشرح ومحصله : ان الإعراض عن الأمر الوجودي وتضييع الأوقات في الأمور الوهمية العدمية لا ينتج إلا غاية الخسارة .

(٩٢٠) املاء ابن سودكين . « ومن تجل الأماي (وهذا) نعه . « أماي النفوس تضاد ما القصد الا العلم واستعماله » . - قال جامه : سمعت شيخي - سلام الله عليه - يقول : في البناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . الاماني متعلقها العدم ، فانها تضاد الانس بالله . والأماي حلوة ورشية ، فن استسلامها لم يفلح ابداً ، لكونه في عن وقته الذي كان ينبغي ان يصره بأمر وجودي بالاشغول بأمر عديم ، لم ينتج له سوى الخسارة . فنحفظ من الأماي جهلك ! [fol. 36b] - وانه يقول الحق ! « غلط الفاتح : ٣٦-٣٧ ب .

(٩٢١) جزء من آية رقم ١١ ، سورة الحديد (رقم ٥٧) . -

(٩٢٢) بيت يذكره اسحاق في الفترحات : ٣٢٢/١ -

(٩٢٣) البيت المذكور في ترجمان الاشواق لابن عربي (مقدمة) . -

١ اماي HW ، اما K . - ب تلف بها H ، يلف بها K . - ت شى PW .
ث حاصل PW . - ج من K . - ح تكن K + حقا K . - خ - W . -
د بكون KH . - ذ القصد H . - و ال K .

(شرح) تجلي التقرير^{٩٢١}

CV

(٤٩٢) « طلب الحق منك قلبك » ليقوم لاحدية جمعه بكمال المحاذاة،
(و) ليكون مطمح جلاله ومنصة جماله وجلى كماله . « ووهبك لك كلك »
من القوى الباطنة والظاهرة والاباض والاعضاء لتستعملها في مهامك العاجلة
والآجلة ، ومطالبك العالية والدانية ، ولتقيمها كالخبر على قلبك ، لتلا
ينقلب عن محاذاة الحق الى مطالعة السوى . « فطهره وحلّه » عن صدا
الاكوان وقتر آثارها ، « بالحضور والمراقبة والخشية » ونحوها ، « كما اشار
اليك في هذا بقوله (— تعالى —) : هو ان لك في النهار سبعا طويلا^{٩٢٥} » .
« فاعطاك اربعا وعشرين ساعة ، وخصص منها اوقات فراغك ج
ما يكون فيها نصف ساعة ابدًا : وقال لك . اشتغل بجميع اوقاتك في
مباحاتك ح وأكوانك ، وقرع في هذا القدر من الزمان . وقد قسمته لك
على خمسة اوقات ، حتى لا يطول عليك .

(٤٩٣) « فانظر غ ، يا أخي ! أي عبد تكون ؟ انظر هذا اللطف العظيم
من الجبار العظيم ! لو عكس القضية ما كنت صالعا ؟

« ثم ، مع هذا اللطف في التكليف ، أضاف اليه لطف الامهال عند
الخالفه . فامهلكت ، ودعاك ، وقنع منك بأدنى خاطر وأقل غلة . بالله ،
يا مسكين ! من يفعل معك ذلك غيره ؟ — تبارز مثل هذا السيد الكريم ؟
رب هذا اللطف العظيم والصنع الجميل ، باخالفات [f. 94b] ولا تستحي د ؟
(٤٩٤) « لا يفرزك أمهاله ! فان « بطشه شديد^{٩٢٦} » هو وكذلك^{٩٢٧}

(٩٢٤) املاء ابن سودكين . « ومن شرح تجلي التقرير . وهذا نصه . « طلب الحق منك
قلبك افرس تحتك أم حارا . . . قال جامه [الاصل : جام] شرح هذا
التجل فيه لكونه ظاهر الماني . وهو تجلي التويج للعبد وائابه (الاصل : وان باد) عن امر محقق
ينفضي الادب الالهي ويستضي الحضور التام وحرارة القلب دائما . — وانه يقول الحق ا ه
[مخلوط الغائب . ٣٦ ب] .

(٩٢٥) آية رقم ٧ ، سورة المزمل (رقم ٧٢) . —
(٩٢٦) مجرد اقتباس من آية وان بطش وبك لشديده (سورة البروج : ٨٥) آية رقم ١٢ .
(٩٢٧) آية رقم ١٠٢ من سورة مؤد (سورة رقم ١١) . —

ا وهبك H . — ب وجهه P . — ت (تعالى) (هي في اصل المتن) : H . —
ث اربعة KWP . — ج فرايضك K ، فرايضك W ، فرايضك P . — ح مناجاتك H . —
خ انظر W ، وانظر HK . — د تستحي H ، تستحي K . —

أَخَذَ رَبِّكَ ، إِذَا أَخَذَ الْقُرَى ، وَهِيَ ظَالِمَةٌ ، إِنْ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿٦٠﴾ مَا لَكَ قُرْبَى سِوَى نَفْسِكَ ، فَإِذَا أَخَذَهَا مِثْلَ هَذَا الْإِخْذِ ! فَمَنْ يَقْرَأُ ذُو مَنْ يَنْعِظُ ؟ - الشَّقِيُّ مَنْ وَعِظَ بِنَفْسِهِ . وَمَا وَعِظَ اللَّهُ أَحَدًا بِنَفْسِهِ « أَيُّ بِالْأَخْذِ وَالْإِخْلَاقِ . - « حَتَّى وَعِظَهُ بِغَيْرِهِ » مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَصَالِحِي الْعُلَمَاءِ . - « مَنْ لَطْفُهُ » وَامْتِنَانُهُ ، - « فَانْظُرْ أَيُّ عَبْدٍ تَكُونُ ؟ » « أَيُّ مَنْ انْعَظَ بِهِمْ أَوْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِهِمْ . -

(٢٤٩٥) « السِّبَاقُ ، السِّبَاقُ فِي حِكْمَةِ الرِّجَالِ . لَا يَغْرُوكَ مِنْ خَالَفَ فَجُوزِي بِإِحْسَانِ الْمَعَارِفِ وَوَقَفَ فِي أَحْسَنِ الْمَوَاقِفِ وَتَجَلَّتْ لَهُ الْمَشَاهِدُ . هَذَا ، كُلُّهُ ، مَكْرُوبُهُ وَاسْتِزْجَاجُهُ ، مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ . قُلْ لَهُ ، إِذَا احْتِجَّ مِنْ بِنَفْسِهِ » وَمَا أُعْطِيَ لَهَا مِنْ سَوَانِعِ الْمَعَارِفِ وَتَهَانِسِ الْحُكْمِ :

« سَوْفَ تَرَى شَيْئًا إِذَا انْجَلَى مِنَ الْغُبَارِ أَفْرَسَ نَحْتِكَ مِنْ أَمِّ حِمَارٍ ؟ » (٢٤٨١)

(٩٢٨) الْبَيْتُ رَافِئٌ فِي الْفَتَرَاتِ ١/٢٨٠ ٤/١٠٦ وَفِي الْإِحْيَاءِ ٤/٨ .

ذ يُقْرَأُ KW ، يُقْرَأُ P ، يُقْرَأُ H . - وَ حَلِيهِ K . - وَ وَحَلَّتْ K . - مِنْ + عَلِيكَ KHW . - شِ تَرَا W . - صِ انْجَلِ K . - صِ نَحْتِ رِيْنُكَ H . -

(شرح) تجلي نكت المياينة^{٩٢٩}

CVI

(٤٩٦) «المبايعون» - اسم المفعول - «ثلاثة» : الرسل والشيوخ الورثة والسلطين «فالورثة هم الذين يرثون الرسل مقاماً وحالاً وعلماً وشهودياً . فمنهم من يرث . في الاتباع المحمدي . آدم وإبراهيم وموسى وعيسى وغيرهم : وقلوبهم على قلوبهم . ومنهم من يرث المقام المحمدي خاصة : وقلبه على قلبه .

«والمبايع ، على الحقيقة في هؤلاء ب الثلاثة ت ، واحد : وهو الله - تعالى ! - وهؤلاء ج الثلاثة ح ، شهود لله ح على بيعة هؤلاء خ الاتباع . وعلى هؤلاء خ الثلاثة ، شروط يجمعها : القيام بأمر الله . وعلى الاتباع ، الذين يابعونهم ، شروط يجمعها : المتابعة فيما أمروا به .

(٤٩٧) «فأما الرسل والشيوخ د ، فلا يأمرؤن د بمعصية اصلاً . فان الرسل معصومون من هذا ؛ والشيوخ محظوظون . وأما السلطين ، فن الحق منهم بالشيوخ - كان محظوظاً وإلا كان مخلولاً . ومع هذا ، فلا يطاع في معصية ، والبيعة لازمة حتى يلقوا الله .

(٤٩٨) «ومن نكت ، من هؤلاء خ الاتباع ، «فحسبه جهنم خالداً فيها ر لا يكلمه الله ولا ينظر إليه ولا يزكيه وله عذاب أليم»^{٩٣٠} . هذا حفظه في الآخرة . وأما في الدنيا ، فقد قال أبو يزيد البسطامي^{٩٣١} ، في

(٩٢٩) املاء ابن سوكين . «ومن تجلي نكت المياينة . وهذا نصه . «المبايعون ثلاثة هذا نتيجة الوفا .» قال جاسه . [الاصل : جامع] : تجلي نكت المياينة منفضاه التحريض على الوفا بالعهدة - تعالى ا - ثم لانياله ورثه ، عليهم السلام ا ثم الشيوخ الأتقياء ثم لأولي الأمر .» [خطوط النافع : ٣٦-٣٧] . -
(٩٣٠) مجرد اقتباس من آية ٢٠٦ (سورة البقرة: ٢) وآية ٧٧ (سورة آل عمران: ٣) . -
(٩٣١) انظر التعليق الخاص باب يزيد البسطامي فيما تقدم تطبيق رقم ٨٦٠ .

ا نكت KP - ب هؤلاء P . - ت الله P ، الثلاثة K . - ث تعالى W . - ج هؤلاء WP . - ح الله KP ، الثلاثة W . - ح لله H ، + تعالى H ، تل W . - خ هؤلاء P ، هؤلاء W . - د القائم H ، القائم K : د والاشياخ H . - ذ يأمرؤن HKW . - و P . - ر نظر P . - ز الآخرة W ، الآخرة K ، الآخرة H ، الآخرة P . - س PW . -

حق تلميذه لما خالفه : دعوا من سقط من عين الله . فروي من بعد ذلك مع اخنوخين ، وسرق وقطعت يده . هذا لما نكت . اين هو ممن روى من بيعته ؟ مثل تلميذ^{٩٣٢} داود الطائي من ، الذي قال : ألقي نفسك في التنور [f. 95a] . فالتقى نفسه فيه . فعاد عليه برداً وسلاماً . — هذا نتيجة الوفاء ط .

(٩٣٢) تلميذ داود الطائي المراد به هنا هو معروف الكرخي وهو معروف بن فيروز او ابن الفيرزان ؛ وهو فارسي اسلم على يد الامام علي بن موسى الرضى . توفي في بغداد وقبره هناك ظاهر يتبرك به . وترجمته في طبقات الصوفية للسلي ٨٢-٩٠ والحلية ٣٦٠/٨-٣٦٨ وصفة الصفوة ٨٤/٢ وتاريخ بغداد ١٣/١٩٩-٢٠٩ . اما داود الطائي ، فهو داود بن نصير ، ابو سليمان ، العالم الرباني . كان يختلف الى ابن حنيفة ثم زعمه واغرق كعبه في الفرات . توفي عام ١٦٥ هـ انظر ترجمته في تاريخ بغداد ١١/٢٢١ .

ش من W ، نرى K ، فرقي H . — من وبا W ، وبا K ، — هي الطائي W ،
الطائي P ، الطائي K . — ط الوفا W ، الوفا KP . —

(شرح) تجلي المعارضة^{١٣٣}

CVII

(٤٩٩) وهي انما تقع باعتبار دعوى العارف في نحو قوله : «لا يشغلي شأن عن شأن كالحق». ولذلك قال : «لا تزام من لا يفنى برويتك ا» أي لا تعارض من هو معك اينما كنت^{١٣٤} ، ولا يفنى برويتك ا اياه كما نفى ، انت ، برويتك اينما كنت حيث «تحمق سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره»^{١٣٥} وتفنيه . اذ ليس من شأن الحق ان يتأثر من شيء وبذهل عنه ، عند حضوره مع الآخر . ولذلك قال : «فلا يشغله شأن عن شأن»^{١٣٦} وذلك مخصوص ؛ اذ للرؤية خصائص . وعدم اشغال الشأن اياه عن شأن آخر (هو) من «مفردات الربوبية» وخصايصها ، فلا يوجد في غيرها . ولذلك قال :

(٥٠٠) «ولا تغتر بقول عارف ، حين قال^{١٣٧} : «العارف لا يشغله

(٩٣٣) اعلام ابن سوككين . «من تجلي المعارضة . (وهذا) نصه . «لا تزام من لا يفنى وانك ماله .» - قال جامه : سمعت شيخا سلام الله عليه يقول ، في الاثر شرحه لهذا التجلي ، ما هنا معناه . لا تعارض مبرهنا «هو معك اينما كنت» مع كونه «لا يشغله شأن عن شأن» . فإياك ان تدعي وتقول : انه لا تشغلي الاكوان عن مشاهدة ربي ، فليس [الاصل : وليس] الأمر كذلك : انما هو الحضور معه ، الذي يبقى لك ، مع رؤية الكيان . وفي الناس من يشبهه عليه ذلك (الامر) فيجمل الحضور كالمشاهدة ، ويجربها على باب واحد ؛ وليس ذلك كذلك . ولا تغتر بقوله ذلك العارف : انه لا يشغله شيء عن ربه ، ولا يشغله ربه عن شيء . فهنا باب قوة الحضور ، لا المشاهدة : لانه ما اشهدك قط إلا أنك هناك . وهو قول السيارى ، رحمه الله : «ما التفت عارف بمشاهدته» . - وانه يقول الحق ا . - (مخطوط الفاتح : ١٣٧) . -

(٩٣٤) اشارة الى الآية الكريمة : «وهو معكم اينما كنتم» سورة رقم ٥٧ (الحديد) آية رقم ٤ . -

(٩٣٥) اشارة الى الحديث الشريف : «ان الله سبعين حجبا من نور ، فلو كشف عن وجهه لأحرقت سبحات وجهه ما اذك بصره ، وفي رواية : ما انتهى اليه بصره» انظر سنن ابن ماجه ٤٤١/١ ورسالة القشيري ٤٧ وسيفية الرافعي ٢٩٢/١ وشرح الاسماء ٧٢-٧٣ وشفاء السائل ٣٢ (ط. الطنجي) . -

(٩٣٦) اشارة الى الآية الكريمة : «كل يوم هو في شأن» سورة الرحمن (٢٩/٥٥) . - (٩٣٧) يروى عن ابي عبد الله المغربي قولاً قريباً من هذا : «العارف من شغله مبرهنة عن النظر الى الحق» (جذوة الاساطيل : ٣٢٢ ب) - ويقول ابراهيم بن علي المريني : «... ومن المحال ان يوشك علم ذكره ولا يشغلك عما سواه» (نفس المصير : ١٣٣) وهو في طبقات السلفي منسوب الى ابي حزة البغدادي البزاز : ٢٩٦ . -

ا برويتك KP . - ب الاصل : برويت . - ت الاصل : شيء . -

شيء عن ربه ولا يشغله ربه عن شيء « فإنه » انما اراد « بيان » قوة الحضور^(٩٣٨) أي قوة حضوره مع الحق ، في مطلع الإشراف على^(٩٣٩) الأطراف . وهو مقام يعطي الحضور مع الحق والخلق معاً . فعلم اشغال الشان الحق عن شان ، من حيث شهوده ، المستوعب ، المحيط . وعدم اشغال العارف ، من حيث قوة حضوره مع الحق « لا » من حيث « المشاهدة » فلا تعارض . وحيث احتمال ان يقول قائل : لم لا يكون عدم اشغال العارف ايضاً من الشهود - قال :

(٥٠١) « فلما أشهدك قط إلا أناك وأبقاك له ، ما أبقاك لك » حتى تقول : شأني أن (لا) يشغلي شأن عن شأن ا « فخذ مالك واترك مالك » تحفظ من الحق بالتحقيق . -

(٩٣٨) الحضور : « هو حضور القلب بالحق عند غيبته فيصف بالقاء » (اصطلاحات الفترحات ١/ ١٣٣) وانظر الفترحات ٢/ ٥٤٣-٤٤ واصطلاحات الصولية لابن عربي . - (٩٣٩) مطلع الاشراف على الاطراف هو مقام تماثل الاطراف ، اي اجتماع الاوصاف المتقابلة وبنائها . وهذا مظهر من مظاهر اطلاق الذات ، المسمى باطلاق الحرية لا بشرط شيء . لطايف الاعلام ، يتصرف : ١٦٥ ، ١٦٥ ، ١٦٥ . -

(شرح) تجلي فناء الجلب^{٩٠}

CVIII

(٥٠٢) اعلم ان حالة اضطراب السائر ، عند انقطاع الاسباب عنه ، يجذبه الى الحق المدعو . فلا يجد ، حائثه ، متعلقاً سواء . فانه ، اذ ذاك ، في مقام عتلا عن رتبة الاسباب والتأثر منها . ولذلك يجيبه الحق على حظه بفنائه فيه وبقاته به . فلما وجد السائر (أن) ما أولاه الحق أعظم من حظه ، الذي اضطرب في طلبه اليه - تَزَهَّد فيه عن حظه ، رغبةً في اغتاه الحق المحيَّب في بقاته ب بعد فنائه ت . ولذلك قال ، قدس سره :

(٥٠٣) « لم يكن عن الأشياء المتعينة بكونها اسباباً موصلة ، ولم يبق بالله الا المضطر » اذ لا سبب إلى وصوله إلى حظه في الله ، الا العناية التي من آثارها ، فنأوه ج عن الاسباب وبقاته ح بالمسب . ولهذا يجيبه^{٩١} « في دعائه ح » :

« علامة الاضطراب ، الاجابة . وهذا فناء الجلب » « أي [٩٥٥] فنأوه د في الحق ، الذي جذب اليه السائر بحكم الاضطراب . - « لانه ما فني فيه الا لحظ نفسه » الذي جذب السائر اليه - تعالى ا

٩٠) املاء ابن سديكين . « ومن شرح تجلي فناء الجلب . وهذا نصه . « لم يكن عن الأشياء حظي عين وصل . » - قال جامه : سمعت شيعي ، سلام الله عليه ! يقول ، في أثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . تجلي فناء الجلب هو تجلي الاضطراب . يقيمك الحق في حالة تنقطع عنك فيها الاسباب ، فلا تجد متعلقاً سواء . فتستند اليه استناد الاضطراب . فيكون ما ابتلاك - (وهو) ما اعتقدته بلائاً - هو عين النسبة والرحمة في حق السداد . لان حالة الاضطراب لا تتوقف على الموتين فقط . ثم انه ما فني إلا لحظ نفسه ، وهو محل اضطرابه ، فلما جذب اليه وأشهده تجليه ورآه في حظه ، ترك حظ نفسه وزهد فيه . فقيل له : ارجع ! فقال : ال أين بقيت ارجع ؟ وما كنت اعلم ان الأمر هكذا . فالحمد لله الذي جعل حظي عين وصل ! » [خطوط الفاتح : ١٢٧] . -

٩١) اشارة الى قوله - تعالى : « أمن يحيب المضطر . اذا دعاه . . . آية رقم ٦٢ من سورة النحل (٢٧) . وانظر تحليل حالة « المضطر » من الوجهة النفسية والروحية في « غم الأولياء للحكيم الرمزي » ، مخطوط الفاتح رقم ٥٢٢٢ / ١٥٥٠ ب . -

١ P . - ب الاصل : بفناء . - ت الاصل : وبقاته . - ث الاصل : فناء . - ج من H . - ث الاصل : P ، الاسم : H . - ج الاصل : فناء . - ح الاصل : بفناء . - د الاصل : دعائه . - د الاصل : فناء . - ذ بحظ KH . -

لأجله. «فَلْتَمَّا رَأَاهُ» أي الحق وما أغناه الحق به في بقائه ز، «زهد
في حظّه» اليسير وبقي على ماله من الحق. «فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ!» بِحُظِّكَ، وبالزوائد الموهوبة لك، إلى مقامك.
«- فَكَانَ: مَا عَلِمْتَ مِنَ الْأَمْرِ» الذي أُعْطِيتُ في اضطراري، «كَذَا»
فالحمد لله الذي جعل حظّي فرعين «وَصَلَّى» حيث صابر الحق، في
البقاء، حَظِّي!

(شرح) تجلي ذهاب العقول ١٢١

CIX

(٥٠٤) هذا التجلي لَمَنْ يتقلب مع الأنفاس . فيعطيه واحدُ العَيْنِ ،
في كل زمن فرد ، ما يحسبه من الأسرار الغامضة الخفية . حتى يدرك
أسرار كل شيء ب في عين سر واحد خفي ، مختص بأن واحد ؛

٩٤٢) اسلاو ابن سيد كين . « ومن شرح تجلي ذهاب العقول . وهذا نصه . » المروة الحقيقية
..... من هو من أهل الله - تعالى ! - والسلام ! - قال جامع هذه المنح الإلهية :
سمعت سيدي وشيخي وإمامي - سلام الله عليه ! - يقول ، في أثناء شرحه لهذا ، التجلي ،
ما هذا مناه . من تمكن من تدقيق الزمان ومعرفة دقائقه ، وما يكون الحق في كل زمن فرد من
الاحكام والتجليات - فانه [الأصل : فاجابه وكذا خطوط برلين والتصحيح في خطوط فيينا]
المعارف لمحق عن امر واحد في كل زمان بما يعطيه حكم ذلك الزمان ، لا (يتقال ذلك الامر
ولا) ينحكي ، اد وقت العبارة عن الزمن المسئول عنه يكون الحكم فيه زمن آخر من رتبة ثانية
تعمي حكماً آخر . نكلمنا سئل (المعارف) يقول : لا فرق بيني وبينك فيما تسأل عنه ، فاني
مشمول بموارد الزمان الثاني عن الزمان الأول . وكلانا ، في هذا الباب ، سواء . وهذا (هو)
الانسان الاخي الذي لا يقبل التكرار في العالم . وإن رأيته أنت مكرراً فليس يكرر ، وإنما
ذلك حتم ما مضى لك وتذكرك به ؛ فراهية في عالم حفظك ، وكان الآتي في الزمن مثله ، لا
هو . قال الله - تعالى ! - « وأتوا به مثابها » أي في الصورة . ومعلوم انه ليس في الحكم
مثابها . - ونقوله : « حتى يعود » . يريد ما قاله الجنيد ، رضي الله عنه ! عندما سئل ان يعود
وأرده وعليه ليكتب عنه . فقال : « ان كنت أجريه فانا عليه » (وانظر الفتوحات ٢٠٠/٣) .
وهذه الحكاية ذكرها القشيري ، رضي الله عنه ، في رسالته (ص ٢٤) . وقد أحييت ان ذكرها
ههنا على نصها . وهي هذه « قيل لزيد الله بن سميذ بن كلاب (انظر ترجمته في الفهرست لابن
الديم ص ١٨٠) طبقات الشافعية السبكي ٥١/٢) ، انت تتكلم على كلام كل احد . وههنا
رجل يقال له إجنيد ؛ فانظر ؛ هل تتعرض عليه ام لا ؟ فحضر حلقته . فسأل الجنيد عن
التوسيع . فأجابه . فتعجب عبيدة وقال : اعد علي ما قلت ؛ فأعاد ، ولكن لا بتلك العبارة .
فقال عبيدة : هذا شيء آخر لم اسفطه . تعبد علي مرة أخرى ؛ فأعاد بعبارة أخرى . فقال
عبيدة : ليس يمكنني حفظ ما تقول ، أله عليا . فقال : إن كنت أجريه فانا عليه ؛
فقام عبيدة وقال بفضلته واعتز به بطل شأنه . « رحة الله - تعالى ! - عليه . » [الأصل :
وهذا ما انتهى اليه من شرح التجليات بفضل الله تعالى وعونه وعوايد جملة ولطفه وبره وأحسنه .
والحمد لله على ذلك أولا وآخر وظاهراً وباطناً ؛ عفى الله عن كاتبه رمولفه وحافظه (H) ناظر
فيه (ورقة ١٣٧-١٣٧ب) . خطوط برلين : تجزيت التجليات بحمد الله - تعالى ! - وتوقيفه
على يد العبد الفقير الى رحمة الله تعالى وعفوه وكرمه في سلخ جمادى الأول سنة اثني وثلاثين وسبعمائة
على يد زكريا بن يحيى الاسراي . عفا الله .. عنه .. والسلام . (على الماشق) مع المقابلة . خطوط
فيينا : تم شرح التجليات بمون الله ونفضله وحسن توقيفه في شهر الخميس التاسع من شهر
ربيع الثاني سنة ١١٤١ على يد العبد الضعيف الفقير الى رحمة الله بن محمد الديادي . عفى الله له
وبالله .. [. - .

١ المقول K11 . - ب الاصل : شي . -

لا يقال ذلك السر ولا ينجلي إلا في ذلك الآن . فاذا أخذته العبارة في الآن الثاني ، لا نفي بالمقصود . إذ للآن الثاني ، سرّ وعبرة تخصه وهلمّ ، إلى لا غاية . ولذلك قال :

(٥٠٥) « المعرفة الخفية ، أنوار تشرق . فإن أخذتها العبارات ، لِبَلْسَانٍ لَا يَقُولُ وَخَطَابٍ لَا يَفْهَمُ . فاذا ردّ » عليه ، انكاراً ، « يقال له : ما قلت ؟ - يقول : ما قلت . - فيقال له : لا ت ينجلي ما قلت لما فيه من الخلدوش . فيقول : لانه لم يسمع ج » كما ينبغي . - « فيقال له : أعده ! - فيقول : حتى يعود ! » أي الآن الذي خص به ما قيل . فان مقولي ، اذ ذلك ، لا يسمه إلا ظرفه المخصوص . ولا تكرار في الوجود حتى يعود بعينه^{١٤٣} . وما تراه ، أنت ، في صورة التكرار - فليس إلا تعاقب الامثال المتغيرة . -

« وعن مثل هذا يرتفع الخطاب : فانه مجنون » أي مستور عليه حكم

(٩١٢) يقول ابن عربي :

| | |
|----------------------------|-----------------------------------|
| ولا الأول بتكرار الوجود | ولا يعد التجلي لما في الأمر تكرار |
| البحر بحر مل ما كان من قدم | إن الحوادث امواج وانهار |
| لا يصحبتك اشكال مشكلة | عن تشكل فيها فهي استار |
| وكن طلياً بها في أي مظهر | فإن ذا الأمر اخفاء واظهار |

مخطوط شهيد علي باشا ١٣٤٤ / ١٨٠

هذا جانب من جوانب الفكرة الاساسية في مذهب الشيخ الأكبر ، أي فكرة الخلق المتجدد أو الخلق الجديد . وللتسميع ال تعريف لطايف الاعلام : « الخلق الجديد يعني به ما يفهم من باب الإشارة من قوله تعالى « بل لم يزل من خلق جديد » . وذلك ان هذه الآلة الكريمة كما يفهم منها ، بحسب ظاهر عبارتها ، ما زالت لاثباته من حشر الاجساد وتجديد الخلق في يوم المباد - فكذا يفهم منها ما تشير اليه ، في متقضى ذوق التكامل لبسان المخصوص المفهوم لاهل الله ، من تجديد الخلق مع الانقاس . فكما ان الكفار في ليس وشك من تجديد الخلق في يوم القيامة ، فكذا اهل الحجاب في ليس وشك من تجديد الخلق مع الانقاس . فان كل ما سوى الحق .. من جميع مخلوقاته ... لا يقاء لشيء منها . بل هي متجددة الوجود لحظة تلحقة . فهي لا تزال في نهاء يعقبه بقاء ، هكذا دائماً مع الانقاس ... فلولا تجديد الفناء والبقاء لكان الانداد تحصيلاً للحاصل . لانه يكون ابقاماً لباني وإيجاداً للموجود ... » (ورقة ٧٥ب) . وانظر الشرح المفصل لهذه ، الفكرة في

*L'Imagination créatrice... II^e partie, chap. I.
La récurrence de la création..., 149-154.
La double dimension des êtres, 154-161.*

ت يشرق K . - ث ما يحل K ، ما ينحكي H . - ج يسمع H ، سمع K . -
ح + اصيد او HK . -

ما مضى من الآثات وما يأتي منها . فانه مع الآن الحاضر دائماً ، ليس لشهوده
سبيل الى ماضٍ وآتٍ قط . « ونعيم الجنين » ! هو . -

(٥٠٦) وقد نبّه ، قدس سره ! في شائعة الكتاب ، النفوس المبتهجة
بالعصمة عن خططات الزيف والعناد ، بكلمة جامعة إن طرقت الاسماع
الواعية وخالطت معانيها القلوب الأريحية - تجذبها الى محل النجاة وتُحَكِّمها
بِحُلِيِّ الاصابة وتنشئها في السابقين بروح الحسنى وزيادة . وهي قوله :
« صحة التوحيد وكنان الاسرار وحسن الظن فيما لا يعلم ، من علامات مَنْ
هو من اهل الله . والسلام ع ! » .

(٥٠٧) اللهم ! يا مَنْ نوال فيض فضله على العالمين

تارة بقدر افتقارهم اليه

وتارة بقدر امتنانك عليهم -

مَتَّعَنَا [f. 96٥] بشهود أنوارك

وكتف أسرارك

ورشف مدرارك

في محلّ يجمع لنا بين الكفَلَيْنِ من رحمتك

الموزعة على الكافة .

واهْدِنَا في التحفيق الى غاية

يقوم بها المقربون

وعيونهم قريبة بحُلِيِّ الجمال

ونعمى الكمال

والمواهب الجزيلة الى الأبد .

وأقننا على سواء سبيلك

هادين مهتدين

غير ضالّين ولا مضلين .

واحرصنا بعين عنايتك

في حماك المتبع

خ - KH : الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين ،
نمت 14 : 13 - K .

من هجوم الاهواء
ورجوم الاعداء
وظنون الاغمار
ونزول الاقدار
وغلبة الاشرار .
فان الرجاء بفضلك واثق
والوثوق بلفظك صادق .
فارزقنا خير ما عندك
في الحال والمآل
وسائر الاحوال .
ولا تحرمنا من ذلك بسوء ما عندنا
فانك الجواد الكريم
الروؤف الرحيم
وصلى الله على سيدنا وسندنا
محمد وآله وصحبه اجمعين . - وسلم تسليما !

فهارس الكتاب

(الارقام السوداء تشير الى ارقام فقرات المتن و الارقام البيضاء تشير الى ارقام تعليقات المحقق في الهامش)

فهرس الآيات القرآنية

| رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق | رقم السورة واسمها | |
|-----------|------------|-------------|-------------------|---|
| ١٥ | ٢٢١ | ٢٥٠ | (البقرة) | ٢ |
| ١٧ ، ١٨ | ٢٣٣ | ٨٢٩ | | |
| ١٨ | ٢٤٥ | ٨٢٧ | | |
| ٢٠ | * | ٢٠٦ | | |
| ٢٣ | ٢٦٢ | ٥٢٨ | | |
| ٢٥ | * | ٢٠٦ | | |
| ٢٩ | ٣١٨ | ٢٥٢ | | |
| ٨٧ ، ٢٥٣ | ٨٦ | ١٨٩ | | |
| ١١٥ | ١٣١ | ٣٠٣ | | |
| ١١٦ | ٢٦٢ | ٨٨١ | | |
| ١٣٨ | ٢٢٧ | ٢٦٨ | | |
| ١٨٥ | ٥٥ | ١٢٢ | | |
| ١٨٩ | ٢٧٢ | ٩٠٣ | | |
| ٢٠٦ | ٢٩٨ | ٩٣٥ | | |
| ٢١٠ | * | ٢٥٧ | | |
| ٢١٢ | ١ | ٢٣ | | |
| ٢٥٣ | ٨٦ | ١٨٩ | | |
| ٢٥٥ | * | ١٢٥ | | |
| ٢٥٥ | ٦٣ | ١٢٥ | | |
| ٢٥٥ | ٦٢ | ١٢٥ | | |
| ٢٨٨ | ٣٠٦ | ٢٦١٥ | | |
| ٢٨٨ | ٣٠٦ | ٢٦١٥ | | |
| ١ | ٥٦ | ١٢٥ | (آل عمران) | ٣ |
| ٢٧ | ١ | ٢٣ | | |
| ٢٧ | ١٨٢ | ٢٨٥ | | |
| ٣٧ | ٣٣٧ | ٢٩٣ | | |
| ٣٧ | ١١٠ | ٢٢٢ | | |
| ٥٩ | ١١٠ | ٢٢٢ | | |
| ٦٨ | ١١٦ | ٢٦٣ | | |

| رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق | رقم السورة واسمها |
|-----------|------------|-------------|-------------------|
| ٩٢ | • | ٢٥٦ | |
| ٩٧ | ٢٥٥ | ٧٧٢ | |
| ١٥٩ | • | ٢٥٧ | |
| ٣٣ | ٨٧ | ٢٥٣ | ٣ (النساء) |
| ٧٧ | ١١٦ | ٢٦٣ | |
| ١١٢ | ١١٦ | ٢٦٣ | |
| ١١٢ | ١٢٧ | ٢٧١ | |
| ١٧٥ | ٨٦ | ١٩١ | |
| ٤ | ٥٧ | ١٣٥ | ٥ (المائدة) |
| ٤ | ١٦٢ | ٣٢٢ | |
| ٣ | ١٩٥ | ٣٥٨ | |
| ٢٥ | ١٢٥ | ٢٦٩ | |
| ٥٧ | ٢٢٥ | ٨٥٦ | |
| ٦٦ | ٣٦٥ | ٧٢٣ | |
| ٦٩ | ١١٦ | ٢٦٢ | |
| ١١٣ | ١٧٦ | ٣٢١ | |
| ١٦ | ٢٦٣ | ٨٧٦ | ٦ (الأنعام) |
| ١٨ | • | ٨٧٦ | |
| ١٨ | ٣٦٥ | ٧٢٥ | |
| ١٨ | ٣٦٧ | ٧٢٧ | |
| ٣٨ | ١ | ١٩ | |
| ٣٨ | ٧ | ٢٥ | |
| ٣٨ | ٩ | B ٢٩ | |
| ٢٩ | ١٢٥ | ٢٦٨ | |
| ٥٢ | • | ٢٥٦ | |
| ٧٣ | ١١٥ | ٢٢٢ | |
| ٩٦ | ٢٨٥ | ٥٧٢ | |
| ٩٧ | ٨ | ٢٨ | |
| ١٥٣ | ٢١٢ | ٢٣١ | |
| ١٥٣ | ٣١٢ | A ٢٢٥ | |
| ١٦ | A ١٣٦ | ٢٨٩ | ٧ (الأعراف) |
| ٧٦ | • | ٧٨٧ | |
| ٩٧ | ١٥٨ | ٣٣٢ | |

| رقم السورة واسمها | رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق |
|-------------------|-----------|------------|-------------|
| | ٩٩ | ١٧٢ | ٣٦٥ |
| | ١٤٢ | ٣١٥ | ٦٢٣ |
| | ١٤٢ | ٤٨٥ | ٩١١ |
| | ١٥٥ | ١١١ | ٢٤٧ |
| | ١٧١ | ٢٨٠ | ٨٢ |
| | ١٧٢ | ١٨٢ | ٣٨٣ |
| | ١٧٤ | ١٣٤ | ٢٨٦ |
| | ١٧٥ | * | ٧٨٧ |
| ٨ (الأنفال) | ١٧ | ٤٣ | ١١١ |
| | ١٧ | ١٤٦ | ٣١٤ |
| | ١٧ | ٢٩٧ | ٦٥٣ |
| | ١٧ | ٣٧٣ | ٧٤٥ |
| | ٣٣ | ٣١١ | ٦٢٨ |
| ٩ (التوبة) | ٦ | ١٤٩ | ٣٢٥ |
| | ٣١ | ٤٨٣ | ٩١٥ |
| | ١١٦ | ١٤٣ | ٣٥٧ |
| | ١٢١ | * | A٢٣٤ |
| | ١٢١ | ٤٣ | ١٥٩ |
| | ١٢٨ | ٨٥ | ١٨٧ |
| ١٥ (يونس) | ٢ | ١ | ٢٥ |
| | ٢٦ | ١٨٩ | ٣٩٤ |
| | ٩٥ | ٥٦ | ١٢٩ |
| ١١ (هود) | ٧ | ١٧ | ٥٣ |
| | ١٧ | ١٢٨ | ٢٧٢ |
| | ٥٦ | ٤٧٤ | ٩٥٤ |
| | ١٥٢ | ٤٩٤ | ٩٢٧ |
| | ١١٢ | ٢٥٥ | ٥٢١ |
| | ١١٦ | * | A٢٣٤ |
| | ١١٩ | ٣١٣ | ٦٣٩ |
| | ١٢٣ | * | ٢٥٧ |
| | ١٢٣ | ١٢٢ | ٢٦٦ |
| | ١٢٨ | ٤٣ | ١١٢ |
| ١٢ (يوسف) | ٢٤ | ١٨٥ | ٣٧٧ |

| رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق | رقم السورة واسمها |
|-----------|------------|-------------|-------------------|
| ٧٦ | ٣٢٦ | A٦٧٩ | |
| ٩٥ | ١٥٧ | A٢٣٢ | |
| ١٥٨ | ٢٥٧ | ٥٢٨ | |
| ١١١ | ٩ | ٢١ | |
| ١٩٥ | ١٥٧ | A٢٣٢ | |
| ٢٩ | ١١٢ | ٢٥٦ | ١٣ (الرعد) |
| ٣١ | ٢٣١ | ٨٢٦ | |
| ٣٥ | * | ٢٥٦ | |
| ٢١ | ٥٨ | ١٣٦ | |
| ٢٣ | ١ | ٢١ | |
| ٩٩ | ١٢٢ | ٣٥٢ | ١٥ (الحجر) |
| ٢٩ | ٨٦ | ١٩٨ | |
| ٩ | ١٣٩ | ٢٩٢ | ١٦ (الزحل) |
| ٢٥ | * | ٢٥٣ | |
| ٢٥ | ١١٥ | ٢٢٢ | |
| ١٨ | ١٨٥ | ٢٨٧ | ١٧ (الاسراء) |
| ٢٣ | * | ٢٨٢ | |
| ٢٣ | ٣٣١ | ٢٨٥ | |
| ٢٣ | ٢٢٢ | ٨٨٢ | |
| ٢٢ | ١٧ | ٥٥ | |
| ٧٢ | ١٢٢ | ٣٥٨ | |
| ٨٥ | ٨٦ | ١٩٢ | |
| ٩ | ١ | ١٢ | ١٨ (الكهف) |
| ٩ | ١١٥ | ٢٥٨ | |
| ١٧ | ٢٥٩ | ٧٨٦ | |
| ٢٨ | * | ٢٥٦ | |
| ٢٢ | ٢٢٨ | ٢٧٥ | |
| ١٢ | ٨٦ | ١٩٥ | ١٩ (مريم) |
| ٣٥ | ١١٥ | ٢٢٢ | |
| ٥ | ٢٨ | ٧٥ | ٢٥ (طه) |
| ٥ | ١١١ | ٢٢٨ | |
| ١٢ | ٥٦ | ١١٦ | |

| رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق | رقم السورة واسمها |
|-----------|------------|-------------|-------------------|
| ١٥٧ | ٢٢٣ | ٢٩١ | |
| ١٥٧ | ٢٢٨ | ٨١٨ | |
| ١١١ | ٩٣ | ١٤٥ | |
| ١١١ | ٩٤ | ١٤٥ | |
| ١١٣ | ٢ | ٢٩ | |
| ٣ | ١٧ | ٥٢ | ٢١ (الأنبياء) |
| ٣٥ | ١ | ٢١٥ | |
| ٩٩ | ١٧٩ | ٣٧٥ | |
| ٨٧ | ٥٩ | ١٢٧ | |
| ١٥٢ | ١٥٩ | ٢٣١ | |
| ٢٩ | ١٩٢ | ٣٩٩ | ٢٢ (الحج) |
| ١٤ | ٨٩ | ١٩٩ | ٢٣ (المؤمنون) |
| ٨٩ | ١١١ | ٢٥٥ | |
| ٣٥ | ٢٣٧ | ٢٨٥ | ٢٤ (النور) |
| ٣٥ | ٣٨٣ | ٧٥٧ | |
| ٣٩ | ٢٢٨ | ٢٧١ | |
| ٣٩ | ٢١٣ | ٧٩٢ | |
| ٤٥ | ١٩٣ | ٢٥٥ | |
| ٤٥ | ١٩٣ | ٢٥١ | |
| ٤٥ | ١٩٣ | ٢٥٢ | |
| ٢٩ | ١٤٢ | ٣٥٩ | ٢٥ (الفرقان) |
| ٢٣ | ٣٥١ | ٩٥٨ | |
| ٧٥ | ١٤٢ | ٣٥٩ | |
| ١٩٣ | ٨٩ | ١٩٥ | ٢٦ (الشراء) |
| ٤٥ | ١ | ٢١ | ٢٧ (الندل) |
| ٩٢ | ٥٥٣ | ٩٤١ | |
| ٢٩ | ١١٥ | ٢٤٩ | ٢٨ (التقصص) |
| ٣٥ | ٢٧ | ٧٣ | |
| ٣٥ | ١٤٩ | ٣١٩ | |
| ٣٥ | ٣٨٣ | ٧٥٩ | |
| ٣٥ | ٣٨٥ | ٧٥٩ | |

| رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق | رقم السورة واسمها |
|-----------|------------|-------------|-------------------|
| ٢٤ | ٢٥٩ | ٨٧١ | |
| ٢٤ | ٦٥ | ١٥٢ | ٢٩ (النكبات) |
| ٢١ | ٢٧٦ | ٩٥٥ | |
| ٥٥ | ١١٦ | ٢٦٢ | |
| ٥٦ | * | ٧٧٩ | |
| ٥٦ | ٢٥٧ | ٧٨١ | |
| ١٥ | ١٩٩ | ٢١٢ | ٣٥ (الرد) |
| ٧ | ١٨٩ | ٣٩٥ | ٣٢ (الجنة) |
| ١٧ | ٢٢٥ | ٢٨٨ | |
| ١٣ | ١٢١ | ٢٩٩ | ٣٣ (الاحزاب) |
| ١٣ | ١٢٦ | A٢٦٩ | |
| ٧٢ | ١٣٩ | ٢٩١ | |
| ٦٢ | ٣٥٧ | A٦١٦ | ٣٦ (يس) |
| ٨٢ | ١١٥ | ٢٢٢ | |
| ٣٥ | ٥٦ | ١٢٨ | ٣٧ (الصافات) |
| ١٦٢ | ٢٦٦ | ٧٣٢ | |
| ٦٩ | ٢٢٢ | ٨٥٢ | ٣٨ (ص) |
| ٧٢ | ٨٦ | ١٩٨ | |
| ٨٢ | ١٨٢ | ٣٨٦ | |
| ٢١ | * | ٢٥٦ | ٣٩ (الزمر) |
| ٢٧ | ٣٣٢ | ٦٨٩ | |
| ٧٧ | ١٥٦ | ٢٣١ | |
| ١ | ٦٥ | ١٥٢ | ٤٥ (المؤمن) |
| ١٣ | * | ٢٥٦ | |
| ١٥ | ٥٥ | ١٢٣ | |
| ١٥ | ٨٦ | ١٩٣ | |
| ١٥ | ١١٢ | ٢٥٥ | |
| ١٦ | ٨٥ | ١٨٨ | |
| ٦٨ | ١١٥ | ٢٢٢ | |
| ١ | ٦٥ | ١٥٢ | ٤١ (الجنة) |

| رقم السورة واسمها | رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق |
|-------------------|-----------|------------|-------------|
| | ٥٣ | ٩ | ٢٢ |
| | ٥٣ | ١٧٦ | ٣٦٩ |
| | ٥٣ | ٣٦٥ | ٧٢٣ |
| ٢٢ (الشورى) | ١ | ٦٥ | ١٥٢ |
| | ٧ | ٢٥١ | ٥١٢ |
| | ١١ | ٢٢٢ | ٢٥٥ |
| | ١١ | ٢٢٩ | ٥١٠ |
| | ١١ | ٣٣٣ | ٦٨٨ |
| | ١١ | ٢٢٥ | ٨٠٧ |
| | ١١ | ٢٦٣ | ٨٧٥ |
| | ٥١ | ١٢٩ | ٢٧٣ |
| | ٥١ | ١٢٩ | ٢٧٤ |
| | ٥٢ | ٨٦ | ١٩٢ |
| ٢٣ (الزخرف) | ١ | ٦٥ | ١٥٢ |
| ٢٤ (الدخان) | ١ | ٦٥ | ١٥٢ |
| ٢٥ (الجاثية) | ١ | ٦٥ | ١٥٢ |
| | ٢٢ | ١٢٣ | ٣٠٦ |
| | ٣٧ | ١٨٨ | A٣٩١ |
| ٢٦ (الاحقاف) | ١ | ٦٥ | ١٥٢ |
| ٢٧ (محمد) | ١٩ | ٢٨٣ | ٩١٢ |
| ٢٨ (الفتح) | ١ | ٢٥٨ | ٥٣٢ |
| | ١٠ | ٢٣ | ١١٠ |
| | ١٠ | ١٢٦ | ٣١٢ |
| | ١٠ | ٢٩١ | ٥٨٩ |
| | ١٨ | ٢٥٨ | ٥٣٣ |
| ٥٠ (ق) | ١٥ | ٩٧ | ٢١٣ |
| | ١٦ | ٢١٦ | ٧٩٨ |
| | ٣٧ | * | ٢٠٦ |
| | ٣٧ | ٢٠ | ٦٠ |
| | ٣٧ | -١٢٩ | A٣٢٠ |

| رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق | رقم السورة واسمها |
|-----------|------------|-------------|-------------------|
| ٢١ | ٣٦٥ | ٧٢٢ | ٥١ (الذاريات) |
| ٥٦ | ٢١٧ | ٣٣٠ | |
| ٢ | ١ | ١٥ | ٥٢ (الطون) |
| ٢ | ٧ | ٤٦ | |
| ٢ | ١١٦ | ٢٦١ | |
| ٣ | ١ | ١٢ | |
| ٤ | ٢٨ | ٧٩ | |
| ١ | ٣١٦ | ٤٣٣ | ٥٣ (النجم) |
| ٧ | ١٠٢ | ٢١٧ | |
| ٧ | ١٣٣ | ٢٨٧ | |
| ٩ | ٢٥٨ | ٥٣٥ | |
| ٩ | ٢٥٨ | ٥٣٦ | |
| ١٢ | ٢٨ | ٧٨ | |
| ١٦ | ٢٨ | ٧٨ | |
| ١ | ٣٣ | ١١٥ | ٥٥ (الرحمن) |
| ٢ | ٣٣ | ١١٥ | |
| ٢٩ | ٣٣١ | ٨٢٥ | |
| ٢٩ | ٣٦٣ | ٨٧٩ | |
| ٢٩ | ٣٨٦ | ٩١٨ | |
| ٢٩ | ٣٩٩ | ٩٣٦ | |
| ٣١ | ٣٦٣ | ٨٨٠ | |
| ١٧ | ١٩٩ | ٣١٣ | ٥٦ (الواقعة) |
| ٥٨ | ٣٠٣ | ٧٧٧ | |
| ٧٨ | ١ | ١٣ | |
| ٧٨ | ٧ | ٢٧ | |
| ٧٨ | ١١٦ | ٢٦٠ | |
| ٣ | ١٧٨ | ٣٧٣ | ٥٧ (الحديد) |
| ٣ | ٢٢١ | ٢٢٨ | |
| ٣ | ٣٩٩ | ٩٣٣ | |
| ١٣ | ٣٨٩ | ٩٢١ | |
| ٢٧ | ١٣١ | ٣٠١ | |
| ١٣ | ٢٥٨ | ٥٣٢ | ٦١ (الصف) |

| رقم السورة واسمها | رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق |
|-------------------|-----------|------------|-------------|
| ٦٦ (التحریم) | ٦ | ٣١١ | ٦٢٧ |
| ٦٧ (الملک) | ٤ | ١٩٥ | ٣٩٦ |
| | ١٥ | ٤٢٩ | ٨٢٥ |
| ٦٨ (القلم) | ١ | ١ | ١١ |
| | ٤٢ | ٦٤ | ١٣٧ |
| ٧٥ (المارج) | ٣ | ٦٤ | ١٤٦ |
| ٧٢ (المزمل) | ٥ | ٣٢٥ | ٦٦١ |
| | ٦ | ٥ | ١٥٩ |
| | ٧ | ٤٩٢ | ٩٢٥ |
| ٧٥ (القیامة) | ٨ | ٢٤٢ | ٢٩٥ |
| | ٨ | ٤٢٦ | ٨١٥ |
| ٧٧ (المرسلات) | ٨ | ٢٤٢ | ٢٩٦ |
| | ٨ | ٤٢٦ | ٨١٢ |
| ٧٨ (النبا) | ٢٦ | ١٤١ | ٢٩٨ |
| ٨١ (التکویر) | ١ | ٢٤٢ | ٢٩٢ |
| | ١ | ٤٢٦ | ٨١١ |
| | ٤ | ٤٢٦ | ٨٥٩ |
| ٨٢ (الأنفطار) | ٨ | ٣١٣ | ٦٣٨ |
| ٨٣ (المطففين) | ٢٥ ، ٩ | ١ | ١٢ |
| | ٢٥ ، ٩ | ٧ | ٤٢ |
| | ٢٥ ، ٩ | ١١٦ | ٢٥٩ |
| | ٢٥ ، ٩ | ١٤١ | ٢٩٢ |
| | ٢٥ ، ٩ | ٢٥٩ | ٥٢٥ |
| ٨٤ (الانشقاق) | ١ | ٢٢٩ | ٨٢٢ |
| | ٤ ، ٣ | ٢٢٨ | ٨١٧ |
| | ٥ | ٢٢٩ | ٨٢١ |
| ٨٥ (البروج) | ١٢ | ٤٩٢ | ٩٢٦ |
| | ١٥ | ١١١ | ٢٤٩ |
| ٨٦ (الطارق) | ٩ | ٥٣ | ١٢٥ |

| رقم الآية | رقم الفقرة | رقم التعليق | رقم السورة واسمها |
|-----------|------------|-------------|-------------------|
| ١٥ | • | ٢٥٦ | ٩٢ (الضحى) |
| ٣ | ١ | ١٨ | ٩٥ (التين) |
| ٣ | ٨٧ | ١٩٩ | |
| ٣ | ٨٦ | ١٩٧ | ٩٧ (القدر) |

فهرس الاحاديث

١

- أنا نى جبريل... فى كفه من آة بيضاء، وقال: هذه الجمعة. ٢٦، ٧٥.
 الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه. ١٩١٥، ٢٤٣.
 آخر وطة وطها الله لوج. ٢٢٩، ٢٤١.
 آدم ومن دونه تحت لوائى. ١٩٥، ٢٥٦.
 اعددت لمبادئ الصالحين مالا عين رأت... ١٩٠، ١٣٤، ٢٥٩، ٢٤٠، ٢٢٢،
 ٢٨٣، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٨٩.
 اعطيت (اوتيت) جوامع الكلم. ٢٢، ١٥٧، ١٣٣، ٦٦.
 اللهم انت الصاحب فى السفر... ٦٣٥.
 اناسيد ولد آدم... ١٩٥، ٢٥٥.
 انا عند ظن عبدي بى... ١٨٥، ٢٢٧، ٣٧٨، ٨٦١.
 انا عند المنكسرة القلوب المتندسة القبور. ٢٦٤.
 انتم اعرف بامور دنياكم. ١٢٥٥، ٥٢٥.
 ان اصدق بيت قالته العرب، ألا كل شىء ما خلا الله باطل. ١٩٧٤، ٣٦٥.
 ان الله يخلق قبل الاشياء نور نبيك... ٣٢.
 ان الله يتجلى لهم يوم القيامة ثم يأتيهم... فيقولون: نعوذ بالله منك... ١٦٧، ٢٣٩،
 ٢٣٩، ٣٢٩، ٢٨٧، ٥١١.
 ان لله سبمين حجاباً من نور... ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٢٣، ٢٩٩، ٢١٨، ٢٢٥، ٢٢٣،
 ٢٢٥، ٢٤٥، ٩٣٥.
 ان لله ضنائن فى خلقه، البسم النور الساطع... ٢٢٥.
 ان الحق لينطق على لسان عمر... ٢٨٥، ٧٥١.
 ان خلق احدكم يجمع فى بطن امه اربعين ليلة، ثم يكون علقه مثل ذلك... ٧٨٢.
 ان لى مع ربي وقتلا يسمنى فيه ملك مقرب ولا نبى مرسل... ١٢٦، ٧٥.
 ان من امتى محدثين... ٢٥٦.
 انكم ترون ديككم كما ترون الشمس والقمر. ١٢٢، ٢٣٥، ٢٣٣، ٨٣١.
 انه لينان على قلبى وانى لأستغفر الله... ٢٥٥، ٥٢٣.
 انى لأجد نفس الرحمن من قبل اليمن. ٢٦٥، ٧٢٧.
 اول ما خلق الله درة بيضاء... ٢٨، ٧٢.
 اول ما خلق الله القلم... ٢٩، ٨٧، ١٢١، ٢٢٨.
 اين كان ربنا قبل ان يخلق... كان فى عماء... ٢٨، ٧٧.

ب

بعثت لأنهم مكارم الاخلاق. ٥٧، ١٦٤، ١٩٥؛ ١٣٤، ٣٤٥، ٤٠٧.

ت

اتبع السيرة الحسنة تمجها... ٤٢٣؛ ٨٤٣.

ح

الحرب خدعة. ٣٥٧، ١١٧١.
... فأحمده بمحامد لا أعرفها الآن. ١٣٣، ٢٠٩؛ ٢٨٢، ٢٢٥، ٢٢٦.

خ

خلق الله آدم على صورته... ٣، ٦٤، ٢٠٠، ٣٩٨، ٤١٤؛ ٣٥، ١٤٨، ٢١٥،
٦٥٣، ٧٩٦.
خلق الله الخلق في ظلمة... ٧؛ ٩.

د

دع مايربك الى مالاي ربك. ١٩٨؛ ٢٦٢.

ذ

أذكر يوم لا يوم. ٢٠٦

ر

رأيت عرش ربي بارزا... ٢٦٢؛ ٥٥١.

ز

... زدني تحيرا... ٢؛ ٣١.
... زويت له في سمة الارض حتى رأى مشارقتها... ٢٦٢، ٥٥٢.
... لا يزال يتقرب الى عبدي يا كواقل... ٨٢، ١٩٨، ٢٠١، ٢١٤، ٣٣٧، ٣٩٧،
٣٣٢، ٣٥٤؛ ١٨٦، ٢١٠، ٢١٦، ٢٣٧، ٢٧٩، ٢٩٣، ٧٩٩،
٨٣٥، ٨٣١، ٨٦٣، ٨٨٢.

س

سبقت رحمتي غضبي. ١٩٩؛ ٢٥٢.

ش

... شيبتي سورة هود... ٢٥٥؛ ٥٢٢.

ع

يا عبادى انما هي اعمالكم ترد عليكم... ١٧٥؛ ٣٥٦.

ق

... قدم الجبار... ١، ٢٥٥؛ ٢٤، ٤٢٢.

ك

كان الله وليس معه شيء... ٢٨؛ ١١٧، ١١٨، ٢١٥.

لا يكن احدكم امعة... ٢٣٨؛ ٥٠٨.

الكبرياء ردائي والعظمة ازارى... ٢٢٥.

اكتب علمي في خلقى... ٢٩؛ ٨٧، ١٤١، ٢٢٨.

كنت نبيا و آدم بين الروح والجسد... ٤٣، ٥٧، ١٠٥، ٢١٦؛ ١١٣، ١٣١، ٢٢٣، ٢٤٧.

كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت خلقا... ١٢٥، ١٣٤؛ ٦٣، ١٥١، ٢٦٧، ٢٨٥.

كل مولود يولد على الفطرة... ١٨٢؛ ٣٨٢، ٣٨٤.

ل

لانى بعدى... ٣٣، ٥٧، ١٠٥، ٣١٦؛ ١١٤، ١٣٢، ٢٢٤، ٢٤٨.

لما اعطى... في مقامه قدح من اللبن اوله بالملم... ١١٧.

لو ادلى احدكم بحبل لهبط على الله... ٣٦٥، ٣٦٨، ٣٦٩؛ ٧٢١، ٧٣٨، ٨٧٧.

لودنوت انملة لا حترقت... ٣٦٦؛ ٧٣٥.

ليس بكاذب من اصلح بين الناس... ١٧١؛ ٣٥٨.

م

المؤمن مرآة المؤمن... ٣٥٩؛ ٨٧١٥.

... مرضت فلم تعدنى... ١٧٦، ٢٨٩، ٣١٦، ٣٦٩؛ ٣٧٢، ٥٨٦، ٦٤٦، ٨٧٨.

... من تقرب الى شبرا تقربت اليه ذراعاً... ٣١٨؛ ٨٥١.

من الهى الذى لا يموت الى الهى الذى لا يموت... ٦٤٩.

من عرف نفسه فقد عرف ربه... ٣٨٢؛ ٨٩١٣.

من عمل بما علم ورثه الله... ٢٦٥؛ ٥٥٣.

من مات فقد قامت قيامته... ١٤٢؛ ٣٥٥.

من منكم مثلى؟ ابيت عند ربي يطعمنى... ٣٦٥؛ ٧٢٨.

ن

... لانى بعدى... ٣٣، ٥٧، ١٠٥، ٣١٦؛ ١١٣، ١٣٢، ٢٢٤، ٢٤٨.

يشزل دينا الى سماء الدنيا... ٢٣٩، ٢٤٠؛ ٢٤٩، ٢٥٧.

... هو لأخي الجنة ولا إياي... ١٨٣؛ ٢٥١؛ ٣٨٥، ٥١٣، ٧٤٧.
... هذه يد الله ... ١٩٦؛ ٣١٣.
... يرم ابن آدم ويشب معه أثنتان، الأمل وحب المال. ٨١٣٦، ٢٨٨.
... هي اختي، ١٧١، ٣٥٩.

و

لايسنى ارضى ولاسمائى ولكن يسنى قلب عبدى المؤمن... ١٥٣، ٢٢٣، ٣٢١، ٤٩٩.
... فوضع كفه بين كتفى حتى وجدت برد انامه... ١٩، ٣٦٥، ٥٦، ٧٢٩.

فهرس الروايات والاخبار والامثال

- «أخرج الى الخلق بصفتي، فمن رآك رآني». ٢٢٥.
- «إذا رأيت المبتدئ يحوم حول السماع فاعلم ان فيه بقية من البطالة». ٨٩٣.
- «أصول التوحيد ثلاثة أشياء: معرفة الله بالربوبية، والاقرار له بالسوحدانية، ونفي الاعتداد عنه جملة». ٣٩٥، ٧٧٥.
- «التي نفسك في التنوير». ٣٩٨.
- «اللهم! لا تفضح لنا سريرة». ٥٨٣، ١٢٨٨.
- «ان كنت اجريه فانا أمل به». ٩٣٢.
- «ان الحق بخلاف ما يتصور ويتمثل ويتخيل...». ٣٣٢، ٣٩٥، ٦٨٧، ٧٦٦.
- «ان الحقيقة الالهية تتعالى ان تشهد باليمن، التي ينبغي لها ان تشهد، ولكون اثر في عين المشاهد...». ٦٥٣.
- «ان الدوائب الملى مرسله على المتظر الاجلى». ٩٣٣.
- «ان الشيء المنايب عنك، اذا أدركته فانما تدركه بحصول مثال فيك حقيقة». ٦٩٥.
- «انا ابوقلمون! في كل لون اكون». ١٣٣٩، ٨٨٤.
- «انا الحق». ٣٦١، ٤٧٩، ٨٨٣.
- «انا النقطة التي تحت الباء». ٩٢.
- «انا اختلفت التجليات لاختلاف الشرائع... و اختلفت المقاصد لاختلاف التجليات». ٣٢٩، ٣٩٥.
- «اول الاقراذ الثلاثة». ١٢٥٢، ٥١٦.
- «بالباء ظهر الوجود». ٣٣، ٩٥.
- «التوحيد افراد الحدوث من المقدم». ٧١٥.
- «التوحيد افراد الواحد بالواحد». ١٣٨١، ٩١٣.
- «جل جناب الحق ان يكون مصدر الكل وادوان يرد عليه الا واحد بعد واحد». ٢٥٦.
- «حسنة المحب بقاؤه». ٥٩٥.
- «الحق المخلوق به». ١٣٣، ٩٦.
- «حقيقة التوبة ان لا تنسى ذنوبك». ٣٣٣، ٨٤٢.
- «حقيقة التوبة نسيان الذنوب». ٣٣٣، ٨٤١.
- «الحمد لله الذي جعل الانسان الكامل معلم الملك...». ٣٣٩، ٦٩٣.
- «حين سئل ابو يزيد، قدس سره عن الاسم الاعظم، فقال، وای اسم من اسمائه ليس باعظم! ١٧.
- «دعوا من سقط من عين الله...». ٣٩٨.
- «ذنوب المحب بقاؤه». ٥٩٥.
- «دسبحاني ما اعظم شأنی». ١٥٩، ١١٧٥، ٢٣١، ٣٥٤.

والسين هو تمام ما ينتهي اليه الظهور في الاسماع. ٩٩، ٣٦.

والصوفي ابن وقته. ٥٩٧.

وضحكت زماناً وبكى زماناً. ١٤٧٦، ٨٥٦، ٨٦١.

والمارف لا يشبه شيء عن شيء. ٩٣٧، ٥٥٥.

والمرج عن ذرك الإدراك أدراك. ١٢٧، ١٥٥، ١٤٥٣، ٢٧٠، ٧٧٨، ٨٥٩.

والعلم بالله عبارة عن عدم العلم بالله... ٥٩٥.

والعلم قطمك عن الجهل... ٥٩٥.

وفيما هم نسب الالمانية؛ ولاسيب الالحكم؛ ولاوقت غير الأزل... ٣٦٦.

«فتورا الشمس اذا تجلى في البدر... فكذلك ينسب الفعل للخلق في الحس، والفعل انما هو لله في نفس الامر». ١٨٧، ٣٩١.

«في التوحيد يميز المبدمن الرب». ٧١٥، ٣٥٥.

«قال تلميذ جعفر الصادق... سألت سيدي... لماذا سمي الطلسم طلسم؟» - فقال... لمفلوبه... ١٥٧، ٢٣٢، ٢٣٣.

«القرب، الذي تظنه قريباً، بعد». ٥٨٨، ٥٨٥، ٢٨٩.

«كذلك النظر الأول والحركة الأولى، والسمع الأول، وكل اول فهو الاخير صادق». ٥٨٥، ٢٨٥.

«كمال الاخلاص له في الصفات عنه». ٣٩٤.

«لأنسبة بين الذات والوحي، الالمانية؛ ولازمان الا الازل». ١٣٥، ٥٧.

«لا يروى طالب التوحيد الا بالحق». ٣٦٢، ٧١٨.

«المحضرة الالهية كلمات حقائق، الذات والصفة والحقيقة السرابطة بين الذات والصفة...». ١٥٨، ٢٣٧، ٢٣٨.

«لم يسجد القلب؟» - فقال: لا أبداً... ٢٣٧، ١٣٨٩، ٢٨٢، ٢٧٦٥.

«لواردت لتثبت في نقطة باء بسم الله سبعين قرأ...». ٨، ٢٩٩.

«لوا قبل مقبل على الله الف سنة ثم اعرض عنه نفساً واحداً، لكان ما فاتك اكثر مما ناله». ٢٨٥.

«لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً». ١٩٥، ٢٩٣.

«ليس للكون ظهور اصلاً عند تجلي الحقيقة، وانما ظهوره بالباء...». ١٩٩، ٥٧.

«ليس وراء عبادان قرية». ٣٢٣، ٢٧٥.

«ما اتخذ الله ولياً جاهلاً، ولو اتخذ له لعله». ٢٢٨، ٢٩٥.

«ما رأيت شيئاً الا ورأيت الله قبله...». ٣٦٥، ٧٢٥.

«ما رأيت شيئاً الا ورأيت الباء مكتوباً عليه...». ٢٣٠، ١٣٣، ٦٤، ٩٢، ٩٤.

«ما زالت اكرر آية حتى سمعت من قائلها...». ١١٥، ١٣٦٥، ٢٣٤، ٧٦٢.

«مبنى الوجود حقائق وابطال». ٣٦٦.

«مشاهدة الحق ليس فيها لذة». ٣٩٢، ٥٩٥.

«الملاحظ في التسمية بالله، الوجود مع المرتبة؛ وبالرحمن الوجود من حيث انبساطه على الموم، وبالرحيم، من حيثية انقسام الوجود، حسب تخصيص الاستعدادات». ٣٦.

- «من عرف الفصل من الوصل والحركة من السكون فقد بلغ قرار التوحيد». ٢٢١.
- «من اذا اكل لف و اذا شرب اشتف». ١٣٧.
- «من فقد حساً فقد فقد علماً». ٢٣٧.
- «من كان عليه عيسى فلا يوسى، فانه الخالق المحيي، والمخلوق الذي يحيى...». ٦٦٨.
- «من وقع في بحر التوحيد... لا ينزاد الا عطشاً...». ٧١٨.
- «الميم» وتمام ما ينتهي اليه الظهور في الأعيان». ٩٩، ١٣٦.
- «نموذ بالله من الحور بعد الكور، ومن الرقة بعد توحيد الفطرة». ٦٥٩، ٣٥٢.
- «النور الشمساني» والنور الذي لا يدرك و يدرك به...». ٣٧٥، ٧٢٥.
- «هو السميع الصير من كل شيء». ٦٩٥.
- «هو عين الوجود». ٦٩٥.
- «هو لا داخل الكون و لا خارجه». ٦٩٥.
- «الواحد لا يدركه الامر وحداني». ٦٩٢.
- «يا علة الملل، ويا قديماً لم يزل». ٣٢٣، ٦٦٩.

فهرس الاشعار

| الصدر | العجز | رقم الفقرة | رقم التعليق |
|-------------------|----------------|------------|-------------|
| أ | | | |
| نادا تى الحق... | الهجاء | * | ٢٨١ |
| ثم دعانى... | الهجاء | * | ٢٨١ |
| وقال لى... | سوائى | * | ٢٨١ |
| ولا ترى... | التنائى | * | ٢٨١ |
| فيفنى ثم... | بلا فناء | ٤٢٧ | ٨١٤ |
| ونبقى ثم... | بلا بقاء | ٣٢٧ | ٨١٤ |
| ب | | | |
| ولما بدا... | حن الرائب | ١٩٥ | ٣٩٧ |
| اريدك... | للمقاب | ٣٨٦ | ٧٤١ |
| فكل ما ربي... | بالعذاب | ٣٨٦ | ٧٤١ |
| كهز الردينى... | ثم اضطرب | ٣١٢ | ٤٣٥ |
| ت | | | |
| رأيت ربي... | قال، انتا | * | ٨٣٤ |
| من يقبل... | فى ننته | ٤٤٣، ٤٤٣ | * |
| هيهات لا يعرفه... | من تحته | ٤٤٣، ٤٤٣ | * |
| قد فزت... | من تحته | ٤٤٣، ٤٤٣ | * |
| أين انا... | فى صحته | ٤٤٣، ٤٤٣ | * |
| محو تنى عنك... | الشيوت | ٤٧٣-٤٧٣ | ٩٥١ |
| عجبت منكم... | البيوت | ٤٧٣-٤٧٣ | ٩٥١ |
| ان صح لى... | تفوت | ٤٧٣-٤٧٣ | ٩٥١ |
| او هن بيت | المنكيوت | ٤٧٣-٤٧٣ | ٩٥١ |
| لا فرق عندى... | الملكوت | ٤٧٣-٤٧٣ | ٩٥١ |
| ما قوة الميت... | يموت | ٤٧٣-٤٧٣ | ٩٥١ |
| ونم وراء... | المقول السليمة | ٣١٢ | ٧٩٧ |

ح

انا ختم الولاية... مع المسيح ٢٨٠ ٧٥٣

د

رب وفرد... عندى ٣٩٦ *

فقال ما عندكم... وفقدو جدى ٣٩٦ *

توحيد حقى... سواء وحدى ٣٩٦ *

يا قلب سمعاً... بعدى ٣٩٦ *

ظهرت فى... والميدعدي ٣٩٦ *

ما وحد... جاحد ٣١٧:١٧٠ ٦٥١:٣٥٥

توحيد... الواحد ٣١٧:١٧٠ ٦٥١:٣٥٥

توحيد اياه... لاحد ٣١٧:١٧٠ ٦٥١:٣٥٥

صبر الاعداد... نفى المدد ٦٨٨ *

أمانى ان... زمتارغدا ٦٨٩ *

لولاهما كان... شهود ٦٥٠:٦٦٩ ٨٥٢

لكن أنا... فريد ٦٥٠:٦٦٩ ٨٥٢

والفرد فى... المجيد ٦٥٠:٦٦٩ ٨٥٢

ففى كل... واحد ٦٦٧ ٨٨٨

ذكره ذكرى... ذكر واحد ٢٢٦ *

ر

سوف ترى... ام حمار ٦٩٥ ٩٢٨

بالقادية فتية... عارا ٢٧٦ *

لامسلمين ولا... ولا نصارى ٢٧٦ *

وعيرها الراشون... عنك عارها ٢٧٦ ٧١١

علقت بمن... الصبرا ٢٣٠ ٦٧٦

ولا نظرت عينى... لها ذكرى ٢٣٠ ٦٧٦

الى ان ترى... دحرا ٢٣٠ ٦٧٦

وانى لتفتن... والحضر ٢٨٠ ٧٥٣

ولقد هممت... فى المحشر ٦٢٢ *

رق الزجاج... الامر ٦٢٥ ٨٠٨

فكأنما خسر... ولا خسر ٦٢٥ ٨٠٨

انا الرداء... صبر تهانورا ١٠٥ ٢٢١

لله قوم... حين سرا ٢٠٦ ٢٠٦

فلا مع البرق... غيرا ٢٠٦ *

| الصدر | العجز | رقم الفقرة | رقم التعليق |
|--------------|--------|------------|-------------|
| مالأح... | خير | * | ٢٥٦ |
| يشير... | الآثرا | * | ٢٥٦ |
| الآثرى... | البصرا | * | ٢٥٦ |
| ولو يدوم... | فأذكرا | * | ٢٥٦ |
| هذا مثال... | استترا | * | ٢٥٦ |
| ولا أقول... | تكرار | * | ٩٣٣ |
| البحر يحى... | وانهار | * | ٩٣٣ |
| لا يخبثك... | استار | * | ٩٣٣ |

س

| | | | |
|--------------|------------|-----|-----|
| والبس لكل... | واما بوسها | ٢٣٨ | ٥٥٦ |
|--------------|------------|-----|-----|

ع

| | | | |
|----------------|-------------|---------------|-----|
| اذا ما تجلى... | فكلى مسامح | ٣٥١ | ٧١٥ |
| اذا قلت... | لما تدعو | ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٤ | ٨٢٥ |
| وان انا... | الاتدعو | ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٤ | ٨٢٥ |
| فقد فاز... | من لاله سمح | ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٤ | ٨٢٥ |
| فحين وجود... | ظل له تبع | ٣١٢ | * |

ف

| | | | |
|-----|-------------|---|-----|
| ... | يكون مكلفاً | * | ٣٧٩ |
|-----|-------------|---|-----|

ق

| | | | |
|---------------|------------|-----|-----|
| لو وجدنا... | طعم الفراق | ٣٢٥ | * |
| لما دخلت... | غالق | * | ٨٦٣ |
| وشهدت صحة... | ذائق | * | ٨٦٣ |
| دهجرت فيه... | المناقق | * | ٨٦٣ |
| دلت... | خافق | * | ٨٦٣ |
| وانا الحظي... | شاهق | * | ٨٦٣ |
| لكن شكرت... | راذق | * | ٨٦٣ |

ك

| | | | |
|--------------|-----------|-----|-----|
| احبك حين... | اهل لذاكا | ١٦٦ | ٣٢٦ |
| هكذا يعرف... | فاتر كوه | ٣٦٥ | ٨٨٣ |

| الصدر | الجزء | رقم الفقرة | رقم التعليق |
|-----------------|------------|------------|-------------|
| خضدوا الى... | فما تر كوه | ٤٦٥ | ٨٨٣ |
| ملكوه... | اهلكوه | ٤٦٥ | ٨٨٣ |
| ل | | | |
| الاكل شى... | زائل | ١٧٣ | ٣٦٣ |
| كنا حروفا... | اعلى القل | ٢٣٨ | ٣٨٣ |
| انا انت... | عمن وصل | ٢٣٨ | ٣٨٣ |
| حالي وحالك... | واستعماله | ٣٩١ | ٩٢٣ |
| م | | | |
| فا بدى وجود... | ومنهم | ٤٧٥ | * |
| كبر اليمان... | توهما | ٢٣٧ | ٣٢٨ |
| ان الوعيد... | الاقوم | ١١١ | A٢٥٣ |
| فاذا تحقق... | الاقدم | ١١١ | A٢٥٣ |
| عاد نعيما... | مكرم | ١١١ | A٢٥٣ |
| تعا نى الالف... | احلام | ٥٠ | ١١٩ |
| والثنت... | اعلام | ٥٠ | ١١٩ |
| ان الفؤاد... | واعدام | ٥٠ | ١١٩ |
| اذا ما بدا... | المظيم | ٣٣٨ | * |
| فلست الهميم... | القسم | ٣٣٨ | * |
| فلا تحجين... | التديم | ٣٣٨ | * |
| ن | | | |
| رحيم بين... | بستانين | ٣٣ | A١١١ |
| وتلميذ... | استاذين | ٣٣ | A١١١ |
| فقل للحاذق... | حدين | ٣٣ | A١١١ |
| فلولا... | ما كانا | * | ٨٠٣ |
| فان قلنا... | ايانا | * | ٨٠٣ |
| فا بدأنا... | واخفانا | * | ٨٠٣ |
| فكان الحق... | أعيانا | * | ٨٠٣ |
| فيظهرنا... | اعلانا | * | ٨٠٣ |
| يوها يمان... | فعدنان | ٢٣٨ | ٥٠٧ |
| بينى وبينك... | من الين | ١٥٦ | ٣٣١ |
| ومستخبرى... | يقين | ١٥٩ | ٣٣٦ |
| يقولون... | بأمين | ١٥٩ | ٣٣٦ |

| الصدر | الجزء | رقم الفقرة | رقم التعليق |
|----------------|---------|------------|-------------|
| تسترت... | يراني | ٤٣٣ | ٨٢٨ |
| فلو تسأل... | مكاني | ٤٣٣ | ٨٢٨ |
| فكان عيشي... | كونه | ٤٣٦ | * |
| يا عين عيشي... | عينه | ٤٣٦ | * |
| ثلاثة... | والزمان | ٤٤٧-٤٤٦ | ٨٢٨ |
| فالمين لا... | واللسان | ٤٤٧-٤٤٦ | ٨٢٨ |

هـ

| | | | |
|-----------------|-----------|---------|-------------|
| ... | لأنك كنته | ٢٢١ | ٧١٦:٢٥٢:٢٢٥ |
| لست أنا... | ومن هو | ٢٥٨-٢٥٢ | ٨٦٨-٨٦٣ |
| يا هو... | انت هو | ٢٥٨-٢٥٢ | ٨٦٨-٨٦٣ |
| لا وأنا... | ما هو هو | ٢٥٨-٢٥٢ | ٨٦٨-٨٦٣ |
| لو كان... | به له | ٢٥٨-٢٥٢ | ٨٦٨-٨٦٣ |
| ما في الوجود... | وهو هو | ٢٥٨-٢٥٢ | ٨٦٨-٨٦٣ |
| فمن لنا... | به له | ٢٥٨-٢٥٢ | ٨٦٨-٨٦٣ |
| إذا سقط... | وجهه | ٣١٦ | ٦٢٥ |
| فما كان... | من كنته | ٣١٦ | ٦٢٥ |
| فيعرف... | شبهه | ٣١٦ | ٦٢٥ |
| إذا نجلني... | نراه | ٢٢٥ | ٨٣٢ |
| بسينه | سواء | ٢٢٥ | ٨٣٢ |

الاقبال للينة

| | | | |
|---------------|--------|-----|---|
| فأثار تلوح... | الموشى | ٣٦٥ | * |
| الجينة دار... | ترقى | ١١١ | * |

اجزاء الايات

| | | |
|---------------------------|-----|-------------|
| ماسمى القلب الامن تقلبه | ٢٧٨ | |
| فكان بلاكون لأنك كنته | ٢٢١ | ٧١٦:٢٥٢:٢٢٥ |
| فيأليت شمري من يكون مكلفا | * | ٢٢٧٩ |

فهرس الاصطلاحات الصوفية والفلسفية والعلمية

- ١- ابوقلمون، ٣٣٩، ٨٢٤.
- ٢- أبدال، انظر «بدل».
- ٣- الأبريز، انظر «حركة الأبريز».
- ٤- الاتحاد، ٦٥٤، وانظر «صورة الاتحاد».
- ٥- اتحاد الأحوال، انظر «مقام اتحاد الأحوال».
- ٦- اتساع ارض الله، ٣٥٧، وانظر «الطرق إلى الله».
- ٧- الاتساع الإلهي، ٩٣٢، وانظر «الخلق الجديد».
- ٨- اتصاف الحق بصفات الكون، ٢٢٩.
- ٩- الاتصال، ٢٢٩.
- ١٥- اتصال التشبيه، ٢٢٩، ٤٤٥.
- ١١- اتصال التنزيه، ٢٢٩، ٤٤٥.
- ١٢- اتصال الحق بالمبد، ٢٢٩، ٤٤٥.
- ١٣- اتصال المبد بالحق، ٢٢٩، ٤٤٥.
- ١٤- اتصال الهاء بالراء، انظر «الهاء».
- ١٥- الانتقاء من الأولياء، انظر «بقية الانتقاء من الأولياء».
- ١٦- الانتقاء من النير، انظر «بقية الانتقاء من النير».
- ١٧- الآثار على الولي، ٣٦٥، وانظر «رسم، رسوم».
- ١٧- الانبياء، ٣٣٣، ٤٧٣.
- ١٨- الاجتماع الروحاني، ٣١٣، ٦٣٧.
- ١٩- اجتماع الميتين، ٢٥٧، ٢٥٨، وانظر «مقابلة المين».
- ٢٥- اجتهد، ٥٢٥، وانظر «المجتهدون من علماء الرسوم».
- ٢١- إحاطة الباء، انظر «الباء».
- ٢٢- الاحدية، ٢٥٢، ٨٦، ٢٢٧، ٦٩٧.
- ٢٣- احدية الاسم، ٥١.

- ٢٣- احديّة التعيين الأول والتأبيلية الأولى، ٣٣٥؛ وانظر «التعيين الأول» و «تأبيلية الأولى».
- ٢٤- احديّة الجمع الإلهي، ٢٣٧؛ ٢١٥.
- ٢٥- احديّة الامكاني، ٢٣٧.
- ٢٦- احديّة الحق، ٣١٧.
- ٢٧- احديّة الخاصة، ٣٣٥، ١٩٩٧؛ وانظر «خاصة، خاصة».
- ٢٨- الاحديّة الذاتية، ٣١٢، ٣١٧، ٣٥٣.
- ٢٩- الاحسان (مقام)، ٢٥٩.
- ٣٥- احسن صورة، ١٧٣؛ وانظر «النتاة الوسطية الكمالية».
- ٣١- احكام الموقف، ١٧٩؛ وانظر «موقف، مواقف».
- ٣٢- الاختصاص الإلهي، ٣٥٥، ٣٥٩، ٣٧٥.
- ٣٣- اختصاص القلوب، ١٩٩؛ وانظر «قلب».
- ٣٤- اختلاف التجليات، ٢١٥؛ وانظر «تجلى، تجليات».
- ٣٥- اختيار، ٣١٣، ٣٩٣.
- ٣٦- أخذ المبركات، انظر «الإدراك».
- ٣٧- الأخرى، ٣٣٥؛ وانظر «الكشف الحيواني».
- ٣٨- ادامة التجلي، ٢١٣؛ ٣٢؛ وانظر «تجلى، تجليات».
- ٣٩- الإدراك، ١٦٣، ١٦٣، ١٦٥، ٣٣٥.
- ٤٥- الإدراك الحسي، ٣٣٧؛ وانظر «حس، حواس».
- ٤١- الإدراك الحسي للنفس، ٢١٣؛ وانظر «نفس».
- ٤٢- الإدراك الحسي والتخيالي، ٥٣٥.
- ٤٣- ادراك المحدث لله، ٣٣٥.
- ٤٤- ادراك النفوس، لاسر الخليفة، ٢٦٣، ٢٦٣؛ وانظر «نفس».
- ٤٥- آدم، ٣٢، ٣٣.
- ٤٦- الإرادة، ٢٧٣، ٥٦٥، ٥٦٦.
- ٤٧- الإرادة الشرعية، ٣٧٢.
- ٤٨- الإرادة الكونية، ٣٧٢.
- ٤٩- ارتباط اسمائي، ٣٣٣، ١٣٣٦؛ وانظر «العلية».
- ٥٥- ارتباط بين الشؤون الذاتية، ٣٣٦.
- ٥١- ارتباط ذاتي، ٣٣٣، ٣٣٦؛ وانظر «علية».
- ٥٢- ارتباط القلب، ٢٥٩؛ وانظر «قلب».
- ٥٣- الأرض، ٣٣٨.
- ٥٣- الأرض المواسمة، ٧٧٩.
- ٥٥- أرين، ٢٨؛ ٨١.
- ٥٦- الاستجمام، ٣٨٣، ٣٨٥.
- ٥٧- الاستعداد، ١٩٣؛ وانظر «ذكر الاستعداد» و «ألسنة الاستعدادات».
- ٥٨- الاستعداد من حيث الوجه الخاص، ١٩١.

- ٥٩ - استعمال الرياضيات، انظر «رياضة».
- ٦٥ - استعمال المجاهدات انظر «مجاهدة».
- ٦١ - استواء، بنية الجسد، ٢٨٥؛ وانظر «التطهير الجبلي».
- ٦٢ - الاستواء الاقدس الازهي، ١٣٤.
- ٦٣ - استواء الذات، ١٣٧.
- ٦٤ - استواء رب اللمزة، ٢٤٣؛ ٢٩٧.
- ٦٥ - الاستواء على العرش، ٢٩٨.
- ٦٦ - اسطقس، ٦٥؛ ١٤٩.
- ٦٧ - اسلام، ٢٥٨؛ ٢٥٩؛ ٥٣٥.
- ٦٨ - الاسم، ٣٥؛ ٤٧؛ ٦٥؛ ١٩٦؛ ٥٢؛ ١٠٢.
- ٦٩ - اسم الاسم، ٣٥؛ ٥٢؛ ١٠٢.
- ٧٥ - الاسم الاعظم، ١؛ ١٧.
- ٧١ - الاسم الجامع، ١٦٤؛ ٣٥٣؛ ٧١٣.
- ٧٢ - الاسم الذي بيده الختم، ١٦٤؛ ٣٣٥.
- ٧٣ - الاسماء الكلية، ٧٨٢؛ وانظر «امهات الاسماء».
- ٧٤ - الاشارة، ١١٤.
- ٧٥ - الاشارة النجمية، ١١٣.
- ٧٦ - الاشارة من طريق السر، ١١٥؛ ١١٦؛ وانظر «طريق السر».
- ٧٧ - الاشارة من عين الجمع والوجود، ١٤٦؛ ١٥٥؛ وانظر «عين الجمع والوجود».
- ٧٨ - الاشتراك بين الحق والسوى، ١٧٥.
- ٧٩ - الاشراف النفس، ٢٣٥؛ ٢٣١؛ ٢٣٢؛ وانظر «الانتظار».
- ٨٥ - الاصل الشامل، ١٥٦؛ وانظر «الحقيقة المحمدية، الحقيقة السيادية».
- ٨١ - الاسم، ٣٣٥.
- ٨٢ - الاطلاع، ٢٣٧؛ ٢٨٧؛ ٢٨٨.
- ٨٣ - اطلاق التوحيد الاحدى، ٣٥٥؛ وانظر «التوحيد الاحدى».
- ٨٤ - الاطلاق الذاتى للذات، ١٥٨؛ ٣٣١؛ ٨٣٧؛ وانظر «الذات».
- ٨٥ - اطمئنان القلب، ١٥١؛ ٣٢٣؛ وانظر «قلب».
- ٨٦ - أغيا الغايات، ١١١؛ ١١٢؛ ١٢٣؛ ١٢٥؛ ١٢٦؛ ١٢٧؛ وانظر «الناية التى هى المنتهى» و «انت» و «هو».
- ٨٦ - الافتقار الذاتى للممكن، ٣٩٢.
- ٨٧ - الافراد، انظر «التفريد».
- ٨٨ - افشاء سر الربوبية، ١٦٢؛ وانظر «شطح».
- ٨٩ - الافق الاعلى، ١٣١؛ ١٣٣؛ ٢٨٧.
- ٩٥ - اقامة التوحيد، ٢٣٦؛ ٢٣٧؛ ٢٣٨؛ وانظر «توحيد».
- ٩١ - اقتضاء الذات، ١٣٧؛ وانظر «الذات».
- ٩٢ - آل محمد، ١٥٥.
- ٩٣ - الالهية، ٣١٣؛ ٣٦٣؛ ٦٧٩؛ وانظر «الالوهية» و «الله».

- ٩٤- الله، ٤٥، ٣٦، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٥.
- ٩٥- آلة البصر، انظر «البصر».
- ٩٦- التباس؛ ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ٣٥١.
- ٩٧- الحاج، ١٣٦.
- ٩٨- الطف قبول، ١٧٣.
- ٩٩- ألقاب، ١٢، ٣٢، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٩، ٣٠، ٥٠، ٥٢، ٥٧، ٥٩.
- ١٠٠- الوحيه، ٣٥٧، ٣٩٢، ٢٣٩، ٧٦٧، ٨٦٣.
- ١٠١- اليك ومنك، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٦١٠.
- ١٠٢- أم الكتاب، ٦٨.
- ١٠٣- امهات الاسماء، ١٧٨٧، وانظر «الاسماء الكلية».
- ١٠٤- أمام، ٣٧٥.
- ١٠٥- أمانة، ١٣٩، ١٦٢.
- ١٠٦- أمد، ٦٨٥.
- ١٠٧- الأمر، ١٨٧، ١٨٨، وانظر «التجلي الوجودي الواحداني»، ٢٧٣ (هنا «أمر» في مقابلة «نهي»)، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٦١٦.
- ١٠٨- الأمر النطائي، ٣٥٩.
- ١٠٩- الأمر الشرعي، ٦١٨.
- ١١٠- أمر كل سماء، ٣٣٥.
- ١١١- الأمر الكوني، ٦١٨.
- ١١٢- الأمر المنزل، ٣١٤.
- ١١٣- الأمر الوجودي، ٣٩٩.
- ١١٣- الأمر الواحداني، ١٨٧، وانظر «التجلي الوجودي الواحداني».
- ١١٤- أمة، ٢٣٨، ٥٥٨.
- ١١٥- أمنية (أمانسي)، ٢٨٦، وانظر «حديث النفس»، ٣٨٩-٣٩١، ٣٨٩، وانظر «حديث النفس».
- ١١٦- الانهال الالهي، ٣٩٣.
- ١١٧- أميين (امناء)، انظر «ملازمة».
- ١١٨- الآن، ١٢٧، ٦٩.
- ١١٩- أنا، ٣٩٣، وانظر «أنية».
- ١٢٠- أنا به، ٣٩٧.
- ١٢١- أنا ما أنا، وانظر «العين له والحكم لي»، ٣٧٣، ٣٩٧.
- ١٢٢- أنا وهو، ٣٥٣-٣٥٨.
- ١٢٣- انبساط الرحمة الرحمانية، وانظر «الرحمة الرحمانية»، ٧٩.
- ١٢٣- أنت، ١٢٣-١٢٧، وانظر «أغيا الغايات انت».
- ١٢٥- أنت أنا، ٣٢٣.
- ١٢٦- انت ذاتي، ٣٢٣.

- ١٢٧- أنت ما أنت، ٧٣٩.
- ١٢٨- أنت (من) ومن هو؟ ٤٥٤-٤٥٨.
- ١٢٩- انتشار الرحمة السرحمانية، ١٨٩؛ وانظر «انبساط الرحمة السرحمانية» و «الرحمة الرحمانية».
- ١٣٥- الانتظار، ٢٣٥-٢٣٢.
- ١٣١- انصار القلب، ١٨٥؛ وانظر «سمة القلب» و «القلب».
- ١٣٢- الانسان، ٦، ١٧٦، ١٨٤، ٢٥٥، ٢٤١، ٢٦٦، ٣١٢، ٣٦٦؛ ٣٤٥، ٣٦١.
- ١٣٣- الانسان الاكمل الفرد، ٨٥، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ١٥٤، ١٥٥، ٢٥٢.
- ١٣٤- الانسان الحقيقي، ٧٩٥.
- ١٣٥- الانسان الصغير، ٧٩٥.
- ١٣٦- الانسان الكامل، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٩.
- ١٣٧- الانسان الكبير، ٧٩٥.
- ١٣٨- انسانية المبد، ١٣٥.
- ١٣٩- انسلاخ، ٣٢٥.
- ١٤٥- انصاف، ٢١٧.
- ١٤١- انطباع لوحى القضاء والقدر، انظر «محلا انطباع لوحى القضاء والقدر».
- ١٤٢- انطباع لوحى المحو والانبثاق، انظر «محلا انطباع لوحى المحو والانبثاق».
- ١٤٣- انمكس لآلاء الروح فى سواد الطبيعة، ٣٧٥؛ وانظر «الروح».
- ١٤٤- انفعالية الوجود، ١٨٧.
- ١٤٤- انقال، ينقال، انظر «قال».
- ١٤٥- انقلاب الصور الحسية فى الآجل، ٢٥٩.
- ١٤٦- الانية، ١٥٥، ١٥٦، ٣١٤، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٣٥.
- ١٤٧- الانية انقى نزاحم، ١٥٦.
- ١٤٨- الانية التى لاتزاحم، ١٢٧، ١٥٦.
- ١٤٩- اهل الله، ٥٥٦.
- ١٥٥- اهل السياحات والنظر، ٣٣٧.
- ١٥٥- اهل المجلس الالهى، ١٦٥؛ وانظر «الملازمة».
- ١٥١- اهل النظر، ٣٣٦.
- ١٥٢- اوتاد، انظر «وتد، أوتاده».
- ١٥٣- الأول الذى لا قبل الثانى، ١٥٨.
- ١٥٤- الاولى، ١٥٨.
- ١٥٥- اولية الاحدية، ٣٥٢؛ وانظر «احدية».
- ١٥٦- اولية الحق، ٣٦٦؛ وانظر «الحق».
- ١٥٧- اولية الفردية، ٢٥٢؛ وانظر «الفردانية»، «الفردية الأولى».
- ١٥٨- الايمان، ١٥٩، ١٦٢، ٢٥٨، ٢٥٩، ٣٨٨، ٥٢٩، ٥٣٥.
- ١٥٩- الأين (قيد)، ١٩٣.

- ١٦٥- الباء، ١٢، ١٣، ١٩، ٢١، ٣٥-٣٤، ٣٦، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٧، ٩٢، ٩٨.
- ١٦١- باب الدار، ٤٥٨، ٤٥٩.
- ١٦٢- باب الشرع، ٧٧٣.
- ١٦٣- بارقة (بارقات)، ٨٢٣.
- ١٦٤- بحر التوحيد، ٣٢٧-٣٣٥، ٤٨٥، وانظر «توحيد».
- ١٦٥- بدل (إبدال)، ٢٩٧.
- ١٦٦- البرزخ، ٢٥٨، وانظر «عالم البرزخ» و«عالم التمثيل»، و«عالم المثال».
- ١٦٧- البرزخ القريب، ٣٩٧.
- ١٦٨- البرزخية الأولى، ١٩١.
- ١٦٩- البرزخية الثانية، ١٩١.
- ١٧٥- البرزخية الكبرى، ٢٥٢.
- ١٧١- برهان (البراهين الحسية)، ٢١٢، ٢٣٥.
- ١٧٢- برهان ديب، ١٨٥.
- ١٧٣- برهان (البراهين الوجودية)، ٢١٢، ٢٣٥.
- ١٧٤- بريء (أبرياء)، انظر «ملائكية».
- ١٧٥- بساط (التجلي)، ١٧٩، ١٧٦، وانظر «التقدم في بساط التجلي».
- ١٧٦- البساط (حضور)، ٢٩٥.
- ١٧٧- بساط الرحمة المطلقة الرحمانية، ٤٣.
- ١٧٨- البسمة، ٩، ٣٧، ٨٢.
- ١٧٩- البص (باصرة، أبصار)، ١٩١، ٢١٢، ٢١٤، ٢٢٢، ٢٣٥، ٣٣٧، ٣٣٨.
- ١٨٥- بصورة (بصائر، بصائر القلوب)، ١٩١، ٢١٢، ٢٥٧، ٥٢٦.
- ١٨١- البعد، ٦٣٣.
- ١٨٢- البعد الأبد، ٢٨٩، وانظر «العناية الإلهية للمبدا الاختصاص».
- ١٨٣- البعد المفرد، ٣٣٣.
- ١٨٤- البقاء، ٢٣٧، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٩، ٥٥٨.
- ١٨٥- البقاء بلا بقاء، ٣٧٧، وانظر «أنا أنا» و«أنت ما أنت».
- ١٨٦- البقاء الثلاثي، ٣٢٧.
- ١٨٧- البقاء في المحبوب، ٥٩٥.
- ١٨٨- بقية الانتقاء من الأولياء، ٢٨٧، ٢٨٨.
- ١٨٩- بقية الانتقاء من النير، ٢٨٧، ٢٨٨.
- ١٩٥- البهت، انظر «المبهوت».
- ١٩١- البيت، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٧٣-٣٧٦، ٧٦٧.
- ١٩٢- بيت العزة، ٨٥.
- ١٩٣- بيت المتكبروت، ٣٧٦، ٩٥١.
- ١٩٤- بيت القلب، ٣٧٢، ٨٩٦.

- ١٩٥- بيت المعرفة، ٣٩٢؛ وانظر «معرفة».
- ١٩٦- البيت المعمور، ٢٨؛ ٧٩.
- ١٩٧- البيعة، انظر «مباينة».
- ١٩٨- البينة (صاحب)، ٢٢٩.
- ١٩٩- التثليث، ٣٩؛ ١٥٦؛ ٥١٥.
- ٢٥٥- تثليث الفردية، ٢٥٢.
- ٢٥١- تثليث المماني في عالم الحس، ١١٧؛ ٢٥٧.
- ٢٥٢- التثليث النقطة، ٣٢، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٢٦.
- ٢٥٣- التجاذب الى الوجهين المختلفين، ٢٢٢، ٢٢٥؛ وانظر «الراحة».
- ٢٥٤- التجريد، ٣١٩، ٦٥٧.
- ٢٥٥- تجريد الحق عن الحقائق، ٣٢٢، ٣٢٦.
- ٢٥٦- التجريد عن الارادة الطبيعية، ١٩٧.
- ٢٥٧- التجريد في الحق، ١٩٧.
- ٢٥٨- تجلي (تجليات)، ٢، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٥، ٢١٢، ٢١٣، ٣٥٨؛ ٣، ٣٢.
- ٢٥٩- تجلي الاحدية، ٢٢٥، ٢٢٥؛ وانظر «الاحدية».
- ٢١٥- تجلي الامر، ١٣٥٩؛ وانظر «الامر».
- ٢١١- التجلي الاربع الشمس، ٢٩٢؛ ٥٩٢.
- ٢١٢- التجلي البصري، ٢١٢؛ ٢٣٥.
- ٢١٣- تجلي التوحيد، ٣٥٥-٣٥٣؛ وانظر «توحيد».
- ٢١٤- تجلي الحق، ٣٥٧، ٣٥٨، ٦١٦، ٨٣٥؛ وانظر «الحق».
- ٢١٥- التجلي الذاتي، ١٢٩، ١٣٥.
- ٢١٥- التجلي الرحيم، ٨٥.
- ٢١٦- التجلي الساري؛ انظر «الوجود العام».
- ٢١٧- التجلي الصوري، ٢٢٥.
- ٢١٨- التجلي الفهواني، ١٢٩؛ ٢٧٨.
- ٢١٩- تجلي القلب، ٣٧١-٣٧٢؛ وانظر «القلب».
- ٢٢٥- تجلي نموت تنزيل النيوب، ١٢١.
- ٢٢١- تجلي الواحد في المقامات، ٢٩٨، ٢٩٩؛ وانظر «الواحد».
- ٢٢٢- تجلي الواحد لنفسه، ٣٣٩-٣٥١؛ ٨٥٢؛ وانظر «الواحد».
- ٢٢٣- التجلي الوجودي الواحداني، ٧٥، ١٨٧، ١٨٨؛ وانظر «نفس الرحمن».
- ٢٢٤- تحت التحت، ٢٦٣.
- ٢٢٥- الذية، ٢٦٣.
- ٢٢٦- التحقق او التحقيق، ٨٦٥.
- ٢٢٧- تحقق الاسماء الالهية، ١٢٤.
- ٢٢٨- التحقق بالحق، ١٢٢.
- ٢٢٩- التحقق بالامالات، ١٢٤.

- ٢٣٥- التحقق بالمقام المطلق، انظر «المقام المطلق».
- ٢٣١- التحكم في الاغيار، انظر «مقام الخلافة».
- ٢٣٢- التحلى، ٧٧٤.
- ٢٣٣- تحول الاسماء، ٢٥٩، وانظر «اسم، اسماء».
- ٢٣٤- تحول الحق، ٢٥٩، وانظر «الحق».
- ٢٣٥- التحول في الصور، ٢١١، وانظر «صورة».
- ٢٣٦- التحول في صور الاعتقادات، ١٦٧، ١٦٨، ٣٤٩.
- ٢٣٧- التحول في صور العلم، ٢، ٢٣٧، ٢٧، وانظر «النفس الانسانية».
- ٢٣٨- التحيز، انظر «الحيز».
- ٢٣٩- التغلية، ٣٣٢، وانظر «خلاء الحق من الكون».
- ٢٤٥- تذكيد الجبل، ١٣٢، وانظر «الجبل».
- ٢٤١- الترتيب الحكيم الالهي، ١٢٩، ٢٧٥.
- ٢٤٢- الترتيب الطبيعي، ١٢٩، ٢٧٥.
- ٢٤٣- تردد القلب، ٢٧٥-٢٧٩، وانظر «القلب».
- ٢٤٤- الترقى بعد الموت، ٣٣٤.
- ٢٤٥- الترقى الدائم، ٣٣٤، ٣٦٩، ٦٨٢.
- ٢٤٦- الترقى الساقط، ٣٣٤، ٦٨٢.
- ٢٤٧- الترقى في العلم، ٣٣٤، ٣٥٦، ٣٥٨، ٢٨.
- ٢٤٨- الترقى في المعاني، ٦٨٣.
- ٢٤٩- الترقى مع الانفاس، ٥٩٥.
- ٢٥٥- ترقى الوجود، ...، ٦٦.
- ٢٥١- التسليم، ٢٥٦، ٢٥٧.
- ٢٥٢- التشبيه، ٢٤٩، ٢٤٧.
- ٢٥٣- التشبيه في التنزيه، ٢٤٣.
- ٢٥٤- التشوف، ٢٨١.
- ٢٥٥- تصحيح المحبة، ٢٤١-٢٤٢، ١٨٣٨، وانظر «محبة» و «حب».
- ٢٥٦- التصفية، ٥٨١.
- ٢٥٧- التطهير الجبلى، ٢٨٥، وانظر «استواء بنية الجسد».
- ٢٥٨- تطورات الروح الأعظم، ٢٨٦، وانظر «الروح الأعظم».
- ٢٥٩- تمارض أحكام الاسماء، ٢٥٧.
- ٢٦٥- التمارض بين العلم والحال، ٢٩٢.
- ٢٦١- تمارض المتقابلات، ...، ٢٢٩، ٢٤٥.
- ٢٦٢- التماثل، ١٣٧.
- ٢٦٣- التعاليم، انظر «الرصد والتعاليم».
- ٢٦٤- تماثل الأطراف، ١٣٩، وانظر «مطلع الاشراف على الأطراف».
- ٢٦٥- التمشق، ١٨٩، ١٩٥.
- ٢٦٦- التمشق بالجمال المطلق، ٣٦١.

- ٢٦٧- تعطيل العشار، ٤٢٦؛ ٨٥٩.
- ٢٦٨- التعامل، انظر «الرصد والتعاليم».
- ٢٦٩- التمين الأول، ١٤٢، ٦٩٩، ٨٥٤.
- ٢٧٥- التمين الثاني، ١٤٣.
- ٢٧١- التمين الذاتي، ٢٢٢.
- ٢٧٢- التمين، ١٣٣.
- ٢٧٣- تفاعل الاسلام والايمان بالقلب، ٢٥٩.
- ٢٧٤- تفرقة التوحيد، ٣٣٩، ٣٢٥، انظر «توحيد».
- ٢٧٥- التفريد، ٦٦٥.
- ٢٧٦- تقابل الحضرتين، ٣٣٧، وانظر «الحضرتان».
- ٢٧٧- تقابل القلب، ٣٣٧، انظر «قلب».
- ٢٧٨- التقبيل، ٣٦١، انظر «التقبلة».
- ٢٧٩- التقدم بالزمان، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٥٨.
- ٢٨٥- التقدم بالعلم، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٥٨، انظر «الترقي بالعلم».
- ٢٨١- التقديس، ١٢٥.
- ٢٨٢- التقديس الذات، ١٣٠.
- ٢٨٣- التقديس العلمي، ١٧٥.
- ٢٨٤- التقديس المملى، ١٧٥.
- ٢٨٥- التقديس الوجودي، ١٤٥.
- ٢٨٦- التقديس الوهبي، ١٧٥.
- ٢٨٧- التقريب، انظر «محل التقريب».
- ٢٨٨- التفرير، ٤٩٢-٣٩٥.
- ٢٨٩- التقلب مع الانفاس، ٥٠٤.
- ٢٩٥- تقييد الشيء، ٣٤٣.
- ٢٩١- تكرر الوجود، ٩٢٣، ٥٥٥.
- ٢٩٢- تكوين الشمس، ٤٢٦، ٨١١.
- ٢٩٣- تلبس (موطن)، ٢٣١.
- ٢٩٤- التلوين، ٦٧٣.
- ٢٩٥- تلوين التجلي الباطن، ٦٧٤.
- ٢٩٦- تلوين تجلي الجمع، ٦٧٤.
- ٢٩٧- تلوين التجلي الظاهري، ٦٧٤.
- ٢٩٨- التمكنين، ٦٧٥.
- ٢٩٩- التمييز في التوحيد، ٣٥٥، وانظر «توحيد الربوبية».
- ٣٥٥- تنزل (تنزلات)، ٣.
- ٣٥١- تنزل الحق في تجلياته، ٢٦٢.
- ٣٥٢- تنزلات الوجود، ٢٥٥، وانظر «مراتب الوجود».
- ٣٥٣- التنزه، ١٢٨، ٢٧٦.

- ٣٥٤- تنزيه الممانى والاحكام، ١٣٠.
- ٣٥٥- تنزيل التيوب، ١٤٥؛ وانظر «غيب».
- ٣٥٦- التنزيه، ٢٤٥، ٣٤٧.
- ٣٥٧- التنزيه الحاصل للحارث، ١٥٩، ١٧٠.
- ٣٥٨- تنزيه الحق...، ٤٦٣؛ وانظر «الحق».
- ٣٥٩- تنزيه الشرع، ٢٤٥، ٣٤٧.
- ٣١٥- تنزيه العقل، ٢٤٥، ٣٤٧.
- ٣١١- التنزيه فى التشبيه، ٤٦٣؛ وانظر «التشبيه فى التنزيه».
- ٣١٢- تنزيه الكشف، ٢٤٥، ٣٤٧.
- ٣١٣- التنزيه المطلق، ١٠٩، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٣٣.
- ٣١٤- التنزيه المقيد، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٣٣.
- ٣١٥- تنوع التجليات، ٢، ٢١٠.
- ٣١٦- تنوع الصور، ٢، ٢٠٩، ٢١٠.
- ٣١٧- تنوع اللطائف، ٢، ٢١٠.
- ٣١٨- تنوع المآخذ، ٢، ٢١٠.
- ٣١٩- تنوع المعارف، ٢، ٢١٠.
- ٣٢٥- نهى القلب، ٢٣٥، ٢٣٦، ٣٧٩.
- ٣٢١- التوبة، ١٣٣، ١٤٠.
- ٣٢٢- توجه (توجهات)، ١٠، ١١٣.
- ٣٢٣- التوحيد، ١٠٨، ٢٩٦، ٣٢٨، ٣٥٠-٣٥٣، ٣٩١-٣٩٧، ٥٩٩.
- ٣٢٣- التوحيد الاحدى (الطلاق)، ٣٥٥.
- ٣٢٥- توحيد احديّة الذات، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣.
- ٣٢٦- توحيد الاستحقاق، ٣٨٦-٣٨٧، ٧٦٥.
- ٣٢٧- توحيد الاسم، ٥٦.
- ٣٢٨- توحيد الاسم وجمعه، ٣٥٧.
- ٣٢٩- توحيد الاسماء، ٧٠٩، ٧١٣، ٧٦٥.
- ٣٣٥- توحيد الألوهية، ٣١٨، ٣٣١، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٩١-٣٩٧، ٣٨١، ٦٢٩.
- ٦٤٥، ٦٥٢.
- ٣٣١- توحيدانا، ٥٦.
- ٣٣٢- توحيد انت، ٥٦.
- ٣٣٣- توحيد الايمان، ٧٦٢.
- ٣٣٤- التوحيد الجامع، ٣٢١.
- ٣٣٥- التوحيد الحاصل للفكر، ٣٨١.
- ٣٣٦- توحيد الحال، ٢٩٦، ٥٩٨.
- ٣٣٧- توحيد الحق، ٣٩٨، ٣٩٩، ٣٣١.
- ٣٣٨- توحيد الخروج، ٣٣٩.
- ٣٣٩- توحيد الدليل، ٢٩٦، ٥٩٨، ٧٦٥.

- ٣٤٥- توحيد الذات: ٣١٧، ٣١٨، ٤٢٩.
- ٣٤٦- التوحيد الذاتي، ٣٤١، ٣٨١، ٤٥٥.
- ٣٤٧- توحيد الربوبية، ٣٥٤-٣٥٩.
- ٣٤٨- توحيد الرضى، ٣٨٦، ٧٦٥.
- ٣٤٩- توحيد الس، ٣٦٦-٣٦٧، ٨٨٢، ٨٨٧.
- ٣٥٠- التوحيد الصرف (= طرفة التوحيد)، ٣٥٩، ٣٩٤، ٣٩٥.
- ٣٥١- توحيد الصلة، ٥٦.
- ٣٥٢- توحيد المارف، ٣٤١.
- ٣٥٣- توحيد العامة، ٢٩٦، ٧٦٥.
- ٣٥٤- توحيد العقل، ٧٦٧.
- ٣٥٥- توحيد العلم، ٥٩٨.
- ٣٥٦- توحيد المين، ٤٨٥، ٤٩٥.
- ٣٥٧- توحيد الفطرة، ٣٥٢.
- ٣٥٨- توحيد الفعل، ٣١٨، ٣٨٦، ٤٢٩.
- ٣٥٩- توحيد الفناء، ٣٣٣، ٣٣٥، ٧٥٢.
- ٣٦٠- التوحيد لا يعرف الا بالتوحيد، ٣٣٨.
- ٣٦١- توحيد اللسان، ٣٦٦-٣٦٨، ٨٨٢، ٨٨٥.
- ٣٦٢- التوحيد المروى (رى التوحيد)، ٣٦٥-٣٦٦، ٧١٦.
- ٣٦٣- توحيد المشاهدة، ٢٩٦، ٢٩٨.
- ٣٦٤- التوحيد المفرد، ٣٢٥.
- ٣٦٥- توحيد الهوية، ٥٦.
- ٣٦٦- توحيد الواحد، ٣٣٦، ٣٣٧.
- ٣٦٧- التوحيد الواحدى، ٣٥٥، ٣٥٦.
- ٣٦٨- توحيد اياه توحيد، ٣٣١، ٣٥٥.
- ٣٦٩- نقل التوحيد، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧.
- ٣٧٠- ثمرات الاعمال، ٩٨٥.
- ٣٧١- ثوب، ٣٢٩.
- ٣٧٢- الثوب الذاتى، ٣٩٣، ٧٦٧.
- ٣٧٣- الثوب الذى لا يرى، ٣٩٣، ٧٦٧.
- ٣٧٤- الثوب المار، ٣٩٣، ٧٦٧.
- ٣٧٥- جامع (جوامع) الكلم، ٤٤، ١٣٣.
- ٣٧٦- الجانب الغربى، ١٤٥٩، ٨٧١.
- ٣٧٧- جبل، ٩٣٣، ٣٢٨.
- ٣٧٨- الجدال، انظر «مجادلة».
- ٣٧٩- الجرم الطيبى، ٢١٦.
- ٣٨٠- الجرم المنصرى، ٢١٦.
- ٣٨١- الجزاء، ١٩٧، ١٩٧.

- ٣٧٧- الجسد، ١٣٢، ٢٨٥.
 ٣٧٨- الجسد القريب، ١٣٥.
 ٣٧٩- الجسد المثالي، ٢١٦.
 ٣٨٥- جلاء الصدى، ٣٦١.
 ٣٨١- الجلال، ٢٥٣، ٣٤١.
 ٣٨٢- جلال الجمال، ٣٤١.
 ٣٨٣- الجلال المطلق، ٣٩٥.
 ٣٨٤- الجمال، ١٦٣، ٣٢١.
 ٣٨٥- جمال الجلال، ٢٥٣.
 ٣٨٦- الجمال الذي يقابل الجلال، ٢٥٣.
 ٣٨٧- الجمال المطلق، ١٧٣، ١٧٤.
 ٣٨٨- الجمع، ١٤٦، ٣١١، ٣١٥، ٤٢٢، ٥٥٩؛ وانظر «مقام الجمع».
 ٣٨٩- جمع الأشياء به، ٣٣٥؛ وانظر «جمع التوحيد».
 ٣٩٥- الجمع بك، ٢١٨، ٢٩٥، ٢٩٩.
 ٣٩١- الجمع به، ٢١٨، ٢٩٥، ٢٩٩.
 ٣٩٢- الجمع بين الضدين، ٣٦٤؛ ٧٧١؛ وانظر «قبول الضدين» و «قبول الاضداد»
 و «مقام اتحاد الاحوال».
 ٣٩٣- الجمع بين الكثرة والواحدة، ٣٧٧.
 ٣٩٤- جمع التشكيك، ١٤٦.
 ٣٩٥- جمع التمسك، ١٤٦.
 ٣٩٦- جمع التوحيد، ٣٣٥-٣٣٨، ٣٤١، ٦٩٥، ٧٠١.
 ٣٩٧- جمع الجمع، ١٤٦، ٣١١.
 ٣٩٨- جمع الشمل، ٢١٨.
 ٣٩٩- الجمع عليه به، ٤٦٨.
 ٤٥٥- جمع الهم، ٢٣٩ (وانظر همة، همم).
 ٤٥١- جمعية أدنى، ١٥٩.
 ٤٥٢- جمعية اعلى فأعلى، ١٥٩.
 ٤٥٣- جمعية الالهية (مقام) ٣١١.
 ٤٥٤- جمعية التألف، انظر «دألف».
 ٤٥٥- الجمعية التألفية، ٧٣.
 ٤٥٦- جمعية الانسان، ٧٣، ٢٥٦، ٣١٥.
 ٤٥٧- جمعية التوحيد، ٣٤١-٣٣٣، ٧٠١.
 ٤٥٨- جمعية الحقائق انظر «الوجود العام».
 ٤٥٩- الجمعية اليمية، ٧٣.
 ٤١٥- جمل ابن عطاء، ٣٦٥-٣٦٨، ٧١٩.
 ٤١١- الجميل، ١٨٩.
 ٤١٢- الجنب المميز الالهى، ٢٨٢.

- ٢١٣- جهات (نسبة إلى)، ٢٢٣.
- ٢١٤- الجهل، ٢٢٦، ٢٢٥.
- ٢١٥- الجواب عن التوحيد، ٢٩٥؛ وانظر «توحيد».
- ٢١٦- الجود، ١٩٢.
- ٢١٧- جود الوجود، ٢٥٧.
- ٢١٨- الجود (رائحة نفحات)، ٢٢٨.
- ٢١٩- الجود (عين)، ١٨٩.
- ٢٢٥- الجور، ١٩٧؛ ٢٥٩.
- ٢٢١- الجوزهر، ٥٥، ١١٨.
- ٢٢٢- جولة الحق، ١٣٧.
- ٢٢٣- الجوهر، ٢٥٢.
- ٢٢٤- الحاء، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٩، ٨٥، ٨٥، ٨٦.
- ٢٢٥- الحادث الكبير، ٢١٩، ٢٣٩.
- ٢٢٦- الحاق، ٢٨، ٧٦.
- ٢٢٧- الحال، ٢٢٢، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٢٧، ٢٢٨، ٥٩٣، ٨٥٥.
- ٢٢٨- الحال الدائم، ٥٩٣.
- ٢٢٨- حال (أحوال) الرجال، ٢٣٩، ٢٢٥، ٢٢١.
- ٢٢٩- حال (أحوال) القلبية السيادية، ١٩١.
- ٢٢٩- حال المضاق = القلبية السيادية.
- ٢٣٥- حال الوجود، ٢٥٧، ٢٥٨.
- ٢٣١- الحب (فداء)، ٧١٢-٢٢٣.
- ٢٣٢- حب الأنبياء، ١٦٥.
- ٢٣٢- الحب الذاتي، ١٦٦.
- ٢٣٣- حب الشيء نفسه، ٢١٢.
- ٢٣٤- الحب في الخلق، ١٦٦، ٢٢٧.
- ٢٣٥- الحب في الكون، ١٦٥، ٢٢٥.
- ٢٣٦- حب الله، ١٦٦، ٢٢٥، ٢٢٧.
- ٢٣٧- الحب المطلق، ٢٢٥.
- ٢٣٨- الحب المقدس، ١٦٦.
- ٢٣٨- الحب المنسوب إلى السر الرباني، ١٦٦.
- ٢٣٨- حب الهوى، ١٦٦.
- ٢٣٩- الحبيب، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٢٥.
- ٢٤٠- حبيبي، ٢١٣-٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٢٥.
- ٢٤١- الحجاب، ١١٨، ٢٨٩.
- ٢٤٢- حجاب النزة، ١٩٥، ٢٩٢؛ وانظر «النزة».
- ٢٤٣- الحد، ٢٢٢، ٥٥٥، ٥٥٦.
- ٢٤٤- الحديث، ٢٣٨.

- ٣٤٥- حديث النفس، ٣٨٩، ٣٨٩.
- ٣٤٦- حرف (وحروف)، ٢٢٨، ٩.
- ٣٤٧- الحروف العالقات، ٣٣٨.
- ٣٤٨- حروف نفس الانسان، ٧٥.
- ٣٤٩- حروف نفس الرحمن، ٧٥.
- ٣٥٠- حركة الابرز، ٢٥٣.
- ٣٥١- الحركة الدورية (=حركة الابرز).
- ٣٥٢- الحس، ٢١٢، ٢١٣، ٣٣٥، وانظر «الادراك الحسى».
- ٣٥٣- الحضرة الالهية (مطوع انوارها)، ٢٣٧.
- ٣٥٤- الحضرة الالهية (حقائقها)، ١٥٨، ١٥٩.
- ٣٥٥- الحضرة الالهية الاسماءية، ٦٧٩.
- ٣٥٦- حضرة الألوهية، ٢٣٩، ٨٦٣.
- ٣٥٧- الحضرة التوحيد، ١٥٨، وانظر «توحيد».
- ٣٥٨- حضرة الجمع، ٦١٥، وانظر «جمع».
- ٣٥٩- حضرة الجمع والوجود، ٢٢٢، ٥٤١.
- ٣٦٠- الحضرة الحقية، ٢٥٦.
- ٣٦١- حضرة ذات ذاتك، ٢٢٣.
- ٣٦٢- الحضرة الذاتية الكنهية، ٢٥٥.
- ٣٦٣- حضرة الربوبية، ١٥٥.
- ٣٦٤- الحضرة الرحيمية، ٨٢.
- ٣٦٥- حضرة السمع، ١٨٩.
- ٣٦٦- الحضرة السيادة، ٢٣٢، وانظر «الحقيقة السيادة».
- ٣٦٧- الحضرة العلمية، ٢٥٥.
- ٣٦٨- حضرة عليا، ٢٥٣.
- ٣٦٩- حضرة النيب، ١٩١، وانظر «غيب».
- ٣٧٠- حضرة المعادنة، ١٣٩، ١٥٥.
- ٣٧١- الحضرة المطلقة، ١٥٨.
- ٣٧٢- حضرة الوجدانية، ١٥٨.
- ٣٧٣- الحضرتان، ٢٣٧، وانظر «تقابل الحضرتين».
- ٣٧٤- الحضرات الاربع، ٥١، ٥٩.
- ٣٧٥- حضور البساط، انظر «بساط».
- ٣٧٦- حضور الظل فى النور، ٣١٢.
- ٣٧٧- حضور الظل مع النور، ٣١٢.
- ٣٧٨- الحضور فى الحق، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤.
- ٣٧٩- حضور القلب مع الله، ٦٣١، ٩٣٨.
- ٣٨٥- الحضور مع الله (قوة)، ٥٥٥.
- ٣٨١- الحضيض الأوحد، ١٥٣.

- ΔΥΥ

- ٥١٦- أحكام الأسماء، ٢٥٧.
- ٥١٧- أحكام التجلتي، ٢٥٦؛ وانظر «تجل».
- ٥١٨- الأحكام الشرعية، ٢٨٣؛ وانظر «شريعة».
- ٥١٩- أحكام القدر، ٢٩٥؛ وانظر «قدر».
- ٥٢٥- الحلاج، انظر «ذوق الحلاج».
- ٥٢١- الحمد، ٩٨.
- ٥٢٢- الحمد بجميع الألسنة، ١٣٨.
- ٥٢٣- الحمد المبهم، ١٥٢.
- ٥٢٤- حمداً للمحامد، ٩٨.
- ٥٢٥- الحمد الموضح، ١٥٢.
- ٥٢٦- الحمرة، ٣٧٥.
- ٥٢٧- حن الرائب، انظر «رائب».
- ٥٢٨- الحنين إلى الأوطان، انظر «وطن».
- ٥٢٩- حنين الكتيب، انظر «الكتيب».
- ٥٣٥- الحيرة، ٢١٢، ٢١٣، ٢٦١، ٢٦٥، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٧.
- ٥٣١- حيرة الجبل، ٢٣٦.
- ٥٣٢- حيرة المرقان، ٢٣٦.
- ٥٣٣- حيرة العقل، ٢١٢.
- ٥٣٤- الحيرة في الحيرة، ٢٣٣، ٢٦٢.
- ٥٣٥- حيلة الراء، انظر «الراء».
- ٥٣٦- الغاء، ٧٩.
- ٥٣٧- الخاصة (من الرجال)، ٦٢٥.
- ٥٣٨- خاصة الخاصة، ٦٢٥.
- ٥٣٩- خاصية الشيء، ٢٢٥، ٢٩٧.
- ٥٤٥- خاطر (وخواطر)، ٢٣٥، ٢٣١، ٢٨٣، ٢٨٢، ٢٨٥، ٥٧٨، ٥٧٩.
- ٥٤١- خبث السريرة، ٢٨٨؛ وانظر «سريرة»، «سرائر».
- ٥٤٢- الختم على القلوب، ١٦٤، ١٦٥، ٣٣٥.
- ٥٤٣- ختم الولاية، ٢٧٢، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٧، ٢٩٥؛ وانظر ولاية.
- ٥٤٤- الخديعة، ١٦٩، ١٧١.
- ٥٤٥- حجاب البهوت، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٧٣-٢٧٦؛ وانظر «بيت».
- ٥٤٦- خروج الباء على الصورة، انظر «الباء».
- ٥٤٧- الخروج عن السوى، ٢٢٩.
- ٥٤٨- خزائن الله النسبية، ٣٠٣-٣٠٦، ٦١٥، ٦١٢.
- ٥٤٩- خزائن العباد، ٣٠٣-٣٠٦، ٦١٥.
- ٥٥٥- خسف الأقدام، ٢٢٦، ٨١٥؛ وانظر «قصر».
- ٥٥١- خمائص الربوبية، انظر «مفردات الربوبية».
- ٥٥٢- الخصام، ٢٢٢.

- ٥٥٣- خطاب عزيمة الأوثان، ٣٤٣، وانظر دعايا الوثنيين.
- ٥٥٤- خطاب الابتلاء، ٣٧٩، ٤٥٥؛ وانظر طريقا للأوامر الإلهية.
- ٥٥٥- الخطاب الإجمالي (للملك)، ٤١٦.
- ٥٥٦- الخطاب الإلهي الخاص، ٨٦٩.
- ٥٥٧- الخطاب التفصيلي (للملك)، ٤١٦.
- ٥٥٨- خطاب الرضى، ٤٥٥.
- ٥٥٩- خطاب الشارع، ٤٥٥.
- ٥٦٠- خطاب المعارف، ٤٥٥.
- ٥٦١- خطاب النصوص، ٣٧٩؛ وانظر طريقا للأوامر الإلهية.
- ٥٦٢- خفي (أخفاء)، انظر الملامتية.
- ٥٦٣- خلاء الحق من الكون، ٣٣٣؛ وانظر «الحق».
- ٥٦٤- الخلافة، ٣٣٥، ٣٣١؛ وانظر مقام الخلافة والتحكم فى الاغيار و
«خليفة»
- ٥٦٥- خلف، ٣٧٥
- ٥٦٦- خلف (فى مقابل السلف)، ٣٥٦.
- ٥٦٧- الخلق الجديد، ٣٨، ٢١٣، ٩٢٣.
- ٥٦٨- الخلق ظل وجود الحق، ٣٩٢؛ وانظر «ظل».
- ٥٦٩- الخلق فى صورة الحق، انظر صورة الحق.
- ٥٧٥- الخلق، ٥٩٥.
- ٥٧١- أخلاق، ٥٩٥.
- ٥٧٢- اخلاق الالهية، ٢٩٥.
- ٥٧٣- خلوص المحبة، ٣٢٣-٣٢٧؛ وانظر «محبة» و«حب».
- ٥٧٤- الخليفة، ٣٣٥، ٣٣١، ٤٤٣؛ وانظر خلافة، مقام الخلافة.
- ٥٧٥- الخيال المطلق، ٢٦٣، ٢٦٤، ٥٣٩؛ وانظر «عالم المثال المطلق».
- ٥٧٦- الخيال المقيّد (او الخيال المتمثل)، ٥٣٩؛ وانظر «عالم المثال المقيّد
او المتمثل».
- ٥٧٧- الخيال المنفصل، ٥٣٩؛ وانظر «الخيال المطلق» و «عالم المثال المطلق
او المنفصل».
- ٥٧٨- الخيال التوسى، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٢٥.
- ٥٧٩- الدائرة (نقطة الدائرة ومحيطها)، ٣٩٢.
- ٥٨٥- دائرة الولاية، انظر «ولاية».
- ٥٨١- الدار، ٣٥٣، ٣٥٤؛ وانظر «باب الدار».
- ٥٨٢- دار المقبي، ١٥٩.
- ٥٨٣- دار المزج، ٢٢٩، ٥٥٩؛ وانظر «المزج».
- ٥٨٤- الدخول على الحق، ٣٢١.
- ٥٨٥- الدعة البيضاء، ٢٨، ٧٣؛ وانظر «العقل الأول».
- ٥٨٦- دعوى، ٢١٢.

- ٥٨٧- دعاوى، ١٩٩٥، وانظر «ميدان الدعاوى»...
- ٥٨٨- دقايق المكر، ٣٥١، وانظر «المكر».
- ٥٨٩- دليل الخاطر،...، ٣٣٥، ٣٣٩، وانظر «خاطر، خواطر».
- ٥٩٥- دليل الرؤية، ٢١٣، وانظر «رؤية».
- ٥٩١- دوام مراقبة السر، ٢٧٣، وانظر «سر».
- ٥٩٢- الدور، ٣٨٩-٣٨٣.
- ٥٩٣- دولة الهاء، انظر «الهاء».
- ٥٩٤- الدين الخالص، ١٣٨.
- ٥٩٥- الذات، ٣١٨، ٣٨٨، ٣٨٩، وانظر «الاطلاق الذاتى للذات» و «الظهور الذاتى فى المظاهر».
- ٥٩٦- 'ذات ذاتك، ٣٣٣.
- ٥٩٧- ذخائر الله، ٦٢٥.
- ٥٩٨- ذر الميثاق، ٣٨، ١٨٢، وانظر «الميثاق».
- ٥٩٩- الذكر (فى مقابل الفكر)، ٢٥٩.
- ٦٥٥- ذكر الاستعداد، ٢٣٦، وانظر «الاستعداد».
- ٦٥١- ذكر المجد،...، ١٩٥، وانظر «المجد».
- ٦٥٢- ذهاب العقول، ٥٠٣-٥٠٦.
- ٦٥٣- الذوايب العلى، ١٣٣.
- ٦٥٤- ذوق، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٦٢، وانظر «مذوق».
- ٦٥٥- ذوق التوحيد الذاتى، ٣١٧، ٣١٨، وانظر «توحيد».
- ٦٥٦- ذوق الحلاج، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٦، وانظر «العملية».
- ٦٥٧- الرأى، ٥٣، ٦١، ٦٢، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٩، ٨٣.
- ٦٥٨- رائحة نفحات الجود، انظر «الجود».
- ٦٥٩- الرؤية، ٢١٣، ٢٢٢، ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٨٠، ٨٣٥، ٨٣١.
- ٦١٥- رؤية البصيرة، ٢٢٣.
- ٦١١- رؤية الحق، ٢٠٧، ٢٠٨.
- ٦١٢- رؤية الحق بالحق، ٢٠٧، ٣٣٥.
- ٦١٣- رؤية العبد، ٢٠٧، ٣٣٥.
- ٦١٤- رؤية العين، ٢٠٧، ٢٢٢.
- ٦١٥- رؤية المصعب، ٢٠٧، ٣٣٣، ٨٣٥.
- ٦١٦- رؤية المحبوب، ٢٠٧، ٣٣٣، ٨٣٥.
- ٦١٧- رؤية المفصل فى المجمل مفصلاً، ٢٨١.
- ٦١٨- الراحه، ٣٣٣-٣٣٥.
- ٦١٩- الرب، ٧٦، ١٨٣، ٣٣١، ٣٥٥، ٣٥٦، ٧٦٧، ٨٩٢.
- ٦٢٥- رب العزة، ٢٣٣، وانظر «العزة».
- ٦٢١- ارباب الرصد والتأليم، انظر «الرصد والتأليم».
- ٦٢٢- الربوبية، ٣١٥، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٩٠، ٣٩٩.

- ٦٢٣- ربهية الانسان، ١٨٤، ٢٦٦، ٣٤٥.
- ٦٢٤- الرقيق، ١٩، ٥، ٦، وانظر «الفتق».
- ٦٢٥- رجل (احوال الرجال)، ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٤٩.
- ٦٢٦- الرجوع من باطالتجلى، ١٧٩، ١٨٥.
- ٦٢٧- الرجوع من الحق الى الكون بالحق، ٢٣٣، ٢٣٥.
- ٦٢٨- الرحمة الأصلية، ٣٩٣.
- ٦٢٩- رحمة الامتنان، ٣٩٣.
- ٦٣٥- الرحمة الامتنانية، ٣٩٣.
- ٦٣١- الرحمة الرحمانية، ٧١، ١٨٩.
- ٦٣٢- الرحمة الرحمية، ٧١، ١٨٩، ١٩١.
- ٦٣٣- الرحمة السابقة، ٣٩٣.
- ٦٣٤- الرحمة الشاملة، ١٩١، ٢٤٧.
- ٦٣٥- الرحمة الواسعة، ٣٩٣.
- ٦٣٦- رحمة الوجوب، ٣٩٣.
- ٦٣٧- الرحمة الوجوبية، ٣٩٣.
- ٦٣٨- الرحمن، ٤٦، ٦٥، ١١١، ٢٥١، ٣٩٣.
- ٦٣٩- الرحموت، ١٨٩.
- ٦٤٥- الرحيم، ٤٣، ٤٤، ٨٢، ٨٨.
- ٦٤١- الرحيمية (الحضرة)، ٨٢.
- ٦٤٢- ردالحقايق، ١٧٣، ١٧٣، ١٧٥، ٣٦١.
- ٦٤٣- الرداء، ١٥٥.
- ٦٤٤- الرداء المعلم، ١٥٥، ٣٩١، ٢٢٥، وانظر «الانسان الكامل».
- ٦٤٥- رزق (وارزاق)، ١٣٨، ١٣٩.
- ٦٤٦- الرسم، ٨٧٢.
- ٧٣٧- رسوم الحق، ٤٨٥.
- ٦٤٨- رشي النود، ١، ٢، ٧، ٣٤.
- ٦٤٩- الرصد والتعاليم (ارباب...)، ٣١٩.
- ٦٥٥- رفع الالتباس عن مدارك الكشف والنظر، ١١٨.
- ٦٥١- رفع الهمة، ٣٦٩.
- ٦٥٢- الرق المنشود، ١، ١٥، ١٢.
- ٦٥٣- الرقاب، ١٩٥.
- ٦٥٤- الرقيقة، ٢١١، ٢٢١، ٣٢١.
- ٦٥٥- الرقيقة الجامعة، ٣٦٧.
- ٦٥٦- رقيقة المناسبة، ١٤٨، ١٧٦، ١٧٧، وانظر «المناسبة».
- ٦٥٧- الرقايق، ٢١١.
- ٦٥٨- الرقايق الجزئية، ٢٥٦.
- ٦٥٩- الرقايق الروحانية، ٢٥٦.

- ٦٦٥- الرقيم، ١، ١١٣، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١٢٢، ١٢٤-١٢٧، ١٦.
- ٢٥٧، ٢٥٨.
- ٦٦١- الركن (الأركان) الطبيعية، ٦٩، ١٠٥.
- ٦٦٢- الركن (الأركان) المنصرية، ٦٩.
- ٦٦٣- الأركان الثلاثة التي تغطي أوائل التجليات، ٢٧٣.
- ٦٦٤- الأركان الثلاثة التي يجمع فيها الولي مع الرسول، ٢٦٤، ٥٤٥، ٥٥٥.
- ٦٦٥- الركيب (حن)، ١٩٠.
- ٦٦٦- رمزية الألف، انظر الألف.
- ٦٦٧- الروح، ٧٩، ٨٠.
- ٦٦٨- الروح الأعظم، ٨٥، ٨٦، ١٤١.
- ٦٦٩- الروح الجزئي، ١٢٨١، ٥٧٦.
- ٦٧٥- الروح القدس الكلي، ٢٨٠، ٥٧٣.
- ٦٧١- الأرواح الانسانية، ٢٦٠، ٥٣٣.
- ٦٧٢- أرواح الجمادات، (مقام)، ٣١٠.
- ٦٧٣- الأرواح غير المفارقة، ٢٦٠، ٥٣٣.
- ٦٧٤- الأرواح المفارقة، ٢٦٠، ٢٦١، ٥٣٣.
- ٦٧٥- الروحانيات، ٢٨٢.
- ٦٧٦- الروحانيات المفارقة، ٢٦٠، ٢٦١.
- ٦٧٧- روضة، ١٩٩.
- ٦٧٨- رى التوحيد، ٣٦٠-٣٦٤، ١٧١٦، وانظر «توحيد».
- ٦٧٩- رياضة (رياضيات)، ٢٨١، ٢٨٢، ٦٣٣، ٥٧٣.
- ٦٨٥- زاوية السبب، ١١٨.
- ٦٨١- زاوية الميب، ١١٨.
- ٢٨٢- زاوية المصدر إليه، ١١٨.
- ٦٨٣- زجاجة الخيال، ٢٢٤، ٢٢٥: ٢٢٦، وانظر «المخيلة الانسانية».
- ٦٨٤- زجاجة الوهم، ٢٢٤-٢٢٦؛ وانظر «الوهم».
- ٦٨٥- الزمان، ٢٢٧، ٢٢٨، ٨٥١.
- ٦٨٦- زهو القمر، انظر «القمر».
- ٦٨٧- زيادة التحير، ٢، ٢١٣؛ ٣١، وانظر «الحيرة».
- ٦٨٨- زيادة العلم، ٢، ٢٦؛ وانظر «العلم».
- ٦٨٩- سؤال الاستعداد، ١٩٢.
- ٦٩٥- سؤال اللسان، ١٩٢.
- ٦٩١- السائر الى الحق، ١١٩.
- ٦٩٢- ساحل التوحيد، ٣٢٧-٣٣٥، ٦٨٥؛ وانظر «توحيد».
- ٦٩٣- ساعة الجمعة، ٢٦، ١٧٥؛ وانظر «الكنة السوداء».
- ٦٩٤- الساق الحامل، ٢٦، ٢٥؛ وانظر «عماد الحيلة الرحمانية».
- ٦٩٥- السالك، ١٢٦.

- ٦٩٦ - سبب، ١٢٥.
- ٦٩٧ - السبعات الذاتية، ١١٨.
- ٦٩٨ - سبعات الكرم، ٣٥٦، ٤١٨.
- ٦٩٩ - السبعات المحرقة، ٢٥٥، ٣٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٤١٨.
- ٧٥٥ - سبعات الوجه، ٢٢٣.
- ٧٥١ - سبق المنايا، ١٥، ٢٥٥؛ وانظر «دعائية».
- ٧٥٢ - سجدوا لأبد، ٢٧٩.
- ٧٥٣ - سجدوا للقلب، ٢٣٧، ٣٨٩، ٢٧٩.
- ٧٥٤ - السحق (والمحق)، ١٢٧.
- ٧٥٥ - سكرة (منربال)، ٢٨.
- ٧٥٦ - سكرة المنتهى، ٧٨.
- ٧٥٧ - السر الالهى، ٦١٤.
- ٧٥٨ - سر التوحيد، ٢٢٨؛ وانظر «توحيد».
- ٧٥٩ - سر الحاء، ٢٢، ٢٩، ٨٥؛ وانظر «الحاء».
- ٧١٥ - السر الرباني، ١٢٥.
- ٧١١ - سر الربوبية، ١٢٢.
- ٧١٢ - سر إيلي، ١٥٩.
- ٧١٣ - سر المكسر، ٣٥١؛ وانظر «المكسر».
- ٧١٤ - سر الوجود، ٢٢١، ٢٩٥.
- ٧١٥ - السر الوجودى، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٩٥.
- ٧١٦ - السر الواحدانى، ٢٢٩.
- ٧١٧ - الاسرار، ٥٤١.
- ٧١٨ - الاسرار الانسانية، ٢٢٧.
- ٧١٩ - اسرار العامة، ١٢٢، ١٢٥.
- ٧٢٥ - اسرار الاله النقطية، ٢٩.
- ٧٢١ - اسرار الكتم، ١٢٢.
- ٧٢٢ - الاسرار الوجودية، ١٩٨، ٢٥٥، ٣٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٢٧.
- ٧٢٣ - سر ادق الحق، ٣٨٥.
- ٧٢٤ - سر ادق الثوب، ٢٧٥، ٢٢٦، ٢٧٩، ٢٨٥، ٢٢٦.
- ٧٢٥ - سر يان الامر، ١٨٧؛ وانظر «الامر».
- ٧٢٦ - سر يان التوحيد، ٣٣١-٣٣٣؛ ٢٨٢؛ وانظر «التوحيد».
- ٧٢٧ - السر يان الوجودى، ١٨٧، ١٨٨.
- ٧٢٨ - السريرة، ٢٨٨.
- ٧٢٩ - السعادة، ١٨٥، ١٨٦.
- ٧٣٥ - سعادة القلب، ١١٨؛ وانظر «قلب».
- ٧٣١ - سعة القلب، ١١٦، ١٩٣؛ وانظر «قلب».
- ٧٣٢ - السيد، ٢٢٩، ٢٥٥، ٢٥١.

- ٧٣٣- سعيد مطلق، ٢٣٩، ٥٠٩.
- ٧٣٤- سعيد مقيد بالتشبيه، ٢٣٩، ٥٠٩.
- ٧٣٥- سعيد مقيد بالتنزيه، ٢٣٩، ٥٠٩.
- ٧٣٦- سقيط الرفرف...، ٣١٦، ٦٢٩، ٦٤٥.
- ٧٣٧- سكوت، انظر «لسان السكوت».
- ٧٣٨- سكوت الرحمن، ٦٠، ٦١.
- ٧٣٩- السكون والجمود، انظر «مقام السكون والجمود» و «مقام ادواح الجمادات».
- ٧٤٠- السكينة، انظر «لغات السكينة».
- ٧٤١- السلب، ٣٣٧، ٣٣٨، ٨٤٩.
- ٧٤٢- السلف، ٣٥٦.
- ٧٤٣- السلوك بالحق، ٣٣٣.
- ٧٤٤- سماء النارين، ١٤٣٠، ٨١٦.
- ٧٤٥- السماع، ٣٧٢، ٨٩٣، ٨٩٨.
- ٧٤٦- سماع الكلام، ٣٠٠.
- ٧٤٧- السماع المطلق، ٣٠١، ٣٧٢.
- ٧٤٨- سماع النداء، ٣٠٠.
- ٧٤٩- سماع نداء الحق، ٣١٢.
- ٧٥٠- سمسة السعادة، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٧٨٣.
- ٧٥١- سمسة الشقاوة، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٧٨٣.
- ٧٥٢- السامع، ١٨٩.
- ٧٥٣- السمع، ١٨٩، ٣٠١، ٣٩٢، ٣١٢.
- ٧٥٤- الاسماع، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤.
- ٧٥٥- سموم العمل، انظر «الصل».
- ٧٥٦- السوى، ٣٦٢، ٧٠٨، ٧٠٧.
- ٧٥٧- سواد الوجه...، ٣٣٣.
- ٧٥٨- السواد والبياض، ٣٣٠.
- ٧٥٩- سويداء القلب، ٢٨.
- ٧٦٠- السويداء المحمدية، ٢٨، ٨٥.
- ٧٦١- السياحات والمير، انظر «احل السياحات...».
- ٧٦٢- سير النفس، ١٥١.
- ٧٦٣- السين، ١٣، ١٤، ٣٦، ٣٧، ٣٠، ٧٦.
- ٧٦٤- الشأن الكلى، ٥١، ٥٧، ٣٥٧.
- ٧٦٥- الشؤون الذاتية، ٣٦١، ٣٦٢، ١٢٢، ١٢٥، ٦٧٧.
- ٧٦٦- الشاهد، ١٢٨، ٣٩٦، ٣٠٨، ٣١٣.
- ٧٦٧- شاهد القلب، ٣٣٠، ٣٣١.
- ٧٦٨- الشجرة، ٣١٢، ٣٨٣-٣٨٥، ٧٥٦؛ وانظر «الانسان الكامل».

- ٧٦٩- الشجرة الكلية، ٢٧، ٣٧١.
- ٧٧٥- شجرة الكون، ٢٧، ٧٢.
- ٧٧١- شجرة موسى، ١١٥، ٢٣٦.
- ٧٧٢- شرح (الصمد)، ١٥١، ٣٣٢، ٣٤٥.
- ٧٧٣- شرط (شرط) السماء، ٣٧٣، وانظر «سماع».
- ٧٧٤- شرع (بابا)، ٧٧٣.
- ٧٧٥- شرع (نورال)، ١٩٧، ١٩٨.
- ٧٧٦- شريعة (اختلاف)، ٣٦٢، ٥٣٥.
- ٧٧٧- شريعة (تنزل)، ٢٦٢.
- ٧٧٨- شريعة (عيون)، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٥٣٥.
- ٧٧٩- شريعة (نزول احكام)، ٢٨٣.
- ٧٨٥- الشرائع الحكمية، ١٤١.
- ٧٨١- الشرائع الحكمية، ١٤١.
- ٧٨٢- النطق، ١٦١، وانظر «ميدان الدعوى».
- ٧٨٣- الشفاء، ١٨٥.
- ٧٨٤- النفي، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١.
- ٧٨٥- الشك، ٢٧٧.
- ٧٨٦- شمس الحقيقة (طلوع)، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧.
- ٧٨٧- شمس النهار (المكورة)، ٣٢٦، وانظر «تكوين شمس النهار».
- ٧٨٨- الشمس (نور الشمس في البدء)، ٣٩١.
- ٧٨٩^أ- الشمس (منها)، ٨٧١.
- ٧٨٩- شموخ الفكر، ٩٧ (وانظر فكر).
- ٧٩٥- الشهادة، ٤٩، ٥٨، ٢١٤.
- ٧٩١- اليهود، ٣٦، ٣١٤، ٢٣٨، ٨٥٤.
- ٧٩٢- شهود الملاقاة الحق، ٣٦٥-٣٦٨.
- ٧٩٣- اليهود الأقدس، ٣١١، ٣١٢، ٧٩١.
- ٧٩٤- اليهود السيادي الممدى، ٣٥٩، ٣٧٣.
- ٧٩٥- شهود القلب السيادي، ٣٣٢.
- ٧٩٦- اليهود المطلق، ١٣١.
- ٧٩٧- اليهود المطلق (ان)، ١٣٢.
- ٧٩٨- شهود الواحد بالواحد، ٢٣٩، ٤٥٠.
- ٧٩٩- اليهود يطى اليه، ٣٧٦.
- ٨٥٥- نبيّة التبو، ١٢٥، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ٢٥٣.
- ٨٥١- نبيّة الوجود، ١٢٥، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ٢٥٣.
- ٨٥٢- الشيطان، ٢٨٣.
- ٨٥٣- صاحب تجلى الأمر، ٣٥٩.
- ٨٥٤- صاحب التوحيد، ٣٣٨، ٧٥٦.

- ٨٥٥- صاحب الجمعية، ٢٥٦، ٣١٥.
- ٨٥٦- صاحب سمعة السادة، ٤٥٨، ٣٥٩، ٧٨٣.
- ٨٥٧- صاحب سمعة الشقاوة، ٤٥٨، ٣٥٩، ٧٨٣.
- ٨٥٨- صاحب الظن، ٢٧٥.
- ٨٥٩- صاحب العلم، ٢١٤، ٣٣٧.
- ٨١٥- صاحب العين السليمة، ٢١٥، ٤٣٧.
- ٨١١- صاحب اللذة، ٥٩٥.
- ٨١٢- صحبة الحق في صور المعتقد...، ٢.
- ٨١٣- صحبة الحق وشهوده مع الآفات، ٢، ٢٩.
- ٨١٤- صحة التوحيد، ٣٣١، ٣٣٢، ٢٨٢.
- ٨١٥- صحة المبودية، ٣٨٢.
- ٨١٦- صحة المعرفة، ٣٣١، ٣٣٢.
- ٨١٧- صحة الوصل، ٢١٧، ٢١٨.
- ٨١٨- الصحو المضيئ، ١٣٣، ١٣٥، ٢٥٤، ٢٥، ١٣، ٣٥٧، ٦٧٦.
- ٨١٩- الصدق، ٢٣٣، ٢٣٣، ٢٧٩.
- ٨٢٥- صدور الاشياء عن الله، ٣١٨، ٤٥١.
- ٨٢١- الصراط المستقيم، ١٢٤، ١٢٥، ١٤٧٧، وانظر «الطريق المجهول».
- ٨٢٢- صرافة التوحيد، ٣٩٤-٣٩٦.
- ٨٢٣- الصنع، ٣٨٥، ٩١١.
- ٨٢٤- صيق الجسد، ٩٣٢.
- ٨٢٥- صفاء القلب، ٢٢٦.
- ٨٢٦- الصفات (نفس)، ٣٩٤، ٣٩٥.
- ٨٢٧- الصل (سوم)، ٣٥٨، ٣٢٢.
- ٨٢٨- الصلاة، ١٥٥، ٣٥٧، ٣٥٨.
- ٨٢٩- الصلاة، ١٩٥، ١٩٦.
- ٨٣٥- صلاحيات نفس الرحمن، ٧٣.
- ٧٣١- صورة الاتحاد، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧.
- ٨٣٢- الصورة الأولى، ١٣٣، وانظر «التعين الثاني».
- ٨٣٣- صورة الحق، ٢٣٣، ٢٣٣.
- ٨٣٤- الصورة الدخوية، ٥٢٣.
- ٨٣٥- صورة الرحمن، ١٣٨، ١٣٨، ٣١٥، وانظر «الصورة المدلية».
- ٨٣٦- صورة الرقيم، ١١٧، وانظر «الرقيم».
- ٨٣٧- الصورة المدلية، ٦٢.
- ٨٣٨- الصورة المحمدية، ٢، وانظر «الحقيقة المحمدية».
- ٨٣٩- صورة الممتد، ١٦٧، ١٦٨، ٢٣٩.
- ٨٤٥- صور الاعمال، ١٣٢.
- ٨٤١- الصور الحسية، ٢٥٩.

- ٨٤٢- الصور العلمية والاعتقادية، ٣١١.
- ٨٤٣- صور القوالب الحية، ١٥٢.
- ٨٤٤- ضبط مالا يضبط، ٢، ١٣، ٣٥.
- ٨٤٥- ضد (الجمع بين الشدين)، ٣٦٣، ٧٧١.
- ٨٤٦- ضد (قبول الشدين)، ٣٩٨، ٣٩٩.
- ٨٤٧- ضد (قبول الاضداد)، ٣٦٣.
- ٨٤٨- ضد (متهد اجتماع الشدين)، ١٦٢٩ وانظر «مقام اتحاد الاحوال».
- ٨٤٩- ضد (نفي الضد)، ٧٦٦.
- ٨٥٥- ضرب الواحد في الواحد، ٨٥٢، وانظر «الواحد».
- ٨٥١- ضرب العمل، ٣٥٨، وانظر «عمل».
- ٨٥٢- ضلالة، ١٨٣.
- ٨٥٣- ضلع جريان الفيض، ١٢١.
- ٨٥٤- ضلع السبب، ١٢٣.
- ٨٥٥- ضلع النور، ١٢٢.
- ٨٥٦- اضلاع المثلث المتالي، ١٢٥.
- ٨٥٧- ضمنية (ضنائن الله)، ٦٢٥.
- ٨٥٧- الضياء، ٩٤ وانظر «النور».
- ٨٥٨- طاب، ٣٦٨.
- ٨٥٩- الطبايق السفلى، ١٣١.
- ٨٦٥- الطبع، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ٣٥٥، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٩، ٣١٥، ٦٥٥، ٦٥٦.
- ٨٦١- الطبع (ظلمة)، ١٩٧.
- ٨٦٢- طبع الانسان، ١٨٣، ١٨٤.
- ٨٦٣- الطريق العام، ٢٢٧، ٢٦٧.
- ٨٦٤- الطريق الدائري (اصحاب)، ٣٣٦.
- ٨٦٥- طريق السر، ١١٣، ٢٦٥.
- ٨٦٦- طريق السر الوجودي، ٢٢٧.
- ٨٦٧- طريق السعادة، ١١٨.
- ٨٦٨- طريق الكشف، ٨٢٦ وانظر «الكشف».
- ٨٦٩- الطريق المجهول، ١٥٩، ١٦٥، وانظر «الاصراط المستقيم».
- ٨٧٥- الطريق المستطيل (اصحاب)، ٢٣٦.
- ٨٧٥- طريقا الثاوير الالهية، ٣٧٩.
- ٨٧١- الطرق الى الله، ٣٥٧، وانظر «اتساع ارض الله».
- ٨٧٢- طرق علم النيب، ٢٦١، ٥٤٣، وانظر «علم النيب».
- ٨٧٣- طلب الحق للحق، ٢٣٩.
- ٨٧٤- طلب الرؤية، ٢٨٥.
- ٨٧٥- الطلب المملول، ٢١٧، ٢٣٩.

- ٨٧٦- الطلسم، ١٥٧.
 ٨٧٧- الطلسم الثالث، ١٥٦.
 ٨٧٨- الطلاسم، ١، ٢٢٥.
 ٨٧٩- الطلاسم الثلاثة عشر الكلية، ١٥٦.
 ٨٨٥- الطلاسم المنصرية، ١٦٥.
 ٨٨١- طلق الهداية، ١٥٥، وانظر «هداية».
 ٨٨٢- طلوع شمس الحقيقة، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧.
 ٨٨٣- طلوع فجر الانقلاب، انظر «فجر الانقلاب».
 ٨٨٤- طمس نجوم الانوار، ٢٢٦، ٨١٢.
 ٨٨٥- الطهارة والتقديس الوجودي، ١٢٥.
 ٨٨٦- الطودا الذي يوراء القل، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٧٦، ٣٩٨، ٣٩٩.
 ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٧، ٢٣٣، ٢٦٣، ٢٦٢، ٢١٢، ٢١٢، ٢٥١، ٢٥٥، ٧٧١.
 ٨٨٧- اطوار التجليات الاسماءية، ٢١٥.
 ٨٨٨- طي الانفاس، ٢٨٥، ٥٩٥.
 ٨٨٩- الظرف (قيد)، ١٩٣.
 ٨٩٥- الظل، ٩، ٢٥.
 ٨٩١- ظلمة الطبع، انظر «الطبع».
 ٨٩٢- ظلمة القلب، ٢٧٦، وانظر «قلب».
 ٨٩٣- ظلمة القلوب، ١٩٢، وانظر «قلب».
 ٨٩٤- الظلمة المطلقة، ٢٨٥، وانظر «التطهير الجلي».
 ٨٩٥- الظن، ٢٥٧، ٢٦٨، ٢٧٥، ٢٢٧.
 ٨٩٦- الظن (صاحب)، ٢٧٥.
 ٨٩٧- ظنون الولي، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٥، ٥٦٢.
 ٨٩٨- ظهور الذات في المظاهر، ٢٨٨.
 ٨٩٩- ظهور الشيء بصفة ضده، ١٧٦، وانظر «ريقة المناسبة».
 ٩٥٥- ظهور الكبيرياء، انظر «كبرياء».
 ٩٥١- عابد الوثن، ٢٦٢، ٢٦٥.
 ٩٥٢- العارف، ٢٥٦، ٣٥٥، ٣٥٩، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٥٨، ٢٢١، ١٥٥٥، ٨٥٦.
 ٩٥٣- العارف (اذعان المجتهد)، ٢٥٦، ٢٥٧، ٥٢٢.
 ٩٥٤- العارف (توحيد)، ٢٢١.
 ٩٥٥- العارف (رجوعه الى الطبع)، ٣٥٥، ٣٥١، ٣٥٢.
 ٩٥٦- العارف (سماؤه)، ٢٣٥، ٨١٦.
 ٩٥٧- العارف والعالم (الفرق بينهما)، ٦٥٧.
 ٩٥٨- عالم (علماء الرسوم)، ٢٢٨، ٢٥٧، ٢٩٦، ٢٢٢، ٥٢٣.
 ٩٥٩- العالم، ٥، ٨٧، ٢٩٩.
 ٩١٥- عالم الاستحالة، ٢٧٢، ٢٩٩.

- ٩١١ - عالم البرازخ، ٩١، ٩٢، ٩٨، ١١٧، ٢٠٨.
- ٩١٢ - عالم التمثل، ١١٧.
- ٩١٣ - عالم الجمع، ٦١٥.
- ٩١٤ - العالم الصغير، ٣٩، ٤٣.
- ٩١٥ - العالم العلوى غير المفارق، ٢٦٥.
- ٩١٦ - العالم العلوى المفارق، ٢٦٥.
- ٩١٧ - عالم الفقر والحاجة، ١٣٥.
- ٩١٨ - العالم الكبير، ٣٩، ٣٥٦.
- ٩١٩ - عالم المثال المتصل، ٢٦٥، ٥٤٩.
- ٩٢٠ - عالم المثال المطلق، ٢٦٥، ٥٤٩.
- ٩٢١ - عالم المثال المقيد، ٢٦٥، ٥٤٩.
- ٩٢٢ - عالم المثال المنفصل، ٢٦٥، ٥٤٩.
- ٩٢٣ - عالم المزج، ٢٩٩.
- ٩٢٤ - عالم الملكوت، ٢٩٩.
- ٩٢٥ - العوالم الأباطنية، ٦٥.
- ٩٢٦ - العوالم الأوسطية، ٦٥.
- ٩٢٧ - العوالم الحية، ٦٩.
- ٩٢٨ - العوالم الخمس، ٥٤.
- ٩٢٩ - العوالم الخمس الكلية، ١٢١.
- ٩٣٠ - العوالم النقطية، ٢٩.
- ٩٣١ - العامة، ٦٥٢.
- ٩٣٢ - عبادة (وحدة ال)، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٦٤.
- ٩٣٣ - عبادة (التكليف)، ٧٠٩.
- ٩٣٤ - العيد (شأن)، ٣٨٣.
- ٩٣٥ - العيد المختص، ٣٦٩، ٣٧٠.
- ٩٣٦ - عيد الاختصاص، ٢٣٩، ٢٤٠.
- ٩٣٧ - عيد الأمن، ٦١٨.
- ٩٣٨ - عيد الحق، ٦١٨.
- ٩٣٩ - العيد الامناء، انظر «علامتية».
- ٩٤٠ - عبودة، ٨٩١.
- ٩٤١ - عبودية، ٢٩٥، ٢٩٣، ٢٢٢، ٣٠٨، ٣١٠، ٣١١، ٣٦٩، ٣٨٢، ٨٩١.
- ٩٤٢ - المباراة الوافية، ٢١٥.
- ٩٤٣ - عدد، اعداد (خربال)، ٣٣٨.
- ٩٤٤ - عدد (أعداد)، ٥٤٤.
- ٩٤٥ - المعدل، ١٩٧، ١٩٧، ٣٠٩.
- ٩٤٦ - المعدل (= المعدل الأول)، ٨٧، ٢٥٥؛ وانظر «الحق المخلوق به».
- ٩٤٧ - المعدم، ٣١٧، ٣٩٢.

- ٩٤٨- العرش، ٥٤، ٥٥، ٧١، ٧٦، ١١١، ٢٧٢، ٢٥٢.
- ٩٤٩- عرش الاستواء، ٢٨، ٧٥.
- ٩٥٥- عرش اللطائف الانسانية، انظر القلب.
- ٩٥١- عرض (اعراض)، ٨٧، ٨٨، ٢٩٦، ٢٥١.
- ٩٥٢- عرفانيات الحق، ٢٣٣، ٢٣٥.
- ٩٥٣- المروج اليه، ٣٦٣، ٣٦٤.
- ٩٥٤- المروج به، ٣٦٣، ٣٦٤.
- ٩٥٥- المروج فيه، ٣٦٣، ٣٦٤.
- ٩٥٦- المروج منه، ٣٦٣، ٣٦٤.
- ٩٥٧- المزة، ٢٣٣، ٢٩٨-٣٥١.
- ٩٥٨- المزة (حجاب)، ١٩٥، ٣٩٢.
- ٩٥٩- المشار (المسئلة)، ٣٢٦، وانظر تمطيل المشار.
- ٩٦٥- المصمة، ١١٨، ١٨٥.
- ٩٦١- العطية بعد السؤال، ١٩٤.
- ٩٦٢- العطية قبل السؤال، ١٩٤.
- ٩٦٣- العظيم، ٣٣٨.
- ٩٦٤- القدر، ٣٦٣.
- ٩٦٥- القفل، ٩١، ٩٧، ٣١٨، رسوخه: ٩٢، ٩٧، تحكيمة: ٩٣، تخصيص تحكيمة في عالم البرازخ، ٩٤، تعليق تحكيمة بالفكر وذكر المجد، ٩٥، ٩٧، رتبته، ٩٩، ١٥٢، سوائيته، ١٥٥، تعمقه، ١٥٥، توسطه، ١٥١، احاطته واشتماله: ١٥٣، كونه اولاً لكل كائن: ١٥٣، اشتغال الكل في ذاته: ١٥٣، عموم احاطته، ١٥٣؛ انطواء قابليته على القابليات، ١٥٤، صدور القفل، ١١٨، مسدك نوره، ٣٨٨، تولية التدبير من بين سائر المهيمات، ٢٥٣، حيزته، ٢١٢، عجزه: ٣٥٤، ٣٥٥.
- ٩٦٦- القفل الأول، ١٣١، ٢٥٥.
- ٩٦٧- القفل الراسخ، ٢٥٧.
- ٩٦٨- علامة السيد، ٢٥٥، ٢٥١.
- ٩٦٩- علامة الشقي، ٢٥٥، ٢٥١.
- ٩٧٥- علامة صحة الجمع، ٢١٧، ٢١٨.
- ٩٧١- علامة صحة الوصل، ٢١٧، ٢١٨.
- ٩٧٢- علامة المضطر، ٥٠٣.
- ٩٧٣- علامة الموحّد، ٣٢٢.
- ٩٧٤- علامات الكشف، ٣٧٥.
- ٩٧٥- علة (وعلية)، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٦٧١.
- ٩٧٦- العلم، حده، ٣٨٨، ٥٩٥، ٦٥٥؛ حاله، ٢٧٩؛ مقتضاه، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤؛ عدم تقيده بالزمان والمكان، ٣٣٣؛ لذته، ٥٩٥، صاحبه، ٢١٤ و ٣٣٧؛ زيادته، ٣، العلم الالهي، ٣٩٥.

- ٩٧٧ - علم الله بنا وعلمنا به، ١٢١.
 ٩٧٨ - علم الأولين والآخرين، ١٩.
 ٩٧٩ - العلم بالله، ٥٩٥.
 ٩٨٥ - العلم الحق، ٢١٤.
 ٩٨١ - علم الخاطر، ٥٧٩.
 ٩٨٢ - العلم اليهودي، ٢٩٢.
 ٩٨٣ - علم النيب، ٢٦١، ٢٨٧، ٥٤٣.
 ٩٨٤ - العلم الكثف، ٢٥٥، ٢٥١.
 ٩٨٥ - علم الكتاب، ١، ٢١.
 ٩٨٦ - العلم المجرد، ٣٧٩.
 ٩٨٧ - علم المفصل في المجل، ٣٧٦، ٧٤٨.
 ٩٨٨ - العلم الوسطي، ٢٧١.
 ٩٨٩ - علم اليقين، (انظر يقين).
 ٩٩٥ - العماء (حضره)، ١٧، ٢٨، ٧٧.
 ٩٩١ - عماء القلوب، ١٩٢، وانظر «قلب».
 ٩٩٢ - عماد الحيلة الى حمانه، ٦٤، ٦٥، وانظر «الحاق الحامل».
 ٩٩٣ - العمل، ثمراته، ١٨٥، ضرره، ٢٥٨.
 ٩٩٤ - عمل الانسان، ١٧٥.
 ٩٩٥ - عمل في غير معمل، ٢٥٨-٢٩٥.
 ٩٩٦ - العمل المشوب، ١٨٥.
 ٩٩٧ - عموم الالهية، ٢٦٦، ٣١٢، وانظر «الالهية الوهية».
 ٩٩٨ - المتنايه الالهية، نداءها، ٢٥٥، غايتها، ٢٨٩.
 ٩٩٩ - المتندية، ٣٢٧، ٣٧٤.
 ١٥٥٥ - المتكوت (بيت)، ٢٧٦، ٩٥١.
 ١٥٥١ - عود الولي، ٢٤٦.
 ١٥٥٢ - الميان (في مقابل الاعيان)، ١٥٩، ١٦٢، ٣٢٨.
 ١٥٥٣ - عيش الأبد، ٣٣٥، ٣٣١.
 ١٥٥٤ - العين (في مقابل الحكم)، ٢٩١، ٢٩٧، ٣٩٦.
 ١٥٥٥ - عين الجمع، ٦٠٤، ٦١٧.
 ١٥٥٦ - عين الجمع والوجود، ٦٠٤.
 ١٥٥٧ - عين الحق، ٢٧٩، ٥٧٥.
 ١٥٥٨ - العين التي ترى الحق، ٤٣٤-٤٣٦.
 ١٥٥٩ - العين السليمة (صاحب)، ٢١٥، ٤٣٧.
 ١٥١٥ - عين المين، ٤٣٦.
 ١٥١١ - عين القلب، ٢٧٨، ٥٦٩.
 ١٥١٢ - عين المحب، ٤٣٦.
 ١٥١٣ - عين المحبوب، ٤٣٦.

- ١٥١٤ - العين المخصوصة بالعين، ١٩٥.
- ١٥١٥ - العين المخصوصة في أشخاص مخصوصين، ٢٥٥، ٢٥١.
- ١٥١٦ - العين المقصورة في الكون، ٤١٤.
- ١٥١٧ - العين واحد، ٢٤٥.
- ١٥١٨ - العين واحدة، ٣٧٣.
- ١٥١٩ - عين اليقين، انظر «يقين».
- ١٥٢٥ - عينان (اجتماعها)، ٢٥٧.
- ١٥٢١ - عينان (مقابلتهما)، ٢٢٣.
- ١٥٢٢ - اعيان انسانية، ٢٥٥.
- ١٥٢٣ - اعيان ثابته، ١٨٩.
- ١٥٢٤ - عيون الشريعة، ٢٦٢-٢٦٤؛ ٢٤٥.
- ١٥٢٥ - عى الاولياء. انظر «ولى، اولياء».
- ١٥٢٦ - غاية الصنائع، ١١١.
- ١٥٢٧ - غاية النفايات، انظر «اغيا النفايات».
- ١٥٢٨ - غاية المنتهى، ١٩١، ٢٢٨.
- ١٥٢٩ - غاية المهتدين، ١١١.
- ١٥٣٥ - الغرب، ٣٧٦؛ ٧٤٦، ٨٦٩، ٨٧١، وانظر «الجانب الغربى» و «غرب الشمس».
- ١٥٣١ - الضرر، ٤٥٦-٤٥٧.
- ١٥٣٢ - غلبة حكم النقديس، ١٩٥، وانظر «حكم الطهارة والتقديس الوجودى».
- ١٥٣٣ - الغلط، ٢٣٧.
- ١٥٣٤ - غنى (اغنياء)، ١٩٥، ١٩٦.
- ١٥٣٥ - الغواية، ١٨٣، ١٨٥، ٣٨٥.
- ١٥٣٦ - النوث، ١٩٥، ٢٩٥.
- ١٥٣٧ - النيب، ٤٩، ٥٨، ١٩١، ٢١٤، ٢٧٢، ٣١٤، ٣٨٨.
- ١٥٣٨ - غيب الأحدية، ٦٧٨.
- ١٥٣٩ - النيب الأحمى، ٢٣٢.
- ١٥٤٥ - النيب الذاتى، ٨٥٨، وانظر «غيب الهوية».
- ١٥٤١ - غيب النيب، ٢٣٧.
- ١٥٤٢ - النيب المحقق، ٢٣٧؛ ٤٧٩، ٦٤٥.
- ١٥٤٣ - النيب المطلق، ٥٥، ٢٢٦.
- ١٥٤٤ - غيب الهوية، ٥٥، ٢٢٦.
- ١٥٤٥ - النية، ٣١٢، ٦٣٢.
- ١٥٤٦ - النية بهتك، ٤٨٧.
- ١٥٤٧ - الفتح، ٢٥٨، ٤٦٤.
- ١٥٤٨ - فتح المارفين، ٤٦٤.
- ١٥٤٩ - الفتح القريب، ٢٥٨^٨.

- ١٥٤٩ - الفتح القريب، ٨٢٥٨.
- ١٥٥٠ - الفتح المبين، ٨٢٥٨.
- ١٥٥١ - الفتح المعلق، ٢٥٨.
- ١٥٥٢ - الفتق (الرتق)، ١٩، ٥، ٦.
- ١٥٥٣ - فتية القادسية، ٢٧٦.
- ١٥٥٤ - فج (الفجاج)، ٤٢٨.
- ١٥٥٥ - فجر الانقلاب، ٣٤٢، وانظر «القيامة العظمى».
- ١٥٥٦ - فراق، ٣٢٥، ٣٤٤، وانظر «فرق».
- ١٥٥٧ - فرد، ٢٥٢، ٣٥٠، ٣٥١، ٧٦٧.
- ١٥٥٨ - افراد، ١٩٨، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٧.
- ١٥٥٩ - أفراد (مقام ال)، ٥١٤، ٦٢١.
- ١٥٦٠ - الفرد في الفرد، ٣٥١.
- ١٥٦٠ - فرداني المقصد، ٣٣٩.
- ١٥٦١ - الفردية (اولية)، ٢٦٦.
- ١٥٦٢ - الفردية الأولى، ٢٥٥.
- ١٥٦٣ - فردانية، ٢٥٥، ٢٥٣، ٥١٤.
- ١٥٦٤ - فريد، ٤٥٠، ٤٥١.
- ١٥٦٥ - في الشجرة الكلية، ٣٧١، وانظر «الشجرة الكلية».
- ١٥٦٦ - الفرق، ٣٦٧، ٣٣٤، ٥٦٠.
- ١٥٦٧ - الفرق الأولى، ٣٣٤، ٦٧٢.
- ١٥٦٨ - الفرق الثاني، ٣٣٤، ٦٧٣.
- ١٥٦٩ - الفرق عنك، ٢٧٩، ٢٩٠.
- ١٥٧٠ - الفرق عنه، ٢٨٩، ٢٩٠.
- ١٥٧١ - فرقان تفصيل الوجود، ٦، وانظر «كتاب تفصيل الوجود».
- ١٥٧٢ - الفصل، ٣١٧، ٤٣٣.
- ١٥٧٣ - الفطرة، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٦، ٣٨١.
- ١٥٧٤ - الفعل بالخاصية، ٦١٦.
- ١٥٧٥ - الفعل بالمشيئة، ٢٣٢.
- ١٥٧٦ - الفعل بالهمة، ٢٣٣، ٢٦٤.
- ١٥٧٧ - فعل التجلي، ٣٠٨.
- ١٥٧٨ - فقير (ظاهر ال)، ١٩٦.
- ١٥٧٩ - الفقراء، ١٩٥.
- ١٥٨٠ - الفكر، ٩٥، ٢٠٩، هو واحد منك، ٣٣٦، شيوخ الفكر، ٩٧.
- ١٥٨١ - الفكر المحمود، ٧٧٩.
- ١٥٨٢ - الفكر المضموم، ٧٧٩.
- ١٥٨٣ - الفناء، ٣٣٧، ٢٦٧، ٢٩٢، ٣٧١، ٣٧٧، ٣٧٩، ٥٥٥، ٧٠٥.
- ١٥٨٤ - فناء البقاء، ٣٧٨، وانظر «البقاء».

- ١٠٨٥ - الفناء بلافناء. ٤٢٧.
- ١٠٨٦ - الفناء الثلاثي، ٣٢٥، ٤٢٧.
- ١٠٨٧ - فناء الجذب، ٥٠٣، ٥٠٣.
- ١٠٨٨ - الفناء الطارى على جهات الكون الاربع، ٣٤٤، ٣٤٥.
- ١٠٨٩ - الفناء عن الاشياء، ٥٠٣.
- ١٠٩٥ - الفناء عنك في الاشياء، ٣٧٧.
- ١٠٩١ - الفناء عنك وعن الاشياء، ٣٧٧.
- ١٠٩٢ - الفناء في المحبة، ٥٩٥؛ وانظر «المحبة».
- ١٠٩٣ - الفناء في المشاهدة، ٦٥٣؛ وانظر «المشاهدة».
- ١٠٩٤ - فناء الفناء، ٣٣٥.
- ١٠٩٥ - الفناء المحقق، ٢٧٣.
- ١٠٩٦ - فناء اللهم، ٢٣٩؛ وانظر «همم».
- ١٠٩٧ - الفهم، ٢٧١، ٢٧٢.
- ١٠٩٩ - فهم الأولياء، ٢٧١.
- ١٠٩٩ - فهم الفهم، ٢٧١، ٢٧٢؛ وانظر «قدر، اقدار».
- ١١٠٠ - الفهوانية، ١١٥، ١٣٥، ٢٤٣، ٢٧٢.
- ١١٠١ - الفهوانية، (الكلمة)، ١٨٩.
- ١١٠٢ - الفهوانية (المخاطبة)، ٣١٣.
- ١١٠٣ - فوقية الحق، ٤٦٣.
- ١١٠٤ - القوائم بالامر، ٣١٥، ٣١١.
- ١١٠٥ - القوائم بالحق، ٣١٥، ٣١١.
- ١١٠٦ - قاب قوسين او ادنى، ٥٣٥، ٥٣٦.
- ١١٠٧ - القابلية الأولى، ٣٣٥، ١٣٢، ٧٥٥.
- ١١٠٨ - القابلية الثانية، ٧١، ٧٢.
- ١١٠٩ - القابلية الكلية، ١٦٣، ٣٣٩، ٨٥٣.
- ١١١٥ - قابلية الوجود الأول، ١٤٢.
- ١١١١ - قواعد التوحيد، ٣٩٥، ٣٩٦، ٧٦٧.
- ١١١٢ - قال (انقال، ينقال، مالا يتقال)، ٣٢٩، ٢٣٨.
- ١١١٣ - قام (انقام، ينقام)، ٨٩، ٢١٤.
- ١١١٤ - قبة المعدل، ١٤٢.
- ١١١٥ - قبة أرين، انظر «ارين».
- ١١١٦ - القليلة، ٣٥٨، ٣٥٩؛ وانظر «التقيل».
- ١١١٧ - قبول القديين، ٣٩٨، ٣٩٩؛ وانظر «مقام اتحاد الأحوال».
- ١١١٨ - قبول الاضداد، ٤٦٣؛ وانظر «مقام اتحاد الأحوال».
- ١١١٩ - قدر (اقدار، انفصالها عن الغيب)، ٢٧٢، احكام القدر، ٢٩٥.
- ١١٢٥ - القدرة، ٢٧٣.
- ١١٢١ - القدم، ١٧٩، ٣٧٦.

- ١١٢٢ - قدم الجبار، ١، ٢٥٥، ٣٨٢، ٢٢٢.
- ١١٢٣ - قدم الصدق، ١، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٧٧، ٣٨٢، ٢٥، ٣١٨، ٢٢١.
- ١١٢٤ - قرار التوحيد، ٤٤١.
- ١١٢٥ - القرآن، ٨.
- ١١٢٦ - قرآن جمع الوجود، ٥؛ وانظر «كتاب جمع الوجود».
- ١١٢٧ - القرآن الأعظم، ٤٣٤.
- ١١٢٨ - القرآن الأعظم، ٤٤٤.
- ١١٢٩ - القرآن الأوسط، ٤٣٤.
- ١١٣٥ - القرانات الدورية، ٤٣٤.
- ١١٣١ - القرب، ٢٨٩، ٣١٢، ٤٣٤.
- ١١٣٢ - القرب الأقرب، ٢٣٥، ٢٨٩، ٢٩٥، ٤٣٤.
- ١١٣٣ - القرب القريب، ٢٣٥.
- ١١٣٤ - القرب المفرد، ٤٣٣، ٤٣٤.
- ١١٣٥ - القرب النقي و السفرضي، ١٢٥، ٢١٨، ٢١٩، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٢٧ وانظر «مكانة زلفي» و«مستوى أزهي».
- ١١٣٦ - فرة العين (والأعين)، ١٢٨، ٢٣٥.
- ١١٣٧ - القسمة، ٢٢٧، ٢٦٥.
- ١١٣٧ - القسم، ٣٣٨.
- ١١٣٩ - القضاء، ٢٧١، ٨٧، ٨٩.
- ١١٤٥ - القطب، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٥٦، ٢٩٧، ٧٥٢.
- ١١٤١ - قطبية عالم الخفض، ٧٣.
- ١١٤٢ - قطبية الفرد الجامع، ٨٩.
- ١١٤٣ - قطبية القطب، ٧٣.
- ١١٤٤ - قطبية الاميم، ٧٣.
- ١١٤٥ - قطبية الواو، ٧٣.
- ١١٤٦ - القلب :

وجوهه، ١١٣، سته، ١١٦، ١٩٣، سمادته، ١١٨، محل نجاة، ١١٨، مقامه في القرب الفرضي، ١٦٣؛ الختم على القلوب المعنى بها وغيرها، ١٦٤، ١٧٥ و ١٣٤٥ نشأت كمرآة، ١٧٣؛ انحصاره على شيء، ١٨٥، الوجه الخاص للقلب عند مقابلة، ١٨٢؛ انتشار الرحمة على القلوب المعنى بها، ١٩١، ١٩٢؛ القلوب السورثة للأحوال القلبية السائدة، ١٩١، منتهى القلوب الكاملة، ١٩١؛ اختصاص القلوب، ١٩٣؛ ظلمة القلوب، ١٩٣، عماء القلوب، ١٩٢؛ ميل القلب، ١٩٧؛ القلب كمرآة، ٢٣٣، ٢٢٥، ٢٢٦؛ شاهد القلب، ٢٣٥، ٢٣١؛ تهوؤ القلب، ٢٣٥، ٢٣٦، صفاء القلب، ٢٣٦؛ تقابله مع حضرة أحذية الجمع، ٢٣٧؛ انوار عبوديته، ٢٣٧ و ٢٧٥ سجوده، ٢٣٧، ٢٨٩، منتهى القلوب، ٢٣٧، ٢٣٨، هو عرش اللطائف، ٢٣٣؛ هو القطب، ٢٣٤؛ هو كتاب مرقوم، ٢٥٩؛ هو مجمع

التجليات، ٢٥٩؛ ارتقاؤه الى مقام الاحسان، ٢٥٩؛ تفاعل الاسلام و
 الايمان به، ٢٥٩؛ تردده في جهله وشكوكه وعلمه، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧،
 ٢٧٨، ٢٧٩؛ هو كائنات في الظلمة، ٢٧٦؛ عين القلب، ٢٧٨، ٢٧٩؛
 الملك الموكل عليه، ٢٨٣؛ موقف القلب ضمن كل مقام، ٢٩٥؛ تجلى
 القلب ٤٧١-٤٧٢؛ معرفة القلب، ٤٧٢؛ بيت القلب، ٤٧٢؛ القلب
 هو باب الولوج في سمة الجمع والوجود، ٤٦٨؛ هو مطلوب الحق، ٤٩٢،
 اطمئنان القلب، ٣٢٣؛ القلب من الوجهة النفسية، ٥٦٩.

- ١١٣٧- القلب الاقدس للمحمدى، ٢٨؛ ٨٥.
- ١١٣٨- القلب السيادةى للمحمدى، ١٣٤؛ احواله، ١٩٩؛ شهوده، ٣٢٢.
- ١١٣٩- القلم، ١٩، ١١٨.
- ١١٥٥- القلم الاعلى، ٢٩، ٧٦، ٨٧، ١٣١، ٢٢٨.
- ١١٥١- قلم التدوين، ٢٢٨.
- ١١٥٢- قمر (اقمار)، ١٨٧، ٢٢٦.
- ١١٥٣- قوة (قوى، لطائف)، ١٩٨.
- ١١٥٤- قوى، ٣٢٥.
- ١١٥٥- القيامة الصبرى، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥.
- ١١٥٦- القيامة العظمى، ١٢٣.
- ١١٥٧- قيدالايين، ١٩٣.
- ١١٥٧- قيدالظرف، ١٩٣.
- ١١٥٩- الكتيب، ٢٥٢.
- ١١٦٥- كاهن (كهنة)، ٢٧٢.
- ١١٦١- كبرياء، ١٨٨، ٣٨٨.
- ١١٦٢- الكبريت الاحمر، ٣٧٥.
- ١١٦٣- كتاب تفصيل الوجود و فرقائه، ٦، ٣٩، ٢٣.
- ١١٦٤- كتاب جمع الوجود و قرآنه، ٣٩، ٥.
- ١١٦٥- الكتاب المبين، ٢٢٩.
- ١١٦٦- الكتاب المحيط بالمحيطات، ٩، ٢٥، ٨٦، ٦٧.
- ١١٦٧- الكتاب المرقوم، ٩، ٧، ٢٦، ١١٦، ٢٥٩، ١٢، ٢٢.
- ١١٦٨- الكتاب المسطور، ٩، ٧، ١٥، ٣٦، ١١٦، ١٥، ٢٦.
- ١١٦٩- الكتاب المكنون، ٩، ٧، ١١٦، ١٣، ٢٧.
- ١١٧٥- كرمب الرؤية، ٢٨، ٣٢٢، ٨٣.
- ١١٧١- كيف (كتائف، حقائق)، ١٩٩.
- ١١٧٢- الكرسي، ٦٦، ٧٦، ٨٥، ٢٧٢، ٢٩٢، ٧٦٧.
- ١١٧٣- الكر، ١٩٢، سبحانه، ٢٥٦؛ يتابعه، ٢٥٥.
- ١١٧٤- الكسب، ١٧٢، ٣٦١.
- ١١٧٥- الكشف، ٣٦، ٢٣١، ٢٥٩، ٣٧٥، ٥٢٧، ٥٣٧، ٢٧٥.
- ١١٧٦- الكشف الاعظم، ١٥٨.

- ١١٧٧- الكشف الأعلى، ٤١٣.
- ١١٧٨- الكشف الأرضي، ٤١٣.
- ١١٧٩- كشف حال الموتى، ...، ٤٢٥.
- ١١٨٥- الكشف الحيواني، ٤٢٥.
- ١١٨١- كشف النطاء، ١٣٨.
- ١١٨٢- الكشف المحقق، ٢٦٨، ٢٧٥.
- ١١٨٣- الكشف المستوعب، ٨١٣٦.
- ١١٨٤- الكشف، ٣٨٥.
- ١١٨٥- الكلام، ٤٥٩، ٤٦٥.
- ١١٨٦- الكلام النفسى الذاتى، ٥٤٥.
- ١١٨٨- الكلمة، ٤١٥، ١٥.
- ١١٨٨- كلمة الحضرة، ١١٥، ١٥٧، ١٨٩، ٢٢٤، ٣٣٣.
- ١١٨٩- الكلمة الفهوانية، ١٨٩، وانظر «فهوانية».
- ١١٩٥- الكلم (جوامع)، ٦٦.
- ١١٩١- الكمال، ٢٩٢، ٤١١-٤٢٢.
- ١١٩٢- كمال الاجساد الممدنية، ١٢٥.
- ١١٩٢- كمال التوحيد، ٣٩٢.
- ١١٩٤- الكمال الذاتى، ٩١٩.
- ١١٩٥- كمال الصورة، ٣، ١٩٤، ٣٥.
- ١١٩٦- كمال المعاذرة، انظر «المعاذرة بين المتجلى والمتجلى له».
- ١١٩٧- كمال المعرفة، ٣٥٢.
- ١١٩٨- الكمال الوسطى، ٣١٣.
- ١١٩٩- الكنز المغنى، ١٢٥، ١٣٢، ٢٦٧، ٢٨٥.
- ١٢٥٥- الكون، ١٥٨، ٢١٩، ٢٦٥، ٢٦٨، ٣٧٢، ٣٣٣، ٣٥٢.
- ١٢٥١- الكون بالكون، ٢٢١، ٣٦٢، ٤٢٥، ٧١٦.
- ١٢٥٣- كون عينى، ٤٥١.
- ١٢٥٤- كون الكون، ٢٣٦.
- ١٢٥٣- الكون النريب، ١٩٥.
- ١٢٥٥- كون الواحد لمجيد، ٣٥١.
- ١٢٥٦- اكوان، ١٥٩.
- ١٢٥٧- الكيد، ١٦٩.
- ١٢٥٨- كينونة المطلق فى المقيد، ١٥٢.
- ١٢٥٩- اللام، ٤٨، ٣٩، ٥٥، ٥٨، ٥٨: سلك اللام، ٤٧، مستوى اللام، ١٢، اللام والألف فى «الرحمن»، ٧٧، طلب اللام «لراء»، ٧٨، اللام والألف فى «الرحيم»، ٨٣.
- ١٢١٥- لجنة التوحيد، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٣٣٥.
- ١٢١١- لذة الاحول، ٢٩٣، ٢٩٤، ٥٩٥.

- ١٢١٢ - لفظة العلم، ٥٩٥.
 ١٢١٣ - لفظة العبودية، انظر «العبودية».
 ١٢١٤ - لفظة المشاهدة، ٢٥٣.
 ١٢١٥ - لفظة المواقف، انظر «موقف».
 ١٢١٦ - لسان الاستعداد، ٢٣٦.
 ١٢١٧ - لسان التوحيد، ٣٩٥.
 ١٢١٨ - لسان السكوت، ٦٦٥.
 ١٢١٩ - لسان الملك الكريم، ٢١٩، ٤٣٩.
 ١٢٢٥ - لسان المناسبة، ١٧٧.
 ١٢٢١ - اللطافة الاصلية، ٢٨٢، ٥٧٧.
 ١٢٢٢ - اللطيفة الانسانية، ٢٩١، ٢٩٢، ٣١٣، ٣٣٩، ٧٢٦، ٧٧١.
 ١٢٢٣ - اللطائف، حقائقها، ١٩٨، تنوعها، ٢، ٢١٥، لطائف القوى، ١٩٨.
 ١٢٢٤ - لغات السكينة، ٢١٥.
 ١٢٢٥ - اللغات الوافية، ٢١٥.
 ١٢٢٦ - اللوح، ٨٨.
 ١٢٢٧ - اللوح الاول، ٨٩.
 ١٢٢٨ - لوح القدر، ٨٩، ٢٢٩، ٢٧٢، ٢٨١، ٢٩، ٧٦.
 ١٢٢٩ - لوح القضاء، ٨٨، ١٨٩، ٢٧٢، ٧٦.
 ١٢٣٥ - اللوح المحفوظ، ٨٩، ٧٦، ٢٨١.
 ١٢٣١ - لوح النفس الناطقة الكلية، ٨٩.
 ١٢٣٢ - لوح القضاء والقدر، ٦٩، ٢٧٢.
 ١٢٣٣ - لوح المحو والانباء، ٦٩، ٢٧٢.
 ١٢٣٤ - المآخذ (تنوعها)، ٢، ٢١٥.
 ١٢٣٥ - المائل، ٢٤٧، ٣٣٨.
 ١٢٣٦ - الماعية، ٣٣٥.
 ١٢٣٧ - الماعية الانسانية، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣.
 ١٢٣٨ - المايمة، ٢٩١، ٢٩٦-٢٩٨.
 ١٢٣٩ - المايح على الحقيقة، ٢٩٦.
 ١٢٤٥ - المايحون، ٢٩٦.
 ١٢٤١ - المبهوت، ٣٧٦، ٣٧٧.
 ١٢٤٢ - المثال المتمثل، ٢٦٥، ٣٥٩.
 ١٢٤٣ - المثال المطلق، ١٩٩، ٢٦٥، ٣٥٩.
 ١٢٤٤ - المثال المقيد، ١٩٩، ٢٦٥، ٣٥٩.
 ١٢٤٥ - المثال المنفصل، ١٩٩، ٢٦٥، ٣٥٩.
 ١٢٤٦ - المثل (شرب)، ٣٥٦.
 ١٢٤٧ - المثل الأعلى، ٦٢، ٣١٦.

- ١٢٣٨ - المجادلة، ١٧٩، ١٨٥، ٣٧٩.
- ١٢٣٩ - المجامعة، ٢٨١، ٥٧٥.
- ١٢٥٥ - المجتهد، ٢٥٦، ٢٥٧.
- ١٢٥١ - المجتهدون من علماء الرسوم، ٢٢٨، ٢٦٩، ٥٤٢.
- ١٢٥٢ - المجتد، ٩٦، ٩٧.
- ١٢٥٣ - المجدل الأسمي، ١٥٤، ١٥٦.
- ١٢٥٣ - المجلس الالهي، ١٦٥، ١٦٩، وانظر داخل المجلس الالهي.
- ١٢٥٤ - المجنون، ٥٥٥.
- ١٢٥٥ - المجهولون، انظر «العلامية».
- ١٢٥٦ - المحادثة، ١٤٩، ١٥٥، ١٥٧، ٢١٩.
- ١٢٥٧ - محادثة التديم، انظر «التديم».
- ١٢٥٨ - المحاذرة، ٢٤٣، ٢٩٥، ٣٢٢.
- ١٢٥٩ - محامد الأسماء، ١٢٣، ٢٥٩، ٤٢٥.
- ١٢٦٥ - المحبة، ٩٧، ٣٦١، ٨٣٩، تصحيح المحبة، ٢٢٢-٢٢٣ و ٢٣٨؛
خاوص المحبة، ٢٢٢-٢٢٣.
- ١٢٦١ - المحبوب، ١٩٥، ٣٦٣.
- ١٢٦٢ - المحتد المحدثي، ١٣٥، ١٣١.
- ١٢٦٣ - المحقق، ١٢٧، وانظر «المحقق».
- ١٢٦٤ - المحقق، اشرافه، ٢٣٥، اعتداله، ٢٣٥، صرف وجهه نحو الكون،
٢٣١، ٢٣٢.
- ١٢٦٥ - محل الأثر، ٢٨١، ٢٨٢.
- ١٢٦٦ - محل التقريب، ١٣٢.
- ١٢٦٧ - محل النجاة، ١١٨.
- ١٢٦٨ - محل انطباع لوحى القضاء، والقدر، ٦٩.
- ١٢٦٩ - محل انطباع لوحى المجد والاثبات، ٦٩.
- ١٢٧٥ - محمد (س)، ٣، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٨١، ٨٥، ٨٩، ٩٥، ٢٥٥، ٢٦٤،
٢٩١، ٣١١، ٣٦٨، ٣٦ وانظر «الحقيقة المحمدية»، «الحقيقة
السيادية»، «الانسان الكامل».
- ١٢٧١ - المجمعون، ١١٦.
- ١٢٧٢ - محور الاثبات، ٤٢٦.
- ١٢٧٣ - المجمعونه، ٢٧٣.
- ١٢٧٤ - محيط الدائرة، ١١٤.
- ١٢٧٥ - المختاطبة الفهوانية، ١١٤.
- ١٢٧٦ - مختار، انظر «احتيار».
- ١٢٧٧ - المختص، ٢٧٥.
- ١٢٧٨ - المخية الانسانية، ٢٥٧، ٢٥٩.
- ١٢٧٩ - مدرك اللطيفة الانسانية، ٧٧١.

- ١٢٨٥ - مدرك نور الايمان، ٣٨٨.
- ١٢٨٦ - مدرك نور العقل، ٣٨٨.
- ١٢٨٧ - مدركات الشوق، ٣٩٩-٤٠١، ٧٧١.
- ١٢٨٨ - المدرك واحد (وحدة الادراك)، ٤١٤، ٣٣٧.
- ١٢٨٩ - مذوق، انظر «ذوق».
- ١٢٩٠ - المرأة، ٢٢٣، ٣٥٩، ٣٤٧، ٤٤٨، ١٨٨٣، صفو المرأة، ١٤٥٧.
- وجه المرأة، ٢٢٥.
- ١٢٩١ - مرآة ذات الواحد، ٤٤٩.
- ١٢٩٢ - مرآة القلب، ١٧٤، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦.
- ١٢٩٣ - مرآة المؤمن، ٣٥٩.
- ١٢٩٤ - المراقبة، ٢٧٢.
- ١٢٩٥ - مراقبة السر والباطن، ٢٧٢، ٢٨٥.
- ١٢٩٦ - المرتبة، ٢٢٥.
- ١٢٩٧ - مرتبة الحق، انظر «مقتضى مرتبة الحق».
- ١٢٩٨ - مراتب منزل الوجود، ٤٤.
- ١٢٩٩ - مراتب التوحيد، ٩١٢٣.
- ١٢٩٠ - مراتب الخيال، ٤٥٧-٤٥٩.
- ١٢٩١ - مراتب ظهور الحق، انظر «مناظر الحق».
- ١٢٩٢ - مراتب الغيب، ١٥٨.
- ١٢٩٣ - المراتب الكلية، ١٥٨، ١٥٣.
- ١٢٩٤ - مراتب الوجود، ٢٥٥.
- ١٣٠٠ - المرتضى الاقدم، ١٥٥.
- ١٣٠١ - المرض في التجلي، ١٤٢، ١٤٣.
- ١٣٠٢ - مرور الرياح والاهواء، ١٣٨.
- ١٣٠٣ - المزج، ٢٣٩، ٥٠٩.
- ١٣٠٤ - المزج (دار)، ٢٣٩، ٥٠٩.
- ١٣٠٥ - مزج نورى الايمان والاسلام، ٢٥٩.
- ١٣٠٦ - مستوى ازمى، ١٥٣.
- ١٣٠٧ - المستوى الاعلى، ١٤٢.
- ١٣٠٨ - مستوى الرحمن، ١٤٢.
- ١٣٠٩ - المستوى العرشى، ٤٥.
- ١٣١٠ - السبوعات، ٢٥١.
- ١٣١١ - المشاهدة القدسية، ٢٥٦.
- ١٣١٢ - المشاهدة، ٤٩٨.
- ١٣١٣ - مشاهدة التجلي، ١١٥.
- ١٣١٤ - مشاهدة الميان، ٢٢٢، ٢٢٥.
- ١٣١٥ - مشاهدة القلوب، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٥.

- ١٣١٦ - مشاهدة المحدث للقديم، ٤٦٥.
- ١٣١٧ - مشاهدة وجه الحق، ١٩٢.
- ١٣١٨ - مشهد (ومشاهد)، ٦٤١.
- ١٣١٩ - مشهد اجتماع الضدين، ١٦٢٩، وانظر «مقام اتحاد الأحوال» و «قبول الضدين» و «الجمع بين الضدين».
- ١٣٢٥ - مشهد اليسر، ٢٢٣؛ ٤٤٥.
- ١٣٢١ - مشهد القلب، ٢٢٣؛ ٤٤٥.
- ١٣٢٢ - المشهد الموسوي، ١٣٥.
- ١٣٢٣ - المشاهد القدسية، ٢٥٦.
- ١٣٢٤ - المشهد خلف سراق النيب، ٣٧٩، وانظر «سراق النيب».
- ١٣٢٥ - المشيئة (الفعل)، ٢٢٢.
- ١٣٢٦ - المضطر، ٥٠٢، ٥٠٣.
- ١٣٢٧ - المطالعة، ٢٥٩، ٥٣٩.
- ١٣٢٨ - مطلع الاشراف، ١٣٣، ١٣٤.
- ١٣٢٩ - مطلع الاشراف على الاطراف، ٩٣٩، وانظر «مقام تمايق الاطراف».
- ١٣٣٥ - الممارسة، ٤٩٩-٥٠١.
- ١٣٣١ - المعاملة، ٤٤٣، ٨٣٥.
- ١٣٣٢ - المعاينة، ٢٥٩، ٥٣٨.
- ١٣٣٣ - معاينة الحق، ٢١١.
- ١٣٣٤ - الممتلئ يتجلى الجمع والوجود، ١٥٦.
- ١٣٣٥ - الممدود (حكم)، ٤٤٦-٤٤٨، ٨٤٨.
- ١٣٣٦ - معراج الترقى فيه، ٣٦٣، ٧١٦.
- ١٣٣٧ - المعراج (نصه)، ٣٦٤، ٧١٦.
- ١٣٣٨ - معارج الا-واح، ٢٦٥، ٥١٣.
- ١٣٣٩ - المعارج الثلاثة،
- ١٣٣٥ - المعرفة،
- ١ - المعراج اليه
- ٢ - المعراج به
- ٣ - المعراج فيه
- ٣٦٤؛ ٧١٦.
- ١٣٣٥ - المعرفة، ٣٣٨، تجل من تجلياتها، ٣٦٥-٣٦٩، تنوعها، ٢، ٢١٥، انوارها، ٣٨٨؛ ٧٦٢؛ بيتها، ٣٩٢، صحتها، ٤٤١، ٤٤٢، الكمال فيها، ٤٥٢ و ٨٥٦.
- ١٣٤١ - المعرفة الخفية، ٥٥٥.
- ١٣٤٢ - المعرفة الغائية، ٤٥٢-٤٥٣، ٨٥٦، ٨٥٧.
- ١٣٤٣ - معرفة القلب، ٤٧٢.
- ١٣٤٤ - معرفة الله من حيث الدليل، ٣٥٥.
- ١٣٤٥ - المعرفة المطلقة (او معرفة الاطلاق)، ٦٨٢.

- ١٣٣٦ - مملوئية الموجود، ١٨٧.
 ١٣٣٧ - الميار، ٢١٨، ٢١٩.
 ١٣٣٨ - المية، ١٧٦، ٣٦٧.
 ١٣٣٨ - مية الاختصاص، ٢٨٩.
 ١٣٣٩ - مية الحق، ١٧٦، ١٧٨، ٣٦٧.
 ١٣٥٥ - مية الكائنات، ١٧٦، ١٧٨، ٣٦٧.
 ١٣٥١ - مغرب الشمس، ٨٧١، وانظر «النرب».
 ١٣٥٢ - مغرب السدرة، ٢٨، وانظر «سدرة المنتهى».
 ١٣٥٣ - المفاتيح الأولى، ٣٢٦، ٨٦٧٧.
 ١٣٥٣ - مفاتيح النيب، ٣٣٥.
 ١٣٥٤ - مفردات الريوية، ٤٩٩.
 ١٣٥٥ - مفردات عالم الخفض، ٦٩.
 ١٣٥٦ - مفردون، انظر «فرد، افراد».
 ١٣٥٧ - المقابلة، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦.
 ١٣٥٨ - مقابلة المئين، ٢٢٣.
 ١٣٥٩ - مقام ارواح الجمادات، ٣١٥، ٦١٦، ٦٢٢.
 ١٣٦٥ - مقام اتحاد الاحوال، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٦٣٥.
 ١٣٦١ - المقام الأعلى، ١٥٢.
 ١٣٦٢ - مقام الأفراد، انظر «فرد، افراد».
 ١٣٦٣ - المقام الأقدس، ٢٨١.
 ١٣٦٤ - مقام التوحيد الاحدى، ٣٥٢.
 ١٣٦٥ - مقام الجمع، ٣١١، ٦١٥.
 ١٣٦٦ - مقام الجمعية، ٣١١، ٦١٥.
 ١٣٦٧ - مقام الالهية، ٣١١، ٦١٥.
 ١٣٦٨ - مقام الخلافة، ٢٩٥، ٢٩٩.
 ١٣٦٩ - مقام السكون والجمود، ٦٥٣.
 ١٣٧٥ - مقام السماع، ٨٩٣.
 ١٣٧١ - مقام عى الاولياء، ٢٧٥، ٢٧٩.
 ١٣٧٢ - مقام فهم الاولياء، انظر «فهم الاولياء».
 ١٣٧٣ - مقام فهم الفهم، انظر «فهم الفهم».
 ١٣٧٤ - مقام قاب قوسين أو أدنى، انظر «قاب قوسين».
 ١٣٧٥ - مقام الكشف الحيوانى، انظر «الكشف الحيوانى».
 ١٣٧٦ - مقام لا ينقال، ٢٣٨.
 ١٣٧٧ - المقام المطلق فى عين الجمع والوجود (التحقق)، ٢٧٦.
 ١٣٧٨ - المقام المطلق الوجدانى (التحقق)، ٢٣٥، ٢٣٩.
 ١٣٧٩ - المقام الوسطى، ٣٩٢، ٣٩٩، ٣٩٣، ٣٩٩.
 ١٣٨٥ - مقام الولاية، انظر «ولاية».

- ٨١٣٨٥ - المقام البشري، ١٣٦٠، ١٣١ (= مقام يا اهل يثرب لامقام لكم).
- ١٣٨١ - مقتضى تجلى الحق، ٣٠٨، ٣٠٧.
- ١٣٨٢ - مقتضى الحال، ٣٩٢.
- ١٣٨٣ - مقتضى حكم الجميع، ٣٥٥.
- ١٣٨٤ - مقتضى مرتبة الحق، ٣٢١.
- ١٣٨٥ - مقرر السادة، ١٤٥.
- ١٣٨٦ - مقدار الصدق، ١٢٧.
- ١٣٨٧ - المقولات السحر، ٢٠١.
- ١٣٨٨ - المكتنفة، انظر «الكشف».
- ١٣٨٩ - الممكن، ٣٣٤، ٨٩٧.
- ١٣٩٥ - المكانة الزلغى، ١٥٣، ٢٣٣؛ انظر «اقرب النفل».
- ١٣٩١ - المكسر، ١٦٩، ١٧١، ١٧٢، ٢٧٣، ٣٠٢، ٣٥٢؛ دقايق المكسر، ٣٥١.
- ١٣٩٢ - مكر الله، ١٧٢.
- ١٣٩٣ - المكرو الاستعداد، ٣٩٥.
- ١٣٩٤ - الملازمة، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٥، ١٦١.
- ١٣٩٥ - ملك الظهور، ٣٩.
- ١٣٩٦ - الملازمة المسخرة، ٦٢٦.
- ١٣٩٧ - الملازمة المدبرة، ٦٢٦.
- ١٣٩٨ - الملازمة المهيوم، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٥٤٣، ٦٢٦.
- ١٣٩٩ - الملازمة المولدة، ٨١٣٥، ٣٠٩، ٦٢٦.
- ١٤٠٥ - الملك الموكل على حفظ القلب، ٢٨٣.
- ١٤٠١ - الممكن (الدم)، ٣٩٢.
- ١٤٠٢ - منازل، ١٣٥، ٢٥٥، ٢٧٩، ٣٤٢.
- ١٤٠٣ - المناسبة، ٢٦٠، ٢٩٢؛ رقيتها، ١٧٦، ١٧٧، لسانها، ١٧٧.
- ١٤٠٤ - المناسبة بين الاسم والمسمى، ٣٩٣.
- ١٤٠٥ - المناسبة بين الالهية والعبودية، ٣٨٢.
- ١٤٠٦ - المناسبة بين الحق والعقل، ٣٠٥، ٣٠٩.
- ١٤٠٧ - منتهى تحول الاسماء، انظر «تحول الاسماء».
- ١٤٠٨ - منتهى القلوب، ١٩١، ٢٣٧، ٢٣٨.
- ١٤٠٩ - المنزه الابهى، ١٩١.
- ١٤٠٩ - المنزه الأعلى، ١٩٢.
- ١٤١٥ - المنظر الأجل، ١٣٣.
- ١٤١١ - مناظر الحق، ٣١٣، ٣١٥، ٣٦١، ٦٢٩.
- ١٤١٢ - المنفردون، انظر «فرد، افراد».
- ١٤١٢ - المنقال، انظر «انقال ينقال».
- ١٤١٣ - منك واليك، ٣٠٣-٣٠٦؛ ١٠٦، وانظر «اليك ومنك».

- ١٤١٣ - المهيمات، انظر «ملائكة مهمة».
- ١٤١٥ - المهيمون، انظر «ملائكة مهمة».
- ١٤١٦ - موت الابد، ٣٣٠.
- ١٤١٧ - الموت في التجلي، ١٥٢، ١٥٣، ١٤٥.
- ١٤١٨ - الموحد، ٣٢٥، ٣٢١، ٣٢٢، ٤٤٠، ٤٤٣.
- ١٤١٩ - المورد الأعلى، ٣٨٢.
- ١٤٢٥ - المورد الثاني، ٣٨٢.
- ١٤٢١ - موطن الترقى، ١٤٥.
- ١٤٢٢ - موطن التلبس، ٢٣١.
- ١٤٢٣ - المواطن التي تقتضي المكروالكف، ١٧١.
- ١٤٢٤ - موقعه اارين، انظر «ارين».
- ١٤٢٥ - موقف، احكامه، ١٧٩، يمينه، ٣٩٣.
- ١٤٢٦ - مواقف، لذاتها، ٥٠٣، تحديدها، ٥٩٤، ٥٩٦.
- ١٤٢٧ - المواقف المشهدية القبيحة، ٥٩٦.
- ١٤٢٨ - الموقتون، ١٤٥.
- ١٤٢٩ - ميثاق النور، ٢٨، ١٨٢، ١٨٣، ٨٢، ٣٧٥.
- ١٤٣٥ - ميدان الدعاوى، ١٤١، ١٩٥.
- ١٤٣١ - ميز الحركة، ٢٣٥، ٢٣١.
- ١٤٣٢ - ميل القلوب، ١٩٧.
- ١٤٣٣ - الميم، ١٤، ٣٦، ٣٨، ٤٥، ٤٢، ٤٧، ميم البسلة، ٩، ميم السرحمان، ٤٨، ٤٩، ٧٥، الجمعية الميمية، ٧٣، طلب الميم النون، ٨٩، الميم بناء
- سوزة العالم، ٨٨، ٨٩.
- ١٤٣٤ - الميمات الثلاث للبسلة، ٤٩.
- ١٤٣٥ - النبأ العظيم، ٢١٩، ٢٣٩.
- ١٤٣٦ - النبوة، ٢٣٦، ٢٩٧، وجه النبوة، ٢٩٧.
- ١٤٣٧ - النبوة البشرية، ٣٥٩، ٤١٩.
- ١٤٣٨ - نبوة الخلافة، ٢٣٦، ٢٩٧.
- ١٤٣٩ - النبوة الدائمة، ٢٩٧.
- ١٤٤٥ - نبوة الرسالة والتشريع، ٢٣٦، ٢٩٧.
- ١٤٤٥ - النبوة العامة، ٣٧١.
- ١٤٤١ - نبوة الزم، ٢٣٦، ٢٩٧.
- ١٤٤٢ - النبوة المطلقة او العامة، ٢٣٦، ٣٥٢، ٢٩٧.
- ١٤٤٣ - نتائج مقام الجمع، ٢١٩.
- ١٤٤٣ - نتائج مقام الوصلة، ٢١٩.
- ١٤٤٤ - نجاة القلب، ١١٨.
- ١٤٤٥ - نجوم الانوار (المنظمة)، ٢٢٦.
- ١٤٤٦ - نحن بولنا، ٣٨٧، وانظر «انت، لانت».

- ١٤٤٧ - نداء الاختصاص، ٣٥٢؛ ٦٥٥.
 ١٤٤٨ - نداء الألم، ٣٥٥، ٢٥١، ٢٨٥، ٢١٢.
 ١٤٤٩ - نداء الحب، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٥.
 ١٤٥٥ - نداء الحق، ٣٥٢، ٦٥٥.
 ١٤٥١ - نداء الطبع، ٣٥١، ٣٥٢، ٦٥٥.
 ١٤٥٢ - نداء المرض، ٢٨٥.
 ١٤٥٣ - نداء العناية، ٢٥٥.
 ١٤٥٤ - نداء الغير، ٣٥٥، ٦٥٥.
 ١٤٥٥ - النداء من مكان قريب، ٢١٦.
 ١٤٥٦ - نداء للمألوفات، ٣٥٢، ٦٥٥.
 ١٤٥٧ - التديم (معاداة)، ٣١٩؛ ٢٣٩.
 ١٤٥٨ - النسبة بين الذات والسوى، ٥٧.
 ١٤٥٩ - نسبة الجهات، انظر «جهة، جهات».
 ١٤٦٥ - النسب، ٢٢٧، ٢٢٨.
 ١٤٦١ - النسخة الجامعة، ٢٢، ٣٦، ١٥٣، ١٧٦، ٣٦٧؛ وانظر «الإنسان الكامل».
 ١٤٦٢ - نسخة الجمع والتفصيل، ٧.
 ١٤٦٣ - النشأة، ٢٨٥.
 ١٤٦٤ - النشأة الممتدة، ٥٧١.
 ١٤٦٥ - النشأة الوسطية، ١٧٢.
 ١٤٦٦ - النسيحة، ٢٥٣-٢٥٥؛ ٧٧٣.
 ١٤٦٧ - النظر إلى الخلق من كونهم حقاً، ٢٣٢، ٢٣٥.
 ١٤٦٨ - نعت الولي، ٢٢٨-٢٣٢؛ ١٨١٦؛ وانظر «الولي المجهول».
 ١٤٦٩ - النميم، ١٩٦.
 ١٤٦٩^أ - نفحات الجود، ٢٢٨، وانظر أرقام ٢١٦-٢١٩.
 ١٤٧٥ - النفس،
 الإدراك الحسي للنفس، ٢١٢، ٢٢٢، ٢٢٥؛ تحولها في صورة علمية،
 ٢٢٧؛ ادراكها لاسرار السخيلية، ٢٦٣، ٢٦٢؛ طواعيتها للملك،
 ٢٨٣؛ حديثها، ٢٨٦؛ آلة ادراكها، ٧٧١.
 ١٤٧١ - النفس الكلية، ٢٨١، ٢٢٩.
 ١٤٧٢ - النفس، طي النفس، ٢٨٥، ٥٩٥؛ الترقى مع النفس، ٥٩٥.
 ١٤٧٣ - النفس الرحمانى، ٣٦، ٥٩، ٧٥، ١٨٧، ١٥١، ٣٨٩.
 ١٤٧٤ - النفس الغايت، ٥٩٥.
 ١٤٧٥ - نفى الصفات، انظر «صفة، صفات».
 ١٤٧٦ - النفي والاثبات، ٢٣٣.
 ١٤٧٧ - النقطة، ١٩، ٢٢؛ اسرار العوالم النقطية، ٢٨، ٢٩.
 ١٤٧٨ - نقطة الاحدية، ٢٨.
 ١٤٧٩ - نقطة الباء، ١٩.

- ١٣٨٥ - النقطة البائية، ١٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩.
 ١٣٨١ - نقطة البسطة، ٢٥.
 ١٣٨٢ - نقطة الدائرة، ٤١٤.
 ١٣٨٣ - نقطة السويداء المحمدية، ٢٨، ٢٥؛ وانظر «القلب الأقدس».
 ١٣٨٤ - النقطة العمياء الصماء، ١٩٣.
 ١٣٨٥ - النقطة الفاتية في القلب الأقدس، ٢٨.
 ١٣٨٦ - نقطة الكمية، ٦٤، ٦٥.
 ١٣٨٧ - نقطة النون، ١٩، ٢٩، ٩٥.
 ١٣٨٨ - نقطة نون الرحمن، ١٧، ٢٩.
 ١٣٨٩ - النكاح الساري، ٢٣، ٦٣.
 ١٣٩٥ - النكتة السوداء في وجه المرآة، ٢٦؛ ٧٥.
 ١٣٩١ - نكتة سويداء القلوب، ٢٨.
 ١٣٩٢ - نكتة لمباينة، انظر «المباينة».
 ١٣٩٣ - نهاية التوحيد، ٢٥٣.
 ١٣٩٤ - النهي (في مقابلة الأمر)، ٢٧٣.
 ١٣٩٥ - النور، ١٨٧، ١٩٣، ١٩٥، رضى النور، ٧، ٣٤.
 ١٣٩٦ - النور الأبيض، ٣٧٥، ٣٧٨-٣٧٩، ٣٨٥، ٧٤٦.
 ١٣٩٧ - النور الأحمر، ٣٧٥-٣٧٥، ٧٣٩.
 ١٣٩٨ - النور الأخضر، ٣٧٩-٣٨٢.
 ١٣٩٩ - نور الاسلام، ٢٥٨، ٢٥٩، ٥٢٩، ٥٣٥.
 ١٥٥٥ - نور الايمان، ٢٥٨، ٢٥٩، ٣٨٨، ٣٨٩، ٥٢٩، ٥٣٥، ٧٦٢.
 ١٥٥١ - النور الذاتى، ٣٧٥، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٧٣٥.
 ١٥٥٢ - نور الشرع، ١٩٧، ١٩٨.
 ١٥٥٣ - النور الششمانى، انظر «النور الذاتى».
 ١٥٥٤ - نور الشمس، ٣٩١.
 ١٥٥٥ - نور العقل، ٣٨٨، ٣٨٩، ٧٦٢.
 ١٥٥٦ - نور الغيب، ٣٨٨-٣٩٥، ٧٦٢.
 ١٥٥٧ - النور المحمدى، ٣٤.
 ١٥٥٨ - نور المعرفة، ٣٨٨، ٧٦٢.
 ١٥٥٩ - النور الممنود، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٥.
 ١٥١٥ - نور الوجدانية، ٢٤٢.
 ١٥١١ - انوار الحضرة الالهية، ٢٣٧.
 ١٥١٢ - انوار الربوبية، ٢٣٧.
 ١٥١٣ - انوار المبودية، ٢٣٧، ٤٧٩.
 ١٥١٤ - انوار الممانى، ١٧، ٤١٧.
 ١٥١٥ - انوار المعرفة، ٣٨٨، ٧٦٢.
 ١٥١٦ - انوار المواد، ١٧، ٤١٧.

- ١٥١٧- النون، ١، ٧٦؛ ١١، ١٥٣؛ النون في الرحمن، ٧٦؛ حيلة النون، ٧٥؛ اتصال النون بالراء، ٧٧؛ خفض نون الرحمن، ٨١.
- ١٥١٨- النية، ١٤٢.
- ١٥١٩- الهاء، ٥٣، ٥٤، ٥٩، ٧٦؛ اتصال الهاء بالراء، ٧٧؛ دولة الهاء، ٥٣، ٥٤، ٥٩.
- ١٥٢٥- الهاء، ٢٨، ٧٦، ٨٤.
- ١٥٢١- الهداية، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ٣٨٥.
- ١٥٢٢- الهداية السيادة، ١٥٥.
- ١٥٢٣- حرون، ٣٢٥.
- ١٥٢٤- الهمزة، ٤٨.
- ١٥٢٥- الهم الواحد، ٢٣٩.
- ١٥٢٦- الهمزة، ١٧٣، ١٧٤؛ ٣٦١، ٣٦٣، ٣٨٦، ٥٤٥؛ الفل بالهمزة، ٢٣٣؛ تجلس الهم، ٢٣٩؛ فناء الهم، ٢٣٩؛ رفع الهمزة، ٣٦٩؛ فناء الهم، ٢٣٩.
- ١٥٢٧- هو، ١١٩، ١١٢، ١١٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧.
- ١٥٢٨- هوذا، ٣٨٥.
- ١٥٢٩- هو لا انت، ٣٦٤، ٧١٦؛ وانظر «انت لا انت».
- ١٥٣٥- هو هذا وما هو هذا، ٣٧٣، ٧٣٩.
- ١٥٣١- الهوية، ٧٧، ٨٤٤.
- ١٥٣٢- هوية الحق، ١٤٤، ٤٥٥.
- ١٥٣٣- الهوية العليا، ٣٥٤، ٤٥٥.
- ١٥٣٤- همنة الاسم الجامع. انظر «الاسم الجامع».
- ١٥٣٥- هولي الكل، ١٥٥.
- ١٥٣٦- الواحد، ١٥٨؛ تجليه في المقامات والمراتب، ٣٩٨، ٣٩٩؛ مصدر الاعداد، ٣٣٥؛ مرجع الاعداد، ٣٣٥؛ به تجمع الاعداد وبه تفرق، ٣٣٥؛ في قوته اعطاء ما لا يتناهى من الاعداد، ٣٣٩؛ الواحد الذي لا يقبل الاثنين، ٣٣٦، ٣٣٨؛ تجليه نفسه، ٣٣٩-٣٥١ و ٨٥٢؛ سر آتبه، ٣٣٩؛ الواحد المدد كرمز للوحدانية، ٦٥٤، ٦٩١؛ الواحد الكثير، ٨٤٥؛ ضرب الواحد في الواحد، ٨٥٢؛ الواحد اسم الذات، ٨٥٥؛ واحد العين، ٣٤٥.
- ١٥٣٧- واد (اودية الارض)، ٤٢٨.
- ١٥٣٨- وساطة التجلي في الدنيا، ٣٩٢، ٤٣٥.
- ١٥٣٩- وتد (اوتاد)، ٢٩٦.
- ١٥٤٥- وجد، ٣٥٢، ٣٨٥.
- ١٥٤١- وجه الاختصاص، ٣٦٩.
- ١٥٤٢- .. وجه التوحيد، ٣٣٩.
- ١٥٤٣- ... وجه الحق، ١٩٢.

- ١٥٤٢- الوجه الغائص، ١٨٢، ٣٥٣.
- ١٥٤٥- وجه اليهودية ٤٦٩.
- ١٥٤٦- الوجهان، ٤٦٩-٣٧٥.
- ١٥٤٧- وجه الثبوت، ٤٩٧.
- ١٥٤٨- وجود القلب، ١١٣.
- ١٥٤٩- وجود الولاية، ٢٤٦: ٤٩٧.
- ١٥٥٥- الوجود، ١٤٧ و ٣١٦؛ مراتبه ٨٦، ٢٥٥؛ الوجود الصرف، ٢١٤؛
المقدم عن وجودك، ٣١٧؛ الوجود المطلق، ٣٢٢، ٣٦٥؛ الوجود
المتعين، ٣٢٦؛ الوجود المستفاد، ٣٥٥؛ الوجود العام، ٣٩، ٣٧ و
١٥٧؛ وجود الحق، ٣٨٨؛ تنزيلات الوجود، ٣٥٥؛ الوجود بالذات،
١٧٣، ١٧٥ و ٣٦٦؛ حال الوجود، ٣٥٧، ٣٥٨.
- ١٥٥١- وحدانية، ٨٦.
- ١٥٥٢- وحدانية الخاصة، ٣١٩.
- ١٥٥٣- وحدانية الخاصة، ٦٥٥.
- ١٥٥٤- الوجدانية المطلقة، ١٥٨.
- ١٥٥٥- الوحدة، ٨٦.
- ١٥٥٦- وحدة الإدراك، ٢١٤، ٢٣٧.
- ١٥٥٧- الوحدة الذاتية، ١٥٨.
- ١٥٥٨- وحدة المبادىء، ٣٣١، ٣٦٣.
- ١٥٥٩- وحدة الوجود، ٢٤، ٨٦.
- ١٥٦٥- الوسط، ٣٩٢.
- ١٥٦١- الوسطة، ٣١١، ٣١٩، ٣٢٨، ٣٨٥.
- ١٥٦٢- الوصال، ٣٢٥.
- ١٥٦٣- الوصل (علامة صحة)، ٢١٧، ٢١٨.
- ١٥٦٤- الوصل المملول، ٢١٨.
- ١٥٦٥- الوصلة، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢١.
- ١٥٦٦- الوصل إلى الحق، ٢٢٣، ٢٢٤.
- ١٥٦٧- وطني، ١٩٥.
- ١٥٦٨- وفدا الرحمن، ١١٢.
- ١٥٦٩- وقت (اوقات)، ٢٩٥، ٣٣٤، ٥٩٧، ٨٢٢.
- ١٥٧٥- الوقت المبجل، ٢٦.
- ١٥٧١- الوقوف، ٥٩٥.
- ١٥٧٢- الولاية،
- دائرتها، ٢٢٦، ٢٢٧ و ٥٥١؛ وجوؤها، ٢٢٦ و ٢٩٧؛ مقامها،
٢٩٥؛ ختمها، ٣٨٥، ٣٨١ و ٣٧، ٢٩٥.
- ١٥٧٣- الولاية الجامعة المبادئية، ٢٢٥، ٢٢٦.
- ١٥٧٤- الولاية الخاصة المحدثية، ٢٢٥، ٢٢٦.

- ١٥٧٥- ولاية الرسول، ٢٩٧.
- ١٥٧٦- الولاية السيادية، ٣٧٤.
- ١٥٧٧- ولاية شهود العين، ٢٥٥.
- ١٥٧٨- الولاية العامة، ٢٤٦.
- ١٥٧٩- الولاية العامة لحقائق الكمل، ٢٤٥، ٢٤٦.
- ١٥٨٥- الولي،
- ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٧١، ٢٩٥؛ عود الولي ٢٤٦؛ هو تابع للنبي، ٢٤٦؛
ظنونيه، ٢٤٨، ٢٦٩؛ على الأولياء، ٢٧٥، ٢٧١؛ فهم الأولياء، ٢٧١،
٢٧٢.
- ١٥٨١- الولي المجهول، ٢٤٨، ٢٥٤، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٤٥، ١٥١، ١١٦،
وانظر «الملازمة».
- ١٥٨٢- الولي المطلق، ٢٤٨.
- ١٥٨٣- الولي المقرب، ١٤١.
- ١٥٨٤- الأولياء اصحاب المجاهدات، ٢٥٧.
- ١٥٨٥- اولياء حقوق الله، ٦١٨.
- ١٥٨٦- اولياء الله حقاً، ٦١٨.
- ١٥٨٧- الوهب (في مقابل الكسب)، ٣٦١.
- ١٥٨٨- الوهم، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦؛ ٢٥٩.
- ١٥٨٩- الياء، ١٨، ٦٩، ٧٥، ٧٦، ٨٧، ٨٨.
- ١٥٩٥- ياء الاضافة، ٨٥.
- ١٥٩١- ياء الرحيم، ٧٦.
- ١٥٩١- الياء الشبيهة بـاء النسبة، ٢٩٥.
- ١٥٩٢- اليقين،
- تعريفه، ٦٨٢؛ حق اليقين، ٢٣٥ و ٦٨٢؛ علم اليقين، ٢٣٥ و ٦٨٢؛
عين اليقين، ٢٣٥ و ٦٨٢.
- ١٥٩٣- اليقين السانع من الشهود، ٣٢٨.
- ١٥٩٤- يمين الموقت، ٣٩٣.
- ١٥٩٥- ينبوع الماء، ١٧.
- ١٥٩٦- ينبوع الهواء، ١٥، ١٦.
- ١٥٩٧- ينبوع النور، ٣٨٢.
- ١٥٩٨- ينبوعا (الهواء والماء معاً)، ١٨.
- ١٥٩٩- يتابع الكرم، انظر «الكرم».

فهرس عمومي

- الاباحة (حكم شرعي)، ٢٨٣.
 أبدي، ٢، ٢٦، ٢٧، ٣٥.
 أبديّة، ٢٩٦.
 ابراء الحاكم والابرص، ٢٦٢.
 ابراهيم الخواص، ٣٧٢، ٧٣٩، (٧٢٢).
 ابن برجائ، ٩٦.
 ابن رشد، ٥٨٢.
 ابن العريف، ٥٨٢.
 ابن عطاء، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٧١٩، (٧٣٥).
 ابو بكر الصديق، ٣٧٥-٣٧٨، ٣٨٥، ٧٢٦، (٧٢٧).
 ابو بكر بن حيدر، انظر «الشبل».
 ابو بكر الطرطوسي، ٥٧٩.
 ابو الحسين النودي، انظر «النودي».
 ابو الربيع الكفيف الاندلسي، ٢٨٨؛ (٥٨٢).
 ابو سعيد الخزاز، انظر «الخرزاز».
 ابو سعيد البندادي، ٢٧٥؛ (٥٦٣).
 ابو المباس السبادي، ٥٩٢، ٩٣٣.
 ابو عبد الله بن خفيف، ٩١٣.
 ابو عبد الله القرشي، ٢٨٨؛ ٢٥٢، (٥٨٣).
 ابو المتاحية، ٨٨٨.
 ابو القاسم الجنيدين محمد الخزاز، انظر «الجنيدي».
 ابو قلمون، انظر الاصطلاحات رقم ١.
 ايومدين، ٦٣، ٩٢، ٩٤.
 ايونواس، انظر «النواسي النظريف».
 اوينيد البساطي، ٣٥٣، ٣٩٨، ٢٢٥، ٧٦١، ٨٥٦، (٨٦٥)، ٨٦١، ٩٣١.
 اوييقوب الرازي، انظر «يوسف بن الحسين».

الاتحاد، (انظر الاصطلاحات، رقم ٤)
 اتحاد الاحوال (انظر الاصطلاحات رقم ٥).
 اتحاد الاسماء بالعين الواحدة، ٣٥٣.
 الاتحاد المعنوي، ٣٦١.
 اتساع ارض الله، (انظر الاصطلاحات رقم ٦).
 الاتساع الالهي، (انظر الاصطلاحات رقم ٧).
 اتصاف الحق، .، (انظر الاصطلاحات رقم ٨).
 الاتصال، (انظر اصطلاحات، رقم ٩).
 اتصال التشبيه، (انظر اصطلاحات رقم ١٠).
 اتصال التنزيه، (انظر اصطلاحات رقم ١١).
 اتصال الحق بالمبد، (انظر اصطلاحات رقم ١٢).
 اتصال المبد بالحق، (انظر اصطلاحات رقم ١٣).
 الاتصال الذي يليق بالجناب الاقدس، ٢٩٩.
 الاتصال المصورى، ٣٦١.
 اتصال الهاء بالراء، (انظر اصطلاحات رقم ١٤).
 الاتصال بالروحانيات الملوية، ٢٨٢.
 الانقاء من الاولياء، (انظر اصطلاحات رقم ١٥).
 الانقفاء من الغير، (انظر اصطلاحات رقم ١٦).
 الاثبات، ٣١٣، (وانظر اصطلاحات رقم ٣١٧).
 الاثر، ٢٩٩، (وانظر اصطلاحات رقم ١٧).
 اثر التجلي، ٣١٥.
 الاثنان، ٣١٧.
 الاثير، ٧٦.
 الاجتماع الروحاني، (انظر الاصطلاحات رقم ١٨).
 اجتماع المئينين، (انظر الاصطلاحات رقم ١٩).
 الاجتماعات الحسية والبرزخية، ٣١٣.
 اجتهداد، (انظر اصطلاحات رقم ٢٥).
 اجزل نوال، ٣.
 الاجل، ٣٥٦.
 اجلال، ٣١٥.
 الاحاطة، ٢١٢.
 الاحاطة البائية، ٣٨، ٣٩، (وانظر الاصطلاحات رقم ٢٥).
 الاحاطة الكلية، ٩.
 احاطة بمنزل الوجود، ١٨.
 احد (آحاد)، ٢٩٩.
 الاحدية، (انظر الاصطلاحات، رقم ٢٢).
 احدية الاسم، ٥١.

احدى التعمين الاول، (انظر الاصطلاحات رقم ٢٣).
 احدى الجمع الالهى، (انظر الاصطلاحات رقم ٢٤).
 احدى الجمع الكنسية، (انظر مقام لاينقال).
 احدى الجمع الامكانى، (انظر اصطلاحات رقم ٢٥).
 احدى الجمع والوجود، ٣٣٥.
 احدى الحق، (انظر اصطلاحات رقم ٢٦).
 احدى الخاصة، (انظر اصطلاحات رقم ٢٧).
 احدى الذات، ٣٣٥، ٣٥٥.
 الاحدية الذاتية، (انظر اصطلاحات، رقم ٢٨).
 احدى المون، ٣٣٥.
 احدى كل شئ، ٣٣٨.
 احساس الاعيان، ٣٣٥.
 الاحسان، (انظر اصطلاحات، رقم ٢٩).
 احسن تقويم، ٩.
 احسن صورة، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٥).
 الاحضار، ٣١٢.
 الاحضار فى الحق، ٣١٢.
 الاحضار مع الحق، ٣١٢.
 احكام الموقف، (انظر اصطلاحات، رقم ٣١).
 الاحكام الشرعية، ٣٧٣.
 احكام القدر، ٢٩٥.
 الاحكام الوجودية، ٢٦٥.
 احمد بن عطاء بن احمد الروذبارى، انظر «ابن عطاء».
 احمد بن عيسى، ابوسعيد الخراز، انظر «الخراز».
 احمد بن محمد البندادى، انظر ابوالسمود البندادى.
 احياء الموتى، ٢٦٣.
 الاخبار بالقيوب وبالسرائر، ٢٦٧.
 الاختصاص الالهى، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٢).
 اختلاف الازمنة، ٢٦٣.
 اختلاف السرائر، ٢٦٢.
 الاختيار، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٥).
 اخذ الاختصاص، ٢٨٩.
 التأخذ بسر المعية، ٢٨٩.
 اخذ المدركات، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٦).
 الآخر، ٧٦.
 آداب، ٣٩٥.
 آداب الهية و روحانية، ٣٥٦.

الإدراك، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٩).
 الإدراك الانساني، ٢٧٢.
 ادراك البصر، ٢٦٧.
 الإدراك النفسي، ٢٦٣.
 ادراك النفوس، ٢٦٣-٢٦٥.
 آدم، ٣٦، ٣٣، ٤٣، ٣١٦، ٣٧١، (وانظر اصطلاحات، رقم ٤٥).
 الادادة، (انظر اصطلاحات، رقم ٤٦).
 الارتباط، (وانظر اصطلاحات رقم ٤٩-٥١).
 ارتباط اللة بالمعلول، ٣٢٣، ٣٢٤؛ الارتباط بين اسماء الله والاعيان
 الخلقية، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٦؛ منح الارتباط بين ذات الله والاعيان
 الخلقية، ٣٢٣؛ الارتباط بين الشؤون الذاتية في الاصل، ٣٢٦؛
 ارتباط ظهور المفاتيح الاول بوجود الاعيان الكونية، ٣٢٦؛ ارتباط
 وجود الاعيان الكونية بظهور المفاتيح الاول، ٣٢٦.
 ارسطو، ٣٣٨.
 الأرض، ٢٧١، ٢٧٢، ٣١٩، ٤٢٨، (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣).
 الأرض الاريقة الامكانية، ٣٧.
 الأرض الاول، ١٣٧.
 ارض النفوس، ٣٦٧.
 الأرض الواسعة، (انظر الاصطلاحات، رقم ٥٤).
 اريق، (انظر الاصطلاحات، رقم ٥٥).
 ازل، ٣٦، ٣٧، ٣٥.
 ازيلية، ٢٩٦.
 ازيلية العالم، ٣٢٣.
 استاذ، ٣٦٩.
 استحضار الارواح، ٣١٣.
 استراق النفوس، ٣٥١.
 الاستشراف، ٣٥٤.
 استصحاب الامن والمكر، ٢٧٣.
 الاستماعة، ٣٤.
 الاستعمال الطبيعى، ٢٩٥.
 استمداد، (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٧، ٥٨).
 سعتة، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٦.
 فوتة، ٣٥٣، صفاءه، ٣٥٦، وسعة، ٣٦٥.
 استعدادات،
 الاستعدادات المترقية في مناهج الكمال، ٣٥٥؛ الطوار الاستعدادات،
 ٣٥٦؛ بطائنها، ٣٥٦؛ الاستعدادات المتهياة للكمال، ٣٥٦؛ ودائع
 الاستعدادات، ٣٥٦؛ الاستعدادات الكلية الغير الوجودية، ٣٣٥.

الاستعداد من عرفانيات الحق، ٢٣٣.
 استناد الأشياء الى ذات وحدانية، ٢٩٦.
 استهلاك، ٣٣٥.
 استهلاك، احدية المين في توحيد الذات، ٣٣٥.
 استهلاك الرسوم، ٣١٢.
 الاستواء، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٦.
 الاستواء الاقدس الازهر، (انظر اصطلاحات، رقم ٦٢).
 استواء السر والملائية مع الله، ٢٨٨.
 استيماب احكام الخلق الالهي، ٢٩٥.
 استيماب السبب الاول، ٣٣.
 الاستقسات الاربعة، ١٤٩، ١٥٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٦).
 اسرار النور، ٩.
 اسلام، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٧).
 الاسم، جمعه وتوحيده، ٣٥٣، ٣٥٤، خصوصيته وحيطته، ٣٥٣، ٣٥٤،
 احديته، ٣٥٤، الاضطلاع على احديته، ٣٥٣، الاسم الذي بيده الختم،
 ١٩٦، الاسم الجامع، ٣٥٣، الاسم المتعده بالسمى، ٣٥٣، الاسم الاعظم،
 ١، الاسم القائم مقام المسمى، ٣٨، (وانظر اصطلاحات رقم ٦٨، ٧٥،
 ٧١، ٧٢).
 اسم الاسم، ١٦، ٣٦، ٣٨، ٣٩، ٤٥، ١٧٧، ١٥٥؛ (وانظر اصطلاحات رقم
 ٦٩).
 الاسماء، ٢٦١، ٣٢٥، ٣٥٣، الاسماء المتجلية آجالاً وعاجلاً، ٢٥٩،
 الربوبيات الاسماءية، ٣٥٣، مواقع نجوم الاسماء، ٣٢٦، الاسماء
 المخصصة المفصلة، ٣٢٦، اعيان الاسماء، ٣٢٦، احكامها، ٣٢٦،
 الاسماء الجزئية، ٣٥٧، الاسماء الكلية، ٣٥٧، (وانظر اصطلاحات
 رقم ٧٣).
 اسماء الاسماء، ٩٦.
 اسماعيل السودكين (= ابن سودكين)، ١٩٣.
 الاشارة، ١١٤، موقعها، ١١٣، تجليها من عين الجمع والوجود، ١٢٨، ١٣٩،
 ١٥٥، ١٥٦؛ (وانظر اصطلاحات رقم ٧٤، ٧٧).
 الاشارة القلبية، ٩١٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٥، ٧٦).
 الاشتراك بين الحق والسوى، ١٧٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٨).
 الاشتغال: ٣١٢، اشتغال الجزء على الكل، ٣١٢، اشتغال الكل على الكل، ٣١٢،
 حكم الاشتغال تفصيلاً، ٣٢٦، حكم اشتغال الكل على الكل في احدية
 الجمع والوجود، ٣٣٥، الاشتغال الذاتي، ٣٣، اشتغال السبب الاول
 على جميع وهو يصدد التفعيل، ٣٣.
 الاشراف: قوته، ٢٦٢، الاشراف اليهودي، ٣٢١، الاشراف على الطرفين، ٣٥٥،
 الاشراف النفسى، ٣٣٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٩)؛ * الاشراف

- على موارد البنية، ٣٣٣.
- الاشراق : اشراق ارض النفوس، ٢٦٧، الاشراق الذاتي للنفس، ٢٨٥.
- اشعة الاختصاص، ٢٨٢.
- الاصابة في الكلام، ٢٨٥.
- اصحاب المجاهدات، ٢٥٧.
- الاصل الشامل، ٣، ٣٣، ٨٥، ١٥٢، ١١٢، ٢٨١، ٣٥٨ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٥).
- الاصل الكلي، ٢٥٦.
- اصل اللطيفة الانسانية، ٢٩٢.
- الاضافة، ٣٩٩.
- الاضافة الحقيقية، ١٨، ٨٥.
- اضافة واحد الى واحد، ٢٩٩.
- الاضطراب، ٣١٢.
- اضمحلال، ٣١٢.
- اطلاع، ٢٤٧، ٢٨٧، ٢٨٨ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٢).
- اطلاعة، ٢٨٧.
- الاطلاع الكنفى، ٢٦٢، ٢٧١.
- اطلاعات عليا، ٢٨٢.
- الاطلاق : ٣١٢، اطلاق جانب الخلق، ٣١٢؛ الاطلاق الطبيعي، ٣٢٥، الاطلاق المطلق، ٣٢٦، الاطلاق في التقييد، ٣٢٦، الاطلاق الذاتي، ٣٥ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٣، ٨٤).
- الاطلس، ٧٦.
- الاعتدال اجمعي الوسطى، ١٣٧.
- اعتدالات الامزجة، ٢٦٧.
- الاعتدالات الجبلية، ٢٨٢.
- اعجاز القرآن، ٢٦٢.
- اعذب مثال، ٥.
- اعماق الوجود، ٣١١.
- الافتقار الذاتي للممكن، ٣٩٢.
- الافراط، ٢٦٥.
- افشاء سر الربوبية، ف ١٦٢.
- الافق الاعلى، ١٣١، ١٣٤ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٩).
- آفاق، ٦.
- آفاق الوجود، ٣١١، ٣١٣.
- الاقالة، الاقالة ٣٦٨، ٣٦٩.
- الاقتدار، ٢٦٥.
- اقتران الوجود المأم، ٢٢.

اقتضاء الاستعداد والحال، ٣٩٥؛ (انظر اصطلاحات، رقم ٩١).
 الاقسام الجودية، ٢٦٥.
 الاكبر، ١٢٥.
 أكمل قبل، ١.
 آل محمد، ٣، ١٥٥؛ (انظر اصطلاحات، رقم ٩٢).
 اولوا العزم، ٢٤٦؛ وانظر رسالة اولي العزم.
 التزام حكم الحال، ٢٩٢.
 التزام حكم العلم، ٢٩٢.
 التباس، (انظر اصطلاحات، رقم ٩٨).
 الحاج، (انظر اصطلاحات، رقم ٩٧).
 الصاق، ٣٣.
 ألف: الألف، ١١، ١٢، ... (انظر اصطلاحات رقم ٩٩)؛ ألف الذات، ٣٥؛
 ألف المقدر، ٣٥؛ ألف الميل الأيمن والأيسر والسواء، ٣٣؛ ألف
 الوجداني، ٢٣؛ ألف الدرج، ٣٦، ٣٩، ٤٥؛ ألف الرحمن، ٧٨؛ ألف
 الفات، ٣٥.
 اله: ٢٩٦، ٣٥١؛ حقه، ٣٣١.
 الله: ١، ٤٦، ٥١، ٥٥، ٢٨٨، ٢٩١، ٢٩٧، ٣١١، ٣١٢، ٣١٩، ٣٢٣،
 ٣٣١، ٣٣٥؛ (انظر اصطلاحات، رقم ٩٤).
 الالهية، ٣١٨.
 الالهية، حضرتها، ١٥٩، ٣٥٦، ٣٥٧؛ حقها، ٣٢٦، ٣٣١؛ منازلها، ١١٥،
 تسويدها، ٣١٨؛ عبادتها، ٣٣١؛ نسبتها، ٣٣١؛ (انظر اصطلاحات،
 رقم ١٥٥).
 اليك ومنك، (انظر اصطلاحات، رقم ١٥١).
 اليهم ومنهم، ٣٥٦.
 ام الكتاب، ٢٥ و ٦٨؛ (انظر اصطلاحات، رقم ١٥٢).
 ام كتاب الباء، ٣٦.
 ام الكتاب الموالم الثلاث، ٢٢.
 ام الكتاب المفصلات الرحيمية، ٧٢.
 الأمانة، ١٦٢؛ (انظر ثناء الأمانة).
 امتثال الأمر والنهي، ٢٧٣.
 امتدادا لنفسين، ٣٦١.
 امتزاج: حكم الامتزاج، ٣٦١؛ امتزاج الريقين، ٣٦١؛ امتزاج النفسين، ٣٦١؛
 امتزاج نور الاسلام بنور الايمان، ٢٥٩.
 امتنان، ٢٧٢.
 أمد، ٣٣٥.
 الأمر: ٢٧٣، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣١٥، ٣٣٢؛ تجليه، ٣٥٩؛ الأمر الخطابي، ٣٥٩؛
 صاحب الأمر، ٣١٥؛ الخارجون عن الأمر، ٣١٥؛ القائمون بالأمر، ٣١١؛

مظاهر تجلى الامر، ٣١١؛ المتحققون بتجلى الامر، ٣١١؛ الامر المعروف، ٣١١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٧-١١٣).

امعة، (انظر اصطلاحات، رقم ١١٤).

اممية، ٣٦٨ و ٧٣٦.

الامن من المكر، ٢٧٣.

أمومة القابلية المختصة بالاصل الكريم، ٣٧٩.

الأمانى، ٢٨٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٥).

الأمنيات النفسية، ٣٥٩.

آن، ٣٦، ٣٧، ٣٣٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٨).

آنات، ٢، ٢٦.

أنا، ٣٢٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٩-١٢٢).

انا، انت، ٢٣٨.

انا، لا انا، ٣٧٣.

انائية، ١٤٦.

انائية الحق، ١٤٦.

انائية العبد، ١٤٦.

الأنابيب، ٣١٢.

انات الرجال، ٤٧٥.

أنت ١: أنت بحسب الحق، ٢٩٥، أنت به وبك، ٢٩٩، أنت لانت، ١٢٦، ٢٩٩، ٢٩٧، لانت فى انت، ٢٩٧، أنت بدلا بك، ٣٥٥، أنت فى الوجود ولا انت، ٣٥٥، أنت نحن، ٢٣٨، أنت فى انت بلانت، ١٢٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٢-١٤٨).

الانتظار، ٢٣٥، ٢٣١، ٢٣٢.

الانحرافات الطيمية، ٢٨٥.

الانفعال بالكلية، ٣١٩.

اندراج نور الربوبية فى نور العبودية والفكر، ٢٣٧.

الانسان : ٦، ٦٤، ٦٥، ٧٦، ٢٦٦، ٢٧٣؛ و ٢٥٦؛ (وانظر اصطلاحات رقم ١٣٢).

الانسان) لأكمل: ٨٧، ٨٩، ١٢٧، ٣١٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٣).

الانسان الفرد، ٢٥٢، ٣١٦.

الانسان الكامل: ٨٥، ٨٩، ٩٨، ١٥٥، ١٧٦، ١٨٤، ٢٣١، ٢٦٦؛ (وانظر اصطلاحات رقم ١٣٦).

الانسان الكبير، ٩٨؛ (وانظر اصطلاحات رقم ١٣٧).

الانسلاخ، ١٠٢، ٢٦٥، ٣٢٥؛ (واصطلاحات، رقم ١٣٩).

انصاف، (اصطلاحات، رقم ١٤٥).

انضاط التجلى الكلامى، ٥٥.

الانطلاق عن القيدين، ٣٥٥.

- انطاس شيوع المطالب، ٣٢٥.
- انكاس صورة الشيء في مرآة خاطر السوى، ٢٦٩.
- انفمال الاكوان للهمة، ٢٧٤.
- انفمالية كل موجود، ١٨٧؛ (اصطلاحات، رقم ١٢٤).
- الانقلاب الكلى، ١٥٦.
- انامل التحقيق، ٤.
- الثانية: ١٥٥، ١٥٦، أنية المثل الأعلى، ٢٢؛ الثانية المزاحمة وغير المزاحمة، ١٢٧، ١٥٦، ٣٣٩؛ أنيات الاعيان، ٨٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٦-١٤٨).
- اهل الزجر، ٢٨٥.
- اهل السياحات، ٣٣٧؛ (اصطلاحات، رقم ١٥٥).
- اهل الطريقة، ٣١٩.
- اهل العبر، ٣٣٧.
- اهل العناية، ٢٥٥.
- اهل القرب، ٢٩٥.
- اهل المجاهدات، ٢٥٧.
- اهل المراقبة، ٢٨٥.
- اهل النظر، (اصطلاحات، رقم ١٥١).
- اهل يشرب، ٨٢٩.
- اهلية التخلق بالاخلاق الالهية، ٢٩٥.
- اودنى، انظر «حضرة اودنى».
- الأول الذى لا يقبل الثانى، ٣١٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٣).
- اوائل تجليات غيوب الكون، ٢٧٣.
- الاوائل فى سلسلة الاسباب، ٣٣.
- الأولية، ١٥٨، ٢٨٤، ٢٨٥؛ (واصطلاحات، رقم ١٥٤).
- اولية الاحدية، (اصطلاحات، رقم ١٥٥).
- اولية الحق، (اصطلاحات، رقم ١٥٦).
- اولية القراية، (اصطلاحات، رقم ١٥٧).
- آية المسا، ٣٦٢.
- آيات القرآن، ٨.
- آيات الله، ٦.
- الايان، (اصطلاحات، رقم ١٥٨).
- الآين، (اصطلاحات، رقم ١٥٩).
- الآينية، ٢٢١.
- الباء، (اصطلاحات، رقم ١٦٥).
- باء البسمة، ٨، ٩.
- الباب، ٣٥٣.

باب الدار، (اصطلاحات، رقم ١٦١).
باب الشرع، (اصطلاحات، رقم ١٦٢).
بارقة، (اصطلاحات، رقم ١٦٣).
البارقات الذاتية، انظر «السيحان المحرقة»
الباري، ٢٦٧.
الباطن، ٧٤.
باطن قلب المتحايين ٣٦١.
باطن الوجود المجتمع، ٢١.
الباعث (اسم الاهي)، ٧٤.
بداية، ٢٧٣.
بدايات، ٢٧٣.
البدو (عالم)، ٢.
البديع (اسم الاهي)، ٧٤.
البذرة، ٣٧.
برد النامل، ١٩.
برد الفوز، ٣٦١.
برد اليقين، ٢٧٥.
برزخ، ٢٧٣، ٣١٣، ٣٥٩، حبيس البرازخ، ٣٣٣، (و اصطلاحات، رقم ١٦٤).
البرازخ الخيالية، ٢٧٣.
البرازخ المثالية، ١١٨.
برزخية الافلاك، ٢٦٥.
البرزخية الكبرى، (اصطلاحات، رقم ١٧٥، وانظر «حقيقة الانسان الفرد» و «الحقيقة المحمدية».
البروق، ٣٩٥.
البراهين: ٣٣٦، آحاد اجزائها، ٣٣٦، كثرتها، ٣٣٦، ٣٣٧، آحادها، ٣٣٦.
البراهين الحسية، (اصطلاحات، رقم ١٧١).
بستان، ٥٣.
البرودة (الناتجة من المكون)، ٢٧٥.
الرسمة، ٩، ١٣، ١٤، ٢٥، ٤٧.
بسيط (بساط)، ٣٩٩.
بصر، (اصطلاحات، رقم ١٧٩).
بعيرة، (اصطلاحات، رقم ١٨٥).
بطء الاقدار، ٣٧١.
البعد، ٣١٣، ٢٨٩، (و اصطلاحات، رقم ١٨١).
البعد ألبعد (و اصطلاحات، رقم ١٨٢).
ابعاد الجسم الثلاث، ٢٥.

البنية (موادها)، ٣٣٤.
 البقاء، ٢٣٧، ٢٦٧؛ البقاء بالبقاء، ٢٦٧؛ البقاء بعد الغناء، ٣٤٥؛ البقاء
 في الاقرب الاقرب، ٢٩٥؛ روح البقاء، ٢٦٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم
 ١٨٤-١٨٧).
 البقية، ٢٨٧، ٢٨٨.
 بقية الاتقاء من الاولياء، (اصطلاحات، رقم ١٨٨).
 بقية الاتقاء من الغير، (اصطلاحات، رقم ١٨٩).
 البلاغة، ٢٦٢.
 بلام (او بلام) بن باعوراء، ٣١٥، ٧٨٧.
 السبناء: البناء المكتفى، ٩٥؛ بناء حكم الوجود، ٣٩؛ بناء امتداد الوجود
 المرضي، ٣٩؛ بناء القيام المطلق في الهجاء، ٣٩؛ بناء السبب الأول،
 ٣٣؛ بناء انتهاء السبب البائي، ٣٣؛ بناء جمع السببية، ٣٢؛ بناء كلية
 حسن لطيف، ٣٦.
 بنية الجسد، ٢٨٥.
 البوح بالاسرار، ١٦٢.
 البيت: خراب البيت، ٢٣٥؛ ارتحال الساكن عن البيت، ٣٢٥؛ (د انظر
 اصطلاحات، رقم ١٩١).
 بيت الجلوة، ٣٥٣.
 بيت الخلوة، ٣٥٣.
 بيت الغزة، ٢٨؛ (اصطلاحات، رقم ١٩٢).
 البيت المعمور، ٢٨؛ (اصطلاحات، رقم ١٩٦).
 البيع، ٣٥٩.
 البينة، ٣٢٩، ٣٥٢؛ (اصطلاحات، رقم ١٩٨).
 البينونة: ٣٥٥، ٣٥٦؛ البينونة الوسطية، ٣٥٥؛ بقاء المعد والكثر في البينونة،
 ٣٥٥، طرفا البينونة، ٣٥٥، ٣٥٦.
 البناء، ٣٢، ٧٦.
 النائية الكبرى لابن الفارض، ٧٩٢.
 التأخير، ٣٧٥.
 تارة وتارة، ٢٨٩، ٩.
 التأسي، ٣٥٦.
 تبهر الجمعية الكشفية، ١٢٩.
 التمييز، ٣٣.
 التبيان، ٣٢.
 تلجج الخاطر، ٢٧٥.
 التلث، ٣٩؛ تلث السين، ١٤؛ تلث نقطة الباء حكماً، ٣٢؛ تلث نقطة
 البناء عينا، ٣٢؛ تلث النقطة ٢٣، ٢٥، ٢٦؛ تلث السطح، ٢٥،
 تلث الفردية، ٢٥٢؛ تلث تقط الألف، ٣٢؛ تلث المعاني، ١١٧،

(وانظر اصطلاحات رقم ١٩٩-٢٠٢).

التجرد، ف ١٣٥.

التجرد عن القيد، ٣٥٥.

التجريد، (انظر اصطلاحات، رقم ٢٠٤-٢٠٧).

تجسد الماني، ٣٦٢.

التجلى، ٢، ١٢٨، ١٤١، ٢١٥، ٢١٢، ٢١٣، ٣٠٨، ٣، ٣٢، ٣٣، ٢٠٦،

٢٣٥، ٣٣٥؛ قائده وعائده، ٣٢٩؛ عوده من المين الى المين، ٣٢٩.

٣٥١ ما يرجع منه اليانومنه اليه، ٣٥٥، التجلى الاول المضاف، ٣٥٥،

تجلى التوحيد المضاف الى التجلى الاول، ٣٥٥، تجلى التوحيد الواحدى،

٣٥١، التجلى الواحدى، ٣٥١، التجلى القاضى بكون الحق هو الناظر

والمنظور، ٣٥١، ٣٥٢، وهو الطالب والمطلوب والطلب، ٣٥٢،

احدية طلب التجلى، ٣٥٢، التجلى الأوسع الشمس، ٢٩٢، تجلى الأمر،

٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣١٥، تجلى الحق، ٣٥٧-٣١٥، اهل

تجلى الحق، ٣١١، التجلى الالهى الاحدى الجمعى، ٣٥٩، تجلى الحق

بحسب المبدأ، ٢٩٥، تجلى الواحد فى المقامات والمراتب، ٢٩٨، تجلى

توحيد الربوبية، ٣٥٣، تجلى الحقيقة، ١٩، التجلى البائى، ٣٦،

التجلى الذى يكون على غير صورة المعتقد، ١٦٧، ١٦٨، عظمة التجلى،

٣٣٣، انوار التجلى الاعظم ٣٥١، التجلى البصرى، ٢١٢، التجلى-

الرحمى، ٨٥، التجلى فى الآخرة، ٢١٢، تجلى الطبع، ٣٥٥، التجلى

فى قرّة العين، ١٢٩-١٣٢، تجلى النيوب ١٤٥، ١٤١، التجلى

الوجودى الرحمانى والوحدانى، ٧٥، ١٨٢، (وانظر اصطلاحات رقم

٢٠٨-٢٢٣).

التجليات، ١، ٢، تجليات الاسماء، ٢٥٩، ٢١٥، ٢٦١، ٣٥١، التجليات الذاتية،

٣١٤، التجليات المختصة بالمادة التكليفية والذاتية، ٣٣٢، جهة

تنزيه التجليات، ٣٣٢، حكم التجليات، ٣٥١، اثرها، ٣٥١.

تجوهر النفس المدبرة للجسد، ٣٨٥.

التحجير، ٣٢٥.

التحديد، ٣٣٢.

تحريك المجذوب الى الجاذب، ٢٥٢.

التخصيص، ٧٣، ٨١، ٨٢، ٨٩.

التحقق بالحق، (اصطلاحات، رقم ٢٢٨).

التحقق بالكمال الوسطى، ٣٩٣.

التحقق الاسمانى، ٣٣.

تحقيق تفصيل الاقدار، ٣٧١.

تحقيق الجلاء والاستجلاء، ٢١.

التحكم فى الاغيار، (اصطلاحات، رقم ٢٣١).

التحلى، (اصطلاحات، رقم ٢٣٢).

- تحلية الذات، ٣٣٣.
- تحول الحق في الصور، ٢٥٩، ٣١١؛ (اصطلاحات رقم ٢٣٣-٢٣٥).
- التحول في الصور، ٣١٣.
- التحول في صور الاعتقادات والعلم، ٢، ١٦٧، ١٦٨، ٢٤٧، ٢٧ و ٣٤٩؛ (اصطلاحات رقم ٢٣٦، ٢٣٧).
- التحيز، ٣؛ وانظر «الحيرة».
- التخاطب في عالم النور، ٣٢٢.
- التخصيص، ٧٢، ٨٤، ٨٩ (التخصيص الرحيم)، ٨١.
- تخصيص عموم رحمة الوجود، ١٩.
- التخلص من شوائب الاعتلال والاختلال، ٣٥٥.
- التخلق بالاخلاق الالهية، ٢٩٥.
- التخلية، (اصطلاحات، رقم ٢٣٩).
- التخيل، ٣٢٢.
- التدارك، ٣٥٢.
- التدبير، ٢٢٥، ٢٢٦.
- التدبير الروحاني، ٢٦٥.
- تذكك الجبل، ١٣٢، ٣١٥؛ (اصطلاحات، رقم ٢٤٥).
- الغراب، ٧٦.
- الترتيب الحكمي والطبيعي، (اصطلاحات، رقم ٢٤١، ٢٤٢).
- تردد القلب، (اصطلاحات، رقم ٢٤٣).
- الترقي، ٢٣٣؛ الترقى الدائم، ٣٥٩، ٣٦٩؛ الترقى بعد الموت، ٣٣٤؛ الترقى من حيث البادة التكليفية والذاتية، ٣٣٤، مراجع الترقى، ٣٦٣، الترقى فيه، ٣٦٣؛ الترقى في مناهج الكمال، ٣٥٥؛ (و اصطلاحات، رقم ٢٢٤-٢٥٥).
- الترقيات المتجددة، ٣٣٣.
- التركيب، ٢٩٩.
- الترمذي الحكيم، انظر «الحكيم الترمذي».
- التروجن، ١٣٥.
- تروجن الصور، ٢٦٢.
- تسوية الجمادات، ٣١٥.
- التسوية الاعراض، ٨٨.
- التسليم، ٢٥٦-٢٥٧؛ (اصطلاحات، رقم ٢٥١).
- تسوية القلوب، ٢٦٧.
- التشبيه، (اصطلاحات، رقم ٢٥٢)؛ وجوه التشبيه، ٣٣٣؛ نفس التشبيه، ٢٢٣.
- التشرف الى المحل المشرف، ٢٨١، ٢٨٢؛ (اصطلاحات، رقم ٢٥٤).
- تصحيح المحبة (اصطلاحات، رقم ٢٥٥).
- تصدر خط السمع في عهد الابداء، ٣٦.

التصرف : التصرف بالذات، ٣٩٩. تصرف الخاصة، ٣٩٩، التصرف بالخاصية،
 ١٤١، التصرف بالأم، ١٤١؛ تصرف المبدأ في الوجود بحسب الحق،
 ٣٩٥، تصرف الحق في الوجود بحسب المبدأ، ٣٩٥، التصرف في الكون،
 ٢٨٩.
 التصاري، ٣٩٩.
 التصرفات الخارقة، ٢٦٢، ٢٨٢.
 التصفية، (اصطلاحات، رقم ٢٥٦).
 التصفية الخلقية، ٢٨٥.
 التصفية من الكدورات البشرية، ٢٨٧.
 التصور، ٣٣٢، ٣٣٣.
 التصورات المفردة، ٣٣٦.
 التطهير الجلي، (اصطلاحات، رقم ٢٥٧).
 التطهير من الأدناس النفسية، ٢٨٧.
 التطور الكلي للماء، ٣٦.
 تطورات الروح الأعظم، (اصطلاحات رقم ٢٥٨).
 التفاضل بين العلم والحال، (اصطلاحات رقم ٢٦٥).
 التمارف الأصلية، ٣٦٥.
 التماثلي، ٣٦٩.
 تماثلي الأطراف، (اصطلاحات، رقم ٢٦٣).
 التمدد، التمدد بالكثرة، ٣٩٨، التمدد بالنسب تغطي الكثرة، ٣٩٨، التعدد و
 الكثرة، ٣٢٩؛ سقوط التمدد والكثرة، ٣٢٩؛ تعدد الوجه الواحد في المراتب،
 ٢٩٨.
 تعديل الأحوال، ٢٦٢.
 التمريق، ٣٨.
 التمشق، ١٧٣، ١٨٩، ١٩٥، (واصطلاحات، رقم ٢٦٥).
 التعلق، ٣٦.
 التعلق، ٢٦٥.
 التعمد، ٣٧٣.
 التعمين، التعمين الأول، ٢٥٢؛ التعمين الذاتي، ٣٣٩؛ الاحدية اللازمة للتعمين الأول،
 ٣٤٥ (واصطلاحات، رقم ٢٦٩-٢٧١).
 التعمينات، ١٢٩، ٣٤٥؛ التعمينات الحكمية، ٣٤٥؛ التعمينات الذاتية، ٣٤٥.
 تمييزها، ٣٤٥.
 التعمين السابق الازلي، انظر مشاهدة التعمين، (واصطلاحات، رقم ٢٧٢).
 التفاضل في مشهود الذات، ٣١٥.
 التفريط، ٢٦٥.
 التفصيل في الجمع، ٢٥.
 التفصيل الكوني الوجودي، ٢٨٩.

- تفصيل الوجود، ٨.
- التقابل بين مهم رديم البسلة والانسان الكامل (محمد)، ٨٩.
- تقابل الحضرتين، (اصطلاحات، رقم ٢٧٦).
- تقريب (وانظر «قبلة»)، ٣٢٢، ٣٣٥، ٣٥٣، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٥، ٣٦٩، ٣٦٢.
- (واصطلاحات، رقم ٢٧٨).
- تقريب المتحابين، ٣٦٥.
- تقدس الارواح، ٣٦٥.
- التقدم بالزمان، (اصطلاحات، رقم ٢٧٩).
- التقدم بالملم، (اصطلاحات، رقم ٢٨٥).
- التقديس الملمى والملمى والوحي، ١٧٥.
- التقديس الوجودى، ١٣٥.
- التقوى (واتقوا الله)، ٣٥٦.
- تقويم الصورة ٣.
- التقيد بالنفس، ٣٣٣.
- التقيد بالحق، ٣٣٣.
- التقيد بالكون، ٣٣٣.
- التقيد بالفناء، ٣٣٣.
- التقيد بالعبودية، ٣٥٥.
- التقيد بالربوبية، ٣٥٥.
- التقيد فى الاطلاق، ٣٣٦.
- التقيد المطلق، ٣٣٦.
- التكليف، سقوطه، ٣٣٣.
- التكوين، ٣٥٧.
- التلفح بالصور، ٣١.
- التلقى، ٣٥٩.
- تلقي الاقدار، ٢٧١.
- تلميذ جعفر الصادق (وانظر جعفر الصادق)، ١٥٧.
- تلميذ داود الطائى (وانظر معروف الكرخى)، ٣٩٨، ٩٣٢.
- التلوين بمد التمكن، ٣٣٣، (واصطلاحات رقم ٢٩٤-٢٩٧).
- تمانع الاضداد، ٢٧٦.
- التمثل، ٣٣٢.
- تميز الاشياء، ٣٣٩، ٣٣٥.
- التميز فى مقعد السدى، ١٢٧.
- التميز، ٣٥٤، ٣٥٥، (واصطلاحات، رقم ٢٩٩).
- التميز بين الرب والمبد، ٣٥٥.
- التميز بين المقامين، ٣٥٥.
- التميز (خفاء حكمه)، ٣٥٥.

التنزيل: تنزل الحق الى المقام الازل العبدانى، ٢٨٩؛ تنزل الحق بمرممة الاختصاص، ٢٨٩؛ تنزل الاخلاص الالهية على العبد، ٢٩٥؛ التنزل فى صور حجابية الحروف، ٢٥؛ التنزل فى تليث الصورة الخطية للنقطة، ٢٥؛ التنزل البائى، ٣٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٣٥٥-٣٥١).

التنزلات: التنزلات الالهية، ١ و ٤؛ (واستللاحات، رقم ٣٥٢)؛ تنزلات المدقولات الحمية، ٢٥.

التنزه، ١٢٨؛ (واستللاحات، رقم ٣٥٣).

تنزه المعانى والاحكام، ١٣٥؛ (واستللاحات، رقم ٣٥٤).

التنزيه: ٢٣٩، ٢٣٣؛ (واستللاحات، رقم ٣٥٦). تنزيه التجليات، ٢٣٢؛ التنزيه المطلق، ٢٣٣؛ نص التنزيه، ٢٣٣؛ التنزيه الذى نفضيه الالوهية، ١٥٩؛ (واستللاحات، رقم ٣٥٧-٣١٤).

التنوع الالهى، ٥٥١.

تنوع التجليات، ٢، ٢١٥؛ (واستللاحات، رقم ٣١٥).

تنوع الصور، ٢، ٢٥٩، ٢١٥؛ (واستللاحات، رقم ٣١٦).

تنوع اللطائف، ٢، X، ٢١٥؛ (واستللاحات، رقم ٣١٧).

تنوع اللطائف، ٢، X، ٢١٥؛ (واستللاحات، رقم ٣١٨).

تنوع المعارف، ٢، X، ٢١٥؛ (واستللاحات، رقم ٣١٩).

التهيز، ٢٩٥.

تهيز القلب، ٢٢٥، ٢٣٦؛ (واستللاحات، رقم ٣٢٥).

التوبة، ٢٢، ٢٢٣، ٨٢٥؛ (واستللاحات، رقم ٣٢١).

التوجهات: ٣٥٣، ٣٥٤، ٦١٥، ٦١٣؛ (واستللاحات، رقم ٣٢٢)، اعبانها،

٣٥٤؛ توجهات عين الجمع، ٣٥٤؛ التوجهات الخالصة، ٣٥٥؛

توجهات الاسماء، ٢٦٩؛ التوجهات الانشائية، ٣١٩؛ توجهات الحق،

٣١٥.

التوحيد: ١٥٨، ١١٥، ١١١، ٢٩٦، ٣١٩، ٣٣٥؛ حكم التوحيد، ٣٢٥؛

افراد، ٣٢٥؛ مقامه، ٣٢٩؛ معناه، ٣١٩؛ توحيد الحق بالحق، ٣٢٩؛

تجلى تجلى التوحيد، ٣٥١، ٣٥٩؛ توحيد احدى الذات، ٣٥٥؛ التوحيد

المضاف، ٣٥٥؛ التوحيد احدى الذاتى، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٧، ٣٢٩،

٣٢٩، ٣٥١؛ التوحيد، ٣٦٥، ٣٦٢؛ عظمى التوحيد، ٣٦١؛ شرب التوحيد، ٣٦١؛

نوحية اياه توحيد، ٣١٧، ٣٦٢ (وقارن هذا بالتوحيد احدى

الذاتى)؛ التوحيد الاسفانى، ٣٥٢، ٣٥٧، ٣٦٢؛ سريان التوحيد،

٣٣١؛ جمع التوحيد، ٣٣١، ٣٣٥، ٣٣٩، ٣٤١؛ عين التوحيد، ٣٣٥؛

وجوه جمع التوحيد، ٣٣٥؛ التوحيد لا يعرف الا بالتوحيد، ٣٣٨؛

تفرقة التوحيد، ٣٣٩؛ جمعية التوحيد، ٣٣٩، ٣٣٢؛ توحيد الفناء،

٣٣٢، ٣٣٤؛ تمص التوحيد عن النسب والاضافات، ٣٣٤، ٣٣٥؛

اثرة فى القلب، ٣٣٥؛ اقامة التوحيد، ٣٣٦؛ ذوق التوحيد الذاتى،

٣١٧، ٣١٨؛ توحيد الالهية، ٣١٨؛ ٣٢٥؛ الحضور في التوحيد، ٣٢١؛ السكون في التوحيد والجواب عنه، ٣٢٢؛ التوحيد هو الاصل الثابت، ٣٢١؛ علامة المتحقق بالتوحيد، ٣٢٢؛ توحيد الواحد الذي لا يقبل الاثنين، ٣٢٦، ٣٤٧؛ توحيد الاحوال والشؤون والنسوت والاسماء، ٣٤٦؛ صاحب التوحيد، ٣٢٨؛ توحيد الخروج، ٣٢٩؛ العثور على وجه التوحيد، ٣٢٩؛ وجه التوحيد، ٣٢٩؛ التوحيد يناقض الكفر، ٣٢٩؛ مراتب التوحيد، ٥٥؛ توحيد الدليل، ٢٩٦، ٣٢٧، ٣٣٥؛ توحيد العامة، ٢٩٦؛ توحيد الحال، ٢٩٦، ٢٩٧؛ توحيد المشاهدة، ٢٩٨؛ توحيد الفطرة، ٣٥٢؛ لا يلزم التوحيد، ٣١٧؛ ثقل التوحيد، ٣٢٥، ٣٢٢؛ التوحيد الاحدى، ٣٢٥ (قارنه بالتوحيد الاحدى الذاتى)؛ التوحيد الحاصل من الثانى، ١٣١٧؛ بحر التوحيد، ٣٢٧، ٣٢٩، ٣٦٥؛ لجة التوحيد وساحله، ٣٢٧، ٣٢٩، ٣٣٥، ٣٦٥؛ ساحل لجة التوحيد، ٣٢٩؛ طعم مشرب لجة التوحيد، ٣٢٩؛ الطريق الموصل الى لجة التوحيد، ٣٢٩؛ توسط لجة التوحيد، ٣٢٩، ٣٣٥؛ رحيق التوحيد المنخوم، ٣٢٩؛ امواج بحر التوحيد، ٣٢٩؛ عين التوحيد، ٣٢٩؛ الرؤية الكلية بعين التوحيد، ٣٢٩؛ استهلاك احدية العين في توحيد احدية الذات، ٣٣٥؛ نهايتك في التوحيد، ٣٥٣؛ نهاية التوحيد، ٣٥٣؛ نزول التوحيد بالقلب، ٣٢٥؛ توحيد الاسم وجمعه، ٣٥٣؛ توحيد الربوبية، ٣٥٣-٣٥٧؛ توحيد الاسم الالهى، ٣٥٣؛ توحيد المين السواحدة، ٣٥٣؛ تميز العيد من الرب في التوحيد، ٣٥٥؛ توحيد الوجود، ٣٥٥؛ الحكم في التوحيد للحق وجوده، ٣٥٥؛ اطلاق التوحيد الاحدى، ٣٥٥؛ تغليب حكم التوحيد عن الشر، ٣٥٥؛ التوحيد المطلق، ٣٥٧؛ توحيد الفعل، ٣١٩؛ (وانظر اصطلاحات رقم ٣٢٣-٣٦٤)

توفية حكم الجمع، ٢٢.

التوهم، ٣٢٨.

التيفظ، ٣٥٢؛ (وانظر دليقة).

الناء، ٢٢، ٢٢، ٧٦.

ثابت بن قرة، ١٤٩.

الثابت في نفسه، ٣٢١.

الثانى، ٣١٧.

التبوت، ٣٣٧.

تبوت الانسان، ٣١٢.

تبوت العين، ٢١٦.

تبوت عين الشئ، ٢٢٢.

ثقل (انقل المملكة)، ٣٢٥.

ثقل التوحيد، ٣٢٥، ٣٢١، ٣٢٢؛ (واستلحاظ رقم ٣٦٤).

- بناء الامانة، ١٩٤٢.
- التوب: ٣٢٩، (واصطلاحات، رقم ٣٦٦)، التوب السابق، ٣٥، ٨٩، ١٥٥، ٢٨٩، التوب السابق من صفات السريوية، ٢٨٩، التوب السابق من صفات العبودية، ٢٨٩، توب الحقيقة السابق، ١٩، توب ظاهر الوجود، ٢١، (وانظر اصطلاحات، رقم ٢٦٦-٢٦٩).
- توبان بن ابراهيم المصري، ابو الفيز، انظر «ذواتون المصري».
- الجادة، ١١٢.
- جارحة، جوارح، ٢٢٥، ٣٢٥.
- الجامع (اسم الهى)، ٧٦.
- جوامع التفصيل الكتابى، ١٦.
- جوامع الحروف، ١٦.
- جوامع قوى النطق والتسخير، ٨٥.
- جوامع الكلم، ٣٣، ١٥٧، ٦٦، ١١٣، (واصطلاحات، رقم ٣٧٥).
- جوامع المناسبات، ١٦.
- جانحة، جوانح، ٣٢٥، ٣٢٥.
- جبريل، ٣٦٧، ٤٢٥.
- الجيل، (انظر «تذكرك الجيل»).
- الجيله الفاظه، ٢٨١.
- جد الطلب، ٤.
- الجدال، (انظر «المجادلة»).
- جذبات الحق، ٢٨٢.
- جنر شجرة الامكان، ٢٨٥.
- الجرم الدخانى، ٢٦٥.
- الجريدى، ٩١٣.
- الجزالة، ١٣٧.
- الجسد: ١٣٢، ٢٨٥، (واصطلاحات، رقم ٢٧٧)، الجسد السري، ١٣٥، (واصطلاحات، رقم ٣٧٨)، الجسد المثالى، ٢١٦، (واصطلاحات، رقم ٣٧٩)، الجسد المعدنى، ١٣٥.
- الجسم، ٢٩٦.
- الجسم الكلى، ٧٦.
- الاجسام الحسية والمثالية، ١١٧.
- جسمانى، ٢٩٦.
- جمت، (حديث قديم)، ٢٨٩، سرجت، ٣١٦.
- جعفر الصادق، ١٥٧، ١١٥، (٢٣٢)، ٧٢٦.
- الجلال، ٢٥٣، ٣٤١، (واصطلاحات، رقم ٣٨١).
- الجلال المطلق، ٣١٥، (واصطلاحات، رقم ٣٨٣).
- جليه الجمال المطلق، ١٧٣، ١٧٣.

الجمال، ١٦٣، ٢٥٣، ٣٤١؛ (واصطلاحات، رقم ٣٨٤).

جمال الجلال، ٣٥٢؛ (واصطلاحات، رقم ٣٨٥).

الجمال المطلق، ١٧٣؛ (واصطلاحات، رقم ٣٨٧).

الجمع: ١٩٦، ٢٦٧؛ (واصطلاحات، رقم ٣٨٨)؛ جمع الاسم الالهي وتوحيده.

٣٥٣، ٣٥٤؛ جمع جميع الاسماء الالهية. ٣٥٤؛ جمع اليمين الواحدة.

٣٥٤، مفتضى الجمع، ٣٥٥؛ افراد الجمع، ٣٥٥؛ آحاد الجمع، ٣٥٥.

الجمع بك و به، ٢١٧، ٢١٨، ٢٨٩، ٢٩٥، ٢٩١؛ جمعت

عليك مالك و عليه ماله، ٣٢٦؛ جمع القرآن، ٨؛ الجمع في التفصيل،

٢٥؛ جمعك بك، ٢٩١؛ جمعك به، ٢٩١؛ الجمع الاول، ٢٩١؛ الجمع

الثاني، ٢٩١؛ جمع التشكيك، ١٩٦؛ جمع التخصيص، ١٩٦؛ الجمع

بلامزاحمة بين الحق والحقائق، ٣٢٢؛ وجود جمع الاشياء بالله، ٣٣٥؛

الجمع بالوجود المفاض، ٣٥٥؛ جمع الاشياء بالحق من حيث ظهوره....

٣٣٥؛ الجمع والوجود، ٢٥٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٣٨٩-٢٥٥).

الجمعية، (انظر اصطلاحات، رقم ٢٥١-٢٥٩).

جمال بن عطاء، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٧١٩؛ (واصطلاحات، رقم ٢١٥).

الجن، ٧٦.

الجناب الاقدس، ٢٩١.

الجناب العزيز الالهي، (اصطلاحات، رقم ٢١٢).

جنة، جنات، ١٩١؛ المواطن الجنانية، ٣٣٣.

جنس، اجناس، ١٧٥، ٣٣٥.

الجنيد، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣٣٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩.

٣٦٥، ٣٩٤، ٤٢٩ (٤٣٦)، ٤٨٥، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦.

٨١٤، ٨٤١، ٨٩٩، ٩١٣، ٩٤٢.

جهة تنزيه التجليات، ٣٣٢.

جهة الطبع، ١٦٦.

الجهل، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨٥؛ (واصطلاحات، رقم ٢١٤)، الجاهل، ٢٩٥.

جهنم الطيبة، ١٩٢.

الوجود، (انظر اصطلاحات، رقم ٢١٦).

جود الاغنياء، ١٩٥.

الجود الالهي، ٢٧٦.

جود الفقر له، ١٩٥.

الجود، ١٩٧.

الجوزهر، ٥٥، ١١٨؛ (واصطلاحات، رقم ٢٢١).

الجوهري، ٨٧، ٢٩٦، ٣٥٤؛ (واصطلاحات، رقم ٢٢٣).

الجم (حرف هجاء)، ٧٦.

الحساء (حرف هجاء)، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٧٦، ٨٥، ٨٥، ٨٦؛

(واصطلاحات، رقم ٢٢٤)

- الحادث. ٣٥٣، ٣٣٣.
- الحادث الكبير. (اصطلاحات، رقم ٤٢٥).
- الحوادث والوقائع. ٣٦٧.
- حبرته. ٢٦٤؛ ٥٥٥.
- حق. ١٧، ٢٨؛ ٧٦. (اصطلاحات، رقم ٢٧٦).
- حق الوصف. ٣٤٢.
- الحال. (اصطلاحات رقم ٢٢٧) - احوال الوجود، ٢، ٨، ٩، ٣١٢؛ طين غلبة الحال. ٣٢٤؛ لذات الاحوال. ٣٢٥؛ سورة الحال. ٣٢٥؛ الحال العاض. ٢٧٥؛ مقتضى الحال. ٢٩٢؛ (اصطلاحات، رقم ٨٢٨-٣٣٥).
- الحالة. ٣٣٦.
- الحالة الوسطية. ٣٤٧.
- الحجب. (انظر اصطلاحات، رقم ٣٣١-٤٣٨).
- الحجاب. ٣٣٣؛ (اصطلاحات، رقم ٣٤١، ٣٤٢)؛ حجاب الجسد. ٢٦٩؛ حجاب الالهة. ١٩٥؛ حجاب لبي الاكوان وارتفاعه. ٣٥٢؛ الحجاب عن الكون. ٢٨٩.
- الحجب. ٢؛ وسيمون الف حجاب من نور وظلمة. ٢٥٦.
- الحجاج بن يوسف بن مطر. ١٣٩.
- الحدا. (اصطلاحات، رقم ٣٤٣).
- حدا الشف. ٣.
- الحدود. ٢٦٦.
- حدود المرتبة. ٢٦٧.
- حدث الامكن. ٢٦٢.
- حديث النفس. (اصطلاحات، رقم ٢٢٥).
- حرارة الفقه. ٣٦١.
- الحرا الى (المحقق). ٣٦، و (٩٩).
- الحرف. (اصطلاحات، رقم ٢٢٦).
- الحروف الدورية. ٣٦.
- الحروف. ١، ٢٢٨، ٣٣٧، و ٩؛ (اصطلاحات، رقم ٢٢٦).
- حروف البسلة المقددة والملفوظة. ٩.
- الحروف العاليات. (اصطلاحات، رقم ٢٢٧).
- حروف نفس الانسان. ٧٥، ٧٦؛ (اصطلاحات، رقم ٢٢٨).
- حروف نفس الرحمن. ٧٥، ٧٦؛ (اصطلاحات، رقم ٢٢٩).
- حركة الابرين. ٢٥٢؛ (وانظر الحركة الدورية).
- حركة حاء رجم البسلة. ٨٥.
- الحركة الدورية. ٢٥٢؛ (وانظر تحريك المجذوب الى الجاذب).
- حركات الملهود. ٣٥.
- الحركة المنطقية. ٣١٩.

حركات الأدوار، ٢٦٩.

الحركات البرزخية للبسملة، ٩.

الحركات السفلية للبسملة، ٩.

الحصى، (اصطلاحات، رقم ٤٥٢).

حسن المعاملة، ٢٧٢.

الحسنة، ٢٢.

الحسين بن منصور، ابوالعفيف، انظر «الحلاج».

حصاة، حصي، الحصص الوجودية المفصلة، ٥، ٧٢.

حصص الأولياء، انظر مقام حصص الأولياء.

حصص وجوه المطلق، انظر «الحق من حيث اطلاق ذاته».

الحضر، (عالم)، ٢.

الحضرة: حضرة احدى الجمع الالهى والامكانى، ٢٣٥، ٢٣٧، حضرة الاطلاق

والاستمال، ٣١٢؛ حضرة البطون الملمس، ٣٥٥؛ حضرة الانوار، ٢٥٩؛

حضرة اوداني، ٢٥٨؛ حضرة التوحيد في التجريد، ١٥٤؛ حضرة التدبير

والتفصيل، ١٧٦؛ حضرة الجمع والوجود، ٢٥٩، ٢٦٥؛ الحضرة الحقيقية،

٢٥٦؛ حضرة الحقائق الذاتية، ٣٥٣؛ حضرة الخلاقي (انظر «المجد

الاسمي»)، الحضرة الذاتية الكنهية، ٢٥٥؛ حضرة السوييه (انظر

حضرة المعادنة)، ١٥٥؛ الحضرة الرحيمية، ٨٢؛ (وانظر «رحيم

البسملة»)، الحضرة العلمية الالهية، ٢٥٥؛ الحضرة السيادة المحمدية،

٢٢٢؛ (وانظر «الحقيقة السيادة» و «الحقيقة المحمدية»)، الحضرة

العلماء، ١٥٤؛ حضرة الغيب، ١٩٩؛ حضرة قاب قوسين، ٢٥٨؛ حضرة

المعادنة، ١٥٥؛ الحضرة الالهية الاسمائية، ٢٢٦؛ الحضرة

النفسية، ٢٥٦؛ حضرة الوجود الحق، ٢٥٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٢٥٣-٢٧٢).

الحضرات: حضرات الشرف الاقدس ٢٨٩؛ الحضرات الاقدسية النورية، ٢٢٨؛

الحضرات الاربع للبسملة، ١٣، ٢٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٢٧٣،

٢٧٢).

الحضور: الحضور بالس، ٢٦٨؛ الحضور مع الحق، ٢٦٨؛ حضور البساط، ٢٩٥؛

حضور الظل في النور، ٣١٢؛ حضور الظل مع النور، ٣١٢؛ الحضور

في الاحدية الذاتية، ٣١٢؛ الحضور مع الحق، ٢٩٩؛ الحضور

مع الربوبية، ٣١٥؛ الحضور مع اليهودية، ٣١٥؛ الحضور في التوحيد،

٢٢٩؛ الحضور مع النفس، ٣١٥؛ الحضور والتهوي، ٢٩٥؛ (وانظر

اصطلاحات، رقم ٢٧٥-٢٨٥).

الحفظ: ٢٨٦-٢٨٨ حفظ السمع، ٣٦، ٣٧؛ حفظ العين، ١٢، ١٥، ١٦؛

حفظ القواد، ٣٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٢٨٢).

الحظر، ٢٨٣.

حفظ الذات، ٢٨٣.

الحق : من حيث اطلاق ذاته، ١٦٧، ١٦٨، ٢١٢، ٢١٣؛ الحق (اسم الهى)، ٣١٢، ٣١٩؛ ظهوره فى الخلق، ٢٤٩، ٢٩٥، ٢٩٩؛ الحق المحق، ٢٨٤؛ الحق الذى ليس له ضد، ٢١٦، ٢٨٤؛ مرتبة الحق، ٢٢١؛ اتصال الحق بالبعد، ٢٢١؛ اطلاع الحق، ٢٨٧؛ الحق الذى هو اصل كل شئ، ٢٩٢؛ الحق المفقى، ٢٩٢؛ الحق نعتك، ٢٩٧؛ الحق عين كون المشاهد...، ٢٩٦؛ الحق عين ما ظهر، ٢٩٨؛ الحق المشهود فى العهدين، ٣٥٥؛ نداء الحق، ٣٥٢؛ غيبة الحق عنك، ٢٩١؛ وداع الحق، ٣٥٢؛ مقتضى تجلى الحق فى جلاله المطلق، ٣٥٧؛ تجلى الحق، ٣٥٧، ٣٥٨؛ مقتضى جلال الحق، ٣٥٨؛ الحق قبلة اليهودية، ٣١٥؛ مقام تجلى الحق للقاضى بالمبودية على حق الله، ٣١١؛ اهل تجلى الحق، ٣١١؛ الحق عين نورا الوجود المطلق، ٣١٢؛ الحق من حيث كونه احدى الذات، ٣١٢؛ حضرة الحق، ٣١٢؛ الحق الظاهر من وجه هوية باطن، ٣١٢؛ الحق الباطن من وجه هوية الظاهر، ٣١٢؛ الظاهر والباطن فى جنب الحق واحد وفى جنب الخلق مختلف، ٣١٢؛ الحق المتجلى فى الامراتب، ٣١٢؛ مناظر الحق، ٣١٥؛ مراتب ظهور الحق، ٣١٥؛ تبصير الحق عن الحقائق والاحوال، ٣٢٤، ٣٢٦؛ منبع الملية على ذات الحق والارتباط بينها وبين غيرها، ٣٢٢؛ مشاهدة الحق والحقائق بلامزاحمة، ٣٢٢؛ جمع الحق والحقائق بلامزاحمة، ٣٢٢؛ ظهور الحق والحقائق بلامزاحمة، ٣٢٢؛ الحق بخلاف ما يتصور ويمثل، ٣٣٢؛ حقيقة الحق، ٣٣٢؛ حقائق تجليات الحق، ٣٣٢؛ ظهور الحق مع كل شئ، بصورة ذلك الشئ، ٣٣٢؛ الحق هو ما تصور وتخلو...، ٣٣٢، ٣٣٢. احدية الحق، ٣٣٨؛ سر يان احديته، ٣٤٥؛ كل ما سوا ما اهل، ٣٣٧؛ الحق لا يقبل الكيف، ٣٤٩؛ المين للحق والحكم لك، ٣٤٩؛ انكشاف الحق فى خفائه وخفاؤه فى انكشافه، ٣٥٢؛ قابلية الحق، ٣٥٢؛ عو عين البداية والنهاية والمافة، ٣٦٣؛ الحق المطلق، ٣٦٣؛ حق المبودية، ٣٩٣؛ الحق المتخلق به، ٣٣ و ٩٦، ٢٥٥؛ حق المظهرية، ٣٣؛ حق اليقين، ٢٤٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم، ٢٨٣-٢٨٧).

حقوق الى بويه، ٣١١.

حقوق المبدءية، ٣١١.

الحقيقة : (انظر اصطلاحات، رقم ٢٨٨). أثرها، ٣٥٨؛ حكمها، ٣٥٥.

الحقيقة الاسرافيلية، ٦٨.

حقيقة الانسان، ٦، ٣٣١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٢٨٩).

الحقيقة الانسانية، ٣٣٥، ٣٦٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٢٩١).

حقيقة الشئ، ٢٩٢.

الحقيقة الوجدانية، ٢٧.

الحقيقة الوسطية، ١٨.

الحقائق : الحقائق الأقدسية (قبولها)، ٣٥٣، الحقائق المتطورة، ٥، الحقائق
الامكانية، ٣٥، الحقائق الحقة، ٣٥، الحقائق الالهية، ٣٦٦، ٣١١،
نزلها، ٣٥٣، الحقائق الانسانية، ٣٦٦، حقائق الخلق، ٣١٢،
الحقائق وجودها الحق، ٣٣٣، حقائق الاشياء بنسبة الاحدية الذاتية،
٣٣٥، حقائق الالف القائم، ٣٣، الحقائق السروحانية، ٣٥، الحقائق
الغيبية، ٣٥، حقائق الجمع بين الالهى والانسانى، ٣٥٥، حقائق العهد
المفردية، ٣٥٣، حقائق الكنائس، ١٩٩، حقائق اللطائف، ١٩٨،
(وانظر الاصطلاحات، رقم ٥٠٣-٥١١).

الحكم: الحكم (فمقابلته المين)، ٢٩١، ٢٩٧، الحكم لك والعين له، ٢٥٩، حكم الاجمال، ٢٧٢، حكم الانسلاخ، ٢٦٥، ٣٢٥، حكم التفضيل، ٢٧٢، حكم التوحيد، ٣٢٥، حكم الحال، ٢٩٢، حكم الطبع، ١٦٥، حكم الطبيعة، ١٦٤، ١٦٥، الحكم المدمي، ٢٧٣، حكم المحل، ٣٥١، حكم القس، ٣١٣، حكم المناسبة، ٢٦٥، حكم الكون، ٣٥١، حكم الموت الطبيعي، ٢٦٥، الحكم الوجودي، ٢٧٣، حكم الوسط، ٣١٣، الحكم والتصرف في العالم، ٣٨٩، (وانظر اصطلاحات، رقم ٥١٢-٥١٥).

الأحكام: أحكام حقيقة الشيء، ٢٩٢؛ أحكام الوجودية، ٣٥٥؛ الأحكام الشرعية، ٢٧٣؛ أحكام القدر، ٣٩٥؛ الأحكام الوجودية، ٢٦٥؛ (انظر اصطلاحات، رقم ٥١٩-٥٢٥).

الحكمة العقلية، ٢٧٤.

الحكيم (اسم الهى)، ٧٦.

الحكم الترمذی، ۶۱۸.

حل الأغلاق، ٤.

الحلاج، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، (٣٦٨)، ١٩٧٥، بعض الضعفاء، ٣٢٧، ١٨٣٤، ذوق الحلاج، ٣٢٣.

حلب (مدينة)، ٢٥٩.

حم (حواصم) ١٥٢، ١٥١، ١٥٠.

الحمد، ١، ٩٨، ٩٩، ١٥٤، (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٢١-٥٢٥).

حما. الانتقال. المملكة، ٣٢٥.

جنتی: اسحاق، ۱۳۹.

حنيفة الكئوب، ٢٠٠٣.

الحور (بعد الكور) ٣٥٢.

الحج (اسماء): ٧٦.

الحق، ٣٣٠.

الحديثة : الحنية الاجمالية، ٢٧٢؛ حنية الالوهية، ٢٦٦، ٢٦٧؛ الحنية
التفصيلية، ٢٧٢؛ حنية جمعية الوحد، ٣٤١؛ حنية الذات، ٢٦٦،
٢٦٧؛ حنية العدد، ٢٧٣؛ حنية الوجدانية، ٣٩٨.

الحمرة، ٢١٢، ٢١٣، ٣٣٣، (=حجايها)؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣٠-٥٣٤).

الحمطة البائية، ٣٩.

حيطه الرء، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٣٥).

الحيوان ٧٤.

حين، احافين الابد، ٢٨٥.

الخاء (حرف هجاء)، ٧٤، ٧٩ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣٦).

خاتم العناية، ١٤٥.

خاتم الولاية المحمدية، ١٣٨؛ (وانظر دختم الولاية).

الخادجون عن الامر، ٣١٥.

الخاصة، ٣٥٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣٧).

خاصة الخاصة، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٣٨).

الخاصية : ٣١١، ٣٤٥ و ٤٩٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣٩)؛ احدية

الخاصية، ٣٣٥؛ وحدانية الخاصة، ٣١٩؛ (وانظر خصوصية).

الخاصار، ١٤٥؛ (خوامار)، ٢٣٥، ٢٣١، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤.

٢٨٥، ٢٨٦ و ٥٧٨، ٥٧٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٤٠).

خالص المبردية، ٢٩٣.

الخب، ٧٩.

خبث السريرة، (اصطلاحات، رقم ٥٤١).

الخبيرة، ٧٩.

ختم العناية، ١٤٤، ١٤٥.

ختم النبوة، ٢٨.

ختم الولاية، ٣٨٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٤٣).

خدور الكمون، ١.

الخراز، ابوسعود، ٤٥٣ و ٤٥٣، ٧٥٩، (٢١٢).

الخروج: الخروج بالحق، ٣٣٩، توحيد الخروج، ٣٣٩، الخروج عن السوى،

٣٣٩، الخروج عنك، ٣٣٩، الخروج عن الانية المزاحمة، ٣٣٩،

الخروج عن احوالك، ٣٣٩، الخروج عن الكون، ٣٣٩؛ (وانظر

اصطلاحات، رقم ٥٤٦-٥٤٧).

خزينة، خزائن، خزائن العباد، ٣٠٣-٣٥٦ و ٤١٥ (وانظر اصطلاحات، رقم

٥٤٩).

الخزائن النسبية، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٤٨).

خصائص الله، ٣١٥.

الخصوصية، ٣٥٣.

الخصوصيات التمييزية، ١٢١.

خضوع الفرع لأصله، ٢٩٣.

الخلافة: (وانظر خليفة)؛

مسرّبتها، ٣١٨، شرفها، ٣٣٥، تفسّرتها، ٣٣١، مقامها، ٣٣١؛
(وانظر اصطلاحات، رقم ٥٦٤).

خلطات الطبيعية، ٢٦٥.

الخلطات الوهمية، ٩٧.

الخلع، ١٥٣.

الخلع، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٦٦).

خلع النخاعة، ١٦٢.

الخلق، الخلق في صورة حق، ٢٣٤ الخلق في مقابل الله، ٢٨٨، ٢٩٦؛ الخلق

ظل الحق، ٣١٢؛ الخلق الثاني، ٢٩٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٥٦٧-٥٦٩).

الخليفة، ٣٢٥، ٣٢١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٧٤).

خمود الايمان والقوى، ٣٢٢.

الخوام، انظر ابراهيم الخوام.

الخوف من الصالحين، ٢٨٧.

النخاعة، ١٦٢.

الدال (حرف هجاء)، ٧٦.

داود الطائي، ٤٩٨؛ (٩٣٢).

داود (النبي)، ٩٥٩.

دحية الكلبي، ٢٢٥.

الدرج، ٣٥، ١٢٢.

الدرج، ١٢٢.

درج (أدج)، ١، ٢٢٣.

الدرجات المانية، ٧٨.

الدرجات المانية، ٧٨.

دعوة الحق من الطبع، ٣٥٥.

دعوة النهر، ٣٥٥.

دفع القدر بالتقدير، ١٢٣.

دلف بن حديد، او جعفر انظر دالشلي.

الدليل، ٢٩٦، ٣١٧؛ الدلائل النظرية، ٣١٨.

دنس، أدناس؛ ادناس طبيعية، ٢٦٢؛ ادناس نفسية، ٢٨٧.

الدهر العظيم، ٢٧.

الدهنة، ٢٨٧.

دواء التفريط (كتاب)، ٨١٤.

الدواء المطلق، ٢٦.

دور، ادوار، ادوار الابدان الأزل والآن، ٢٦؛ الادوار السماوية، ٢٧٢؛ ادوار العرش

والكرسي، ٢٧٢؛ الادوار الفلكية، ٢٦١.

دورة، (دورة محمد)، ٣.

- دوران فلك الوجود، ٢٣.
- ديوان الاحاطة والاشتمال، ٤١.
- ديوان الاحياء، ٤٢.
- الذات: احديتها، ٣٣٥، ذات الاله، ٢٩٦، الذات المتميزة، ٣١٥، الذات
الوحدانية، ٢٩٦، (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٩٥-٥٩٦).
- الذال (حرف عجا)، ٧٦.
- الذنب، ٣٢.
- الذهب النابهي، ٣٧٦.
- ذوات النون المصري، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٦٨٦، (٦٨٦)، ٦٨٧، ٧٦٢.
- الذوق: الذوق في مقابل الدليل، ٣١٧، ٣١٨، ذوق طعم المشرب، ٣٢٩،
محل الذوق، ٣٢٩، الذائق، في مقابل المستدل، ٣١٧، ٣١٨،
المذوقات، ٣٢٧، ٣٢٨، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٥٤-٦٥٥).
- رائحة الوجود، ٣٢٣، ٣٣٢.
- رابعة الدنوية، ٣٤٦.
- الرؤوف الرحيم (محمّد)، ٨٥.
- السرقيّة: رؤيصة الخيال المطلق في الميتة، ٢٦٤، رؤيصة (رأى العين)، ٢٩٧،
رؤيصة النفس في مرآة الحق، ٢٧٣، (وانظر اصطلاحات، رقم
٦٥٩-٦١٧).
- الربوبية: ربوبية كل اسم، ٣٥٥، الربوبية العليا، ٢٨٢، مزاحمة الربوبية،
٢٨٢، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٢٢-٦٢٣).
- الربوبيات الامامية، ٣٥٥.
- ربة، ربات الحجال، ٤.
- الرجاء، ٣٣٤.
- الرجوع من الحق بالحق، ٢٣٣، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٢٦، ٦٢٧).
- رحب وسهل، ٢٣٥.
- الرحمانية الاحاطية الصفاتية، ٤٣.
- الرحمانية المطلقة الذاتية، ٤٣.
- الرحمة، ١٨٩.
- الرحمة العامة، ١٧.
- رحمة الكفاية، ٧٢، ١٥٥.
- الرحمة المشوبة بالنضب في الحاجل، ٢٥١.
- رداء، اودية الصون، ٢٣٣، ٢٨٩، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٢٣، ٦٢٤).
- رد اللطيفة الانسانية الى الحق، ٢٩٢، (وانظر اللطيفة الانسانية).
- الردة، ٣٥٢.
- ردية، ٦٣٥.
- الردني، ٣١٢.
- الرزاق (اسم الاعى)، ٧٦.

الرزق المحسى والروحاني، ٢٥٦.

الرسالة، ٢٤٦.

رسالة اولى المزم، ٢٤٦.

رسالة الخلافة، ٢٤٦.

الرسالة للقشيري (كتاب)، ٩٣٢.

رسم، رسوم

الرسوم الباطنة، ٣٢٥.

الرسوم الجامعة، ٣٢٥.

الرسوم الخلقية، ٢٦٧.

الرسوم الظاهرة، ٣٢٥.

الرسوم الغيرية، ٣٩٢، ٣٥٢.

محو الرسوم، ٣٩٧، (وانظر الاصطلاحات، رقم ٦٤٦، ٦٤٧).

رشح البال، ٣.

رشح الزلال، ٣.

رغبة، رغائب، الرغائب الوهمية، ٣.

دفع التجبير، ٣٢٥.

رفع المناسبة، ٢٩٦.

رفع الدرجات، ٧٦.

الرقية : رقية الاتصال، ٣٨٣، الرقية الجزئية، ٢٥٦، رقية الحنين، ٣٨٢،

الرقية المنبئة عن أصل هولاء حقيقة، ٢٥٦، رقية النسبة، ٢٨، (وانظر

اصطلاحات، رقم ٦٥٣-٦٥٤).

الرفائق : رفائق الانسان، ٦، رفائق التنزيلات، ٢٦٩، رفائق روحانية، ٢٥٦،

(وانظر اصطلاحات، رقم ٦٥٧-٦٥٩).

ركن، أركان:

الأركان الأربع الطبيعية، ٦٥، ٦٩، ١٥٥

الأركان الأربع المنصوية، ٦٩، ٧٩، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٦١-٦٦٢).

الرمي، ٢٩٧.

رعبانية، ١٤٩.

روح البقاء، ٢٦٧.

الروح الكلى، ٢٨٩، ٢٤٤. { (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٦٧-٦٧٥).

روح الكمال، ٢٨٢.

أرواح الافلاك، ٢٦٥، ٢٦٩.

الأرواح الفاتحة والساوية، ٢٩٣.

الأرواح الكاملة الانسانية، ٢٦٥، ٢٦٩. { (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٧١-٦٧٤).

الأرواح الملكية، ٢٦٥.

روحانية أبناء اسرائيل، ٢٩٥. { (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٧٥، ٦٧٦).

روحانية الفلك، ٢٦٥.

- الرى، ٣٦١، ٣٦٢.
- الريق (امتزاج ريقى المتحابين)، ٣٦١.
- الزاي (حرف هجاء)، ٧٦.
- زوايا المثلث (الذى هو رمز الرقيم)، ١١٨، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٨٥-٦٨٢).
- زكاة الارواح الانسانية، ٢٦٥.
- زمام، ٣٥٣.
- زمنمة، ٣٥٢.
- زوال الاضافات والنسب، ٣١٢.
- زوال الانسان، ٣١٢.
- المائر فى مناهج الارتقاء، ١٧٢، (وانظر مناهج الارتقاء).
- المساج فى الفلك الاقصى، ٢٤٧، ٢٤٨.
- ساحة الفهم، ٤.
- ساق العرش، (انظر العرش).
- الساكن، ٣٢٥، ٣٣٥.
- سانحة، سوانح، السوانح الحدسية، ١٥.
- السياحة (فى بحر التوحيد)، ٣٣٩.
- السبب الاول، ٣٣، ٣٤، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٩٦).
- السهبية، ٣٣.
- سوق الدم، ٢٩٦، (وانظر «الدم»).
- سحاب، سحب، سحب الحروف، ٣.
- السح، ٢٦٢.
- الس، ٢٨٨.
- سر الانعاد، ٣٦١.
- السر الاقدس، ١٩، (الاسرار الاقدسية، ٢٢٨).
- سر الانسانية، ٣١٦.
- سر الربوبية، ١٦٢.
- سرعية الاختصاص، ٢٨٩.
- الاسرار الالهية، ٢٦٥، ٣٥٤.
- الاسرار الانسانية، ٢٦٧.
- اسرار الخليقة، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤.
- اسرار الطلاس، ١.
- اسرار العامة والخاصة، ١٦٣، ١٦٥.
- اسرار المواقف النقطية، ٢٩.
- اسرار الكتم، (انظر مقام اسرار الكتم).
- الاسرار الكشفية، ١٦٢.
- الاسرار الكونية، ٢٦٥.
- الاسرار المكتمة، ١٦٢.

- الأسرار الوجودية، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٧؛ (وانظر «قدم الصدق»).
- أسرار وحلة الوجود، ٢٩.
- سرح عنى، ٣٣٢.
- السمة، ٢٦٥.
- سفساف الاخلاق، ٢٨٥، ٢٨٧.
- سقوط الحركة، ٣٥.
- سقوط النجم، ٣١٦.
- السكون المبنى عن الجواب، ٣٢٢.
- السكون، ٢٧٥، ٣٦١.
- سكون البسملة، ٩.
- السكون الحى، ٩، ٣٧.
- السكون الميت، ٩، ٣٥، ٣٧.
- مكونا رحمن البسملة، ٦٥، ٦١.
- سلسلة المفعولات، ٣٥، ٣٦.
- سلسلة المفعولات الجمة، ٢٥، ٣٦.
- سلطان حملة الشريعة، ٣٦٢.
- السلم، ٣٢٥.
- الملو، ٣٦١.
- سماء الزهرة، ٧٦.
- سماء الشمس، ٧٦.
- سماء عطارد، ٧٦.
- سماء القمر، ٧٦.
- سماء الكيوان، ٧٦.
- سماء المريخ، ٧٦.
- سماء المشتري، ٧٦.
- سمت الرأس، ٢٨٨.
- سمت الفيرية، ٣٥٢.
- سنات السين (حرف هاء)، ١٣، ٣٧.
- سنخ الامكانية، ١٢٥.
- سنخ شجرة الامكان، ٢٨٥.
- سنخ الطبيعة، ٦٩، ١٩٢.
- سهل بن عبد الله التستري، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٥، ٣٩٦، ٧٦٢، (٧٦٣)، ٧٦٧، ٧٦٨، ٨٢٢.
- السواد : ٣٢٨، سواد الطبيعة، ٢٧٦؛ سواد الفقر المطلق، ٨٥، السواد المتوهم، ٣٢٨، السواد واليباض، ٢٣٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٥٨-٧٥٩).
- سورة، ٢٦٢.
- سورة القرآن، ٨.
- السوى : ٣١٧، احاطة السوى عن المناظر القلبية، ٣٣٩؛ بطانة ظاهرة السوى،

٣٤٩؛ الخرج عن النوى، ٣٤٩؛ سقوط السوى عن الدين، ٣٥٥؛
شهود السوى، ٣١٩؛ ملاحقة السوى، ٣١٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم
٧٥٧).

السويداء؛ سويداء القلب، ٢٨؛ سويداء القلب الانساني، ١٦؛ سويداء اول افراد النوع
الانسانى، ١٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٥، ٧٦١).
السيارى، انظر «ابوالمباس السيارى».

السيئة، ٣٢.
الشان المؤثر، ٤٥٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٥).
الشان الكلى، ٣٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٥).
الشؤون: الشؤون الباطنة والظاهرة والجامعة والكافية للوجود، ٣١، ٣٢٢؛
الشؤون الجمية، ٣٥٧؛ الشؤون القابلة، ٣٥٧؛ الشؤون المكنونة، ٣٥؛
(وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٦).

شائبة، شوائب؛ شوائب الاعتلال، ٣٥٥.
الشاعدا لمخلف في القلب، ٣٤٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٧، ٧٦٨).
شبح، اشباح، اشباح الارواح، ٢٦٥. الاشباح المنصرية، ٢٦٥؛ الاشباح السودرية،
٢٦٥.

الشبلى، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٥٣، ٩٢، ٦٦٣، (٦٦٦)، ٨٦٢، ٨٥٦، ٩١٣.
شجرة الامكان، ٢٨٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٩-٧٧٢).
شجون الحديث، ٣٥٢.

الشخص، ٢٨٨.
الشخصية، ٣٧٣.
الشرب، ٣٦٥، ٣٦١.
شرك التقييد، ٣٢٥.
شريعة، شرائع، ٢٦٢، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣١٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٧٥-
٧٨٢).

(لسان) الشطح، ٣٢٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٨٣).
السطرنج، ٤١٥.
شمسنة كمال الوضوح، ٥٣.
الشمو والانساني، ٢٧٢.
شفع، ٢٥٢.

شكل، اشكال، ٧٦، ٢٩٩.
الشكور (اسم الهى)، ٧٦.
الشمس: (فسى حائلة استوائها)، ٢٨٨؛ عنها، ٣٢٨؛ يسوع نورها، ٣٢٨؛
(وانظر اصطلاحات، رقم ٧٨٧-٧٩٥).

شهوة، شهوات؛ الشهوات البهيمية، ٢٨٧؛ الشهوات الطبيعية، ٢٨٣.
الشهود: شهود الحق، ٢، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٩٢؛ شهود الحق والبدن معا، ٣٥٥؛
شهود المارن، ٣٥١؛ شهود السوى، ٣١٩؛ الشهود فى الحق بالحق،

٢٩٦: الشهود الخاص بالحضرة المهادية، ٣٤٢، شهود كل شيء في كل شيء، ٣٥٩، شهود عظيمة التخلي، ٣٣٣؛ شهود ظهور الحق في الحقاني، ٣٣٣؛ الشهود في المواقف الأجلة، ٣٣٣؛ الشهود في المواطن الجبانية، ٣٣٣؛ الشهود بالكلية، ٣٤٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٩٢-٨٥٥).
 شيء، اشياء؛ شيء، ٣٣٢، ٣٣٣؛ لا يعرف الشيء على حقيقته الانفسه، ٣٣٨؛ الصورة الزائفة على حقيقة الشيء، ٣٣٨؛ تفرقة الاشياء، ٣٤٥؛ التبعينات الذاتية للأشياء، ٣٤٥؛ تميز الاشياء، ٣٤٥؛ خواص الاشياء، ٣٤٥؛ احديّة الشيء، ٣٤٥؛ جمعية الاشياء، ٣٤٥؛ كل شيء فيه كل شيء، ٣٤٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٥١-٨٥٢).

الشيخ، ٢٧٥.

الشين (حرف هجاء)، ٧٦.

شيوخ المطالب، ٣٢٥.

صاحب الأثر الظاهر في الوجود، ٢٩٥.

صاحب مشهد حق الله، ٣١٥.

صاحب الوقت، ٢٣٣؛ (وانظر «التطب»).

الصاد (حرف هجاء)، ٧٦.

الصادق المصدق (محمد، النبي)، ٣٢٧.

صبة الالهية، ٣٥٢.

الصحو (غاية)، ٨٩٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨١٩).

الصحو المعلوم، ١٥٦، ٢٥٣، ١٢٥٣- (الصحو المضيق) (انظر اصطلاحات، رقم ٨١٩).

الصادق، انظر «ابوبكر الصديق».

طرفة احديّة جمع الوجود، ٣٩.

طرفة الوجوب والامكان، ٣٥.

الصق، ٣١٥.

صق الجسد، ١٣٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٢٥).

صق موسى، ٣١٥.

صمود الاعمال، ٣٥٣.

صفاء الارواح، ٢٦٥.

صفاء الارواح الانسانية، ٢٦٥.

صفاء العمل، ٣٥٣.

صفات الاله، ٢٩٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٢٧).

صفات حقيقة الشيء، ٢٩٢.

صلاح ظاهر الفقير، ١٩٦.

صلاح قلب النبي، ١٩٦.

صلب، اصلاّب؛ صلب الألف، ١١؛ صلب الياء، ١١؛ اصلاّب الحروف، ١١؛ صلب

الاثنين، ١١؛ اصلاّب الآحاد، ١١؛ اصلاّب الآثان، ٢٦.

صلصلة الجرس، ٣٥٩.

الصمم، ٣٥٢.

الصهر (المكرم)، ٣٨١.

الصورة، الصور،

احسن صورة، ٣٧٣؛ صورة حجابية الجسم، ٢٥؛ صورة الباء، ٢٥، صور
حجابية الحروف، ٢٥؛ الصورة الخطية، ٢٥؛ صورة حجابية السطح، ٢٥؛
صورة حجابية تثليث النقلة، ٢٥؛ الصورة الأولى الطبيعية المرشية،
انظر «المرش»؛ صورة الرحمن، ٦٤، ٦٥، ٣١٨؛ الصورة المدلية =
صورة الرحمن؛ صورة الانسان الاكمل الفرد، ٣١٦؛ صورة الانسان
المتطورة، ٦؛ الصورة المرفاقية، ٣٥٥؛ الصورة المحيطة المرشية، انظر
«المرش»؛ صورة العلم، ٢؛ صورة السبب الاول، ١٧؛ الصورة الزائدة
المتلية، ٣٣٨؛ صورة الطلب، ٣٦٨؛ صورة العبادة، ٣١٥؛ الصورة
الفردية، ٣١٦؛ الصورة الحسية، ٢٦٧؛ صور المعقودات، ٢٨؛ صور المتكبرين،
٢٨؛ صور الفرد، ٢٨؛ صور الخواطر، ٢٨٥؛ الصور الشهادية، ٣٥؛
صور المالم، ٢٨١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٣٢-٨٤٤).

الصور المثالية، ١١٧.

صوم، ٣٥٨.

صيام، ٣٥٧.

ضابطة ذوقية، ١٧٦.

الضاد (حرف هجاء)، ٧٦.

ضمير، ضمائر، ٢٦٧.

الضياء، ٩٤.

الطاء (حرف هجاء)، ٧٦.

الطالع الفلكي، ٢٨٥.

الطلب، ٢٦٢.

الطبع، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٩.

٣١٥؛ الرجوع اليه، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢؛ قهره، ٣٥١؛ الفقه، ٣٥١.

٣٥٢؛ الاسترسال معه، ٣٥٢؛ سرقته، ٣٥٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٨٦١-٨٦٣).

الطبيعه (سوادها)، ٣٢٨.

الطبيعة المنصرية، ٢٦٥.

الطبيعة المفاصلة، ١٩٢.

الطبيعة الكلية، ٧٦.

طرف (طرقا) النخيل النومي عالما الشهادة والتميز، ٢٦٣.

طريق، طرق؛

تهييد الطريق، ٢٥٦؛ طريق الاستدلال، ٢٩٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٨٦٤-٨٧٣).
 الطريق (أهلها)، ٣١٩.
 طلق الجسد والوجود، ٢٢٧.
 طلوع الفجر، ٢٣٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٨٢).
 طلوع فجر الآجل، ١٥٦.
 طور الإنسان، ٥.
 طور العالم، ٦.
 طور المفعولات، ٢٢.
 طور المقولات، ٢٣.
 طيفورين عيسى بن سريشان، انظر «ابويزيد البسطامي».
 الطين، ٣١٦.
 طينة الكمية، ٦٥.
 طينة نقطة أرضية = طينة الكمية، ٩٥.
 الطاء (حرف هجاء)، ٧٦.
 الظاهر (اسم الإله)، ٧٦.
 الظاهر المشهود في المرأة، ٣١٥.
 الظرفية، ٣٣.
 ظلال الحق، ٣١٢.
 الظلمة، ٣، ٩٣، ٢٧٢.
 ظلمة سواد الليل، ٢٧٦.
 ظلمات (فلم تسقى)، ٢٨٩، سرظمت، ٣١٦.
 الظنون الناشئة من آثار التجلي، ٣٧٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٩٦-٨٩٨).
 الظهور : ٣، ظهور الأعيان في الوجود، ١٨٩. ١٩٥، ظهور الوجود في أصلاب الحدود والتبؤود والمدد والممدود، ١١، ظهور الكون، ١٩، الظهور في الأعيان، ٣٦، الظهور في الاسماع، ٣٦، ظهور الحق والحقائق مما بالامزاحة، ٣٢٣، ظهور صفات الربوبية في العبد، ٢٩٥، الظهور والمظاهرة، ٢٩٥، الظهورات المقددة، ٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٩٩-٩٥١).
 العاجل (في مقابل الآجل)، ٣٥٦.
 العادة : ٣٥٥، استمرارها، ٣٥٢، حكمها، ٣٥٥، العادات، ٣٥١.
 العار، ٢٧٦.
 عارض، عوارض، الموارض القادحة، ٢٨٣، الموارض التي تعرض للخواطر في الوقت الثاني، ٢٨٣.
 عالم، عوالم:
 عالم الخفض، ٢٣، عالم الرفع، ٢٣، عالم السواء، ٢٣، العالم السماوي، ٢٧٢، عالم الشهادة، ٢٦٣، عالم النيب، ٢٦٣، عالم الحروف، ٢٢٧، عالم الكون والفساد، ٢٧٢، العالم كله وحدات، ٢٩٩، إيجاد العالم

لأمن شيء ٣٢٣، العالم باق على عدميته بالنظر إلى نفسه، ٣٢٣؛
عالم النور، ٣٢٣، الموالم الثلاث، الثيب والعرش والكبرى، ٢٧٢؛
الموالم المسية، ٣١٣، ٣٢٦. (وانظر اصطلاحات، رقم ٩١٥-٩٣١).

عبادان، ٣٢٣، (٨٦٧٥).

العبادة، العبادة لله في كل معبود، ٣٣١، لأتجعل المعبود عين ما صورته، ٣٣٣؛
ولأنذل المعبود ما صورته منه، ٣٣٣؛ سر العبادة، ٣٥٧، ٣٥٨؛ وظائف
العبادة، ٣٥٩؛ صورة العبادة، ٣١٥؛ عبادة الله على حق الله، ٣١٥؛
عبادة الله على حق المعبودية، ٣١٥؛ عبادة الرب، ٣٣١؛ العبادة التكليفية،
٣٣٣؛ العبادة الذاتية، ٣٣٣. (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٣٣-٩٣٤).

عبء، أعباء، ٣٢٥.

عبده، عبيد، ٢٧٤، ٢٨٧، ٢٨٨، ٣٥٥، مرتبة العبد، ٣٣١، اتصال العبد بالحق
٢٢١، عبداً الاختصاص، ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٤٩، ٢٨٩، عبداً الله، ٣١٢؛
(وانظر اصطلاحات، رقم ٩٣٥-٩٤٥).

عبدالله بن سعيد بن كلاب، ٩٤٢.

عبدانية، ٢٦٦.

العبد، ٣٧٧.

العبودية: ٢٩٥، ٢٩٣، ٢٩٤، ٣٥٨، ٣١٥، ٣١٩، ٣٥٥، مقامها، ٢٩٥،
جهتها، ٢٩٥، صفاتها المحضة، ٢٩٥؛ حقها، ٢٩٣، ٢٩٦؛ عبودية
الجزء لكل، ٢٩٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٤١-٩٤٢).

المجاج، ٣١٢.

المندالة، ٢٦٥.

عند، أعداد: ٢٩٩؛ الأعداد (= مراتب الأولياء) ٢٦٥؛ مصدر الأعداد، ٣٣٥،
مرجعها، ٣٣٥؛ انتماءها، ٣٣٥؛ ضربها، ٣٣٨؛ (وانظر اصطلاحات،
رقم ٩٤٤، ٩٤٥).

العبدل: العبدل (= الإنسان الكامل والمقل الأول، ٧٨، العبدل = المندالة)،
١٩٧؛ عن الباء، ٣٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٤٦، ٩٤٧).

العسدم: (في مقابل الوجود)، ٢٧٣، ٣٢٢؛ سبق الدم، ٢٩٦؛ الدم عن الوجود،
٣١٧؛ الدم الذاتي للحكمة، ٣٩٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٣٨).

الغذاب، ٣١٩.

العرش: عرش الرحمن، ١٧، العرش المحيط، ٣١٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم
٩٤٩-٩٥١).

عرفان، ٣٥٦.

المنزلة، ٢٨٩.

العزيز (اسم الأهي)، ٧٦.

عطش التوحيد وزواله، ٣٦٩.

المطية الفتوحية، ١٥.

الطبايا اليهودية، ١٥.
 المتد الايماني، ١٥١.
 العلاج، ١٤٥، ١٧٥.
 الملانية (في مقابل السر)، ٢٨٨.
 العسة : الله ليس بعله. ٣٣٣، الله خالق الملل ٣٣٣، علة الملل، ٣٣٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٧٦).
 العلم : العلم الالهي، ١٨٧ و ٣٩٥، علم التوحيد الاول والثاني، ٣٩٦؛ العلم الفائق، ٣٣٣؛ العلم المتجدد، ٣٣٣؛ ظاهر العلم، ٣٥١؛ العلم الالهي، ٢٥٥؛ علم سبيل الوجود من الحق الى الحق، ١؛ علم طريق الحق، ١٩؛ علم طريق الحق، ١٩؛ علم القيوب، ٢٨٥؛ علم الاولين والآخرين، ١٩؛ العلم اللدني، ٢٦٣؛ مثال العلم، ٣٣٩؛ العلم النازل، ٣٥٦؛ علوم الولاية، ٢٩٥ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٧٧-٩٩١)، علوم الخواطر، ٥٧٩.
 علي بن ابي طالب، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٨٥، ٤٩، ٧٣٩، (٧٤٤)، ٨٣٦.
 علم، ٣٢٦؛ العلم (اسم الاله)، ٧٦.
 العبارة، ٢٦٥.
 العمدة المنوي، ٣١٦.
 عمر بن الخطاب، ٣٨٥، ٣٨١، ٣٨٢، ٧٥٥، (٧٥٢).
 عمران بن حطان، ٥٥٧.
 العمل الساعد، ٣٥٦؛ الاعمال القدسية، ٣٥٦؛ الاعمال الشرعية، ٢٧٣.
 عموم الابداد، ٣٦.
 عموم الحقائق الالهية، ٣٦٦.
 عموم الحقائق الانسانية، ٢٦٦.
 عموم تخصيص رحمة الوجود، ١٩.
 عموم القابليات، ١٧.
 النهاية الازلية، ٢٨٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٥٥).
 عندية العقل، ٣٦١.
 عتق، اعتاق الروم، ٤.
 عتقاء مغرب (كتاب)، ٣٨١.
 عود الحقيقة الانسانية الى محمدها، انظر «الولاية الخاصة والعمامة»
 عين، اعيان، عيون؛
 العين له والحكم لك، ٣٤٩؛ العين العين، ٣٥٣؛ عين الصيرة، ١٩١، ٢٨٧؛ عين الاثنين، ٢٩٩؛ العين الثانية، ١٩٥، ٢١٣؛ عين الكون والسمع والبص، ٢٩٦؛ العين الواحدة، ٣٥٤؛ الاحدية الذاتية للعين الواحدة، ٣٥٤؛ توحيد العين الواحدة، ٣٥٤؛ جمع العين الواحدة، ٣٥٤؛ اتحاد الاسماء بالعين الواحدة، ٣٥٤؛ عين الجمع، ٣٥٤؛ العين

(حرف هجاء)، ٧٦؛ العين الوجداني، ٣٧٣؛ عين الجمع والوجود،
٢٧٦؛ العين السليم المدركة، ٢١٥؛ عين القلب، ٢٧٨؛ عين الحق،
٢٧٨، العين المخصوصة، ٢٥٥؛ عين نور الوجود المطلق، ٣١٢،
احدية العين، ٣٣٥؛ العين واحدة، ٣٥٦؛ عين اليقين، ٢٢٥.

اعيان، ٢٩٩.
اعيان امكانية، ٣٥١.
اعيان شهادية، ٣٥.
اعيان غيبية، ٣٥.
اعيان انسانية، ٢٥٥.
اعيان الموجودات، ١٩٣.
عيون البصائر والابصار، ٢٦٢.
عيون الاحكام الشرعية، ٢٧٢.
عيون الشرعية، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٠٠٦-١٠٢٦)
الغائب، ٢٩٦.

غايصة : غاية المهتدين والفعالين، ١١١؛ غاية الغايات، ١١١، ١١٢؛ الغاية
القصوى، ٣٢٣؛ غاية الكمال، ٣٢٦؛ الغاية التي تنظر اليها، ٣٦١،
غاية المجتهدين، ٢٥٧؛ غاية الوصلة، ٢٩٥، ٢٩١ (وانظر الوصلة
الغائية)؛ (انظر اصطلاحات، ١٠٢٨-١٠٣١).

غرض، اغراض، الاغراض النفسية، ٣٥٥.
الغرق، ٣٦٥.
الغضب المشوب بالرحمة، ٢٥١.
غطاء الاوهام، ٢٥١.
غلبة حكم الفساد على الكون، ٢٦٥.
غلبة حكم المناسبة، ٢٦٥.
غلبة الظن، ٢٥٧.
غمرات الشهود، ٢٧٥.
الغنى (اسم الاثر)، ٧٦.
غيب، غيوب:

غيب، ٢١٤، ٢٧٢، ٣١٣؛ غيوب، ٢٥٧، ٢٦٨، ٢٨١؛ غيب احاطة
الباء، ١٩؛ غيب الاحدية الذاتية، ٣٢٦؛ الغيب الاضافي، ٣١٣. الغيب
الالهى، ٢٨١؛ غيب الجميع والوجود، ٢١، ٢٨١؛ غيب القلوب، ١٩١،
الغيب المحقق، ٣١٣؛ الغيب المطلق، ١١، ٣١٣؛ غيب الهوية ٢٦٧
(وانظر اصطلاحات، رقم ١٠٣٨-١٠٣٥).

السفعية: الغيبة، ٣١٢؛ ٦٣٢؛ الغيبة عنك، ٢٩٥؛ غيبة الحق عنك، ٢٩١؛
غيبة غاية الوصلة والاتصال، ٢٩١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٠٣٦-
١٠٣٧).

الغير، ٣٢٥.

الغيرية، ٣١٢، ٣٢٥، ٣٥٢.
 الخن (حرف هجاء)، ٧٦.
 الفاء (حرف هجاء)، ٧٦.
 فاتحة ظهور الوجود العام، ٣٣.
 الفاروق = عمر بن الخطاب.
 الفاعل، ٣١٩.
 الفاعل المستقبل في الابداء، ٣١٩.
 الفؤاد، ٣٦، ٣٥٦.
 الفتح المكي واللقاء القدسي (كتاب)، ٢٥٦.
 الفتوحات المكية، ١٥٨، ٢٣٧.
 فتية القادسية، ٣٧٦.
 فرداني المقصد، ٣٣٩.
 الفراق، ٣١٨.
 فريدة، فرائد، فرائد سمطه، ٣.
 الفساد، ٢٦٥.
 الفصل، ٣١٢، ١٧٥، (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٧٣).
 الفصل المقوم، ١٧٥.
 فضاء الاطلاق، ٣٢٥.
 فضح السريّة، ٢٨٨.
 الفضل بالحق في مطلق الكون، ٢٩٥.
 المفقود (حرارته ولوعته)، ٣٦١.
 الفلسفة، ٣٢٣.
 فلك القمى، ٣٧١.
 فلك الولاية، ٢.
 الفناء: توحيد، ٣٣٣، ٣٣٥، الفناء عنك وعنه وعن الكون وعن الفناء،
 ٣٣٣، ٣٣٥؛ فناء الفناء، ٣٣٥؛ فناء الرسم، ٢٩٢؛ فناء الرسوم
 الخلقية، ٣٦٧؛ الفناء عن كل ما رأى في المشاهد النفسية والروحانية
 والقلبية، ٣٢٥، (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٨٣-١٥٩٧).
 الفوز (برده)، ٣٦١.
 الغنى، ١، ٢٨٨.
 فيض الوجود، ٩٥.
 القائم بتدبير الكون (القطب)، ٣٣٨.
 القائم بالوسطية الحقيقية (القطب)، ٣٣٨.
 القائمون بحقوق الربوبية، ٣١١.
 القائمون بحقوق اليهودية، ٣١١.
 القايسى (اسم الاهى)، ٧٦.
 قابلية الارواح المفتوحة، ٣٦٧.

- القبليات الانسانية، ٧١.
- القبليات التي تحاذى تجليات الاسماء، ٢٥١
- القبليات العمة، ٧٢.
- القبليات المتفرعة عن القبالية الاولى، ٣٥٠.
- القادسية، ٢٧٦.
- القاسم المياري = ابو المياري السيارى.
- قاعدة الفلسفة، ٣٢٣.
- قاعدة كشفية، ١٧٦.
- القاف (حرف هجاء) ٧٦٥.
- القاهر (اسم الاهى)، ٧٦.
- القبضة، ٣٢٥.
- القبول الكشفى، ١٢٩.
- قدم وجود العالم، ٣٢٣.
- القدم الكبيرة فى النيوب، ٢٥٧ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٢٣-١١٢٥).
- التقديم، ٣٢٣، ٣٢٣، ٣٥٣.
- القرابة الممنوعة، ٣٣٥.
- القرآن، من حيث فرقائته: ٨،
- القرآن، من حيث فرقائته، ٨ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٢٦-١١٢٧).
- القرآنات الدورية، ٢١٩ و ٨٢٢.
- قرعة الطلب، ٤.
- القريب اليميد، ٢٨٩.
- قريضة، قرائن، قرائن الاحوال، ٣٥٨.
- القسر، ٣١٣.
- قسطن بن لوقا، ١٥٥.
- قطب، قطبان، انقلاب، قطبية:
- قطب، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، حو واحد، ٣٤٨؛ توليته مقام القطبية، ٢٥٦؛
- القطبان، ٢٨، الاقطاب، ٢٦٥ (وانظر اصطلاحات رقم ١١١-١١٢٦).
- القطب الايسر والقطب الايمن والقطب الجامع، ٨١؛ قطبية الفرد الجامع، ٨١.
- القلب: ١١٦، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨٣، ٣٤٥؛ قلوب رجال الله، ٢١٥؛ نجوهر
- القلب وتجره، ١٩٣؛ تركيزه، ١٨٥؛ انتشار السرحمة عليه، ١٩١،
- ١٩٢؛ قيام فى مرتبة الذاتية، ١٩٧؛ مشاهدته، ٢٢٢ (وانظر مشاهد
- القلوب)؛ موقعه وفساره، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦؛ تهوّه، ٢٣٥، ٢٣٦
- مفاده، ٢٣٦؛ علاقته، ٢٣٦؛ سجوده، ٢٣٧؛ منتهاه، ٢٣٨؛ تردده
- فى الحالات الاربع؛ الجهل، النك، الملمس، الظن، ٢٧٥؛ نسوم القلب،
- ٢٧٦؛ عين القلب، ٢٧٨؛ طسرق ورود الغواطر عليه، ٢٨٣؛ موافقه
- فى المقامات الالهية، ٢٩٥؛ نزول التوحيد، ١٣٥؛ القلب الكلى الوجه

(قلب القطب) ٣٤٢؛ مسرآته، ٣٤٢؛ سرجميته، ٣٤٢؛ انسر التوحيد فيه، ٣٤٥؛ الشاهد المختلف في القلب، ٣٤٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٤٧).

قلب الاعيان، ٣٥٥، ٣٥٦.

القلب الاقدس، ٢٨ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٣٨).

قلب القرآن، ١.

قلب الكون، ١.

قهر الحال، ٢٩٣.

القوة: ٢٦٥، قوة الاشراف والاطلاع الكشفى، ٢٦٢؛ قوة الحياة، ٨٥؛ القوة اللدنية، ٢٨١.

القوى البادية والحاضرة، ٣٢٥؛ القوى الباطنة والظاهرة، ٣٢٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٥٣).

قول، قال، انقال، قولاً نقيلاً، ٣٢٥؛ (ساحة التوحيد) تنقال، ٣٢٧؛ (لجة التوحيد لا) تنقال، ٣٢٧؛ انقال، ينقال، ١٥٤، ٢٣٨، ٣٢٧؛ المنقال، ٣٢٨؛ فمر المنقال، ٣٢٨.

القوى (اسم الاله)، ٧٦.

قياس، اقيسة، الاقيسة، ٣٢٦؛ احادها، ٣٣٦؛ اجزاء مقدماتها، ٣٣٦.

القيام: القيام بالحق، ٣٢٥؛ القيام بوفاء حق المبودية، ٢٩٣؛ القيام الذاتي، ٣٥؛ القيام طوياً، ٣١؛ القيام في مقام المبودية، ٢٩٥؛ القيام في منعمة الجلاء والاستجلاء، ٣٢؛ القيام المطلق الذاتي للوجود، ٣١.

قيما المبودية، ٣٥٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٥٨-١١٥٩).

الكف (حرف هجاء)، ٧٦.

كتاب الاستقسات لافليس، ١٢٨.

الكمل، ٣١٣.

الكامنة، ١، ٣٥٦.

كبير، اكابر، الاكابر من الاولياء، ٢٧٥، ٢٨٧.

كتاب الوجود، ٣٥، ٨٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٦٤-١١٧٥).

الكثرة، ٢٩٨، ٣٢١.

الكدورات البشيرية، ٢٨٧.

الكراهة (حكم شرعي)، ٢٨٣.

الكسب (انظر الاصطلاحات، رقم ١١٧٥).

الكشف: كشف حقيقة الارض في الارض، ٣١٩.

كشف حقيقة الماء في الماء، ٣١٩.

كشف حقيقة الهواء في الهواء، ٣١٩.

الكشف الانتقد، ١٥٧.

الكشف الصحيح (علامته)، ٢٧٥؛ الكشف عن القلوب، ٣١٥.

كشف المنال، ٤؛ كشف كسل شيء في نفس ذلك الشيء، ٣١٩؛ الكشف

من خلف حجاب الجسد، ٢٦٩؛ الكنف والشهود، ٢٧٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٧٦-١١٨٤).

الكمية، ٢٨، ٦٥، ٩٥.

كلية الظهور، ٣٥.

الكمال (غايته)، ٣٢٦.

كمال الاتحاد، ٣٦١.

كمال الصورة، ٥٣؛ (وانظر قسم الاصطلاحات).

كمال ظهور الجميع، ٤٣.

الكمال المطلق، ١٣٢.

الكمالات الثابتة، ٣٦٥.

الكمون، ١.

«كن فيكون»، ٣٥٧.

كنيسة، كنائس، ٣٥٩.

كهن (الراجز)، ٥٥٦.

الكنهه، ٢٨٢.

الكور، ٣٥٢.

كون، اكوان:

الكون الاعلى والادنى، ٢٨٩؛ الكون والفساد، ٢٦٥، ٢٧٢؛ (وانظر

اصطلاحات، رقم ١٢٥٧-١٢٥١).

لائمين (اللاتين)، ٢٥٢.

اللاحد، ٣١٧.

اللازم، ٢٩٢.

اللوازم التفصيلية، ٣١١.

اللام (حرف هجاء)، ٣٩، ٥٥، ٥٨، ٧٦، ٧٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢١٥).

ليس اللطيفة، ٢٩١.

ليود (الشاعر)، ٣٦٤.

لذة، التذاد، لذات، ٢٩٢، ٢٩٤، ٣٦١؛ لذات المشاهدات والمواقف، ٢٥٣؛

لذات الاحوال، ٢٩٢، ٢٩٤، ٣٢٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢١٢-١٢١٤).

لزيم (أليام)، ٢٤٤؛ ٤٩٩؛ ٥٠٣؛ ٧٧٦.

لسان المعارف الاصلى، ٣٦٥؛ لسان حل النقطة، ١٢؛ لسان الشطح، ٣٢٥؛ لسان

الملك الكريم، ٢٩٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢١٧-١٢٢١).

السنة الاستعداد والحال والمثال، ١٣٨.

اللطيف (اسم الاخرى)، ٧٦.

لعليقة، لطائف:

لطيفة، ٢٧٤؛ اللطيفة الانسانية، ٢٩٣؛ خلاص اللطيفة وسراحتها

وانطلاقها، ٣٢٥؛ اللطيفة الذاتية، ٣٢٩؛ انلطائف، ١٩٨، ٢١٥؛

(وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٢٢-١٢٢٤)، الاتصال الذي يليق بجناب
اللطيفة الانسانية، ٢٩١، ليس اللطيفة، ٢٩١.

- لفحات الفناء، ١٤٢.
- اللمعة الذاتية، ٢٦٧.
- اللاهوت غير المشهود، ٢٧٥.
- لوعة الفقد، ٣٦١.
- الماء، ١٧، ٣١١، ٣١٦.
- ماء الحياة، ٢٦٢.
- مأخذ المارف، ٢٥٦.
- مأخذ المجتهد، ٢٥٦.
- مأخذ الشرايع الحكمة والحكمة، ١٤١.
- مأخذ الولي، ١٤١.
- مواد الأقيسة، ٩٧.
- مواد الانوار الاقنسية، ٢٨٥.
- المواد الكثيفة الارضية، ٢٨٥.
- المألوه الأتم (الانسان)، ٣١٢.
- مأمور، ٣٣٥.
- ماحيات الاشياء، ٢٥٥ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٣٧-١٢٣٨).
- المؤثر، ٢٩٦.
- مبدأ، مبادئ،
- مبدأ تطهير كتاب الوجود، ٢٣،
- مبدأ طور التفصيل، ٢٣،
- مبادئ النيوب، ٢٧٣.
- المبين (اسم الاله)، ٧٦.
- المتحابان، ٣٦٥، ٣٦١.
- المتموهم، ٣٢٨.
- المثبت، ٣٢١.
- المثلة، ٣٣، المثلات، ٣٢٥.
- المشوبة، ٣٢.
- مجمع ما بطن من الحقائق الربيبية، ٣٥.
- مجموع الأمر، ١.
- مجهول النسبة، ٢٩٥.
- مجوس، ٢٧٦.
- المحاسب، ٧٧٩.
- المحاضرة الاسماوية، ٥١، ٥٢.
- محتد الارواح الانسانية، ٢٦٥.
- المحتد الاصل، ٢٦٧.

مرآة المؤمن، ٣٥٩. مرآة الأخ، ٣٥٩، المرآة الكرية، ٣٣٢، مرآة الحق، ٢٧٣، مرآة الخاطر، ٢٩٦، (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٨٦-١٢٨٩).

مربوب، ٣٥٥.

مرتبة، مراتب.

المراتب الامكانية، ٢٩٨، معرفة المراتب، ٢٢٥، مراتب، ٢٦٦، مراتب الازواج من المعدودات، ٣٥، مراتب الافراد من المعدودات، ٣٥، مرتبة ثاني اللاتمين، ٢٥٢، مراتب التسويد، ٥٥، المراتب التفصيلية، ٦، ١٧، المراتب الكونية، ١٥، ١٧، المراتب الكلية، ٦٥ و ١٥٣، المرتبة الثانية من الوجود، ٣١٧، المراتب الحسية، ٢٦٧، مراتب العالم، ٢٨١، (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٩٢-١٣٥٥).

المرتض، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٧٦٧، (٧٦٥، ٧٦٩).

المرجح، ٣٥.

مرضت (من حديث قنسى)، ٢٨٩، سر «مرضت» ٣١٦.

مرغوب، مرغوبات، المرغوبات النفسية، ٣٥١.

مركبات، ٢٩٩.

المركز الارضى، ٣١٦.

مركز القطبين، ٢٨.

مركز فلك الولاية، ٩.

مركز كرة الوجود، ٢٩.

مراكز الافلاك، ٢٨.

مراكز الطبيعة الفاسقة، ١٩٢.

المزبد، ٢٧٢.

المزاحمة، ٢٩٨، ٣٥٥، حكمها ٣٥٦.

المزج والاستحالة، ٢٧٢.

مساقط النجوم، ٢٦١.

المستبصر، ١.

المستثل، ٢٩٦، ٣١٧.

متودعات فوت الألف، ٣٦.

المستوعب الوارث، ١٢٨.

مسجد، مساجد، ٣٥٩.

مسير، مسارج، المسارج البرزخية، ٣٢٦، مسارج، عاوم الولاية، ٢٩٥.

مسلم، مسلمون، ٢٧٦.

مسمى الاسم، ١٦٤.

مسمع، مسمع، ٣٥١.

مشاهدة: المشاهدة، ٣٥٨، ٣٩٥، مشاهدة التبيين، ١٣٢. * مشاهدة الوحدة

والكثرة في الحق بلامزاحة، ٢٩٨؛ مشاهدة الحق من وراء كتب اللطيفة،
٢٩٩؛ مشاهدة الحق والحقايق بلامزاحة ٣٢٣؛ مشاهدة الغبان،
٢٢٣. ٢٢٣؛ مشاهدة القلوب، ٢٢١، ٢٢٣؛ * مشاهدة السوحدة
والكثرة بلامزاحة، ٣٢٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣١٣ -
١٣٢٥).

مشرب، مشارب. المشارب الغصن، ٤.

مشعر، مشاعر، المشاعر، ٣٣٦.

مشهد، مشاهد، مشهود؛

المشهد، ٣١٥، ٣٢٩؛ مشهد البحر، ٢٢٣ (وانظر مشاهدة الميان)؛
مشهد التلويح بعد التمكين، ٣٢٣؛ المشهد النرفي، ١٣٩؛ مشهد الفرق
أنا، ٣٢٣؛ مشهد الفرق الثاني، ٣٢٣؛ مشهد التنب، ٢٢٣ (وانظر
مشاهدة القلوب)؛ المشهد الموسوي، ١٣٥؛ المشاهد، ٣١١، ٣١٤؛
المشاهد السروحية، ٣٢٥؛ المشاهد القلبية، ٣٢٥؛ المشاهد النفسية،
٣٢٥؛ المشهود عينا (مشهود عينا)، ٢٩٩؛ (وانظر اصطلاحات،
رقم ١٣٢٥ - ١٣٢٥).

مصادمة الأضداد على سطة واحدة، ٢٧٦.

مصدر انبساط الوجود المفاض، ٤٠.

مصر، ٢٨٨.

مصلحة الوقت، ٣٦٢.

المصور (اسم الأسماء)، ٧٦.

مطابقة تفصيل الوجود، ٨.

مطابقة جمع الوجود، ٨.

المطالعة: المطالعة، ٢٥٩، ٥٤٩؛ مطالعة باطن السرقيم، ١٢٣؛ مطالعة معنى
التوحيد، ٣٩٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٢٨).

مطلب، مطالب؛

مطلب التوحيد الأسمى، ٣٣٥؛ المطالب الجملة، ٣٣٥؛ المطالب البلية،

٣، المطالب الدنية، ٣٥٦؛ المطلق (ظهوره في المقيد)، ٣٣٩.

المطلوب الفائن، ٣٥٩.

مطوى، مطاوى؛ مطاوى الأغلاق، ٣.

الموت الطبيعي، ١٤٢.

الموت الشبيه بالموت الطبيعي، ١٢٢.

مطية، ١٣٧؛ مطايا، مطايا ظهور النفوس، ٣٦٧.

المظهر الأجمع (= الإنسان) ٣١٢؛ مظاهر تجلى الأمر، ٣١١.

المظاهر الصورية الحسية، ١٣٩.

المظهرية، ٣٩٥، ٣٣٥.

معاد كل شيء، ٢٨١.

المعاني بن زكريا النهرواني، ٣٦٥.

معانقة، ٣٣٥.

معدن، ٧٦.

المعراج، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٥.

المعراج اليه، ٣٦٣، ٣٦٤.

المعراج فيه، ٣٦٣، ٣٦٤.

المعراج منه، ٣٦٣، ٣٦٤ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٣٧-١٣٣٥).

معارج الأرواح، ٣٦٥-٣٦١ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٣٩).

معارج الغيب، ٣٩.

معرفة، معارف:

المعرفة (حدها)، ٣٣٨، معرفة الخواطر الأول، ٣٨٥، المعارف

الصاعدة، ٣٥٦، المعارف النازلة، ٣٥٦، عين المعارف، ٣٥٦.

(وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٣١-١٣٣٦).

معروف الكرخي، ٩٣٢.

المملول، ٣٢٣.

المعنى المطلق (الكلن في الغيب المطلق)، ١١.

المعنى المطوى في كمال الصورة، ٣.

المعيار، ٢١٨، ٢١٩.

المفالية، ٣٢٥، حكمها، ٣٥٦.

المفنا ليس، ٢١٦.

المفاضلة، ٣٥٣.

مفرد، مفردون، ١٩٨، ٣٥٣، وانظر دفره افراد، واصطلاحات، رقم ١٣٥٧.

مقارنة التقديم بالحادث، ٣٣٣.

مقام، مقامات:

المقام، ٣٣٦.

مقام اتحاد الأحوال، ٣١٣، ٣١٣.

مقام احدية الجمع، (انظر جمع التمسح).

مقام الاحسان، ٢٥٩.

المقام الأدنى، ٢٨٩.

مقام ارواح الجمادات، ٣١٥.

المقام الاقدس، ٢٨١، ٢٨٢.

المقام الانزل الميداني، ٢٨٩.

المقام الازهر، ٢٩١.

مقام التحكم في الاقمار، ٢٩٥.

مقام جمع الجمع، (انظر جمع التشكيك).

مقام حصر الاولياء، ٢٧١.

مقام الخلافة، ٢٩٥.

مقام اسرار الكتم، ١٦٢.

مقام على الأولي ٢٢٧١
 مقام لا ينقل، ١٥٣، ٢٢٨؛
 المقام المحدد، ٣٥٨؛
 المقام المطلق، ٢٧٦، ٢٨١؛
 المقام المطلق الواحد، ٢٤٥، ٢٣٩؛
 مقام أولوية، ٢٩٥.
 المقامات الامكانية، ٢٩٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٦٥-١٣٨١).
 المقنن (اسم الاهي)، ٧٦.
 مقتضى العلم، ٢٩٢.
 مقعر فلك القمر، ٢٧١.
 المقلب، ٨٣٦١.
 المقيد، ٢٣٩.
 المكاشف، ٢٩٦.
 مكرمة، مكرام، مكارم الاخلاق، ٥٧، ١٦٤، ١٣٤، ٣٤٥.
 مكنة، ١٢٦.
 مكدون، مكدونات، مكدونات الالف، ٣٦.
 ملائم، ٢٩٢.
 ملائمة، ٢٩٢.
 ملائمة الطبع في الآجل، ١٨٥؛
 ملائمة الطبع في الماغل، ١٨٥.
 ملك، ٧٦؛
 الملك الموكل على حفظ القلب، ٢٨٣.
 الملائكة، ٣٥٩، ٣٦٨؛
 الملائكة المدبرة، ٦٢٦.
 الملائكة المسخرة، ٣١١ و ٦٢٦؛
 الملائكة المهيمة، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٥٤٢، ٦٢٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٩٧-١٤٠١).
 المملكة، ٣٣٥.
 المميت، (اسم الاهي)، ٧٦.
 المناسب، ٢٩٢.
 مناسبة، مناسبات؛
 المناسبة، ٢٦٥، ٢٨٢، ٢٩٢؛ رفع المناسبة، ٢٩٦؛ المناسبة بين
 الحادث والقديم، ٣٥٣؛ المناسبة بين الحق والمبد، ٣٥٣؛ المناسبة
 المتعاقبة، ٣١٩؛ المناسبات الحالية والمرتببة والمقامية، ٣١٣؛
 (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٠٤-١٤٠٧)؛ المناسبات الاصلية، ١٢١.
 المناظرة، ٣١٢.

- منال السمع، ١٣، ١٥، ٣٦.
 المئة، ٢٨٩.
 منتهى قلب النقطة، ٢٤.
 منتهى القلوب، ٢٣٧، ٢٣٨ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٥٩).
 المنحة الالهية، ٢٦٧.
 منزل، ٣٤٢؛ المنزل الجامع، ٤٧ (وانظر البسطة).
 المنازل (فلك) ٦٧.
 المنزه الاعلى، ١٩٢ (وانظر الاصطلاحات، رقم ١٤١٥، ١٤١٥).
 منصب التدبير والتفصيل، ٢٥٤.
 منصب السرف، ٢٥٤.
 منصب الخلافة، ٢٨٩.
 المناصب الدنيوية، ٢٦٩.
 منصة الجلاء والاستجلاء، ٢٢.
 منصور بن عبد الله، ٣٩٣، ٣٩٤ (٧٦٨).
 منظر، مناظر، ٣١٤، ٣١٥.
 مناظر الحق، ٣١٤، ٣١٥.
 مناظر الروحانيات المفارقة، ٢٦٥، ٢٦٩.
 المناظر القلبية، ٢٣٩.
 المناظر المناسبة للمناظر، ٣١٥ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤١١، ١٤١٢).
 منهج، مناهج، مناهج الارتقاء، ١٥١، ١٢٦، ١٢٢، ٢٧٤، ٣٥٦؛ مناهج الأمن،
 ٢٧٤؛ مناهج التقديس، ١٤٢؛ مناهج الكمال، ٣٥٥.
 المهدي (خاتمة الولاية المحمدية)، ١٣٨.
 المهيئات من الملائكة = الملائكة المهيبة.
 موت الأبد، ٣٣٥، ٣٦٥.
 الموت الطبيعي، ١٤٤، ٢٦٥ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣١٨).
 موج، أمواج:
 أمواج بحر التوحيد، ٣٢٩؛ تقابل أمواج بحر الشوحيد، ٣٢٩.
 الوقوف بالأمواج بالنفس، ٣٢٩؛ لبس الأمواج المتقابلة، ٣٢٩.
 المؤجد، ٣١٩، ٣١٩.
 الموجود الأول الامكاني، ٣٣ (وانظر السبب الأول).
 مسود ميراث الكمال، ٣٥٨ (وانظر المقام الحمدي، اصطلاحات، رقم
 ١٢٢٥، ١٢٢١).
 موسى (النبي)، ٧٨٨، ٩١١.
 موطن، مواطن:
 الموطن، ٣١٥، من طن التليس، ٢٣١؛ موطن التكليف، ٢٩٤.
 المواطن، ٣٣٥؛ مواطن الثريات، ٢٧٤؛ المواطن الجنانية، ٣٣٤.
 (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٢-١٤٢٣).

موقع، مواقع:

موقع الالتفاف والتمانيق، ٤٩. موقع بيت العزة، ٢٨. موقع البيت الممورد، ٢٨. موقع قبة أرين، ٢٨. مواقع الالتباس، ١٥٩. مواقع نجوم الاسماء، ٣٢٦. مواقع نظر الروحانيات المفارقة، ٢٦٥، ٢٦١. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٥).

موقف، مواقف:

الموقف المقامي، ٢٩٥. المواقف، ٥٩٦. المواقف الآجلة، ٤٢٢. المواقف الالهية المتهدية، ٢٩٥. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٢٦-١٤٢٨).

المواقف (كتاب النفرى)، ٣١٩، ٥٨٨، ٥٩٤.

مولود، مواليد، المواليد الثلاث، ٧١. مواليد النور الابهج، ١٩٢.

الميزان، ٢١٨، ٢١٩.

الميل الأيسر، ٢٣.

الميل الأيمن، ٢٣.

ميل القلوب، ١٩٧ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٣٣).

الميل المفرد، ٣٥١.

النائب، ٣٥٨.

نادية، نوادر، النوادر القدسية، ٩٥.

النار، ١١١.

الناظر، ٤٥٣.

الناظر والمنظور، ٣٥١، ٣٥٢.

النبات، ٧٦.

النبي، ٣١٦. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٣٧-١٤٣٣).

النتائج، ٢٢٩.

نتيجة، نتائج، نتائج الأوقات، ٢٩٥. نتائج سبق العناية، ١٥. نتائج صحة الوصول

والجمع، ٢١٧. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٤، ١٤٢٢).

نجم، نجوم، النجوم، ٣١٦. نجوم الاسماء، ٣٢٦. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٦).

نحن هو، ٢٣٨. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٧).

النداء، ٢٥٥. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٨-١٤٥٧).

الندب (حكم شرعى)، ٢٨٣.

النرد، ٤١٥.

النزعات النفسية، ٣٥٥.

نزول الشرائع خمسة (= الاحكام الشرعية الخمس)، ٢٨٣.

نسبة، نسب:

النسبة، ٢٩٩. نسبة الآحاد، ٢٩٩. نسبة الأحادية الذاتية الى حقائق

الاشياء، ٣٣٥. نسبة الباطن والظاهر من الحق الى الخلق، ٣١٢.

النسبة الباطنة، ٢٨٣. نسبة الجزء الى الجزء، ٢٩٩. النسبة الجلية

والخفية والصورية والمنحوية، ٢٨؛ نسبة التغيرية، ٣١٢؛ نسبة الفعل
والإيجاد، ٣١٩؛ النسبة القضاية المرسية، ٢٧٢؛ النسبة الكروية
القدرية، ٢٧٢؛ نسبة اللاتمين، ٢٥٢؛ النسب، ٢٩٨؛ نسب السوى،
٣٣٥؛ نسب الغير، ٣٣٥؛ نسب المستخلفين، ٣٣٥؛ نسب الوحدات،
٢٩٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٥٩-١٤٦١).-بيان النفس، ٣٣٥.

نشأة، نشأت:

نشأة، النشأة، ٢٨٥، ٣٣٣؛ النشأة المباركة، ٢٨٢؛ النشأت، ٣٣٥،
نشأت الحقايق الروحانية، ٣٥؛ النشأت الكونية، ١٧؛ النشأت
المختلفة، ٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٦٤-١٤٦٦).

النشور، ٣٣٥.

النصارى، ٢٧٦.

نطفة الامتاج، ٢٤٩.

الناطق بالنيب، ٢٧٢.

ناطق حق وعبرة خلق، ٣٣٣.

نظر، نواظر:

النظر، ٣٣٦، ٣٣٧؛ أهل النظر، ٣٣٦؛ النظر الى الخلق من كونهم
حقاً، ٣٣٣؛ انظر الحق، ٢١؛ نظر الحق والكون، ٢٢؛ النظر القلبي،
١٣٩؛ النظر الكففي، ٢٦٨؛ نظار الكون، ٢١؛ نواظر، ١٣٥١
(وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٦٨).

نموت الربوبية، ٢٩٣.

نموت الكمال، ٢٩٦.

النمات الشيطانية، ٢٣١.

النفع الالهى، ٢٨٥.

النفرى (المعارف)، ٢٨٩، ٣١٩؛ و (٥٨٧)، ٥٨٨، ٥٤٩.

نفس، نفوس، أنفس:

النفس الانسانية، ٢٨٣، ٢٨٥؛ ادراكها، ٢١٤، ٢٢٢؛ طور شهودها،

٢٣٧؛ النفس الكلية، ٧٦، ٢٨١؛

النفوس المطهرة، ٢٦٤؛ الأنفس، ٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

١٤٧١-١٤٧٢).

نفس الانسان، ٢٦، ٢٥؛ نفس الرحمن (انظر اصطلاحات، رقم ١٤٧٣).

نفس المتعابين، ٣٦١.

النفس، ٢٩٢.

نقطة، نقط:

النقطة، ١١، ٢٤؛ نقطة الاحدية، ٢٨؛ نقطة الاصل، ١٣؛ نقطة الباء،

٢٢؛ نقطة باء البسملة، ٨، ٣٥؛ نقطة الباء والنون، ١٩؛ النقطة البائية،

١٦، ٢٧، ٢٨؛ نقطة البسملة، ٩، ١٥، ٣٥؛ نقطتا الباء والنون، ١٩؛

نقطة بين يديها، ١٩؛ نقطة بين كففيها، ١٩؛ النقطة انصورية، الغاسقة

والنورية، ٢٨؛ نقطة المضاد، ٣٤. تنطلق الظاهرية والباطنية، ٢٢؛ نقطة النائية، ١٣؛ النقطة العائنية في القلب الأقدس، ٢٨؛ نقطة الفصل، ١٣؛ النقطة الخفية الممنوية، ٢٨؛ نقطة السوايضاء المحمدية، ٢٨؛ نقطة سويداء قلب الإنسان، ٣٤؛ نقط المحيط، ٣٤٢؛ نقط محيط الوجود، ٣٤٢؛ نقطة مركز المحيط، ٣٤٢؛ نقطة مركز الاستواء، ٢٣؛ نقطة النون، ١٧، ١٩، ٢٩؛ نقطة الوصل، ٢٢؛ النقطة الوسطية، ٢٧٦؛ النقطة الوسطية النائية، ٢٣؛ نقطتا بقاء الرحيم، ١٨ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٧٨-١٣٨٩).

التكاح الأول الساري، ٢٣، ٦٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٩٥).
التماء، ٣٥.

نهاية السحق والمحق، ١٢٧.

النهايات، ٣٧٢.

نهجا التنزل الالهي لمبيد الاختصاصي، ٣٨٩.

النهر، ٣٣.

النواة، ٣١٢.

النواسي الظريف، ٨٥٨.

نور، أنوار:

النور (اسم الاهی)، ٢٦، ٩٥، ١٩٣؛ نور الوجود المطلق، ٣١٢؛ نور الاسلام والایمان، ٢٥٨، ٢٥٩؛ نور تجلی الحد، ٢٦٧؛ نور الحق، ٢٣٢؛ نور الشرع، ١٩٧، ١٩٨؛ نور السر الكون، ١؛ النور الشمعاني، ٢٥٨، ٣٧٥؛ النور الأحمر، ٣٧٥، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣؛ النور الأبيض، ٣٧٥، ٣٧٦؛ النور الأخضر، ٣٧٩، ٣٨٥؛ النور الممدود، ٣٨٢، ٣٨٣؛ النور المطلق الواحداني، ٣٨٣؛ النور الكاشف عن غيوب الكون، ٣٨٢؛ النور المانع علم مواقع الأقدار ودوافعها، ٣٨٧؛ النور المخصوص، ٢٥٥، ٢٥١؛ النور المنبسط في مصادح اطلاع الحق، ٣٨٧؛ نور الوحدة، ٢٣٢؛ الأنوار الأقدسية، ٢٨٥؛ الأنوار القدسية، ٢٢٨؛ أنوار الحضرة الالهية، ٢٣٧، ٢٦٧؛ أنوار عبودية القلب، ٢٣٧؛ الأنوار والظلم، ٢٥٦ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٩٩-١٥١٩).

النوري، ٧٦٢، (٧٦٦).

نوع، أنواع، الأنواع، ٥، ٣٥٥؛ أنواع الاعراض، ٨٨، ٢٥٢؛ أنواع العالم، ٨٧.

النوم، ٢٦٣.

الهيئات الذاتية، ٣٦٥.

هجوم الخوارق، ٢٨٧.

الهداية السيادية، ١٥٥.

الهز، ٣١٢.

حفا الى، ٣٦٣.
 الهمة الفعالة، ٢٧٣ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٢٨).
 الهمم (جمعها على الهم الواحد)، ٢٣٩.
 الهم الواحد، ٢٣٩.
 الهمة، ٣٥، ٤٨، ٧٦.
 همزة الوصل، ٣٥.
 هو: هولانت، ٣٦٣؛ هولانت في انت، ٢٩٧؛ هو هو، ٢٣٨؛ هولاهو،
 ١٣٥، ١٥٥؛ هوهذا؛ ٣٧٣؛ هو ذا، ٣٨٥؛ هوهذا و ماهوهذا، ٣٧٣
 (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٢٩-١٥٣٢).
 الهواء، ١٥، ١٦، ٧٦، ٣١١.
 الهوى، ٣٥٩.
 الهويّة: هوية المبد، ١٤٦؛ غيب الهويّة، ٣٦٧؛ (دانظر اصطلاحات، رقم
 ١٥٣٣-١٥٣٥)
 الهيئة الروحانية، ٣٢٥ (وانظر «مرون».)
 الهيكل، ٣٢٩، التجرد عن الهيكل، ٣٣٥.
 الهيكل (كتاب)، ١٥٧، و ٢٣٤.
 الهيمنة، ٣٥٤ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٣٦).
 الهولي، ٧٦ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٣٧ و «هباء».)
 الواحد: الواحد الممدى من حيث هو مصدر الاعداد و مرجعها، ٣٣٥؛ الواحد
 الممدى من حيث ظهوره باسمه و حقيقته، ٣٣٥؛ الواحد من عدده الاثنين،
 ٣٥؛ اطلاق الواحد، ٣٣٧؛ الواحد، ٢٩٨؛ معرفته، ٣١٧؛ الصدور عنه،
 ٣١٨؛ هويجمع الاعداد، ٣٣٦؛ الواحد منك وهو فكرك، ٣٣٦؛ في قوته
 ما لا يتناهى من الاعداد، ٣٤٩؛ فيه عين الاثنين والثلاثة الخ... ٣٤٣؛
 هوعين الاعداد، ٣٣٣؛ الواحد الذي لا يقبل الاثنين، ٣٣٦؛ الواحد
 غير المائل، ٣٣٦؛ قومية الواحد، ٣٤٧ (وانظر اصطلاحات، رقم
 ١٥٣٨).
 الواحدية: ٣٣٥، ساريتها، ٣٥٥؛ نسبتها، ٣٣٥.
 الواو، ١٤٨.
 الوارد ٢٦٨؛ ادبه، ٣٣٥؛ حقه، ٣٣٥.
 الواردات القصية، ٢٢٩.
 الواو (حرف هجاء)، ٧٦.
 وتد، اوامد، ٢٦٥.
 وتر، ٢٥٢.
 وج، ٢٢٩ و ٢٥١.
 الوجد الصادق، ٢٥٢.
 وجدان المطلوب، ٣٦١.

وجه، وجوه:

وجه الحق، ١٩٢؛ وجه الكون، ٤٣٩؛ الوجه الواحد في المرايا، ٢٩٨؛ وجوه الالهية، ٣٦٦؛ وجوه الالهية الاسماوية، ٣٦٦؛ وجوه الحقيقة المبدئية، ٣٦٦؛ وجوه الذات الاسماوية الغير المتناهية، ١٦٧، ١٦٨، ٢١٢، ٢١٣؛ (وانظر «الحق من حيث اطلاق ذاته»؛ وجوه الولاية، ٣٤٦؛ (وانظر «الولاية»؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٤٣-١٥٥١).

الوجوب (حكم شرعي)، ٢٨٣.

الوجود: ١٤٧، ٣٤٢، ٣٥٥، المدم عنه، ٣١٧؛ راثته، ٣٢٢؛ * الوجود المفاض الوجداني، ٣٣٥؛ فلك الوجود، ٣٤٢، محيط الوجود، ٣٤٢؛ ظاهرا للوجود، ٣٥١؛ * الوجود الوجداني، ٣٥٥؛ رثاش الوجود، ٣٥٥؛ الوجود في مقابل المدم، ٣٧٣؛ شؤون الوجود الباطنة والظاهرة والجامعة، ٣٤٢؛ الوجود العام، ٣٣؛ الوجود ليس له ماهية وحقيقة غير التحقق، ٣٤٧؛ الوجود بالذات والوجود بالغير، ١٧٥؛ الوجود الصرف، ٢١٤؛ الوجود المطلق الباطن، ٣١٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٥٢).

الوجداني، ٢٩٦.

الوجدانية:

وجدانية الألف، ١٣؛ وجدانية الألف المطلقة، ٣٥؛ الوجدانية من حيث هي، ٢٩٨، ٣١٨؛ ذات وجدانية، ٢٩٦؛ وجدانية الخاصة، ٣١٩؛ الوجدانية المطلقة، ١٥٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٥٣-١٥٥٦). وحدة الايمان، ٢٥٨؛ وحدة الممنى والمين والكلمة، ٣١٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم، ١٥٥٧-١٥٦١).

وحدات، ٢٩٨، ٢٩٩.

الوحيد، ١٢٧.

ودنية، ودائع، ودائع الاستعدادات، ٣٥٦.

الوداعة المحمدية، ٣٥٩، ٣٧٣.

الوسط (حكم حاق)، ٣٤٤؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٦٢). الوسط الحقيقي،

٣٤٧. حكم الوسط، ٣١٣.

الوسطية، الحالة الوسطية، ٣٤٧. الوسطية الحقيقية، ٣٤٨. الوسطية السوائية،

٣٤٨. الوسطية الدالية، ٢٨٥. الوسطية المختصة لسان، ٢٢. (وانظر

اصطلاحات، رقم ١٥٦٣).

الوسع البائي، ٣١.

وسع الكشف والنهود، ٣.

الوصلة: وصلة الحق، ٢٩٥؛ غاية الوصلة والاتصال، ٢٩١. الوصلة النهائية،

٢٨٩. الوصلة القاضية بنسب والنسب، ٣٦١. الوصلة وجمع الشمل

٢١٧، ٣١٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٦٤-١٥٦٨).

الوصية، ٢٩٢.

وضع، اوضاع، الإوضاع الفلكية، ٢٨٥.

وفر، ٨.

الوقوف لا بالنفس، ٣٢٩، ٣٣٥، (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٧٣).
الولاية: ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧ ولاية التصريف، ٣١٩، الولاية الاختصاصية
السيادية، ٣٧٣. الولاية السيادية، ٣٧١. ولاية العلم الإحاطي الوسطي،
٣٧١، الولاية الجامعة السيادية، ٢٤٥، الولاية الخاصة المحمدية، ٢٤٥،
ولاية شهود العين، ٢٥٥، الولاية العامة ٢٤٥. (وانظر اصطلاحات،
رقم، ١٥٧٣-١٥٨١).

الشرى، ١٢٦.

يد، أيدي، أيادي:

أيدي الاكوان، ٣٢٥. تحكم يد الاكوان، ٣٢٥. أيادي الجسط
والأطناب، ٤.

المقظة، ٢٦٣.

اليقين: ٣٢٧، علامة اليقين التام، ٢٧٥، اليقين السانح من الشهود والعيان،
٣٢٨. حق اليقين وعلم اليقين و عين اليقين، ٢٤٥، ٣٢٨. (وانظر
اصطلاحات، رقم ١٥٩٣، ١٥٩٤).

يهود، ٢٧٦.

يوسف بن الحسين، ٣٦٥، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٧١٦، (٧١٧)، ٧١٨، ٩١٣.
يوسف ضياء الدين خالدي، ٣٦٣.

فهرس المراجع العربية و الاجنبية

- ابن بطه = كتاب الشرح و الابانة ..
الاتحاد النكونى فى حضرة الاشهاد المعنى. لشيخ الاكبر محبى الدين محمد بن على
المعروف بابن العربى، المتوفى سنة ٦٣٨، مخطوط باخش باشا، (سليمانية،
اسطنبول)، رقم ٦٨٥ / صحيفة ٨٣-٩٨.
اتحاف السادة المثقفين بشرح اسرار احياء علوم الدين للشيخ ابي الفيض محمد بن
محمد الحسينى: مرتضى الزبيدى (١٢٥٥) طبع الميمنة القاهرة سنة ١٣١٢ هـ
(١٥ اجزاء).
الاتقان فى علوم القرآن، لجلال الدين السيوطى (عبد الرحمن بن ابي بكر)، المتوفى
سنة ٩١١. جزءان، مطب: حجازى بالقاهرة ١٣٦٥/١٩٤١.
الإحياء، احياء علوم الدين، لخدمة الاسلام الفزالى (ابو حامد محمد بن محمد) المتوفى
سنة ٥٥٥، ٥ اجزاء نشر المكتبة التجارية الكبرى بالقاهرة من غير تاريخ.
اخبار الحلاج او مناجيات الحلاج، وهو من اقدم الاصول الباطنية فى سيرة الحسين
ابن منصور الحلاج البهناوى الهنداوى (٣٥٩)، نشر من تبن. الاولى باعثناء و
تصحیح. ماسينيون وب. كراوس سنة ٩٣٦، مطبعة القلم، باريس؛ والثانية باعثناء
و تصحيح ل. ماسينيون سنة ١٩٥٧، نشر المكتبة الفلسفية قرين، باريس.
اخبار العلماء، بأخبار الحكماء، لعلی بن يوسف القفطى (جمال الدين)، المتوفى.
سنة ٦٢٦ هـ، نشر J. Lippert, Leipzig. 1903.
آداب المعاملات وطريق اهل الرياضيات، للشيخ ابي عبد الله محمد القرشى المبلى
من صوفية اواخر القرن السادس الهجرى، مخطوط القاتنج (اسطنبول) رقم
٥٣٧٥.
آراء اهل المدينة الفاضلة، للفيلسوف ابي نصر الفارابى (٣٣٩)، الطبعة الثانية
(القاهرة سنة ١٩٤٨).
الآراء الطبيعية، المنسوب الى فلاطرخس (Plutarci)، ترجمة قسطنطين لوقا (٣٥٥)
تحقيق عبدالرحمن بدوى، نشر مكتبة النهضة المصرية بالقاهرة سنة ١٩٥٤.
ك. الاربعين فى التصوف، لابي عبد الرحمن السلمى (٢١٢) نشر دائرة المعارف
العثمانية ببيروت آباء سنة ١٩٥٥.
ك. الاربعين، مرتبة للجليلي (عبد الكريم ٨٢٥) نشر وتحقيق Ernest Bannerth،
فيينا، سنة ١٩٥٦ بعنوان
Das Buch der Vierzig Stufen Von Aked al-krim al-Gili.

ارشاد السارى لشرح صحيح البخارى، لاحمد بن محمد بن ابي بكر القسطلانى (٩٢٣ هـ)، بولاق سنة ١٣٥٤ (فى ١٥ اجزاء).

ك. الازل، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى» فى الجزء الاول، رسالة رقم ١١، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧.

ك. الاسر الى المقام الاسرى، للشيخ الاكبر، محيى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى» فى الجزء الاول، رسالة رقم ١٣، بمطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧.

اصطلاحات شفاء السائل، الاصطلاحات الصوفية الواردة فى شفاء السائل لتهديب المسائل، وضع و ترتيب الاب الفاضل اغناطيوس عمده خليفة اليسوعى، ضمن تحقيقه للكتاب «شفاء السائل...» لابن خلدون، سلسلة مطبوعات مههد الآداب الشرقية ببيروت سنة ١٩٥٩ (رقم ١١).

اصطلاحات ابن عربى، ك. اصطلاحات الصوفية، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى»، الجزء الثانى، رسالة رقم ٢٩، بمطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧.

اصطلاحات الفتوحات، اصطلاحات الصوفية الواردة فى الفتوحات (١٢٨/٢-١٣٤) هذا، وقد طبعت هذه الاصطلاحات على هامش كتاب «التريقات» لمحمد بن على الجرجاني، مطبعة الحميدية المصرية سنة ١٣٢١، القاهرة.

اصطلاحات، قاشاني، اصطلاحات الصوفية، لكمال الدين عبدالرزاق بن ابي الفضائل القاشاني (٧٣٥)، مخطوط ولي الدين (اسطنبول) رقم ١٦٣١ وبارين ١٣٦٧. L.T.

اصول الاصطلاحات الصوفية لمانيتيون = اصول الاصطلاحات الصوفية لمانيتيون = اعلام باشارات اهل الالهام، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى» الجزء الاول، رسالة رقم ٧، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد، سنة ١٣٦٧.

اعلام الشهود فى كشف مبهمات الوجود، لمؤلف مجهول، مخطوط بارين ١٢٥٦/٤٨٥ - ١٢٣٤.

أعمال الرسل، من اسفار المهدي الجديد، يلى ترتيبه بعد الانجيل الاربعة. ك. الاغانى، لابي الفرج الاصفهاني (على بن الحسين بن محمد بن احمد القرشى، المتوفى فى ١٤ ذوالحجة سنة ٣٥٦)، نشر بولاق فى ٢٥ مجلد سنة ١٢٨٥ هـ. (المجلد الحادى والعشرين نشره Brünnow، لندن سنة ١٨٨٣ م).

الافادة لمن اراد الاسفاده، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى (٦٣٨)، مخطوط الفانج (سليمانيه، اسطنبول) رقم ٩٥/٥٣٢٢ - ٩٧.

آلام الحلاج = Passion... ك. الاثف وهو كتاب الاحدية، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى»، الجزء الاول، رسالة رقم ٣، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧.

ك. الاثف (احد اجزاء حقيقة الحقايق) لعماد الكريم الجبلى (٨٢٥)، مخطوط

حاجي محمود افندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤٥٩/٣١-٥٥٠.
الاملاء عن اخلاقيات الاحياء، لحجة الاسلام العزالي (ابو حامد محمد بن محمد المتوفي
٥٥٥هـ)، نشر المكتبة التجارية الكبرى، القاهرة، بدون تاريخ، وهو في الجزء
الخاص الملحق باحياء علوم الدين من صحيفة ١٣ الى ٢١.
انجيل لوطا، اخذت من اهد الجديد، وترتيبه الثالث في سلسلة الانجيل المعتمدة
عند النصارى.

انجيل متى، أحد اسفار العهد الجديد، وترتيبه الاول في سلسلة الانجيل المعتمدة
عند النصارى.

ك، الانساب لابي سبت عدداً الكريمين ابي يسكر محمد بن ابي العطف... السمعاني
(٥٢٢) نشر في سلسلة جيب التفكارية، لندن سنة ١٩١٢ م.
ك، الانساب للشيوخ انجيلي (المنوان الصحيح، ك. السراي في اسرار علم الميزان
للشيخ ابي سبت و... علي بن ابي عمير الجليلي، عن الدين، وانتظر الكتاب في حرف
الدين).

الانساب الكامل... في معرفة الاواخر و الاول، للشيخ عبد الكريم بن ابراهيم
الجليل، الشوفي، ٨٢٥، نشر مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي، القاهرة
(الطبعة الثانية سنة ١٣٢٥/١٩٥٦).

الانسان الكامل... و ميزته... شوقية في الاعلام، لاسناد لوتين مديون، و ترجمته
الاب الفضل ميثاق العاين، نشر في مجلة المشرق ببيروت، السنة ٥٢ (آذار
نيسان سنة ١٩٥٨) والاصل الفرنسي.

L' Homme Parfaiten Islam et son Originalite eschatologique,
in Erano-Jahrbuch (Zürich, 1947), XV. PP. 287-314),
انشاء اللواتي، المنشوع الاكبر محي الدين بن العربي (٦٣٨) تحقيق الاسناد لبرج
(Nyborg) طبع في مدينة لندن بمطبعة بريل سنة ١٣٣٦ هـ/١٩١٩ م.

ر. الانوار... فيه، يمتنع صاحب الفضوة من الاسرار، للشيوخ الاكبر محي الدين بن العربي
(٦٣٨) نشر في مجموع رسائل ابن العربي، الجزء الاول، رسالة رقم ١٢،
بمطبعة جميعه دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ/١٩٤٨ م.

البياء للجليل... و واحد اجزاء ك. حقيقة الحقائق لعماد الكريسم الجليلي (٨٢٥)،
مخطوط حاجي محمود افندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤٥٩/٣١-٥٥٠.
ك، الباء و اسرار، للشيخ الاكبر محي الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط نور
عثمانية (اسطنبول) رقم ٢٤٥٩ (الرسالة الرابعة من اجموع من غير ترقيم)،
البدية والنهاية للشيخ ابي الفداء اسماعيل بن عمر القرشي الدمشقي، ابن كثير
(٧٧٢)، نشر المكتبة السلفية (القاهرة) سنة ١٣٥١ (في ١٢ جزءاً).

ك، البياض والسواد، مؤلف مجهول، مخطوط مرادية (مكتبة تونسية)، رقم ١٥٨٣.
ر، بيان الفرق بين التمدد والقلب والفؤاد واللب، لابن عبد الله، محمد بن علي الحكيم
الشرمذي (توفي في اواخر القرن الثالث للهجرة نفريه)، نسخة المخطوط
نفاذ لخير، نشر دار احياء الكتب العربية، عيسى البابي الحلبي وشركاه، القاهرة
سنة ١٩٥٨.

تاريخ الاسلام الذهبي: تاريخ الاسلام وظيقات المشاهير والاعلام، للشيخ شمس الدين ابي عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (٧٢٨)، مخطوط دار الكتب المصرية، رقم ٣٩٦ (تاريخ).

تاريخ الاصطلاحات الفلسفية، الاستاذ المستشرق الكبير لويز مسينيون، وهو ملخص المحاضرات التي القاها في الجامعة المصرية عام ١٩١٢/١٩١٣ على طلاب كلية الآداب، ولا يزال هذا البحث القيم مخطوطاً، وقد تفضل باهدائي نسخة منه، فللاًستاذ المستشرق العظيم اوفرا الشكر و اخلص التقدير.

تاريخ بغداد، لابي بكر احمد بن علي الخطيب الهنداوي (٢٤٣)، نشر القاهرة سنة ١٣٣٩، في ١٤ جزءاً.

تاريخ الحكماء للقفطي = اخبار العلماء باخبار الحكماء ...

تاريخ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، لابي جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري (٣١٥ هـ)، نشر المستشرق الهولندي دي غويو (de Goye)، مطبعة بريل،

لندن في ٢٨ جزءاً سنة ١٨٧٩-١٩٠١ م.

تاريخ علم الفلك عند العرب، C. A. Nallino، القاهرة .

ر. التحقيقات الاحمدية... في حماية الحقيقة المحدثية، للشيخ احمد بن اسماعيل بن زين العابدين البرزنجي، مفتي الشافعية بالمدينة المنورة، المتوفى بدنة ١٣٢٦ للهجرة، الناشر مكتبة الخانجي، القاهرة سنة ١٣٢٦ هـ.

تخريج الراقي لاحاديث الاحياء = المعنى عن حمل الاسفار...

التدبيرات الالهية... في اصلاح المملكة الانسانية، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربي (٦٣٨)، تحقيق الاستاذ المستشرق نيبيرج (Niberg)، طبع في مدينة

لندن، بمطبعة بريل سنة ١٣٣٦ هـ/ ١٩١٩ م.

ترجمان الاشواق، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربي (٦٣٨) تحقيق الاستاذ المستشرق رينولد نيكلسون (Reynold A. Nicholson)، نشر الجمعية

الاسيوية الملكية، لندن سنة ١٩١١ م.

ترجمان لسان الحق المبثوث في الامر والخلق، لميدان السلام بن عبد الرحمن، ابن برجان، المتوفى عام ٥٣٦ هـ في مراکش، مخطوط باريز ٢٦٢٢.

ترجمة القرآن لبلاشير = Traduction du Coran ...

التعرف للكلاباذي، ك. التعرف لمذهب اهل التصوف، للشيخ ابي بكر، محمد بن اسحاق الكلاباذي (٣٨٥ هـ)، طبع القاهرة سنة ١٩٣٣ بتحقيق المستشرق

A. J. Arberry.

تعريفات الجرجاني، كتاب التعريفات، لمحمد بن علي الجرجاني، السيد الشريف (٨١٦ هـ)، بمطبعة الحميدية، القاهرة سنة ١٣٢١ هـ.

تعليقات عفيفي على الفصوص، هو الجزء الثاني من الفصوص باعتناء الدكتور ابو الملاء عفيفي، نشر دار احياء الكتب العربية، بالقاهرة سنة ١٣٦٥ هـ/ ١٩٤٦ م.

تفسير ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، لابي الفدا اسماعيل بن عمر القرشي البشقي، المعروف بابن كثير، مطبعة الاستقامة، القاهرة سنة ١٣٧٣ (ط. ثانية) في ٤

اجزاء)

تفسير الرازي = مفاتيح الغيب...

تفسير الطبري = جامع البيان في تفسير القرآن...

تنوير الحوالك... شرح الموطأ للإمام مالك، لجلال الدين، عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (٩١١ هـ)، المطبعة التجارية، القاهرة سنة ١٣٥٦ هـ (في جزئين).
ك. التوحيد، الشيخ الطائفة الجديدين محمد بن أبو القاسم الخزاز، (٢٩٧ هـ) مخطوط شهيد علي باشا، رقم ١٣٧٤. ولم يبق من هذا الكتاب سوى فصل واحد.

ك. الجامع... للعلامة أحمد بن حنبل، لأبي بكر الخلال، أحمد بن محمد بن هارون (٣١١ هـ) مخطوط المتحف البريطاني، ملحق رقم ١٦٨.

جامع البيان في تفسير (أوتارويل) القرآن، لأبي جعفر، محمد بن جرير بن يزيد الطبري (٣١٥ هـ) طبع القاهرة سنة ١٣٢١ هـ، في ٣٥ جزءاً.

الجامع الصحيح للإمام البخاري، محمد بن اسماعيل بن إبراهيم (٢٥٦ هـ)، طبع بولاق سنة ١٣١١-١٣١٣ هـ (٩ أجزاء).

الجامع الصيغ للسيوطي، الجامع الصغير من حديث البشير والنبي، لجلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (٩١١ هـ)، مطبعة حجازي، القاهرة سنة ١٢٩٩، في جزئين.

ك. جذوة الاطلاء وحقبة الاجتلاء، المنسوب للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط مكتبة جامعة

Yale, Bibl. Univ. Landberg. II, 64.

ك. الجلال والجمال، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨) نشر في مجموع «رسائل ابن العربي»، الجزء الأول، رقم ٢، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

ك. الجلالة وهو كلمة الله، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨) نشر في مجموع «رسائل ابن العربي»، جزء الأول، رسالة رقم ٤، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

الجلس والانيس، ك. المجلس الصالح الكافي والانيس الناصح الصافي، لأبي الفرج المصافي ابن زكريا بن يحيى طراوة الجريزي النهرواني (٣٨٥ هـ)، مخطوط باريث ٣٨٤٧، وقد نشر جزء منه في مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق، العدد الثالث، السنة الثلاثون سنة ١٩٥٥.

الجواب الكافي، لأبي عبد الله محمد بن أبي بكر بن أيوب، ابن قيم الجوزية (٧٥١ هـ)، طبع القاهرة سنة ١٣٢٦ هـ.

الجواب المستقيم عما سأل عنه الترمذي الحكيم، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط بيازيد (اسطنبول) رقم ٣٧٥٥.

ك. المحجب، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط يحيى أفندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٣٩٤.

ر. الحجج الثقلية والقلبية فيما ينافي بالإسلام من بدع الجهمية والصوفية كالحلول والانحاد ووحدة الوجود... للشيخ الإسلام، تقي الدين أبي المباس أحمد... ابن تيمية الحناني (٧٢٨ هـ)، طبع دار المنار بمصر بدون تاريخ.

ك. حقيقة الحقائق... التي هي للحق من وجه ومن وجه للخلايق، للشيخ عبد الكريم الجيلي (٨٢٥)، مخطوط حاجي محمود افندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٣٥٩. وهو يحتوي على ثلاثة اجزاء فقط من موسوعة «حقيقة الحقائق»، كتاب النقطه وكتاب الالف وكتاب الباء.

ك. حكمة الاشراق، للشيخ شهاب الدين يحيى سهروردي (٥٨٧ هـ) بناية المستشرق الكبير هنري قربان (Henry Corbin)، نشر المعهد الفرنسي الايرانسي، طهران سنة ١٩٥٣ م.

الحكمة الخالدة، لابي علي احمد بن محمد بن يعقوب بن مسكويه (٢٢١ هـ)، تحقيق الاستاذ عبد الرحمن بدوي، نشر مكتبة النهضة المصرية، القاهرة سنة ١٩٥٣. الحلية، حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، لابي نعيم احمد بن عبدالله الاصبهاني، (٣٤٥)، طبع القاهرة سنة ١٣٥١-١٣٥٧ هـ (في ١٥ اجزاء).

ك. ختم الالباء، لابي عبدالله محمد بن علي بن الحسين الترمذي (متوفى في اواخر القرن الثالث للهجرة)، سيصدر ضمن نشرات معهد الاداب الشرقية في بيروت بناية عثمان اسماعيل يحيى.

دائرة المعارف الاسلامية = E.I.

الدرر المنفورة، الدرر المنتشرة في الاحاديث المنتهرة، لجلال الدين السيوطي، عبد الرحمن بن ابي بكر (٩١١ هـ)، طبع الجمالية بمصر سنة ١٢٣٨ هـ.

دواء النفس، لشيخ الطائفة الجنيد بن محمد، ابوالقاسم الخزاز (٢٩٧ هـ)، مخطوط مصور، محفوظ في معهد المخطوطات العربية التابع للجامعة العربية رقم ٣٧٣ تصوف.

ديوان الحلاج (الحسين بن منصور، الحلاج ٣٥٩ هـ) بناية المستشرق الكبير لويس ماسينيون Louis Massignon، نشر في المجلة الاسيوية (باريز) ١٩٣١ (عدد كانون الثاني-اذار).

ديوان ليدي، نشر يوسف ضياء الدين خالدي، فيينا.

ك. رد معاني الآيات المتشابهات الى معاني الآيات المحكمات، للشيخ الاكبر محيى الدين ابن العربي (٦٣٨)، الناشر «نادي الكتب العربية»، مطبعة الاستقامة، بيروت سنة ١٣٢٨ هـ. هكذا ينسب الناشر هذا الكتاب الى ابن عربي و هو في الواقع للشيخ ابن اللبان، محمد بن احمد بن عبد المنعم (متوفى عام ٧٤٩)، انظر،

«Histoire et Classification des Oeuvres d' Ibn Arabi».

المعهد للنشر في المعهد الفرنسي العربي بدمشق، وانظر أيضاً،

GAL. S II 137-8.

رسالة الاحاديث القدسية، للمولى بن سلطان القاري (١٥٩٤ هـ) طبع اسطنبول سنة ١٣١٢.

رسالة الحدود لابن سينا، ابو علي الحسين بن عبدالله (٤٢٨ هـ)، بناية دكتور احسان يارشاطر، طبع تهران سنة ١٣٢٢، بعنوان «رسالة في لغة ابي علي بن سينا».

رسالة حقيقة مذهب الاتحاديين او «وحدة الوجود» لابن تيمية، شيخ الاسلام تقي الدين

- احمد بن عبدالحليم (٧٢٨)، طبع دار المنار بالقاهرة، بدون تاريخ.
- رسالة الجوارى يولى الى اهل كورتس، ضمن اسفار المهدي الجديد.
- رسالة في اثبات المفارقات، للفيلسوف ابي نصر الفارابي (٣٣٩ هـ) نشر حيدرآباد ١٣٣٤.
- رسالة في الاحاديث الكاذبة والضعيفة، لشيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم بن تيمية (٧٢٨)، مخطوط الفاتح ٧٢٦٦.
- رسالة في الارواح، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربي (٦٣٨ هـ) مخطوط الظاهرية، رقم ٥٤٣٣ (عام).
- رسالة في اصول الفقه، لابن عربي (٦٣٨ هـ)، مخطوط ازميزلى (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢/٦٩ وهذه الرسالة موجودة بنصها في الفتوحات المكية ٣/٣٦٩ (وصل ٢٥ خزائن الاحكام الالهية والنواميس الموضعية الشرعية).
- رسالة في اعتقاد الحكماء لشيخ الاشراق شهاب الدين يحيى سهروردى (٥٨٧ هـ)، بمناية المستشرق الكبير: رى فى بان «H. Corbin»، نشر معهد الفرنسى الايرانى، طهران سنة ١٩٥٣.
- رسالة في وجوه القلب المتابلة لحضرات الرب، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط يحيى افندى (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٧٥١٤ ومخطوط نافذ باشا (سليمانية، اسطنبول) رقم ٦٨٥.
- الرسالة للقشيري، لابي القاسم عبدالكريم بن هوازن القشيري (٨٦٥ هـ)، طبع الشرقية، مصر سنة ١٣١٨ هـ.
- رسائل اخوان الصفا و خلائف الوفا، طبع القاهرة سنة ١٩٢٨ في اربعة اجزاء.
- رسائل الكندي الفلسفية، لابي يوسف يعقوب بن اسحق الكندي، فيلسوف العرب (٢٥٢)، بمناية الاستاذ محمد عبد الهادى بوريدة، القاهرة سنة ١٣٦٩ (الجزء الاول) و سنة ١٣٧٢ (الجزء الثانى).
- الرسائل والمسائل، مجموعة (...) لشيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم... بن تيمية الحارثي (٧٢٨)، مطبعة المنار بمصر، بدون تاريخ.
- شرح الزلال فى شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق واحوال، امثلف مجهول، (وهو شرح لرسالة ابن عربي: اصطلاحات الصوفية)؛ مخطوط كلية على باشا (سليمانية، اسطنبول)، رقم ١٣٨٥ و بارين رقم ٤٨٥١.
- الرعاية للمحاسبي، ك. الرعاية لحقوق الله، لابي عبدالله الحارث بن اسد المحاسبي (٢٢٣ هـ) بمناية.
- Margaret Smith, in «E. j. W. Gibb Memorial», New series, Vol XV 1940.
- روح القدس فى مناقصة النفس، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربي (٦٣٨)، نسخة جامعة اسطنبول، رقم ٨٧٩ بتاريخ ٦٥٥ للهجرة و عليها ساعات عديدة على المصنف، مبدئية بتوقيعه.
- الروض الأنف، لابي القاسم عبد الرحمن بن عبدالله السهيلي الخنمى (٥٨١ هـ) طبع القاهرة سنة ١٣٣٢.

روضة الشريف بالحب الشريف، لابی عبدالله محمد (لسان السدين) بن الخطيب
الأندلسى النرناطى (٧٧٦ هـ) مخطوط اسعد افندى (سليمانيه، اسطنبول)،
رقم ٢٧٢٤.

ك. الرضة فى الصنة الالهية الكريمة المختومة، المنسوب الى ابى محمد مسلمة
الفرطى المجرطى (ابو القاسم مسلمة بن احمد... المتوفى عام ٣٩٥ او
٣٩٧ هـ)، مخطوط بشير آغا (سليمانيه، اسطنبول)، رقم ٥٥٥.

ك. الرياضة، لابی عبدالله محمد بن على بن الحسن (او الحسن)، الحكيم الترمذى،
المتوفى فى آخر القرن الثالث للهجرة، نشر الدكتور اربرى والدكتور على
حسن عبدالقادر، طبع مشتركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي، القاهرة
سنة ١٣٦٦ هـ.

زاد الماد فى هدى خير المباد، لابن القيم الجوزية، ابو عبدالله، محمد بن ابى بكر
(٧٥٢ هـ)، بتحقيق محمد حامد الفقى، مطبعة السنة المحمدية، القاهرة سنة
١٣٧١ (فى اربعة اجزاء).

سفر ادمياء، من اسفار العهد المتيق.

سفر اسماء، من اسفار العهد المتيق.

سفر التكوين، من اسفار العهد المتيق.

سفر العدد، من اسفار العهد المتيق.

سفينة الراغب، لمحمد باشا، المشهور براغب ياشا (١١٧٦)، طبع بولاق سنة
١٢٨٢ هـ.

ك. السنة للإمام احمد بن حنبل (ابو عبدالله احمد بن محمد... الشيبانى المروزى،
المتوفى سنة ٢٣١ هـ)، طبع القاهرة، بدون تاريخ.

مسند ابن ماجه (ابو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينى، المتوفى عام ٢٧٣ هـ)،
المطبعة العلمية، القاهرة سنة ١٣١٣ (فى جزئين).

سنن الشافعى، الامام ابى عبدالله محمد بن ادریس (٢٥٣ هـ)، طبع القاهرة، سنة
١٣١٥ هـ.

سنن النسائى (ابو عبد الرحمن، احمد بن على بن شعيب النسائى، المتوفى ٣٥٣ هـ)،
المطبعة المحيية، القاهرة سنة ١٣١٢ هـ.

سير اعلام النبلاء للذهبي (ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان... المتوفى ٧٤٨ هـ)،
نسخة مصورة محفوظة فى دار الكتب المصرية، رقم ١٢١٩٥ ح.

شذرات السذهب... فى اخبار من ذهب، لابی الفلاح عبد الحى بن احمد بن محمد
الصالحى الشهير بابن المعاد الحنبلى (١٥٨٩ هـ)، نشر مكتبة القدسى، القاهرة
سنة ١٣٥٥ هـ.

شرح الاحياء = اتحاف السادة المتقين...

شرح الاربعين النووية، شرح الاربعين حديثاً للنووى، المنسوب لسميد الدين
مسعود بن عمر التفتازانى (٧٩١ او ٧٩٢ او ٧٩٧ هـ) دار الطباعة النامرة،
اسطنبول سنة ١٣١٩ هـ.

شرح الاسراء والمشاهد القدسية، الاصل لابن عربى (٦٣٨ هـ) والشرح لاسماعيل بن

سودكين النسوري (١٦٤٦ هـ)، مخطوط الفاتح (سليمانية، اسطنبول) رقم
٥٣٢٢/١٦٩٩-٢١٣.

شرح الخفاجي على الشفا = نسيم الرياض...

شرح خمسين حديثاً لحافظ بن رجب، شرح خمسين حديثاً من جوامع الكلم، لزين
الدين أبي الفرج عبد الرحمن بن أحمد بن رجب السالمي البغدادي الحنبلي
(٧٩٥ هـ)، مخطوط أياصوفيا (اسطنبول)، رقم ٥٧١؛ وهو شرح على كتاب
جوامع الكلم الطبية في الأدعية والأذكار، لشيخ الإسلام أحمد بن عبد الحليم...
بن تيمية (٧٢٨ هـ).

شرح عينية ابن سينا، لزين الدين محمد عبدالرؤوف بن علي المناوي (١٥٣١ هـ).
طبع الموسوعات، القاهرة سنة ١٣١٨ هـ.

شرح فصوص الحكم لبالي افندي، لبالي افندي، مصطفى بن سليمان (١٥٦٩)، طبع
المثمانية، اسطنبول سنة ١٣٥٩ هـ.

شرح القفانسي على الفصوص، القفانسي، كمال الدين هبة الرزاق بن أبي الفضل
(٧٣٥ هـ)، طبع مصر سنة ١٣٢١ هـ.

شرح القسطلاني على البخاري = ارشاد الساري...

شرح مسلم للتوري، لمحيي الدين يحيى بن شرف النسوري الشافعي (٦٧٧)،
بغاشية شرح القسطلاني (٩٢٣ هـ) على صحيح البخاري، طبع بولاق سنة ١٣٥٤
(١٥ جزء).

شرح المواقف للجرجاني، ك. المواقف في علم الكلام، لمفضل الدين عبدالرحمن بن
أحمد بن عبدالنفار، الصديقي الظفري الأيبسي الشيرازي، المتوفى عام
٧٥٦ هـ - والشارح، السيد الشريف علي بن محمد الجرجاني، المتوفى عام
٨١٦ هـ، طبع دار الطباعة العامة اسطنبول سنة ١٣١١ (٣ أجزاء).

شرح النصيحة لابن زكري، ك. النصيحة الكافية لمن خصه الله بالعافية، للشيخ شهاب
الدين ابوالعباس أحمد بن أحمد بن محمد بن عيسى بن زروق، المتوفى عام
٨٩٩ هـ - والشارح، ابو عبد الله محمد بن عبدالرحمن بن زكري، المتوفى عام
١١٤٤، مخطوط الرباط، رقم ١٢٢.

الشرح والإبانة، كتاب (...) على اصول السنة والديانة، للشيخ عبيد الله بن محمد
المشهدوب ابن بطة، المتوفى عام ٣٨٧ هـ بمناية الأستاذ الكبير المستشرق
هنري لاوست (Henri Laoust)، نشر المعهد الفرنسي العربي بدمشق عام
١٩٥٨، وقد أضاف محقق الكتاب ترجمة كاملة بالفرنسية للنص العربي مع مقدمة
أضافية و تعليقات في غاية الأهمية، بالفرنسية أيضاً.

ك. الشريعة، لأبي بكر محمد بن الحسين الأجرى (٨٣٦٥)، تحقيق محمد حامد
الفتي، مطبعة السنة المحمدية، القاهرة سنة ١٣٦٩.

شطحات الصوفية، للأستاذ عبدالرحمن الهدوي، وهو الكتاب التاسع من سلسلة
«الدراسات الإسلامية» التي يتولى إخراجها الناشر، مكتبة النهضة المصرية،
القاهرة سنة ١٣٤٩.

ك. الثمن والثمناء، لأبي محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة (٢٧٦ هـ)، نشر
de Goeje. Leyde 1900.

شفاء السائل... لتهديب المسائل، لأبي زيد عبد الرحمن بن أبي بكر محمد بن
خلدون الحضرمي (٨٥٨ هـ) بناية محمد بن تايوت الطنجي، نشرات كلية
اللاهوت في جامعة انقره (رقم ٢٢)، اسطنبول سنة ١٩٥٨؛ ونشر هذا الكتاب
أيضاً الأب اغناطيوس عبده خليفة اليسوعي، ضمن نشرات معهد الآداب الشرقية
ببيروت (رقم ١١). المطبعة الكاثوليكية في بيروت سنة ١٩٥٩.

شفاء الغلول... فيما فس كلام العرب من الدخيل، لشهاب الدين أحمد الخفاجي،
(١٥٦٩ هـ)، المطبعة الوهبية، القاهرة، سنة ١٢٨٢ هـ.
شهيدة المشق الألهي، رابطة المدوية (وفاتها عام ١٣٥ او ١٨٥ هـ)، تأليف
عبد الرحمن بدوي، سلسلة «الدراسات الإسلامية»، رقم ٨، الناشر مكتبة النهضة
المصرية، القاهرة.

صحيح البخاري = الجامع الصحيح.

صحيح مسلم = شرح صحيح مسلم للنووي.

صحيفة همام بن منبه، صحيفة صحيحة لأبي هريرة (٥٩ هـ) رواها عنه همام بن منبه
(١٥١ هـ)، تحقيق محمد حميد الله، نشرات مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق
سنة ١٣٧٢ هـ. (وفي نفس المجلة عام ١٩٥٣ ص ٦٩ وما بعدها).

صفة السفوة، لأبي الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد بن الجوزي (٥٩٧ هـ)،
طبع حيدرآباد سنة ١٣٥٥ (٤ أجزاء).

طبقات ابن سعد، الطبقات الكبير، لأبي عبد الله محمد بن سعد بن منيع الزهري (٢٣٥ هـ)
(éd. Sachan, 8 vol, Leyden, 1904-1917).

طبقات الحنابلة، لأبي الحسين محمد بن محمد بن الحسين، أبو يعلى الفراء الحنبلي
(٥٢٦ هـ)، نشر محمد حامد الفقي، مطبعة السنة المحمدية، القاهرة سنة ١٣٧١ هـ
(مجلدان).

طبقات الشافعية الكبرى، للشيخ تاج الدين أبي نصر عبد الوهاب بن تقي الدين
السبكي (٧٧١ هـ)، المطبعة الحسينية، القاهرة سنة ١٣٣٤ (سنة أجزاء).

طبقات الشمراني = طبقات الصوفية الكبرى.
طبقات الصوفية، لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى السامري (٤١٢ هـ)
بتحقيق نور الدين شريعة، الناشر مكتبة الخانجي، القاهرة سنة ١٩٥٣.

طبقات الصوفية الكبرى = لواقح الأنوار...

طبقات المناوي = الكواكب الندية...

طراز الحور... البارزة من خدور رحمة الجمهور، لمؤلف مجهول، مخطوط، بادرز،
رقم ١٢٩/٨٢٨٥١-١٣٩.

طواسين الحلاج (الحسين بن منصور الحلاج ٣٥٩ هـ) بناية الأستاذ المشرق
الكبير لويز مينيون، بادرز سنة ١٩١٣.

ك. المارضة، عارضة الأخوذي في شرح الترمذي (أبو عيسى محمد بن عيسى الترمذي
المتوفى ٢٧٩ هـ) للفاضل أبي بكر، محمد بن العربي الممارشي الأندلسي،

(٥٣٣ هـ)، طبع القاهرة سنة ١٣٥٥-١٣٥٢ (١٣ جزءاً).

ر. عرس الرحمن... و ما ورد فيه من الآيات والاحاديث... لشيخ الإسلام أحمد بن

عبدالحليم... بن تيمية (٧٢٨ هـ)، مطبعة المعارف بالقاهرة، بدون تاريخ.
 ك. المظنة، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، مخطوط يحيى أفندي
 (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٣١٥.
 عقد الجمان... في تاريخ أهل الزمان، لبيد الدين، محمود العيني (٨٥٥ هـ)،
 مخطوط أحمد الثالث (طوب قبوسرائ، اسطنبول) رقم ٢٩١٢.
 المقد الفريد، لابن عبدبه، أبو عمر (أوعمر) بن محمد (٣٢٨ هـ)، تحقيق أحمد
 أمين... الناشر لجنة التأليف والترجمة والنشر، القاهرة سنة ١٩٥٣
 (٤ أجزاء).
 العقيدة الواسطية، لشيخ الإسلام أحمد بن عبدالحليم بن تيمية (٧٢٨ هـ)، المطبعة
 السلفية، القاهرة سنة ١٣٤٦.
 عقلة المستوفى، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ). بتحقيق الاستاذ
 المستشرق نيرج (Nyberg)، طبع مدينة ليدن، مطبعة بريل سنة ١٣٣٦ هـ.
 عقيدة ابن حنبل (أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني، المتوفى سنة ٢٤١ هـ)،
 ونصها محفوظة في طبقات الحنابلة لأبي الحسين بن الفراء، المتوفى ٥٢٦ هـ،
 انظر ما تقدم «طبقات الحنابلة».
 ك. الملل الداخلية في المقامات، الملل التي تدخل المقامات وتخفى على العريبد
 المبتدى لشيخ الإسلام أبي إسماعيل عبد الله بن محمد الأنصاري (٤٨١ هـ)، تحقيق
 M. L. Massignon, I, P.P. 153-171 في S. de Beaurecueil
 نشرات المعهد الفرنسي بدمشق سنة ١٩٥٦.
 علم الفلك = تاريخ علم الفلك...
 عنقاء مغرب... في ذكر ختم الأولياء وشمس المغرب، للشيخ الأكبر محيي الدين
 بن العربي (٦٣٨ هـ)، طبع القاهرة، بدون تاريخ.
 عنوان الدراية... فيمن عرف من علماء المئة السابعة في بجاية، لأحمد بن أحمد بن
 عبد الله بن محمد الغريشي، (٧١٤ هـ)، تحقيق محمد بن شنب، الجزائر سنة
 ١٣٢٨ هـ.
 عوارف المآثر، لأبي حفص عمر بن محمد بن عبد الله بن عمويه، شهاب الدين
 السهروردي، (٦٣٢ هـ) الناشر، المكتبة التجارية الكبرى، القاهرة، (من غير
 تاريخ، وهو ملحق في الجزء الخامس من الأحياء ص ٤٢-٢٥٧).
 ك. الفتية... لطالبى طريق الحق، للشيخ عبد القادر الجيلاني (٥٦٠ هـ)، طبع
 القاهرة سنة ١٣٢٢ هـ، (جزءان).
 فتاوى ابن تيمية، ك. مجموعة فتاوى شيخ الإسلام تقي الدين، أحمد بن تيمية الحراني
 (٧٢٨ هـ)، مطبعة كردستان العلمية، القاهرة سنة ١٣٢٦ (خمس أجزاء)
 فتاوى ابن حجر، الفتاوى البدئية، لشهاب الدين، أحمد بن حجر الهيتمي (٩٧٤ هـ)
 طبع الجمالية، القاهرة سنة ١٣٢٨.
 فتح المآثر بشرح البخاري، (شرح الجامع الصحيح للإمام البخاري، محمد بن إسماعيل بن
 إبراهيم المتوفى ٢٥٦ هـ) للشيخ أحمد بن علي بن محمد بن حجر العسقلاني
 (٨٥٢ هـ)، طبع بولاق سنة ١٣٥٥ هـ (ثلاثة عشر جزءاً)

التفوحات المكية، للشيخ الأكبر محيي الدين محمد بن علي: ابن العربي الحانئ (٦٣٨ هـ)، طبع اليمانية، القاهرة سنة ١٣٢٩ (٤ مجلدات).

ك. الفرق، لأبي عبدالله محمد بن علي بن الحسين، الحكيم الترمذي (المتوفى في أواخر القرن الثالث الهجري)، مخطوط باري، رقم ٥١٨/٥٢/١٥٥٠.

فصوص الحكيم وخصوص الكلم، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ) تحقيق الدكتور أبو الملا غنيس، الناشر مكتبة مصطفى البابي الحلبي، القاهرة ١٩٩٩ (في جزئين، جزء للنصوص و جزء للتعليقات على الفصوص).

ك. الفناء، للشيخ الطائفة الجليل (٢٩٧ هـ)، مخطوط شهيد علي باشا، (سليمانية، اسطنبول) رقم ١٣٧٤.

ك. الفناء في المشاهدة، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، نشر ضمن مجموعة «رسائل ابن العربي» الجزء الأول، رسالة رقم ١، مطبعة جمعية دائرة المعارف الثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

في الآراء الطبيعية لفلوط = الآراء الطبيعية المنسوب...

في النفس لارسطو = كتاب ارسطاطاليس وفصل كلامه في النفس.

فيض القدير... بشرح الجامع الصغير، لمبداء رؤف المناوي (١٥٣١)، المطبعة التجارية، القاهرة سنة ١٣٥٦ هـ (٦ أجزاء).

الفيلسوف المفترى عليه ابن رشد، للدكتور محمود قاسم، الناشر مكتبة الانجلو المصرية، القاهرة (بدون تاريخ).

ر. القربة، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، نشر في مجموعة «رسائل ابن العربي» جزء ١، رسالة رقم ٦ (بنو أن، كتاب القربة)، مطبعة جمعية دائرة المعارف الثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

قوت القلوب... في معاملة المحبوب، لأبي طالب المكي، محمد بن أبي (تجهن) علي بن عباس (٣٨٦ هـ)، المطبعة الميمنية، القاهرة سنة ١٣١٥ (في مجلدين).

القول المبنى... في الترجمة عن ابن العربي، لمحمد بن عبدالرحمن السخاوي (٩٥٢ هـ)، مخطوط برلين

Berlin, Bibl. Arabi, Sprenger 790.

الكامل في التاريخ، لأبي الحسن علي بن محمد بن محمد، ابن الأثير الشيباني (٦٣٥ هـ)، نشر المستشرق كارل تودنبرج (C. J. Tornberg)، ليدن ١٨٥١-١٨٧٦ (١٥ مجلدات).

كتاب ارسطاطاليس وفصل كلامه في النفس = ك. النفس لارسطو.

كتاب سدا الدين الحموي (= محمد بن المؤيد بن أحمد بن محمد بن حمويه، المتوفى ٦٥٥ أو ٦٥٨ هـ) إلى شيخ محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، مخطوط مينو سيان (اسبهان)، رقم ١١٨١.

كتاب في علم التصوف لداود بن محمود القيصري الرومي (٧٥٥ هـ). مخطوط يا صوفيا (اسطنبول) رقم ١٨٩٨.

كتاب الكتب، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، نشر في مجموعة «رسائل ابن العربي» في الجزء الثاني، بمطبعة جمعية دائرة المعارف الثمانية، حيدرآباد

سنة ١٣٦٧ هـ.

كشف اصطلاحات العلوم والفنون للتهانوي، طبع في كلكتة، الهند سنة ١٨٦٢ (في مجلدين).

كشف النقا،... ومزيل الالباس عما اشتهر من الاحاديث على السنة الناس، لاسماعيل بن محمد البجلوني الجراحي (١١٦٢ هـ)، مطبعة القدسي، القاهرة سنة ١٣٥١ (في جزئين).

كشف المعنى عن سر اسماء الله الحسنى، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، مخطوط يحيى اقدى (صليمانية، اسطنبول) رقم ٢٢٥٩.

كشف الوجوه الغز (شرح النائية الكبرى لمرين الفارض المتوفى ٦٣٢ هـ) والمنسوب خطأ لعبد الرزاق القاشاني، المتوفى سنة ٧٣٥ هـ وفي الواقع لمراد الدين محمود الكلثي او القاشاني، المتوفى (٧٣٥ هـ) طبع القاهرة سنة ١٣١٩ هـ.

الكتكول، لبهاء الدين بن حسين عبدالصمد العاملي (١٥٣١ هـ). المطبعة البهية، القاهرة سنة ١٣٥٢ هـ.

الكمالات الالهية في الصفات المحمدية، لعبد الكريم الجيلبي (٨٢٥ هـ)، مخطوط باديز ١٣٣٨.

كنوز الحقائق،... في حديث خير الخلاق، لعبد الرؤوف المناوي (١٥٣١ هـ)، طبع بولاق سنة ١٢٦٨ هـ.

الكواكب الندية... في تراجم السادة الصوفية، لعبد الرؤوف المناوي (١٥٣١ هـ)، نشر الجزء الاول منه في القاهرة، بتحقيق محمد ربيع الاثرى.

اللباب... في تهذيب الانساب، لابي الحسن عيسى بن محمد بن محمد، عن الدين ابن الاثير الشيباني (٦٣٥ هـ) مطبعة القدسي، القاهرة سنة ١٣٤٧ هـ (في ثلاثة اجزاء). لسان العرب، لابي الفضل جمال الدين محمد بن مكرم، ابن منظور الافريقي (٧١١ هـ)، طبع بولاق سنة ١٣٥٥-١٣٥٨ هـ، (في عشرين جزءاً).

لطائف الاعلام، كتاب (...) باشارات اهل الالهام، لمؤلف مجهول (ويرى كلاماً ينسبه تارة الى صدر الدين القونوي، المتوفى ٦٧٢ هـ، GAL., II, P 586/12 وتارة الى عبد الرزاق القاشاني، المتوفى سنة ٥٧٣ هـ، GAL., P 262/2; S II, 280/2)، وفي الحقيقة لا يمكن نسبة الكتاب اليه لان المصنف نفسه يردد كثيراً ذكر صدر الدين القونوي و يذكر احيانا اسم علاء الدولة السمناني (٧٣٦ هـ) على انه شيخه). مخطوط جامعة اسطنبول، رقم ٢٣٥٥.

ك. للمع في التصوف، لابي نصر عبدالله بن عيسى المراج الطوسي، بناية الاستاذ المستشرق رينولد نيكلسون، سلسلة جيب التذكارية (رقم ٢٢)، ليدن سنة ١٩١٤ م.

لواحق الانوار في طبقات الاخيار، لعبد الوهاب الشعراني (ابن احمد بن علي) المتوفى سنة ٩٧٣ هـ، طبع بولاق سنة ١٢٧٦ هـ (في جزئين).

اللوامع المشوقة لكشف ما في السدد من الاسرار الموثقة، لمؤلف مجهول، نسخة مكتبة باريز الوطنية، رقم ١٤٩/٨٣٨٥-١٥٩.

ك. المجنبي من المجتنبي، لابن الجوزي، ابو الفرج عبد الرحمن (٥٩٧ هـ)، مخطوط

أيا صوفيا رقم ٣٣٩٥.

محاسن المجالس لأبن الشريف، أبو العباس، أحمد بن محمد بن موسى الصنهاجى (٥٣٦ هـ)، تحقيق آسبن بلاسيوس مع ترجمة باللغة الفرنسية و تعليقات، الناشر Geuthner، باريس سنة ١٩٣٣.

ك. مختصر غاية الحكيم للمجريطى، أبو القاسم مسلحة بن أحمد... المتوفى ٣٩٥ هـ أو ٣٩٧ هـ، مخطوط حفيد افندى (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤١. المختصر فى اخبار البشر، لأبى الفداء الملك المؤيد عماد الدين، اسماعيل بن محمود، صاحب حماة (٧٣٢ هـ)، المطبعة الحسينية، القاهرة سنة ١٣٢٥ (فى أربعة اجزاء).

المدخل الى المقصد الاسمى فى الاشارات، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العريسى (٦٣٨ هـ) مخطوط يحيى افندى (سليمانية، اسطنبول)، رقم ٢٢٦٩. مرآة الجنان (أوالزمان) فى تاريخ الاعيان لهو سفسن قز اوغلى سبط ابن الجوزى (متوفى ٦٤٤ هـ أو ٦٥٤ هـ)، مخطوط مصور فى دار الكتب المصرية فى ١٧ جزءاً رقم ٥٥١ تاريخ و قد طبع الجزء الثانى منه فى حيدرآباد سنة ١٣٧٥ هـ.

مراتب الوجود للجلى = ك. الاربعين مرتبة للجلى، المرشد الى آيات القرآن الكريم و آياته، لمحمد فارس بكات، المطبعة الهاشمية، دمشق سنة ١٣٧٧ هـ.

مروج الذهب للمسمودى، أبو الحسن، على بن الحسين، المتوفى ٢٢٦ هـ أو ٣٢٤ هـ، نشره مع ترجمة فرنسية

Barbier de Maynard et Pavet de Courteille, Paris 1871-77, 9 vol.

ك. المسائل، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العريسى (٦٣٨ هـ)، نشر ضمن مجموعة فوائد ابن العريسى الجزء الثانى، مطبعة دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

مسند ابن حنبل، مسند الامام أبى عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل الشيبانى (٢٤١ هـ)، المطبعة المحنية، القاهرة سنة ١٣١٣ هـ (فى ستة اجزاء).

مشاهد الاسرار القدسية ومطالع الانوار الالهية، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العريسى (٦٣٨ هـ)، مخطوط نافذ باشا (سليمانية، اسطنبول)، رقم ٦٨٥.

ك. المعتمد فى اصول الدين، لأبى يعلى، محمد بن الحسين... ابن الفراء (٤٨٥ هـ) مخطوط الظاهرية، رقم ٤٥، ٤٦ (عام).

معجم البلدان...، فى معرفة المدن والقرى والعمار والسهل والوعر من كل مكان، لياقوت بن عبدالله الرومى الحموى (٦٢٦ هـ)، نشر F. Wüstenfeld، ليبزيغ، سنة ١٨٦٦-١٨٧٥ (٦ مجلدات).

معجم مقاييس اللغة، لأبى الحسين، أحمد بن فارس بن زكريا (٣٩٥ هـ)، تحقيق و ضبط عبدالسلام هارون، الناش داواحياء الكتب المصرية، عيسى البابى الحلبي و شركاه، فى ستة اجزاء عام ١٣٦٤-١٣٧١ هـ.

معياد العلوم (او معياد العلم في المنطق) للنزاع الى حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد (٥٥٥ هـ) طبع القاهرة (بنو ان، معياد العلم في المنطق) سنة ١٣٢٩ هـ. المعنى عن حمل الاسفار في الاسفار، في تجميع ما في الاحياء من الاخبار، لمحمد الرحيم ابن الحسين المراقبي (٨٥٦ هـ)، طبع مع الاحياء، في اسفل الصفحات، الناشر المكتبة التجارية الكبرى، القاهرة، بدون تاريخ. مفتاح الغيب، لغرض الدين الرازي، محمد بن عمر (٦٥٦ هـ)، طبع بولاق سنة ١٢٨٩ هـ (٨ اجزاء).

مفتاح الباب المقفل لفهم كتاب المنزل، لغرض الدين ابو عبدالله احمد بن الحسين بن احمد الحارثي (٦٣٧ هـ) مخطوط اسكندرية، بلدية ٢١١٨. مفتاح العلوم للملكي، سراج الدين ابو يعقوب يوسف بن ابي بكر بن محمد (٦٢٦ هـ) نشر Von Vloten، بلندن سنة ١٨٩٥.

المقاصد الحسنة... في بيان كثير من الاحاديث المشتهرة على الالسن، لشمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوي (٩٥٢ هـ)، طبعة حجرية بالهند ١٣٥٢. مقامات الحريري، ابو محمد القاسم بن علي بن محمد (٥١٦ هـ)، مطبوعة مع شرح احمد بن عبد المؤمن بن عيسى القيسي الشريشي (٦١٩ هـ)، بولاق ١٣٥٥ هـ (في جزئين).

مقدمة ابن خلدون، عبد الرحمن بن ابي بكر محمد (٨٥٨ هـ) طبع القاهرة (المطبعة الجدية).

مقدمة شرح الفصوص، لداود بن محمود الرومي القيصري (٧٥٥ هـ) مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨.

مقدمة شرح القصيدة الثائية للفرغاني، سعد الدين، محمد بن احمد بن محمد (٧٥٥ هـ) مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨.

رسالة الملامتية للسلمي، ابو عبد الرحمن، محمد بن الحسين بن محمد بن موسى النيسابوري الازدي السلمي (٤١٢ هـ)، بناية الدكتور ابو الملا عفيفي، الناشر دار احياء الكتب العربية القاهرة ١٣٦٤ هـ. وقد صدر الاستاذ المحقق نشر الرسالة بمقدمة ضافية عن الفتوة والملاحة في التصوف بنخاسة والحضارة الاسلامية بهامة.

ك. المال والنحل للشهرستاني، ابو الفتح محمد بن عبد الكريم (٥٢٨ هـ) نشر Cureton، لبيروت سنة ١٩٢٣ (في جزئين).

من اين استقر ابن عربي فلسفته التصوفية، بحث للدكتور ابو الملا عفيفي، نشر في مجلة كلية الآداب (بجامعة المصرية)، المجلد الاول - الجزء اول سنة ١٩٣٣ هـ (هايو) ص ٣-٤٥.

منازل السائرين للهروري، شيخ الاسلام ابي اسماعيل، عبدالله بن محمد الانصاري (٨٢١ هـ) مع شرح لابي محمد عبد المعطي بن محمود... اللخمي الاسكندري (ولد حوالي سنة ٥٧٥ هـ) توفي في منتصف القرن السابع، على رأي تقدير ناشر الكتاب الاب الفاضل س. دي لوجي دي بوركلي الدومسكي S. de Laugier de Beurecueil، مطبوعات المعهد الفرنسي الآثار الشرقية بالقاهرة سنة ١٩٥٣.

مناقب الامام احمد بن حنبل، لابي الفرج بن الجوزي (٥٩٧ هـ)، مطبوع في القاهرة سنة ١٣٤٩ هـ.

مناقب الابرار لابي خميس: الحسين بن نصر بن احمد (٥٥٢ هـ)، مخطوط ولي الدين (بايزيد عمومي، اسطنبول) رقم ١٦١٨.

المنظوم في اخبار الامم، لابي الفرج عبدالرحمن بن الجوزي (٥٩٧ هـ) طبع حيدرآباد (جمعية دائرة المعارف العثمانية) سنة ١٣٥٧ هـ (في خمسة اجزاء).

منتهى البيان في كشف نتائج الامتان وشرح مقارنة الاسماء والاعيان للخل الوفي على بن بيسان، لمؤلف مجهول، مخطوط مكتبة بارزين السوطية رقم ١٧٩/٤٨٥١ - ٣٢٥٢.

ك. منزل القطب والامامين والمدلجين، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، نشر في مجموعة «رسائل ابن العربي»، الجزء الثاني، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

منطق الشفا لابن سينا، ابو علي الحسين بن عبد الله بن عيسى بن سينا، الشيخ الرئيس (٢٢٨ هـ) بتحقيق الاساتذة الاب قنوازي ومحمود النضيري و فؤاد الاهواني، منشورات وزارة المعارف المصرية في مصر سنة ١٩٥٢.

المواقف والمخاطبات للنفري، محمد بن عبد الجبار (٣٦١، ٣٦٥ هـ)، تحقيق آبري، مطبوعات دار الكتب المصرية سنة ١٩٣٤؛ ومخطوط يحيى افندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤٥٦، بعنوان مواقف المعارف وينسب لشيخ خطا الكتاب الى صدر الدين القنوي (محمد بن اسحق بن يوسف، المتوفى ٦٧٢ هـ)؛ وهذه النسخة الخطية تحتوي على زيادات كثيرة لا توجد في نسخة آبري وهي تعادل تماماً الجزء المطبوع، فلعل هذا الجزء هو فقط لمصدر الدين القنوي. فلمجردا

موضوعات القاري، علي بن سلطان محمد القاري (١٥١٣ هـ)، طبع اسطنبول، بدون تاريخ.

الموطأ للإمام مالك، امام دار الهجرة، مالك بن انس (١٧٩ هـ)، رواية يحيى بن كثير اللبكي (٢٣٤ هـ) طبع حجر يدهلي سنة ١٣٢٥ هـ.

ميزان الاعتدال في نقد الرجال، لشمس الدين ابي عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (٧٤٨ هـ)، مطبعة السعادة، القاهرة سنة ١٣٢٥ هـ (في ثلاثة اجزاء).

ك. العميد والواو والنون، لابن العربي (الشيخ الاكبر محيي الدين) (٦٣٨)، نشر ضمن مجموعة «رسائل ابن العربي»، الجزء الاول، رسالة رقم ٨، مطبوعات جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد، سنة ١٣٦٧ هـ.

نتائج الافكار القدسية في بيان شرح الرسالة القشيرية، شرح رسالة القشيري، (ابو القاسم، عبدالكريم بن هوازن القشيري المتوفى ٤٦٥) والشراح، مصطفى بن محمد الصغير الحاروسي (١٢٩٣ هـ)، يولاك سنة ١٢٩٥ هـ (في اربعة اجزاء).

نسخة الاكوان في معرفة الانسان، لمحيي الدين بن العربي الشيخ الاكبر (٦٣٨ هـ)، مخطوط اسم افندي (سليمانية، اسطنبول)، رقم ١٧٧٧/١ - ٣١.

نسخة الحق، لمحيي الدين بن العربي الشيخ الاكبر (٦٣٨ هـ)، مخطوط يحيى افندي

(سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤٣٥.

نسيم الرياض في شرح شفاء القاضى عياض، (كتاب الشفا في تعريف حقوق المصطفى
لاى الفضل عياض بن موسى بن عياض اليحصبي السبئي المالكي، المتوفى
عام ٥٤٤ هـ، والشرح لشهاب الدين احمد الخفاجى المصرى (١٥٦٩ هـ)
المطبعة الثمانية، اسطنبول سنة ١٣١٢. (في اربعة اجزاء).

نصوص لم تنشر Rec= (في قسم المراجع الاجنبية).

نظريات الاسلاميين في الكلمة «The Logos» للدكتور ابي الملا عفيفى، مجلة
كلية الآداب (الجامعة المصرية) المجلد الثانى، الجزء الاول (مايو سنة ١٩٣٣)

ص ٣٣-٧٥.

فتح الطيب من فضاء اندلس الرطب، لاى العباس احمد بن محمد المقرئ (١٥٣١ هـ)،
المطبعة التجارية، القاهرة سنة ١٣٦٧-١٣٦٩ هـ (في ٩ اجزاء).

ك. التفجحات لصدر الدين القنوى، محمد بن اسحق بن يوسف (٦٧٢ هـ)، مخطوط
يوسف آقا (قونية)، رقم ٥٤٦٨ وهو بخط كاتب المصنف و موقوف على الزاوية
التي فيها ضريحه.

ك. النفس لارسطو، كتاب ارسطاطاليس وفصل كلامه فى النفس، ترجمة اسحق بن
حنين، المتوفى عام ٢٦٥ للهجرة، نشر بمناية عبدالرحمن بدوى، وهو الجزء
السادس عشر من سلسلة دراسات اسلامية التى يتولى اخراجها بجهة فائق.
الناشر، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة سنة ١٩٥٢.

ك. النقطة وهو الجزء الثالث من اجزاء موسوعة «حقيقة الحقائق» لمبداء الكريه
الجيلي (٨٢٥ هـ)، مخطوط حاجى محمود افندى (سليمانية، اسطنبول) رقم
١٣١-١/٢٤٥٩.

نهاية الارب فسى فتون العرب، لاى العباس النويرى (٧٣٢ هـ). الطبعة الثانية،
القاهرة سنة ١٩٥٥ - (في ١٨ جزءاً).

وفيات الاعيان... و انباء ابناء الزمان، لاى العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن
خلكان (٦٨١ هـ)، بولاق سنة ١٢٧٥ (في جزئين).

ك. اليقون الموضوع فى مسجد اليقون، لابن عربى (الشيخ الاكبر، ٦٣٨ هـ) مخطوط
بايزيد (اسطنبول) رقم ٣٧٥٠.



Iran University Press

1988 .

All rights reserved



Ibn al-‘Arabī’s
al-Taḥalliyāt al-Ilāhiyya

with

Kashf al-Ghāyāt

an anonymous commentary

and

Ibn Sūdḳīn’s Notes

Edited and annotated by

Osman Yahia

Tehran, 1988

Iran University Press

